خلاصہ

عبقات الانوار

حدیث

انا مدینة العلم

تالیف:

[illegible]

تلخیص و تعریب:

[illegible]

[illegible]

بسم الله الرحمن الرحیم

خلاصه عبقات الانوار : حدیث أنا مدینهٔ العلم

نویسنده:

میر حامدحسین هندی

ناشر چاپی:

موسسه فرهنگی نبا

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

خلاصه عبقات الانوار : حدیث أنا مدینه العلم

مشخصات کتاب

سرشناسه:کنتوری، حامدحسین بن محمدقلی، ۱۲۴۶ - ۱۳۰۶ق.

عنوان قراردادی:عبقات الانوار فی امامه الائمه الاطهار .فارسی .برگزیده

عنوان و نام پدیدآور:خلاصه ی عبقات الانوار حدیث انا مدینه العلم/ تالیف حامدحسین هندی؛ تلخیص و تعریب علی حسینی میلانی؛ ترجمه محمدباقر محبوب القلوب؛ ویرایش امیرمسعود جهان بین.

مشخصات نشر:تهران: نباء، ۱۳۸۷.

مشخصات ظاهری:۱۰۳۹ ص.

شابک:۱۴۵۰۰۰ ریال ۹۷۸-۹۶۴-۸۳۲۳-۵۶-۶ :

وضعیت فهرست نویسی:فاپا

یادداشت:کتابنامه به صورت زیرنویس.

موضوع:علی بن ابی طالب (ع)، امام اول، ۲۳ قبل از هجرت - ۴۰ق -- احادیث

موضوع:علی بن ابی طالب (ع)، امام اول، ۲۳ قبل از هجرت - ۴۰ق. -- فضایل

موضوع:احادیث خاص (باب مدینه العلم).

موضوع:احادیث شیعه

شناسه افزوده:حسینی میلانی، سیدعلی، ۱۳۲۶ -

شناسه افزوده:محبوب القلوب، محمدباقر، ۱۳۲۸ - ، مترجم

شناسه افزوده:جهان بین، امیر مسعود

رده بندی کنگره:BP۱۴۵ /ب۲ ک۹ ۱۳۸۷

رده بندی دیویی:۲۹۷/۲۱۸

شماره کتابشناسی ملی:م۸۵-۴۴۶۷۶

ص :۱

اشاره

چکیده

سخن مؤلّف

تقدیم به:

پرچم دار امامت بزرگ و خلافت سترگ،

حضرت ولی عصر مهدی منتظر:

حجهبن الحسن العسکری

ارواحنا فداه

یا أیهّا العزیز مسّنا و أهلنا الضرّ

و جئنا ببضاعه مزجاه فأوف لنا

الکیل و تصدّق علینا إنَّ اللّه یجزی

المتصدّقین

علی تقدیم این ترجمه را از طرف پدر و مادر مرحوم خویش، به پیشگاه مقدّس قطب عالم امکان،آخرین ذخیره ی الهی حضرت حجّهبن الحسن المهدی ارواحنا لتراب مقدمه الفداء و عجّل اللّه تعالی فرجه الشریف تقدیم می دارم.

امید آن دارم که مورد پذیرش درگاهش قرار گیرد.آمین رب العالمین.

محمّد باقر محبوب القلوب ۱۳ / ۱۰ / ۱۳۸۵ – ۱۳ ذیحجه ۱۴۲۷ حدیث «أنا مدینه العلم» از نقل های آن است: «أنا مدینه العلم و علیٌّ بابُها فمن أراد المدینه

فلیأتها من بابها» «من شهر دانشم و علی درِ آن است. هر که قصد آن شهر دارد، باید از درش وارد آن شود.»

ص:۸

بسم اللّه الرّحمن الرّحیم حمـد از آنِ پروردگـار جهانیـان است و درود و سـلام بر سـرور و پیـامبر ما، محمّـد و خانـدان پاک و پاکیزه اش باد و لعنت خداوند بر تمامی دشمنان آن ها از نخستین تا آخرین تا روز رستاخیز باد.

ص:۹

خداوند، جهان را با دانش آفرید، و دانش را علّت کلّی برای آفرینش خود قرار داد. سپس فرمود:

«اللّهُ الَّذِی خَلَقَ سَبْعَ سَماواتٍ وَ مِنَ الْأَرْضِ مِثْلَهُنَّ یَتَنَزَّلُ الْأَمْرُ بَیْنَهُنَّ لِتَعْلَمُوا أَنَّ اللّهَ عَلی کُلِّ شَیْءٍ قَدِیرٌ وَ أَنَّ اللّهَ قَدْ أَحاطَ بِکُلِّ شَیْءٍ عِلْماً» (۱)«خداوند آن کسی است که هفت آسمان و مانند آن از زمین را آفرید. فرمان میان آن ها فرود می آید تا بدانید که خداوند بر هر چیز تواناست و بر هر چیز احاطه علمی دارد.»

و علم، اوّلین نعمتی است که خداوند بعد از آفرینش انسان به او عطا نمود، پس در نخستین آیاتی که بر پیامبرش صلی الله علیه و آله و سلم فرو فرستاد، فرمود:

«اقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّکَ الَّذِی خَلَقَ ؛ خَلَقَ الْإِنْسانَ مِنْ عَلَقٍ ؛ اقْرَأْ وَ رَبُّکَ الْأَکْرَمُ الَّذِی عَلَّمَ بِالْقَلَمِ عَلَّمَ الْإِنْسانَ ما لَمْ یَعْلَمْ » (۲)«بخوان به نام پروردگارت که آفرید، انسان را از علقه آفرید. بخوان که پروردگار تو گرامی تر است. همو که با قلم آموخت، آن چه را که انسان نمی دانست به او آموخت.»

گویی به انسان می گوید: تو در آغاز علقه ای در پست ترین مرتبه ها بودی. من تو را گرامی داشتم و به بالاترین مرتبه ها که علم است، رسانیدم.

۱- ۱) . طلاق / ۱۲.

۲- ۲) . علق / ۱- ۵.

زمخشری در تفسیر آن گفته است:

«گویی که گرامی داشتنی برتر از دادن علم نیست، آن جا که فرمود: «الأکرم الّذی عَلَّمَ بِالْقَلَمِ ، عَلَّمَ الْإِنْسانَ ما لَمْ یَعْلَمْ » ؛ با آموختن نادانسته ها به بندگان و بردن آن ها از تاریکی جهل به روشنی علم، به کمال کرم خود راهنمایی کرد و بر برتریِ دانشِ نوشتن توجّه داد، از آن جهت که بهره های بسیار بزرگی در آن نهفته است که کسی جز او بر آن ها احاطه ندارد.»

همه ی دانش ها و حکمت ها، اخبار و اطّلاعات و گفته های پیشینیان و کتاب های فرو فرستاده شده ی الهی، تنها با نوشتن ثبت و نگهداری شده است. اگر نوشتن نبود، کارهای دین و دنیا استوار نمی شد و بر حکمت دقیق خدا و تدبیر لطیف او دلیلی جز امر قلم و خط، نیاز نیست.

پس کمال انسان تنها به دانش است... اگر دانش نمی بود، بنده از پروردگارش نمی ترسید، آن ترسی که مورد نظر خداوند است که می فرماید:

«إِنَّما یَخْشَی اللّهَ مِنْ عِبادِهِ الْعُلَماءُ» (۱)

«تنها بندگان دانشمند خدا از او می ترسند.»

و اگر این ترس نمی بود «باتقواتر»ی نبود تا نزد خداوند متعال «گرامی تر» باشد، همان گونه که فرمود:

«إِنَّ أَکْرَمَکُمْ عِنْدَ اللّهِ أَتْقاکُمْ » (۲)

«گرامی ترین شما نزد خداوند پرهیزکارترین شماست.»

و از این رو خداوند، دانشمندان را بر دیگران ترجیح می دهد؛ آن جاکه می فرماید:

«هَلْ یَسْتَوِی الَّذِینَ یَعْلَمُونَ وَ الَّذِینَ لا یَعْلَمُونَ إِنَّما یَتَذَکَّرُ أُولُوا الْأَلْبابِ » (۳)

آیا آنان که می دانند با آنان که نمی دانند یکسانند؟ تنها خردمندان متذکّر

۱- ۱) .فاطر ۲۸/.

۲- ۲) .حجرات / ۱۳.

۳- ۳) .زمر ۹/.

می شوند.

و آنان را که نمی دانند، فرمان می دهد که به عالمان مراجعه و از ایشان سؤال کنند؛ وقتی می فرماید:

«فَسْئَلُوا أَهْلَ الذِّکْرِ إِنْ کُنْتُمْ لا تَعْلَمُونَ » (۱)

از اهل ذکر بپرسید، اگر نمی دانید.

و بی تردیـد فرمان به پرسیـدن و یادگیری و هـدایت پذیری، همان فرمان به پذیرش و اطاعت و پیروی است. هم چنین خداوند عزّ و جلّ فرموده است:

«أَ فَمَنْ یَهْدِی إِلَی الْحَقِّ أَحَقُّ أَنْ یُتَّبَعَ أَمَّنْ لا یَهِدِّی إِلاّ أَنْ یُهْدی فَما لَکُمْ کَیْفَ تَحْکُمُونَ » (۲)

پس پرسیـدن، پیروی و فرمـان بری را به دنبـال دارد. لیکن فرمـان بری مطلـق، جز برای دانشـمند معصـوم، سـزاوار نیست و اگر چنین باشد، دارای ولایت کبری است...

خداوند متعال می فرماید:

«أَطِیعُوا اللّهَ وَ أَطِیعُوا الرَّسُولَ وَ أُولِی الْأَمْرِ مِنْکُمْ » (۳)

از خداوند و پیامبر و اولی الامر از میان خود پیروی کنید.

و خداونـد متعـال حضـرت محمّـد صـلی الله علیه و آله و سـلم را برای پیـامبری برگزیـد و او را با رسالت الهی فرسـتاد و کتاب آسـمانی (قرآن) و حکمت را بر او فرو فرسـتاد و آن چه را که نمی دانست از تورات، انجیل و ... به او آموخت، بدان گونه که هیچ پیامبری را نفرستاد جز اینکه ایشان از او داناتر بود. در راه نمایی و آموزش و ارشاد مردم همه ی توان خود را به کار بست و از تلاشـی فروگـذار ننمـود و همه گونه مشـکل و سـختی را آسـان و سـاده گرفت. همه ی مشـقّت هـا را به جـان خریـد... با شکیبـایی و بردبـاری... بـا رأفت و رحمت... تـا آن جا که پـدر و مادرم فـدایش باد، به بهترین شـیوه رسالت و وظیفه اش را به انجام رساند... و کارهایی ماند که بر عهده ی اطرافیانش و مؤمنان به

۱- ۱) .انبیاء / ۷.

۲- ۲) .یونس / ۳۵.

۳- ۳) .نساء /۵۹.

او بعد از خود نهاد. و سخن ما این جا به ویژه درباره ی اصحاب خاص است.

آموزش و بهره گیری از هر استادی افزون بر ایمان و باورداشتنش، نیازمند هم راهی کامل، پیوستگی شدید، دلِ خردمند و گوش شنواست و هر چه درجه و مرتبه ی استاد بالاتر و والاتر و مطالب درس دقیق تر و ژرف تر باشد، بهره مندی شاگرد از این ویژگی ها لازم تر و واجب تر خواهد بود.

حال کسی که می خواهد از این پیامبر بیاموزد و از دانش هایش بهره گیرد به نظر شما چگونه باید باشد؟!

آری... هر یک از یاران پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم به اندازه ی همراهی با ایشان، ظرفیت پذیرش، فهم و درکِ خویش از آن چه که می فرمود، بهره می گرفت... که در میانشان کسانی بودند که از پیرامون حضرتش پراکنده شدند و رهایش کردند، آن گاه که سوداگری یا خرید و فروش در بازارها را دیدند، یا افرادی پرسش های بی ارزشی مطرح می کردند یا بعضی دیگر آن چه را که می فرمود، نمی فهمیدند... تا جایی که برخی بزرگانشان، ساده ترین معارف و نخستین حُکم ها را نمی دانستند... .

و علیّ بن ابی طالب علیه السلام کسی بود که جهانیان جایگاه او را نسبت به رسول گرامی خدا صلی الله علیه و آله و سلم می دانستند؛ «با خویشاوندی بسیار نزدیک و جایگاهی ویژه» (1) «به سان پیروی بچّه شتر از مادرش، از ایشان پیروی می کرد.» (2)؛ «هنگامی که درخواست می کرد به او می داد و اگر سکوت اختیار می نمود خود آغازگر سخن با او می شد» (3) و او «آن گوش شنوا و بیدار بود.» (4)آن گونه بود که خود فرمود:

« علم الغیب الّذی لا یعلمه إلا اللّه و ما سوی ذلک فعلم علّمه اللّه نبیّه فعلّمنیه

ص:۱۳

۱- ۱) .بالقرابه القریبه و المنزله الخصیصه.

۲- ۲) .یتّبعُه اتّباعَ الفصیل أَثَر أُمّه.

۳- ۳) .اذا سأله أعطاه و اذا سکت ابتدأه.

۴- ۴) . المستدرک ۳ / ۱۱۰، تفسیر طبری ۲۹ / ۳۵، حلیهالأولیا ۱ / ۶۷، مجمع الزّوائد۱ / ۱۳۱، اسباب النّزول ۳۲۹ و کتاب های دیگر.

و دعا لی بأن یعیه صدری و تضطم علیه جوانحی» (۱)

«علم غیبی که کسی جز خداوند آن را نمی داند و به غیر از آن، دانشی است که خداوند به پیامبرش آموخت، ایشان آن را به من آموخت و برایم دعا کرد که سینه ام آن را بپذیرد.»

او این چنین، داناترین اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بود، نشانه ها و دلیل ها بر این واقعیّت بی شمار است و آن مطلبی است که پیامبر گرامی و صحابه و تابعان بر آن گواهی داده اند. از جمله، این گفته رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به حضرت فاطمه علیها السلام است:

- «تو را به ازدواج بهترین فرد امّت خود در آوردم، در دانش، داناترین و در شکیبایی، برترین آنان و نخستین مسلمان است.» (۲)- « او نخستین یار مسلمان من و دانشمندترین و شکیباترین آنان است.» (۳)- « داناترین فرد امّتم بعد از من، علیّ بن ابی طالب است.» (۴)- « علی رازدار دانش من است.» (۵)- « حکمت به ده بخش تقسیم شده است. نُه بخش آن به علی داده شد و یک بخش به مردم واگذار شده است.» (۶)- « داورترین فردِ امّتم علی است.» (۷)- « داورترین آنان علی است.» (۸)

ص:۱۴

۱- ۱) .نهج البلاغه / ۱۸۶.

۲- ۲) .(زوّجتک خیر أمّتی، أعلمهم علماً و أفضلهم حلماً و أوّلهم سلماً.) مسند احمد ۵ / ۲۶، مجمع الزّوائد ۹ / ۱۰۱ و ۱۱۴، الاستیعاب ۳ / ۱۰۹۹، الرّیاض النضره ۲ / ۱۹۴.

۳- ۳) .(انّه لاوّل أصحابی اسلاماً و أکثرهم علماً و أعظمهم حلماً.) کنزالعمّال ۶ / ۱۳.

۴- ۴) .(أعلم أمّتی من بعدی، علیّ بن أبی طالب.) کنز العمّال ۶ / ۱۵۳.

۵- ۵) .(علیّ عیبه علمی.) تاریخ بغداد ۴ / ۱۵۸، کنزالعمّال ۶ / ۱۵۳.

۶- ۶) .(قسّمت الحکمه عشره اجزاء، فأعطی علیّ تسعه اجزاء و الناس جزءاً واحداً.) حلیه الأولیاء ۱ / ۶۵.

۷- ۷) .(أقضی أمّتی علیّ.) فتح الباری ۸ / ۱۳۶، الرّیاض النّضره /۲ ۱۹۸، مصابیح السّنه ۲ / ۲۷۷.

۸- ۸) .الاستیعاب /۳ ۱۱۰۲.

- « داناترین فرد امّتم به سنّت و داوری بعد از من علیّ بن ابی طالب است.» (۱)و از عمر نقل شده است که گفت:

- «داورترین ما علی است.» (۲)- «علی داورترین ماست.» (۳)و بسیار می گفت: «ای علی! خدا مرا بعد از تو باقی نگذارد.» (۴)- «اگر علی نبود عمر حتماً هلاک می شد.» (۵)و از سعدبن أبی وقاص نقل شده است که دید گروهی گِرد مردی جمع شده اند. ایستاد و گفت: «این کیست؟»

گفتند: «مردی است که به علیّ بن ابی طالب ناسزا می گوید.»

سعد جلو رفت، راه برایش باز کردند تا به او رسید و گفت: «ای مرد! چرا به علیّ بن ابی طالب ناسزا می گویی؟ آیا او نخستین کسی نبود که اسلام را پذیرفت؟ آیا نخستین کسی نبود که با رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نماز گزارد؟ آیا پارساترین مردم نبود؟ و آیا داناترین مردم نبود؟...» (۶)و از ابن عبّاس روایت شده است که گفت: «به خداوند سوگند؛ نُه دهم دانش به علیّ بن ابی طالب عطا شد و به خداوند سوگند که در یک دهم دیگر هم با شما (مردم) شریک است.» (۷)ابو سعید خدری: «داورترین آنان (اصحاب) علی است.» (۸)ابن مسعود: «همواره با خود می گفتیم که داورترین مردم مدینه علی است.» (۹)

ص:۱۵

۱- ۱) . کفایه الطّالب/ ۱۹۰.

۲- ۲) . الاستیعاب /۳ ۱۱۰۲.

۳- ۳) . حلیه الأولیاء ۱ / ۶۵، تاریخ ابن کثیر ۷ / ۲۳۵۹، الرّیاض النّضره /۲ ۱۹۸.

۴- ۴) . الرّیاض النّضره ۲ / ۱۹۷، فیض القدیر ۴ / ۳۵۷.

۵- ۵) . الاستیعاب /۳ ۱۱۰۳، فیض القدیر ۴ / ۳۵۷.

۶- ۶) . المستدرک ۳ / ۵۰۰.

۷- ۷) . الاستیعاب ۳ / ۱۱۰۴، الرّیاض النّضره ۲ / ۱۹۴.

۸- ۸) . فتح الباری ۸ / ۱۳۶.

۹- ۹) . الاستیعاب ۳ / ۱۱۰۵، الصّواعق ۷۶.

عایشه: «علی داناترین مردم به سنّت است.» (۱)از عطاء پرسیده شد: «آیا در میان یاران محمّد کسی داناتر از علی بود؟» گفت: «نه. به خداوند سوگند کسی را نمی شناسم.» (۲)و مراجعه ی یاران رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در مشکلات و گرفتاری ها به ایشان و هرگز مراجعه نکردن آن بزرگوار در چیزی به آنان، امری کاملاً مشهور است. همان گونه که بزرگان نوشته اند، مانند حافظ نووی در شرح حال آن بزرگوار در کتاب «تهذیب الأسماء و اللّغات» و نیز استناد همه ی علوم اسلامی به ایشان از قضایای ثابت شده ای است که همگان در برابرش سرِ تسلیم فرود آورده اند.

و از محکم ترین دلیل ها بر برتری علم امیرالمؤمنین علیه السلام نسبت به تمام اصحاب، حدیث «أنا مدینهُ العلم و عَلیٌّ بابُها» می باشد.

این حدیث، در کتاب های هر دو فرقه سنّی و شیعه از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم ، با سندها و طرق معتبر آمده است و لفظهای مختلف و شواهد بی شماری دارد تا آن جا که گروهی از دانشمندان اهل سنّت، آن را از احادیث متواتر مشهور به شمار آورده اند و گروهی هم سخن کسانی را که سند آن را مورد طعن قرار داده اند، ردّ و باطل نموده اند.

ولی علّت اصلی طعن گروهی به سند این حدیث، دلالت شدید و قویّ آن بر برتری حضرت امام علی علیه السلام بر تمامی دیگر افراد است که این ویژگی، خود، لازمه ی امامت و خلافت، بدون نیاز به هر دلیل و سخن دیگری است. از این رو گروه هایی با تأویل و تحریف در آن، تلاش در به بازی گرفتن متن آن کرده اند.

در این راستا، بعضی لفظ «علیّ» را از ریشه «علوّ» و صفتی برای «باب»

۱- ۱) . الرّیاض النّضره ۲ / ۱۹۳، الصّواعق ۷۶.

۲- ۲) . الرّیاض النّضره /۲ ۱۹۴.

گرفته انـد؛ به این معنی که «درِ آن عالی و بلندمرتبه است.» و بعضـی متن حدیث را با افزودن واژه هایی در آن، تحریف کرده انـد؛ امّا این افزونی ها متعدّد است به خاطر اختلاف تحریف کنندگان. برخی از دروغ گویان نام سه خلیفه را بر آن افزوده اند: «من شهر علمم و ابوبکر پایه ها و عمر دیوارها و عثمان سقف و علی درش می باشد.»

و یـا: «من شـهر دانشم و ابوبکر و عمر و عثمـان دیوار اطرافش و علی در آن است.» که در آن نـامی از معاویه نیست! امّا برخی دیگر چنین تحریف کرده اند: «من شهر علمم و علی درش و معاویه حلقه ی درش می باشد!!»

در این کتاب برآنیم سـند و دلالت این حدیث را مورد بررسـی و تحقیق قرار داده، افزون بر صـحّت، متواتر بودنش را هم ثابت کنیم و معـانی و مفـاهیم مختلف آن را بر پایه ی مـذهب امامیّه بیان کنیم؛ البتّه با بهره گیری از قاعـده ها و اصول مربوطه و در پرتو سـخنان بزرگانِ اهل فنِّ اهل سنّت. سـپس آن چه طعنه زنان بر سـند و مخالفان با دلالت و دروغ پردازان در متن حـدیث آورده اند را مورد بررسی قرار می دهیم تا نادرستی تک تک و همه ی آن ها آشکار و روشن گردد.

از خداونـد متعال درخواست دارم که آن را هماننـد اصل آن، سودمنـد نمایـد و به حقّ محمّـد و آل محمّد علیهم السـلام از ما بپذیرد.

علی حسینی میلانی

دهم رمضان المبارک ۱۴۰۸

قم - ایران

ص:۱۷

سخن دهلوی در ردّ حدیث

أنا مدینهالعلم

شیخ عبدالعزیز دهلوی در پاسخ به حدیث: «أنا مدینهالعلم و علیّ بابها» می گوید:

«حدیث پنجم خبر جابر از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم است که فرمود:

«أنا مدینه العلم و علیّ بابها.»

این حدیث نیز رد شده و مورد طعن قرار گرفته است و درباره آن چنین گفته اند: یحیی بن معین: اصلی ندارد.

بخاری: ناشناخته است و هرگز وجه صحیحی ندارد.

ترمذی: منکر و غریب است.

و ابن جوزی آن را در کتاب الموضوعات (اخبار ساختگی) یاد کرده است.

شیخ تقیّ الدّین ابن دقیق العید: این حدیث را ثبت و اثبات نکرده اند.

شیخ محیّ الدّین نووی و حافظ شمس الدّین ذهبی و شیخ شمس الدّین جزری گفته اند: ساختگی است.

پس تمسّک به چنین حدیث های ساختگی - که اهل سنّت آن را از گردونه ی آن چه می توان به آن تمسّک جست و احتجاج نمود،خارج کرده اند - و ملزم داشتن خود به آن ها، دلیل روشنی بر فهم افزون دانشمندان شیعه است!! و این کار شیعیان همانند رفتار معامله گری با خدمتکاری است که ارباب او در پی خیانت ها و نافرمانی هایش او را رانده و از خانه بیرون کرده و به همه جا اعلام داشته که از این

ص:۱۸

پس با آن خدمتکار ارتباطی و نسبت به او مسؤولیّتی ندارد، سپس آن معامله گر با آگاهی از همه این ها، نزد ارباب آمده تا بدهی های خدمتکار را از او مطالبه کند!! بدیهی است چنین شخصی، از نظر خردمندان در بالاترین درجه ی نادانی است.

با این همه، این حدیث بر آن چه که ادّعا می کنند، دلالت ندارد، از این رو که چه ملازمه ای میانِ باب مدینه العلم بودن، با ریاست تام و بلافصل بعد از پیامبر، وجود دارد؟! حدّاکثر چیزی که در این موضوع می توان گفت، این که یکی از شرطهای امامت به صورت کامل در او متحقّق شده است، امّا با وجود یکی از این شرطها، تحقّق مشروط (امامت) واجب نیست، به ویژه هنگامی که همان شرط و یا بالاتر از آن را بتوان در شخص دیگری یافت. همان گونه که با روایت های اهل سنّت ثابت شده است؛ مانند: «خداوند چیزی بر سینه ام فرو نریخت مگر اینکه آن را در سینه ی ابوبکر ریختم.» و مانند: «اگر بعد از من پیامبری می بود، عمر بود.»

پس اگر روایت های اهل سنّت معتبر باشد همه ی آن ها معتبر است؛ وگرنه الزام آنان ساقط می شود؛ زیرا نمی توان آن ها را به یک روایت خاص ملزم دانست.»

با استمداد از لطف خداوند دانای بینا گویم:

از رخدادهای بسیار شگفت انگیز، بروز این گونه لغزش ها از چنین شخصی است که خود مدّعی است - یا درباره اش مدّعی شده اند که «مسند محدّثان دوران خویش است» یا «پیشوای محقّقان زمان خویش است»!!

آیا طعنه زدن و رد کردن حدیث: «أنا مدینه العلمِ و علیٌّ بابُها» ممکن است؟ حدیثی که یکی از فضیلت های برتر سرورمان حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام به شمار می آید و کتابی از کتاب های مناقب از آن خالی نیست. حدیثی که بسیاری از پیشوایان معتبر و محدّثان مشهور آن را روایت کرده اند و گروهی از محدّثان بسیار بزرگ آن را «صحیح» و جمعی «حسن» و بسیاری از بزرگان مورد اعتماد، آن را به منزله «حدیث مرسل مسلّم» نقل کرده اند و دسته ای هم آن را «مشهور» دانسته اند.

امّا پیش از پاسخ گویی و ردّ آن سخنان بسیار زشت و بی ارزش و یاوه گویی های بی مقدار، ذکر مقدّمه ای مشتمل بر ده فایده ضروری است.

ص:۱۹

مقدّمه

اشاره

۱ - راویان حدیث از اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم .

۲ - راویان حدیث از تابعان.

۳ - طبقات راویان حدیث از علما.

۴ - کسانی که نصّ بر «صحیح بودن» حدیث دارند.

۵ - کسانی که نصّ بر «حسن بودن» حدیث دارند.

۶ - کسانی که حدیث را به صورت «مرسل مسلّم» نقل کرده اند.

۷ - کسانی که حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام را با «باب مدینه العلم» وصف کرده اند.

۸ - کسانی که این فضیلت را در ضمن شعری آورده اند.

۹ - در «متواتربودن» حدیث «شهر علم»

۱۰ - توضیحی در ثبوت حدیث.

۱- فایده ی نخست:در نام های راویان حدیث از یاران پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم

اشاره

حدیث «مدینه العلم» را گروهی از یاران مشهور رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم روایت کرده اند؛ اسامی آن ها عبارتند از:

۱ – حضرت امیرالمؤمنین علیّ بن ابی طالب علیه السلام

حدیث آن بزرگوار را گروهی از بزرگان اهل سنّت نقل کرده اند؛ از جمله:

سویدبن سعید حدثانی/ احمدبن حنبل/ عبادبن یعقوب رواجنی / ابوعیسی ترمذی/ ابوبکر باغندی واسطی/ محمّدبن مظفّر بغدادی/ ابن شاذان حربی/ ابوعبداللّه حاکم نیشابوری/ ابن مردویه اصفهانی/ ابونعیم اصفهانی/ ابوغالب محمّدبن احمدبن سهل معروف به «ابن بشران»/ ابن مغازلی واسطی/ احمدبن محمّد عاصمی/ مجدالدّین ابن الأثیر/ ابن النجّار بغدادی/ سبط ابن جوزی/ محمّدبن یوسف گنجی/ محبّ طبری شافعی/ شهاب الدّین احمد/ جلال الدّین سیوطی/ نورالدّین سمهودی/ ابن حجر مکّی/ علی متّقی هندی/ ابراهیم وصابی یمنی/ شیخ بن عبداللّه عیدروس یمنی/ احمد مکّی شافعی/ محمود شیخانی قادری/ شیخ عبدالحقّ دهلوی/ شیخ ابراهیم کردی/ میرزا محمّد بدخشانی/ شیخ محمّد صبّان مصری/ عبدالقادر عجیلی/ مولوی محمّدمبین لکنهوی/ مولوی ثناءاللّه پانی پتی/ مولوی ولی اللّه لکنهوی/ مولوی حسن علی محدّث لکنهوی/ نورالدّین سلیمانی/ سلیمان بن ابراهیم بلخی قندوزی

۲ – حضرت امام حسن مجتبی علیه السلام

بلخی حدیث آن حضرت را از طریق ابوسعید بحتری روایت کرده است.

۳ – حضرت امام حسین علیه السلام

گروهی حدیث حضرتش را روایت کرده اند؛ از جمله:

ابن مردویه اصفهانی/ ابن بشران واسطی/ این مغازلی واسطی / احمدبن محمّد عاصمی/ ابن النجّار بغدادی/ سلیمان بلخی قندوزی

ص:۲۲

۴ – عبداللّه بن عبّاس

حدیث او را اینان روایت کرده اند:

یحیی بن معین/ ابن فهم بغدادی/ ابوالعبّاس أصم/ ابن تمیم قنطری/ ابن جریر طبری/ ابوالقاسم طبرانی/ أبوالشیخ اصفهانی/ حاکم نیشابوری/ ابن مردویه اصفهانی/ ابوبکر بیهقی/ خطیب بغدادی/ ابن عبدالبرّ قرطبی/ ابن المغازلی واسطی/ ابوعلی بیهقی/ احمدبن محمّد عاصمی/ أخطب خوارزم/ عزّالدّین ابن أثیر/ گنجی شافعی/ صدرالدّین حموئی/ ابوالحجاج مزی/ جمال الدّین زرندی/ صلاح الدّین علائی/ مجدالدّین فیروزآبادی/ شمس الدّین جزری/ ابن حجر عسقلانی/ جلال الدّین سیوطی/ سمهودی شافعی/ علی متّقی هندی/ وصابی یمینی/ جمال الدّین محدّث شیرازی/ عبدالرؤوف مناوی/ علی عزیزی/ محمّد بدخشانی/ محمّد صدر العالم/ شاه ولیّ اللّه دهلوی/ محمّد مبین لکنهوی/ ثناءاللّه پانی پتی/ ولیّ اللّه لکنهوی/ نورالدّین سلیمانی / بلخی قندوزی

۵

۵– جابربن عبداللّه انصاری

اینان حدیث او را روایت کرده اند:

عبدالرزّاق صنعانی/ ابوبکر بزّار/ ابوالقاسم طبرانی/ قفال چاچی/ ابن سقا واسطی/ حاکم نیشابوری/ ابوالحسن عطّار شافعی/ خطیب بغدادی/ ابومحمّد غندجانی/ ابن مغازلی واسطی/ شیرویه دیلمی/ شهردار دیلمی/ ابن عساکر دمشقی/ گنجی شافعی / علی همدانی/ جزری شافعی/ ابن حجر عسقلانی/ جلال الدّین سیوطی/ سمهودی شافعی/ عبدالوهّاب بخاری/ ابن حجر مکّی/ علی متّقی هندی/ عیدروس یمنی/ محدّث شیرازی/ عبدالرّؤوف مناوی/ شیخ علی عزیزی/ شیخ ابراهیم کردی/ میرزا محمّد بدخشانی/ شاه ولیّ اللّه دهلوی/ شیخ محمّد صبّان مصری/ مولوی محمّد مبین لکنهوی/ مولوی ثناء اللّه پانی پتی / مولوی حسن علی محدّث

۶ – عبداللّه بن مسعود

حدیث او را سیّد علی همدانی و شیخ سلیمان بلخی روایت کرده اند.

ص:۲۳

۷ – حذیفهبن یمان

حدیثش را بلخی از ابن مغازلی روایت کرده است.

۸ – عبداللّه بن عمر

گروهی حدیث او را روایت کرده اند، از جمله:

ابوالقاسم طبرانی/ ابوعبداللّه حاکم/ ابن حجر مکّی/ عیدروس یمنی/ میرزامحمّد بدخشانی/ شیخ محمّد صبّان/ مولوی محمّد مبین لکنهوی/ مولوی ثناءاللّه پانی پتی/ مولوی ولیّ اللّه لکنهوی / شیخ سلیمان بلخی

۹ – انس بن مالک

حدیث او را سیّد علی همدانی و شیخ سلیمان بلخی روایت کرده اند.

۱۰ – عمروبن عاص

حدیث او را ابوالمؤیّد أخطب خوارزم روایت کرده است.

واصحابی دیگر غیر اینان، آن را نقل کرده اند. همان گونه که بر خردمندان ژرف نگر در شواهد این باب، پوشیده نیست، بلکه همه ی آنان، بر صدور این حدیث ازپیامبر صلی الله علیه و آله و سلم متّفقند وبه این فضیلتی که برامامت امیرالمؤمنین علیه السلام دلالت می کند،معترفند وبرآن چه گفتیم، بیان زرندی در آغاز این حدیث گواهی می دهد که:

«فضیلتی دیگر که یاران (رسول خدا) به آن اعتراف و ابراز شادمانی کرده اند و راه سازش پیمودند و پیش رفتند.» (۱)شهاب الدّین احمد هم پس از روایت حدیث از ابن عبّاس می گوید:

«زرندی آن را روایت کرده و گفته است: این فضیلتی است که اصحاب به آن اعتراف و ابراز شادمانی کرده اند و راه سازش پیمودند و پیش رفتند.» (۲)

ص:۲۴

۱- ۱) . نظم دُررالسمطین/ ۱۱۳.

۲- ۲) . کتاب (توضیح الدّلائل علی تصحیح الفضائل) دست نویس است.

گویم: اگر چنین است، چگونه طعنه زدن در این حدیث رواست؟ آن هم از کسی که مدّعی رابطه با اصحاب است و در هر زمینه ای از آنان دفاع می کند!!

۲- فایده ی دوم:در نام راویان حدیث از تابعان

اشاره

این حدیث را گروهی از بزرگان تابعان روایت کرده اند:

۱ – حضرت امام زین العابدین علیّ بن حسین علیهما السلام

کسانی که حدیث ایشان را آورده اند:

ابوغالب ابن بشران نحوی/ فقیه ابن مغازلی واسطی/ احمدبن محمّد عاصمی/ محبّ بن نجّار بغدادی / شیخ بلخی قندوزی

۲ – حضرت امام محمّدبن علیّ باقر علیهما السلام

کسانی که حدیث را از ایشان نقل کرده اند:

ابوغالب ابن بشران/ فقیه ابن مغازلی / احمدبن محمّد عاصمی/ محبّ بن نجّار بغدادی / بلخی قندوزی

بدیهی است که این دو امام معصوم علیهما السلام را بر اساس اصطلاح اهل سنّت در گروه تابعان آوردیم.

۳ – أصبغ بن نباته حنظلی کوفی

روایت او را ابن شاذان حربی و جلال الدّین سیوطی نقل کرده اند.

۴ – جریر ضبی

ص:۲۵

حدیث او را ابوبکر باغندی واسطی/ محمّدبن مظفّر بغدادی / فقیه ابن مغازلی واسطی نقل کرده اند.

۵ – حارث بن عبداللّه همدانی کوفی

عبادبن یعقوب رواجنی/ ابوبکر خطیب بغدادی / ابوعبداللّه گنجی شافعی حدیث او را نقل کرده اند.

۶ – سعدبن طریف حنظلی کوفی

حدیث او را ابن شاذان حربی و جلال الدّین سیوطی نقل کرده اند.

۷ – سعیدبن جبیر اسدی کوفی

از تصریح بلخی از حموئی، آشکار می شود که او این حدیث را روایت کرده است.

۸ – سلمهبن کهیل حضرمی کوفی

حدیث او را سویدبن سعید/ احمدبن حنبل / سبط ابن جوزی آورده اند.

۹ – سلیمان بن مهران کوفی معروف به «أعمش»

کسانی که حدیث را از او نقل کرده اند:

یحیی بن معین/ ابن فهم بغدادی/ أصمّ نیشابوری/ ابن تمیم قنطری/محمّد بن جریرطبری/ ابوعبدللّه حاکم نیشابوری/ ابوالقاسم طبرانی/ ابوبکر بیهقی/ ابوبکر خطیب بغدادی/ فقیه ابن مغازلی شافعی/ ابوعلی بیهقی/ احمدبن محمّد عاصمی/ أخطب خوارزم/ عزّبن اثیر/ گنجی شافعی/ صدرالدّین حموئی/ صلاح الدّین علایی/ مجدالدّین فیروزآبادی/ محمّد جزری دمشقی / جلال الدّین سیوطی

۱۰ – عاصم بن ضمرهسلولی کوفی

حدیث او را عبادبن یعقوب رواجنی/ ابوبکر خطیب بغدادی و گنجی شافعی نقل کرده اند.

ص:۲۶

۱۱ – عبداللّه بن عثمان بن خثیم قاری مکّی

کسانی که حدیث او را نقل کرده اند:

عبدالرزّاق صنعانی/ ابوبکر قفّال چاچی/ ابن سقّا واسطی/ ابوعبداللّه حاکم نیشابوری/ ابوالحسن عطّار شافعی/ ابوبکر خطیب بغدادی/ ابومحمّد غندجانی/ فقیه ابن مغازلیِ شافعی/ ابن عساکر دمشقی/ گنجی شافعی / ابن حجر عسقلانی

۱۲ – عبدالرّحمان بن عثمان – یا بهمان تیمی مدنی

حدیث او را راویان حدیث عبداللّه بن عثمان نیز نقل کرده اند.

۱۳ – عبدالرّحمان بن عسیله مرادی أبوعبداللّه صنابحی

حدیثش را سویدبن سعید/ احمدبن حنبل و سبط ابن جوزی نقل کرده اند.

۱۴ – مجاهدبن جبر أبوحجّاج مخزومی مکّی

حدیث او را نیز راویان حدیث أعمش نقل کرده اند.

۳– فایده ی سوم:در نام راویان حدیث از حافظان و محدّثان

اشاره

حدیث «مدینه العلم» را بزرگان پیشوایان و حافظان و دانشمندان اهل سنّت در طول سده های گذشته نقل کرده اند:

۱– سده ی سوم هجری

ابوبکر عبدالرزّاق بن همام صنعانی (۲۱۱)

ابوبکر یحیی بن معین مری (۲۳۳)

ابومحمّد سویدبن سعید هروی حدثانی انباری (۲۴۰)

احمدبن محمّدبن حنبل شیبانی (۲۴۰)

عبادبن یعقوب رواجنی أسدی (۲۵۰)

ابوعیسی محمّدبن عیسی بن سوره ترمذی (۲۷۹)

ابوعلی حسین بن محمّدبن عبدالرّحمان بن فهم بغدادی (۲۸۵)

ابوبکر احمدبن عمروبن عبدالخالق معروف به بزّار (۲۹۲)

۲- سده ی چهارم هجری

ابوجعفر محمّدبن جریر طبری (۳۱۰)

ابوبکر محمّدبن محمّدبن سلیمان بن حارث باغندی واسطی بغدادی (۳۱۲)

ابوالعبّاس محمّدبن یعقوب أموی أصم (۳۴۶)

ابوالحسن محمّدبن احمدبن تمیم حنّاط قنطری بغدادی (۳۴۸)

ابوبکر محمّدبن عمربن محمّدبن سلیم تمیمی بغدادی معروف به «جعابی» (۳۵۵)

ابوالقاسم سلیمان بن احمدبن ایّوب طبرانی (۳۶۰)

ابوبکر محمّدبن علی بن اسماعیل چاچی معروف به «قفال» (۳۶۶)

ابومحمّد عبداللّه بن عبداللّه بن جعفربن حیّان اصفهانی معروف به «ابوشیخ» (۳۶۹)

ابومحمّد عبداللّه بن محمّدبن عثمان معروف به «ابن سقا واسطی» (۳۷۳)

ابواللیث نصربن محمّد سمرقندی حنفی (۳۷۹)

ابوالحسین محمّدبن مظفّربن موسی بن عیسی بغدادی (۳۷۹)

ابوحفص عمربن احمدبن عثمان معروف به «ابن شاهین بغدادی» (۳۸۵)

ابوالحسن علیّ بن عمربن محمّدبن حسن بن شاذان سکری حربی (۳۸۶)

ابوعبداللّه عبیداللّه بن محمّدبن بطه عکبری معروف به «ابن بطه» (۳۸۷)

۳- سده ی پنجم هجری

ابوعبداللّه محمّدبن عبداللّه نیشابوری معروف به «حاکم» (۴۰۵)

ابوبکر احمدبن موسی بن مردویه اصفهانی (۴۱۶)

ص:۲۸

ابونعیم احمدبن عبداللّه اصفهانی (۴۳۰)

ابوالحسن احمدبن مظفّربن احمد عطّار فقیهِ شافعی (۴۴۱)

ابوالحسن علیّ بن محمّدبن حبیب بصری شافعی معروف به «ماوردی» (۴۵۰)

ابوبکر احمدبن حسین بن علی بیهقی (۴۵۸)

ابوغالب محمّدبن احمدبن سهل نحوی معروف به «ابن بشران» (۴۶۲)

ابوبکر احمدبن علی معروف به «خطیب بغدادی» (۴۶۳)

ابوعمر یوسف بن عبداللّه معروف به «ابن عبدالبرّ نمری قرطبی» (۴۶۳)

ابومحمّد حسن بن احمدبن موسی غندجانی (۴۶۷)

ابوالحسن علیّ بن محمّدبن طیب جلابی معروف به «ابن المغازلی» (۴۸۳)

ابوالمظفّر منصوربن محمّدبن عبدالجبّار سمعانی (۴۸۹)

۴- سده ی ششم هجری

ابوعلی اسماعیل بن احمدبن حسین بیهقی (۵۰۷)

ابوشجاع شیرویه بن شهرداربن شیرویه همدانی دیلمی (۵۰۹)

احمدبن محمّدبن علی عاصمی، صاحب (زین الفتی - شرح سوره ی هل أتی)

شهرداربن شیرویه دیلمی همدانی (۵۵۸)

ابوسعد عبدالکریم بن محمّدبن منصور تمیمی سمعانی مروزی (۵۶۲)

ابوالمؤیّد موفّق بن احمد معروف به «اخطب خوارزم» (۵۶۸)

ابوالقاسم علیّ بن حسن بن هبهاللّه دمشقی معروف به «ابن عساکر» (۵۷۱)

ابوالحجّاج یوسف بن محمّد بلوی اندلسی معروف به «ابن الشیخ» (۶۰۵) تقریباً

۵– سده ی هفتم هجری

ابوالسّعادات مبارك بن محمّدبن محمّد جزری معروف به «ابن اثیر» (۶۰۶)

ابوالحسن علیّ بن محمّد جزری معروف به «ابن اثیر» (۶۳۰)

محی الدّین محمّدبن علی بن عربی طائی اندلسی (۶۳۸)

محبّ الدّین محمّدبن محمود بغدادی معروف به «ابن النجّار» (۶۴۳)

کمال الدّین ابوسالم محمّدبن طلحه قرشی نصیبی شافعی (۶۵۲)

شمس الدّین أبوالمظفّر سبط ابن جوزی (۶۵۴)

ابوعبداللّه محمّدبن یوسف گنجی شافعی (۶۵۸)

عزّالدّین عبدالعزیزبن عبدالسّلام سلمی (۶۶۰)

جلال الدّین محمّد معروف به «مولوی رومی» (۶۷۲)

ابوزکریا یحیی بن شرف بن مری نووی (۶۷۶)

محب الدّین احمدبن عبداللّه طبری شافعی مکّی (۶۹۴)

سعیدالدّین محمّدبن احمد فرغانی (۶۹۹)

۶– سده ی هشتم هجری

احمدبن منصور کازورنی (متوفّای بعد از ۷۰۷)

حسین بن محمّد معروف به «امیر حسینی فوزی» (۷۱۸)

ابوالمجامع ابراهیم بن محمّدبن مؤیّدبن حمویه جوینی حموئی (۷۲۲)

نظام الدّین محمّدبن احمد بخاری مشهور به «نظام الأولیاء» (۷۲۵)

جمال الدّین ابوالحجّاج یوسف بن عبدالرّحمان مزی (۷۴۲)

محمّدبن یوسف زرندی (متوفّای بعد از ۷۵۰)

صلاح الدّین ابوسعید خلیل بن کیکلدی علائی دمشقی (۷۶۱)

سیّد علی بن شهاب الدّین همدانی (۷۸۶)

نورالدّین جعفربن سالار بدخشانی معروف به «امیر ملّا خلیفه ی همدانی»

بدرالدّین محمّدبن بهادر زرکشی شافعی (۷۹۴)

ص:۳۰

۷– سده ی نهم هجری

کمال الدّین محمّدبن عیسی دمیری (۸۰۸)

محمّدبن یعقوب شیرازی فیروزآبادی لغوی (۸۱۶)

امام الدّین محمّد هجروی ایجی واسطی

شمس الدّین محمّدبن محمّدبن محمّد جزری (۸۳۳)

زین الدّین ابوبکر محمّدبن محمّدبن علی خوافی (۸۳۸)

شهاب الدّین بن شمس الدّین زاولی دولت آبادی (۸۴۹)

شهاب الدّین احمدبن علی بن حجر کنانی عسقلانی (۸۵۲)

سیّد شهاب الدّین احمد (صاحب توضیح الدلائل)

نورالدّین علیّ بن محمّدبن صبّاغ مالکی مکّی (۸۵۵)

عبدالرّحمان بن محمّد بسطامی (۸۵۸)

شمس الدّین محمّدبن یحیی گیلانی لاهیجی (متوفّای بعد از ۸۷۷)

۸– سده ی دهم هجری

شمس الدّین ابوالخیر محمّدبن عبدالرّحمان سخاوی (۹۰۲)

حسین بن علی کاشفی (۹۱۰)

جلال الدّین عبدالرّحمان سیوطی (۹۱۱)

نورالدّین علیّ بن عبداللّه سمهودی (۹۱۱)

فضل اللّه بن روزبهان شیرازی

عزّالدّین عبدالعزیزبن عمربن فهد هاشمی مکّی (۹۲۲)

شهاب الدّین احمدبن محمّد قسطلانی مصری شافعی (۹۲۳)

جلال الدّین محمّدبن اسعد صدیقی دوانی (۹۲۸)

کمال الدّین حسین بن معین الدّین میبدی

غیاث الدّین بن همام الدّین (نامیده شده به «خواند امیر» نویسنده ی حبیب السّیر)

عبدالوهّاب بن محمّد رفیع الدّین بخاری (۹۳۲)

شمس الدّین محمّدبن یوسف شامی دمشقی صالحی (۹۴۲)

شیخ ابوالحسن علیّ بن محمّدبن عراق کنانی (۹۶۳)

احمدبن محمّدبن علی حجر هیثمی مکّی (۹۷۴)

علیّ بن حسام الدّین (مشهور به «متقی») (۹۷۵)

ابراهیم بن عبداللّه وصابی یمنی شافعی

محمّدبن طاهر فتنی هندی (۹۸۶)

عبّاس بن معین الدّین جرجانی (مشهور به «میرزا مخدوم») (۹۸۸)

کمال الدّین بن فخرالدّین جهرمی

شیخ بن عبداللّه عیدروس یمنی (۹۹۰)

جمال الدّین عطاء اللّه بن فضل اللّه محدّث شیرازی (۱۰۰۰)

أبوالعصمه محمّد معصوم بابا سمرقندی

۹- سده ی یازدهم هجری

علیّ بن سلطان هروی (معروف به «قاری») (۱۰۱۴)

محمّدبن عبدالرّؤوف بن تاج العارفین مناوی (۱۰۳۱)

ملّایعقوب بنبانی لاهوری

ابوالعبّاس احمدبن محمّد مقری اندلسی (۱۰۴۱)

احمدبن فضل بن محمّدبن باکثیر مکّی شافعی (۱۰۴۷)

محمودبن محمّدبن علی شیخانی قادری

عبدالحق بن سیف الدّین دهلوی بخاری (۱۰۵۲)

سیّد محمّدبن سیّد جلال الدّین ماه عالم بخاری

اللّه دیاب عبدالرّحیم چشتی عثمانی

عبدالرّحمان بن عبدالرّسول چشتی

شیخ بن علی بن محمّد خفری (۱۰۶۳)

ص:۳۲

عليّ بن احمدبن محمّد عزیزی (۱۰۷۰)

ابوالضیاء نورالدّین علیّ بن علی شبر املسی قاهری شافعی (۱۰۸۲)

تاج الدّین سنبهلی نقشبندی

۱۰- سده ی دوازدهم هجری

ابراهیم بن حسن کردی کورانی شافعی (۱۱۰۱)

سیّد محمّدبن عبدالرّسول برزنجی (۱۱۰۳)

اسماعیل بن سلیمان کردی بصری

محمّدبن عبدالباقی ازهری زرقانی مالکی (۱۱۲۲)

سالم بن عبداللّه بن سالم بصری شافعی (متوفّای بعد از ۱۱۲۱)

میرزا محمّدبن معتمد خان بدخشانی

محمّد صدر العالم

شاه ولیّ اللّه احمدبن عبدالرّحیم دهلوی (۱۱۷۶)

محمّد معین بن محمّد امین سندی

محمّدبن سالم بن احمد شافعی مصری (مشهور به «الحفنی») (۱۱۸۱)

محمّدبن اسماعیل بن صلاح الأمیر صنعانی (۱۱۸۲)

شیخ سلیمان جمل

قمرالدّین حسینی اورنگ آبادی (۱۱۹۳)

۱۱- سده ی سیزدهم هجری

شهاب الدّین احمدبن عبدالقادر عجیلی شافعی

شیخ محمّدبن علی صبّان (۱۲۰۵)

محمّد مبین بن محبّ اللّه سهالوی لکنهوی (۱۲۲۵)

ثناء اللّه پانی پتی (۱۲۲۵)

عبدالعزیز بن ولی اللّه (دهلوی)

ص:۳۳

شیخ جواد ساباطبن ابراهیم ساباطی حنفی

عمربن احمد خربوتی

محمّدبن علی شوکانی (۱۲۵۰)

محمّد رشیدالدّین خان شاگرد (دهلوی)

جمال الدّین ابوعبداللّه محمّدبن عبدالعلی محدّث شاگرد (دهلوی)

نورالدّین بن اسماعیل سلیمانی

ولی اللّه بن حبیب اللّه سهالوی لکنهوی (۱۲۷۰)

شهاب الدّین محمودبن عبداللّه بغدادی (مشهور به «آلوسی») (۱۲۷۰)

سلیمان بن ابراهیم قندوزی بلخی (۱۲۹۳)

سلامهاللّه بدایونی

حسن الزّمان

محمّدبن قاسم ترکمانی تبریزی (سپس، حیدرآبادی)

علیّ بن سلیمان شاذلی

عبدالغنی غنیمی

۴- فایده ی چهارم در ذکر کسانی که نصّ بر صحّت این حدیث دارند

گروهی از دانشمندان بزرگ اهل سنّت حدیث را آشکارا «صحیح» شمرده اند از جمله:

یحیی بن معین / محمّدبن جریر طبری که آن را با حدیث «أنا دارالحکمه» یکسان دانسته است.

حاکم نیشابوری/ محمّدبن طلحه/ سبط ابن جوزی/ محمّدبن یوسف گنجی در کتاب «کفایه الطّالب»

صلاح الدّین علائی بر اساس گفته ی سخاوی و ابن حجر مکّی

شمس الدّین ابن جزری در کتاب «اسنی المطالب»

شمس الدّین سخاوی در کتاب «المقاصد الحسنه»

ص:۳۴

جلال الدّین سیوطی در «جمع الجوامع»

فضل اللّه بن روز بهان شیرازی در «الباطل»

علی متّقی هندی

سیّد محمّد بخاری

میرزا محمّد بدخشانی در کتاب «نزل الأبرار» که به صحّت آن ملتزم گشته است.

محمّد صدر العالم در «معارج العُلی»

محمّد امیر یمانی در «الروضه الندیّه»

ثناء اللّه پانی پتی در «السیف المسلول»

مولوی حسن الزّمان

گفته های آنان خواهد آمد؛ ان شاءاللّه.

۵– فایده ی پنجم:در ذکر کسانی که نصّ بر «حَسَن بودن» این حدیث دارند

گروهی از دانشمندان بزرگ اهل سنّت این حدیث را مطلقاً و یا از لحاظ بعضی طرق آن، «حسن» شمرده اند و در این میان دسته ای آن را «صحیح» دانسته اند؛ گروه اخیر بر دو قسمند:برخی نخست آن را حسن به شمار می آورده و بعد «صحّت» آن برایش آشکار شده، مانند سیوطی که در مورد خود چنین می گوید و برخی دیگر، مانند گنجی بعضی طرق آن را صحیح و بعضی دیگر را حَسن می دیده اند. از جمله:

ترمذی، بنابر آن چه عبدالحق دهلوی در «اللمعات» به او نسبت داده است.

گنجی که درباره ی حدیث ابن عبّاس گوید: «این حدیث حسن عالی است.»

صلاح الدّین علائی

بدر زرکشی بنابر آن چه که مناوی و حسن الزّمان به او نسبت داده اند.

مجد شیرازی در «نقد الصّحیح»

ابن حجر عسقلانی در فتواهایش و در پاسخ به حدیث هایی که سراج قزوینی

پی گیر آن ها بوده است.

سخاوی نسبت به حدیث ابن عبّاس در «المقاصد الحسنه»

سیوطی در «تاریخ الخلفاء» و کتاب های دیگر

سمهودی که «صحیح دانستن» حاکم و «حسن شمردن» علائی و ابن حجر را آورده است. و خود نسبت به آن سکوت اختیار کرده پس دست کم به حسن بودن آن قائل است.

محمّدبن یوسف شامی صالحی در «سبل الهدی و الرّشاد»

ابوالحسن علیّ بن عراق در «تنزیه الشّریعه»

ابن حجر مکّی در «الصواعق» و «المنح المکیه» و «تطهیر الجنان» و دیگر کتاب ها

محمّد طاهر فتنی که سخن علایی و ابن حجر را در «تذکره الموضوعات» نقل کرده است.

علی قاری در «المرقاه»

مناوی در «فیض القدیر»

محمّد حجازی شعرانی، بنابرآن چه که عزیزی از او نقل کرده است.

عبدالحق دهلوی در «اللمعات» و کتاب های دیگر

عزیزی در «السراج المنیر»

علیّ بن علی شبراملسی در «تیسیر المطالب السنیّه»

زرقانی در «شرح المواهب»

صبّان در «اسعاف الرّاغبین»

شوکانی در «الفوائد المجموعه»

حسن علی محدّث در «تفریح الأحباب»

۶- فایده ی ششم:در ذکر کسانی که حدیث را به صورت «مرسل مسلّم» نقل کرده اند

حدیث «أنا مدینه العلم» را بسیاری از بزرگان علمای اهل سنّت، «مرسل

ص:۳۶

مسلّم» دانسته اند. از جمله:

ابواللیث سمرقندی/ احمدبن محمّد عاصمی/ ابوالمجد غزنوی/ ابوالحجاج بلوی/ ابن عربی اندلسی/ ابن طلحه شافعی/ ابوعبداللّه گنجی شافعی/ عزّبن عبدالسّلام/ محبّ الدّین طبری شافعی/ سعیدالدّین فرغانی/ امیرحسینی فوزی / نظام الأولیاء هندی/ شمس الدّین زرندی/ سیّد علی همدانی/ کمال الدّین دمیری/ زین الدّین خوافی/ شهاب الدّین دولت آبادی/ شهاب الدّین احمد/ ابن صبّاغ مالکی / عبدالرّحمان بسطامی/ شمس الدّین لاهیجی/ حسین بن علی کاشفی/ جلال الدّین دوانی / حسین میبدی یزدی / خواند امیر مؤرخ/ ابن حجر مکّی/ جمال الدّین محدّث شیرازی/ ابوالعصمه سمرقندی/ شیخ علی قاری/ عبدالرّحمان چشتی/ شیخ بن علی خفری/ شیخ ابراهیم کردی/ شاه ولیّ اللّه دهلوی/ شیخ سلیمان جمل/ قمرالدّین حسینی / مولوی مبین لکنهوی/ مولوی ثناء اللّه/ شیخ جواد ساباطی/ مولوی ولی لکنهوی.

بدین ترتیب آیا کسی در ثبوت این حدیث شک و تردید خواهد کرد؟

۷- فایده ی هفتم:در ذکر کسانی که حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام را به «باب مدینه العلم»توصیف کرده اند

بزرگان پیشوایان اهل سنّت، سرورمان حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام را به «باب مدینه العلم» یا همانند آن و پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله و سلم را به «مدینه العلم» توصیف کرده اند.

بدیهی است که تمامی آن ها بر پایه ی حدیث «من شهر دانشم و علی درِ آن است» می باشد و این امر خود از واضح ترین و روشن ترین دلیل ها بر صحیح دانستن این حدیث شریف از سوی ایشان می باشد. از آن جمله اند:

ابونعیم اصفهانی/ ابوسعد سمعانی/ ابوالمؤیّد خوارزمی/ ابوعبداللّه گنجی/ سعیدالدّین کازرونی/ شمس الدّین زرندی/ سیّد علی همدانی/ میرزا محمّد بدخشانی/ هروی ایجی/ شهاب الدّین دولت آبادی/ شهاب الدّین احمد/ شهاب الدّین قسطلانی/ جلال الدّین دوانی/ شمس الدّین صالحی دمشقی/ ابن حجر

مکّی/ جمال الدّین محدّث شیرازی / شیخ علی قاری/ عبدالرؤوف مناوی/ عبدالحقّ دهلوی/ سیّد محمّد ماه عالم/ عبدالرّحمان چشتی/ شیخ تاج الدّین نقش بندی/ شیخ ابراهیم کردی/ شیخ سالم بصری/ سیّد محمّد برزنجی/ محمّد معین سندی/ محمّدبن اسماعیل امیر/ شهاب الدّین احمد عجیلی/ رشیدالدّین دهلوی/ سلامهاللّه بدایونی/ حسن الزّمان ترکمانی / عبدالغنی غنیمی

۸– فایده ی هشتم:در ذکر کسانی که این بزرگواری و شرافت را به نظم درآورده اند

گروهی از بزرگان ادبی، این منقبت را در شعرهای خود به نظم درآورده اند، مانند:

ابوالقاسم اسماعیل بن عبّاد معروف به «صاحب»

ابوالقاسم حسن بن اسحاق طوسی معروف به «فردوسی»

ابوالمجد مجدودبن آدم، حکیم سنایی

موفّق بن احمد خوارزمی مکّی

افضل الدّین ابراهیم بن علی، مشهور به «خاقانی»

فریدالدّین محمّدبن ابراهیم معروف به «فرید عطّار»

جلال الدّین محمّدبن محمّد بلخی رومی معروف به «مولوی»

محیی الدّین یحیی بن شرف نووی

شرف الدّین مصلح بن عبداللّه شیرازی معروف به «سعدی»

شمس الدّین محمّدبن احمد اندلسی هواری معروف به «ابن جابر»

فخرالدّین عبدالرّحمان بن مکانس قبطی مصری

عزّالدّین عبدالعزیزبن عمر هاشمی مکّی معروف به «ابن فهد»

محمّدبن اسماعیل بن صلاح امیر صنعانی

شهاب الدّین احمدبن عبدالقادر عجیلی

۹– فایده ی نهم:در شهرت این حدیث و تواتر آن در پرتو سخنان دانشمندان اهل سنّت

پوشیده نیست که این حدیث شریف از حدیث های مشهور، بلکه متواتری

است که از شخص رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم روایت شده است و برخی از شواهد آن از این قرار است:

۱ - بیان صریح سبط ابن جوزی در «تذکرهالخواص» که این حدیث از فضیلت های مشهور و ثابت شده است.

قسطلانی نیز تصریح می کند که نزد علمای درایت، حدیث مشهور به تواتر ملحق می شود.

۲ - شیخ عبدالحق دهلوی در «اللمعات فی شرح المشکات»، بر شهرت این حدیث، تصریح دارد.

۳ - شیخ محمّدبن اسماعیل، امیر یمانی صنعانی در «الروضه النّدیّه» آن را به شهرت وصف کرده است.

۴ - اعترافِ خودِ دهلوی به مشهور بودن حدیث، در پاسخ به پرسشی در این باره که به زودی خواهد آمد؛ إن شاءاللّه.

۵ - مولوی حسن الزّمان در «القول المستحسن» به مشهور بودنش تصریح می کند، که به زودی خواهد آمد.

۶ - ابن حجر مکّی در «الصّواعق» مدّعی است که حدیث امر کردن مردم به نمازگزاردن پشت ابوبکر متواتر است (۱)، چون به ادّعای او هشت نفر از اصحاب آن را روایت کرده اند. بنابراین، اگر این تعداد راوی برای متواتر بودن حدیث بسنده است، پس حدیث «مدینه العلم» که ده نفر از اصحاب آن را روایت کرده اند، به طریق اولی متواتر است.

۷ - ابن حزم در کتاب «المحلی» مدّعی متواتر بودن روایت «منع فروش آب» است که تنها چهار تن از اصحاب آن را روایت کرده اند. بر این پایه، وقتی روایت چهار نفر دلیل بر تواتر است، پس حدیث «مدینه العلم» قطعاً و یقیناً و بدون هرگونه

---

۱ - ۱) . الصواعق المحرقه: ۱۳ «بدان این حدیث متواتر است و از سوی عایشه، ابن مسعود، ابن عبّاس، ابن عمر، عبداللّه بن زمعه، ابوسعید، علیّ بن ابی طالب و حفصه روایت شده است.»

تردیدی و به طریق اولی، متواتر می باشد.

۸ – ابن تیمیّه در کتاب «المنهاج» حدیث ساختگی: «اگر می خواستم از اهل زمین دوستی انتخاب کنم، ابوبکر را به دوستی می گرفتم» را متواتر گرفته، چون از ابن مسعود و ابوسعید و ابن عبّاس و ابن زبیر نقل شده است و گفته اش چنین می باشد: «این حدیث نزد اهل علم حدیث، مستفیض بلکه متواتر است و در صحاح از طرق مختلف از حدیث ابن مسعود و ابوسعید و ابن عبّاس و ابن زبیر روایت شده است.»

پس حدیث «مدینه العلم» نزد عالمان متواتر است – قطعاً و یقیناً چون از طرق متعدّد و از ده تن از اصحاب نقل شده است که عبارتند از امیرالمؤمنین و امام حسن و امام حسین علیهم السلام و ابن عبّاس و جابر و ابن مسعود و حذیفه و عبداللّه بن عمر و انس و عمروبن عاص.

۹ – ادّعای «دهلوی» در کتاب «التحفه» در مقابل نکوهشهای وارد بر عثمان، که این حدیث را – که به دروغ به امیرالمؤمنین نسبت داده اند متواتر دانسته است:

«مَثل من و عثمان مانند سه نور است.» تنها به این دلیل که در کتاب های فریقین نقل شده است و چنین می گوید: «این داستان به آن اندازه از شهرت و تواتر رسیده است که در کتاب های هر دو فرقه آمده است و جای انکار ندارد.»

پس اگر نقل این سخن ساختگی در کتاب های دو فرقه، دلیل بر متواتربودن آن است، حدیث «مدینه العلم» قطعاً متواتر است؛ زیرا شمارش کتاب هایی از دو فرقه که این حدیث در آن آمده است، بسیار دشوار است.

۱۰– فایده ی دهم توضیحی بیشتر درباره ی ثبوت این حدیث

وجوهی دیگر، ثبوت حدیث «مدینهالعلم» و صدور قطعی آن از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم را آشکار می سازد.

۱ – این حدیث را حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام روایت کرده است که دلیل و برهان هایی روشن و استوار بر عصمت آن بزرگوار برپا شده است؛ بلکه شاه ولی اللّه و

خـود دهلـوی، نیز بر عصـمت ایشـان اعـتراف دارنـد؛ همـان گونه که دهلوی بر اسـاس اجمـاع اهـل سنّت به راست گویی آن حضرت تصریح می کند؛ لذا چاره ای جز اعتراف به صدور قطعی حدیث، نیست.

۲ – این بزرگواران نیز حدیث را روایت کرده اند:

حضـرات امام حسن مجتبی، امام حسـین، امام زین العابدین، امام محمّد باقر، هم چنین امام جعفر صادق، امام موسـی بن جعفر، امام علیّ بن موسـی الرّضا علیهم السـلام (چنان که به زودی خواهـد آمد) که در عصـمت همگی آنان با دلیل هایی که عامّه و خاصّه دارند، تردیدی نیست.

پس این حدیث قطعاً و بدون هر گونه تردیدی صادر شده است.

۳ – دهلوی در کتاب «التحفه» حـدیث ساختگی «لا نورّث...» را، هماننـد قرآن کریم که افاده ی یقین می کند، به شـمار آورده است، با این ادّعا که حضـرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام و هم چنین حذیفه آن را روایت کرده اند. بنابراین در پرتوی کلام دهلوی در این راستا حـدیث «مدینه العلم» نیز که هم آن حضـرت و هم حذیفه آن را روایت نموده اند، در قطعیّت همانند آیه های قرآن کریم خواهد بود.

۴ – دهلوی هم چنین حـدیث سـاختگی پیشـین را مفیـد یقین دانسـته چون زبیر، ابوالـدرداء، ابوهریره، عبّاس، عبـدالرّحمان بن عوف و سعد آن را روایت کرده اند.

بنابراین حدیث «مدینه العلم» هم چنین است؛ زیرا همان گونه که دانستنی آن را ده تن از اصحاب روایت کرده اند. بنابراین در پرتو نوشته های خودِ دهلوی، قطعی الصدور بودن آن ثابت و روشن می گردد. از این رو خداوند را سپاس می گوییم.

۵ – حافظ قاضی عیاض در کتاب «الشفاء» چنین می گوید:

«... و هم چنین است داسـتان جوشـیدن آب از زمین و افزایش غذا که آن را اشخاص ثقه و بسیاری از مردم از تعداد فراوانی از اصحاب روایت کرده اند... پس

ص:۴۱

این دسته از معجزات ایشان قطعی به شمار می آید...» (۱)گویم: همین گونه است حدیث «مدینه العلم» که آن را افراد ثقه و تعداد زیادی از ائمّه از بسیاری از اصحاب روایت کرده اند. پس آن هم قطعی است.

۶ - قاضی عیاض در کتاب «الشفاء» در ادامه ی سخن پیشین خود گوید: «از این قبیل است، حدیث هایی که همگان از همگان آن ها را با سند متّصل از جمله اصحاب و اخبار آن ها روایت کرده اند، این گزارش ها در حضور و محل اجتماع تعداد زیادی از اصحاب چون روز جنگ خندق، غزوه ی بواط، عمره ی حدیبیّه و غزوه ی تبوک و مانند آن از محفل های مسلمانان و جمع سربازان نقل شده است. و در آن هنگام هیچ یک از اصحاب مخالفتی با آن چه راوی نقل می کرد، ابراز نکرده است، از این رو سکوتشان همانند سخن گفتنشان خواهد بود، چون یاران رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم از سکوت در برابر باطل و سازش با دروغ، منزّه می باشند و هیچ گونه رغبت و ترسی مانع حقیقت گویی آنان نیست و اگر مطلبی را می شنیدند که برایشان آشنا و شناخته شده نبود، انکارش می کردند همان گونه که تعدادی از آنان، بعضی روایات را درباره ی سنّت ها، سیره ها و حروف قرآن انکار کردند و در این مورد به یک دیگر نسبت خطا و توهّم دادند که آشکار و روشن است. پس همه ی این دسته روایت ها به معجزه های قطعی ایشان می پیوندد، همان گونه که توضیح دادیم...» (۲)این گفتار او بود، بر این پایه گوییم:

ص:۴۲

۱- ۱) . کتاب الشّفا بتعریف حقوق المصطفی: ۳۰۸ و ۳۰۹ با شرح قاری.

۲- ۲) . الشفاء بتعریف حقوق المصطفی: ۳۰۹ با شرح قاری.

بیشتر فضیلت های امیرالمؤمنین علیه السلام و به ویژه حدیث «مدینه العلم»، قطعی است؛ آن گونه که خواهد آمد؛ مثلًا از جمله روایات اشخاص معروف، روایت جابر است که حدیث را از رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم در غزوه ی حدیبیّه نقل می کند و هیچ یک از اصحاب نه تنها مخالفتی با جابر نمی کند، بلکه از عبارت «زرندی» چنین برمی آید که آنان همگی به آن معترف بوده اند. او چنین می گوید: «این هم فضیلتی است که اصحاب به آن اعتراف و شادمانی کرده اند و راه سازش پیمودند و پیش رفتند.»

شهاب الدّین احمد هم این سخن او را در «توضیح الدّلائل» نقل کرده است:

بنابراین اصحاب همگی به این فضیلت اعتراف و آن را بازگو کرده اند و رغبت یا ترسی آنان را از بازگوکردنش منع نمی کرده است. هر چند - در خصوص فضیلت های امام علیه السلام کار بر عکس بوده و در بیشتر آن ها انگیزه های پنهان کاری موجود بوده است.

۷ - قاضی پس از گفته های پیشین این گونه ادامه می دهد:

«هم چنین است روایت هایی که اصلی ندارند و بر باطل بنا شده اند، به ناچار با گذشت زمان و بازگویی نسل ها و پژوهشگران بالاخره سستی آن ها برملا شده و کم کم از یاد می روند، همان گونه که در مورد بسیاری از روایت های دروغین و اراجیف ناشناخته دیده می شود؛ امّا خبرهای راست و درست پیامبرمان صلی الله علیه و آله و سلم که از طریق روایات آحاد رسیده با گذشت زمان آشکارتر می شوند و با بازگویی فرقه ها و افزایش طعنه های دشمن و تلاش او بر کوچک شمردن و تضعیف اصل آن ها و کوشش ملحدان بر خاموش کردن نورشان، استوارتر و قابل قبول تر می گردند و بر حسرت طعنه زنان نیز می افزایند.» (۱)گویم: این سخن کاملًا در مورد فضایل امیرالمؤمنین علیه السلام -که واقعیّت هم جز این نیست جاری و صادق است و همین دلیل و برهان بر درستی و صادرشدن قطعی آن ها از پیامبر مکرّم صلی الله علیه و آله و سلم بسنده است.

۸ - دانشمندان بزرگ هر دو فرقه از آغاز تاکنون - این حدیث را در نظر داشته، آن را نقل کرده، مورد پژوهش قرار داده و شرح کرده اند و نسبت به آن شادمان بوده و به آن تبرّک می جسته اند.

و هر کس به سخنان این بزرگان مراجعه نماید، شک و تردیدی در صحّت و

۱- ۱) . الشفا: ۳۰۹ با شرح قاری.

ثبوت آن نخواهد داشت و به یاوه های نادری از اهل کژی و دشمنی گوش فرا نخواهد داد.

۹ – این حدیثی است که هر دو فرقه ی سنّی و شیعی بر آن اتّفاق کرده اند که این خود روشن ترین دلیل بر صدور قطعی آن است و ما در جلد «حدیث طیر» در مورد گفته های دهلوی در کتاب «التحفه» به تفصیل آن را توضیح داده ایم.

سند حدیث مدینه العلم

۱ – روایت امام رضا علیه السلام

اشاره

سرورمان حضرت امام رضا علیه السلام حدیث «مدینه العلم» را در «صحیفه»ی مبارکه از پدران معصوم خویش علیهم السلام ، چنین روایت کرده اند:

– و با اسنادش فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود:

«قاتل حسین در تابوتی از آتش است و نیمی از عذاب مردم دنیا بر اوست.

دست ها و پاهایش با زنجیرهای آتشین بسته شده تا به قعر جهنّم فرو افتد. بویی دارد که جهنّمیان از شدّت تعفّن آن به پروردگارشان پناه می برند. جاودانه عذاب دردآور را خواهد چشید؛ [عذابی که در آن] هرگاه پوست هایشان پخته شود، خداوند پوست های دیگری برایشان جایگزین می کند؛ [عذابی که] لحظه ای از آنان بریده نگردد و از آب جوشان جهنّم نوشانده می شوند، پس [چاه] ویل یکی از عذاب های خداوند عزّوجلّ است.»

– و به اسنادش فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود:

«من شهر دانشم و علی درِ آن است، هر کس دانش خواهد، باید از آن دَر در آید.»

– و با اسنادش فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود:

«وقتی روز قیامت فرا می رسد از درون عرش ندا داده می شوم: نیکو پدری است، پدرت ابراهیم و نیکو برادری است، برادرت علیّ بن ابی طالب.»

ص:۴۵

«صحیفه» رضا علیه السلام از اصول معتبره است

«صحیفه الرّضا علیه السلام »، از کتاب های معروف و مورد اعتماد و از اصول مشهور و معتبر نزد دانشمندان بزرگ اهل سنّت است.

ابوشجاع شیرویه فرزند شهردار دیلمی درباره اش این چنین می نویسد:

«امّا بعد، دیدم مردم این زمانه ی ما، به ویژه همشهریان از حدیث و اسنادهایش روی گردانده اند و نسبت به شناخت درست و نادرست آگاهی ندارند.

کتاب های قدیمی یا نوینی را که بزرگان دین تصنیف کرده اند، وانهاده اند و مسندهایی را که در واجبات و سنّت ها، حلال و حرام، آداب و وصایا، مثال ها و موعظه ها و فضیلت اعمال نوشته شده است، رها کرده اند و خود را با داستان ها و حدیث هایی مشغول کرده اند که اسنادش حذف شده و برای راویان حدیث ناشناخته است و بر هیچ یک از بزرگان حدیث هم خوانده نشده است و آنان جویای آن دسته از مطالب ساختگی شده اند که پرداخته ی قصّه خوانان است و این گونه می خواهند به مطالب قطعی در کوی و برزن آسیب رسانند.

از این رو من در این کتابم دوازده هزار و اندی حدیث کوتاه به اختصار ثبت کرده ام؛ با استفاده از کتاب های صحاح، غرائب، افراد و کتاب های روایت شده از پیامبر، نوشته ی علیّ بن موسی الرّضا و عمربن شبیب...» (۱)جاراللّه زمخشری در کتاب «ربیع الأبرار» می نویسد:

یحیی بن حسین حسینی در اسناد «صحیفهالرّضا» می گفت: «اگر این اسناد بر گوش دیوانه ای خوانده شود، هشیار می گردد.»

سمعانی گوید: «رضوی، نسبتی است به «رضا» و او علیّ بن موسی بن جعفر بن محمّد بن علیّ بن حسین بن علیّ بن ابی طالب ابوالحسن و معروف به «رضا» است که در طوس مدفون است. او از پدران خود «صحیفه»ای را روایت می کند و گروهی از فرزندانش به او منسوبند که جملگی «رضوی» خوانده می شوند.» (۲)

ص:۴۶

۱- ۱) . مسند فردوس (خطّی).

۲- ۲) . الأنساب در «الرّضوی».

سبط ابن جوزی در شرح حال حضرت امام رضا علیه السلام آورده است:

«عبداللّه بن احمد مقدّسی در کتاب «انساب القرشیین» از نسخه ای یاد کرده است که علیّ بن موسی الرّضا از پدرش موسی از پدرش جعفر از پدرش محمّد از پدرش علی از پدرش حسین، از پدرش علی علیهم السلام از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم روایت می کند؛ اسنادی که اگر بر دیوانه ای خوانده شود شفا یابد.» (۱)مزّی گوید: «روایت کرده است از او فرزندش محمّد و عثمان بن مثاور و نحوی علی بن علی دعبلی و ایّوب بن منصور نیشابوری و ابوالصلت عبدالسّلام بن صالح هروی و مأمون بن رشید و علیّ بن مهدی بن صدقه که یک نسخه از آن را دارد و ابواحمد داودبن سلیمان بن سیف غازی قزوینی یک نسخه از آن را دارد و احمدبن عامربن سلیمان طایی نسخه ی بزرگی از آن دارد.» (۲)محبّ طبری «صحیفه الرّضا» را با نام «مسند الرّضا»، یکی از مآخذ کتاب خود به شمار آورده است و در چند جا از آن نقل کرده است. از جمله سخن او در فضیلت های امیرالمؤمنین علیه السلام است که ایشان پس از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم نخستین کسی است که درِ بهشت را می کوبد. حضرت علی علیه السلام گوید:

«رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: ای علی! تو نخستین کسی هستی که درِ بهشت را می کوبد و بدون حساب بعد از من واردش می شود.»

امام علیّ بن موسی الرّضا در مسندش آن را نقل کرده است. (۳)و هم چنین گوید: جبرئیل از سوی خداوند متعال خبر آورد که جایگاه علی نسبت به پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم همانند جایگاه هارون نسبت به موسی است. از اسماء بنت عمیس نقل شده که گفت: «جبرئیل علیه السلام بر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرود آمد و گفت:

۱- ۱) . تذکره خواصّ الامه/ ۳۵۲.

۲- ۲) . تعذیب الکمال «نسخه ی خطّی».

۳- ۳) . الرّیاض النضره فی مناقب العشره /۲ ۲۱۱.

«ای محمّد پروردگارت بر تو سلام می رساند و می فرماید: علی نسبت به تو به منزله ی هارون نسبت به موسی است؛ امّا بعد از تو پیامبری نیست.»

امام علیّ بن موسی الرّضا علیه السلام آن را [در مسندش] نقل کرده است. (۱)و هم چنین آورده است: «از علی نقل شده که گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود:

«تو آقای مسلمانان و پیشوای سپیدرویان و بزرگِ دین هستی.»

امام علی بن موسی الرّضا علیه السلام آن را [در مسندش] نقل کرده است. (۲)محب طبری در کتاب دیگرش «ذخائرالعقبی» هم شماری از فضیلت های اهل البیت علیهم السلام را از «صحیفه الرّضا» نقل کرده است. (۳)ابراهیم بن عبداللّه وصابی یمنی هم، در چند جای کتابش «الإکتفاء فی فضل الأربعه الخلفاء» (که خطی است) درباره ی فضیلت های امیرالمؤمنین علیه السلام با نام «مسندالرّضا» از آن نقل کرده است. به آن مراجعه شود.

ابن باکثیر مکّی هم چنین آورده است: از آقایمان علی نقل شده که گفت:

«رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: هنگامی که به آسمان برده شدم، جبرئیل دستم را گرفت و بر فرشی از فرش های پُرزدار بهشتی نشانید و یک عدد بِهْ به دستم داد.

در حالی که آن را زیر و رو می کردم، شکافت و حوریه ای از میانش بیرون آمد که زیباتر از او ندیده بودم. گفت: سلام بر تو ای محمّد! گفتم: و بر تو سلام، تو کیستی؟

گفت: من راضیه ی مرضیّه ام. خداوند مرا از سه بخش آفرید، بالای بدنم از عنبر، میانم از کافور و پایین بدنم از مشک است. با آب حیات مرا سرشت، سپس به من فرمود: «باش» آنگاه هست شدم. مرا برای برادرت و پسرعمویت علیّ بن ابی طالب آفرید.»

این روایت را امام علیّ بن موسی الرّضا نقل کرده است، (۴) بلکه محمّد عابد سندی آن [صحیفه] را از کتاب های معتبری شمرده که آن ها را با اسنادهای صحیح روایت می کند؛ آن جا که در کتاب «حصر الشّارد» می گوید:

۱- ۱) . الرّیاض النّضره فی مناقب العشره ۲ / ۲۱۶.

۲- ۲) . همان/ ۲۳۴.

۳- ۳) . ذخائر العقبی فی مناقب ذوی القربی: ۲۶ / ۳۲ / ۳۹ / ۴۴ / ۴۷ / ۴۸ و... .

۴- ۴) . وسیلهالمآل فی مناقب الآل - خطّی.

«امّاآن چهل حدیث راازنسخه ی علیّ بن موسی الرّضااز پدرانشان،نقل می کنم با سند پیشین که به حافظ ابن حجر می رسد،ازاحمدبن ابی المقدّسی از سلیمان بن حمزه،ازمحمودبن ابراهیم،ازحسن بن محمّدبن عبّاس راسمی،ازابوبکر احمدبن علی بن خلف،ازابوالقاسم حسن بن محمّد ابن حبیب،از ابوبکر محمّدبن عبداللّه نوه ی عبّاس بن حمزه، از ابوالقاسم عبداللّه بن احمدبن عامر طایی.»

شرح حال سندی

شیخ محمّد عابد سندی از دانشمندان بزرگ اهل سنّت است و صدیق حسن قنوجی درکتاب «ابجد العلوم» ضمن ستایش او، درباره اش چنین می گوید:

«شیخ محمّد عابد سندی فرزند احمدعلی فرزند یعقوب، حافظ و از دودمان ابوایّوب انصاری است. در شهر «سیون» واقع در ساحل رودخانه، در شمال حیدرآباد سند که بعد از شهر «بویک» قرار دارد به دنیا آمد. جدّش که لقب «شیخ الإسلام» داشت و از اهل دانش و درستی بود، به عربستان مهاجرت کرد.

شیخ محمّد عابد در«زبید» که مرکزدانش معروفی دریمن بود،اقامت گزید و از دانشمندان وپرتوبزرگانش بهره گرفت، تا ازآنان به شمار آمد. سپس برای معالجه ی امام صنعاء به یمن رفت و با دختر وزیر او ازدواج کرد. یک بار هم به عنوان سفیر امام صنعاء به مصر رفت. او به سرزمین «طابه» علاقه بسیار داشت. یک سفر به وطن خانواده اش رفت و وارد شهر «نواری» شد که در منطقه ی سند بعد از بندر کراچی قرار دارد و تنها چند شب در آن جا ماند و سپس به شهر مدینه طیّبه بازگشت، و از سوی والی مصر، عهده دار ریاست علمای آن شهر گردید. نوشته های مبسوط و مختصری از خود به جای گذاشت. او نسبت به مذهب حنفی تعصّب داشت...»

دیگر راویان «صحیفهالرّضا»

از بیان سندی روشن می شود که گروهی از حافظان اهل سنّت - مانند ابن حجر عسقلانی صحیفه ی حضرت امام رضا علیه السلام را روایت کرده اند.

در کتابخانه ی ناصریه دو نسخه از این صحیفه وجود دارد، یکی از آن دو را ابوالفتح عبیداللّه بن عبدالکریم بن هوازن قشیری نیشابوری شافعی روایت می کند که شرح حالش در کتاب «طبقات الشّافعیه» نوشته ی سبکی ۷ / ۲۰۷ آمده است.

و دیگری را صدرالدّین ابوالمجامع ابراهیم بن محمّد حمویی جوینی متوفّای ۷۲۲ روایت می کند که شرح حالش در کتاب های «تذکره الحفاظ ۴ / ۲۹۸»، «مرآهالجنان - حوادث ۷۲۲»، «العبر - حوادث ۷۹۵»، «الدرر الکامنه ۱ / ۶۷» و غیر آن آمده است. هم چنین حدیث «مدینه العلم» به زودی به روایت «عاصمی» و «ابن النجّار» در جای خود خواهد آمد، که عیناً از حضرت امام رضا علیه السلام ، از «صحیفه» نقل شده است. شکّی نیست که روایت این امام معصوم علیه السلام برای خواستار حقیقت بسنده است و آن را انکار نمی کند؛ جز کسی که دشمنی و بغض در دل نهان دارد.

۲ - روایت حضرت امام رضا علیه السلام با لفظی دیگر

اشاره

حضرت امام رضا علیه السلام حدیث «مدینه العلم» را با بیان دیگری هم از پدران بزرگوارشان از جدّشان رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم ، روایت فرموده است. ابن مغازلی متن آن را چنین نقل کرده است:

«ابوغالب محمّدبن احمدبن سهل نحوی در میان روایاتی که به ما اجازه ی نقل آن ها را داده، ما را خبر داد که:

ابوطاهر ابراهیم بن عمر بن یحیی بر آنان حدیث کرد و گفت: حدیث کرد بر ما محمّد بن مطلب،از احمدبن محمّدبن عیسی در سال سیصد و ده از محمّد بن عبداللّه بن عمربن مسلم لاحقی صفّار در بصره سال دویست و چهل و چهار، از ابوالحسن علیّ بن موسی الرّضا علیه السلام که فرمود: «مرا حدیث کرد پدرم از پدرش جعفربن محمّد از پدرش از جدّش علیّ بن الحسین از پدرش حسین از پدرش علیّ بن ابی طالب علیهم السلام که گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود:

«ای علی من شهر دانشم و تو درِ آن هستی، دروغ گوید هر کس بپندارد جز از پیش دَر به شهر می رسد.» (۱)

ص:۵۰

۱- ۱) . المناقب ابن مغازلی/ ۸۵.

جایگاه این اسناد

این اسـنادی است که رسـیدن به ژرفـای بزرگی و شـکوه آن امکان پـذیر نیست، و پیشوایان بزرگ و حافظان از حضـرت امام رضا علیه السلام ملتمسانه تقاضا کردند که با آن اسناد برایشان حدیثی بفرمایند.

احمد حنبل گوید:

«اگر این اسناد بر دیوانه ای خوانده شود، شفا یابد.»

متن گفته ی ابوسعید منصوربن حسین آبی وزیر چنین است:

ابوصلت حدیث کرد و گفت:

با علیّ بن موسی بودم که سوار بر استری خاکستری رنگ وارد نیشابور شد.

دانشـمندان شـهر، احمدبن حرب و یاسین بن نضر و یحیی بن یحیی و شماری از اهل دانش، از بامدادان دنبال ایشان بودند. در «مربعه» به لگام استر آویختند و گفتند:

«به حقّ پدران طاهرینت یک حدیث که از پدرت شنیده ای برای ما نقل کن.»

فرمود: «پدرم، عبد صالح، موسی بن جعفر فرمود: پدرم صادق جعفربن محمّد فرمود: پدرم شکافنده ی دانش پیامبران محمّدبن علی فرمود: پـدرم آقای عبادت کنندگان علیّ بن الحسین فرمود: پدرم سـیّد جوانان اهل بهشت حسـین بن علی فرمود: شـنیدم پدرم سیّد عرب علیّ بن ابی طالب فرمود: شنیدم رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم می فرمود:

«ایمان، معرفت به قلب و اقرار به زبان و عمل به ارکان است.»

گوید: احمدبن حنبل گفت: «اگر این اسناد بر دیوانه ای خوانده شود، شفا یابد.»

و از عبدالرّحمان بن ابوحاتم مانند آن، از پدرش حکایت شده است و اینکه

آن را بر یک بیمار صرعی خوانده است و او به هوش آمده است.» (۱)ابن صبّاغ گوید:

«مولای سعادتمند، امام دنیا، عماد دین، محمّدبن ابوسعیدبن عبدالکریم وزّان در محرّم سال پانصد و نود و شش گفت: نویسنده ی کتاب تاریخ نیشابور در کتابش آورده است: هنگامی که علیّ بن موسی الرّضا در سفری که در آن به فضیلت شهادت رسید وارد نیشابور شد، در کجاوه ای پوشیده با پارچه ای پشمین و سوار بر استری خاکستری رنگ بود. از بازار نیشابور که گذشت، دو تن از پیشوایان و حافظان حدیث های نبوی و سخت کوشان بر سنّت محمّدی، ابوزرعه ی رازی و محمّدبن اسلم طوسی همراه بی شماری از دانشجویان و طلّاب حدیث و اهل روایت و درایت بر سر راهش آمدند و گفتند:

« ای سیّد جلیل، فرزند امامان سرور، تو را سوگند می دهیم به حقّ پدران طاهرین و نیاکان گرامی ات، چهره ی مبارک خود را به ما بنمایان و از پدرانت از جدّت محمّد صلی الله علیه و آله و سلم حدیثی برایمان روایت کن که شما را همواره به آن یاد کنیم.»

پس استر را متوقّف کرد و به غلامانش دستور داد که سایبان را از روی کجاوه کنار زنند و دیدگان آن مردم را با دیدن چهره ی مبارکش روشنی بخشید؛ در حالی که دو دسته موی بر شانه اش ریخته بود و مردم از همه ی طبقات برپا ایستاده به او می نگریستند؛ در حالی که یا فریاد می زدند یا گریه می کردند یا خود را به خاک می مالیدند یا سمِ استرش را می بوسیدند. هیاهو بالا گرفت. پیشوایان، فقیهان و دانشمندان فریاد برآوردند:

«ای مردم بشنوید و حفظ کنید و گوش فرا دهید به آن چه برایتان سودمند است. با فریادها و گریه های فراوانتان ما را آزار ندهید.»

و ابوزرعه و محمّدبن اسلم طوسی تقاضای املاء کردند. علیّ بن موسی الرّضا فرمود:

«حدیث کرد مرا پدرم موسی کاظم از پدرش جعفر صادق از پدرش محمّد باقر، از پدرش زین العابدین، از پدرش حسین شهید کربلا از پدرش علیّ بن ابی طالب که گفت: جبرئیل بر من حدیث کرد و گفت: شنیدم پروردگار عزیز، سبحانه و تعالی می فرمود:

۱- ۱) . نثرالدرر /۱ ۳۶۲.

«کلمهُ لا إله إلّااللّه حصنی فَمَنْ قالَها دَخلَ حِصْنی و مَنْ دَخَلَ حصنی أَمِنَ مِنْ عَذابی.» (۱)سپس پرده را بر کجاوه انداخت و حرکت کرد. نویسندگانِ قلم و دوات به دست را که شمردند، بیش از بیست هزار نفر شدند.

شیخ ابوالقاسم قشیری گوید:

این حدیث به یکی از امیران سامانی رسید، آن را با طلا نوشت و وصیّت کرد که با جنازه اش در قبر دفن شود. پس از مرگش در خواب دیده و به او گفته شد:

خداوند با تو چه کرد؟ گفت: با تلفّظ «لا إله إلّااللّه» و تصدیقم به اینکه محمّد رسول خداوند است، مرا بخشید.» (۲)در کتاب «جواهر العقدین» به نقل از جمال زرندی در کتابش «معراج الوصول» آمده است:

«پس از عبارت «تصدیقم به این که محمّد رسول خداوند است» چنین افزود:- و نوشتنم این حدیث را با طلا برای بزرگداشت و احترام آن.» (۳)چنان چه خواستار مرجع های بیشتری بر این مطلب هستی، می توانی به این کتاب ها مراجعه نمایی:

المقاصدالحسنه مفتاح النجا الحق المبین و فصل الخطاب. هم چنین سبط ابن جوزی در کتاب «تذکره الخواص/ ۳۵۲» و ابن حجر مکّی در کتاب «الصّواعق/ ۱۲۲» این حدیث را روایت کرده اند.

بعضی از راویان هم افزون بر آن، این عبارت را نقل کرده اند:

«هنگامی که مرکب حرکت کرد ما را چنین ندا داد: «با شرطهایش و من از شرطهایش هستم.»

۱- ۱) .کلمه لا-اله الا-اللّه دژ من است، هر کس آن را بر زبان آورد، وارد دژ من شده است و هر کس داخل دژ من شود، از عذاب من در امان است.

۲- ۲) . الفصول المهمه فی معرفه الأئمّه/ ۲۴۱.

۳- ۳) . جواهرالعقدین - خطّی.

خواجه پارسا گوید:

«گفته شد: از شرطهایش اقرار به این است که او امامی است که اطاعتش واجب می باشد.»

عصمت حضرت امام رضا علیه السلام از هر خطا

هر چند عصمت حضرت امام رضا علیه السلام ، با دلیل های افزون بی شمار عامّه و خاصّه، ثابت است، ولی به مناسبت، با بهره گیری از کتاب های اهل سنّت متذکّر دو دلیل خاص می شویم:

۱- خواجه پارسا در «فصل الخطاب»، عبدالحقّ دهلوی در «رساله مناقب الأئمه»، محمّد مبین لکنهوی در «وسیله النجاه»، جامی در «شواهد النبوّه»، رشیدالدّین دهلوی در «ایضاحِ لطافه المقال» و ولی اللّه لکنهوی در «مرآه المؤمنین» از حضرت امام موسی کاظم علیه السلام روایت کرده اند که فرمود:

«در خواب رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را دیدم که امیرالمؤمنین علیه السلام با ایشان بود.

رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «علی، پسرت، با نور خداوند عزّ و جلّ نگاه می کند و با حکمت سخن می گوید، صحیح می گوید و خطا نمی گوید، می داند و نادانی ندارد، از حکمت و دانش سرشار شده است.»

۲- جامی در «شواهد النبوّه» و شیخ عبدالحقّ دهلوی در «رساله مناقب الأئمّه» و خواجه پارسا در «فصل الخطاب» و مولوی محمّد مبین در «وسیله النجاه» و مولوی ولی اللّه در «مرآه المؤمنین» روایت کرده اند که:

به ابوجعفر محمّدبن علی الرّضا علیهما السلام گفتند:

مأمون پدرت را رضا نامید و به ولایت عهدی او راضی شد. فرمود: «خداوند سبحان او را رضا نامید، چون او رضای خداوند عزّوجلّ در آسمانش و رضای رسولش صلی الله علیه و آله و سلم در زمینش بود، و از میان پدران گذشته اش این ویژگی را یافته بود، چون مخالفان همچون موافقان نسبت به او رضایت داشتند و پدرش موسی کاظم علیه السلام می فرمود: پسرم رضا را برایم بخوانید و اگر صدایش می زد می فرمود: ای

ابوالحسن!»

در نتیجه پوشیده نمی ماند که روایت حدیث مدینه العلم از امامی معصوم با چنین سند از جدّ بزرگوارش، بسنده است برای اعتراف به این که حدیثی قطعی است و هیچ گونه تردید و شکّی در آن راه ندارد.

و ستایش تنها از آنِ خداوندِ پروردگارِ جهانیان است.

۳ – روایت عبدالرزّاق

اشاره

حاکم نیشابوری پس از نقل حدیث از ابن عبّاس و صحیح دانستنش چنین گوید:

«این حدیث، گواهی از حدیث سفیان ثوری با اسناد صحیح دارد که: ابوبکر محمّدبن علی فقیه امام چاچی قفّال در بخارا با پرسش من مرا حدیث کرد که از نعمان بن هارون بلدی در شهر بلد از اصل کتابش از احمدبن عبداللّه بن یزید حرّانی از عبدالرّازق از سفیان ثوری از عبداللّه بن عثمان بن خثیم از عبدالرّحمان عثمان تیمی که گفت: از جابربن عبداللّه شنیدم که گفت: شنیدم رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم می فرمود: «من شهر دانشم و علی دَر آن است، هر کس دانش خواهد، باید از آن در، درآید.» (۱)حاکم هم چنین از کتاب های مناقب ابن مغازلی، تاریخ دمشق، تاریخ بغداد و کفایه الطّالب حدیث را نقل کرده است (که خواهد آمد).

رجال این حدیث

بخشی از نوشته ها در توثیق رجال این سند را برای تأکید بر صحیح شمردن حدیث از طرف حاکم، متذکّر می شویم:

الف – سفیان ثوری:

او از رجال صحاح ستّه است و ابن حبّان (۲) او را ثقه دانسته و شرح حالش را

۱– ۱) . المستدرک علی الصحیحین ۳ / ۱۲۷.

۲– ۲) . الثّقات ۶ / ۴۰۱.

چنین آورده است:

۱ – سمعانی درباره اش چنین گوید: «امّا تبارثوربن عبدمناه، امام ابو عبداللّه سفیان بن سعید است... در دوران خود از برگزیدگان در فقه، خویشتن داری، حفظ و دقّت در عمل بود. ظاهر و رفتارش در نیکوکاری و پرهیز، مشهورتر از آن است که نیازمند اغراق در بیان باشد...» (۱)۲ – ابن اثیر گفته است: «پیشوای مسلمانان و حجّت خداوند بر بندگانش، فضیلت هایش فراتر از شمارش و ناتوان کننده ی شمارشگران است، در دوران خود فقه و اجتهاد در آن، حدیث، زهد، عبادت، پرهیز و اعتماد را یک جا جمع کرده بود و علم حدیث و دیگر دانش ها به او منتهی می شد. مردم بر دیانت و زهد و پرهیز و اعتماد بر او اجماع کرده، اختلافی در آن نداشتند. او یکی از پیشوایان کوشا و قطب های اسلام و پایه های دین است.» (۲)۳ – ذهبی گوید: «یکی از بزرگان دانش و زهد است.» (۳)۴ – ابن حجر آورده است: «شعبه و ابن عیینه و ابوعاصم و ابن معین و تنی چند از دیگر دانشمندان گفته اند: سفیان در حدیث سرآمد مؤمنین است.

و ابن مبارک گوید: من از یک هزار و یک صد استاد بزرگ حدیث نقل کردم ولی از کسی بهتر از سفیان نقل نکردم. مردی به او گفت: ای ابوعبداللّه! با دیدن سعیدبن جبیر و دیگران چنین می گویی؟ گفت: همین است که می گویم، بهتر از سفیان ندیدم.

وکیع از شعبه نقل می کند: حفظکردن سفیان بیشتر از من است.

ص:۵۶

۱- ۱) . الأنساب: (ثوری).

۲- ۲) . «جامع الاصول» از ابن اثیر.

۳- ۳) . الکاشف ۱ / ۳۷۸.

ابن مهدی گوید: وهب در حفظکردن، سفیان را مقدّم بر مالك می داشت.

یحیی قطّان گوید: نزد من کسی دوست داشتنی تر و هم پایه ی شعبه نیست و اگر سفیان با او مخالفت کند، گفته ی سفیان را برمی گزینم.

دوری گوید: دیدم یحیی بن معین در دوران خود کسی را در فقه، حدیث، زهد و همه چیز مقدّم بر سفیان نمی شمرد.

اجری به نقل از ابوداود گوید: شعبه و سفیان در مطلبی اختلاف پیدا نمی کنند مگر اینکه سفیان پیروز می شود.

ابوداود گوید: از ابن معین مرا خبر رسید که گفت: کسی در مطلبی با سفیان مخالفت نکرد، مگر اینکه سخن، سخن سفیان بود.

عجلی گوید: بهترین اسناد کوفه، سفیان از منصور از ابراهیم از علقمه از عبداللّه است.

مروزی به نقل از احمد گوید: در قلب من کسی از سفیان پیشی نمی گیرد.

عبداللّه بن داود گوید: فقیه تر از سفیان ندیدم.

ابوقطن گوید: شعبه به من گفت: سفیان با پرهیز و دانش، بر مردم آقایی کرد.

خطیب گفت: او پیشوایی از پیشوایان مسلمانان بود و بزرگی از بزرگان دین؛ بر امانت او اجماع کرده بودند به گونه ای که نیاز به تزکیه نداشت. هم راه با دقّت عمل و حفظ و معرفت و ضبط و پرهیز و زهد بود.

ابن سعد گوید: او ثقه ای امانت دار و عابدی استوار بود.

نسائی گوید:او والاترازآن است که او را ثقه بنامیم؛ او یکی از پیشوایانی است که امیدوارم از کسانی باشد که خداوند او را پیشوای پرهیزکاران قرار داده باشد.

ابن ابوحاتم گوید: کسی را شبیه تر از سفیان به تابعان ندیدم.

زائده گفت: در میان ما، داناترین مردم بود.

ابن حبّان گفت: او از سروران مردم در فقه و پرهیز و دقّت عمل بود.» (۱)ب –عبداللّه بن عثمان بن خثیم قاری

۱ – ابن حبّان گوید: «عبداللّه بن عثمان بن خثیم مکّی از سعیدبن جبیر روایت می کند. ابن جریج و مردم حجاز از او روایت کرده اند. در سال ۱۳۲ وفات یافت.» (۲)

١- ١) . تهذيب التّهذيب /۴ ١١٣.

٢- ٢) . الثقات /۵ ٣۴.

۲ – سمعانی گوید: «ابوعثمان عبداللّه بن عثمان بن خثیم از «قاره» است. از ابوطفیل روایت می کند. از مردم مکّه به شمار می آید. معمّر از او روایت کرده است.

سال ۱۴۴ – گفته شده است سال ۱۳۵ – از دنیا رفته است.» (۱) ۳ – ابن حجر: «ابن ابومریم از ابن معین نقل می کند: او ثقه و حجّت است.

عجلی گفته: ثقه است. ابوحاتم گوید: مشکلی ندارد؛ صلاحیت حدیث دارد.

نسائی گفته: ثقه است و یک بار هم گفته است: قوی نیست و ابن حبّان او را در ثقه ها آورده است.

... و ابن سعد گوید: او ثقه بود و حدیث های حسنی دارد.» (۲)ج –عبدالرّحمان بن بهمان مدنی

که در مستدرک حاکم، «عبدالرّحمان بن عثمان تیمی» خوانده شده است.

۱ – ابن حبّان، او را در ثقات آورده است.

۲ – ذهبی: ثقه است. (۳)۳ – ابن حجر: او را ثقه دانسته است. (۴)عبدالرزّاق بن همام حدیث «مدینه العلم» را با سند دیگری هم (که در مناقب ابن مغازلی نقل شده) به این متن روایت کرده است:

«خبر داد ما را حسن بن احمدبن موسی از ابوالحسن احمدبن محمّدبن صلت قریشی از علیّ بن محمّد مصری از محمّدبن عیسی بن شیبه بزّار از احمدبن عبداللّه بن یزید مؤدب از عبدالرزّاق از معمّر از عبداللّه بن عثمان از عبدالرّحمان که گفت: شنیدم جابربن عبداللّه انصاری می گفت: در روز حدیبیّه

۱- ۱) . الانساب – قاری.

۲- ۲) . تهذیب التهذیب /۵ ۳۱۴.

۳- ۳) . الکاشف ۲ / ۱۵۸.

۴- ۴) . تقریب التهذیب ۱ / ۴۷۴؛ تهذیب التهذیب ۶ / ۱۴۹.

شنیـدم رسول خـدا صـلی الله علیه و آله و سـلم - در حـالی که بـازوی علیّ بن ابی طـالب را گرفته بودنـد می فرمود: «این امیر نیکوکاران و قاتل تبه کاران است. هر کسـی یاری اش کنـد، یاری شـده است، هر کسـی یاری اش نکند سرشکسـته و مخذول است.» سپس صـدایش را بلنـد کرده، فرمود: «من شـهر دانشم و علی درِ آن است، پس هرکه دانش را خواهـد، بایـد از آن دَر درآید.» (۱)

رجال این سند

رجال این حدیث ثقه هستند. امّا از معمّر، صاحبان صحاح ستّه، روایت کرده اند و شرح حال او با ستایش و تعظیم کامل (در این کتاب ها) آمده است:

الثّقات - خطّی ، تهذیب الأسماء و اللغات ۲ / ۱۰۷، تذکره الحفّاظ ۱ / ۱۹۰، تهذیب التّهذیب ۱۰ / ۲۴۳، العبر ۱ / ۲۲۰، الکاشف ۲ / ۲۶۶، مرآه الجنان ۱ / ۳۲۳، طبقات الحفّاظ / ۸۲ و دیگر کتاب ها.

امّا عبداللّه بن عثمان و عبدالرّحمان بن بهمان، پیشتر بخشی از سخنان در ستایش آنان ذکر شد.

شرح حال «عبدالرزّاق بن همام» را هم در جلد «حدیث تشبیه» به تفصیل از تعدادی معجم های معتبر شرح حال آورده ایم. (۲)

۴ - «تصحیح» یحیی بن معین

اشاره

(۳)

یحیی بن معین به صراحت، حدیث «مدینه العلم» را صحیح دانسته است.

مزّی و عسقلانی در شرح حال ابوصلت عبدالسّلام بن صالح هروی آورده اند:

«قاسم بن عبدالرّحمان انباری گفت: ابوالصلت هروی ما را حدیث کرد از ابومعاویه از اعمش از مجاهد از ابن عبّاس که گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «من شهر دانشم و

۱- ۱) . المناقب، از «ابن مغازلی» / ۸۴.

۲- ۲) . از جمله: الکمال فی اسماء الرّجال از مقدّسی خطّی؛ الأنساب از الصنعانی؛ دول الاسلام: حوادث ۲۱۱؛ مرآه الجنان: حوادث ۲۱۱؛ تذکره الحفاظ ۱ / ۳۳۴ و... .

۳- ۳) . صحیح دانستن.

علی درِ آن است، هر که دانش را خواهد، باید از درش درآید.»

قاسم گوید: درباره ی این حدیث از یحیی بن معین پرسیدم گفت: صحیح است.

حافظ ابوبکربن ثابت گفت: منظور یحیی بن معین این است که از نظر روایت کردن آن توسّط ابومعاویه صحیح است و باطل نیست، چون چندین نفر آن را از او روایت کرده اند.» (۱)سیوطی گفته است: «خطیب در تاریخش از یحیی بن معین روایت می کند که از او درباره ی حدیث ابن عبّاس پرسیدند، گفت: صحیح است.» (۲)مناوی گوید: «خطیب آن را در «التّاریخ» روایت کرده با همان لفظی که در روایت ابومعاویه از اعمش از مجاهد از ابن عبّاس آمده است. سپس می افزاید: قاسم گوید: از ابن معین درباره ی آن حدیث پرسیدم، گفت: صحیح است. خطیب گوید:

منظورش صحیح بودن و باطل نبودن آن از نظر نقل ابومعاویه است، چون بیش از یک نفر آن را از او روایت کرده اند.» (۳)شوکانی در پاسخ به قدح نسبت به این حدیث گوید:

«در مورد آن پاسخ می دهم که محمّدبن جعفر بغدادی فیدی را یحیی بن معین ثقه دانسته است و هم چنین اباصلت هروی را ابن معین و حاکم، ثقه به شمار آورده اند و از یحیی درباره ی این حدیث سؤال شد، گفت: صحیح است.» (۴)و امیر گوید: «خطیب در تاریخش از یحیی بن معین روایت کرده که درباره ی حدیث ابن عبّاس پرسیدند، گفت: صحیح است.» (۵)پس، این ادّعا که «منظورش صحیح بودن از جهت نقل ابومعاویه است»

۱- ۱) . تهذیب الکمال فی اسماء الرّجال خطّی، تهذیب التّهذیب ۶ / ۳۱۹.

۲- ۲) . «جمع الجوامع» از «حافظ، سیوطی».

۳- ۳) . فیض القدیر فی شرح الجامع الصغیر ۳ / ۴۷.

۴- ۴) . «الفوائد المجموعه» از «قاضی شوکانی»/ ۳۴۹.

۵- ۵) . «الروضه الندیه»- شرح التحفه العلویه.

بی دلیل و اساس است و از این رو سیوطی و شوکانی و دیگران، حدیث را به طور مطلق صحیح دانسته اند. و اگر از این بگذریم، ابومعاویه و اعمش و مجاهد، ثقه بوده و بدون تردید حدیث صحیح است.

به زودی تأیید و تحقیق بیشتری در این زمینه از گفته های حافظ علائی و علّامه فیروزآبادی خواهد آمد؛ همان گونه که هنگام ردّ سخنان «دهلوی» بارها اثبات این حدیث توسّط یحیی بن معین را خواهی دانست.

شرح حال یحیی بن معین

۱ - ابن جزله گوید:

«او پیشوا، حافظ و با دقّت بود... علی بن مدینی درباره اش گوید: دانش در بصره به یحیی بن ابی کثیر و قتاده، در کوفه به اسحاق و اعمش، در حجاز به ابن شهاب و عمروبن دینار پایان پذیرفت. دانش این شش نفر در بصره به سعیدبن ابوعروبه و شعبه و معمّر و حمّادبن سلمه و ابوعوانه رسید و از مردم کوفه به سفیان ثوری و سفیان بن عیینه و از مردم حجاز به مالک بن انس و از مردم شام به اوزاعی رسید. سپس دانش اینان به محمّدبن اسحاق و هشیم و یحیی بن سعید ابن ابوزائده و وکیع و ابن مبارک (که از همه ی آنان داناتر بود) و ابن مهدی و ابن آدم رسید. سپس دانش همگی آنان به یحیی بن معین رسید.

احمد گوید: هر حدیثی که یحیی بن معین آن را نشناسد، حدیث نیست.

ابن رومی گوید: هرگز هیچ یک از مشایخ را ندیدم که حق گو باشد جز یحیی بن معین؛ در حالی که دیگران در سخن انحراف داشتند.» (۱)۲ - سمعانی گوید:

«اوپیشوایی ربّانی،دانا، حافظ، ثابت وبسیاردقیق بود، درجرح وتعدیل به او مراجعه می شد... دانش دانشمندان به او منتهی شد به طوری که احمدبن حنبل

ص:۶۱

۱- ۱) . مختار مختصر تاریخ بغداد خطی.

گفت: در این جا مردی است که خداوند او را برای این کار آفرید و دروغ دروغ گویان را آشکار فرمود - که منظورش یحیی بن معین بود و علیّ بن مدینی گوید: کسی از فرزندان آدم را نمی شناسیم که مانند یحیی بن معین حدیث نوشته باشد. ابوحاتم رازی گوید: اگر می بینی بغدادی احمدبن حنبل را دوست دارد، بدان که او پیروی سُنّت است و اگر دیدی که یحیی بن معین را دشمن می دارد، بدان که دروغ گو است.» (1)3 - نووی گوید:

«او در زمان خودش پیشوای اهل حدیث بود و به او اعتماد می شد ... بر پیشوایی و ثقه دانستن و حفظ و جلالت و پیشی گرفتن و توانایی اش در این زمینه همگی بر او اجماع داشتند... حالات و فضیلت هایش، بی شمار است... .» (2)4 - ابن خلّکان گوید:

«حافظ معروف، پیشوا و دانشمند و حافظ و با دقّت بود. او صاحب جرح و تعدیل است. پیشوایان بزرگ از او روایت کرده اند؛ از جمله:

ابوعبداللّه محمّدبن اسماعیل بخاری و ابوالحسین مسلم بن حجّاج قشیری و ابوداود سجستانی وحافظانی دیگر. میان او و امام احمدبن حنبل دوستی و الفت و هم کاری فراوانی در علوم حدیث بود که شهرت داشت و نیاز به بازگویی و اطاله کلام ندارد... .» (3)5 - ابوالفداء ایّوبی گوید: او پیشوا و حافظ بود... .» (4)6 - ذهبی گوید:

الف: «یحیی بن معین، پیشوای حافظ دانای توانا، بزرگ محدّثان... .

عبدالرّحمان بن ابوحاتم گفت: از پدرم درباره ی یحیی سؤال شد گفت: امام است. نسائی گفت: ابوزکریا یکی از پیشوایان در حدیث، ثقه و امین است.» (5)

ص:62

1- 1) . الأنساب: مزی.

2- 2) . تهذیب الأسماء و اللغات 1 / 156.

3- 3) . وفیات الأعیان 6 / 139.

4- 4) . المختصر فی احوال البشر 2 / 37.

5- 5) . سیر اعلام النبلاء 11 /71.

ب: «یحیی بن معین امام یگانه، سرور حافظان... یحیی بن قطان گفت: پیش از ما، مانند این دو، یعنی احمدبن حنبل و یحیی بن معین کسی نبود.

احمدبن حنبل گفت: یحیی بن معین در رجال از همگی ما داناتر است. گویم:

یحیی مشهورتر از آن است که شرح مناقبش را به درازا بکشانیم. خنیس بن مبشر، یکی از ثقه ها، گفت: یحیی بن معین را در خواب دیدم، گفتم: خداوند نسبت به تو چه کرد؟ گفت: سیصد حوریه عطا کرد و بخشید و به ازدواج من درآورد و میان مردم جایی برایم تدارک دید.

در ذیقعده ی سال ۲۳۳ در مدینهالنّبی صلی الله علیه و آله و سلم غریبانه درگذشت.» (۱)ج: «امام ابوزکریا یحیی بن معین بغدادیِ حافظ، یکی از بزرگان قوم و حجهالاسلام... حدیث هایش در کتاب های شش گانه است.» (۲)د: «امام محدّثان، فضیلت های بسیاری دارد. تولّدش به سال ۱۵۸ بود و در سفر حج در ذیقعده ی سال ۲۳۳ در مدینه مُرد و بر تابوت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم حمل شد.» (۳)۷ - یافعی: آن گونه که از پیش گفته شد. (۴)۸ - قنوجی در کتاب «التاج المکلّل/ ۱۴۱»

۵ - روایت سویدبن سعید

از مشایخ مُسلِم و ابن ماجه است. ابن کثیر پس از روایت حدیث «انا دارالحکمه... .» از ترمذی - گوید: «روایت سویدبن سعید از شریک از سلمه از صنابحی از علی مرفوعا: «من شهر دانشم و علی درِ آن است. هر کس دانش را

۱- ۱) . تذکره الحفاظ ۲ / ۴۲۹.

۲- ۲) . العبر فی خبر من غبر ۱ / ۴۱۵.

۳- ۳) . الکاشف ۲ / ۳۵۸.

۴- ۴) . مرآه الجنان ۲ / ۱۰۸.

خواهد از آن در درآید.» (۱)ذهبی هم آن را با اسنادش از او روایت کرده است که به زودی خواهد آمد؛ ان شاءاللّه تعالی.

شرح حالش را اینان آورده اند:

۱ - سمعانی در «الأنساب - الحدثانی»

۲ - مزّی در «تهذیب الکمال ۱۲ ۲۴۷»

۳ - ذهبی در «تذهیب التّهذیب - خطّی» و «تذکرهالحفّاظ ۲ / ۴۵۴» و «العبر فی خبر من غبر ۱ / ۴۳۲»

۴ - ابن حجر در «تهذیب التّهذیب ۴ / ۲۷۲»

۵ - سیوطی در «طبقات الحفّاظ / ۱۹۸»

و دیگران... همه او را مدح و ستایش بسیار کرده و موصوف به صفت های نیکو دانسته اند، مراجعه کنید.

۶ - روایت احمدبن حنبل

اشاره

او از طریق های متعددّی حدیث را روایت کرده است... علّامه محمّدبن علیّ بن شهر آشوب (که شرح حالش در کتاب های: الوافی بالوفیات ۴ / ۱۶۴ و البلغه از فیروزآبادی/ ۲۴۰ و لسان المیزان ۵ / ۳۱۰ و بغیه الوعاه ۱ / ۱۸۱ و طبقات المفسّرین از داودی ۲ / ۱۹۹ آمده است،) گوید: «پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به اجماع گفت: من شهر دانشم و علی درِ آن است، هر کس دانش را خواهد، باید از آن دَر درآید. و احمد آن را از هشت طریق روایت کرده است.» (۲)سبط ابن جوزی گوید: «احمد در «الفضائل» آورده است: حدیث کرد ما را ابراهیم بن عبداللّه از محمّدبن عبداللّه (عمر) رومی از شریک از سلمهبن کهیل از صنابحی از علی که گفت، رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «أنا مدینه العلم و علیّ بابها.» (۳)سمهودی گفت: «امام احمد آن را در «الفضائل» از علی روایت کرده است.» (۴)هم چنین از سخن مناوی و شیخانی قادری همین مطلب برمی آید که ان شاءاللّه به زودی خواهد آمد.

۱- ۱) . تاریخ ابن کثیر ۷ / ۳۵۹.

۲- ۲) . مناقب آل ابی طالب ۲ / ۳۴.

۳- ۳) . تذکره خواص الأمه/ ۴۷.

۴- ۴) . جواهر العقدین خطی.

رجوع به حدیثی که احمدبن حنبل روایت کند، واجب است

دانشمندان اهل سنّت این پایه و اساس را نهاده اند که واجب است رجوع به حدیثی که احمدبن حنبل روایت می کند. چون او امام دوران خویش و پیشوای این فن است.

اخطب خوارزم و گنجی در بی شماربودن فضایل مولایمان حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام گویند:

«دلالت دارد بر این امر، آن چه که از امام اهل حدیث، احمدبن حنبل، روایت کردیم، که او عارف ترین اهل حدیث به علم حدیث است و برگزیده ی همتایانش و پیشوای زمان خویش است و از آغاز در این فن به او اقتدا شده است. او سواری است که اسب دیگر حافظان حدیث در میدانش فرو می افتند. روایتش پذیرفته است و بر شانه ی تصدیق حمل می شود. ولایت آنان در دین اوست و بی تردید، قائل به برتری شیخین ابوبکر و عمر است، خداوند از آن دو راضی شود و آن دو را راضی کند و ما را در سایه ی رضای آن دو قرار دهد، پس روایتش درباره ی او چون ستون شعله ی چراغ است که پوشانیدنش با کف دست غیرممکن است... .» (۱)سبط ابن جوزی در ذکر حدیث «مؤاخاه»- برادری گوید:

«ما می گوییم: در حدیثی که احمد در «فضائل» روایت کرده، جای سخنی نیست و در این زمینه از احمد تقلید می شده است. هر گاه او حدیثی روایت کند بازگشت به آن واجب است، چون او امام زمان خویش و دانشمند دوران خود است و در علم نقل، بر همتایان خود برتری دارد. او تک سواری است که در میدانش هم آوردی ندارد و این پاسخی است به تمام اشکالاتی که در این زمینه به حدیث های آن کتاب وارد می شود.» (۲)

۷ - روایت عبادبن یعقوب

عبادبن یعقوب رواجنی اسدی، استاد بخاری و ابن ماجه و ترمذی است و

ص:۶۵

۱- ۱) . مناقب خوارزمی ۳/؛ کفایه الطّالب / ۲۵۳.

۲- ۲) . تذکره خواص الأمه / ۲۲.

این مطلب به زودی از سخن خطیب بغدادی و گنجی روشن و آشکار خواهد شد؛ ان شاءاللّه. شرح حال او را در جلد «حدیث طیر» به تفصیل آوردیم.

۸ – روایت ترمذی

اشاره

ترمذی حدیث را در صحیحش روایت کرده؛ همان گونه که در «جامع الأصول» آمده است؛ آنجا که گوید: « علی: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: أنا مدینه العلم و علیّ بابها. ترمذی آن را روایت کرده است.» (۱)و در «مطالب السؤول» آمده است: «همواره او – یعنی علی علیه السلام – در کنار رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بود و خداوند دانش او را افزون می کرد تا اینکه رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم – آن گونه که ترمذی با سندش از او نقل می کند – فرمود: أنا مدینه العلم و علیّ بابها.» (۲)و در همین کتاب، در شواهد دانش آن حضرت علیه السلام آمده است: « از آن جمله روایتی است که امام ترمذی در صحیحش با سند خود روایت کرده است – که پیشتر ذکر آن در استشهاد به این صفت امیرالمؤمنین علیه السلام آمد که او انزع بطین است که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «أنا مدینه العلم و علیّ بابها.» (۳)سیوطی گوید: «ترمذی و حاکم از علی روایت کرده اند که گفت:

رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: أنا مدینه العلم و علیّ بابها. حق این است که این حدیثی حسن است.» (۴)و در کتاب «السیره الشامیه» در نام های پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم آمده است: «شهر دانش، ترمذی و دیگران مرفوعاً روایت کرده اند: أنا مدینه العلم و علیّ بابها. حق این است که گفته شود حدیثی حسن است.»

ابن تیمیّه در کتاب «المنهاج» و ابن روزبهان در کتاب «الباطل» اعتراف کرده اند که ترمذی حدیث مدینه العلم را در صحیحش روایت کرده است و این امر به زودی

ص:۶۶

۱- ۱) . جامع الأصول ۹ / ۴۷۳.

۲- ۲) . مطالب السؤول / ۳۵.

۳- ۳) . همان/ ۶۱.

۴- ۴) . تاریخ الخلفاء / ۱۷۰.

از کتاب های: الصّواعق، النواقض، العقد النّبوی، الصّراط السوی، اسماء رجال المشکاه، تیسیر المطالب، النبراس، شرح المواهب اللدنیه، اسعاف الراغبین، ذخیره المآل، شرح المثنوی و غیره، ظاهر و آشکار می گردد؛ ان شاءاللّه تعالی.

شرح حال ترمذی

در این جا مناسب است که از کتاب های بزرگان و مشاهیر اهل سنّت، بخشی از فضیلت های ترمذی نقل شود. برخی از اقوال کسانی که شرح حال او را آورده اند، به شرح زیر است :

۱ - سمعانی گوید: «این نسبتی است به «بوغ» که دهی از دهات ترمذ و در فاصله ی شش فرسنگی از آن می باشد و امام نابینا، ابوعیسی بن سوره بن شداد بوغی ترمذی از آن دِه است. او بی نیاز از پشتیبانی و دفاع، امام دوران خویش و دارای تألیفاتی است... .» (۱)و در لغت «ترمذی» هم گوید: «یکی از پیشوایانی است که در علم حدیث به آنان اقتدا می شود. کتاب های الجامع، التّاریخ و العلل را هم چون مردی دانشمند و دقیق تألیف کرده و در حفظ و درستی و دقّت، مثال زدنی بود. شاگردی ابوعبداللّه محمّدبن اسماعیل بخاری را نمود و با استادهای او، شریک است.» (۲)۲ - مجدابن اثیر گوید: «او یکی از دانشمندان حافظ بزرگ بود و در فقه دستی شایسته داشت. نزد گروهی از پیشوایان حدیث درس خواند و با استادان صدر اوّل ملاقات کرد... و در علم حدیث کتاب های بسیاری دارد و این کتاب «الصحیح» او، سودمندترین و از نظر ترتیب بهترین کتاب هاست و کم ترین تکرار را دارد. مطالبی دارد که در دیگر کتاب ها نیست، از ذکر مذهب ها و راه های استدلال و تبیین انواع حدیث، از صحیح و حسن و غریب. در آن جرح و تعدیل هم هست. در پایان آن «کتاب العلل» آمده که فایده های نیکویی در آن گردآورده است که ارزش آن بر خواننده پوشیده نخواهد ماند.»

۱- ۱) . الأنساب: البوغی.

۲- ۲) . الأنساب: الترمذی.

ترمذی خود گوید: «این کتاب را نوشتم و بر علمای حجاز عرضه کردم، به آن راضی شدند، بر دانشمندان عراق عرضه کردم، به آن راضی شدند، بر علمای خراسان عرضه کردم به آن راضی شدند و هر کس این کتاب را در خانه اش داشته باشد، گویی پیامبری سخن گو در خانه دارد.» (۱)۳ - عزابن اثیر گوید: «او امامی حافظ بود. تصنیف های نیکویی دارد از جمله:

الجامع الکبیر فی الحدیث که بهترین کتاب هاست. او نابینا بود.» (۲)۴ - ابن خلّکان مانند سمعانی گفته است. (۳)۵ - ابوالفداء ایّوبی: «او امامی حافظ بود و کتاب های نیکویی دارد از جمله «الجامع الکبیر فی الحدیث» و نابینا بود. او از پیشوایان مشهور حدیث است که در علم حدیث از آنان پیروی می شود... .» (۴)۶ - ذهبی: الف: «امام حافظ، ابوعیسی محمّدبن عیسی بن سوره سلمی ترمذی، نابینا و نویسنده ی «الجامع» و «کتاب العلل»...

ابن حبّان در کتاب «الثّقات» گوید: ابوعیسی از کسانی بود که گردآوری کرد، تألیف نمود، حفظ و مذاکره کرد و ابوسعید ادریسی گفت: ابوعیسی در حفظ، مثال زدنی بود و حاکم گفت: شنیدم عمربن علیك می گفت: بخاری از دنیا رفت و در خراسان مانند ابوعیسی در علم و حفظ و ورع و زهد به جا نگذاشت. گریه کرد تا کور شد و سال ها نابینا ماند... . او گفت: در این کتابم حدیثی روایت نکردم جز این که بعضی از فقها به آن عمل کرده اند... .» (۵)ب: «... او در این زمینه از پیشوایان بود... .» (۶)۷ - خطیب تبریزی، مانند سخن مجدابن اثیر را بیان کرده است. (۷)۸ - سیوطی گوید: «حافظ و علّامه است. کشورها را در نوردید و به مردمان

۱- ۱) . جامع الأصول ۱ / ۱۹۳ و ۱۹۴.

۲- ۲) . الکامل فی التّاریخ حوادث ۲۷۹.

۳- ۳) . وفیات الاعیان ۴ / ۲۷۸.

۴- ۴) . المختصر حوادث ۲۷۹.

۵- ۵) . تذکره الحفاظ ۲ / ۶۳۳.

۶- ۶) . العبر ۲ / ۶۲.

۷- ۷) . اسماء رجال المشکاه که با «المشکاه» چاپ شده است: ۳ / ۸۰۳.

بسیاری از خراسان و عراق و حجاز و غیر آنان گوش فرا داد... .» (1)۹ – قاری گوید: او یکی از پیشوایان دوران و حافظان بزرگ زمانه خویش بود.

گفته شده است: کور مادرزاد بود، از مردم بسیاری شنید، از علمای بزرگ و حافظان مشایخ اسلام چون قتیبهبن سعید و بخاری و دارمی و هم ردیفانشان. کتاب جامعش نمایان گر گستره ی حفظ و فراوانی دانش او است، گویی که برای مجتهد بسنده و برای مقلّد پاسخ گوست. از شیخ عبداللّه انصاری نقل شده است که گفت: جامع ترمذی نزد من سودمندتر از دو کتاب بخاری و مسلم است... .» (2)هم چنین به این کتاب ها مراجعه کنید:

دول الاسلام ۱ / ۱۶۸، مرآه الجنان ۲ / ۱۹۳، تتمه المختصر حوادث ۲۷۹ و غیر آن ها.

۹ – روایت ابن فهم بغدادی

اشاره

حاکم در «المستدرک» گوید: «حدیث کرد ما را – با صحیح دانستن آن چه که امام ابوزکریا یحیی بن معین ذکر کرده است ابوالحسین محمّدبن احمدبن تمیم قنطری از حسین بن فهم از محمّدبن یحیی بن ضریس از محمّدبن جعفر فیدی از ابومعاویه از اعمش از مجاهد از ابن عبّاس که گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: من شهر دانشم و علی درِ آن است. هر کس آن شهر را خواهد نزد در آید.»

حسین بن فهم گفت: آن را ابوصلت هروی از ابومعاویه برای ما حدیث کرد.

حاکم گفت: بهره گیرنده از این دانش بداند که: حسین بن فهم بن عبدالرّحمان، ثقه، مأمون و حافظ است.» (3)

شرح حالش

این بیان حاکم درباره ی ابن فهم ما را از پرداختن به شرح حالش بی نیاز

ص:۶۹

۱– ۱) . طبقات الحفاظ / ۲۷۸.

۲– ۲) . «شرح الشّمائل» نوشته ی قاری ۱ / ۷.

۳– ۳) . المستدرک علی الصّحیحین ۳ / ۱۲۷.

می کند. حافظ ذهبی هم در حوادث سال ۲۸۹ از او یاد می کند: «در آن سال حسین بن محمّدبن فهم بن علی بغدادیِ حافظ، یکی از بزرگان حدیث درگذشت، که از یحیی بن معین برگرفت و طبقات را از ابن سعد روایت کرد.» (۱)

۱۰ – روایت بزّار

اشاره

شیخ ابراهیم بن حسن کردی گوید: « امّا این که او باب مدینه العلم پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم است؛ در سخن پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم است که: أنا مدینه العلم و علیّ بابها. بزّار و طبرانی آن را در «الأوسط» از جابربن عبداللّه و ترمذی و حاکم آن را از علی، روایت کرده اند.» (۲)و به زودی روایت او را از کتاب های: الصّواعق، العقدالنّبوی، نزل الأبرار، اسعاف الرّاغبین، مفتاح النجا، وسیله النّجاه، و السّیف المسلول خواهی دید.

شرح حال بزّار

۱ – ابونعیم گوید: «احمدبن عمروبن عبدالخالق بصری ابوبکر بزّار، حافظ است. دوبار به اصفهان آمد.» (۳)۲ – ذهبی گوید: «در آن سال حافظ زمان خویش، ابوبکر احمدبن عمرو بصری بزّار، نویسنده ی «المسند الکبیر»، در «رمله» از دنیا رفت.» (۴)۳ – سیوطی گوید: «بزّار حافظ و علّامه ی مشهور است... .» (۵)۴ – ازهری گوید: «سنن بزّار، حافظ ابوبکر احمدبن عبدالخالق بزّار عتکی...

ابن ابوخیثمه گوید: او رکنی از ارکان اسلام است. در زهد و تقوایش همانند ابن حنبل بود... .» (۶)

۱- ۱) . العبر فی خبر من غبر ۲ / ۸۳.

۲- ۲) . النبراس، از شیخ ابراهیم کردی.

۳- ۳) . اخبار اصفهان ۱ / ۱۰۴.

۴- ۴) . دول الاسلام ۱ / ۱۷۷.

۵- ۵) . طبقات الحفاظ / ۲۸۵.

۶- ۶) . «رساله الأسانید» از ازهری.

۵ – دهلوی در کتابش، «التحفه»، او را به «عمده المحدّثین» توصیف کرده و بر نقل او اعتماد نموده و در جاهای متعدّدی از آن کتاب، به روایت های او استشهاد کرده است.

۱۱ – روایت ابن جریر طبری

اشاره

سیوطی بعد از نقل حدیث « أنا دارالحکمه و علیٌّ بابُها» از ترمذی و طبری و ابونعیم، سخن ترمذی را درباره ی آن آورده است که گفت: «ابن جریر سند این خبر را صحیح دانسته، امّا بر مبنای نظر دیگران به دو علّت باید آن را غیر صحیح شمرد، یکی اینکه فقط از این طریق نقل شده است، از علی از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و دیگر این که سلمهبن کهیل نزد ایشان از کسانی به شمار می رود که با نقل او حجّتی برپا نمی شود.

و غیر از علی، دیگرانی هم در روایت این حدیث از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم با او موافق هستند: حدیث کرد ما را محمّدبن ابراهیم فزاری از عبدالسّلام بن صالح بن هروی از ابومعاویه از اعمش از مجاهد از ابن عبّاس که گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «من شهر دانشم و علی درِ آن است، هر کس آن شهر را خواهد، باید از درش درآید.»

ابراهیم بن موسی رازی که شخصی غیر از فرّاء است از ابومعاویه با اسنادش مانند آن را برای ما حدیث کرد. این شیخ را نمی شناسم و غیر از این، حدیث دیگری از او نشنیدم. سخن ابن جریر پایان یافت.» (۱)

شرح حالش

۱ – ابن جزله در «مختار مختصر تاریخ بغداد»– خطّی.

۱– ۱) . جمع الجوامع ۱/ ۳۷۳.

۲ – سمعانی در «الأنساب»: الطبری.

۳ – یاقوت در «معجم الأدباء» ۶ / ۴۲۳.

۴ – نووی در «تهذیب الأسماء و اللغات» ۱ / ۷۸.

۵ – ذهبی در «تذکره الحفّاظ» ۲ / ۷۱۰ و در «العبر»

۶ – ابن وردی در «تتمه المختصر: حوادث ۳۰۷»

۷ – یافعی در «مرآه الجنان» ۲ / ۲۶۱

۸ – سبکی در «طبقات الشّافعیّه» ۲ / ۱۳۵

۹ – ابن الشحنه در «روضه المناظر»: حوادث ۳۱۰

۱۰ – اسدی در «طبقات الشّافعیه»- خطّی

۱۱ – سیوطی در «طبقات الحفّاظ / ۳۰۷

۱۲ – داوودی در «طبقات المفسّرین» ۲ / ۱۰۶

هم چنین شرح حال او را در جلد «حدیث ولایت» به تفصیل آورده ایم.

فشرده ی گفته ی ابن خلّکان نیز از این قرار است: «در فنون بسیاری مانند تفسیر، حدیث، فقه، تاریخ و غیر آن ها پیشوا بود. او دارای نوشته های ظریفی در رشته های مختلفی است که نمایانگر گستره ی دانش و فزونی فضلش می باشد. او از پیشوایان مجتهد بود و از کسی تقلید نکرد. ابوالفرج معافی بن زکریای نهروانی معروف به «ابن طرار» بر مذهب او بود که بعد از این ذکرش خواهد آمد؛ ان شاء اللّه تعالی.

او در نقل، ثقه بود و تاریخش صحیح ترین و ثابت ترین تاریخ هاست. شیخ ابواسحاق شیرازی در«طبقات الفقهاء» او رادر زمره ی مجتهدین یاد کرده است... .» (۱)ابوالفداء ایّوبی درباره ی او گوید: «او حافظ کتاب خدا و دانا به قرائت ها و بینا به معنی ها و از مجتهدین بود و از کسی تقلید نکرد، او فقیهی دانا و آگاه به گفته های اصحاب و تابعان و گروه بعدی بود... هنگامی که مُرد، عامه نسبت به او تعصّب ورزیده او را به رافضی بودن متّهم کردند، علّتش جز این نبود که او کتابی در اختلاف فقیهان نوشت و احمدبن حنبل را در آن ذکر نکرد؛ در این باره به او خبر دادند، گفت:

احمدبن حنبل فقیه نبود و فقط محدّث بود. این سخن بر حنبلی ها بسیار گران آمد؛ در حالی که تعداد بی شماری از آنان در بغداد بودند، پس هر آن چه که خواستند به

۱- ۱) . وفيات الأعيان ۴ / ۱۹۱.

او دشنام دادند.» (۱)جزری گوید: «امام ابوجعفر طبری آملی بغدادی یکی از بزرگان و صاحب تفسیر و تاریخ و تصنیف ها است. خطیب گفت: یکی از پیشوایان علم بود و به سخنش حکم می شود و به خاطر معرفت و فضلش، به رأیش مراجعه می شود. او دانش هایی را گرد آورده بود که کسی از افراد هم زمانش با او در آن شریک نبود، حافظ کتاب خداوند و دانا به قرائت ها و بینا به معانی، فقیه در احکام قرآن، دانا به سنّت ها و طریق آن، از صحیح و نادرست و ناسخ و منسوخ آن، آگاه به گفته های صحابه و تابعان، دانا به احوال مردم و خبرهایشان بود.» (۲)

۱۲ - روایت ابوبکر باغندی

اشاره

ابن مغازلی گوید: «خبر داد ما را محمّدبن احمدبن عثمان از ابوالحسین محمّدبن مظفّربن موسی بن عیسی، حافظ بغدادی از باغندی محمّد بن محمّد بن سلیمان از محمّدبن مصفّا از حفص بن عمر عدنانی از علیّ بن عمر از پدرش از جریر از علی که گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «من شهر دانشم و علی درِ آن است و به خانه ها جز از درهایشان وارد نمی شوند.» (۳)

شرح حالش

۱ - سمعانی در: «الانساب» - باغندی.

۲ - ذهبی در: تذکره الحفاظ ۲ / ۷۳۶، العبر ۲ / ۱۵۳، دول الاسلام: حوادث ۳۱۲.

۳ - سیوطی در: طبقات الحفّاظ: ۳۱۱.

و کتاب های دیگر، مراجعه شود.

۱- ۱) . المختصر: حوادث ۳۰۷.

۲- ۲) . غایه النّهایه فی طبقات القراء ۲ / ۱۰۶.

۳- ۳) . المناقب ابن مغازلی / ۸۱.

۱۳ – روایت اصم

اشاره

حاکم چنین گوید: «حدیث کرد ما را ابوالعبّاس محمّدبن یعقوب (اصم) از محمّدبن عبدالرّحیم هروی در رمله از ابوالصّلت عبدالسّلام بن صالح از ابومعاویه از اعمش از مجاهد از ابن عبّاس که گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «من شهر دانشم و علی درِ آن است، هر کس آن شهر را خواهد، از آن دَر درآید.»

اسناد این حدیث صحیح است ولی مسلم و بخاری آن را روایت نکرده اند، و ابوصلت ثقه و امین است. من شنیدم که ابوالعبّاس محمّدبن یعقوب در «التّاریخ» می گوید: شنیدم عبّاس بن محمّد دوری می گفت: از یحیی بن معین درباره ی ابوصلت هروی پرسیدم، گفت: ثقه است. گفتم: مگر حدیث مدینه العلم را از ابومعاویه از اعمش نقل نکرده است؟ گفت: محمّدبن جعفر فیدی آن را حدیث کرد و او ثقه و امین است.» (۱)ابن مغازلی چنین گوید:

«خبر داد ما را ابوالقاسم فضل بن محمّدبن عبداللّه اصفهانی هنگامی که به مسجد ما در واسط آمد در ماه رمضان سال چهارصد و سی و چهار و املاء کرد بر ما از ابوسعید محمّدبن موسی بن فضل بن شاذان صیرفی در نیشابور، از ابوالعبّاس محمّدبن یعقوب اصم، از محمّدبن عبدالرّحیم هروی از عبدالسّلام بن صالح از ابومعاویه از اعمش از مجاهد از ابن عبّاس که گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «من شهر دانشم و علی درِ آن است، هر کس دانش را خواهد، نزد آن در، بیاید.» (۲)

شرح حالش

۱ – سمعانی:

«أَصمّ صفت کسی است که نمی شنود، از صمم مشتق می شود و کسی که به این نام در مشرق و مغرب شهرت دارد، ابوالعبّاس محمّدبن یعقوب است که محدّث

۱– ۱) . المستدرک علی الصّحیحین ۳ / ۱۲۶.

۲– ۲) . مناقب ابن مغازلی / ۸۳.

بلامنـازع دوران خویش بود وهرگزدر راست گویی وصحّت روایت اواختلاف نشـده است.حاکم ابوعبـداللّه حافظ گویـد: در سرزمین های اسـلامی کسـی راماننـد او ندیـدیم که مسافران برای شـنیدن حـدیث به سوی اوبرونـد و همین بسـنده است برای شرافت و شهرت و مقام والای او در دین و مقبولیت او در سرتاسر کشورهای اسلامی.» (۱)۲ - ذهبی:

«اصم، امام ثقه و محـدّث مشـرق زمین است. حاکم گویـد: شـنیدم محمّـد بن فضل بن خزیمه گفت: از جدّم پیشوای پیشوایان شنیـدم هنگامی که درباره ی کتاب «المبسوط» شافعی از او سؤال شد گفت: آن را از ابوالعبّاس اصم بشـنوید. او ثقه است او را دیدم که در مصر (حدیث) می شنید و شنیدم ابواحمد حافظ می گفت:

شنیدم عبدالرّحمان بن ابوحاتم می گوید: راوی برای کتاب «المبسوط» جز ابوالعبّاس وراق نمانده است و به ما خبر رسید که او ثقه و راستگوست.» (۲)و ذهبی در کتاب «العبر» گویـد: «در آن سال محـدّث خراسان و راوی دوران ابوالعبّاس اصمّ محمّـدبن یعقوب درگذشت.» (۳)۳ - سیوطی گوید: «اصمّ پیشوای سودمند، ثقه، محدّث مشرق زمین...

محدّث بلامنازع دوران خویش است... .» (۴)

۱۴ - روایت ابوالحسن ابن تمیم بغدادی

پیشتر روایت او از این حدیث، از سخن حاکم، روشن شد و پس از این هم خواهد آمد.

۱۵ - روایت ابوبکر ابن جعابی

اشاره

ابن شهر آشوب گوید:

«اجماع است که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «من شهر دانشم و علی دَرِ آن است، هر

۱- ۱) . الأنساب الأصمّ.

۲- ۲) . تذکره الحفاظ ۳ / ۸۶۰.

۳- ۳) . العبر فی خبر من غبر حوادث ۳۴۶.

۴- ۴) . طبقات الحفّاظ/ ۳۵۴.

کس دانش را خواهد، باید نزد آن در بیاید.» احمد از هشت نفر و ابراهیم ثقفی از هفت نفر، و ابن بطه و قاضی جعابی از شش نفر آن را روایت کرده اند.» (۱)

شرح حالش

حافظ جلال الدّین سیوطی درباره اش چنین گوید:

«ابن جعابی حافظ برجسته، یگانه ی زمان خود، قاضی موصل، ابوبکر محمّدبن عمربن محمّدبن مسلم تمیمی بغدادی در ماه صفر سال ۲۸۴ متولّد شد، و از ابن عقده آموخت و «الابواب و الشّیوخ» را نوشت. دارقطنی و حاکم و ابونعیم از او روایت کردند و او آخرین یارانش بود. ابوعلی گفت: در مشایخ حافظتر از ابن جعابی ندیدم و از کسی شنیدم که می گفت: او دویست هزار حدیث در حفظ دارد و در مورد همین تعداد حدیث به مشکلات پاسخ می داد. بلکه او بر حافظان هم برتری داشت؛ زیرا متن ها را پیاپی با لفظهایش می خواند؛ در حالی که بیشتر حافظان در این زمینه کوتاهی می کنند. او در شناسایی مشکلات احادیث و رجال ثقه و تاریخ آنان، پیشتاز و پیشوا بود. در رجب سال ۳۵۵ در بغداد از دنیا رفت.» (۲)

۱۶ – روایت طبرانی

اشاره

آن را از حدیث ابن عبّاس روایت کرده است؛ آن جا که گوید:

«حدیث کرد ما را حسن بن علی معمّری و محمّدبن علی صائفی مکّی از ابوالصّلت عبدالسّلام بن صالح هروی از ابومعاویه از اعمش از مجاهد از ابن عبّاس که گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «من شهر دانشم و علی دَرِ آن است، هر کس دانش را خواهد، نزد دَرِ آن آید.» (۳)

ص:۷۶

۱- ۱) . مناقب آل ابی طالب ۲ / ۳۴.

۲- ۲) . طبقات الحفاظ/ ۳۷۵ و در تذکره الحفاظ ۳ / ۹۲۵ و العبر ۲ / ۳۰۲ هم شرح حالش آمده است.

۳- ۳) . المعجم الکبیر از طبرانی - خطّی.

ابن حجر هم با همین لفظ از او روایت کرده است، بر اساس آن چه که سیوطی در «شرح صحیح ترمذی» و «جمع الجوامع»، متقی در «کنزالعمال»، بدخشانی در «نزل الأبرار» و «مفتاح النجا»، مولوی مبین در «وسیله النجاه» و ولی اللّه در «مرآهالمؤمنین» آورده اند که پس از این خواهد آمد، ان شاءاللّه تعالی.

و در همان کتاب آن را با لفظ دیگری از ابن عبّاس روایت کرده است. سیوطی گوید: «من شهر دانشم و علی درِ آن است، هر کس دانش را خواهد، نزد آن در، آید.

عق عد طب ک (عقیلی، ابن عدی، طبرانی، حاکم)» (۱)و با همین لفظ، سمهودی در «جواهر العقدین» و متقی هندی در «کنز العمال» از او روایت کرده اند، که خواهد آمد.

روایت طبرانی از این حدیث از ابن عبّاس، از کتاب های «النکت البدیعات» و «شرح المواهب» و «الفوائد المجموعه» نیز آشکار می شود، آن گونه که در آینده خواهد آمد؛ ان شاءاللّه تعالی.

طبرانی در کتاب «الأوسط» این حدیث را از جابربن عبداللّه انصاری روایت کرده است؛ ابن حجر مکّی گوید:

«حدیث نهم: بزّار و طبرانی در «الأوسط» از جابربن عبداللّه آورده اند و طبرانی و حاکم و عقیلی در «الضعفاء» و ابن عدی از ابن عمر و ترمذی و حاکم از علی نقل کرده اند که گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله و س۹۹لم فرمود، «أنا مدینه العلم و علیّ بابها.» (۲)روایت کردن طبرانی از حدیث جابر، در این کتاب ها هم آشکار می شود:

العقد النّبوی، النبراس، نزل الأبرار، مفتاح النجا، تحفه المحبین، اسعاف الرّاغبین، وسیله النجاه و السیف المسلول که بعد از این خواهد آمد؛ ان شاءاللّه تعالی.

۱- ۱) . الجامع الصغیر من احادیث البشیر النذیر ۱ / ۱۰۸.

۲- ۲) . الصّواعق المحرقه / ۷۳.

هم چنین آن را از حدیث ابن عمر هم نقل کرده است؛ که در عبارت کتاب «الصّواعق» دیدیم و آن را از عبارت این کتاب ها هم به زودی خواهیم دید:

نزل الأبرار، مفتاح النجا، تحفه المحبین، اسعاف الرّاغبین، وسیله النجاه، ان شاءاللّه.

البتّه نقل این حدیث به طور مطلق از عبارت کتاب «کنوز الحقائق» او نیز، خواهد آمد؛ ان شاءاللّه تعالی.

شرح حالش

۱ - سمعانی در «الانساب الطبرانی»

۲ - ابن خلّکان در «وفیات الاعیان ۱ / ۲۱۵»

۳ - ذهبی در «العبر ۲ / ۳۱۵»

۴ - یافعی در «مرآهالجنان ۲ / ۳۷۲»

۵ - سیوطی در «طبقات الحفّاظ / ۳۷۲»

۶ - جزری در «طبقات القراء: ۱ / ۳۱۱»

شرح حال مفصّل او را از این کتاب ها و غیر آن ها، در جلد «حدیث طیر» آورده ایم.

ذهبی درباره اش چنین گوید:

«طبرانی، حافظ، امام، علّامه، حجّت، ابوالقاسم سلیمان بن احمدبن ایّوب بن مطیر شامی لخمی طبرانی مُسند دنیاست... .» (۱)و در «دول الاسلام» آمده است: «مُسند دنیا، حافظ ابوالقاسم... .» (۲)قنوجی چنین گوید:

«او حافظ دوران خویش بود؛ در جست وجوی حدیث به مدّت سی و سه سال از شام به عراق، حجاز، یمن، مصر و شهرهای جزیره ی فراتیه سفر کرد و از بزرگان بسیاری حدیث شنید، تعداد استادانش به هزار تن می رسد، نوشته های او لذّت بخش، سودمند و غریب است، از جمله ی آن ها معجم های سه گانه است.» (۳)

۱- ۱) . تذکره الحفاظ ۳ / ۹۱۲.

۲- ۲) . دول الاسلام ۱ / ۲۲۳.

۳- ۳) . «التاج المکلل» از صدیق حسن خان قنوجی / ۵۴.

«دهلوی» هم -مانند دیگران، در مواضعی از کتاب «التحفه» به خبرها و گفته های طبرانی تمسّک جسته است.

۱۷ - روایت ابوبکر قفّال چاچی

اشاره

حاکم پس از نقل این حدیث، از روایت ابن عبّاس گوید:

«برای این حدیث با اسنادی صحیح، گواهی از حدیث سفیان ثوری وجود دارد: حدیث کرد مرا ابوبکر محمّدبن علی، فقیه امامِ چاچی قفّال در بخارا که من از او پرسیدم حدیث کرد مرا نعمان بن هارون بلدی در شهر «بلد» از اصل کتابش از احمدبن عبداللّه بن یزید حرّانی از عبدالرزّاق از سفیان ثوری از عبداللّه بن عثمان بن خثیم از عبدالرّحمان بن عثمان تیمی که گفت: شنیدم جابربن عبداللّه می گفت: شنیدم رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم می فرمود: «من شهر دانشم و علی درِ آن است؛ هر کس دانش را خواهد، نزد آن دَر بیاید.» (۱)

شرح حالش

۱ - سمعانی: «امام ابوبکر محمّدبن علی بن اسماعیل قفّال چاچی یکی از پیشوایان دنیا در تفسیر و حدیث و فقه و لغت است.» (۲)و درباره ی قفّال گوید: «امام مسلّم مردم دوران خویش است. او امامی اصولی، لغوی و شاعر بود که عمرش را در طلب دانش و گسترش آن گذراند و یادش در شرق و غرب گسترده شد و کتاب های بسیار زیبایی نوشت... .» (۳)۲ - رافعی گوید: «پیشوایی از پیشوایان اصحاب شافعی است، پیشرو در دانش است و کتاب های مشهوری در تفسیر و حدیث و اصول و فقه دارد.» (۴)۳ - نووی گوید: «در ماوراءالنّهر پیشوای عصر خویش و داناترین آنان در

۱- ۱) . المستدرک علی الصحیحین ۱۲۷/۳

۲- ۲) الانساب چاپی

۳- ۳) . الأنساب القفّال.

۴- ۴) . التدوین بذکر علماء قزوین ۱ / ۴۵۷.

اصول بود و کتاب هایی از بهترین کتاب ها دارد. اوّل کسی است که در باب جدل، کتاب نوشت و رساله شافعی را شرح کرد. شیخ ابواسحاق در طبقاتش گوید:

کتاب های زیادی دارد که مانندش را دیگری ندارد... و امام ابوعبداللّه حلیمی گوید:

استاد ما، قفال چاچی داناترین دانشمند دروان خویش بود که ملاقاتش کردم... .» (۱)۴ - ابن خلکان گوید: «فقیه شافعی، امام مسلّم دوران خویش است او فقیه، محدّث، اصولی، لغوی و شاعر بود. در دوران او، در شافعی ها کسی مانند او در ماوراءالنهر نبود... .» (۲)۵ - ذهبی گوید: «او در مذهب دارای وجهه ای است.» (۳)۶ - یافعی گوید: «پیشوای بسیار دانشمند، فاضلِ مشهور، معروف به «قفّال کبیر» و «قفّال چاچی فقیه شافعی» پیشوای بی رقیب دوران و یگانه ی مسلّم روزگار خویش است. دارای تألیف های سودمند و روش ستوده ای است،... از دانشمندان بزرگ از جمله دو امام بزرگ، محمّدبن جریر طبری و پیشوای پیشوایان، محمّدبن خزیمه و هم ردیفانش روایت کرده است و گروهی از بزرگان از او روایت کرده اند؛ازجمله: حاکم ابوعبداللّه وابن منده وابوعبدالرّحمان سلمی و دیگران... .» (۴)۷ - سبکی گوید: «امام جلیل، یکی از پیشوایان دهر، دارای چیرگی در دانش ها و دست گشاده و جلالت کامل و عظمت فراوان است. در تفسیر، حدیث، کلام، اصول، فروع، پرهیزکاری و زهد، لغت و شعر، امام و پیشوا بود. یادآور دانش ها بود. درباره ی آن چه که به دست می آورد، پژوهش می کرد. از آن چه که داشت به خوبی بهره می گرفت. یگانه ی افراد زمان بود.

ابوعاصم عبادی درباره اش گوید: در میان یاران، فصیح ترین قلم را داشت و در ظرائف دانش ها، ژرف نگرتر و در بیان، سریع تر و در خرد استوارتر بود و از نظر سند حدیثی پایه ای رفیع تر داشت.

۱- ۱) . «تهذیب الاسماء و اللغات» از نووی.

۲- ۲) . وفیات الاعیان ۳ / ۳۳۸.

۳- ۳) . العبر ۲ / ۳۳۸.

۴- ۴) . مرآه الجنان حوادث: ۳۶۵.

حلیمی گوید: استادمان قفّال، داناترین دانشمندان دوران خویش بود که با او ملاقات کردم ... حاکم ابوعبداللّه گوید: او فقیه، ادیب، پیشوای شافعیان دوران خویش در ماوراءالنّهر و در اصول، داناترین بود و در جست وجوی حدیث از همه ی آنان بیشتر مسافرت کرد. شیخ ابواسحاق شیرازی گوید: او امام بود و کتاب هایی دارد که کسی مانندش را ندارد... و ابن صلاح گوید: قفّال کبیر بزرگی از بزرگان مذهب، بلندآوازه و مجمع دانش هایی است که خود به آن ها آگاه است که دارای نوشته هایی است... .» (۱)۸ - اسنوی گوید: «یکی از پیشوایان اسلام است... .» (۲)

۱۸ - روایت ابوالشیخ

اشاره

بر اساس گفته ی سخاوی، ابوالشیخ این حدیث را در «کتاب السنه» روایت کرده است. سخاوی گوید: «حدیث أنا مدینه العلم و علیّ بابها. حاکم در بخش «المناقب» در کتاب مستدرکش و طبرانی در معجم کبیرش و ابوالشّیخ ابن حیّان در «السنه» خودش و دیگران همگی از حدیث ابومعاویه ی نابینا از اعمش از مجاهد از ابن عبّاس با این اضافه روایت کرده اند: هر کس آن علم را خواهد نزد آن دَر، بیاید.» (۳)همان گونه که به زودی از تصریح سمهودی و مناوی و زرقانی روایت او را خواهی دانست.

شرح حالش

۱ - سمعانی گوید: «ابومحمّد عبداللّه بن عبداللّه بن جعفربن حیّان اصفهانی معروف به «ابوالشیخ»، حافظی بزرگ و ثقه است. کتاب های زیادی نوشت و ابونعیم احمدبن عبداللّه حافظ از او بسیار روایت کرده است. آخرین کسی که از او روایت

۱- ۱) . طبقات الشّافعیه: از سبکی ۳ / ۲۰۰.

۲- ۲) . طبقات الشّافعیه: از اسنوی ۲ / ۷۹.

۳- ۳) . المقاصد الحسنه / ۹۷.

کرده، ابوطاهر محمّدبن احمدبن عبدالرّحیم، کاتبِ اصفهانی، می باشد.» (۱)۲ - ذهبی گوید: «ابوالشیخ، حافظ اصفهان و مُسند زمان خویش، امام ابومحمّد عبداللّه بن محمّدبن جعفربن حیّان انصاری، صاحب کتاب های پراکنده در نقاط عالم است و به ابوالشیخ شناخته می شود... با وسعت دانش و فراوانی حفظ، نیکوکار، خیّر، پرهیزکار و بسیار راستگو بود... ابن مردویه گوید: ثقه و امین است؛ تفسیر و کتاب های بسیاری در احکام و غیر آن تألیف کرد. ابوبکر خطیب گوید:

حافظ، استوار و بسیار راست گو بود... ابونعیم گوید: یکی از بزرگان و ثقه بود.» (۲)۳ - سیوطی گوید: «ابوالشیخ حافظِ اصفهان و مُسند دوران خویش و پیشواست... با دانش وسیع و فراوانی حفظش یکی از بزرگان بود، نیکوکار، خیّر، امین، ثقه و با دقّت بود. تفسیر و کتاب های دیگری نوشت. در محرّم سال ۳۶۹ از دنیا رفت.» (۳)هم چنین در کتاب «کفایه المتطلع» نوشته ی تاج الدّین دهان در زمره ی کتاب هایی که شیخ حسن عجیمی روایتشان کرده است، چنین گوید: «کتاب اخلاق النّبی صلی الله علیه و آله و سلم ، از امام محدّث ابوعبداللّه محمّدبن محمّدبن جعفربن حیان معروف به «ابوالشیخ»: خبر داد آن روایت را از شیخ محمّدبن علاءالدّین بابلی از محمّد حجازی شعرانی از معمّر محمّد ارکماس از حافظ احمدبن حجر عسقلانی از ابواسحاق ابراهیم بن صدیق رسّام که گفت: خبر داد مارا ابومحمّد اسحاق بن یحیی امدی از ابوسفیان خلیلِ حافظ از ناصربن محمّد ویری از جعفربن عبدالواحد ثقفی از ابوطاهر محمّدبن احمدبن عبدالرّحیم از نویسنده اش ابومحمّد عبداللّه بن محمّدبن جعفربن حیّان، پس او را یاد کرد.»

و شیخ حسن عجیمی از هفت استادی است که شاه ولیّ اللّه در «الإرشاد الی مهمات الاسناد» افتخار می کند که اسنادهایش به آنان می رسد و بنابراین، شیخ

۱- ۱) . الأنساب الحیانی.

۲- ۲) . تذکره الحفاظ ۳ / ۹۴۵.

۳- ۳) . طبقات الحفاظ / ۳۸۱.

ابوالشیخ حیانی از بزرگان استادهای پدر «دهلوی» می باشد. همچنین کابلی در «الصّواقع» و خود دهلوی در «التحفه» به روایت ابوالشیخ تمسّك می جویند... پس از شگفتی هاست که در یک مورد به روایت او متمسّک می شود و در موردی دیگر از آن دوری می جوید. آیا این چیزی جز تعصّب است؟!

۱۹ – روایت «ابن سقا»

اشاره

ابن مغازلی گوید: « سخن ایشان صلی الله علیه و آله و سلم : من شهر دانشم: خبر داد ما را ابوالحسن احمدبن مظفّربن احمد عطّار، فقیه شافعی که حدیث را در سال ۴۳۴ برایش خواندم پس به آن اقرار کرد. به او گفتم: خبر داد شما را ابومحمّد عبداللّه بن محمّدبن عثمان مزنی ملقّب به «ابن السّقا» حافظ واسطی از عمربن حسن صیرفی از احمد ابن عبداللّه بن یزید از عبدالرزّاق از سفیان ثوری از عبداللّه بن عثمان ازعبدالرّحمان بن بهمان ازجابربن عبداللّه که گفت: پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم بازوی علی را گرفت و فرمود: «این امیر نیکوکاران و قاتل کافران است. هر که او را یاری دهد، یاری می شود و بی یاور است هر کس او را بی یاور نهد.» سپس صدایشان را بلند کرده فرمود: «من شهر دانشم و علی درِ آن است، هر کس دانش را خواهد، نزد آن دَر، بیاید.» (۱)

شرح حالش

۱ – ابن مغازلی در «ذیل تاریخ واسط خطّی»

۲ – سمعانی در «الأنساب السقا»

۳ – ذهبی در «تذکره الحفاظ ۳ / ۹۶۵» و «العبر ۲ / ۳۶۵»

۴ – ابن ناصرالدّین در «الطّبقات»

۵ – سیوطی در «طبقات الحفاظ / ۳۸۵»

۶ – بدخشانی در «تراجم الحفّاظ – خطّی»

ص:۸۳

۱– ۱) . «مناقب» از ابن مغازلی / ۸۰.

دراین جا به بیان ذهبی در «العبر» بسنده می کنیم که گوید: «ابومحمّدبن سقا، حافظ عبداللّه بن محمّدبن عثمان واسطی است، از ابوخلیفه و عبدان و هم ردیفان این دوروایت کرده است. جزازحافظه اش چیزی حدیث نکرد. درجمادی الآخراز دنیارفت واز بزرگان اهل واسط و دارای حشمت بود، پدرش او را به مسافرت بُرد.» (۱)

۲۰ – روایت ابوالليث

اشاره

ابواللّیث نصربن محمّد سمرقندی حدیث مدینهالعلم را چنین روایت می کند: «از قیس بن ابوحازم نقل شده که گفت: مردی نزد معاویه آمد و مسأله ای از او پرسید، گفت: آن را از علیّ بن ابی طالب بپرس که او به آن داناتر است. آن مرد گفت:

سخن تو برایم دل پذیرتر از سخن علی است. معاویه گفت: بسیار بد گفتی و کار ناشایستی کردی، از مردی کراهت داری که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم او را برای دانش به شدت می جنبانید و پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: یا علی تو نزد من مانند هارون نزد موسی هستی؛ مگر اینکه بعد از من پیامبری نیست و عمربن خطّاب همواره از او می پرسید و برمی گرفت و من خودم دیدم که هرگاه بر عمربن خطاب چیزی مشکل می شد، می گفت: علیّ بن ابی طالب آن جاست. سپس معاویه به آن مرد گفت: بلند شو، خداوند پاهایت را بر پا ندارد و نامش را از دیوان حذف کرد.

و روایت شده که سؤال کننده ای از عایشه درباره ی مسح بر کفش پرسید، گفت: درباره ی آن از علیّ بن ابی طالب بپرسید؛ او به سنّت داناتر است.

و پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «أنا مدینه العلم و علیّ بابها.» (۲)

شرح حالش

۱ – ذهبی در «تذکره الحفاظ»

۲ – عبدالقادر در «الجواهر المضیه فی طبقات الحنفیه ۲ / ۱۹۶»

ص:۸۴

۱- ۱) . العبر فی خبر من غبر ۳ / ۳۶۵.

۲- ۲) . المجالس خطّی.

۳ – کفوی در «کتائب أعلام الأخیار خطّی»

۴ – قاری در «الأثمار الجنیّه فی طبقات الحنفیّه»

۵ – دهان در «کفایه المتطلع خطّی»

۶ – کاتب چلبی در «کشف الظنون ۴۴۱»

و در جلد «حدیث طیر» به تفصیل شرح حالش را آوردیم.

۲۱ – روایت محمّدبن مظفّر بغدادی

اشاره

ابن مغازلی گوید: «ما را خبر داد محمّدبن احمدبن عثمان از ابوالحسین محمّدبن مظفّربن موسی بن عیسی، حافظ بغدادی، از باغندی محمّدبن محمّدبن سلیمان از محمّدبن مصفّا از حفص بن عمر عدنی از علیّ بن عمرو از پدرش از جریر از علی علیه السلام که گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: من شهر دانشم و علی درِ آن است و خانه ها را جز از درهایشان وارد نمی شوند.» (۱)

شرح حالش

۱ – ذهبی در «تذکره الحفاظ ۳ / ۹۸۰» و «العبر ۳ / ۱۲» و «دول الاسلام ۱ / ۲۳۱» شرح حال او را آورده است.

۲ – صفدی در «الوافی بالوفیات ۴ / ۳۴»

۳ – سیوطی در «طبقات الحفّاظ / ۳۸۹»

و دیگران... و ما شرح حال او را در جلد «حدیث ثقلین» به تفصیل آورده ایم.

۲۲ – روایت «ابن شاهین»

اشاره

ابن شهر آشوب گوید: « اجماع بر این است که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: من شهر دانشم و علی درِ آن است، پس هر کس دانش را خواهد، باید نزد آن در بیاید. احمد

۱– ۱) . المناقب از ابن مغازلی / ۸۰.

از هشت طریق و ابراهیم ثقفی از هفت طریق و ابن بطه از شش طریق و قاضی جعابی از شش طریق و ابن شاهین از چهارطریق آن را روایت کرده اند.» (۱)

شرح حالش

۱ - سمعانی در «الأنساب»

۲ - ابن اثیر در «الکامل حوادث ۳۸۵»

۳ - خوارزمی در «اسماء رجال مسانید ابی حنیفه»

۴ - ذهبی در «العبر ۳ / ۲۹»

۵ - یافعی در «مرآه الجنان ۲ / ۴۲۶»

۶ - جزری در «طبقات القراء ۱ / ۵۸۸»

۷ - سیوطی در «طبقات الحفّاظ / ۳۹۲»

۸ - داودی در «طبقات المفسّرین ۲ / ۲»

۹ - دیار بکری در «الخمیس: حوادث ۳۸۵»

۱۰ - زرقانی در «شرح المواهب اللدنیّه ۱ / ۱۶۶»

در این جا برای اختصار، به خلاصه ای از شرح حال ابن شاهین از «تذکره الحفّاظ» بسنده می کنیم:

«ابن شاهین، حافظ، دانش گستر، مکثر و محدّث مشهور عراق است. ابن ماکولا ـ گوید: ثقه و امین است در شام و فارس و بصره حدیث شنید. باب ها و شرح حال ها را جمع آوری کرد و چیزهای بسیاری نوشت. ازهری گوید: ابن شاهین ثقه است و نزد او از بغوی هفت صد رساله وجود دارد. ابن ابوالفوارس گوید: ثقه و امین است و تصنیفات بسیاری دارد و کسی به پایه او نمی رسد.» (۲)

۲۳ – تأیید صاحب بن عباد

اشاره

ابن شهرآشوب در کتاب «مناقب»، شعر بعضی شاعران درباره ی دانش

ص:۸۶

۱- ۱) . مناقب آل ابی طالب ۲ / ۳۴.

۲- ۲) . تذکره الحفّاظ /۳ ۹۷۷.

امیرالمؤمنین علیه السلام را گواه می گیرد، از جمله شعر صاحب بن عباد: کان النّبی مدینه هو بابها لو أثبت النّصاب ذات المرسل

- پیامبر شهر و او درِ آن بود، اگر ناصبی ها اصل پیامبری را بپذیرند.

و نیز گوید: باب المدینه لاتبغوا سواه لها لتدخلوها فخلّوا جانب التّیه

- او درِ آن شهر است، غیر او را برای آن نخواهید که به آن وارد شوید، پس بیابان های گمراهی را رها کنید.

و در یادکرد کسانی که حدیث «ردّالشّمس» را به نظم آورده اند از صاحب بن عباد آورده است: کان النّبی مدینه العلم الّتی

- پیامبر شهر آن دانشی بود که همه ی کمال را در برگرفت و تو بهترین دَر بودی

- برای تو خورشید برگشت و این فضیلتی است که آشکار شد و با پوشش نقابی، پوشانده نشد. (۱)

شرح حالش

۱ - ثعالبی در «یتیمه الدهر ۳ / ۳۱-۱۱۸»

۲ - ابن خلکان در «وفیات الأعیان ۱ / ۷۵»

۳ - ابوالفداء ایّوبی در «المختصر - حوادث ۳۸۵»

۴ - ابن اثیر در «الکامل حوادث ۳۸۵»

۵ - ذهبی در «العبر حوادث ۳۸۵»

۶ - ابن وردی در «تتمه المختصر حوادث ۳۸۵»

۷ - یافعی در «مرآهالجنان حوادث ۳۸۵»

۸ - سیوطی در «بغیه الوعاه/ ۱۹۶»

۱- ۱) . مناقب آل ابی طالب ۲ / ۳۵.

و ما شرح حال مفصّل او را در جلد «حدیث طیر» آورده ایم.

۲۴ - روایت ابن شاذان سکری حربی

اشاره

این گونه در کتاب «الأمالی» حدیث را روایت کرده است: «حدیث کرد ما را اسحاق بن مروان، از پدرش از عامربن کثیر سرّاج از ابوخالد از سعدبن طریف از اصبغ بن نباته از علیّ بن ابی طالب که گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «من شهر دانشم و علی درِ آن است، ای علی! دروغ گوید هر کسی ادّعا کند از غیر درش وارد آن می شود.»

شرح حالش

۱ - سمعانی در «الأنساب سکری»

۲ - ابن اثیر در «الکامل حوادث ۳۸۶»

۳ - ذهبی در «العبر حوادث ۳۸۶»

شرح حال او در جلد «حدیث طیر» آورده ایم.

۲۵ - روایت ابن بطه

اشاره

از بیان ابن شهر آشوب معلوم شد که ابن بطّه حدیث را از شش طریق روایت کرده است.

شرح حالش

۱ - سمعانی در «الأنساب العکبری»

۲ - ابن ناصرالدّین در «الطّبقات خطّی»

۳ - بدخشانی در «تراجم الحفّاظ خطّی»

و افرادی دیگر. در جلد «حدیث طیر» از تمسّک و اعتماد ابن تیمیّه به روایت های او یاد کردیم. هم چنین در جلد «حدیث تشبیه» بیان کردیم که ابن بطه از

استادان بزرگ شاه ولیّ اللّه، پدر «دهلوی» می باشد.

۲۶ – روایت حاکم

اشاره

این روایت را از طریق های بسیاری آورده و گفته است: «حدیث کرد ما را ابوالعبّاس محمّدبن یعقوب از محمّدبن عبدالرّحیم هروی در شهر «رمله» از ابوالصلت عبدالسّلام بن صالح از ابومعاویه از اعمش از مجاهد از ابن عبّاس که گفت:

رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «من شهری از دانشم و علی دَرِ آن می باشد، هر کس آن شهر را خواهد، باید نزد آن در بیاید.» و این حدیثی با اسناد صحیح است ولی آن دو نقلش نکرده اند؛ در حالی که ابوالصّلت ثقه و امین است و من از ابوالعبّاس محمّدبن یعقوب در «التّاریخ» شنیدم که می گفت: از عبّاس بن محمّد دوری شنیدم که می گفت: از یحیی بن معین درباره ی ابوالصلت هروی پرسیدم، گفت: او ثقه است.

گفتم: آیا حدیث «من شهر دانشم» را از ابومعاویه از اعمش نقل نکرده است؟ گفت:

محمّدبن جعفر فیدی هم آن رانقل کرده و او ثقه و امین است.

از ابونصر احمدبن سهل، فقیه قبّانی که پیشوای دورانش در بخارا بود، شنیدم که می گفت: شنیدم حافظ، صالح بن محمّدبن حبیب، در حالی که درباره ی ابوصلت هروی از او پرسیدند، می گفت: یحیی بن معین در حالی که ما همراهش بودیم به ابوصلت وارد شد، بر او سلام کرد، هنگامی که بیرون آمد، او را دنبال کردم و گفتم:

خدایت رحمت کند درباره ی ابوصلت چه می گویی؟ گفت: او بسیار راست گوست.

گفتم: او حدیث اعمش را از مجاهد از ابن عبّاس از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم روایت می کند که:

«من شهر دانشم و علی درِ آن است، هر کس دانش را خواهد، از دَرِ آن وارد شود»؟ گفت: این حدیث را دانشمند اهل فید (محمّدبن جعفرفیدی) از ابومعاویه از اعمش نیز نقل کرده؛ همان گونه که ابوصلت روایت کرده است.

در تأیید صحّت آن چه یحیی بن معین آورده است، ابوحسین محمّدبن احمدبن تمیم قنطری گوید: حسین بن فهم از محمّدبن یحیی بن ضریس از محمّدبن جعفر فیدی از ابومعاویه از اعمش از مجاهد از ابن عبّاس نقل کرده که

گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «من شهر دانشم و علی درِ آن است، هر کس آن شهر را خواهد، باید نزد آن در بیاید. حسین بن فهم گفت: ابوصلت هروی آن را از ابومعاویه برایمان نقل کرد.

حاکم گوید: بهره گیرنده از این دانش باید بداند که حسین بن فهم بن عبدالرّحمان ثقه، امین و حافظ است. و این حدیث گواهی از حدیث سفیان ثوری با اسناد صحیح دارد: مرا حدیث کرد ابوبکر محمّدبن علی، فقیه، امام چاچی قفّال در بخارا – و من از او پرسیدم – مرا حدیث کرد نعمان بن هارون بلدی در شهر «بلد» از اصل کتابش از احمدبن عبداللّه بن یزید حرّانی از عبدالرزّاق از سفیان ثوری از عبداللّه بن عثمان بن خثیم از عبدالرّحمان بن عثمان تیمی که گفت: شنیدم جابربن عبداللّه می گفت: شنیدم رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم می فرمود: «من شهر دانشم و علی درِ آن است، هر کس دانش را خواهد، باید نزد آن در بیاید.» (۱)گویم:

حاکم در صحیح دانستن و تنقیح این حدیث شریف بسیار کوشیده است.

بارها و بارها سندش را صحیح شمرده تا دشمنی انکارکنندگان را سست و شک تردیدکنندگان را از ریشه بَرکَند... و همه ی سپاس از آنِ خداوند، پروردگار جهانیان است.

حاکم هم چنین حدیث «مدینه العلم» را به روایت امیرالمؤمنین علیه السلام نقل کرده است... سیوطی گوید: «ترمذی و حاکم از علی روایت کرده اند که گفت:

رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «من شهر دانشم و علی درِ آن شهر است.» (۲)این واقعیت از کتاب های «الصواعق، العقد النبوی، النبراس، شرح المواهب، نزل الأبرار، مفتاح النجا، تحفه المحبّین، اسعاف الرّاغبین، وسیله النّجاه، مرآه المؤمنین و ینابیع المودّه، نیز به دست می آید.

حاکم آن را از حدیث ابن عمر هم نقل کرده است. ابن حجر گوید: «حدیث

ص:۹۰

۱- ۱) . المستدرک علی الصّحیحین ۳ / ۱۲۶ و ۱۲۷.

۲- ۲) . تاریخ الخلفاء / ۱۷۰.

نهم: بزّار و طبرانی در «الأوسط» از جابربن عبداللّه و طبرانی و حاکم و عقیلی در «الضّعفاء» و ابن عدی از ابن عمر، ترمذی و حاکم از علی روایت کرده اند که گفت:

رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: أنا مدینه العلم و علیّ بابها.» (۱)در کتاب های: العقد النبوی و نزل الأبرار، مفتاح النجا، تحفه المحبین، اسعاف الرّاغبین، وسیله النجاه، مرآه المؤمنین، ینابیع المودّه هم این حدیث ذکر شده است که در آینده بدان آگاه خواهی شد؛ ان شاءاللّه تعالی.

شرح حالش

۱ - ابوموسی مدینی در «المصنف المفرد خطّی»

۲ - عبدالغافر فارسی در «تاریخ نیشابور»

۳ - فخر رازی در «مناقب الشّافعی»

۴ - ابن اثیر در «جامع الاصول» و «الکامل حوادث ۴۰۵»

۵ - نووی در «تهذیب الأسماء و اللغات»

۶ - ابن خلکان در «وفیات الأعیان ۳ / ۴۰۸»

۷ - ابوالفداء ایّوبی در «المختصر ۲ / ۱۴۴»

۸ - ذهبی در «تذکره الحفّاظ ۳ / ۱۰۳۹»

۹ - ابن وردی در «تتمه المختصر ۱ ۴۵۳/»

۱۰ - خطیب تبریزی در «رجال المشکاه که به ضمیمه ی کتاب المشکاه چاپ شده است»

۱۱ - یافعی در «مرآهالجنان حوادث ۴۰۵»

۱۲ - سبکی در «طبقات الشّافعیه ۴ / ۱۵۵»

۱۳ - سیوطی در «طبقات الحفّاظ / ۴۰۹»

۱۴ - قنوجی در «التاج المکلّل / ۱۱۳»

۱- ۱) . الصّواعق المحرقه/ ۷۳.

و دیگران... . بخشی از شرح حال هایش را در جلدهای پیشین آوردیم و بخشی دیگر را در جلدهای بعدی خواهیم آورد.

هم چنین شاه ولیّ اللّه دهلوی در کتاب «قره العینین» او را تجدیدکننده ی دین در آغاز قرن چهارم دانسته و در آن کتاب و هم چنین در کتاب «إزاله الخفاء» به روایت های او تمسّک می جوید و خود دهلوی نیز در کتابش «التحفه» چنین کرده است.

۲۷ – تأیید فردوسی

اشاره

ابوالقاسم حسن بن اسحاق فردوسی حدیث «مدینه العلم» را مرسل مسلَّم دانسته و در «شاه نامه» چنین گوید: چهارم علی بود جفت بتول

گویم: این بهترین گواه بر شهرت حدیث «مدینه العلم» و گسترش آن میان امّت از دوران های قدیم و دلیلی است بر درستی و ثابت بودنش نزد همه ی مسلمانان، حتّی متعصّب های اهل سنّت؛ زیرا فردوسی شاه نامه را به فرمان سلطان محمود فرزند سبکتکین به نظم درآورد که از سرسخت ترین دشمنان شیعیان و پیروان اهل بیت علیهم السلام بود. به علم حدیث دلبستگی داشت و از فقیهان شافعی بود، اگر در این حدیث جایی برای طعن بود، آن را انجام می داد. این گفته های بعضی از دانشمندان اهل سنّت در ستایش اوست:

شرح حال سلطان محمود

۱ – ابن تیمیّه در کتاب «منهاج السنّه» گوید: «امّا نمازی که علامه حلّی یاد کرده که ابوحنیفه جایزش نمی داند و نزد یکی از پادشاهان به جا آورده تا پادشاه از مذهبش برگشته است، دلیلی بر فساد مذهب اهل سنّت نمی باشد، چون آنان می گویند که حق از ایشان بیرون نیست و نمی گویند که هیچ یک از آنان خطا نمی کند و این نماز را اکثریت اهل سنّت مانند مالک و شافعی و احمد ناروا می دانند. و پادشاهی را که یاد کرده محمودبن سبکتکین است و او بازگشت به آنچه که سنّت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم می دانست. او از نیکان و عادل ترین شاهان بود و نسبت به بدعت گذاران به ویژه رافضی ها بسیار سخت گیر بود.»

۲ – ابن خلکان گوید: «امام الحرمین ابوالمعالی عبدالملک جوینی – که پیشتر یاد شد – در کتابش که «مغیث الخلق فی اختیار الأحق» نام دارد، آورده است: سلطان محمود بر مذهب ابوحنیفه بود و شیفته ی علم حدیث بود، در حضورش استادان حدیث می خواندند و او می شنید و در مورد آن ها توضیح و تفسیر می طلبید، وقتی اکثر آن ها را موافق با مذهب شافعی یافت، علمای هر دو مذهب را در مرو گِرد آورد و از آنان درخواست کرد در مورد ترجیح یک مذهب بر دیگری سخن بگویند، پس موافقت شد که در حضور او دو رکعت نماز بر مذهب امام شافعی و دو رکعت بر مذهب ابوحنیفه بخوانند، تا سلطان بنگرد و بیندیشد و نیکوترین را برگزیند. قفّال مروزی – که پیشتر یاد شد با طهارت فراوان و شرایط معتبر طهارت و پوشش و مقابل قبله ایستادن با انجام رکن ها و حرکت ها و سنّت ها و آداب و واجبات، به طور کمال و تمام دو رکعت نماز به جا آورد و گفت: این نمازی است که امام شافعی کمتر از آن را جایز نمی داند.

سپس دو رکعت نماز آن گونه که ابوحنیفه جایز می داند به جا آورد، پوست دبّاغی شده ی سگی را پوشید و جای نمازش را آلوده به نجاست کرد با عرق خرما وضو گرفت و چون در میانه ی تابستان و در بیابان بود مگس و پشه جمع شد و وضوی او وارونه و واژگون بود، سپس رو به قبله ایستاد و بدون نیّت در وضو به نماز

ایستاد و به زبان فارسی تکبیر گفت و یک آیه به فارسی خواند «دو برگ سبز» (ترجمه ی مُدّهامّتان) و بدون رکوع رفتن مانند نوک زدن خروس دوبار پیاپی سرش را به زمین زد و تشهّد خواند و در پایان بدون سلام گفتن از ماتحت خود صدایی برآورد و گفت: ای سلطان! این نماز ابوحنیفه است.

پادشاه گفت: اگر این نماز، نماز ابوحنیفه نباشد تو را می کشم، چون این چنین نمازی را هیچ دین داری جایز و روا نمی داند. حنفی ها انکار کردند که این نماز ابوحنیفه باشد. قفّال دستور داد کتاب های ابوحنیفه را بیاورند، سلطان به یک مسیحی که نویسنده بود دستور داد کتاب های هر دو مذهب را بخواند، پس نماز بر مذهب ابوحنیفه را همان گونه یافت که قفّال حکایت کرده بود، آنگاه پادشاه از مذهب ابوحنیفه دوری نمود و به مذهب شافعی تمسّک جست. سخن امام حرمین پایان یافت.

افتخارهای سلطان محمود بسیار بود و روش او بهترین روش ها و تولّدش در شب عاشورای سال سیصد و شصت و یک و مرگش در ماه ربیع الآخر و گفته شده در یازدهم صفر سال چهارصد و بیست و یک یا دو در غزنه بود.» (۱)۳ - ذهبی گوید: «عبدالغافر فارسی گفت: او راست نیّت در بالابردن کلمهاللّه تعالی، در جنگ هایش پیروز بود؛ سالی از سال های سلطنتش خالی از یک جنگ یا یک مسافرت نبود. او باهوش، دوراندیش، و خوش فکر بود. مجلس او جایگاه رفت و آمد دانشمندان بود...» (۲)۴ - یافعی: آن گونه که پیشتر آمد. (۳)۵ - سبکی گوید: «محمودبن سبکتکین پادشاه بزرگ، ابوالقاسم، سیف الدوله، فرزند امیرناصرالدّوله ابومنصور: یکی از پیشوایان دادگر و کسی که کشورها و بندگان تسلیم او شدند و زیبایی آثارش نمایان شد، پیش از سلطنت، «سیف الدوله» لقب

۱- ۱) . وفیات الاعیان ۲ / ۸۴.

۲- ۲) . العبر- حوادث ۴۲۱.

۳- ۳) . مرآهالجنان- حوادث ۴۲۱.

داشت و بعد از آن «یمین الدّوله» لقب گرفت و بر اساسِ این لقب، «الکتاب الیمینی» را ابوالنصر محمّدبن عبدالجبّار عتبی درباره ی زندگی این پادشاه نوشت و مردم خوارزم و سرزمین هایی که بر آن حکومت می کرد، به این کتاب توجّه و عنایت دارند و لفظهایش را با دقّت، ضبط و نگه داری می کنند، بیش از توجّه مردم سرزمین ما به «مقامات حریری».

این پادشاهی پیشوا، عادل، شجاع، پیشی جو، فقیه، دانا، جوان مرد، بخشنده، سعادتمند و تأیید شده بود. بررسی که کردم، در دادگری بعد از عمربن عبدالعزیز ، چهارنفر را یافتم که پنجمی ندارند امّا برای بعضی از مردم زمان به درازا نکشید و آثاری ماندنی از آنان دیده نشد و آنان عبارتند از سلطان محمود و نظام الملک وزیر - میان این دو فاصله ی زمانی وجود دارد و در کشور ما، یک سلطان و یک پادشاه، سلطان صلاح الدّین یوسف بن ایّوب فتح کننده ی بیت المقدّس، و پیش از او پادشاه نورالدّین محمودبن زنکیِ شهید... .» (1)هم چنین شرح حال فردوسی رادولت شاه سمرقندی در«تذکره الشعراء۵۷/» آورده است و بخشی از احوال او را با سلطان محمودبن سبکتکین به تفصیل بیان داشته است... به آن مراجعه کنید.

۲۸ - روایت ابوبکربن مردویه

اشاره

این روایت را از حدیث امیرالمؤمنین علیه السلام نقل کرده و می گوید: «از علی نقل شده که گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «من شهر دانشم و علی دَرِ آن است، پس هر کس دانش را خواهد، باید نزد آن در بیاید.»

و از حدیث ابن عبّاس چنین آورده است: «از ابن عبّاس نقل شده که گفت:

رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «من شهر دانشم و علی درِ آن است، پس هر کس دانش را خواهد، باید نزد آن در بیاید.»

۱- ۱) . «طبقات الشافعیه» از سبکی ۵ / ۳۱۴- ۳۲۷.

از بیان شوکانی هم - که خواهد آمد روایت او از حدیث ابن عبّاس آشکار می شود. ان شاءاللّه تعالی.

شرح حالش

۱ - سمعانی در «الأنساب البیهقی»

۲ - یاقوت حموی در «معجم البلدان ۲ / ۳۴۶»

۳ - ذهبی در «تذکره الحفّاظ ۴ / ۱۲۱۲» و «العبر حوادث ۴۵۸»

۴ - ابن کثیر در «التّاریخ حوادث ۴۵۸»

۵ - سبکی در «الطّبقات خطّی»

۶ - سیوطی در «طبقات الحفّاظ / ۴۴۶»

۷ - زرقانی در «شرح المواهب اللدنیّه ۱ / ۶۸»

۲۹ - روایت ابونعیم

اشاره

این حدیث را ابونعیم اصفهانی در کتاب «معرفه الصحابه» آورده است. در کتاب «جمع الجوامع» از جلال سیوطی چنین آمده است: «أنا مدینه العلم و علیّ بابها. ابونعیم در کتاب «المعرفه» از علی نقل کرده است.» (۱)هم چنین سیوطی گوید: « حدیث شانزدهم: از او - یعنی از علی - نقل شده که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: أنا مدینه العلم و علیّ بابها. ابونعیم در «المعرفه» آن را روایت کرده است.» (۲)نقل ابونعیم از حدیث، در کتاب «المعرفه» از کتاب های «الاکتفاء» و «نزل الأبرار» و «مفتاح النجا» و «تحفهالمحبّین» نیز بر می آید. و نورالدّین سلیمانی هم در کتاب «الدر الیتیم» آن را نقل کرده که خواهد آمد، ان شاءاللّه تعالی.

هم چنین ابونعیم معنی حدیث «شهردانش» را در زمره ی لقب های

۱- ۱) . جمع الجوامع.

۲- ۲) . القول الجلی فی مناقب علی خطّی.

امیرالمؤمنین علیه السلام آورده است و این دلیلی بر اثبات بدون تردید آن می باشد و این متن سخن اوست در شرح حال آن امام علیه السلام :

«آقای قوم، دوستدار مردم، محبوب معبود، درِ شهر حکمت ها و دانش ها، سرلوحه ی خطاب ها، شکافنده و نمایان کننده ی اشاره ها، پرچم ره یافتگان و نور اطاعت کنندگان، ولیّ پرهیزکاران و امام دادگران، در پذیرش ایمان از همه جلوتر و در حکم و یقین از همه پایدارتر، در بردباری از همه والاتر و در دانش از همه برتر، علیّ بن ابی طالب ، پیشوای پرهیزکاران، زینت عارفان، خبردهنده از حقیقت های توحید، اشاره کننده به درخشش های علم یگانه پرستی، دارنده ی قلب بسیار خردمند و زبان بسیار پرسشگر و گوش شنوا و پیمان وفادار، چشم های فتنه ها را کور کرد و از محنت های گوناگون دوری گزید، ناکثین را عقب زد، قاسطین را خوار و مارقین خشن در دین خدا را سرکوب کرد، در راه خدا از ملامت هیچ کس نهراسید.» (۱)

شرح حالش

۱ - فخر رازی در «مناقب الشّافعی»

۲ - ابن اثیر در «الکامل: حوادث: ۴۳۰»

۳ - خوارزمی در «اسماء رجال مسانید أبی حنیفه»

۴ - ابن خلّکان در «وفیات الأعیان ۱ / ۲۶»

۵ - ابوالفداء ایّوبی در «المختصر حوادث ۴۳۰»

۶ - ذهبی در «تذکره الحفاظ ۳ / ۱۰۹۲» و «العبر ۳ / ۱۷۰» و «دول الاسلام حوادث: ۴۳۰»

۷ - ابن وردی در «تتمهالمختصر حوادث: ۴۳۰»

۸ - خطیب تبریزی در «اسماء رجال المشکاه (با مشکاه چاپ شده) ۳ / ۸۰۵»

۱- ۱) . حلیه الاولیاء ۱ / ۶۱.

۹ – صفدی در «الوافی بالوفیات ۷ / ۸۱»

۱۰ – یافعی در «مرآه الجنان – حوادث ۴۳۰»

۱۱ – سبکی در «طبقات الشّافعیه ۴ / ۱۸»

۱۲ – اسنوی در «طبقات الشافعیه ۲ / ۴۷۴»

۱۳ – سیوطی در «طبقات الحفّاظ / ۴۲۳»

۱۴ – شعرانی در «لواقح الأنوار فی طبقات الأخیار»

۱۵ – دیار بکری در «الخمیس حوادث ۴۳۰»

۱۶ – قنوجی در «التّاج المکلل / ۳۱»

۱۷ – دهلوی در «بستان المحدّثین»

و دیگران که در دیگر جلدهای کتاب خواهد آمد.

ابن خلکان گوید: «حافظ ابونعیم احمد بن عبداللّه بن احمد بن اسحاق بن موسی بن مهران اصفهانی، حافظ مشهور و نویسنده ی کتاب «حلیه الأولیاء» از بزرگان محدّثان و حافظان ثقه بود. از فضلا درس گرفت و از او درس گرفتند و بهره بردند و کتاب «حلیه»ی او از بهترین کتاب ها است و کتاب «تاریخ اصفهان» هم دارد که از آن نقل کردم... .» (۱)و در کتاب «العبر» آورده است:

«در اسنادهای بلندمرتبه اش یگانه ی دنیا بود، همراه با حفظ و ژرف نگری در حدیث و در فنونش... کتاب های ارزشمندی نوشت که در بلاد مختلف شهرت دارند.» (۲)

۳۰ – روایت احمدبن مظفّر، فقیه شافعی

اشاره

همان گونه که از کتاب «المناقب» ابن مغازلی گذشت، حدیث «مدینه العلم» را با اسنادش از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم روایت کرده است و در آینده نیز از آن آگاه خواهی

۱- ۱) . وفیات الاعیان ۱ / ۲۶.

٢- ٢) . العبر في خبر من غبر ٣ / ١٧٠.

شد؛ ان شاءاللّه تعالی.

شرح حالش

ذهبی شرح حالش را آورده است (۱) و جلالت او از روایت کردن ابن مغازلی از او و توصیف او به «فقیه شافعی» در چند جای کتاب «المناقب» نمایان می شود.

۳۱ - روایت ابوالحسن ماوردی

اشاره

این حدیث را بزرگ قاضیان، ابوالحسن علیّ بن محمّدبن حبیب بصری شافعی، معروف به «ماوردی» روایت کرده است. ابن شهر آشوب در مناقب آورده است:

« اجماع است که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «من شهر دانشم و علی دَرِ آن است، هر کس دانش خواهد، باید نزد آن در بیاید.» احمد از هشت طریق، ابراهیم ثقفی از هفت طریق، ابن بطّه از شش طریق، قاضی جعابی از شش طریق، ابن شاهین از چهار طریق، خطیب از سه طریق، یحیی بن معین از دو طریق و هم چنین سمعانی و قاضی ماوردی و ابومنصور سکری آن را روایت کرده اند.» (۲)

شرح حالش

۱ - سمعانی: «بزرگ قاضیان، ابوالحسن علیّ بن محمّدبن حبیب بصری معروف به «ماوردی» از مردم بصره و ساکن بغداد، از بزرگان فقیهان شافعی بود.

کتاب هایی در اصول و فروع فقه و غیره دارد. خطیب گوید: از او حدیث نوشته ام و ثقه بود.» ۲(۳) - ابن اثیر گوید: «او پیشوا بود و کتاب های زیادی در علوم مختلف دارد؛

۱- ۱) . العبر فی خبر من غبر.

۲- ۲) . مناقب آل ابی طالب ۲ / ۳۴.

۳- ۳) . الأنساب ماوردی.

یکی از آن ها «الحاوی» است. هشتاد و شش سال عمر کرد.» (۱)۳ - ابن خلکان: «از چهره های برجسته و بزرگان فقهای شافعی و نگهبان مذهب بود و کتاب «الحاوی» از اوست. هر که کتاب او را مطالعه کرد، به تبحّر و معرفت کامل او به مذهب گواهی داد. در شهرهای بسیاری قضاوت به او واگذار شده بود... .» (۲)۴ - ذهبی: «در فقه و اصول و تفسیر، پیشوا و نسبت به ادبیات عرب، بینا بود... .» (۳)۵ - یافعی: «پیشوای بسیار دانشمند و دریای بزرگ و داورترین قضات... .» (۴)۶ - سبکی: «ابوالحسن ماوردی نویسنده ی «الحاوی»، پیشوای جلیل القدر و بلندمرتبه... او امامی بلندمرتبه و باجلالت بود، دستی گشاده در مذهب و آگاهی فراوانی در دیگر دانش ها داشت. شیخ ابواسحاق گفت: در بصره و بغداد سال های بسیاری درس خواند و در فقه و ادبیات، کتاب های فراوانی دارد و حافظ مذهب بود و خطیب گفت: از فقهای بزرگ شافعی است و کتاب های متعدّدی در اصول و فروع فقه و غیر آن دارد و گفت: در کل کشور قضاوت به او واگذار شده بود، یکی از پیشوایان بود و دارای نوشته های نیکویی در هر رشته از دانش بود... .»

آن چه ماوردی در کتاب «ادب الدّین و الدّنیا» می آورد بیانگر دیانت و مجاهده اش با نفس خویش است:

«از چیزهایی که در مورد خود می یابم اینکه در اقسام بیع ها کتابی تألیف کردم. در آن از کتاب های دیگران هرچه توانستم گِرد آوردم و سخت کوشیدم و ذهن خود را به کار گرفتم تا کامل شد و به پایان رسید. از آن به خود می بالیدم و می پنداشتم که آگاه ترین مردم در این رشته هستم. در مجلسی بودم که دو مرد اعرابی پیش من آمدند و از بیعی پرسیدند که در بادیه انجام داده بودند که آن عقد،

۱- ۱) . الکامل فی التاریخ حوادث ۴۵۰.

۲- ۲) . وفیات الأعیان ۱ / ۳۲۶.

۳- ۳) . العبر فی خبر من غبر حوادث: ۴۵۰.

۴- ۴) . مرآه الجنان حوادث: ۴۵۰.

شرطهایی در ضمن خود داشت که چهار مسأله در مورد آن مطرح بود که برای هیچ کدام پاسخی نمی دانستم. سر به زیر انداخته، به حال خود و آن دو نفر می اندیشیدم که گفتند: آیا برای آن چه از تو سؤال کردیم پاسخی نداری، و حال آنکه سرکرده ی این گروه هستی؟ گفتم: نه. گفتند: ساکت باش و رفتند. سپس نزد کسی رفتند که بسیاری از دوستانم در دانش از او برتر بودند و از او پرسیدند، به سرعت پاسخ قانع کننده ای داد. در حالی که از پاسخ او خشنود بودند و دانش او را می ستودند، از پیش او بازگشتند... (تا آن جا که گوید:) آن رخداد، نهیبی پندآموز و اندیشه ای ژرف بود که زمام نفس در برابرش خوار و بال خودپسندی در برابرش به زیر کشیده شد.

خطیب گوید: او ثقه بود... .» (۱)

۳۲ - روایت ابوبکر بیهقی

اشاره

اخطب خوارزم گوید: «خبر داد ما را، شیخِ زاهدِ حافظ، ابوالحسن علیّ بن احمد عاصمی خوارزمی از شیخ القضاه، اسماعیل بن احمد واعظ از ابوبکر احمدبن حسین بیهقی از ابوالحسن محمّدبن حسین بن داود علوی از محمّدبن محمّدبن سعد هروی شعرانی از محمّد بن عبدالرّحمان نیشابوری از ابوالصلت هروی از ابومعاویه از أعمش از مجاهد از ابن عبّاس که گفت:

رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «من شهر دانشم و علی درِ آن است، هر کس دانش را خواهد باید نزد آن در، بیاید.» (۲)

شرح حالش

۱ - فخر رازی در «مناقب الشافعی»

۲ - ابن اثیر در «الکامل حوادث: ۴۵۸»

۱- ۱) . «طبقات الشّافعیه» از سبکی ۳ / ۳۰۳.

۲- ۲) . المناقبِ خوارزمی / ۴۰.

۳ – یاقوت حموی در «معجم البلدان ۱ / ۸۰۴»

۴ – ابن خلکان در «وفیات الأعیان ۱ / ۲۰»

۵ – ابوالفداء ایّوبی در «المختصر حوادث: ۴۵۸»

۶ – ابن وردی در «تتمهالمختصر حوادث: ۴۵۸»

۷ – ذهبی در «تذکره الحفّاظ ۳ / ۱۱۳۲» و «العبر ۳ / ۲۴۰» و «دول الإسلام – حوادث: ۴۵۸»

۸ – خطیب تبریزی در «اسماء رجال المشکاه (چاپ شده با مشکاه) ۳ / ۸۰۶»

۹ – یافعی در «مرآه الجنان حوادث: ۴۵۸»

۱۰ – سبکی در «طبقات الشّافعیه ۴ / ۸»

۱۱۸ – اسنوی در «طبقات الشّافعیه ۱ / ۱۹۸»

۱۲ – سیوطی در «طبقات الحفّاظ ۴۳۳»

۱۳ – قاری در «المرقاه ۱ / ۲۳»

۱۴ – مناوی در «فیض القدیر ۱ / ۲۸»

۱۵ – زرقانی در «شرح المواهب ۱ / ۳۳»

۱۶ – دهلوی در «بستان المحدّثین»

۱۷ – قنوجی در «التّاج المکلّل ۲۸»

و افرادی دیگر. شرح حال او را در بعضی جلدهای این کتاب به تفصیل آورده ایم و در این جا به گفته ی ابن خلکان بسنده می کنیم که گوید:

«ابوبکر احمدبن حسین بن علی بن عبداللّه بن موسی بیهقی خسروجردی، فقیه شافعی و حافظ بزرگِ مشهور، یگانه ی دوران و یکتا در فنون، در میان هم ردیفان خود و از بزرگان اصحاب حاکم ابوعبداللّه بن بیع در حدیث بود و در دانش های مختلف افزون بر او بود، فقه را از ابوالفتح ناصربن محمّد عمری مروزی دریافت کرد. حدیث عمده ی وقت او را گرفت و به آن شهرت یافت و برای یافتن آن به عراق و حجاز مسافرت کرد و از علمای دوران خود در خراسان و دیگر کشورها حدیث

شنیـد و سپس به تـألیف روی آورد و در مـورد حـدیث تـا جـایی نوشت که گفته شـد تصـنیف هـایش به هزار جزء رسـید. او نخستین کسـی است که متن گفته های امام شافعی را در ده جلـد گرد آورد... و در دنیا به اندک قانع بود. امام الحرمین درباره اش گویـد: هیـچ شافعی مذهبی نیست مگر این که شافعی بر او منّت دارد؛ جز احمد بیهقی که او بر شافعی منّت دارد. بیشترین یـاری را بـه مـذهب شـافعی رسانـد. برای گسـترش دانش بـه نیشـابور دعـوت شـد، پـذیرفت و به آن جـا منتقـل شـد. بر روش گذشتگان بود و گروهی از بزرگان، حدیث را از او گرفتند... .»

۳۳ – روایت ابوغالب ابن بشران نحوی

اشاره

از بیان ابن مغازلی در «المناقب» روایت او را ملاحظه کردید و در آینده نیز آن را خواهید یافت؛ ان شاءاللّه تعالی.

شرح حالش

۱ – ذهبی در «العبر حوادث: ۴۶۲»

۲ – قرشی در «الجواهر المضیه فی طبقات الحنفیه ۲ / ۱۱»

۳ – یافعی در «مرآه الجنان حوادث؛ ۴۶۲»

۴ – قاری در «الأثمار الجنیّه فی طبقات الحنفیّه»

و ما آن را در مجلد «حدیث طیر» آوردیم.

۳۴ – روایت خطیب بغدادی

اشاره

حدیث «مدینهالعلم» را از طُرق متعدّدی از ابن عبّاس نقل کرده است؛ آن جا که گوید: «خبر داد ما را حسـین بن علی صـمیری از احمـدبن محمّـدبن علی صـیرفی از ابراهیم بن احمـد بن ابوحصـین از محمّـدبن عبداللّه ابوجعفر حضـرمی از جعفربن محمّد بغدادی ابومحمّد فقیه از ابومعاویه از اعمش از مجاهد از ابن عبّاس که گفت: شـنیدم رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم می فرمود: «من شهر دانشم و علی درِ آن است، هر کس دانش را

خواهـد، بايد نزد آن در بيايد.» (۱)«خبر داد مرا احمـدبن محمّـد عتيقى از عبداللّه بن محمّدبن عبداللّه شاهد از ابوبكر احمدبن فاذويه بن عزره طحّان از ابوعبداللّه احمدبن احمدبن يزيدبن سـليم از رجاءبن سـلمه از ابومعاويه ى نابينا از اعمش از مجاهد از ابن عبّاس كه گفت:

رسول خـدا صـلى الله عليه و آله و سـلم فرمود: «من شـهر دانشم و على در آن است، هر كس دانش را خواهـد بايـد نزد آن دَر بيايد.» (۲)«ما را حـديث كرد محمّـدبن احمـدبن رزق از ابـوبكر مكرّم قاضـى از قـاسم بـن عبـدالرّحمان انبـارى از ابوالصـلت عبدالسّـلام بن صالح بن سـليمان بن ميسـره ى هروى از ابومعاويه از اعمش از مجاهد از ابن عبّاس كه گفت: رسول خدا صـلى الله عليه و آله و سلم فرمود:

«أنا مدينه العلم و علىّ بابها.» (۳)و از حـديث جابر از رسول خدا عليه السـلام هم آن را نقل كرده؛ آن جا كه گويد: «ما را خبر داد يحيى بن على دسـكرى در حلوان از ابوبكر محمّـدبن مقرى در اصـفهان از ابوالطيّب محمّدبن عبدالصّـمد دقّاق از احمدبن عبداللّه ابوجعفر مكتب از عبدالرزّاق از سـفيان از عبداللّه بن عثمان بن خثيم از عبدالرّحمان بن بهمان كه گفت: شـنيدم جابربن عبداللّه گفت: از رسول خدا صـلى الله عليه و آله و سـلم در روز حديبيّه در حالى كه دست على را گرفته بود، شنيدم: «اين امير نيكوكاران و قاتل بدكاران است، پيروز است هر كس او را يارى كند، سرشكسـته است هر كسـى او را يارى نكند و واگذارد. صـدايشان را بلنـد كرده فرمـود: - من شـهر دانشم و على درِ آن است، پس هر كس دانش را خواهـد، بايـد نزد آن دَر بيايـد.» (۴)از حـديث سـرورمان اميرالمؤمنين عليه السـلام هم آن را نقـل كرده، گويـد: «ما را خبر داد عبـداللّه بن محمّـدبن عبـداللّه از محمّدبن مظفّر از ابوجعفر حسين بن حفص خثعمى از عبادبن يعقوب از يحيى بن بشير كندى از اسماعيل بن ابراهيم همدانى از ابواسحاق از

۱- ۱) . تاريخ بغداد: ۷ / ۱۷۲.

۲- ۲) . تاريخ بغداد ۴ / ۳۴۸.

۳- ۳) . همان ۱۱ / ۲۰۴.

۴- ۴) . همان ۲ / ۳۷۷.

حارث از علی، و از عاصم بن ضمره از علی که گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود:

«خداونـد من و علی را از یـک درخت آفریـد. من ریشه و علی شـاخه ی آن و حسن و حسـین میوه اش و شـیعیان برگ هایش هسـتند. آیا از پاکیزه جز پاکیزه بیرون آید؟ و من شهر دانشم و علی در آن است. پس هر کس آن شهر را خواهد، باید نزد آن دَر بیاید.» (۱)و این روایت، از کتاب «کفایه الطالب فی مناقب امیرالمؤمنین علیّ بن ابی طالب» هم دانسته می شود؛ همان گونه که خواهد آمد.

در کتاب «المتفق و المفترق» هم بر اساس آن چه در کتاب «الاکتفاء»، نوشـته ی وصابی آمده، از حدیث ابن عبّاس، آن را نقل کرده که متن آن چنین است: «از او (یعنی از ابن عبّاس) نقل شده که گفت: رسول خدا صـلی الله علیه و آله و سـلم فرمود: من شهر دانشم و علی در آن است، پس هر کس دانش را خواهـد، بایـد نزد آن دَر بیایـد. حاکم در «المسـتدرک» و خطیب آن را در «المفترق و المتّفق» نقل کرده است.» (۲)هم چنین در کتاب «تاریـخ بغداد» چندین روایت از یحیی بن معین آورده است که نمایان گر ثابت و صحیح دانستن حدیث «مدینهالعلم» است که در آینده آن ها را خواهی دید؛ ان شاءاللّه تعالی.

شرح حالش

۱ – سمعانی در «الأنساب البغدادی»

۲ – ابن اثیر در «الکامل حوادث: ۴۶۳»

۳ – خوارزمی در «اسماء رجال جامع مسانید أبی حنیفه»

۴ – ابن خلّکان در «وفیات الأعیان ۱ / ۲۷»

۵ – ابوالفداء ایّوبی در «المختصر حوادث: ۴۶۳»

۱– ۱) . تاریخ بغداد ۱۱ / ۴۹.

۲– ۲) . الاکتفاء از وصابی به نقل از المتفّق و المفترق از خطیب خطّی.

۶ – ابن وردی در «تتمه المختصر حوادث: ۴۶۳»

۷ – ذهبی در «تذکره الحفّاظ ۳ / ۱۱۳۵» و «العبر ۳ / ۲۵۳» و کتاب های دیگر.

۸ – یافعی در «مرآه الجنان ۳ / ۸۷»

۹ – سبکی در «طبقات الشّافعیه ۴ / ۲۹»

۱۰ – اسنوی در «طبقات الشّافعیه ۱ / ۲۰۱»

۱۱ – سیوطی در «طبقات الحفّاظ / ۴۳۴»

۱۲ – دیار بکری در «الخمیس حوادث: ۴۶۳»

۱۳ – مناوی در «فیض القدیر ۱ / ۲۹»

۱۴ – زرقانی در «شرح المواهب ۱ / ۱۰۵»

۱۵ – ابن قاضی شهبه در «طبقات الشافعیه ۱ / ۲۴۶»

۱۶ – دهلوی در «بستان المحدّثین»

۱۷ – قنوجی در «التّاج المکلّل»

قنوجی گوید: «حافظ ابوبکر احمدبن علیّ بن ثابت بن احمدبن مهدی بن ثابت بغدادی معروف به «خطیب»، نویسنده ی «تاریخ بغداد» و کتاب هایی دیگر است. از حافظان با دقّت و دانشـمندان متبحّر بود و اگر جز کتاب تاریخ را نداشت، او را بسنده بود؛ که آن بیانگر اطّلاعی گسترده است. نزدیک به یک صد کتاب نوشت.

فضـل او مشـهورتر از آن است که وصـف شـود. فقه را از ابـوالحسن محـاملی و قاضـی ابـوالطّیب طـبری و دیگران آموخت. او فقیهی بود که بیشتر به حدیث و تاریخ پرداخت. در روز پنج شـنبه بیست و چهارم جمادی الثّانی سال ۳۹۲ متولّد شد و در روز دوشـنبه هفتم ذی حجّه ی سال ۴۶۳ در بغـداد از دنیا رفت. خداونـد متعال رحمتش فرمایـد و سـمعانی گوید: در شوّال از دنیا رفت و شـنیدم که شـیخ ابواسحاق شیرازی از کسانی بود که جنازه اش را بر دوش گرفت چون از او بسیار بهره مند شده بود و در کتاب هایش به او مراجعه می کرد. از شـگفتی هاست که او در دوران خود، حافظ مشـرق بود و ابوعمرو یوسف بن عبدالبر نویسنده ی کتاب «استیعاب» حافظ

ص:۱۰۶

مغرب بود و هر دو در یک سال از دنیا رفتند... .» (۱)

۳۵ – روایت ابن عبدالبرّ قرطبی

اشاره

حدیث «مدینه العلم» را در شرح حال امام امیرالمؤمنین علیه السلام چنین آورده است: «از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم روایت شده که فرمود: «من شهر دانشم و علی درِ آن است، پس هر کس دانش را خواهد، باید از در آن وارد شود.» (۲)

شرح حالش

۱ – سمعانی در «الانساب القرطبی»

۲ – ابن خلّکان در «وفیات الأعیان ۲ / ۳۴۸»

۳ – ابوالفداء در «المختصر حوادث: ۴۶۳»

۴ – ابن وردی در «تتمه المختصر حوادث: ۴۶۳»

۵ – ذهبی در «تذکرهالحفّاظ ۳ / ۱۱۲۸» و «العبر ۳ / ۲۵۵» و کتاب های دیگر.

۶ – یافعی در «مرآه الجنان حوادث: ۴۶۳»

۷ – ابن شحنه در «روضه المناظر حوادث: ۴۶۳»

۸ – ابن ناصرالدّین در «طبقات الحفّاظ – خطّی»

۹ – سیوطی در «طبقات الحفّاظ ۴۳۲»

۱۰ – زرقانی در «شرح المواهب ۱ / ۱۲۶»

۱۱ – بدخشانی در «تراجم الحفّاظ – خطّی»

۱– ۱) . التّاج المکلّل / ۳۲.

۲– ۲) . الاستیعاب فی معرفه الأصحاب ۳ / ۱۱۰۲.

۱۲ – قنوجی در «التّاج المکلّل / ۱۵۳»

۱۳ – دهلوی در «بستان المحدّثین»

خلاصه گفته میرزا محمّد بدخشانی چنین است: «یوسف بن عبداللّه بن محمّدبن عبدالبرّ نمری اندلسی، ابوعمر، معروف به ابن عبدالبرّ یکی از پیشوایان – او را در نسبت قرطبی آورده است – و حافظان است. او امامی فاضل و بزرگ و جلیل القدر بود. کتاب هایی نوشت و در سال ۴۶۳ از دنیا رفت. ذهبی و ابن ناصرالدّین در «طبقات الحفّاظ» از او یاد کرده اند.»

۳۶ – روایت غندجانی

همان گونه که آمد، ابومحمّد حسن بن احمدبن موسی غندجانی حدیث «مدینهالعلم» را روایت کرده است و در سخن ابن مغازلی هم می آید. بخشی از شرح حال غندجانی را در جلد «حدیث ثقلین» به نقل از «کتاب الأنساب» آوردیم؛ که در آن آمده است: «او شیخی صالح، ثقه، صدوق بود، در پایان در واسط ساکن شد...» او در کتاب هایی چون معجم الأدباء ۷ / ۲۶۱ و بغیهالوعاه ۲۱۷ هم شرح حال دارد.

۳۷ – روایت ابن مغازلی

اشاره

این روایت را از طریق های متعدّد و لفظهای مختلفی روایت کرده است و چنین گوید: «ما را حدیث کرد ابراهیم بن عبدالرّحمان از محمّدبن عبدالرّحیم هروی در «رمله» از ابوالصلت هروی، عبدالسّلام بن صالح از ابومعاویه از اعمش از مجاهد از ابن عبّاس که گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «من شهر دانشم و علی درِ آن است، پس هر کس دانش را خواهد باید از در آن وارد شود.»

فرمایش ایشان صلی الله علیه و آله و سلم : من شهر دانشم و علی درِ آن است، ما را خبر داد ابوالحسن احمدبن مظفّربن احمد عطّار، فقیه شافعی که من در سال ۴۳۴ بر او خواندم و او به درستی آن اقرار کرد. به او گفتم: خبر داد به شما ابومحمّد عبداللّه بن عثمان مزنی ملقّب به «ابن السقاء حافظ واسطی» از عمربن حسن صیرفی از احمدبن عبداللّه بن یزید از عبدالرزّاق از سفیان ثوری از عبداللّه بن عثمان از عبدالرّحمان بن بهمان از جابربن عبداللّه که گفت: پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم بازوی علی علیه السلام را گرفتند و فرمود: «این امیر نیکوکاران و قاتل کافران است، هر کس او را یاری کند، یاری می شود. هر کس او را یاری نکند، یاری نمی شود.» سپس صدایشان را بلند کرده و

فرمود: من شهر دانشم و علی درِ آن است، پس هر کس دانش را خواهد، باید نزدِ آن دَر بیاید.»

ما را خبر داد ابوطالب محمّدبن احمدبن عثمان بن فرج از ابوبکر احمدبن ابراهیم ابن حسن بن شاذان بزّاز، با اجازه، از محمّدبن حمید لخمی از ابوجعفر محمّدبن عمّاربن عطیّه از عبدالسّلام بن صالح هروی از ابومعاویه از اعمش از مجاهد از ابن عبّاس که گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: من شهر دانشم و علی درِ آن است، پس هر کس دانش را خواهد، باید نزد آن دَر بیاید.

ما را خبر داد محمّدبن احمدبن عثمان از ابوالحسین محمّد بن مظفّر بن موسی بن عیسی، حافظِ بغدادی از باغندی محمّدبن محمّدبن سلیمان از محمّدبن مصفّا از حفص بن عمر عدنی از علیّ بن عمر از پدرش از جریر از علی که گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «من شهر دانشم و علی در آن است و جز از درها به خانه ها وارد نتوان شد.»

ما را خبر داد ابومنصور زیدبن طاهربن سیّار بصری که نزد ما در واسط آمد از ابو عبداللّه محمّدبن عبداللّه بن داسه از احمدبن عبیداللّه از بکربن احمدبن مقیل از محمّدبن حسن بن عبّاس از عبدالسّلام بن صالح از ابومعاویه از اعمش از مجاهد از ابن عبّاس که گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: من شهر دانشم و علی درِ آن است، پس هر کس دانش را خواهد باید نزد آن دَر بیاید.

ما را خبر داد ابوالقاسم فضل بن محمّدبن عبداللّه اصفهانی که به واسط نزد ما آمد و در مسجد جامع شهر بر ما املاء کرد، در ماه رمضان سال چهار صد و سی و چهار از ابوسعید محمّدبن موسی بن فضل بن شاذان صیرفی در نیشابور از ابوالعبّاس محمّدبن یعقوب اصم از محمّدبن عبدالرّحیم هروی از عبدالسّلام بن صالح از ابومعاویه از اعمش از مجاهد از ابن عبّاس که گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: من شهر دانشم و علی درِ آن است، پس هر کس دانش را خواهد باید نزد آن دَر بیاید.»

ما را خبر داد حسن بن احمدبن موسی از ابوالحسن احمدبن محمّدبن صلت قریشی از علی بن محمّد مقری از محمّدبن عیسی بن شعبه ی بزّاز از

احمـدبن عبـداللّه بن یزیـد مؤدّب از عبـدالرزّاق از معمّر از عبـداللّه بن عثمان از عبـدالرّحمان که گفت: شـنیدم جابربن عبداللّه انصاری گفت: شنیدم رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم روز حدیبیّه می فرمود: - در حالی که بازوی علیّ بن ابی طالب را گرفته بود: این امیر نیکوکـاران و قاتل گناه کاران است، هر کس او را یاری کنـد، یاری می شود هر که او را بی یاور نهـد بی یاور می ماند. سپس صدایشان را بلند کرده، فرمود: من شهر دانشم و علی درِ آن است، هر کس دانش را خواهد، باید نزد آن در بیاید.

ما را خبر داد ابوغالب محمّـدبن احمدبن سـهل نحوی -ضـمن آن چه که اجازه ی روایتش را به من داد که ابوطاهر ابراهیم بن عمربن یحیی برایشان حـدیث کرد از محمّـدبن عبیداللّه بن [محمّدبن عبیداللّه بن] المطلب از احمدبن محمّدبن عیسـی در سال سیصـد و ده از محمّدبن عبداللّه بن عمربن مسـلم لاحقی صـفّار در بصـره در سال دویست و چهل و چهار از ابوالحسن علیّ بن موسـی الرّضا که فرمود: حدیث کرد مرا پدرم از پدرش جعفربن محمّد از پدرش از جدّش علیّ بن الحسین از پدرش حسین از پدرش علی بن ابی طالب علیهم السـلام که فرمود: رسول خدا صـلی الله علیه و آله و سـلم فرمود: ای علی! من شهر دانشم و تو در [آن] هستی، دروغ گفته هر کس ادّعا کند که به آن شهر جز از مقابل آن در می رسد.» (۱)

شرح حالش

گروهی از بزرگان علمای اهل سنّت شـرح حالش را آورده انـد و او را بسـیار سـتوده انـد. همان گونه که در بعضـی جلدهای کتاب آوردیم. برخی از منابع شـرح حال او عبارتنـد از الأنساب - جلّابی، ذیل تاریخ بغداد از ابن نجّار ۴ / ۷۱، الوافی بالوفیات ۲۲ / ۱۳۳ و اللباب فی الأنساب ۱ / ۳۱۹، تبصیر المنقبه ۱ / ۳۸۰.

۱- ۱) .مناقب ابن مغازلی ۸۰-۸۵.

۳۸ – روایت ابومظفّر سمعانی

اشاره

ابن شـهر آشوب گوید: «اجماع است که پیامبر صـلی الله علیه و آله و سـلم فرمود: من شهر دانشم و علی درِ آن است، هر کس دانش را خواهد باید نزد آن در بیاید.

احمـد آن را از هشت طریق، ابراهیم ثفقی از هفت طریق، ابن بطه از شـش طریق، قاضـی جعـابی از شـش طریق، ابن شـاهین از چهارطریق، خطیب تاریخی از سه طریق و یحیی بن معین از دو طریق این حدیث را روایت کرده اند.

هم چنین سمعانی و قاضی ماوردی و ابومنصور سکری آن را روایت کرده اند.» (۱)

شرح حالش

۱ – عبدالغافر فارسی در «سیاق تاریخ نیشابور»

۲ – سمعانی در «الأنساب: سمعانی»

۳ – رافعی در «التدوین ۴ / ۱۱۸»

۴ – ابن خلّکان در «وفیات الأعیان»

۵ – ذهبی در «العبر حوادث ۴۸۹» و «دول الاسلام حوادث ۴۸۹»

۶ – یافعی در «مرآه الجنان حوادث ۴۸۹»

۷ – سبکی در «طبقات الشّافعیه ۵ / ۳۳۰»

۸ – اسنوی در «طبقات الشّافعیه ۲ / ۲۹»

۹ – ابن قاضی شهبه در «طبقات الشّافعیه – ۱ / ۳۸۱»

۱۰ – داودی در «طبقات المفسّرین ۲ / ۳۳۹»

و افرادی دیگر.

خلاصه ی گفته ی رافعی چنین است: «منصوربن محمّـد سـمعانی تمیمی، ابومظفّر، نزد پـدرش بر مذهب ابوحنیفه فقه خواند تا در آن سرآمد شد، سپس وارد

۱- ۱) . مناقب آل ابی طالب ۲ / ۳۴.

بغداد شد و با ابواسحاق شیرازی ملاقات کرد و میان او و ابونصربن صبّاغ نویسنده ی «الشّامل» بحثی پیش آمد که به نیکویی در آن سخن گفت. سپس به مذهب شافعی روی آورد.

ابوالحسن عبدالغافربن اسماعیل فارسی در سیاق تاریخ نیشابور گوید:

ابوالمظفّر سمعانی در فضیلت و روش، یگانه دوران خویش و از خاندان دانش و پارسایی بود.

امام ابوالمظفّر تفسیری در سه جلد تألیف کرد و درباره ی مسائل اختلافی کتاب های مشهوری نوشت. سال چهارصد و هشتاد و نه از دنیا رفت.

۳۹ – روایت ابوعلی بیهقی

اشاره

آن گونه که پیشتر، از عبارت «المناقب» اخطب خطباء خوارزم، دانستی، ابوعلی اسماعیل بن احمدبن حسین بیهقی حدیث «مدینهالعلم» را روایت کرده است.

شرح حالش

۱ – ابن اثیر در «الکامل حوادث: ۵۰۷»

۲ – ابوالفداء در «المختصر حوادث: ۵۰۷»

۳ – ابن وردی در «تتمه المختصر حوادث: ۵۰۷»

۴ – سبکی در «طبقات الشّافعیه الوسطی خطّی»

۵ – اسنوی در «طبقات الشّافعیه ۱ / ۲۰۰»

۶ – ابن شحنه در «روضه المناظر حوادث: ۵۰۷»

و غیر آنان. ابن اثیر گوید: «اسماعیل بن احمدبن حسین بن علی، ابوعلی بن ابوبکر بیهقی امام و فرزند امام است. در سال چهارصد و بیست هشت متولّد شد و در شهر بیهق از دنیا رفت. پدرش کتاب های بسیار و مشهوری دارد.»

۴۰ – روایت شیرویه دیلمی

اشاره

این حدیث را چنین روایت می کند: «من شهر دانشم و علی درِ آن است، هر کس دانش را خواهد، باید نزد آن در بیاید.» (۱)

شرح حالش

۱ – رافعی در «التدّوین ۳ / ۸۵»

۲ – ذهبی در «تذکره الحفّاظ ۴ / ۱۲۵۹» و «العبر ۴ / ۱۸» و کتاب های دیگر.

۳ – یافعی در «مرآه الجنان حوادث: ۵۰۹»

۴ – اسنوی در «طبقات الشّافعیه ۲ / ۱۰۴»

۵ – سبکی در «طبقات الشّافعیه ۷ / ۱۱۱»

۶ – ابن قاضی شهبه در «طبقات الشّافعیّه – ۱ / ۲۹۲»

۷ – سیوطی در «طبقات الحفّاظ ۴۵۷»

۸ – مناوی در «فیض القدیر ۱ / ۲۸»

و افرادی دیگر. شرح حال مفصّل او را در آینده خواهید دید؛ ان شاءاللّه تعالی.

البتّه بر دانشـمندان پوشیده نیست که کتاب «الفردوس» دارای بالاترین درجه ی اعتبار و شهرت نزد دانشمندان بزرگ و دانایان حدیث و اخبار می باشد.

همان گونه که نویسـنده اش، دیلمی، در مقدّمه ی کتاب آورده است که حدیث هایش را از میان حدیث های صحیح و غریب و فرد برگزیده است و بر اینکه کتابش خالی از دروغ های ساختگی است، تصریح دارد.

و فرزندش هم برتری و شأن این کتاب را در «مسـند الفردوس» مورد سـتایش قرار داده است؛ همان گونه که سیّد علی همدانی در کتاب «روضه الفردوس» چنین کرده است. مراجعه کنید.

۱– ۱) . فردوس الأخبار – ۱ / ۷۶.

۴۱ – روایت عاصمی

این حدیث را در کتاب «زین الفتی فی تفسیر سوره هل أتی» چنین روایت می کند: «ذکر شباهت های پدرمان، آدم علیه السلام ؛ آدم علیه السلام در ده مورد با مرتضی علیه السلام شباهت داشت، اول: در آفرینش و طینت، دوم: در درنگ و طول زمان، سوم: در هم نشین و همسر، چهارم: در ازدواج و خلعت، پنجم: در دانش و حکمت، ششم: در خردمندی و زیرکی، هفتم: در فرمان و خلافت، هشتم: در دشمنان و مخالفت، نهم:

در مرگ، وصیّت و دهم: در فرزندان و خاندان.»

گوید: «امّا شباهت در علم و حکمت، خداوند متعال در مورد آدم علیه السلام فرمود:

«تمام اسماء را به آدم آموخت» (۱). پس با دانش برتری داد بندگانی را که از فرمان خداوند سرپیچی نمی کنند و آن چه را امر می شوند، انجام می دهند؛ از این رو شایستگی سجده کردن برای او یافت. همان گونه که دانش نادانی و دانشمند نادان نمی گردد، هم چنین آدم که با دانش برتری داده شده بود، زیردست قرار نگرفت و این چنین است حال کسی که با دانش برتری یافته است. امّا کسی که با عبادت برتری یافته ممکن است که زیر دست قرار گیرد، چون ممکن است عابد از درجه ی عبادت سقوط کند؛ اگر آن را رها کند و از آن رو برگرداند یا در بندگی از روی غفلت و چشم پوشی سستی کند که در این صورت فضل او فرو می ریزد و لذا گفته شده است: (عالم) با دانش برتری می یابد و بر او برتری نمی یابند و به دیدار دانشمند می روند و او به دیدار کسی نمی رود و از این بابت واجب است که خداوند به علم و عالم توصیف شود و نادرست است توصیف او به عبادت و عابد و لذا بر پیامبرش صلی الله علیه و آله و سلم منّت نهاد و فرمود: «و آن چه نمی دانستی به تو آموخت و بخشش خداوند بر تو بسیار بزرگ بود» (۲). پس بخشش دانش به او را بسیار بزرگ داشت، در مقابل دیگر فضیلت هایی که به او عطا فرمود از خصلت ها و اخلاق و آن چه که از

۱– ۱) .بقره / ۳۱؛ «و عَلَّمَ آدم الأسماء كلّها».

۲– ۲) .نساء / ۱۱۳؛ «و علّمك ما لم تكن تعلّم و كان فضل اللّه عليك عظيماً».

سرزمین ها و کشورها برایش گشود.

و هم چنین است مرتضی علیه السلام ، برتری یافت به دانش و حکمت بر تمام امّت جز خلفای پیشین. و از این رو پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم او را به این دو صفت چنین توصیف فرمود: «یا علی! از دانش و حکمت انباشته شدی.» و در حدیث از مرتضی علیه السلام آمده است که: «شبی پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در منزل امّ سلمه بود، سحرگاهان به سوی ایشان رفتم، دیدم عبداللّه بن عبّاس بر در خانه ایستاده است. پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به قصد مسجد بیرون آمدند در حالی که من در سمت راست و ابن عبّاس در سمت چپ ایشان بودیم.

پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: یا علی نخستین نعمت خداوند بر تو چیست؟

عرض کردم: این که مرا آفرید و آفرینش مرا نیکو گردانید.

فرمود: سپس چه چیز؟ عرض کردم: این که خودش را به من شناسانید.

فرمود: سپس چه چیز؟ عرض کردم: اگر نعمت های خداوند را بشمارید، آن ها را شمردن نمی توانید. (۱)پس پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم بر شانه ام زده فرمود: یا علی از دانش و حکمت انباشته شده ای.»

و از این جهت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «أنا مدینه العلم و علیّ بابها.» و در بعضی روایات است: «من خانه ی حکمتم و علی دَر آن است.»

استادم محمّدبن احمد مراخبر داد و گفت: ابوسعید رازی مرا حدیث کرد که در مسجد در حالی که می شنیدم حدیث بر ابوالحسن بن محمّدبن مهرویه ی قزوینی خوانده شد، گفت: حدیث کرد ما را ابواحمد داودبن سلیمان بن وهب فرّاء از علیّ بن موسی الرّضا از پدرشان موسی بن جعفر از پدرشان جعفربن محمّد از پدرشان محمّدبن علی از پدرشان علیّ بن الحسین از پدرشان حسین بن علی از پدرشان علیّ بن ابی طالب که فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: من شهر دانشم و علی درِ آن است، پس هر کس دانش را خواهد باید نزد آن دَر بیاید.

۱- ۱) .نحل/ ۱۸؛ «و ان تعدّوا نعمه اللّه لا تحصوها».

این حدیث نقل های دیگری هم دارد که در فصل «خصایص المرتضی» خواهیم آورد؛ ان شاءاللّه عزّ و جلّ.»

و در بخش «ذکر مشابه داود ذی الأید علیه السلام » آن را روایت کرده و گفته است:

«میان داود علیه السلام و مرتضی علیه السلام در هشت مورد همانندی واقع شده است... و هشتم صفت فصل الخطاب است؛ این فرمایش خداوند متعال است: «حکمت و فصل الخطاب به او دادیم...» (۱) و هم چنین است مرتضی علیه السلام که فصل الخطاب به او داده شده است،که در معنی سخنش صلی الله علیه و آله و سلم آوردیم: «أنا مدینه العلم و علیّ بابها.» و نیز در فصل قضاوت او.»

هم چنین آن را در بخش «اسماء الامام علیه السلام » روایت کرده که یکی از آن نام ها «باب مدینهالعلم و باب دارالحکمه» است و سپس گوید: «امّا باب مدینه العلم، پس ما را خبر داد محمّدبن ابوز کریاکه گفت: از چیزهایی که ابوحفص بن عمر اجازه ی روایتش را داد این است که گفت: ابوبکربن اسحاق ما را خبر داد از عبّاس بن فضل از ابوالصلت هروی از ابومعاویه از اعمش از مجاهد از ابن عبّاس که گفت:

رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: أنا مدینه العلم و علیّ بابها.»

۴۲ – تأیید حکیم سنایی

اشاره

ابوالمجد مجدودبن آدم، مشهور به «حکیم سنایی»، در کتاب «حدیقه الحقیقه و الشریعه و الطّریقه» حدیث را به صورت مرسل مسلّم نقل کرده، چنین گوید:

« در مناقب همسر بتول و پسرعموی پیامبر، پدر حسن و حسین، آن مبارز کرّار و غیر فرّار، پیروز لشکر، سرور مهاجرین و انصار، امیرالمؤمنین علیّ بن ابی طالب علیه السلام : هر کس علی را دوست دارد به ریسمان مستحکم چنگ زده است، آن کس که خداوند متعال در شأنش فرو فرستاده است: «ولی شما تنها

۱– ۱) .ص / ۲۰؛ «و آتیناه الحکمه و فصل الخطاب».

خداوند و پیامبرش و کسانی هستند که نماز برپا می دارند و در حال رکوع زکات می دهند» (۱) و پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: من شهر دانشم و علی در آن است و فرمود: ای علی! جایگاه تو نسبت به من مانند جایگاه هارون به موسی است جز اینکه بعد از من پیامبری نیست و فرمود: پروردگارا! دوست بدار هر کس را که او را دوست بدارد و دشمنی کن با کسی که با او دشمنی کند و یاری ده هر کس او را یاری کرد و یاری مفرما آن کس که او را یاری نکرد و فرمود: هر کس من مولا و سرپرست اویم پس علی سرپرست اوست و جابربن عبداللّه گفت: عایشه بر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم وارد شد، فرمود:

ای عایشه! درباره ی امیرالمؤمنین علیّ بن ابی طالب چه می گویی؟ اندکی سر به زیر انداخت سپس سر برداشت و دو بیت شعر گفت: وقتی که طلا بر محک زده شود

و در کتاب «حدیقه الحقیقه» در مدح امام علیه السلام آمده است: آل یس شرف بدو دیده

شرح حالش

۱ - عبدالرّحمان جامی در «نفحات الأنس من حضرات القدس: ۵۹۵»

۲ - دولت شاه سمرقندی در «تذکره الشعراء: ۱۰۶»

۳ - مجدالدّین بدخشانی در «جامع السلاسل - خطّی»

۱- ۱) .مائده ۵۵/. «انّما ولیّکم اللّه و رسوله و الّذین آمنوا الّذین یقیمون الصّلاه و یؤتون الزّکاه و هم راکعون».

و دیگران...

دهلوی او را در کتاب «التحفه» از بزرگان اهل سنّت به شمار آورده که نزد آنان از مقبولیّت برخوردار است و از والاترین بزرگانشان دانسته که میان شریعت و طریقت جمع کرده است... و در تفسیرش به نام «فتح العزیز»، شعری از او را به گواهی گرفته و از او تعبیر به «بعض المحقّقین» نموده است.

هم چنین کاتب چلبی این چنین از کتاب او یاد کرده است: «حدیقه الحقیقه و شریعه الطریقه معروف به «فخری نامه» کتابی فارسی و منظوم از ابومجد محمّد فرزند آدم، مشهور به حکیم سنایی، متوفّای سال ۵۲۵ می باشد. آن را در بحر خفیف برای بهرام شاه قونوی سبکتکینی به نظم درآورده است که دارای بیست باب در توحید و سخن خداوند و ستایش پیامبر و برتری صحابه و خلفا و برتری دو سیّد شهید و دو امام ابوحنیفه و شافعی، و عقل و علم و عشق و قلب و تصوّف و صفت بشر و کهنسالی و فرورفتن در غفلت و حکمت و شهوت و صنعت افلاک و بهار و مدح بهرام شاه و پسرش دولت شاه و حکمت ها و مثل ها می باشد. در سال ۵۲۴ از سرودن آن فارغ شد.» (۱)

۴۳ – روایت شهردار دیلمی

اشاره

حدیث «مدینهالعلم» را در کتابش، «مسند الفردوس»، روایت کرده است. او در این کتاب سند حدیث هایی را که پدرش در کتاب «الفردوس» آورده، ذکر کرده است.

مناوی در کتاب «فیض القدیر» گوید:

علامت اختصاری «فر» را برای «مسند الفردوس» دیلمی به کار برده ام که به «مأثور الخطاب المخرج علی کتاب الشهاب» نامیده شده است و کتاب «الفردوس» نوشته ی امام عماد الاسلام ابوشجاع دیلمی است که با حذف اسنادهایش و به ترتیب حروف آن را تألیف کرده تا حفظ کردنش آسان گردد و به جای نام راویان

۱- ۱) . کشف الظنون / ۶۴۵.

احادیث حروف رمزی به کار برد (تا کتاب مختصر شود.) همان گونه که پیشتر گفته شد و مُسند آن کتاب، از فرزندش، ابومنصور شهرداربن شیرویه، بزرگِ حافظان است، که سند هر حدیث را در ذیلش آورده و آن را «إبانه الشبهه فی معرفه کیفیه الوقوف علی ما فی کتاب الفردوس من علامات الحروف» نامیده است. (1)در مورد روایت کردن حدیث (مدینهالعلم) در کتاب «الفردوس» توسّط پدر او پیش از این یاد کردیم.

شرح حالش

۱ – ذهبی در «العبر حوادث: ۵۵۸»

۲ – سبکی در «طبقات الشّافعیه ۴ / ۲۲۹»

۳ – اسنوی در «طبقات الشافعیه ۲ / ۱۰۵»

۴ – ابن قاضی شهبه در «طبقات الشافعیه ۱ / ۳۲۴»

۵ – دهلوی در «بستان المحدّثین»

پیشتر هم گفتیم که مناوی او را به «بزرگِ حافظان» توصیف کرده است.

۴۴ – تأیید سمعانی

اشاره

سمعانی چنین می گوید:

گروهی ازدانشمندان معروف که کشته شدند به نام «الشهید» مشهورو شناخته شدند. نخستین آنان فرزند «باب مدینه العلم» و ریحانه رسول خدا شهید فرزند شهید حسین بن علی سرور جوانان اهلِ بهشت است که کُنیه اش ابوعبداللّه بود... .» (2)

شرح حالش

۱ – ابن اثیر در «الکامل حوادث: ۵۶۲» و «اللباب سمعانی»

۲ – محب بن نجّار در کتاب تاریخش که خطّی است.

۱– ۱) . فیض القدیر ۱ / ۲۸.

۲– ۲) . الأنساب الشّهید.

۳ – ابن خلّکان در «وفیات الأعیان ۱ / ۳۰۱»

۴ – ابوالفداء در «المختصر حوادث: ۵۶۲»

۵ – ابن وردی در «تتمه المختصر حوادث: ۵۶۲»

۶ – ذهبی در «تذکره الحفّاظ ۴ / ۱۳۱۶» و «العبر ۴ / ۱۷۸»

۷ – یافعی در «مرآه الجنان ۴ / ۳۷۱»

۸ – سبکی در «طبقات الشّافعیه ۷ / ۱۸۰»

۹ – اسنوی در «طبقات الشّافعیه ۲ / ۵۵»

۱۰ – سیوطی در «طبقات الحفّاظ ۴۷۱»

۱۱ – دیار بکری در «الخمیس حوادث: ۵۶۲»

۱۲ – قنوجی در «التّاج المکلّل ۷۶»

و دیگران.

خلاصه ی کلام ذهبی در «تذکره الحفّاظ» چنین است: «سمعانی: حافظ برجسته، علّامه، تاج اسلام، ابوسعدعبدالکریم تمیمی سمعانی مروزی، صاحب کتاب هایی است. در ماه شعبان سال پانصد و شش متولّد شد و به کشورهای دوردست سفر کرد. او باهوش و فهمیده بود، با سرعت و زیبا می نوشت. درس خواند، فتوا داد، موعظه و املاء کرد و از افراد بسیاری حدیث نوشت. او مورد اطمینان، حافظ، حجّت، دارای مسافرت های زیاد، میانه رو در دین، رفتار نیکو، خوش صحبت و با محفوظات بسیار بود.

ابن نجّار گوید: از کسی شنیدم که می گفت: استادهایش به هفت هزار نفر می رسند و این چیزی است که کسی به آن نرسیده است. نوشته هایش ملیح و پربار با اسنادهای بسیار است. شوخی های لطیف و ظریف داشت، حافظ، دارای مسافرت های زیاد، مورد اطمینان در دین و بسیار صادق بود. استادان و هم ردیفانش از او حدیث شنیدند. گروهی از او حدیث نقل کردند.

در ماه ربیع الأوّل سال پانصد و شصت و دو در مرو از دنیا رفت، در حالی که پنجاه و شش سال داشت.»

ص:۱۲۰

۴۵ – روایت خطیب خوارزمی

اشاره

ابوالمؤید، موفّق بن احمدبن اسحاق خوارزمی مکّی معروف به اخطب خوارزم و خطیب خوارزمی، در لقب های علی علیه السلام چنین گوید:

«لقب های او چنین است: امیرالمؤمنین، یعسوب الدّین و المسلمین، مبیر الشرک و المشرکین، قاتل الناکثین و القاسطین و المارقین، مولی المؤمنین، شبیه هارون و المرتضی، نفس پیامبر و برادر او، همسر بتول، سیف اللّه المسلول، ابوالسبطین، امیر البرره، قاتل الفجره، قسیم الجنّه و النّار، صاحب اللّواء، سیّد العرب، خاصف النّعل، کاشف الکرب، الصدّیق الأکبر، ابوالریحانتین، ذوالقرنین، الهادی، الفاروق، الواعی، الشاهد، باب المدینه، بیضه البلد، الولی، الوصی، قاضی دَینِ الرّسول و منجز وعده.» (۱)و در فصل هفتم کتابش، در بیان دانش سرشار او و اینکه داورترین اصحاب است، چنین گوید:

«ما را خبر داد شیخِ زاهدِ حافظ، ابوالحسن علیّ بن احمد عاصمی خوارزمی از شیخ القضاه اسماعیل بن احمد واعظ از ابوبکر احمدبن حسین بیهقی، از ابوالحسن محمّدبن حسین بن داود علوی، از محمّدبن محمّد بن سعد هروی شعرانی از محمّدبن عبدالرّحمان نیشابوری از ابوصلت هروی از ابومعاویه از اعمش از مجاهد از ابن عبّاس که گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: من شهر دانشم و علی در آن است، هر کس دانش را خواهد، باید نزد آن در بیاید.» (۲)و در فصل شانزدهم کتابش چنین گوید:

«روایت است که امیرالمؤمنین علیّ بن ابی طالب پیش از حرکت به سوی صفین پیک های خود، طرماح، جریربن عبداللّه بجلی و دیگرانی را نزد معاویه فرستاد و چندین نامه برایش نوشت و احتجاج کرد به بیعت مردم مکّه و مدینه با او، و پیشینه اش در اسلام تا میان مردم عراق و شام جنگ واقع نشود؛ در حالی که

۱- ۱) . مناقب خوارزمی / ۸.

۲- ۲) . مناقب خوارزمی / ۴۰.

معـاویه خون عثمان را بهانه کرده بود و بـدین ترتیب نادانان اهل شام و فرومایگان بادیه نشـین را فریب می داد و دنیاپرسـتان و ریاست طلبان را با نرمی و ملاطفت به سوی خود می کشـید و در این میان با افراد مورد اطمینانش و دوستان و خویشانش برای جنگ با علی علیه السلام مشورت می کرد. برادرش عتبه به او گفت:

این کـاری بس بزرگ است و جز به عمروبن عـاص پایان نمی پـذیرد که او در زیرکی و نیرنگ سـرآمد مردان دوران خویش است، فریب می دهد و فریب نمی خورد و دل های مردم شام به او متمایل است. معاویه گفت:

راست گفتی، ولی او علی را دوست می دارد، می ترسم موافقت نکند. گفت:

با اموال و فرمانداری مصر او را بفریب. پس معاویه به او نوشت:

از معاویه بن ابوسـفیان جانشـین عثمان بن عفّان، امام مسلمین و جانشین رسول پروردگار جهانیان، ذوالنورین که دو دخترش را به ازدواج مصـطفی درآورد و فرمانـده ی لشـکر عسـره و چاه دومه، بی یاور، بسـیار سرشکسـته، محاصـره شده در خانه اش، با تشنگی و ستم در محراب منزلش کُشته شده، عذاب دیده با شمشیرهای فاسق ها به عمروبن عاص یارِ رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و مورد اطمینانش و فرمانده ی سپاهش در غزوه ی ذات السلاسل، بلندنظر و چاره اندیش:

امّـا بعـد، بر تو پوشـیده نیست آتش گرفتن دل هـای مؤمنـان و فـاجعه ای که از کشـته شـدن عثمـان به آنـان برخورد و آن چه همسایه اش از روی حسـد و دشـمنی مرتکب شـد که از یاری کردنش خودداری کرد و او را تنها گـذاشت و تحریک توده ی مردم بر ضد او [گمراه کردن مردم نسبت به او] تا اینکه او را در محرابش کُشـتند. پس چه مصیبت بزرگی است که مسلمانان را فرا گرفت و خون خواهی از قاتلین او را، بر آنان واجب کرد. و من تو را به ثواب بسـیار زیاد و بهره ی فراوان در سـرانجامی نیکو، برای جنگ با پناه دهنده ی قاتلین عثمان می خوانم که خداوند از او راضی باد و در بهشت جایش دهاد.

پس عمروبن عاص چنین پاسخش داد:

از عمروبن عاص یار رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به معاویهبن ابوسفیان. امّا بعد، نامه ات

رسـید، آن را خوانـدم و فهمیـدم. امّـا اینکه مرا دعوت کرده ای به بـازکردن ریسـمان اسـلام از گردنم و فرورفتن در گم راهی همراه تو و یاری کردنت بر باطل و شمشـیر کشیدن در برابر علیّ بن ابی طالب در حالی که او برادر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سـلم و وصـیّ و جانشـین و وارث و پرداخت کننده ی بدهی های او و به انجام رساننده ی وعده هایش و همسـر دخترش سرور زنان اهل بهشت و پدر دو نواده اش حسن و حسین سروران جوانان اهل بهشت است، [پس هرگز محقّق نخواهد شد].

امّا این که گفته ای تو جانشـین عثمان هستی، پس راست گفتی، ولی امروز برکناری تو از جانشینی او، آشکار شد و با دیگری بیعت شد و جانشینی تو از بین رفت.

امّـا بزرگ داشت من از جـانب تو و به یاری رسول خـدا صـلی الله علیه و آله و سـلم نسـبت دادنم و اینکه فرمانـده ی سـپاهش بودم؛ با این ستایش، مغرور نمی شوم و از دین منحرف نگردم.

امّـا نسـبت هـایی که به ابوالحسن، برادر رسول خداونـد صـلی الله علیه و آله و سـلم و وصـیّ او دادی، از حسادت و دشـمنی با عثمـان و این که یاران پیامبر را فاسـقان نامیـدی و گمان بردی که او آنان را بر کُشـتنش تحریک نموده، پس این فریب کاری است.

وای بر تو ای معاویه! آیا ندانسته ای که ابوالحسن، در برابر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم جان فشانی کرد و در بستر او خوابیـد؟ و در اسـلام و هجرت بر همگان پیشـی گرفت؟ و پیامبر خـدا صـلی الله علیه و آله و سـلم درباره اش فرمود: «او از من است و من از اویم، و نسـبت او به منماننـد جایگاه هارون نزد موسـی است جز اینکه بعـد از من پیامبری نیست.» و رسول خدا صلی الله علیه و آله و سـلم در روز غـدیرخم درباره اش فرمود: «بدانیـد هر کس من مولایش هسـتم، علی مولای اوست، خدایا دوستی کن بـا هر که بـا او دوستی کرد و دشـمن بـاش بـا هر کس که با او دشـمن است و یاری کن هر کس یاری اش کرد و خوار کن هر کس او را یـاری نکرد.» و او همان کسـی است که حضـرت صـلی الله علیه و آله و سـلم در روز خیبر در باره اش فرمود: «فردا پرچم را به کسـی می دهم که خـدا و پیامبرش را دوست می دارد و خدا و پیامبرش هم او را دوست می دارند.» و او همان کسی است که در

روز «طیر» حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم درباره اش فرمود: «خدایا دوست داشتنی ترین آفریده ات نزد خود را به من برسان.» پس هنگامی که بر ایشان وارد شد، فرمود: «به سوی من بیا، به سوی من بیا.» و در روز نظیر در باره اش فرمود: «علی امام نیکوکاران و قاتل گنه کاران است. یاری شونده است هر کس یاری اش کند و یاری نمی شود هر کس او را یاری نکند.» و درباره اش فرمود: «علی ولیّ شما بعد از من است» و سخن را بر من و تو و بر همه ی مسلمانان تأکید کرده، فرمود: «من میان شما دو چیز گران سنگ به جا می گذارم، کتاب خداوند عزّوجلّ و خاندانم را» و فرمود: «أنا مدینه العلم و علیّ بابها.»

و تو ای معاویه! آیه های تلاوت شده را می دانی که خداوند متعال در فضائل او فرو فرستاده که دیگری در آن شریک نیست. مانند فرموده اش:

«یُوفُونَ بِالنَّذْرِ» (۱)، «إِنَّما وَلِیُّکُمُ اللّهُ وَ رَسُولُهُ وَ الَّذِینَ آمَنُوا الَّذِینَ یُقِیمُونَ الصَّلاهَ وَ یُؤْتُونَ الزَّکاهَ وَ هُمْ راکِعُونَ » (۲)، «أَ فَمَنْ کانَ عَلی بَیِّنَهٍ مِنْ رَبِّهِ وَ یَتْلُوهُ شاهِدٌ مِنْهُ » (۳)، «رِجالٌ صَدَقُوا ما عاهَدُوا اللّهَ عَلَیْهِ » (۴)

و خداوند متعال به پیامبرش صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «قُلْ لا أَسْئَلُکُمْ عَلَیْهِ أَجْراً إِلاَّ الْمَوَدَّهَ فِی الْقُرْبی » (۵) و رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به او فرمود: «آیا خشنود نیستی از اینکه صلح با تو صلح با من و جنگ با تو جنگ با من باشد و در دنیا و آخرت برادر و ولیّ من باشی؟ ای ابوالحسن! هر کس تو را دوست بدارد، مرا دوست داشته و هر کس تو را دشمن بدارد، مرا دشمن داشته است و هر کس تو را دوست بدارد خداوند او را وارد بهشت کند و هر کس تو را دشمن بدارد، خداوند او را وارد جهنّم کند.»

ای معاویه! این پاسخ نامه ای است که نوشتی و نامه ات، چیزی نیست که انسان باخرد یا دیندار، به آن فریب خورد؛ والسّلام.» (۶)

ص:۱۲۴

۱- ۱) .انسان/ ۷.

۲- ۲) .مائده/ ۵۵.

۳- ۳) .هود / ۱۷.

۴- ۴) .احزاب ۲۳/.

۵- ۵) .شوری ۲۳/.

۶- ۶) . مناقب خوارزمی / ۱۲۸.

شرح حالش

خطیب خوارزمی از علمای برجسته و استوانه های محدّثان مورد اعتماد اهل سنّت است و بزرگان علما و حافظان مشهور آنان، او را ستوده اند و از او حدیث نقل کرده اند، مانند:

ابوحامد محمودبن محمّد صالحانی.

عمادالدّین کاتب اصفهانی.

ابوالفتح ناصربن عبدالسیّد مطرزی.

محب الدّین ابن نجّار بغدادی.

جمال الدّین قفطی.

ابوالمؤیّد خوارزمی.

ابوعبداللّه گنجی شافعی.

شمس الدّین ذهبی.

جمال الدّین زرندی.

صلاح الدّین صفدی.

عبدالقادر قرشی.

محمّدبن احمد فارسی.

احمدبن ابراهیم صنعانی معروف به «ابن وزیر»

شهاب الدّین احمد نویسنده ی «توضیح الدلائل»

نورالدّین ابن صبّاغ مالکی.

جلال الدّین سیوطی.

نورالدّین سمهودی.

شمش دمشقی صالحی.

شهاب الدّین ابن حجر مکّی.

احمدبن باکثیر مکّی.

عبداللّه بن محمّد مطیری.

ولی اللّه لکهنوی.

و دهلوی، خودش...

به کتاب هایشان مراجعه کنید. ما نیز گوشه ای از گفته هایشان را در بعضی جلدهای این مجموعه آورده ایم.

۴۶ - روایت ابن عساکر

اشاره

ابوالقاسم علیّ بن حسن، معروف به «ابن عساکر دمشقی»، حدیث «مدینه العلم» را به طرق متعدّد، روایت کرده که گنجی دراین باره چنین آورده است:

«ما را خبر داد علّامه قاضی القضاه ابونصر محمّدبن هبهاللّه فرزند قاضی القضاه و محمّدبن هبهاللّه بن محمّد شیرازی، از حافظ ابوالقاسم از ابوالقاسم ابن (محمّد) سمرقندی از ابوالقاسم بن مسعده از حمزهبن یوسف از ابواحمدبن عدی از نعمان بن هارون بلدی و محمّدبن احمدبن مؤمّل صیرفی و عبدالملک بن محمّد از احمدبن عبداللّه بن یزید مؤدّب از عبدالرزّاق از سفیان از عبداللّه بن عثمان بن خثیم از عبدالرّحمان بن بهمان که گفت: شنیدم جابر می گفت: شنیدم رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در روز حدیبیه می فرمود - در حالی که بازوی علی بن ابی طالب را گرفته بود: این امیر نیکوکاران و قاتل گنه کاران است، یاری شود، هر کس او را یاری کند و بی یاور مانَد، هر کس او را یاری نکند، سپس صدایش را بلند کرده فرمود: من شهر دانشم و علی درِ آن است، هر کس دانش را خواهد، باید نزد آن در بیاید.»

گویم: ابن عساکر آن را چنین در تاریخش روایت و سلسله ی سند آن را از اساتید خود بیان کرده است.» (۱)

شرح حالش

۱ - یاقوت حموی در «معجم الأدباء ۱۳ / ۷۳»

۲ - خوارزمی در «اسماء رجال جامع مسانید ابی حنیفه»

۳ - ابن خلّکان در «وفیات الأعیان ۱ / ۳۳۵»

۱- ۱) . کفایه الطالب/ ۲۲۰.

۴ – ابوالفداء در «المختصر حوادث: ۵۷۱»

۵ – ابن وردی در «تتمه المختصر حوادث: ۵۷۱»

۶ – ذهبی در «تذکره الحفاظ ۴ / ۱۳۲۸» و «العبر ۴ / ۲۱۲» و «دول الاسلام حوادث: ۵۷۱»

۷ – یافعی در «مرآه الجنان ۳ / ۳۹۳»

۸ – سبکی در «طبقات الشافعیه ۷ / ۲۱۵»

۹ – اسنوی در «طبقات الشافعیه ۲ / ۲۱۶»

۱۰ – ابن قاضی شهبه در «طبقات الشّافعیه ۱ / ۳۴۵»

۱۱ – جلال الدّین سیوطی در «طبقات الحفّاظ / ۴۷۴»

۱۲ – دیار بکری در «الخمیس حوادث: ۵۷۱»

۱۳ – قنوجی در «التاج المکلّل ۸۴»

خلاصه ی بیان ابن خلّکان چنین است:

«حافظ، ابوالقاسم ابن عساکر دمشقی، ملقّب به «ثقهالدّین»، یگانه محدّث شام در دوران خود و از بزرگان فقیهان شافعی بود، حدیث بر او چیره گشت و بدان شهرت یافت و در جمع آوری آن بسیار کوشید تا آن جا که کسی به آن شمار از حدیث دسترسی نیافت. به مسافرت و گردش در شهرها روی آورد و با اساتید ملاقات کرد. حافظی دیندار بود، میان شناخت متون و اسنادها جمع کرده بود و در توضیح حدیث ها بیانی نیکو داشت. از گِردآوری و تألیف لذّت می برد، تاریخ کبیر را درباره ی دمشق در هشتاد جلد نوشت و شگفتی های بسیاری در آن گنجانید که این خود گزیده ها و مطالب صحیح انتخابی اوست که از میان پیش نویس های بی شمار خود گزینش کرده است. علاوه بر این نوشته هایی نیکو و رساله های سودمند دیگری هم دارد.»

در کتاب «العبر» هم چنین آورده است:

«حافظ، ابن عساکر نویسنده ی تاریخ هشتاد جلدی، محدّث شام، ثقهالدّین است. در حدیث و رجال شناسی، سرآمد مردم زمان خویش بود، و به بالاترین قله ی آن دست یافت و هر کس تاریخ او را بنگرد، به جایگاه او در حفظ آگاهی

می یابد.»

۴۷ – تأیید افضل الدّین خاقانی

اشاره

افضل الـدّین ابراهیم بن علی، معروف به «خاقانی»، حدیث را مرسل مسلّم دانسـته و در کتابش، «تحفه العراقین»، بدون هرگونه تردید آن را اثبات کرده است، آن جا که در قصیده اش در مدح محمّدبن مطهر علوی چنین گوید: «این قدر و صفا که خاطرم راست

قدرش ز دو کون بر گذشته یک موی ز مصطفی نگشته

تا جایی که گوید: در شهر علم حیدر

هم چنین، «کاتب چلبی» در کتابش «کشف الظنون» درباره ی کتاب «تحفه العراقین» چنین می نویسد:

«تحفه العراقین منظومه ای فارسـی از، افضل الـدّین ابراهیم بن علی خاقانی است که در سال ۵۸۲ از دنیـا رفته است. وزن آن از «مزاحفات مسدس» است.» (۱)

شرح حالش

۱ – دولت شاه سمرقندی در «تذکره الشعراء / ۸۸»

۲ – عبدالرّحمان جامی در «نفحات الأنس / ۶۰۷»

ص:۱۲۸

۱- ۱) . کشف الظنون ۱ / ۳۶۹.

۴۸ – تأیید ابن الشیخ بلوی

اشاره

ابوالحجّاج یوسف بن محمّد بلوی اندلسی معروف به «ابن الشیخ» حدیث «مدینه العلم» را در مناقب امیرالمؤمنین علی علیه السلام آورده، در حالی که به صحّت آن اطمینان و به ثبوت آن قطع دارد. او در کتابش «الف باء» پس از نقل سخنان ابن عبّاس در اعلمیّت امام علیه السلام گوید: «اینک که یاد علی و ابن عبّاس به میان آمد، پس بعضی از فضیلت های آن دو را ذکر می کنیم و با مفاخر علی پارسا و والامرتبه، پسرعموی پیامبر آغاز می کنیم و سپس ابن عبّاس آن عدالت پیشه ی رضیّ را مورد ستایش قرار می دهیم که او هم پسرعموی پیامبر است:

ابوالطفیل گوید: دیدم علی خطبه می خواند و می گوید: از من بپرسید. به خداوند سوگند از هر چه بپرسید پاسختان می دهم. از کتاب خدا بپرسید. به خداوند سوگند آیه ای نیست جز این که می دانم در شب یا در روز، در بیابان یا در کوه نازل شده است. و اگر بخواهم در تفسیر فاتحهالکتاب (از نوشته هایم) هفتاد شتر را بار سنگین می کنم.

و سخن پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم درباره ی او خواهد آمد (که فرمود): «من شهر دانشم و علی در آن است، هر کس دانش را خواهد، باید از دَر آن نزدش بیاید.» و سخن ابن عبّاس درباره ی اوست: نُه دهم دانش به علی داده شد و به خداوند سوگند که در یک دهم دیگر هم با آنان شریک شده است...» (۱)ابن شیخ یک بار دیگر این حدیث را در همان کتابش نقل می کند – پس از ذکر داستانی شامل این سخن حجّاج بن یوسف ثقفی درباره ی امیرالمؤمنین علیه السلام ، که:

«انسان از سخن او می گریزد.» – چنین گوید:

«گفتم: هنگامی که این داستان را در «الکامل» و سخن حجّاج را درباره ی علی این گونه جفاکارانه دیدم، نتوانستم خویشتن داری کنم و غیرتم نسبت به محبوبم علی مرا بر آن داشت که در حاشیه ی کتاب نوشتم:

۱- ۱) . کتاب «الالف باء» ۱ / ۱۲۲.

حجّاج فیما قلته تکذّب

حجّاج در آن چه گفته ای، دروغ می گویی، درباره ی سخن کسی که همه ی مردم به او رغبت دارند

او علیّ بن ابی طالب است، چه کسی مانند اوست یا چه کسی می تواند به مقام او نزدیک شود؟!

او را بسنده است که پسرعموی کسی است که، در جاه و مقامش ای گناهکار طمع می ورزی

خداوند بر او درود فرستاد بر آن که آقا و سرور است، تا زمانی که خورشید، طلوع و غروب کند

هم چنین گفتم: حجّاج را بنگر با طرفداران بسیار اندکش و گونه ی به خاک ساییده اش چگونه درباره ی مولایمان علی این گونه سخن می گوید و از فرموده های او دوری می جوید. به خداوند سوگند چیزی جز رشک آبروریز، او را به گفتن این سخن زشت وادار نکرده است و الّا آن گم راه، جایگاه رفیع علمی علی را دانسته است. چگونه نداند؟ در حالی که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم درباره اش می فرماید: «من شهر دانشم و علی درِ آن است، هر کس دانش را خواهد، باید از درِ آن نزدش بیاید.» و ابن عبّاس می گوید: به خداوند سوگند نُه دهم دانش به علی علیه السلام عطا شده است و به خدا سوگند در یک دهم دیگر هم با آنان شریک شده است. و عمربن خطاب گفت:

داورترین ما علی است. و ابن مسعود گفت: داناترین مردم مدینه به واجبات، فرزند ابوطالب است...» (۱)

کتاب الف باء

در کتاب «کشف الظنون» درباره ی کتاب «الف باء» چنین آمده: «کتاب الف باء محاضراتی است از شیخ ابوالحجاج یوسف بن محمّد بلوی اندلسی معروف به «ابن الشیخ» که کتاب قطوری است... .

۱- ۱) . کتاب «الالف باء».

در این کتاب بیان می کنـد که فایده های دانش های نوین را برای فرزندش عبدالرّحیم گرد آورده است، تا پس از مرگش آن هـا را بخوانـد، چون اکنون بـا سنّ انـدکش به درجه و مقام خردمنـدان نرسیده است و آن چه را برای این کودک گِرد آورده «کتاب الف باء» نامیده است... و آن نوشتاری ناشناخته است ولی سودمندی های فراوانی دارد.» (۱)

۴۹ – روایت ابوالسعادات ابن اثیر

اشاره

ابوالسعادات، مبارک بن محمّد، معروف به «ابن اثیر جزری» حدیث مدینهالعلم را روایت کرده، چنین گوید:

« علی: رسـول خـدا صـلی الله علیه و آله و سـلم فرمود: أنـا مـدینه العلم و علیّ بابهـا. ترمـذی آن را نقـل کرد.» (۲)و در کتاب «توضیح الدّلائل» آمده است: «از علی نقل شده است:

رسول خـدا صـلی الله علیه و آله و سـلم فرمود: أنا مدینه العلم و علیّ بابها. آن را در «جامع الأصول» روایت کرده و گفته است: ترمذی آن را نقل کرده است.» (۳)

شرح حالش

۱ – ابوالحسن ابن اثیر در «الکامل حوادث: ۶۰۶»

۲ – ابن مستوفی در «تاریخ اربل خطّی»

۳ – ابن خلّکان در «وفیات الأعیان ۱ / ۴۴۱»

۴ – ابوالفداء، در «المختصر حوادث: ۶۰۶»

۵ – ابن وردی در «تتمه المختصر حوادث: ۶۰۶»

۶ – ذهبی در «العبر حوادث: ۶۰۶» و «دول الاسلام حوادث: ۶۰۶»

۱– ۱) . کشف الظنون ۱ / ۱۵۰.

۲– ۲) . جامع الأصول ۹ / ۴۷۳.

۳– ۳) . توضیح الدّلائل خطّی.

۷ – خطیب تبریزی در «اسماء رجال المشکاه ۳ / ۸۰۸»

۸ – یافعی در «مرآه الجنان حوادث: ۶۰۶»

۹ – سبکی در «طبقات الشّافعیه ۵ / ۱۵۳»

۱۰ – أسنوی در «طبقات الشافعیه ۱ / ۱۳۰»

۱۱ – ابن شحنه در «روضه المناظر حوادث: ۶۰۶»

۱۲ – ابن قاضی شهبه در «طبقات الشافعیه ۱ / ۳۹۲»

۱۳ – سیوطی در «بغیه الوعاه: ۳۸۵»

۱۴ – قنوجی در «التاج المکلّل ۱۰۰»

و افرادی دیگر، که در جلد «حدیث طیر» آن را آوردیم. فشرده ی سخن سبکی چنین است: «مبارک بن محمّد شیبانی، علّامه مجدالدّین ابوالسّعادات جزری ابن اثیر، نویسنده ی «جامع الأصول» و «غریب الحدیث» و «شرح مسند الشافعی» و غیر از آن ها. او مردی فاضل و رئیسی مورد توجّه بود. سال ششصد و شش درگذشت.»

۵۰ – تأیید فریدالدّین عطّار

اشاره

شیخ فریدالدّین محمّد بن ابراهیم همدانی معروف به «عطّار» حدیث مدینه العلم را چند نوبت در دیوانش، «مظهر العجائب»، اثبات کرده است. از جمله در یکی از قصیده هایش گوید: هیچ می دانی که معجز آن کیست؟

و در دیوانش «اسرارنامه» گوید:

ص:۱۳۲

اگر فرمان بری، فرمانِ شَه بَر

و در دیوانش «الهی نامه» گوید: پیمبر گفت با آن نور دیده

شرح حالش

بزرگان علمای اهل سنّت شرح حال او را آورده و از عارفان مشهور خود به شمار آورده اند، که به تفصیل در بعضی جلدهای کتاب خواهد آمد. ان شاءاللّه تعالی.

دهلوی صریحاً می گوید که او از بزرگان پذیرفته شده نزد اهل سنّت می باشد.

همان طور او و کابلی سخنی از عطّار را به گواهی گرفته اند. کابلی گوید: شیخ جلیل فریدالدّین احمد بن محمّد نیشابوری گفت: هر کس به محمّد صلی الله علیه و آله و سلم ایمان آورد و به خاندانش ایمان نیاورد، مؤمن نیست، علما و عارفان همگی بر این مطلب اجماع کرده اند و هیچ کس آن را انکار ننموده است.» به «الصواعق» نوشته ی کابلی و «التّحفه الاثناعشریه» مراجعه کنید.

۵۱ – روایت ابوالحسن ابن اثیر

اشاره

ابوالحسن علی بن محمّد جزری معروف به «ابن اثیر» حدیث مدینهالعلم را در کتابش «أسد الغابه فی معرفه الصحابه» چنین آورده است: «ما را زیدبن حسن بن زید، ابوالیمن الکندی و غیر از او، با نوشتن خبر دادند: خبر داد ما را ابومنصور زریق از احمدبن علی بن ثابت از محمّدبن احمدبن رزق از ابوبکربن مکرّم بن احمدبن مکرّم قاضی، ما را حدیث کرد قاسم بن عبدالرّحمان انباری از ابوصلت هروی، از ابومعاویه از اعمش از مجاهد از ابن عبّاس که گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «من شهر

دانشم و علی درِ آن است، پس هر کس دانش را خواهد باید نزد درِ آن بیاید.» (۱)

شرح حالش

۱ – ابن خلّکان در «وفیات الأعیان ۱ / ۳۴۷»

۲ – ذهبی در «دول الاسلام حوادث: ۶۳۰» و «العبر ۵ / ۱۲۰»

۳ – یافعی در «مرآه الجنان حوادث: ۶۳۰»

۴ – سبکی در «طبقات الشافعیه ۵ / ۱۲۷»

۵ – اسنوی در «طبقات الشافعیه ۱ / ۱۳۲»

۶ – ابن شحنه در «روضه المناظر حوادث: ۶۳۰»

۷ – ابن قاضی شهبه در «طبقات الشافعیه ۱ / ۴۱۲»

۸ – سیوطی در «طبات الحفّاظ: ۴۹۲»

و دیگر دانشمندان بزرگ در کتاب های معتبر خود آورده اند. خلاصه ی گفته ی ذهبی چنین است: «ابن اثیر: امام، علّامه، حافظ، فخر العلماء، عزّالدّین، ابوالحسن علی بن اثیر جزری محدّث و زبان شناس، نویسنده ی تاریخ و «معرفه الصحابه» و «الانساب» و کتاب های دیگر.

خانه اش مجمع فضلا بود و خود فضیلت هایش کامل بود. علّامه، نسب شناس، اخباری، آگاه به رجال و نسب های آنان، به ویژه یاران رسول خدا، هم راه با امانت داری و تواضع و کرامت. در اواخر ماه شعبان سال شش صد و سی از دنیا رفت.» (۲)

۱– ۱) . أسدالغابه ۴ / ۲۲

۲– ۲) . تذکره الحفّاظ ۴ / ۱۳۹۹.

۵۲ – تأیید محیی الدّین ابن عربی

اشاره

محی الدّین ابن عربی طایی حدیث را به صورت حدیثی مرسل و مسلم نقل کرده و در کتابش «الدرّالمکنون و الجوهر المصون» - بنابر آن چه بلخی قندوزی از او نقل کرده چنین گوید:

« امام علی ، علم حروف را از سرورمان محمّد صلی الله علیه و آله و سلم به ارث برد و سخن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم اشاره به آن است: من شهر دانشم و علی درِ آن است، هر کس دانش را خواهد، باید نزد آن در بیاید.» (۱)

شرح حالش

گروهی از تاریخ نویسان و رجال شناسان بزرگ، شرح حال ابن عربی را آورده و محدّثان و عارفان برجسته از او حدیث نقل کرده اند و بعضی او را توصیفهای والایی کرده و مقام های بلندمرتبه ای برایش قائل شده اند. از جمله کسانی که شرح حالش را آورده و او را ستوده اند و در کتاب خود با اعتماد از او حدیث نقل کرده اند، اینان می باشند:

۱ – ابن نجّار در «ذیل تاریخ بغداد»

۲ – ابن نقطه، در «تکمله الاکمال»

۳ – ابن عدیم در «تاریخ حلب»

۴ – منذری در «الوفیات»

۵ – ابن أبار در «التّاریخ»

۶ – ابن زبیر در «التّاریخ»

۷ – ابن دبیثی در ذیل تاریخ بغداد»

۸ – ابوالعلاء فرضی در «مشتبه النسبه»

۹ – قطب الدّین یونینی در «تاریخ مصر»

۱۰ – سبط ابن جوزی در «مرآه الزّمان»

۱۱ – قطب یونینی در «ذیل مرآه الزّمان»

۱۲ – ابن فضل اللّه در «المسالک»

۱- ۱) . ینابیع المودّه / ۴۱۴.

۱۳ – اسکندری در «لطائف المنن»

۱۴ – یافعی در «مرآه الجنان»

۱۵ – صفدی در «الوافی بالوفیات»

۱۶ – ابن شاکر کتبی در «فوات الوفیات»

۱۷ – شعرانی در «لواقح الأنوار»

۱۸ – جامی در «نفحات الأنس»

۱۹ – کفوی در «کتائب اعلام الأخیار»

۲۰ – ازنیقی در «مدینه العلوم»

۲۱ – برزنجی در «الإشاعه»

۲۲ – سهالوی در «الصبح الصادق»

۲۳ – صدیق حسن در «الجنّه فی اتباع السنّه»

۲۴ – دهلوی در «رساله الرؤیا»

برخی هم در منقبت های او کتابی جداگانه نوشته اند، مانند کتاب جلال سیوطی به نام «تنبیه الغبی فی مناقب ابن عربی»

بعضی از مصادر شرح حال ابن عربی از این قرار است:

الوافی بالوفیات ۴ / ۱۷۳، البدایه و النهایه ۱۳ / ۱۵۶، سیر اعلام النبلاء ۱۵ / ۴۸، مرآه الجنان ۴ / ۱۰۰، طبقات المفسّرین ۳۸، النّجوم الزّاهره ۶ / ۳۳۹، فوات الوفیات ۲ / ۲۴۱، شذرات الذهب ۵ / ۱۹۰، نفح الطیّب ۷ / ۹۰، تاریخ ابن ابار ۱ / ۳۵۶، التکمله لوفیات النقله ۳ / ۵۵۵.

۵۳ – روایت محبّ الدّین ابن نجّار

اشاره

محب الدّین محمّدبن محمود بغدادی معروف به «ابن نجّار» با اسنادش از سرورمان امام رضا علیه السلام حدیث را روایت کرده، گوید: «ما را خبر داد رقیّه دختر معمّربن عبدالواحد از فاطمه دختر محمّدبن ابوسعد بغدادی از سعیدبن احمد نیشابوری از علی بن حسن بن بنداربن مثّنی از علی بن محمّدبن مهرویه، حدیث کرد ما

را داودبن سلیمان غازی از علیّ بن موسی الرّضا از پدرانش از علی مرفوعاً: «من شهر دانشم و علی در آن است، هر کس دانش را خواهد، باید نزد آن دَر بیاید.» (1)

شرح حالش

۱ - ذهبی در «تذکره الحفّاظ ۴ / ۱۴۲۸» و «العبر ۵ / ۱۸۰»

۲ - صفدی در «الوافی بالوفیات ۵ / ۹»

۳ - یافعی در «مرآه الجنان ۴ / ۱۱۱»

۴ - اسنوی در «طبقات الشافعیه ۲ / ۵۰۲»

۵ - کتبی در «فوات الوفیات ۲ / ۵۲۲»

۶ - ابن قاضی شهبه در «طبقات الشافعیه ۱ / ۴۵۴»

۷ - صدیق حسن قنوجی در «التّاج المکلّل / ۱۸۰»

شرح حال علی بن محمّدبن مهرویه

پوشیده نیست که «علیّ بن محمّدبن مهرویه» که نامش در سند حدیثِ روایت شده از ابن نجّار و عاصمی قرار دارد، از بزرگان محدّثان موثّق می باشد. سمعانی درباره اش گوید: «ابوالحسن علیّ بن محمّدبن مهرویه قزوینی در قریه در بغداد و در جبال از یحیی بن عبدک قزوینی و داودبن سلیمان غازی و محمّدبن مغیره و حسن بن علی بن عفان حدیث نقل کرده است.

این اشخاص هم از او روایت کرده اند:

عمربن محمّدبن سنبک، ابوبکر محمّدبن عبداللّه ابهری، محمّد بن عبیداللّه بن شخیر و ابوحفص بن شاهین واعظ و دیگران.

ابوالفضل صالح بن محمّدبن احمد حافظ او را در «طبقات اهل همدان» چنین یاد کرده است: «ابوالحسن قزوینی سال سیصد و هیجده نزد ما آمد، از

۱- ۱) . ذیل تاریخ بغداد خطّی.

هارون بن هزاری و داودبن سلیمان غازی نسخه علی بن موسی الرّضا را روایت کرد، هم چنین از محمّدبن جهم سمری، عبّاس بن محمّد دوری، یحیی بن ابی طالب، ابی حاتم رازی حدیث نقل می کند. خودم و پدرم از او مطلب شنیدیم و او به نسخه ی کتاب علیّ بن موسی الرّضا تمسّک می جست. او استادی سالمند بود و جایگاهش راستگویی بود.» (۱)و رافعی هم او را این چنین یاد کرده است و از خطیب نقل می کند که او در سال سی صد و بیست و سه در بغداد حدیث می گفته است... .» (۲)

شرح حال داودبن سلیمان غازی

«داودبن سلیمان غازی قزوینی» نیز از راویان مشهور و پیشوایان حدیث است. رافعی درباره اش چنین آورده است: «داودبن سلیمان بن یوسف غازی ابواحمد قزوینی، بزرگی است که به روایت کردن از علیّ بن موسی الرّضا شهرت یافته است و گفته می شود: علی در طول مدّت اقامتش در قزوین در خانه ی او پنهان شده بود و او نسخه ای از ایشان دارد که مردم قزوین آن را از داود روایت می کنند؛ همانند اسحاق بن محمّد و علی بن محمّدبن مهرویه و دیگران...» (۳)و در کتاب «ایضاح لطافه المقال» نوشته ی رشید دهلوی در ذکر امام رضا علیه السلام چنین آمده است: «بیشتر بزرگان حدیث از او روایت کرده اند و در کتاب «مفتاح النجا» در شرح حالش چنین آمده است: اسحاق بن راهویه و یحیی بن یحیی و عبداللّه بن عبّاس قزوینی و داودبن سلیمان و احمدبن حرب و محمّدبن اسلم و افراد فراوان دیگری از او روایت کرده اند و ابن ماجه از او روایت کرده است... .»

۵۴ - تأیید ابن طلحه شافعی

اشاره

ابن طلحه شافعی حدیث «مدینه العلم» را با اطمینان به صحّت آن، اثبات

ص:۱۳۸

۱- ۱) . الانساب القزوینی.

۲- ۲) . التدوین بذکر علماء قزوین ۳ / ۴۱۷.

۳- ۳) . التدوین ۳ / ۳.

کرده است؛ او آن جا که در فصل چهارم کتاب، درباره ی صفت «الانزع البطین»، برای امیرالمؤمنین علیه السلام سخن می گوید، به آن حدیث استشهاد می کند. بخشی از کلام او چنین است:

«همواره در کنار رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بود و خداوند متعال بر دانش او می افزود تا اینکه رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم -بنابر آن چه ترمذی در صحیحش با اسناد خود از او نقل کرده است فرمود: «أنا مدینه العلم و علیّ بابها.» او از دانش سرشارش قضایای پیچیده و سرکش را فرو می نشاند و مشکلات رخدادها را توضیح می داد و احکام بسیار سخت را آسان می نمود و در هر دانشی از او نشان و اثری بود و بر هر حکمتی روشنگری و غلبه داشت که به زودی در فصل ششم، تفصیل این اثرگذاری و بیان دانش و فضیلت او خواهد آمد. ان شاءاللّه تعالی».

و در فصل ششم به آن اشاره می کند:

«از آن جمله، روایتی است که امام ترمذی در صحیحش با اسنادش نقل کرده و پیشتر در صفت امیرالمؤمنین که ایشان انزع بطین است، بدان استشهاد شد:

رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «أنا مدینه العلم و علیّ بابها.» و امام ابومحمّد حسین بن مسعود قاضی بغوی در کتابش، «المصابیح» نقل کرده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «من خانه ی حکمتم و علی درِ آن است.» آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم دانش را به شهر و حکمت را به خانه مخصوص گردانید. از آن رو که دانش، گونه های وسیع تر و فنون گسترده تر و شاخه های بیشتر و سودهای فراگیرتر از حکمت دارد. (لذا) اعم را به بزرگتر و اخص را به کوچک تر اختصاص داد، تا پایان آن چه که بعد از این خواهد آمد. ان شاءاللّه تعالی».

کتاب «مطالب السئول»

از کتاب های ارزشمند و نوشته های معتبر شمرده می شود که دانشمندان بزرگ در نوشته های گوناگون خود بر آن اعتماد و تکیه کرده اند. محمّد محبوب العالم در جاهایی از تفسیرش که دهلوی و شاگردش، رشید، آن را ستوده اند و بر

عظمت و وثاقت آن تأکید کرده اند به «مطالب السئول» استناد کرده و به مطالب آن گواهی جسته است.

ابن طلحه، خود نیز در آغاز کتابش (مطالب السئول) به اطمینان و اعتمادش به حدیث های آن تصریح کرده که متن گفته اش را در مجلّد «حدیث طیر» آوردیم.

هم چنین در فصل ششم – آن جا که حدیث «مدینهالعلم» را آورده است،تصریح کرده است:

«در این کتاب چیزی نیاورده ام که اضطراب داشته باشد و چیزی به ودیعت ننهادم که شک و دودلی بیافریند و بیهوده ای نگذاشتم که صدف گوش ها آن را نپذیرند، و خاشاکی که اصناف خردها آن را دور افکنند، بلکه برایش سابقه روایتی خلف از سلف تدارک دیدم تا از کره ی مشک های مملو از شیر بهره گرفتم و در آن گوهرها و درها را به نظم و ترتیب کشیدم. لذا زبان سنّت ها به آن تصریح دارند و آیه های کتاب (قرآن کریم) به آن گویا هستند و آن ها را با دلیل های دیدگاه های محکم صحیح تقریر کردم، ابری است فروریزنده ی آن چه دوست داشتنی است، بازکننده ی درها برای دانشجویان می باشد. ان شاءاللّه تعالی برای گردآورنده اش ستایش نیکو و ثواب فراوان بیافریند.»

در همان فصل ششم نیز گوید: «این فصل را برای بیان فضیلت های بی شمار و دانش مشهور او قرار دادم، آیات قرآن و حدیث های نبوی مربوط به آن را آوردم، که در آن درمان (درد) سینه ها و وفا به قدر توان و استطاعت است و راه نمایی دل های گم راه از تاریکی ها به نور را در بر دارد. و به آن ها بسنده کردم، از آن جهت که مسیر و راهی روشن است، از نظر درستی و اعتقادی برتری دارد و نگهبانان الهی را از پیش و پس برای حفظش قرار دادم و از این روش با آوردن حدیث های پرتعداد، امّا با سند و استناد بی اساس، تجاوز نکردم.»

۵۵ – روایت سبط ابن جوزی

اشاره

شمس الدّین ابوالمظفّر یوسف بن قَزُغْلی معروف به «سبط ابن جوزی» این روایت را از احمدبن حنبل نقل کرده و آن را صحیح دانسته و گفته است:

ص:۱۴۰

«حـدیث انا مدینه العلم: احمد در «الفضائل» گوید: حدیث کرد ما را ابراهیم بن عبداللّه از محمّدبن عبداللّه رومی از شـریک از سلمهبن کهیل از صنابحی از علی که گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «من شهر دانشم و علی درِ آن است.» و در روایـتی: « مـن خـانه ی حکمتم و علی درِ آن است.» و در روایـتی: «من شـهر فقه هسـتم و علی درِ آن است پس هر کس دانش را خواهـد، بایـد نزد آن دَر بیایـد.» عبدالرزّاق آن را روایت کرده و افزوده است: هر کس حکمت ها را خواهد، باید نزد آن در بیاید.

اگر گفته شود: حدیث را ضعیف به شمار آورده اند، پاسخ چنین است:

دارقطنی گفته است: سویـدبن غفله از صـنابحی آن را روایت کرده است و در این جا سویـدبن غفله را ذکر نکرده است و اگر گفته ی دارقطنی ثابت شود این حدیث مرسل می شود و در باب احکام، مُرسل حجّت است، چه رسد به باب فضیلت ها؟

اگر گفته شود در این روایت هـا گفت وگو و بحث است، گوییم: مـا به آن هـا نمی پردازیم، بلکه احتجاج می کنیم به آن چه احمـد آورده و آن روایت اوّل از علی است. اگر نخستین روایت ثابت شـد، تمامی آن روایات ثابت خواهنـد شد، چون روایت کردن معنای حدیث در احکام شریعت، جایز است و در این جا سزاوارتر.

اگر گفته شود: محمّدبن علی رومی اسـتادِ استاد احمدبن حنبل است که ابن حبّان او را تضعیف کرده و گفته است: بر ضدّ ثقه ها حدیثهایی می آورد که اثبات نشده است. گوییم: ابراهیم بن محمّد اسـتادِ احمد از او روایت کرده و اگر ضـعیف بود آن را بیان می کرد و هم چنین احمد به او اسناد داده و او را ضعیف نشمرده در حالی که عادت او جرح و تعدیل است، پس هنگامی که به او اسـناد می دهـد، معلـوم می شود که در روایت کردنش عـادل است.» (۱)هم چنین شایـان ذکر است که در فصـل دوم کتابش که درباره ی فضایل امیرالمؤمنین علیه السلام است، گوید: «فضیلت های او مشهورتر از خورشید و ماه است و افزون تر از ریگ ها و سنگریزه هاست و من از آن ها آن چه را که ثابت و مشهور شده

۱- ۱) . تذکره خواصّ الأمه / ۴۷- ۴۸.

است برگزیده ام که بر دو گونه است: بخشی از کتاب (قرآن کریم) استنباط شده و بخش دیگر از سنّت پاکی که هیچ شک و تردیدی در آن نیست.» (۱)پس ثابت شد که حدیث مدینه العلم از فضیلت های امام علی علیه السلام می باشد که ثابت و مشهور بوده و هیچ گونه شک و تردیدی در آن نیست.

و چیزی که بیانگر پای بندی ابن جوزی است به نقل آن چه ثابت شد، این گفتارش در فصل ویژه ی مادر امیرالمؤمنین علیهما السلام است که گوید: «گویم: حافظ ابونعیم حدیثی طولانی در فضیلت او آورده است، مگر اینکه گفته اند در اسنادش روح بن صلاح آمده که ابن عدی او را تضعیف کرده است و از این جهت آن را نقل نکردیم.» (۲)به هر حال مجرّد روایت کردن این حدیث توسّط احمد در فضایل ایشان، برای سبط ابن جوزی و دیگران از نظر صحتش بسنده است، چون آنان معتقدند هر حدیثی را که احمد روایتش کند، حجّت است و باید بدان رجوع کرد. همان گونه که در بخش روایت این حدیث توسّط احمد بیان شد.

شرح حالش

شرح حال سبط ابن جوزی در کتاب های تاریخ و طبقات فقها با تجلیل و بزرگداشت آمده است. بزرگان علمای اعلام در کتاب های حدیث، فقه و سیره از او حدیث نقل کرده اند. از جمله:

۱ - وفیات العیان از ابن خلّکان.

۲ - ذیل مرآه الزّمان از یونینی.

۳ - المختصر فی اخبار البشر از ابوالفداء.

۴ - تتمه المختصر از ابن وردی.

۵ - العبر فی خبر من غبر از ذهبی.

۱- ۱) . تذکره خواص الأمه/ ۱۳.

۲- ۲) . همان / ۱۰.

۶ – الوافى بالوفيات از صفدى.

۷ – مرآه الجنان از يافعى.

۸ – الجواهر المضيه فى طبقات الحنفيّه از قرشى.

۹ – الأثمار الجنيّه فى طبقات الحنفيّه از قارى.

۱۰ – طبقات الشافعيه از ابن قاضى شهبه.

۱۱ – مختصر الجواهر المضيه از فيروزآبادى.

۱۲ – غايه المرام بأخبار البلد الحرام از ابن فهد.

۱۳ – إتحاف الورى بأخبار امّ القرى از ابن فهد.

۱۴ – طبقات المفسّرين از داودى.

۱۵ – كتائب أعلام الأخيار از كفوى.

۱۶ – القول المنبى از سخاوى.

۱۷ – حسن المقصد از سيوطى.

۱۸ – الدرّ المختار از حصكفى.

۱۹ – جواهر العقدين از سمهودى.

۲۰ – الصواعق المحرقه از ابن حجر.

۲۱ – انسان العيون از حلبى.

۲۲ – كفايه الطالب از گنجى.

۲۳ – مفتاح النجا از بدخشانى.

۲۴ – التحفه از دهلوى.

بعضى مدارك شرح حال او از اين قرار است:

المختصر ۳ / ۲۶، العبر ۵ / ۲۲۰، مرآه الجنان ۴ / ۱۳۶، الجواهر المضیه ۲ / ۲۳۱، طبقات المفسّرین ۲ / ۳۸۳.

۵۶ – روایت گنجی شافعی

اشاره

ابوعبـدالله محمّـدبن یوسف گنجی شافعی، یک باب از کتابش، «کفایه الطالب» را به حدیث «مدینهالعلم» اختصاص داده و آن را از طرق بسیار و وجوه استوار ثابت

ص:۱۴۳

کرده است؛ جایی که گوید:

« باب پنجاه و هشتم در اختصاص یافتن علی به این فرمایش پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم است: أنا مدینه العلم و علیّ بابها.

ما را خبر داد علّامه قاضی القضاه، بزرگ شام، ابوالفضل محمّد فرزند قاضی القضاه، استاد مذهب ها ابوالمعالی محمّدبن علی قرشی، از حجّت عرب زیدبن حسن کندی، از ابومنصور قزّاز، از زینت حافظان و بزرگِ مطلق اهلِ حدیث احمدبن علیّ بن ثابت بغدادی از ابوعبداللّه بن محمّدبن عبداللّه که ما را حدیث کرد محمّدبن مظفّر از ابوجعفر حسین بن حفص خثعمی از عبّادبن یعقوب از یحیی بن بشیر (بشر) کندی، از اسماعیل بن ابراهیم همدانی از ابواسحاق، از حرث از علی و از عاصم بن ضمره از علی که گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «خداوند من و علی را از درختی آفرید که من ریشه اش هستم و علی شاخه اش و حسن و حسین میوه اش و شیعیان برگ هایش هستند. پس آیا از پاکیزه جز پاکیزه بیرون می آید؟ من شهر دانشم و علی درِ آن است، پس هر کس آن شهر را خواهد، باید نزد آن در بیاید.»

گویم: خطیب آن را این گونه روایت کرده است.

و خبر داد ما را علّامه قاضی القضاه ابونصر محمّدبن هبه اللّه، و قاضی القضاه محمّدبن هبه اللّه بن محمّد شیرازی، از حافظ ابوالقاسم، از ابوالقاسم بن سمرقندی، از ابوالقاسم بن مسعده از حمزهبن یوسف، از ابواحمد ابن عدی، از نعمان بن هارون بلدی و محمّدبن احمدبن مؤمّل صیرفی و عبدالملك بن محمّد که گفتند: حدیث کرد ما را احمدبن عبداللّه بن یزید مؤدّب، از عبدالرزّاق از سفیان از عبداللّه بن عثمان بن خثیم از عبدالرّحمان بن بهمان که گفت: شنیدم جابر می گوید:

شنیدم رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در روز حدیبیه، در حالی که بازوی علی بن ابی طالب را گرفته بود، می فرمود: «این امیر نیکوکاران و قاتل گناه کاران است، هر کس او را یاری کند، یاری شود و بی یاور است هر کسی او را یاری نکند.» سپس صدایشان را بلندتر کرده فرمود: «من شهر دانشم و علی درِ آن است، هر کس آن شهر را خواهد باید نزد آن در بیاید. (پس از دَرش درآید).»

ص:۱۴۴

(گفتم:) این چنین ابن عساکر در تاریخش آن را روایت کرده و راویانش را از سوی استادانش ذکر کرده است.

ما را خبر داد علی بن عبداللّه بن ابوالحسن ازجی در دمشق، از مبارک بن حسن، از ابوالقاسم بن بُسری، از ابوعبداللّه (بن) محمّد، از محمّدبن حسین از ابوالحسن علیّ بن اسحاق بن زاطیا از عثمان بن عبداللّه عثمانی از عیسی بن یونس از اعمش از مجاهد، از ابن عبّاس که گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «أنا مدینه العلم و علیّ بابها.»

گویم: این حدیث، حسنِ عالی است.

دانشمندان در معنی این حدیث گفته اند: علی درِ دانش است و بسیار گفته اند تاجایی که گروهی گفتند: جز این نیست که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم با فرمایش «من شهر دانشم» منظورشان این بوده است: من معدن دانش و جایگاهِ آنم و آن چه نزد غیر از من است دانش، شمرده نمی شود. و مقصود ایشان از : «و علی درِ آن است.» این است که دَرِ این شهر بسیار بلند است (از آن جهت که شریعت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم ، پایدارترین و ثابت ترین و هدایتگرترین شریعت هاست و نسخ و تحریف و تبدیل هرگز بر آن وارد نمی شود، بلکه با نگه داری خداوند عزّ و جلّ، نگاه داشته می شود؛ از کاستی مصون است و چیزی آن را دگرگون نمی کند، از این رو آن را به بلندی نسبت داده است و کتاب او آخرین کتابی است که خداوند عزّ و جلّ آن را فرو فرستاده است؛ پس نسخی بر آن وارد نمی شود. خداوند متعال می فرماید: «و مهیمناً علیه» (1) یعنی: این قرآن بر دیگر کتاب های نازل شده ی پیشین حکم فرمایی می کند و آن چه از حلال و حرام در آن آمده است، هرگز تغییر نمی کند و نسخ نمی شود و باطل نمی گردد. پس قرآن والاترینِ کتاب هایی است که خداوند متعال فرو فرستاده است و شریعت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم والاترین و بالاترین و زیباترین و گران بهاترین شریعت هاست، بدان گونه که نسخ و تبدیل بر آن وارد نمی شود. پس همواره والامرتبه، برافراشته و برفراز است.

۱- ۱) مائده ۴۸/.

گویم: - و خداوند داناتر است وجه این حدیث نزد من چنین است که منظور پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم از: «أنا مدینه العلم و علیّ بابها.» این بود که خداوند متعال دانش را به من آموخت و فرمانم داد که در آغاز پیامبری مردم را به اقرار به یگانگی او بخوانم تا بخشی از دوران رسالت بدین گونه سپری شد، سپس خداوند به جنگ با کسانی فرمانم داد که از اقرار به یگانگی خداوند عزّ و جلّ خودداری کردند؛ پس از اینکه از این کار منع کرده بود. پس من شهر دانشم، در امرها و نهی ها و در صلح و جنگ تا اینکه جنگیدم با مشرکان و علیّ بن ابی طالب درِ آن است؛ یعنی او نخستین کسی از خاندانم و دیگر افراد امّتم است که بعد از من با ستمگران می جنگد و اگر علی برای مردم جنگیدن با ستمگران (گناه کاران) را وضع نمی کرد و حکم قتل آنان را و اسیرانشان را رها نمی ساخت و گرفتن اموالشان و فرزندانشان را حرام نمی داشت، این حکم هرگز شناخته و دانسته نمی شد.

پس پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در جنگ با مشرکان قانون به تاراج بردن اموالشان و اسیرگرفتن فرزندانشان را وضع کرد و علی در جنگ با ستم کاران قانون وضع کرد که بر مجروحان حمله نشود و اسیری کشته نشود و زنان و فرزندان به اسارت گرفته نشوند و اموالشان مصادره نشود و این وجهی صحیح و نیکوست.

با این همه، دانشمندان از صحابه و تابعان و خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به برتری علی و افزونی و سرشاربودن دانشش و زیرکی و حکمت فراوانش و نیکویی قضاوت هایش و درستی فتواهایش قائل شده اند و ابوبکر و عمر و عثمان و دیگر دانشمندان اصحاب با او در احکام مشاوره می کردند و سخن او را در تأیید یا رد می پذیرفتند و عمل می کردند که این خود اعترافشان به دانش و فضل فراوان او و برتری خردش و درستی حکمش می باشد.

این سخن هرگز در حق او گزافه نیست، چون مقام او نزد خداوند و پیامبرش صلی الله علیه و آله و سلم و نزد بندگان مؤمن او، والاتر و بالاتر از آن است.» (۱)

ص:۱۴۶

۱- ۱) . کفایه الطالب فی مناقب علیّ بن ابی طالب/ ۲۲۰- ۲۲۳.

کتاب «کفایه الطالب»

حافظِ گنجی در مقدّمه ی کتابش «کفایه الطالب» تصریح می کند که «کتابی است شامل بخشی از روایت هایی که بزرگان ما در شهرها روایت کرده اند؛ از جمله حدیث های صحیح از کتاب های ائمّه و حافظان در مناقب امیرالمؤمنین علی، آن کسی که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فضیلتی در پدران خود و پاکیزگی مولدش نیافته است جز اینکه او هم در آن شریکش می باشد.»

شرح حالش

علمای بزرگ و سران مورّخان شرح حالش را در کتاب های تاریخ و رجال آورده اند و ما در بعضی از جلدهای کتاب شرح حالش را آوردیم. و از مصادر شرح حال اوست: ذیل مرآهالزمان ۱ / ۳۹۲؛ الوافی بالوفیات ۵ / ۲۵۴؛ تلخیص مجمع الآداب ۳ / ۳۸۹.

۵۷ – اثبات عزّبن عبدالسّلام

اشاره

شیخ عزّالدّین، عبدالعزیزبن عبدالسّلام سلمی دمشقی شافعی حدیث را در سخنی که از زبان مولایمان امیرالمؤمنین علیه السلام برگرفته، آورده است که شهاب الدّین احمد متن آن را در کتابش «توضیح الدّلائل علی ترجیح الفضائل» نقل کرده؛ جایی که گوید:

«سلطان علما در دوران خویش، برهان عارفان در روزگار خود، بزرگ راهبر، پیشوای بزرگان معاصر، مُفتی مردم، عزّالدّین عبدالعزیزبن عبدالسّلام، به عنوان

زبان حال نخستین صحابی بی چون و چرا، و برترین همگنان هنگام شمارش نیکی ها: علی ولیّ خداوند در زمین و آسمان که خداوند از او راضی باد و در هر حال ما را از او بهره مند فرماید گوید:

«ای مردم! طینت ما اهل البیت، با دست عنایت در سرشت گاه حمایت، سرشته شده است، بعد از آن که فیض هدایت بر ما فرو ریخت. سپس با خمیره ی نبوّت عجین و با وحی آبیاری شد و روح امر در آن دمیده شد، پس هرگز پاهایمان نمی لغزد و هرگز دیدگانمان گم راه نمی شوند و هرگز نورهایمان کاسته نمی شود. پس اگر ما گمراه شویم، پس چه کسی مردم را راه نمایی می کند؟! مردمی که از درختان گوناگون هستند و درخت نبوّت یکی است و محمّد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم ، اصل آن درخت و من فرعش هستم و فاطمه ی زهرا میوه اش و حسن و حسین شاخه هایش هستند، پس اصلش نور، فرعش نور، میوه اش نور و شاخه اش نور است، نزدیک است که روغنش تابان شود هرچند که آتشی به آن نرسد، نور است بر روی نور، ای قوم من! از آن طجا که فرع ها بر پایه ها بنا می شود، فصل فضیلت من بر پاکیزگی پایه ی من بنا شد، پس دانشم را از پسرعمویم به ارث بردم، و به آن اندوهم برطرف شد.

رسول امینی را پیروی کردم و غیر از اسلام به دینی راضی نگشتم، پس اگر پرده برداشته شود، بر یقینم افزوده نمی گردد و مرا به تاج «من کنت مولاه» زینت بخشید و با کمربند «أنا مدینه العلم و علی بابها» کمرم را آذین بست و «اقضاکم علی» را حمایلم فرمود و با لباس زرّین «أنا من علی و علی منّی» مرا پوشانید.»

شاعر گوید: عجبت منک أشغلتنی بک عینی أدنیتنی منک حتّی طننت أنّک أنّی

در شگفتم از تو، که چشم من مرا به تو مشغول داشته.

چنان مرا به خویش نزدیک کردی که گمان بردم تو من هستی.

تا پایان آن چه که ذکر کرده است.» (۱)

شرح حالش

۱ – ذهبی: «عزّالدّین شیخ الاسلام، ابومحمّد عبدالعزیزبن عبدالسّلام بن ابوالقاسم سلمی دمشقی شافعی... در فقه و طاصول و زبان عربی سرآمد شد، آموزش و فتوا داد و کتاب نوشت و به درجه ی اجتهاد رسید و شناخت مذهب به او

۱– ۱) . توضیح الدّلائل عل ترجیح الفضائل – خطّی.

منتهی شد هم راه بازهد و ورع وامربه معروف و نهی ازمنکر واستواری در دین... .» (۱)۲ - یافعی: «شیخ فقیه، علّامه، امام، فتوادهنده، مدرّس، قاضی، خطیب، سلطان دانشمندان و جایگاه پذیرای پاکان، پیشتاز دوران خویش بر دیگر هم ردیفان، دریای دانش ها و معارف و بزرگ داشته شده در دیگر کشورها، دارای پژوهش و نازک بینی و عرفان و یقین که همراه با دانش و صلاح و جلالت و وجاهت و احترام از او مشهود بود؛ کسی که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم هم راه شاذلی بر او درود فرستاد، فتوادهنده ی مردم، بزرگ اسلام، عزّالدّین عبدالعزیزبن عبدالسّلام، ابوالقاسم سلمی دمشقی شافعی... در فقه و اصول و عربی سرآمد شد و آموزش و فتوا داد، کتاب های سودمندی نوشت و فتواهای استواری داد و در فنون دانش ها، شگفتی های بی مانندی گِرد آورد؛ از تفسیر و حدیث و فقه و عربی و اصول و اختلاف مذهب و دانشمندان و گفته های مردم و مأخذهای آن تا اینکه گفته شد به درجه ی اجتهاد رسیده است و دانشجویان از دیگر کشورها به سوی او مسافرت کردند و شناخت مذهب به او ختم شد؛ هم راه با زهد و ورع و برکندنِ گم راهی ها و بدعت ها، اقامه امر به معروف و نهی از منکر و کارهای دیگری که از او شهرت یافت؛ او حق را آشکار و به آن عمل می کرد، در دین سخت گیر بود و در راه خداوند سرزنش کسی در او اثر نمی کرد، و از قدرت هیچ پادشاه و سلطان نمی ترسید، بلکه به فرمان خداوند و پیامبرش و آن چه که اقتضای شرع مطهّر بود، عمل می کرد، او که خداوند بیامرزدش، در مصر به سال ششصد و شصت درگذشت.» (۲)۳ - اسنوی: «او که خداوند بیامرزدش، بزرگ اسلام در علم و عمل و پرهیزکاری وزهد وتصنیف وشاگردان،امرکننده به معروف ونهی کننده ازمنکر بود.» (۳)۴ - ابن قاضی شهبه: «او، بزرگ، امام، علّامه، یگانه ی دورانش، سلطان دانشمندان، عزّالدّین ابومحمّد سلمی بود... دمیاطی از او روایت کرده و چهل حدیث از او نقل کرده است -و ابن دقیق العید همانی است که لقب «سلطان

۱- ۱) . العبر فی خبر من غبر حوادث: ۶۶۰.

۲- ۲) . مرآه الجنان حوادث: ۶۶۰.

۳- ۳) . طبقات الشافعیه از اسنوی ۲ / ۱۹۷.

العلماء» به او داد و بسیار امر به معروف و نهی از منکر می کرد، در دمشق عهده دار خطابه شد؛ بسیاری از بدعت های سخن رانان را از بین برد... و نماز رغائب و نیمه (شعبان) را باطل کرد؛ پس بین او و ابن صلاح بدین سبب نزاع درگرفت.» (۱)۵ - سیوطی: «ابومحمّد شیخ اسلام، سلطان علما، ذهبی در «العبر» گفته است: شناخت مذهب هم راه با زهد و پارسایی به او پایان یافت و به درجه ی اجتهاد رسید.»

شیخ ابوالحسن شاذلی گفته است: به من گفته شد که روی زمین مجلسی فقهی درخشان تر از مجلس شیخ عزّالدّین بن عبدالسّلام نیست و ابن کثیر در تاریخش گفت: ریاست مذهب به او رسید و از دیگر سرزمین ها برای فتواگرفتن از او به نزدش آمدند. در پایان عمرش سرسپردگی به مذهب نداشت، بلکه افق دیدش گسترش یافت و به آن چه اجتهادش می رسید، فتوا داد.

و شاگردش ابن دقیق العید گفت: ابن عبدالسّلام یکی از پادشاهان اسلام بود.

و شیخ جمال الدّین بن حاجب گفت: ابن عبدالسّلام فقیه تر از غزالی است.» (۲)

۵۸ – اثبات جلال الدّین محمّد معروف به «مولوی»

اشاره

جلال الدّین محمّدبن محمّد بلخی معروف به «مولوی» حدیث «مدینهالعلم» را در ضمن شعری در مدح مولایمان امیرالمؤمنین علیه السلام در دیوانش «مثنوی» آورده است که چنین آغاز می شود: از علی آموز اخلاص عمل شیر حق را دان منزّه از دغل

تا آن جا که گوید: چون تو بابی آن مدینه ی علم را

ص:۱۵۰

۱- ۱) . طبقات الشافعیه از ابن قاضی شهبه ۱ / ۴۴۰.

۲- ۲) .حسن المحاضره ۱ / ۳۱۴.

شرح حالش

۱ – عبدالقادر قرشی: «محمّدبن محمّدبن محمّدبن حسین بن احمدبن قاسم بن مسیّب بن عبداللّه بن عبدالرّحمان بن ابوبکرصدیق ابن ابوقحافه تیمی معروف به «مولانا جلال الدّین غزنوی.

[قونوی]: «او دانا به مذهب، آگاه در فقه، و دانا به مسائل فقهی مورد اختلاف بین مذاهب و دانش های مختلف،... شیخ جلال الدّین سپس منزوی شد و تنهایی گزید و نوشتن و کارکردن را رها کرد... .» (۱)۲ – فاضل ازنیقی: «از علمای حنفی شیخ جلال الدّین بود که به «سلطان العلماء» لقب یافت، یا اینکه پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم او را چنین لقب داد، بسیاری از صالحان در خواب از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم چنین شنیده اند.» (۲)۳ – عبدالرّحمان جامی شرح حال گسترده ای از او آورده است. (۳)۴ – مجدالدّین بدخشانی نیز شرح حال گسترده ای از او آورده است. (۴)به هر حال، مولوی عبدالعلی بن نظام الدّین انصاری که نزد آنان ملقّب به «بحرالعلوم» است، «مولوی» و «مثنوی» را در مقدّمه ی کتابش، «شرح مثنوی» مورد ستایش قرار داده است.

۵۹ – اثبات محیی الدّین نووی

اشاره

او حدیث «مدینه العلم» را ضمن بیت شعری در مدح امیرالمؤمنین علیه السلام ثابت کرده است... هم چنان که در «توضیح الدّلائل» در یاد کسانی که امام علیه السلام را مدح کرده اند، آمده است:

«مانند پیشوای در اسلام و مورد اشاره در بزرگان، مرجع دانش ها و فتواها،

۱– ۱) . الجواهر المضیه فی طبقات الحنفیه ۲ / ۱۲۳ – ۱۲۴.

۲– ۲) . مدینه العلوم از ازنیقی.

۳– ۳) . نفحات الانس / ۴۵۹.

۴– ۴) . جامع السلاسل خطّی.

ابوزکریا محیی الدّین یحیی نووی، سروده و بسیار خوب گفته است: امام المسلمین بلا ارتیاب

شرح حالش

بزرگان حافظان و مورّخان شرح حالش را آورده اند و او را مورد ستایش قرار داده اند به گونه ای که بیش از آن نمی توان گفت. رجوع شود به:

۱ - تذکره الحفاظ ۴ / ۱۴۷۰.

۲ - العبر ۵ / ۳۱۲.

۳ - مرآه الجنان - حوادث سنه ۶۷۶.

۴ - تتمه المختصر - حوادث ۶۷۶.

۵ - طبقات شافعیه از أسنوی ۲ / ۴۷۶.

۶ - طبقات شافعیه از سبکی ۸ / ۳۹۵.

۷ - النجوم الزّاهره ۷ / ۳۷۸.

۸ - طبقات الحفّاظ / ۵۱۰.

۹ - الخمیس - حوادث ۶۷۶.

۶۰ - اثبات سعدی شیرازی

اشاره

شیخ شرف الدّین مصلح بن عبداللّه، سعدی شیرازی این حدیث را ضمن قصیده اش در مدح مولایمان امیرالمؤمنین علیه السلام ثابت کرده است، که نورالدّین جعفر مشهور به «میرملّا بدخشی» آن را آورده است که متن آن چنین است: منم کز جان شدم مولای حیدر

به حقّ پادشاه هر دو عالم

ص:۱۵۳

شرح حالش

۱ – عبدالرّحمان جامی در «نفحات الانس / ۶۰۰»

۲ – سمرقندی در «تذکره الشعراء / ۲۲۳»

۶۱ – روایت محبّ طبری

اشاره

در «الرّیـاض النضـره» آن را چنین روایت کرده است: « یـاد این ویژگی او که درِ خانه علم و باب مـدینه العلم است: از علی که گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: من خانه ی دانشم و علی در آن است.»

در «المصابیح»، ضـمن حدیث های حسن آن را نقل کرده است و ابوعمرو آن را روایت کرده گوید: «من شهر دانشم. و افزوده است: هر کس دانش را خواهد پس باید از درِ آن وارد شود» (۱)و در «ذخائر العقبی» آمده است: «یاد اینکه او دَرِ خانه ی علم و باب مدینه العلم است، از علی نقل شده که گفت: «رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: من خانه ی دانشم و علی درِ آن است.» بغوی آن را در «مصابیح» ضمن حدیث های حسن نقل کرده است.

و ابوعمرو آن را نقل کرده است که فرمود: من شـهر دانشم و علی درِ آن است، و افزود: هر کس دانش را خواهـد، بایـد از در آن وارد شود.»

شرح حالش

بزرگان پیشوایان و حافظان با بزرگ داشت و اجلال کامل، شرح حالش را آورده اند، مراجعه کنید:

۱ – تذکره الحفّاظ ۴ / ۱۴۷۴.

۲ – طبقات سبکی ۸ / ۱۸.

۱– ۱) . الریاض النضره فی مناقب العشره ۲ / ۲۵۵.

۳ – مرآه الجنان ۴ / ۲۲۴.

۴ – النجوم الزّاهره ۸ / ۷۴.

۵ – طبقات الحفّاظ ۵۱۱.

۶۲ – اثبات فرغانی

اشاره

سعیدالدّین محمّدبن احمد فرغانی آن را اثبات کرده است و آن را حدیث مرسل مسلّم دانسته و در «شرح التائیه» در شرح این بیت ابن فارض که گفته است: «کراماتهم من بعض ما خصّهم به بما خصّهم مِن إرث کلّ فضیله»

کرامت های آنان پاره ای است از آن چه خدا آنان را بدان مخصوص داشته است، به گونه ای که هر فضیلتی را به ارث برده اند.

گوید: امّا سهم علیّ بن ابی طالب: دانش و شهود عرفانی است و گشودن مشکلات کلام عظیم و کتاب کریم است که آن کتاب از مخصوص ترین معجزات پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم است، با روشن ترین بیان که با کلام نبوی:

«أنا مدینه العلم و علیٌ بابها» بدان رسیده بود و با این گفتارشان: «من کُنْت مولاه فَعلیٌّ مولاه» هم راه با فضیلت های دیگری که نمی توان برشمرد. و در شرح فارسی قصیده تأئیه، در شرح این بیت: «و أوضح بالتأویل ما کان مشکلاً علی بعلم ناله بالوصیّه»

و علی با تأویل، آن چه را که مشکل بود روشن و واضح کرد. با دانشی که به وصیّت و جانشینی بدان دست یافت.

گوید: «علی با تأویل، آن چه را که در فهم معنی کتاب و سنّت بر دیگر یاران مشکل بود، توضیح داد و روشن کرد، به ویژه عمر که در این باره گفته است: اگر علی نبود عمر به هلاکت می رسید و آن مشکل ها را با دانش هایی توضیح داد که با وصایت از مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم به او منتقل شده بود و از این رو فرمود: « من در میان شما دو بارِ گِران می گذارم، کتاب خداوند و خاندانم و سه بار فرمود نسبت به خاندانم خداوند را به یاد شما می آورم.

و هم چنین فرمود: « جایگاه تو نزد من مانند هارون نسبت به موسی است، غیر از اینکه بعد از من پیامبری نیست.»

و نیز فرمود: « أنا مدینه العلم و علیّ بابها.»

فرغانی و شرح تائیه

باید دانسته شود که شرح فرغانی بر تائیه از کتاب های معروف است و او از بزرگان علمای اهل سنّت است. در «کشف الظنون» آمده:

«تائیه قصیده ای مشهور در تصوف است و از شیخ ابوحفص عمربن علیّ فارض حموی متوفّای سال ۵۷۶ است... و شرح هایی دارد از جمله: شرح سعیدالدین محمّدبن احمد فرغانی متوفّای حدود سال ۷۰۰ که نخستین و قدیمی ترین شارح آن است. گویند که شیخ صدرالدّین قونوی شرح آن را به استادش محیی الدّین ابن عربی پیشنهاد کرد،اوبه قونوی گفت:این عروس شوهری از فرزندان تودارد،پس فرغانی وتلمسانی که هردوازشاگردانش بودند،آن راشرح کردند.

و نیز گویند که ابن عربی بر آن شرحی به اندازه پنج دفتر نگاشت و همه در دست صدرالدّین بود. گفته اند: درسش را با بیتی از آن به پایان می برد و سخنی از ابن عربی بر آن یاد می کرد. سپس ردّ آن را به فارسی می خواند. سعیدالدّین برای گردآوری آن انتخاب شد و نیز گفته شده است که فرغانی نخست آن را بر جلال الدّین رومی مولوی خواند سپس آن را به فارسی و بعد به عربی شرح کرد و آن را «منتهی المدارک» نامید که اوراق بسیاری دارد و در ابتدای آن مقدّمه ای در احوال سلوک آورده است.» (۱)و جامی او را چنین یاد کرده است: «او از کامل ترین بزرگان عرفان و از بزرگان صاحبان ذوق و وجدان است؛ کسی جز او مسائل علم حقیقت را با بررسی و تحقیق، آن چنان که در مقدّمه ی شرح تائیه ابن فارض آورده است، بیان ننموده، او

۱- ۱) . کشف الظنون ۱ / ۲۶۵.

نخست آن را به فارسی نوشت و بر استادش شیخ صدرالدّین قونوی عرضه داشت.

شیخ آن را بسیار نکو داشت بر آن تقریض نوشت و شیخ سعید، تقریض او را در مقدّمه ی شرح برای تیمّن و تبرّک آن آورده است. سپس برای گسترش و تکمیل فایده هایش آن را به زبان عربی نگاشت و فایده های دیگری بر آن افزود. خداوند از سوی خواستارانش نیکوترین پاداش را به او دهد.

و کتاب دیگری دارد که آن را «مناهج العباد الی المعاد» نامیده است، در آن مذهب های پیشوایان چهارگانه را بیان کرده است در مسأله های عبادت ها و بعضی معامله ها...» (۱)محمودبن سلیمان کفوی در شرح حالش چنین گوید: «شیخ فاضل ربّانی، کامل صمدانی، سعیدالدّین فرغانی. او از عزیزان اصحاب شیخ صدرالدّین قونوی، مرید شیخ محیی الدّین عربی است.

از کامل ترین بزرگان عرفان و برترین اصحاب ذوق و وجدان بود. او جامع دانش های شریعت و حقیقت بود. او بهترین شرح را بر اصول طریقت نگاشت و زبان دوران خود و برهان روزگار خویش و راه نمای راه حق و سرّ خداوند میان بندگان بود. مسائل علم حقیقت را گسترش داد و فنون اصول طریقت را در مقدّمه ی شرح قصیده ی تائیه فارضیّه ضبط و ثبت کرد.» (۲)و ذهبی گوید: «شیخ سعید کاشانی فرغانی، شیخ خانقاه طاجون و شاگرد صدر قونوی است. او یکی از کسانی است که به وحدت قائل بود. تائیه ابن فارض را در دو مجلّد شرح کرد و در ذیحجّه، حدود هفتادسالگی مُرد.» (۳)

۶۳ – اثبات کازرونی

اشاره

احمدبن منصور کازورنی حدیث مدینهالعلم را اثبات کرده است؛ وقتی که در شرح حالِ امیرالمؤمنین علیه السلام ، ایشان را با «باب العلم» وصف نموده است. متن گفته ی

ص:۱۵۷

۱- ۱) . نفحات الانس/ ۵۵۹.

۲- ۲) . کتائب أعلام الأخیار خطّی.

۳- ۳) . العبر فی خبر من غبر حوادث ۶۹۹.

او در کتابش، «مفتاح الفتوح» چنین است:

«ابوالحسن علیّ بن ابی طالب، اوّلین کسی است که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم او را «امیرالمؤمنین» نامید. خاتم خلفای راشدین، از همه پیش تر در پذیرفتن و ایمان و نخستین آنان در تصدیق و یقین و پایدارترین آنان در حکم و اتقان. درِ دانش و معدن فضل، همیشه پیش تاز، بزرگِ دین، کُشنده ی مشرکان و سرکشان، ذوالقرنین، و پدر دو ریحانه، پسرعموی پیامبر، برادرش از جهت حق و نسب، و یارش در دنیا و دین، خداوند خلافت را به او ختم کرد همان گونه به محمّد صلی الله علیه و آله و سلم رسالت را به پایان برد و هنگامی که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم هم شکلان را به هم و هم جنسان را به هم، و همانندها را به هم پیوند می داد، علی را برای خود نگه داشت و او را به برادری خود اختصاص داد و همین شرافت و افتخار برایش بسنده است.

و هر که در سخن و نوشته ها و خطبه ها و نامه هایش تأمّل کند، می یابد که دانش کسی با دانش او برابری نمی کند و فضیلت هایش بعد از محمّد صلی الله علیه و آله و سلم مانند ندارد. و از جمله ی آن ها کتاب «نهج البلاغه» است و به خداوند سوگند که فصاحت فصیحان وبلاغت بلیغان وحکمت حکیمان پایین تر از آن ایستاده است.

در شأن او آیه های بسیار نازل شده است و در فضیلت هایش حدیث های فراوانی رسیده است که کتاب های تفسیر از آن پُر شده است و نهاد اسنادها بر آن ها پیچیده شده است، شمارشگری نمی تواند آن ها را بشمارد و تعداد آن ها را در برنمی گیرد،هیچ مشکلی نیست جز اینکه ید بیضای او در آن است، و هیچ دشواری نیست جز اینکه او به بهترین گونه آن را برطرف کرده است، فاروق راست گفت، آن جا که گفت: به خداوند پناه می برم از آن دشواری که ابوالحسن در آن نباشد.

علی نام هایی دارد که پیشوایان در کتاب هایشان آورده اند؛ از آن هاست: در آسمان «اعلی» و در زمین «علی» و در تورات «ولی» و در انجیل «وفی» و در زبور «تقی» و نزد حاملان عرش، «سخی» و در بهشت «ساقی» و نزد مؤمنان «مرتضی» و «حیدر» و در قرآن «رُكَّعاً سُجَّداً» و نیز «قصم» نامیده می شود. پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم او را «علی» نامید و «ابوالحسن» و «ابوتراب» کنیه اش داد. نسبش، نسبِ رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم است و حسبش حسبِ ایشان، و دینش دین ایشان، در خویشاوندی بسیار نزدیک و در

هجرت پیشتاز بود.

مادرش فاطمه دختر اسد، نخستین زن هاشمی است که برای مرد هاشمی فرزند به دنیا آورد. گفته شده است: فاطمه علی را در کعبه زایید و از او (فاطمه) نقل شده است: هر گاه می خواست برای بُتی سجده کند در حالی که علی در شکمش بود، نمی توانست، پایش را بر شکمش می گذاشت و پشتش را بر پشت او می چسبانید و از آن کار (سجده کردن) منع می کرد و از این رو هنگام نام بردن او گفته می شود: «کرّم اللّه وجهه» یعنی: خداوند صورتش را گرامی داشت از اینکه بر بُتی سجده کند.» (۱)

کتاب مفتاح الفتوح

کتاب «مفتاح الفتوح» از شرح های معروف کتاب «مصابیح» است. در کشف الظنون آمده است:

«ازشرح های مصابیح،مفتاح الفتوح است که آغازش چنین است:الحمدللّه الّذی قصرت الافهام عمایلیق بکبریائه... الخ. در آن ذکر کرده که آن را از «شرح السنه» و «الغریبین» و «الفائق» و «النّهایه» گِرد آورده است و رمزهایی برای آن کتاب قرار داده است و در بیست و یکم رمضان سال هفتصد و هفت از آن فارغ شده است.» (۲)

۶۴ - اثبات امیرحسینی فوزی

اشاره

حسین بن محمّد معروف به «امیرحسینی فوزی» حدیث «مدینهالعلم» را اثبات کرده است. او امیرالمؤمنین علیه السلام را به وصف باب مدینه العلم توصیف کرده است؛ ضمن اوصافی که در شرح حال ایشان در کتاب «نزهه الأرواح» آورده است.

شرح حالش

ستایش او و کتابش «نزهه الأرواح» و دیگر نوشته هایش در کتاب های نوشته

۱- ۱) . مفتاح الفتوح فی شرح المصابیح خطّی.

۲- ۲) . کشف الظنون ۲ / ۱۷۰۱.

شده در شرح حال عرفا و بزرگان صوفیّه، موجود است، مانند:

۱ - نفحات الأنس/ ۶۰۵.

۲ - جامع السلاسل خطّی.

و در «کشف الظنون» چنین آمـده است: «نزهه الأرواح» فارسـی است از فخرالسّادات حسـین بن محمّـد معروف به «امیرحسـینی فوزی» که در سال ۷۱۱ آن را تألیف کرد، مختصر، منثور و منظوم است...» (۱)

۶۵ - روایت صدرالدّین حموئی

اشاره

صدرالدّین ابوالمجامع ابراهیم بن محمّد حموئی جوینی حدیث «مدینهالعلم» را روایت کرده؛ آن جا که گوید:

«مرا خبر داد شیخِ صالـح، احمـدبن محمّـدبن محمّـد قزوینی به طور شـفاهی بـا اجـازه ی روایتش از امـام ابوالقـاسم محمّـدبن عبـدالکریم، و مرا خبر داد شیخِ عدالت پیشه، بهاءالدّین محمّدبن یوسف بن محمّدبن یوسف، شـنیدم از او در مسـجد ربوه در شهر دمشق، گفت: ما را خبر داد شـیخ الشـیوخ تاج الـدّین ابومحمّد عبداللّه بن عمربن علیّ بن محمّدبن حمویه جوینی از شـیخ الشّیوخ سعدالدّین ابو سعد عبدالواحدبن ابوالحسن علیّ بن محمّدبن حمویه از شیخ علیّ بن محمّد بن احمدبن محمّدبن حمزه ثعلبی از ابوبکر وجیه بن طاهربن محمّد شـحّامی از شـیخ الشّـیوخ ابوسـعد در نیشابور در پایان ماه رمضان سال پانصد و سـی و هشت از ابو محمّـد الحسن بن احمـد حافـظ، از سیّد ابوطـالب حمزهبن محمّـد جعفری از محمّـدبن احمـد حافـظ، از ابوصالح کرسـی (کرابیسـی) از صالح بن احمد از ابوصـلت هروی از ابومعاویه از اعمش از مجاهد از ابن عبّاس از رسول خدا صـلی الله علیه و آله و سـلم که فرمود: «من شـهر دانشم و علی درِ آن است، هر کس در آن را خواهـد پس بایـد نزد علی آیـد.» (۲)و در کتاب «ینابیع المودّه» بعد از روایت کردن حدیث از ابن مغازلی گوید:

۱- ۱) . کشف الظنون ۲ / ۱۹۳۹.

۲- ۲) . فرائد السمطین ۱ / ۹۸.

«هم چنین: این حدیث را موفّق بن احمد و حموینی و دیلمی در کتاب «الفردوس» و صاحب کتاب «المناقب» از مجاهد از ابن عبّاس آن را روایت کرده اند.» (۱)

شرح حالش

۱ - ذهبی گوید: «به آن جاآمد شیخ الشّیوخ، صدرالدّین ابراهیم بن شیخ سعد الدّین بن حمویه جوینی، خواستار حدیث، پس حدیث بسیار شنید، و از یاران مؤیّد طوسی برای ما روایت کرد، و اطّلاع داد که پادشاه تاتار، غاز ان بن أرغون، به دست او اسلام آورد، به وسیله ی جانشینش نوروز، و آن رویدادی فراموش نشدنی بود.» (۲)۲ - ذهبی هم چنین در یادکرد استادانش گوید: «از محدّثِ یگانه کامل، فخرالاسلام، صدرالدّین ابراهیم بن محمّدبن مؤیّدبن حمویه خراسانی جوینی استاد صوفیه شنیدم، نزد ما یک خواستار حدیث آمد، و از دو نفر از یاران مؤیّد طوسی برایمان روایت کرد و به شدّت توجّه به روایت و به دست آوردن اجزای آن داشت.

غازانِ پادشاه به دست او اسلام آورد، سال ۷۲۲ درگذشت در حالی که سنّش هفتاد و هشت سال بود.» (۳)۳ - یافعی مانند عبارت «العبر» را آورده است. (۴)۴ - اسنوی گوید: «در دانش های حدیث و فقه پیشوا بود، در جست وجوی دانش بسیار سفر می کرد، مراجعه ی بسیار داشت، مشهور به مقامات عرفانی بود.» (۵)و این سخنان و غیر آن ها را در جلد «حدیث طیر» آورده ایم.

۶۶ - اثبات نظام الأولیاء بخاری

اشاره

نظام الدّین محمّدبن احمدبن علی بخاری، مشهور به «نظام الأولیاء» حدیث «مدینه العلم» را تأیید کرده است و تصریح کرده که این از فضایل و خصوصیّات

ص:۱۶۱

۱- ۱) . ینابیع المودّه / ۷۲.

۲- ۲) . العبر: حوادث ۷۹۵.

۳- ۳) . تذکره الحفّاظ ۴ / ۱۵۰۵.

۴- ۴) . مرآه الجنان حوادث: ۷۲۲.

۵- ۵) . طبقات الشّافعیه ۱ / ۲۱۷.

امیرالمؤمنین علیه السلام است بر پایه ی آن چه عبدالرّحمان چشتی از او در کتاب «مرآه الأسرار» در بخش ذکر احوالش علیه السلام نقل کرده است.

شرح حالش

بزرگان عارفان در کتاب های شرح حال مشایخ خود، شرح حال او را آورده اند؛ مانند:

۱ - عبدالرّحمان جامی در «نفحات الأنس ۵۰۴»

۲ - مجدالدّین بدخشانی در «جامع السّلاسل خطّی»

۳ - عبدالحق دهلوی در «اخبار الأخیار ۵۶»

۴ - پدر دهلوی در «الانتباه فی سلاسل أولیاء اللّه»

۶۷ - روایت ابوالحجّاج مزّی

اشاره

جمال الدّین ابوالحجّاج یوسف بن عبدالرّحمان مزّی حدیث «مدینه العلم» را در شرح حال امام علیه السلام این چنین آورده است:

« روایت شده است که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: من شهر دانشم و علی درِ آن است، پس هر کس دانش را خواهد، پس باید از درش وارد آن شود.» (۱)و در همین کتاب در شرح حال ابوصلت هروی نیز آن را روایت کرده است که پیشتر آمد و باز خواهد آمد.

شرح حالش

۱ - ذهبی در «تذکره الحفّاظ ۴ / ۱۴۹۸» و کتاب های دیگر.

۲ - ابن وردی در «تتمه المختصر، حوادث ۷۴۲»

۳ - اسنوی در «طبقات الشافعیّه ۲ / ۴۶۴»

۱- ۱) . تهذیب الکمال ۲۰ / ۴۸۵.

۴ – ابن شحنه در «روضه المناظر، حوادث: ۷۴۲»

۵ – ابن حجر در «الدرر الکامنه ۵ / ۲۳۳»

۶ – ابن تغری بردی در «النّجوم الزّاهره ۱۰ / ۷۶»

۷ – سیوطی در «طبقات الحفّاظ / ۵۱۷»

۸ – شوکانی در «البدر الطالع ۲ / ۳۵۳»

۹ – صدیق حسن خان در «التّاج المکلّل / ۴۷۵»

سیوطی گوید: «مزّی، پیشوا، عالم، دانشمند، حافظ، یگانه، محدّث شام...

اندکی فقاهت کرد و سپس به این مقام روی آورد، مسافرت کرد و بسیار شنید و در لغت نظر افکند و در آن و در تصریف مهارت یافت و عربی خواند. در شناسایی رجال پرچم دار است، دیدگان مانند او را ندیده است، دو کتاب «تهذیب الکمال» و «الأطراف» را نگاشت، و مجالس خود را املاء کرد و مشکلات و معضلات از پیش گفته شده ی علم حدیث و رجال را توضیح داد، و به ریاست استادان دارالحدیث اشرفیه درآمد. روز شنبه دوازدهم صفر سال ۷۴۲ درگذشت.»

خلاصه گفته اسنوی از این قرار است: «حافظترین مردم زمان خود بود، به ویژه در رجال متقدّم، و از همه سو برای روایت و درایتش به او مراجعه می شد، در لغت و تصریف سرآمد بود، دین دار خیّر و گوشه گیر از مردم، بی تکلّف و فقیر بود.

کتاب «تهذیب الکمال فی اسماء الرّجال» و کتاب «الأطراف» را تألیف کرد.»

۶۸ – روایت جمال الدّین زرندی

اشاره

جمال الدّین محمّدبن یوسف زرندی انصاری در بیان ترتیب کتابش گوید:

«پس بخش نخست مشتمل است بر فضایل جناب سیّد المرسلین و خاتم النبیّین و رسول ربّ العالمین محمّد علیه افضل صلوات المصلّین و شمائل و صفات ایشان و آن چه خداوند متعال از آیه ها و معجزاتش به او اختصاص داده است و بر

منقبت های پسرعمویش و باب مدینه العلم او، امیرالمؤمنین علیّ بن ابی طالب .» (۱)سپس در قسمت دوم از بخش اوّل گوید: «قسمت دوم از بخش نخست در مناقب امیرالمؤمنین و امام المتّقین، چشمه راه های حق و یقین و سرآمد اولیاء و صدّیقین، همسر فاطمه ی بتول نور دیده ی رسول، پسرعمو و باب مدینه العلم او، پشتیبان و برادرش، نور دیده ابوطالب، مرتضای مجتبی که در دنیا و آخرت امام و سیّد است. و در راه خداوند سبحانه و تعالی و برپا داشتن دینش دستانی قوی داشت.دلی خردمند و گوشی شنوا و همّتی داشت که به پیمان ها و ضمانت ها وفادار بود، بزرگ دین و برادر پیامبر پروردگار جهانیان... شیر چیره، و عقاب شکننده و شمشیر برّنده، و قهرمان پیروز و شیر از پا درآورنده و آقای باوقار و دریای آرام و دانش گسترده و موج انبوه، دریای وسیع، کوه بلند سربرافراشته و ساقی مؤمنان از حوض به اندازه ی کامل و اتم، شیر کرّار خداوند، پدر ائمّه ی اطهار، شرف یافته به مزیّت «من کنتُ مولاه فعلیٌ مولاه» تأیید شده با دعای «اللّهُمَّ وال من والاه و عاد من عاداه» شکننده ی بت ها و شکست دهنده ی احزاب، صدقه دهنده ی انگشترش در محراب، سوارکار میدان جنگ، شیر هر بیشه و هر جنگل، کسی که زبان هرعیب جو وغیبت کننده وبیان هربدگو ودودل رااز کارانداخت ازنکوهیدن مرتبه بلند اوازآن روکه گرداگردش ازهرمذمّت وعیبی بی آلایش است،اختصاص یافته ازحضرت پیامبربه کرامت برادری وبرگزیده ی به نام اوکه اوبرای خانه ی حکمت وشهردانش، دراست و دربرتری او و برگزیدگی او وحی فرود آمد و کتاب نازل شد (گویا شد) کنیه داده شده به «ابوالریحانتین» و «ابوالحسن» و «ابوالتّراب»... .» (۲)وگفته است: «فضیلت دیگری که اصحاب به آن اعتراف کردند و شادمان

۱- ۱) . نظم درر السمطین / ۲۰.

۲- ۲) . نظم درر السمطین / ۷۷.

شدنـد، و راه هم دلی را پیمودنـد و آن را برگزیدنـد: از ابن عبّاس نقل شده که رسول خدا صـلی الله علیه و آله و سـلم فرمود: «من شـهر دانشم و علی در آن است، هر کس در آن را خواهـد بایـد به سوی علی آیـد.» (۱)و زرنـدی در کتاب خود، «معارج الاصول» گوید: «ابن عبّاس روایت کرده است که: رسول خدا صـلی الله علیه و آله و سـلم فرمود: من شـهر دانشم و علی درِ آن است، پس هر کسی درِ آن را بخواهد، باید نزد علی بیاید.» (۲)و گفته ی زرندی در کتابش، «الاعلام»، چنین است:

«بابی در خلافت امیرالمؤمنین ابی الحسن علیّ بن ابی طالب بن عبدالمطّلب هاشـمی او با رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در عبدالمطّلب پیوند می یابد، اوست پسـرعمویش و درِ شهر علمش و پشتیبانش و برادرش و نور چشم ابوطالب... کسی که از سوی حضـرت پیـامبر اختصـاص یـافته است به کرامتِ برادری و انتخـاب و از او چنین نام برده شـد که برای خانه ی حکمت و شهر دانش در است... .» (۳)

زرندی حجّت است

زرندی از حافظان بزرگ اهل سنّت است که نصّ عبارت های ایشان در ستایش او را در مجلّد «حدیث نور» آوردیم.

و در «ذخیره المآل» آمده است: هذا الّذی قرّره الأجلّه و المقتضی و لازم الأدلّه

این چیزی است که بزرگواران آن را تقریر کرده اند و مقتضی و لازمه ی دلیل ها چنین است.

از این جهت است که وقتی برای دانشـمندان بزرگ، دلیـل هـایی بر این ویژگی هـای اهل بیت شـریف آشـکار شـد، آن ها را تقریر و تحریر کردند، مانند: سیّد علی سمهودی پیشوای اهل سنّت در کتاب «الجواهر» خویش، و حافظ طبری شافعی در کتاب «الذخائر» خود، و حجّت زرندی شافعی در کتاب «معارج» خود، و

ص:۱۶۵

۱- ۱) . نظم درر السمطین / ۱۱۳.
۲- ۲) . معارج الاصول الی معرفه فضل آل رسول - خطّی.
۳- ۳) . الأعلام خطّی.

شیخ الاسـلام، ابن حجر شافعی در کتابش «الصواعق» و جلال الدّین سـیوطی شافعی در کتاب «الثغور الباسـمه فی مناقب السیده فـاطمه» و کتـاب «احیـاء المیت فی ذکر اهـل البیت» و «السـمطین فی کتاب السـبطین» و «اسـنی المطالب فی فضایل علیّ بن ابی طالب.»

اصطلاح «الحجّه»

ذهبی گوید: «بالاترین عبارت ها در مورد راویان مقبول از این قرار است:

ثبت، حجّه، حافـظ ثقه و متقن ثقه و ثقه و بالاـتر از آن ثقه، و بالاتر از آن صـدوق، و لا بأس به، و لیس به بأس، و بالاتر از آن اینکه در جایگاه صـدق است (محلّه الصـدق)، و جیّـد الحدیث، صالح الحدیث، شـیخ وسط، شـیخ، حسن الحدیث، صدوق ان شاءاللّه، صویلح و مانند آن.» (۱)و گفته است: «حافـظ در عرف بالاتر از مفیـد است هم چنان که حجّت بالای ثقه است.» (۲)و عراقی گویـد: «ابن ابوحاتم گفته است، لفظها را در جرح و تعدیل، بر مرتبه های مختلفی دیدم، پس اگر درباره ی کسـی گفته شد: او ثقه یا متقن است، یعنی به حدیثش احتجاج می شود.

ابن صلاح گوید: و هم چنین است اگر گفته شود: ثبت یا حجّه و هم چنین اگر در عدالت گفته شود: حافظ یا ضابط.

خطیب گویـد: بالاـترین عبـارت هـا این است که گفته شود: حجّت است یا ثقه است.» (۳)سخاوی گفته است: «اقتضای سـخن ابوداود این است که حجّت قوی تر از ثقه است و توضیح اینکه «آجری» درباره ی سلیمان بن بنت شرحبیل از او پرسید، گفت: ثقه ای است که اشتباه می کند همان گونه که مردم اشتباه می کنند. آجری گفت:

به او گفتم: او حجّت است؟ پاسخ داد: حجّت، احمدبن حنبل است. و همین گونه

۱- ۱) . میزان الاعتدال ۱ / ۴.

۲- ۲) . تذکره الحفّاظ ۳ / ۹۷۹.

۳- ۳) . شرح الفیه الحدیث از زین عراقی ۲ / ۴.

عثمان بن ابوشیبه درباره ی احمدبن عبداللّه بن یونس گفت: او ثقه است ولی حجّت نیست.

ابن معین درباره ی محمّدبن اسحاق گفته: ثقه است ولی حجّت نیست و درباره ی ابواویس گفت: صدوق است ولی حجّت نیست.

گویی بر اساس همین نکته هاست که خطیب تعبیر حجّت را بر ثقه مقدّم داشته؛ آنجا که گوید: بالاترین عبارات این است که گفته شود: حجّت است یا ثقه است.» (۱)قاری گوید: «حافظ، در اصطلاح محدّثان کسی است که دانش او احاطه داشته باشد به متن و اسناد یک صدهزار حدیث و «طالب»، آغازگر علاقه مند به آن است و «محدّث» و «شیخ» و «امام» استاد کامل است. و «حجّه» کسی است که دانش او به متن و اسناد سیصد هزار حدیث احاطه داشته باشد هم راه با شرح حال راویان آن از نظر جرح و تعدیل و تاریخ و «حاکم» کسی است که به همان ترتیب، دانش او احاطه به تمام حدیث های روایت شده داشته باشد.» (۲)

۶۹ - حسن دانستن صلاح الدّین علائی

اشاره

صلاح الدّین ابوسعید خلیل بن کیکلدی علائی دمشقی شافعی، حدیث «مدینهالعلم» را ثابت کرده و شاهد صحّت آن را آورده است. در کتاب «المقاصد الحسنه» درباره ی این حدیث چنین آمده است:

«بلکه علایی به توقّف در قضاوت بر ضدّ آن حدیث تصریح کرده است. او گوید: اشکالی به نظر او دارم. سپس شاهد صحّت آن را بیان می کند، از آن جهت که ابومعاویه راوی حدیث ابن عبّاس، آن را بازگو کرده است، پس محذور از کسانی که پایین تر از او هستند، برطرف می شود. گوید: ابومعاویه ثقه و حافظ است؛ که هر گاه به تنهایی حدیثی را نقل کند، به آن نقل احتجاج می شود؛ همان گونه که ابن عیینه و

۱- ۱) . شرح الفیه الحدیث، از سخاوی ۳ / ۲۱.

۲- ۲) . جمع الوسائل فی شرح الشّمائل ۱ / ۷.

دیگران چنین بوده اند، پس در این صورت هر کس حکم به دروغ بودن این حدیث دهد خطا کرده است. گوید: و این حدیث از لفظهای ناشایستی که خردها از آن پرهیز کند، نیست، بلکه مانند حدیث «أرحم أمّتی بأمتی» می باشد که دست آوردی مورد اعتماد است.» (۱)وسیوطی گوید: «حافظ،صلاح الدّین علائی - که ازدست نویس اونقل کرده ام - در پاسخ به حدیث هایی از «مصابیح بغوی» که سراج قزوینی به آنها اشکال کرده که ساختگی هستند، گوید: حدیث «أنا مدینهُ العلم و علیٌّ بابُها» را ابوالفرج از چندین طریق در زمره ی اخبار ساختگی آورده است و تأکید بر باطل بودن همگی آن ها دارد و هم چنین گروهی بعد از او چنین گفته اند؛ از جمله ذهبی در «المیزان» و کتاب های دیگر. راوی مشهور آن ابوالصلت عبدالسّلام بن صالح هروی است از ابومعاویه از اعمش از مجاهد مرفوعاً از ابن عبّاس. و درباره ی این عبدالسّلام بسیار سخن گفته اند: نسائی گوید: ثقه نیست. دارقطنی و ابن عدی گفته اند: متّهم است و دارقطنی می افزاید: رافضی است. ابوحاتم گوید: نزد من صدوق نبوده است و ابوزرعه حدیث او را کنار زده است.

با این همه حاکم گوید: ما را حدیث کرد اصم از عبّاس - یعنی دوری - که گفت: از یحیی بن معین درباره ی ابوصلت پرسیدم، گفت: ثقه است، گفتم: مگر حدیث «أنا مدینه العلم» را از ابومعاویه نقل نکرده است؟ گفت: محمّدبن جعفر فیدی که ثقه است آن را از ابومعاویه نقل کرده است. و همین گونه صالح جزره آن را از ابن معین روایت کرده است. سپس حاکم آن را ادامه می دهد از طرق محمّد بن یحیی بن ضریس که او ثقه و حافظ است از محمّدبن جعفر فیدی از ابومعاویه.

علائی گوید: ابوصلت عبدالسّلام حق مطلب را ادا کرده است و ابومعاویه ثقه و مأمون و از بزرگان پیشوایان و حافظانی است که مورد اتّفاق همگان می باشند و تنها او آن را از اعمش نقل کرده است، پس چه شد؟ و چه استحاله ای است در

۱- ۱) . المقاصد الحسنه / ۹۷.

اینکه پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم مانند این سخن را در حق علی بفرماید؟

و هیچ یک از کسانی که بر این حدیث اشکال کرده اند و تأکید بر ساختگی بودن آن داشته اند، پاسخی درباره ی این روایت های صحیح از ابن معین، نیاورده اند.

با این همه این حدیث شاهدی داردکه ترمذی آن را درکتاب «الجامع» روایت کرده است ازاسماعیل بن موسی فزاری ازمحمّدبن عمربن رومی ازشریک بن عبداللّه ازسلمهبن کهیل ازسویدبن غفله ازابوعبداللّه صنابحی مرفوعاً ازعلی که گفت: «من خانه ی حکمتم و علی درآن است.» وآن را روایت کرده است ابومسلم کجی و دیگران ازمحمّدبن عمربن رومی واوکسی است که بخاری درغیرکتاب «صحیح» از او روایت کرده است وابن حبان او را ثقه دانسته و ابوداود او را ضعیف دانسته است.

ابوزرعه گوید: در او سستی است، ترمذی پس از نقل حدیث گوید: این حدیث غریبی است. و بعضی آن را از شریک روایت کرده اند و صنابحی را ذکر نکرده اند و این حدیث از کسی از ثقه ها غیر از شریک شناخته نشده است.

علائی گوید: محمّدبن عمربن رومی از تنهایی در روایت کردن آن بیرون آمده است و شریک، ابن عبداللّه نخعی قاضی است که مسلم به او احتجاج کرده و بخاری بر او تعلیق کرده و یحیی بن معین او را ثقه دانسته است. عجلی گوید: او ثقه و حسن الحدیث است.

عیسی بن یونس گوید: هرگز کسی را پارساتر از شریک در علمش ندیدم.

بنابراین تفرّد او در نقل حدیث نیکوست، چه رسد به اینکه ضمیمه ی حدیث ابومعاویه شود. نیز روایت کسانی که صنابحی را اسقاط کرده اند، بر آن ایراد وارد نمی کند؛ چون سویدبن غفله از تابعان مخضرم است که خلفای چهارگانه را درک کرده و از آنان شنیده است، پس ذکر صنابحی در سند به جهت استحکام بیشتر آن است و ابوالفرج و نه هیچ شخص دیگری، علّت ناشایستی درباره ی حدیث «شریک» نیاورده است، جز اینکه بی هیچ دلیلی ادّعای «ساختگی بودن» کرده

است. سخن حافظ، صلاح الدّین علایی پایان یافت.» (۱)هم چنین سیوطی این سخن را در «قوت المغتذی فی شرح الترمذی» آورده است. (۲)و در کتاب «النکت البدیعات» گوید: «حافظ ابوسعید علایی درباره ی ابن جوزی نسبت به این حدیث پی گیری کرده است با فصلی طولانی که اصل آن را پیمودم که خلاصه اش چنین است که گوید: ابن جوزی و غیر از او درباره ی این حدیث حکم به ساختگی بودنش داده اند و من درباره اش دیدگاهی دارم، تا آن جا که گوید: و نتیجه این که با طریق هایش منتهی می شود به اینکه (حدیث) حسن است و به آن احتجاج شده است، پس هرگز «ضعیف» نیست چه رسد که «ساختگی» باشد.

هم چنین این سخن علائی را در کتاب های زیر می یابید:

الأحادیث المشتهره از زرکشی.

الدرر المنتثره از سیوطی.

جواهر العقدین از سمهودی.

السیره الشامیه و تنزیه الشریعه از ابن عراق.

تذکره فتنی.

المرقاه از قاری.

فیض القدیر از مناوی.

حاشیه المواهب اللدنیه از شبراملسی.

و القول المستحسن.

شرح حالش

ص:۱۷۰

۱- ۱) . اللآلی المصنوعه فی الأحادیث الموضوعه ۱ / ۳۳۲.

۲- ۲) . قوت المغتذی فی شرح صحیح الترمذی.

۱ – ذهبی در «المعجم المختص ۹۲»

۲ – اسنوی در «طبقات الشافعیه ۲ / ۲۳۹»

۳ – ابن حجر در «الدرر الکامنه ۲ / ۱۷۹»

۴ – سیوطی در «طبقات الحفّاظ ۵۲۸»

۵ – علیمی در «الانس الجلیل ۲ / ۱۰۶»

۶ – شوکانی در «البدر الطالع ۱ / ۲۴۵»

و خلاصه ی شرح حال شوکانی از او چنین است:

«در ربیع الأوّل سال ۶۹۴ متولّد شد.از شرف الدّین فزاری وبرهان الدّین ذهبی وابن عبدالدائم وقاسم بن عساکر و گروهی دیگر که به هفت صد نفرمی رسند، حدیث شنید، به شهرها سفر کرد و پیش از آن به فقه و عربی مشغول بود، در آن مهارت یافت و کتاب هایی در فقه و اصول و حدیث نگاشت. ابن حجر در کتاب «الدرر» گوید: او کتاب های بسیاری نگاشت که گسترش یافته، مشهور و سودمند است.

ذهبی او را به حافظ بودن توصیف کرده و گفته است: علم رجال و علم علل حدیث را فرا گرفت و در این زمینه هم راه با سلامت ذهنی و سرعت فهم پیش افتاد.

و غیر او گفته است: او در فقه و نحو و اصول و حدیث و فنون آن پیشوا بود تا اینکه بازمانده ی حافظان شد، رجال را می شناخت در متن ها و اسنادها بسیار دانا بود و نوشته هایش نمایان گر پیشوایی او در هر فنّی است. اسنوی گفته است: او حافظ زمان خویش بود. سال ۷۶۱ درگذشت.»

۷۰ – روایت سیّد علی همدانی

اشاره

حدیث «مدینهالعلم» را این گونه روایت می کند: « از جابر نقل شده که گفت:

رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «أنا مدینه العلم و علیّ بابها.» و از ابن مسعود و از انس مانند آن روایت شده است.» (۱)و در کتاب «السبعین فی فضائل امیرالمؤمنین علی» گوید:

۱– ۱) . به ینابیع المودّه / ۲۵۴ بنگرید.

« حدیث بیست و دوم، جابر گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بازوی علی را گرفتند و فرمود: «این امام نیکوکاران و کُشنده گنه کاران است، بی یاور است هر کس او را فرو گذارد، یاری می شود هر کس او را یاری کند.» سپس صدایشان را بلند کرده و فرمود:

«من شهر دانشم و علی درِ آن است، پس هر کس دانش را خواهد، باید نزد آن در بیاید.» ابن مغازلی آن را روایت کرد.» (۱)و در کتاب «روضهالفردوس» گوید: «باب اوّل آغاز می شود با آن چه روایت می کند باب مدینه العلم و سرچشمه ی بخشندگی و بردباری، دارنده ی مناقب علی بن ابی طالب کرّم اللّه وجهه» (۲)و در باب یازدهم شامل آن چه از جابر روایت شده است، گوید: و از او نقل شده که گفت: پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «من شهر دانشم و علی درِ آن است، هر کس دانش را خواهد، باید نزد آن دَر بیاید.» (۳)و در کتاب دیگرش، «مشارب الأذواق»، حدیث را به عنوان مرسل مسلّم نقل کرده است.

شرح حالش

بزرگان دانشمندان مشهور و عارفان برجسته شرح حالش را آورده اند و مدح های بزرگ و منقبت های بزرگوارانه اش را ذکر کرده اند. همان گونه که درباره ی «حدیث غدیر» گذشت و نیز در جلد «حدیث تشبیه» خواهد آمد. ان شاء اللّه تعالی.

۷۱ – اثبات نورالدّین بدخشانی

اشاره

نورالدّین جعفربن سالار بدخشانی معروف به «امیر ملا»، حدیث را تأیید کرده است،اوجانشین سیّد علی همدانی مذکور است. او حدیثی از امام علیه السلام نقل می کند و

۱– ۱) . به ینابیع المودّه ۲۳۴/ بنگرید.

۲– ۲) . روضه الفردوس – خطّی.

۳– ۳) . روضه الفردوس خطّی.

ایشان رابه «باب مدینه العلم وسرچشمه ی بخشندگی وبردباری...» وصف می کند. (۱)

شرح حالش

۱ - شاه ولیّ اللّه در «الإنتباه فی سلاسل أولیاء اللّه»

۲ - مجدالدّین بدخشانی در «جامع السّلاسل - خطّی»

۷۲ - حسن شمردن بدر زرکشی

اشاره

بدرالدّین محمّدبن بهادر زرکشی شافعی چنین حکم کرده است که حدیث «مدینه العلم» «به درجه ای از حُسن می رسد که بدان احتجاج می شود و هرگز ضعیف نیست؛ چه رسد به اینکه «ساختگی» باشد.»

و مناوی از کسانی است که این مطلب را از او نقل کرده است. (۲)

شرح حالش

۱ - ابن قاضی شهبه: «محمّدبن بهادربن عبداللّه: دانشمند علّامه، نویسنده و محرّر، بدرالدّین ابوعبداللّه مصری زرکشی، تولّدش به سال ۷۴۵ بود و از دو استاد، جمال الدّین اسنوی و سراج الدّین بلقینی دریافت کرد و به حلب نزد شیخ شهاب الدّین أذرعی مسافرت کرد و برای آموختن حدیث به خدمت مغلطائی رسید و حدیث را در دمشق و شهرهای دیگر شنید.

بعضی از مورّخان گفتند: او فقیه، اصولی و فاضل در همه ی آن ها بود. درس و فتوا داد و در رجب سال هفت صد و نود و چهار درگذشت.» (۳)۲ - ابن حجر استادان و نوشته هایش را ذکر کرده است. (۴)

۱- ۱) . خلاصه المناقب - خطّی.

۲- ۲) . فیض القدیر شرح الجامع الصغیر ۳ / ۴۷.

۳- ۳) . طبقات الشافعیه از ابن قاضی شهبه ی اسدی /۲ ۳۱۹.

۴- ۴) . الدر الکامنه از ابن حجر ۴ / ۱۷.

۳ - سیوطی گوید: «از اسنوی و مغلطائی و ابن کثیر و اذرعی و غیر آنان برگرفت و کتاب های بسیاری در فن های چندی نگاشت... .» (۱)۴ - داودی گوید: «امام، عالم، علّامه نویسنده و محرّر بود، او فقیهی اصولی و مفسّر، ادیب و فاضل در تمام آن ها بود، درس و فتوا داد... .» (۲)۵ - دهلوی خود در «بستان المحدّثین» کتاب او «التنقیح لألفاظ الجامع الصحیح» و هم چنین استادان و مصنّفاتش را یاد کرده و او را ستوده است.

۷۳ - اثبات فخرالدّین ابن مکانس

اشاره

فخرالدّین عبدالرّحمان بن عبدالرزّاق بن ابراهیم بن مکانس قبطی مصری، حدیث را اثبات کرده است که آن را در بیت هایی که امیرالمؤمنین علیه السلام را مدح کرده وارد نموده است. ابن حجّه گوید:

«از او شعری رانقل کرده ام که در آن امیرالمؤمنین علیّ بن ابی طالب را مدح نموده است: یا ابن عم النبی إنّ أناساً

- ای پسرعموی پیامبر! مردمانی از تو پیروی کردند و به سعادت رسیدند.

- تو درِ حقیقی دانش هستی؛ ای امامی که غیر تو، همگی مَجاز هستند.

شرح حالش

ص:۱۷۴

۱- ۱) . حسن المحاضره ۱ / ۴۳۷.

۲- ۲) . طبقات المفسّرین ۲ / ۱۵۷.

ابن حجر عسقلانی در شرح حالش چنین گوید: «عبدالرّحمان بن عبدالرزّاق بن ابراهیم بن مکانس قبطی مصری، فخرالدّین، در آخر ذیحجّه سال ۷۴۵ متولّد شد.

پدرش در دیوان ها نویسنده بود، و در این زمینه پرورش یافت و او دارای هوش بود، پس مشتاق ادبیات شد و از قیراطی و غیر او آموخت، و هم نشین شیخ بدرالدّین بشتکی شد و آیین فرقه نباتیّه را به خوبی به نظم درآورد هر چند در عربی کم بود داشت ولی ذهنی قوی، ذوقی نیکو، تیزبینی در سخنان نغز و هوشی سرشار داشت. مقام داوری دولت و منصب های دیگری را در قاهره یافت، یک بار با برادرش صاحب کریم الدّین صدارت یافت، سپس عهده دار وزارت شام شد و مدّتی در آن جا اقامت کرد و وارد حلب شد، و با فاضلان شام در دو شهر مناظره کرد، سپس از دمشق درخواست کرد که به وزارتی در مصر منصوب شود. گفته می شود که در بازگشت با سمّ کشته شد، پس مرده به خانه اش رسید و آن رخداد در دوازدهم ذیحجه ی سال ۷۹۴ بود در حالی که هنوز پنجاه سال را به پایان نرسانیده بود.

چندین بار با او ملاقات کردم و مقداری شعر از او شنیدم...» (۱)

۷۴ - اثبات کمال الدّین دمیری

اشاره

متن گفته ی کمال الدّین محمّدبن موسی دمیری چنین است: « مناقب او علیه السلام بسیار است، و این سخن پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم بسنده است که فرمود: «أنا مدینه العلم و علیّ بابها.» (۲)

شرح حالش

۱ - ابن قاضی شهبه گوید: «محمّدبن موسی بن عیسی دمیری مصری کمال الدّین، حدود سال هفت صد و پنجاه متولّد شد و از خیاطّی ارتزاق می کرد، سپس خادم بهاءالدّین سبکی شد و از او و از شیخ جمال الدّین اسنوی آموخت و او را بسیار ستود و آموختن را به پایان برد و در فنون مهارت یافته، شعر سرود و در «قبّهالزکیه» نزدیک «باب النصر» مدرّس حدیث شد. بارها حج گزارد و در آن جا مجاور شد و در مسجد «الظّاهر» در «الحسینیه» برای مردم سخنرانی کرد، او از

ص:۱۷۵

۱- ۱) . الدرر الکامنه ۲ / ۳۳۰.

۲- ۲) . حیاه الحیوان از دمیری ۱ / ۵۵.

عبادت و تلاوت بسیار بهره مند بود و بیشتر زبانش به این دو مشغول بود. شرح المنهاج درچهارجلد نوشته ی اوست که شامل فواید بسیاری خارج ازفقه می باشد و نیز «الدیباجه فی شرح سنن ابن ماجه» در چهار جلد از آن اوست. کتابی به نام «حیاه الحیوان» گردآوری کرد و تعدادی از فایده های طبّی، خواص و نکات ادبی و حدیثی و غیره را در آن گنجاند. و از او خطبه هایی گروهی و موعظه ای تدوین شده است.

حافظ، شهاب الدّین ابن حجر در «المعجم» آورده است: او بهره هایی از عبادت، تلاوت، روزه و مجاورت مکّه و مدینه را داشت. کرامت ها و اخباری غیبی از او شهرت گرفت که گاهی آن را به رؤیا و گاهی دیگر به بعضی بزرگان نسبت می داد. و بیشتر مردم معتقد بودند که قصد پرده پوشی داشت. در جمادی الآخر سال هشت صد و هشت درگذشت.» (۱)۲ - تقی الدّین فاسی: استادان ونوشته های او را ذکر کرده و درباره ی کتاب «حیاه الحیوان»گوید: «کتابی نفیس است که آن را خلاصه کردم.» و می گوید: «وقتی شیخ بهاءالدّین سبکی او را شایسته تدریس و فتوا دید، با جدّم قاضی کمال الدّین ابوالفضل نویری صحبت کرد تا این اجازه را به او بدهد و او چنین کرد» و می افزاید:

«در تفسیر و حدیث و فقه و اصول فقه و عربی و ادبیات برتری یافت.» (۲)۳ - شمس الدّین سخاوی شرح حال مفصّلی از او آورده است که خلاصه ی آن چنین است: «زیلعی در بیان طبقات دانشمندان او را به «فاضل کمال الدّین کمال» وصف کرده است. در تفسیر و حدیث و فقه و اصول و عربیّت و ادبیات و غیر آن ها برتری یافت، به او اجازه فتوا و تدریس داده شد و متصدّی اقراء شد. گروهی از او بهره بردند و شرحی بر ابن ماجه نوشت که بسیار سودمند افتاد. «حیاهالحیوان» کتاب نفیس اوست که فوائد بسیاری در آن گنجاند.

تقی فاسی شرح حالش را در «تاریخ مکّه» آورده و استاد ما در «أنباء» خود، او

۱- ۱) . طبقات الشافعیه از ابن قاضی شهبه اسدی خطّی.

۲- ۲) . العقد الثمین فی تاریخ بلد اللّه الأمین ۲ / ۳۷۲.

را یاد کرده گوید: در فقه، ادبیات و حدیث مهارت یافت و در فنون شرکت داشت و برای محدّثان در «قبه بیبرس» و چند جای دیگر تـدریس کرد. موعظه کرد و بس سودمنـد افتـاد، بسیار خوب خطبه خوانـد. از عبادتِ تلاوت و روزه و مجاورت حرمین بهره منـد بود. کرامت هایی از او نقل می شـد که آن را مخفی می داشت و چه بسا آشـکار می کرد و آن را به دیگری نسـبت می داد.» (۱)۴ – جلال الدّین سیوطی گوید:

«... در ادبیات مهارت یافت و در «قبه ی بیبرس» حدیث تدرس کرد.

کتاب هایی دارد از جمله ی آن ها «شرح المنهاج» و «المنظومه الکبری» و «حیاه الحیوان» است. به داشتن کرامت ها و خبردادن از امور غیبی شهرت یافت... .» (۲)

۷۵ – اثبات مجدالدّین فیروزآبادی

اشاره

نصّ گفته ی مجدالدّین محمّدبن یعقوب شیرازی فیروزآبادی چنین است:

حـدیث: «أنـا مـدینه العلم و علیّ بابهـا. ابوالفرج ابن جوزی از چنـد طریق آن را در کتاب «الموضوعات» آورده است و بر باطل بودن همه ی آن ها تأکید می کند. و گروهی همانند آن گفته اند؛ امّا من در این باره نظری دارم که بیانش خواهم کرد.

کسـی که به روایت کردن آن شـهرت دارد، ابوصـلت عبدالسّلام بن صالح هروی از ابومعاویه محمّدبن خازم نابینا از اعمش از مجاهد از ابن عبّاس است. این عبدالسّـلام را بسـیار ضعیف دانستند و به شیعه بودن متّهم کردند ولی او با این همه بسیار راست گوست. عبّاس بن محمّد دوری روایت کرده که ضـمن پرسـش هایش از یحیی بن معین، از او درباره ی این ابوالصلت پرسیده و او ابوصـلت را ثقه شـمرده است. پس پرسید: مگر نه این است که حدیث «من شهر دانشم و علی درِ آن است» را از ابومعاویه نقل کرده است؟ او پاسخ داد: محمّدبن جعفر فیدی هم آن را از

۱– ۱) . الضوء اللامع بأعیان القرن التّاسع ۱۰ / ۵۹، ۶۲.

۲– ۲) . حسن المحاضره ۱ / ۳۳۰.

ابومعاویه نقل کرده است و حافظ، صالح بن محمّد و احمدبن محمّدبن محرز نیز این چنین از یحیی بن معین نقل کرده اند. در روایت ابن محرز آمده که یحیی گفت: این حدیث، از حدیث های ابومعاویه است. ابن نمیر مرا خبر داد که: ابومعاویه در گذشته آن را نقل می کرد سپس از آن خودداری کرد و ابوصلت هروی مردی ثروتمند بود. این گونه حدیث ها را خواهان بود و استادان را مورد تکریم قرار می داد، یعنی ابومعاویه با این حدیث او را مخصوص گردانید.

عبدالسّلام، از عهده ی این حدیث، به لحاظ سخنان ناپسندی که خردها نمی پذیرند، بدر آمد؛ بلکه این حدیث مانند این فرمایش پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم است که:

مهربان ترین فرد امّت من نسبت به امّت من ابوبکر است. الحدیث.

و ترمذی آن را حسن و غیر او هم آن را صحیح دانسته اند. و کسانی که بر خلاف حدیث «أنا مدینه العلم» سخن گفته اند، پاسخی به این روایت های ثابت شده از سوی یحیی بن معین، نیاورده اند. و حکم به «ساختگی بودن» آن قطعاً باطل است و جز این نیست که ابومعاویه از جهت غرابت آن را فراگیر نکرده و در نقل آن سکوت نموده است نه از جهت باطل بودنش، چون اگر چنین بود هرگز آن را نقل نمی کرد با توجّه به حفظ و اتقانی که داشت.

این حدیث طریق دیگری دارد که ترمذی در جامع خود آن را روایت کرده از اسماعیل بن موسی فزاری از محمّدبن عمر رومی از شریک بن عبداللّه از سلمهبن کهیل از سویدبن غفله از ابوعبداللّه صنابحی از علی که گفت:

پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «من خانه ی حکمتم و علی در آن است.» و ابومسلم کجی و غیر او از روایت او از محمّدبن عمر رومی پیروی کرده اند. و بخاری از این محمّد در «الصحیح» روایت کرده است و ابن حبّان او را ثقه دانسته و ابوداود ضعیف به شمار آورده است. ترمذی بعد از نقل متن حدیث گوید: این حدیث «غریب» است و بعضی آن را از شریک روایت کرده و از صنابحی در آن نام نبرده اند. گوید: و غیر از شریک کسی از ثقه ها را نمی شناسیم که آن را نقل کرده باشد.

گویم: بنابراین حدیث تنها از محمّد رومی نقل نشده و به این شریک، مسلم

احتجـاج کرده و بخـاری بر آن تعلیقه زده و ابن معین او را ثقه دانسـته و هم چنین عجلی که بر آن، حسن بودن این حـدیث را هم افزوده است. و عیسی بن یونس گوید:

هرگز پارسـاتر از شـریک در دانش ندیـدم. بنـابراین حـدیث مفرد او هم حسن خواهـد بـود و روایت کسـی که صـنابحی را از (سلسـله سـند) انداخته بر آن ایرادی وارد نمی کند، چون سویدبن غفله تابعی مخضـرم است و از ابوبکر و عمر و عثمان و علی روایت کرده و از آنان حدیث شنیده است. پس نام بردن از صنابحی، برای برقراری بیشتر اتّصال اسنادها می باشد.

در نـتیجه مجموعـاً این حـدیث به دو طریـق ابومعـاویه و شـریک به درجه ای از حُسن می رسـد که بـدان احتجـاج می شـود و ضعیف نخواهد بود؛ چه رسد به این که ساختگی باشد و کسـی را ندیدم که حدیث را در ساختگی ها قرار داده باشد و نسبت به این دو اسناد طعن کرده، طعنِ کارسازی داشته باشد. و توفیق به خداوند است.» (۱)و شیخ عبدالحق دهلوی این عبارت را در کتاب «اللّمعات فی شرح المشکاه» آورده است که بعد از این خواهد آمد؛ ان شاءاللّه تعالی.

شرح حالش

۱ - ابن قاضی شهبه در «طبقات الشافعیه /۲ ۳۹۱»

۲ - تقی الدّین فاسی در «العقد الثمین ۲ / ۳۹۲»

۳ - سخاوی در «الضوء اللامع /۱۰ ۷۹»

۴ - سیوطی در «بغیه الوعاه ۱ / ۲۷۳»

۵ - شوکانی در «البدر الطالع ۲ / ۲۸۰»

۶ - طاش کبری زاده در «الشقائق النعمانیه: ۲۱»

و دیگران...

اینک گوشه هایی از نوشته های برخی از ایشان را می آوریم:

ص:۱۷۹

۱- ۱) . نقد الصحیح.

خلاصه ی گفته ی طاش کبری زاده در ذکر علمای طبقه چهارم، چنین است:

«از جمله ی آنان مولای فاضل، صاحب قاموس است که در همه ی دانش ها به ویژه حدیث و تفسیر و لغت برتری یافت و کتاب های بسیاری دارد که نزدیک به چهل کتاب می باشد. او خیلی سریع حفظ می کرد و می گفت: نمی خوابم مگر اینکه دویست خط (سطر) حفظ می کنم. او دانایی و آگاهی زیادی در معارف شگفت انگیز داشت و در مجموع، آیتی در حفظ و نوشتن بود... .»

خلاصه ی گفتار شوکانی چنین است: «پیشوای بزرگ، ماهر در لغت و فنون دیگر، سال ۷۲۹ در کازرون متولّد شد و به عراق سفر کرد و وارد «واسط» شد. سپس داخل بغداد شد و از آن جا به دمشق و بعلبک و حماه و حلب و قدس رفت و نزدیک به ده سال در قدس ماندگار شد. او درس داد و صدارت یافت و فضیلت هایش نمایان و بهره گیری از او بسیار شد، و بزرگانی مانند صلاح صفدی و غیر او شاگردی او را کردند و در کشورهای شمالی و شرقی به گردش پرداخت و به روم و هند و سپس به یمن رفت. بهره ی بسیار داشت و نزد پادشاهان مقبول بود. وارد شهری نمی شد مگر اینکه رییس شهر او را گرامی می داشت؛ با آنکه به کشورهای زیادی مسافرت کرد. نوشته های بسیار و سودمندی دارد و بزرگان هر شهری که واردش می شد از او بهره می بردند و از جمله شاگردانش: حافظ ابن حجر، مقریزی و برهان حلبی می باشند. در شب بیستم شوّال سال ۸۱۲ با شنوایی و حواس کامل از دنیا رفت.»

۷۶ – اثبات امام الدّین هجروی

اشاره

امام الدین، محمّد هجروی ایجی حدیث «مدینهالعلم» را در کتاب «اسماء النّبی و خلفائه الأربعه» بنابر نقل شهاب الدّین احمد از او در کتاب «توضیح الدّلائل» اثبات کرده است. آن جا که بعد از یادکردن بعضی نام های امیرالمؤمنین علیه السلام و آوردن هجروی آن ها را، می گوید: «از جمله ی آن ها «باب مدینه العلم» است. از علی نقل شده که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «من شهر دانشم و علی در آن است، پس هر کس

دانش را خواهـد، بایـد از درِ آن بیایـد.» طبری از نقـل ابوعمرو آن را روایت کرده است و امـام فقیه مـذکور آن را نقـل کرده؛ همان گونه که در حدیث است.»

شرح حالش

هجروی از بزرگان فقیهان و عارفان اهل سنّت است و شهاب الدّین، احمد در کتاب خود، او را چنین وصف کرده است: «امام، شیـخ، عالم، عارف ربّانی، که به خاطر دانش بسـیارش به «غزالی دوم» لقب گرفته است. مرشـد مردمان، فقیه امام الـدّین محمّد هجروی ایجی».

۷۷ – اثبات یوسف اعور واسطی

یوسف أعور واسـطی جرأت نکرده است در رسـاله مشـهورش، در ردّ بر امامیه، اصل حـدیث «مـدینهالعلم» را انکار کنـد، پس برای تأویل آن خود را به چپ و راست زده است و جواب هایی در این زمینه آورده است که بعد از این ان شاءاللّه تعالی پاسخ آن ها را خواهیم داد. امّا نصّ سخن او چنین است:

«دومین از حجّت های رافضی ها در علم، حدیث «من شهر دانشم و علی درِ آن است» می باشد.

پاسخ به آن نیز از چند وجه است:

یکی اینکه این حـدیث متضـمّن علم برای علی است و در این شـکّی نیست که اودریـای ژرف علم است که قعرش قابل درک نیست، امّا متضـمّن برتری او بر دیگری نیست، به دلیل ثابت بودن دانش برای غیر او به گونه ی مساوات؛ بنا به فرموده ی پیامبر صلی الله علیه و آله و سـلم درباره ی همه ی اصـحاب که: «اصـحاب من هماننـد سـتارگان هسـتند به هر کـدام که اقتـدا کنید، هدایت یافته اید» پس دانش برای همه ی آنان ثابت شد.

دوم این که: بعضی از اهل سنّت اضافه ای بر آن را نقل می کنند و گویند:

پیامبر صـلی الله علیه و آله و سـلم فرمود: «من شـهر دانشم و علی درِ آن است و ابوبکر و عمر و عثمان دیوارها و ستون های آن هستند.» و دَر، فضایی خالی است و دیوارها و پایه ها ظرف

احاطه کننده است، پس برتری آن ها بر دَر آشکار است.

سوم: در تأویل «علیٌّ بابها» دفعی است: یعنی درِ آن بلند است. بنابراین احتجاج رافضی ها به آن باطل می شود.»

پس بسیار بسیار شگفت انگیز است از «دهلوی» که چگونه میان طعنه زدن در اسناد حدیث و خودداری از معنی و مدلول آن جمع کرده است، تا آن جا که با این کارش از دشمنی و انحراف پیشی گرفته است.

۷۸ – روایت شمس الدّین ابن جزری

اشاره

او حدیث «مدینهالعلم» را چنین روایت می کند:

«ما را خبر داد حسن بن احمدبن هلال که بر او خوانده شد از علیّ بن احمدبن عبدالواحد، از احمدبن محمّدبن محمّد در نامه اش از اصفهان از حسن بن احمدبن حسین مقری از حافظ، احمدبن عبداللّه بن احمد از ابواحمد محمّدبن احمد جرجانی از جرجانی از حسن بن سفیان از عبدالحمیدبن بحر از شریک از سلمهبن کهیل از صنابحی از علی که گفت: « رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: من خانه ی حکمتم و علی درِ آن است.»

ترمذی آن را در جامعش از اسماعیل بن موسی از محمّدبن عمر رومی از شریک از سلمهبن کهیل از سویدبن غفله از صنابحی از علی، روایت کرده و گفته است: حدیثی غریب است. بعضی ها آن را از شریک روایت کرده و از صنابحی یاد نکرده اند. گوید: این حدیث از ثقه ای جز شریک، شناخته نشده است و در همین باب، از ابن عبّاس. پایان یافت.

گویم: بعضی ها آن را از شریک از سلمه روایت کرده اند و سوید در آن ذکر نشده است و اصبغ بن نباته و حارث مانند آن را از علی روایت کرده اند.

و حاکم آن را از مجاهد از ابن عبّاس از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم روایت کرده با این لفظ: «من شهر دانشم و علی در آن است، هر کس دانش را خواهد، باید از درِ آن واردش شود.» حاکم گوید: اسنادش صحیح است ولی مسلم و بخاری آن را نقل نکرده اند.

ص:۱۸۲

هـم چنیـن آن را از حـدیث جـابربن عبـداللّه بـا این لفـظ روایت کرده است: من شـهر دانشم و علی در آن است. پس هر کس دانش را خواهد، باید نزد آن دَر بیاید.» (۱)

اعتبار حدیث های «اسنی المطالب»

پوشیده نیست که ابن جزری در مقدّمه ی این کتاب، تصـریح می کند که حدیث های آن دارای اعتبار است و این نصّ سخن اوست:

«و بعد این حدیث هایی با اسنادِ است که متواتر و صحیح و حسن است؛ از عالی ترین منقبت های آن شیر چیره و لشکرشکن، مظهر شـگفتی ها، شیر بنی غالب امیرالمؤمنین ابوالحسن علیّ بن ابی طالب آن ها را یکی پس از دیگری آوردم از حدیث های مسـلسل او و روایت های پیوسـته و بازگوکرده اش و با بالاترین اسـناد صحیح او از قرآن و اصحاب و معجزاتی که اهل ولایت بر آن اعتماد کرده اند. از خداوند متعال می خواهیم ما را بر آن ثواب دهد و نزد او نزدیکمان سازد.»

و در پایان می گوید: «این قطره ای از دریا و اندکی از بسـیار است، نسبت به منقبت های ارزشمند و حُسن های زیبای او و اگر بخواهیم به آن چه شایسـته ی حق اوست آن ها را برشـمریم، کلام در این مقام طولانی می شود ولی امیدواریم خداوند وسایل فراهم آورد تـا کتـابی جـداگانه از آن چه در این باره به ما رسـیده است در آن بگنجانیم و خداونـد توفیق دهنـده برای صواب است.»

شرح حالش

شرح حال او همراه با اوصاف ارزشمند در تمام فرهنگ های رجالی و کتاب های حدیث و غیره آمده است، از جمله:

۱ – «معجم الشیوخ» از نجم الدّین ابن فهد مکّی.

۲ – «انباء الغمر» از ابن حجر عسقلانی.

ص:۱۸۳

۱- ۱) . اسنی المطالب فی مناقب علیّ بن ابی طالب: ۶۹.

۳ – « الدرر الفریده» از مقریزی.

۴ – «الضوء اللامع» از سخاوی.

۵ – «الانس الجلیل» از علیمی.

۶ – «الحبل المتین فی اجازات الأمین» از ابن روزبهان.

۷ – «شرح الشمائل» از ابن روزبهان.

۸ – «طبقات الحفاظ» از سیوطی.

۹ – «حسن المقصد» از سیوطی.

۱۰ – «میزان المعدله» از سیوطی.

۱۱ – «الإتقان» از سیوطی.

۱۲ – «الصّواعق» از ابن حجر مکّی.

۱۳ – «مقالید الأسانید» از ثعالبی.

۱۴ – «الشقائق النعمانیه» از طاش کبری زاده.

۱۵ – «النواقض» از برزنجی.

۱۶ – «کفایه المتطلع» از دهّان.

۱۷ – «مدارج الإسناد» از ابوعلی صفوی.

۱۸ – «حصر الشارد» از محمّد عابد سندی.

۱۹ – «المرافض» از سهارنفوری.

۲۰ – «الصّواقع» از کابلی.

۲۱ – «الإنتباه فی سلاسل أولیاء» از شاه ولیّ اللّه دهلوی.

۲۲ – «البدر الطالع» از شوکانی.

۲۳ - «بستان المحدّثین» از دهلوی.

۲۴ - «التحفه» از دهلوی.

۲۵ - «اشباع الکلام» از شاه سلامت اللّه.

۲۶ - «التاج المکلّل» از صدیق حسن خان.

و ما شرح حال مفصّل او را در جلد «حدیث الغدیر» آوردیم. بعضی از مدارک

ص:۱۸۴

آن از این قرار است:

الضوء اللامع ۹ / ۲۵۵، الانس الجلیل ۲ / ۱۰۹، الشقائق النعمانیه ۱ / ۹۸، طبقات الحفّاظ ۵۴۳، البدر الطالع ۲ / ۲۵۷، التاج المکلّل ۴۶۳.

۷۹ – اثبات زین الدّین خوافی

اشاره

شیخ زین الدّین ابوبکر محمّدبن محمّدبن علی خوافی با قاطعیت حدیث «مدینهالعلم» را اثبات می کند، بنابر آن چه شهاب الدّین احمد در کتاب «توضیح الدّلائل» از او نقل می کند و می گوید: بعد از ذکر نزول آیه ی: «و تعیها أذنٌ واعیه» (۱) در شأن امیرالمؤمنین علیه السلام ، گوید:

«استاد استادان دوران خود و یگانه ی همتایان در دانش ها و عرفان، شیخ زین الدّین ابوبکر محمّدبن محمّدبن علی خوافی گوید: از این رو علی به دانش و حکمت افزونتر مخصوص شد تا اینکه رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «أنا مدینه العلم و علیّ بابها.» و عمر گفت: اگر علی نبود عمر به هلاکت می رسید.»

شرح حالش

۱ – عبدالرّحمان جامی در «نفحات الأنس ۴۹۲»

۲ – عبدالحق دهلوی در «اخبار الأخیار ۴۸»

۳ – قشاشی در «السمط المجید ۷۷»

و همگی او را مورد ستایش فراوان قرار داده و با اوصاف زیبایی او را وصف کرده اند و خواجه محمّد پارسا که استاد خوافی است – او را چنین توصیف می کند:

دارای دانش سودمند و عمل بالارونده است. پناه مردم، درمان سینه ها، برگزیده ی دانشمندان و عارفان و فقیهان، پرچم دار سنّت ها و از بین برنده ی بدعت های گم راه کننده، رهرو راه های حقیقت و سالک راه های شریعت و طریقت، دعوت کننده

۱– ۱) .حاقّه ۱۲/.

به سوی خداوند سبحان بر راه یقین: سیّد و مولایمان زینت آیین و دین...»

۸۰ – اثبات ملک العلماء دولت آبادی

اشاره

ملک العلماء، شهاب الدّین بن شمس الدّین زاولی دولت آبادی حدیث را اثبات کرده و آن را به گونه ی مرسل مسلم در کتاب «هدایه السعداء» نقل کرده است و آن را در زمره ی دلیل هایی ذکر کرده که نشان می دهد علی علیه السلام وارث پیامبر علیه السلام است نه عمویش عبّاس.

شرح حالش

بزرگان علما شرح حال او را در کتاب هایشان نوشته اند و ما آن را در مجلّد «حدیث نور» آوردیم. در این جا به شرح حالی که «غلام علی آزاد» از او آورده است بسنده می کنیم:

«مولایمان قاضی شهاب الدّین بن شمس الدّین زاولی دولت آبادی، در دولت آباد دهلی متولّد شد و نزد قاضی عبدالمقتدر دهلی و مولانا خواجکی دهلوی که خود از شاگردان مولانا معین الدّین عمرانی می باشد، درس خواند. پس از هم ردیفان و برادران خود پیشی گرفت و برتری یافت. و قاضی عبدالمقتدر درباره اش می گفت:

شاگردی نزد من می آید که پوست و گوشت و استخوانش دانش است.

هنگامی که کاروان تیمور به سوی هند حرکت کرد، مولانا خواجکی پیش از رسیدن آن به دهلی از آن جا بیرون آمد و به کالپی رفت و قاضی شهاب الدّین هم به هم راهی استادش به کالپی رفت. مولانا خواجکی در کالپی اقامت گزید و قاضی به دارالخیور، در جَونْفُور رفت –که شهری بسیار بزرگ از دیار آله آباد و دارالخلافه ی پادشاهان شرقی بود که سرگذشت آنان در تاریخ های هند آمده است و بسیاری از استادان و دانشمندان در آن زندگی کردند. پس سلطان ابراهیم شرقی فرماندار جونفور ورود او را مغتنم شمرد ... و میان بزرگان او را بزرگ داشت و به او لقب «ملک العلماء» داد. پس قاضی جایگاه استادی را زینت بخشید و در سعادت بخشی از

برجیس برتری یافت و کتاب هایی تألیف کرد که سوارکاران عرب و عجم آن را منتشر کردند و چراغی برافروخت که از آتشِ شعله ور، هدایتگرتر بود. دانش را آموزش داد. پنج روز به پایان رجب المرجّب سال هشت صد و چهل و نه درگذشت.» (۱)

۸۱ – اثبات ابن حجر عسقلانی

اشاره

شهاب الدّین ابوالفضل بن حجر عسقلانی حدیث «مدینه العلم» را اثبات کرده و آن را در فضایل امیرالمؤمنین علیه السلام آورده است، و اعتقاد به ساختگی بودنِ آن را باطل دانسته و در کتاب های مختلفش بر بسیاری طُرُق آن تأکید کرده است:

او در شرح حال امیرالمؤمنین علیه السلام ضمن برخی فضایل ایشان چنین گوید:

«روایت شده که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «أنا مدینه العلم و علیّ بابها.»

و عمر گفت: داورترین ما علی است و اُبی قاری ترین ماست.

و یحیی بن سعید از سعیدبن مسیّب نقل کرد که گفت: عمر به خداوند پناه می برد از مشکلی که ابوالحسن آن را نگشاید.

و سعیدبن جبیر از ابن عبّاس نقل می کند که گفت: هر گاه فردی راستگو کلامی از علی برای ما نقل می کرد، چیزی را همسنگ آن نمی نهادیم.

معمّر از وهب بن عبداللّه از ابوالطفیل نقل می کند که گفت: علی را دیدم خطبه می خواند و گفت: «از من بپرسید. به خداوند سوگند چیزی از من نمی پرسید جز اینکه شما را از آن آگاه کنم. و از کتاب خداوند از من بپرسید که به خداوند سوگند آیه ای نیست مگر این که من می دانم در شب یا روز یا در بیابان یا در کوه نازل شده است... .» (۲)و سیوطی در «قوت المغتذی» گوید: «حافظ، ابن حجر در پاسخ هایش گفت:

حدیث ابن عبّاس را ابن عبدالبر در کتاب مربوط به صحابه، به نام «الاستیعاب» با این

۱- ۱) . سبحه المرجان فی آثار هندوستان: ۳۹.

۲- ۲) . تهذیب التّهذیب ۷ / ۳۳۷.

الفاظ نقل کرده است: «من شهر دانشم و علی درِ آن است، پس هر کس دانش را خواهد، باید از درش وارد شود.» و حاکم آن را صحیح دانسته است و طبرانی هم با همین لفظ از حدیث ابن عبّاس آن را نقل کرده است و رجال آن، رجال حدیث صحیح است جز عبدالسّلام هروی که ضعیف می باشد.

این مطالب را در پاسخ فتوایی درباره ی این حدیث که از او خواسته شده بود گفته است.»

این فتوا را ابن حجر مکّی هم در کتاب «المنح المکیّه» از او آورده است که خواهد آمد.

او در فتوای دیگری تصریح می کند به «حسن» بودن حدیث مدینهالعلم و بطلان اعتقاد به ساختگی بودنِ آن. این مطلب در کتاب «اللآلی المصنوعه» آمده است: «شیخ الاسلام ابوالفضل ابن حجر در فتوایی که درباره ی این حدیث از او خواسته شده بود گفت: این حدیث را حاکم در کتاب «المستدرک» نقل کرده و گفته صحیح است و ابوالفرج ابن جوزی با او مخالفت کرده و حدیث را ساختگی دانسته و گفته است دروغ است. و سخن درست بر خلاف قول هر دو نفرشان است.

حدیث، حدیثی حسن است که به مرتبه ی صحیح نمی رسد و نیز به دروغ بودن فرو نمی افتد و بیان این مطلب به درازا می کشد ولی این سخنِ مورد اعتماد درباره ی آن است. به پایان رسید و از دست نویس او نقل کردم.» (1)این فتوای او در کتاب های «جمع الجوامع» و «النکت البدیعات» و «الدرر المنتثره» و «جواهر العقدین» هم آمده است.

هم چنین در کتاب های «السیره الشامیه» و «تنزیه الشّریعه» و «تذکره الموضوعات» و «المرقاه» و «فیض القدیر» و «رجال المشکاه» و «حاشیه المواهب اللدنیّه» و «شرح المواهب اللدنیّه» و «نزل الابرار» و «تحفه المحبّین» و «الروضه الندیّه» و «وسیله النجاه» و «السیف المسلول» و «الفوائد المجموعه» و «مرآه

۱- ۱) . اللآلی المصنوعه ۱ / ۳۳۴.

المؤمنین» و «القول المستحسن» حکم او به «حسن» بودن این حدیث آمده است.

او در پاسخ خود بر حدیث های مورد انتقادِ سراج قزوینی در کتاب «المصابیح» نیز، درباره ی این حدیث، حُکم به «حسن» بودن داده و افزوده است که شاهد هم دارد ... این مطلب در «اللآلی المصنوعه» بعد از عبارت پیشین چنین آمده است: «در پاسخ هایش درباره ی حدیث های مورد انتقاد سراج قزوینی از «المصابیح»، همین گونه آورده است. و می افزاید که حاکم شاهدی از حدیث جابر برای آن روایت کرده است و گفته است: مرا حدیث کرد ابوبکر محمّدبن علی فقیه چاچی قفّال از نعمان بن هارون بلدی از احمدبن عبداللّه بن یزید حرّانی از عبدالرزّاق از سفیان ثوری از عبداللّه بن عثمان بن خثیم از عبدالرّحمان بن عثمان تیمی از جابر، به طور مرفوع».

عسقلانی در کتاب «لسان المیزان» به بسیار بودن طریق های آن تصریح می کند. در «اللآلی المصنوعه» بعد از عبارت های پیشین چنین آمده است: «در لسان المیزان، وقتی از نقل ذهبی از روایت جعفربن محمّد از ابومعاویه یاد می کند و گفته ی او را در مورد ساختگی بودن آن، می آورد، چنین می گوید: «این حدیث را در مستدرک حاکم نقل های بسیاری است لذا کم ترین حالت آن این است که اصلی دارد، پس شایسته نیست که «ساختگی بودن» بر آن اطلاق شود.» (۱)

شرح حالش

۱ - بدر بشتکی در «الطبقات»

۲ - فاسی در «ذیل التقیید»

۳ - ابن ناصرالدّین در «توضیح المشتبه»

۴ - ابن خطیب ناصریه در «الدر المنتخب»

۵ - مقریزی در «العقود الفریده»

ص:۱۸۹

۱- ۱) . اللآلی المصنوعه ۱ / ۳۳۴ و بنگرید به: لسان المیزان ۲ / ۱۲۲.

۶ – ابن قاضی شهبه اسدی در «الأعلام»

۷ – تقی ابن فهدمکّی در «ذیل طبقات الحفّاظ»

۸ – نجم ابن فهد مکّی در «معجم الشیوخ»

۹ – قطب خیضری در «طبقات الشّافعیه»

۱۰ – سخاوی در «الضوء اللامع»

۱۱ – سیوطی در «طبقات الحفّاظ»

۱۲ – سیوطی در «نظم العقیان»

۱۳ – سیوطی در «حسن المحاضره»

۱۴ – شوکانی در «البدر الطالع»

۱۵ – شاه ولیّ اللّه در «قرّه العینین»

۱۶ – دهلوی در «بستان المحدّثین»

۱۷ – صدیق حسن خان در «التاج المکلّل»

در این کتاب ها و غیر آن ها، شرح حال او و نقل از او و اعتماد بر او، آمده است و گوشه هایی از گفته های آنان را در بزرگ داشت و ستایش او، در بعضی مجلّدات این مجموعه آورده ایم. و از مصادر شرح حال اوست:

ذیل طبقات الحفّاظ از ابن فهد / ۳۸۰؛ الضوء اللامع ۲ / ۳۶؛ شذرات الذهب ۷ / ۲۷۰؛ نظم العقیان / ۴۵؛ البدر الطالع ۱ / ۸۷ – ۹۲؛ طبقات الحفّاظ / ۵۴۷؛ حسن المحاضره ۱ / ۳۶۳؛ و برای سخاوی است: «الجواهر و الدرر فی ترجمه شیخ الاسلام ابن حجر».

۸۲ – روایت شهاب الدّین احمد

شهاب الدّین احمد در کتاب «توضیح الدّلائل علی ترجیح الفضائل» بابی را به روایت حدیث «مدینهالعلم» و حدیث «أنا دارالحکمه» و تحقیق در اعلمیّت سرورمان، امیرالمؤمنین علیه السلام ، اختصاص داده و گفته است:

« باب پانزدهم، در اینکه پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم خانه ی حکمت و شهر علم است و علی

در این دو می باشد و این که او بی تردید، داناترین مردم به خداوند متعال و احکام و نشانه ها و سخن اوست:

از مولایمان امیرالمؤمنین علی نقل شده که گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود:

«ای علی! خداوند مرا فرمان داد تا تو را نزدیک سازم و بیاموزم تا حفظ کنی.

و این آیه نازل شد: «وَ تَعِیَها أُذُنٌ واعِیَهٌ » تو گوش دریابنده دانش من هستی.»

حافظ، امام، ابونعیم در «حلیه الاولیاء» آن را روایت کرده است و سلطان طریقت و برهان حقیقت، شیخ شهاب الدّین ابوجعفر عمر سهروردی، در «عوارف المعارف» آن را با اسنادش به عبداللّه بن حسن و لفظ او روایت کرده و گفته است:

هنگامی که این آیه «وَ تَعِیَها أُذُنٌ واعِیَهٌ » (۱) نازل شد، رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به علی فرمود:

«یا علی از خداوند خواستم آن را گوش تو قرار دهد». علی گفت: «پس از آن چیزی را فراموش نکردم و مرا نیاید که فراموش کنم». شیخ المشایخ در زمان خود و یگانه ی هم ردیفان در دانش ها و عرفان آن، شیخ زین الدّین ابوبکر محمّدبن محمّدبن علی خوافی گفت: «از این روست که علی به دانش و حکمتِ افزون، اختصاص یافت تا اینکه رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: من شهر دانشم و علی در آن است و عمر گفت: اگر علی نبود، عمر به هلاکت می رسید.»

از علی نقل شده است که گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «من شهر دانشم و علی در آن است». در «جامع الأصول» آن را روایت کرده، گوید: ترمذی آن را نقل کرده است.

و از ابن عبّاس نقل شده است که گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «من شهر دانشم و علی درِ آن است، پس هر کس درِ آن را خواهد، باید نزد علی بیاید.» زرندی آن را روایت کرده و گفته است: این فضیلتی است که اصحاب به آن اعتراف کرده و شادمان شدند و راه هم زیستی را پیمودند و پیروی کردند. طبری آن را روایت کرده، گوید: ابوعمر آن را چنین نقل کرده است: «من شهر دانشم و علی درِ آن است پس

۱- ۱) . حاقّه / ۱۲.

هر کس دانش را خواهد، باید از درِ آن وارد شود».

و در «ذکر نام های امیرالمؤمنین علیه السلام » گوید:

و از آن هاست: «باب مدینه العلم».

از علی نقل شده است که گفت: «رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: من شهر دانشم و علی درِ آن است، پس هر کس دانش را خواهد، باید از درِ آن وارد شود. طبری از نقل ابوعمر آن را روایت کرده است و امام فقیه مذکور آن را آورده و همان گونه که در حدیث است گوید: و بدان که دَر، حایل و مانع واردشدن به خانه را برمی دارد. پس هر کس بخواهد از غیر درها وارد خانه ها شود، ورود بر او مشکل و سخت می گردد، هم چنین است کسی که جویای دانش باشد و آن را از علی و بیان او برنگیرد که به مقصود نمی رسد. او دارای دانش و خرد و بیان بود. چه بسا کسی عالم است ولی بر بیان و فصاحت توانا نیست و علی در میان اصحاب به این امر مشهور بود. پس دانش و روایت و استنباط آن از علی خواسته می شود. در دانش به اجماع اصحاب (رسول خدا) به او مراجعه می شد، و حکم و فتوایش مورد اطمینان بود و اصحاب همگی در هر مشکلی به او مراجعه می کردند و از او پیشی نمی گرفتند و بر این پایه عمر گفت: اگر علی نبود عمر حتماً به هلاکت می رسید.»

و گفته است: «از نام هایش «فاروق» است که حدیث آن پیشتر آمد. و من با خط بعضی از بزرگان علما و اعیان یافتم آن چه را امیرالمؤمنین و امام متّقین علیّ بن ابی طالب بر بالای منبر گفته است که تصویر آن با قلم و دوات چنین است:

«أنا النون و القلم، و أنا النور و مصباح الظُلَم، أنا الطریق الأقوم، أنا الفاروق الأعظم، أنا عیبه العلم، أنا أوبه الحلم، أنا النبأ العظیم، أنا الصراط المستقیم، أنا وارث العلوم، أنا هیولی النجوم، أنا عمود الاسلام، أنا مکسّر الأصنام، أنا لیث الزحام، أنا أنیس الهوام، أنا الفخّار الأفخر، أنا الصدّیق الأکبر، أنا امام المحشر، أنا ساقی الکوثر، أنا صاحب الرایات، أنا سریره الخفیّات، أنا جامع الآیات، أنا مولّف الشّتات، أنا مفرّج الکربات، أنا دافع

الشقاه، أنا حافظ الكلمات، أنا مخاطب الأموات، أنا حلّال المشكلات، أنا مزيل الشّبهات، أنا صنيعه الغزوات، أنا صاحب المعجزات، أنا الزمام الأطول، أنا محكم المفصّل، أنا حافظ القرآن، أنا تبيان الإيمان، أنا قسيم الجنان، أنا شاطر النيران، أنا مكلّم الثعبان، أنا حاطم الأوثان، أنا حقيقه الأديان، أنا عين الأعيان، أنا قرن الأقران، أنا مذلّ الشجعان، أنا فارس الفرسان، أنا سؤال متى، أنا الممدوح بهل أتى، أنا شديد القوى، أنا حامل اللوا، أنا كاشف الردى، أنا بعيد المدى، أنا عصمه الورى، أنا ذكى الوغى، أنا قاتل من بغى، أنا موهوب الشذا، أنا أئمد القذى، أنا صفوه الصفا، أنا كفوالوفا، أنا موضّح القضايا، أنا مستودع الوصايا، أنا معدن الإنصاف، أنا محض العفاف، أنا صواب الخلاف، أنا رجل الأعراف، أنا سور المعارف، أنا معارف العوارف، أنا صاحب الاذن، أنا قاتل الجنّ، أنا يعسوب الدّين و صالح المؤمنين و امام المتّقين، أنا اوّل الصدّيقين، أنا الحبل المتين، أنا دعامه الدّين، أنا صحيفه المؤمن، أنا ذخيره المهيمن، أنا الإمام الأمين، أنا الدرع الحصين، أنا الضارب بالسيفين، أنا الطاعن بالرمحين، أنا صاحب بدر و حنين، أنا شقيق الرّسول، أنا بعل البتول، أنا سيف اللّه المسلول، أنا أوام الغليل، أنا شفاء العليل، أنا سؤال المسائل، أنا نجحه الوسائل، أنا قالع الباب، أنا مفرّق الأحزاب، أنا سيّد العرب، أنا كاشف الكرب، أنا ساقى العُطاش، أنا النائم على الفراش، أنا الجوهره الثمينه، أنا باب المدينه، أنا حكمه الحكمه، أنا واضع الشريعه، أنا حافظ الطريقه، أنا موضح الحقيقه، أنا مطيّه الوديعه، أنا مبيد الكفره، أنا أبوالأئمّه، أنا الدّوحه الأصليّه، أنا مفضال الفضيله، أنا خليفه الرّساله، أنا سميدع البساله، أنا وارث المختار، أنا ظهير الأطهار، أنا عقاب الكفور، أنا مشكاه النّور، أنا جمله الأمور، أنا زهره النور، أنا بصيره البصائر، أنا ذخيره الذّخائر، أنا بشاره البشر، أنا

الشفیع المشفّع فی المحشر، أنا ابن عم البشیر النذیر، أنا طود الأطواد، أنا جود الأجواد، أنا حلیه الخلد، أنا بیضه البلد، أنا صمصام الجهاد، أنا جلسه الآساد، أنا الشّاهد المشهود، أنا العهد المعهود، أنا منحه المنائح، أنا صلاح المصالح، أنا غمضه الغوامض، أنا لحظه اللواحظ، أنا عذوبه اللفظ، أنا أعجوبه الحفظ، أنا نفیس النفائس، أنا غیاث الضنک، أنا سریع الفتک، أنا رحیب الباع، أنا وقر الأسماع، أنا إرث الوارث، أنا نفثه النافث، أنا جنب اللّه، أنا وجه اللّه.»

«منم نون و قلم، منم نور و چراغ تاریکی ها، منم راه پایدارتر، منم فاروق اعظم، منم کیسه دانش، منم استواری بردباری، منم خبر عظیم، منم راه مستقیم، منم وارث دانش ها، منم هیولای ستارگان، منم ستون اسلام، منم شکننده ی بت ها، منم شیر جمعیت انبوه، منم انیس عاشقان سرگشته، منم بسیار فخرکننده ی بافخرتر، منم بسیار راست گوی بزرگتر، منم پیشوای محشر، منم ساقی کوثر، منم صاحب پرچم ها، منم پنهانی رازها، منم گردآورنده ی آیه ها، منم جمع کننده ی از هم گسیخته ها، منم از بین برنده ی ناراحتی ها، منم دفع کننده ی سنگ دلان، منم حافظ کلمات، منم سخن گو با اموات، منم حلّال مشکل ها، منم از بین برنده ی شبهه ها، منم دست پرورده ی جنگ ها، منم دارنده ی معجزه ها، منم پیشوای بالا بلند، منم محکم تفصیل داده شده، منم حافظ قرآن، منم آشکارکننده ی ایمان، منم تقسیم کننده ی بهشت ها، منم دورکننده ی آتش ها، منم سخن گو با اژدها، منم خردکننده ی بُت ها، منم حقیقت دین ها، منم چشمه ی چشمه ها، منم هم تای همتایان، منم خوارکننده ی یلان، منم تک سوار تک سواران جنگ جو، منم سؤال متی، منم ستایش شده به «هل أتی»، منم بسیار نیرومند، منم پرچم دار، منم برطرف کننده ی سختی ها، منم دارای دیدگاه بسیار دور، منم پناه مردم، منم تیزهوش و بانگ و فریاد، منم قاتل سرکشان، منم دارنده ی بوی خوش خدادادی، من گرد و غبار را سرمه می کشم، منم برگزیده ی صفا، منم هم تای وفا، منم توضیح دهنده ی قضایا، منم انبار سفارش ها، منم معدن انصاف، منم عفّت محض، منم درستی اختلاف، منم مرد اعراف، منم دیوار معارف، منم شناسای بخشندگان، منم دارنده ی اذن، منم قاتل جنّ، منم رییس دین و نیکوکار

مؤمنان و امام پرهیزکاران، منم نخستین بسیار راستگویان، منم حبل متین، منم ستون دین، منم نامه ی اعمال مؤمن، منم ذخیره ی مهیمن، منم امام امین، منم زره محکم بافته شده، منم کُشنده ی با دو شمشیر، منم نیزه زن با دو نیزه، منم صاحب بدر و حنین، منم برادر پیامبر، منم همسر بتول، منم شمشیر برکشیده ی خداوند، منم سوزش تشنگی تشنه کام، منم شفای بیمار، منم سؤال پرسشگر، منم پیروزی وسیله ها، منم برکننده ی در، منم پراکننده ی احزاب، منم آقای عرب، منم برطرف کننده ی سختی ها، منم ساقی تشنگان، منم خوابیده بر بستر، منم آن گوهر گران بها، منم درِ شهر، منم حکمتِ آن حکمت، منم وضع کننده ی شریعت، منم نگهبان طریقت، منم توضیح دهنده ی حقیقت، منم مرکب امانت، منم نابودکننده ی کافران، منم پدر امامان، منم درخت تناور اصلی، منم بسیار دانای فضیلت، منم جانشین رسالت، منم دلیر دلاوری، منم وارث پیامبر، منم پشتوانه ی اطهار، منم عقاب کافران، منم چراغ نور، منم تمامی امور، منم گُلِ نور، منم بصیرت دیدگان، منم اندوخته ی اندوخته ها، منم بشارت بشر، منم شفاعت کننده ی پذیرفته شده در محشر، منم پسرعموی بشارت دهنده ی بیم دهنده، منم کوه کوه ها، منم بخشش بخشندگان، منم زیور جاودانی، منم روشنایی شهر، منم شمشیر برّان جهاد، منم بیشه شیران، منم شاهد مشهود، منم پیمان معهود، منم بخشش بخشش ها، منم صلاح مصالح، منم چشم پوش چشم پوشی ها، منم لحظه ی لحظه ها، منم لفظ گوارا، منم حفظ شگفت انگیز منم ارزشمند ارزشمندها، منم فریادرس تنگ دستان، منم به سرعت از پادرآورنده، منم بسیار بخشنده، منم ناشنواکننده ی شنوایی ها، منم ارث وارث، منم افسون افسونگر، منم جنب اللّه، منم وجه اللّه.»

هم چنین گوید: «امام همام که همگان اتّفاق دارند بر مرتبه ی بلند او در دانش ها و اعمال، آنکه ستارگان درخشان برتری اش با زبان اهل کمال به رشته ی نظم درآمده است، حافظ، پارسا، برجسته، دانشمند، عامل، عارف کامل بدون هرگونه شک و تردیدی، ابونعیم احمدبن عبداللّه اصفهانی در کتاب والای شایسته اش، به نام «الحلیه»، گوید: «سرور قوم، دوستدار شهود و محبوب معبود، درِ شهرِ حکمت ها و دانش ها و سرلوحه ی مخاطبه ها و استنباط کننده ی اشاره ها،

پرچم هـدایت یـافته گـان و نور اطـاعت کننـد گان، و ولیّ پرهیزکاران و امام عـدالت پیشه گان، پیش تر از همه در پـذیرفتن و ایمـان و پایـدارترین آنـان در حُکـم و یقین، و شـکیباترین و دانـاترین آنـان، علیّ بن ابی طـالب، پیشـوای پرهیزکـاران و زینت عارفان، خبردهنده ی از حقایق توحید و اشاره کننده به درخشـش های علم تفرید، دارنده ی قلب خردمند و زبان پرسش گر و گـوش شـنوا و پیمـان وفاکننـده، چشم فتنه هـا را کـور کرد و از محنت هـای گونـاگون جلوگیری نمـود، نـاکثین را دفع کرد، قاسطین را نشانید و مارقین را سرکوب کرد...»

او هم چنین سـخن عزّبن عبدالسّـلام را از زبان حال امیرالمؤمنین علیه السـلام و شـعر ابوزکریای نووی و سخن زندی را در نظم درر السمطین آورده است، که همه ی آن ها پیشترآمد.

۸۳ – اثبات ابن صبّاغ

اشاره

نورالـدّین علیّ بن محمّـدبن صـبّاغ مـالکی مکّی، حـدیث را به عنوان مرسل مسـلّم نقل کرده است. پس از ذکر حُکم امام علیه السـلام در جریـان آن فرد خُنثی، گویـد: «پس بنگر – بر امیرالمؤمنین علی که بـا نور دانش و تیزفهمی خود چیزی را اسـتخراج کرده که راه درستی و صـحت را توضـیح داد، و راه هدایت را بیان و جهت مردی بر زنانگی را از ماده ی خلقت آشـکار کرد. این منّت کامـل و نعمت فراگیر بـا توجّه پیـامبر صـلی الله علیه و آله و سـلم و تربیت او و مهربـانی و شـفقت ایشـان نسبت به او برایش به دست آمده است، پس آمادگی پذیرش پرتوها را یافت و برای فیض دانش ها و رازهای بی پایان مهیّا شد.

پس حکمت از سـخنانش برآمـد و دانش های ظاهری و باطنی با قلبش مرتبط شـد، همواره دریاهای دانش ها از سـینه اش می جهیـد و موج هـایش آب دریـا را فرا می گرفت، تا آن جا که پیامبر صـلی الله علیه و آله و سـلم فرمود: «أنا مـدینه العلم و علیّ بابها.» (۱)

ص:۱۹۶

۱- ۱) . الفصول المهمه فی معرفه الأئمّه: ۱۹.

شرح حالش

شرح حال او را نجم الدّین عمربن فهد مکّی بیان کرده و او را از علمای مکّه ی مکرّمه شمرده و تاریخ مرگش را سال ۸۵۵ نگاشته و شاگردش سخاوی نیز چنین نموده است. (۱)هم چنین احمدبن عبدالقادر عجیلی در کتاب «ذخیره المآل» او را با اوصاف جلیله ای هم چون «شیخ» و «امام» ستوده است و تصریح بر این کرده که او از علمای مالکی بوده است و سخنان او را نقل نموده و در مواضعی از کتاب خود، به آن ها اعتماد کرده است.

هم چنین عبدالله بن محمّد مطیری در کتابش «الریاض الزاهره فی فضل آل بیت النّبی و عترته الطّاهره» چنین کرده است. و بر کتاب او «الفصول المهمه» اعتماد کرده است. ضمناً هر یک از این بزرگان از آن کتاب نقل کرده اند:

مولوی اکرام الدّین دهلوی در «سعاده الکونین»

بلخی قندوزی در «ینابیع المودّه»

سمهودی در «جواهر العقدین»

حلبی در «انسان العیون»

شیخانی قادری در «الصّراط السوی»

صفوری در «نزهه المجالس»

محبوب عالم در تفسیرش

صبّان در «اسعاف الرّاغبین»

عدوی حمزاوی در «مشارق الأنوار»

شبلنجی در «نور الأبصار»

از سوی دیگر رشیدالدّین خان - شاگرد دهلوی در کتاب «ایضاح لطافه المقال» او را از علمای اهل سنّت به شمار آورده که در فضایل اهل البیت علیهم السلام کتاب

۱- ۱) . الضوء اللامع ۵ / ۲۸۴.

نگاشته است و او را با وصف «الشیخ الجلیل» توصیف می کند و کتاب او، «الفصول المهمه» را نام می برد و می افزاید: و همین او را بسنده است که حجّتی برتر، بر وثوق و اعتبارش می باشد و دلیلی تابناک بر بزرگواری و شهرت او است.

۸۴ – اثبات بسطامی حنفی

اشاره

بنا بر نقل بلخی، عبدالرّحمان بن محمّدبن علیّ بن احمد بسطامی حنفی، حدیث «مدینهالعلم» را در کتابش «درّه المعارف الإلهیّه فی الأسرار الحرفیّه» اثبات کرده و گفته است:

«امام علی علم اسرار و حروف را از سیّد و مولایمان محمّد رسول اللّه صلی الله علیه و آله و سلم به ارث برد و این سخن آن بزرگوار صلی الله علیه و آله و سلم اشاره به آن است که فرمود: أنا مدینه العلم و علیّ بابها.» (۱)

شرح حالش

شرح حال او را سخاوی چنین آورده است: «عبدالرّحمان بن محمّدبن علی بن احمد، یا احمدبن علیّ بسطامی حنفی از کسانی است که از عزّ محمّدبن جماعه در سال هشت صد و اندی آموخت و در علم حروف برتری یافت و از اوست کتاب «شمس الآفاق فی علم الحروف و الاوفاق» و در سال هشتصد و چهل و یک زنده بوده است.» (۲)

۸۵ – اثبات شمس گیلانی

اشاره

شمس الدّین محمّدبن یحیی بن علی گیلانی لاهیجی نوربخشی حدیث «مدینه العلم» را ثابت کرده است، ضمن فضایل امیرالمؤمنین علیه السلام در کتاب «مفاتیح الاعجاز فی شرح گلشن راز» در شرح این بیت:

۱– ۱) . ینابیع المودّه: ۴۰۰.

۲– ۲) . الضوء اللامع ۴ / ۲۸۴.

ز هر سایه که اوّل گشت حاصل در آخر شد یکی دیگر مقابل

مفاتیح الإعجاز

حاجی خلیفه این کتاب را در زمره ی شرح های «گلشن راز» نام برده و گفته است: «آن را این افراد شرح کرده اند: مظفّرالدّین علی شیرازی، و شیخ شمس الدّین محمّدبن یحیی بن علی لاهیجی گیلانی نوربخشی که شرح او فارسی ممزوج است و آن را «مفاتیح الإعجاز» نامید و آن را در ذیحجّه ی سال ۸۷۷ پاك نویس کرد. (۱)

۸۶ – اثبات شمس الدّین سخاوی

اشاره

شمس الدّین ابوالخیر محمّدبن عبدالرّحمان سخاوی مصری حدیث «مدینهالعلم» را در کتابش، «المقاصد الحسنه»، اثبات و تحقیق کرده و گفته است:

«حدیث «أنا مدینهُ العلم و علیٌّ بابُها»، حاکم در بخش مناقب از مستدرك خود، و طبرانی در معجم کبیرش، ابوالشیخ ابن حیّان در «السنه»، و دیگران، همگی آن را از حدیث ابومعاویه ی نابینا، از اعمش، از مجاهد، از ابن عبّاس مرفوعاً به او، با اضافه ی «فمن أراد العلم فلیأت الباب» نقل کرده اند.

و ترمذی در بخش مناقب از جامع خود، و ابونعیم در «الحلیه» و غیر از آن دو از حدیث علی نقل کرده اند که گفت: پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «أنا دارالحکمه و علیٌّ بابها»

دارقطنی در «العلل» به دنبال آن دو گوید: حدیثی مضطرب و غیر ثابت است و ترمذی گوید: منکر است و استادش بخاری نیز چنین گوید: وجه صحیحی برایش نیست و یحیی بن معین – آن گونه که خطیب در تاریخ بغداد حکایت می کند گوید:

دروغ است و اصلی ندارد و حاکم پس از اوّلین حدیث گوید: اسنادش صحیح است. و ابن جوزی از این دو جهت، آن را در الموضوعات آورده است و ذهبی و غیر او با ابن جوزی موافق هستند.

ص:۱۹۹

۱- ۱) . کشف الظنون ۲ / ۱۵۰۵.

ابن دقیق العید به این مطلب چنین اشاره می کند: «این حدیث را ثابت نکرده اند و گفته شده که باطل است»؛ این گفته، اشعار دارد بر این که او در حکم آنان به کذب حدیث، توقّف می کند؛ بلکه علائی، به توقّف خود در این حکم، تصریح کرده، گوید: «من در مورد آن نظری دارم»، سپس گواه بر صحت و درستی آن را بیان می کند، از آن جهت که ابومعاویه راوی حدیث از ابن عبّاس است پس مشکل و محذور از کسانی که بعد از او هستند برطرف می شود. گوید: و ابومعاویه حافظ و ثقه است و به حدیث های افرادش مانند ابن عیینه و غیر او احتجاج می شود. پس با این وجود، هر کس به ساختگی بودن این حدیث حکم دهد، قطعاً خطا کرده است.

گوید: و حدیث از آن لفظهای ناشناخته ای نیست که خردها از آن پرهیز کنند بلکه مانند حدیث «أرحم أمّتی بأمّتی» است که قابل اعتماد است، پس این حدیث هرگز دروغ نیست.

به ویژه که دیلمی در مسندش با سندی جدّاً ضعیف از ابن عمر مرفوعاً چنین آورده است: علیّ بن ابی طالب باب حطّه است هر کس از آن وارد شود مؤمن است و هر کس از آن بیرون رود کافر است.

و از حدیث ابوذر مرفوعاً آورده است: علی درِ دانش من است و بعد از من برای امّتم بیان کننده است آن چه را که به همراه آن فرستاده شده ام. دوستی او ایمان و دشمنی با او نفاق و نگاه کردن به او عبادت است.

و از حدیث ابن عبّاس آن را مرفوعاً آورده است: من ترازوی دانش هستم و علی دو کفه ی آن است و حسن و حسین رشته های آن هستند.

و نویسنده ی «الفردوس»- و به پیروی از او پسر نامبرده اش بدون اسناد آن را از ابن عبّاس مرفوعاً آورده اند: من شهر دانشم و ابوبکر پایه، عمر دیوارها، عثمان سقف و علی درِ آن است.

و مرفوعاً از انس آورده است: من شهر دانشم و علی در و معاویه حلقه ی آن است.

و به طور کلّی همه ی آنها ضعیف و لفظهای اکثر آن ها زشت است و بهترین

آن ها حدیث ابن عبّاس است بلکه «حسن» است.

هم چنین ترمذی و نسایی و ابن ماجه و غیر آن ها از حبشی بن جناده مرفوعاً چنین روایت کرده اند: «علی از من و من از علی هستم. از من ادا نمی کند جز خودم یا علی.» (۱)

شرح حالش

۱ - عبدالقادر عیدروس یمنی، شرح حال مفصّلی از او آورده و در آن استادان و تألیفاتش و گفته های علمای دیگر در حقّ او را آورده است و در آغاز او را چنین توصیف می کند: «شیخ، العلّامه الرّحله الحافظ» گوید: «پس از او کسی مانند او در مجموع فنونی که داشت، جانشین او نشد... و امّا خوانده ها و شنیده هایش بسیار زیاد و نامحدود است و از افراد بی شماری دانش بر گرفت تا اینکه تعداد آن ها بیش از چهارصد نفر شد و چندین نفر اجازه ی فتوادادن و تدریس و املاء به او دادند.

استادش، شیخ الاسلام ابن حجر بود که او را دوست می داشت و ستایش می کرد و همواره یاد او را تذکّر می داد و او را به والایی افتخارش معرّفی می کرد و او را بر دیگر منسوبین به حدیث و صنعتش ترجیح می داد... و بخشی از آن چه بعضی از حافظان او را بدان توصیف کرده اند چنین است: او به خداوند سوگند بازمانده ی استادانی است که من دیدم و من و همه ی دانش جویان حدیث در شام و مصر و دیگر کشورهای اسلامی جیره خوار او هستیم. به خداوند سوگند همتایی برای او نمی شناسم. دیگری هم گفت: اینک او از یگانگان علم حدیث است که برتری او در آن شهرت یافته و بعد از شیخ الاسلام ابن حجر مانند او وجود ندارد. دیگری گوید:

اوکسی است که در حدیث نبوی یگانگی اش مورد اجماع است و در آگاهی سرشار و پژوهش هایش در انواع حدیث در درجه ای است که نمی توان به آن رسید، نوشته هایش تدوین شده و شهرت یافته و ریاست او در این فن ارزشمند ثابت و مقرر

۱- ۱) . المقاصد الحسنه / ۹۷.

شده و هیچ کدام از خردمندان در جلالت و مورد اطمینان بودن و دیانت و امانت او، مخالفتی نکرده است، بلکه همگی تصریح کرده اند که او مورد مراجعه در تجریح و تعدیل و تحسین و تصحیح بعد از استادش، شیخ مشایخ الاسلام ابن حجر، پرچم دار دانش ها و اثر بوده است.» (۱)۲ - فضل اللّه بن روزبهان در «شرح الشّمائل» او را چنین توصیف می کند:

«استاد، امام، مورد مراجعه از دیگر شهرها، حافظ دوران، مسند روزگار، کسی که در دوران خود در اسناد والا و شأن رفیع یکتا بود، تا آن جا که پیشوایان برجسته ی دوران به جلالت قدر او اذعان کرده اند.»

۳ - عبدالغفّار عدثانی در «عجاله المراکب و بغیه الطالب» چنین گوید: «حافظ بزرگ، شناخته ی مشهور، آخرین حافظ بدون منازع، در ربیع الأوّل سال ۸۲۱ در قاهره متولّد شد. امامی جلیل القدر و آخرین حافظ دوران بود. سال ۹۰۱ در مدینه ی شریفه درگذشت.»

۴ - شوکانی هم چنین شرح حال مفصّلی از او آورده است. (۲)

۸۷ - اثبات کاشفی واعظ

اشاره

حسین بن علی کاشفی معروف به «واعظ بیهقی» این حدیث را در ذکر مولایمان امیرالمؤمنین علیه السلام و بیان فضائل و مناقب ایشان در کتاب مشهورش «روضهالشهداء» اثبات کرده است. (۳)

«روضه الشّهداء»

پوشیده نماند که کتاب «روضهالشّهداء» از کتاب های معروفی است که مورد اعتنای علما قرار گرفته است. در «کشف الظّنون» آمده است: «روضهالشّهداء کتابی

ص:۲۰۲

۱- ۱) . النور السافر: ۱۶.

۲- ۲) . البدر الطّالع ۲ / ۱۸۴.

۳- ۳) . روضه الشهداء از حسین کاشفی.

فارسی است و از حسین بن علی کاشفی معروف به «واعظ بیهقی» متوفّای ۹۱۰ می باشد و فضولی محمّد بن سلیمان بغدادی متوفّی سال ۹۷۰ آن را ترجمه کرده و «حدیقهالسعداء» نامیده است و در آن چنین گوید: در اصل تألیف به کتاب «روضه الشّهداء» اقتدا کردم و فایده هایی از کتاب های دیگر به آن افزودم، پس کتاب مستقلّی شد؛ همان گونه که در حرف «الحاء» گذشت. هم چنین جامی مصری آن را ترجمه کرده و «سعادت نامه» نامیده و گفته است: از او پیروی کردم جز اینکه آیه ها و حدیث ها را در لابلای داستان ها آوردم... .» (۱)

۸۸- روایت جلال الدّین سیوطی

اشاره

جلال الدّین سیوطی حدیث مدینه العلم را در تعدادی از کتاب هایش، روایت کرده و ثابت و محقّق دانسته است. در کتاب «القول الجلی» گوید:

« حدیث شانزدهم - از علی نقل شده که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «أنا مدینه العلم و علیّ بابها.» ابونعیم آن را در «المعرفه» نقل کرده است.

حدیث هفدهم از جابر: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «من شهر دانشم و علی در آن است، هر کس دانش را خواهد، باید نزد آن در بیاید.» حاکم آن را نقل و پی گیری کرده است.

حدیث هیجدهم - از ابن عبّاس: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «من شهر دانشم و علی در آن است، هر کس آن علم را خواهد پس باید از درش به سوی آن بیاید.

طبرانی آن را نقل کرده است.» (۲)

«القول الجلی»

اشاره

سیوطی در آغاز کتابش، «القول الجلی»، گوید: «و بعد، این بخشی از قطره ای از قطره های دریاهای متلاطم است که اندکی از مناقب تابان آقایمان علی را آوردم و

۱- ۱) . کشف الظنون ۱ / ۹۲۶.

۲- ۲) . القول الجلی فی مناقب سیّدنا علیّ خطّی.

آن را «القول الجلی فی فضائل علی» نامیدم و در آن چهل حدیث مختصر هم راه با نسب نقل کنندگان و برخی الفاظ غریب و معانی مشکل آن آوردم. و از خداوند درخواست می کنم که پذیرش آن را به من هدیه فرماید و برکت تمسّک به دوستی آل بیت، بالاترین آرزو را، روزی فرماید.»

و دهلوی در «رساله اصول الحدیث» و مولوی صدیق حسن خان قنوجی در «الحطه فی ذکر الصحاح السته» این کتاب را از کتاب های حدیث های مناقبی که بزرگان محدّثان تألیف کرده اند، به شمار آورده اند. دومی گوید: «حدیث های مناقب و مثالب، «علم المناقب» نامیده می شود و کتاب های گوناگون متعددی در این علم است و بعضی از محدّثان، مناقب بعضی را از بعضی دیگر با قصد خاصّی جداکرده اند به ویژه مناقب خاندان و اصحاب مانند مناقب قریش، مناقب انصار و مناقب العشره المبشره با نام «الرّیاض النضره فی مناقب العشره المبشّره» از محبّ طبری، و ذخائر العقبی فی مناقب ذوی القربی، و حلبه الکمیت فی مناقب أهل البیت و الدیباج فی مناقب الأزواج، و کتاب های بسیاری که در مناقب خلفای راشدین تألیف شده است؛ مانند: القول الصواب فی مناقب عمربن الخطّاب، و القول الجلی فی مناقب علی، و نسائی رساله ای طولانی در مناقب او دارد و در اثر آن به دست ناصبی های شام به شهادت نایل آمد، به علّت تعصّب و دشمنی بسیار زاید آنان با علی.»

سیوطی در کتاب «جمع الجوامع» گوید: «من شهر دانشم و علی در آن است و هر کسی دانش را خواهد، باید نزد آن در بیاید.» حاکم آن را از جابر نقل و پی گیری کرده است و خطیب هم از ابن عبّاس نقل نموده است.

«أنا مدینه العلم و علیّ بابها.» ابونعیم در «المعرفه» از علی آورده است.

«من شهر دانشم و علی در آن است و هر کس دانش را خواهد، باید از در آن در بیاید.» طبرانی از ابن عبّاس.» (۱)

۱- ۱) . جمع الجوامع ۱/ ۳۸۸.

و در کتاب «الجامع الصغیر» چنین روایتش می کند: «من شهر دانشم و علی در آن است، پس هر کس دانش را خواهد، باید از آن در بیایـد. عق، عـد، طب، ك (عقیلی، ابن عـدی،طبرانی، حـاکم).» (1)و در کتاب «الـدرر المنتثره فی الأحادیث المشـتهره» گویـد: «حـدیث «أنـا مـدینه العلم و علیٌ بابهـا» ترمـذی از حـدیث علی نقـل کرده و گفته است: منکر است و بخاری هم آن را انکـار کرده و حـاکم در مسـتدرکش از حـدیث ابن عبّاس نقل کرده و گفته است: صـحیح است. ذهبی گویـد: بلکه ساختگی است. و ابوزرعه گویـد: چه بسـیار مردمی که درباره ی آن مفتضـح شدنـد و یحیی بن معین گویـد: اصـلی ندارد. و ابوحاتم و یحیی بن سـعید هم چنین گفته اند. دارقطنی گوید: ثابت نیست. و ابن دقیق العید گوید: آن را اثبات نکرده اند. ابن جوزی آن را در الموضوعات آورده است.

حافظ ابوسـعید علایی گوید: درست آن است که این حدیث، به اعتبار راویانش حسن می باشد، نه صـحیح و نه ضـعیف است چه رسد به آن که ساختگی باشد.

گویم: و شـیخ الاسـلام ابن حجر هم در فتوایش چنین گفته است و سـخن علا-یی و ابن حجر را بسـط داده ام، در تعلیقـاتی که درباره الموضوعات نوشـته ام.» (2)و در کتـاب «تاریـخ الخلفـاء» گویـد: «بزّار و طبرانی در کتـاب «المعجم الأوسـط» از جابربن عبداللّه آن را نقل کرده اند و ترمذی و حاکم از علی نقل کرده اند که گفت:

رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «أنا مدینه العلم و علیّ بابها.» این حدیثی حسن است، نه

ص:۲۰۵

۱- ۱) . الجامع الصغیر من احادیث البشیر النذیر بشرح المناوی ۳ / ۴۷.

۲- ۲) . الدرر المنتثره فی الاحادیث المشتهره: ۲۳.

صحیح آن گونه که حاکم گفته است و نه ساختگی است چنان که گروهی مانند ابن جوزی و نووی گفته اند و وضعیّت آن را در «التعقبات علی الموضوعات» بیان کرده ام.» (۱)و در کتاب «النکت البدیعات علی الموضوعات» نسبت به حکم ابن جوزی که این حدیث ساختگی است، گوید: «حدیث ت ک: من شهر دانشم و علی در آن است، آن را از حدیث علی و ابن عبّاس نقل کرده است. گویم: حدیث علی را ترمذی و حاکم و حدیث ابن عبّاس را حاکم و طبرانی و حدیث جابر را حاکم نقل کرده اند. و حافظ ابوسعید علایی، سخن ابن جوزی را در مورد این حدیث در فصلی طولانی، مورد سرزنش قرار داده که خلاصه اش چنین است: ابن جوزی و غیر او حُکم بر ساختگی بودن آن کرده اند و مرا در این باره نظری است. تا آن جا که گوید:

نتیجه اینکه با توجّه به راویانش به درجه ی حسن و حجّت بودن می رسد و ضعیف نخواهد بود چه رسد به اینکه ساختگی باشد. و در باره اش فتوایی دیدم که به حافظ ابن حجر داده شد و او بر آن نوشت:

این حدیث را حاکم در مستدرک نقل کرده و گفته صحیح است و ابن جوزی با او مخالفت کرده و آن را در موضوعات آورده و گفته که دروغ است؛ امّا درست و صحیح بر خلاف گفته ی این دو نفر است و این حدیث از قسم حدیث «حسن» است که به صحت ارتقا پیدا نمی کند و به دروغ بودن هم فرو نمی افتد و بیان این مطلب به درازا می کشد. ولی این سخن مورد اعتماد است. این عین سخن اوست!»

و همین گونه در کتاب «اللآلی المصنوعه» رفتار کرده و حکم ابن جوزی را مورد انتقاد قرار داده و سخنان حاکم و خطیب و علائی و ابن حجر عسقلانی را گواه گرفته است. (۲)و هم چنین در کتاب «قوت المغتذی علی جامع الترمذی» پایه ی های این حدیث را با سخنان علایی و ابن حجر که پیش از این آورده شده، استوار و ثابت

۱- ۱) . تاریخ الخلفاء: ۱۷۰.

۲- ۲) . اللآلی المصنوعه ۱ / ۳۳۲.

کرده است.

بلکه در کتاب «جمع الجوامع» حُکم به صحیح بودن آن داده؛ آن جا که گوید:

«ترمذی و ابن جریر هر دو گفته اند: ما را حدیث کرد اسماعیل بن موسی سرّی از محمّدبن عمر رومی از شریک از سلمهبن کهیل از سویدبن غفله از صنابحی از علی که گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «من خانه ی حکمتم و علی در آن است.» حل (حلیه الاولیاء). ترمذی گفته: این حدیثی ناآشناست و در نسخه ای دیگر گفته: منکر است. برخی از ایشان این حدیث را از شریک نقل کرده و صنابحی را نام نبرده اند و این حدیث را از ثقات غیر از شریک، نمی شناسیم. و در همین باب از ابن عبّاس هم نقل شده است.

ابن جریر گوید: این خبر نزد ما صحیح است و باید بر مذهب دیگران نادرست و غیرصحیح باشد به دو علت: یکی اینکه خبری است که نقلی از آن از علی از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به غیر این وجه شناسایی نشده است و دیگری این که:

سلمهبن کهیل نزد آنان کسی است که با نقل او حجّتی ثابت نمی شود و در روایت کردنِ این خبر از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم کسانی دیگر هم موافق علی می باشند: ما را حدیث کرد محمّدبن اسماعیل فزاری از عبدالسّلام بن صالح هروی از ابومعاویه از اعمش از مجاهد از ابن عبّاس که گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «من شهر دانشم و علی در آن است، پس هر کس شهر را خواهد باید از در آن وارد شود.» مرا ابراهیم بن موسی رازی – که همان فرّاء نیست از ابومعاویه به اسنادش مانند آن را حدیث کرد. این شیخ را نمی شناسم و غیر از این حدیث چیزی از او نشنیدم. پایان یافت سخن ابن جریر.

ابن جوزی حدیث علی و ابن عبّاس را در الموضوعات آورده است و حاکم حدیث ابن عبّاس را نقل کرده و گفته است: اسنادش صحیح است. خطیب در تاریخش نوشته ای از یحیی بن معین روایت می کند که از او درباره ی حدیث ابن عبّاس پرسیدند و او گفت: صحیح است. و «ابن عدی» درباره ی حدیث ابن عبّاس گفته: ساختگی است.

و حافظ صلاح الدّین علائی گوید: ذهبی هم در کتاب «میزان الاعتدال» و دیگران، آن را باطل دانسته اند؛ ولی دلیل سرزنش کننده ای برایش نیاورده اند جز اینکه بی هیچ دلیلی ادّعای ساختگی بودن این حدیث را کرده اند.

و حافظ ابن حجر در «لسان المیزان» گوید: این حدیث در مستدرک حاکم نقل های بسیار دارد حدّاقل حالتش این که دارای اصلی است، بنابراین شایسته نیست که گفته شود ساختگی است و در فتوایی گوید: این حدیث را حاکم در المستدرک آورده و گفته است: صحیح است. و ابن جوزی با او مخالفت کرده و آن را در «الموضوعات» آورده است و گفته که دروغ است. اما حقیقت، بر خلاف گفته ی هر دو، این است که حدیث از نوع «حسن» می باشد که به صحت نمی رسد و به دروغ فرو نمی افتد و بیان این مطلب به درازا می کشد ولی این سخن مورد اعتماد است. پایان یافت.

سال ها پاسخ من هم این چنین بود تا اینکه بر تصحیح ابن جریر نسبت به حدیث علی در کتاب «تهذیب الآثار» و تصحیح حاکم نسبت به حدیث ابن عبّاس آگاه شدم و پس ازاستخاره ازخداوند متعال، مصمّم شدم که این حدیث را از درجه ی حسن بودن به درجه ی صحیح بودن ارتقا دهم. و خداوند داناتر است.» (1)و سیوطی نوشته ای درطرق حدیث «أنا مدینه العلم وعلیٌّ بابها» نگاشته است. آن گونه که در فهرست تألیف های خود در فن حدیث و وابسته های آن آورده است. این فهرست را در شرح حال خودش در کتاب «حسن المحاضره» ذکرکرده است.

شرح حالش

۱ - خلاصه ی شرح حال طولانیِ شعرانی چنین است: «از آنان، استاد و پیشوایمان به سوی خداوند، شیخ جلال الدّین سیوطی است. و شیخ عبدالقادر شاذلی بعضی از منقبت های او را در نوشته ای آورده است و اینک برای شما فشرده ی مطالب اصلی او را می آورم و با توفیق خداوند می گویم: شیخ جلال الدّین خصلت های زیبای ستایش شده ی فراوانی داشت از صفای باطن و سلامت درون و

۱- ۱) . جمع الجوامع.

اعتقاد نیکو. پارسا، خویشتن دار و کوشا در دانش و عمل بود. کتاب های تألیفی او به تعداد چهار صد و شصت می رسد که بعضی از آن ها در ده مجلّد و یا کم تر تدوین و در کشورهای مختلف منتشر شده است و خودش می گفت: خداوند ژرف اندیشی در هفت دانش را به من روزی کرده است: تفسیر، حدیث، فقه، نحو، معانی، بیان و بدیع. هم چنین می گفت: در همه ابزارهای اجتهاد، به مقام کمال رسیده ام و از این جهت به آن تصریح می کنم که نعمت خداوند متعال را بازگو کرده باشم. و گوید: امّا من دویست هزار حدیث حفظ دارم و اگر بیش از آن می یافتم، آن ها را حفظ می کردم و شاید اکنون در روی زمین بیش از این پیدا نشود؛ امّا کتاب هایی درباره ی اجتهاد در فقه، نوشته ام. و می گفت: هرگز پاسخ سؤالی را ندادم جز این که برایش پاسخی تدارک دیدم که در پیشگاه خداوند آن را بازگو کنم اگر مورد پرسش قرار گیرم.

او داناترین فرد دوران خویش در فقه و حدیث و رشته هایش بود. حافظ هنرمندی بود که لفظهای ناآشنای حدیث و استنباط احکام را می دانست. او در بیداری خدمت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم می رسید. و منقبت های شیخ بسیار و مشهور است.» (1)۲ – عیدروس یمنی گوید: «عصر روز جمعه نوزدهم جمادی الاولی سال نهصد یازده، شیخ علّامه حافظ ابوالفضل جلال الدّین سیوطی مصری شافعی درگذشت. نوشته هایش به شش صد کتاب می رسد غیر از آن چه از آن ها برگشت و آن ها را شُست. در محل های متعدّدی از قاهره عهده دار ریاست و استادی شد.

سپس از تمامی آن ها روی برگردانید و درگذشت. کرامت هایی داشت که بیشترش پس از درگذشت او آشکار شد...» (2)۳ – ابومهدی ثعالبی در «مقالید الأسانید» گوید: «امام و حافظ ابوالفضل...

دارای نوشتارهایی است که سود آن فراگیر شد و در جان های والاـ جایگاه ارزشمندی یافت و نوآموز و عالم بدان غبطه خوردند و شهری و روستایی به چمن زار حاصل خیزش روی آوردند و نام کتاب ها را در یک رساله آورد...» (3)

۱– ۱) . لواقح الأنوار فی طبقات الأخیار، از شعرانی.

۲– ۲) . النور السافر عن اخبار القرن العاشر / ۵۴– ۵۸.

۳– ۳) . مقالید الأسانید، از ثعالبی.

۴ – محمّدبن یوسف شامی در اوّل کتاب «سبل الهُدی و الرشاد» او را چنین توصیف می کند: «استاد ما حافظ اسلام، باقی مانده ی مجتهدان والامقام».

۵ – مناوی گوید: «حافظ بزرگ، امام با جلالت». (۱)۶ – مقرّی مالکی در کتاب «فتح المتعال فی مدح النعال» گوید: «مجدِّد سده ی نهم و نزدیک کننده ی فوائد گسترده، جلال سیوطی.»

۷ – قشاشی گوید: «شیخ الاسلام، حافظ، زاهد، جمع کننده میان دانش و دین، سالک راه بزرگان پیشینیان» (۲)و قابل ذکر است: سیوطی استاد اساتید پدر دهلوی است. در کتاب «الارشاد إلی مهمات الأسناد» چنین آمده است: «فصل: سپاس خداوند را که سَند من به هفت نفر از استادان بزرگ، گرامی و پیشوایان والامقام رسید که در حرمین مشهور و مورد احترام می باشند و همگان بر فضلشان اجماع دارند...

فصل: سند این اساتید هفت گانه منتهی می شود به دو امام حافظ و پیشوا و مشهور به شیخ الاسلام زین الدّین زکریا و شیخ جلال الدین سیوطی...»

هم چنین او از استادانش در سلسله ی تصوف و خرقه پوشان است که در کتاب «الانتباه فی سلاسل أولیاء اللّه» آمده است و این مطلب را فرزندش «دهلوی» هم در «رساله اصول الحدیث» آورده است.

۸۹ – روایت نورالدّین سمهودی

اشاره

نورالدّین علیّ بن عبداللّه سمهودی این حدیث را روایت و اثبات کرده است؛ آن گاه که گوید: «ابن سمان از ابوسعید خدری نقل کرد که شنید عمر به علی می گفت

۱– ۱) . فیض القدیر فی شرح الجامع الصغیر – در مقدّمه ی کتاب.

۲– ۲) . السمط المجید: ۸۶.

- در حالی که سؤالی از او کرده و پاسخ گرفته و مشکلش را حل کرده بود - هرگز خداونـد مرا بعد از تو باقی نگذارد. زین عراقی در «شرح التّقریب» در شرح حال علی آورده است که عمر گفت: داورترین ما علی است و همواره به خداونـد پناه می برد از مشکلی که ابوالحسن گشاینـده اش نباشد. تمام شد و این استعاذه عمر را دارقطنی و دیگران هم روایت کرده اند با این کلمات: به خداوند پناه می برم از مشکلی که ابوالحسن حلّالش نباشد.

از ابوسعید خدری روایت می کنـد که گفت: با عمر به مکّه آمدیم؛ در حالی که علیّ بن ابی طالب با او بود، پس علی چیزی به عمر گفت؛ پس عمر گفت: پناه می برم به خداوند که میان مردمی زندگی کنم که تو در میانشان نباشی، ای ابوالحسن!

گفته اند: او را مأمور به جایی نکرد چون او را نزد خودش نگه می داشت تا نظر و مشاورت او را بگیرد.

و حافظ ذهبی از عبدالملك بن ابوسلیمان نقل می کند که گفت: به عطاء گفته شد آیا از یاران رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم کسی فقیه تر از علی بود؟ گفت: نه به خداوند سوگند؛ کسی را نمی شناسم.

گویم: این گفته ها و همانند آن که در فضیلت علی در این باب آمده است خود گواهی بر حدیث «أنا مدینه و علیٌّ بابها» می باشد. امام احمد آن را در «الفضائل» از علی و حاکم در «المناقب» مستدرک و طبرانی در «المعجم الکبیر» و ابوالشیخ ابن حیّان در «السنه» و دیگران همگی مرفوعاً از ابن عبّاس روایت کرده اند با این اضافه: «فمن أراد العلم فَلْيأت الباب.»

و ترمذی آن را مرفوعاً از حدیث علی چنین روایت کرده است: أنا مدینه العلم و علیّ بابها. و به دنبال آن گفته است: این مُنکر است. و استادش بخاری نیز چنین گفته است و حاکم به دنبال بخش نخست گوید: اسنادش صحیح است و ابن جوزی هر دو بخش را در «الموضوعات» آورده است.

حافظ ابوسعید علائی گوید: درست آن است که این حدیث حسن است به اعتبار نقل هایش، نه صحیح و نه ضعیف است، چه رسد به این که ساختگی باشد و حافظ ابن حجر هم در فتوایش در این باره چنین گفته است.» (۱)

۱- ۱) . جواهر العقدین خطّی.

شرح حالش

در کتاب ذکرشده و کتاب های دیگر گروهی از دانشمندان والامقام شرح حالش را آورده و او را ستوده و بر گفته هایش اعتماد کرده اند از جمله:

۱ - سخاوی در «الضوء اللامع»

۲ - جاراللّه بن فهد مکّی در «ذیل الضوء اللامع»

۳ - قطب الدّین مکّی در «الأعلام بأعلام بیت اللّه الحرام»

۴ - عیدروس یمنی در «النور السافر»

۵ - عدثانی در «عجاله الراکب و بلغه الطالب»

۶ - محمّدبن یوسف شامی در «سبل الهدی و الرّشاد»

۷ - ابن باکثیر مکّی در «وسیله المآل»

۸ - شیخانی در «الصراط السوی»

۹ - عبدالحق دهلوی در «جذب القلوب»

۱۰ - کردی کورانی در «بلغه المسیر»

۱۱ - تاج الدّین دهّان در «کفایه المتطلع»

۱۲ - رضی الدّین شامی در «تنضید العقود السنّیه»

۱۳ - برزنجی در «الاشاعه» و در «النواقض»

۱۴ - بدخشی در «مفتاح النجا»

۱۵ - عجیلی در «ذخیره المآل»

۱۶ - شوکانی در «البدر الطّالع»

۱۷ - رشیدالدّین دهلوی در «ایضاح لطافه المقال»

۱۸ – حیدرعلی در «إزاله الغین»

و بخشی از گفته های این گروه را در مجلّد «حدیث غدیر» آورده ایم و هم چنین بنگرید به: الضوء اللامع ۵ / ۲۴۵، البدر الطالع ۱ / ۴۷۰، و النور السافر / ۵۸ – ۶۰.

«جواهر العقدین»

در «کشف الظنون» آمده: «کتاب جواهر العقدین فی فضل الشرفین؛ شرف العلم الجلی و النسب العلی، از سیّد نورالدّین ابوالحسن علیّ بن عبداللّه سمهودی مدنی شافعی، متوفّای سال نه صد و یازده می باشد که آغازش چنین است: سپاس خداوندی را که اولیائش را عزیز و گرامی داشت... دو بخش دارد. اوّل در فضیلت دانش و دانشمندان که دارای سه باب است. بخش دوم در فضیلت خاندان نبوی و شرافت آنان که دارای پانزده باب است. به سال ۸۹۸ تألیف آن پایان یافته است.» (۱)رشیدالدّین خان، کتاب «جواهر العقدین» را ضمن کتاب هایی آورده است که علمای اهل سنّت در مناقب خاندان نبوی علیهم السلام تألیف کرده اند. اعتبار و جایگاه کتاب از سخنِ خود سمهودی در مقدّمه ی کتاب آشکار می شود.

۹۰ – تصحیح ابن روزبهان

اشاره

فضل اللّه بن روزبهان خنجی شیرازی با همه ی تعصّب و سرسختی که دارد به صحیح بودن حدیث «مدینه العلم» اعتراف کرده؛ آن گاه که در کتاب «ابطال الباطل» پاسخ می گوید به گفتار علّامه حلی و استدلالش بر اعلمیّت حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام برای اثبات امامت و سپس استشهاد او به حدیث ترمذی در صحیحش که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «أنا مدینه العلم و علیّ بابها.»

ابن روزبهان گوید: «آن چه را که نویسنده از دانش امیرالمؤمنین ذکر کرده است، پس شکّی در آن نیست که او از دانشمندان امّت است و مردم به دانش او نیازمند هستند و چگونه نباشند؟ در حالی که او وصیّ پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم است در ابلاغ دانش و زیبایی های حقایق معارف، پس کسی در این مطلب نزاعی ندارد و امّا آن چه را که از صحیح ترمذی نقل کرده است، صحیح است.»

و در پاسخ این سخن او: «نوزدهم: در مسند احمدبن حنبل و صحیح مسلم

۱- ۱) . کشف الظنون ۱ / ۶۱۴.

آمده است: هیچ یک از یاران رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نمی گفتند: از من بپرسید جز علیّ بن ابی طالب و رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: من شهر دانشم و علی در آن است» گوید:

این دلیلی است بر بسیاری دانش او و پاسخ گویی بی درنگش درباره ی وقایع و آگاهی اش بر دانش ها و معارف و تمام این امور مسلم و قطعی است و دلیلی در برابر نصّ نیست...»

این گفته، اعتراف اوست به صحیح بودن حدیث «مدینه العلم»، با وجود عناد و لجاجتی که نسبت به حق و اهل حق دارد.

پس شگفت از «دهلوی» است که چگونه در سند این حدیث زبان به سرزنش باز کرده است!

شرح حالش

شمس الدّین سخاوی (۱) شرح حالش را آورده و رشیدالدّین خان دهلوی او را ستوده و بر گفته هایش در کتاب های مختلفش اعتماد کرده است. همچنین حیدر علی نویسنده ی «منتهی الکلام» هم در چند قسمت از کتابش از شیوه او پیروی و به گفته هایش استناد کرده است.

و به طور کلّی او از محدّثان اهل سنّت و از متکلّمان مشهور آنان است، و شرح حالش را در مجلّد «حدیث طیر» آورده ایم.

۹۱ - اثبات عزّابن فهد مکّی

اشاره

عزّالدّین عبدالعزیز عمر، معروف به ابن فهد هاشمی مکّی، در شرح حال مولایمان حضرت علی علیه السلام گوید:

«پراکننده ی لشکرها، و گشاینده ی گرفتاری ها، شیر بدون تردید پیکارها و شیر دلیران جنگ آور بدون غوغا و جنجال، معدن فضائل و زیباشمائل، دارای

۱- ۱) . الضوء اللامع ۶ / ۱۷۱.

عدالت فراگیر و فضیلت بسیار که بر کمال سیادتش اجماع شده و بر شدّت زهد و شجاعت بی اندازه اش اتّفاق شده، دارای پیشی (در اسلام) و برادری و مناعت و فتوّت بود، همسر بتول و پسرعموی رسول، شیر بنی غالب دارنده ی فضیلت ها و مناقب، امیرالمؤمنین علی که برتری اش میان آفریدگان آشکاراست، رحمت و رضوان خداوندش بر او باد تا گردش شب و روز: لیث الحروب المدره الضرغام من

نصر الرّسول و کم فَداه فیا لَه

ص:۲۱۵

فعلیه منّی ألف ألف تحیه و علی الصحابه کلّهم أهل الذمم (۱)

۱ – شیر جنگ ها و سرور و دلیر، کسی که با شمشیر برّانش تاریکی ها و ظلمت ها را در نوردید

۲ – داماد پیامبر، برادرش، باب دانشهای او، داورترین یاران، دارای سرشت و اخلاق نیکو

۳ – پارسایی و خویشتن داری بسیار لباس اوست و عدالت فراگیر همراه با بخشش رواندار اوست

۴ – در برابر بخشش او، دریا چیست؟ امواج دریا چیست؟ تمام سیل ها چیست؟ و باران بامدادی و مداوم چیست؟

۵ – شجاعت و شهامت و حیا و هم چنین فصاحت و بلاغت و حکمت ها از آن اوست

۶ – عنتر و غیر او در جنگ چیست؟ شیران کوهستان در برابر او چیستند؟ هنگامی که جنگ بر افروزد

۷ – زاده ی ساعده ی بلیغ نزد او کیست؟ سحبان کیست؟ اگر سخن نثر و یا نظم بفرماید

۸ – تمام فضیلت ها را به دست آورد منزّه است کسی که از فضل خود از قدیم آن ها را به او عطا فرمود

۹ – پیامبر را یاری کرد و چه بسیار خود را فدایی او دانست، ارزانی اش باد این چنین پسرعمویی که بخشش او برآفریدگان فراگیر شد

۱۰ – به حقیقت همگان به برتری او اقرار کردند و این امر آشکاری درباره ی علی است که ابهامی در آن نیست

۱۱ – اینک از جانب من بر او هزار هزار درود و بر تمامی صحابه که اهل وفا به پیمان هایند

شرح حالش

۱ – سخاوی چنین گوید: «عبدالعزیزبن عمربن محمّدبن محمّدبن ابوالخیر محمّد العز أبوفارس و أبوالخیر فرزند دوستمان نجم ابوالقاسم هاشمی مکّی شافعی که مانند پدرش به «ابن فهد» شناخته می شود، در جست وجو و ضبط حدیث پیشی گرفت... و در تدریس و افاده و حدیث گفتن به او اجازه دادم و جوجری هم در

۱– ۱) . غایه المرام بأخبار سلطنه البلد الحرام – شرح حال امیرالمؤمنین علیه السلام .

تـدریس فقه و نحو و افاده اجازه اش داد و محیوی گروهی را به خوانـدن الفیه نزد او فرسـتاد، و بعد از پدرش در کشور حجاز کسـی در حـدیث به او نمی رسـد، ضـمن مشـارکت داشـتن در فضـیلت ها و زیبایی خط و فهم، و قیافه ی زیبا و همّت عالی و مروّت و داشـتن صـفت های نیکو و قناعت به اندک و اظهار بی نیازی و شـکایت نکردن و او نیکویی از نیکویی های شـهرش می باشد.» (۱)۲ – فرزندش جاراللّه بن فهد، گوید: «پس از مؤلّف، او در آن دانش یگانه بود و اسـتاد محدّثان در آن دیار بود و بیشـتر روایـت هـایش را گروهی از مردمـان آن سامـان و واردان بـه آن، از او گرفتنـد.» (۲)۳– تـاج الـدّین مکّی در کتابش، «کفایه المتطلّع»، که روایت های استادش حسن عجیمی را گرد آورده است، چنین گوید:

«الموطأ روایت ابوعبـدالرّحمان عبـداللّه بن سـلمه قعنـبی خبر داد آن را از امـام صـفی الـدّین احمـدبن محمّـد قشاشـی از شـیخ عبـدالرّحمان بن عبـدالقادربن فهد هاشـمی از عمویش رحله محمّد جاراللّه بن رحله عزّالدّین عبدالعزیزبن حافظ عمربن حافظ، تقی الدّین بن فهد از پدرش عمربن فهد با پسرعمویش استاد ما خطیب محبّ الدّین نویری...»

و از این عبارت اسـتفاده می شود که «عبدالعزیزبن فهد» از اسـتادان «شـیخ حسن عجیمی» می باشد و معلوم است که او یکی از هفت استاد «شاه ولیّ اللّه دهلوی» است. بنابراین ابن فهد از استادان استادهای پدر «دهلوی» می باشد.

۹۲ – اثبات قسطلانی

اشاره

شهاب الـدّین احمـدبن محمّـد قسطلانی شافعی حدیث را اثبات کرده است؛ آن جا که در ذکر نام های پیامبر صـلی الله علیه و آله و سلم گوید:

«آن چه را که در سخن استادمان در «القول البدیع» و در سخن قاضی عیاض

۱– ۱) . الضوء اللامع ۴ / ۲۲۴.

۲– ۲) . ذیل الضوء اللامع و شرح حالش در «شذرات الذّهب ۸ / ۱۰۰» آمده است.

در «الشفاء» و در گفتار ابن عربی در «القبس و الأحکام» و ابن سیدالنّاس و دیگران دیدم، بیش از چهارصد نام است و آن ها را بر اساس حروف معجم تنظیم کرده ام.»

سپس در حرف میم نام هایی از آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم آورده است که از جمله «مدینه العلم» است. (1)

شرح حالش

۱ – سخاوی در «الضوء اللّامع ۲ / ۱۰۳»

۲ – ابن فهد مکی در «ذیل الضوء اللّامع»

۳ – شعرانی در «لواقح الأنوار»

۴ – عیدروس در «النّور السافر: ۱۱۳»

۵ – ثعالبی در «مقالید الاسناد»

۶ – قشاشی در «السمط المجید: ۹۷»

۷ – دهان مکّی در «کفایه المتطلع»

۸ – شوکانی در «البدر الطالع ۱ / ۱۰۲»

۹ – دهلوی در «بستان المحدّثین»

۱۰ – صدّیق حسن خان در «اتحاف النبلاء المتّقین»

ابن فهد گوید: «مؤلّفات او بسیار و مشهور است، از آن هاست: «المواهب اللدنیه بالمنح المحمّدیه» و شرح مزجی «ارشاد الساری علی صحیح البخاری» در چهار مجلّد و «شرح صحیح مسلم» مانند آن است که تکمیلش نکرده است و به صلاح و زهدپیشگی به گونه ی اهل رستگاری شهرت یافت... در شب جمعه هفتم محرّم سال ۹۹۳ درگذشت... و پس از خودش مانند خودش به جا نگذاشت، خداوند ما را از برکاتش بهره مند سازد.»

ص:۲۱۸

۱- ۱) . المواهب اللدنیه ۱ / ۱۸۳.

۹۳ – اثبات جلال الدّین دوانی

اشاره

جلال الدّین محمّدبن اسعد دوانی صدیقی حدیث «مدینه العلم» را اثبات کرده؛ آن جا که در «شرح الزوراء» چنین گوید:

«پس اوّلین چیزی که می گویم: این رساله را چنین شأنی است: در خوابم دیـدم – در بیرون بغداد، خارج از دارالسّلام نزدیک ساحل زوراء امیرالمؤمنین رئیس یکتاپرستان علی را در رؤیایی بشارت دهنده و طولانی که خلاصه اش چنین است:

او با نظر عنایتی به من می نگریست و به طور مـداوم مرا زیر نظر داشت و این باعث شـد که رساله ای معنوی با عنوان نام عالی او بنویسم و به آن تبرّک جویم و هنگام تشرّف و زیارت بارگاه مقدّسش آن را بخوانم. و با نور خاک آستانه ی درش سورمه کشم و در تعیین موضوع آن رساله تردیـد داشـتم، گاهی می خواسـتم در تحقیق ماهیت علم آن را بنویسم به مناسـبت فرمایش پیامبر صـلی الله علیه و آله و سـلم : «أنا مـدینه العلم و علیّ بابها.» و گاهی چیز دیگری به فکرم می رسـید و چیزی از آن فکرها معیّن نشد، تا اینکه خداوند توفیق و سعادت بوسیدن آستانه ی مقدّسه غروی و آستانه ی مقدّسه ی حائری را عطا فرمود که بر پیامبر و ساکنان آن دو بارگاه، درود و سلام باد.

بعد از بازگشت، یکی از یاران آماده ی درک حقایق که درکی درخشان و ذهنی برتر، اخلاق و نهادی بخشنده، نام و مسمّایی نیکو داشت و کتاب «حکمه الاشـراق» از شیخ اجل و حکیم اکمل، شهاب الدّین سهروردی را نزد من خوانده بود، از من سؤال کرد؛ در حـالی که هنگـام مبـاحثه بـا او و دربـاره ی این کتـاب گوشه هـایی از پیش آمـدها را بر او تقریر می کردم و بعضـی از ذهنیاتم را بر او املاء می نمودم و به فکرم رسـید که آن ها را در رساله ای گردآوری کنم. پس پرسـش او علّتی برای اقـدام به این رساله شد. موضوعات آن در کم تر از یک ساعت در ذهنم گرد آمد و ابتدا از مقصود اصلی غافل شدم تا اینکه به پایانش رسانـدم. وقتی بعـد از اتمـام به آن نگریسـتم، همانی را دیـدم که خواسـته بودم. یقین کردم که نسـیم امـدادی برای آن از باب مدینه العلم و از کشتی بخشـش که بر دریای حکمت و بردباری ایستاده است می وزید. به پیامبر و بر او درود و سلام و تحیّت و گرامی داشت باد. آن را «الزوراء»

ص:۲۱۹

نامیدم و این نام رودخانه دجله است و مناسبت این نام گذاری آشکار است با تمام اشاره هایی که در آن است که این فیض از زیارت بارگاه های مقدّس و جایگاه های انس آور است و خداوند متعال عطاکننده ی غیب ها و بازکننده ی قلب هاست.»

و گوید: «پس آن را چنان بدان که قدرت نمایی آن چه طبع تو با نخستین نگاه از آن رمیده است را درهم می شکند تا به یقین برسی و به افق مبین بالا روی، و با چشم بینا چیزی را ببینی که بیان از آن عاجز است و بر حقیقت سخن سرورمان پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم آگاهی یابی که برای تکمیل سخنان دیگر پیامبران مبعوث شده است که فرمود: «خواب برادر مرگ است.» و سخن رازدارش و باب مدینه العلم او علیه السلام که فرمود: «مردم همگی خواب هستند، وقتی بمیرند، بیدار شوند.»

شرح حالش

۱ - سخاوی گوید: «محمّدبن اسعد مولایمان جلال الدّین صدیقی دوانی - نسبت است به دهکده ای اطراف کازرون - کازرونی شافعی، قاضی در سرزمین فارس بود، و به دانش فراوان یاد شده است، و از کسانی است که از محیوی لاری و حسن بن بقّال آموخته است و در دانش ها به ویژه عقلیّات سرآمد شد و مردم آن سامان از او آموختند و از روم و خراسان و ماوراء النهر به سوی او سفر کردند و از گروهی از دانش آموزان خودم، ستایش او را شنیدم. و سلطان یعقوب او را به قضاوت گماشت. و کتاب بسیار نوشت از جمله: شرح بر شرح تجرید طوسی که بهره گیری از آن گسترده شد، و این چنین هم راه با فصاحت و بلاغت و درستی و فروتنی نوشت. او اینک در سال نه صد و نود و هفت زنده است؛ در سن هفتاد و چند سالگی.» (۱)۲ - عیدروس گوید: «در سال نه صد و بیست و هشت: علّامه محمّدبن اسعد جلال الدّین صدیق دوانی درگذشت...» (۲)

ص:۲۲۰

۱- ۱) . الضوء اللّامع ۷ / ۱۳۳.

۲- ۲) . النور السافر / ۱۳۳- ۱۳۴.

۳ – محمّدبن یعقوب اماسی در «حاشیه روض الأخیار» گوید: «در آغاز قرن نهم در فنون حکمیه برتری یافت و در علوم شرعی از فقه و حدیث و قرائت تبحّر یافت و کتاب هایی در تصوف و علم اخلاق نوشت. کتاب هایش نزدیک یک صد جلد است که در دانش های ادبی و عقلی و حدیث و تفسیر و فقه با نقل از پدرش مولانا أسعد صدیقی محدّث در مسجد مرشدی در کازرون، نوشته شده است...».

۴ – شوکانی گوید: «دانشمند عجم در سرزمین فارس، امام معقولات و مؤلّف کتاب ها، دانش را از محیوی و بقّال فرا گرفت و در تمام دانش ها به ویژه دانش های عقلی برتری یافت و مردم آن سامان از او آموختند، و افرادی از روم و خراسان و ماوراء النّهر به سوی او سفر کردند و شهرت و آوازه ی بزرگی دارد. شاگردانش بسیارند...» (۱)

نقل کتاب هایش

علمای اهل سنّت کتاب های جلال الدّین دوانی را با اسنادهای پیوسته خود نقل کردند و این امری آشکار است برای کسانی که به کتاب های این رشته ها مراجعه می کنند؛ مانند «الأمم لإیقاظ الهمم» و «کفایه المتطّلع» و «الإمداد بمعرفه الإسناد» و «الدرر السنیّه فیما علا من الأسانید الشنوانیه» و «إتحاف الأکابر بإسناد الدفاتر» و «حصر الشارد».

۹۴ – اثبات میبدی

اشاره

قاضی کمال الدّین حسین بن معین الدّین یزدی میبدی، حدیث «مدینه العلم»

ص:۲۲۱

۱– ۱) . البدر الطالع ۲ / ۱۳۰.

را اثبات و تحقیق کرده است آن جا که از صحیح ترمذی چنین نقل کرده است: «أنا مدینه العلم و علیّ بابها.» سپس بیان پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم را از غزالی نقل کرده است که فرمود: «من میزان (ترازوی) حکمتم و علی زبان آن است.» و دیگر فضایل درخشان و منقبت های مشهور آن حضرت علیه السلام را هم آورده است... . (۱)

شرح حالش

علمای بزرگ شرح حالش را آورده و توصیف های زیبایی از او کرده اند که به تفصیل در مجلّد «حدیث تشبیه» آورده ایم.

۹۵ – اثبات عبدالوهّاب بخاری

اشاره

عبدالوهاب بن محمّدبن رفیع الدّین احمد بخاری، حدیث را در تفسیرش، «الانوری» اثبات کرده است. در تفسیر سخن خداوند متعال «قُلْ لا أَسْئَلُکُمْ عَلَیْهِ أَجْراً إِلاَّ الْمَوَدَّهَ فِی الْقُرْبی » (۲) گفته است:

«بدان ای خواننده! این آیه برای بیان واجب بودن حبّ اهل البیت بر تمام مسلمانان تا روز قیامت است؛ درود خداوندبر محمّد وخاندانش باد. روایت شده است:

هنگامی که این آیه نازل شد گفته شد: ای رسول خدا! این نزدیکان شما چه کسانی هستند که دوستی آنان بر ما واجب شده است؟ فرمود: علی و فاطمه و دو فرزندشان.»

آن گاه پس از بیان پاره ای از فضیلت های ایشان گوید: « از جابر نقل شده که گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بازوی علی را گرفت و فرمود: «این امیر نیکوکاران و کُشنده ی گنه کاران است، بی یاور است هر کسی او را یاری نکند و یاری شود هر کسی او را یاری نماید.» سپس صدایشان را بلند کرده فرمود: «من شهر دانشم و علی در آن است، پس هر کسی دانش را خواهد باید نزد آن در بیاید.» مغازلی این را روایت کرده است.»

سپس چند حدیث روایت کرده و چنین گوید: «بدان ای خواننده! این حدیث ها از رسول خدا علیه السلام درباره ی علی وارد شده است...»

۱– ۱) . الفواتح، شرح دیوان امیرالمؤمنین / ۳.

۲– ۲) .شوری ۲۳/.

شرح حالش

۱ - شیخ عبدالحق دهلوی در «اخبار الأخیار ۲۰۶.»

۲ - سیّد محمّد ماه عالم در «تذکره الأبرار - خطّی»

۹۶ - اثبات خواند امیر

اشاره

غیاث الدّین بن همام الدّین که به «خواند امیر» مشهور است در خطبه ی کتابش «حبیب السیر فی اخبار افراد البشر» گوید:

«... صلوات خداوند و سلامش بر او و بر خاندانش باد، به ویژه وصیّ و وارث دانش اش و جانشین اش که گرامی داشته شده است به گرامی داشت «أنا مدینه العلم و علیّ بابها.» و شرافت یافته است به شرافت «تو نسبت به من به منزله ی هارون نسبت به موسی می باشی.» نمایانگر شگفتی ها و غرائب، امیرمؤمنان و امام مسلمانان، علیّ بن ابی طالب... .»

کتاب حبیب السیر

در کتاب «کشف الظنون» آمده است: «کتاب حبیب السیر فی اخبار افراد البشر، فارسی و از غیاث الدّین بن همام الدّین معروف به «خواند امیر» است که تاریخ بزرگی است... از کتاب های ارزشمند و معتبر...»

و دانشمندانی چون حسام الدّین سهارنفوری در «المرافض» و خود دهلوی در جاهایی از کتاب «تحفه» بر آن اعتماد کرده اند...

۹۷ - اثبات محمّدبن یوسف صالحی شامی

اشاره

محمّدبن یوسف صالحی شامی در کتاب «سبل الهدی و الرشاد فی سیره خیر العباد» حدیث را اثبات کرده و حُکم به حسن بودن آن داده است و در بخش نام های پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم گوید: «مدینه العلم؛ ترمذی و دیگران مرفوعاً روایت کرده اند: «أنا مدینه العلم و علیّ بابها.» و حقیقت این است که این، حدیثی حسن می باشد همان گونه که

حافظ علایی و ابن حجر گفته اند و شیخ، سخن را درباره ی این حدیث در دو کتابش «تهذیب الموضوعات» و «النکت» گسترانیده است.»

شرح حالش

۱ - شعرانی در «لواقح الانوار» گوید: «از آنان است برادر صالح، عالم زاهد متمسّك به سنّت محمّديه، شيخ محمّد شامی، ساکن زمین برقوتیه، دانشمندی صالح که در دانش ها چیره دست بود و «السیره» مشهور را تألیف کرد که آن را از هزار کتاب گرد آورد. و مردم به نوشتن آن روی آوردند و در آن روش نوینی را به کار گرفت که پیش از او کسی بر آن سبقت نجسته بود.»

۲ - ابن حجر مکّی در کتاب «الخیرات الحسان» او را چنین توصیف کرده است: «امام، علّامه، صالح، بسیار فهمیده، ثقه آگاه، و حافظ پی گیر، شیخ محمّد شامی دمشقی سپس مصری...».

۳ - مفتی صدرالدّین خان در «منتهی المقال» گوید: «شیخ، امام، عالم، علّامه، برترینِ محقّقان و محدّثان، محمّد شامی در بابِ دلیلِ مشروع بودن سفر و بار و بنه بستن برای زیارت سرورمان رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و ردّ کسی که ادّعا می کند این کار معصیت است، می گوید: اجماع شده است بر تأکید بر زیارت آن حضرت...»

۴ - مولوی حسن زمان گوید: «علّامه، حافظِ شامی، رفیق سیوطی در کتابی به نام «سبل الهدی و الرّشاد فی سیره خیر العباد صلی الله علیه و آله و سلم » گوید: درباره مشروع بودن سفر برای زیارت آرامگاه پیامبر که درود خداوند بر او و بر خاندان بزرگوارش باد عدّه ای کتاب نوشته اند؛ از جمله: شیخ تقی الدّین سبکی، و شیخ کمال الدّین ابن زملکانی، و شیخ ابوداود سلیمان که نام کتاب او کتاب الانتصار است و ابن جمله و پیشوایان دیگری در باره اش نوشته اند.» (۱)

۱- ۱) . القول المستحسن فی فخر الحسن و شرح حالی از او در شذرات الذهب ۸ / ۲۵۰ هم آمده است.

۹۸ – حسن دانستن ابوالحسن ابن عرّاق کنانی

اشاره

ابوالحسن علی بن محمّدبن عراق کنـانی به حسن بودن حـدیث حکم کرده و گفته است: «حـدیث أنا دارالحکمه و علیٌّ بابها» ابن بطه، نع، مر، طب، حب، عـد، خط (ابی نعیم، ابن مردویه، طبرانی،ابن حبان، ابن عـدی، خطیب) و با لفظ «أنا مدینه الفقه» و نیز «أنـا مـدینه العلم» و در آن گروه زیادی جرح شـده و مجهول می باشـد و حاکم و ترمـذی آن را نقل کرده انـد و حافظ ابن حجر گویـد: حـاکم آن را نقـل کرده و صـحیح دانسـته است و ابـوالفرج ابن جوزی مخـالفت کرده و آن را در «الموضوعـات» آورده است.

و حقیقت بر خلاف قول هر دو و این حدیث از نوع حسن می باشد که به صـحت نمی رسد و به دروغ فرو نمی افتد و بیان آن نیاز به بحثی طولانی دارد؛ ولی این همان چیزی است که مورد اعتماد است و هم چنین علایی آن را حسن دانسته است.» (۱)

شرح حالش

۱ – رحمت اللّه سـندی در خطبه ی «مختصـر تنزیه الشـریعه»: «اسـتادمان، امـام، حافظ، علّامه دانشـمند مـدینه ی نبوی در دوران خودش، شیخ علیّ بن محمّد بن عراق، ولیّ خلّاق، مشهور در آفاق.»

۲ – عیدروس: «بدان که در قلبم حسـرت بسیار بزرگی است که فرصت نیافتم بر تاریخ گروهی از بزرگان مشهور آگاهی یابم، مانند گروهی از اولیای گرامی و دانشـمندان برجسـته مانند اسـتاد استادان علی الاطلاق، شیخ محمّدبن عراق و دو پسرش شیخ، امـام، علّـامه علی و شـیخِ فاضل، عبـد النّافع...» (۲)هم چنین عیـدروس در همـان کتـاب گویـد: «او از بزرگـان اهـل علم بـود و تعدادی

ص:۲۲۵

۱– ۱) . تنزیه الشریعه ۱ / ۲۷۷.

۲– ۲) النور السافر فی اعیان القرن العاشر / ۸۴.

کتاب نوشته است...» (۱)۳ - صدّیق حسن خان قنوجی: «شیخ علیّ بن محمّدبن عراق دانشمند مدینه ی منوّره، و سخنران مسجد النّبی صلی الله علیه و آله و سلم ، او جانشین شایسته ی پدرش در دانش، عمل و تقوی بود. کتاب های سودمندی دارد از جمله: «تنزیه الشریعه عن الأحادیث الموضوعه» که شاگردش شیخ رحمهاللّه سندی آن را خلاصه کرده است و از لحاظ اختصار در نهایت لطافت است.» (۲)

۹۹ - حسن دانستن ابن حجر مکّی

اشاره

شهاب الدّین احمدبن محمّدبن حجر هیتمی مکّی در چندین کتاب حُکم به حسن بودن این حدیث داده است:

در کتاب «الصواعق» در حدیث های فضایل علی علیه السلام گوید: «نهم بزّار و طبرانی در «الاوسط» نقل می کنند از جابربن عبداللّه، و طبرانی و حاکم و عقیلی در «الضعفاء» و ابن عدی از ابن عمر، و ترمذی و حاکم از علی نقل کرده اند که فرمود:

رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «من شهر دانشم و علی در آن است.» و در روایتی است: «هر کس دانش را خواهد باید نزد آن در بیاید.» و در روایت دیگری نزد ترمذی از علی است که فرمود: من خانه ی حکمتم و علی در آن است. و در دیگری نزد ابن عدی است که فرمود: علی درِ دانش من است...

و بعضی از پژوهشگران محدّث متأخّر آگاه ثابت کرده اند که این حدیثی حسن است و سخن درباره اش گذشت.» (۳)و در کتاب «المنح المکیّه شرح القصیده الهمزیه» گفته است: «... و مانند علی به سبب فرمایش پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم -در آن حدیث حسن بر خلاف ادّعای کسانی که مدّعی ساختگی بودن آن هستند من شهر دانشم و علی در آن است و از این جا

۱- ۱) . «ابجد العلوم» از حسن القنوجی، و شرح حال هایی هم در «شذرات الذّهب ۸ / ۳۳۷» و در «الکواکب السائره فی اعیان المائه العاشره ۲ / ۱۹۷» دارد.

۲- ۲) النور السافر فی اعیان القرن العاشر / ۸۴.

۳- ۳) الصواعق المحرقه ۷۳/

ابن عبّاس گفته است: تمام آن چه از تفسیر برایتان گفته ام، همه از علی می باشد...»

و هم چنین گفته است:

«... درباره ی این حدیث چهار نظر است: حدیثی صحیح است، بنابر نظر حاکم که قول حافظ علایی با آن موافق است ... و حدیثی حسن است که این نظری پژوهشگرانه است و شیخ الاسلام، حافظ ابن حجر بر این نظر موافقت دارد که گوید:

رجال آن جز عبدالسّلام هروی که نزد آنان ضعیف است، بقیه رجال صحیح هستند.

تمام شد.

و تا پایان کلامش، حافظ علائی بر او پیشی گرفته و گفته است: درباره ی این هروی، سخن بسیار گفته اند؛ پایان یافت.

و با این مطلب، پی گیری ابی زرعه بر این حدیث، تعارض است و حاکم از یحیی بن معین نقل کرده که او را توثیق کرده است. پس ثابت شد که این حدیث حسن نزدیک به صحیح است. همان گونه که از قول ابن حجر دانستی که گوید:

راویان آن، همگی راویان صحیح هستند؛ غیر از هروی، و اینکه هروی را برخی توثیق و بعضی تضعیف کرده اند.

و این حدیث ضعیف است، بنا بر رأی کسانی که هروی را تضعیف کرده اند.

و ساختگی است که بسیاری از پیشوایان حافظان مانند قزوینی و ابن جوزی بر این نظرند و ذهبی در میزان و غیر او، همه ی طرق آن را باطل دانسته اند.

و اینان هرچند پیشوایانی بزرگوار هستند لیکن - سهل انگاری بسیاری کرده اند؛ همان گونه که از آن چه آورده ام دانسته شد، و چگونه حکم به «ساختگی» بودن آن داده اند با اینکه روشن شد که همه ی رجالش جز یکی که در آن اختلاف است، رجال صحیح هستند و می باید سخن آنان را که قائل به «ساختگی» بودن آن هستند، تأویل کرد که این نظر مربوط به بعضی از نقل های آن و نه همه است.

درباره ی ابومعاویه، یکی از راویان حدیث که درباره اش چیزهایی گفته اند که ارزش شنیدن ندارد، یکی از حافظان چه نیکو گفته است: او ثقه، امانت دار، از استادان بزرگ و حافظان است و تنها کسی است که حدیث را از اعمش نقل کرده است. پس

چه می شود؟ و این چه امر محالی است که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم چنین سخنی در حق علی فرموده باشد...»

و در کتاب «تطهیر الجنان» در دفاع از معاویه گوید: «ششم: شورش او بر علی و جنگیدن با او، با توجّه به اینکه او به اجماع اهل حل و عقد، امام حق و افضل و اعدل و اعلم بود بر اساس نص حدیث حسن «أنا مدينه العلم و عليّ بابها.» که این حدیث به خاطر بسیاری طرق آن، حسن است بر خلاف نظر کسانی که گمان به ساختگی بودن یا صحت یا حُسن مطلق آن برده اند. پیشوایان حافظان هم گفته اند:

برای هیچ یک از یاران نرسیده است این فضایل و مناقب و مزایا که درباره ی علی وارد شده است... .» (1)گوید: «ابن عبّاس گفت: و این - یعنی خبردادن علی از حدیث غیبی و وقوع آن - هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم او را آگاه می ساخت - یعنی به غیب گویی ها (حوادث آینده) - پس علی از آن خبر می داد همان گونه که آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم او را آگاه ساخته بود و کسی که خبرهایش به خبرهای صادق مستند باشد جز صادق نخواهد بود، و در این باره منقبت بسیار والایی برای علی می باشد به آن چه حضرت صلی الله علیه و آله و سلم از دانشهای غیبی علما فرموده بودند و لذا او باب شهردانش نبوی وامین سرّ علوی بود».

و در «فتواهایش» آمده است: « از علی پرسیده شد: پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: من شهر دانشم و ابوبکر پایه و عمر دیوارها و عثمان سقف و علی در آن است، آیا این حدیث صحیح است یا خیر؟

چنین پاسخ داد: این حدیث را مؤلّف «مسند الفردوس» و به پیروی از او فرزندش بدون اسناد از ابن مسعود مرفوعاً روایت کرده اند و حدیثی ضعیف است، مانند حدیث «من شهر دانشم و علی در آن و معاویه حلقه ی آن در است» که این هم ضعیف می باشد.

و امّا حدیث «من شهر دانشم و علی در آن است»، حدیثی حسن است؛ بلکه

ص:۲۲۸

۱- ۱) . تطهیر الجنان / ۷۴ حاشیه ی «الصواعق».

حاکم گوید: صحیح است. و سخن بخاری که گوید: وجه صحیحی ندارد، و سخن ترمذی که گوید: منکر (ناشناخته) است و سخن ابن معین که گوید: دروغ است، مورد اعتراض می باشد. و هرچند ابن جوزی آن را در «الموضوعات» یاد کرده و ذهبی و دیگران از او پیروی نموده اند... .» (۱)

شرح حالش

۱ - شعرانی در «لواقح الأنوار فی طبقات الأخیار»

۲ - الخفاجی در «ریحانه الألباء/ ۲۱۱- ۲۱۲»

۳ - عیدروس در «النور السافر / ۲۸۷- ۲۹۸»

۴ - شرقاوی در «التحفه البهیّه فی طبقات الشافعیه»

۵ - قاری در «المرقاه فی شرح المشکاه»

۶ - عبدالحق دهلوی در «ما ثبت بالسنه»

۷ - دهّان مکّی در «کفایه المتطلع»

۸ - ابن سالم بصری در «الامداد فی علوّ الاسناد»

۹ - شنوانی در «الدرر السنیّه فی الأسانید الشنوانیه»

۱۰ - دهلوی در «رساله اصول الحدیث»

و عبدالقادربن احمد فاکهی در فضائل استادش ابن حجر هیتمی کتابی نوشته است؛ چنانکه در کتاب «البدر الطالع ۱ / ۱۰۹» ضمن شرح حالش آمده است.

۱۰۰ – روایت متّقی هندی

اشاره

علیّ بن حسام الدّین مشهور به «متّقی» گوید:

« من شهر دانشم و علی در آن است، پس هر کس دانش را خواهد، باید نزد آن در بیاید.» عق، عد، طب، ك (عقیلی، ابن عدی، طبرانی، حاکم) از ابن عبّاس، عد، ك از جابر.» (۲)

۱- ۱) . فتاوی ابن حجر مکّی.

۲- ۲) . کنز العمّال ۱۲ / ۲۰۱.

« أنا مدينه العلم و علیّ بابها.» ابونعیم در «المعرفه» از علی.

« مـن شـهر دانشـم و علی در آن اسـت، هر کس علم را خواهـد، بایـد از در آن نزد آن بیایـد.» طب از ابن عبّـاس.» (۱)و متّقی گویـد: «ترمـذی و ابن جریر بـا هم گوینـد: حـدیث کرد ما را اسـماعیل بن موسـی سـری از محمّـدبن عمر رومی از شـریک از سلمهبن کهیل از سویدبن غفله از صنابحی از علی که گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «من خانه ی حکمتم و علی در آن است. حل (حلیه الاولیاء).» ترمـذی گویـد: این حـدیثی غریب می باشـد و در نسـخه ای دیگر: این حـدیث منکر است و بعضـی این حدیث را از شـریک روایت می کنند و صـنابحی را در آن نام نبرده اند. و این حدیث از هیچ یک از ثقات جز شریک شناخته نشده است و در این باب از ابن عبّاس نقل شده است.

پایان یافت.

ابن جریر گویـد: سـند این خبر صـحیح است و واجب است بر مـذهب دیگران ناصـحیح و سـقیم باشـد به دو علّت؛ یکی اینکه خبری است که جز از این طریق از علی از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم نقلی برایش شناخته نمی شود و دیگر اینکه سلمهبن کهیل نزد آنان از کسانی است که با نقل او حجّتی ثابت نمی شود.

و با علی در این خبر از پیامبر صـلی الله علیه و آله و سلم غیر او هم موافقت کرده اند: حدیث کرد ما را محمّدبن ابراهیم فزاری از عبدالسّـلام بن صالـح هروی از معـاویه از اعمش از مجاهـد از ابن عبّـاس که گفت: رسول خـدا صـلی الله علیه و آله و سـلم فرمود: «من شـهر دانشم و علی در آن است، هر کس آن شـهر را خواهـد، باید از در آن وارد شود.» ابراهیم بن موسـی رازی - که او همان فرّا نیست از ابومعاویه باسنادش مانند آن را برای ما نقل کرد. این استاد را

۱- ۱) . همان / ۲۱۲.

نمی شناسم و غیر از این حدیثی از او نشنیده ام. کلام ابن جریر پایان یافت.

ابن جوزی هم حدیث علی و ابن عبّاس را در «الموضوعات» آورده است، و حاکم حدیث ابن عبّاس را نقل کرده و گفته است: اسناد آن صحیح است. خطیب در تاریخش روایت کرده که از یحیی بن معین درباره ی حدیث ابن عبّاس سؤال شد، گفت: صحیح است. و ابن عدی در مورد حدیث ابن عبّاس گوید: ساختگی است. و حافظ، صلاح الدّین علایی گوید: ذهبی هم در «المیزان» و دیگران به باطل بودن این حدیث قائل شده اند، ولی علّت سرزنش کننده ای در این مورد نیاورده اند جز اینکه بی هیچ دلیلی ادّعای «ساختگی» بودن آن را کرده اند.

حافظ ابن حجر در لسان المیزان گوید: در مستدرک حاکم این حدیث نقل های بسیاری دارد و کم ترین حالتش، این است که اصلی دارد. پس شایسته نیست که «ساختگی» بر آن اطلاق شود. او در فتوی گوید: این حدیث را حاکم در المستدرک نقل کرده و گفته است صحیح می باشد. و ابن جوزی با او مخالفت کرده و آن را در «الموضوعات» آورده و گفته دروغ است.

و حقیقت بر خلاف هر دو قول آنان است، و حدیث از نوع حسن است که به صحت نمی رسد و به دروغ فرو نمی افتد و بیان این مطلب طولانی است، ولی این نظر مورد اعتماد در این باره است. پایان یافت.

و مدّتی طولانی این پاسخ را در جواب بیان می کردم تا اینکه صحیح شمردن ابن جریر حدیث علی را در «تهذیب الآثار» و صحیح شمردن حاکم حدیث ابن عبّاس را دیدم. پس از خداوند خیر خواستم و تصمیم قطعی گرفتم که این حدیث را از درجه ی حسن به مرتبه ی صحیح بالا ببرم. و اللّه اعلم.» (۱)

شرح حالش

گروهی شرح حال متّقی و نشانه های بلندمرتبگی و مقام والای او را آورده اند؛ از جمله:

۱ – عبدالحق دهلوی در «اخبار الأخیار / ۲۴۵»

۲ – عیدروس یمنی در «النور السافر / ۳۱۵»

۳ – غلام علی آزاد در «سبحه المرجان / ۴۳»

۱– ۱) . کنز العمّال ۱۵ / ۱۲۹ – ۱۳۰.

۴ - تاج الدّین دهّان مکّی در «کفایه المتطّلع»

۵ - حاجی خلیفه در «کشف الظنون ۲ / ۱۵۱۸»

۶ - صدیق حسن خان در «ابجد العلوم»

و در کتاب شیخ عبدالقادر فاکهی به نام «القول النقی فی مناقب المتّقی» و کتاب شیخ عبدالوهاب متقی قادری به نام «إتحاف التقی فی فضل الشیخ علی المتّقی»شرح حال او آمده است.

۱۰۱ - روایت وصّابی شافعی

ابراهیم بن عبدالله وصابی یمنی شافعی در کتاب فضائل امیرالمؤمنین علیه السلام حدیث را روایت کرده و گفته است:

« باب نهم، در فضیلت دانش او علیه السلام ...، و از علی علیه السلام نقل شده که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «أنا مدینه العلم و علیّ بابها. ابونعیم در «المعرفه» آن را نقل کرده است.» (۱)گوید: « ابن عبّاس گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «من شهر دانشم و علی در آن است، هر کس دانش را خواهد، باید نزد آن دَر بیاید.» حاکم در «المستدرک» و خطیب در «المفترق و المتّفق» آن را نقل کرده اند.» (۲)

۱۰۲ - حسن دانستن محمّدطاهر فتنی

اشاره

محمّد طاهر فتنی گوید: «أنا مدینه العلم و علیّ بابها. آن را از حدیث علی و ابن عبّاس و جابر نقل می کنم.

گویم: علایی حکم ابن جوزی را بر ساختگی بودن حدیث، پی گیری و سرزنش کرده است و نقل هایش به درجه «حسن» می رسد، پس ضعیف نخواهد بود چه رسد به اینکه ساختگی باشد.

ص:۲۳۲

۱- ۱) . الاکتفاء فی فضل الأربعه الخلفاء - خطّی.

۲- ۲) . مدرک قبلی.

و ابن حجر گفته است: حاکم آن را صحیح دانسته و ابن جوزی با او مخالفت کرده و حدیث را «دروغ» شمرده است و حقیقت بر خلاف سخن هر دو است، این حدیث حَسَمی باشد نه صحیح و نه دروغ.» (۱)و گوید: «هر کس به دروغ بودنش حکم دهد خطا کرده است.» (۲)

شرح حالش

۱ - عیدروس در حوادث سال ۹۸۶ گوید: «در این سال به شهادت رسید آن مرد صالح علّامه جمال الدّین محمّدطاهر ملقّب به «ملك المحدّثین هندی» به دست بدعت گذاران از فرقه ی رافضی های بسیار دشنام دهنده و مهدویّه بسیار قاتل و علّتش این بود که او از آنان دوری می جست و مناظره می کرد و می خواست که به راه حق برگردند و گم راهی و الحاد خود را رها کنند و این روش همیشگی او بود و اتّفاق های بسیاری میان آنان واقع شد و در نشست های متعدّدی بر آنان پیروز شد و زشتی های آنان را ظاهر و یاوه گویی ایشان را آشکار کرد و عقب راند و حجّت های آنان را شکست و باطل کرد و بر ردّ و دوری آنان تلاش بسیار کرد، تا جایی که در کفرشان سخن گفت و بر خروجشان از دین و روش استوار و گم راهی آنان از صراط مستقیم تأکید کرد و خود خواستار از بین بردن کامل این مذهب زشت شد و تلاش بسیار در این زمینه نمود. و از این راه خواهان رسیدن و نزدیک شدن به پادشاه آن زمان بود، پس با حیله گری و پیش از رسیدن به آن هدف او را کُشتند، و لا حول و لا قوّه إلّابالّله.

و او همان کسی است که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به برتری او اشاره فرمود، در رؤیای یاد شده ای که شیخ متقی دیده بود و برای تو بسنده است، چنین منقبت والایی برای او، و او در راه صلاح و پرهیزگاری و ژرف اندیشی در دانش پیشوا بود... «. (۳)

۱- ۱) . تذکره الموضوعات/ ۹۵.

۲- ۲) . همان/ ۹۶.

۳- ۳) . النور السافر / ۳۶۱.

۲ – عبـدالحق دهلوی ماننـد همان که گذشت. (۱)۳ – غلام علی آزاد گویـد: «مولایمان شیـخ محمّـد طاهر فتنی، خدمت گزار حدیث های مقدّس و یاری دهنده ی سنّت های پایه گذاری شده بود.» (۲)۴ – صدیق حسن خان قنوجی گوید: «... در دانش هـای حـدیثی و ادبی سـرآمد شـد و به حرمین شـریفین سـفر کرد و دانشـمندان و اسـتادان آن جـا را ملاقـات کرد به ویژه علی متقی... و شیـخ عبـدالحق دهلوی شـرح حـالش را در «اخبار الأخیار» آورده است و من آن را در کتاب «اتحاف النبلاء» آوردم، هم چنین شرح حال او را در جزوه ای مستقل نگاشتم... .» (۳)

۱۰۳ – روایت میرزا مخدوم شیرازی

عبّاس بن معین الدّین، مشـهور به میرزا مخدوم گرگانی و سـپس شـیرازی، در کتاب «نواقض الروافض» حدیث را آورده است. در فصل دوم با عنوان «در فضایل علیّ بن ابی طالب» تعدادی از حدیث های فضـیلت ها و منقبت های او علیه السـلام را آورده و گفته است:

« از علی: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «أنا مدینه العلم و علیّ بابها. ترمذی آن را نقل کرده است.»

۱۰۴ – روایت عیدروس یمنی

اشاره

شیخ بن عبداللّه عیدروس یمنی حدیث مدینهالعلم را روایت کرده و چنین

ص:۲۳۴

۱– ۱) . اخبار الأخیار / ۲۶۸.

۲– ۲) . سبحه المرجان/ ۴۳– ۴۴.

۳– ۳) . ابجدالعلوم / ۸۹۵.

گوید:

«بزار و طبرانی در «الأوسط» از جابربن عبداللّه، و طبرانی و حاکم و عقیلی در «الضعفاء» و ابن عدی از ابن عمر، و ترمذی و حاکم از علی نقل کرده اند که گفت:

رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «من شهر دانشم و علی در آن است.» و در روایتی است: «هر کس دانش را خواهد، باید نزد آن در بیاید.» و در روایت دیگری از علی است: «من خانه ی حکمتم و علی در آن است.» و در دیگری از ابن عدی: «علی درِ دانش من است.» (1)هم چنین عیدروس قصیده ی ابن جابر اندلسی را ذکر کرده و آن را نیکو دانسته و گفته: ابن جابر اندلسی خوش گفته است: و إنّ علیّاً کان سیف رسوله

۱- ۱) . العقد النبوی و السّرّ المصطفوی خطّی.

فباتا و حلیّ الزهد خیر حلاهما

هم چنین قصیده ی ابوالحسن علیّ بن ابوبکربن عبدالرّحمان سقاف را آورده است که در یکی از بیت هایش حدیث «مدینه العلم» را به نظم درآورده است: و من سرّ باب العلم اکرم حله علی العلی اکرم بذاک المهذّب (۱)

ص:۲۳۶

۱- ۲) . همان مدرک.

شرح حالش

۱ – عبدالقادربن شیخ عیدروس شرح حال طولانی از او آورده است که خلاصه اش چنین است:

«در شب شنبه بیست و پنجم رمضان سال نه صد و نود، استاد بزرگ و سرآمد مشهور، قطب عارف باللّه شیخ بن عبداللّه عیدروس در احمدآباد درگذشت و در حیاط خانه اش دفن شد و گنبد بزرگی بر آن وجود دارد و تولّدش در سال نه صد و نوزده بود... و شکر خدا استادِ دوران خویش شد که عرفای هم زمانش بر آن اتّفاق دارند و خداوند به خانواده اش الهام فرمود و پیش پیش او را «شیخ» نامیدند ... و از استادانش، شیخ الاسلام حافظ، شهاب الدّین ابن حجر هیتمی مصری و فقیه نیکوکار علّامه عبداللّه بن احمد باقشیر حضرمی است که از هر دو آنان اجازه دارد و از تعداد زیادی دیگر هم اجازه گرفت. و با علّامه دیبع بزبید ملاقات کرد. و خوانده هایش بسیار زیاد است. و از کتاب هایش «العقد النبوی و السر المصطفوی» است. و جای بیان منقبت ها و کرامت هایش این جا نیست، ولی چند تن از دانشمندان کتاب های اختصاصی درباره اش نوشته اند...» (۱)۲ – شیخانی قادری هنگام نقل از کتاب او چنین وصفش می کند: «شیخ، امام، فریادرس همام، سرور و بخشنده، دریای حقیقت ها و معارف، سیّد مورد اعتماد، یگانه، والا، شریف حسینی.» (۲)

۱۰۵ – روایت جمال الدّین محدّث شیرازی

اشاره

جمال الدّین عطاء اللّه بن فضل اللّه شیرازی معروف به جمال الدّین محدّث گوید:

« حدیث شانزدهم از جابربن عبداللّه و عبداللّه بن عبّاس از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم است که فرمود: «من شهر دانشم – و در روایتی: من خانه ی حکمتم و علی در آن است، هر

۱– ۱) . النور السافر / ۳۷۲.

۲– ۲) . الصراط السوی خطّی.

کس دانش را خواهد، باید نزد آن در بیاید.» (۱)و محدّث شیرازی در مقدّمه ی کتابش، چنین آورده است:

«و بعد، بنده ی نیازمند به خداوند بی نیاز، عطاءاللّه بن فضل اللّه، مشهور به «جمال الدّین محدّث حسینی» که خداوند احوالش را نیکو و به کرم گسترده اش آرزوهایش را برآورد، گوید: این چهل حدیث در مناقب امیرالمؤمنین و امام پرهیزکاران و بزرگ مسلمانان و سردمدار اولیاء و صدّیقین و بیان کننده ی راه های حق و یقین، شکننده ی بت ها و فراری دهنده ی احزاب، آن کسی که انگشترش را در محراب صدقه داد، یکّه تاز میدان جنگ و ستیز، اختصاص یافته به بزرگواری برادری و برگزیدگی، که عنوان درِ خانه ی حکمت و شهر دانش برای او مشخّص و معلوم گشته، و به فضل و برگزیدگی او وحی و کتاب به سخن درآمد...»

هم چنین در صدر کتاب دیگرش «تحفه الاحبّاء من مناقب آل العبا» آن بزرگوار را به چنین عبارت هایی توصیف کرده است.

و در کتاب «روضه الأحباب» نیز هنگام بیان مقام امیرالمؤمنین علیه السلام و جایگاه علمی ایشان، حدیث را ثابت کرده است...

روضهالأحباب

کتاب او «روضه الأحباب فی سیره النبی و الآل و الأصحاب» از کتاب های مشهور در تاریخ و سیره است که شهرتی فراگیر در آفاق دارد و مورّخان بر آن اعتماد کرده و تصریح به اعتبارش نموده و به روایت هایش استناد کرده اند؛ از جمله:

غیاث الدّین خواندامیر در «حبیب السیر» و دیار بکری در «الخمیس» و عبدالحق دهلوی در «مدارج النبوّه» و شاه ولیّ اللّه، پدر دهلوی، در «إزاله الخفا» و هم چنین حاجی خلیفه در کتاب «کشف الظنون» از آن یاد کرده است. (۲)

۱- ۱) . الأربعین فی فضائل امیرالمؤمنین خطّی.

۲- ۲) . کشف الظنون ۱ / ۹۲۲.

۱۰۶ – اثبات ابوالعصمه محمّد معصوم سمرقندی

ابوالعصمه محمّدمعصوم بابا سمرقندی در رساله ی «الفصول الأربعه» حدیث «مدینهالعلم» را اثبات و به آن احتجاج کرده است؛ جایی که در فصل دوم، در پاسخ به جریان غصب فدک گوید:

«و بعد از تسلیم شدن به درستی آن چه درباره ی شهادت دادن امیر نسبت به آن، گفته شده است، پذیرش آن شهادت بر قاضی لازم نیست، با توجّه به این که شریعت مطهّره صراحت در نپذیرفتن آن دارد، و این خود از دلیل های دروغ بودن این روایت است، چون تصوّر نمی شود که حضرت امیرالمؤمنین با اختصاص شرافت «أنا مدینه العلم و علیٌ بابها» به ایشان، بر چنین شهادتی اقدام کند و از این قبیل است شهادت حسنین.»

۱۰۷ – روایت علی قاری

اشاره

علیّ بن سلطان محمّد هروی معروف به «قاری» در کتاب «شرح الفقه الأکبر» در شرح این عبارت نویسنده: «ثم علیّ بن ابی طالب»، چنین می نویسد:

«یعنی فرزند عبدالمطّلب بن هاشم بن عبدمناف بن قصی قریشی هاشمی، و او مرتضی همسر فاطمه ی زهرا و پسرعموی مصطفی و دانشمند در بالاترین درجه است و مشکلاتی که بزرگان صحابه از او پرسیدند و در آن به فتوایش بازگشتند فضیلت های بسیار و مشهوری است که سخن او و علیه السلام را محقّق کرد که فرمود: «من شهر دانشم و علی در آن است.» و فرمایش ایشان علیه السلام : «داورترین شما علی است.» (۱)و در کتاب «المرقاه» گفته است:

«بدان که حدیث «من شهر دانشم و علی در آن است» را حاکم در مناقب از کتاب مستدرکش از حدیث ابن عبّاس روایت کرده و گفته است: صحیح است و ذهبی به دنبال او گفته است: بلکه این حدیث ساختگی است و ابوزرعه گفته: چه مردمانی که در آن مفتضح شدند و یحیی بن معین گفته: اصلی ندارد و ابوحاتم و

۱- ۱) . شرح الفقه الأکبر / ۱۱۳.

یحیی بن سعید نیز چنین گفته انـد. دارقطنی گفته: ثـابت است، ترمـذی در منـاقب کتـاب «الجامع» آن را روایت کرده و گفته: ناشـناخته و منکر است و بخاری هم گفته: وجه صحیحی ندارد. ابن جوزی هم آن را در «الموضوعات» آورده است و ابن دقیق العید گوید: این حدیث را اثبات نکرده اند و گفته شده که باطل است.

لیکن حافـظ، ابوسـعید علایی گفته: درست آن است که به اعتبار نقل هایش حسن است، نه صـحیح و نه ضـعیف، چه رسـد به این که ساختگی باشد، زرکشی آن را ذکر کرده است.

از حافظ عسـقلانی درباره ی آن پرسیدند، گفت: این حدیث حسن است نه صحیح آن گونه که حاکم گفته و نه ساختگی آن گونه که ابن جوزی گفته است. سیوطی گفته: سخن علایی و عسقلانی را در کتاب التعقبات التی علی الموضوعات بسط دادم. (۱)

شرح حالش

۱ – محبّی: «علیّ بـن محمّـد سـلطان هروی معروف به «قـاری حنفی»، سـاکن مکّه و یکی از پیشوایـان دانش، یگـانه ی دوران خویش، با عقیده ی درخشان در تحقیق و تنقیح عبارت ها بود و شهرتش، از زیاده گویی در وصفش، بسنده است...

نـامش مشـهور و آوازه اش فراگیر شـد، کتـاب هـای لطیف بسیاری نوشت که شامـل فضـیلت هـای والا ـیی است... .» (۲)۲ – شوکـانی: «عصـامی در وصـفش گویـد: جامع دانش های عقلی و نقلی و سـرآمد در آگاهی از سنّت نبوی، یکی از بزرگان و مشـهوران حفـظ و دانـایی – سـپس گویـد ولی او مورد آزمـایش قرار گرفت با اعتراض بر پیشوایان به ویژه شافعی و یارانش و اعتراض کرد بر مالـک بن انس که چرا بـاز گذاشـتن دست در نمـاز را جـائز می دانـد. و لـذا می بینی که بر کتـاب هایش نور دانش نیست، لذا بسیاری از علما و اولیا از مطالعه ی آن ها نهی کرده اند. پایان یافت.

۱– ۱) . المرقاه فی شرح المشکاه ۵ / ۵۷۱.

۲– ۲) . خلاصه الأثر ۳ / ۱۸۵.

و می گویم: این دلیلی بر منزلت والای اوست، شأن مجتهد است که روشن و بیان کند آن چه را که با دلیل های صحیح مخالفت دارد و به آن اعتراض نماید، چه گوینده اش بزرگ باشد چه پست، و این شکایتی است که پستی و عارش از تو نمایان است. و صاحب شرح حال در سال (۱۰۱۴) درگذشت.» (۱)۳ – صدیق خان قنوجی در کتاب «اتحاف النبلاء» درباره ی او چنین گوید:

«نوشته هایش مقبول و میان اهل علم متداول است، پس معنی «بر کتب او نور دانش نیست» چیست؟...»

و اقوال او مورد اعتماد و استناد و بزرگان دانشمندان متأخّر می باشد؛ مانند:

فاضل رشید و شاه سلامه اللّه و مولوی حیدر علی، هم چنین گروهی کتاب هایش را با اسنادهای پیوسته به قاری، نقل کرده اند مانند: تاج الدّین دهّان، و محمّد عابد سندی...

۱۰۸ – روایت عبدالرؤوف مناوی

اشاره

عبدالرؤوف بن تاج العارفین مناوی شافعی در کتاب هایش این حدیث را نقل کرده است... در کتاب «کنوز الحقایق» است: «أنا مدینه العلم و علیّ بابها. طبرانی.» (۲)و در کتاب «فیض القدیر» در شرح حدیثی گوید: «از باب مدینه العلم و ناخدای کشتی فهم، سرور حنفا، زینت خلفا، دارنده ی قلب خردمند و زبان بسیار پرسشگر به گواهی پیامبر، امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب که مصطفی درباره اش فرمود: «من کنت مولاه فَعلیٌ مولاه»

و خودش گوینده ی این کلام است: «اگر بخواهم از تفسیر سوره ی فاتحه برایتان هفتاد بار شتر بار می کردم.»

و گوینده ی: «من بنده ی خدا و برادر پیامبرش و صدیق اکبر می باشم و این را بعد از من کسی نمی گوید جز دروغ گو...» (۳)

۱- ۱) . البدر الطالع ۱ / ۴۴۵.

۲- ۲) . کنوز الحقائق – حاشیه ی الجامع الصغیر ۱ / ۸۰.

۳- ۳) . فیض القدیر فی شرح الجامع الصغیر ۱ / ۵۱ – ۵۲.

و در شرح حدیث «مدینه العلم» گوید:

«مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم ، آن شهر فراگیرنده ی تمام دین ها می باشد و به ناچار باید آن شهر دَری داشته باشد، پس اطّلاع داد که آن در علی است. پس هر کس راه او را در پیش گرفت وارد آن شهر شد و هر کس به خطا رفت راه هدایت را اشتباه گرفت و موافق و هم دل و دشمن و مخالف بر اعلمیّت او گواهی داده اند. و کلاباذی نقل می کند:

مردی از معاویه سؤالی پرسید، به او گفت: از علی بپرس؛ او از من داناتر است. گفت: پاسخ تو را می خواهم.

معاویه گفت: وای بر تو، از مردی ناخشنودی که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم همواره او را به دانش، می آراست، و بزرگان اصحاب درباره ی او به این امر اعتراف می کردند و عمر مشکلات خود را از او می پرسید. مردی نزد عمر آمد و از او سؤالی کرد، گفت:

علی آن جاست؛ از او بپرس.

گفت: می خواهم پاسخ را از تو بشنوم ای فرمانروای مؤمنان. عمر گفت:

برخیز، خداوند پاهایت را برپا ندارد و سپس نامش را از دیوان حذف کرد.

و به نقل های صحیح از عمر نقل شده است که همواره به خداوند پناه می برد از گروهی که او (علی) در میانشان نیست، تا آن جا که او را نزد خود نگه داشت و او را فرمان دار جایی نکرد تا در مشکلات با او مشورت کند. حافظ، عبدالملك بن سلیمان نقل می کند که گفت: به عطاء گفته شد آیا کسی از اصحاب فقیه تر از علی بود؟ گفت: به خدا سوگند نه.

و حرالی گفت: پیشینیان و پسینیان دانسته اند که فهم کتاب خداوند منحصر به علم علی است و هر کس نسبت به این مطلب جاهل باشد، از آن دری که پیش روی اوست، گم راه شده است. خداوند حجاب را از دل ها برمی دارد تا یقینی پدید

آیـد که بـا کنـار رفتن پرده، تغییری نیابـد. تا این جا سـخن او بود.» (۱)و در کتـاب «التیسـیر» فتوا به «حسن بودن» حـدیث داده است، آن جا که بعد از شرح آن گوید: «آن حدیث حسن می باشد به اعتبار نقل هایش؛ نه صحیح و نه ضعیف است، چه رسد به اینکه ساختگی باشد و ابن جوزی اشتباه کرده است.» (۲)

شرح حالش

محبّی شرح حال گسترده ای از او آورده که خلاصه اش چنین است:

«پیشوای بزرگ، حجّت ثَبِت، رهبر، دارنـده ی کتاب های فراگیر، برترین مردم دوران خویش بدون شک، امامی فاضل، زاهد، عابد، بنده و قانت و خاضع، بسیار سودمند، با کارهای نیکو به خداوند نزدیکی می جست و پیوسته بر تسبیح و ذکرها مداومت داشت، صـابر و صـادق بود، دانش هـا و معـارف مختلف و متباین را گرد آورده بود که در کسـی از مردم دورانش چنین گرد نیامـده بود. اسـتاد مـدرسه صالحیه شـد، آنگاه مردم زمانه اش به او رشک بردنـد در حالی که برتری دانش او را نمی دانسـتند چون از آنان کناره گیری کرده بود. هنگامی که برای تـدریس در آن جا حاضـر شـد، دانایان هر مذهبی بر او وارد شده، مورد انتقـادش قرار دادنـد. خوانـدن و تقریر «مختصـر مزنی» را آغـاز کرد و جـدل در مـذهب هـا را پایه گـذاری کرد و در تقریرش چیزهـایی گفت که از دیگری شـنیده نشـده بود، پس به برتری او اذعان کردنـد تا جایی که بزرگان علما به حضور او مبادرت می ورزیدند، و مردمان بسـیاری از او علم برگرفتند و نوشته هایش بسیار است و به طور کلّی او بزرگترین علمای این تاریخ در تألیفات است که غالباً در دسترس و بسـیار سودمند است و مردم بسـیار به آن ها روی می آورند و قیمت آن ها را می افزایند و مشـهورترین آن ها دو شـرح او بر جامع الصغیر، و بر سیره ی منظومه از عراقی است. تولّدش در سال ۹۵۲ بود و در سال ۱۰۳۱ درگذشت.» (۳)کتاب هایش را روایت کرده اند و بزرگان دانشـمندان از آن ها در کتاب هایشان نقل کرده اند همان گونه که در کتاب های: مقالید الأسانید، و الامداد بمعرفه علو الاسناد، و أسانید احمد النخلی المکّی، و غرّه الرّاشدین، و ازاله الغین آمده است. و

ص:۲۴۳

۱- ۱) . فیض القدیر ۳ / ۴۶.

۲- ۲) . التیسیر فی شرح الجامع الصغیر ۱ / ۳۷۷.

۳- ۳) . خلاصه الأثر ۲ / ۴۱۲ - ۴۱۶.

دهلوی کتاب «فیض القدیر» او را در کتاب «اصول الحدیث» ستوده است.

۱۰۹ – اثبات ملّایعقوب بنبانی

اشاره

ملّایعقوب بنبانی لاهوری ثابت بودن این حدیث را در کتاب «عقائد» خود مسلّم دانسته هر چند که در مدلول آن مناقشه کرده است که گفته اش در محل خود خواهد آمد.

شرح حالش

صاحب نزهه الخواطر (۱) شرح حال او را آورده و او را به شیخ عالم محدّث، یکی از مردان مشهور در فقه و حدیث و فنون حکمت، وصف کرده است. سپس ستایش او را از «الأفق المبین فی أحوال المقرّبین» و «مرآه آفتاب نما» نقل نموده و تألیفات او را ذکر کرده و وفاتش را در سال ۱۰۹۸ دانسته است. و دهلوی مناقشه ی او را در مورد دلالت حدیث ثقلین نقل کرده و در حاشیه ی «التحفه الاثناعشریه» بر آن اعتماد کرده است و ما آن را در جلد «حدیث ثقلین» آورده و محتوایش را آشکار کرده ایم.

۱۱۰ – اثبات مقری اندلسی

اشاره

ابوالعبّاس احمدبن محمّد مقری اندلسی حدیث «مدینه العلم» را اثبات کرده است و بیت های مذکور ذیل شماره ۱۰۴ در همین بخش از قصیده ی ابن جابر اندلسی را نقل کرده و سپس گفته است:

«این ابیاتی است که از آن قصیده ی بی نظیر به دست آورده ام و اینک دیوان شعر او در اختیارم نیست تا تمام آن را بنویسم. آن قصیده مناسب این باب است که آن را پایان بخش این کتاب قرار داده ایم، همان گونه که پوشیده نیست.» (۲)

۱– ۱) . نزهه الخواطر ۴ / ۲۸۵.

۲– ۲) . نفح الطیب ۴ / ۶۰۳.

شرح حالش

۱ - شهاب خفاجی چنین گوید: «علّامه شهاب الدّین احمدبن محمّد مقری مغربی مالکی ساکن مصر، دارای مناقب برتر، ماه کامل به جهت همّت بلندش که از مغرب به مشرق گسترش یافت، همراه هوشیاری بود و وسایل خانه ی بزرگواری او فراهم و پایه های ثابت بود، او - آن گونه که گفته شده است نرمی بدون شرمندگی، و اخلاقی نرم بدون ناتوانی داشت، رأی و نظری داشت که شیر را به پستان و آتش را به آتش زنه باز می گرداند، آثار و نوشته هایی دارد که به سان ستودن نسیم بر شبنم مورد ستایش قرار می گیرد و ادبی همراه با لطف مانند آمیختگی آب با شراب داشت و حکم جداکننده ای داشت که با آن کشمکش زید و عمرو را از میان برداشت. در فقه مالکی گرامی ترین دانشمند بود و خداوند او را جایگاهی در حدیث عطا کرد که در میان علیاء و سند گرامی داشته شد...» (۱)۲ - محبّی چنین آورده است: «... حافظ مغرب، جاحظ بیان، و کسی که مانندش در زیبایی قریحه و صفای ذهن و قوت بدیهه گویی دیده نشده است. او نشانه ی درخشانی در علم کلام، تفسیر و حدیث و معجزه ی تابناکی در ادب و گفت وگو بود. دارای کتاب های فراگیری است...» (۲)۳ - رضی الدّین شامی در کتاب «تنضید العقود السنّیه» در شرح حال شریف مبارک بن شریف نامی آورده است:

«فصلی در حوادث مربوط به دولت صاحب شرح حال تا سال وفاتش: پس در سال هزار و چهل و دو عالم علّامه شیخ احمد مقری مالکی دارنده ی کتاب های

۱- ۱) . ریحانه الألبا / ۲۹۳ - ۲۹۷.

۲- ۲) . خلاصه الأثر ۱ / ۳۰۲ - ۳۱۱.

بسیار و دانش فراوان درگذشت. او در تلمسان متولّد شد و در شهر «فاس» از کشور مغرب زندگی کرد و در آن جا دانش آموخت. معرفتش گسترش و فضیلتش کمال یافت و به حرمین و مصر و شام سفر کرد... دارای بخشش فراوان و اطّلاع کامل در دیگر دانش ها بود... .»

۴ - صدیق حسن خان قنوجی شرح حال او را همان گونه که از پیش آمد، آورده است. (۱)قابل ذکر است که شهاب احمد مقری از استادانِ اساتید پدر دهلوی است؛ آنان که سپاس خداوند را می کند که سندش به ایشان می پیوندد و آنان را به «استادان جلیل القدر گرامی و پیشوایان راه نمای بزرگوار و مشهور در حرمین محترمین و کسانی که بر فضلشان در میان مردم اجماع شده است» توصیف می کند.

۱۱۱ - روایت ابن باکثیر مکّی

اشاره

احمدبن فضل بن محمّد باکثیر مکّی شافعی حدیث «مدینه العلم» را چنین روایت کرده است: «از علی نقل شده که گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «من شهر دانشم و علی در آن است، هر کس دانش را خواهد از درش به سوی آن آید.» ابوعمرو آن را نقل کرده است.» (۲)

شرح حالش

شرح حال ابن باکثیر و اعتبار کتابش را در جلد «حدیث ولایت» آوردیم و یکی از منابع شرح حال او عبارت است از «خلاصه الأثر فی أعیان القرن الحادی عشر ۱ / ۲۷۱».

۱۱۲ - روایت شیخانی قادری

اشاره

محمودبن محمّدبن علی شیخانی قادری حدیث را این چنین روایت کرده است: «امام احمد در «الفضائل» و ترمذی مرفوعاً روایت کرده اند که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: أنا مدینه العلم و علیّ بابها. و از این رو بود که ابن عبّاس می گفت:

۱- ۱) . التاج المکلّل / ۳۲۴.

۲- ۲) . وسیله المآل فی مناقب الآل - خطّی.

هر کس دانش را خواستار باشد باید نزد آن بیاید که علی است.» (۱)

کتاب «الصراط السوی»

اعتبار کتاب «الصراط السوی» از سخن نویسنده اش در آغاز آن آشکار می شود، او پس از حمد و صلوات گوید:

«امّا بعد، عمل بدون دانش وبال و دانش بدون عمل خیال است. و دانش گرفته نمی شود مگر با مرگ دانشمندان؛ همان گونه که در حدیث مورد اتّفاق در صحتش در روایت عبداللّه بن عمر آمده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: خداوند دانش را از مردم یک باره بر نمی کند، ولی آن را با مرگ علما می گیرد، هر گاه عالمی برود، آن چه با اوست هم می رود تا این که عالمی نماند و مردم رؤسای نادانی برگزینند، پس از آنان سؤال شود و آنان بدون دانش فتوا دهند، آنگاه گم راه شوند و گم راه کنند.

و بدان که جان مردان گرفته شد و بزرگواران هلاک شدند و دوران دانش به سر رسید و شعله اش خاموش گشت و حمله ی نادانی آن را فراری داد و دولتش بیمار شد تا آن جا که در ذکر انساب کتاب های مورد اعتماد باقی نماند جز چند کتاب نوشته شده توسّط بدعت گذاران که به زودی لابلای اوراق این کتاب نام های آن ها را خواهی یافت؛ ان شاءاللّه تعالی، که شراره هایش هم چون سراب از دور به چشم می خورد، چون از راستی و درستی تُهی است، و این یا از این جهت است که محبّت خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در دل های نیکوکاران اهل سنّت کهنه و پاره شده است که از این

۱- ۱) . الصراط السوی فی مناقب آل النّبی خطّی.

فتنه به خداونـد پنـاه برده می شود یا در اثر کم بود ایمان و تردیـد در یقین یا بر اثر زشتی فاحش و آسـیبی در امر دین است، و دلیلش این که شـنیده ام از گروهی که خداونـد توجّهی به آنان ندارد، بزرگان خاندان بنی الحسن و الحسـین را که در مکّه ی مشـرّفه و مـدینه ی منوّره ساکن هسـتند، دشـنام می دهنـد پس با گفته ی آن شاعر، پاسخ را دادم که گوید: لو کلّ کلب عوی لقّمته حجراً

سپس از نهادم در حرم نبوی میان قبر شریف و منبر ندایی برآمد که به یاری اهل بیت برخیزم، آن گاه کتابی را آغاز کردم که در آن به اختصـار مناقب اهل البیت را بیاورم، آن چه را که اهل سـنّت و جماعت بر آن اتّفاق دارنـد و ان شاءاللّه تعالی در آن یاد کنم هر یک از ائمّه ی اهل البیت را و یاران و دشـمنان معاصـرشان را که به زودی ان شاءاللّه خواهی دید و آن را «الصراط السوی فی مناقب آل النّبی» نامیدم. و چه زیبا چنین شـعر نیکویی بدیهه سـرایی کرده آنکه درباره ی آن گفته است: هذا کتاب نفیس قد حوی درراً

یزول عنک العنا و الهمّ سائره

۱۱۳ - اثبات شیخ عبدالحق دهلوی

اشاره

شیخ عبدالحق دهلوی در کتاب «اللمعات فی شرح المشکاه» به منظور اثبات حدیث «مدینه العلم» چنین گوید:

«بدان که لفظ مشهورِ حدیث در این معنی این است: أنا مدینه العلم و علیّ بابها. و منتقدان درباره اش سخن گفته اند، اصل حدیث از ابوصلت می باشد که شیعه است و حاکم درباره اش سخن گفته و این حدیث را صحیح دانسته و ترمذی آن را حسن شمرده است. دیگرانی آن را ضعیف شمرده اند، گروهی نسبت ساختگی بودن به آن داده اند و ما آن چه را که دانشمندان ما ذکر کرده اند با کلمات خودشان نقل می کنیم؛ هر چند که تکراری داشته باشد. پس می گوییم:

شیخ مجدالدّین شیرازی لغوی صاحب «القاموس فی نقد الصحیح» گوید:

حدیث «أنا مدینه العلم و علیّ بابها.» را ابوالفرج ابن جوزی در «ساختگی ها» از چند نقل آورده است. و بر باطل بودن تمامی آن ها یقین کرده و گروهی مانند او گفته اند. و

مرا دراین باره نظری است که آن را بیان خواهم کرد. و شخص مشهور به روایت کردن آن، ابوصلت عبدالسّلام بن صالح هروی از ابومعاویه محمّدبن خازِم نابینا، از اعمش از مجاهد از ابن عبّاس می باشد. و این عبدالسّلام را بسیار ضعیف دانسته اند و متّهم به رافضی (شیعه) بودن است.

با این همه عبّاس بن محمّد دوری روایت می کند که ضمن سؤال هایش از یحیی بن معین درباره ی این ابوالصلت پرسیده است و یحیی او را ثقه شمرده است.

سپس گفته است: آیا او از ابومعاویه حدیث نکرده است که: «من شهر دانشم و علی در آن است»؟ و او گفته است: محمّدبن جعفر فیدی هم آن را از ابومعاویه حدیث کرده و هم چنین حافظ صالح بن محمّد ملقّب به «جزره» و هم چنین ابوالصلت احمدبن محمّدبن محرز از یحیی بن معین نقل کرده است. و در روایت ابوالصلت ابن محرز آمده است که یحیی درباره ی این حدیث گوید: این از حدیث ابومعاویه است. ابن نمیر مرا خبر داد و گفت: ابومعاویه درگذشته آن را حدیث می کرد سپس از نقل آن خودداری نمود و ابوالصلت هروی مردی ثروتمند بود که چنین حدیث هایی را خواستار بود و استادان را گرامی می داشت یعنی ابومعاویه او را به این حدیث مخصوص گردانید پس عبدالسّلام از عهده ی این حدیث به درآمد، چون ابوعیینه و دیگران به حدیث واحد حافظ، ابومعاویه ی نابینا احتجاج می کنند و این حدیث از لفظهای ناشناخته ای نیست که خِرَدها آن را نپذیرند بلکه مانند فرمایش حضرتش صلی الله علیه و آله و سلم در حدیث «رؤوف ترین امّتم ابوبکر است» می باشد.

ترمذی هم آن را حسن دانسته و دیگرانی آن را صحیح دانسته اند و هیچ یک از کسانی که برضدّ حدیث «من شهر دانشم» سخن گفته اند، پاسخی به روایت های ثابت شده ای که از یحیی بن معین نقل شده، نداده اند. و لذا قطعاً حکم به اینکه «ساختگی است» باطل می باشد. و ابومعاویه فقط از این جهت که حدیث ناشناخته است، از نقل شایع و فراگیر آن خودداری کرده نه از نظر اینکه حدیث باطلی است.

چون اگر چنین بود اصلاً آن را با وجود حفظ و اتقانش نقل نمی کرد.

ضمناً این حدیث نقل دیگری دارد که ترمذی در کتاب جامعش روایت کرده

است، از اسماعیل بن موسی فزاری از محمّدبن عمر رومی از شریک بن عبداللّه از سلمهبن کهیل از سویدبن غفله از ابوعبداللّه صنابحی از علی علیه السلام که گفت:

پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «من خانه ی حکمتم و علی در آن است و از او پیروی کرده اند ابومسلم کجی و دیگران در روایت آن از محمدبن عمر رومی و بخاری از این محمّد در بخش حدیث های غیر صحیح روایت کرده است و ابن حبّان او را ثقه شمرده و ابوداود او را ضعیف دانسته است.

ترمذی بعد از نقل حدیث گوید: این حدیث ناآشناست و بعضی آن را از شریک نقل کرده و از صنابحی نام نبرده اند، و این حدیث از احدی از ثقات غیر شریک شناخته نشده است.

گویم: پس حدیث از فردهای رومی بیرون می آید و مسلم درباره ی شریک احتجاج می کند و بخاری برای آن تعلیق نوشته و ابن معین و عجلی او را ثقه دانسته و این توثیق بر حُسن حدیث افزوده است. عیسی بن یونس گوید: هرگز کسی را پارساتر از شریک در علمش ندیدم. بنابراین حدیث مفرد او حسن خواهد بود و روایتی که صنابحی از آن حذف شده است، حدیث را ردّ نمی کند چون سویدبن غفله از تابعان مخضرم است که از ابوبکر و عمر و عثمان و علی روایت کرده و از آنان حدیث شنیده است. پس آوردن نام صنابحی در سند حدیث از جهت اتّصال بیشتر اسنادهای حدیث است.

ونتیجه: این حدیث با دو نقل ابومعاویه و شریک به درجه ی «حسن» می رسد که به آن احتجاج شده و لذا ضعیف نخواهد بود، چه رسد به اینکه ساختگی باشد.

و من از کسی که این حدیث را در «الموضوعات» آورده، طعن مؤثّری در این دو سند ندیده ام و توفیق از خداوند است. سخن شیخ مجدالدّین پایان یافت.»

سپس شیخ عبدالحق دهلوی سخن سخاوی را در «المقاصد الحسنه» آورده و هر دو گفتار را درست شمرده است.

این حدیث را در کتاب «اشعه اللمعات» تفسیر کرده و معنی آن را بیان نموده و گفته است: «اصل در روایت این حدیث ابوالصلت عبدالسلام بن صالح هروی

است که او شیعه است ولی بسیار راست گوست و استادان را گرامی می داشت...» (۱)و «مدینهالعلم» را در نام های پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم (۲)آورده است که این نیز دلیلی بر ثابت بودن این حدیث نزد اوست.

شرح حالش

شرح حال شیخ عبدالحق دهلوی در کتب تألیف شده در شرح حال علمای هند آمده است؛ مانند تذکره الأبرار، مرآه آفتاب نما، اتحاف النبلاء و سبحه المرجان بذکر آثار هندوستان.

غلام علی آزاد گوید:

«مولایمان شیخ عبدالحق دهلوی، سرشار از کمال ظاهری و معنوی و عاشق راستین از عشّاق جمال نبوی است، شهرت فراوانی روزیِ او شد و مورّخان یاد او را به اجمال و تفصیل نگاشتند و در گنبد مزارش در دهلی سنگی است که خلاصه ای از احوالش با این مضامین بر آن چنین نقش بسته است:

از آغاز ادراک و فهم کمر به طاعت حق و طلب دانش بست، و نزدیک به زمان بلوغ بیشتر علوم دینی را فرا گرفت و در سنّ بیست و دو سالگی از تحصیل آن ها فارغ شد، قرآن را حفظ کرد و بر مسند تدریس نشست و در عنفوان جوانی جذبه ی الهی او را گرفت و علاقه اش را از دوستان و شهرها برید و به سوی حرمین رفت و مدّتی در آن اماکن اقامت گزید. با بزرگان زمان و اولیاء بزرگ، همراه با برکت های فراوان هم نشین شد و در سن پنجاه و دو سالگی در جمعیت ظاهر و باطن مستقر شد و مشغول تکمیل فرزندان و دانشجویان شد و به نشر دانش ها به ویژه حدیث شریف پرداخت به گونه ای که برای هیچ یک از علمای گذشته و معاصر چنین کاری در سرزمین هند میسّر نشد. در علوم به ویژه حدیث، کتاب های معتبری نوشت که مورد توجّه علمای آن زمان قرار گرفت و آن را سرمشقی برای کارهای خویش قرار

۱- ۱) . اشعه اللمعات ۴ / ۶۶۶.

۲- ۲) . مدارج النبوّه - فصل: اسماء النّبی صلی الله علیه و آله و سلم .

دادنـد. نوشـته هایش از بزرگ و کوچک به صـد جلـد می رسـد. در محرّم سال ۹۵۸ متولّـد شـد و در سال ۱۰۵۲ درگذشت.» (۱)لکهنوی گوید: «شـیخ امام عالم علّامه محدّث فقیه، شـیخ الاسـلام و اعلم علمای اعلام و پرچمدار دانش و عمل در استادان ارجمند، اوّلین کسـی که علم حدیث را با تصـنیف و تدریس، در سـرزمین هند نشر داد.» (۲)و از نشـانه های جلالت و بزرگی عبـدالحق دهلوی این است که از اسـتادان شـیخ حسن عجیمی است و عجیمی خود از اسـتادان هفت گـانه شاه ولی اللّه دهلوی است که خداوند را سپاس می گوید که سندش به آنان می رسد...

شاه ولیّ اللّه در «المقدمه السـنیّه» گوید: «از شگفتی های کار خداوند است که همان گونه که در دوران این دو (یعنی اکبرشاه و جهانگیرشاه) فتنه های سـخت بسـیار پیش آمد که یک دهم آن ها از دوران گذشتگان بازگو نشده است، هم چنین در زمان آن دو، گرد آمـدن اولیا و صاحبان نشانه های آشـکار و کرامت های درخشان و دانشـمندان نویسـنده ی کتاب های سودمند و تألیف های ستوده شده، دیده نشده است؛ مانند سیّد عبدالوهّاب بخاری، و شاه محمّد خیالی دارنده ی نشانه های شگفت انگیز و شـیخ عبدالعزیز پرچم دار چشتیه در دوران خویش، و خواجه باقی گسترش دهنده ی طریقه ی نقشـبندی در سـرزمین هند، و شیخ عبدالحق که دو شـرح بر «المشـکاه» و شـرحی بر «سـفر السـعاده» از شـیخ مجدالدّین فیروزآبادی دارد و نویسنده ی کتاب «جـذب القلوب الی دیار المحبوب» در تاریـخ مدینه ی منوّره و رساله های سودمند دیگری است که همگی در سـرزمین دهلی است.»

۱۱۴ – روایت سیّد محمّد ماه عالم

سیّد محمّد ابن سـیّد جلال ماه عالم فرزند سیّد حسن بخاری، بر صحت حدیث «مدینه العلم» تصریح کرده است؛ آن جا که در ذکر منقبت های امیرالمؤمنین علیه السلام در کتاب «تذکره الأبرار» چنین گوید:

ص:۲۵۳

۱- ۱) . سبحه المرجان / ۵۲.

۲- ۲) . نزهه الخاطر ۵ / ۲۰۱.

«فضائلش بیش از آن است که گردآوری شود و بیان از احاطه بر کمالاتش ناتوان است، رفعت نسبت شریف او از خبر معتبر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم متجلّی می شود که فرمود: «من و علی از نور واحد هستیم.» و عظمت دودمان او از فرمایش ایشان معلوم می شود که: «برادرم در دنیا و آخرت است.» و فراوانی دانش او از حدیث صحیح پیدا می شود که: «أنا مدینه العلم و علیّ بابها.» و فراگیری بخشش او از قول خداوند متعال که: «کسانی که اموال خویش را در شب و روز، نهان و آشکارا انفاق می کنند.» (۱) و آثار شجاعتش از «لافتی إلّاعلی و لا سیف إلّاذوالفقار» و اخبار فضیلتش از حدیث «جنگیدن علیّ بن ابی طالب در روز خندق، برتر از اعمال امّتم می باشد...»، نمایان است.

و در همان کتاب است: «ذکر سیّد السّادات: سیّد علی بن سیّد جعفر بخاری که نسبت او به باب مدینه العلم، علی، می رسد...»

۱۱۵ – اثبات اللّه دیابن عبدالرحیم

اللّه دیابن عبدالرحیم بن بینا، حکیم چشتی عثمانی، حدیث «مدینه العلم» را در کتابش «سیر الاقطاب»، ضمن فضایل امیرالمؤمنین علیه السلام اثبات کرده است.

۱۱۶ – اثبات عبدالرّحمان چشتی

اشاره

هم چنین عبدالرّحمان بن عبدالرّسول بن قاسم چشتی، در کتاب «مرآه الأسرار» در شرح حال مولایمان امیرالمؤمنین علیه السلام حدیث «مدینه العلم» را اثبات نموده است.

«مرآه الأسرار»

شاه ولیّ اللّه دهلوی در کتاب «الانتباه فی سلاسل أولیاء اللّه» و رشیدالدّین خان دهلوی در کتاب «ایضاح لطافه المقال» به کتاب «مرآهالأسرار» اعتماد کرده و از آن نقل کرده اند.

ص:۲۵۴

۱- ۱) .الّذین ینفقون اموالهم باللیل و النهار سرّاً و علانیهً؛ بقره / ۲۷۴.

۱۱۷ – اثبات جفری

اشاره

شیـخ بن علی بن محمّد جفری در کتاب «کنز البراهین الکسبیه و الأسـرار الألوهیه الغیبیه لسادات مشایخ الطریقه العلویّه» گوید: پیامبر صـلی الله علیه و آله و سـلم فرمود: «من شـهر دانشم و علی در آن است و هر کس دانش را خواهـد، پس باید نزد آن در بیاید.»

شرح حالش

شرح حال جفری را در جلد «حدیث طیر» آورده ایم.

۱۱۸ – حسن دانستن عزیزی

اشاره

علیّ بن احمـدبن محمّـدبن ابراهیم عزیزی، به حسن بودن حـدیث فتوا داده و گفته است: «من شـهر دانشم و علی در آن است، پس هر کس دانش را خواهد باید نزد آن در بیاید.» از این حدیث برمی آید که برای دانشمند سزاوار است که برتری کسی را کـه برتری او را یـافته بـه مردم اطّلاـع دهـد تـا از دانش او بهره گیرنـد «عـق، عـد، طب، ك از ابن عبّـاس، عـد، ك از جـابربن عبداللّه». شیخ گفت: به اعتبار طرق دیگری که نقل شده است، حدیثی حسن است.» (۱)

شرح حالش

محمّدامین محبّی شرح حال او را چنین آورده است:

«علی عزیزی بولاقی شافعی، امام، فقیه، محدّث، حافظ، باهوش و بادقّت بود، به سـرعت حفظ می کرد و چیزی را فراموش نمی نمود. در بررسـی و تحصـیل کوشـا بود، قرآن را سـریع و بسـیار تلاوت می کرد، محبّت آمیز و متواضع بود، اوقات بسـیاری به دانش آموزی می پرداخت، دوسـتدار اهـل دانش به ویژه اهل حـدیث بود، اخلاق و هم نشـینی نیکویی داشت، در دانش مورد اشاره بود، با نور شبراملسی در

۱– ۱) . السراج المنیر فی شرح الجامع الصغیر ۲ / ۶۳.

استادان شریک بود و از او آموخت و بهره گرفت. در درس هـای اصلی و فرعی، رشته های عربی ملازم او بود، تألیف های بسیاری دارد که نقل همگی آن ها خارج از حوصله اینجاست، از جمله: شرح بر «الجامع الصغیر» سیوطی در چند جلد، حاشیه بر «شرح التحریر» از قاضی زکریا، حاشیه بر «شرح الغایه» از ابن قاسم در حدود هفتاد دفتر و شرح دیگری بر شرح خطیب بر آن کتاب، درگذشت او در سال هزار و هفتاد در «بولاق» بود که همان جا دفن شد و عزیزی منسوب به «عزیزیّه» از بخش شرقیه در مصر است.» (۱)

۱۱۹ - اثبات نور شبراملسی

اشاره

ابوالضیا نورالدّین علیّ بن علی شبراملسی قاهری شافعی در حاشیه اش بر «المواهب اللدنیه» که «تیسیر المطالب السنّیه» نامیده شده است، در ذکر نام های پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم گوید:

«در مورد فرمایش أنا مدینه العلم باید گفت: ترمذی و دیگران مرفوعاً آن را روایت کرده اند: «أنا مدینه العلم و علیّ بابها.» و درست آن است که آن حدیثی «حسن» است همان گونه که حافظ علایی و ابن حجر گفته اند.»

شرح حالش

۱ - محبّی گوید: «علیّ بن علی ابوالضیا نورالدّین شبراملسی شافعی قاهری، آخرین از محقّقان و ولیّ خداوند متعال، نویسنده ی دانش هـای نقلی و داناترین فرد دوران خویش بود، در دقّت نظر و خوب فهمی و سرعت استخراج احکام از بیانات دانشمندان مانند او نیامده است. دارای توان درنگ در بحث و لطف و بردباری و انصاف به گونه ای بود که کسی یاد ندارد حتّی با کلمه ای به کسی که او را رنجانده بود بی احترامی کرده باشد و حدّاکثر جمله ای که به شاگردانش می گفت اگر از ایشان

۱- ۱) . خلاصه الأثر ۳ / ۲۰۱.

ناراحت می شـد، این بود: خداونـد حالت را اصـلاح فرماید. او اسـتادی والا و دانشـمند و عامل بود... نسـبت به دنیا پارسا و از احوال اهـل دنیـا برکنـار بود و بـا هیـچ کس رفت وآمـد نمی کرد جز برای شـفاعت در کـاری خیر، هنگـامی که در بـازار می گذشت مردم مسـلمان و کافر برای دست بوسی او ازدحام می کردند و هیچ یک از دانشمندان و همتایان دورانش برتری او را انکار نکرده اند، بلکه همه ی دانشمندان وقتی مسأله ای برایشان مشکل می شد، نزدش می آمدند و او آن را به بهترین و کامل ترین وجه روشن می کرد.

علّامه سریّ الـدّین دروری در بـاره اش گفته است: هیـچ کس بـا او سـخن نمی گفت جز اینکه او را در هر رشـته ای برتر می یافت. و همواره می گفت: «در مسـجد کسی نیست جز آن نابینا» و به او اشاره می کرد. و این سریّ الدّین خود یگانه ی دوران خویش در علوم نظری بود.

...بزرگان و دانشـمندان دوران، برای بهره گیری از دانش او، ملازمش بودند مانند: شـیخ شـرف الدّین بن شـیخ الاسلام و شیخ زین العابدین و محمّد بهوتی حنبلی و یس حمّصی و منصور طوخی و عبدالرّحمان محلّی، شهاب بشبیشی، و سیّد احمد حموی و عبدالرزّاق زرقانی و دیگران که قابل شـمارش نیسـتند... از نوشـته هایش شهرت نیافته جز حاشیه اش بر «المواهب اللدنیّه» در پنج جلد ضـخیم...» (۱)۲ – شـرقاوی در «التحفه البهیّه فی طبقات الشافعیّه» گوید: «اسـتاد اسـتادان اسـلام، پادشاه علمای اعلام، شیـخ نورالـدّین علی شبراملسـی، که کنیه اش «ابوالضـیا» بود، دارای اخلاقی بسـیار نیکو و سود فراگیر بود. در فروتنی و ادب و نداشـتن ادّعای دانش در مرتبه ی والایی بود. همواره از اسـتادانش خواسـتار دانش بود و در درس آنان حاضر می شد تا جایی که شیخ محمّد شوبری به او گفت: تا چه وقت از استادان خواستار دانشی و در درس هایشان حاضر می شوی؟ تو را مجبور می کنم که برای تدریس و بهره رسانی به طلبه ها بنشینی. پس به سخن او عمل کرد و دانش را خواند

۱– ۱) . خلاصه الأثر ۳ / ۱۷۴ – ۱۷۷.

و مردم از او بهره بردند و کتاب های بسیاری تألیف کرد...

در دیگر علوم شرعی و عقلی نیز پیشوا بود، از فقه و حدیث و تفسیر و اصول و معانی بیان و نحو و صرف و قرائت ها و دیگر علوم دینی. و علم وهبی لدنی بر او غالب بود.

روز پنج شنبه هجدهم شوّال سال ۱۰۸۷ درگذشت و در مقبره ی مجاورین کنار قبر شیخ حسن شرنبلانی دفن شد.»

۳ - رضی الدّین شامی در کتاب «تنضید العقود السنیّه» و در حوادث سال مذکور، گوید: «در این سال عالم، علّامه شیخ الاسلام نورالدّین بن علی شبراملسی درگذشت. او رئیس علما و پیشگام فضلا بود، ریاست دانش در مصر و جاهای دیگر به او رسید.»

هم چنین نام او درکتاب های اجازه ها و استادان با احترام و بزرگ داشت کامل آمده است، مانند «کفایه المتطلع» و «الإمداد بمعرفه علوّ الإسناد» و «رساله الشیخ احمد نخلی»...

۱۲۰ – اثبات تاج سنبهلی

اشاره

شیخ تاج الدّین سنبهلی حدیث را در رساله اش درباره ی «الأشغال النقشبندیه» اثبات کرده است، آن جا که استادانش را در آن طریقه یاد می کند و گوید:

«این طریقت علیّه نقشبندیه را فقیر حقیر، کامل در نقصان و ناتوان در معرفت رحمان، تاج الدّین سنبهلی از مهدی زمان خواجه محمّد باقی گرفته است و او از مولا خواجکی امکنکی و او از مولا درویش محمّد و او از مولا محمّد زاهد و او از غوث اعظم خواجه عبیداللّه احرار، و او از شیخ الشیوخ یعقوب چرخی و او از خواجه کبیر، خواجه بهاءالدّین معروف به «نقشبند» و او از سیّد امیر کلال، و او از خواجه محمّد باباسمامی، و او از حضرت عزیزان خواجه علی رامتینی و او از خواجه محمود خیر فعنوی ، و او از خواجه ریوکری، و او از خواجه عبدالخالق غجدوانی و او از شیخ یوسف بن یعقوب بن ایّوب همدانی و او از ابوعلی فارمدی و

او از ابوالحسن خرقانی گرفته است.

و شیخ ابوعلی را نیز نسبت خدمت (خرقه) و هم نشینی و استفاضه به شیخ ابوالقاسم کرکانی می باشد. و از آن جا که نزد محقّقان شیوخ سه نفرند: شیخ خرقه، شیخ ذکر و شیخ هم نشینی. و شیخ هم نشینی در ارتباط، أتمّ و اکمل است و او شیخ حقیقی است. به ناچار نسبت شیخ ابوالقاسم را آوردیم که سلوک شیخ ابوعلی به او منتهی می شود و میان شیخ ابوالقاسم تا امام علیّ بن موسی الرّضا شش واسطه است که عبارتند از: «شیخ ابوعثمان مغربی، و ابوعلی کاتب و ابوعلی رودباری و بزرگ طایفه، جُنید بغدادی، و سری سقطی، و معروف کرخی.

و معروف کرخی نسبت دیگری هم دارد که او را به داود طائی از طریق حبیب عجمی از طریق حسن بصری پیوند می دهد. و کامل بودن نسبت او به «باب مدینه العلم» معروف و مشهور است.

و من در این جا به آغاز سخن باز می گردم، پس بدان: شیخ ابوالحسن خرقانی از روحانیّت ابویزید بسطامی گرفته است مانند رابطه اویس با پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم ، منبع انوار، که بر او برترین درود و سلام و کامل ترین تحیّت ها باد.

و هم چنین است نسبت سلطان عارفان به روحانیّت جعفر الصّادق، و آن چه از خدمت و هم نشینی با او معروف شده، صحیح نیست و امام جعفر الصّادق با وجود انوار به ارث رسیده اش از نیاکان گرامی اش، به نیای مادرش قاسم بن محمّد بن ابوبکر صدّیق می پیوندد و او از فقهای هفت گانه در تابعان است که در علم ظاهر و باطن از همگی آنان کامل تر بود و به سلمان فارسی منسوب بود و سلمان با داشتن شرافت صحبت و هم نشینی پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم ، طریقت را از صدّیق گرفته و او از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و طریقت دیگر برای امام جعفر از طرف پدر به جد است تا برسد به باب مدینه العلم که این طریق معروف است.»

ص:۲۵۹

سنبهلی و رساله اش

این رساله ی سنبهلی از رساله های معتبر نزد اهل سنّت است. شاه ولیّ اللّه پدر «دهلوی» در کتاب «الانتباه فی سلاسل أولیاء اللّه» گوید: «نویسنده می گوید: شیخ تاج الدّین سنبهلی، جانشین حضرت خواجه محمّد باقی، رساله ی مختصری در باب شغل های نقشبندیه دارد، و پدر بزرگوارم آن را بسیار می ستود. و خود از نسخه ی یکی از یاران شیخ تاج الدّین با خطّ خویش آن را رونویسی کرد و آنان را که خواهان بودند به عمل به آن راه نمایی می کرد. و من آن را نزد او با بحث و درایت خواندم و دوست داشتم که این جا به طور کامل آن را ذکر کنم... و توفیق به خداوند است.»

سپس شاه ولیّ اللّه تمام آن رساله را در کتابش آورده است.

و از افتخارات سنبهلی این است که از اساتید شاه ولیّ اللّه در طریقت است؛ بلکه از اساتید عبداللّه بن سالم بصری است که این خود یکی از استادان هفت گانه ای است که ولیّ اللّه دهلوی افتخار می کند که سندش به آنان می رسد. و در «الانتباه» بسیار آنان را می ستاید.

۱۲۱ – روایت کردی کورانی

اشاره

ابراهیم بن حسن کردی کورانی شهرزوری شافعی در کتاب «النبراس لکشف الإلتباس الواقع فی الأساس» چنین می گوید:

«صلوات و سلام بر محمّد پیامبر برگزیده برای تبلیغ رسالت به ثقلین (جنّ و انس) برای ادای شکر نعمتش و بر برادرش و وصیّش و باب مدینه العلم او که جایگاهش جایگاه هارون به جز نبوّت است و ولی عهد او بعد از او در امّتش می باشد.

امّا برادری اش، در فرمایش پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم است: «تو در دنیا و آخرت برادرم هستی.» ترمذی از ابن عمر آن را روایت کرده است.

و امّا اینکه او باب مدینه العلم می باشد، پس در فرمایش ایشان صلی الله علیه و آله و سلم است که

فرمود: «أنا مدينه العلم و عليّ بابها.» بزّار و طبرانی در کتاب «الاوسط» از جابربن عبداللّه و ترمذی و حاکم آن را از علی روایت کرده اند.

و امّا اینکه جایگاهش، جایگاه هارون است، در فرمایش ایشان صلی الله علیه و آله و سلم است که: «آیا راضی نمی شوی که نسبت به من، منزلت هارون نسبت به موسی را داشته باشی جز اینکه بعد از من پیامبری نیست؟» شیخان از سعدبن أبی وقّاص و امام احمد و بزّار از ابوسعید خدری، و طبرانی از اسماء بنت عمیس، امّ سلمه، ابن عمر، ابن عبّاس، جابربن سمره، علی، براءبن عازب و زیدبن ارقم، آن را روایت کرده اند.

مؤلّف به این حدیث بر امامت علی علیه السلام در فصل سوم کتاب «الامامه» احتجاج کرده است. که به زودی ردّ آن خواهد آمد ان شاءاللّه تعالی و در آن دلالتی بر آن چه ذکر کرده اند، نیست.»

شرح حالش

۱ – مرادی : «ابراهیم بن حسن کورانی شهرزوری شهرانی شافعی، ساکن مدینه ی منوّره، استاد، امام، عالم، علّامه، پایان بخش محقّقان، بزرگ مسندان، عارف باللّه تعالی، دارای تألیف های متعدّد، صوفی نقش بندی، محقّق با دقّت، دانا به آثار گذشتگان مسند تبارشناس ابوالوقت، برهان الدّین، در شوّال سال هزار و بیست و پنج به دنیا آمد، تألیف کرد و خودش دانش طلبید و به مدینه ی منوّره مسافرت کرد و در آن جا ساکن شد و از علمای برجسته ی آن جا بهره گرفت، نامش مشهور شد و منزلتش بالا گرفت و دانش جویانی از کشورهای دوردست به سویش شتافتند تا از او بگیرند و بیاموزند، و در مسجد شریف نبوی تدریس کرد، و کتاب های متعدّد سودمند نزدیک به صد جلد تألیف کرد، او کوهی از کوه های دانش و دریایی از دریاهای عرفان بود. در روز چهارشنبه بعد از ظهر هجدهم ربیع الثّانی سال یک هزار و یک صد و یک در خانه اش در مدینه ی منوّره درگذشت و در بقیع

ص:۲۶۱

دفن شد، خداوند متعال رحمتش فرماید.» (۱)۲ - شیخ احمد نخلی در «رساله اش درباره ی الأسانید» در بیان اساتیدش گوید:

«از آنان است، عالم، علّامه، دانشمند بخشنده، کسی که افکارش حکایت از درستی استنباط پیشینیان در تمام رشته ها داشت، پس شایسته بود که تألیفاتش با اشک چشم نوشته شود، و در راه تحصیل آن ها ثروت و خانواده و فرزندان داده شوند:

شیخ برهان الدّین، ابوالفضائل، ابراهیم بن حسن کردی کورانی شافعی صوفی، ساکن مدینه ی مشرّفه و دانشمند آن، خداوند متعال ما و مسلمانان را از او بهره مند سازد و او را مورد رحمت واسعه در دنیا و آخرت قرار دهد. آمین.» (۲)۳ - سالم بصری در کتاب «الإمداد بمعرفه علوّ الاسناد» در ذکر اساتید پدرش گوید: «از آنان است: علّامه ی محقّق، ابراهیم بن حسن کورانی مدنی...»

۴ - فخرالدّین اورنگ آبادی به هنگام نقل از او گوید: «زبده المحدّثین، عمده المحقّقین، پایه گذار قاعده های طریقت، جامع میان شریعت و حقیقت، سالک صراط مستقیم، شیخ ابراهیم کردی، استادِ استاد صاحب مقامات عالیه و کرامت های جلیّه شیخ ولیّ اللّه محدّث، در فن حدیث.»

۵ - مولوی حسن زمان در کتاب فخر الحسن گوید: «این کردی نشانه ای از نشانه های خداوند متعال در هر دو علم اصول عقائد و اصول فقه و فرع های فقهی و علوم صوفی گری بود، و در زمان خودش مورد توجّه و اشاره در همه ی کشورها و در سایر چیزهایی که ذکر شد، بود و از هر گوشه و کناری مورد سؤال قرار گرفته بود، به آن ها پاسخ می داد و آن ها را به رساله ای تبدیل می کرد و در تمام رشته ها نوشته های

۱- ۱) . سلک الدّرر فی أعیان القرن الثانی عشر ۱ / ۵.

۲- ۲) . بغیه الطالبین / ۴۵.

بسیار و بی نظیری دارد که از آن ها دانش برتر و فضیلت بسیار او شناخته می شود.»

هم چنین، کردی از اساتید شاه ولیّ اللّه دهلوی است که متن گفته اش در کتاب «الإرشاد الی مهمّات الاسناد» چنین است:

«فصل - سپاس خدا را که سند من به هفت تن از اساتید باجلال گرامی، پیشوایان راهبر بزرگوار، از مشاهیر در حرمین محترم می رسد که همگان بر برتری آنان اجماع دارند: شیخ محمّدبن علاء بابلی، و شیخ عیسی مغربی جعفری، و شیخ محمّدبن محمّدبن سلیمان ردانی مغربی، و شیخ ابراهیم بن حسن کردی مدنی، و شیخ حسن بن علی عجیمی مکّی، و شیخ احمدبن محمّد نخلی مکّی، و شیخ عبداللّه بن سالم بصری سپس مکّی و برای هر یک از آنان رساله ای است که خود آن ها یا دیگران اسنادهای گوناگون خود را درِ دانش های مختلف گردآورده اند.»

و شایان ذکر است که: دهلوی به گفته ای از کردی در کتابش «التحفه» در پاسخ به استدلال به کلام خدای متعال «انّما ولیّکم اللّه...» استفاده کرده است.

پس استدلال او به کلام او در آن جا و اعراض او در این جا از سخن او نسبت به حدیث «مدینه العلم» شگفت انگیز است.

۱۲۲ - اثبات کردی بصری

شیخ اسماعیل بن سلیمان کردی بصری، حدیث «مدینه العلم» را با اطمینان به آن، اثبات کرده است. او در کتابش، «جلاء النّظر فی دفع شبهات ابن حجر» در جهت باطل کردن سخن ابن تیمیّه ی ناصبی معاند که به امیرالمؤمنین علیه السلام خطا نسبت می دهد، چنین می نویسد:

«بپرهیز از مغرورشدن به آثار و احوال ظاهری از پوشیدن لباس های فقیرانه مانند پوشیدن خرقه ها و عصا به دست گرفتن و غیره، چون این ها برای کسی که به آن ها متّصف شده، سودمند نیست، در حالی که چیزی از معرفت خداوند ندارد، بلکه کسی که به آن ها متّصف است، با خودبینی، به اساتید انتقاد می کند. از آن جا که او حقیقت امر را تنها نزد خود و نه دیگری می بیند و بسیاری از چنین مردمانی این حالت در وادی های حیرت به هلاکت رسیدند، چون دچار جهل مرکّب شدند و نمی دانند و نمی دانند که نمی دانند، مانند ابن تیمیّه، ابن المقریء، و سعد تفتازانی، و ابن حجر عسقلانی و دیگران، و اعتراض آنان بر معاصران و مردگان پیش از خود،

دلیـل بر منحصـر کردن راه حق تنهـا نزد خویش است نه دیگری. ابن تیمیّه چیزهـایی دیگر را هم افزوده است؛ از جمله آن چه فقیه ابن حجر هیتمی در فتواهای حـدیثی خود از برخی بزرگان عصـر خود آورده است: «خود شـنیده است که می گفت: - بر منبر مسـجد جبل در صالحیه آقایمان عمر دارای اشـتباهاتی است و چه اشتباهاتی! و آقایمان علی هم در بیش از سی صد محل خطا کرده است. پس به زعم تو چگونه برای تو درستی حاصل می شود هنگامی که عمر و علی خطا می کنند؟

آیـا فرمـایش پیـامبر صـلی الله علیـه و آله و سـلم را در حقّ آقایمـان علی نشـنیده ای که فرمـود: من شـهر دانشم و علی در آن است؟...»

۱۲۳ - روایت زرقانی مالکی

اشاره

محمّـدبن عبـدالباقی بن یوسف ازهری زرقانی مالکی در شـرح نام های پیامبر صـلی الله علیه و آله و سـلم گوید: «شـهر دانش؛ همان گونه که صـلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «أنا مدینه العلم و علیّ بابها.» ترمذی و حاکم آن روایت را صحیح دانسته اند و دیگران از علی و هم چنین حاکم و طبرانی و ابوالشیخ و دیگران از ابن عبّاس. و درست آن است که حدیثی حسن می باشد، همـان گونه که دو حافـظ علاـیی و ابن حجر گفته انـد. نه سـاختگی آن گونه که ابن جوزی ادّعـا کرده است و نه صـحیح آن گونه که حاکم گفته است ولی در میان محدّثان کسانی هستند که حسن را صحیح می نامند.» (۱)

شرح حالش

مرادی در شرح حال او گوید:

«محمّـد زرقانی بن عبدالباقی بن یوسف ازهری مالکی مشـهوربه «زرقانی» امام محدّث، زاهد هوشـیار، فقیه علّامه،از پدرش واز نورعلی شبراملسی واز شیخ محمّد بابلی و دیگران دانش آموخت. و کتاب هایی دارد مانند شرحی بر الموطأ، شرحی بر

۱- ۱) . شرح المواهب اللدنیّه ۳ / ۱۴۳.

المواهب و غیره. و از شیخ محمّدبن خلیل عجلونی دمشقی، و جمال عبداللّه شبراوی هم درس گرفت، وفاتش به سال ۱۱۲۲ است؛ خدایش رحمت کند.» (۱)

«شرح المواهب»

در کتاب «کشف الظنون» درباره ی این کتاب چنین آمده است: «شرح المواهبِ مولاے علّامه، خاتم المحدّثین، محمّدبن عبدالباقی بن یوسف زرقانی مصری مالکی متوفّای سال ۱۱۲۲، شرح کاملی است در چهار جلد، در آن بیشتر حدیث های روایت شده در شمائل مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم و سیره و صفات شریف آن بزرگوار را گرد آورده است، خداوند جزای خیر و رحمت واسعه عطایش فرماید.» (۲)وزینی دحلان این کتاب رادرمدارك کتاب «سیره» خودآورده وگفته است که:

«این کتاب ها صحیح ترین کتاب های نوشته شده دراین زمینه است...». هم چنین خود نویسنده ی آن، زرقانی، در آغاز کتاب به اعتبار آن اشاره کرده است... .

۱۲۴ – اثبات سالم بصری

اشاره

سالم بن عبداللّه بن سالم بصری شافعی در کتاب «الامداد بمعرفه علوّ الاسناد» گوید: «امّا سلسله ی طریقت نقشبندیه؛ شیخ والد که خداوند حفظش فرماید از استادش عبداللّه باقشیر و او از شیخ عارف، تاج الدّین عثمانی نقشبندی و او از خواجه محمّد باقی گرفته است» تا آخر آن چه پیشتر در شماره ی (۱۲۰) آمد.

شرح حالش

شیخ سالم بن عبداللّه بصری از مشایخ اجازه دهنده ی علمای بزرگ است مانند: شیخ محمّدبن محمّد امیر ازهری مالکی که در «رساله اسانید» او آمده است، و شاه ولیّ اللّه دهلوی که در «الارشاد إلی مهمّات الاسناد» آمده، و شوکانی آن گونه که در «إتحاف الأکابر بأسناد الدّفاتر» آمده است؛ و دیگران.

۱– ۱) . سلك الدرر ۴ / ۳۲– ۳۳.

۲– ۲) . کشف الظنون ۲ / ۱۸۹۹.

۱۲۵ – اثبات برزنجی مدنی

اشاره

محمّدبن عبدالرّسول برزنجی کردی مدنی در کتاب «الإشاعه فی اشراط السّاعه» پس از نقل داستان ساختگی آموختن خضر از ابوحنیفه از کتاب «المشرب الوردی فی مذهب المهدی نوشته ی علی قاری» گوید:

«شیخ علی گفت: پوشیده نماند که این داستان با توجه به رکیک بودن و لحنش از سخنان بعضی از ملحدان کوشا در تباهی دین است، چون حاصلش این است که: آن خضری که خداوند متعال در حقّش می فرماید: «بنده ای از بندگان ما را یافتند که رحمتی از سوی خودمان به او دادیم و دانشی از خودمان به او آموختیم» (۱)و موسی علیه السلام از او آموخته، شاگرد ابوحنیفه بوده است (!) و چه فهم سریعی داشته این شاگرد که در مدّت سه سال آموخت آن چه را که خضر در مدّت سی سال از ابوحنیفه در حیات و مماتش آموخته بود! و شگفت آورتر آنکه ابوالقاسم قشیری در طبقات حنفی ها به شمار نیامده است! و شگفت انگیزتر از خضر اینکه پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم را درک کرده ولی اسلام را از ایشان نیاموخته است و نه از دانشمندان اصحاب مانند علی باب مدینه العلم و داورترین یاران!...»

شرح حالش

مرادی گوید: «محمّد برزنجی ابن عبدالرّسول بن عبدالسیّدبن عبدالرّسول بن قلندربن عبدالسیّد که نسب او به آقایمان حسن بن علیّ بن ابی طالب پیوند دارد شافعی است که اصلاً برزنجی و تولّدش هم در آن جاست، محقّق با دقّت، دانشمند یگانه بخشنده، در شهر زور شب جمعه دوازدهم ربیع الأوّل سال یک هزار و چهل متولّد شد، در آن جا رشد یافت و قرائت قرآن و تجوید آن را از پدرش آموخت و به وسیله ی او دیگر دانش ها را فرا گرفت... سپس ساکن مدینه ی شریفه شد و ریاست تدریس را عهده دار شد و از بزرگان آن شد و کتاب های شگفت انگیزی نوشت... و به

۱- ۱) . فوجدا عبداً من عبادنا، آتیناه رحمه من عندنا و علّمناه من لدنّا علماً(کهف/ ۶۵).

طور کلّی از دانشمندان یگـانه در علم و عمل بود، مرگش در اوّل محرّم سال هزار و یک صـد وسه بود و در مـدینه دفن شـد؛ خدای متعال رحمتش فرماید.» (۱)

۱۲۶ – روایت بدخشانی

میرزا محمّدبن معتمد خان حارثی بدخشانی این حدیث را چنین روایت می کند: «نقل می کند بزّار از جابربن عبداللّه، و عقیلی و ابن عدی از ابن عمر و طبرانی از هر دو، و حاکم از علی و ابن عمر، و ابونعیم در «المعرفه» از علی که گفتند:

رسول خـدا صـلی الله علیه و آله و سـلم فرمود: «أنـا مـدینه العلم و علیّ بابهـا.» و طبرانی در روایتی از ابن عبّاس مرفوعاً افزوده است: پس هر کس دانش را خواهد، باید از درش وارد آن شود.»

این حـدیث به رأی حـاکم صـحیح است و ابن جوزی بـا او مخالفت کرده و آن را در «الموضوعات» آورده است. و حافظ ابن حجر گفتـه اسـت: خلاـف قـول هر دو نفر درسـت است. پس حـدیث حسن است نه صـحیح و نه سـاختگی. و این حـدیث نزد ترمـذی و نزد ابـونعیم در «الحلیّه» از علی بـا این لفـظ است: «من خـانه ی حکمتم و علی در آن است.» (۲)هم چنین در کتاب «مفتاح النجا» آن را روایت کرده و سپس گوید:

«گویم: بیشتر پژوهشگران از محدّثان بر آنند که این حدیث حسن است؛ بلکه حاکم گفته، صحیح است و ابن جوزی در اینکه آن را در شـمار اخبار ساختگی آورده، به خطا رفته است.» (۳)و در کتـاب «تحفه المحبّین» هم آن را چنین روایت کرده است: «أنا مدینه العلم و علیّ بابها.» ر، طس از جابربن عبداللّه. عق، طب، عد از ابن عمر. عم

ص:۲۶۷

۱– ۱) . سلک الدرر ۴ / ۶۵ – ۶۶.

۲– ۲) . نزل الأبرار بما صحّ من مناقب اهل البیت الأطهار / ۷۳.

۳– ۳) . مفتاح النجا فی مناقب آل العبا خطّی.

(ابونعیم) در «المعرفه» از علی. ک (حاکم) از هر دو نفر آخری.

گویم: این حدیث را حاکم صحیح دانسته و ابن جوزی با او مخالفت کرده و آن را در الموضوعات آورده است. و حافظ ابن حجر گفته است: حق بر خلاف قول هر دو نفر آنان است. پس حدیث حسن است نه صحیح و نه ساختگی. من شهر دانشم و علی در آن است، پس هر کس دانش را خواهد، باید از در آن نزد آن بیاید.

طبرانی از ابن عبّاس.» (۱)

۱۲۷ – اثبات صدر العالم

محمّد صدر العالم (۲) حدیث را اثبات کرده؛ آن جا که تمام سخن حافظ، سیوطی در «جمع الجوامع» را آورده است که متن آن در جای خود (شماره ی ۸۸) آورده شد.

۱۲۸ – روایت شاه ولیّ اللّه

اشاره

شاه ولیّ اللّه پدر «دهلوی» در چند جای کتابش «قرّهالعینین» به عنوان حدیث مسلّم، این حدیث را به طور مرسل آورده است، از جمله در بیان فضایل امیرالمؤمنین علیه السلام گوید: « حضرتش صلی الله علیه و آله و سلم به دانش او گواهی دادند با فرمایش «أنا مدینه العلم و علیّ بابها.» و به برتری او در داوری با فرمایش: «داورترین شما علی

ص:۲۶۸

۱- ۱) . تحفهالمحبّین – خطّی. و بدخشانی از محدّثان بزرگ مورد اعتماد اهل سنّت است و بسیاری از علمای متأخّرین آنان از کتاب هایش نقل می کنند مانند: نزل الأبرار، تحفه المحبّین، مفتاح النجا، و در آن کتب به روایت هایش استشهاد می کنند و نویسنده ی «نزهه الخواطر ۶ / ۲۵۹» شرح حال او را چنین آورده است: «شیخ، عالم، محدّث، محمّدبن رستم بن قباد حارثی بدخشی. یکی از بزرگان مشهور در حدیث و رجال است.» سپس کتاب های ذکرشده ی او و غیر آن را ذکر می کند.

۲- ۲) . از بزرگان علمای اهل سنّت در سرزمین هند در قرن دوازدهم است. معاصر شاه ولیّ اللّه دهلوی بود که در کتاب «التفهیمات الالهیه» او را مدح و ستایش کرده است.

است.»

و هم چنین گوید: «ایشان صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: أنا مدینه العلم و علیّ بابها.»

و نیز گوید: «نکته ی هفتم: خداوند متعال خواستار گسترش دینش در همه ی آفاق به وسیله ی پیامبرش شد. و این نمی شد جز از طریق دانشمندان و قاریانی که قرآن را از ایشان صلی الله علیه و آله و سلم آموختند. پس خداوند سبحان بر زبان ایشان صلی الله علیه و آله و سلم فضایل گروهی از صحابه را آشکار فرمود تا مردم را به یادگیری دانش و قرآن از آنان ترغیب کند و آن فضیلت ها به منزله ی اجازه های محدّثان به شاگردان خود درآمد تا اینکه کسانی که رجال را به اقوال نمی شناسند، اقوال را به رجال بشناسند. و علمای اصحاب در این فضیلت ها مشترک بودند همان گونه که کتاب های حدیث آن را بازگو می کنند و از این باب است: «من شهر دانشم و علی درِ آن است و قرائت کننده ترین شما أُبی است و داناترین شما به حلال و حرام معاذ است.»

و شاه ولیّ اللّه در کتاب «إزاله الخفا فی سیره الخلفا» در بزرگواری های امیرالمؤمنین علیه السلام گوید:

« از ابن عبّاس نقل شده است که گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: من شهر دانشم و علی درِ آن است، پس هر کس دانش را خواهد باید نزد آن در بیاید. و از جابربن عبداللّه نقل شده که می گفت: شنیدم رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم می فرمود: «من شهر دانشم و علی در آن است، و هر کس دانش را خواهد، باید نزد آن در بیاید.»

دهلوی به روایت پدرش ازحدیث مدینه العلم اعتراف می کند، آن جا که در رساله ای که در بیان اعتقادات پدرش نوشته است آن گونه که در «ذخیره العقبی» از عاشق علی خان دهلوی آمده است گوید: «در کتاب هایش، حدیث های بی شماری از مناقب امیرالمؤمنین را نقل کرده است؛ به ویژه «حدیث غدیرخم» و «أنت منّی و أنا منک.» (تو از منی و من از تو) و «من فارقك یا علی فقد فارقنی» (یا علی هر کس از تو جدا شود از من جدا شده) و حدیث: «أئتنی بأحبّ خلقك إلیك» (خداوندا! محبوب ترین آفریده ات نزد خودت را به من برسان) و «أنا مدینه العلم و علیٌّ بابُها.» (من شهر دانشم و علی در آن است) و حدیث «هذا أمیر البرره و قاتل الفجره» (این

امیر نیکوکاران و قاتل گنهکاران است) و حدیث: «ردّ الشمس» (برگرداندن خورشید) - را که محدّثان درباره اش اختلاف کرده اند به نقل صحیح از شیخ ابوطاهر مدنی از ابوالقاسم طبرانی نقل کرده است و سپس شواهد آن را از طحاوی و دیگر از بزرگان محدّثان آورده و به صحیح بودن آن حکم کرده است. هم چنین کرامت های متعدّدی با نقل های صحیحی از مرتضی روایت کرده است.»

شرح حالش

شاه ولیّ اللّه دهلوی بی نیاز از تعریف است. او بزرگ علمای هند و مورد اعتمادشان است. محمّد معین سندی او را به «عالم هند و عارف زمانش...» توصیف کرده است. (۱)در جای دیگر گوید: «پیشوای علمای دورانش، رئیس زمان ما، شیخ اجل، صوفی اکمل، امام سرزمین هند...» (۲)و رشیدالدّین دهلوی در «غره الرّاشدین» چنین توصیفش کرده است: «بزرگ محدّثان، پیشوای عارفان...»

و حیدرعلی فیض آبادی در «منتهی الکلام» این گونه توصیفش کرده است:

«پایان بخش عارفان، کُشنده ی مخالفان، سرور محدّثان، پایه ی متکلّمان، حجّت خداوند بر جهانیان...»

و صدیق حسن خان قنوجی در کتاب های «إتحاف النبلاء» و «أبجد العلوم» شرح حال او را آورده است که خلاصه ی آن از کتاب دوم چنین است:

«مسند زمان، شیخ اجل، شاه ولیّ اللّه احمدبن عبدالرحیم، محدّث دهلوی؛ رساله ای به نام «الجزء اللطیف فی ترجمه العبد الضعیف» دارد که شرح حال خود را مفصّل به فارسی در آن آورده است. خلاصه اش این است: «او روز چهارشنبه،

۱- ۱) . دراسات اللبیب فی الأسوه الحسنه بالحبیب / ۲۷۳.

۲- ۲) . همان/ ۲۹۲.

چهارم شوّال هنگام طلوع فجر، در سال ۱۱۱۴ هجری متولّد شده است که ماده تاریخ آن به حساب ابجد، عظیم الدین است، گروهی از صالحان از جمله پدر بزرگوارش بشارت هایی قبل از تولّدش دیده بودند، که در کتاب «القول الجلی فی ذکر آثار الولی» از شیخ محمّد عاشق بن عبیداللّه بارهوی پهلیتی که مخاطب به علی است، آمده است. در کودکی از کتاب های فارسی و کتاب های مختصر عربی فرا گرفت، و به کارهای مشایخ نقشبندیه مشغول شد، و خرقه ی صوفیان را پوشید، و اجازه ی درس خواندن یافت و از تحصیل دانش فارغ شد، پدرش اجازه ی گرفتن بیعت از هر کس که خواهد به او داد و گفت: «که دست او مانند دست خودش است». سپس حدود دوازده سال مشغول درس شد و گشایش بزرگی در توحید برای او محقّق شد و دامن گسترده ای در سلوک برایش پهن گشت و فوج فوج علوم وجدانی بر قلبش سرازیر شد و در دریاهای مذاهب چهارگانه فرو رفت و مشتاق زیارت حرمین شریفین شد، سال ۱۱۴۳ به آن جا سفر کرد و دو سال کامل آن جا اقامت گزید و شاگرد شیخ ابوطاهر مدنی و دیگر مشایخ حرمین شد.

و از نعمت های الهی بر او، اینکه خلعت فاتحیه را بدو بخشید و جمع میان فقه و حدیث و رازهای سنّت ها و مصالح احکام و دیگر چیزهایی را به او الهام کرد که حضرتش صلی الله علیه و آله و سلم از سوی پروردگارش عزّ و جلّ آورده بود. تا اینکه باورهای اهل سنّت را با دلیل ها و حجّت ها اثبات کرد و از آلودگی های اهل معقول پاک نمود و تمام علم ابداع و خلق و تدبیر و نزدیک شدن با طول و عرض و علم استعداد نفس های انسانی، به او عطا شد و حکمت عملی و توفیق برپاداشتن آن با کتاب و سنّت به او افاضه شد و جداسازی علم منقول از تحریف شده ی مدخول و سنّت بلندمرتبه را از بدعت ناپسندیده را جدا کرد. تمام شد.

و در گذشت او به سال ۱۱۷۶ هجری بود. تألیف های ارزشمند سودمند فراوانی دارد از جمله: فتح الرّحمان فی ترجمه القرآن، و الفوز الکبیر فی أصول التفسیر، و المسوّی و المصفّی فی شروح الموطا، و القول الجمیل و الخیر الکثیر، و الانتباه و الدر الثمین و کتاب حجّهاللّه البالغه، و کتاب ازاله الخفا عن خلافه الخلفاء و

رسائل التفهیمات و غیر آن.

و شرح حال مبسوطی از او در کتابم «إتحاف النبلاء المتّقین بإحیاء مآثر الفقهاء و المحدّثین» آورده ام و معاصر ما مرحوم مولوی محمّدمحسن بن یحیی بکری تیمی ترهتی، شرح حال مشروحی از او در رساله اش «الیانع الجنی» آورده و در ستایش او مبالغه کرده و عبارت بسیار ارزشمندی آورده است و شرح حال آغاز و پایان او را نیکو و طولانی ذکر نموده است.»

۱۲۹ – اثبات محمّد معین سندی

اشاره

معین بن محمّد امین سندی گفته است: «بر حجّیت قیاس، به عمل گروه بسیاری از یاران پیامبر استدلال کرده اند، و این که به تواتر قیاس از آنان نقل شده است هرچند که تفصیل های آن آحاد، بوده باشد و هم چنین: عمل آنان به قیاس و ترجیح دادن یکی بر دیگری، تکرار شده و شایع گردیده بدون انکارکننده ای و این وفاق، اجماعی بر حجّیت قیاس است.

پس پاسخ این که: همان گونه که از آنان قیاس نقل شده، طعن و مذمّت قیاس هم از آنان نقل شده است. پس از باب مدینه العلم نقل شده است که گفت: «اگر دین به قیاس می بود، مسح کردن کف کفش بهتر از روی آن بود.» (۱)

شرح حالش

محمّد معین سندی از محقّقان مشهور اهل سنّت و از شاگردان شیخ عبدالقادر، مفتی مکّه ی مکرّمه و از معاصران شاه ولی اللّه است. و کتابش «دراسات اللبیب» از کتاب های معتبر مشهور است. در آن کتاب می گوید:

«بر این رأی، پیشوای علما و بزرگ دورانمان، شیخ اجل صوفی اکمل، امام سرزمین هند، شیخ ولیّ اللّه بن عبدالرّحیم با ما موافقت کرده است و به طور شفاهی

۱- ۱) . دراسات اللبیب / ۲۸۴.

در یک سری از رأی های نیکوی ما مرا مورد خطاب قرار داد و در مورد تنهابودن من در مخالفت با بعضی مطالب جمهور گفت: «و من الرّدیف فقد رکبت غضنفرا؟» (۱) و سپاس خداوند متعال را بر این مطلب، سپاسی بسیار، پاکیزه و مبارک، آن گونه که پروردگارمان دوست می دارد و می پسندد.»

مولوی صدیق خان حسن قنوجی هم در کتاب «إتحاف النبلاء المتّقین بإحیاء مآثر الفقهاء و المحدّثین» از او یاد کرده و او را به «شیخ فاضل محقّق» توصیف نموده، او و آن کتابش را ستوده و به قصیده ای اشاره کرده است که یکی از معاصران سندی، قاضی بشاوری، در وصف کتاب «دراسات اللبیب» سروده است و آن را نیکو دانسته است و آن قصیده در پایان کتاب مذکور چاپ شده است.

۱۳۰ – اثبات محمّد سالم حفنی

اشاره

شیخ محمّدبن سالم حفنی شافعی این حدیث را در کتاب «حاشیه الجامع الصغیر» چنین اثبات کرده است: «فرمایش او: «پس باید نزد آن در بیاید»، یعنی: به سوی علی. وارد شده است که دانش ده جزء است؛ نُه جزء آن به علی و یک جزء به مردم عطا شده است و لذا از معاویه سؤال شد و او به سؤال کننده گفت: از علی بپرس که او از من داناتر است.»

شرح حالش

۱ – محمّدبن محمّد امیر ازهری در «أسانید» خود پس از یادکردن برادرش جمال الدّین حفنی گوید: «از آنان است برادرش؛ همردیف گروه علمای پژوهشگر و باقی مانده ی بزرگان هدایتگر عارف، زیبایی دنیا و زینت آیین و دین، پیونددهنده ی سالکان، خلاصه ی واصلان، استاد اعظم، شیخ الشّیوخ، ابوعبداللّه بدرالدّین، آقای من، محمّد حفنی، در مجلس درس «جامع الصغیر» و «النجم الغیطی» در مولد

۱– ۱) .دو ترکه بر شیر سوار شده ای؟ (شعری منسوب به ابوالطیب متنبی– ویراستار)

حضرتش صلی الله علیه و آله و سلم حاضر شدم و هنگام خواندن متن الشمائل از ترمذی درگذشت. و از طریق خلوتیه ی از جانب او ذکر به من تلقین شد. و اجازه ای عام به من داد... .»

۲ – مرادی گوید: «محمّد حفنی – شیخ، عالم، محقّق، مدقّق، عارف باللّه متعال، قطب زمان خود، ابوالمکارم، نجم الدّین، سال ۱۱۰۱ متولّد شد و وارد الأزهر شد و مشغول کسب دانش از فضلای آن جا شد، و کتاب های سودمندی نوشت، و بیش از پانصد شاگرد در مجلس درسش حاضر می شدند، تقریرش نیکو و دارای فصاحت و بیان خوب بود. شجاع، بزرگوار، پژوهشگر و مدقّق بود که همه ی مردم به سویش می شتافتند. و طریقه ی خلوتیه در زمان حیاتش در مشرق و مغرب زمین از او شهرت یافت و وفات او در ربیع الأوّل سال ۱۱۸۱ واقع شد.» (۱)

۱۳۱ – روایت محمّدبن اسماعیل امیر

اشاره

محمّدبن اسماعیل بن صلاح امیر یمانی صنعانی، حدیث «مدینهالعلم» را روایت و صحیح بودنش را ثابت کرده است. متن گفته او در «الروضه الندیه فی شرح التحفه العلویّه» چنین است: باب علم المصطفی، إن تَأْتِهِ فَهنیئاً لک بالعلم مریّاً

اگر نزد باب علم مصطفی آیی، دانش گوارایت باد.

اشاره به حدیث مشهور روایت شده از نقل ابن عبّاس و دیگران است که لفظ آن از ابن عبّاس چنین است: پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «من شهر دانشم و علی درِ آن است، پس هر کس دانش را خواهد باید نزد آن در بیاید.» عقیلی و ابن عدی و طبرانی و حاکم آن را نقل کرده اند.

هم چنین ابن عدی و حاکم از حدیث جابر، آن را نقل کرده و ترمذی از حدیث علی علیه السلام با لفظ: «من خانه ی حکمتم و علی در آن است.» ترمذی گفته: این حدیث غریب – و در نسخه ای – مُنکر است.

۱– ۱) . سلك الدرر ۴ / ۳۸.

و علّامه، حافظ بزرگ، مجتهد، محمّدبن جریر طبری گفت: این حدیث نزد ما صحیح است، سندش صحیح می باشد. حاکم در مورد حدیث ابن عبّاس گوید:

اسنادش صحیح است. خطیب در تاریخش از یحیی بن معین روایت می کند که از او درباره ی حدیث ابن عبّاس پرسیده شد، گفت: صحیح است.

ابن عدی گوید: ساختگی است و ابن جوزی دو حدیث جابر و ابن عبّاس را در «الموضوعات» آورده است. و حافظ صلاح الدّین علایی گوید: ذهبی هم در المیزان و غیر آن به باطل بودن آن معتقد شده اند و در این باره علّت قدح کننده ای برایش نیاورده اند، جز اینکه بدون هیچ دلیلی ادّعای «ساختگی بودن» کرده اند.

و حافظ ابن حجر گوید: این حدیث طریق های بسیاری در مستدرک حاکم دارد حدّاقل این است که این حدیث اصلی دارد. پس شایسته نیست که «ساختگی» بر آن اطلاق شود و گوید: حقیقت بر خلاف قول حاکم که صحیح دانسته، می باشد و خلاف قول ابن جوزی که گفته «ساختگی» می باشد، بلکه از نوع «حسن» که است به صحت ارتقا نمی یابد و به دروغ بودن، فرو نمی افتد.

حافظ سیوطی گوید: همواره مدّت زمانی چنین پاسخ می دادم که این حدیث حسن می باشد تا اینکه بر صحیح دانستن حدیث علی در «تهذیب الآثار» توسّط ابن جریر آگاه شدم. همراه با صحیح دانستن حدیث ابن عبّاس توسّط حاکم، پس از خداوند استخاره کردم و یقین کردم به ارتقای حدیث از رتبه ی حسن به رتبه ی صحّت؛ پایان یافت.

گویم: پیشوایان حدیث، حدیث صحیح را به هفت نوع تقسیم کرده اند: یک قسم حدیثی است که یکی از ائمّه حدیث، غیر از شیخین، تصریح کرده باشند که صحیح است، و بر (صحّت) این حدیث دو امام حافظ بزرگ، حاکم ابوعبدالله، و علّامه محمّدبن جریر نص دارند. خطیب بغدادی درباره ابن جریر گوید: ابن جریر از ائمّه ای بود که به گفته اش حُکم می شود و به علّت معرفت و فضلش به رأیش مراجعه می شود، دانش هایی را آموخت که هیچ کس از مردم دورانش در آن با او مشارکت نداشت، و درباره اش ابن خزیمه، معروف به امام ائمّه گوید: روی زمین

کسی را داناتر از محمّدبن جریر نمی شناسم. و امّا حاکم هم پیشوای بلامنازع است که ذهبی درباره اش گوید: محدّث، حافظ بزرگ، امام محدّثان. خلیل بن عبداللّه نیز گوید: او ثقه ای است که نوشتارهایش نزدیک به پانصد کتاب رسیده است.

گویم: با این همه ابن جوزی در نزد این دو امام چه جایگاهی دارد؟ و در برابر طبقه و حفظ و دقّت آن دو کجاست؟ او کسی است که حافظ ذهبی - به نقل از موقانی - درباره اش گوید: ابن جوزی در نوشته هایش بسیار اشتباه کار بود سپس ذهبی گوید: گویم: آری او غلطهای بسیار در نوشتارهایش دارد و بر او به خاطر شتابی که در تالیف داشت، انتقاد وارد می شود.

گویم: سخن حافظ علاـیی راشنیدی که گفت: علّت سرزنش آمیزی برای این حدیث نیست جزاینکه بی هیچ دلیلی ادّعای ساختگی بودن آن راکرده اند.ذهبی درباره ی علایی می گوید: اوخواند وسود بخشید وبرگزید و در رجال و علّت ها دقّت کرد و در این زمینه همراه با سلامت ذهن و سرعت فهم پیشی گرفت. تمام شد.

این سخن ذهبی است که هم زمان با او و از هم ردیفانش می باشد. و دیگرانی که پس از دوران او می باشند، بیش از این ها او را ستوده اند. پس بطلان ادّعای «ساختگی بودن» و درستی قول به صحّت برای تو آشکار شد؛ همان گونه که سیوطی آن را برگزید؛ در حالی که گفته ی حاکم و ابن جریر نیز همین است.»

و در کتاب «الروضه الندیه» هم چنین آمده است: «و کفاه کونه للمصطفی ثانیاً؛ فی کلّ ذکرٍ و صفیّاً»

و او را بس که شخص دوم برای مصطفی در هر ذکر و برگزیده ی خداوند باشد.»

گفته اش: و او را بسنده است، یعنی این شرافت وافتخار برای او بسنده است که شخص دوم و تالی برای ذکر حضرتش صلی الله علیه و آله و سلم باشد، و اینکه او برگزیده خداوند و پیامبرش است، همان گونه که در گرامی داشت او پیشتر آمد، و این بیت اشاره به این دارد که خداوند وصی علیه السلام را این گونه مخصوص گردانید که نام شریفش را بر زبان جهانیان از کودک و مکلّف و آزاد و بنده و مرد و زن القاء کرد. هرگاه مردم

رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را نام می برند، او را هم به خاطر ذکر رسول یاد می کنند، و این از گرامی داشت خداوند است او را، کودک بزرگ می شود فریاد برمی آورد: یا محمّد، یا علی، عامی و دیگران هم چنین می کنند. و این به سبب درخواست ابراهیم خلیل الله علیه السلام از خداوند متعال است که خواست یادش را بلند مرتبه سازد:

«و اجعل لی لسان صدق فی الآخرین» (۱)

«و زبان راستینی در دیگران برایم قرار ده.»

و همچنین خداوند بر پیامبرش صلی الله علیه و آله و سلم با این فرمایش منّت نهاد:

«و رفعنا لک ذکرک» (۲)

«و یاد تو را برای تو بالا بردیم.»

و این شرف او را بس که نخستین نفر از پیشگامان در اسلام است.

و این شرف او را بس که نخستین نمازخوان بود و کسی بود که از شانه ی ابوالقاسم صلی الله علیه و آله و سلم برای شکستن بُت ها بالا رفت.

و این شرف او را بس که جان خود را فدای پیامبر کرد، آن شبی که کافران به او، نیرنگ و مکر به کار بردند.

و این شرف او را بس که از طرف پیامبر امانت ها را ادا کرد.

و این شرف او را بس که نسبت به رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به منزله ی سر نسبت به بدن است.

و این شرف او را بس که او از رسول خدا و رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم از اوست.

و این شرف او را بس که روز بدر فرشتگان بر او سلام کردند.

و این شرف او را بس که یلان مشرکان را در هر نبردی بر زمین کوبید.

و این شرف او را بس که با عمروبن عبدود جنگید.

و این شرف او را بس که فاتح خیبر است.

و این شرف او را بس که ابلاغ کننده ی برائت به مشرکان است.

۱- ۱) .شعراء ۸۴/.

۲- ۲) .انشراح ۴/.

و این شرف او را بس که خداوند سبحان بتول را به همسری او درآورد.

و این شرف او را بس که فرزندانش، فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم می باشند.

و این شرف او را بس که در روز جنگ تبوک جانشین ایشان بود و نسبت او با ایشان چون نسبت هارون با موسی است.

و این شرف او را بس که بعد از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم محبوب ترین آفریدگان نزد خداوند است.

و این شرف او را بس که خداوند به او بر فرشتگانش مباهات فرمود.

و این شرف او را بس که او تقسیم کننده ی جهنّم و بهشت است.

و این شرف او را بس که او برادر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم است.

و این شرف او را بس که هر کس او را بیازارد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را آزرده است.

و این شرف او را بس که نگاه به صورت او عبادت است.

و این شرف او را بس که جز منافق او را دشمن نمی دارد و جز مؤمن او را دوست نمی دارد.

و این شرف او را بس که در او مثلی از عیسی بن مریم علیهما السلام می باشد.

و این شرف او را بس که ولیّ هر مرد و زن مؤمن است.

و این شرف او را بس که سرور عرب است.

و این شرف او را بس که سرور مسلمانان است.

و این شرف او را بس که (در قیامت) سواره محشور می شود.

و این شرف او را بس که مؤمنان را از حوض رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم می نوشاند و منافقان را دور می کند و می راند.

و این شرف او را بس که کسی از صراط عبور نمی کند جز با اجازه ی از او.

و این شرف او را بس که لباس سبزرنگ از لباس های بهشت بر تن می کند.

و این شرف او را بس که از زیر عرش ندا برمی آید که بهترین برادر، برادرت علی است.

و این شرف او را بس که با رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و دخترش سرور زنان جهانیان در

ص:۲۷۸

قصر ایشان، می باشد.

و این شرف او را بس که پرچم دار پرچم ستایش (خدا) است و آدم و فرزندانش در سایه ی آن حرکت می کنند.

و این شرف او را بس که اهل محشر وقتی او را ببینند، گویند: این جز فرشته ای مقرّب یا پیامبری فرستاده شده نیست. پس منادی ندا می دهد: این نه فرشته ای مقرّب و نه پیامبری فرستاده شده است، بلکه علیّ بن ابی طالب، برادر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم می باشد.

و این شرف او را بس که نامش همراه نام رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نوشته شده است:

محمد، رسول خداست؛ او را با علی تأیید کردم و یاری نمودم.

و این شرف او را بس که روح او همانند روح رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم قبض می شود.

و این شرف او را بس که بهشت مشتاق اوست؛ همان گونه که در حدیث انس است: بهشت به سه نفر اشتیاق دارد: علی و عمّار و سلمان.

و این شرف او را بس که باب مدینه العلم پیامبر می باشد.

و این شرف او را بس که تمام درها جز درِ (خانه ی) او بسته شد.

و این شرف او را بس که بعد از دعوت پیامبری چشم درد نگرفت و دچار سرما و گرما نشد.

و این شرف او را بس که نخستین نفری است که درِ بهشت را می کوبد.

و این شرف او را بس که قصر او در بهشت بین قصرهای خلیل الرّحمان و سرور فرزندان آدم صلی الله علیه و آله و سلم قرار دارد.

و این شرف او را بس که آیه ی ولایت درباره ی او نازل شد.

و این شرف او را بس که خداوند در ده آیه او را مؤمن نامید.

و این شرف او را بس که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم او را برگزید.

و این شرف او را بس که با رسول خدا از آن پرنده خورد.

و این شرف او را بس: بیعت رضوان.

و این شرف او را بس که بزرگ اهل بدر است.

ص:۲۷۹

و این شرف او را بس که وصیّ رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم است.

و این شرف او را بس که وزیر او می باشد.

و این شرف او را بس که داناترین فرد امّت اوست.

و این شرف او را بس که بر تأویل قرآن می جنگید همان گونه که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بر تنزیل آن جنگید.

و این شرف او را بس که با ناکثین و قاسطین و مارقین جنگید.

و این شرف او را بس که در هر جنگی پرچم دار ایشان صلی الله علیه و آله و سلم بود.

و این شرف او را بس که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را غسل داد و دفن او را بر عهده داشت.

و این شرف او را بس که خداوند آن همه زهد و عبادت و بندگی به او عطا فرمود.

و این شرف او را بس که آن همه پارسایی و نزدیکی (به خداوند) را به دست آورد. هذی المفاخر لا قعبان من لبنٍ شیبا بماءٍ فعادا بعد أبدالا

شرح حالش

مفاخر والا و شرح حال سرآمدش در کتاب های زیر آمده است:

۱ – البدر الطالع ۲ / ۱۳۳– ۱۳۹.

۲ – الجنه فی الأسوه الحسنه بالسنه، از قنوجی.

۳ – إتحاف النبلاء المتّقین بإحیاء مآثر الفقهاء و المحدّثین.

۴ – الحطّه فی ذکر الصحاح السته، از قنوجی.

۵ – ذخیره المآل فی عدّ مناقب الآل، از عجیلی.

۶ – أبجد العلوم/ ۸۶۸.

۷ – التاج المکلّل / ۴۱۴.

و کتاب های دیگر...

۱۳۲ - روایت محمّد صبّان

محمّدبن علی صبّان گوید: «بزّار و طبرانی در «الأوسط» از جابربن عبداللّه، طبرانی و حاکم و عقیلی در «الضعفاء»، ابن عدی از ابن عمر و ترمذی و حاکم از علی نقل کرده اند که گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: من شهر دانشم و علی در آن است و در روایتی است: پس هر کس دانش را خواهد، باید نزد دربیاید. و در روایت دیگری نزد ترمذی از علی است که: من خانه ی حکمتم و علی در آن می باشد. و در دیگری نزد ابن عدی: علی درِ دانش من است.

مردم درباره ی این حدیث، اختلاف پیدا کردند، گروهی برآنند که ساختگی است از جمله ابن جوزی و نووی، حاکم بنابر عادتش مبالغه کرده و گفته است: این حدیث صحیح است و بعضی از محدّثان پژوهشگر آگاه متأخّر تصویب کرده اند که حسن می باشد.» (۱)

۱۳۳ - اثبات سلیمان جمل

(۲)

شیخ سلیمان جمل در کتاب «الفتوحات الأحمدیه بالمنح المحمدیه» در شرح این بیت: «و وزیر ابن عمه فی المعالی و من الأهل تسعد الوزراء»

گوید: «و من الاهل... الخ» می رساند که از جمله آن سعادت ها این است که برادری را برای او قرار داد. ترمذی نقل می کند: حضرت صلی الله علیه و آله و سلم میان اصحابش برادری

---

۱ - ۱) . اسعاف الرّاغبین، حاشیه ی نورالأبصار/ ۱۵۶. و ابوالعرفان شیخ محمّدبن علی صبّان شافعی متوفّای سال ۱۲۰۶، دانشمندی بزرگ و پژوهشگر است. در مصر متولّد شد و از علمای آن پیشی گرفت تا این که در علوم نقلی و عقلی سرآمد شد و به پژوهش و به کارگیری دقّت شهرت یافت و نامش در مصر و شام شایع شد. او کتاب های سودمند بسیاری دارد.

۲- ۲) . «او شیخ سلیمان بن عمربن منصور عجیلی ازهری معروف به «الجمل» است. فاضلی از اهالی منیه ی عجیل - دهکده ای در غرب مصر به قاهره آمد و کتاب هایی دارد...» الاعلام ۳ / ۱۳۱. وفات او به سال ۱۲۰۴ ثبت شده است.

برقرار کرد. علی با چشمانی گریان آمد و عرض کرد: ای رسول خدا میان اصحابت برادری برقرار کردی و میان من و کسی برادری ایجاد ننمودی. پس فرمود: «تو در دنیا و آخرت برادر من هستی.» و از آن سعادت ها دانش هایی است که با این فرمایش به آن اشاره فرمود: «أنا مدینه العلم و علی بابها فمن أراد العلم فلیأت الباب»

۱۳۴ – اثبات اورنگ آبادی

اشاره

قمرالدّین حسین اورنگ آبادی درکتاب «نورالکونین» درباره ی خاندان نبوّت گوید: «حدیث های: «انا مدینه العلم وعلیّ بابها و سدّوا کلّ خوخه الا خوخه ابی بکر و سدّوا کل خوخه الا باب علیّ» اشاره دارد به کلیّت این خانه و به درهای آن.»

شرح حالش

۱ – غلام علی آزاد ، در «سبحه المرجان ۱۰۱»

۲ – صدیق حسن خان قنوجی در «ابجد العلوم» گوید: «سیّد قمرالدّین حسینی اورنگ آبادی، ماهی برآمده در میزان شرع مبین و ستاره ای درخشان در اوج شرافت بود. پدرانش از سادات خُجند بودند و سیّد ظهرالدّین از آنان بود که به هند مهاجرت کرد و در أمن آباد از توابع لاهور درگذشت. سپس پسرش سیّد محمّد به شهر دکن رفت و فرزندش سیّد عنایت اللّه از عارفان بود، طریقت نقشبندیه را از شیخ ابوالمظفّر برهانفوری از شیخ محمّد معصوم از پدرش شیخ احمد سهرندی گرفت و در شهر بالاپور، به فاصله ی چهار منزل از «برهانفور» ساکن شد. و همان جا در سال ۱۱۱۷ درگذشت و فرزندش سیّد منیب اللّه متوفّای سال ۱۱۶۱ می باشد و او نیز از عارفان بود. و صاحب این شرح حال، فرزند بزرگش می باشد. در سال ۱۱۲۳ متولّد شد و در راه فنون مختلف سیاحت کرد و در علوم عقلی و نقلی برتری یافت تا جایی که در نقلیّات پیشوایی برتر شد و در عقلیّات برهانی تابان، قرآن را حفظ کرد و علم را با عمل زینت بخشید و به دهلی و سهرند رفت و قبر مجدّد را زیارت کرد و به لاهور رفت و با گروهی از علما و عرفای آن شهر ملاقات کرد، سپس به بالاپور

بازگشت و به اورنگ آباد آمد، و میان او و سیّد آزاد دوستی برقرار شد، پس مانند دو فرقد بر آسمان اتّحاد بودند، سپس با دو فرزندش میر نورالهدی و میرنورالعلی به حرمین شریفین سفر کرد و به هند بازگشت. سپس با خانواده اش به اورنگ آباد آمد.

کتابی در مسأله ی وجود دارد که آن را «مظهر النّور» نامید و در آن مذهب های علما و مسلک های متکلّمین و حکما را بیان کرد که گوشه ای از آن را سیّد آزاد در کتاب «السبحه» آورده است و با بیت هایی به عربی تاریخ او را به نظم آورده است...

در سال ۱۱۹۳ در اورنگ آباد درگذشت و درون شهر دفن شد. آزاد در تاریخ وفاتش گفت: «موت العلماء ثلمه».

۱۳۵ – روایت شهاب الدّین عجیلی

شهاب الدّین احمدبن عبدالقادر عجیلی شافعی چنین گوید: و دعوه الحقّ و باب العلم

امّ سلمه گفت:

شنیدم رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم می فرمود: «ای فاطمه! آیا راضی نمی شوی که تو را به ازدواج کسی درآوردم که نخستین فرد امّتم به پذیرش در اسلام است و بیشترین دانش و بزرگ ترین بردباری را دارد؟»

و امّ سلمه گفت: شنیدم رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم می فرمود: «علی با قرآن و قرآن با علی است؛ از هم جدا نمی شوند تا بر حوض نزد من بازگردند. او دعوت کننده به حق است و او دعوت حق است.»

و در کتاب «الجامع الکبیر» آمده است: حکمت به ده بخش تقسیم شد، نُه جزء آن به علی عطا شد و به مردم یک جزء داده شد و علی نسبت به آن جزء هم، از همگان داناتر است.

و ترمذی نقل می کند که حضرت صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «من شهر دانشم و علی در آن

است، هر کس دانش را خواهد، باید نزد آن دَر بیاید.» و از این رو طریقت ها و سلسله ها به او باز می گردند.

و در کتاب «الکبیر» سیوطی آمده است که حضرت صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «علی درِ دانش من است و بعد از من برای امّتم آن چه را که برایش فرستاده شدم تبیین می کند.» آن را ابوذر روایت کرد. و در همان کتاب است که حضرت صلی الله علیه و آله و سلم فرمود:

«علی داناترین مردم به خداوند است و در میان مردم بیشترین محبت و گرامی داشت را نسبت به اهل لا إله إلّااللّه دارد.» ابونعیم آن را نقل کرد.

و عمر همواره می گفت: به خداوند پناه می برم از مشکلی که ابوالحسن برای حل آن نباشد. و نیز می گفت: علی داورترین ما می باشد. و اگر علی نبود عمر به هلاکت می رسید.

و عایشه گفت: او در میان بازماندگان داناترین کس به سنّت است و خود او فرمود: اگر می خواستم، از تفسیر سوره ی «فاتحه» هفتاد شتر را بار می کردم. و به سینه اش اشاره کرده، می فرمود: چه بسیار دانش هایی که در این جاست؛ چه می شد اگر حمل کننده ای برایش پیدا می کردم.» (1)و نیز گوید: «مراد از گفته ام: «بنابر اصطلاح علما»، شهر دانش صلی الله علیه و آله و سلم و داناترین آفریده خداوند، به مراد خداوند است و منظورم درِ آن شهر و نقطه ی باء است و منظورم عالم قریش است که تمام طبقه های زمین را از دانش پُر می کند، و هر کس از آنان بر همان روش پیروی کرد از گذشتگان و آیندگان، سخنان صریح آنان چیزهایی است که آن ها را در منظومه یاد کردم: شیعه کسی است که ولایت علی و خاندانش را پذیرفته و در گفتارها و کردارهایشان از آنان پیروی کرده باشد. پس هر کس روش استوار آنان را پیمود و آنان را اولیای راستین برگرفت، صفت تشیّع بر او صدق می کند، چون او حقیقتاً پیرو آنان است. و مذهبی را بر مذهب دیگر برتر نمی دانیم و نه فرقه ای را بر فرقه ی دیگر. و کسی که پیروی آنان را اظهار کند و شیعه گری بنماید

۱- ۱) . ذخیرهالمآل فی شرح عقد جواهر اللآل - خطّی.

در حالی که خالی از آن باشد، پس از دشمنانشان است، هرچند که به آن نام، خود را بنامد. زیرا نام ها، معانی را تغییر نمی دهد. و هر کس از من پیروی کند از من است.» (۱)و پس از نقل سخنی درباره ی شیخین که آن را به امیرالمؤمنین علیه السلام نسبت داده اند، گوید:

«به سخن باب مدینه العلم بنگر و گواهی راستین او درباره ی آن دو، پس بدین ترتیب خواهی شناخت چه کسی از آن در وارد شد و چه کسی بیرون رفت.» (۲)

۱۳۶ - روایت محمّد مبین سهالوی

اشاره

محمّد مبین بن محبّ اللّه سهالوی گوید: «امّا قلم از بیان دانش و حکمت و حل مشکلات و فقاهت و هوش و بخشش او، ناتوان است. ولی به گوشه ای از آن می پردازیم. سخن رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم درباره ی او برای خواستاران حقیقت بسنده است که فرموده است: «أنا مدینه العلم و علیّ بابها.» بزّار از جابربن عبداللّه و عقیلی و ابن عدی از ابن عمر، طبرانی از هر دو نفر، حاکم از علی و ابن عمر آن را نقل کرده اند. و طبرانی در روایت ابن عبّاس مرفوعاً افزوده است: هر کس دانش را خواهد، باید از درش وارد شود. و این حدیث بنابر رأی حاکم صحیح است و ابن حجر گوید: حسن است. و حدیث نزد ترمذی و ابونعیم از علی با این لفظ است:

من خانه ی حکمتم و علی در آن است. بار بگشا ای علیّ مرتضی

از همه طاعات اینت بهترست سبق یابی بر هر آن سابق که هست (۳)

ص:۲۸۵

۱- ۱) . «فَمَنْ تَبِعَنِی فَإِنَّهُ مِنِّی » . (اشاره است به آیه ۳۶ از سوره ابراهیم)

۲- ۲) . و عجیلی از دانشمندان و ادبای بزرگ قرن سیزدهم است. قنوجی در شرح حالش گوید: «شیخ، علّامه ی مشهور، دانشمند حجاز، به حقیقت نه مجاز...» التّاج المکلّل / ۵۰۹.

۳- ۳) . وسیلهالنجاه / ۱۳۶

شرح حالش

کتاب ها و مفاخر او را از اهل سنّت در جلد «حدیث ولایت» آوردیم و صاحب «نزهه الخواطر ۷ / ۴۰۳» او را چنین توصیف کرده است: «شیخ فاضل بزرگ... یکی از فقهای حنفی ها...» سپس کتاب او را ذکر نموده و درگذشت او را به سال ۱۲۲۵ ثبت کرده است.

۱۳۷ – روایت ثناءاللّه پانی پتی

اشاره

ثناءاللّه پانی پتی در کتاب «السیوف المسلول» گوید: «پنجم، حدیث جابر از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم : «أنا مدینه العلم و علیّ بابها.» بزّار و طبرانی از جابر آن را روایت کرده اند و شواهدی از حدیث ابن عمر و ابن عبّاس و علی و برادرش دارد. حاکم آن را صحیح دانسته و ابن جوزی آن را در زمره ی موضوعات آورده است. و یحیی بن معین گوید:

اصلی ندارد و بخاری و ترمذی گفته اند: منکر است و وجه صحیحی برایش نیست و نووی و جزری گفته اند: ساختگی است. و حافظ ابن حجر گوید: حقیقت خلاف گفته ی هر دو گروه است یعنی کسی که گفته صحیح و کسی که گفته ساختگی است و این حدیث حسن می باشد نه صحیح و نه ساختگی.

گویم: آن چه ابن حجر آورده با در نظرگرفتن سند حدیث، درست و حقیقت است امّا با توجّه به شواهد بسیارش به صحّت آن حکم می شود.

و پاسخ این که: در این حدیث دلالتی بر امامت وجود ندارد.»

شرح حالش

صدیق حسن خان قنوجی در کتاب «إتحاف النبلاء المتّقین بإحیاء مآثر الفقهاء و المحدّثین» گوید: «قاضی ثناءاللّه پانی پتی از نوادگان شیخ جلال الدّین چشتی بزرگِ اولیا می باشد که نسبش به عثمان می رسد. در علوم عقلی و نقلی متبحّر بود و در فقه و اصول به درجه ی اجتهاد رسید، کتاب گسترده ای در فقه دارد که در آن دلیل گفته ها و فتواهای مجتهدین چهارگانه را در هر مسأله ای آورده و گزینش خود را با

دلیلش در رساله ای مستقل بیان کرده که آن را «مأخذ الأقوی» نامیده است. هم چنین گزیده هایش را در اصول نوشته است و تفسیر بزرگی دارد که در آن گفته های مفسّرین را گرد آورده است و رساله هایی در تصوّف و پژوهش معارف تجدیدکننده ی هزاره ی دوم شیخ احمد سرهندی دارد. و شاه عبدالعزیز دهلوی از او به بیهقی دوران تعبیر می کرد. کتاب های سودمند و مورد پذیرش بسیاری دارد و شاه ولی اللّه محدّث دهلوی از او روایت می کرده است.

کمالات و فضائل او بیش از آن است که در این مختصر بگنجد، و همانندی در میان دانشمندان حنفی در سرزمین هند در زمینه ی پژوهش و انصاف و نداشتن تعصّب و پیروی از دلیل، برایش پیدا نشده است. سال ۱۲۲۵ درگذشت.»

۱۳۸ – اثبات دهلوی

دهلوی حدیث «مدینهالعلم» را در فتوایی از او که به خطّ یکی از بزرگان اهل سنّت است، اثبات کرده است، و این متن سؤال و پاسخ آن است:

«سؤال: نزد اهل حق یعنی اهل سنّت و جماعت - با برهان های عقلی و نقلی ثابت شده است که عصمت فقط به پیامبران و فرشتگان اختصاص دارد، همچنین نباید کسی غیر از آنان را به عصمت توصیف کرد و لذا فقها و متکلّمین از این کار منع کرده اند. ولی جناب فخرالمحدّثین جناب شاه ولیّ اللّه در «التفهیمات» و غیر آن، محقّق بودن این صفت های چهارگانه - عصمت و حکمت و وجاهت و قطب بودن باطنی - را در ائمّه ی دوازده گانه ذکر کرده است. هم چنین در رساله ای که درباره ی اعتقادات نوشته آن را اثبات کرده است. پس بر چه وجه صحیحی می توان این سخن را حمل کرد؟ و دلیلش از کتاب و سنّت و اجماع چیست؟ و چگونه می توان میان این سخن و مذهب اهل سنّت جمع کرد؟

و نیز این امر با برتری دادن خلفای سه گانه خصوصاً شیخین منافات دارد؛ در حالی که این برتری را اهل سنّتی که مورد توجّه هستند بر آن اجماع دارند. علی رغم اینکه او مسأله برتری را با تمام کوشش خویش با دلیل های عقلی و نقلی و کشفی و

وجدانی تقریر کرده است، پس این تخالف و تعارض را چه چیز برطرف می کند؟

پاسخ از مولایمان شاه عبدالعزیز، محدّث دهلوی:

عصمت و حکمت و وجاهت نزد صوفیه معانی اصطلاحی دارند و این مطلب در کتاب های مربوطه به ویژه نوشته های حضرت والد ماجد... ذکر شده است... و معنی حکمت، دانش سودمند است، اگر اکتسابی بود در اصطلاح آنان حکمت نامیده نمی شود؛ بلکه آن را «فضیلت» می خوانند و اگر از راه وهب بر قلب شخصی فرود آید، نزد آنان «حکمت» نامیده می شود؛ مانند این فرمایش خدای تعالی:

«وَ آتَیْناهُ الْحِکْمَهَ وَ فَصْلَ الْخِطابِ » (۱) «وَ کُلًّا آتَیْنا حُکْماً وَ عِلْماً» (۲)

خواه آن دانش درباره ی اعتقادات یا اعمال یا اخلاق باشد و این معنی هم مخصوص پیامبران است مانند قول خداوند متعال:

«وَ لَقَدْ آتَیْنا لُقْمانَ الْحِکْمَهَ أَنِ اشْکُرْ لِلّهِ » (۳)

پس هرآن چه که ازوحی به دست آید، مخصوص پیامبران است. ودر حدیث است: «من خانه ی حکمتم وعلی درآن است.» و در حدیث مشهور است: «أنا مدینه العلم و علیّ بابها.» و مراد از دانش در این جا نیز همان معنی ذکر شده است...»

هم چنین دهلوی حدیث «مدینهالعلم» را در رساله ای که درباره ی باورهای پدرش ولی اللّه دهلوی نوشته، اثبات کرده است که سخنش در شماره ی (۱۲۸) آورده شد. پس آن را باز نمی گوییم. پس این دهلوی را حق خداوند قاهر وادار فرمود که خود این حدیث روشن درخشان را اثبات کند و به شهرت آن آشکارا اعتراف کند درپاسخ سؤالی که ازاوشده بود هم چنین آن رادر رساله ای که برای پدرش نوشته است اثبات کرد تاپدرمنحرف متجاهرخود را از زشتی عناد با پاکان طاهر، تبرئه کند.

با این حال شگفت انگیز است کار دهلوی که مخالفت فضیحت آور آشکاری

۱- ۱) .ص/ ۲۰.

۲- ۲) .انبیاء/ ۷۹.

۳- ۳) .لقمان ۱۲/.

کرده است و طعن به آن حدیث در کتاب تحفه اش را برگزیده که با حجّت های کوبنده مردود شده است و در پوشیدن حق چیزی را طلبیده که بالاتر از هر قلّه کوه ظاهری است؟!

۱۳۹ – اثبات ساباطی حنفی

شیخ جواد ساباطبن ابراهیم ساباط حنفی (۱) در کتاب «البراهین الساباطیه» در برهان هفتم از برهان های مقاله ی سوم از تبصره ی سوم و پس از نقل عبارتی از خواب یوحنّا چنین گوید:

«آن را به عربی ترجمه کردم و دوازده باب (آن)، دوازده مروارید است، هر یک از آن باب ها از یک مروارید است و میدان شهر از طلای خالص مانند شیشه ی شفّاف است.

گویم: این بیان مطلب قبلی و صفتی برای درهاست و این که هر دَر از یک مروارید است، در آن بشارت به ادّعای امامیه است که ائمّه شان معصوم هستند، چون مروارید کُروی است، و بدون شک لبه ی شکل کُروی را نمی توان شکست چون تنها در یک نقطه با دیگر اجسام اتّصال برقرار می کند، همان گونه که اقلیدوس تصریح کرده است. و این عصمت امام یک اصل است. امّا نزد اهل سنّت و جماعت، عصمت شرط امامت نیست، بلکه ملاک، انعقاد اجماع است. امّا نزد امامیّه عصمت در امام واجب است، چون لطف است و چون نفس های پاکیزه ی بافضیلت از پیروی نفس های پست زیردست خودداری می کند و نداشتن عصمت،

ص:۲۸۹

---

۱ – ۱) . در کتاب هدیه العارفین ۱ / ۲۵۸ چنین آورده است: «جواد ساباطبن ابراهیم ساباطبن محمّد ساباطباسیفین حسینی هجری الاصل بصری حنفی. در ماریه سال ۱۱۸۸ متولّد شد و در حدود سال ۱۲۵۰ درگذشت، از کتاب هایش: «أنموذج الساباطی فی العروض و القوافی» و «البراهین الساباطیه فیما یستقیم به دعائم الملّه المحمّدیه و تنهدم به أساطین الشریعه المنسوخه العیسویه» است که در سال ۱۲۲۸ آن را به پایان برده است.»

علّت نداشتن فضیلت است، و این بحثی طولانی دارد که مناسب این مقام نیست.

گفته اش: و میدان شهر از طلای ناب هم چون شیشه ی شفّاف است، مرادش از آن، اهل ملّت حضرتش صلی الله علیه و آله و سلم است، چون آنان هنگام سختی از باورهایشان منحرف نمی شوند و از مذهبشان روی برنمی گردانند. امّا آنان را که کشیش های انکتاری اغوا کردند از نادانانی هستند که معرفت و شناختی به اصول دینشان ندارند و این مصداق فرمایش آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم است: «أنا مدینه العلم و علیّ بابها.»

۱۴۰ - روایت خربوتی حنفی

اشاره

عمربن احمد خربوتی حنفی (۱) در کتاب «عصیده الشهده فی شرح قصیده البرده» در شرح این بیت: فاق النبیین فی خلق و فی خلق و لم یدانوه فی علم و لا کرم

گوید: بدان که بیان دانش او با این قول خدای متعال ثابت است: «و علّمک مالم تکن تعلم» (۲) و به فرمایش حضرتش صلی الله علیه و آله و سلم : «من شهر دانشم و غیر از آن».

شرح حالش

فضلای دوران و برجستگان بزرگ زمان او را ستایش کرده و بر کتاب مذکورش تقریظ نوشته اند. بعضی از این تقریظها در پایان آن کتاب آورده شده است. مراجعه کنید.

ص:۲۹۰

---

۱ - ۱) . زرکلی گوید: «عمربن احمدبن محمّد سعید خربوتی رومی متخلّص به «نعیمی» فقیه حنفی و ادیب است. تولّد و مرگش در خربوت ترکیه است. مفتی آن شهر بود و کتاب هایی نگاشت از آن جمله: عصیده الشهده فی شرح قصیده البرده. ط. و شرح ها و حاشیه ها و رساله هایی» الأعلام ۵ / ۴۱. مرگ او را به سال ۱۲۹۹ گفته است.

۲- ۲) .نساء/ ۱۱۳.

۱۴۱ – روایت شوکانی

اشاره

قاضی محمّدبن علی شوکانی صنعانی در «الفوائد المجموعه فی الأحادیث الموضوعه» گوید:

«حدیث: «من شهر دانشم و علی در آن است، هر کس دانش را خواهد، باید نزد آن در بیاید.» را خطیب از ابن عبّاس مرفوعاً، طبرانی و ابن عدی و عقیلی و ابن حبّان نیز مرفوعاً از ابن عبّاس روایت کرده اند و در اسنادش، جعفربن محمّد بغدادی است که مورد اتّهام است و در اسنادِ طبرانی، ابوالصلت هروی، عبدالسّلام بن صالح است که گفته شده او آن را وضع کرده، و در اسناد ابن عدی، احمدبن سلمه ی جرجانی است که از ثقه ها، حدیث های باطلی نقل می کند و در اسناد عقیلی، عمربن اسماعیل بن مجالدِ دروغ گو می باشد. و در اسناد ابن حبّان، اسماعیل بن محمّدبن یوسف است که به او احتجاج نمی شود و ابن مردویه مرفوعاً از علی آن را روایت کرده است که در اسنادش کسی است که به او احتجاج نمی شود و ابن عدی مرفوعاً از جابر با این لفظ روایت کرده است: «این – یعنی علی امیرنیکو کاران و قاتل گنه کاران است، یاری داده می شود کسی که او را یاری کند، سرشکسته می شود هر کس او را یاری نکند، من شهر دانشم و علی در آن است، هر کس دانش را خواهد، باید نزد آن در بیاید.» گفته شده است این حدیث صحیح نیست و اصلی ندارد و ابن جوزی این حدیث را در «موضوعات» از نقل های متعدّدی آورده است و تأکید بر باطل بودن همه ی آن ها دارد، ذهبی و دیگرانی هم از او پیروی کرده اند.

چنین پاسخ می دهم که یحیی بن معین محمّدبن جعفر بغدادی فیدی را ثقه دانسته است و ابوصلت هروی را ابن معین و حاکم ثقه شمرده اند، و از یحیی درباره ی این حدیث پرسیدند گفت: صحیح است. ترمذی آن را مرفوعاً از علی نقل کرده و حاکم در «مستدرک» مرفوعاً از ابن عبّاس نقل کرده و گفته است: اسنادش صحیح است. حافظ، ابن حجر گوید: درست و صحیح بر خلاف گفته ی هر دو است یعنی ابن جوزی و حاکم و حدیث از نوع «حسن» است که به صحت

نمی رسد و به دروغ فرو نمی افتد. تمام شد.

و این سخن درست است، چون یحیی بن معین و حاکم در ثقه دانستن ابوصلت و آنان که از او پیروی کرده اند، مورد مخالفت واقع گشته انـد. بنابراین با این خلاف، حدیث صـحیح نیست، بلکه به دلیل کثرت طرق حسن می باشد بنابر نقل های بسیاری که بیان کردیم و نقل های دیگری هم دارد که نویسنده ی لآلی و دیگران آن ها را آورده اند.»

شرح حالش

شرح حال قاضی شوکانی در همه ی منابعی که ما از آن ها در مجلّدات کتاب خود نقل کرده ایم، یافت می گردد. هم چنین علمای هنـد در کتاب های خود، شـرح حال او را آورده انـد. صـدیق حسن در «التاج المکلّل» و در «ابجد العلوم» و در «اتحاف النبلاء» شرح حال او را آورده است. در اوّلی، به نقل از کتاب «الدیباج الخسروانی» از «حسن بهلکی» آورده است:

«در ماه جمادی الآخره سال هزار و دویست و پنجاه، وفات استادمان محمّدبن علی شوکانی رخ داد که قاضی جماعت، شیخ اسلام، محقّق، علّامه، امام، سلطان العلما، امام دنیا، خاتم حافظان، حجّت نقدکننده، با اسنادهای عالی، پیشرو در میان اجتهاد، آگاه بر حقیقت ها و مشکلات شریعت، دانا به مدارک و مقاصد آن بود، و به طور کلّی کسی مانند او، در دانش و پارسایی و قیام به حق با قوت قلب و روانی زبان، دیـده نشد. شـرح حال او را تنها شاگرد ادیب و علّامه اش محمّدبن حسن شیخی ذماری نگاشته و آن را «التقصار فی جید زمن عالم الأقالیم و الأمصار» نامیده است. و در آن تنها استادان، شاگردان، سیره او و آن چه در شمائل او وجود داشت، و شعرهایی که گفته است و مدح و ثناهایی که درباره اش به نظم و نثر گفته انـد، را آورده که مجلّدی قطور شده است.

تولّدش روز دوشنبه بیست و هشتم ذیقعده ی حرام سال یک هزار و یک صد و هفتاد و دو است...»

صدیق حسن خان چنین گوید:

«محمّدبن علی بن محمّد شوکانی، استادمان، امام، علّامه ی ربّانی، ستاره ی سهیل برآمده در سرزمین یمانی، امام ائمّه، مفتی امّت، دریای دانش ها، آفتاب بسیار بافهم، سند مجتهدان حافظ، یکّه تاز معانی و الفاظ، یکتای دوران، کمیاب روزگاران، شیخ الاسلام، پیشوای مردم، علّامه ی زمان، ترجمان حدیث و قرآن، بزرگ پارسایان و یگانه ی بندگان، بَرکننده ی بدعت گذاران، خاتم مجتهدان، سرسلسله ی یگانه پرستان، تاج پیر پیروان، نویسنده ی کتاب هایی که مانندش از پیش نبود، قاضی جماعت، استاد روایت و شنیدن، دارای سندهای عالی، پیشتاز در میدان اجتهاد نسبت به بزرگان بزرگوار، آگاه بر حقیقت های شریعت و موارد آن، دانا به مشکلات و مقاصد آن.

قاضی، علّامه عبدالرّحمان بن احمد بهکلی در کتابش «نفح العود فی أیّام الشّریف حمود»... گوید: در دانش های اجتهاد انگشت نما شد و در معرفت مشکلات شریعت هنگام آزمایش جلوه کرد. در بیشتر دانش ها کتاب دارد ... و با اجتهاد برتری یافت... و فتواها و رسائل او در چند مجلّد گردآوری شد...

سیّد جلیل، علّامه عبدالرّحمان بن سلیمان بن یحیی بن عمر مقبول الأهدل، در کتابش «النفس الیمانی و الروح الریحانی فی اجازه القضاه بنی شوکانی» چنین گوید:

و از کسانی که از سرورم امام عبدالقادربن احمد حسنی فارغ التحصیل شد، امام دورانمان در دیگر دانش ها و خطیب زمانمان در توضیح دقایق گفتارها و مفهوم ها، حافظ مسند، حجّت هدایت کننده در توضیح سنّت های نبوی به سوی راه راست، عزّت اسلام محمّدبن علی شوکانی بود که خداوند در هر دو جهان او را به بالاترین درجه ها برساند... بعضی از معتمدان به من گفته اند که تألیفاتش تا امروز به یک صد و چهارده کتاب به تعداد سوره های کتاب خداوند متعال رسیده است که در شهرهای دور گسترش یافته؛ چه رسد به سرزمین های نزدیک...

شماری از علمای اعلام و دانایان بزرگوار شرح منقبت ها و فضیلت های او را

مورد توجّه قرار داده اند...» (۱)

۱۴۲ – اثبات رشیدالدّین دهلوی

اشاره

محمّدرشیدالدّین خان، شاگرد «دهلوی»، سرورمان امیرالمؤمنین علیه السلام را به «باب مدینه العلم» توصیف کرده، در کتاب «ایضاح لطافه المقال» گوید: حقّانیّتی که با باب مدینه العلم بود، او را شایسته ی خلافت می نمود، و تردیدی در این نیست که هر کس با این حق مخالف است باید طعن و ملامت گردد...»

شرح حالش

رشیدالدّین خان از بزرگان متکلّمان و محدّثان اهل سنّت است و استادش «دهلوی» او را ستوده است هم چنان که او در کتابش «غرّهالرّاشدین» آورده است.

حیدر علی فیض آبادی هم به گفته های او در کتاب «ازاله الغین» استناد کرده است.

صدیق حسن خان در کتاب «أبجد العلوم» او را در زمره اصحاب «دهلوی» چنین یاد کرده است:

«از آنان است شیخ رشیدالدّین خان دهلوی. او فاضل و جامع میان بسیاری از دانش ها، بسیار خوش سخن و آیتی در دفاع از حریم اهل سنّت و جماعت و ضربه زدن به رافضی های شوم بود... در ردّ آنان، کتاب «الشوکه العمریه» و غیر آن را تألیف کرد که جایگاه او را نزد متکلّمان اهل نظر می نمایاند و دودمانش کشمیری

ص:۲۹۴

۱- ۱) . ابجد العلوم / ۳۰۵- ۳۱۷.

است.»

در «نزهه الخواطر» هم شرح حالش را آورده است ۷ / ۱۷۷. و او را ستایش فراوان کرده و شاگردی او را نزد نویسنده ی «التحفه» و دو برادرش ذکر کرده تا آن جا که سرآمد یگانه در دانش معقول و منقول شد... سپس نوشته هایش را نام برده و مرگش را در سال ۱۲۴۳ تاریخ زده است.

۱۴۳ – روایت میرزا حسن محدّث

اشاره

جمال الدّین ابوعبداللّه محمّدبن عبدالعلی قرشی معروف به «میرزا حسن علی محدّث» شاگرد «دهلوی» گوید:

«بزّار و طبرانی در «الاوسط» از جابر و ابونعیم در «المعرفه» از علی نقل کرده اند که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «أنا مدینه العلم و علیّ بابها.» این حدیث حسن است؛ نه صحیح آن گونه که حاکم گفته و نه ساختگی آن گونه که گروهی مانند ابن جوزی و نووی گفته اند.» (۱)

شرح حالش

رشیدالدّین در کتاب «ایضاح» خود او را ستوده و سخنانش را نقل کرده است سلامهاللّه بدایونی هم در کتاب «إشباع الکلام» چنین نموده است.

۱۴۴ – روایت نورالدّین سلیمانی

نورالدّین بن اسماعیل سلیمانی حدیث را در کتاب «الدّرراليتیم» به نقل از کتاب «الإکتفاء» چنین روایت می کند:

«از او یعنی از علی نقل شده که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «أنا مدینه العلم و علیّ بابها.» ابونعیم آن را در «المعرفه» نقل کرده است.»

و همانجا به نقل از او نیز آمده است:

« از او – یعنی ابن عبّاس نقل شده که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «أنا مدینه العلم و علیّ بابها. هر کس دانش را خواهد، باید نزد آن در بیاید.» حاکم در «المستدرک» و خطیب در «المفترق و المتّفق» آن را نقل کرده اند.»

۱- ۱) . تفریح الأحباب/ ۲۵۰.

۱۴۵ – روایت ولیّ اللّه سهالوی

ولیّ اللّه بن حبیب اللّه بن محبّ اللّه سهالوی لکهنوی در بیان فضایل امیرالمؤمنین علیه السلام گوید:

« از آن جمله فرمایش پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در حق علی است: «أنا مدینه العلم و علیّ بابها.» حاکم از علی، و ابن عمر و ابونعیم در «المعرفه» از علی نقل کرده اند که:

رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «أنا مدینه العلم و علیّ بابها.» و طبرانی از ابن عبّاس نقل کرده که فرمود: «پس هر کس دانش را خواهد، باید از در آن وارد شود.» و حاکم آن را صحیح دانسته و ابن جوزی انکار کرده و حافظ ابن حجر آن را «حسن» دانسته، نه صحیح و نه ساختگی. و ترمذی لفظ «الدار» را به جای «المدینه» نقل کرده است...» (۱)شرح حال او را در «نزهه الخواطر ۷ / ۵۲۷» آورده و او را به استاد فاضل علّامه، یکی از اساتید مشهور وصف کرده است. سپس کتاب ها و این کتابش را ذکر کرده است. درگذشت او سال ۱۲۷۰ می باشد.

۱۴۶ – اثبات شهاب الدّین آلوسی

اشاره

شهاب الدّین محمودبن عبداللّه آلوسی بغدادی در تفسیر خود، «روح المعانی»، در بحث درباره ی «دیدن لوح محفوظ» چنین گوید: «در امکان این امر، هیچ نزاعی نیست، و کلام فقط در وقوع آن است، و آن از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و بزرگان اصحاب مانند صدیق و فاروق و ذوالنورین و باب مدینه العلم، و نقطه ی زیر باء، وارد شده است.»

شرح حالش

صدیق حسن خان قنوجی در شرح حال او چنین گوید:

«سیّد شهاب الدّین محمودبن سیّد عبداللّه افندی آلوسی زاده ی بغدادی، از

ص:۲۹۶

۱– ۱) . مرآه المؤمنین خطّی.

طرف پـدر نسـبش به حسـین و از جهت مادر به حسن می رسـد به واسـطه ی اسـتاد ربّانی، سیّد عبدالقادر گیلانی که او خاتم مفسّران و نخبه ی محدّثان بود، دانش را از علمای زبردست از جمله پدر علّامه اش، و شـیخ سویدی و خالد نقشـبندی و شـیخ علی موصـلی آموخت و این مطالب در «حـدیقه الورود فی مدائـح السیّد شـهاب الدّین محمود» به تفصـیل آمده است. یکی از یگـانه هـای دنیـا در گفتـار حـق و پیروی از راسـتی و دوست داشـتن سـنّت هـا و دوری از فتنه هـا بود، تـا آن جـا که نوسـاز و پایدارکننده ی دین حنیفی بود. دنیا بها انقرض الکرام فأذنبت و کأنّها بوجوده استغفارها

به سبب گذر ایام دنیا نسل بزرگواران منقرض شد؛ گویی وجود او استغفار دنیا بود.

بیشترین علاقه ی او به خدمت به کتاب خداوند و حدیث جدّش رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بود، چون این دو شامل تمام دانش بوده و مرجع گفته ها و مفهوم ها به آن دو می باشد، او بسـیار حریص در افزایش دانش خود و بهره گیری بیشتر از سهم و بهره ی خود از آن بود. و بسیار می گفت: سهری لتنقیح العلوم ألّذ لی

در سیزده سالگی به تدریس و تألیف پرداخت، درس داد، موعظه کرد و برای حنفی ها در بغداد فتوا داد و خطبه ها و رساله ها و فتواهـا و مسائل بسـیاری نوشت، و خط او چون مروارید و مرجان یا گردن بنـدی در گردن زیبارویان بود. در سال ۱۲۴۸ که سال تولّد نویسنده ی این سطرها می باشد بر مسند فتوا نشست، نشان «ذی قدر و شأن» را سلطان به سوی او فرستاد.

نوه اش سیّد احمـد گویـد: در شـرح حال او به نام «ارج النـدو العود» گویـد: او دانا به اختلاف مذهب ها بود، از ملل و نحل و غرائب آگاه بود و اعتقاد سلفی داشت، مانند نیاکان بزرگوارش شافعی مذهب بود. جز این که در بسیاری از مسأله ها

به امام اعظم اقتدا نمود. سپس در آخر کار خویش مانند علمای نقّاد به اجتهاد تمایل پیدا کرد، بنابر آن چه پیشوایان در کتاب های اصول بر آن تصریح کرده و تعریف نموده اند.

گوید: و از کتاب هایش که بزرگترین قدر و افتخار را دارا می باشد، تفسیرش به نام «روح المعانی فی تفسیر القرآن و السبع المثانی» می باشد. در ۲۱ ذیقعده ی سال ۱۲۷۰ درگذشت...» (۱)

۱۴۷ – روایت بلخی قندوزی

سلیمان بن ابراهیم بلخی قندوزی (۲) در کتابش «ینابیع المودّه» با اسنادهای گوناگون و نقل های مختلف حدیث را روایت کرده است...

او گفته است: «حموینی در «فرائد السمطین» با سندش از سعیدبن جبیر از ابن عبّاس نقل کرده که او گفت: رسول خدا فرمود: «یا علی، من شهر دانشم و تو در آن می باشی و به شهر وارد نمی شوند جز از در آن و دروغ گفته است کسی که ادّعا کند مرا دوست می دارد در حالی که با تو دشمن است، زیرا که تو از من هستی و من از تو، گوشت تو گوشت من و خون تو از خونِ من و روح تو از روحِ من، و نهان تو نهانِ من، و آشکارِ تو از آشکارِ من است. سعید است کسی که از تو اطاعت کند، و شقی است کسی که نافرمانی تو را کند، و سود برد آن کس که ولایت تو را بپذیرد و زیان بیند کسی که با تو دشمنی کند، پیروز است کسی که ملازم تو گردد و هلاک می شود کسی که از تو جدا گردد، و مثل ائمّه از فرزندان تو، بعد از من، مثال کشتی نوح است، هر که سوار آن شد نجات یابد و کسی که از آن باز مانَد غرق شود. و مثال

۱- ۱) . التاج المکلّل / ۳۶۰ و شرح حالی در «الاعلام ۷ / ۱۷۶» از چند مأخذ دارد و گفته اند که در شرح حال او رساله های مفصّلی تألیف شده است.

۲- ۲) . او شیخ سلیمان بن شیخ ابراهیم معروف به «خواجه کلان» حسینی بلخی قندوزی حنفی است. درقسطنطنیّه به سال ۱۲۷۰ یا ۱۲۹۳ درگذشته است.

شما چون ستارگان است، هر وقت ستاره ای غایب شود، ستاره ای دیگر طلوع کند تا روز قیامت.»

و گوید: « باب چهاردهم، در فراوانی دانش او علیه السلام : (۱) «در «الدرّالمنظّم» از ابن طلحه حلبی شافعی آمده که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «أنا مدینه العلم و علیّ بابها. و خداوند متعال می فرماید: «و أتوا البیوت من أبوابها» (۲) هر کس دانش خواهد، باید نزد آن در بیاید.»

و گوید: «ابن مغازلی با سندش از مجاهد از ابن عبّاس و هم چنین از جابربن عبداللّه نقل کرد که گفتند: پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم بازوی علی را گرفتند و فرمود: این امیر نیکوکاران و قاتل گنه کاران است، یاری شده است کسی که او را یاری کند و سرشکسته است کسی که او را یاری نکند. پس صدایشان را بلند کرده، فرمود: من شهر دانشم و علی در آن است، هر کس دانش را خواهد باید نزد آن در بیاید.

هم چنین این حدیث را موفّق بن احمد و حموینی و دیلمی در «الفردوس» و صاحب کتاب «المناقب» از مجاهد از ابن عبّاس، نقل کرده اند. و نیز، ابن مغازلی از حذیفهبن یمان از علی نقل کرده است که گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «من شهر دانشم و علی در آن است و به خانه ها جز از درهای آن وارد نمی شوند.» ابن مغازلی با سندش از محمّدبن عبداللّه نقل کرده که گفت: علیّ بن موسی الرّضا از پدرش از پدرانش از امیرالمؤمنین علی برای ما حدیث خواند که: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «یا علی، من شهر دانشم و تو در آن هستی. دروغ گوید هر کسی که ادّعا کند که به آن شهر می رسد جز از جلویِ آن در.» و از اصبغ بن نباته نقل شده که گفت: هنگامی که علی علیه السلام در (جایگاه)خلافت نشست خطبه ای خواند که ابوسعید بحتری تا پایانش آن را آورده است. سپس به حسن علیه السلام فرمود: «ای فرزندم، از منبر بالا رو و سخن بگو.» پس بالا رفت و بعد از حمد و صلوات فرمود: «ای مردم! شنیدم جدّم رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم می فرمود: أنا مدینه العلم و علیّ بابها. آیا وارد آن شهر جز از درش

۱- ۱) . ینابیع المودّه / ۶۵- ۷۸.

۲- ۲) .بقره ۱۸۹/.

می توان شد؟» پس پایین آمد. سپس به حسین علیه السلام فرمود: «از منبر بالا رو و سخن بگو.» پس بالا رفت و بعد از حمد و صلوات فرستادن فرمود: ای مردم! شنیدم جدّم صلی الله علیه و آله و سلم می فرمود: « علی شهر هدایت است، هر کس وارد آن شد، نجات یافت و هر کس تخلّف ورزید هلاک گردید.» پس پایین آمد سپس علی علیه السلام فرمود: «ای مردم! این دو فرزندان رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم می باشند و امانت او که به امّتش به امانت سپرده است و درباره ی آن دو می پرسد.»

و گوید: «از گنج های حقیقت این که: «أنا مدینه العلم و علیّ بابها.» از طبرانی و دیلمی.»

و گوید: از «الجامع الصغیر»: «من شهر دانشم و علی در آن است، پس هر کس دانش را خواهد، باید نزد آن در بیاید.» از عقیلی و ابن عدی و طبرانی در «الکبیر» و حاکم از ابن عبّاس و نیز ابن عدی و حاکم از جابر آن را روایت کرده اند.

و گوید: از «ذخائر العقبی»: «در ذکر دانش فراوان علی: مرفوعاً از علی: «من خانه ی دانشم و علی در آن است.» بغوی آن را در «المصابیح» نقل کرده است و ابوعمر چنین نقل کرده است: «من شهر دانشم و علی در آن است، پس هر کس دانش را خواهد، باید از در آن وارد آن شود.»

و گوید: به نقل از کتاب «السبعین»: « حدیث بیست و دوم، جابر گفت:

رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بازوی علی را گرفتند و فرمود: «این امام نیکوکاران و قاتل گنه کاران است، سرشکسته است هر کس او را یاری نکند، یاری شده است هر کس او را یاری کند.» سپس صدایشان را بلند کرده فرمود: «من شهر دانشم و علی در آن است، هر کس دانش را خواهد، باید نزد آن در بیاید.» ابن مغازلی آن را روایت کرده است.

و گوید: از کتاب «مودّه القربی»: جابر آن را مرفوعاً آورده است: «أنا مدینه العلم و علیّ بابها.» ابن مسعود و انس مانند آن را روایت کرده اند.

و گوید: به نقل از کتاب «الصواعق»: بزّار و طبرانی در «الاوسط» از جابربن عبدالّله و نیز طبرانی و حاکم و عقیلی و ابن عدی از ابن عمر، و ترمذی و نیز حاکم از علی نقل کرده اند که گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «أنا مدینه العلم و علیّ

بابها.» و در روایتی است: پس هر کس دانش را خواهد، باید نزد آن در بیاید، و در روایت دیگری از ترمذی از علی است: «من خانه ی حکمتم و علی در آن است.»

و گوید: از کتاب «درّه المعارف»: «امام علی علم اسرار حروف را از سرور و مولایمان محمّد رسول اللّه صلی الله علیه و آله و سلم آموخت و اشاره به اوست فرمایش حضرت صلی الله علیه و آله و سلم :

«من شهر دانشم و علی در آن است، و او نخستین کسی است جدول علم اوفاق (۱) را با صد خانه عمودی و افقی تنظیم کرد.»

و به نقل از «الدرّ المنظّم» آورده است: «منظور از این راز تابناک و رمز ارزشمند، آشکارکردن نشانه هایی برای ارباب ذوق است، چون از دانش های بزرگی است که درهای آن شهر را می گشاید، دست هیچ ناسوتی به آن نمی رسد و جز لاهوتی به آن نظر نمی افکند. و این همان دانشی است که آل محمّد صلی الله علیه و آله و سلم به آن اختصاص یافتند و آن دانشی می باشد که محمّد صلی الله علیه و آله و سلم شهر و علی در آن است.»

و به نقل از همان کتاب گوید: «آن ها دو کتاب جلیل القدر هستند، یکی را امام علی بر منبر یاد کرد هنگامی که در کوفه ایستاده خطبه می خواند که بیان آن به زودی خواهد و «خطبهالبیان» نامیده شده است. دیگری را رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم مخفی داشت و این آن علم مکنون است که با این فرمایش حضرت صلی الله علیه و آله و سلم به آن اشاره شده است:

«أنا مدینه العلم و علیّ بابها.» و به او فرمان نوشتنش را دادند. پس امام علی به صورت حروف جدا از هم به روش سفر آدم علیه السلام در جفر یعنی چرم نازکی برگرفته از پوست شتر، نوشت و میان مردم به «الجفر الجامع و النور اللامع» و یا «الجفر و الجامعه» شهرت یافت.»

و به نقل از «الدرّ المکنون و الجوهر المصون» گوید: «امام علی علم حروف را از سرورمان محمّد صلی الله علیه و آله و سلم به ارث برد و این فرمایش حضرتش صلی الله علیه و آله و سلم اشاره بدان است:

«من شهر دانشم و علی در آن است، پس هر کس دانش را خواهد، بر او باد آن در.»

ص:۳۰۱

۱- ۱) .شاخه ای از علوم غریبه. (ویراستار)

۱۴۸ – اثبات بدایونی

سلامهاللّه بـدایونی امام امیرالمؤمنین علیه السـلام را در کتاب «معرکه الآراء» به «باب مـدینه العلم» توصـیف کرده است، آن جا که بعـد از آوردن حـدیث سـاختگی «اصـبت و أخطأت» [درست گفتی و خطا کردی] گویـد: «نتیجه اینکه وقتی سؤال کننـده پاسخ باب مدینه العلم را اشتباه گرفت، گفت: «أصبت و أخطأت و فوق کلّ ذی علم علیم».

۱۴۹ – اثبات حسن الزّمان

مولوی حسن الزّمـان چنین گویـد: «تنبیه: بهترین بیّنه بر معنی خـاتم الأولیـاء حـدیث صـحیح مشـهوری است که گروه هـایی از پیشوایـان آن را صـحیح دانسـته انـد، از جملـه: قـوی ترین نویسـنده در رجـال، سـند محـدّثان، ابن معین و هم چنین خطیب در تاریخش آن را به او اسـناد داده و با او موافقت کرده در حالی که نخست گفته بود، حـدیث اصـلی نـدارد. و از جمله ی آنان: امام، حافظ، منتقد، مجتهد، مسـتقل، مجدّد جامع در دانش ها، همان گونه که سیوطی و ابن حجر و تاج سبکی و ذهبی و نووی از امـام حافـظ، خطیب بغـدادی نقـل کرده که کسـی از مردم دورانش هم تـای او نبوده است و سـخن امام ائمّه ابن خزیمه این مطلب را تأیید می کند که گفته است: بر روی زمین داناتر از ابن جریر در پیرایش آثار نمی شناسم. و خطیب گفته است: مانند او در آن معنا ندیدم. و سـیوطی این سـخنش را در مسند علی، از کتاب «جمع الجوامع» نقل کرده است و از آنان است: حاکم، و از آخرین آن ها حافظ، مجد شـیرازی، اسـتاد ابن حجر در «نقد الصـحیح» است که در پژوهش خود بسیار دقّت کرده، همان گونه که دهلوی در «لمعـات التنقیـح» نقـل نموده است. و علایی و زرکشـی و ابن حجر در گروه های دیگر به حسن بودن آن بسـنده کرده اند در ردّ بر «ابن جوزی» نسـبت به فرمایش حضـرتش صـلی الله علیه و آله و سلم : «من شهر دانشم و علی در آن است، و وارد شـهر نمی توان شد جز از در آن.» خداوند متعال می فرماید: «و أتوا البیوت من أبوابها» (۱) و این قوی ترین گواه بر صحیح بودن روایتی است که حاکم آن را صحیح شمرده است:

۱- ۱) .بقره/ ۱۸۹.

«هر کس دانش را خواهـد، باید نزد آن دَر بیاید.» و این مقام پایان و ختم است که پس از او جز او ولیّی نیست مگر اینکه به او باز می گردد و از او برمی گیرد و اشاره به اوست آن چه در حدیث صحیح مستفیض مشهور، بلکه متواتر آمده است درباره ی فرمـان به بستن هر دری جز درِ خـانه ی او و بنـابر فرمـان خداونـد به آن...» (۱)و در همـان کتـاب است: «آمـده است از بزرگان اصحاب مانند باب مدینه العلم و ابن مسعود و ابن عبّاس، تأویل آغاز سوره ها که از متشابهات می باشند.»

و در همان کتاب پس از کلامی گوید: «اخبار و آثار در این باره، از باب مدینه العلم و خانه ی حکمت قابل شمارش نیست...» (۲)

۱۵۰ – اثبات علیّ بن سلیمان شاذلی

علیّ بن سلیمان دمنتی مغربی مالکی شاذلی (۳) حدیث را ثابت کرده است و به تفصیل در باره اش سخن گفته و در پاسخ به مناقشه در اسنادش سخن دو حافظ، صلاح علایی و ابن حجر را آورده است. (۴)

۱۵۱ – اثبات عبدالغنی غنیمی

عبـدالغنی افنـدی غنیمی امیرالمؤمنین را به «باب مدینه العلم» وصف کرده، همان گونه که سـلیم فارس افندی در «قرهالأعیان و مسره الأذهان» آورده است؛ آن جا که گوید: «دانشمند هنرمند زیرک استوار، سیّد عبدالغنی افندی غنیمی گوید:

سپاس خداوندی را که دانشمندان را وارثان پیامبران قرار داد و آنان را برای

ص:۳۰۳

۱- ۱) . القول المستحسن فی فخر الحسن/ ۴۵۲.

۲- ۲) . القول المستحسن فی فخر الحسن: مثلاً نگاه کنید به / ۶۵.

۳- ۳) . شرح حال او در «الأعلام ۴ / ۲۹۲» چنین آمده: «فقیهی از بزرگان مغرب است.» و نوشـتارهایش را ذکرکرده و شرح او را بر ترمذی نیاورده و مرگش را سال ۱۳۰۶ ثبت کرده است.

۴- ۴) . نفع قوت المغتدی: ۱۴۸. ۳. و در کتاب «الاعلام» شـرح حال او را چنین آورده است: «عبدالغنی بن طالب بن حمادهبن ابراهیم غنیمی دمشـقی میـدانی، فاضـلی از فقهای حنفیه» سپس کتاب هایش را ذکر کرده و تاریـخ وفاتش را سال ۱۲۹۸ ثبت کرده است.

نگـه داری شـریعت شـریف پیـامبر برگزیـده اش برگزیـد، بخشـش هـای زیـاد را بـه آنـان اختصـاص داد و بـا دوام آنـان آثـار گذشتگان را ادامه بخشید، و مراتب آنان را از یک دیگر چنین جدا فرمود:

«و رفع بعضکم فوق بعض» (۱)«و بعضی از شما را بالای بعضی دیگر بالا بردیم.»

او را سـپاس گویم، پروردگـار منزّه بخشـنده جواد را که دانش را در حقیقت، گـذرگاهی برای رسـیدن هر سـعادت قرار داد و سلام و درود بر سـرورمان محمّد فرستاده اشرف و گرامی ترین و برترین برانگیخته شده، و بر خاندانش و یارانش و نوادگانش کسانی که با پیروی از او به شرف رسیدند.

امّا بعـد، از این کتاب مبارک آگاه شـدم و آن را شامل مرواریـدهای ارزشـمند فراوان دیـدم، چون از رشـته های مختلف بهره گرفته و راز مکنـون آن را آشـکار نموده است و چرا چنین نباشـد در حـالی که سرچشـمه اش شـاه دانشـمندان گرامی و فرزند امیرالمؤمنین خاتم خلفای راشدین چهارگانه، باب مدینه العلم سـرورمان علی، پسـرعموی سیّد المرسلین می باشد، که بهره مند از دو شرافت حسب و نسب والا و جامع میان دو فضیلت شمشیر و قلم است

ص:۳۰۴

۱- ۱) انعام ۱۶۵/.

شواهد حدیث «مدینه العلم»

اشاره

و اینک... پس از شنیدن و خواندن متن روایت های پیشوایان بزرگوار و گفته های ایشان درباره ی حدیث «أنا مدینهالعلم...» و پس از تحقّق صحّت حدیث برای شما و اینکه این حدیث از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم می باشد... تعدادی از شواهد و مؤیّدات این حدیث را ذکر می کنیم؛ در حالی که همگی حدیث های معتبری هستند که هر یک مستقلاً می توانند مورد استدلال قرار گیرند. از جمله ی آن هاست:

(۱) « أنا دارالحکمه و علی بابها»

اشاره

از کسانی که آن را روایت کرده یا مانند حدیث مسلم آن را به طور مرسل آورده اند:

۱ - ابوعبداللّه احمدبن حنبل

۲ - ابوعیسی ترمذی

۳ - ابومسلم ابراهیم بن عبداللّه کجی.

۴ - ابوجعفر محمّدبن جریر طبری.

۵ - ابوبکر محمّدبن محمّد باغندی.

۶ - ابوالحسین محمّدبن مظفّر بغدادی.

۷ - ابوعبداللّه عبیداللّه بن محمّد عکبری معروف به «ابن بطه».

۸ - ابوعبداللّه محمّدبن عبداللّه، حاکم نیشابوری.

ص:۳۰۵

۹ - ابوبکر احمدبن موسی بن مردویه اصفهانی.

۱۰ - ابونعیم احمدبن عبداللّه اصفهانی.

۱۱ - ابوالحسین علیّ بن محمّدبن طیب معروف به «ابن مغازلی».

۱۲ - ابوالمظفّر منصوربن محمّد سمعانی.

۱۳ - ابوشجاع شیرویه بن شهردار دیلمی.

۱۴ - ابومحمّد حسین بن مسعود فراء بغوی.

۱۵ - احمدبن محمّدبن علی عاصمی.

۱۶ - کمال الدّین ابوسالم محمّدبن طلحه ی شافعی.

۱۷ - ابوالمظفّر یوسف بن قزعلی معروف به «سبط ابن جوزی».

۱۸ - ابوعبداللّه محمّدبن یوسف گنجی شافعی.

۱۹ - محبّ الدّین احمدبن عبداللّه طبری.

۲۰ - صدرالدّین ابوالمجامع ابراهیم بن محمّد حموئی.

۲۱ - ولیّ الدّین محمّدبن عبداللّه، خطیب تبریزی.

۲۲ - جمال الدّین محمّدبن یوسف زرندی.

۲۳ - صلاح الدّین خلیل بن کیکلدی علائی.

۲۴ - مجدالدّین محمّدبن یعقوب فیروزآبادی.

۲۵ - شمس الدّین محمّدبن محمّد جزری.

۲۶ - شهاب الدّین احمدبن علی معروف به «ابن حجر عسقلانی».

۲۷ - شهاب الدّین احمد، نویسنده ی «توضیح الدّلائل».

۲۸ - جلال الدّین عبدالرّحمان بن ابوبکر سیوطی.

۲۹ – شهاب الدّین احمدبن محمّد قسطلانی.

۳۰ – شمس الدّین محمّد علقمی.

۳۱ – شمس الدّین محمّدبن یوسف شامی.

۳۲ – احمدبن محمّدبن حجر مکّی.

۳۳ – علیّ بن حسام ا لدّین، مشهور به «متّقی».

ص:۳۰۶

۳۴ – ابراهیم بن عبداللّه وصّابی.

۳۵ – شیخ بن عبداللّه عیدروس یمنی.

۳۶ – رحمهاللّه بن عبداللّه سندی.

۳۷ – جمال الدّین عطاءاللّه بن فضل اللّه شیرازی.

۳۸ – محمّد عبدالرؤوف بن تاج العارفین مناوی.

۳۹ – محمّد حجازی بن محمّد شعرانی.

۴۰ – ملّایعقوب بنبانی لاهوری.

۴۱ – احمدبن فضل بن محمّدبا کثیرمکّی.

۴۲ – شیخ عبدالحق دهلوی.

۴۳ – شیخ بن علیّ بن محمّد جفری.

۴۴ – نورالدّین علیّ بن احمد عزیزی.

۴۵ – نورالدّین علیّ بن علی شبراملسی.

۴۶ – محمّدبن عبدالباقی زرقانی.

۴۷ – میرزا محمّدبن معتمدخان بدخشی.

۴۸ – محمّدصدرالعالم.

۴۹ – نظام الدّین بن قطب الدّین سهالوی.

۵۰ – شاه ولی اللّه بن عبدالرّحیم دهلوی.

۵۱ – محمّدبن اسماعیل، امیر صنعانی.

۵۲ – محمّدبن علی صبّان مصری.

۵۳ – محمّد مبین بن محبّ سهالوی لکهنوی.

۵۴ – عبدالعزیزبن ولیّ اللّه (دهلوی).

۵۵ – محمّداسماعیل بن عبدالغنی دهلوی.

۵۶ – حسن علی محدّث دهلوی.

۵۷ – نورالدّین بن اسماعیل سلیمانی.

۵۸ – ولی اللّه بن حبیب اللّه لکهنوی.

ص:۳۰۷

۵۹ – سلیمان بن ابراهیم بلخی قندوزی.

۱ – روایت احمدبن حنبل

احمدبن حنبل با اسنادش از صنابحی در کتاب «المناقب» آن گونه که در «تفریح الأحباب» آمده، آن را روایت کرده، آن جا که گوید:

«از علی از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نقل شده است: «من خانه ی حکمتم و علی در آن است.» ترمذی آن را روایت کرده و گفته است: این حدیثی غریب است. و گوید:

بعضی این حدیث را از «شریک» روایت کرده و نامی از «صنابحی» نبرده اند و ما این حدیث را از هیچ یک از ثقات جز شریک نمی شناسیم. و احمد آن را از صنابحی روایت کرده است.» (۱)

۲ – روایت ترمذی

ابوعیسی ترمذی آن را در «الجامع الصغیر» همان گونه که در «ذخائر العقبی» آمده، روایت کرده است: «از علی نقل شده که گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «من خانه ی حکمتم و علی در آن است.» ترمذی آن را نقل کرده و گفته است: حدیثی حسن است.» (۲)و در کتاب «الریاض النضره» گوید:

«از علی نقل شده که گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: من خانه ی حکمتم و علی در آن است. ترمذی آن را نقل کرده و گفته است: حسن و غریب است.»

و روایت او از «المشکاه» و «اجوبه العلائی» و «تاریخ ابن کثیر» و «نقد الصحیح» و «اسنی المطالب» و «الجامع الصغیر» و «الصواعق» و «کنز العمّال» و «المرقاه» و کتاب های دیگر، دانسته می شود.

ص:۳۰۸

۱- ۱) . تفریح الأحباب / ۳۵۰.

۲- ۲) . ذخائر العقبی / ۷۷.

۳ – روایت ابومسلم کجی

اشاره

ابومسلم ابراهیم بن عبداللّه کجی با سندش از علی علیه السلام آن را روایت کرده است، همان گونه که در چند جای کتاب، به نقل از صلاح الدّین علایی قول او آورده شد:

«با این همه آن را شاهدی است که ترمذی در جامعش از اسماعیل بن موسی فزاری از محمّدبن عمربن رومی از شریک بن عبداللّه از سلمهبن کهیل از سویدبن غفله از ابوعبداللّه صنابحی از علی مرفوعاً روایت کرده است: «من خانه ی حکمتم و علی در آن است.»

و ابومسلم کجی و دیگرانی آن را از محمّدبن عمربن رومی روایت کرده اند.»

و سخن فیروزآبادی هم گذشت که گوید: و نقل دیگری از این حدیث می باشد که ترمذی آن را در جامعش روایت کرده است... و ابومسلم کجی و غیر او در روایت آن از او پیروی کرده اند...»

شرح حالش

۱ – سمعانی گوید: «کجی: ابومسلم ابراهیم بن عبداللّه به این نسبت شهرت یافت... او از محدّثان ثقه و از بزرگانشان بود...» (۱)۲ – ذهبی گوید: «ابومسلم کجی، حافظ، مسند... نویسنده ی کتاب «السنن» و بازمانده حافظان است. دارقطنی و دیگران او را ثقه دانسته اند، او بخشنده و جوانمرد، شریف و دانا به حدیث بود... در محرّم سال (۲۹۲) در بغداد درگذشت و جنازه اش به بصره برده شد؛ در حالی که نزدیک به یک صد سال داشت.» (۲)و در کتاب «العبر» گوید: «حافظ، نویسنده ی «السنن» و مُسند زمان خود بود.

دارقطنی او را ثقه دانسته است. او محدّث، حافظ، با جلالت و بزرگوار بود.» (۳)و در کتاب «دول الاسلام» درباره او گوید: «استاد محدّثان» (۴)

۱- ۱) . الأنساب: الکجی.

۲- ۲) . تذکره الحفّاظ ۲ / ۲۶۰.

۳- ۳) . العبر: حوادث ۲۹۲.

۴- ۴) . دول الاسلام: حوادث ۲۹۲.

۳ – یافعی گوید: «حافظ، نویسنده ی «السنَن» و مُسند زمان خود، محدّث و حافظی با حشمت و بزرگوار بود.» (۱)۴ – سیوطی گوید: «ابومسلم کجی حافظ، مسند، (بازمانده ی) استادان، او را ثقه دانسته اند. و دارقطنی گوید: او ثقه، جوان مرد، و دانا به حدیث بود.» (۲)

۴ – روایت طبری

ابوجعفر محمّدبن جریر طبری آن را در کتابش «تهذیب الآثار» روایت و بر صحّت آن تصریح کرده، گوید: «این خبر نزد ما صحیح است» و این مطلب را از چند کتاب گذشته دانستید. و سیوطی گوید: «سالیانی این گونه پاسخ می دادم تا اینکه از صحیح دانستن حدیث علی توسّط ابن جریر در «تهذیب الآثار» آگاه شدم، نیز با صحیح دانستن حدیث ابن عبّاس توسّط حاکم، از خداوند درخواست خیر کردم و بر بالابردن حدیث از مرتبه ی «حُسن» به مرتبه ی «صحّت» یقین یافتم.»

۵ – روایت ابن بطه

ابوعبداللّه عکبری معروف به «ابن بطه» با این سند آن را روایت کرده است:

«ابوعلی محمّدبن احمد صواف حدیث کرد ما را از ابومسلم ابراهیم بن عبداللّه بصری، از محمّدبن عمربن رومی از شریک از سلمهبن کهیل از صنابحی از علی که گفت: « رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «من خانه ی حکمتم و علی در آن است.»

هم چنین روایت او را از گفته ی ابن عراق در شماره ی ۹۸ دانستید.

۶ – روایت حاکم

ص:۳۱۰

۱– ۱) . مرآه الجنان: حوادث ۲۹۲.

۲– ۲) . طبقات الحفّاظ ۲۷۳.

ابوعبـداللّه حـاکم نیشابوری در کتاب «مسـتدرک» آن را روایت کرده است همان گونه که در گفته ی صالحی و شبراملسـی و زرقانی خواهد آمد.

۷ – روایت ابن مردویه

ابوبکربن مردویه اصـفهانی بـا سـندش از «شـعبی» از علی روایت کرده است که گفت: رسول خـدا صـلی الله علیه و آله و سـلم فرمود: «من خانه ی حکمتم و علی در آن است.» روایت او را هم چنین از سخن ابن عراق در شماره ی (۹۸) دانستید.

۸ – روایت ابونعیم

ابونعیم اصفهانی حدیث را روایت کرده، چنین گوید:

«حـدیث کرد ما را ابواحمـد محمّـدبن احمـد گرگانی از حسن بن سـفیان از عبدالحمیدبن بحر از شـریک از سـلمهبن کهیل از صنـابحی از علی بـن ابی طـالب که گفت: رسـول خـدا صـلی الله علیه و آله و سـلم فرمـود: «من خـانه ی حکمتم و علی در آن است.» أصـبغ بن نباته و حارث هم از علی همین گونه روایت کرده اند. و مجاهد هم از ابن عبّاس از پیامبر صـلی الله علیه و آله و سلم مانند آن را.» (۱)هم چنین در کتاب «المعرفه» آن را روایت کرده است.

۹ – روایت ابن مغازلی

ابـوالحسن ابـن مغـازلی واسـطی آن را روایت کرده و گفته است: «فرمـایش حضـرتش علیه السـلام : «من خـانه ی حکمت می باشم»: ما را خبر داد ابوطالب محمّـدبن احمدبن عثمان بغدادی که نزد ما به واسط آمده بود از ابوالحسن علیّ بن محمّدبن لؤلؤ بـا اجـازه، از عبـدالرّحمان بـن محمّـدبن مغیره از محمّـدبن یحیی از محمّـدبن جعفر کـوفی از محمّـدبن طفیـل از ابومعـاویه، از اعمش، از مجاهـد، از ابن عبّـاس که گفت: رسول خـدا صـلی الله علیه و آله و سـلم فرمود: «من خـانه ی حکمتم و علی در آن است، هر کس حکمت را خواهد باید نزد آن دَر بیاید.»

مارا خبرداد محمّدبن احمدبن عثمان بن فرج ازمحمّد بن مظفّر

ص:۳۱۱

۱- ۱) . حلیهالأولیاء ۱ / ۶۴.

بن موسی بن عیسی حافظ، با اجازه از باغندی محمّدبن محمّدبن سلیمان از سوید از شریک از سلمهبن کهیل از صنابحی از علی از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم که فرمود: «من خانه ی حکمتم و علی در آن است، پس هر کس حکمت را خواهد، باید از در آن بدان وارد شود.» (۱)

۱۰ – روایت ابوالمظفّر سمعانی

ابوالمظفّر سمعانی در کتابش، «مناقب الصحابه» آن را روایت کرده است و چنین گوید: از علی نقل شده که گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: من خانه ی حکمتم و علی در آن است.» (۲)

۱۱ – روایت دیلمی

دیلمی نویسنده ی کتاب «فردوس الأخبار» آن را چنین روایت کرده است:

«من خانه ی حکمتم و علی در آن است.» (۳)

۱۲ – روایت عاصمی

عاصمی مؤلّف کتاب «زین الفتی» آن را روایت کرده است، آن جا که شباهت امیرالمؤمنین علیه السلام به آدم ابوالبشر را آورده است. در شباهت ایشان به حضرت آدم در دانش و حکمت چنین گوید: « لذا پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: أنا مدینه العلم و علیّ بابها. و در بعضی روایات است: من خانه ی حکمتم و علی در آن است.»

و نیز در مقام تفصیل نام هایی که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم علی علیه السلام را به آن ها نامیدند، گوید:

«امّا درِ خانه ی حکمت، ما را خبر داد شیخ ابومحمّد عبداللّه بن احمدبن نصر از شیخ ابراهیم بن احمد حلوانی از محمودبن محمّدبن رجا از مأمون بن احمد و عمّاربن عبدالمجید و سلیمان بن خمیرویه، از امام محمّدبن کرام، از

۱- ۱) . المناقب / ۸۶- ۸۷.

۲- ۲) . مناقب الصّحابه خطّی.

۳- ۳) . فردوس الأخبار – خطّی.

احمدبن محمّدبن فضیل از زیادبن زیاد از عبیدبن أبی جعد از جابربن عبداللّه که گفت:

شنیدم رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم می فرماید: من خانه ی حکمتم و علی در آن است، هر کس حکمت خواهد، باید نزد آن دَر بیاید. در کتاب «المکتفی» ذکر شده است.

و مرا خبر داد استادم، محمّدبن احمد از علیّ بن ابراهیم بن علی از ابوالحسن احمدبن محمّدبن عبدوس طرائفی، از حکیم بن حجّاج هروی، از اسماعیل بن بنت السدی از محمّدبن عمر رومی از شریک از سلمهبن کهیل از صنابحی از علی که گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «من خانه ی حکمتم و علی در آن است.»

و ما را خبر داد محمّدبن ابوزکریا از ابوابراهیم اسماعیل بن ابراهیم بن محمّدبن احمد واعظ در نیشابور از ابوبکر هلال بن محمّد در بصره از ابومسلم ابراهیم بن عبداللّه بصری از محمّدبن عمربن عبداللّه از شریک از سلمه از صنابحی از علی. و حدیث را ذکر کرد.» (۱)

۱۳ – روایت ابن طلحه شافعی

ابوسالم محمّدبن طلحه شافعی بعد از حدیث «مدینه العلم» آن را روایت کرده است، همان گونه که پیشتر آمد، چنین گوید:

« امام ابومحمّد حسین بن مسعود قاضیِ بغوی در کتابش به نام «المصابیح» نقل کرده که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: من خانه ی حکمتم و علی در آن است.» (۲)

۱۴ – روایت سبط ابن جوزی

یوسف، سبط ابن جوزی حدیث را روایت کرده؛ آن جا که بعد از حدیث «مدینهالعلم» گوید: « در روایتی است: من خانه ی حکمتم و علی در آن است. و در روایتی است: من شهر فقه می باشم و علی در آن است.» (۳)

ص:۳۱۳

۱– ۱) . زین الفتی بتفسیر سوره هل أتی خطّی.

۲– ۲) . مطالب السئول / ۶۱.

۳– ۳) . تذکره خواص الأمه / ۴۸.

۱۵ – روایت گنجی شافعی

ابوعبداللّه گنجی شافعی حدیث را روایت کرده است؛ بدین گونه که باب مخصوصی برای آن باز کرده است: «باب بیست و یکم، در حکمتی که خداوند متعال علی را بدان مخصوص گردانده است. خداوند متعال فرموده است: «و من یؤت الحکمه فقد أوتی خیراً کثیراً» (۱): [و هر کس حکمت داده شود، خیر فراوان داده شده است.]

ما را خبر داد عبداللطیف بن محمّد، در بغداد، از محمّدبن عبدالباقی از ابوالفضل بن احمد از احمدبن عبداللّه حافظ، از ابواحمد محمّدبن احمد گرگانی، از حسن بن سفیان از عبدالحمیدبن بحر از شریک از سلمهبن کهیل از صنابحی از علی که گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: من خانه ی حکمتم و علی در آن است. گویم: این حدیث حسن عالی است و حکمت را به سنّت تفسیر کردم به جهت گفته ی خداوند عزّ و جلّ: «وَ أَنْزَلَ اللّهُ عَلَیْکَ الْکِتابَ وَ الْحِکْمَهَ » (۲) و بر درستی این تأویل، فرمایش حضرتش صلی الله علیه و آله و سلم دلالت دارد: «أوتیت الکتاب و مثله معه»: کتاب به من داده شد و مانند آن به همراهش. منظورش از کتاب قرآن است و مانند آن به همراهش، آن چه خداوند متعال از حکمت به ایشان آموخت. و امر و نهی و حلال و حرام را برایش بیان نمود. پس حکمت در این جا سنّت است. لذا فرمود: «من خانه ی حکمتم و علی در آن است.» (۳)

۱۶ – روایت محبّ طبری

محبّ الدّین طبری شافعی حدیث را چنین روایت کرده است:

«ذکر ویژگی او به این که درِ خانه ی حکمت است از علی نقل شده که گفت:

رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «من خانه ی حکمتم و علی در آن است.» ترمذی آن را نقل

ص:۳۱۴

۱- ۱) .بقره ۲۶۹/.

۲- ۲) .نساء ۱۱۳/.

۳- ۳) . کفایهالطالب/ ۱۱۸- ۱۱۹.

کرده و گفته است: حسن غریب است.» (۱)و نیز گوید: « ذکر این که او درِ خانه ی حکمت است - از علی نقل شده که گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «من خانه ی حکمتم و علی در آن است.» ترمذی آن را نقل کرده است و می گوید: حدیثی حسن می باشد.» (۲)

۱۷ - روایت حمّوئی

صدرالدّین حمّوئی با اسنادش آن را چنین روایت کرده است:

«خبر داد ما را استادمان امام ابوعمروبن موفّق که بر او قرائت کردم، از شیخ الاسلام سعادت حق و دین، محمّدبن مؤیّد حمّوئی با اجازه، از شیخ الاسلام نجم الدّین احمدبن عمربن عبداللّه خیوقی با اجازه اگر با سماع نبوده باشد، از محمّدبن عمربن علی طوسی در نیشابور، از ابوالعبّاس احمدبن ابوالفضل سقایی از ابوسعید محمّدبن طلحه جنابذی،ازابوعلی احمدبن عبدالرّحمان دمشقی، از ابوبکر یوسف بن قاسمِ قاضی، از ابوعبداللّه بن محمّدِ قاضی کوفی، از اسماعیل بن موسی فزاری، از محمّدبن عمر رومی، از شریک، از سلمهبن کهیل، از صنابحی، از علی که گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «من خانه ی حکمتم و علی در آن است.» (۳)

۱۸ - روایت خطیب تبریزی

ولیّ الدّین خطیب تبریزی نویسنده ی «المشکاه» حدیث را از علی علیه السلام روایت کرده است که گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «من خانه ی حکمتم و علی در آن است.» ترمذی آن را روایت کرده و گفته است: این حدیث غریبی است. و گوید:

بعضی این حدیث را از شریک روایت کرده و از صنابحی نام نبرده اند و این حدیث را جز از شریک از دیگر ثقه ها نمی شناسیم.» (۴)

۱- ۱) . الریاض النضره ۲ / ۲۵۵.

۲- ۲) . ذخائر العقبی / ۷۷.

۳- ۳) . فرائد السمطین ۱ / ۹۹.

۴- ۴) . مشکاهالمصابیح ۳ / ۲۴۴.

۱۹ – روایت زرندی

محمّدبن یوسف زرندی حدیث را مرسل مسلّم دانسته و در مدح امام علی علیه السلام گوید:

«کسی که از حضرت نبوی به کرامت برادری و گزینش اختصاص یافته و برای او نص آمده که درِ خانه ی حکمت و شهر دانش است.»

۲۰ – روایت علایی

صلاح الدّین علایی از این حدیث، در ردّ آنان که بر آن طعنه و ضربه زده اند، دفاع کرده و صحیح بودنش را اثبات نموده است. پیشتر متن گفته اش از «اللآلی المصنوعه» در شماره ی (۶۹) (از بخش سند حدیث مدینه العلم) آورده شد.

۲۱ – روایت فیروزآبادی

مجدالدّین فیروزآبادی در کتاب «نقد الصحیح» حدیث را روایت کرده و آن را حق شمرده است و بیانش پیش از این در شماره (۷۵) (از بخش سند حدیث مدینه العلم) آمد.

۲۲ – روایت ابن جزری

شمس الدّین ابن جزری حدیث را در کتابش «أسنی المطالب» روایت کرده است که متن گفتارش در شماره ی (۷۸) (از بخش سند حدیث مدینه العلم) آمد.

۲۳ – روایت عسقلانی

ابن حجر عسقلانی حدیث را روایت کرده و به حُسن آن فتوا داده است که به زودی از عبارت شامی و علقمی و مناوی و زرقانی خواهید دانست.

۲۴ – روایت شهاب الدّین احمد

سیّد شهاب الدّین احمد، نویسنده ی «توضیح الدّلائل» حدیث را چنین

روایت می کنـد: « باب پانزدهم در اینکه پیامبر صـلی الله علیه و آله و سـلم خانه ی حکمت و شـهر دانش است و علی باب آن دو است. و اینکه بی تردید او به خداوند متعال و احکام و آیه ها و سخنش داناتر است.»

گویـد: « از علی نقل شـده که گفت: رسول خـدا صـلی الله علیه و آله و سـلم فرمود: «من خانه ی حکمتم و علی در آن است.» حافظ ابونعیم و طبری آن را روایت کرده اند. و آن را در «المشکاه» روایت کرده و گفته است: ترمذی آن را نقل کرده است.» (۱)

۲۵ – روایت سیوطی

جلال الدّین سیوطی در چند کتاب از کتاب های خود، حدیث را روایت کرده است: در کتاب «القول الجلی» گوید:

« حدیث پانزدهم – از علی نقل شده که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: من خانه ی حکمتم و علی در آن است.» ترمذی آن را نقل کرده و گفته است: غریب است.» (۲) و در «الجامع الصغیر» است: «من خانه ی حکمتم و علی در آن است.» ترمذی از علی. (۳) و در «جمع الجوامع» آمـده است: «من خانه ی حکمتم و علی در آن است.» ت (ترمذی) غریب، حل (حلیه الاولیاء).»

و در «اللآلی المصنوعه» و «شرح الترمذی» نیز چنین آمده است و سخن ابن جریر و علایی را هم آورده است.

۲۶ – اثبات قسطلانی

شهاب الدّین قسطلانی حدیث را با توصیف پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به «خانه ی حکمت» اثبات کرده و گفته است:

«در خانه ی حکمت، دعوت کننده به سوی خداوند – دعوت ابراهیم – دعوت پیامبران – دلیل خیرات.» (۴)

۱- ۱) . توضیح الدّلائل خطّی.

۲- ۲) . القول الجلی – خطّی.

۳- ۳) . الجامع الصغیر ۱ / ۱۰۸.

۴- ۴) . المواهب اللدنیه ۱ / ۱۸۲.

۲۷ – روایت علقمی

علقمی در شرحش بر «الجامع الصغیر» آن را روایت کرده، چنین گوید:

«حـدیث من خانه ی حکمتم و علی در آن است. و در «الکبیر گوید: ترمذی، غریب. گویم: قزوینی و ابن جوزی ادّعا می کنند که این ساختگی است. و حافظ علایی و ابن حجر و نویسنده ی این کتاب، این گفته ها را چنان ردّ کرده اند که قول آن دو را باطل می کند.» (۱)

۲۸ – روایت شامی

محمّدبن یوسف شامی در نام های رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم گوید:

« حرف دال – دارالحکمه (خانه ی حکمت) شیخ آن را از حدیث علی گرفته است که: پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «من خانه ی حکمتم و علی در آن است.» حاکم آن را در «المستدرک» روایت کرده و صحیح به شمار آورده است و ابن جوزی ادّعا کرده است که ساختگی می باشد. و شیخ آن را در «النکت» و «اللآلی» پی گیری کرده است و حافظ علایی و ابن حجر گویند: درست آن است که حدیث حسن باشد نه صحیح و نه ساختگی. و سخن درباره ی آن را در کتاب «الفوائد المجموعه فی بیان الأحادیث الموضوعه» گسترش داده ام.

۲۹ – روایت ابن حجر مکّی

شهاب الدّین ابن حجر مکّی حدیث را در «الصواعق المحرقه» روایت کرده که ۸پیشتر دانستید، آن جا که گوید: « در حدیث دیگری از ترمذی از علی است که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: من خانه ی حکمتم و علی در آن است.» (۲) و نیز در کتاب «المنح المکیّه» همین گونه آمده است.

۳۰ – روایت متّقی

علی متّقی هندی حدیث را در فضایل حضرتش علیه السلام روایت کرده گوید: «من

۱- ۱) . الکوکب المنیر شرح الجامع الصغیر خطّی.

۲- ۲) . الصواعق المحرقه / ۷۳.

خانه ی حکمتم و علی در آن است. ترمذی از علی» (۱)و آن را از ترمذی و ابن جریر روایت کرده و سپس گفته ی ابن جریر را آورده است: «سند این خبر، صحیح است.»

۳۱ – روایت وصابی

ابراهیم وصابی یمنی حدیث را چنین روایت کرده است:

« از او – یعنی از امیرالمؤمنین نقل شده که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «من خانه ی حکمتم و علی در آن است. ترمذی در جامعش آن را نقل کرده و گفته است:

غریب است و ابونعیم در «المعرفه».» (۲)

۳۲ – روایت عیدروس

شیخ ابن عبداللّه عیدروس آن را چنین روایت کرده است:

«در حدیث دیگری از ترمذی از علی است: «من خانه ی حکمتم و علی در آن است.» (۳)

۳۳ – روایت سندی

رحمت اللّه سندی حدیث را چنین روایت کرده است:

« حدیث – من خانه ی حکمتم و علی در آن است.» ابن بطه، نع، مر، طب، حب، عد، خط (ابی نعیم، ابن مردویه، طبرانی، ابن حبان، ابن عدی، خطیب) و با لفظ: من شهر فقه می باشم. و دیگری: من شهر دانشم...» (۴)

۳۴ – اثبات محدّث

جمال الدّین محدّث در «اربعین» خود حدیث را ثابت کرده آن جا که امام علیه السلام را

۱- ۱) . کنزالعمّال ۱۲ / ۲۰۱.

۲- ۲) . الاکتفاء فی مناقب الأربعه الخلفاء خطّی.

۳- ۳) . العقد النّبوی و السرّ المصطفوی خطّی.

۴- ۴) . مختصر تنزیه الشریعه خطّی.

چنین توصیف می کند:

«او منصوص است به این که درِ خانه ی حکمت و باب مدینه العلم می باشد.» (۱)

۳۵ - روایت مناوی

عبدالرؤف مناوی در «کنوز الحقائق» و در «التیسیر» و در فیض القدیر فی شرح الجامع الصغیر» آن را روایت کرده و متن گفته اش در کتاب اخیر چنین است:

«من خانه ی حکمتم و در روایتی: أنا مدینه العلم و علیّ بابها. یعنی علیّ بن ابی طالب آن دری است که از آن بر حکمت می توان وارد شد و تو را بسنده است به این مرتبت که چقدر رفیع است و این منقبت که چه قدر بلند است.

و هر کس ادّعا کند که در فرمایش «علیّ بابها» کلمه ی علیّ به معنای مرتفع از ریشه ی علوّ به معنای ارتفاع است، برای هدف فاسدش نیرنگ به کار برده به چیزی که او را بی نیاز و فربه و توانگر نمی نماید.

ابونعیم از ترجمان قرآن مرفوعاً نقل کرده است: خداوند عزّ و جلّ: «یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا» نازل نفرموده، مگر این که علی رئیس و امیر آنان است. و از ابن مسعود نقل می کند که گفت: خدمت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم بودم، درباره ی علی از ایشان پرسیدند، فرمود: «حکمت به ده قسمت تقسیم شد، نُه قسمت به علی داده شد و به همه ی مردم یک قسمت.» و نیز از ایشان است: «قرآن بر هفت حرف نازل شد. هیچ حرفی از آن نیست جز اینکه ظاهر و باطنی دارد. و امّا نزد علی علم ظاهر و باطن می باشد.» و نیز نقل کرده است: «علی سرور فرستادگان (مسلمانان) و امام پرهیزکاران است.» و نیز نقل کرده است: «من سرور فرزندان آدم هستم و علی سرور عرب است.» و نیز نقل کرده است: «علی پرچم هدایت است.»

و نیز نقل کرده است: «خداوند فرمانم داد که تو را به خود نزدیک کنم و بیاموزم تا دریابی.» و این آیه بر من نازل شد: «و تعیها أذن واعیه» و نیز از ابن عبّاس

۱- ۱) . الأربعین فی فضائل امیرالمؤمنین خطّی.

نقل کرده است: گفت وگو می کردیم که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم هفتاد پیمان و عهد را به علی واگذار فرمود که آن بر عهده ی دیگری قرار نداد.

و اخبار در این باب قابل شمارش نیست.

ترمذی از اسماعیل بن موسی فزاری، از محمّدبن عمر رومی، از شریک، از سلمهبن کهیل، از سویدبن غفله، از ابوعبداللّه صنابحی، از علی امیرالمؤمنین. و گفت: «غریب است.» قزوینی مانند ابن جوزی ساختگی بودن آن را ادّعا می کند و علایی ردّ بر او را گسترده و گوید: نه ابوالفرج و نه دیگری دلیل نکوهش کننده ای برای این خبر نیاورده اند، جز اینکه بدون هیچ دلیلی مدّعی ساختگی بودن آن شده اند.

و از حافظ ابن حجر در فتواهایش درباره ی آن پرسیده شد، گفت: این حدیث را حاکم صحیح دانسته و ابن جوزی آن را در الموضوعات آورده و گفته است که دروغ است. و حقیقت بر خلاف گفته ی هر دو می باشد و از نوع حسن است که به صحت نمی رسد و به دروغ فرو نمی افتد و گوید: بیانش به طول می کشد ولی این نظر، مورد اعتماد است.» (1)

۳۶ – روایت شعرانی

محمّد حجازی شعرانی در کتاب «فتح المولی النصیر بشرح الجامع الصغیر» حدیث را روایت کرده و به حسن بودنش حُکم کرده است همان گونه که در «شرح عزیزی» آمده است و منظور از عبارت «شیخ گفت...»، او می باشد که خواهد آمد.

(به قسمت ۴۱ از همین شواهد بنگرید.)

۳۷ – اثبات یعقوب لاهوری

ملّایعقوب بنبانی لاهوری هم حدیث را ثابت کرده است که پس از این سخنش خواهد آمد.

۱- ۱) . فیض القدیر فی شرح الجامع الصغیر ۳ / ۴۶.

۳۸ – روایت ابن باکثیر مکّی

احمدبن فضل مکّی حدیث را روایت کرده و گفته است:

« نیز از او نقل شـده که گفت: رسول خدا صـلی الله علیه و آله و سـلم فرمود: «من خانه ی حکمتم و علی در آن است.» ترمذی آن را نقل کرده است.» (۱)

۳۹ – اثبات عبدالحقّ دهلوی

شیخ عبدالحق دهلوی در «اللمعات فی شـرح المشـکاه» و نیز در «أشعه اللمعات» حدیث را اثبات کرده است. هم چنین «خانه ی حکمت» را در نام های پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در کتاب «مدارج النبوّه» ذکر نموده است.

۴۰ – روایت جفری

شیخ بن علی جفری حدیث را به عنوان حدیث مسلّم به طور مرسل نقل کرده و در کتاب «کنز البراهین الکسبیه» گوید:

« حضرت صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «من خانه ی حکمتم و علی در آن است.»

۴۱ – روایت عزیزی

شیخ علی عزیزی در شرح «جامع الصغیر» حدیث را روایت کرده گوید:

«علقمی گفت: قزوینی و ابن جوزی ادّعا کرده اند که ساختگی است. و حافظ علایی و ابن حجر و نویسنده ی این کتاب سخن آن دو را به گونه ای رد کرده اند که آن را باطل می کند... و شیخ گفت: حدیثی حسن می باشد.» (۲)

۴۲ – روایت شبراملسی

علی شبراملسی در حاشیه خود بر کتاب «المواهب اللدنیه» در شرح «خانه ی

۱- ۱) . وسیلهالمآل خطّی.

۲- ۲) . السراج المنیر – شرح الجامع الصغیر ۲ / ۶۲.

حکمت» از نام های پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم ، حدیث را روایت کرده، گوید: فرمایش او: «خانه ی حکمت» شیخ آن را از حدیث علی گرفته است که گفت: پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «من خانه ی حکمتم و علی در آن است.» حاکم آن را در «مستدرك» روایت کرده و صحیح دانسته است.»

۴۳ – روایت زرقانی

زرقانی مالکی، شارح کتاب «المواهب اللدنیّه» حدیث را اثبات کرده و محقق دانسته است، به همراه شرح «خانه ی حکمت» و گوید: به قول حضرتش صلی الله علیه و آله و سلم : «من خانه ی حکمتم و علی در آن است.» حاکم در مستدرك آن را روایت کرده و صحیح دانسته است. ابن جوزی و ذهبی ادّعا کرده اند که ساختگی است. و این سخن با بیانی که به درازا می کشد، رد شده است. حافظ علایی و حافظ ابن حجر گفته اند:

«درست آن است که حدیث حسن است، نه صحیح و نه ساختگی.» (۱)

۴۴ – روایت بدخشانی

میرزا محمّد بدخشانی حدیث را در کتاب «نزل الأبرار» روایت کرده، بعد از ذکر حدیث «مدینهالعلم» گوید:

«آن نزد ترمذی و ابونعیم در «الحلیه» از علی با لفظ: «من خانه ی حکمتم و علی در آن است.» می باشد.

و در کتاب «مفتاح النجا» گوید:

«ترمذی و نیز ابونعیم در الحلیه، آن را مرفوعاً از علی نقل کرده اند با لفظ: «من خانه ی حکمتم و علی در آن است.»

و در کتابش «تحفه المحبّین» حدیث را از ترمذی آورده و با توجّه به شواهدش به حسن بودن آن حکم کرده است.

۱- ۱) . شرح المواهب اللدنیّه ۳ / ۱۲۹.

۴۵ – روایت محمّد صدر العالم

محمّد صدر العالم حدیث را در کتاب «معارج العلی» به نقل از کتاب «جمع الجوامع» روایت کرده است که گفته اش پیشتر آورده شد.

۴۶ – اثبات نظام سهالوی

نظام الدّین سهالوی، حدیث را در کتاب «الصبح الصّادق» اثبات کرده است که به زودی خواهد آمد.

۴۷ – روایت ولی اللّه دهلوی

شاه ولی اللّه دهلوی حدیث را در کتاب «قرّهالعینین» روایت کرده و حُسن آن را برگزیده است.

۴۸ – روایت امیر صنعانی

محمّدبن اسماعیل امیر صنعانی حدیث را از ترمذی روایت کرده و صحیح دانستن آن را از طبری در کتاب «الروضه الندیه» نقل کرده است.

۴۹ – روایت محمّد مبین لکهنوی

مولوی محمّد مبین لکهنوی حدیث را در کتاب «وسیلهالنجاه» به نقل از ترمذی و ابونعیم، روایت کرده است.

۵۰ – روایت دهلوی

عبدالعزیز دهلوی در کتاب خود، «عزیز الإقتباس» گوید: «حدیث من خانه ی حکمتم و علی در آن است را ترمذی روایت کرده است. و نیز دهلوی در پاسخ پرسش برخی سائلان، حدیث را ذکر کرده و به آن احتجاج نموده است که گفته اش پیشتر آورده شد.

ص:۳۲۴

۵۱ – اثبات کردن محمّد اسماعیل هلوی

او پسر برادر (دهلوی) است؛ که حدیث «من خانه ی حکمتم» را در رساله ی خود، «منصب امامت» اثبات کرده، گوید: «و از آن، حکمت است. خداوند تبارک و تعالی می فرماید: «و لقد آتینا لقمان الحکمه أن اشکر للّه» (۱)و حضرت صلی الله علیه و آله و سلم فرمود:

«من خانه ی حکمتم و علی در آن است.» و برای ابن عبّاس حضرت صلی الله علیه و آله و سلم چنین دعا فرمود: «پروردگارا حکمت را به او بیاموز.»

۵۲ – روایت محدّث دهلوی

حسن علی محدّث دهلوی، شاگرد «دهلوی»، حدیث را چنین روایت کرده است:

« از علی نقل شده که گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «من خانه ی حکمتم و علی درِ آن است.» ترمذی آن را روایت کرده و گفته است: این حدیث غریب است و گوید: بعضی این حدیث را از شریک روایت کرده و در آن نامی از صنابحی ذکر ننموده اند. و این حدیث را غیر از شریک از دیگر ثقات نمی شناسیم و احمد آن را از صنابحی روایت کرده است.»

و نیز در کتاب «شرح عزیز الإقتباس» حدیث را اثبات کرده است.

۵۳ – روایت سلیمانی

نورالدّین سلیمانی، حدیث را در کتاب «الدرّ الیتیم» به نقل از کتاب «الإکتفاء» چنین روایت می کند:

« از او یعنی از علی علیه السلام نقل شده که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «من خانه ی حکمتم و علی در آن است.» ترمذی در جامعش آن را نقل کرده و گفته است: غریب است. و نیز ابونعیم در کتاب المعرفه».

ص:۳۲۵

۱- ۱) .لقمان ۱۲/.

۵۴ – روایت ولی اللّه لکهنوی

ولیّ اللّه لکهنوی حدیث را بعد از حدیث «مدینه العلم» چنین روایت کرده است: «ترمذی لفظ «الدار» [خانه] را به جای «المدینه» [شهر] آورده است.»

۵۵ – روایت بلخی قندوزی

شیخ سلیمان قندوزی حدیث را چنین روایت کرده است: «ترمذی و حموینی به سندشان از سویدبن غفله، از صنابحی، از علی نقل کرده اند که گفت:

رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «من خانه ی حکمتم و علی در آن است.» و در همین باب از ابن عبّاس.

حموینی از سلمهبن کهیل، از صنابحی نقل کرده که گفت:

رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «من خانه ی حکمتم و علی در آن است.»

ابن مغازلی به سندش از مجاهد از ابن عبّاس و نیز از سلمهبن کهیل، از صنابحی، از علی نقل کرده که گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «من خانه ی حکمتم و علی در آن است.»

و از کتاب «کنوز الحقایق» روایت کرده است: «من خانه ی حکمتم و علی در آن است.» از ترمذی و نیز از کتاب های «الجامع الصغیر» و «الصواعق المحرقه» حدیث را روایت کرده است.

۵۶ – روایت شاذلی

شاذلی دمنتی در کتاب «شرح الترمذی» حدیث را نقل نموده است.

(۲) « أنا مدینه الحکمه و علیٌ بابها»

اشاره

برخی از کسانی که حدیث را روایت کرده اند یا به عنوان حدیثی مسلم آن را به طور مرسل نقل نموده اند عبارتند از:

۱ – اسماعیل مدنی أنماطی.

۲ – ابوالحسن شاذان فضلی.

۳ – ابوالحسن علیّ بن عمر دارقطنی.

۴ – ابونعیم احمدبن عبداللّه اصفهانی.

۵ – ابوبکر احمدبن علی خطیب بغدادی.

۶ – ابوالمجامع ابراهیم بن محمّد حموئی.

۷ – سیّد شهاب الدّین احمد.

۸ – جلال الدّین عبدالرّحمان سیوطی.

۹ – عبدالرؤوف بن تاج العارفین مناوی.

۱۰ – شاه ولیّ اللّه دهلوی.

۱۱ – مولوی ولیّ اللّه لکهنوی.

۱۲ – شیخ سلیمان بلخی قندوزی.

۱ – روایت انماطی

این حدیث را به همراه شرح حال مولایمان امیرالمؤمنین علیه السلام از کتابش در بخش «تاریخ الصحابه» چنین روایت می کند:

« ما را حدیث کرد، ابوبکربن خلاد و فاروق خطابی از ابومسلم کجی، از محمّدبن عمربن رومی، از شریک، از سلمهبن کهیل، از صنابحی، از علی که گفت:

رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «من شهر حکمتم و علی در آن است.»

۲ – روایت شاذان فضلی

ابوالحسن شاذان فضلی حدیث را در کتابش در بخش «خصائص علی علیه السلام » بنابر نقل جلال الدّین سیوطی از او، روایت کرده است که خواهد آمد.

۳ – روایت دارقطنی

ابوالحسن علیّ بن عمر دارقطنی نیز حدیث را روایت کرده است که آن را از بیان حافظ، خطیب بغدادی خواهی دانست.

۴ – اثبات ابونعیم

حافظ ابونعیم این حدیث را اثبات کرده است، با توصیف سرورمان امیرالمؤمنین علیه السلام به «درِ شهر حکمت» و در ستایش او می گوید: «سیّد قوم، محبّ الشّهود و محبوب المعبود، درِ شهر حکمت و دانش ها...» (۱)

۵ – روایت خطیب بغدادی

حافظ، ابوبکر خطیب بغدادی حدیث را در «تاریخ بغداد» چنین روایت می کند: « ما را خبر داد علیّ بن ابوعلی معدّل و عبیداللّه بن محمّدبن عبیداللّه بن سابور از عثمان بن اسماعیل بن مجالد از ابومعاویه ی نابینا از اعمش، از مجاهد، از ابن عبّاس که گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «من شهر حکمتم و علی در آن است، پس هر کس حکمت را خواهد، باید نزد آن دَر بیاید.» (۲)و در کتاب «تلخیص المتشابه فی الرّسم» می گوید: «مرا خبر داد حسن بن ابوطالب، از علیّ بن عمرِ حافظ، از محمّدبن ابراهیم انماطی، از حسین بن عبیداللّه تمیمی، از حبیب بن نعمان که گفت: به مدینه برای مجاورت با آن آمدم، پس از بهترین مردم آن سراغ گرفتم، به جعفر بن محمّد بن علیّ بن حسین بن علیّ بن ابی طالب اشاره کردند. خدمت ایشان رفتم و سلام کردم. به من گفت: تو آن عربی هستی که پانزده حدیث از انس بن مالك شنیده ای؟ پاسخ دادم: آری.

گفت: آن ها را بر من املا کن. آن ها را بر پسرش املا کردم و خود می شنید.

به او گفتم: آیا حدیثی برای من نمی گویی که پدرت از جدّت نقل کرده باشد؟

گفت: ای اعرابی، می خواهی مردم با تو دشمن شوند و نسبت رافضی به تو دهند؟

گفتم: نه.

گفت: پدرم از جدّم از جابربن عبداللّه حدیث کرد که گفت: رسول خدا فرمود:

۱– ۱) . حلیه الأولیاء ۱ / ۶۱.

۲– ۲) . تاریخ بغداد ۱۱ / ۲۰۴.

ابوبکر و عمر سروران سالمندان اهل بهشت می باشند.

گفت: شتاب کردم. آنگاه مقصود مرا از این شتاب دانست. گفت: و پدرم از پدرش از جابر مرا حدیث کرد که گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: من شهر حکمت ها یا حکمتم و علی در آن است، پس هر کسی شهر را خواهد، باید نزد آن در بیاید.» (۱)این مطلب را از عبارت و گفته ی سیوطی هم - در آینده خواهی دانست.

۶ - روایت حموینی

صدرالدّین ابوالمجامع حموینی هم حدیث را روایت کرده است که از عبارت قندوزی آن را خواهی دانست.

۷ - روایت شهاب الدّین احمد

شهاب الدّین احمد گوید: «امام همام که بر بلندای مقام و شأن او در دانش و اعمال مورد اتّفاق است، و با زبان اهل کمال مرواریدهای فضیلت در رشته ی نظم برایش به هم پیوسته است، حافظ، پارسا، برتر، عالم، عامل، عارف کامل بدون شک و تردید: ابونعیم احمدبن عبداللّه اصفهانی، در کتاب و برتر شایسته ی خود به نام «الحلیه» گوید: «سرور قوم، محبّ الشّهود و محبوب المعبود، درِ شهرِ حکمت ها و دانش ها...» (۲)

۸ - روایت سیوطی

جلال الدّین سیوطی گوید: «ابوالحسن شاذان فضلی در ویژگی های علی گوید: ما را حدیث کرد ابوبکر محمّدبن ابراهیم بن فیروز انماطی از حسین بن عبداللّه تمیمی از حبیب بن نعمان، از جعفربن محمّد که گفت: پدرم از جدّم از جابربن عبداللّه مرا خبر داد که: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «من شهر حکمتم و علی در آن است، هر

۱- ۱) . تلخیص المتشابه ۱ / ۱۶۱.

۲- ۲) . توضیح الدّلائل خطّی.

کس شهر را خواهد، باید نزد درِ آن بیاید.»

خطیب در «تلخیص المتشابه» آن را از طریق دارقطنی نقل کرده است از محمّدبن ابراهیم انماطی که او آن را حدیث کرده است.» (۱)

۹ – روایت مناوی

عبدالرؤوف مناوی حدیث را روایت کرده، گوید: «من خانه ی حکمت هستم.

و در روایتی: من شهر حکمتم و علی در آن است. یعنی علیّ بن ابی طالب آن دری است که از آن به حکمت وارد می شوند.» (۲)

۱۰ – روایت ولی اللّه دهلوی

شاه ولیّ اللّه دهلوی حدیث را در «ازاله الخفا» روایت کرده و آن را به گواه گرفته است. و آن را به عنوان حدیثی مسلّم، مرسلاً نقل کرده، آن جا که در ذکر ویژگی های امیرالمؤمنین علیه السلام گوید:

«حکمتش افزون از محدودیت و شمارش است و چگونه آن به شمار آید در حالی که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: من شهر حکمتم و علی در آن است»؟

۱۱ – روایت ولیّ اللّه لکهنوی

و همین گونه مولوی ولیّ اللّه لکهنوی در منقبت های امام علیه السلام در کتابش «مرآه المؤمنین» آورده است.

۱۲ – روایت قندوزی

قندوزی بلخی حنفی گوید: « حموینی، از سعیدبن جبیر، از ابن عبّاس نقل می کند که گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «یا علی! من شهر حکمتم و تو در آن هستی،

۱- ۱) . اللآلی المصنوعه ۱ / ۳۳۵.

۲- ۲) . فیض القدیر ۳ / ۴۶.

و وارد شهر نمی توان شد جز از سوی در، و دروغ گفته است کسی که ادّعا کند مرا دوست دارد و تو را دشمن می دارد، چون تو از منی و من از تو هستم، گوشت تو از گوشتِ من و خونِ تو از خونِ من، و روح تو از روحِ من و درون تو از درون من، و آشکار تو از آشکار من، و تو امام امّت من و جانشین من می باشی. سعادتمند شد کسی که تو را اطاعت کرد و گم راه شد هر کس نافرمانی تو را کرد، و بهره برد هر کس تو را پیرو شد و زیان دید هر کس با تو دشمنی کرد. پیروز شد هر کس ملازم تو شد و هلاک شد هر کس از تو جدا گشت، و مثال تو و مثال ائمّه از فرزندانت مثال کشتی نوح است، هر کس سوارش شد، نجات یافت و هر کس از آن تخلّف ورزید، غرق گردید و مثال شما مثال ستارگان است هر گاه ستاره ای نهان شد، ستاره ای دیگر طلوع می کند تا روز قیامت.» (۱)

تنبیهی در مورد کلام دارقطنی

به نظر می رسد حافظ دارقطنی کلامی در ثبوت حدیث «من شهر حکمتم و علی در آن است» از سرورمان علی علیه السلام دارد. و این متن گفته او در کتاب «علل الحدیث» است:

«از او درباره ی حدیث صنابحی از علی از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم پرسیده شد که: «من شهر حکمتم و علی در آن است، هر کس آن شهر را خواهد، باید از در آن وارد آن شود.»

گفت:این حدیثی است که سلمهبن کهیل روایت می کند وپس ازاواختلاف شده است، شریک آن رااززسلمه،ازصنابحی،ازعلی روایت کرده و از شریک اختلاف شده، پس گفته شده از او از سلمه از مردی، از صنابحی و یحیی بن سلمه بن کهیل ازپدرش ازسویدبن غفله ازصنابحی آن رار‌وایت کرده وبه اواسناد نداده است.

و این حدیث پریشان و غیر ثابت است. و سلمه از صنابحی نشنیده است.» (۲)

۱- ۱) . ینابیع المودّه ۶ / ۱۳۰- ۲۳۰.

۲- ۲) . تهذیب التّهذیب ۴ / ۱۵۶.

گویم: این سخن از دارقطنی پذیرفته نیست، چون هیچ منافاتی بین نقل های حدیث نیست، بلکه بعضی، بعضی دیگر را تقویت می کند و پریشانی و اضطرابی در میان نیست... و توضیح آن این که:

درباره ی طریقی که در آن: «شریک از سلمه، از صنابحی، از علی» آمده، سخنی از لحاظ ثابت بودن حدیث به وسیله ی آن نیست و این ادّعای دارقطنی که «سلمه از صنابحی نشنیده است» پذیرفته نیست، چون گواهی دادن بر نفی است.

بلکه استبعادی ندارد که از او شنیده باشد، چون سلمه سال ۴۷ متولّد شده آن گونه که ابن حجر گوید (۱)، و صنابحی - که همان عبدالرّحمان بن عسیله است - در دوران عبدالملک درگذشته است و بخاری او را از کسانی که بین سال هفتاد تا هشتاد مُرده اند، یاد کرده است همان گونه که ابن حجر گفته است. پس اگر درگذشت او سال ۷۰ باشد، سلمه در سن بیست و سه سالگی بوده است. پس اشکالی در شنیدن حدیث از او نیست.

و نقلی که در آن «شریک، از سلمه، از مردی، از صنابحی» می باشد، نیز حدیث را اثبات می کند چون آن «مرد» همان «سویدبن غفله» است به قرینه ی نقل دیگری، و او از ثقه های تابعان است که ذهبی گوید: «سویدبن غفله جعفی ابوأمیّه در «عام الفیل» متولّد شد. هنگامی که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم را دفن کردند، وارد مدینه شد، و از ابوبکر و گروهی شنید، و سلمهبن کهیل و عبدهبن ابولبابه از او شنیدند، او ثقه، امام، زاهد و پایدار بود.» (۲)امّا گفته ی دارقطنی «آن را روایت کرد یحیی بن سلمهبن کهیل، از پدرش، از

۱- ۱) . تهذیب التهذیب ۶ / ۲۳۰.

۲- ۲) . الکاشف ۱ / ۴۱۲.

سویدبن غفله، از صنابحی، و به او اسناد نداد.» یعنی به صنابحی اسناد نکرد، بلکه آن را از امیرالمؤمنین علیه السلام بدون نام بردن او، روایت کرده است.

پس در آن این اشکال است که «سویدبن غفله»، از تابعی های مخضرم است که از خلفای چهارگانه روایت کرد، این مطلب بر کسی که کتاب های رجال را دیده باشد، پوشیده نیست و حافظ علایی در «الاجوبه» و فیروزآبادی در «نقد الصحیح» بر این مطلب تصریح کرده اند. بر این پایه، او و صنابحی در یک طبقه و گروه هستند و میان آمدنشان به مدینه جز چند روز فاصله نیست. ابن حجر گوید: «سویدبن غَفَله ابوامیه ی جعفی است؛ از بزرگان تابعان مخضرم، روزی که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم دفن شد وارد مدینه شد و در عمرش مسلمان بود، سپس به کوفه رفت و سال ۸۰ درگذشت در حالی که یک صد و سی ساله بود.» (۱)و گوید: «عبدالرّحمان بن عُسَیله المرادی، ابوعبداللّه صنابحی ثقه و از بزرگان تابعان است، پنج روز پس از مرگ پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم وارد مدینه شد و در دوران خلافت عبدالملک درگذشت.» (۲)پس مانعی ندارد که هر دو نفر حدیث را از امیرالمؤمنین علیه السلام مستقیماً شنیده باشند و اسناد ندادن «سویدبن غفله» حدیث را به «صنابحی» موجب طعن و نکوهش این نقل نمی گردد.

پس روشن می شود که این دلیل آوردن های دارقطنی در کتاب «العلل» جز از نادانی و غفلت نمی باشد اگر از مرضی در قلبش بر نیامده باشد...

و پوشیده نماند که آن چه او بیان کرده به ویژه درباره ی حدیث از امیرالمؤمنین است... و از گفته ی خطیب و سیوطی دانستی که دارقطنی از راویان حدیث از جابر است. همان گونه که از روایت حموینی دانستی که این حدیث از ابن عبّاس هم نقل شده است.

(۳) «أنا دارالعلم و علی بابها»

اشاره

از کسانی که این حدیث را روایت یا اثبات کرده اند:

۱ - ابومحمّد، حسین بن مسعود بغوی.

۲ - محبّ الدّین احمدبن عبداللّه طبری.

۳ - علیّ بن سلطان قاری.

ص:۳۳۳

۱- ۱) . تقریب التّهذیب ۱ / ۳۴۱.

۲- ۲) . تقریب التّهذیب ۱ / ۴۹۱.

۴ - احمدبن فضل بن باکثیر مکّی.

۵ - شیخ بن علی جفری.

۶ - سلیمان بن ابراهیم قندوزی.

۱ - روایت بغوی

امّا بغوی این حدیث شریف را در کتاب خود «مصابیح السنّه»، روایت کرده همان گونه که از بیان محبّ طبری که خواهد آمد، معلوم می شود.

۲ - روایت محبّ طبری

محبّ الدّین طبری در کتاب «ذخائر العقبی» گوید:

« ذکر شده است که او، درِ خانه ی دانش و باب مدینه العلم است. از علی نقل شده که گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «من خانه ی دانشم و علی در آن است.» بغوی در کتاب «المصابیح» در حدیث های حَسَن آن را نقل کرده است.

و ابوعمر آن را نقل کرده، گوید: من شهر دانشم و علی در آن است. و افزوده است: هر کس دانش را خواهد باید از در آن به شهر وارد شود.» (۱)و در کتاب «الریاض النضره» گوید: «ذکر مخصوص بودن او و به این که «درِ خانه ی دانش و باب مدینه العلم» است. از علی نقل شده که گفت:

رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «من خانه ی دانشم و علی در آن است.» در کتاب «المصابیح» ضمن حدیث های حسن آن را نقل کرده است...»

و نیز در آن کتاب است: «ذکر دانش و فقاهت او - در ذکر اعلمیت مطلق و اعلمیت او به سنّت و این که او درِ خانه ی دانش است و اینکه هیچ یک از اصحاب غیر از او و هرگز نمی گفت: «از من بپرسید.» و اینکه گروهی از اصحاب به او روی می آوردند - بیشتر حدیث های این موضوع، پیشتر آمد.»

۱- ۱) . ذخائر العقبی / ۷۷.

۳ – روایت قاری

علی قاری گوید:

« از او – یعنی از علی – نقل شده که گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: من خانه ی حکمتم. و در روایتی است: من شهر دانشم. و در روایت کتاب «مصابیح» آمده است: من خانه ی دانشم و علی در آن است. و در روایتی این اضافه هست: هر کس دانش را خواهد، باید از در آن بدان وارد شود.» (۱)

۴ – روایت ابن باکثیر

ابن باکثیر مکّی گوید:

« از سرورمان علی نقل شده که گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «من خانه ی دانشم و علی در آن است». بغوی آن را در حدیث های حسن در کتاب «المصابیح» نقل کرده است.»

۵ – روایت جفری

جفری در کتاب «کنز البراهین» گوید:

« پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: من خانه ی دانشم و علی در آن است.»

قندوزی بلخی حدیث را از کتاب «ذخائر العقبی» روایت کرده است؛که پیشتر آمد.

(۴) « أنا میزان العلم و علیٌّ کفّتاه»

اشاره

از روایان این حدیث می باشند:

۱ – ابوشجاع شیرویه بن شهردار دیلمی.

۲ – سیّد علی بن شهاب الدّین همدانی.

ص:۳۳۵

۱- ۱) . المرقاه فی شرح المشکاه ۵ / ۵۷۱.

۳ - عبدالوهّاب بن محمّد رفیع الدّین بخاری.

۴ - سلیمان قندوزی بلخی.

۱ - روایت دیلمی

دیلمی در کتاب «فردوس الأخبار» گوید:

« ابن عبّاس: من ترازوی دانش هستم و علی دو کفّه آن و حسن و حسین ریسمان ها و فاطمه دسته ی آویز و ائمّه از امّتم ستون آن می باشند. در آن، اعمال دوستداران و دشمنان ما وزن می شود.»

۲ - روایت همدانی

به همان گونه سیّد علی همدانی حدیث را در «روضه الفردوس» و «مودّه القربی» و «السبعین فی فضائل امیرالمؤمنین» از ابن عبّاس از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم روایت کرده است.

۳ - روایت عبدالوهّاب بخاری

عبدالوهّاب بخاری هم چنین حدیث را در تفسیر خود «تفسیر انوری»، از مؤلّف کتاب «فردوس» از ابن عبّاس روایت کرده است.

۴ - روایت قندوزی

شیخ سلیمان قندوزی روایت های همدانی را در کتابش «ینابیع المودّه» آورده است.

(۵) « أنا مدینه الجنّه و علیّ بابها»

از راویان این حدیث است:

۱ - ابوالحسن علی بن محمّد - ابن المغازلی.

۲ - سلیمان قندوزی بلخی.

ابن مغازلی گوید:

«قول حضرتش صلی الله علیه و آله و سلم : «من شهر بهشت می باشم»؛ ما را خبر داد محمّدبن احمدبن سهل نحوی با اجازه، از ابوطاهر ابراهیم بن محمّدبن عمربن یحیی علوی از عمربن عبدالله بن محمّدبن عبیدالله، از عبدالرزّاق بن سلیمان بن غالب ازدی،

از رباح و محمّدبن سعیدبن شرحبیل، از ابوعبدالغنی حسن بن علی، از عبدالوهّاب بن همام از پدرم از پدرش از سعیدبن جبیر، از ابن عبّاس، از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم که فرمود: «من شهر بهشت می باشم و علی در آن است، هر کس بهشت را خواهد، باید از در آن بدان وارد شود.» (۱)و قندوزی نیز آن را از ابن مغازلی روایت کرده است.

(۶) « أنا مدینه الفقه و علی بابها»

اشاره

از جمله راویان آن:

۱ - ابوعبداللّه، عبیداللّه بن محمّد ابن بطه عکبری.

۲ - شمس الدّین یوسف بن قزغلی - سبط ابن جوزی.

۳ - ابوالحسن علیّ بن محمّدبن عراق کنانی.

۴ - رحمهاللّه بن عبداللّه سندی.

۱ - روایت ابن بطه

ابن بطه ی عکبری حدیث را چنین روایت می کند:

« ما را حدیث کرد، ابوبکر محمّدبن قاسم نحوی، از عبداللّه بن ناجیه، از ابومنصور شجاع بن شجاع، از عبدالحمید بن بحر بصری، از شریک، از سلمه بن کهیل، از عبدالرّحمان، از علی که گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «من شهر فقه می باشم و علی در آن است.»

۲ - روایت سبط ابن جوزی

سبط ابن جوزی در بیان حدیث «من شهر دانشم» گوید:

« در روایتی است: من خانه ی حکمتم و علی در آن است. و در روایتی است:

من شهر فقه هستم و علی در آن است.» (۲)

ص:۳۳۷

۱- ۱) . مناقب امیرالمؤمنین، از ابن مغازلی / ۸۶.

۲- ۲) . تذکره خواص الأمه / ۴۸.

۳ – روایت ابن عراق

همان گونه که پیشتر آمد، ابن عراق گوید:

«من خانه ی حکمتم و علی در آن است. ابن بطه، نع، مر، طب، حب، عد، خط. و با لفظ: من شهر فقه هستم و در دیگری: من شهر دانشم...»

۴ – روایت سندی

رحمه اللّه سندی در کتاب «مختصر تنزیه الشریعه» متن گفته ی ابن عراق را آورده است.

(۷) « أنا میزان الحکمه و علی لسانه»

از کسانی که این حدیث را اثبات کرده اند:

۱ – ابوحامد محمّدبن محمّد غزالی.

۲ – کمال الدّین حسین میبدی یزدی.

میبدی گوید: «بر خواستاران راه یقین و آنان که شراب خالص عرفان را نوشیده اند به حکم «من شهر دانشم و علی در آن است.» که ترمذی آن را نقل کرده است و به حکم «من ترازوی حکمتم و علی زبانه آن است» که در رساله ی عقلیه ی امام غزالی ذکر شده است واجب است توجّه کردن به باطن ملکوت موطن سرورمان امیرمؤمنان، امام نیکوکاران، مهتر واصلان، مطلوب کاملان...» (۱)

ص:۳۳۸

۱- ۱) . الفواتح – شرح دیوان امیرالمؤمنین / ۳.

۳۳۹أنا المدینه و أنت الباب و لا تؤتی المدینه إلّامن بابها»

عاصمی از کسانی است که این حدیث را روایت کرده اند. متن گفته ی ابومحمّد احمدبن محمّد عاصمی چنین است:

«ما را خبر داد محمّدبن ابوزکریایِ ثقه، از ابوالحسن علیّ بن احمدبن عبدان، از محمّدبن عمربن سلم جعابی، حافظ ابوبکر از ابومحمّد قاسم بن محمّدبن جعفربن محمّدبن عبداللّه بن محمّدبن عمدبن علی، از پدرش، از پدرش از محمّدبن عبداللّه از پدرش عبداللّه بن محمّد، از پدرش محمّد، از پدرش عمر، از پدرش علیّ بن ابی طالب که گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به علی فرمود: «خداوند فرمانم داد تو را به خود نزدیک کنم و دور نکنم و تو را بیاموزم تا دریابی و این آیه بر من نازل شد: «و تعیها أذن واعیه.» (۱) پس یا علی تو گوش شنوا برای دانش من هستی و من شهر و تو باب هستی و جز از در، نمی توان وارد شهر شد.» (۲)

(۹) « فهو باب مدینه علمی»یا«فهو باب علمی»

اشاره

حضرتش صلی الله علیه و آله و سلم آن را در حدیث معراج فرمود و از راویان آن هستند:

۱ - ابوالحسن علیّ بن محمّد ابن مغازلی.

۲ - ابوالمؤیّد موفّق بن احمد خطیب خوارزمی.

۳ - شیخ سلیمان قندوزی بلخی.

۱ - روایت ابن مغازلی

ابوالحسن ابن مغازلی گوید:

« فرمایش حضرتش صلی الله علیه و آله و سلم : «جبرئیل فرشی از فرش های مخملی بهشت را برایم آورد: ما را خبر داد ابومحمّد حسن بن احمدبن موسی کندجانی، از ابوالفتح هلال بن محمّد حفّار، از اسماعیل بن علی بن رزین، از برادرم دعبل بن علی، از شعبهبن حجّاج، از ابوالتیاح، از ابن عبّاس که گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «جبرئیل فرشی مخملی از بهشت برایم آورد، پس رویش نشستم. هنگامی که روبه روی پروردگار قرار گرفتم او با من سخن گفت و نجوا کرد، پس هیچ چیز به من نیاموخت جز اینکه به علی هم آموخت، پس او باب مدینه العلم من است.»

سپس پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم او را نزد خود خواندند و به او فرمود: «ای علی! صلح با تو

۱- ۱) .حاقّه ۱۲/.

۲- ۲) . زين الفتى بتفسير سوره هل أتى خطّى.

صلحِ با من است، و جنگ با تو، جنگ با من است. و تو پس از من میان من و امّتم عَلَم (۱) می باشی.» (۲)

۲ – روایت خوارزمی

موفّق خوارزمی مکّی با این کلمات آن را روایت کرده است: «...فهو باب علمی» آن گونه که قندوزی از او نقل کرده است. او پس از آوردن حدیث از ابن مغازلی – که پیشتر آمد آن را از خوارزمی با سندش از ابن عبّاس روایت می کند؛ ولی با لفظ «فهو باب علمی» (۳)

(۱۰) « علی منّی و أنا من علی، فهو باب علمی و وصیّی»

حضرتش صلی الله علیه و آله و سلم در حدیثی – به عبدالرّحمان بن عوف چنان فرمود.سیّد علی همدانی و قندوزی از او آن را چنین روایت کرده اند:

« از عکرمه از ابن عبّاس نقل شده که گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به عبدالرّحمان بن عوف فرمود: «ای عبدالرّحمان! شما یاران من هستید و علیّ بن ابی طالب برادرم و از من است و من از علی هستم، او درِ دانش و وصیّ من است، و او و فاطمه و حسن و حسین، بهترین مردم زمین از نظر تبار و شرافت و بخشندگی هستند.» (۴)

(۱۱) علیّ باب علمی و مبیّن لاُمّتی ما أرسلت به

اشاره

از راویان این حدیث:

۱ – شیرویه بن شهردار دیلمی.

۲ – شهرداربن شیرویه بن شهردار دیلمی.

ص:۳۴۰

۱- ۱) .نشانه و مایه تشخیص حق از باطل؛ چنانکه علم در جنگها نشانگر جبهه خاصّی از لشکر بود. (ویراستار)

۲- ۲) . المناقب از ابن المغازلی: ۵۰.

۳- ۳) . ینابیع المودّه / ۶۹.

۴- ۴) . ینابیع المودّه / ۲۶۳ از المودّه فی القربی.

۳ – سیّد علی همدانی.

۴ – جلال الدّین سیوطی.

۵ – عبدالوهّاب بخاری.

۶ – علی متّقی هندی.

۷ – ابراهیم وصابی یمنی.

۸ – جلال الدّین محدّث شیرازی.

۹ – محمّد صدر العالم.

۱۰ – احمدبن عبدالقادر عجیلی.

۱۱ – نورالدّین سلیمانی.

۱۲ – ولیّ اللّه لکهنوی.

۱۳ – سلیمان قندوزی بلخی.

۱ – روایت شیرویه دیلمی

روایت شیرویه دیلمی را از گفته ی همدانی در کتاب «المودّه فی القربی» و از متقی در کتاب «کنزالعمّال» و کتاب های دیگری، می یابی.

۲ – روایت شهردار دیلمی

روایت شهردار دیلمی را هم از بیان سیوطی در کتاب اللآلی و از وصابی در کتاب «الاکتفاء» و دیگر کتاب ها می یابید.

۳ – روایت همدانی

روایت همدانی در کتاب او، «السبعین من مناقب امیرالمؤمنین»، چنین آمده است: « حدیث بیست و نهم از ابوالدرداء [ابوذر] نقل شده که گفت:

رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «علی درِ دانشِ من و بعد از من بیان کننده است برای امّتم، آن چه را برای آن فرستاده شدم، دوست داشتن او ایمان و دشمنی با او نفاق و نگاه کردن به او رأفت و مودّت او عبادت است. نویسنده ی کتاب «الفردوس» آن را

روایت کرده است.» (۱)

۴ – روایت سیوطی

متن روایت سیوطی که در کتاب «اللآلی المصنوعه» آمده، چنین است:

«دیلمی گوید: ما را خبر داد پدرم از میدانی، از ابومحمّد حلاج، از ابوالفضل محمّدبن عبداللّه، از احمدبن عبید ثقفی، از محمّدبن علی بن خلف عطّار، از موسی بن جعفربن ابراهیم بن محمّد بن علی بن عبداللّه بن جعفربن ابی طالب، از عبدالمهیمن بن عبّاس، از پدرش، از جدّش سهل بن سعد، از ابوذر که گفت:

رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: علی درِ دانشِ من است، و بعد از من آن چه را که برای آن فرستاده شدم، برای امّتم تبیین می کند. دوست داشتن او ایمان، و دشمنی با او نفاق و نگاه کردن به او رأفت است.» (۲)ودرکتابش، «جمع الجوامع»، آن را چنین روایت کرده است: «علی باب علم من است وبعد از من آن چه را که برای آن فرستاده شدم،برای امّتم تبیین می کند.

دوست داشتن او ایمان و دشمنی با او نفاق و نگاه کردن به او رأفت است. دیلمی از ابوذر.» و در کتاب «القول الجلی فی فضائل علی» گوید:

« حدیث سی و هشتم – از ابوذر: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: علی درِ دانش من است، و بعد از من آن چه را که برای آن فرستاده شدم، برای امّتم تبیین می کند دوست داشتنِ او ایمان و دشمنی با او نفاق، و نگاه کردنِ به او رأفت است.» (۳)

۵ – روایت عبدالوهّاب بخاری

عبدالوهّاب بخاری در تفسیر خود، «تفسیر انوری»، حدیث را به همان الفاظ از دیلمی، مؤلّف «الفردوس»، روایت کرده است.

۱- ۱) . به ینابیع المودّه: ۲۵۴ مراجعه کنید.

۲- ۲) . اللآلی المصنوعه ۱ / ۳۳۵.

۳- ۳) . القول الجلی فی مناقب سیّدنا علی خطّی.

۶- روایت متّقی

علی متّقی حدیث را چنین روایت کرده است: «علی درِ دانشِ من است، و بعد از من آن چه را که برای آن فرستاده شدم، برای امّتم تبیین می کند. دوست داشتن او ایمان و دشمنی با او نفاق و نگاه کردن به او رأفت است. دیلمی از ابوذر.» (۱)

۷- روایت وصابی

روایت وصابی از کتاب «مسند الفردوس» از ابن عبّاس است. گوید: « از ابن عبّاس نقل شده که گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: علی درِ دانشِ من است و بعد از من آن چه را که برایش فرستاده شدم، برای امّتم تبیین می کند. دوست داشتنِ او ایمان و دشمن داشتن او نفاق و نگاه کردن به او رأفت است. دیلمی در مسند الفردوس آن را نقل کرده است.» (۲)

۸ - روایت جمال محدّث

متن روایت جمال محدّث چنین است:

« حدیث هجدهم از ابوذر از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم نقل شده که فرمود: «علی باب علم و هدایت من است و بعد از من، آن چه را که برایش فرستاده شدم، برای امّتم تبیین می کند. دوست داشتنِ او ایمان، و دشمنی با او نفاق است.» (۳)

۹ - روایت صدر العالم

روایت محمّد صدر العالم هم در کتاب «معارج العلی» از دیلمی از ابوذر است.

ص:۳۴۳

۱- ۱) . کنز العمّال ۱۲ / ۲۱۲.

۲- ۲) . الاکتفاء فی مناقب الخلفاء خطّی.

۳- ۳) . الأربعین فی مناقب امیرالمؤمنین - خطّی.

۱۰ – روایت عجیلی

احمد عجیلی حدیث را چنین روایت کرده است:

«در «الکبیر» از سیوطی آمده که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «علی باب علم من است و بعد از من، آن چه را که برایش فرستاده شدم، برای امّتم تبیین می کند.» ابوذر آن را روایت کرده است.» (۱)

۱۱ – روایت سلیمانی

روایت نورالدّین سلیمانی چنین است:

« و از ابن عبّاس نقل شده که گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «علی باب علم من است و بعد از من آن چه را که به آن فرستاده شدم، برای امّتم تبیین می کند.

دوست داشتن او ایمان و دشمنی با او نفاق و نگاه کردن به او رأفت است. دیلمی در «مسند الفردوس» آن را نقل کرده است.» (۲)

۱۲ – روایت لکهنوی

ولیّ اللّه لکهنوی حدیث را چنین روایت می کند: «حضرت صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «علی درِ دانش من است، و بعد از من آن چه را که به آن فرستاده شدم، برای امّتم تبیین می کند. دوست داشتن او ایمان و دشمنی با او نفاق و نگاه کردنِ به او رأفت است.» (۳)

۱۳ – روایت قندوزی

شیخ سلیمان قندوزی هم در «ینابیع المودّه» از کتاب «السبعین» با همان لفظ پیشین و نیز از کتاب «المودّه فی القربی» حدیث را روایت کرده است. (۴)

۱- ۱) . ذخیره المآل خطّی.

۲- ۲) . الدرّ الیتیم خطّی.

۳- ۳) . مرآهالمؤمنین خطّی.

۴- ۴) . ینابیع المودّه/ ۲۵۴.

(۱۲) « و أنت باب علمی»

اشاره

این عبارتی از حدیثی طولانی شامل تعدادی از فضایل حضرت علی علیه السلام است که از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم روایت شده که در روز خیبر خطاب به امام علیه السلام فرمود... و برخی از راویان آن عبارتند از:

۱ - ابوسعد عبدالملک خرگوشی.

۲ - ابونعیم اصفهانی.

۳ - ابومنصور شهردار دیلمی.

۴ - ابوالمؤیّد موفّق خوارزمی.

۵ - ابوالعلاء عطّار همدانی.

۶ - ابوحامد محمود صالحانی.

۷ - ابوعبداللّه گنجی شافعی.

۸ - سیّد شهاب الدّین احمد.

۹ - شیخ سلیمان قندوزی.

۱ - روایت خرگوشی

خرگوشی حدیث را در کتاب «شرف النبوّه» آورده است که آن را از نوشته ی کتاب «توضیح الدّلائل» خواهید دید.

۲ - روایت ابونعیم

روایت ابونعیم را هم از عبارت کتاب «توضیح الدّلائل» خواهید دید .

۳ – روایت دیلمی

روایت دیلمی به زودی از عبارت موفّق خوارزمی خواهد آمد که حدیث را از او روایت می کند و از او به «سیّد الحفّاظ» تعبیر می نماید.

۴ – روایت خوارزمی

متن گفته ی خوارزمی از این قرار است: «ما را حدیث کرد سیّد حافظان، ابومنصور شهرداربن شیرویه بن شهردار دیلمی در نامه ای که از همدان برایم نوشت از ابوالفتح عبدوس بن عبداللّه بن عبدوس همدانی در نوشته ای، خبر داد ما را شیخ ابوطاهر حسین بن علی بن سلمه از مُسند زیدبن علی، از فضل بن فضل بن عبّاس از ابوعبداللّه محمّدبن سهل، از محمّدبن عبداللّه بلدی، از ابراهیم بن عبیداللّه بن علا از پدرش از زیدبن علی از پدرش از جدّش از علیّ بن ابی طالب که گفت:

پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم روز جنگ خیبر فرمود: «اگر گروهی از امّتم درباره ی تو چیزی را نمی گفتند که مسیحیان درباره ی عیسی بن مریم گفتند، امروز سخنی درباره ات می گفتم که بر گروهی از مسلمانان نمی گذشتی، مگر اینکه از خاک نعلین تو و از اضافه ی آبِ وضویت برای شفا بردارند.

ولی تو را بسنده است که از من باشی و من از تو باشم، از من ارث بری و من از تو ارث برم. و تو نسبت به من به منزله ی هارون نسبت به موسی می باشی، مگر اینکه بعد از من پیامبری نیست. تو دین مرا ادا می کنی و بر سنّت من می جنگی، و در آخرت تو نزدیک ترین مردم به من هستی، و تو فردا بر حوض جانشین من می باشی، منافقان را از آن دور می کنی، و نخستین کسی هستی که در حوض بر من وارد می شوی، و تو نخستین فرد امّتم هستی که وارد بهشت می شوی و شیعیانت بر منبرهایی از نور، سیراب از آب گوارا، با صورت های سفید گرداگرد من هستند، آنان را شفاعت می کنم و فردا در بهشت همسایگان من هستند. دشمنان تو در نهایت تشنگی و سیه رویانی سرافکنده اند. جنگ با تو جنگ با من است، و صلح با تو صلح با من است و نهان تو، نهان من است و آشکارای تو آشکارای من، و راز پنهان سینه ات مانند راز پنهان سینه ی من است و تو درِ دانش من هستی.

و فرزندان تو فرزندان من می باشند و گوشت تو گوشت من، و خون تو خون من، و حق با تو است و حق بر زبان تو است و در قلب توست و میان دو چشمان توست و ایمان با گوشت و خون تو درآمیخته است؛ همان گونه که با گوشت و خونِ من درآمیخته است و خداوند عزّ و جلّ فرمانم داد که به تو بشارت دهم که تو و

خاندان تو در بهشت می باشند و دشمن تو در جهنّم، دشمن تو بر حوض وارد من نمی شود، و دوست دار تو از آن غایب نمی گردد.

علی گفت: برای سجده ی خداوند سبحانه وتعالی بر زمین افتادم و او را سپاس گفتم بر نعمت هایی که از اسلام و قرآن بر من انعام فرموده است و نزد خاتم پیامبران و سیّد فرستادگان صلی الله علیه و آله و سلم محبوب قرار داده است.» (۱)

۵ – روایت عطّار همدانی

روایت حافظ ابوالعلاء عطّار را به زودی از گفته ی گنجی خواهید دانست که او از بزرگان سند روایت او می باشد.

۶ – روایت صالحانی

روایت ابوحامد صالحانی را از عبارت کتاب «توضیح الدّلائل» که روایت را از او نقل کرده است، دانسته می شود.

۷ – روایت گنجی

متن روایت گنجی شافعی چنین است: «مرا خبر داد ابواسحاق ابراهیم بن یوسف بن برکه کتبی، از حافظ ابوالعلاء همدانی، از ابوالفتح عبدوس بن عبداللّه همدانی، از ابوطاهر حسین بن علیّ بن سلمه از مُسندِ زیدبن علی از فضل بن عبّاس...» تا پایان آن (۲) که در روایت خوارزمی آمد.

۸ – روایت شهاب الدّین احمد

روایت شهاب الدّین احمد چنین است: «از زیدبن علیّ بن حسین بن علیّ بن ابی طالب از پدرش از جدّش از علی بن ابی طالب نقل شده که گفت: روزی که خیبر را

۱- ۱) . مناقب امیرالمؤمنین. و از او قندوزی در الینابیع / ۶۳.

۲- ۲) . کفایه الطّالب / ۲۶۴.

فتح کردم، رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به من فرمود:

«اگر گروهی از امّتم درباره ی تو آن چیزی را که مسیحیان درباره ی عیسی بن مریم گفتند، نمی گفتند...»

امام، حافظ صالحانی آن را روایت کرده و گفته است: ما را خبر داد محمّدبن اسماعیل بن ابونصر در دانکفاء از حسن بن احمد، از امام، حافظ، عالم ربّانی ابونعیم احمدبن عبداللّه اصفهانی با سندش به زیدبن علی و سندش را ذکر می کند.

و نیز امام ابوسعد آن را در «شرف النبوّه» با اندک تغییر در لفظ و اضافه ای روایت کرده است که چنین است: هیچ یک از امّت بر تو پیشی نمی گیرد. و اینکه امیرالمؤمنین علی به سجده افتاد، سپس گفت: سپاس خداوندی را که نعمت اسلام را به من بخشید و به قرآن هدایتم فرمود و نزد بهترین آفریدگان و خاتم پیامبران و سرور فرستادگان از روی احسان و تفضّل خود محبوبم نمود.

گویم: این حدیثی جامع است که باب های بسیاری از مناقب در آن داخل شده است و شامل علت فضیلت های ویژه درجات برتر می باشد. بزرگان ثقه های اهل سنّت آن را روایت کرده اند و مورد توجّه دلیل های ثقه ها قرار گرفته است، فضل و منّت از آنِ خداوند است. منظور از آوردن آن در این باب همانی است که قلم من آن را نگاشت: بر سنّت من می جنگی و ایمان با گوشت و خون تو آمیخته است همان گونه که با گوشت و خون من آمیخته است.» (۱)

۹ – روایت قندوزی

روایت قندوزی هم چنین است: «موفّق بن احمد گفت: ما را خبر داد سرور حافظان، ابومنصور...» تا پایان آن چه پیشتر در روایت خوارزمی آمد. (۲)

(۱۳) « عیبه علمی و بابی الّذی أوتی منه»

اشاره

از راویان این حدیث عبارتند:

ص:۳۴۸

۱- ۱) . توضیح الدّلائل علی ترجیح الفضائل خطّی.

۲- ۲) . ینابیع المودّه/ ۶۳.

۱ - ابونعیم، احمدبن عبداللّه اصفهانی.

۲ - ابوالمؤیّد، موفّق بن احمد خوارزمی.

۳ - ابوالقاسم، عبدالکریم بن محمّد رافعی.

۴ - ابوعبداللّه، محمّدبن یوسف گنجی.

۵ - ابوالمجامع صدرالدّین حموئی.

۶ - حسام الدّین ابوعبداللّه حمید محلی.

۷ - سیّد شهاب الدّین احمد.

۸ - محمّدبن اسماعیل امیر صنعانی.

۹ - سلیمان بن ابراهیم بلخی قندوزی.

۱ - روایت ابونعیم

ابونعیم اصفهانی حدیث را با اسنادش از ابن عبّاس چنین روایت کرده است:

« ما را حدیث کرد ابوالفرج احمدبن جعفر نسائی، از محمّدبن جریر، از عبداللّه بن داهر رازی، از ابوداهربن یحیی احمری مقری، از اعمش، از عبایه، از ابن عبّاس که گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «این علیّ بن ابی طالب گوشتش از گوشت من، و خونش از خون من است و همو نسبت به من به منزله ی هارون نسبت به موسی است؛ جز اینکه بعد از من پیامبری نیست.»

و فرمود: « ای امّ سلمه! گواهی بده و بشنو: این علیّ امیرالمؤمنین و سیّد مسلمانان و جایگاه علم من و باب من است که از آن وارد می توان شد و وصی بر مردگان از اهل بیت من است، برادرم در دنیا و همنشین من در آخرت است و در جایگاه بلند اعلی با من است.» (۱)

۲ - روایت خوارزمی

موفّق بن احمد مکّی خوارزمی در کتاب «المناقب» حدیث را این گونه روایت

۱- ۱) . منقبه المطهرین اهل بیت محمّد سیّد الأوّلین و الآخرین خطّی.

کرده است: «خبر داد مرا این پیراسته ی پیشوایان، از محمّدبن علی شاهد، از حسن بن احمد مقری، از احمدبن عبداللّهِ حافظ، از حبیب بن حسن، از عبداللّه بن ایّوب قرنی، از زکریّابن یحیی منقری، از اسماعیل بن عباد مدنی، از شریک، از منصور، از ابراهیم بن علقمه، از عبداللّه که گفت:

پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم از نزد زینب دختر جحش بیرون آمده، به خانه ی امّ سلمه رفت - در حالی که نوبت او از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بود چیزی نگذشت که علی آمد و در را به آهستگی کوبید، رسول خدا کوبیدن در را شنید و امّ سلمه آن را نشنید.

رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «بلند شو و در را برایش باز کن.»

گفت: ای رسول خدا، این کیست که منزلت او به جایی رسیده که در را برایش باز کنم و با مچ دستانم با او روبه رو شوم در حالی که دیروز آیه ای از کتاب خدا درباره ی من نازل شد؟

پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم (چون شخص غضبناک) فرمود: «اطاعت رسول اطاعت خداوند است و هر کس از رسول سرپیچی کند، خداوند را سرپیچی کرده است. پشت در کسی است که پرخاشگر یا نادان نیست. خداوند و پیامبرش را دوست می دارد و خداوند و پیامبرش او را دوست می دارند.»

سپس در را برایش گشودم، چوب های دو طرف در را گرفت به گونه ای که حس و حرکتی به گوشش نرسید و من که به پشت پرده رفتم، اجازه گرفت و داخل شد. رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: آیا او را می شناسی؟

گفتم: آری او علیّ بن ابی طالب است.

فرمود: «راست گفتی. رفتارش از رفتار من است، و گوشتش از گوشت من، و خونش از خون من، و او جایگاه دانشِ من می باشد.

بشنو و گواهی ده: او بعد از من قاتل ستمکاران و از دین برگشتگان و پیمان شکنان است.

بشنو و گواهی ده: اگر بنده ای دو هزار سال میان رکن و مقام خداوند را عبادت کند، سپس خداوند را ملاقات کند در حالی که علی را دشمن بدارد، خداوند روز قیامت او را با صورت به آتش جهنّم فرو می اندازد.»

ص:۳۵۰

خوارزمی گوید: «ابوالعلاء مرا خبر داد، از حسن بن احمد مقری، از احمدبن عبداللّه حافظ، از ابوالفرج احمدبن جعفر نسائی...» تا پایان آن چه از ابونعیم نقل شد.

۳ – روایت رافعی

عبدالکریم رافعی حدیث را در کتاب «التدوین فی اخبار قزوین» چنین آورده است:

«ابوالفتح محمّدبن عبدالباقی برایم نوشت که – آن را بر یوسف بن عمر که از او شنیده بود خواندم – ما را حدیث کرد ابوالفضل احمدبن حسن بن خیرون، از ابوعلی احمدبن ابراهیم بن حسن بن شاذان، از ابوبکربن کامل، از قاسم بن عبّاس، از زکریابن یحیی حراز، از اسماعیل بن عباد، از شریک، از منصور، از ابراهیم، از علقمه، از عبداللّه که گفت: «رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم از خانه ی زینب بیرون آمد ...» الخ همان گونه که پیشتر آورده شد.

۴ – روایت گنجی

ابوعبداللّه گنجی حدیث را چنین روایت کرده است:

«ما را خبر داد معمّر ابواسحاق، ابراهیم بن عثمان بن یوسف کاشغری، از شیخان بن نبطی و کاغذی، از ابوالفتح، از ابوالفضل ابن خیرون، از ابوالمظفّر، از ابوبکر احمدبن علی طریثیثی، از ابوعلی بن شاذان، از عبداللّه بن جعفربن در ستویه، از حافظ، ابویوسف یعقوب بن سفیان فارسی فسوی در مشیخه اش، از ابوطاهر محمّدبن قسیم حضرمی، از حسن بن حسین عرنی، از یحیی بن عیسی رملی، از اعمش، از حبیب بن ابوثابت، از سعیدبن جبیر، از ابن عبّاس که گفت:

« رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به امّ سلمه فرمود: «این علیّ بن ابی طالب است؛ گوشتش از گوشت من و خونش از خونِ من است. او نسبت به من به منزله ی هارون است نسبت به موسی جز اینکه بعد از من پیامبری نیست. ای امّ سلمه! این علیّ، امیرالمؤمنین و سرور مسلمانان، و ظرف دانش من و وصیّ من و باب من است که از

آن وارد می شوند، برادرم در دنیا و آخرت، و با من در مقام اعلی می باشد، ستمکاران و پیمان شکنان و از دین برگشتگان را به قتل می رسانند.» (۱)گنجی شافعی همچنین گوید: «باب هشتاد و ششم درباره ی اینکه خلق علی مانند خلق پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم است: ما را خبر داد ابوالحسن بن ابوعبداللّه بن[ابی]الحسن ارجی در دمشق، از حافظ، ابوالفضل محمّدبن ناصربن علی سلامی، از محمّدبن علیّ بن عبیداللّه، از عمویش احمدبن عبیداللّه، از ابوالحسین بن صواف، از عبداللّه بن ابوسفیان، از محمّدبن کدیمی، از زکریّابن یحیی، از اسماعیل بن عباد، از شریک نخعی، از سعیدبن زید که گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم از خانه ی زینب به بیرون نزد ما آمد، تا اینکه وارد خانه ی امّ سلمه شد، در حالی که روز نوبت او از رسول خدا بود چیزی نگذشت که علیّ بن ابی طالب آمد و در را کوبید...» تا پایان آن چه پیشتر آمد. (۲)

۵ - روایت حموئی

صدرالدّین حموئی روایت را با اسنادش آورده است از ابن درستویه، از فسوی... از اعمش، از حبیب بن ابوثابت، از سعیدبن جبیر، از ابن عبّاس همان گونه که از گنجی نقل شد. (۳)

۶ - روایت محلی

روایت حمید محلی در ضمن سخن امیر صنعانی خواهد آمد.

۷ - روایت شهاب الدّین احمد

شهاب الدّین احمد هم حدیث را از ابن عبّاس همان گونه که پیشتر آمد، در کتاب «توضیح الدّلائل» روایت کرده است.

۱- ۱) . کفایه الطّالب/ ۱۶۷.

۲- ۲) . همان مدرک / ۱۹۸.

۳- ۳) . فرائد السمطین ۱ / ۱۴۹.

۸ – روایت امیر صنعانی

محمّدبن اسماعیل، امیرصنعانی حدیث را در کتاب «الروضه الندیه شرح التحفه العلویه» چنین روایت می کند:

«فقیه علّامه حمید شرح بعضی از روایت ها را درباره ی خوارج آورده است ولی آن گونه که ما پیگیری کردیم آنها را به طور کامل نیاورده است. جز اینکه چیزهایی را آورده است که در گذشته ما ذکر نکردیم و با سندش به ابن عبّاس گوید:

«ابن عبّاس در مکّه بر لبه ی زمزم نشسته بود و برای مردم حدیث می خواند. وقتی سخنش به پایان رسید مردی از میان جمع به پا خاست و گفت: ای ابن عبّاس! من مردی از اهل شام هستم.

گفت: پشتیبانان هر ستمگری جز آنان که خداوند شما را نگه داشته است، هر چه خواهی بپرس.

گفت: ای ابن عبّاس، آمده ام درباره ی علیّ بن ابی طالب از تو بپرسم و کشتار او اهل لا إله إلّااللّه را که نه به قبله و نه به حج و نه به روزه ی رمضان کفر ورزیده اند.

گفت: مادرت به عزایت بنشیند، بپرس از آن چه به تو مربوط است.

گفت: ای بنده ی خدا نزد تو از حمّص شام برای حج و عمره نیامده ام؛ بلکه نزد تو آمده ام تا امر علی و کارهایش را برایم روشن کنی.

گفت: وای بر تو! دانش دانشمند دشواری است که تحمّل نمی شود و دل ها به آن اقرار نمی کنند (تا آن جا که از ابن عبّاس نقل می کند که خطاب به مرد شامی گفت:) پس بنشین تا تو را آگاه کنم از آن چه از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم شنیدم و خود دیدم:

رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم دختر جحش را به همسری گرفت و ولیمه داد. و ولیمه ی ایشان حیس (۱) بود. حضرت ده نفر ده نفر از مؤمنین را دعوت می فرمود. آنان پس از صرف غذای پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به سخنان ایشان مأنوس می شدند...پس رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم هفت روز و شب درنگ فرمود، سپس به منزل امّ سلمه دختر امیّه تغییر مکان داد در حالی که آن شب و صبح و روز نوبت او از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بود

۱- ۱) . غذایی است شامل خرما، روغن و آرد گندم یا جو.

روز که رسید، علی به درِ خانه رسید، به آهستگی در را کوبید، رسول خدا در زدن او را شنید و امّ سلمه نشنید. فرمود: «ای امّ سلمه بلند شو و در را باز کن...

پس مرد شامی گفت: ای ابن عبّاس اندوه مرا زدودی! گواهی می دهم که علی مولای من و مولای هر مسلمان است.»

۹ – روایت قندوزی

قندوزی از خوارزمی، به سندش از ابن عبّاس، و نیز از حموینی با سندش از ابن مسعود، حدیث را روایت کرده است.

گویم: مطالب زیر این حدیث را تأیید می کند:

۱ – فرمایش امیرالمؤمنین علیه السلام که مؤلّف «توضیح الدّلائل» آن را روایت کرده است و متن آن پیش از این در کتاب آمد که می فرمایند: «من گنجینه دانش و مرجع بردباری هستم.»

۲ – فرمایش حضرتش صلی الله علیه و آله و سلم در خطبه ای در وصف آل محمّد علیهم السلام : «آنان جایگاه راز او و پناه فرمانش و جایگاه علمش می باشند.» را قندوزی به اختصار در ینابیع الموده – ۵۲۰ روایت کرده است.

۳ – فرمایش سرورمان حضرت علیّ بن الحسین علیهما السلام : «ما باب های خداوند و راه مستقیم و جایگاه دانش او هستیم.» که متن آن خواهد آمد.

(۱۴)« و هو بابی الّذی أوتی منه»

اشاره

و از راویان این حدیث می باشند:

۱ – ابوبکر احمدبن موسی بن مردویه.

۲ – ابوالقاسم علیّ بن حسن ابن عساکر.

۳ – ابوعبداللّه محمّدبن یوسف گنجی.

۱ – روایت ابن مردویه

متن روایت ابوبکربن مردویه ی اصفهانی بنابر آن چه نقل شده، چنین است:

«ما را حدیث کرد سلیمان بن احمد، از عبداللّه بن داهر از پدرش، از اعمش، از عبایهاسدی، از ابن عبّاس که گفت: «به زودی فتنه ای واقع خواهد شد، هر کس آن را درک کرد - یا اگر یکی از شما آن را درک کرد - پس بر او باد به دو چیز، کتاب خداوند و علیّ بن ابی طالب.» من شنیدم رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در حالی که دست علیّ بن ابی طالب را گرفته بودند می فرمود: «این نخستین کسی است که به من ایمان آورد و نخستین کسی است که در قیامت با من مصافحه می کند، و او فاروق این امّت است که میان حق و باطل جدایی می افکند، او مهتر مؤمنان است حال آنکه ثروت مهتر ستمکاران است؛ اوست صدیق اکبر و باب من که از آن وارد می شوند.»

۲ - روایت ابن عساکر

روایت ابن عساکر را گنجی آورده است که متن آن در زیر آمده است.

۳ - روایت گنجی

در باب چهل و چهارم کتابش آمده است: «ما را خبر داد علّامه، مفتی شام، ابونصر محمّدبن هبهاللّه قاضی، از ابوالقاسمِ حافظ، از ابوالقاسم بن سمرقندی، از ابوالقاسم بن مسعده، از ابوعبدالرّحمان بن عمرو فارسی، از ابواحمد بن عدی، از علیّ بن سعیدبن بشیر، از عبداللّه بن داهر رازی، از پدرش، از اعمش، از عبایه، از ابن عبّاس که گفت: به زودی فتنه ای واقع خواهد شد، پس هر کس از شما آن را درک کرد، بر او باد به دو چیز؛ کتاب خداوند متعال و علیّ بن ابی طالب... این چنین محدّث شام آن را از فضائل علی در جزء سیصد و چهل و نهم از کتابش به طرق بسیاری نقل کرده است.» (۱)

(۱۵) « علی بن أبی طالب باب حطّه»

اشاره

از راویان این حدیث می باشند:

ص:۳۵۵

۱- ۱) . کفایه الطالب/ ۱۸۷- ۱۸۸.

۱ – ابوالحسن علیّ بن عمر دارقطنی.

۲ – ابوشجاع شیرویه بن شهردار دیلمی.

۳ – سیّد علی بن شهاب همدانی.

۴ – جلال الدّین عبدالرّحمان سیوطی.

۵ – عبدالوهّاب بن م حمّد رفیع بخاری.

۶ – احمدبن محمّد ابن حجر مکّی.

۷ – علیّ بن حسام الدّین متّقی.

۸ – شیخ بن عبداللّه عیدروس یمنی.

۹ – علیّ بن احمد عزیزی شافعی.

۱۰ – میرزا محمّدبن معتمدخان بدخشانی.

۱۱ – محمّد صدر العالم.

۱۲ – محمّدبن اسماعیل امیرصنعانی.

۱۳ – احمدبن عبدالقادر عجیلی.

۱۴ – سلیمان بن ابراهیم قندوزی.

۱ – روایت دارقطنی

روایت دارقطنی را به زودی از نقل های سیوطی، ابن حجر، متقی و دیگران خواهی دید.

۲ – روایت دیلمی

دیلمی این حدیث را از ابن عبّاس در کتاب «فردوس الأخبار» روایت کرده و گفته است: «ابن عبّاس: علی باب حطّه است هر کس از آن وارد شد، مؤمن و هر کس از آن سر باز زند کافر است.»

۳ – روایت همدانی

همدانی حدیث را در کتاب های «روضه الفردوس» و «المودّه فی القربی» با

همان لفظ پیشین از ابن عبّاس، روایت کرده است.

۴ – روایت سیوطی

.

سیوطی حدیث را چنین آورده است: «علی باب حطّه است هر کس از آن وارد شود مؤمن و هر کس از آن سر باز زند کافر است؛ دارقطنی در «الأفراد» (۱) نقل کرده است.» (۲) و این حدیث سی و نهم از «القول الجلی» می باشد.

۵ – روایت ابن حجر

امّا ابن حجر مکّی حدیث را از دارقطنی در کتاب «الصّواعق» روایت کرده و آن را حدیث شماره ی سی و چهارم از مناقب امیرالمؤمنین علیه السلام قرار داده است. (۳)

۶ – روایت متّقی

متّقی حدیث را چنین روایت کرده است: «علیّ بن ابی طالب باب حطّه است، هر کس از آن وارد شود، مؤمن و هر کس از آن سر باز زند، کافر است. دارقطنی در الأفراد، از ابن عبّاس.» (۴)

۷ – روایت عیدروس

عیدروس نیز حدیث را از دارقطنی از ابن عبّاس به همان گونه روایت کرده است. (۵)

۸ – روایت عزیزی

عزیزی در شرح حدیث گوید:

۱- ۱) .اطراف الغرائب و الأفراد من حدیث رسول اللّه صلی الله علیه و آله و سلم ؛ دارقطنی.

۲- ۲) . الجامع الصغیر ۲ / ۶۶.

۳- ۳) . الصواعق المحرقه/ ۷۵.

۴- ۴) . کنز العمّال ۱۲ / ۲۰۳.

۵- ۵) . العقد النّبوی و السرّ المصطفوی خطّی.

«علی بـاب حطّه اسـت - یعنی راه ریزش گناهـان. هر کس از آن وارد شـود، مـؤمن و هر کس از آن بیرون رود، کـافر اسـت. احتمال دارد مراد برانگیختن بر پیروی از او و بازداشـتن از مخالف با او باشـد. و مناوی گویـد: یعنی خداونـد متعال همان گونه که برای بنی اسرائیل واردشد نشان از آن دَر با تواضع و فروتنی را سبب آمرزش، قرار داد، رهروی از راه علی را سبب آمرزش قرار داد و این نهایت ستایش است.

و علقمی گویـد: اشاره به کلام خداونـد متعال است: «وَ قولوا حطّه نغفر لکم خطایاکم.» (۱)یعنی بگویید: گناهانمان را فرو ریز و این درخواست علاـوه بر آمرزش گناهـان مـایه حـل مشـکلات مـا نیز خواهـد بود. پس علی و هر کس به او اقتـدا کرد، و به هـدایت او هـدایت یـافت و در احـوال و گفتارهـایش از او پیروی کرد، مؤمن بـا ایمـان کامـل بود؛ دارقطنی در الأـفراد، از ابن عبّاس.» (۲)

۹ - روایت امیر صنعانی

امیر صنعانی چنین گوید: قل من المدح بما شئت فلم

هر آن چه از ستایش می خواهی بگو، که در آن چه گویی، چیز شگفت انگیزی نیاورده ای

هر کس خواست در بلندی مرتبه و بزرگواری نزدیک مقام و منزلت او شود، دور افتاده اش بدان

این بخش کـوچکی از فضایـل اوست که گـذشت. گویی که گویـد: اگر دانسـتی که او هر کمـالی را به دست آورده و در هر فضـیلتی که کمال مردان است سـرآمد شـده، پس هرچه در سـتایش او خواهی، می گویی. چون او را به عبادت بسـتایی، او به بالاترین درجه ی آن رسـیده است، و در شـجاعت به فراموشـی سپرده است قهرمانان پیشـین بشـریت را، و در زهـد او پیشوایی است که به او اقتدا می شود. و در بخشـش کسـی است که بخشـش به او پایان می یابد. و به طور کلّی هیچ فضـیلتی نیست جز این

۱- ۱) بقره ۵۸/.

۲- ۲) . السراج المنیر شرح الجامع الصغیر ۲ / ۴۱۷.

که او پرچم دار و پیشتاز امیران آن است.

پس بگو در صفت های او هر آن چه که زبان گویا شد که هیچ انسانی تو را سرزنش نمی کند.

در این مطلب اشاره به منحصرنبودن فضائل او است؛ همان گونه که پیشتر اشاره کردیم و چگونه برایمان محدود و محصور می شود، در حالی که پیشوای محدّثان احمدبن حنبل گفته است: برای هیچ کس فضیلت های صحیح ثابت نشد آن گونه که برای وصیّ علیه السلام ثابت شد. و دانسته شد که کتاب های اهل سنّت به شرق و غرب و چون بادها به همه جا رفته است، و محدود و محصورکردنش ممکن نیست و اکنون باید به آن چه که پیش از این نیاورده ایم اشاره کنیم.

پس از آن جمله است: این که نسبت او به پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به منزله ی سر از بدن است. آن گونه که خطیب از حدیث براء و دیلمی در مسند الفردوس از حدیث ابن عبّاس از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم نقل کرده است که فرمود: «علی نسبت به من به منزله ی سرم نسبت به بدنم می باشد.» و از آن است: «او درِ ریزش گناهان است.» آن گونه که دارقطنی در الأفراد از ابن عبّاس نقل کرده است که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «علی باب حطّه است، هر کس از آن وارد شود مؤمن و هر کس که از آن بیرون رود، کافر است.»

(۱۶) « علیّ بن ابی طالب باب الدّین.»

از راویان آن هستند:

۱ – ابوشجاع شیرویه ی دیلمی.

۲ – سیّدعلی همدانی.

۳ – سلیمان قندوزی بلخی.

قندوزی در کتاب «ینابیع المودّه» به نقل از کتاب «السبعین» نوشته ی سیّد علی همدانی چنین روایت کرده است: «حدیث چهلم از او یعنی از ابن عبّاس – نقل شده که گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «علیّ بن ابی طالب باب دین است. هر کس وارد آن شود، مؤمن است و کسی که از آن بیرون رود، کافر است. نویسنده ی

«الفردوس» آن را روایت کرده است.» (۱)این حدیث را سخن امّ الخیر دختر حریش بن سراقه بارقی تأیید می کند که در برتری امیرالمؤمنین علیه السلام گفته است: «از پسرعموی رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم ، دامادش و پدر دو فرزندش، به کجا منحرف می شوید خداوند شما را رحمت کند؟ همو که از سرشت او آفریده شده است و از سرچشمه ی او شاخه گرفته و باب دینش قرار داده است.» و سخن کامل او را ابن عبد ربه قرطبی در کتاب «الجمانه» با عنوان «واردشدن امّ الخیر دختر حریش بر معاویه» آورده است.» (۲)

(۱۷)« و أنت باب اللّه»

از راویان این حدیث قندوزی بلخی است که گوید:

« و از یاسر خادم از علی الرّضا از پدرش از نیاکانش از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نقل شده که فرمود: یا علی تو حجّت خداوند، باب خداوند، راه به سوی خداوند، خبر عظیم، راه مستقیم، مثل أعلی، امام مسلمانان، امیرمؤمنان، بهترین جانشینان و سیّد راستگویان می باشی. ای علی! تو فاروق اعظم و صدّیق اکبر هستی، حزب تو حزب من، حزب من حزب خداوند و حزب دشمنانت، حزب شیطان است.» (۳)آن چه در خطبه ای از امیرالمؤمنین علیه السلام آمده، این حدیث را تأیید می کند که قندوزی آن را چنین روایت کرده است: «در مناقب از ابوبصیر از جعفر صادق نقل شده که گفت: امیرالمؤمنین علی علیه السلام در خطبه اش گفت: «من هادی، مهتدی، پدر یتیمان و بیچارگان، همسر زنان بیوه، پناه هر ناتوان و جایگاه امن هر ترسان، فرمانده ی مؤمنان به بهشت، ریسمان محکم خداوند، دست آویز استوار، و کلمه ی پارسایی، و چشم خداوند و باب خداوند، و زبان راست گوی خدا هستم و من جنب اللّه هستم که خداوند متعال درباره اش می فرماید: «أن تقول نفس یا حسرتی

۱- ۱) . ینابیع المودّه / ۲۳۶.

۲- ۲) . العقد الفرید ۲ / ۱۱۵.

۳- ۳) . ینابیع المودّه / ۴۹۵.

علی ما فرّطت فی جنب اللّه» (۱)و من دست گشوده ی خداوند بر بندگانش به رحمت و مغفرت هستم، و من باب حطّه هستم. هر کس مرا و حق مرا شناخت پروردگارش را شناخته است، چون من جانشین پیامبرش در زمینش و حجّت او بر آفریدگانش می باشم. این مطلب را کسی انکار نمی کند، جز روی گردانده از خداوند و پیامبرش.» (۲)و تأیید می کند آن را: سخن مولایمان زین العابدین: «ما ابواب خداوند هستیم.» که قندوزی آن را نیز روایت کرده و گفته است:

« و در مناقب از ثابت ثمالی از علی بن الحسین نقل شده که گفت: «میان خداوند و حجّتش هیچ حجابی نیست و برای خداوند رازی بدون حجّتش نیست، ما ابواب خداوند هستیم، ما راه مستقیم و گنجینه ی خداوند و مفسّران وحی او می باشیم و ما پایه های توحیدش و جایگاه رازش هستیم.» (۳)

(۱۸)« أنا باب المدینه»

امام علیه السلام این مطلب را در یکی از خطبه هایش فرموده که آن را روایت کرده اند:

۱ - کمال الدّین ابن طلحه

۲ - قندوزی بلخی از ابن طلحه، و آن خطبه ای طولانی است که بخشی از آن را نقل می کنیم.

او علیه السلام گفت:

«منم آن راز رازها، درخت نورها، راه نمای آسمان ها، انیس تسبیح کنندگان، خلیل جبرائیل، صفیّ میکائیل، فرمانده ی پادشاهان، پرنده ی سمندل افلاک، تختِ کاخ، نگه دارنده ی الواح، راهنما در تاریکی، بیت المعمور، ابر باران دار ابرها، نور تاریکی ها، کشتی اقیانوس ها، حجّت حجّت ها، مسدد آفریدگان، محقّق حقیقت ها، تأویل کننده ی تأویل، مفسّر انجیل، پنجمین نفر کساء، تبیان

۱- ۱) .زمر ۵۶/.

۲- ۲) . ینابیع المودّه: ۴۹۵.

۳- ۳) . ینابیع المودّه/ ۲۲.

زنان، الفت و هم بستگی پیمان ها، مردان اعراف،

منم آن راز ابراهیم، افعی کلیم، ولیّ اولیاء، وارث پیامبران، اوریای زبور، حجاب غفور، برگزیده ی جلیل، ایلیای انجیل، بسیار توانمند، پرچم دار، امام محشر، ساقی کوثر، تقسیم کننده ی بهشت، دورکننده ی آتش ها، بزرگ دین، امام پرهیزکاران، وارث پیامبر، مددکار مددجویان، ریشه کن کافران.

منم آن پدر ائمّه ی نیکوکار، کننده در، متفرّق کننده احزاب، گوهر گران بها، باب مدینه، مفسّر بیّنات، بیان کننده ی مشکلات، نون و قلم، چراغ تاریکی ها، سؤال متی، مدح شده ی هل أتی، نبأ عظیم، صراط مستقیم، مروارید صدف ها، کوه قاف، راز حروف، نور ظروف، کوه استوار، علم بسیار والاـ کلید غیب ها، چراغ دل ها، نور روح ها، روح شبح ها، یکّه تاز حمله ور، یاری انصار، شمشیر از نیام کشیده،

منم آن شهید کشته شده، جمع کننده ی قرآن، پایه ی بیان، برادر رسول، شوهر بتول، عمود اسلام، شکننده ی بُت ها، دارای گوش، قاتل جن، نیکوکارترین مؤمنان، امام رستگاران، امام صاحبان فتوّت، گنجینه ی اسرار نبوّت، آگاه بر اخبار پیشینیان، خبردهنده از وقایع آیندگان... .» (۱)

(۱۹)« علیٌّ منّی و لا یؤدّی إلّاأنا أو علیّ»

سخاوی این حدیث را در تأیید حدیث: «أنا مدینه العلم.» آورده است. و از مشهورترین حدیث های منقبت ها و خصائص امیرالمؤمنین علیه السلام است، که بزرگان پیشوایان، حافظان و دانشمندان در قرن های مختلف آن را روایت و نقل کرده اند، از جمله:

۱ - ابوبکر عبداللّه بن ابوشیبه.

۲ - ابوالحسن عثمان بن ابوشیبه.

۳ - ابوعبداللّه احمد بن حنبل.

۴ - ابوعبداللّه محمّدبن ماجه ی قزوینی.

۵ - ابوعیسی ترمذی.

۱- ۱) . ینابیع المودّه: ۴۰۵.

۶ - ابوبکر ابن ابوعاصم.

۷ - ابوعبدالرّحمان نسائی.

۸ - ابوالقاسم بغوی.

۹ - ابوالحسین بن قانع بغدادی.

۱۰ - ابوالقاسم طبرانی.

۱۱ - ابوالحسن جلّابی ابن مغازلی واسطی.

۱۲ - ابومحمّد، حسین بن مسعود بغوی.

۱۳ - ابوطاهر سلفی اصفهانی.

۱۴ - مجدالدّین ابن اثیر جزری.

۱۵ - ضیاءالدّین مقدّسی حنبلی.

۱۶ - ابوعبداللّه گنجی شافعی.

۱۷ - ابوالفتح محمّدبن محمّد باوردی.

۱۸ - محیی الدّین نووی.

۱۹ - محب الدّین طبری شافعی.

۲۰ - صدرالدّین ابوالمجامع حموئی.

۲۱ - شمس الدّین ذهبی.

۲۲ - ولیّ اللّه خطیب تبریزی.

۲۳ - شمس الدّین سخاوی.

۲۴ - جلال الدّین سیوطی.

۲۵ - احمدبن حجر هیثمی مکّی.

۲۶ - علیّ بن حسام متّقی.

۲۷ - ابراهیم وصّابی یمنی.

۲۸ - شیخ بن عبداللّه عیدروس

۲۹ - عبدالرؤوف مناوی.

۳۰ - علیّ بن احمد عزیزی بولاقی.

ص:۳۶۳

۳۱ – میرزا محمّدبن معتمد خان بدخشانی.

۳۲ – محمّدبن اسماعیل امیرصنعانی.

۳۳ – محمّدبن علی صبّان مصری.

۳۴ – شهاب الدّین حفظی عجیلی.

۳۵ – محمّد مبین لکهنوی.

۳۶ – ولیّ اللّه لکهنوی.

۳۷ – سلیمان بن ابراهیم قندوزی.

۳۸ – سیّد مؤمن شبلنجی مصری.

و اگر بخواهیم تمام روایت های این افراد را با متن و اسنادش بیاوریم سخن بسیار به درازا می کشد... امّا بعضی از آن ها را متذکّر می شویم و به بعضی دیگر اشاره می کنیم و تعدادی از مدارک آن ها را می آوریم تا هر کس خواهان تفصیل بود به آن ها مراجعه نماید... پس گوییم:

احمد گفت: «ما را حدیث کرد یحیی بن آدم و ابن ابوبکیر، از اسرائیل، از ابواسحاق، از حبشی بن جناده از یحیی بن آدم سلولی که روز حجّهالوداع را دیده بود گفت که: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «علی از من است و من از او هستم و از طرف من کسی ادا نمی کند جز من یا علی.» (۱)» ما را حدیث کرد اسودبن عامر، از شریک، از ابواسحاق، از حبشی بن جناده که گفت: شنیدم رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم می فرمود: «علی از من است و من از او هستم و از طرف من کسی ادا نمی کند جز من یا علی.»

ما را حدیث کرد یحیی بن آدم، از شریک، از ابواسحاق، از حبشی بن جناده سلولی که گفت: شنیدم رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم می فرمود: «علی از من است و من از او هستم، و از طرف من کسی ادا نمی کند جز من یا علی.» شریک گفت: به ابواسحاق گفتم: تو خودت از ایشان شنیدی؟ گفت: در فلان و فلان جا که آن را حفظ نیستم.»

۱– ۱) . مسند ۴ / ۱۶۴– ۱۶۵.

ما را حدیث کرد ابواحمد، از اسرائیل، از ابواسحاق، از حبشی بن جناده ی سلولی، که حجّه الوداع را دیده بود، گفت که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: علی از من است و من از او هستم، و از طرف من کسی ادا نمی کند جز من یا علی.» (۱)و ابن ماجه ی قزوینی گوید: «حدیث کرد ما را ابوبکربن ابوشیبه و سویدبن سعید و اسماعیل بن موسی، هر سه از شریک، از ابواسحاق...» (۲)و ترمذی گوید: «ما را حدیث کرد اسماعیل بن موسی، از شریک، از ابواسحاق، از حبشی بن جناده که گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «علی از من است و من از او هستم، و از طرف من کسی ادا نمی کند جز من یا علی.»

این حدیثی حسن، غریب، صحیح است.» (۳)و ابوعبدالرّحمان نسائی گوید: «ذکر فرمایش حضرتش صلی الله علیه و آله و سلم : کسی ادا نمی کند جز من یا علی:

ما را خبر داد احمدبن سلیمان از [یحیی بن آدم] اسماعیل، از ابواسحاق، از حبشی بن جناده سلولی که گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «علی از من است و من از او هستم، از طرف من کسی ادا نمی کند جز من یا علی.» (۴)و نووی گوید: «از حبشی بن جناده ی صحابی نقل شده که گفت:

رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «علی از من است و من از علی هستم، و از طرف من کسی ادا نمی کند جز من یا علی. ترمذی و نسائی و ابن ماجه آن را روایت کرده اند. ترمذی گوید: حدیثی حسن است. در بعضی نسخه ها، حدیثی صحیح است.» (۵)و محبّ طبری ذیل عنوان «ذکر اختصاص یافتن او به تبلیغ از سوی پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم » گفته: و از حبشی بن جناده ... حافظ سلفی آن را نقل کرده است.» (۶)ذهبی در شرح حال سویدبن سعید از طریق ابوالقاسم بغوی، از ابواسحاق از

۱- ۱) . مسند ۴ / ۱۶۴- ۱۶۵.

۲- ۲) . سنن ابن ماجه ۱ / ۴۴.

۳- ۳) . صحیح ترمذی ۵ / ۶۳۶.

۴- ۴) . الخصائص از نسائی / ۹۰.

۵- ۵) . تهذیب الأسماء و اللغات ۱ / ۳۴۷.

۶- ۶) . الرّیاض النضره ۲ / ۱۷۴.

حبشی آن را روایت کرده است.» (1)و متّقی گوید: «علی از من است و من از علی هستم و از طرف من کسی ادا نمی کند جز من یا علی.» ش، حم، ت، (ابن ابی شیبه، احمد در مسند، ترمذی) حسن صحیح غریب است. ن، ه، (نسائی، ابن ماجه) و ابن أبوعاصم و بغوی و باوردی. و ابن قانع طب، ص (طبرانی، سعیدبن منصور) از حبشی بن جناده ی سلولی». (2)وصابی گوید: «از حبشی بن جناده که حجّهالوداع را دیده بود نقل شده که گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «علی از من است و من از او هستم و از طرف من کسی ادا نمی کند جز من یا علی.»، امام احمد در مسندش، ترمذی در جامعش، و نسائی و عثمان بن ابوشیبه در سنن خودشان، و حافظ ابوطاهر احمدبن محمّدبن سلفه، در «السلفیات» آن را نقل کرده اند. و در روایت دیگری از او آمده است:

رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «علی از من است و من از علی هستم، و از طرف من کسی ادا نمی کند جز من یا علی. ابن ماجه و ابن ابوعاصم آن را در سنن خودشان و بغوی در «المعجم» و طبرانی در «الکبیر» و ضیاء در «المختاره» و باوردی و ابن قانع، آن را نقل کرده اند.» (3)و نگاه کنید به:

مشکاه المصابیح ۳ / ۲۴۳، الجامع الصغیر ۲ / ۶۶، الصّواعق المحرقه / ۸۳، المقاصد الحسنه / ۹۸، جامع الأصول ۹ / ۴۷۱، المناقب ابن مغازلی / ۲۲۲، فرائد السمطین ۱ / ۵۸، کفایه الطالب / ۲۷۶، اسعاف الرّاغبین / ۱۵۵، ینابیع المودّه /

ص:۳۶۶

۱- ۱) . تذکره الحفاظ ۲ / ۳۸.

۲- ۲) . کنز العمّال ۱۲ / ۲۰۳.

۳- ۳) . الإکتفاء فی فضل الأربعه الخلفاء خطّی.

۱۸۰ و ۲۸۱، کنوز الحقایق – حاشیه ی جامع الصغیر ۲ / ۱۶، نزل الأبرار / ۳۸.

(۲۰)«فَهُم الباب المبتلی بهم، من أتاهم نجا و من أباهم هوی.»

رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم این جمله را در خطبه ای در فضیلت اهل البیت علیهم السلام فرمود. و از راویان مشهور آن، ابونعیم اصفهانی است که به اسنادش آن را چنین روایت نموده است :

« از جابربن عبداللّه نقل شده که گفت: روزی رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بر ما وارد شدند، در حالی که علی و حسن و حسین همراه ایشان بودند، پس خطبه ای برایمان خواندند و فرمود:

«ای مردم! اینان خانواده ی پیامبرتان هستند، خداوند به کرامت خویش آنان را شرافت بخشید و نگه داری سرّش را به آنان واگذار فرمود و دانش خود را به آنان به ودیعت نهاد، پس آنان پایه ی دین و گواهان بر امّت او می باشند، پیش از آفریدگانش آنان را خلق فرمود، هنگامی که آنان سایه هایی در زیر عرش او و برگزیده در دانش او بودند، و از آنان راضی شد و ایشان را برگزید، پس آنان را برای بندگانش دانشمندان و فقیهان قرار داد، و بر راهش راه نمایی فرمود، پس آنان ائمّه ی هدایت کننده و فرماندهان دعوت کننده و امامان میانه و خویشاوندان پیامبرند که باید به آنها پیوند یافت. آنان برای مؤمنان کهف بلند و استوار، و نور دیدگان هدایت شدگان، و نگهدارنده کسانی هستند که به آنان پناه جویند و نجات برای کسانی که به وسیله ی آنان از گناه دوری کند، شادمان شود هر کس آنان را دوست بدارد و هلاک شود هر کس که با آنان دشمنی کند و پیروز است کسی که به آنان تمسّک جوید، دوری کننده از آنان از دین برگشته است، و کوتاهی کننده درباره ی آنان باطل و نابود است و نزدیک شده به آنان، به ایشان می رسد، پس آنان آن دری هستند که مردم به آن آزموده می شوند، هر کس به سوی آنان رفت، نجات یافت و هر کس از آنان دوری جُست، سقوط کرد. آنان (باب) حطّه ای هستند برای کسانی که از آن وارد شوند، و حجّت خداوند هستند بر کسی که نسبت به آنان نادان باشد. به سوی خداوند فرامی خوانند، به فرمان او عمل و به آیاتش راهبری می کنند، در میان آنان رسالت نازل شد و فرشتگان رحمت بر آنان فرود آمدند، و به سوی آنان روح الأمین فرستاده شد، از روی تفضّل و رحمت الهی، خدا چیزهایی به آنان بخشید که به هیچ کس از جهانیان عطا نفرمود؛ پس هر آنچه از دانش و هدایت در دین بدان نیازمندند، بحمداللّه واجدند. آنان نور از بین برنده گم راهی هنگام وارد شدن تاریکی ها و شاخه های پاکیزه از آن درخت پربرکت، معدن دانش، خاندان رحمت،

جایگاه رسالت و محل رفت و آمـد فرشـتگان می باشـند و کسانی هسـتند که خداونـد پلیدی را از آنان برگرفت و پاکیزه شان فرمود.» (۱)و این روایت را تأیید می کند:

کلامی از ابن عبّاس در ستایش امیرالمؤمنین و اهل بیت علیهم السلام که گوید: «آنان رَحِمِ صله شده و ائمّه ی برگزیده و دَری که مردم به آن آزموده می شوند، هر کس به سوی آنان آمد نجات یافت و هر کسی از آنان دوری جست سقوط کرد، برای کسی که از آن وارد شود، باب حطّه هستند و حجّت هستند بر کسانی که آنان را ترک کند.» عاصمی آن را روایت کرد. (۲) متن کامل آن را در جلد «حدیث سفینه» آوردیم.

(۲۱)« مثل أهلُ بیتی فیکُم مثل باب حطّه.»

سخاوی این حدیث را نیز در تأیید حدیث «أنا مدینه العلم» آورده است و از مشهورترین حدیث ها در منقبت های عترت طاهره می باشد. تعداد زیادی از پیشوایان مشهور و حافظان و محدّثان آن را روایت و نقل کرده اند، از جمله:

۱ - ابوبکر احمدبن عبدالخالق بزّار.

۲ - ابویعلی احمدبن علی موصلی.

۳ - ابوالقاسم سلیمان بن احمد طبرانی.

۴ - ابوعبداللّه حاکم نیشابوری.

۵ - ابونعیم احمدبن عبداللّه اصفهانی.

۶ - ابوشجاع شیرویه ی دیلمی.

۷ - ابومحمّد عاصمی.

۸ - ابومحمّد عبدالعزیز جنابذی.

۹ - صدرالدّین ابوالمجامع حموئی.

۱۰ - سیّد علی همدانی.

۱۱ - شمس الدّین سخاوی.

۱۲ - جلال الدّین سیوطی.

۱- ۱) . منقبه المطهرين - خطّی.

۲- ۲) . زین الفتی خطّی.

۱۳ – نورالدّین سمهودی.

۱۴ – ابن حجر هیتمی مکّی.

۱۵ – علی متّقی هندی.

۱۶ – شاه ولیّ اللّه دهلوی.

۱۷ – شیخ سلیمان قندوزی.

۱۸ – احمد زینی دحلان.

و اگر بخواهیم تمام روایت های این افراد را بیاوریم از مقصود خود خارج شـده ایم، لذا به ذکر مهم ترین آن ها بسـنده کرده، گوییم:

حـاکم گفـت: «مرا خبر داد احمـدبن جعفربن حمـدانِ زاهـد در بغـداد، از عبّـاس بن ابراهیم قراطیسـی، از محمّـدبن اسـماعیل احمسـی، از مفضـل بن صالـح از ابواسـحاق، از حنش کنـانی که گفت: شـنیدم ابـوذر می گفت: – در حـالی که درِ کعبه را به دست گرفته بود: هر کسـی مرا می شناسد، من همانم که شناخته است، و هر کس مرا نمی شناسد، بداند که من ابوذرم. شنیدم پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم می فرمود: «مثال اهل بیت من در میان شما مثال کشتی نوح در میان قومش می باشد، هر کس سوارش شـد نجـات یـافت و هر کس از آن عقب افتـاد، غرق شـد و آنان ماننـد حطّه برای بنی اسـرائیل می باشـند.» (۱)ابونعیم اصفهانی این حدیث را در کتابش «منقبه المطّهرین» از ابوسعید خدری و ابوذر روایت کرده است.

و سیّد علی همدانی این حدیث را از دیلمی نویسنده ی «الفردوس» در کتابش «السّبعین فی مناقب امیرالمؤمنین» (۲) و هم چنین در کتابش «روضه الفردوس» روایت کرده است.

سخاوی پس از روایت حـدیث از حاکم گویـد: «ابویعلی هم حـدیث رااز حدیث ابوطفیل، از ابوذر با این لفظ نقل کرده است: «مثال خانواده ی من در میان شما مثال کشتی نوح است، هر کس بر آن سوار شد نجات یافت و هر کس از آن باز

۱– ۱) . المستدرک علی الصحیحین ۳ / ۱۵۰.

۲– ۲) . به ینابیع المودّه / ۲۴۰ بنگرید.

ماند غرق گشت. و خانواده ی من مانند باب حطّه است. بزّار از طریق سعیدبن مسیّب از ابوذر، این چنین نقل کرده است. و از ابوسعید خدری نقل کرده است که گفت: شنیدم پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم می فرمود: مثال اهل بیت من در میان شما همانند مثال کشتی نوح است، هر کس سوارش شد نجات یافت و هر کس از آن باز ماند، غرق گشت و مثال اهل بیت من در میان شما مانند باب حطّه در بنی اسرائیل است.

هر کس از آن وارد شد آمرزیده شد. طبرانی در «الصغیر» و «الأوسط» آن را روایت کرده است.» (۱)سمهودی پس از روایت حدیث از تعدادی حافظان گوید: حافظ ابومحمّد عبدالعزیزبن اخضر در «معالم العتره النبویّه» آن را نقل کرده است... (۲)و نگاه کنید به: فرائد السمطین ۲ / ۲۴۲، الصّواعق المحرّقه/ ۱۴۰، کنزالعمّال ۱۳ / ۸۵، ینابیع الموّده/ ۵۲۷، الفتح المبین ۲ / ۲۸۲ و کتاب های دیگر.

و آن را تأیید می کند:

بیان امیرالمؤمنین علیه السلام در توصیف عترت علیهم السلام :

«و مثال آنان باب حطّه است و آنان باب السّلم هستند» که قندوزی آن را روایت کرده و گفته است: «در تفسیر «یا أَیُّهَا الَّذین آمنوا أدخلوا فی السّلم کافه و لا تتّبعوا خطوات الشّیطان» (۳) در المناقب: از مسعدهبن صدقه، از جعفر صادق، از پدرش، از جدّش از حسین، از امیرالمؤمنین علی علیهم السلام که گفت: آگاه باشید! دانشی که آدم علیه السلام با آن به زمین آمد و تمام فضیلت هایی که پیامبران تا خاتم النّبیین دارا بودند، در عترت خاتم النّبیین است، پس کجا به آن حیرت می روید: و کجا می روید؟ آنان در میان شما مانند اصحاب کهف می باشند و مثال آنان باب حطّه است و آنان باب السّلم می باشند.» در قول خداوند متعال: «یا ایّها الّذین آمنوا أدخلوا فی السّلم کافّه و لا تتّبعوا خطوات الشیطان» [ای کسانی که ایمان آوردید، همگی وارد سلم شوید و از گام های شیطان پیروی نکنید.]

۱- ۱) . استجلاب ارتقاء الغرف خطّی.

۲- ۲) . جواهر العقدین خطّی.

۳- ۳) بقره ۲۰۸/.

(۲۲)« و هُم أبواب العلم فی أُمّتی.»

رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم آن را در توصیف اهل بیت خود علیهم السلام فرمود. و از راویان آن می باشند:

قندوزی بلخی که گوید: «در المناقب با اسناد از ابوالزبیر مکّی از جابربن عبداللّه انصاری آمده است که گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود:

«خداوند تبارک و تعالی مرا برگزید و انتخاب فرمود و پیامبر قرار داد و سرور کتاب ها را بر من فرو فرستاد. پس عرضه داشتم: پروردگارم و سرور من! تو موسی را به سوی فرعون فرستادی، پس از تو تقاضا کرد که برادرش هارون را وزیری قرار دهی که بازویش را به او محکم کند و به وسیله ی او سخنش مورد تصدیق قرار گیرد.

و من ای سرور و مولایم! از تو تقاضا می کنم که از خانواده ام وزیری برایم قرار دهی که به او بازویم را محکم نمایی، پس علی را برایم وزیر و برادر قرار ده، و شجاعت را در قلبش قرار ده، و هیبت بر دشمنش را بر او بپوشان که او نخستین کسی است که به من ایمان آورد و مرا تصدیق نمود، و اوّلین کسی است که با من خداوند را یگانه دانسته و من آن را از پروردگارم عزّ و جلّ تقاضا کردم. پس آن را به من عطا فرمود. و او سرور جانشینان است، ملحق شدن به او سعادت و مرگ در اطاعتش شهادت می باشد. و نامش در تورات پیوسته به نام من است و همسرش صدیقه ی کبری دختر من است و دو پسر او سروران جوانان اهل بهشت دو پسر من هستند، و او و آن دو و ائمّه ی بعد از آنان پس از پیامبران حجّت های خداوند بر بندگانش می باشند و آنان دَرهای دانش در امّتم هستند. هر کس از آنان پیروی نماید نجات یابد، و هر کس به آنان اقتدا کند، به راه مستقیم هدایت شود. خداوند محبّت آنان را به بنده ای نمی بخشد جز اینکه او را وارد بهشت نماید. (۱)و نیز این مطلب را تأیید می کند:

فرمایش امیرالمؤمنین علیه السلام در خطبه ای که: «ما شعار و اصحاب و خازنان و

۱- ۱) . ینابیع المودّه / ۶۲.

ابواب هستیم و جز از درها وارد خانه ها نمی شوند.»

این را قندوزی نیز روایت کرده است. (1)

ص:۳۷۲

۱- ۱) . ینابیع المودّه / ۲۵.

ملحق سند حدیث مدینه العلم

اشاره

سپاس ازآنِ خداوند پروردگارجهانیان است ودرود وسلام برسرورمان محمّد و خاندان پاکش و لعنت خداوند بر تمامی دشمنانشان از پیشینیان و آیندگان و بعد:

این نام گروهی دیگراز پیشوایان بزرگ و حافظان و دانشمندان برجسته ی اهل سنّت است که در قرن های متفاوت حدیث «أنا مدینه العلم» را روایت کرده اند. آن ها را از اسنادها یا مدرک ها به اندازه ی توان خود و به قدر فرصت استخراج کرده ام و برای افزایش بهره گیری و سودمندی می آورم. و توفیق از خداوند متعال است.

۱ – روایت داوودبن سلیمان غازی

اشاره

او از استادان بزرگ حدیث در قزوین می باشد که به نقل روایت از سرورمان حضرت امام علیّ بن موسی الرّضا علیهما السلام شهرت یافته است.

حافظ ابن النجّار، آن حدیث شریف را از طریق او از حضرت امام رضا علیه السلام روایت کرده است. (۱)

شرح حالش

رافعی گوید: «داوودبن سلیمان بن یوسف غازی، ابواحمد قزوینی استادی است که به روایت از علیّ بن موسی الرّضا شهرت یافته و گفته می شود که علی

۱- ۱) . به روایت «ابن النجّار» در همین کتاب مراجعه کنید.

(بن موسی الرّضا علیه السلام) در مدّت توقّفش در قزوین در منزل او پنهان شده بود. و نسخه ای (از روایت های آن حضرت) را دارد که مردم قزوین آن را از داوود نقل می کنند، مانند اسحاق بن محمّد و علیّ بن محمّد بن مهرویه و دیگران.» (۱)

۲ – روایت أبومعاویه ی نابینا

اشاره

از مشهورترین و بزرگترین راویان حدیث «أنا مدینه العلم» ، ابومعاویه محمّدبن خازم تمیمیِ نابینا متوفّای سال ۱۹۵ است. در بسیاری از اسنادهای قوم، در روایت این حدیث از أعمش از مجاهد، از ابن عبّاس نامش آمده است که بر اهل پژوهش پوشیده نیست.

شرح حالش

۱ – خطیب: «احمدبن حنبل و یحیی بن معین و ابوخیثمه زهیربن حرب... از او روایت کرده اند.» سپس نمونه های ستایش او را آورده و او را ثقه دانسته است. (۲)۲ – ذهبی: «ابومعاویه حافظِ ثبت و محدّث کوفه است...» (۳)۳ – ابن حجر: «ثقه است، و حافظترین مردم نسبت به حدیث های أعمش است...» (۴)۴ – سیوطی: «ابن معین و عجلی و نسائی و دارقطنی او را ثقه دانسته اند.» (۵)

۳ – روایت أبوعبید

اشاره

او قاسم بن سلّام بغدادی متوفّای سال ۲۲۴ می باشد. حدیث را از أبومعاویه نابینا از ابن حبّان روایت کرده است. (آن گونه که در فتح الملک العلی آمده است.) (۶)

۱– ۱) . التدوین بذکر اهل العلم بقزوین /۳ ۳.

۲– ۲) . تاریخ بغداد /۵ ۲۴۲.

۳– ۳) . تذکرهالحفّاظ /۱ ۲۹۴.

۴– ۴) . تقریب التّهذیب /۲ ۱۵۷.

۵– ۵) .طبقات الحفّاظ/ ۱۲۲.

۶– ۶) . فتح الملک العلی/ ۴۴.

شرح حالش

۱ – خطیب، شرح حال بسیار مفصّلی از او آورده است.

۲ – ذهبی: «امام، مجتهد، دریا، قاسم بن سلام بغدادی زبان شناس، فقیه، دارای کتاب هایی است.» سپس سخن اسحاق بن راهویه را حکایت کرده است که:

«خداوند حق را دوست می دارد، أبوعبید از من داناتر و فقیه تر است.» و این گفته او را: «ما به أبوعبید نیازمندیم و ابوعبید نیازی به ما ندارد.» و سخن احمد را: «أبوعبید استاد است و هر روز خیرش افزایش می یابد.» و سخن یحیی بن معین را که وقتی درباره اش از او سؤال شد گفت : «أبوعبید باید از احوال مردم پرسیده شود.» و سخن أبوداوود چنین است: «ثقه و مأمون است.» سپس ذهبی گوید:

«هر کس به کتاب های أبوعبید نظر افکند، جایگاه او را در دانش و حفظ می یابد، او حافظ حدیث و علّت های آن بود، اما در معرفت الحدیث متوسّط بود، فقه و اختلاف ها را می دانست، در لغت سرآمد و در قرائت ها پیشوا و رهبر بود و کتابی هم در این زمینه دارد، مدّتی قضاوت ثغور را عهده دار بود، به سال ۲۲۴ در مکّه در گذشت.» (۱)۳ – ابن حجر عسقلانی: سخنانی درباره اش گفته است. (۲)هم چنین شرح حالش در کتاب های الطبقات ۷ / ۳۵۵، المعارف / ۵۴۹، معجم الأدباء ۱۶ / ۳۵۴، وفیات الأعیان /۴ ۶۰، النجوم الزاهره ۲ / ۲۴۱ و کتاب های دیگری آمده است.

۴ – روایت فیدی

اشاره

او محمّدبن جعفر علّاف متوفّای سال ۲۳۶ است، یحیی بن معین حدیث را از او روایت کرده است و او در طریق روایت حاکم قرار دارد.

ص:۳۷۵

۱– ۱) . تذکره الحفّاظ /۲ ۴۱۷.

۲– ۲) . تهذیب التّهذیب /۸ ۳۱۵.

شرح حالش

۱ – ذهبی: «خ، محمّدبن جعفر فیدی علّاف، از وکیع و مانند او.

و بخاری از او نقل کرده است، بعد از سال سی درگذشت.» (۱)۲ – ابن حجر: «خ، محمّدبن جعفر... بخاری در باب «الهبه» یک حدیث از او روایت کرده است... ابن حبّان او را در ثقه ها نامبرده است. ابوالقاسم گوید: روز پنج شنبه اوّل جمادی الآخر سال ۲۳۶ درگذشت...» (۲)

۵ – روایت ابن خداش

اشاره

او ابومحمّدبن خداش طالقانی، متوفّای سال ۲۵۰ است. حدیث را از ابومعاویه ی نابینا روایت کرده همان طور که در «فتح الملک» آمده است. (۳)

شرح حالش

۱ – خطیب: «محمودبن خداش، ابومحمّد طالقانی، در بغداد ساکن شد و حدیث خواند.» سپس ثقه بودنش را از ابن معین و ابوالفتح محمّدبن حسین أزدیِ حافظ آورده است و از بخاری نقل کرده است که در سال ۲۵۰ درگذشت. (۴)۲ – ذهبی: «امام، حافظ، ثقه است.» (۵)۳ – ابن حجر: «ترمذی، نسائی در مسند علی و ابن ماجه و ابراهیم حربی از او روایت کرده اند.

ابن محرز به نقل از ابن معین گوید: او ثقه است.

ابوالفتح أزدی گوید: از اهل راستی و ثقه است.

ابن حبّان او را در ثقه ها آورده است.

مسلمه گوید: او ثقه است.» (۶)

ص:۳۷۶

۱– ۱) . الکاشف /۳ ۲۸.

۲– ۲) . تهذیب التهذیب /۹ ۹۵.

۳– ۳) . فتح الملک العلی /۴۳.

۴– ۴) . تاریخ بغداد /۱۳ ۹۰.

۵– ۵) . سیر أعلام النبلاء /۱۲ ۱۷۹.

۶– ۶) . تهذیب التّهذیب /۱۰ ۶۲.

۶ – روایت اسحاق حربی

اشاره

او از راویان حدیث از ابوصلت هروی است. و حافظ خطیب حدیث را از طریق او در تاریخش روایت کرده است. (۱) و حافظ مغربی روایت او را در زمره کسانی که از ابوصلت، نقل کرده اند، آورده است. (۲)

شرح حالش

حافظِ ذهبی گوید: «امام، حافظ بسیار راستگو: ابویعقوب اسحاق بن حسن بن میمون بغدادی حربی به سال صد و نود و اندی متولّد شد. و از او، محمّدبن مخلّد، ابوبکر نجّار، ابوسهل بن زیاد، ابوبکر شافعی، أبوعلی بن صواف، ابوبکر قطیعی، افراد بسیاری حدیث نقل کرده اند.

دارقطنی گوید: ابوبکر شافعی به ما گفت: از ابراهیم حربی درباره ی اسحاق بن حسن پرسیده شد، گفت: سزاوار آن است که از او درباره ی احوال ما بپرسند. عبداللّه بن احمدبن حنبل گوید: او ثقه است.

گویم: او از سروران علما بود. در شوّال ۲۸۴ درگذشت؛ در حالی که سنّش از نود گذشته بود.» (۳)شرح حالش در: المنتظم ۵ / ۱۷۴؛ الوافی ۸ / ۴۰۹ و شذرات الذّهب ۲ ۱۸۶/ نیز آمده است.

۷ – روایت محمّدبن اسماعیل ضراری

اشاره

حافظ مغربی گوید:

«امّا روایت محمّدبن اسماعیل را ابن جریر در «تهذیب الآثار» چنین نقل کرده است: ما را حدیث کرد محمّدبن اسماعیل ضراری، از عبدالسّلام بن صالح هروی، از ابومعاویه، از أعمش، از مجاهد، از ابن عبّاس که گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود:

ص:۳۷۷

۱- ۱) . تاریخ بغداد /۱۱ ۴۸۰.

۲- ۲) . فتح الملک العلی/ ۲۴.

۳- ۳) . سیر أعلام النبلاء /۱۳ ۴۱۰.

«من شهر دانشم و علی در آن است. هر کس شهر را خواهد، باید از در آن نزد آن بیاید.»

شرح حالش

حافظ، ابن حجر گوید:

«محمّدبن اسماعیل بن ابوضرار ضرائری ابوصالح رازی، از یونس بن محمّد مؤدّب، و یعلی بن عبید، و عبدالرزّاق، و عبیداللّه بن موسی، و عبداللّه بن یزید مقری، و ابونعیم و فریابی و دیگران، روایت کرده است.

و ابن ماجه و ابوحاتم از او روایت کرده اند که گوید: راست گوست و ابوبشر دولابی، و ابوجعفر محمّدبن جریر طبری.» (۱) و ذهبی گوید: «از عبدالرزّاق و طبقه او حدیث شنیده و محمّدبن جریر و گروهی از او روایت کرده اند، راستگوست.» (۲)

۸ - روایت قاسم بن عبدالرّحمان أنباری

اشاره

او از راویان حدیث از ابوصلت هروی است. و حافظ خطیب بغدادی حدیث را با سندش از او روایت کرده است. (۳)و حافظ، ابن حجر گوید:

«قاسم بن عبدالرّحمان أنباری گفت: از یحیی بن معین درباره ی حدیثی که ابوصلت برایمان حدیث کرده است، پرسیدم، گفت: صحیح است.» (۴)حافظ مغربی گوید: «امّا روایت قاسم بن عبدالرّحمان أنباری را خطیب نقل کرده است...» (۵)

شرح حالش

حافظ، ابن حجر در شرح حال او گوید:

«در راویان، قاسم بن عبدالرّحمان انباری می باشد که نام جدّش زیاد است؛ از

ص:۳۷۸

۱- ۱) . تهذیب التّهذیب /۹ ۶۰، و به الجرح و التعدیل /۷ ۱۹۰ بنگرید.

۲- ۲) لکاشف /۳ ۲۱.

۳- ۳) . تاریخ بغداد/۱۲ ۴۳۷.

۴- ۴) . تهذیب التّهذیب /۶ ۳۲۰.

۵- ۵) . فتح الملک العلی/ ۲۴.

ابوجعفر نفیلی و دیگران روایت کرده است و ابوعمروبن سمّاک و طبقه او از او روایت کرده اند.» (۱)

۹ - روایت مبرّد

اشاره

او، ابوالعبّاس محمّدبن یزید ازدی، متوفّای سال ۲۸۶ می باشد.

حدیث را مرسلاً از حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام چنین روایت کرده است: «علی در حدیثی فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم می فرمود: «أنا مدینه العلم و علیّ بابها.» (۲)

شرح حالش

۱ - خطیب: «محمّدبن یزید... ابوالعبّاس ازدی، سپس ثمالی، معروف به «مبرّد» استاد اهل نحو و حافظ علم عربی است. او دانشمندی فاضل و در روایت به او اطمینان بود...» (۳)۲ - ذهبی: «او امام، علّامه، زیبا، خوش سیما، فصیح، زبان دان، موثّق، دارای نوادر و ظرائف می باشد. سال ۲۸۶ درگذشت.» (۴)۳ - داوودی: «او دانشمند، فاضل، فصیح، بلیغ، زبان شناس، ثقه، اخباری و مورد اطمینان در روایت بود.» (۵)

۱۰ - روایت ابوعبداللّه صائغ

اشاره

از کسانی است که حدیث را از ابوصلت روایت کرده است. طبرانی حدیث را از او و از حسن بن علی بن علی معمّری با هم از ابوصلت، از ابومعاویه، از اعمش از مجاهد، از ابن عبّاس نقل کرده است. (۶)

۱- ۱) . لسان المیزان /۴ ۴۶۲.

۲- ۲) . کتاب الفاضل /۳.

۳- ۳) . تاریخ بغداد /۳ ۳۸۰.

۴- ۴) . سیر اعلام النبلاء /۱۳ ۵۷.

۵- ۵) . طبقات المفسّرین /۲ ۲۶۷.

۶- ۶) . المعجم الکبیر /۱۱ ۶۵ شماره ی ۱۱۰۶۱.

حافظِ مغربی هم آن را در کتابش آورده است. [(۱)](#)

شرح حالش

حافظِ ذهبی، شرح حال او را چنین آورده است:

«صائغ محدّث، امام، ثقه ابوعبداللّه محمّدبن علیّ بن زید مکّی صائغ، شنیده است... همراه با راستی و فهم و گستردگی روایت. دعلج بن احمد و ابو محمّد فاکهی، و سلیمان طبرانی و گروه زیادی از رحّالان از او حدیث نقل کرده اند.

وفاتش در مکّه در ذیقعده ی سال ۲۹۱ می باشد.» (۲)و در تذکره الحفّاظ ۲ / ۶۵۹ و العبر ۲ / ۹۰ و شذرات الذّهب ۲ / ۲۰۹ نیز شرح حالش آمده است.

۱۱ – روایت احمدبن حفص

اشاره

او، احمدبن حفص سعدی جرجانی، متوفّای سال ۲۹۳ یا ۲۹۴ است. استادِ ابن عدی جرجانی است. حدیث «أنا مدینه العلم» از او، با سندش از اعمش، از مجاهد، از ابن عبّاس روایت شده است. (۳)

شرح حالش

حافظ، سهمی گوید:

«ابومحمّد احمدبن حفص بن عمربن حاتم بن نجم بن ماهان سعدی جرجانی به

۱- ۱) . فتح الملک العلی/ ۲۳.

۲- ۲) . سیراعلام النبلاء، خلاصه شده /۱۳ ۴۲۸.

۳- ۳) . فتح الملک العلی/ ۴۴.

«حمدان» شناخته می شود. از: علی بن جعد، سویدبن سعید و محمّد بن عبداللّه بن نمیر، و دو پسر ابوشیبه، ابوبکر و عثمان و احمدبن حنبل و یحیی بن معین، و یحیی بن اکثم و دیگران روایت کرده است. در سال ۲۹۳ یا ۲۹۴ درگذشت.

شنیدم که امام ابوبکر اسماعیلی می گفت: او حدیث را می شناخت، بسیار راستگو و عاقل بود.» (۱)

۱۲ – روایت صالح بن محمّد جزره

اشاره

از کسانی است که حدیث شریف را از ابوصلت هروی روایت کرده است.

حافظِ سمرقندی در کتابش «بحرالأسانید» آن را روایت نموده است. از ابوطالب حمزهبن محمّد حافظ، از محمّدبن احمد حفّاظ، از ابوصالح کرابیسی، از صالح بن محمّد، از ابوصلت هروی، از ابومعاویه، از اعمش، از مجاهد، از ابن عبّاس، از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم که فرمود:

«من شهر دانشم و علی در آن است، هر کس درش را خواهد، باید نزد علی آید.» (۲)

شرح حالش

او صالح بن محمّد متوفّای سال ۲۹۴ می باشد.

ذهبی گوید:

«صالح بن محمّد... امام، حافظ بزرگ، حجّت، محدّث مشرق ابوعلی اسدی بغدادی، ملقّب به «جزره» است. مسلم بن حجاج، نویسنده ی صحیح، از او حدیث نقل کرده است و مسلم قدری از او بزرگتر است...»

دارقطنی گوید: او ثقه، حافظ و غازی بود.

حافظ، ابوسعید ادریسی گوید: در دوران او در عراق و خراسان مانندش را در حفظ نمی شناسم.

خطیب گوید: اوبسیار راستگو، ثَبت و دارای مزاح بود... (۳) هم چنین شرح حال او آمده است در: تاریخ بغداد ۹ / ۳۲۲؛ تذکره الحفّاظ ۲ / ۶۴۱؛ النجوم الزاهره

۱- ۱) . تاریخ جرجان/ ۳۷.

۲- ۲) . فتح الملک العلی/ ۲۲ را نگاه کنید.

۳- ۳) . سیر اعلام النبلاء /۱۴ ۲۳ به اختصار.

۳ / ۱۶۱؛ شذرات الذهب ۲ / ۲۱۶؛ تاریخ ابن کثیر ۱۱ / ۲۰۲ و غیر از آن ها.

۱۳ – روایت مَعْمری

اشاره

او حسن بن علی معمری متوفّای سال ۲۹۵ و استاد طبرانی می باشد که حدیث «أنا مدینه العلم» را در «المعجم الکبیر» (۱) از او روایت کرده است.

شرح حالش

۱ – خطیب بغدادی گوید:

«حسن بن علیّ بن شبیب، ابوعلی معمریِ حافظ، برای حدیث به بصره، کوفه، شام و مصر سفر کرد... از ظرف های پُر گنجایش دانش بود، در فهم از او یاد می گشت و به حفظ توصیف می شد. دارقطنی درباره اش گوید: بسیار راست گو و حافظ بود.

سال ۲۹۵ درگذشت...» (۲)۲ – ابن جوزی گوید:

«ابوعلی معمری، حافظ... از ظرف های پُرگنجایش دانش بود، او دارای حفظ و فهم بود و دارقطنی گوید: بسیار راست گو و حافظ بود... و در حدیث و گردآوری و تألیف آن پیشوایی ربّانی بود...» (۳)۳ – سیوطی گوید:

«معمری: حافظ، علّامه برجسته، ابوعلی...» (۴)

۱۴ – روایت ابن زاطیا

اشاره

او علیّ بن اسحاق بن عیسی بن زاطیا متوفّای سال ۳۰۶ است. او در سلسله ی اسناد روایت حافظ ابن عدی، در شرح حال «عثمان بن عبداللّه اموی» و روایت

ص:۳۸۲

۱– ۱) . المعجم الکبیر /۱۱ ۶۵.

۲– ۲) . تاریخ بغداد /۷ ۳۶۹.

۳– ۳) . المنتظم /۶ ۷۸.

۴– ۴) . طبقات الحفّاظ/ ۲۹۰.

حافظ، گنجی در کتابش «کفایهالطالب» قرار دارد.

شرح حالش

۱ – خطیب: «علیّ بن اسحاق بن عیسی بن زاطیا... از او روایت کرده اند:

ابوعمروابن سمّاک، ابوبکر شافعی، عبدالعزیزبن محمّدبن واثق باللّه، عبداللّه بن ابراهیم زبیبی، عیسی بن حامد رخجی، ابوحفص ابن زیات، علیّ بن عمر سکری و دیگران. او بسیار راست گو بود...» (۱)۲ – ذهبی: «محدّث... از او روایت کرده اند... و ابوبکرابن سنّی و گفته است:

مشکلی ندارد. در پایان نابینا شد. در جمادی الأولی سال ۳۰۶ درگذشت.» (۲)

۱۵ – روایت خثعمی اشنانی

اشاره

او، ابوجعفر محمّدبن الحسین متوفّای سال ۳۱۵ می باشد.استاد خطیب بغدادی است، حدیث را از او در «تاریخش» و در «تلخیص المتشابه» روایت کرده است.

شرح حالش

۱ – خطیب: «او ثقه حجّت بود.» (۳)۲ – ذهبی: «خثعمی، امام، حجّت، محدّث، ابوجعفر... دارقطنی گوید:

ابوجعفر ثقه و مأمون است.» (۴)۳ – سمعانی: «ابوجعفر محمّدبن حسین بن حفص بن عمر اشنانی کوفی، ثقه، صالح، مأمون است. از عبادبن یعقوب رواجنی روایت شنیده است... و حجّت به او برپا می شد. مرگش سال ۳۱۵ است.» (۵)

۱– ۱) . تاریخ بغداد/ ۱۱ ۳۴۹.

۲– ۲) . سیراعلام النبلاء/ ۱۴ ۲۵۳.

۳– ۳) . تاریخ بغداد/ ۲ ۲۳۴.

۴– ۴) . سیر اعلام النبلاء/ ۱۴ ۵۲۹.

۵– ۵) . الأنساب/ الأشنانی.

۱۶ – روایت ابن مروان قرشی

اشاره

او،ابراهیم بن عبدالرّحمان بن عبدالملک بن مروان قرشـی دمشقی،متوفّای سال ۳۴۱ است. او استاد عبدالوهاب کلابی می باشد که حدیث از او روایت شده است.

شرح حالش

۱ – ذهبی: «ابن مروان؛ حافظ، امام، ابواسحاق، ابراهیم بن عبدالرّحمان بن عبدالملک بن مروان قرشی دمشقی، محدّث رحّال است... از او روایت کرده اند...

عبدالوهاب کلابی و حمید ورّاق و دیگران. در رجب سال ۳۱۹ درگذشت.» (۱)۲ – ذهبی: «ابن مروان، امام، حافظ، ثقه، رحّال...» (۲)۳ – الصفدی: «اموی دمشقی... حافظ.» (۳)

۱۷ – روایت ابوالطیّب دقّاق

اشاره

او محمّدبن عبدالصّمد، متوفّای سال ۳۱۹ است. خطیب بغدادی در تاریخش حدیث را از او روایت کرده است.

شرح حالش

خطیب: «محمّدبن عبدالصّمد، ابوالطیّب دقّاق که به «بغوی» شناخته می شود. او پسرخاله ی عبداللّه بن محمّد بغوی است... از او حدیث نقل کرده اند:

قاضی ابوالحسن جراحی و ابوحفص بن شاهین و محمّدبن عبداللّه بن اخی میمی و از احوال او جز نیکی ندانستم...» (۴)

۱۸ – روایت عبدالملک جرجانی

اشاره

او، عبدالملک بن محمّدبن عدی، ابونعیم، فقیه جرجانی معروف به استرآبادی، متوفّای سال ۳۲۲ یا ۳۲۳ است. او استاد ابواحمد ابن عدی جرجانی است. و در سلسله ی راویان روایت حدیث حافظ گنجی در کتابش «کفایهالطالب» قرار گرفته اند. (۵)

۱- ۱) . تذکرهالحفّاظ/ ۸۰۵.

۲- ۲) . سیر اعلام النبلاء /۱۵ ۶۲.

۳- ۳) . الوافی بالوفیات /۶ ۴۲.

۴- ۴) . تاریخ بغداد /۲ ۳۷۷.

۵- ۵) . کفایه الطالب/ ۲۲۱.

شرح حالش

۱ – خطیب بغدادی: «او یکی از پیشوایان مسلمانان و از حافظان احکام دین، همراه با راستی و پارسایی و ضبط و هوشیاری بود، سفرهای بسیاری کرد، در عراق، حجاز، شام و مصر نوشت و پیش از آن وارد بغداد شد...» (۱)۲ – ذهبی : «ابونعیم ابن عدی، امام، حافظ بزرگ، ثقه است... حمزهبن یوسف گوید: در فقه و حدیث پیشتاز بود و به سویش سفر می کردند... حاکم گوید: او فقیه، حافظ مسندها و فقهیّات از صحابه و تابعان بود...» (۲)۳ – اسنوی: «او امام، حافظ، پارسا، فقیه، گردشگر در آفاق بود، ابوالولید حسان قرشی گوید: در دوران ما در خراسان حافظتر از او در فقه و گفته های صحابه نبود و مسافران بار سفر به سوی او می بستند. سال ۲۴۲ متولّد و در سال ۳۲۳ درگذشت...» (۳)

۱۹ – روایت مکرم بن احمد

اشاره

متوفّای سال ۳۴۵ است. نامش در سلسله ی راویانِ حدیث حافظ ابن اثیر در کتاب «أسدالغابه» آمده است.

شرح حالش

۱ – خطیب: «از او ما را حدیث کرده است: ابوالحسن ابن رزقویه و ابوالحسین ابن فضل قطّان و ابوعلی ابن شاذان.

او ثقه بود. ابن شاذان به ما خبر داد: سال ۳۴۵ درگذشت...» (۴)۲ – ذهبی: از او حدیثی کرده اند: ابن منده، و حاکم و ابوالحسن ابن رزقویه و ابن فضل قطّان و ابوعلی ابن شاذان و دیگران. خطیب او را ثقه دانسته است...» (۵)

ص:۳۸۵

۱– ۱) . تاریخ بغداد ۱۰/ ۴۲۸.

۲– ۲) . سیر اعلام النبلا ۱۴/ ۵۴۱.

۳– ۳) . طبقات الشافعیه ۱/ ۷۰.

۴– ۴) . تاریخ بغداد ۱۳/ ۲۲۱.

۵– ۵) . سیر اعلام النبلاء ۱۵/ ۲۱۷، العبر ۲/ ۲۶۹.

۲۰ - روایت احمدبن فاذویه طحّان

خطیب گوید:

« احمـدبن فاذویه بن عزره ابوبکر طحّان، از احمـدبن محمّـدبن یزیـدبن سـلیم حدیث نقل کرده است. و از او روایت کرده اند: محمّدبن مظفّر و ابوالقاسم بن ثلّاج.

مرا خبر داد احمـدبن محمّـد عـتیقی از عبـداللّه بـن محمّـدبن عبـداللّه شاهـد، از ابـوبکر احمـدبن فـاذویه بن عزره الطحّـان، از ابوعبداللّه احمدبن محمّدبن یزیدبن سلیم از رجاءبن سلمه از ابومعاویه ی نابینا، از اعمش از مجاهد، از ابن عبّاس که گفت:

رسول خـدا صـلی الله علیه و آله و سـلم فرمود: من شـهر دانشم و علی در آن است، پس هر کس دانش را خواهد، باید نزد آن دَر بیاید.» (۱)

۲۱ - روایت نعمان بن هارون بلدی

اشاره

وازرجال حاکم درکتاب «المستدرک» است که حدیث راصحیح دانسته است.

شرح حالش

حافظ خطیب در تاریخش از او یاد کرده، چنین آورده است:

«نعمان بن هارون بن محمّـدبن هارون بن جابربن نعمان، ابوالقاسم شـیبانی بلدی به «ابن أبی دلهاث» شـناخته می شود. به بغداد آمد و در آن جا حدیث گفت...

از او روایت کرده اند: محمّدبن مظفّر و علیّ بن عمر السکری، از حال او جز نیکی ندانستم.» (۲)

۲۲ - روایت عبدالرّحمان بن سلیمان بن موسی جرجانی

اشاره

او استادِ حافظ، ابن عدی است. و حدیث شریف از او روایت شده است که خواهد آمد.

۱- ۱) . تاریخ بغداد /۴ ۳۴۸.

۲- ۲) . تاریخ بغداد /۱۳ ۴۵۴.

شرح حالش

سهمی: «عبدالرّحمان بن سلیمان بن موسی بن عدی أبوسعید جرجانی، ساکن مکّه. از احمدبن سعید رازی روایت کرده است. از او ما را حدیث کرد، عبداللّه بن عدیِ حافظ و ابوبکر محمّدبن احمد مفید در جرجرایا...» (۱)

۲۳ – روایت ابن مهرویه

اشاره

او، علیّ بن محمّدبن مهرویه ی قزوینی است که در سال ۳۵۵ زنده بود. او در سلسله ی راویان حدیث «أنا مدینهالعلم» از روایت حافظ، ابن النجّار، از حضرت امام رضا علیه السلام از پدران طاهر ایشان علیهم السلام قرار دارد. (۲)

شرح حالش

سمعانی: «ابوالحسن علی بن محمّدبن مهرویه ی قزوینی در قریه در بغداد و در الجبال از یحیی بن عبدک قزوینی و داوودبن سلیمان غازی و محمّدبن مغیره و حسن بن علیّ بن عفان حدیث گفته است و از او روایت کرده اند: عمروبن محمّدبن سنبک و ابوبکر محمّد بن عبداللّه ابهری و محمّد بن عبید اللّه بن شخیر وابوحفص ابن شاهینِ واعظ و دیگران.

ابوالفضل، صالح بن محمّدبن احمدِ حافظ او را در طبقات اهل همدان نام برده و گفته است: ... او از نسخه ای از علیّ بن موسی الرّضا علیه السلام می گرفت... استادی کهنسال و جایگاهش راستی بود.» (۳)۲ – رافعی نیز او را نامبرده و افزوده است که در سال ۳۲۳ در بغداد حدیث می گفته است. (۴)

ص:۳۸۷

۱- ۱) . تاریخ جرجان/ ۲۷۴.

۲- ۲) . به روایت ابن النجّار در کتاب فتح الملک العلی/ ۵۴ بنگرید.

۳- ۳) . الأنساب - القزوینی.

۴- ۴) . التدوین فی اهل العلم بقزوین /۳ ۴۱۷.

۲۴ – روایت ابن خلّاد

اشاره

او، ابوبکر احمدبن یوسف، متوفّای سال ۳۵۹ و استادِ حافظ، ابونعیم است.

ابونعیم گوید:

«حدیث کردند ما را، ابوبکربن خلّاد و فاروق خطابی، از ابومسلم کشی، از محمّدبن عمربن رومی، از شریک، از سلمهبن کهیل، از صنابحی، از علی که گفت:

رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: أنا مدینه العلم و علیّ بابها.» (۱)

شرح حالش

ذهبی گوید: «استاد بسیار راست گو، محدّث مسندِ عراق... از او روایت کرده اند: دارقطنی و ابن رزقویه، و هلال حفّار و ابوعلی ابن شاذان و محمّدبن عبدالواحدبن رزمه و ابونعیم حافظ و دیگران.»

خطیب گوید: از دانش چیزی نمی دانست امّا شنیدنش صحیح است.

ابونعیم گوید: ثقه بود.

و هم چنین ابوالفتح ابن أبوفوارس او را ثقه دانسته است (۲). شرح حالش در تاریخ بغداد ۵ / ۲۲۰ هم یافت می شود.

۲۵ – روایت فاروق خطابی

اشاره

او استادِ حافظ ابونعیم است و روایت او را از عبارت کتاب «معرفه الصحابه» دانستید.

شرح حالش

ذهبی گوید: «فاروق بن عبدالکبیربن عمر، محدّث کهنسال، مسند بصره، ابوحفص خطابی بصری. از او حدیث کرده اند: ابوبکر محمّدبن ابوعلی ذکوانی و احمدبن محمّدبن صقر بغدادی و علیّ بن عبد کویه و ابونعیمِ حافظ و دیگران.

۱– ۱) . معرفه الصحابه/ خطّی است.

۲– ۲) . سیر اعلام النبلاء /۱۶/ ۶۹ با اختصار.

و مشکلی ندارد. تا سال ۳۶۱ زنده ماند.» (۱)

۲۶ – روایت ابن عدی

اشاره

حدیث را در شرح حال های «سعیدبن عقبه ابوالفتح کوفی» و «احمدبن سلمه» و «عثمان بن عبداللّه اموی» روایت کرده است.

در مورد اوّلی گفته است:

« ما را حدیث کرد، احمدبن حفص، از سعیدبن عقبه ابوالفتح کوفی، از سلیمان اعمش، از مجاهد، از ابن عبّاس که گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود:

«من شهر دانشم و علی در آن است، هر کس دانش را خواهد، باید نزد آن دَر بیاید.»

شیخ گفت: و این حدیث از ابومعاویه، از اعمش روایت می شود و ابوصلت هروی از ابومعاویه نقل می کند و گروهی از راویان ضعیف آن را از ابوصلت دزدیده اند.» (۲)و ابوالقاسم سهمی حدیث را از ابن عدی با سندش روایت کرده است. (۳)و ابن عساکر از سهمی از او با سندش... (۴)

شرح حالش

او حافظ، ابواحمد، عبداللّه بن علی ابن عدی نویسنده ی کتاب «الکامل فی الضعفاء» متوفّای سال ۳۶۵ است.

سمعانی: «ابواحمد عبداللّه بن علیّ بن محمّدبن جرجانی معروف به

۱- ۱) . سیر اعلام النبلاء/ ۱۴. به اختصار.

۲- ۲) . الکامل /۳ ۱۲۴۷.

۳- ۳) . تاریخ جرجان/ ۲۴.

۴- ۴) . ترجمه امیرالمؤمنین علیه السلام از تاریخ دمشق /۲ ۴۶۲.

«ابن قطّان» حافظ اهل جرجان است. او حافظ دوران خویش بود. به اسکندریه و سمرقند سفر کرد. وارد بلاد شد و استادان را درک کرد. او حافظی با دقّت بود که در زمانش، چون او وجود نداشت.» (۱)هم چنین شرح حال او در: تذکره الحفّاظ ۳/ ۱۶۱ و مرآه الجنان ۲ / ۳۸۱ و العبر ۳ / ۵۱ آمده است.

۲۷ – روایت شمس الدّین مقدّسی

اشاره

او مؤلّف کتاب «احسن التقاسیم» از علمای قرن چهارم می باشد؛ آن گونه که در بعضی مصدرها آمده است. او حدیث را در کتاب مذکور روایت کرده است. (۲)

شرح حالش

۱ – حاجی خلیفه: «احسن التقاسیم فی معرفه الأقالیم، از شیخ شمس الدّین ابوعبداللّه محمّدبن احمد مقدسی حنفی متوفای سال... است. کتابی است که براساس اقلیم های عُرفی منظّم شده است.» (۳)۲ – زرکلی: «محمّدبن ابوبکر بناء مقدسی که «البشاری» به او گفته می شود، شمس الدّین ابوعبداللّه، جهانگرد جغرافی دان است. در قدس متولّد گردید. به تجارت مشغول شد. سفرهای سختی را انجام داد که شناخت نسبت به پیچیدگی اوضاع کشورها را برایش فراهم نمود. سپس فقط به پیگیری آن ها پرداخت و از بیشتر کشورهای اسلامی دیدن نمود و کتابش «احسن التقاسیم فی معرفه الأقالیم» را تألیف کرد... وفاتش حدود سال ۳۸۰ ثبت شده است...» (۴)۳ – کحاله گوید: «تاریخ نویس جهانگردِ جغرافی دان است. مرگش را به سال ۳۷۵ آورده است. (۵)۴ – در هدیه العارفین مرگش را حدود سال ۴۱۴ ثبت کرده است.

۲۸ – روایت ابن شاذان

اشاره

او، احمدبن ابراهیم بن شاذان بزّاز متوفّای سال ۳۸۳ است. نامش در سلسله ی سند روایت ابن مغازلی آمده است. به آن مراجعه کنید.

۱– ۱) . الأنساب – جرجانی.

۲– ۲) . احسن التقاسیم/ ۱۲۷.

۳– ۳) . کشف الظّنون /۱ ۱۶.

۴– ۴) . الأعلام /۵ ۳۱۲.

۵– ۵) . معجم المؤمنین /۸ ۲۳۸.

شرح حالش

۱ - خطیب: «دارقطنی از او روایت کرده است... او ثقه و ثَبت بود. خوب می شنید و بسیار حدیث می گفت... شنیدم ازهری می گفت: ابن شاذان ثقه، ثَبِت و حجّت بود... احمدبن محمّد عتیقی ما را خبر داد و گفت: ابوبکر ابن شاذان سیزده روز مانده به پایان شوّال سال ۳۸۳ درگذشت. ثقه مورد اطمینان، فاضل، دارای کتاب های بسیار و مؤلّف اصول نیکو است.» (۱)۲ - ذهبی: «ابن شاذان، استاد، امام، محدّث، ثقه و بادقّت بود...» (۲)

۲۹ - روایت دارقطنی

اشاره

او، ابوالحسن علیّ بن عمر بغدادی متوفّای سال ۳۸۵ است. و در اسنادهای چندین روایت از حدیث «أنا مدینه العلم» نامش آمده است. از جمله روایت حافظ ابن عساکر در تاریخ دمشق در شرح حال مولایمان امیرالمؤمنین علیه السلام . (۳)

شرح حالش

ذهبی: «دارقطنی - ابوالحسن علیّ بن عمر بغدادی، حافظِ مشهور، دارای تألیفات، حاکم او را نام برده و گوید: در حفظ، فهم و پارسایی یگانه ی دوران خویش شد، پیشوای قاریان و نحویان بود، او را والاتر از آن چه برایم توصیف کرده بودند، یافتم. نوشته هایی دارد که ذکرش به درازا می کشد. و خطیب گوید: او یگانه ی عصرش، فریادرس دوران خویش و جدابافته و امام وقتش بود. علمِ اثر و معرفت به علّت ها و نام رجال به او پایان پذیرفت. همراه با راستی و درستی اعتقاد و آگاهی کامل از دانش ها جز علم حدیث بود. ابوذر هروی گوید: به حاکم گفتم: آیا مانند دارقطنی دیده ای؟ گفت: او پیشوایی است که مانند خودش را ندیده است. پس من چگونه؟

و برقانی گوید: دارقطنی، علّت ها را از حفظ بر من املاء می کرد.

۱- ۱) . تاریخ بغداد /۴ ۱۸.

۲- ۲) . سیراعلام النبلاء /۱۶ ۴۲۹.

۳- ۳) . ترجمه امیرالمؤمنین علیه السلام ، از تاریخ دمشق، حدیث شماره/ ۹۹۵.

و قاضی ابوالطیب طبری گوید: دارقطنی امیرمؤمنان در حدیث است.» (۱)

۳۰ - روایت کلابی

اشاره

او، ابوالحسین عبدالوهاب بن حسن بن ولید کلابی معروف به «ابن أخی تبوک» متوفّای سال ۳۹۶ است.

حدیث «مدینهالعلم» را چنین روایت می کند:

حدیث کرد ما را، ابراهیم بن عبدالرّحمان، از محمّدبن عبدالرّحیم هروی در رمله، از ابوصلت هروی عبدالسّلام بن صالح، از ابومعاویه، از اعمش، از مجاهد از ابن عبّاس که گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود:

«من شهر دانشم و علی در آن است، هر کس دانش را خواهد، باید از در آن وارد آن شود.» (۲)

شرح حالش

۱ - ذهبی: «کلابی، محدّث، راستگو و کهنسال است.» سپس اساتید و راویان او را نام برده است. و مرگش را به سال مذکور ثبت کرده است و سخن عبدالعزیز کتانی را نقل کرده است که گوید: او ثقه، بزرگوار و امانت دار بود. (۳)۲ - ذهبی، همین گونه در کتاب «العبر» هم آورده است. (۴)۳ - ابن العماد، بنابر عادتش، عبارت کتاب «العبر» را آورده است. (۵)

۳۱ - روایت ابوالحسن علوی

اشاره

او، ابوالحسن محمّدبن حسین علوی نیشابوری متوفّای سال ۴۰۱ است. از اساتید حاکم و ابوبکر بیهقی بوده است... و در طریق اسناد و در سلسله ی راویان روایت موفّق بن احمد خطیب خوارزمی قرار گرفته است؛ به آن مراجعه کنید.

۱- ۱) . العبر /۳ ۲۸، حوادث سال ۳۸۵.

۲- ۲) . مناقب علیّ بن ابی طالب، نوشته کلابی که به ضمیمه کتاب مناقب ابن مغازلی چاپ شده است/ ۴۲۶.

۳- ۳) . سیر اعلام النبلاء /۱۶ ۵۵۷.

۴- ۴) . العبر /۳ ۶۱.

۵- ۵) . شذرات الذهب /۳ ۱۴۷.

شرح حالش

۱ – ذهبی: «علوی – امام، سیّد، محدّث، بسیار راستگو، مسند خراسان، ابوالحسن محمّدبن حسین بن داوودبن علی علوی حسنی نیشابوری، بزرگوار و بزرگ سروران... حاکم و ابوبکر بیهقی از او حدیث نقل کرده اند و بزرگ ترین استاد بیهقی بود... حاکم گوید: او دارای همّت عالی و عبادت ظاهری بود. از او تقاضای حدیث می کردند ولی حدیث نمی گفت. سرانجام مجلس املاء برایش برپا کردم و هزار حدیث برایش برگزیدم. در مجلس او هزار راوی قلمدان خود را برای نگارش حدیث آماده ساختند. سه سال حدیث گفت و املا کرد. به مرگ ناگهانی در جمادی الثانی سال ۴۰۱ درگذشت.» (۱)۲ – سبکی نسب او را به نقل از حاکم آورده و او را ستوده و گفته است: «استاد مشرق در دوران خویش...» (۲)

۳۲ – روایت محمّدبن احمدبن رزق

اشاره

او استادِ حافظ، خطیب بغدادی است که این حدیث شریف را در کتاب تاریخش از او روایت کرده است. (۳)

شرح حالش

۱ – خطیب: «محمّدبن احمدبن محمّدبن احمدبن رزق... ابوالحسن بزاز معروف به «ابن رزقویه»... او ثقه و راستگو، بسیار شنونده و نویسنده ی حدیث بود، اعتقادی نیکو و مذهبی زیبا داشت. بر تلاوت قرآن مداومت داشت. نسبت به بدعت گزاران شدّت به خرج می داد. بعد از سال ۳۸۰ تا پیش از مرگش همواره در مسجد جامع شهر حدیث املاء می کرد. او نخستین استادی است که از او (روایت) نوشتم و اوّلین بار در سال ۴۰۳ از او حدیث شنیدم...» (۴)

۱- ۱) . سیرالأعلام النبلاء ۱۷/ ۸۹.

۲- ۲) . طبقات الشافعیه ۳/ ۱۴۸.

۳- ۳) . تاریخ بغداد ۱۱/ ۴۹.

۴- ۴) . تاریخ بغداد ۱/ ۳۵۱.

۲ – ذهبی: «امام، محدّثِ بادقّت، کهنسال و استاد بغداد...» [(۱)](#)۳ – ابن تغری بردی: «بسیار حدیث شنید، ثقه، بسیار راست گو، بسیار شنونده ی حدیث، با اعتقاد نیکو و مذهب زیبا بود.» [(۲)](#)

۳۳ – روایت صیرفی

اشاره

او، ابوسعید محمّدبن موسی بن فضل بن شاذان نیشابوری، متوفّای سال ۴۲۱ است. در سلسله ی راویان روایت حدیثِ ابن مغازلی قرار دارد، به آن مراجعه کنید.

شرح حالش

۱ – ذهبی: «صیرفی، استاد، ثقه، مورد اطمینان... و هم چنین از ابو عبداللّه محمّدبن یعقوب شیبانی حدیث شنید... ابوبکر بیهقی و خطیب از او حدیث نقل کرده اند...» [(۳)](#)۲ – ابن عماد: «ابوسعید صیرفی، محمّدبن موسی ثقه بود...» [(۴)](#)

۳۴ – روایت برقانی

اشاره

۱– ۱) . سیر اعلام النبلاء /۱ ۲۵۸.

۲– ۲) . النجوم الزّاهره /۴ ۲۵۶.

۳– ۳) . سیر اعلام النبلاء /۱۷ ۳۵۰.

۴– ۴) . شذرات الذهب /۳ ۲۲۰.

او،ابوبکر احمدبن محمّدبن احمد خوارزمی شافعی،متوفّای سال ۴۲۵ است.

در سلسله ی راویانِ روایت حدیث از حافظ ابن عساکر در تاریخش قرار دارد. (۱)

شرح حالش

۱ – خطیب: «احمدبن محمّدبن احمدبن غالب، ابوبکر، خوارزمی معروف به «برقانی». پس از آن مسافرت ها و استادانش را در کشورها نام برده، می افزاید: به بغداد بازگشت و در آن جا ساکن شد و حدیث نقل کرد که آن ها را از او نوشتیم. او ثقه، پارسا، بادقّت، ثبت کننده و فهمیده بود. کسی اثبت از او در میان اساتیدمان دیده نشد...

شنیدم ابوالقاسم ازهری می گفت: برقانی پیشوایی است که اگر بمیرد این شأن و مقام، یعنی حدیث از دست می رود.

و شنیدم ابومحمّد خلّال، برقانی را یاد کرد و گفت: او تافته ی جدابافته بود و در روز چهارشنبه اوّل رجب سال ۴۲۵ درگذشت.» (۲)۲ – ذهبی: «برقانی، امام، حافظ، استاد فقیهان و محدّثان... شیخ بغداد بود.» (۳)۳ – اسنوی: «او پیشوا، حافظ، پارسا، کوشا در عبادت، حافظ قرآن بود.» (۴)

۳۵ – روایت نرسی

اشاره

او محمّدبن عمر نرسی متوفّای سال ۴۲۶ و استاد خطیب بغدادی است که حدیث را در تاریخش از او روایت کرده است. (۵)

شرح حالش

خطیب بغدادی در شرح حال او گوید:

«محمّدبن عمربن قاسم بن بشربن عاصم بن احمد، ابوبکر نرسی، که به «ابن عدسیّه» شناخته می شود. از او حدیث نوشتیم، او استادی صالح، بسیار راست گو از اهل سنّت و مشهور به نیکی بود...» (۶)

۳۶ – روایت ثعلبی

اشاره

او، ابواسحاق، احمدبن محمّدبن ابراهیم متوفّای سال ۴۲۷ یا ۴۳۷ است.

حدیث را در تفسیر معروفش از طریق احمد و ترمذی با همان الفاظ آنان، روایت

۱- ۱) . ترجمه اميرالمؤمنين عليه السلام از تاريخ دمشق، حديث شماره/ ۹۹۴.

۲- ۲) . تاريخ بغداد /۴ ۳۷۳.

۳- ۳) . تذكره الحفّاظ /۳ ۱۰۷۴.

۴- ۴) . طبقات الشافعيه /۱ ۲۳۱.

۵- ۵) . تاريخ بغداد /۱۱ ۴۸.

۶- ۶) . تاريخ بغداد /۳ ۳۷.

کرده است.

شرح حالش

۱ – سبکی: «او یگانه ی دوران خویش در علم قرآن بود.» (۱)۲ – داوودی: «یگانه ی دوران خویش در علم قرآن، حافظ لغت، سرآمد در عربی، واعظ و مورد وثوق بود...» (۲)۳ – اسنوی: «ابن صلاح و نووی او را از فقیهان شافعی یاد کرده اند، او پیشوایی در لغت و نحو بود.» (۳)

۳۷ – روایت دسکری

اشاره

او، ابوطالب یحیی بن علی متوفّای سال ۴۳۱ و استاد خطیب بغدادی است که حدیث شریف را در تاریخش از او نقل کرده است. (۴)

شرح حالش

۱ – عبدالغافر فارسی: «ابوطالب دسکری، یحیی بن علیّ بن طیب، فقیه صوفی دسکری، ابوطالب، ساکن حلوان، خادم تهیدستان آن شهر و بزرگ شهر و مفتی و محدّث و قاضی. در جرجان و نیشابور و اصفهان حدیث نوشت.

و از غطریفی و ابن مقری حدیث نقل کرد و بسیار روایت نمود، غریبان از روی تبرّک جستن به روایتش از او روایت شنیدند و روز جمعه در رجب سال ۴۳۱ درگذشت. احمدبن ابوسعد بن علی نیشابوری مؤذّن از او روایت نقل کرده است.» (۵)۲ – سبکی: «یحیی بن علی... استاد گردشگر در کشورها، از ابااحمدغطریفی و

۱– ۱) . طبقات الشّافعیه /۴ ۵۸.

۲– ۲) . طبقات المفسّرین /۱ ۶۵.

۳– ۳) . طبقات الشّافعیه /۱ ۴۲۹.

۴– ۴) . تاریخ بغداد /۲ ۳۷۷.

۵– ۵) . تاریخ نیشابور/ ۷۴۲.

دیگران حدیث شنید. ابوبکر خطیب و دیگران از او روایت نقل کردند.» سپس همان سخن فارسی را آورده است. (۱)

۳۸ – روایت صیمری

اشاره

او، حسین بن علی، متوفّای سال ۴۳۶، استاد خطیب بغدادی است که حدیث شریف را در تاریخش از او روایت کرده است. (۲)

شرح حالش

۱ – خطیب بغدادی: «در بغداد ساکن شد، یکی از فقیهان عراقی مذکور بود.

دارای نوشته ها و نظر نیکویی بود. در آغاز کارش قضاوت مدائن را بر عهده گرفت و در اواخر به قضاوت ربع الکرخ منصوب شد که تا پایان عمرش در این سمت باقی ماند. از او نوشتم و او بسیار راست گو، خردمند، هم نشینی نیکو بود. حقوق اهل علم را به خوبی می دانست. سال ۴۳۶ درگذشت.» (۳)۲ – ابن جوزی باهمان عبارت خطیب که گذشت، شرح حال او راآورده است. (۴)۳ – ذهبی: «صیمری، قاضی، علّامه... از فقیهان بزرگ مناظره کننده، بسیار راست گو و خردمند بود...» (۵)۴ – سمعانی: «یکی از فقیهان یادشده از اصحاب ابوحنیفه بود.» سپس عبارت خطیب را آورده است. (۶)

۱- ۱) . طبقات السبکی /۵ ۳۵۷.

۲- ۲) . تاریخ بغداد /۷ ۱۷۲.

۳- ۳) . تاریخ بغداد /۸ ۷۸.

۴- ۴) . المنتظم /۸ ۱۱۵.

۵- ۵) . سیر اعلام النبلاء /۱۷ ۶۱۵.

۶- ۶) . الأنساب/ الصیمری.

۳۹ – روایت سهمی

اشاره

او، حمزهبن یوسف سهمی، ابوالقاسم جرجانی متوفّای سال ۴۳۷ است. این حدیث شریف را چنین روایت کرده است:

«ما را خبر داد ابن عـدی: احمـدبن سـلمه که از ثقه ها حـدیث کرده است: خبر داد ما را ابواحمـدابن عـدی، از عبدالرّحمان بن سلیمـان بن موسـی بن عـدی جرجانی در مکّه، از احمـدبن سـلمهبن عمرو جرجانی، از ابومعاویه، از اعمش، از مجاهـد، از ابن عبّاس که گفت: رسول خدا صـلی الله علیه و آله و سـلم فرمود: «من شـهر دانشم و علی در آن است، هر کس دانش را خواهد، باید از در آن نزد آن بیاید.» (۱)

شرح حالش

۱ – ابن جوزی: «حمزهبن یوسف... ابوالقاسم جرجانی، بسیار حدیث روایت کرد.» (۲)۲ – ذهبی: «سهمی امام، حافظ، محدّث، بادقّت، نویسنده ابوالقاسم...

محـدّث جرجـان... کتـاب هـا نوشت و در علّت ها و رجال سـخن گفت،... سال ۴۲۸ و یـا ۴۲۷ درگـذشت. خطیب بغدادی از مردی، از او حـدیث کرده اسـت.» (۳)۳ – سـیوطی: «امـام ثَبِت... به کشورها سـفر کرد... نوشت و جرح و تعـدیل و تصـحیح و تعلیل کرد... در سال ۴۲۷ درگذشت.» (۴)

۴۰ – روایت عتیقی

اشاره

او، احمـدبن محمّد عتیقی، متوفّای سال ۴۴۱ و اسـتاد خطیب بغـدادی است که در تاریخش حدیث را از او روایت کرده است. (۵)

ص:۳۹۸

۱– ۱) . تاریخ جرجان/ ۲۴، جاب حیدرآباد.

۲– ۲) . المنتظم /۸ ۸۷.

۳– ۳) . سیر اعلام النبلا /۱۷ ۴۶۹.

۴– ۴) . طبقات الحفّاظ/ ۴۲۲.

۵– ۵) . تاریخ بغداد /۴ ۳۴۸.

شرح حالش

۱ – خطیب: «از او نوشتم و بسیار راستگو بود... شنیدم که ابوالقاسم ازهری، ابوالحسن عتیقی را نام برد و به نیکی او را ستود و ثقه دانست. عتیقی سحر روز سه شنبه بیست و یکم صفر سال ۴۴۱ درگذشت.» (۱)۲ – سمعانی: «یکی از ثقه هایی بود که بسیار حدیث می دانست. به شام و سرزمین مصر مسافرت کرد و حدیث فراوانی شنید. ابوبکر احمدبن علی بن ثابت خطیب از او روایت کرده است.» (۲)۳ – ابن جوزی: «او بسیار راستگو بود.» (۳)۴ – ذهبی: «امام محدّث ثقه است.» (۴)

۴۱ – روایت ابوسعید فقیه

اشاره

حدیث را حافظ ابن عساکر، از حافظ زاهربن طاهر شحامی، از او روایت کرده است. (۵)

شرح حالش

ذهبی گوید: «استاد، فقیه، امام، ادیبِ نحویِ طبیب، مسندِ خراسان، ابوسعدمحمّدبن عبدالرّحمان بن محمّدبن احمدبن محمّدبن جعفر نیشابوری کنجرودی یا جنرودی – «جنزرود» محلّه ای است – بیهقی و سکری از او روایت کرده اند.» بسیار حدیث روایت کرد و اسناد عالی به او پایان گرفت... و زاهر شحامی از او روایت کرد... گویم: در صفر سال ۴۵۳ درگذشت. حدیث های بسیاری با اجازه ی عالی از او شنیدیم.» (۶)

ص:۳۹۹

۱– ۱) . تاریخ بغداد ۴ / ۳۷۹.

۲– ۲) . الأنساب /۸ ۳۹۳.

۳– ۳) . المنتظم /۸ ۱۴۲.

۴– ۴) . سیر اعلام النبلاء /۱۷ ۶۰۲.

۵– ۵) . التجرید، از ابن عساکر دست نویس است.

۶– ۶) .سیر اعلام النبلاء ۱۰۱/۱۸

ودرکتاب های زیر شرح حال اوآمده است: الوافی بالوفیات ۳ / ۲۳۱؛ طبقات الشافعیه از ابن قاضی شهبه ۱ / ۷۸؛ شذرات الذهب ۳ / ۲۹۱؛ العبر ۳ / ۲۳۰.

۴۲ - روایت جوهری

اشاره

او ابومحمّدحسن بن علی بغدادی متوفّای سال ۴۵۴ است، که در سلسله ی راویان روایت حافظ ابن عساکر از حدیث، در کتاب تاریخش قرار دارد. (۱)

شرح حالش

۱- خطیب:«مطالبی از اوبرگرفته ایم.اوثقه ،امین وبسیار شنونده ی حدیث بود.» (۲)۲ - ذهبی: «بزرگی و عظمت روایت در حدیث به او منتهی شد. در مجلس های بسیاری حدیث املاـ کرد و صاحب حدیث بود.» (۳)۳ - ابن اثیر: «بغدادی ثقه با احادیث بسیار بود. اصلیتش شیرازی بود و در بغداد متولّد شد، از ابوبکر قطیعی و ابوعمرو بن حیویه و دیگران حدیث شنید.

ابوبکر خطیب از او روایت نقل کرده است. در سال ۴۵۴ درگذشت.» (۴)

۴۳ - روایت عیّار

اشاره

او ابوعثمان سعیدبن احمد نیشابوری متوفّای سال ۴۵۷ است. او در سلسله ی راویان این حدیث در روایت حافظ ابن نجّار بغدادی قرار دارد. (۵)

شرح حالش

۱ - ذهبی: «عیّار، استاد، دانشمند، زاهد، کهنسال ابوعثمان سعیدبن ابوسعید، احمدبن محمّدبن نعیم بن اشکاب نیشابوری، صوفی معروف به

۱- ۱) .تاریخ دمشق ترجمه امیرالمومنین (ع)حدیث ۹۹۵

۲- ۲) .تاریخ بغداد ۷ / ۳۹۳.

۳- ۳) .العبر ۳ / ۲۳۱.

۴- ۴) .اللباب ۳۱۳/۱.

۵- ۵) . به روایت او و فتح الملک العلی / ۵۴ بنگرید.

«عیّار»... از او حدیث نقل کرده اند: محمّدبن فضل فراوی، زاهر شحامی، ابوالمعالی محمّدبن اسماعیل فارسی، و گروهی دیگر و از اصفهان، غانم بن احمد جلودی و فاطمه دختر محمّد بغدادی... عبدالغافر گوید: عیّار در «غزنه» در ربیع الأوّل سال ۴۵۷ درگذشت.» (۱)۲ – صفدی: «عمری طولانی کرد تا از صد سال گذشت و در نقل روایت از استادانش یگانه شد... بزرگان و پیشوایان از او روایت کرده اند. در غزنه سال ۴۵۷ درگذشت.» (۲)۳ – ابن العماد، همین گونه شرح حال او را آورده است. (۳)

۴۴ – روایت حسکانی

اشاره

او حافظِ قاضی، ابوالقاسم حسکانی حذّاء متوفّای بعد از سال ۴۷۰ است.

حدیث «أنا مدینه العلم» را چنین روایت کرده است: «ما را خبر داد، سیّد ابوالحسن محمّدبن حسینی، با خواندن حدیث، از محمّدبن محمّدبن سعد هروی...– که با خطّ خودش آن را برایش نوشت از محمّدبن عبداللّه شامی، و ابوصلت هروی و ابومعاویه، از اعمش، از مجاهد، از ابن عبّاس که گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «من شهر دانشم و علی در آن است. پس هر کس دانش را خواهد، باید نزد آن دَر بیاید.» (۴)

شرح حالش

۱ – عبدالغافر: «ابوالقاسم حسکانی حذّاء، عبیداللّه بن عبداللّه بن احمد...

حافظِ با دقّت، از پیروان ابوحنیفه، فاضل، از خانواده ی دانش، وعظ و حدیث...

بسیار حدیث شنید و استادی برگزیده بود، باب ها و کتاب ها و لطیفه ها را گردآورد...

و تنها به دریافت بسنده نکرد؛ بلکه به نشر و بازگویی حدیث هم روی آورد.» (۵)

۱– ۱) . سیر اعلام النبلاء /۱ ۸۶.

۲– ۲) . الوافی بالوفیات /۱۵ ۱۹۸.

۳– ۳) . شذرات الذّهب /۳ ۳۰۴.

۴– ۴) . شواهد التنزیل/ ۸۱.

۵– ۵) . السیاق فی تاریخ نیسابور/ ۴۶۳.

۲ – ذهبی: «حسکانی قاضیِ محدّث... حافظ، استادی دقیق و با توجّهی کامل به علم حدیث... کهنسالی با اسناد ارزشمندی بود... همواره می شنید و گردآوری می کرد و بازگو می نمود، عبدالغافربن اسماعیل فارسیِ محدّث از او بسیار حدیث نقل کرده و در کتاب تاریخش از او نام برده است؛ ولی من نیافتم که تاریخ درگذشت او را آورده باشد. بعد از سال ۴۷۰ درگذشت. از او مجلس درسی یافتم که دلالت بر تشیّع و خبرگی او در حدیث دارد. و آن صحیح دانستنش خبر «ردّالشمس» برای علی است و اینکه ناصبی ها خورشید را خوار شمردند.» (۱)

۴۵ – روایت ابن مسعده

اشاره

او ابوالقاسم اسماعیل بن مسعده ی جرجانی، متوفّای سال ۴۷۴ است.

در سلسله ی راویان روایت حافظ ابن عساکر قرار دارد. (۲)

شرح حالش

ذهبی: «امام، مفتی، رییس، ابوالقاسم اسماعیل بن مسعدهبن اسماعیل فرزند امام کبیر، ابوبکر اسماعیلی جرجانی، از پدرش و عمویش، مفضل و حمزهبن یوسف حافظ، و قاضی محمّدبن یوسف شالنجی، و احمدبن اسماعیل رباطی، حدیث شنید.»

و از او حدیث شنیده اند: زاهر شحامی و برادرش وجیه... در سال ۴۰۴ متولّد شد و در سنّ ۷۰ سالگی در گرگان درگذشت. او پیشتاز با عظمت، امام، واعظی بلیغ بود. نظم و نثر و دانش گسترده ای داشت. ابن سمرقندی از او کتاب «الکامل» از ابن عدی را روایت کرده است.» (۳)شرح حال او در المنتظم ۹ / ۱۰ و الوافی بالوفیات ۹ / ۲۲۳ و شذرات

ص:۴۰۲

۱- ۱) .تذکره الحفّاظ /۳ ۱۲۰۰

۲- ۲) . ترجمه امیرالمومنین (ع)از تاریخ دمشق ۴۶۴/۲ شماره ۹۸۶

۳- ۳) . سیر أعلام النبلاء /۱۸ ۵۶۴.

الذهب ۳ / ۳۵۴ و کتاب های دیگری هم آمده است.

۴۶ – روایت ابوالولید باجی

اشاره

او، ابوولید سلیمان بن خلف اندلسی، متوفّای سال ۴۷۴ است. او در سلسله ی راویان روایت علّامه محدّث، احمد مغربی در کتابش «فتح الملک» قرار گرفته است. (۱)

شرح حالش

۱ – ابن خلّکان: «ابوالولید الباجی، سلیمان بن خلف... از دانشمندان و حافظان اندلس است... و او یکی از پیشوایان مسلمانان است... سال ۴۷۴ در «المریه» درگذشت.» (۲)۲ – ذهبی: «ابوالولید الباجی، امام، علّامه، حافظ، آگاه از رشته های مختلف، قاضی، ابوالولید سلیمان بن خلف...» (۳)۳ – یافعی: «از دانشمندان و حافظان اندلس بود» سپس گفته های ابن خلّکان و ذهبی را آورده است. (۴)۴ – سیوطی: «علّامه حافظ، آگاه به رشته های مختلف... در حدیث و علّت ها و رجال آن و در فقه و مشکلاتش و در کلام و تنگناهایش، سرآمد شد. دوستان از او فقه آموختند و خلائق از او روایت کردند...» (۵)

۴۷ – روایت سمرقندی

اشاره

او، ابومحمّد حسن بن احمدبن محمّد سمرقندی، متوفّای سال ۴۹۱ می باشد. در بسیاری از طرق و اسانید نامش آمده است... و مغربی گوید: «آن را

۱- ۱) . فتح الملک العلی / ۵۷.

۲- ۲) . وفیات الأعیان /۲ ۴۰۸.

۳- ۳) . سیر اعلام النبلاء /۱۸ ۵۳۵.

۴- ۴) . مرآه الجنان /۳ ۱۰۸.

۵- ۵) . طبقات الحفّاظ / ۴۴۰.

حافظ ابومحمّـد حسن بن احمـد سـمرقندی در«بحرالأسانیـد فی صـحاح المسانیـد» نقل کرده است. که درآن کتاب یک صـد هزارحدیث با اسنادهای صحیح گردآورده است.»

شرح حالش

۱ - ذهبی: «سـمرقندی، حافظ، پیشوای رجال، ابومحمّـد حسن بن احمدبن محمّد... ابوسـعد سـمعانی گوید: از اسـماعیل حافظ درباره او پرسـیدم. گفت: امام حافظ است. شـنید و گرد آورد و تصـنیف کرد. و عمربن محمّـد نسـفی در کتاب «القند» گوید: «امام، حافظ، به پادارنده ی سنّت، ابومحمّد سمرقندی ساکن نیشابور، در دورانش همانندش در شرق و غرب در رشته او کسی نبود. کتاب «بحرالأسانیـد فی صـحاح المسانید» را دارد که یک صد هزار حدیث در آن گرد آورده است. اگر مرتّب و مهذّب شود، در اسـلام ماننـدش به دست نمی آیـد و هشت صـد جز دارد... در ذیقعده ی سال ۴۹۱ درگذشت.» (۱)۲ - سیوطی: «او امام، حافظ، بی نظیر در حفظ بود. در زمانش مانند او در شرق و غرب نبود.» (۲)

۴۸ - روایت راغب اصفهانی

اشاره

او، ابوالقاسم حسین بن محمّد بنابر یک قول - متوفّای سال ۵۰۲ است.

حدیث را مرسـلاً از رسول خدا صـلی الله علیه و آله و سـلم روایت کرده، گوید: «رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «أنا مدینه العلم و علیّ بابها.» (۳)

شرح حالش

۱ - ذهبی: «راغب علّـامه ی مـاهر و محقّق درخشـان، ابوالقـاسم حسـین بن محمّـدبن مفضـل اصـفهانی ملقّب به «راغب» دارای تصنیف هاست. از متکلّمان

۱- ۱) . تذکره الحفّاظ /۴/ ۱۲۳۰.

۲- ۲) . طبقات الحفّاظ/ ۴۴۹.

۳- ۳) . المفردات/ ۶۴.

باهوش بود. سال وفات و شرح حال او را به دست نیاوردم.» (1)۲ – سیوطی: «راغب، دارای تألیفاتی است. در اوایل سده ی پنجم بود.

«مفردات القرآن» و «افانین البلاغه» و «المحاضرات» از نوشته های اوست که هر سه کتاب را دیدم. گمان می کردم راغب معتزلی است؛ تا اینکه به خطّ شیخ بدرالدّین زرکشی بر پشت نسخه ای از «القواعد الصغری» نوشته ی عبدالسّلام این متن را دیدم: امام فخر الدّین رازی در تأسیس التقدیس در اصول آورده است که ابوالقاسم راغب از پیشوایان سنّت است و او را قرین غزالی کرده است. گفت: و این فایده نیکویی است؛ زیرا بسیاری از مردم گمان می کنند که او معتزلی است.» (2)

۴۹ – روایت ابن قبیس

اشاره

او از رجال حافظ ابن عساکر است. (3)

شرح حالش

ذهبی گوید: «استاد، امام، فقیه، نحوی، پارسا، عابد، پیشوا، ابوالحسن علیّ بن احمدبن منصوربن محمّدبن قبیس غسّانی دمشقی مالکی، متولّد سال ۴۴۲، از پدرش و از ابوالقاسم سمیاطی و ابوبکر خطیب حدیث شنید...

ابوالقاسم ابن عساکر... از او حدیث نقل کرد.

ابن عساکر گوید: او ثقه، خویشتن دار و بیداردل بود. در خانه اش در «درب النقاشه» یا خانه اش در «المناره الشرقیه» در مسجد گوشه گیر بود. او فقیه و مفتی بود. نحو و فریضه ها را به گوش دیگران می رساند و به سنّت بسیار پای بند بود.

دوستدار اهل حدیث بود و جز از اصل، حدیث نقل نمی کرد. بسیار از او شنیدم، روز عرفه ی سال ۵۳۰ درگذشت.

و سلفی گفت: ساکن مناره بود، پارسا و عابد و ثقه بود. در زمانش در دمشق

ص:۴۰۵

۱– ۱) . سیر أعلام النبلاء /۱۸ ۱۲۰.

۲– ۲) . بغیهالوعاه /۲ ۲۹۷.

۳– ۳) . ترجمه امیرالمؤمنین علیه السلام از تاریخ دمشق /۲ ۴۶۴ شماره ی ۹۹۲.

ماننـدش نبود. و در دانش های بسـیاری پیشـتاز بود. محـدّث و محدّث زاده بود.» (۱)شرح حـال او در این کتـاب ها هم هست: مرآه الجنان ۳ / ۲۵۷؛ العبر ۴ / ۸۲؛ النجوم الزاهره ۵ / ۲۵۹؛ انباه الرواه ۲ / ۲۳۲.

۵۰ – روایت ابن قشیری

اشاره

او استادِ حافظ ابن عساکر است که حدیث شریف را از او روایت کرده (۲) و متوفّای سال ۵۳۲ می باشد.

شرح حالش

ذهبی گوید: «ابن قشـیری: عبدالمنعم، استاد، امام، مسند، کهنسال، ابوالمظفّر فرزند استاد ابوالقاسم عبدالکریم بن هوازن قشیری نیشابوری، سال ۴۴۵ متولّد شد.

عبدالوهاب انماطی، ابوالفتح بن عبدالسّلام، ابوسعد سمعانی و ابن عساکر، از او حدیث نقل کرده اند.

سمعانی گوید: استادی ظریف، با پوشیدگی احوال، با همنشینی نیکو و بدون دخالت در کارها...» (۳)شرح حال او در «المنتظم ۱۰ / ۷۵؛ طبقات الشافعیه از سبکی ۷ / ۱۹۲ و دیگر کتاب ها آمده است.

۵۱ – روایت زاهر شحامی

اشاره

او ابوالقـاسم زاهربن طاهر شـحامی، متوفّای سال ۵۳۳ است. در چنـدین اسانیـد از جمله روایت حافـظ ابن عسـاکر در تاریخش آمده است. (۴)

۱- ۱) . سیر اعلام النبلاء ۱۸ / ۱۲۰.

۲- ۲) . ترجمه امیرالمؤمنین علیه السلام از تاریخ دمشق ۲/ ۴۶۴. شماره ی ۹۸۴.

۳- ۳) . سیر اعلام النبلاء ۱۹/ ۶۲۳، با اختصار.

۴- ۴) . شرح حال امیرالمؤمنین علیه السلام حدیث ۹۸۴.

شرح حالش

۱ – ذهبی: او را به «مسند خراسان» توصیف کرده است. (۱)۲ – ابن جوزی: از او در حوادث سال ۵۳۳ نام برده است. (۲)۳ – ابن جزری گوید: «زاهربن طاهربن محمّدبن ابوالقاسم شحامی مستملی، ثقه و با صحّت در شنیدن است. مسند نیشابور بود و در ربیع الثانی سال ۵۳۳ درگذشت.» (۳)

۵۲ – روایت ابومنصور قزّاز

اشاره

او، ابومنصور عبدالرّحمان بن محمّدبن زریق قزّاز، متوفّای سال ۵۳۵ است. در سلسله ی راویان روایت ابن اثیر که به واسطه ی ابن یمن کندی، حدیث را روایت کرده، آمده است. (۴)

شرح حالش

۱ – ابن جوزی: «او درست می شنید... آرام و کم سخن، نیکوکار، خوش اخلاق، شکیبا بر تنهایی، و نرم خو بود...» (۵)۲ – ذهبی: «قزّاز، استاد، جلیل القدر، ثقه ابومنصور... راوی تاریخ بغدادی از خطیب است. ابن عساکر و سمعانی و ابوموسی مدینی و ابن جوزی... و ابوالیمن کندی از او حدیث نقل کرده اند... او استادی صالح، دوست پذیر، پاکدل، خوش اخلاق، شکیبا بود و به کارهایی می پرداخت که برای او فایده داشت. سال ۵۳۵ درگذشت و درست می شنید. سمعانی و دیگران از او ستایش کرده اند.» (۶)۳ – ابن اثیر گوید: «مردم زیاد از او روایت کرده اند و از طریق او، تاریخ بغداد

ص:۴۰۷

۱– ۱) . العبر /۴ ۹۱.

۲– ۲) . المنتظم /۱۰ ۷۹.

۳– ۳) . طبقات القراء /۱ ۲۸۸.

۴– ۴) . اسد الغابه /۴ ۲۲.

۵– ۵) . المنتظم /۱۰ ۹۰.

۶– ۶) . سیر اعلام النبلاء /۲۰ ۶۹.

خطیب شهرت یافت.» (۱)

۵۳ – روایت زمخشری

اشاره

او، جاراللّه محمودبن عمر زمخشری متوفّای ۵۳۸ است. حـدیث را در کتـابش در بخش «غریـب الحـدیث» و در کتابش «خصائص العشره» آورده است. (۲)

شرح حالش

۱ – ابن خلّکان: «ابوالقاسم محمودبن عمر... پیشوای بزرگ در تفسیر و حدیث و نحو و لغت و علم بیان. بـدون تردید بزرگ دوران خویش بود. از گوشه و کنـار برای بهره گیری از دانش هایش نزدش می آمدنـد...» (۳)۲ – یاقوت حموی: «او پیشوا در تفسیر و نحو و لغت و ادبیات بود. دانشـی گسترده و بخششـی فراوان داشت، در دانش های بسیاری سرآمد، معتزلی مذهب و آشکارکننده آن بود.»

۳ – داوودی: «دانشـی گسترده و بخششی فراوان داشت، بسیار باهوش، با زیبایی قریحه و در هر دانشی سرآمد بود؛ با بزرگان دیدار می کرد و کتاب های سودمندی نوشت...» (۴)

۵۴ – روایت انماطی

اشاره

او، ابوالبرکات عبـدالوهّاب انماطی متوفّای سال ۵۳۸ و از اسـتادان حافـظ ابن عساکر است که حـدیث را در تاریخش از او نقل کرده است. (۵)

ص:۴۰۸

۱– ۱) . اللباب ۳۳/۳

۲– ۲) .الفاءق فی غریب الحدیث ۲۸/۱ خصائص العشره چاپ بغداد سال ۹۸/۱۳۸۸

۳– ۳) . وفیات المفسرین ۲ ۳۱۴

۴– ۴) . طبقات المفسّرین /۲ ۳۱۴.

۵– ۵) . ترجمه امیرالمؤمنین علیه السلام از تاریخ دمشق/ حدیث ۹۹۴.

شرح حالش

۱ – ذهبی: «سـمعانی گفت: او حافظ، ثقه، بادقّت است، روایت بسـیاری می دانـد، همواره خوش سـیما، هنگام ذکر گفتن زود گریان، نیکومعاشرت بود...

سلفی گفت: عبـدالوهاب دوست ما و حافظی مورد اطمینان بود. شـناخت خوبی (از روایت) داشت. ابن الناصـر گفت: بازمانده ی استـادان بود. حـدیث بسـیار شـنید و خوب می فهمیـد. ناشـناس از دنیا رفت و مورد اطمینان بود.» (۱)۲ – سیوطی:«أنماطی، حافظ، دانشمند، محدّث بغداد، ابوالبرکات است...» (۲)

۵۵ – روایت ابن خیرون

اشاره

او، ابومنصور محمّدبن خیرون بغدادی، متوفّای سال ۵۳۹ می باشـد. حدیث را ابن عساکر در تاریخش از او روایت کرده است. (۳)

شرح حالش

۱ – ابن جوزی: «او مورد اطمینان بود و شنیدنش صحیح و درست، بسیار از او شنیدم و بر او (حدیث) خواندم.» (۴)

۲ – ذهبی: «ابن خیرون، استاد و پیشوای کهنسال است – سمعانی گفت: مورد اطمینان و صالح بود و کاری غیر از تلاوت قرآن و آمـوزش آن نـداشت ابن الخشـاب گفت او شـافعی و از اهـل سـنت بود در رجب سـال ۵۳۹ در بغـداد درگذشت (۵)۳–ابن جرزی (حافظ از او روایت کرده است)او مردی صالح خیر و در قرائت ها پیشوا بود (۶)

۱– ۱) . تذکره الحفّاظ /۴ ۱۲۸۲ و شرح حالی هم در سیر اعلام النبلاء /۲۰ ۱۳۴ دارد.

۲– ۲) . طبقات الحفّاظ/ ۴۶۴.

۳– ۳) . ترجمه امیرالمؤمنین علیه السلام / حدیث ۹۹۲.

۴– ۴) . المنتظم /۱۰ ۱۱۵.

۵– ۵) . سیر أعلام النبلاء /۲۰ ۹۴.

۶– ۶) . طبقات القرّاء /۲ ۱۹۲.

۵۶ – روایت فاطمه دختر محمّد بغدادی

اشاره

متوفّای سال ۵۳۹ و استاد سمعانی، و ابن عساکر و ابوموسی مدینی و تعدادی دیگر از حافظان برجسته بود. در سلسله راویان این حدیث شریف به روایت حافظ ابن نجّار قرار گرفته است که ابن نجّار به یک واسطه حدیث را از او نقل کرده است که او از عیّار نیشابوری (که پیشتر آمد) روایت کرده است.

شرح حالش

۱ – ذهبی: «فاطمه دختر بغدادی، استادی دانشمند، واعظه صالحه، کهنسال، مسند اصفهان، ام البهاء، فاطمه دختر محمّدبن ابوسعد احمدبن حسن بن علیّ بن بغدادی اصفهانی است. تولّدش بعد از سال چهارصد و چهار است... عمری طولانی داشت و در مطالبی متفرّد بود. سمعانی و ابن عساکر و ابوموسی مدینی از او حدیث نقل کرده اند. سمعانی گفت: او استاد، کهنسال و مسند بود. تاریخ تولّدش را آورده است. و ابوموسی گفت: در بیست و پنجم رمضان سال ۵۳۹ درگذشت و گفت: سنّش نزدیک به نود و چهار سال بود.» (۱)۲ – ابن عماد: «مسندِ اصفهان... و صحیح بخاری را از سعید عیّار شنید...» (۲)

۵۷ – روایت وجیه بن طاهر

اشاره

او، وجیه بن طاهر شحّامی بغدادی و متوفّای سال ۵۴۱ می باشد. در سلسله ی راویان حدیث به روایت حافظ حموینی در «فرائد السمطین» و حافظ ذهبی در «تذکره الحفّاظ» قرار دارد که این حدیث شریف را از حسن بن احمد سمرقندی روایت کرده است.

شرح حالش

۱ – ابن جوزی: «استادی صالح، بسیار راست گو، نیکوروش، باسیما و

۱– ۱) . سیر اعلام النبلاء /۲۰ ۱۴۸؛ العبر /۴ ۱۰۹.

۲– ۲) . شذرات الذهب /۴ ۱۲۳ و در اعلام النساء /۴ ۱۱ شرح حالی دارد.

محاسنی نورانی، به سرعت گریان، بسیار ذکرگو بود و من از او نسبت به شنیده هایش و مجموعه هایش اجازه دارم.» (۱)۲ – ذهبی: «مردی خیّر، متواضع، متعبد البته نه همانند برادرش و در دوران خودش یگانه بود.» (۲)هم چنین گوید: «شیخ عادل و مسند خراسان بود. ابن عساکر و سمعانی از او حدیث نقل کرده اند. سمعانی گوید: از او بسیار نوشتم. مانند مردان نیکوکار متواضع، اظهارکننده ی دوستی و خوش صحبت، همواره مشغول ذکرگفتن بود و بسیار قرآن می خواند و صله رحم می کرد. در دوران خودش در چیزهایی یگانه بود.» (۳)

۵۸ – روایت قاضی عیاض

اشاره

او، عیاض بن موسی متوفّای سال ۵۴۴ می باشد. در سلسله ی راویان حدیث به روایت حافظِ مغربی در کتابش «فتح الملک» واقع شده است. (۴)

شرح حالش

۱ – ابن وردی: «قاضی عیاض بن موسی بن عیاض بستی در مراکش، تولّدش در «سبته» در سال ۴۷۶ می باشد. یکی از پیشوایان حافظان محدث و ادیبان است.

کتاب ها و اشعارش گواه بر آن است.» (۵)۲ – ابن خلّکان: «در دوران خودش در حدیث و علوم آن سرآمد بود.» (۶)۳ – ذهبی: «ابن بشکوال گفت: او از اهل علم و یقین و باهوش و فهم است.» (۷)

ص:۴۱۱

۱– ۱) . المنتظم /۱۰ ۱۲۴.

۲– ۲) . العبر /۴ ۱۱۳.

۳– ۳) . سیر اعلام النبلاء /۲۰ ۱۰۹.

۴– ۴) . فتح الملک العلی / ۵۷.

۵– ۵) . تتمه المختصر /۲ ۷۲.

۶– ۶) . وفیات الأعیان /۳ ۱۵۲.

۷– ۷) . تذکره الحفّاظ /۴ ۱۳۰۴.

۵۹ – روایت دهقلی

این حدیث را در کتابش «لباب الألباب فی فضائل الخلفاء» در فصل «الأخبار المسنده فی شأن أمیرالمؤمنین علیه السلام » چنین روایت کرده است:

«ما را خبر داد، استاد فقیهم، پیشوای پیش کسوت، نگهبان دین، شرف اسلام، ابوحفص عمربن عیسی خطیبی، از منصوربن هبهاللّه اسدآبادی در روز جمعه ی سیزدهم ذیقعده ی سال ۵۴۳- از أبوالدرداء سعدبن ابوعبداللّه حسین بن محمّد زوزنی، از ابوالفصل عبدالملک بن ابوالحسن بن محمّد هروی، از ابوعثمان، از قتیبهبن سعید، از یعقوب بن عبد الرّحمان و عبدالعزیزبن ابوخازم و لفظ از یعقوب است از سهل بن سعد ساعدی، از ابن عبّاس که گفت:

رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «أنا مدینه العلم و علیّ بابها.»

۶۰ – روایت ملّا

اشاره

او، عمربن محمّدبن خضر موصلی معروف به «ملّا» متوفّای سال ۵۷۰ می باشد.

این حدیث شریف را در کتابش «وسیله المتعبدین» روایت کرده است. کتابی است که مورد اعتماد بزرگان قرار گرفته و در کتاب های حدیث و سیره ی نبوی از آن نقل کرده اند. (۱)

شرح حالش

گروهی از بزرگان شرح حال او را آورده اند و مورد ستایش قرار داده اند از جمله:

۱ – ابن جوزی، در تاریخش. (۲)۲ – سبط ابن جوزی، در تاریخش. (۳)

ص:۴۱۲

۱- ۱) . وسیلهالمتعبّدین /۲ ۱۶۴.

۲- ۲) . المنتظم /۱۰ ۲۴۹.

۳- ۳) . مرآهالزّمان /۸ ۳۱۰.

۳ - ابن تغری بردی، در تاریخش. (۱)۴ - ابن کثیر، در تاریخش. (۲)

۶۱ - روایت ابن الأنباری

اشاره

او، ابوالبرکات عبدالرّحمان بن محمّدبن انباری متوفّای سال ۵۷۷ می باشد .

این حدیث را مرسلاً؛ به گونه ارسال مُسلّم روایت کرده و گفته است: «پیامبر در حقّش می فرماید: أنا مدینه العلم و علیّ بابها.» (۳)

شرح حالش

۱ - اسنوی: «ابن الأنباریِ لغوی، ابوالبرکات عبدالرّحمان بن محمّدبن عبیداللّه... در ادبیّات متبحّر شد تا آن جا که در کتاب ها و شاگردان این رشته پیشوای زمان خویش شد... در بغداد شب جمعه ی نهم شعبان سال ۵۷۷ درگذشت.

ابن خلّکان از او یاد کرده است.» (۴)۲ - ابن شاکر کتبی: «پیشوایی ثقه و بسیار راست گو، با دانشی سرشار، خویشتن دار، پارسا، متقی و عفیف بود. از هیچ کس چیزی نمی پذیرفت.» (۵)۳ - ابن عماد: «بنده ی صالح ابوالبرکات؛ پارسا، عابد، مخلص، گوشه گیر و تارک دنیا بود.» (۶)

۶۲ - روایت طالقانی

اشاره

او، رضی الدّین ابوالخیر احمدبن اسماعیل طالقانی قزوینی متوفّای سال ۵۹۰ می باشد.

این حدیث را در کتابش «الأربعین» در باب بیست و سوم با عنوان «فی کون

۱- ۱) . النجوم الزّاهره /۶ ۶۷.

۲- ۲) . البدایه و النّهایه /۲ ۲۸۲.

۳- ۳) . لمع الأدله فی النحو/ ۴۶.

۴- ۴) . طبقات الشّافعیه /۱ ۱۲۰.

۵- ۵) . فوات الوفیات /۲ ۲۹۲.

۶- ۶) . شذرات الذّهب /۴ ۲۵۸.

علیّ باب مدینه العلم» چنین آورده است:

«و در این باره حاکم گفت: ما را حدیث کرد ابوالعبّاس اموی، از محمّدبن عبدالرّحمان هروی. حاکم گفت: و حدیث کرد ما را ابوعبداللّه محمّدبن عبداللّه صفّار، از ابراهیم بن اسحاق سرّاج نیشابوری در بغداد، از ابوصلت عبدالسّلام بن صالح بن سلیمان بن میسره هروی در نیشابور، از ابومعاویه از اعمش، از مجاهد، از ابن عبّاس که گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «أنا مدینه العلم و علیّ بابها.» (۱)

شرح حالش

۱ - ذهبی:

«طالقانی، استاد، امام، علّامه واعظ، دارای دانش ها، رضی الدّین ابوالخیر احمدبن اسماعیل بن یوسف طالقانی قزوینی شافعی... ابن النجّار گفت: او در مذهب و اصول و تفسیر و خلاف و موعظه پیشوا بود... بسیار عبادت کننده و نمازگزار بود، دائم الذّکر و کم خوراک... در روایتش مورد اطمینان... و ابن الدّبیثی گفت: در چندین مجلس درس حدیث املاء کرد... بسیار خیّر و بسیار نمازگزار بود... تا اینکه در محرّم سال ۵۹۰ درگذشت...» (۲)۲ - سبکی: «استاد، امام، فقیه، صوفی، واعظ، ملقّب به رضیّ الدّین، یکی از بزرگان...» و شرح حال مفصّلی برایش آورده است. (۳)

۶۳ - روایت ابوالیمن کندی

اشاره

او، زیدبن حسن کندی بغدادی، متوفّای سال ۶۱۳ است. در سلسله ی راویان این حدیث، به روایت حافظ گنجی و حافظ ابن اثیر، در کتاب «اسدالغابه» قرار دارد.

۱- ۱) . کتاب الأربعین المنتقی من مناقب المرتضی دست نویس است.

۲- ۲) . سیر اعلام النبلاء ۲۱/ ۱۹۰.

۳- ۳) . طبقات الشّافعیه ۶/ ۷.

شرح حالش

۱ – ذهبی: «علّامه تاج الدّین کندی، ابوالیمن زیدبن حسن بن زیدبن حسن بغدادی، حدیث خوان اهل لغت، استاد حنفی ها و قرآن خوانان و نحویین در شام و مسند دوران...» (۱)۲ – ابن جزری: «در شعبان سال ۵۲۰ ه در بغداد متولّد شد. و قرآن را از سبط الخیاط آموخت درحالی که حدود هفتساله بودکه این شگفت انگیزاست و عجیب تر آنکه قرائت های دهگانه رادرده سالگی خواند که پیش از او سابقه ندارد و شگفت آورترازآن طول عمرش و یگانگی او در دنیاست نسبت به اسنادهای والایش در قرائت ها و حدیث. او پس از خواندن قرائت ها هشتاد و سه سال زندگی کرد.» (۲)۳ – ابن اثیر: «او در نحو و لغت امام بود و در حدیث اسنادهایی عالی داشت و در دانش های مختلف سررشته داشت.» (۳)

۶۴ – روایت رافعی

اشاره

او، ابوالقاسم عبدالکریم بن محمّد رافعی قزوینی، متوفّای سال ۶۲۴ است و در سلسله ی راویان حدیث به روایت حافظ حموینی در کتاب «فرائد السمطین» آمده است. (۴)

شرح حالش

او از دانشمندان بزرگ و مورد اعتماد اهل سنّت در حدیث و تاریخ و رجال است. شرح حال نویسان او را ستایش کرده و بزرگ داشته اند. و کتابش «التدوین بذکر اهل العلم بقزوین» از کتاب های معتبر و مشهور میان اهل سنّت است... نگاه کنید به نوشته های:

۱ – سبکی در کتاب طبقات الشّافعیّه ۵ / ۱۱۹.

۱– ۱) . العبر، حوادث سال ۶۱۳.

۲– ۲) . طبقات القراء /۱ ۲۹۷.

۳– ۳) . الکامل فی التّاریخ /۱۲ ۱۳۰.

۴– ۴) . فرائد السمطین ۱ / ۹۸.

۲ - ابن وردی در کتاب تتمه المختصر ۲ / ۱۴۸.

۳ - ابن شاکر در کتاب فوات الوفیات ۲ / ۳.

و کتاب های دیگر رجال و تاریخ.

۶۵ - روایت ابونصر دمشقی

اشاره

او، ابونصر شمس الدّین محمّدبن هبهاللّه دمشقی متوفّای سال ۶۳۵ و استادِ حافظِ گنجی است که روایت را از او نقل و او را به «علّامه قاضی القضاه» توصیف نموده است.

شرح حالش

۱ - ذهبی: «ابونصرابن شیرازیِ، قاضی شمس الدّین محمّدبن هبهاللّه بن محمّد بن هبهاللّه بن یحیی دمشقی شافعی، سال ۵۴۹ متولّد شد. و ابوالوقت و گروه دیگری از مشایخ به او اجازه ی نقل حدیث دادند.

از ابویعلی بن حبوبی و گروه بسیاری حدیث شنید و کتابی در مشیخه داشت.

تدریس کرد و فتوا داد و مناظره نمود و از بزرگان اهل دمشق در دانش و روایت و ریاست و جلالت شد.

مدّتی در «شامیّه کبری» تدریس کرد و در جمادی الثّانی درگذشت. (۱)۲ - ابن قاضی شهبه: «او فقیهی فاضل، خیّر، دیندار و منصف بود. آرامش و وقار داشت و خوش سیما بود. بیشتر وقتش را به گسترش دانش سپری می کرد.» (۲)

۶۶ - روایت ابوالرّجا خوارزمی

اشاره

متوفّای سال ۶۵۸ است که این حدیث شریف را در کتاب «فضائل شهر

۱- ۱) . العبر /۵ ۱۴۵.

۲- ۲) . طبقات الشّافعیّه /۲ ۱۱۳، و شرح حال هایی در البدایه و النّهایه /۱۳ ۱۵۱ و شذرات الذّهب /۵ ۱۷۴ و طبقات السبکی /۵ ۴۳ دارد.

رمضان» در بخش «اللّیله السّادسه عشر» چنین آورده است: ابن عبّاس گفت:

رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «من شهر دانشم و علی در آن است. پس هر کس دانش را خواهد، باید نزد آن دَر آید.»

شرح حالش

او، ابوالرّجا نجم الدّین مختاربن محمودبن محمّد زاهدی خوارزمی حنفی است. در کتاب هایی شرح حال و ستایش او آمده است. مراجعه کنید به: تاج التّراجم: ۵۴، الجوهر المضیّه ۲: ۱۶۶، الفوائد البهیّه: ۲۱۳، معجم المؤلّفین ۱۲:

.۲۱۱

کتاب یادشده اش هنوز دست نویس است.

۶۷ - روایت ابن ابی جمره مالکی

اشاره

او ابومحمّد عبداللّه بن ابوجمره متوفّای سال ۶۹۹ است. حدیث شریف را در کتابش به عنوان مرسل مسلّم نقل کرده، چنین گوید: « رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: أنا مدینه العلم و علیّ بابها.» (۱)

شرح حالش

۱ - محمّد مخلوف گوید: «ابومحمّد عبداللّه بن ابوجمره، بسیار روایت کننده، رهبر، قرآن خوان، سرآمد، ولیّ صالح، زاهد، عارف باللّه، دارای کرامت هایی است که در جزوه هایی آمده است. از گروهی حدیث فرا گرفت از جمله ابوالحسن زیّات، نویسنده ی المدخل، ابن الحاج از او روایت دریافت کرد. مختصر بخاری و شرح آن «بهجه النّفوس» را که مشهور است تألیف کرد. سال ۶۶۹ درگذشت.» (۲)۲ - حاج خلیفه در کتاب «شروح البخاری» گوید: «شرح عارف پیشوا، عبداللّه بن سعدبن ابوجمره اندلسی، که در آن صحیح بخاری را مختصر کرده و

۱- ۱) . بهجه النفوس /۲ ۱۷۵ و /۴ ۲۴۳.

۲- ۲) . شجره النور الزّکیه فی طبقات المالکیه/ ۱۹۹.

نزدیک به سه هزار حدیث دارد و آن را «بهجهالنفوس» نامید و هدفش شناساندن آن چه به نفع آن است و آن چه بر ضد آن است، بود.» (۱)

۶۸ – روایت نویری

اشاره

او، شهاب الدّین ابوالعبّاس، احمدبن عبدالوهّاب، متوفّای سال ۷۳۲ است.

حدیث را چنین روایت کرده است: «از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم روایت شده است که فرمود: من شهر دانشم و علی در آن است، هر کس دانش را خواهد، باید از درش به سوی آن آید.» (۲)

شرح حالش

ابن تغری بردی گوید: «استاد، امام، مورّخ فقیه، شهاب الدّین ابوالعبّاس احمدبن عبدالوهاب بن احمدبن عبدالوهاب بن عباده بکری نویریِ شافعی، نویسنده ی کتاب تاریخ معروف به «تاریخ نویری»، در روز بیست و یکم ماه رمضان مرد. او مردی فقیه، فاضل، مورّخی زبردست، و در دانش های بسیاری سررشته داشت.» (۳)

۶۹ – روایت ذهبی

اشاره

او، محمّدبن احمد، متوفّای سال ۷۴۸ است. حدیث را در «تذکره الحفّاظ» با سندش از سمرقندی روایت کرده و گفته است: «ما را خبر داد اسحاق بن یحیی، از حسن بن عبّاس، از عبدالواحدبن حمویه، از وجیه بن طاهر، از حسن بن احمد سمرقندیِ حافظ...» (۴)

شرح حالش

شرح حالش را «سبکی» در طبقاتش ۵ / ۲۱۶ و ابن حجر عسقلانی در الدّرر

۱- ۱) . کشف الظّنون /۱ ۵۵۰.

۲- ۲) . نهایه الأرب /۲۰ ۶.

۳- ۳) . النجوم الزّاهره /۹ ۲۹۹.

۴- ۴) . تذکره الحفّاظ /۴ ۲۸، حیدرآباد.

الکامنه ۴ / ۴۲۶ و سیوطی در طبقات الحفّاظ ۵۱۷، و شوکانی در البدر الطالع /۲ ۱۱ آورده اند. خلاصه گفته ی شوکانی چنین است:

«محمّد بن احمد ذهبی، حافظ بزرگ، مورّخ، صاحب کتاب های منتشره در کشورها، در فن حدیث مهارت یافت. ابن حجر درباره اش گوید: بیشترین تصنیف ها را در دوران خود داشت و تمامی آن ها پذیرفته شده و مورد رغبت بود...»

۷۰ – روایت ابن کثیر دمشقی

اشاره

او، اسماعیل بن عمربن کثیر متوفّای سال ۷۷۴، است. حدیث «أنا مدینهالعلم» را در کتاب تاریخش چنین آورده است:

« امّا حدیث ابن عبّاس، آن را ابن عدی از احمدبن سلمه ابوعمرو جرجانی، از ابومعاویه، از اعمش، از مجاهد، از ابن عبّاس روایت کرده که گفت:

«رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: من شهر دانشم و علی در آن است، پس هر کس دانش را خواهد، باید نزد درِ شهر آید.» (۱)

شرح حالش

ابن حجر عسقلانی در «الدرر الکامنه ۱ / ۳۹۹» و سیوطی در «طبقات الحفّاظ:

۵۲۹» شرح حال او را آورده اند. داوودی در این باره گوید: «اسماعیل بن عمربن کثیر...

رهبر دانشمندان و حافظان و بزرگ معانی و الفاظ بود، بسیار حدیث شنید و به حفظ قرآن و شناخت اسنادها و علّت ها و رجال و تاریخ روی آورد، و در این زمینه ها سرآمد شد در حالی که جوان بود.»

سپس گفته های ذهبی و ابن حجر و دیگران را در وصف او نقل کرده است. (۲)

۷۱ – روایت زین العراقی

اشاره

او، عبدالرّحیم بن حسین معروف به «زین العراقی» متوفّای سال ۸۰۶ است. در

۱– ۱) . البدایه و النّهایه /۷ ۳۵۸.

٢- ٢) . طبقات المفسّرين /١ ١١٠.

طریق روایت حافظ مغربی در کتابش «فتح الملک» واقع شده است. (۱)

شرح حالش

۱ - ابن جزری: «عبدالرّحیم بن حسین، معروف به «العراقی» حافظ، محدّث و استاد دیار مصر است. در متن و اسناد حدیث سرآمد شد و از استادمان اسنوی و دیگران فقه آموخت. و در نوشتن و تألیف و گردآوری و روایت یگانه ی دوران خود شد. روز چهارشنبه دوم شعبان سال ۸۰۶ درگذشت. (۲)۲ - سیوطی گوید: «العراقی، حافظ، امام بزرگ، مشهور... حافظ دوران...

استادان عصرش به دلیل معرفت فراوان او را مورد ستایش قرار می دادند. مانند سبکی و علایی و عزّابن جماعه و عمادبن اثیر و دیگران...» (۳)۳ - سخاوی شرح حال بسیار طولانی از او آورده است. (۴)

۷۲ – روایت هیثمی

اشاره

او، نورالدّین علیّ بن ابوبکر هیثمی متوفّای سال ۸۰۷ است. حدیث «أنا مدینه العلم و علی بابها» را چنین روایت کرده است:

«و از ابن عبّاس نقل شده که گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «من شهر دانشم و علی در آن است، هر کس دانش را خواهد، باید از در آن به سویش آید.» آن را طبرانی روایت کرده است.» (۵)

شرح حالش

سخاوی گوید: علیّ بن ابوبکر، حافظ و به «هیثمی» شناخته می شود. در رجب سال ۷۳۵ متولّد شد. و در دین و پرهیزکاری و روآوری به دانش و عبادت و

۱- ۱) . فتح الملک العلی/ ۲۲.

۲- ۲) . طبقات القراء /۱ /۳۲۸.

۳- ۳) . طبقات الحفّاظ/ ۵۴۳.

۴- ۴) . الضوء اللامع /۴ /۱۷۱- ۱۷۸.

۵- ۵) . مجمع الزّوائد /۹ /۱۱۴.

وردها شگفت انگیز بود.

شیخ ما در معجمش گوید: او خیّر، آرام، نرم، با فطرتی سلیم بود و نسبت به منکرات بسیار دوری می نمود.

و برهان حلبی گوید: او از نیکان قاهره بود.

و تقی فاسی گوید: متن ها و آثار بسیاری حفظ داشت و نیکوکار و خیّر بود.

أفقهی گوید: پیشوا، دانشمند، حافظ، پارسا، متواضع و دوستدار مردم بود.

عبادت و پرهیزکاری و تقوا داشت. ستایش دین داری و پرهیزکاری و پارسایی او

بسیار فراوان است و در این زمینه مورد اتّفاق همگان بود. (۱)

۷۳ – روایت قلقشندی

اشاره

او، ابوالعبّاس احمدبن علی متوفّای سال ۸۲۱ می باشد. گوید: «از نوشته های درباره ی وظیفه های دینی بر این طریقت نوشتارهای قاضی فاضل از دستیار بعضی قضات است. بدین گونه:

سپاس از آنِ پروردگاری که بخشش های او گسترده است ... و سلام بر برادر پیامبر و پسر عمویش که با کلام فصل الخطاب خویش و دانش برترش، جانشین او بود. امیرالمؤمنین علیّ بن ابیطالب، که اصل و مغز مکرمت ها را برایش به دست آورد و با گَرد بردباری اش، پایداری و پذیرش دل ها، گوارا شد و از همگان با این سخنش او را متمایز فرمود: «أنا مدینه العلم و علیّ بابها...» (۲)

شرح حالش

سخاوی گوید: «ابوالعبّاس احمدبن علیّ بن احمد قلقشندی سپس قاهره ای، ادیب، مورّخ و هنرمند بود، با کتابش «صبح الأعشی» شهرت یافت و آن بهترین کتابش است که مجموعه ای از ادبیات، تاریخ و توصیف کشورها و مانند آن است. و

۱– ۱) . الضوء اللامع /۵ ۲۰۰. (به طور خلاصه)

۲– ۲) . صبح الأعشی /۱۰ ۴۲۵.

کتاب های دیگری هم دارد، سال ۸۲۱ درگذشت.» (۱)

۷۴ - روایت عینی

اشاره

او، بدرالدّین محمودبن احمد حنفی عینی متوفّای سال ۸۵۵ است. حدیث را در شرح خود بر صحیح بخاری روایت کرده است. (۲)

شرح حالش

۱ - ابن عماد: «بدرالدّین ابوالثناء و ابومحمّد محمود... حنفی معروف به «العینی»، شاگردش ابن تغری بردی گوید: او علّامه، یگانه ی دوران و زمانه اش، سردمدار مورّخان، مقصد خواستاران قاضی القضات... یکی از ظرفهای دانش بود.

افراد بی شماری از او بهره گرفتند...» (۳)۲ - سخاوی شرح حال مفصّلی از او آورده و این چنین توصیفش می کند: «او امامی دانشمند، علّامه ای دانا به صرف و عربی و غیر آن بود. حافظ تاریخ و زبان بود و بسیار آن را به کار می گرفت، در رشته های مختلف دست داشت، نام و شهرتش گسترش یافت، هم نشینی نیکو و متواضع بود. حدیث نقل کرد و فتوا و درس داد.»سپس شرح حال او را از ابن حجر و دیگران نقل کرده است. (۴)

۷۵ - روایت اعور واسطی

اشاره

او نویسنده ی رساله ی مشهور در ردّ بر امامیّه است. گروهی از بزرگان امامیه پاسخش را داده اند. حدیث «أنا مدینه العلم» را در رساله اش در مقام پاسخ گویی به استدلال بر آن، آورده است. که پس از این متعرّض گفته های نادرست او، در این کتاب خواهیم شد. ان شاءاللّه تعالی.

۱- ۱) . الضوء اللامع /۲ ۸. (خلاصه شده است)

۲- ۲) . عمدهالقاری /۷ ۶۳۱.

۳- ۳) . شذرات الذّهب، حوادث/ ۸۵۵.

۴- ۴) الضوء اللّامع /۱۰ ۱۳۱- ۱۳۵ (با اختصار).

شرح حالش

سخاوی گوید: «یوسف، جمال ابوالمحاسن واسطی شافعی، شاگرد نجم سکاکینی است. از کسانی است که شیخ عبداللّه بصری ساکن مکّه، او را ملاقات کرده است. از او نوشته ای دیدم که آن را «الرّساله المعارضه فی الرّد علی الرافضه» نامیده است. هم چنین «الملحه» را به اختصار به نظم درآورده است.» (۱)

۷۶ – روایت ابن وزیر حنفی

متوفّای سال ۹۲۰ است. حدیث را در کتابش «الروضه» به طور مرسل از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم با این لفظ روایت کرده است: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «أنا مدینه العلم و علیّ بابها.» (۲)

۷۷ – روایت ابن دبیع

اشاره

او، عبدالرّحمان بن علی، متوفّای سال ۹۴۱ است.

از ترمذی در صحیحش از علی علیه السلام و از حاکم در مستدرک از ابن عبّاس حدیث را روایت کرده است. (۳)

شرح حالش

۱ – ابن عیدروس شرح حالی طولانی از او آورده و در ستایش او مبالغه کرده و به بالاترین توصیف ها او را وصف کرده گوید: «امام حافظِ، حجّت با دقّت، شیخ الاسلام، علّامه ی مردم، سردمدار، امام مسند دنیا، امیرالمؤمنین در حدیث سیّد المرسلین، پایان دهنده ی محقّقان است. استادِ استادان برجسته ی ما» (۴)۲ – غزی: «عبدالرّحمان بن علی... استاد، امام، علّامه ی یگانه، محقّق بسیار

۱– ۱) . الضوء اللامع فی اعیان القرن التاسع ۱۰/ ۳۳۸.

۲– ۲) . الروضه المربعه فی سیره الخلفاء الأربعه. (دست نویس است)

۳– ۳) . تمییز الطیّب من الخبیث/ ۴۱.

۴– ۴) . النور السّافر/ ۲۱۲– ۲۲۱.

فهمیده، محدّث و مورّخ یمن و زنده کننده ی علوم حدیث در آن، یگانه ی دین، ابوالفرج شیبانی زبیدی شافعی، معروف به «ابن دبیع».» (۱)۳ – شوکانی به همین گونه شرح حال او را آورده است. (۲)

۷۸ – روایت نجم غیطی

اشاره

او نجم الدّین محمّدبن احمد غیطی سکندری شافعی متوفّای سال ۹۸۴ است که در سلسله ی راویان روایت حافظ مغربی قرار دارد. (۳)

شرح حالش

شرح حالش در «الکواکب السائره» و «شذرات الذّهب» و دیگر کتاب ها آمده است.

ابن العماد نخست او را چنین می نامد: «امام، علّامه، محدّث مسند، شیخ الإسلام...»

در الکواکب گوید:... در علم حدیث و تفسیر و تصوف ریاست به او پایان پذیرفت... مردم مصر بر جلالت او اجماع کردند، و از بزرگان مصر کسی را ندیدم جز اینکه او را دوست می داشت و تجلیل می کرد.

و قاضی محبّ الدّین حنفی در مسافرتش به مصر او را یاد کرده و گفته است:

«و امّا حافظ دورانش، محدّث سرزمینش و یگانه ی دهرش...، شیخ نجم الدّین غیطی، او محدّث علی الاطلاق این سرزمین است. دارای کمال های زیبا و اخلاق های نیکوست. دانشمندان کشورها بر ریاست علمی او اجماع کردند.» (۴)

۷۹ – روایت احمدبن خلیل سبکی

اشاره

او، شیخ شهاب الدّین احمدبن خلیل بن ابراهیم شافعی مصری متوفّای سال

۱– ۱) . الکواکب السائره /۲ ۱۵۸.

۲– ۲) . البدر الطالع /۱ ۳۳۵.

۳– ۳) . فتح الملک العلی/ ۲۲.

۴– ۴) . شذرات الذّهب /۸ ۴۰۶، حوادث سال ۹۸۴.

۱۰۳۲ است که در سند روایت حافظ مغربی، نویسنده ی کتاب «فتح الملک العلی» قرار دارد. (۱)

شرح حالش

محبّی گوید: «شیخ احمد... از کسانی است که شیخ مدین قوصونی شرح حال او را ضمن دانشمندان عصرش آورده است و درباره او چنین است: فاضل، علّامه، فقیهِ مفید... و از شیخ محمّد رملی دانش برگرفت... و از نوشته هایش، حاشیه بر شفا از قاضی عیاض می باشد.»

و در پی نوشت های برادر فاضل مان مصطفی بن فتح اللّه شرح حال او را دیدم که گوید: «او از نجم غیطی و علمایی که در طبقه ی او بودند: آموخت و شیخ سلطان زاجی و شمس محمّد بابلی و دیگرانی از او آموخته اند. و در علوم حدیث مهارت داشت. وفاتش به سال ۱۰۳۲ بود.» (۲)

۸۰ – روایت شمس بابلی

اشاره

او، ابوعبداللّه محمّدبن علاءالدّین یا علی قاهره ای ازهریِ شافعی شمس الدّین بابلی، متوفّای سال ۱۰۷۷ می باشد. او در طریق روایت حدیث توسّط حافظ مغربی قرار گرفته است.

شرح حالش

۱ – زرکلی گوید: «او فقیه شافعی از علمای مصر است.» (۳)۲ – کحّاله گوید: «او محدّث، حافظ و فقیه بود.» (۴)

۸۱ – روایت مقدّسیِ حنفی

این حدیث شریف را در کتابش «مناقب الخلفاء» در باب چهارم، در مناقب

۱- ۱) . فتح الملک العلی/ ۲۲.

۲- ۲) . خلاصهالأثر /۱ ۱۸۵.

۳- ۳) . الأعلام /۶ ۲۷۰.

۴- ۴) . معجم المؤلّفین /۱۱ ۳۴.

علیّ بن ابی طالب، در فصل ویژگی های ایشان چنین آورده است:

«از جمله ی آن ها: این که او درِ خانه ی حکمت و درِ خانه دانش و داورترین فرد امّت است:

از علی نقل شده که گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «من خانه ی حکمتم و علی در آن است.»

و در روایتی: «من خانه ی دانشم و علی در آن است، هر کس دانش را خواهد، باید از در آن به سوی آن درآید.»

۸۲ – روایت عبدالقادر کُردی

این حدیث را در کتابش «الرّیحانه الشمیمه فی شرح الموضحه القویمه فی فصل الخلفاء الأربعه الکریمه» چنین روایت کرده است:

«و از او نقل شده که گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «أنا مدینه العلم و علیّ بابها.»

و از سعیدبن مسیّب نقل شده که گفت: هیچ یک از یاران پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم نمی گفتند: «از من بپرسید» جُز علی. و از ابن مسعود نقل شده که گفت:

فرمان دهنده ترین و داورترین مردم مدینه علی است.

و از عایشه نقل شده که نزد او یادی از علی به میان آمد، گفت: او آگاهترین بازماندگان نسبت به سنّت است.»

۸۳ – روایت عبدالکریم بن ولیّ الدّین

حدیث را در کتابش «مزیل الإشتباه فی أسماء الصّحابه» در شرح حال امیرالمؤمنین علیه السلام چنین روایت کرده است: «أنا مدینه العلم و علیّ بابها.

آن را محیی السّنه (بغوی) در کتابش «مصابیح» و ابوعمر و عقیلی و ابن عدی و طبرانی، از ابن عبّاس و حاکم از جابر روایت کرده اند، همان گونه که در کتاب «الجامع» آمده است.»

ص:۴۲۶

۸۴ – روایت مغربی

اشاره

او، محمّدبن محمّد مالکی، متوفّای سال ۱۰۹۴ می باشد. حدیث را مرفوعاً از علی علیه السلام چنین روایت کرده است: «أنا مدینه العلم و علیّ بابها.» (۱)

شرح حالش

محبّی گوید: «محمّدبن محمّد... مغربی مالکی ساکن حرمین، امام جلیل، محدّث هنرمند، یگانه ی دنیا در تمامی دانش ها، جمع کننده بین منطوق ها و مفهوم ها و دارنده ی مجهول ها و معلوم هایش. این مطالب را از استادمان مرحوم عبدالقادربن عبدالهادی نقل می کنم او کسی است که از او حدیث دریافت کرده و هم راه او به روم مسافرت و بهره گیری نموده است؛ که به گونه ای مبالغه آمیز در حدّ غلو او را توصیف می نمود او در باره اش می گفت: حدیث و اصول را چنان می دانست که در زمان خود، مانندش را ندیده ایم و دانش های ادبیات، به او پایان می پذیرد... ومردمی درمکّه ومدینه و روم از او حدیث آموختند و گروهی او را مدح و ستایش کردند. وفات او در دمشق، روز یازدهم ذیقعده ی سال ۱۰۹۴ ه بود.» (۲)

۸۵ – روایت عصامی مکّی

اشاره

او، عبدالملک بن حسین عصامی مکّی، و متوفّای سال ۱۱۱۱ می باشد. این حدیث شریف را در کتابش «سمط النجوم» (۳) روایت کرده است.

شرح حالش

۱ – شوکانی در «البدر الطالع» (۴)۲ – مرادی در «سلک الدرر» (۵)

۱- ۱) . جمع الفوائد /۳ ۲۲۱.

۲- ۲) . خلاصه الأثر فی أعیان القرن الحادی عشر /۴ ۲۰۴.

۳- ۳) . سمط النجوم العوالی/ ۴۹۱.

۴- ۴) . البدر الطالع /۱ ۴۰۲.

۵- ۵) . سلک الدرر /۳ ۱۳۹.

۸۶ – روایت عجلونی

اشاره

او، اسماعیل بن محمّد، متوفّای سال ۱۱۶۲ می باشد. حدیث را در کتابش «کشف الخفا»، شماره ی ۶۱۸، آورده است.

شرح حالش

مرادی گوید: «اسماعیل بن محمّد... استاد، امام، دانشمند، حجّت گردشگر، رییس، پرهیزکار و علّامه. دانشمندی سرآمد، نیکوکار، مفید، محدّث، با جلالت، پیشوا، تکیه گاه و متواضع بود. در دانش ها دستی داشت به ویژه حدیث و زبان عربی و غیر از آن، که شرح آن به درازا می کشد و توصیف او در این برگ ها نمی گنجد. پایگاه استواری در دانش ها و دستی طولانی در گفته ها و مفهوم ها داشت... از گروهی از بزرگان فقه و حدیث و تفسیر و عربی و غیر آن آموخت، تا آن جا که نسبت به هم ردیفان خود، در طلب دانش متمایز شد... و استادان بسیاری داشت و کتاب هایی را که خواند بی شمار است.

شیخ سعید سمّان شرح حال او را در کتابش چنین آورده است: «پایان دهنده ی پیشوایان حدیث.

و به طور کلّی، او یکی از استادانی است که گامی طولانی و استوار در دانش ها داشت. درگذشت او به سال ۲۶۱۱ بود.» (۱)

۸۷ – روایت زبیدی

اشاره

او، محمّد مرتضی حسینی حنفی و متوفّای سال ۱۲۰۵ است. حدیث را از روایت حاکم و طبرانی از ابومعاویه ی نابینا، از أعمش، از مجاهد از ابن عبّاس از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم روایت کرده است؛ امّا چنین گفته است: «من أتی العلم فلیأت الباب» (۲)

۱- ۱) . سلک الدرر فی أعیان القرن الثانی عشر ۱/ ۲۵۹- ۲۷۲ (به طور فشرده).

۲- ۲) . إتحاف الساده المتّقین فی شرح إحیاء علوم الدّین ۶/ ۲۴۴.

شرح حالش

زرکلی گوید: «در لغت و حدیث و رجال و أنساب علّامه و از نویسندگان بزرگ است. اصلیّتش از شهر «واسط» در عراق، تولّدش در «بلگرامِ» هند و نشو و نمایش در «زبید» یمن می باشد. به حجاز مسافرت کرد و بالاخره ساکن مصر شد.

فضل او مشهور شد. هدیه ها و تحفه ها به سویش سرازیر گشت و اعتقاد مردم نسبت به او افزون گردید. او به مرض طاعون در مصر درگذشت.»

پس از این بیان، کتاب هایش را برشمرده است. (۱)

۸۸ – روایت محمّد کزبری

اشاره

او متوفّای سال ۱۲۲۱ می باشد و در طریق حدیث به روایت حافظ مغربی قرار دارد. (۲)

شرح حالش

نویسنده ی «معجم المؤلّفین» درباره اش چنین می نویسد: «محمّدبن عبدالرّحمان بن محمّدبن زین الدّین بن عبدالکریم صفدیِ عطّار مشهور به «الکزبری» محدّث مسند، در سیزدهم شعبان متولّد شد و در مسجد جامع بنی امیّه حدیث تدریس کرد و در دمشق درگذشت... و از نوشته هایش است...» (۳)

۸۹ – روایت آلوسی

اشاره

او، نعمان بن محمود بغدادی، متوفّای سال ۱۲۵۲ می باشد.

حدیث را با توصیف مولایمان امیرالمؤمنین علیه السلام چنین روایت کرده است: «او باب مدینه العلم و نقطه ی زیر «باء» می باشد.» (۴)

۱- ۱) . الأعلام /۷ ۷۰.

۲- ۲) . فتح الملک العلی/ ۲۲.

۳- ۳) . معجم المؤلّفین /۱۰ ۱۵۲.

۴- ۴) . جلاء العینین/ ۷۰.

شرح حالش

زرکلی گوید: نعمان بن محمودبن عبداللّه، ابوالبرکات، خیرالدّین آلوسی، واعظ، فقیه و جستجوگر از بزرگان خاندان آلوسی در عراق است. در بغداد متولّد و بزرگ شد. عهده دار قضاوت در شهرهای مختلف از جمله «حلّه» شد و منصب ها را رها کرد. از کتاب هایش است: جلاء العینین فی محاکمه الأحمدین، ابن تیمیّه و ابن حجر.» (۱)

۹۰ – روایت عبدالرّحمان کزبری

اشاره

متوفّای سال ۱۲۶۲است.درسلسله ی راویانِ روایتِ حافظِمغربی قراردارد. (۲)

شرح حالش

نویسنده ی «معجم المؤلّفین» چنین آورده است:

«عبدالرّحمان بن محمّدبن عبدالرّحمان کزبریِ دمشقی شافعی. ابوالمحاسن، وجیه الدّین، دانشمند محدّث، در دمشق متولّد و در مکّه هنگام انجام اعمال حج در ۱۹ ذیحجه درگذشت.» (۳)

۹۱ – روایت زینی دحلان

اشاره

او، احمد زینی دحلانِ شافعی متوفّای سال ۱۳۰۴ می باشد. حدیث را در کتابش «الفتوحات الإسلامیه» روایت کرده است. (۴)

شرح حالش

او، احمد زینی دحلانِ شافعی مکّی است. فقیه ،محدّث، مورّخ و از دانش های مختلف بهره مند، مفتی شافعی ها در مکّه می باشد. کتاب های متعددی

۱- ۱) . الأعلام /۷ ۴۲.

۲- ۲) . فتح الملک العلی/ ۲۲.

۳- ۳) . معجم المؤلّفین /۵ ۱۷۷.

۴- ۴) . الفتوحات الإسلامیّه /۲ ۵۱۰.

دارد، سال ۱۳۰۴ ه درگذشت. (۱)شیخ عثمان، دمیاطی که سال ۱۳۰۰ زنده بود کتاب «نفحه الرّحمان فی مناقب السیّد احمد زینی دحلان» را نوشته است. (۲)

۹۲ – روایت أبیاری

اشاره

او، شیخ عبدالهادی أبیارِی مصری متوفّای سال ۱۳۰۵ است. حدیث را در کتابش «جالیه الکدر» به طور مرسل از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم چنین آورده است:

«رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «أنا مدینه العلم و علیّ بابها.»

شرح حالش

زرکلی گوید: «عبدالهادی نجابن رضوان نجابن محمّد أبیارِی مصری، نویسنده ی ادیب، دارای شعرهایی است... در قاهره درگذشت، نزدیک به چهل کتاب دارد. (۳)

۹۳ – روایت ولاتی

اشاره

او محمّدبن یحیی بن عمر، متوفّای سال ۱۳۲۹ یا ۱۳۳۰ می باشد و در سلسله ی راویان حدیث به روایت حافظ مغربی قرار دارد.

شرح حالش

۱ – زرکلی: «دانا به حدیث، از فقیهان مالکی و اصلش از شنقیط است. در «حوض» در صحرای غربی کبری قاضی القضاه بود...» (۴)۲ – کحاله: «محدّث، فقیه، اصولی، ناظم بود...» (۵)

۱– ۱) . الأعلام /۱ ۱۳۰، معجم المؤلّفین /۲ ۲۲۹.

۲– ۲) . معجم المؤلّفین /۶ ۲۷۰.

۳– ۳) . الأعلام /۴ ۲۷۳.

۴– ۴) . الأعلام /۷ ۱۴۲.

۵– ۵) . معجم المؤلّفین /۱۲ ۱۰۸.

۹۴ – روایت برزنجی

اشاره

او، احمدبن اسماعیل شافعی، متوفّای سال ۱۳۳۲ می باشد. حدیث را در کتاب «مقاصد الطالب» به طور مرسل از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم چنین روایت کرده است:

« رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «أنا مدينه العلم و عليّ بابها.»

شرح حالش

کحاله: «احمدبن اسماعیل برزنجی حسینی موسوی مدنی، دانشمند با اطّلاع از دانش های مختلف، در مدینه درگذشت.

از کتاب هایش «رساله فی مناقب عمربن الخطّاب» و «مقاصد الطّالب فی مناقب عليّ بن ابی طالب» می باشد.» (۱)

۹۵ – روایت بهجت أفندی

شیخ قاضی محمّد بهجه أفندی، متوفّای سال ۱۳۵۰، حدیث را در کتاب خود، «تاریخ آل محمّد: ۵۶»، روایت کرده است.

۹۶ – روایت نبهانی

اشاره

او، یوسف بن اسماعیل شافعی، متوفّای سال ۱۳۵۰ می باشد. حدیث را در چند کتابش روایت کرده است. در کتاب «الفتح الکبیر» چنین آورده است:

« پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «من شهر دانشم و علی در آن است، هر کس دانش را خواهد، باید نزد آن دَر آید.» عق، عد، طب، ک، از ابن عبّاس.» (۲)و هم چنین در کتاب «الشرّف المؤبّد» حدیث را روایت کرده است. (۳)

شرح حالش

کحاله گوید: «یوسف بن اسماعیل بن یوسف نبهانی شافعی، ابوالمحاسن،

۱- ۱) . معجم المؤلّفین /۱ ۱۶۴.

۲- ۲) . الفتح الکبیر /۲ ۱۷۶- ۱۷۷.

۳- ۳) . الشرّف المؤبّد/ ۱۱۱.

ادیب، شاعر، صوفی و از قاضیان... عهده دار قضاوت در دهکده ی جنین از توابع شهر «نابلس» بود و سپس به قسطنطنیه سفر کرد و قاضی شهر «کوی سنجق» از شهرهای استان موصل شد، سپس به ریاست دادگاه جزاء شهر لاذقیه و بعد از آن شهر قدس و بعد به ریاست دادگاه حقوق در بیروت رسید.» (۱)

۹۷ – روایت محمّد مخلوف مالکی

اشاره

او متوفّای سال ۱۳۶۰ می باشد و حدیث را در یادکرد مولایمان امیرالمؤمنین علی علیه السلام چنین آورده است:

« از فضایل او روایت می شود که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «أنا مدینه العلم و علیّ بابها.» (۲)

شرح حالش

زرکلی گوید: «محمّدبن محمّدبن عمربن علیّ بن سالم مخلوف، دانا به شرح حال مفتی های مالکی. تولّد و مرگش در «منستیر» در تونس بود. در مسجد زیتونه آموزش دید و سپس در آن و در منستیر تدریس کرد و سال ۱۳۱۳ مُفتی «قابس» و پس از آن در سال ۱۳۱۹ عهده دار قضاوت در منستیر شد. در سال ۱۳۵۵ به مقام «بزرگ مُفتی» آن جا رسید که تا زمان مرگش در این سمت بود.»

با کتابش «شجرهالنّور فی طبقات المالکیه» شهرت یافت. (۳)

۹۸ – روایت شنقیطی

اشاره

محمّد حبیب بن عبداللّه، متوفّای سال ۱۳۶۳ می باشد. این حدیث شریف را در کتابش «کفایه الطالب فی مناقب علیّ بن ابی طالب: ۴۸» روایت کرده است.

۱- ۱) . معجم المؤلّفین /۱۳ ۲۷۵.

۲- ۲) . شجره النور الزّکیه /۲ ۷۱.

۳- ۳) . أعلام /۷ ۸۲.

شرح حالش

کحاله گفته است: «محمّد حبیب اللّه بن عبداللّه بن احمد شنقیطی... محدّث...

در دانشکده ی اصول دین دانشگاه الأزهر به عنوان مدرّس برگزیده شد. و در هشتم صفر در قاهره درگذشت و در گورستانِ امام شافعی دفن شد...» (۱)

۹۹ - روایت احمد عبدالجواد و عبّاس احمد صقر

این دو نفر، حدیث «مدینه العلم» را در کتاب «جامع الأحادیث» چنین روایت کرده اند: «أنا مدینه العلم و علیّ بابها.» ابونعیم در «المعرفه» به روایت از علی. (۲)

۱۰۰ - روایت ابن الصدیق مغربی

اشاره

نویسنده ی کتاب «فتح الملك العلیّ بصحه حدیث باب مدینهالعلم علی» می باشد. در مقدّمه ی کتابش گوید: حدیث های صحیح وارده در فضل و برتری امیرالمؤمنین علیّ بن ابی طالب بسیار و فراوان و مشهور و متواتر است تا آن جا که بعضی از حافظان گویند: برای هیچ یك از یاران پیامبر این اندازه فضیلت با اسنادهای صحیح بسیار خوب که درباره ی علیّ بن ابی طالب وارد شده، نرسیده است. جز اینکه در این مورد، حدیث هایی وجود دارد که دیدگاه های حافظان درباره ی آن متفاوت است. بعضی آن ها را صحیح دانسته و گروهی درباره ی آن ها اشکال کرده اند از جمله: حدیث طیر، حدیث الموالاه و حدیث ردّالشمس و حدیث «باب العلم».

... و امّا حدیث «باب العلم» ، کسی را نیافتم که کتابی جداگانه درباره آن نوشته باشد و توجّه ویژه بدان معطوف سازد. پس این جزء را ویژه ی جمع آوری طریق های آن و ترجیح سخن کسانی قرار دادم که به صحت آن حُکم کرده اند...»

سپس حدیث را چنین روایت می کند: «ده نفر ما را خبر دادند و گفتند: خبر

۱- ۱) . معجم المؤلّفین /۹ ۱۷۶.

۲- ۲) . جامع الأحادیث /۳ ۲۳۷.

داد ما را برهان سقا، از ثعیلب، از ملوی و جوهری، از ابوالعزّمحمّد بن احمد عجمی، از شمس بابلی، از احمدبن خلیل سبکی، از نجم غیطی، از زکریا، از محمّدبن عبدالرّحیم، از عبدالوهاب بن علی.

ح - و خبر داد ما را عفری، از برزنجی، از فلانی، از ابن سنه، از وولاتی، از ابن أرکماش، از احمدبن علی حافظ، از عبدالرّحیم بن حسین حافظ، از صلاح بن کیکلدی حافظ.

گفتند: خبر داد ما را حافظ محمّدبن احمدبن عثمان، از اسحاق بن یحیی، از حسن بن عبّاس، از عبدالواحدبن حمویه، از وجیه بن طاهر، از حافظ حسن بن احمد سمرقندی، از حافظ ابوطالب حمزهبن محمّد، از حافظ محمّدبن احمد، از ابوصالح کرابیسی، از صالح بن محمّد، از ابوصلت هروی از ابومعاویه، از اعمش، از مجاهد، از ابن عبّاس که گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «من شهر دانشم و علی در آن است. هر کس در آن را خواهد باید نزد علی آید.»

حافظ، ابومحمّد حسن بن احمد سمرقندی حدیث را در کتابش «بحرالأسانید فی صحاح المسانید» نقل کرده است، که یک صد هزار حدیث با اسنادهای صحیح در آن گرد آورده است و درباره ی آن، حافظ، ابوسعدبن سمعانی گوید: اگر مرتّب و پالایش شود مانندش در اسلام نیست و آن در هشت صد جز است.

گویم: آن حدیث را گروهی از ابوصلت روایت کرده اند، از جمله:

محمّدبن اسماعیل ضراری

محمّدبن عبدالرّحیم هروی

حسن بن علی معمّری

محمّدبن علی صائغ

اسحاق بن حسن بن میمون حربی

قاسم بن عبدالرّحمان أنباری

و حسین بن فهم بن عبدالرّحمان

امّا روایت محمّدبن اسماعیل، را ابن جریر در کتاب «تهذیب الآثار» نقل کرده

است، گوید...

و روایت محمّدبن عبدالرّحیم را حاکم در «المستدرک علی الصحیحین» نقل کرده، گوید...

و روایت حسن بن علی و محمّدبن صائغ را طبرانی در «المعجم الکبیر» نقل کرده، گوید...

و روایت اسحاق بن حسن حربی را خطیب بغدادی نقل کرده... گوید...

و روایت قاسم بن عبدالرّحمان أنباری را نیز خطیب بغدادی نقل کرده، گوید...

و روایت حسین بن فهم را حاکم در «المستدرک» نقل کرده، گوید...

یحیی بن معین و حاکم و ابومحمّـد سـمرقندی درباره ی این حدیث چنین حکم کرده اند که به مفرد بودنش شـرط صـحیح را داراست. و بیانش از نُه طریق است...

سپس تا پایان کتاب آن طریق ها را آورده است و در پایان سـخن کسانی را که در صـحت و درستی حـدیث مناقشه می کنند، رد کرده است...

از آغاز تا پایانش به آن مراجعه کنید، از بهترین کتاب هایی است که در این زمینه نوشته شده است...

شرح حالش

امّا اطّلاعات انـدکی از احوال نویسـنده ی آن وجود دارد، شایـد از آن جهت که در کشورهای مغرب عربی بوده است. کحّاله گوید:

«أبوالفیض، احمدبن محمّدبن صدیق حسینیِ مغربی، محدّث، حافظ، از مردم مغرب دور، متوفّای سال ۱۳۸۰ می باشد.» (۱)

ص:۴۳۶

۱- ۱) معجم المولفین ۳۶۸/۱۳

همگام با دهلوی درباره سند حدیث «مدینه العلم»

اشاره

دهلوی گوید:

« حدیث پنجم: آن است که جابر روایت کرده: پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: أنا مدینه العلم و علیّ بابها.»

درباره این سخن او گویم:

عبارت او این گمان را پدید می آورد که از صحابه، جز جابر این حدیث را روایت نکرده است. در حالی که دانستید در فایده ی نخست، از فایـده های دهگانه ای که در آغاز کتاب آمـد بزرگان پیشوایان و حافظان، حدیث «مدینه العلم» را از گروهی از اصـحاب روایت کرده اند از جمله: سـرورانمان امیرالمؤمنین و امام حسن و امام حسـین علیهم السـلام و نیز عبداللّه بن عبّاس، و جابربن عبداللّه و عبداللّه بن مسعود و حذیفه ی یمانی و عبداللّه بن عمر و أنس بن مالک و عمروبن عاص.

بلکـه سـخن حافـظِ زرنـدی را آوردیم که ضـمن آوردن این حـدیث گویـد: «این فضـیلتی است که اصـحاب به آن اعـتراف و شادمانی کردند و راه وفاق و هم دلی را پیمودند...»

همین طور پنداشـته نشود که «دهلوی» از آن جهت که حـدیث جابر بیشتر از حدیث دیگر اصـحاب شـهرت دارد، آن را آورده است؛ چون بر آگاهان پوشیده نیست که حدیث ابن عبّاس در میان دیگر اصحاب، مشهورترین است.

هم چنین پنداشته نشود که: ممکن است «دهلوی» از آن جهت حدیث را از

جابر روایت کرده باشد، چون حدیث جابر مورد استدلال امامیه قرار گرفته است؛ نه حدیث دیگران، زیرا که دانشمندان اهل حق حدیث مدینهالعلم را از جابر و دیگر اصحاب هم روایت کرده اند و در کتاب های کلامی به آن ها احتجاج کرده اند؛ از جمله «مناقب» ابن شهرآشوب؛ «عمده» ابن بطریق و «غایهالمرام» بحرانی و کتاب های دیگر.

از سوی دیگر... ای کاش «دهلوی» که به حدیث جابر بسنده کرده تا این توهّم را برای خوانندگان کتابش به وجود آورد که کسی از اصحاب جز او آن را روایت نکرده است حدیث جابر را به طور کامل نقل می کرد و بخشهای متعددی از آن را نمی انداخت و علی رغم واضح بودن آن بنابر آن چه گذشت، بار دیگر متن کامل آن را به روایت حافظ، خطیب بغدادی با سندش از عبدالرّحمان بن بهمان تکرار می کنیم:

گفت: شنیدم جابربن عبداللّه گفت: شنیدم رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم روز حدیبیّه می فرمود در حالی که دست علی را گرفته بودند:

«این امیر نیکوکاران و قاتل گنهکاران است، پیروز است هر کس او را یاری کند، سرشکسته است هر کس او را یاری نکند.» پس صدایش را بلند کرد و فرمود:

«من شهر دانشم و علی در آن است، هر کس دانش را خواهد باید نزد آن دَر آید.» (۱)این است حقیقت آن چه جابر روایت کرده است و این حدیثی است که کلماتی در بردارد که بیانگر گستره ی کوشش رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در اثبات خلافت امیرالمؤمنین علیه السلام و بیان برتری ایشان از دیگری، می باشد...؛ ولی برای «دهلوی» ذکر و نقل این جمله ها خوشایند نیامده است.

شگفت انگیزتر اینکه بخش پایانی حدیث را انداخته، که این فرمایش پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم است: «هر کس دانش را خواهد، نزد آن دَر آید.» هرچند که حدیث به

۱- ۱) . تاریخ بغداد /۲ ۳۷۷ و /۴ ۲۱۹.

بالاترین درجه ی شهرت و اعتبار رسیده است و هیچ یک از نقل های حدیث هم در روایت جابر و دیگران از این بخش خالی نیست. این ها مؤاخذه هایی است که دهلوی راه فراری از آن ها ندارد، جز اینکه اعتراف کند به محدودیّت آگاهی و بی اطّلاعی خویش از تمامی نقل های حدیث و اسنادهایش؛ ولی در این زمینه او از کابلی پیروی و تقلید کرده است هم چون دیگر موضع گیری هایش در این کتاب، از این رو که کابلی در کتاب «الصواقع» خود گوید:

« پنجم - آن چه جابر روایت کرده است: پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «أنا مدینه العلم و علیّ بابها.» و این باطل است؛ چون این حدیث مورد طعن قرار گرفته است.

یحیی بن معین گوید: اصلی ندارد. بخاری گوید: ناشناخته (منکر) است و وجه صحیحی ندارد. ترمذی نیز گوید: مورد انکار است و شیخ تقی الدّین ابن دقیق العید گوید: این حدیث را اثبات نکرده اند و شیخ محیّ الدّین نووی و حافظ شمس الدّین ذهبی و شیخ شمس الدّین جزری گویند: این حدیث ساختگی است و احتجاج به آن جایز نیست؛ چون هر کس که باب مدینه العلم است، لازم نیست که عهده دار زعامت کبری باشد. از آن جهت که این حدیث، در برابر حدیث های صحیحی که دلالت بر خلافت پیشگامان بر او را دارند، تاب مقاومت و استواری ندارد.»

در باره این گفته اش: «این خبر نیز مورد طعنه قرار گرفته است.»

گویم: آرام باش ای شیخ یاوه گو، به جای خود بنشین ای فقیه نمای گزافه گو، آیا شرم و حیا نداری؟ چگونه خویشتن را عهده دار نکوهش فضایل جانشین پیامبر برگزیده برآن دو وخاندانشان درود وسلام باد- نموده ای و مناقب او را به ساختگی بودن و بی ارزشی نشانه گرفته ای؟ در بیابان گم راهی بسیار پرخطری گُم شده ای و از پلّکان بی انتهایی بالا- رفته ای و خویشتن را به کاری بس محال خسته ساخته ای و در نیرنگ و خدعه ها زیاده روی کرده ای...

چگونه مانند چنین حدیث مشهور شایعی را باطل و رد و نفی می کنی؟ در حالی که این خبر مستفیض و منتشر شده است و دارای سند صحیح و طریق روشن و آشکار و با پرتویی درخشان و نوری تابان است. و بزرگان حدیث و منتقدان آثار آن

را نقل کرده اند و بزرگان دانشمندان در اشعار آن را به نظم درآورده اند و در کتاب ها و جزوه ها در طول قرن ها آن را ثبت کرده اند و به درجه ای از شهرت و شیوع و اطمینان و اعتبار رسیده است و گذشتگان و آیندگان آن را مورد توجّه و عنایت والایی قرار داده اند که دست انکار و تضعیف آن را لمس نمی کند و غائله ی توهین و تحقیر، توان رسیدن به آن را ندارد؟!

سوگند به جان خودم که طعنه زنان به این حدیث شریف بسیار کمیاب هستند که پژوهشگران توجّهی به آنان نمی کنند و دشمنانی هستند که صاحبان نظر دقیق به آنان بهایی نمی دهند. از راه صواب به خطا رفته اند و در عصبیّت جوشان فرو رفته اند و به چیرگی حمیّت و غیرت جاهلیّت بازگشته اند...

۱- ردّ نسبت قدح به ابن معین

اشاره

درباره ی این گفته دهلوی: «یحیی بن معین گفت: اصلی ندارد.»

گویم: نسبت دادن قدح به یحیی بن معین درباره ی حدیث «مدینه العلم» دروغی بیش نیست و باطل بودنش بر اهل نظر و پژوهش پوشیده نیست و ما آن را از چند وجه توضیح می دهیم:

۱ - او در پاسخ سؤال «انباری» آن را صحیح دانسته است

یحیی بن معین در پاسخ سؤال قاسم بن عبدالرّحمان انباری به صحّت حدیث چنین فتوا داده است:

«از یحیی درباره ی این حدیث پرسیدم، گفت: صحیح است. خطیب گوید:

منظورش این بوده که از حدیث و نقل معاویه صحیح است و باطل نیست زیرا بیش از یک نفر آن را از او روایت کرده است.»

و در کتاب «تهذیب الکمال» در شرح حال ابوصلت عبدالسّلام بن صالح هروی آمده است: «قاسم بن عبدالرّحمان أنباری گفت: ابوصلت هروی برایمان حدیث کرد و گفت: حدیث کرد ما را ابومعاویه از أعمش، از مجاهد، از ابن عبّاس که

گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «من شهر دانشم و علی در آن است، هر کس دانش را خواهد، باید نزد درِ آن بیاید.»

قاسم گفت: از یحیی بن معین درباره ی این حدیث پرسیدم. گفت: صحیح است. حافظ، ابوبکربن ثابت گفت: منظورش این بوده که از حدیث ابومعاویه صحیح است و باطل نیست؛ چون بیش از یک نفر آن را روایت کرده است.» (۱)و در کتاب «تهذیب التّهذیب» در شرح حال ابوصلت آمده است:

«و قاسم بن عبدالرّحمان انباری گفت: از یحیی بن معین درباره ی حدیثی پرسیدم که ما را ابوصلت حدیث کرد، از ابومعاویه، از أعمش، از مجاهد، از ابن عبّاس مرفوعاً: «أنا مدینه العلم و علیّ بابها.» گفت: آن صحیح است. خطیب گفت: منظورش این بود که حدیث از سوی أبومعاویه صحیح است؛ چون آن را بیش از یک نفر از او روایت کرده است.» (۲)صحیح دانستن ابن معین این حدیث را در کتاب های دیگری هم غیر از آن چه نقل شد، آمده است که بیشتر آورده شد.

۲ – ابن معین در پاسخ به «دوری» حدیث را اثبات کرده است

یحیی بن معین حدیث «مدینه العلم» را در پاسخ به پرسش عبّاس بن محمّد دوری اثبات کرده است. حاکم نیشابوری بعد از نقل حدیث «مدینه العلم» از طریق «ابوصلت هروی» گوید: «ابوصلت ثقه و امانت دار است. من شنیدم از ابوالعبّاس، محمّدبن یعقوب در «التاریخ» که می گفت: شنیدم عبّاس بن محمّد دوری می گوید: از یحیی بن معین درباره ی أبوصلت هروی پرسیدم، گفت: ثقه است. گفتم: مگر حدیث نکرده است از ابومعاویه از أعمش: «أنا مدینه العلم» گفت: محمّدبن جعفر فیدی آن را حدیث کرده و او ثقه و امانت دار است.» (۳)و خطیب در «تاریخ بغداد»- بنابر نقل سیوطی از او گوید: عبّاس دوری گفت:

۱- ۱) . تهذیب الکمال /۱۸ ۷۹.

۲- ۲) . تهذیب التّهذیب /۶ ۳۲۰.

۳- ۳) . المستدرک علی الصحیحین /۳ ۱۲۶- ۱۲۷.

شنیدم یحیی بن معین، أبوصلت عبدالسّلام بن صالح را ثقه می شمارد. به او گفتم: او از ابومعاویه از اعمش حدیث کرده است: «أنا مـدینه العلم و علیّ بابها» ! گفت: از این بیچاره چه می خواهید؟ مگر محمّد فیدی آن را از أبومعاویه حدیث نکرده است؟» (۱)و عبدالغنی مقدّسی در شرح حال أبوصلت گوید: «عبّاس بن محمّد گوید:

شنیـدم یحیی بن معین أبوصـلت را ثقه می شـمرد. به او گفته شـد: او از أبومعاویه «أنا مـدینه العلم و علی بابها» را حدیث کرده است! گفت: از این بیچـاره چه می خواهیـد؟ مگر نه این است که محمّـد فیـدی هم آن را از ابومعـاویه نقل کرده است؟» (۲)و مزی در شرح حالش گوید: «عبّاس بن محّمد دوری گفت: شنیدم یحیی بن معین، ابوصلت عبدالسّلام را ثقه می شمارد. گفتم: او از ابومعـاویه از اعمش حـدیث کرده است: «أنـا مـدینه العلم و علی بابها» ! گفت: از این بیچاره چه می خواهیـد؟ مگر نه این است که محمّـدبن جعفر فیـدی از أبومعاویه آن را حدیث کرده است؟» (۳)و ابن حجر گفت: «دوری گفت: شـنیدم ابن معین، ابوصـلت را ثقه می خوانـد و دربـاره ی حـدیث «أنـا مـدینه العلم و علیّ بابها» گفت: محمّـدبن جعفر فیـدی آن را از أبومعاویه حـدیث کرده است.» (۴)و علاـیی و فیروزآبـادی هـم در دفـاع از این حـدیث همـان گـونه پیش از این گـذشت به این سـخن استشهاد کرده اند.

۳ – او این حدیث را در پاسخ به «ابن محرز» اثبات کرده است

یحیی بن معین در پاسخ به پرسـش احمـدبن محمّـدبن قاسم بن محرز، درباره ی ابوصـلت عبدالسّـلام هروی، حدیث را اثبات کرده است. خطیب در کتابش «تاریخ بغداد»- بنا بر نقل سیوطی از او چنین گوید: «احمدبن محمّدبن قاسم بن محرز گفت:

از یحیی بن معین درباره ی ابوصـلت عبدالسّـلام بن صالح هروی پرسـیدم، گفت: از کسانی نیست که دروغ بگوید. به او گفته شد، در مورد حدیث ابومعاویه «من شهر

ص:۴۴۲

۱- ۱) . اللآلی المصنوعه ۱/ ۳۳۲.

۲- ۲) . الکمال فی أسماء الرّجال: دست نویس است.

۳- ۳) . تهذیب الکمال ۱۸/ ۷۹.

۴- ۴) . تهذیب التّهذیب ۶/ ۳۲۱.

دانشم»؟ گفت: آن از حدیثِ أبومعاویه است. ابن نمیر مرا خبر داد و گفت: در گذشته أبومعاویه آن را حدیث کرد. سپس از آن خودداری نمود. ابوصلت مردی ثروتمند و خواهان این حدیث ها بود و از استادان آن ها را می طلبید. پس آن ها برایش این حدیث را می گفتند.» (۱)و در کتاب «تهذیب الکمال» آمده است: «احمدبن محمّد قاسم بن محرز گفت:

از یحیی بن معین درباره ی حدیث نقل شده از ابومعاویه از أعمش، از مجاهد، از ابن عبّاس: «أنا مدینه العلم و علی بابها» پرسیدم، گفت: آن از حدیث أبومعاویه و در حدیث أبومعاویه است. ابن نمیر مرا خبر داد، گفت: أبومعاویه درگذشته آن را حدیث کرد و سپس از بیانش خودداری نمود. أبوصلت مردی ثروتمند و خواستار این گونه حدیث ها بود و همراه استادان بود و آنان برایش حدیث نقل می کردند.» (۲)و در کتاب «قوت المغتذی» از حافظ علایی آمده است: «احمدبن محمّدبن محرز گفت: از یحیی بن معین درباره ی أبوصلت پرسیدم. گفت: از کسانی نیست که دروغ بگوید. از او درباره ی حدیث أبومعاویه «من شهر دانشم»؟ سؤال شد، گفت:

آن از حدیث أبومعاویه است. ابن نمیر مرا خبر داد، گفت: أبومعاویه در گذشته آن را حدیث نمود و سپس از (بیان آن) خودداری کرد. و ابوصلت مردی ثروتمند و خواستار این حدیث ها بود و با استادان همراهی می کرد.» (۳)این مطلب را در کتاب های «نقدالصحیح» - همان گونه که گذشت و در کتاب «تهذیب التّهذیب» می یابید.

۴ - او حدیث را در پاسخ «صالح جزره» اثبات کرده است

هم چنین ابن معین این حدیث را در پاسخ پرسش صالح بن محمّد جزره درباره ی أبوصلت هروی، اثبات کرده است. حاکم گوید: «شنیدم أبونصر، احمدبن سهل، فقیه قبانی، پیشوای دورانش در بخارا می گفت: شنیدم

۱- ۱) . اللآلی المصنوعه /۱ ۳۳۳.

۲- ۲) . تهذیب الکمال /۱۸ ۷۹.

۳- ۳) . قوت المغتذی - کتاب المناقب - مناقب علی.

صالح بن محمّدبن جیبِ حافظ می گفت: و درباره ی ابوصلت هروی از او پرسیده شد، گفت: یحیی بن معین – در حالی که ما با او بودیم – بر أبوصلت وارد شد و بر او سلام کرد – هنگامی که بیرون آمد او را دنبال کردم و گفتم: خداوند رحمتت کند – درباره ی أبوصلت چه می گویی؟

گفت: او بسیار راست گوست. به او گفتم: او حدیث أعمش، از مجاهد، از ابن عبّاس را روایت می کند که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «من شهر دانشم و علی در آن است. هر کس دانش را خواهد، باید از در نزد آن بیاید.»

او گفت: این روایت را، فیدی از أبومعاویه از أعمش روایت کرده، همان گونه که أبوصلت روایت کرده است.» (1)و در کتاب «اللآلی المصنوعه» از خطیب بغدادی آمده است:

«و عبدالمؤمن بن خلف نسفی گفت: از أبوعلی، صالح بن محمّد، درباره ی أبوصلت هروی پرسیدم. گفت: دیدم یحیی بن معین درباره اش سخن نیکو می گوید، و او را دیدم که در باره حدیثی که از أبومعاویه روایت شده: من شهر دانشم و علی در آن است سؤال شده بود. که گفت: فیدی نیز آن را روایت کرده است. پرسیدم: نامش چیست؟ گفت: محمّدبن جعفر.» (2)و در کتاب «قوت المغتذی» از حافظ علایی – بعد از نقل روایت دوری که گذشت – آمده است: «هم چنین صالح جزره آن را از ابن معین روایت کرده است.» (3)و در کتاب «نقد الصحیح» نیز آمده است: «هم چنین، صالح بن محمّدِ حافظ، و احمدبن محمّدبن محرز آن را از یحیی بن معین روایت کرده اند.» (4)گویم:

بدین ترتیب روشن شد که «یحیی بن معین» از کسانی است که حدیث «مدینه العلم» را صحیح دانسته و اثبات می کند. و از چند وجه مذکور، دانسته شد که در راستای اثبات و رد شبهه درباره ی این حدیث شریف، تلاشی ستوده و زیبا کرده

۱- ۱) . المستدرک علی الصحیحین ۳/ ۱۲۷.

۲- ۲) . اللآلی المصنوعه ۱/ ۳۳۲.

۳- ۳) . قوت المغتذی کتاب المناقب مناقب علی.

۴- ۴) . «نقدالصحیح» از مجدالدّین فیروز آبادی.

است. پس چگونه جایز است به او عبارت «اصلی ندارد» را درباره این حدیث نسبت داد؟

جز اینکه گفته شود، که این سخن را پیش از اطّلاع از حقیقت امر این حدیث، بر زبان رانده است، سپس به حق ثابت و حقیقت روشن تصریح کرده است. و این همان دیدگاهی است که مولوی حسن الزّمان برگزیده است و چنین گوید:

«توجّه: یکی از بهترین دلائل بر معنی «ختم الأولیاء» حدیث مشهور صحیحی است که گروهی از پیشوایان آن را صحیح دانسته اند، از جمله بااطّلاع ترین فرد در رجال، سند محدّثان، ابن معین همان گونه که خطیب در تاریخش آن حدیث را به او اسناد داده و با او موافق است و در حالی که در آغاز درباره ی آن می گفت: اصلی ندارد...» (۱)لیکن از سخن سخاوی چنین برمی آید که این سخن هیچ گاه از ابن معین نسبت به حدیث «مدینه العلم» صادر نشده است. بلکه این سخن به فرض ثابت شدنش درباره ی حدیث «أنا دارالحکمه...» از او بوده است.

سخاوی گوید: «حدیث «أنا مدینه العلم و علی بابها» را حاکم در «مناقب» مستدرکش، و طبرانی در «المعجم الکبیر» و أبوالشیخ بن حیّان در «السنّه» و دیگران همگی از حدیث أبومعاویه ی نابینا، از أعمش، از مجاهد، از ابن عبّاس، مرفوعاً روایت کرده اند. با این اضافه: «فمن أراد العلم فلیأت الباب»

و ترمذی در «مناقب» از کتاب «الجامع» و أبونعیم در «الحلیه» و دیگرانی از حدیث علی چنین روایت کرده اند: که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «أنا دارالحکمه و علی بابها»

دارقطنی در کتاب «العلل» در پی دومین حدیث گوید: این حدیثی پریشان و ناثابت است. و ترمذی گفته است: ناشناخته می باشد.

و نیز استادش بخاری گفته: وجه صحیحی ندارد و یحیی بن معین گفته آن گونه که خطیب در تاریخ بغداد حکایت کرده است این دروغ است و اصلی

۱- ۱) . القول المستحسن/ ۴۵۲.

ندارد.

و حاکم به دنبال حدیث اوّل گوید: اسنادش صحیح است.» (۱)گویم:

صادر شدن این سخن از ابن معین به نظر من نسبت به این حدیث هم بعید است؛ چون - مانند حدیث «مدینه العلم» حدیث صحیحی است و ابن جریر طبری و علایی و فیروزآبادی و دیگرانی نصّ بر صحت آن آورده اند.

بنابراین شگفتا از «دهلوی» که چگونه از این همه گفته ها غافل شده است؟ گویی چیزی از سخنان بزرگان طایفه اش را حفظ نکرده و تنها به دزدیدن لغزش های کابلی معاند در کتاب «صواعق» بسنده کرده است!!

از سوی دیگر، دفاع ابن معین از حدیث مدینه العلم چنان متین و قوی است که هیچ یکی از نکوهش کنندگان نتوانسته اند برایش پاسخی بیاورند و از این روی علایی - آن گونه که سیوطی در «قوت المغتذی» از او نقل کرده است - چنین گوید:

«هیچ یک از کسانی که درباره حدیث «من شهر دانشم» سخن گفته اند، پاسخی برای روایت های ثابت شده نزد یحیی بن معین، نیاورده اند.»

و ابن حجر مکّی در کتاب «المنح المکیّه» به نقل از علایی چنین گوید: «هیچ یک از کسانی که بر ضدّ این حدیث سخن گفته، پاسخی درباره ی این روایات صحیح از یحیی بن معین، نیاورده است.»

و از جمله شواهدی که علایی و فیروزآبادی آورده اند، مطالبی است که در کتاب «سیر أعلام النبلاء» در شرح حال ابوصلت هروی آمده است و آن ثقه دانستن یحیی بن معین او را، و اثبات کردنش حدیث مدینه العلم است که چنین گوید:

«عبّاس گفت: شنیدم ابن معین ابوصلت را ثقه می داند. پس حدیث «من شهر دانشم» را برایش ذکر کردند، گفت: محمّدبن جعفر فیدی از أبومعاویه آن را حدیث کرده است.» (۲)ذهبی هم به آن چه عبّاس دوری از یحیی بن معین روایت کرده است، اقرار

۱- ۱) . المقاصد الحسنه/ ۹۷.

۲- ۲) . سیر أعلام النبلاء /۱۱ ۴۴۶.

نموده، امّا از سوی دیگری بر او اعتراض کرده است. لذا به دنبال آن گفته: «گویم:

دل ها بر دوستی با کسی که به او نیکی کرده است، آفریده شده است. و این شخص نسبت به یحیی محبّت داشته است و ما همواره از یحیی می شنویم و به گفته اش در رجال، احتجاج می کنیم، تا زمانی که برایمان آشکار نشود که آن فردی که یحیی به تنهایی او را قوی می داند انسان ضعیفی از نظر حدیث بوده است و یا اینکه کسی را که او سست شمرده، قوی بوده است.»

و این سخن به مذهب اهل سنّت زیان می رساند؛ بلکه می توان گفت که اساس مذهبشان را ویران می کند، از آن جا که بلندقدری و والایی منزلت ابن معین در علوم حدیثی - به ویژه در فن جرح و تعدیل پوشیده نیست بر کسی که مراجعه به شرح حال او در «تهذیب التّهذیب ۱۱ / ۲۸۰» و «تهذیب الأسماء و اللّغات ۲ / ۱۵۶» و «وفیات الأعیان /۶ ۱۳۹» و «تذکره الحفّاظ ۲ / ۴۲۹» و «مرآه الجنان، حوادث ۲۰۳» و دیگر کتاب ها نماید.

بلکه ابن رومی آن گونه که ابن خلّکان از او نقل کرده است چنین گوید:

«هرگز کسی را جز ابن معین ندیدم که حق را بگوید و غیر او در سخن انحراف داشتند.»

۲- ردّ قدح بخاری

اشاره

دهلوی گوید:

«و بخاری گفت: آن حدیث ناشناخته (منکر) است و وجه صحیحی ندارد.»

گویم:

اوّلاً: صادرشدن این سخن از بخاری، نسبت به حدیث «أنا مدینهالعلم» ممنوع است؛ بلکه او نسبت به حدیث «أنا دارالحکمه» چنین بر زبان رانده است؛ همان گونه که از عبارت پیشین سخاوی دانستید، پس آوردن این سخن توسّط «دهلوی» برای ردّ حدیث «أنا مدینهالعلم» باطل است.

ثانیاً: اگر بپذیریم که نسبت به حدیث «أنا مدینهالعلم» این سخن از او صادر

شده است، از چند جهت مردود است:

۱ – بخاری جرح شده است

بر پایه ی فرمایش بزرگان دانشمندان اهل سنّت، بخاری قدح و جرح شده است. پس گوشه ای از زشتی ها و نکوهش هایش را در کتاب «استقصاء الإفحام» و جلد «حدیث غدیر» از این مجموعه ملاحظه کنید. لذا سخن او به ویژه درباره ی این حدیث با عظمت نزد اهل نظر و پژوهش دارای ارزشی نیست.

۲ – بخاری منحرف است

بخاری از دشمنان اهل بیت علیهم السلام و منحرفین از امیرالمؤمنین علیه السلام است و شواهد صحیح فراوانی بر این مطلب وجود دارد و بزرگان دانشمندان اهل سنّت به آن اعتراف دارند که بر خوانندگان کتاب «إستقصاء الإفحام» و جلد «حدیث ولایت» از این مجموعه نیز پوشیده نمی ماند؛ لذا توجّهی به طعنه زدن او به این فضیلت بسیار بزرگ و منقبت تابان ثابت مولایمان امیرالمؤمنین علیه السلام نباید کرد.

۳ – روایت عبدالرزّاق از این حدیث

همان گونه که پیشتر دانستید، عبدالرزّاق بن همام صنعانی که یکی از اساتید بزرگ بخاری است، حدیث «مدینه العلم» را از دو طریق صحیح روایت کرده است و بخاری خود روایت های بسیاری در صحیحش از عبدالرزّاق آورده است که بر هیچ پژوهشگری پوشیده نیست. بدین ترتیب شک و تردیدی در سقوط نکوهش از سوی بخاری به جا نمی ماند.

۴ – روایت احمد

احمدبن حنبل حدیث «مدینه العلم» را نقل کرده است. او که یکی از پیشوایان چهارگانه و از اساتید بخاری است، حدیث را از طریق های متعددی همان گونه که بیشتر دانستید آورده است و این در حالی است که سبط ابن جوزی و

دیگران، بر این مطلب تصریح کرده انـد که هر گاه احمد، حدیثی را روایت کند، رجوع به روایت او، واجب است. بنابراین به نکوهش بخاری یا دیگری درباره ی این حدیث اعتنایی نخواهد شد.

۵ – روایت ابن معین

یحیی بن معین هم این حـدیث را روایت کرده است. او نیز از ارکـان دانشـمندان مورد اطمینان اهل سنّت و از اسـتادان بزرگ بخاری است. او بارها حدیث را اثبات و به صـحت و درستی آن تصـریح کرده است که پیشتر آمد. پس ارزشی برای نکوهش بخاری بعد از صحیح دانستن حدیث از سوی یحیی بن معین باقی نمی ماند.

۶ – روایت طبری

محمّـدبن جریر طبری هم در کتابش «تهـذیب الآثار» به صـحت حـدیث «أنا دارالحکمه» حکم کرده است، که پیشتر دانستید. و اتّحاد آن را با حدیث «من شهر دانشم» برگزیده است.

بنـابراین بـا صـحیح دانسـتن حـدیث توسّـط این پیشوای بسـیار بزرگ، هیـچ منصـفی به نکوهش بخـاری در این باره گوش فرا نخواهد داد.

۷ – روایت حاکم

حاکم نیشابوری حدیث « أنا مدینه العلم » را در کتاب «المسـتدرک علی الصحیحین» نقل کرده و با شرط شیخین آن را صحیح دانسـته است. و این خود بهترین گواه بر تعصّب و دشـمنی بخـاری با حق و اهل آن است که حـدیث را نکوهش کرده و همین یک دلیل برای فروریختن نکوهش او بسنده است.

۸ – روایت ترمذی

ترمـذی حـدیث «أنـا مـدینه العلم و علی بابهـا» را در صـحیح خود نقـل کرده است، همـان گونه که ابن طلحه شافعی در کتاب «مطالب السئول» از او نقل کرده است

ص:۴۴۹

و پیشتر آمد و این نیز نکوهش بخاری را بی اعتبار می کند.

۹ – یقین گروهی از حافظان بر صحت این حدیث

هم چنین گروهی از حافظان سرشناس اهل سنّت، بر صحت حدیث «مدینه العلم» پایداری و حکم کرده اند؛ بدون توجّه به نکوهش بخاری نسبت به آن. از جمله: سبط ابن جوزی و أبوعبداللّه گنجی و جلال الدّین سیوطی و متّقی هندی و محمّد صدر العالم و محمّد بدخشانی و امیر صنعانی و مولوی حسن زمان.

و رویگردانی این گروه از نکوهش بخاری دلیل دیگری بر سستی آن است.

۱۰ – حسن شمردن گروهی

تعداد دیگری از حافظان و علما، حکم به حسن بودن حدیث « أنا مدینه العلم » داده اند. و به باطل بودن نکوهش نکوهش کنندگان تصریح کرده اند از جمله:

علایی و فیروزآبادی و ابن حجر عسقلانی و سخاوی و محمّدبن یوسف شامی و ابن حجر مکّی و محمّد طاهرفتنی و محمّد حجازی و عبدالحق دهلوی و عزیزی و شبراملسی و زرقانی و صبّان و شوکانی و میرزا حسن علیِ محدّث... بنابراین نکوهش بخاری نزد همه ی این پژوهشگران باطل خواهد بود.

۱۱ – سخن زرکشی

بدرالدّین زرکشی شافعی هم چنین حکم کرده است که حدیث « أنا مدینه العلم » به درجه ای از حُسن می رسد که به آن احتجاج می شود و لذا ضعیف نخواهد بود، چه رسد به اینکه ساختگی باشد. پس او هم، ادّعای بخاری را این چنین باطل می بیند؛ چنان که آشکار است.

۱۲ – فتوای ابن حجر مکّی

ابن حجر مکّی در «فتاواه الحدیثیه» به حسن بودن حدیث «من شهر دانشم» فتوا داده است؛ بلکه به پیروی از حاکم تصریح به صحت آن کرده است، سپس به

نکوهش بخاری و دیگران درباره آن اعتراض نموده است.

و متن گفته اش چنین است: «امّا حدیث من شهر دانشم و علی در آن است، حدیثی حسن است؛ بلکه حاکم گوید: صحیح است و گفته ی بخاری: «وجه صحیحی ندارد» و ترمذی: «ناشناخته است» و ابن معین: «دروغ است»، مورد اعتراض است؛ هرچند که ابن جوزی آن را در الموضوعات آورده و ذهبی در این باره از او پیروی کرده است.»

۱۳ – رویگردانی گروهی از نکوهش بخاری

گروهی از سرشناسان علمای اهل سنّت سخن بخاری را درباره ی حدیث «من شهر دانشم» نقل و سپس از آن اعراض کرده و بدان توجّه نکرده اند و به اعتبار حدیث قائل شده و آن را حسن دانسته اند و به آن احتجاج کرده اند. از جمله:

سیوطی در «الدرر المنتثره» و سمهودی و قاری و مناوی و ثناءاللّه بانی بتی که – از نظر دهلوی – بیهقی دوران خویش بوده است.

بنابراین استناد «دهلوی» به سخن بخاری، با وجود روایت حدیث توسّط اساتید بخاری و صحیح دانستن آن، و هم چنین صحیح دانستن دسته ای از حافظان و حسن دانستن گروهی دیگر و نیز رویگردانی بزرگان علما از نکوهش بخاری، جداً شگفت انگیز است.

۳– ردّ نسبت قدح به ترمذی

اشاره

دهلوی گوید:

«ترمذی گفت: این حدیث ناشناخته و غریب است.»

گویم:

نسبت قدح به ترمذی در باره حدیث «من شهر دانشم» دروغ محض است؛ به خاطر چند وجه:

ص:۴۵۱

(۱) جماعتی حدیث را از صحیح ترمذی نقل کرده اند

۱ – ابن طلحه شافعی

ابن طلحه شافعی در کتاب «مطالب السئول» در حقّ امیرالمؤمنین علیه السلام چنین گوید: «همواره در ملازمت با رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم خداوند متعال دانشش را افزون نمود، تا اینکه رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم آن گونه که ترمذی در صحیحش، با اسنادش از او، نقل کرده است به او فرمود: «أنا مدینه العلم و علی بابها»

۲ – ابن تیمیّه

از صحیح ترمذی حدیث را آورده و به آن استدلال کرده است که اگر در آن جا نکوهشی از ترمذی وجود می داشت، استدلالش به پایان نمی رسید.

ابن تیمیّه در منهاجش گوید: «حدیث أنا مدینه العلم ضعیف تر و سست تر است و از این رو از اخبار ساختگی به شمار می آید، هرچند که ترمذی آن را روایت کرده است و ابن جوزی آن را آورده و بیان کرده که دیگر نقل های آن ساختگی است.»

پس اگر ترمذی نکوهشی درباره ی این حدیث می داشت، این ناصبی معاند آن را می آورد، چون به دنبال رد این حدیث است. همان گونه که روشن است!!

۳ – ابن روزبهان

فضل بن روزبهان به نقل این حدیث توسّط ترمذی در صحیحش اعتراف کرده است و این اعتراف را در ردّ بر گفته ی علّامه ی حلّی قدّس سرّه انجام داده است که اگر ترمذی درباره اش گفته بود «ناشناخته و غریب است»، بدون تردید آن را می آورد و این خود در آشکارشدن حقیقت مؤثر است.

۴ – میبدی

حسین میبدی در کتاب «الفواتح» به نقل از صحیح ترمذی حدیث «أنا مدینه

العلم» را آورده است و در راستای عقیده اش به آن احتجاج کرده که متن گفته اش را پیشتر آوردیم.

۵ – محمّدبن یوسف شامی

پیش از این متن گفته ی محمّدبن یوسف شامی را در سیره اش آوردیم که گفت: «ترمذی و دیگران آن را مرفوعاً روایت کرده اند: أنا مدینه العلم و علی بابها و درست آن است که این حدیثی حسن است...» که اگر ترمذی درباره اش نکوهشی کرده بود، سکوت از نقل نکوهش ترمذی، برای او جایز نمی بود.

۶ – ابن حجر مکّی

ابن حجر مکّی در کتاب صواعق روایت ترمذی از این حدیث شریف را آورده است و هیچ نکوهشی در این باره به او نسبت نداده است که اگر بود قطعاً آن را ذکر می کرد.

۷ – میرزا مخدوم

میرزا مخدوم در کتاب نواقض، حدیث مدینه العلم را از ترمذی نقل کرده و آن را در فضایل امیرالمؤمنین علیه السلام آورده و گفته است: « رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: أنا مدینه العلم و علی بابها ، ترمذی آن را نقل کرده است.»

اگر آن چه دهلوی به ترمذی نسبت داده، درست بود، میرزا مخدوم این حدیث را در فضائل علی علیه السلام اثبات نمی کرد و حدّاقل نکوهش ترمذی درباره ی آن را هم می آورد.

۸ – عیدروس یمنی

عیدروس یمنی حدیث مدینه العلم را به روایت ترمذی در کتاب «العقد النبوی» در فضایل سرورمان امیرالمؤمنین علیه السلام آورده است و این بیانگر صادر نشدن هرگونه نکوهشی از ترمذی درباره ی آن می باشد.

۹ – شیخانی قادری

هم چنین شیخانی قادری در کتاب «الصراط السّویّ» از ترمذی حدیث را روایت کرده و خود به دنبال راویانش بوده است که اگر قدحی از ترمذی درباره ی این حدیث می بود آن را ذکر یا حدّاقل اشاره ای به آن می کرد.

۱۰ – عبدالحق دهلوی

شیخ عبدالحق دهلوی در کتاب «رجال المشکاه» از نقل حدیث مدینه العلم توسّط ترمذی یاد کرده است.

۱۱ – شبراملسی

در جایش گفته ی نورالدّین شبراملسی در کتاب «تیسیر المطالب» آورده شد که گوید:

«مدینه العلم: ترمذی و غیر او مرفوعاً روایت کردند: أنا مدینه العلم و علی بابها» ، و درست آن است که حدیثی حسن می باشد همان گونه که حافظ علایی و ابن حجر گفته اند.»

و این نیز ادّعای نکوهش این حدیث شریف توسّط ترمذی را باطل می نماید.

۱۲ – کردی

ابراهیم کردی کورانی در کتابش «نبراس» که پیشتر خواندید گوید: «امّا اینکه او باب مدینه العلم ایشان است، در فرمایش ایشان صلی الله علیه و آله و سلم است: أنا مدینه العلم و علی بابها. بزّاز و طبرانی آن را از جابربن عبدالّله در کتاب «الأوسط» و ترمذی و حاکم از علی، آن را روایت کرده اند.»

این نیز نسبت صدور هر نکوهشی درباره ی این حدیث از ترمذی را دفع می کند.

۱۳ – زرقانی

به همین ترتیب محمّدبن عبدالباقی زرقانی حدیث را در کتاب «شرح

المواهب اللدنیّه»، روایت کرده است که عبارت آن گذشت.

۱۴ – صبّان

صبّان مصری در کتاب «إسعاف الرّاغبین» روایت حدیث مدینه العلم توسّط ترمذی را آورده و در پی اثبات آن است که پیشتر متوجّه شده اید و این دلیل دیگری بر دروغ بودن آن چیزی است که به ترمذی نسبت داده شده...

۱۵ – عجیلی

گفته ی عجیلی در کتاب «ذخیره المآل» نیز پیشتر آورده شد که گوید: «ترمذی نقل کرده است که ایشان صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «أنا مدینه العلم و علی بابها فمن أرادها العلم فلیأت الباب» از این رو طریق ها سلسله ها به او باز می گردد.»

پس عجیلی حدیث را از ترمذی روایت می کند و خواهان اثبات آن و بیان اعلمیّت امیرالمؤمنین علیه السلام از دیگران در پرتو این حدیث است و اگر ترمذی آن را نکوهش کرده بود، به آن استناد نمی نمود و این کاملاً ظاهر و مشهود است.

(۲) ترمذی حدیث را حسن دانسته است

ترمذی افزون بر روایت کردن حدیث «أنا مدینه العلم و علی بابها» آن را حسن شـمرده است. این مطلب در کتاب «اللّمعات فی شرح المشـکاه» آمـده که عبـارت آن چنین است – که پیش از این نیز آمـد –: «بـدان که لفظ مشـهور حـدیث در این معنا: «أنا مدینه العلم و علی بابها» می باشد، و نقدکنندگان درباره اش سخن گفته اند و اصلش از ابوصلت عبدالسّلام است که شیعه بود و درباره اش سخن گفته است و حاکم این حدیث را صحیح و ترمذی حسن دانسته است...»

پس آیا شکّی در کذب ادّعای «دهلوی» می ماند؟!

(۳) اعتراض سیوطی بر ابن جوزی

سیوطی از نقل حدیث مدینه العلم توسّط ترمذی در «النکت البدیعات علی

الموضوعـات» یاد کرده و بر نکوهش ابن جوزی نسـبت به این حـدیث و واردکردن آن در الموضوعات اعتراض کرده است و این متن گفته اش می باشـد: «حـدیث ق ک - «أنـا مـدینه العلم و علی بابهـا» آن را از حـدیث علی و ابن عبّـاس و جابر آورده است.

گویم: حدیث علی را ترمذی و حاکم، و حدیث ابن عبّاس را حاکم و طبرانی و حدیث جابر را حاکم نقل کرده است...»

و سیوطی در کتاب «اللآلی المصنوعه» بعداز ذکر نکوهش ابن جوزی گوید:

«گویم: حدیث علی را ترمذی نقل کرده است...»

سپس گویی به ابن جوزی می گوید: چگونه حدیث مدینه العلم از حدیث علی را در الموضوعات وارد می کنی و آن را مورد نکوهش قرار می دهی، در حالی که ترمذی آن را نقل کرده است...؟!

(۴) سخن شوکانی

شوکانی در کتاب «الفوائـد المجموعه» نکوهش درباره ی این حـدیث را از بعضـی عیب جویان نقل کرده، گوید: «در این باره پاسخ می دهم که محمّدبن جعفر بغدادی فیدی را یحیی بن معین ثقه شمرده است و اباصلت هروی را ابن معین و حاکم توثیق کرده اند درباره ی این حدیث از ابن معین سؤال شد، گفت: صـحیح است و ترمذی از علی مرفوعاً و حاکم در المسـتدرک از ابن عبّاس مرفوعاً آن را نقل کرده اند و حاکم گفته است: «اسنادهایش صحیح است...»

۴- ردّ قدح ابن جوزی

اشاره

دهلوی گوید:

«ابن جوزی آن حدیث را در الموضوعات آورده است.»

گویم:

احتجاج «دهلوی» به این که «ابن جوزی» این حدیث را در الموضوعات آورده است، بسیار عجیب و غریب است، از این رو که ابن جوزی و کتابش نزد دانشمندان بزرگ برجسته از درجه ی اعتبار فرو افتاده است که ما بعضی از

گفته هایشان را در این زمینه می آوریم:

از گفته های دانشمندان درباره ی ابن جوزی

ابن أثیر در کتاب «الکامل» در بخش حوادث سال ۵۹۷ چنین گوید:

«در رمضان این سال ابوالفرج، عبدالرّحمان بن علی بن جوزی حنبلیِ واعظ در بغداد درگذشت. نوشته هایش مشهور است. او در مورد مردم به ویژه علمای مخالف و موافق با مذهب خویش، بسیار غیبت می کرد. تولّدش به سال ۵۱۰ بود.»

همین گونه در کتاب «الخمیس» در حوادث همین سال آورده است.

و در کتاب «المختصر فی أخبار البشر» آمده است: او درباره ی علما بسیار غیبت می کرد.

و در «الکامل» در شرح حال عبدالکریم سمعانی است: «وقتی فهرست مشایخ او را گردآوردند، تعدادشان بیش از چهار هزار نفر شد و ابوالفرج ابن جوزی او را یاد کرده... و از جمله درباره اش گوید: او از استادی در بغداد می گرفت و سپس او را به بالای رودخانه ی عیسی می برد و می گفت: فلانی در ماوراءالنهر برایم حدیث کرد.

و این سخن بسیار خُنکی است. چراکه آن مرد به واقع به ماوراءالنهر سفر کرد، و در آن جا از عموم استادانش در سراسر کشورش حدیث شنید. بنابراین چه نیازی به این تدلیس خنک داشت و تنها گناهش نزد ابن جوزی، شافعی بودنش است و این که دیگری اسوه ی اوست. و ابن جوزی کسی را پذیرا نیست جز حنبلی هایی که بسیارنویسند. (۱)این مطلب را ابن وردی هم آورده است. (۲)یافعی هم در «مرآه الجنان» در حوادث سال ۵۹۵ گوید:

«در آن سال ابن جوزی از زندان واسط بیرون آورده شد و مردم او را پذیرا شدند و پنج سال در «المطموره» ساکن شد. ذهبی چنین او را یاد کرده است و

۱- ۱) . الکامل حوادث: ۵۹۷

۲- ۲) . تتمه المختصر حوادث: سال ۵۹۷.

روشن نشد که چرا به زندان افکنده شد، پیش از این شـنیده بودم که به علّت انکار او نسبت به شیخ عبدالقادر به زندان افکنده شده بود، و میان او و پدرش از جهت همین انکارش دشـمنی بود. و شخصی که کتابی از او را دیده بود مرا خبر داد که در آن کتـاب مورد انکـار قرار داده، قطب الأولیـاء و تـاج المفاخر، شـیخ محی الـدّین عبـدالقادر را که گردن بزرگان در برابر قـدم او خـاضع است و انکار ابن جوزی نسـبت به او و دیگر بزرگان اهل معارف و نور، از جهت سرشکسـتگی، تلبیس شـیطان و غرور است. و انکـار او نسبت به ایشـان و محـاسن آنهـا عجیب است؛ در حالی که از زیباییهای کلام ایشان بهره می جست و سـپاس خداوند را که محاسن کلام آنها تمام وجود را فرا گرفته و باکی نیست از مذمّت مغروران و حسودان.»

و ذهبی در شرح حال ابان بن یزیدعطّار گوید:

« ابـن عـدی گفـت: او خـوش صـحبت و زاهـد است، حـدیث هـایش را می نویسـد و بیشـترش درست است و امیـدوارم که از راستگویان باشد.

گویم: بلکه او ثقه و حجّت است. همین بس که ابن حنبل او را یاد کرده گوید:

او در میان تمام استادان ثَبِتْ بود و ابن معین و نسائی گفته اند: ثقه است و علّامه ابوالفرج ابن جوزی او را در ضعیف ها آورده است و سـخن کسـانی را که او را ثقه به شـمار آورده انـد، ذکر نکرده است. و این از کـاستی هـای کتـاب اوست. جرح را می آورد و نسـبت به ثقه بودن سـکوت می کند و اگر ابن عدی و ابن جوزی أبان بن یزید را نام نمی بردند، اصـلاً او را ذکر نمی کردم.» (۱)و ذهبی در «تذکرهالحفّاظ» گوید:

«از نوشته موقانی خواندم که ابن جوزی بلاذر نوشید و ریش او ریخت و بسیار کوتاه شد و آن را خضاب می کرد. و در نوشته هایش بسیار غلط داشت؛ زیرا کتاب را به پایان می برد ولی در آن بازنمی نگریست.

گویم: او غلطهای زیادی در نوشته هایش دارد، نقدهایی که به او وارد می شود، ناشی از شتاب او در نوشتن بود و اینکه بدون بازنگری در یک کتاب،

۱- ۱) . میزان الإعتدال /۱ ۱۶.

تألیف کتاب دیگری را آغاز می کرد و بیشتر دانش او از کتاب ها و نوشته هایی است که بزرگان دانش در آن بررسی شایسته و در خوری انجام نداده اند.» (۱)ابن حجر در شرح حال «ثمامهبن أشرس بصری» گوید:

«ابومنصوربن طاهر تمیمی در کتاب «الفرق بین الفرق» گوید: وقتی واثق، احمدبن نصر خزاعی را به قتل رساند و ثمامه از کسانی بود که برای قتل او سعی کرد قتل او این گونه رخ داد که در سالی که حج انجام داد، گروهی از خزاعه میان صفا و مروه او را به قتل رساندند. و ابن جوزی این داستان را در حوادث سال سیزده آورده است. و در شرح حال ثمامه آورده است که از کسانی است که در این سال درگذشته است و در این تناقض می باشد؛ چون کشته شدن احمدبن نصر سالیان درازی بعد از آن اتّفاق افتاده است. و او در دوران خلافت واثق در سال بیست و چند به قتل رسید. پس چگونه قاتلش در سال سیزدهم به قتل می رسد؟ و صحیح آن است که در سال سیزدهم مُرد. و این داستان دلالت دارد بر اینکه ابن جوزی هیزم کش شبانه است، چیزهایی که برایش نقل می شود را مورد بررسی و انتقاد قرار نمی دهد.» (۲)و در «طبقات الحفّاظ» سیوطی و «طبقات المفسّرین» داوودی در شرح حال ابن جوزی آمده است: «ذهبی در «تاریخ الکبیر» گوید: ابن جوزی نزد ما بر اساس ضوابط فن حدیث، به حفظ توصیف نمی شود؛ بلکه این وصف او، به اعتبار اطّلاعات فراوان و گردآوری اوست.» (۳)

از سخنان دانشمندان درباره ی کتاب الموضوعات ابن جوزی

ابن صلاح گوید: «آن کس که در این دوران موضوعات را در دو مجلد گرد آورده است بسیار زیاده روی نموده است و در آن بسیاری از احادیث را آورده است که دلیلی بر ساختگی بودن آن ها نیست و حقّش بود که در مطلق حدیث های

۱- ۱) . تذکره الحفّاظ /۴ ۱۳۴۲.

۲- ۲) . لسان المیزان /۲ ۸۴.

۳- ۳) . طبقات الحفّاظ/ ۴۷۸. طبقات المفسّرین /۱ ۲۷۴.

ضعیف قرار داده می شد.» (۱)و محمّدبن ابراهیم بن جماعه الکنانی در «المنهل الروی فی علم أصول حدیث النّبی» آورده است: «شیخ ابوالفرج ابن جوزی کتابش را در مورد احادیث ساختگی نوشت و بسیاری از (حدیث های) ضعیف را آورده است که دلیلی بر ساختگی بودن آن ها نیست.»

و ابن کثیر گوید: «شیخ ابوالفرج ابن جوزی کتابی مفصّل در حدیث های ساختگی جمع آوری کرده است، امّا حدیث هایی را هم که این گونه نیست در آن وارد کرده است و حدیث هایی که لازم بود ذکر کند را کنار گذاشته و از دست داده و به سوی آن ها راه نیافته است.». (۲)و زین العراقی در شرح این گفته اش: «و اکثر الجامع فیه إذ خرج * لمطلق الضعف عنی ابالفرج.» و آن گردآورنده، یعنی ابوالفرج، در آن کتاب زیاده روی نموده است، زیرا بسیاری از احادیث را که فقط صفت ضعف برای آنها ثابت است، در زمره احادیث ساختگی قرار داده است.

گوید: «ابن صلاح گفته است: و آن گردآورنده زیاده روی کرده است... و منظور ابن صلاح از آن گردآورنده، أبوالفرج ابن جوزی است و من با عبارت «عنی أباالفرج» درشعر خود به آن اشاره کردم.» (۳)ابن حجر عسقلانی پس از اثبات حدیث: «سدّ الابواب إلّاباب علیّ» گوید:

«ابن جوزی این حدیث را در موضوعات آورده است و آن را از حدیث سعدبن ابی وقّاص و زیدبن أرقم و ابن عمر نقل کرده است در حالی که به بعضی از طرق حدیث از آنان اکتفا کرده است، و بر آن به سبب بعضی راویانش ایراد وارد کرده است؛ در حالی که باعث قدح نیست؛ از این جهت که نقل های بسیاری از آن آورده شده است و هم چنین به آن ایراد وارد کرده است به سبب اینکه مخالف حدیث های صحیح و ثابت درباره ی ابوبکر می باشد و مدّعی شده است که این از ساخته های رافضی ها

۱- ۱) . علوم الحدیث/ ۲۱۲.

۲- ۲) . الباعث الحثیث/ ۷۵.

۳- ۳) . شرح الألفیه /۱ ۲۶۱.

است که به وسیله ی آن با حدیث صحیح درباره ی ابوبکر مقابله کرده اند. تمام شد.

و او خطای بسیار بزرگی مرتکب شده است، چون حدیث های صحیح را با گمان معارض داشتن رد کرده است. در حالی که جمع بین این دو داستان امکان پذیر است.»

هم چنین ابن حجر در بحث خود درباره ی این حدیث گوید:

«گفته ی ابن جوزی درباره ی این حدیث که باطل و ساختگی است، ادّعایی است که برایش استدلالی نکرده جز اینکه مخالف حدیثی است که در صحیحین می باشد و این اقدامی به ردّ کردن حدیث های صحیح تنها بر اثر گمان و توهّم است.

و شایسته نیست که بر ساختگی بودن حُکم داده شود مگر هنگامی که جمع بین آن ها امکان پذیر نباشد و همچنین ممکن نبودن جمع میان دو حدیث در حال حاضر، لازم نمی آورد که این جمع در آینده هم ممکن نباشد، چون بالاتر از هر دانایی، دانای دیگر هست. و راه و روش خویشتنداری در این گونه موارد این است که حکم بر باطل بودن حدیث داده نشود؛ بلکه در آن متوقّف شود تا آن چه برای او آشکار نشده بر دیگری هویدا شود و این حدیث از این باب است که حدیثی مشهور و دارای نقل های متعدد است و هر نقلش علی رغم تنهایی، از درجه ی حُسن پایین تر نیست و مجموع نقل هایش قطعی بودن صحّت آن را می رساند آن هم به روش بسیاری از اهل حدیث.» (۱)و سخاوی گوید: «در کتاب های نوشته شده درباره ی راویان ضعیف و هم چنین علل الحدیث، حدیث های ساختگی بسیار است و ابن جوزی که آن ها را در دو جلد گردآورده است، تنها به علّت ضعیف بودن از موضوع اصلی کتابش خارج شده است؛ چنان که بسیاری از حدیث های ضعیفی را که دلیلی بر ساختگی بودنش ندارد، در آن نقل کرده است. و منظور ابن صلاح از این گردآورنده، حافظ مشهور، ابوالفرج ابن جوزی می باشد؛ بلکه چه بسا در آن کتابش حدیث حسن و صحیحی را هم آورده که در یکی از صحیحین است، چه رسد به کتاب های دیگر. و

ص:۴۶۱

۱- ۱) . القول المسدّد فی الذّب عن مسند أحمد/ ۱۹.

او با آنکه در بیشتر موارد درست می گوید بحث نادرستی را پی گرفته است که ضرر و زیان فراوانی از آن به وجود می آید. از گمان بردن به ساختگی بودن چیزی که ساختگی نیست بلکه صحیح است و سپس یک عارف به خاطر حسن ظن به او، از او تقلید می کند، از آن جا که به جز این فرد، از دیگری جست وجو نمی نماید و از این رو دانشمندان به طور اجمال از کار او انتقاد کرده اند، و در بیشتر آن ها استنادش به ضعیف بودن راوی حدیث است که مثلاً به دروغ گویی متّهم شده است؛ غافل از اینکه از وجه و نقل دیگری هم رسیده است...» (۱)و در همان کتاب آمده است: «بسی شگفتی است که ابن جوزی در کتابش «العلل المتناهیه فی الأحادیث الواهیه» بسیاری از حدیث هایی را که در «الموضوعات» آورده، نقل کرده است. هم چنان که در «الموضوعات» بسیاری از حدیث های واهیه آمده است؛ بلکه در نوشته های وعظی خود و مشابه آن، حدیث های ساختگی و نظیر آن را به فراوانی وارد کرده است. استادمان گفت: به همان اندازه ای که در این دو کتاب حدیث های ساختگی (موضوع) و سست (واهی) را جمع کرده است، به همان تعداد حدیث را از دست داده است.

گفت: اگر شخصی برای پیراستن کتاب و سپس افزودن آن چه را که او از دست داده است، فرا خوانده شود خیلی خوب است و در غیر این صورت آن چه که نوشته شده قابل بهره گیری جز برای منتقد نیست؛ چون هیچ حدیثی در کتاب او نیست جز اینکه ممکن است ساختگی نباشد.» (۲)و سیوطی گوید: و در این زمینه حافظ ابوالفرج ابن جوزی کتابی گردآورده است که در آن به فراوانی حدیث های ضعیفی را که به درجه ی ساختگی بودن، نمی رسند، نقل کرده است؛ بلکه در میان آن ها حدیث های حسن و صحیح هم وجود دارد. همان گونه که پیشوایان حافظان از جمله ابن صلاح در علوم الحدیث و پیروان او به آن تنبّه داده اند.» (۳)

۱- ۱) . فتح المغیث - شرح ألفیه الحدیث /۱ ۲۳۶.

۲- ۲) . فتح المغیث - شرح ألفیه الحدیث /۱ ۲۳۷.

۳- ۳) . اللآلی المصنوعه /۱ ۲.

و نیز در آن آمده است:

«و بـدان که عـادت حافظـانماننـد حاکم، ابن حبّان، عقیلی و دیگران بر این است که از جهت سـند مخصوصـی بر باطل بودن حـدیثی حکم می دهند؛ چون راوی آن، آن سـند را برای آن متن ساخته و پرداخته است؛ ولی آن متن از وجه دیگری شـناخته شده است و این مطلب را در شـرح حال آن راوی می آورند و آن را مورد جرح قرار می دهند. امّا ابن جوزی فریب می خورد و به طور مطلق آن متن را سـاختگی می شـمارد و آن را در کتاب «الموضوعات» نقل می کنـد. و این شایسـته نیست و مردم به این کار او ایراد گرفته اند، که آخرینشان حافظ ابن حجر است...»

و در تحقیق نسـبت به حـدیث «من قرأ آیه الکرسـی دبر کلّ صـلاه» گویـد: «حافظ ابن حجر وقتی احادیث کتاب «المشـکاه» را مسـتند سـاخته است، گویـد: ابن جوزی غفلت ورزیـده و این حـدیث را در «موضوعـات» آورده است و این زشت ترین اتّفاقی است که برایش رُخ داده است.

و حافظ شرف الدّین دمیاطی در نوشته ای که در تقویت این حدیث جمع کرده گوید: محمّدبن حمیر قضاعی شبلنجی حمصی با کنیه «ابوعبدالحمید» که بخاری در صـحیحش به او احتجاج کرده و نیز محمّدبن زید ألهانی أبوسـفیان حمصی که بُخاری به او هم احتجاج کرده و علیّ بن ابی طالب و عبـداللّه بن عمروبن عاص، و مغیرهبن شـعبه، و جابر و أنس که همگی حدیث را از پیـامبر صـلی الله علیه و آله و سـلم روایت کرده انـد از ابوامامه پیروی نموده انـد و روایت حـدیث از علی از دو طریق پیشـین و حـدیث ابن عمرو و مغیره و جابر و أنس از نقل های دیگری که به زودی می افزایم، وارد شـده است. سـپس گفت: اگر برخی از این حدیث ها به دیگری ضمیمه شود، قوی می گردد.

و ذهبی در تاریخش گوید:

ص:۴۶۳

از نوشته حافظ سیف احمدبن أبوالمجد نقل کردم که گفت: ابن جوزی کتاب «موضوعات» را نوشت و در نقل حدیث های مخالف نقل و عقل درست و صحیح عمل کرد و در مورد اطلاق «ساختگی بودن» بر حدیث هایی به سبب سخن برخی مردمان در مورد یکی از راویانش، مانند گفته اش: فلانی ضعیف است، یا قوی نیست یا سهل انگار است، درست و صحیح رفتار نکرده است؛ در حالی که آن حدیثی نیست که دل گواهی بر باطل بودنش دهد. و در آن مخالفت و معارضه ای نه با کتاب و نه با سنّت و نه با اجماع وجود ندارد و حجّت و برهانی بر ساختگی بودنش جز سخن آن یک نفر درباره ی روایت کننده اش در دست نیست و این ستم ورزی و زیاده روی است. گفت: از آن جمله اینکه او حدیث ابوامامه در خواندن آیهالکرسی بعد از نماز را در ردیف احادیث ساختگی آورده است، تنها به این دلیل که یعقوب بن سفیان درباره ی راوی آن «محمّدبن حمیر» گفته است: قوی نیست. در حالی که بخاری در صحیحش از این محمّد روایت کرده و احمد و ابن معین او را ثقه دانسته اند.» (۱)و در آن درباره ی حدیث «نخستین شما که در حوض بر من وارد می شود، اوّلین کسی است که اسلام آورده، علیّ بن ابی طالب است.» (۲) گوید: «شگفتی از نویسنده این است که در «العلل» در باب فضل علیّ بن ابی طالب گوید: حدیث هایی ساخته اند که خارج از حدّ است و بیشترین آن ها را در کتاب «الموضوعات» و در این جا حدیث های دیگر از آن را می آورم و سپس این حدیث را نقل می کند و این خود، دلالت دارد که متن حدیث به نظر خودِ او ساختگی نیست، پس چگونه آن را در «الموضوعات» نقل می کند؟ و حافظان همین مطلب را بر او ایراد گرفته اند و گفته اند: او حدیثی را در کتاب «الموضوعات» نقل می کند و به ساختگی بودنش حُکم می دهد، سپس در کتاب «العلل» که موضوعش حدیث های سست و ضعیف است، همان حدیث را نقل می کند که سرانجام حُکم او و نسبت به آن ها «ساختگی بودن» نیست و این تناقض است.» (۳)و در آن بعد از حدیث: «اگر عمرت طولانی شد، نزدیک است که مردمانی را ببینی که روزها در سخط خداوند و شب ها در لعنت خداوند حرکت می کنند و در

۱- ۱) . اللآلی المصنوعه /۱ ۲۳۰.

۲- ۲) .أوّلكم ورودا علىّ الحوض أوّلكم اسلاما علىّ بن أبى طالب.

۳- ۳) . اللآلی المصنوعه /۱ ۳۲۶.

دستانشان چیزهایی مانند دم گاو است.» و سپس نکوهش ابن جوزی، آورده است:

«گویم: نه به خداوند سوگند آن باطل نیست؛ بلکه در نهایت صحّت است. مسلم در صحیحش آن را نقل کرده است. شیخ الاسلام ابن حجر در «القول المسدّد» گوید: این حدیثی صحیح است و مسلم آن را از گروهی از استادانش نقل کرده است... و ابن جوزی در تقلید از ابن حبّان در این مورد خطای سنگینی کرده است و ابن حبّان در مورد «أفلح» اشتباه کرده و او را به سبب این حدیث تضعیف نموده است... و ابن جوزی بد کرده است؛ چون حدیثی را که در صحیح مسلم آمده در «الموضوعات» ذکر نموده است و این از شگفتی های او می باشد.»

و در آن بعد از حدیث «اگر بخشنده ای از یک قوم نزد شما آمد او را گرامی بدارید.» آمده است: «گویم: بلکه شگفتا از این مؤلّف که این گونه بر ردّ حدیث هایی ثابت، بدون کاوش و پژوهش پافشاری می کند! حدیث «اگر بخشنده ای از یک قوم نزد شما آمد او را گرامی دارید» از روایت بیش از ده نفر از صحابه نقل شده است و متواتر است؛ طبق نظر آنان که در تواتر به روایت ده نفر اکتفا می کنند.

و سیوطی در آغاز کتاب «النکت البدیعات علی الموضوعات» گوید: «و بعد کتاب «الموضوعات» گردآوری امام أبوالفرج ابن جوزی است که حافظان را در گذشته و حال تنبّه داده اند که در آن سهل انگاری های بسیار است و حدیث هایی در آن آمده که ساختگی نیست؛ بلکه از گروه حدیث های ضعیف می باشند و نیز حدیث های حسن و صحیح هم در آن هست؛ بلکه در آن حدیث از صحیح مسلم نیز هست که حافظ ابوالفضل ابن حجر به آن تذکّر داده است و در آن حدیثی از صحیح بخاری از روایت حمادبن شاکر دیدم و حدیث دیگری که متن آن در بخاری از روایت صحابی دیگری غیر از آنی است که او حدیث را از او نقل کرده است...»

و در پایان گوید: «این آخرین حدیثی است که در بخش ضمیمه این کتاب نقل کرده ام از حدیث هایی که راهی برای ثبت آن ها در رده ی «ساختگی ها» نیست و تعدادشان سیصد حدیث است که یکی از آن ها در صحیح مسلم و یکی دیگر در صحیح بخاری به روایت حمادبن شاکر، قرار دارد. و در مسند احمد سی و هشت حدیث و در سنن ابوداوود نُه حدیث و در جامع ترمذی سی حدیث و در سنن

نسائی ده حدیث و در سنن ابن ماجه سی حدیث و در مستدرک حاکم شصت حدیث با تداخل در تعداد وجود دارد. جمع و تعداد حدیث هایی که در کتاب های ششگانه و مسند و مستدرک است، یک صد و سی حدیث است و در آن مقدار زیادی از نوشته های بیهقی وجود دارد: سنن، شعب، بعث و دلائل و غیر آن ها. و از صحیح ابن خزیمه و «التوحید» او، و صحیح ابن حبان و مسند دارمی و تاریخ طبری و خلق أفعال العباد و جزء القرائه له و سنن دارقطنی مقادیر بسیاری هست.»

و سیوطی گوید: «گردآورنده ی کتاب «الموضوعات» زیاده روی کرده و آن را در دو مجلّد آورده است. منظورم ابوالفرج ابن جوزی است. او در کتابش حدیث های بسیاری را آورده که دلیلی بر ساختگی بودنش نیست؛ بلکه ضعیف است و بلکه در آن حدیث حسن و بلکه حدیث صحیح نیز وجود دارد.» (۱)و الشامی در «سبل الهُدی و الرّشاد» گوید:

«و ابن صلاح در علوم حدیث و دیگرانی که از او پیروی کردند، به صراحت گویند که ابن جوزی در کتابش «الموضوعات» خیلی سهل انگاری کرده است و در آن حدیث هایی آورده و حکم به ساختگی بودنشان داده در حالی که چنین نیستند؛ بلکه فقط ضعیف هستند و شاید هم حسن یا صحیح باشند. زین الدّین عراقی در «الفیّه»اش گوید: و اکثر الجامع فیه اذ خرج لمطلق الضعف عنی اباالفرج»

و شیخ الاسلام ابوالفضل ابن حجر کتابی به نام «القول المسدّد» تألیف کرد...»

و اگر افزون بر این خواستار گفته هایشان هستید به این کتاب ها مراجعه کنید:

آغاز «مختصر تنزیه الشریعه» آغاز «تذکرهالموضوعات» و «أسماء رجال المشکاه» از عبدالحق و «کشف الظنون» و «المسلک الوسط الدانی إلی الدّر الملتقط» از صنعانی و «شرح المواهب اللدنیّه» و «نیل الأوطار» و «القول المستحسن فی فخر الحسن» و «الفوائد المجموعه».

ص:۴۶۶

۱- ۱) . تدریب الراوی ۱ / ۲۳۵.

۵– ردّ دانشمندان بر قدح ابن جوزی

افزون بر آن چه گفته شد:

بزرگان حافظان و دانشمندان با دلیل های قاطع ادّعای ابن جوزی را باطل کرده اند و از اینکه او حدیث «أنا مدینه العلم و علیٌّ بابُها» را در حدیث های ساختگی قرارداده، انتقاد کرده اند که متن گفتارهایشان در جای خودش در این کتاب آورده شد و اینک تنها آنان را نام می بریم:

۱ – حافظ صلاح الدّین علایی

۲ – حافظ بدرالدّین زرکشی

۳ – شیخ الاسلام، حافظ عسقلانی

۴ – حافظ، سخاوی

۵ – حافظ، سیوطی

۶ – حافظ، سمهودی

۷ – حافظ، ابن عرّاق

۸ – حافظ، ابن حجر مکّی

۹ – علّامه مجدالدّین فیروزآبادی

۱۰ – علّامه متّقی هندی

۱۱ – علّامه قاری

۱۲ – علّامه مناوی

۱۳ – علّامه شیخ عبدالحق دهلوی

۱۴ – علّامه زرقانی

۱۵ – علّامه بدخشانی

۱۶ – علّامه محمّد صدرالعالم

۱۷ – علّامه أمیر صنعانی

۱۸ – علّامه صبان مصری

۱۹ – علّامه قاضی ثناءاللّه هندی

۲۰ – قاضی القضاه، شوکانی

ص:۴۶۷

۲۱ – علّامه میرزاحسن علی محدّث

۲۲ – علّامه، ولیّ اللّه لکهنوی

۲۳ – علّامه مولوی حسن الزّمان

۲۴ – علّامه دمنتی شاذلی

۶– ردّ نکوهش ابن دقیق العید

دهلوی گوید:

«و شیخ تقی الدّین ابن دقیق العید گفت: این حدیث را اثبات نکرده اند.»

گویم:

این سخن از راستی و درستی بسیار دور است. در آن چه پیشتر آمد، دانستی که بزرگان محدّثان و اسناددهندگان و حافظان معتمد مشهور، این حدیث شریف را، در کتاب ها و نوشته های معتبر و مورد اعتمادشان، اثبات کرده اند با تصریح به این که حدیث صحیح یا حسن است یا این که از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم ثابت می باشد.

هم چنان که گروه بسیاری از آنان آقایمان امیرالمؤمنین علیه السلام را به «باب مدینه العلم» و «درِ شهرِ حکمت ها و دانش ها» و امثال آن ها توصیف کرده اند و گروه دیگری این ویژگی را به نظم و شعر درآورده اند...

بدین ترتیب آیا برای سخن این مرد که گوید: «این حدیث را اثبات نکرده اند.» ارزش و بهایی باقی می ماند؟! و آیا برای کسی جایز است که به چنین گفته ای احتجاج و استناد نماید؟!

و از این جا گروهی از محقّقان با ذکر نام از این سخن دوری جسته اند مانند زرکشی در «اللآلی المنثوره» و سخاوی در «المقاصد الحسنه» و سیوطی در «الدّرر المنتثره» و قاری در «المرقاه»...

سخن درباره ی نظر نووی و ذهبی و جزری

اشاره

دهلوی گوید:

«و شیخ محی الدّین نووی و حافظ شمس الدّین ذهبی و شیخ شمس الدّین جزری گویند: این حدیث ساختگی است.»

ص:۴۶۸

گویم: چاره ای نیست جز اینکه در چند مقام پژوهش کرده و حقیقت را بیان کنیم:

۱- نظر شیخ محی الدّین نووی

اشاره

محی الدّین نووی در واقع نسبت به حدیث «أنا دارالحکمه و علی بابها» نکوهش کرده و متن سخنش این است: «و امّا حدیث روایت شده از صنابحی از علی که گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «أنا دارالحکمه و علی بابها» و در روایتی: «أنا مدینهالعلم و علی بابها» حدیثی باطل است. ترمذی آن را روایت کرده و گفته است:

حدیثی ناشناخته است. و در بعضی نسخه ها: غریب است. گوید: از ثقه ها جز شریک آن را روایت نکرده است و به طور مرسل روایت کرده است.» (۱)پس آشکار شد که نکوهش او در اصل متوجه ی حدیث «أنا دارالحکمه» می باشد. جز اینکه خیال کرده که حدیث «أنا مدینهالعلم» روایتی از نقل های آن حدیث است و پوشیده نیست که این خیال و توهّم باطل است برای کسی که روایت های محدّثان و سلسله ی سندهای این دو حدیث مذکور را در کتاب ها و نوشته های مختلف دیده است؛ چون هر یک از آن دو حدیث با طریق ها و اسنادهای خاص خودش روایت شده است، به گونه ای که از نکوهش یکی نکوهش دیگری لازم نمی آید و این وهم و خیالی از «دهلوی» است؛ اگر دروغ و فریبکاری نباشد.

ثبوت حدیث: «أنا دارالحکمه و علی بابها»

اشاره

علاوه بر این حدیث «أنا دارالحکمه و علی بابها» حدیثی ثابت شده می باشد و بزرگان حدیث و حافظان و علما آن را نقل کرده اند. پس ادّعای باطل بودنش ساقط است. و مناسب است که بعضی نقل هایش را از محدّثان مشهور اهل سنّت تکرار کنیم و گوییم:

ص:۴۶۹

۱- ۱) . تهذیب الأسماء و اللغات ۱/ ۳۴۸.

۱ – روایت احمد

احمد (حنبل) حدیث «أنا دارالحکمه و علی بابها» را از صنابحی از امیرالمؤمنین علیه السلام روایت کرده است... مولوی حسن علی در «تفریح الأحباب» آن را ذکر کرده است و پیش از این گفته ی گروهی را آوردیم که گویند: اگر احمد حدیثی را روایت کرد، مراجعه به آن واجب است.

۲ – روایت ترمذی و حسن دانستن او

ترمذی در صحیحش آن را نقل کرده و به حُسن آن حُکم نموده، همان گونه که در «ذخایر العقبی» آمده است؛ آن جا که گوید: «ذکر شده که او خداوند از اوراضی باد- درِ خانه ی حکمت است: از علی نقل شده که گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «من خانه ی حکمتم و علی در آن است»، ترمذی آن را نقل کرده و گفته است: حدیثی حسن است.» (۱)و گفته اش: «حدیثی حسن است» دلیلی بر اعتبار حدیث است؛ چون گفته است: «و آن چه در این کتاب به عنوان «حدیث حسن» آوردیم، مقصودمان این است که اسنادش نزد ما حَسن است. و هر حدیثی که روایت شود و در اسنادش متّهم به دروغ گویی نباشد و یا حدیثی شاذ نباشد و یا تنها از یک وجه روایت نشده باشد، نزد ما حدیثی حسن می باشد.»

۳ – روایت طبری و صحیح دانستن او

پیشتر دانسته شد که أبوجعفر محمّدبن جریر طبری این حدیث را در «تهذیب الآثار» روایت کرده و به صحیح بودنش حکم کرده است.

۴ – روایت حاکم و صحیح دانستن او

حاکم در «المستدرک علی الصحیحین» حدیث را نقل کرده و آن را صحیح

۱- ۱) . ذخائر العقبی/ ۷۷.

شمرده است. محمّـدبن یوسف شـامی در «سـبل الهـدی و الرّشاد» و شبراملسـی در «تیسـیر المطالب السـنیّه» و زرقانی در «شـرح المواهب اللدنیّه» آن را آورده اند.

۵ – روایت گروهی دیگر

همان گونه که پیشتر دانسـته شـد، گروهی دیگر حـدیث «أنا دارالحکمه و علی بابها» را روایت کرده انـد و برخی آن را ثابت، برخی صـحیح دانسـته انـد و بعضـی هم گفته اند حسن است که از جمله عبارتند از: گنجی، محبّ طبری، علایی، فیروزآبادی، جزری، عسقلانی، سیوطی، علقمی، شامی، مناوی، دهلوی، عزیزی، زرقانی، بدخشانی، شاه ولی اللّه و...

پس بطلان گفته ی نووی که گوید: «پس حدیثی باطل است» آشکار گردید.

ردّ نسبت نکوهش این حدیث به ترمذی

امّا این گفته دهلوی: «ترمـذی آن را روایت کرده و گفته است: آن حـدیثی منکر است و در بعضـی نسـخه ها: غریب است.» از منکرات بسیار زشت است؛ بلکه حق ثابت آن است که ترمـذی حدیث را روایت کرده و گفته است: حسن غریب می باشدکه از محبّ طبری در «ذخائر»ش آورده شد و از «ریاض» او نیز خواهد آمد.

تحریف عبارت ترمذی

امّا دست هایی گناه کار، عبارت ترمـذی را تغییر داده و تحریف کرده است و نووی از روی عمـد به این عبارت تحریف شـده اعتماد کرده است. از روی دشمنی و انکار فضیلتی از فضیلت های آقایمان امیرالمؤمنین علیه السلام ...

ترمـذی درباره ی این حدیث گفته است: «حسن غریب است» همان گونه که از نقل محبّ الدّین طبری از او در «ذخائر العقبی» دانستید. و در «الریاض النضره» آورده است: «از علی نقل شده که گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: من خانه ی حکمتم

و علی در آن است.» ترمـذی آن را نقل کرده و گفته است: «حسن غریب است.» (۱)این نقل محبّ طبری از ترمذی است و او از قدیمی ترین و مورد وثوق ترین نقل کنندگان این حدیث، از صـحیح ترمذی می باشد... ولیکن بعضـی از دشـمنان کلمه ی «حسن» را ساقـط کرده و کلمه ی «غریب» را در بعضـی نسـخه هـای صـحیح او، باقی گذاردنـد و از این جاست که چنـد تن از متأخّرین از محبّ طبری نسـبت به ترمذی، کلمه ی «غریب» بدون «حسن» را به ترمذی نسبت داده اند!! مانند خطیب تبریزی در «المشـکاه» و علایی در «الأجوبه» و ابن کثیر در «التاریخ» و فیروزآبادی در «نقد الصحیح» و سیوطی در «القول الجلی» و وصّابی در «الأکتفاء» و مناوی در «التیسیر» و «فیض القدیر» و العزیزی در «السّراج المنیر»...

و دیگرانی آمدنـد... و کلمه ی «غریب» را هم بعد از حذف «حسن» به حال خود رها نکردند؛ بلکه آن را تبدیل به لفظ «منکر» نمودنـد. و گـویی نـووی این نسـخه را بر آن دیگری مقـدّم داشـته است؛ چون به ترمـذی نسـبت داده که گفته: «حـدیثی منکر است.» سپس گوید: «در بعضی نسخه ها غریب می باشد»!!

به همین ترتیب سخاوی در «المقاصد الحسنه» فریب این تحریف را خورده است.

بعضـی دیگر، تـا جایی پیش رفته انـد که در بعضـی نسـخه های صـحیح ترمـذی پس از حـذف کلمه ی «حَسَن»، بین «منکر» و «غریب» جمع کرده و هر دو را آورده اند. و بعضی از روی غفلت یا تغافل آن را به ترمذی نسبت داده اند، همان گونه که ولی اللّه دهلوی در «قرهـالعینین» کرده است.پس هوشـیار و بیـدار باش و از فریب خوردگان غافل و فراموش کار مباش. به خـداوند پناه ببر از تبدیل و جابه جایی دَغَل کاران و تحریف دروغ گویان...

و چه بسیار چنین است!!

و خیلی بعید نشمار آن چه را محقّق نمودیم، چه بسیار که همانندش نزد آنان

ص:۴۷۲

۱- ۱) . الرّیاض النّضره /۲ ۲۵۵.

هست و بد نیست که یکی از موارد تحریف های آنان را ذکر کنیم:

بغوی در «المصابیح» خویش ملتزم شده است که از نقل حدیث منکر دوری جوید و در آغاز کتابش این متن را آورده است: «حدیث های هر باب را بر دو قسم «صحیح» و «حسن» می یابی و منظورم از صحیح چیزی است که دو استاد ابوعبداللّه محمّدبن اسماعیل جعفی بخاری، و ابوالحسین مسلم بن حجّاج قشیری نیشابوری در دو جامعشان آورده اند. و منظورم از «حسن» آن چیزی است که ابوداوود سلیمان بن اشعث سجستانی و أبوعیسی محمّدبن عیسی ترمذی و دیگر پیشوایان در کتاب هایشان آورده اند و بیشتر آن ها صحیح هستند به نقل عادل از عادل، جز این که آن ها به درجه ی شرط شیخین در علوّ درجه در صحّت و اسناد نرسیده اند؛ چون ثبوت بیشتر حُکم ها از طریق حسن است.

و هرآن چه ضعیف یا غریب در آن ها بود، به آن اشاره کرده ام و از آن چه منکر یا ساختگی بود دوری جستم و خداوند یاری می دهد و بر او توکّل می شود.

امّا کلمه ی «منکر» را بعد از حدیثی در مدح قبیله ی «حمیر» می یابی و این متن عبارت اوست در «باب فی مناقب قریش و ذکر قبایل»:

« از ابوهریره نقل شده که گفت: نزد پیامبر علیه السلام بودیم، مردی که او را از قریش می دانم آمد و گفت: ای رسول خدا حمیر را لعنت کن. پیامبر علیه السلام فرمود: خداوند رحمت کند حمیر را، دهان هایشان سلام، دست هایشان طعام است و آنان اهل امنیّت و ایمان هستند. منکر است.» (۱)شارح آن خلخالی تصریح می کند که بعضی ها کلمه ی «منکر» را افزوده اند؛ آن جا که گوید: «گفته اش که: منکر است؛ یعنی این حدیث منکر است. و محتمل است که افزودن لفظ «منکر» در این جا غیر از مؤلّف و از بعضی دانایان به حدیث باشد؛ چون اگر خود مؤلّف می دانست که «منکر» است متعرّض آن نمی شد؛ چراکه در آغاز کتاب، التزام خود را به پرهیز از ذکر حدیث «منکر» در کتاب نشان داده است.» (۲)

۱- ۱) . مصابیح السنه ۲ / ۱۹۲.

۲- ۲) . المفاتیح فی شرح المصابیح: دست نویس است.

و در کتاب «المرقاه» در شرح این حدیث آمده است: «شرح کننده ی «المصابیح» گوید: این گفته اش که: «منکر» است، افزوده ای از بعضی اهل معرفت به حدیث می باشد...» (۱)

تصرّف نووی در سخن ترمذی

سپس نووی از ترمذی نقل می کند که گفته است: «از ثقه ها جز شریک آن را روایت نکرده است.» و این با عبارت ترمذی در صحیحش مطابقت ندارد و جمله ی او چنین است: «این حدیث را از هیچ یک از ثقه ها جز شریک نمی شناسیم.» که بر افراد بافضیلت و تیزبین تفاوت این دو گفته پوشیده نیست.

به هر حال... این گفته موجب هیچ نکوهشی برای حدیث «من خانه ی حکمتم و علی در آن است» نمی گردد؛ چه اگر مسلّم شود که این حدیث تک حدیثی از شریک است، مانع صحت یا حُسن آن نمی باشد و لذا ترمذی خود گوید آن گونه که محبّ طبری از او نقل کرده است حدیثی حسن است...» و علایی گوید:

«شریک، ابن عبداللّه نخعی قاضی است که مسلم به او احتجاج کرده و بخاری برای او تعلیقه زده و یحیی بن معین او را ثقه دانست و عجلی گفته: ثقه و حسن الحدیث است. و عیسی بن یونس گفت: در دانش کسی را پارساتر از شریک ندیدم، بنابر این حدیث با وجود تک بودنش حسن است.» و فیروزآبادی گفت: و به این شریک، مسلم حجّت آورده و بخاری برای او تعلیقه زده و ابن معین و عجلی او را ثقه دانسته اند. و افزوده است: دارای حدیث حسن است و عیسی بن یونس گفت: هرگز

۱- ۱) . المرقاه فی شرح المشکاه /۵ ۵۱۲- ۵۱۳.

کسی را در دانش پارساتر از شریک ندیدم بنابراین «حدیث با وجود مغرور بودنش حسن است.»

پیشتر دانستید که از ثقات دیگری غیر از شریک نیز حدیث را روایت کرده اند.

تحریف دیگری از گفته ترمذی

نیز از امور شگفت انگیز، تحریف همین عبارت ترمذی توسّط بعضی کج اندیشان است؛ وقتی دیدند که این عبارت دلالت بر اعتبار و ثبوت این حدیث دارد، کلمه ی «غیر شریک» را به «عن شریک» تغییر دادند... این مطلب در «المرقاه» در شرح این سخن ترمذی درباره ی حدیث «أنا مدینهالعلم» چنین آمده است: «و لا نعرف» یعنی ما نمی شناسیم «هذا الحدیث عن احدً من الثقات غیر شریک.» که در آن عبارت، کلمه غیر منصوب است بنابر استثنا. و در نسخه ای مجرور آمده است، بر اساس اینکه بدل از کلمه «احد» است. گفته شده است: و در بعضی نسخه های ترمذی است: « عن شریک » به جای « غیر شریک » و خداوند داناتر است.» (۱)و منظورشان از این تحریف و اینکه معنی عبارت چه می شود، بر هر بیداری پوشیده نیست...؛ ولی این تحریف رواج نیافت؛ بلکه جمله ی اصلی و واقعی به محدثان ترمذی رسید. همان گونه که در «المشکاه» و «نقد الصحیح» و «أسنی المطالب» و «جمع الجوامع» و «کنز العمّال» و «معارج العلی» و غیر آن ها آمده است...

توهّم نووی

نووی از ترمذی در دنباله ی سخنش نقل می کند که او گفت: «به صورت مرسل روایت شده است.» (۲) و این نیز غلطی آشکار است. چرا که ترمذی پس از نقل حدیث : «أنا دارالحکمه» با اسنادش از شریک از سلمه از سوید از صنابحی از امیرالمؤمنین علیه السلام گوید: بعضی ها این حدیث را از شریک روایت کرده اند و در آن از صنابحی نامی نبرده اند.» (۳) نووی از این جمله که: «در آن ذکری از صنابحی نکرده اند» توهم کرده که این حدیث مرسل است. در حالی که این موجب مرسل بودن

۱- ۱) . المرقاه فی شرح المشکاه /۵ ۵۱۲.

۲- ۲) . و رُوِیَ مُرْسَلاً.

۳- ۳) . صحیح ترمذی /۵ ۵۹۶.

نمی گردد؛ چون «سویـدبن غفله» از تابعـان مخضـرم بود. خلفای چهارگانه را درک کرده و از آنان حـدیث شـنیده است. پس حـدیث کردن او از امیرالمـؤمنین علیـه السـلام بـدون واسـطه، متّصـل و غیر منقطـع اسـت. پس نـام بردن ترمـذی یـا دیگران از «صـنابحی» باعث افزایش اتّصال اسنادها می گردد. و گویی که نووی از این امر غفلت ورزیده و گمان کرده مرسل است؛ ولی حافظ علایی به این مطلب تصریح کرده همان گونه که پیش از این دانستید آن جا که می گوید: «روایت کسی که صنابحی را از آن انداخته، اشکالی بدان وارد نمی سازد؛ چون سویدبن غفله از تابعان مخضرم است که خلفای چهارگانه را درک کرده و از آنان حدیث شـنیده است، پس نام بردن صـنابحی، باعث افزایش اتّصال اسـنادها می باشد.» و همین گونه فیروزآبادی بر این نکته در «نقدالصّحیح» تصریح کرده است...

راویان حدیث

«أنا دارالحکمه»

از صحابه و تابعان

پوشیده نمانـد که تنها صـنابحی و سویدبن غفله حدیث «أنا دارالحکمه» را از امیرالمؤمنین علیه السـلام روایت نکرده اند؛ بلکه گروهی از تابعان هم آن را از ایشان روایت کرده اند که عبارتند از:

۱ - أبوعمرو عامربن شراحیل شعبی، که ابن مردویه حدیث او را نقل کرده است.

۲ - أبوالقاسم أصبغ بن نباته تمیمی حنظلی کوفی، که حدیث او را ابونعیم در «الحلیه» و جزری در «أسنی المطالب» نقل کرده اند.

۳ - أبوزهیر حارث بن عبداللّه أعورهمدانی کوفی، که حدیث او در «الحلیه» و «أسنی المطالب» آمده است.

هم چنین تعدادی از صحابه هم در روایت این حدیث از حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام پیروی کرده اند:

۱ - عبـداللّه بن عبّاس، در حلیهالأولیاء آمده است: «ما را حدیث کرد أبواحمد محمّدبن احمد جرجانی که از حسن بن سـفیان، از عبدالمجیدبن بحر، از شریک، از

سلمهبن کهیل، از صنابحی، از علیّ بن ابی طالب نقل شده که گفت:

رسول خـدا صـلی الله علیه و آله و سـلم فرمود: «أنا دارالحکمه و علی بابها» اصـبغ بن نباته و حارث، همین گونه از علی روایت کردند و مانند آن را مجاهد از ابن عبّاس از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم نقل کرده است.» (۱)۲ - جابربن عبداللّه انصاری، در «زین الفتی» است: «ما را خبر داد شـیخ أبومحمّد عبداللّه بن احمدبن نصر گفت: ما را خبر داد شیخ ابراهیم بن احمد حلوایی از محمودبن محمّـدبن رجا، از مأمون بن احمد و عمّاربن عبدالمجید و سـلیمان بن خمیرویه، از امام محمّدبن کرام از احمد، از محمّدبن فضـیل، از زیادبن زیاد، از عبیدبن أبوجعد، از جابربن عبداللّه که گفت: شـنیدم رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم می فرمود: «من خانه ی حکمتم و علی در آن است، هر کس حکمت را خواهـد، پس باید به آن در آید.» در کتاب «المکتفی» ذکر شده است.» (۲)

نتیجه ی بحث

از آن چه گذشت چنین خلاصه می شود:

سخن نووی درباره ی حدیث «أنا دارالحکمه» باطل است. و از این رو هر نکوهشی نسبت به حدیث «أنا مدینهالعلم» ، بر پایه ی پـذیرش اینکه این یکی روایتی از روایت هـای نخستین حـدیث است، باطـل می گردد و بـدین ترتیب مطلقاً احتجاج به سـخن نووی ساقط می شود.

باطل بودن نکوهش او در سخن دانشمندان

گروهی از دانشمندان، متعرّض نکوهش نووی شده و از آن دوری جسته یا باطلش کرده اند از جمله:

۱ - سیوطی در تاریخ الخلفاء/ ۱۷۰.

۱- ۱) . حلیهالأولیا /۱ ۶۴.

۲- ۲) . زین الفتی بتفسیر سوره ی هل أتی، دست نویس.

۲ - ابن حجر مکّی در «المنح المکیه فی شرح الهمزیّه و الصّواعق.»

۳ - شیخ عبدالحق دهلوی در «أسماء رجال المشکاه.»

۴ - محمّدبن علی صبّان در «اسعاف الرّاغبین: ۱۵۹».

۵ - قاضی ثناءاللّه در «السّیف المسلول» و او از نظر دهلوی «بیهقی» دوران خویش است.

۶ - مولوی حسن علی محدّث در «تفریح الأحباب» که شاگرد دهلوی می باشد.

ثبوت حدیث

«مدینهالعلم»

از یک شعر نووی

و از نشانه های برتری حق اینکه نووی حدیث «أنا مدینهالعلم» را در ابیاتی از یک شعرش اثبات کرده است و شهاب الدّین احمد آن را در «توضیح الدّلائل» نقل کرده که پیشتر آورده شد.

۲- رأی شمس الدّین ذهبی

اشاره

امّا شمس الدّین ذهبی هرچند که درباره ی حدیث مدینهالعلم نکوهش کرده؛ ولی به نکوهش او از چند جهت توجّه و اعتنایی نمی شود:

۱ - انحراف و تعصّب ذهبی

ذهبی به انحراف از اهل البیت علیهم السلام و تعصّب بر ضد ایشان مشهور شده و آشکارا با آنان دشمنی می ورزید. در پرتو سخنان و اعتراف های بزرگان اهل سنّت در جلد «حدیث طیر» مفصّل همه ی این مطلب آورده شد و بر این پایه نکوهش او در حدیث مدینهالعلم اثر و ارزشی ندارد.

۲ - تحقیق علایی

حافظ علایی متعرّض نکوهش ذهبی شده، به صراحت آن را رد کرده و این حدیث صحیح را حق دانسته است و این نصّ گفته ی اوست بنابر آن چه سیوطی

نقل کرده است:

«و صلاح الدّین علایی در اجوبه خود گوید:

این حدیث را ابوالفرج ابن جوزی از چند طریق در الموضوعات آورده است و حکم به باطل بودن تمام آن ها کرده است و به همین ترتیب گروهی بعد از او چنین گفته اند، از جمله ذهبی در «المیزان» و غیر او.

و مشهورِ این حدیث، روایت ابوصلت عبدالسّلام بن صالح هروی از أبومعاویه، از أعمش، از مجاهد، از ابن عبّاس، مرفوعاً است. و درباره ی این عبدالسّلام خیلی ایراد کرده اند، نسائی گوید: ثقه نیست. دارقطنی و ابن عدی گویند:

متّهم است و دارقطنی افزوده: رافضی است. ابوحاتم گوید: نزد من راست گو نبود و ابوزرعه از حدیث او روی گردانده است.

با این همه حاکم گفت: ما را حدیث کرد أصم، از عبّاس – یعنی دوری که گفت: از یحیی بن معین درباره ی ابوصلت پرسیدم گفت: ثقه است. گفتم: مگر نه این است که حدیث «أنا مدینهالعلم» را از ابومعاویه حدیث کرده است؟ گفت:

محمّدبن جعفر فیدی هم – که ثقه است آن را حدیث کرده از ابومعاویه و هم چنین صالح جزره نیز آن را از ابن معین روایت کرده است. سپس حاکم آن را هدایت کرده به سوی نقل محمّدبن یحیی بن ضریس که او حافظ ثقه است از محمّدبن جعفر فیدی از ابومعاویه. و ابوصلت احمدبن محمّدبن محرز گوید: درباره ی ابوصلت از یحیی بن معین پرسیدم، گفت: از کسانی نیست که دروغ بگوید. گفت: او حدیثی از ابومعاویه دارد: «أنا مدینهالعلم» پس گفت: آن از حدیث ابومعاویه است. ابن نمیر مرا خبر داد گفت: ابومعاویه در گذشته ها آن را حدیث می کرد سپس از گفتنش خودداری کرد و گفت: ابوصلت مرد ثروتمندی بود و خواستار این حدیث ها و ملازم استادان بود.

گویم: ابوصلت عبدالسّلام از عهده ی آن به در آمد و ابومعاویه، ثقه و مأمون و از اساتید بزرگ و حافظان مورد اتّفاق است، و او تنها از اعمش نقل می کند پس چه شد؟ و چگونه بر شما دشوار می آید که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم چنین سخنی را در حقّ علی

بفرماید؟

و هر کس به این حدیث اشکال کرده و یقین و جزم بر ساختگی بودن آن یافته، پاسخی به این روایت های صحیح از یحیی بن معین نیاورده است، و با این همه آن شاهدی دارد.» (۱)

۳ - ردّ ابن حجر عسقلانی بر ذهبی

این ادّعای ذهبی به درجه ای از بطلان رسید، که حافظ ابن حجر عسقلانی آن را رد کرده است و به دنبال آن سخن حق را آورده و حدیث را پذیرفته است، نخست متن گفته ی ذهبی را در المیزان نقل می کنیم:

گفت: «جعفربن محمّد فقیه، در او جهالتی است. مطین گفت: جعفر ما را حدیث کرد از ابومعاویه از اعمش از مجاهد، از ابن عبّاس [گفت]: شنیدم رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم می فرمود: «أنا مدینهالعلم و علی بابها» [و] این ساختگی است.» (۲)ابن حجر گوید: «این حدیث طرق بسیاری در مستدرک حاکم دارد، حدّاقل ویژگی آن است که دارای اصلی می باشد. بنابراین شایسته نیست که «ساختگی» بر آن اطلاق شود.» (۳)

۴ - ردّ ابن حجر مکّی بر او

ابن حجر مکّی - با تمام تعصّب و دشمنی که دارد - اعتقاد به ساختگی بودن حدیث را رد کرده است. پس از آنکه آن اعتقاد را به گروهی نسبت داده - از جمله ذهبی در میزانش - و این متن گفته ی اوست:

«و اینان هر چند که پیشوایان بزرگواری بوده اند، لیکن سهل انگاری های بسیاری کرده اند همان طور که از آن چه تقریر کردم، دانسته شد. و چگونه حکم به

۱- ۱) . قوت المغتذی کتاب المناقب مناقب علی.

۲- ۲) . میزان الاعتدال ۱/ ۴۱۵.

۳- ۳) . لسان المیزان ۲/ ۱۲۲.

ساختگی بودن شود با وجود آنکه مقرر شد که همگی رجالش، رجالی صحیح هستند جز یکی که درباره اش اختلاف است؟ و باید سخن قائلان به ساختگی بودن را چنین تأویل کنیم که درباره ی بعضی طریق هایش است نه همه ی آن ها، و چه نیکوست گفته ی بعضی از حافظان درباره ی ابومعاویه، یکی از راویانش که درباره ی آنان صحبتی چنین کرده که شنیده نمی شود: او ثقه و مأمون و از استادان و حافظان بزرگ است و تنها او از أعمش نقل کرده است، پس چه شده است؟ و چه محالی پدید می آید در اینکه او صلی الله علیه و آله و سلم مانند چنین سخنی در حق علی بگوید؟...

این سخن او در «المنح المکیّه فی شرح الهمزیّه» است. و در فتواهایش گوید:

«و امّا حدیث «أنا مدینهالعلم و علی بابها» حدیثی حسن است؛ بلکه حاکم گفت صحیح است. و این گفته ی بخاری که: وجه صحیحی ندارد و این سخن ترمذی که:

منکر است و این کلام ابن معین که: دروغ است، مورد اعتراض می باشد. هرچند که ابن جوزی آن را در الموضوعات آورده و ذهبی و دیگرانی از او پیروی کرده اند.»

۵ – اعراض گروهی دیگر و ردّ آنان بر ضدّ او

و گروهی دیگر از نکوهش ذهبی دوری جسته و آن را ردّ کرده اند و حدیث را اثبات نموده با استشهاد به پاسخ های علایی و ابن حجر و غیر از آن دو، و از ایشان هستند:

۱ – سیوطی در «اللآلی المصنوعه» و «جمع الجوامع» و «قوت المغتذی»

۲ – سخاوی در «المقاصد الحسنه»

۳ – متّقی در «کنزالعمّال»

۴ – عبدالحق دهلوی در «اللمعات فی شرح المشکاه»

۵ – قاری در «المرقاه فی شرح المشاه»

۶ – مناوی در «فیض القدیر»

۷ – محمّد صدر العالم در «معارج العُلی»

۸ – محمّدامیر صنعانی در «الرّوضه الندیّه فی شرح التحفه العلویّه»

۹ – دمنتی شاذلی در «نفح قوت المغتذی»

که نص عبارات آن ها پیشتر آمد.

۶ – از نشانه های برتری حق

و از نشانه های برتری حق، این که ذهبی این حدیث را با سندش روایت کرده، از سویدبن سعید، از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم ضمن نقل حدیث های عالی او، و متن گفته او در شرح حال سوید در میزانش چنین است:

«گویم: سوید یک صد سال زندگی کرد و در سال دویست و چهل درگذشت از حدیث های عالی او که به دستمان رسیده است:

ما را خبر داده أبوالمعالی أبرقوهی، از مبارک بن ابوالجود، از احمدبن ابوغالب، از عبدالعزیزبن علی، از ابوطاهر ذهبی، از عبداللّه بن محمّد، از سویدبن سعید، از زیادبن ربیع، از صالح دهّان، از جابربن زید که گفت: در اعمال انسان نظر کردم، دیدم نماز بدن را به رنج می اندازد و نه مال را، و هم چنین است روزه، ولی حج بدن و مال را به تعب می افکند، پس دیدم حج از تمام آن ها برتر است.

ما را خبر داد محمّدبن عبدالسّلام، از زینب دختر أبوالقاسم، از عبدالمنعم بن قشیری، از ابوسعید أدیب، از محمّدبن بشیر، از ابولبید سرخسی، از سوید، از علی بن مسهر، از داود، از عکرمه از ابن عبّاس که گفت: صاحب ذبح اسحاق است و فرموده اش: «و بشّرناه بإسحاق» یعنی به نبوّت او.

و خبر داد ما را علی، از أشعب، از ابن سیرین، از جارود عبدی که گفت:

خدمت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم رسیدم که با او بیعت کنم، گفتم: من بر یک دین هستم و اگر دینم را رها کنم و وارد دین شما شوم خداوند در آخرت مرا عذاب نمی کند؟ فرمود: آری.و ما را حدیث کرد عبدالرّحیم بن سلیمان، از عبیدبن أبوالجحد که گفت: از جابر درباره ی جنگ با علی پرسیده شد. گفت: در جنگ او جز کافر شک نمی کند.

و ما را حدیث کرد شریک، از سلمهبن کهیل، از صنابحی، از علی که گفت:

رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود:

«من شهر دانشم و علی در آن است، هر کس آن شهر را خواهد، باید نزد او و به درِ آن شهر آید.» (۱)این سخن ذهبی است در «المیزان» و پس از این بیان و سرانجام آن توضیح، در نکوهش کردن این حدیث کسی باقی نمی ماند جز آنکه دشمنی و پلیدی بر قلبش و غرور او را فرا گرفته و شیطان او را فریفته است. و خداوند نگهدارنده است از آن چه موجب خشم پروردگار می گردد و به شعله های آتش رهنمون می شود...

۳- رأی شمس الدّین جزری

اشاره

امّا نسبت دادن نکوهش حدیث «مدینهالعلم» به شمس الدّین جزری دروغی زشت و جنجالی آشکار است. جزری حدیث «أنا مدینهالعلم» را در کتابش «أسنی المطالب فی مناقب أمیرالمؤمنین علیّ بن ابی طالب» روایت کرده در اثبات و تحقیق آن بسیار کوشیده و این عین عبارت های اوست:

«ما را خبر داد حسن بن احمدبن هلال بر او خوانده شد که از علیّ بن احمدبن عبدالواحد، از احمدبن محمّدبن محمّد در کتابش از اصفهان از حسن بن احمدبن حسین مقری، از احمدبن عبداللّه بن احمد حافظ، از ابواحمد محمّدبن احمد جرجانی، از حسن بن سفیان، از عبدالحمید بن بحر، از شریک، از سلمهبن کهیل، از صنابحی از علی علیه السلام که گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «أنا دارالحکمه و علی بابها»

ترمذی آن را در جامعش روایت کرده است از اسماعیل بن موسی، از محمّدبن عمر رومی، از شریک، از سلمهبن کهیل، از سویدبن غفله، از صنابحی از علی و گفت: حدیثی غریب است و بعضی ها آن را از شریک روایت کرده و در آن صنابحی را ذکر نکرده اند. گفت: و این حدیث را از هیچ یک ثقه ها جز شریک نمی شناسیم و در همان باب از ابن عبّاس آمده است. پایان یافت.

۱- ۱) . میزان الإعتدال /۲ ۲۵۰- ۲۵۱ با تقدیم و تأخیر در عبارت.

گویم: بعضی ها آن را از شریک از سلمه روایت کرده و سوید را در آن ذکر نکرده اند و أصبغ بن نباته و حارث، مانند آن را از علی، روایت کرده اند و حاکم از طریق مجاهد از ابن عبّاس از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم با این لفظ روایت کرده است: «أنا مدینهالعلم و علی بابها فمن أراد العلم فليأتها من بابها»

و حاکم گفت: اسنادش صحیح است؛ امّا شیخین آن را نقل نکرده اند. و هم چنین آن را از حدیث جابربن عبداللّه با این لفظ روایت کرده است: «أنا مدینهالعلم و علی بابها فمن أراد العلم فليأت من باب» (۱)

به هر حال، جزری در آغاز کتاب مذکور خود گوید: «این ها حدیث هایی مسند هستند متواتر، صحیح یا حسن، از عالی ترین منقبت های أسد [أسداللّه] الغالب، پراکنده کننده ی لشکرها و ظاهرکننده ی شگفتی ها، شیر بنی غالب امیرالمؤمنین أبوالحسن علیّ بن ابی طالب به دنبالش سلسله هایی از حدیث او و متّصلاتی از روایت و تحدیث او، و با بالاترین اسنادهای صحیح نسبت به آن، از قرآن و اصحاب و اهل خرقه که اهل ولایت در آن بر او اعتماد کردند. از خداوند متعال خواستاریم ما را بر آن ثابت و استوار بدارد و به او نزدیک فرماید.»

و پس از نقل حدیث های منقبت هایی که به آن ها اشاره کرد گفته است:

«گویم: پس این قطره ای از دریا و اندکی از بسیار است، نسبت به منقبت های جلیل و محاسن زیبایش و اگر بخواهیم همه ی آن ها را حقیقتاً برشماریم، نسبت به این مقام سخن به درازا می کشد ولیکن از خداوند متعال تقاضا داریم به آسانی وسایلی فراهم آورد تا کتاب مستقلی شامل آن چه به دستمان رسیده است، در آن گرد آوریم و خداوند توفیق دهنده به صواب است.»

پس آشکار شد که جزری در این کتاب حدیث «مدینهالعلم» را روایت کرده است؛ کتابی که آن را تألیف کرده برای آن چه متواتر، صحیح و حسن بوده از عالی ترین منقبت های جلیل امیرالمؤمنین علیه السلام و محاسن جمیل او، و او از خداوند

۱- ۱) . أسنی المطالب فی مناقب علیّ بن ابی طالب علیه السلام / ۶۹.

متعال تقاضا دارد که بر آن ثابتش بدارد و او را به خود نزدیک فرماید...

پس شگفتا!! چگونه دهلوی به خود اجازه می دهد با تمام این مطالب به او نسبت نکوهش دهد؟ و مرتکب چنین گناه آشکاری شود؟ ولی این کار از او تازگی ندارد. بی سابقه نیست و پیشتر هم حرص و آز شدیدش به افترازدن و تحریف شناخته شده است و خداوند سزادهنده است هر کسی را که به سبب انحراف از حق، تجاوز می کند و حیف می گرداند.

به هر حال، قابل ذکر است که قاضی بانی پتی نیز نکوهش را به جزری نسبت داده است، جز اینکه با سخن ابن حجر آن را باطل کرده است و می افزاید که با توجّه به بسیاری شواهد این حدیث، می توان حکم به صحت آن داد...

دهلوی گوید:

«پس تمسّک به این حدیث های ساختگی که اهل سنّت آن ها را از دایره ی تمسک و احتجاج خارج کرده اند در مقام الزام ایشان به آن ها، دلیلی آشکار بر فهم فزاینده ی دانشمندان شیعه است!!»

گویم:

دانسته شد از آن چه پیشتر در این کتاب از سخنان بزرگان پیشوایان و حافظان و دانشمندان و پژوهشگران مشهور آورده شد که حدیث «مدینهالعلم» از حدیث های صحیح و اخبار معتبری است که به آن احتجاج شده است... و تمام این ها گواهی دارد بر درستی استدلال اهل حق به آن در ثابت کردن خلافت بلافصل امیرالمؤمنین علیه السلام از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و هم چنین ملزم کردن کسانی که با آن خلافت مخالفت نمودند با این حدیث شریف...

و تعداد بسیاری از حافظان مسند، روایت و نقل و اثبات آن را مورد توجّه قرار داده اند و گروهی نص بر صحّت آن کرده اند و گروهی آن را حسن دانسته اند و تعدادی تصریح کرده اند که به درجه ای از حُسن رسیده است که می توان به آن احتجاج کرد.

ص:۴۸۵

استدلال دانشمندان اهل سنّت به حدیث «مدینهالعلم»

بلکه تعـدادی از علمای مشـهور اهل سنّت به حدیث «مدینهالعلم» احتجاج نموده و در بحث های مختلف خود به آن اسـتدلال کرده اند و این از قوی ترین شواهد است بر این که از حدیث های مورد احتجاج می باشد...

از جمله ی آنان:

عاصمی : که در بیان شباهت میان حضرت امیرالمؤمنین و حضرت داوود علیهما السلام گوید: «هم چنین به مرتضی فصل الخطاب داده شد، همان گونه که در معنی این فرموده پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم ذکر کردیم: « أنا مدینهالعلم و علی بابها» و در فصل قضاوتش.» (۱)

خوارزمی : آن جا که برای تازگی دانش امیرالمؤمنین علیه السلام به حدیث «مدینهالعلم» استدلال می کند. (۲)ابوالحجّاج بلوی : به این حدیث به جایگاه بسیار بلند دانش حضرت علیه السلام استدلال می نماید. (۳)ابن عربی : در کتاب «الدّررالمکنون و الجوهرالمصون» بر اساس نقل قندوزی بلخی از او گوید: « امام علی علیه السلام از سرورمان محمّد صلی الله علیه و آله و سلم علم حروف را به ارث بُرد و این فرموده پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به آن اشاره دارد: «أنا مدینهالعلم و علی بابها فمن أراد العلم فعلیه الباب.» (۴)

ابن طلحه شافعی : که در فصل چهارم به این حدیث استشهاد کرده است، در گفته اش درباره ی توصیف امیرالمؤمنین علیه السلام به «الانزع البطین» (۵) که پیشتر نص آن آمد...» (۶)حافظ گنجی : به آن استدلال کرده بر اولویت امام علیه السلام در جنگ با گناهکاران... (۷)

ص:۴۸۶

۱- ۱) .زین الفتی -خطی.

۲- ۲) . مناقب امیرالمؤمنین، از خوارزمی/ ۴۰.

۳- ۳) . الالف باء /۱ ۱۳۲.

۴- ۴) . ینابیع المودّه/ ۴۱۴.

۵- ۵) . أنزع: کسی که موهای دو طرف پیشانیش ریخته باشد. بطین: بزرگ شکم.

۶- ۶) . مطالب السئول/ ۳۲.

۷- ۷) . کفایهالطالب/ ۱۶۸.

محب الـدّین طـبری : در «ذخـایر العقبی» آن را به گواهی گرفته که ایشـان علیه السـلام بـاب مـدینه العلم است، و در «الرّیـاض النضـره» اسـتدلال کرده که این فضیلت از ویژگی های ایشان است. (۱)سعیدالدّین فرغانی : این حدیث را در «شـرح التّائیه» در بیان سهم امیرالمؤمنین علیه السلام از دانش آورده است.

سیّدعلی همدانی : در «مشارب الأذواق» به این حدیث احتجاج کرده که سخنش پیش از این آورده شد.

امـام الـدّین هجروی : در کتابش «اسـماء النبیّ و خلفائه الأربعه» به این حـدیث اسـتدلال کرده که از نام های آن حضـرت علیه السلام «باب مدینهالعلم» است.

خوافی : این حدیث را برای تأیید این مطلب آورده که به آن حضرت علم و حکمت افزون اختصاص یافته است.

دولت آبادی : در کتابش «هدایه السّعداء» به آن احتجاج کرده است.

شهاب الـدّین احمـد : در فصل پنجم کتابش «توضـیح الدّلائل» به این حدیث اسـتدلال کرده که ایشان علیه السـلام «باب مدینه العلم» است.

ابن صبّاغ مالکی : به این حدیث متمسّک شده در بیان اینکه دریاهای دانش از سینه ی حضرتش جوشان است.

بسـطامی : در «درّهالمعارف» به این حدیث استدلال کرده که حضرتش علیه السلام علم حروف را از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به ارث برد.

شمس الدّین لاهیجی : در «مفاتیح الإعجاز» به این حدیث اسـتدلال کرده که ایشان علیه السلام نزدیک ترین فرد به رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بود.

کاشفی : در «روضهالشّهداء» در مدح دانش امام علیه السلام به آن استدلال کرده است.

۱- ۱) . ذخایرالعقبی/ ۷۷. الرّیاض النضره /۲ ۲۵۵.

ابن روزبهان : در کتابش «الباطل» در دانش فراوان آن حضرت به این حدیث استدلال کرده است.

الشّامی : در کتابش «السیره» به این حدیث استدلال کرده که «مدینهالعلم» از نام های رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم می باشد.

ابن حجر مکّی : در «المنح المکیّه» به این حدیث استدلال کرده که امام علیه السلام وارث معظم علم قرآن از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم می باشد و در «تطهیر الجنان» به اعلمیّت آن حضرت...

جمال الدّین محدّث : در «روضهالأحباب» به این حدیث در مدح دانش امام علیه السلام استدلال کرده است.

سیّدمحمّد بخاری : در «تذکره الأبرار» بر بسیاری دانش ایشان استدلال کرده است.

عزیزی : در «السراج المنیر» به این حدیث استدلال کرده که برای دانشمند شایسته است که مردم را آگاه کند به فضیلت کسی که فضیلت او را دانسته است... (۱)شبراملسی : در «تیسیر المطالب» آورده است که «مدینهالعلم» از نام های پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم می باشد.

الکردی : در «النبراس» گوید که «باب مدینه العلم» از نام های امام علیه السلام است...

اسماعیل کردی در «جلاء النظر» به این حدیث استدلال کرده که حضرتش علیه السلام از هر خطایی به دور است...

زرقانی: در «شرح المواهب اللدنیّه» به آن استدلال کرده که «شهر دانش» از نام های پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم می باشد. (۲)سلیمان جمل : در «الفتوحات الأحمدیه» به حدیث استدلال کرده که پیامبر با دانش علی را یاری فرموده است.

اورنگ آبادی : در «نورالکریمتین» به این حدیث استدلال کرده که پیامبر به وسیله ی این حدیث به دانشکده ی خانه ی نبوّت اشاره فرموده است...

۱- ۱) . السّراج المنیر فی شرح الجامع الصغیر /۲ ۶۳.

۲- ۲) . شرح المواهب اللدنیّه /۳ ۱۴۳.

عجیلی : در «ذخیره المآل» به این حدیث حجّت آورده که آن حضرت علیه السلام باب مدینه العلم است.

احتجاج شاه ولیّ اللّه

از شگفتی ها اینکه دهلوی صلاحیّت حدیث مدینه العلم برای احتجاج با آن را انکار کرده است؛ در حالی که پدرش در چند قسمت از «قرّهالعینین» و هم چنین در «ازاله الخفاء» بدان احتجاج کرده است.

احتجاج خود دهلوی

شگفت انگیزتر از آن این که، او با وجود این انکار، خود به حدیث مدینه العلم در یکی از فتواهایش استدلال کرده و سؤال و جواب او درباره ی آن پیشتر در همین کتاب آورده شد. و آیا این جز تناقض است؟

و از این جا روشن می شود که «حق برتری می یابد و چیزی بر آن چیره نمی گردد.» (۱) و سپاس بیکران خداوند را بر این امر است.

دهلوی گوید:

«این کار شیعیان همانند رفتار معامله گری با خدمتکاری است که ارباب او در پی خیانت ها و نافرمانی هایش او را رانده و از خانه بیرون کرده و به همه جا اعلام داشته که از این پس با آن خدمتکار ارتباطی و نسبت به او مسؤولیّتی ندارد، سپس آن معامله گر با آگاهی از همه این ها، نزد ارباب آمده تا بدهی های خدمتکار را از او مطالبه کند!! بدیهی است چنین شخصی، از نظر خردمندان در بالاترین درجه ی نادانی است.»

گویم:

بر انسان منصف بزرگوار پوشیده نمی ماند که «دهلوی» راه راست را در این

۱- ۱) .الحق یعلو و لا یعلی علیه.

تمثیل نارسا گم کرده است. نزد خداوند گناه بزرگی است حدیث صحیح را به مسخره و استهزا گرفتن و حقّ آشکار و روشنی را به دروغ و افترا نسبت دادن و از قدرت و توانایی خداوند نهراسیدن و از نقمت او نترسیدن. لیکن باطل دوستی، بصیرت ها را کور و سریرت ها را می پوشاند و گوش ها را کر و ایمان را فاسد می نماید و به فرورفتن در مهلکه ها و فراز و نشیب ها فرا می خواند.

و سپاس خداوند را که وبال این تمثیل ناراست خودش را گرفت و عقوبت این یاوه گویی زشت به او و پدرش رسید و هر دو نفرشان بر این حدیث شریف و ارزشمند اعتماد و استناد کرده اند. پس چگونه خود و پدرش را به اعتماد به آن نوکر خائن و تمایل به آن دزد چاره اندیش اعتماد کرده اند؟ و آیا این چیزی جز یاوه گویی زشت و بیهوده گویی فضاحت بار است؟!

ص:۴۹۰

دلالت حدیث «أنا مدینهالعلم و علی بابها»

اشاره

دهلوی گوید:

«و با این همه، این حدیث برای آن چه ادّعا می کنند، مفید نیست!!» پس چه پیوند و ارتباطی است میان باب مدینه العلم بودن و داشتن ریاست عامه ی بلافصل بعد از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم ؟»

گویم:

انکار دلالت حدیث مدینه العلم بر مذهب اهل حق، دشمنی محض و انکار حق است، و هیچ شخص با انصاف و بصیرت و دوری جویی از دشمنی و عصبیّت آن را نمی پسندد. و ما دلالت آن را از چند وجه توضیح می دهیم:

۱- دلالت حدیث مدینه العلم بر اعلمیّت

اشاره

حدیث «أنا مدینهالعلم و علی بابها» ، دلالت دارد بر اعلمیّت امیرالمؤمنین علیه السلام و لازمه ی اعلمیّت، افضلیّت است. و شکّی نیست که استحقاق و تعیّن امامت برای افضل، بیشتر از دیگران است.

امّا دلالت حدیث بر اعلمیّت حضرتش، چون او باب مدینهالعلم است؛ چرا که اگر دیگری از او داناتر بود، کاستی در آن باب به وجود می آمد و کاستی در آن، باعث کاستی و کمبود در مدینه می شود و این چیزی است که هیچ مسلمانی جرأت

گفتن و هیچ مؤمنی جرأت تخیّل آن را ندارد...

و نیز: حدیث صراحت دارد که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم «مدینهالعلم» و امیرالمؤمنین علیه السلام باب آن مدینه است. و عقل سالم حکم می کند کسی نمی تواند باب مدینه العلم باشد؛ جز اینکه به تمام دانش های آن احاطه ی کامل داشته باشد...

و این معنی مستلزم اعلمیّت امیرالمؤمنین علیه السلام از تمام آفریدگان است چه رسد به دیگر اصحاب چون رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بنابر اجماع، از تمام پیامبران و فرستادگان و فرشتگان مقرّب أفضل و کامل تر بود...

و ما در این مقام سخنان بعضی بزرگان علما را در اقرار به اعلمیّت مدینهالعلم را می آوریم؛ تا کسی در دست یابی باب مدینه العلم علیه السلام به کمال ها و دانش های آن بزرگوار شک و تردیدی به خود راه ندهد:

ابوحامد غزالی در «الرّساله اللدنیّه» گوید:

«و راه دوم: آموزش ربّانی و آن بر دو گونه است: نخست: القای وحی چنان که وقتی نفس به ذات خویش کامل شود، ناپاکی طبیعت و کثافت آز و آرزو از او زدوده می شود و نظرش از شهوت های دنیا و آرزوهای فانی جدا و قطع می شود و به سوی پروردگار و خالقش رو می آورد و به بخشش آفریدگارش چنگ می زند و به فیض نورش اعتماد می کند. و خداوند متعال - با عنایت نیکویش به آن نفس توجّهی کلّی و نظری الهی می افکند، و از آن لوح هایی و از نفس کلّی قلمی می گیرد و تمام دانش هایش را در آن نقش می بندد و عقل کلّی مانند معلّم و نفس قدسی مانند دانش آموزی می شود پس تمام دانش ها برای آن نفس حاصل و تمام صورت ها در آن نقش می گیرد بدون آموزش و اندیشه ای و مصداق آن است فرمایش خداوند متعال به پیامبرش صلی الله علیه و آله و سلم :

«عَلَّمَکَ ما لَمْ تَکُنْ تَعْلَمُ » (۱)

«و آن چه را نمی دانستی به تو آموخت»

ص:۴۹۲

۱- ۱) . نساء / ۱۱۳.

پس دانش پیامبران از تمام دانش های آفریدگان بالاتر است؛ چون از خداوند متعال بی واسطه و وسیله به دست می آید و بیان این سخن در داستان آدم و فرشتگان یافت می شود. آنان در تمام مدّت عمرشان آموختند و با روش های مختلف دانش ها را به دست آوردند تا اینکه داناترین آفریدگان و عارف ترین موجودات شدند و آدم وقتی که آمد، عالم نبود؛ چون نیاموخته بود و معلّمی ندیده بود، پس فرشتگان بر او تفاخر ورزیدند و بزرگ نمایی و تکبر کردند و گفتند:

«نَحْنُ نُسَبِّحُ بِحَمْدِکَ وَ نُقَدِّسُ لَکَ » (۱)

«و ما به حمد تو تسبیح گوییم و برای تو تقدیس می کنیم»

و حقایق اشیا را می دانیم، پس آدم به درگاه آفریدگارش برگشت و قلبش را بیرون کرد و با استغاثه به سوی پروردگار متعال روی آورد. پس خداوند تمام اسما را به او آموخت. سپس آن ها را بر فرشتگان عرضه کرد و فرمود:

«أَنْبِئُونِی بِأَسْماءِ هؤُلاءِ إِنْ کُنْتُمْ صادِقِینَ » (۲)

«اگر راست گو هستید نام های اینان را به من بگویید»

پس آنان را در برابر آدم کوچک کرد و دانش آنان کاسته شد و کشتی جبروت آنان شکست و در ناتوانی غرق شدند و گفتند: «لا عِلْمَ لَنا» ، پس خداوند متعال فرمود:.

«یا آدَمُ أَنْبِئْهُمْ بِأَسْمائِهِمْ » (۳).

پس آدم از غیب های مکنون و امرهای پوشیده آنان را خبر داد.

پس این امر نزد خردمندان چنین مقرّر شد: دانش غیبی برخاسته از وحی قوی تر و کاملتر از دانش های اکتسابی است و دانش وحی میراث پیامبران و حق فرستادگان شد، تا اینکه خداوند باب وحی را در دوران سرورمان محمّد صلی الله علیه و آله و سلم بست و رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم خاتم النّبیّین شد و داناترین و فصیح ترین عرب و عجم بود و می فرمود: پروردگارم مرا تربیت کرد و تربیتم را نیکو گردانید و به قومش فرمود: من

۱- ۱) . بقره/ ۱۳.

۲- ۲) . بقره/ ۳۱.

۳- ۳) . بقره/ ۳۳.

داناترین شما به خداوند و خداترس تر از همگی شما هستم و که دانش او اشرف و کاملتر و قویتر بود؛ چون از آموزش ربّانی حاصل شد و هرگز به آموختن و آموزش انسانی مشغول نگشت و خدای متعال فرمود: «عَلَّمَهُ شَدِیدُ الْقُوی » (۱)»

و قاضی عیاض گوید:

«فصل: و از معجزه های درخشانش: معارف و دانش هایی است که خداوند متعال برای او گِرد آورد، و او را اختصاص داد به آگاهی بر تمام مصالح دنیا و دین و دانش تمام امور شریعت های او و قانون های دین او و سیاست بندگانش و مصلحت های امّتش و آن چه در امّت های پیشین و داستان های پیامبران و فرستادگان و ستمگران و سده های گذشته از زمان آدم تا دوران خودش بوده و نگهداری و حفظ شریعت ها و کتاب های آنان و آگاهی از سیره ی آنان و بیان خبرهایشان و ایّام اللّه نزد آنان و صفت های بزرگانش و اختلاف رأی هایشان و آگاهی به مدّت دوران ها و عمرهایشان، و حکم حکمای آنان و محاجّه کردن با هر امّتی از کافران و معارضه با هر گروه از اهل کتاب با آن چه در کتاب هایشان است و اعلام رازهای آن به آن ها و دانش های نهان و پوشیده شان و خبردادن از آن چه در آن مخفی داشته و کتمان کرده اند و غیر از این ها.

تا دست یابی بر لغت های عرب و الفاظ ناشناخته ی فرقه هایش و احاطه به انواع فصاحت آن و نگه داری روزها و مَثَل ها و حکمت ها و معنی شعرهایش و ویژگی جمع کلمه های آن تا برسد به شناخت ضرب المثل های صحیح و حکمت های آشکار، برای روان ساختن تفهیم پیچیدگی ها و بیان کردن مشکل ها.

تا آماده ساختن پایه های شرع که نه تناقض و نه سستی در آن باشد، با دربرداشتن شریعتش نیکویی های اخلاق و آداب مورد ستایش و هر چیز نیکو شمرده شده برتری که هیچ یک از آن ها را ملحد دارای عقل سلیم انکار نمی کند؛ مگر به خاطر خذلان و خواری، بلکه هر منکر او و کافر نسبت به او از دوران

۱- ۱) . نجم/ ۵.

جاهلیّت، اگر آن چه را که او بدان دعوت می کند بشنود، آن را صحیح و نیکو می شمرد، بدون درخواست اقامه ی دلیل و برهان بر آن، سپس آن چه از پاکیزه ها برایشان حلال و از پلیدی ها حرام فرمود و بدین وسیله حفظ فرمود جان ها و آبرو و اموالشان را از سزاها و اجرای حدود در این دنیا و ترسانیدن از آتش در آینده.

تا چیرگی بر رشته های مختلف دانش ها و فن های معارف مانند پزشکی، عبادت و واجبات، حساب و دودمان شناسی و دیگر دانش ها، که اهل این معارف، سخن او علیه السلام را در آن زمینه ها سرمشق و پایه های اصلی در دانش های خود قرار دادند.

با وجود اینکه ایشان صلی الله علیه و آله و سلم نمی نوشت، ولی دانش همه چیز به او داده شد...

و خدانشناس راهی برای انکار آن چه ذکر کردیم ندارد، و کافران نیرنگی نمی یابند برای دورکردن آن چه متنش را آوردیم. جز اینکه گفتند: افسانه های پیشینیان است و جز این نیست که بشری به او می آموزد، پس خداوند سخن آنان را رد کرد و فرمود:

«لِسانُ الَّذِی یُلْحِدُونَ إِلَیْهِ أَعْجَمِیٌّ وَ هذا لِسانٌ عَرَبِیٌّ مُبِینٌ » (۱)... (۲)»

و رازی در بیان دلائل برتری پیامبرمان صلی الله علیه و آله و سلم بر دیگر پیامبران گوید:

« حجّت شانزدهم : محمّدبن عیسی حکیم ترمذی در تقریر این معنی گوید:

«هر امیری برتریش به اندازه ی رعیّت او است، پس امیری که فرمانروائی اش بر یک دهکده است، فرمانروایی و برتریش به اندازه ی همان دهکده است و کسی که مالك شرق و غرب است، نیاز به اموال و اندوخته هایی افزون بر ثروت آن دهکده دارد و همین گونه هر فرستاده ای که به سوی قومش برانگیخته شد از گنجینه های توحید و گوهرهای معرفت به اندازه ای عطا شد که بار رسالتی بر دوش او گذارده شد، پس فرستاده ای که در گوشه ای مشخّص از زمین برای قومش فرستاده شده، از گنجینه های روحانی به اندازه ی همان سرزمین به او عطا می شود. و فرستاده به

۱- ۱) . نحل / ۱۰۳.

۲- ۲) . الشفاء بتعریف حقوق المصطفی/ ۴۱۲- با شرح قاری.

سوی تمامی مردم شرق و غرب از انس و جنّ به ناچار باید به آن اندازه از معرفت به او بخشیده شود که بتواند با تلاش خودش به کارهای شرق و غرب اقدام کند.

بدین ترتیب، اگر نسبت نبوّت محمّد صلی الله علیه و آله و سلم به نبوّت دیگر پیامبران، مانند نسبت تمام شرق ها و غرب ها به یک سرزمین مخصوص است، و اگر چنین است، به ناچار از گنجینه های حکمت و دانش به اندازه ای به او عطا شده که به هیچ کس پیش از او بخشیده نشده است. بنابراین به درجه ای از دانش رسیده که هیچ بشری به آن مقام و مرتبه نرسیده است. خدای متعال در حقّ او می فرماید: «فَأَوْحی إِلی عَبْدِهِ ما أَوْحی » (۱)و در فصاحت تا آن جا رسید که می گوید: «جوامع کلمه ها به من داده شد» (۲) و کتابش سرآمد و نگهبان بر تمام کتاب ها و امّتش بهترین امّت ها شد.» (۳)و ابن حجر مکّی در «المنح المکیّه» در شرح گفته ی بوصیری گوید: لک ذات العلوم من عالم الغیب و منها لآدم الأسماء

«ذات علوم عالم غیب از آن توست و آدم فقط اسماء آنها را می دانست.»

گوید: «... و نظم کننده ی شعر نیازمند این تفصیل شده با آگاهی از آن چه قبل از او بوده است؛ چون خداوند متعال آدم را بر فرشتگان برتری داد با دانش هایی که به او آموخت، و این علوم علّتی برای فرمان سجده کردن و کُرنش آنان در برابر او بود، بعد با گفته ی «أَ تَجْعَلُ فِیها مَنْ یُفْسِدُ...» برتری جستند و او را مذمت کردند و خود را ستودند.

شاید که چنین پنداشته شود که این جایگاه درخشان برای پیامبر ما صلی الله علیه و آله و سلم حاصل نشده است؛ چون گاهی در مفضول چیزی پیدا می شود که در فاضل نیست، پس (شاعر) این پندار و توهّم را با این بیان رد کرده که آدم علیه السلام از دانش ها، تنها آگاهی به اسماء آن ها را به دست آورد و دست آوردهای پیامبر ما صلی الله علیه و آله و سلم دانش به

۱- ۱) .نجم ۱۰/.

۲- ۲) .أوتیت جوامع الکلم.

۳- ۳) . تفسیر رازی.

تمام حقایق و مسماهایش بود و شکّی نیست که این درجه دانش بالاتر و والاتر از دانستن مجرّد اسما است. زیرا که از اسماء برای تبیین مسمّاها استفاده می شود و مسمّی مقصود بالذّات است و آن دیگری وسیله است و میان این دو چه فاصله ی بسیار دوری است.

و مانند آن، این که هدف از آفرینش آدم علیه السلام همانا آفرینش پیامبر از صُلب او بود و همان مقصود بالذّات است و آدم وسیله است و از این جا بعضی پژوهشگران گفته اند: جز این نیست که فرشتگان برای نور محمّد صلی الله علیه و آله و سلم که در جبین آدم بود، سجده کردند...»

و شیخ خالد ازهری در شرح این سروده ی بوصیری: فاق النبیین فی خلق و فی خلق

گفته است:.

« معنی این سه بیت چنین است: ایشان صلی الله علیه و آله و سلم بر تمام پیامبران در آفرینش و سرشت برتر شد و در دانش و در بخشندگی به او نزدیک نشدند، همان گونه که در توضیح عبارت «یا اکرم الرّسل» و «و من علومک علم اللوح و القلم» به زودی خواهد آمد و تمام پیامبران از دانش رسول اللّه صلی الله علیه و آله و سلم به اندازه ی جرعه ای از دریا یا قطره ای از باران فراوان برگرفتند، و همگی در انتهای نقطه ی علم خود یا شکل حکمت ها ایستاده اند و شکل را به حِکَم اختصاص داد، زیرا شکل مجموعه ای از نقاط است و مفهوم بیشتری را در بر دارد.» (1)

ص:۴۹۷

۱- ۲) . شرح البرده، از ازهری/ ۶۳.

و هم چنین عصام در «شرح البرده» در شرح بیت اوّل گوید:

«گفت: به او نزدیک نشدنـد و نگفته است: هر یک از آنان به او نزدیک نشـد؛ چون آن بلیغ تر است؛ چون معنایش این اسـت که اگر همه ی آنان گِرد آیند و تنها با محمّد صلی الله علیه و آله و سلم مقابله شوند به او نزدیک نمی توانند شد، پس چگونه خواهـد بود اگر یـک به یـک به مقـایسه آینـد... و در گفته اش: «فی کرم» دلیل بر این است که آنان در دانش به تنهایی و در بخشـش بـه تنهـایی بـه او نزدیـک نمی تواننـد شـد، نه اینکه در دانش و بخشـش من حیث المجمـوع نمی تواننـد به او نزدیک شوند.» (به طور خلاصه پایان یافت.)

و در شـرح بیت دوم گوید: «اگر بگویی: پیامبران علیهم السـلام پیش از پیامبر صـلی الله علیه و آله و سلم هستند، چگونه جرعه ای از دریای او را تقاضامندند؟» گویم: آنان از او مسائل مشکلی در علم توحید و صفات پرسیدند، و پیامبر صلی الله علیه و آله و سـلم پاسـخشان داد و مشـکلاتشان را حـل کرد، و در برابر او در شـب معراج، دلیـل و حجّت آوردن میـان آدم صـفی اللّه و موسـی کلیم اللّه انجـام شـد و به این اشـاره فرموده در قولش: موسـی بـا آدم محـاجّه کرد پس آدم بـا موسـی محـاجّه نمود. یا بگویی: اعتبار و ارزش به مقـدّم بودن روح علوی است نه به قالب سـفلی، و روح پیامبر ما مقدّم بر دیگر پیامبران است و به این مطلب چنین اشاره فرموده است: من پیامبر بودم و آدم میان آب و گلْ بود و سرانجام این که: تمام پیامبران از دانش پیامبر ما نه از دیگری بهره برده و تقاضـای شـفقت نمودنـد؛ چون او دریـای دانش و ابر بخشـش است و آنان چون جوی ها و درختان می باشند.»

پس روشن شـد که پیامبر صـلی الله علیه و آله و سـلم از تمام پیامبران و فرسـتادگان و فرشـتگان داناتر است و تمامی تقاضامند جرعه ای از آن دریـا یـا قطره ای از بـاران فراوان او می باشـند و این مقـام و مرتبه ها گوشه ای از مقام و مرتبه ی دانش «شـهر دانش» صلی الله علیه و آله و سلم است. پس

ص:۴۹۸

امیرالمؤمنین علی علیه السلام از تمامی آنان داناتر است؛ چون او «باب مدینه العلم» است و چون ایشان صلی الله علیه و آله و سلم تصریح فرمود که هر کسی «آن شهر» را خواهد، پس باید از «درش» به سوی آن آید.

اعتراف آنان به دلالت حدیث بر اعلمیّت

دلالت حدیث مدینه العلم بر اعلمیّت حضرت امام علی علیه السلام به درجه ای از ظهور و وضوح رسیده است که گروهی از دانشمندان اهل سنّت به آن تصریح کرده اند. سخنان بعضی از آنان را می آوریم:

شهاب الدّین احمد در «توضیح الدّلائل» گوید:

« باب پانزدهم - در این که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم خانه ی حکمت و شهر دانش است و علی برای هر دو دَر است و او بدون شک و تردید داناترین مردم به خداوند متعال و احکام و آیه ها و سخن اوست.»

از مولایمان امیرالمؤمنین علی علیه السلام نقل شده که گفت: «رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود:

«ای علی، خداوند فرمانم داد که تو را به خود نزدیک کنم و تو را بیاموزم تا حفظ کنی و این آیه نازل شد: «وَ تَعِيَها أُذُنٌ واعِيَةٌ » (1)؛ و تو گوش شنوا و حافظ دانش من هستی. حافظ امام ابونعیم در «الحلیه» آن را روایت کرد و سلطان طریقت و برهان حقیقت شیخ شهاب الدّین ابوحفص عمر سهروردی در «الشوارق» روایت کرد با اسنادش به عبداللّه بن حسن با لفظش و گفت: هنگامی که آیه «وَ تَعِيها أُذُنٌ واعِيَةٌ» نازل شد، رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به علی علیه السلام فرمود: از خداوند تقاضا کردم که آن را گوش تو قرار دهد ای علی. علی علیه السلام گفت: بعد از آن چیزی فراموش نکردم و نمی توانستم فراموش کنم. استاد استادان زمان خویش و یگانه ی هم ردیفانش در دانش و عرفانش، شیخ زین الدّین ابوبکر محمّدبن علی خوافی گفت: لذا علی اختصاص یافت به دانش و حکمت افزون تر تا اینکه رسول خدا فرمود: من شهر دانشم و علی در آن است. و عمر گفت: اگر علی نبود عمر هلاک می شد.»

و ابن روزبهان در پاسخ گفته ی علّامه حلّی گفت:

« نوزده - در مسند احمدبن حنبل و صحیح مسلم آمده که گفت: هیچ یک از اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نمی گفت: از من بپرسید، جز علیّ بن ابی طالب و

۱- ۱) .حاقّه ۱۲/.

رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «أنا مدینه العلم و علیّ بابها.»

گفت: «این بر بسیاری دانش و حضور ذهن او درباره ی رخدادها و آگاهی اش بر دانش ها و معارف گوناگون دلالت می کند و تمام این امور مسلّم است امّا دلیلی بر نصّ بر امامت نیست؛ زیرا واجب نیست که اعلم، خلیفه باشد، بلکه برای امّت حفظ نظام مسلمین اصلح خواهد بود و اگر ابوبکر اصلح برای امامت نبود، او را برنمی گزیدند؛ همان گونه که گفتیم.»

و متن گفته ی مناوی در شرح حدیث مدینه العلم چنین است:

« أنا مدینهالعلم و علی بابها فمن أراد العلم فلیأت الباب» مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم شهر جامع تمام والایی های ادیان است و شهر به ناچار باید دری داشته باشد، پس خبر داد که درش علی می باشد. هر کس راه او را در پی گرفت، وارد شهر شد و کسی که آن را به خطا رفت، راه هدایت را به خطا رفته است.»

و موافق و مؤالف، دشمن و مخالف به اعلمیت ایشان گواهی داده اند.

کلاباذی نقل می کند که مردی از معاویه مسأله ای پرسید، او گفت: از علی بپرس، او از من داناتر است.

گفت: پاسخ تو را می خواهم.

گفت: وای بر تو! از مردی اکراه داری که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم پیوسته او را با دانش برتری و بزرگواری می بخشید و بزرگان اصحاب به این امر برای او اعتراف می کردند و عمر هر مشکلی داشت از او می پرسید. مردی نزد او آمد و سؤالی پرسید گفت:

علی این جاست پس از او سؤال کن.

گفت: می خواهم از تو بشنوم ای امیرالمؤمنین.

گفت: بلند شو، خداوند پاهایت را برپا ندارد.

و نام او را از دیوان حذف کرد.

و از نقل هایی صحیح از او رسیده است که به خداوند پناه می برد از مردمانی که علی در میانشان نیست. تا آن جا که او را نزد خود نگهداشت و ولایتی را به او نسپرد تا در مشکلات با او مشورت کند.

حافظ عبدالملک بن سلیمان نقل می کند و گوید: به عطا گفته شد: آیا از اصحاب کسی فقیه تر از علی بود؟ گفت: نه به خداوند سوگند.

و حرالی گفت: پیشینیان و پسینیان دانسته اند که فهم کتاب خداوند منحصر به دانش علی است. و هر کس که آن را نداند گمراه شده است از آن در که خداوند از ورای آن حجاب از دل ها برمی دارد تا متحقّق شود آن یقینی که با برداشته شدن پوشش تغییری نیابد. تا این جا سخن او بود.» (1)و در آن آمده است: « أنا دارالحکمه – و در روایتی : أنا مدینهالعلم و علی بابها – یعنی علیّ بن ابی طالب همان دری است که از آن وارد حکمت می شوند و تو را بسنده است این مرتبه که چقدر والاست و این منقبت که چه اندازه عالی و بلندمرتبه است و هر کس که گمان برد که مراد از قولش: و علی بابها – ارتفاع است که از ریشه علوّ است برای هدف فاسدش حیله و نیرنگ به کار برده که برایش سود و فربهی و بی نیازی نمی آورد.

ابونعیم از «ترجمان القرآن» مرفوعاً نقل می کند: خداوند عزّوجلّ هیچ «یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا» فرو نفرستاد جز اینکه علی در رأس و امیر آن بود. و ابن مسعود نقل می کند و گوید: خدمت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم بودم، درباره ی علی از او پرسیده شد، پس فرمود: حکمت به ده بخش تقسیم شد، پس نُه بخش به علی داده شد و یک جزء به مردم.

و نیز از او (آورده است که فرمود): «قرآن بر هفت حرف فرو فرستاده شد و حرفی از آن نیست مگر این که ظاهر و باطنی دارد و امّا دانش ظاهر و باطن آن نزد علی است.»

و نیز نقل می کند (که فرمود): «علی سرور مسلمانان و پیشوای پرهیزکاران است.»

نیز آورده است (که فرمود): «من سرور فرزندان آدم هستم و علی سرور عرب

ص:۵۰۱

۱- ۱) . فیض القدیر ۱/ ۴۶- ۴۷.

است.»

و نیز آورده است (که فرمود): «علی پرچم هدایت است.»

و نیز نقل می کنـد (که فرمود): «ای علی! خداونـد فرمانم داد که تو را به خود نزدیک کنم و تو را بیاموزم تا شـنوا شوی و این آیه بر من فرو فرستاده شد: «وَ تَعِيَها أُذُنٌ واعِيَةٌ » (۱)»

و نیز از ابن عبّاس نقل می کنـد که گفت: با هم در این باره گفت وگو می کردیم که رسول خـدا صـلی الله علیه و آله و سـلم هفتاد پیمان و عهد را به علی واگذار فرمود که هرگز به دیگری چنین واگذار نکرد.

و اخبار در این باب به شمارش نمی آید.» (۲)و ابن حجر مکّی در «المنح المکیّه» گوید:

«تنبیه: از آن چه دلالت دارد که خداونـد سـبحان دانشـی مختصّ علی کرده که عبارت ها در بیانش ناتوان هسـتند، این فرموده اش صـلی الله علیه و آله و سـلم است: «أقضاکم علیٌّ» و آن حدیث صـحیحی است که هیچ نزاعی در آن نیست. و فرموده اش: «من خانه ی حکمتم و در روایتی أنا مدینه العلم و علیّ بابها.»

و هم چنین ابن حجر در «تطهیرالجنـان» در دفاع از معاویه گویـد: «شـشم جنگ و شورش او بر علی، با اینکه امام حق به اجماع اهـل حـل و عقـد، و افضـل و عـادلتر و دانـاتر بود به نص حـدیث حسن در اثر بسـیاری نقـل هایش بر خلاف کسـی که آن را ساختگی پنداشته و کسی که گمان کرده صحیح است و یا به طور مطلق حسن دانسته: «أنا مدینه العلم و علیّ بابها...»

و امّا استلزام اعلميّت برای افضليّت

مورد توافق میـان دانشـمندان و خردمنـدان است؛ چون دانش شـریفترین فضـیلت هـا و بالاـترین منقبت هـا و عالی ترین مرتبت هاست. و کسی که در دانش بر

۱- ۱) . حاقه / ۱۲.

۲- ۲) . فیض القدیر /۱ ۴۶.

مردم پیشی داشته باشد، در مقام افضل و اشرف و در بالاترین درجه نسبت به مردم قرار دارد...

و علی رغم پایداری و ثبوت این معنی، مناسب است که عبارت های بعضی از دانشمندان بزرگ را بیاوریم؛ برای توضیح و روشن شدن بیشتر مطلب:

حکیم ترمذی گوید: «اصل یکصد و سی و پنج ما را حدیث کرد اسماعیل بن نصربن راشد، از مسدّد، از بشربن مفضل، از عمر بنده ی عقده که گفت:

شنیدم أیّوب بن صفوان از جابربن عبداللّه نقل می کند که گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بر ما وارد شد و فرمود: ای مردم! هر کس دوست می دارد که جایگاه خود را نزد خداوند بداند، پس بنگرد که منزلت خداوند نزدش چگونه است؟ خداوند بنده را نسبت به خود در جایی قرار می دهد که بنده خداوند را در آن جایگاه قرار داده است. و خداوند را لشکریانی از فرشتگان است که در مجالس ذکر وارد شده بر آن می ایستند. پس روز و شب در ذکر خداوند باشید، آگاه باشید در باغ های بهشت خوش بگذرانید. گفتند: ای رسول خدا! باغ های بهشت کجاست؟ فرمود:

مجلس های ذکر پس صبح و شام در ذکر خداوند باشید و او را به خویشتن یادآوری کنید.

پس جایگاه خداوند نزد بنده، تنها در قلب او و به اندازه این صفات است:

معرفت و دانش به او و ترس از او و بزرگداشت و تعظیم او و شرم از او و خشیت از او، ترس از عقاب او، و وجل هنگام یادکردنش، و نگهداشتن حرمت برای امر و نهی او، و پذیرش منّتش و روش تدبیرش و توقّف در برابر احکامش، و خوش آمدن نفس از آن ها و تسلیم در برابر او با بدن و روح و قلب و دقّت و مراقبت در تدبیر کارهایش، و همراه با یاد او و به پاخاستن در برابر بارهای سنگین نعمت ها و احسانش، ترک خواسته به خاطر مشیّت های او و حُسن ظن در تمام آن چه به او عطا فرموده است.

و در این زمینه مردم بر یک دیگر برتری می جویند، پس جایگاه آنان نزد پروردگارشان به اندازه و بهره گیری آنان از این امور است و خداوند مؤمنان را به معرفت خویش گرامی داشته است، پس با معرفت ترین آن ها، داناترین آن ها به

اوست، و داناترین آن ها به او، بیشترین بهره را از این اشیاء دارد، و بهره مندترین آن ها از این اشیاء نزد او منزلت بالاتر و درجه ای برتر و پیوستگی نزدیک تری دارد و به میزان کاستی این امور بهره ی او کاسته شده و درجه اش پایین می آید و پیوستگی او دورتر و دانشش به او کم تر می شود و معرفتش به او ضعیف تر و ایمانش بیمار می شود و نفسش او را در اختیار می گیرد. خداوند که نامش مبارک است فرموده است:

«وَ لَقَدْ فَضَّلْنا بَعْضَ النَّبِيِّينَ عَلى بَعْضٍ وَ آتَيْنا داوُدَ زَبُوراً» (1)

پس خداوند خلق رابا معرفت به خودش و دانش به او برتری داده است نه به اعمال؛ازاین رویهودیان ومسیحیان ودیگرملّت ها،با آنکه کارهای شریعت را می دانستند،اما دراین جا چون غباری پراکنده شدند.پس اعمال به سبب معرفت پاکیزه می شود ومقبول می گردد وبدن هابدان طهارت می یابد.پس هرکسی که با معرفت به اوبرتری داده شد،بهره ای ازدانش به اوعطاشده است. و کسی که به دانش و معرفت به خدا برتری یافت چیزهایی که وصف کردیم نزد او موجود است.» (2)و غزالی در «الرّساله اللدّنیه» گوید: «بدان که علم، تصوّر نفس ناطقه ی مطمئنّه، حقایق اشیاء و صورت های مجرّدش از مواد با اعیان و کیفیّت ها و کمیّت ها و جوهرها و ذاتشان است. چه مفرد و چه مرکّب باشد. پس دانشمند، محیطِ مُدرِک متصوّر است و معلوم همان ذات شیء است که علمش در نفس نقش می بندد و شرافت دانش، به اندازه ی شرافت معلومش و رتبه ی دانشمند به اندازه ی رتبه ی آن دانش است.

و شکّی نیست که برترین معلومات و والاترین و شریفترین و جلیل ترین آن ها، همان خداوند متعال، صانع مبدع حق یگانه می باشد. پس علمش که علم توحید است برترین دانش ها و جلیل ترین و کامل ترین آن هاست و فراگیری این دانش ضروری، بر تمامی خردمندان واجب است. همان گونه که صاحب شرع صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: دانش جویی بر هر مسلمان واجب است و به سفر برای

۱- ۱) . أسراء / ۵۵.

۲- ۲) . نوادر الأصول - أصل/ ۱۳۵.

دانش طلبی فرمان داده و فرموده است: «دانش را بطلبید اگرچه در چین باشد.»

و عالِم به این دانش برترین دانشمندان است. به همین سبب خداوند متعال آنان را با یادی ویژه در برترین مراتب ذکر فرموده است:

«شَهِدَ اللّهُ أَنَّهُ لا إِلهَ إِلاّ هُوَ وَ الْمَلائِکَهُ وَ أُولُوا الْعِلْمِ » (۱)

پس دانشمندان توحید، البته نه به اطلاق، پیامبران هستند و بعد از آنان دانشمندانی هستند که وارثان پیامبران می باشند. و این دانش هر چند در ذاتش شریف و به خودی خودش کامل است دیگر دانش ها را نفی نمی کند؛ بلکه جز با مقدّمه های بسیاری به دست نمی آید. و آن مقدّمه ها سامان نمی یابند جز از دانش های مختلفی، مانند دانش آسمان ها و افلاک و تمام دانش های مصنوعات و از علم توحید دانش های دیگر زاییده می شود که آن ها را در جای خودش با رشته هایش ذکر می کنیم.»

و غزالی در باب اوّل از کتاب «العلم» در کتاب «احیاء علوم الدّین»، فضیلت علم و تعلیم و تعلّم و شواهد آن را از نقل و عقل آورده و به تفصیل درباره اش بحث کرده است. (۲)و فخر رازی در تفسیرش می گوید:

«و بدان که کتاب و سنّت و معقول بر فضیلت علم دلالت دارد، امّا کتاب، وجوهی دارد: اوّل: خداوند متعال علم را حکمت نامید و سپس امر حکمت را بزرگ داشت و این دلالت علم بر بزرگی شأن و مقام علم دارد.»

دوم: فرموده اش:

«قُلْ هَلْ یَسْتَوِی الَّذِینَ یَعْلَمُونَ وَ الَّذِینَ لا یَعْلَمُونَ إِنَّما یَتَذَکَّرُ أُولُوا الْأَلْبابِ » (۳)

سوم: فرموده ی او:

«أَطِیعُوا اللّهَ وَ أَطِیعُوا الرَّسُولَ وَ أُولِی الْأَمْرِ مِنْکُمْ » (۴)

ص:۵۰۵

۱- ۱) .آل عمران ۱۸/.

۲- ۲) . احیاء علوم الدّین /۱ ۵- ۹.

۳- ۳) . زمر / ۹.

۴- ۴) . نساء/ ۵۹.

و مراد از «أولی الأمر» در صحیح ترین قول ها دانشمندان می باشند؛ چون بر پادشاهان اطاعت دانشمندان است و برعکس آن نیست.

سپس به این مرتبه بنگر، خداوند متعال دانشمند را در دو جای کتابش در دومین مرتبه ذکر فرموده است:

«شَهِدَ اللّهُ أَنَّهُ لا إِلهَ إِلاّ هُوَ وَ الْمَلائِکَهُ وَ أُولُوا الْعِلْمِ قائِماً بِالْقِسْطِ» (۱)

و فرمود:

«أَطِیعُوا اللّهَ وَ أَطِیعُوا الرَّسُولَ وَ أُولِی الْأَمْرِ مِنْکُمْ » (۲)

و سپس خداوند سبحان و متعال بر اکرام آنان افزود و در دو آیه آنان را در اوّلین مرتبه قرار داد و فرمود:

«وَ ما یَعْلَمُ تَأْوِیلَهُ إِلاَّ اللّهُ وَ الرّاسِخُونَ فِی الْعِلْمِ » (۳)

و فرموده است:

«قُلْ کَفی بِاللّهِ شَهِیداً بَیْنِی وَ بَیْنَکُمْ وَ مَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْکِتابِ » (۴)

چهارم:

«یَرْفَعِ اللّهُ الَّذِینَ آمَنُوا مِنْکُمْ وَ الَّذِینَ أُوتُوا الْعِلْمَ دَرَجاتٍ » (۵)

و بدان که خداوند متعال درجه ها را برای چهار گروه ذکر فرموده است:

اوّلین آن ها برای مؤمنان از اهل بـدر با فرموده اش: «إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِینَ إِذا ذُکِرَ اللّهُ وَجِلَتْ قُلُوبُهُمْ ... لَهُمْ دَرَجاتٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ » (۶)

دوم: برای مجاهـدان: «وَ فَضَّلَ اللّهُ الْمُجاهِدِینَ عَلَی الْقاعِدِینَ » (۷)سوم: برای نیکوکاران: «وَ مَنْ یَأْتِهِ مُؤْمِناً قَدْ عَمِلَ الصّالِحاتِ فَأُولئِکَ لَهُمُ الدَّرَجاتُ الْعُلی » (۸)

۱- ۱) . آل عمران / ۱۸.

۲- ۲) . نساء / ۵۹.

۳- ۳) . آل عمران / ۷.

۴- ۴) . رعد / ۴۳.

۵- ۵) . مجادله / ۱۱.

۶- ۶) . انفال / ۲-۴.

۷- ۷) . نساء / ۹۵

۸- ۸) . طاها/ ۷۵.

چهارم: براى دانشمندان: «وَ الَّذِينَ أَوتُوا الْعِلْمَ دَرَجاتٍ » (۱)

پس خداوند متعال اهل بدر را به درجه هايى از ديگر مؤمنان برترى بخشيده است. و مجاهدان را بر قاعدين اجرى عظيم و درجه هايى از خود عطا فرموده، و نيكوكاران را بر اينان درجه هايى برترى داده سپس دانشمندان را بر تمام گروه ها به درجاتى برترى داده است.

پس واجب شد برترى دانشمندان بر همگان.

پنجم: فرموده اش: «إِنَّما يَخْشَى اللّهَ مِنْ عِبادِهِ الْعُلَماءُ» (۲) و خداوند متعال دانشمندان را در كتابش به پنج منقبت توصيف فرموده است:

اوّل: ايمان: «وَ الرّاسِخُونَ فِى الْعِلْمِ يَقُولُونَ آمَنّا» (۳)

دوم: توحيد و شهادت «شَهِدَ اللّهُ » تا فرموده اش: «وَ أُولُوا الْعِلْمِ » (۴)

سوم: گريه «يَخِرُّونَ لِلْأَذْقانِ يَبْكُونَ » (۵)

و چهارم: خشوع: «إِنَّ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ مِنْ قَبْلِهِ » (۶)

و پنجم: خشيّت: «إِنَّما يَخْشَى اللّهَ مِنْ عِبادِهِ الْعُلَماءُ» (۷)

و امّا اخبار پس چند وجه دارد...» (۸)و نيشابورى در تفسيرش گويد: «بحث سوم در فضيلت علم: اگر چيزى شريفتر از دانش در امكان مى بود، خداوند متعال برترى آدم را به وسيله ى آن نمايان مى فرمود و آن چه بر برترى آن دلالت دارد، كتاب و سنّت و معقول است.»پس آيه هايى را كه رازى ذكر كرده، آورده است، سپس حديث هايى را از پيامبر صلى الله عليه و آله و سلم در برترى دانش و دانشمندان نقل كرده است. (۹)

۱- ۱) . طاها/ ۷۵.

۲- ۲) . مجادله / ۱۱.

۳- ۳) . فاطر / ۲۸.

۴- ۴) . آل عمران / ۷.

۵- ۵) . آل عمران ۱۸/.

۶- ۶) . إسرا / ۱۰۹.

۷- ۷) . إسرا / ۱۰۷.

۸- ۸) . فاطر / ۲۸.

۹- ۹) . تفسیر رازی /۱ ۱۷۸.

و هم چنین سمهودی باب اوّل از کتاب «جواهر العقدین» را اختصاص داده است به سخن «درباره ی آوردن دلیل هایی که دلالت بر برتری دانش و دانشمندان دارد، و واجب بودن بزرگداشت و احترامشان و دوری از خشمشان و آزار بعضی از آنان. و در این زمینه آیه ها و اخبار صحیح به تواتر رسیده است و دلیل های عقلی و نقلی با هم مطابقت و موافقت دارند به منظوری که به آن اشاره کردیم و در این باب به آن تکیه کردیم...»

و مولوی عبدالعلی در «شرح مسلم» در سخن درباره ی مقام های اولیا و برتری میان آنان، بعد از بیانی آورده است: «چون برتری جز به دانش نیست و برتری به چیزی غیر از آن قابل اعتنا نیست.»

داستان خلیفه شدن آدم علیه السلام

خداوند متعال در کتاب عزیزش می فرماید:

«وَ إِذْ قالَ رَبُّکَ لِلْمَلائِکَهِ إِنِّی جاعِلٌ فِی الْأَرْضِ خَلِیفَهً قالُوا أَ تَجْعَلُ فِیها مَنْ یُفْسِدُ فِیها وَ یَسْفِکُ الدِّماءَ وَ نَحْنُ نُسَبِّحُ بِحَمْدِکَ وَ نُقَدِّسُ لَکَ قالَ إِنِّی أَعْلَمُ ما لا تَعْلَمُونَ * وَ عَلَّمَ آدَمَ الْأَسْماءَ کُلَّها ثُمَّ عَرَضَهُمْ عَلَی الْمَلائِکَهِ فَقالَ أَنْبِئُونِی بِأَسْماءِ هؤُلاءِ إِنْ کُنْتُمْ صادِقِینَ * قالُوا سُبْحانَکَ لا عِلْمَ لَنا إِلّا ما عَلَّمْتَنا إِنَّکَ أَنْتَ الْعَلِیمُ الْحَکِیمُ * قالَ یا آدَمُ أَنْبِئْهُمْ بِأَسْمائِهِمْ فَلَمّا أَنْبَأَهُمْ بِأَسْمائِهِمْ قالَ أَ لَمْ أَقُلْ لَکُمْ إِنِّی أَعْلَمُ غَیْبَ السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ وَ أَعْلَمُ ما تُبْدُونَ وَ ما کُنْتُمْ تَکْتُمُونَ » (۱)رازی گوید:

«بدان هنگامی که فرشتگان از وجه حکمت آفرینش آدم و ذریّه اش و اسکان آنان در زمین سؤال کردند و خداوند متعال وجه حکمت آن را به طور اجمال خبر داد با فرموده اش: «إِنِّی أَعْلَمُ ما لا تَعْلَمُونَ » خداوند خواست بیانی برای آنان بیفزاید

ص:۵۰۸

۱- ۱) . بقره/ ۳۰ - ۳۳.

و آن مجمل را بر ایشان تفصیل دهد. پس آن چه از برتری آدم صلی الله علیه و آله و سلم نزد آنان معلوم نبود، بیان فرمود. بدین ترتیب که تمام اسما را به آدم آموخت سپس به فرشتگان عرضه فرمود، تا کمال برتری او و کاستی آنان در دانش، بر ایشان آشکار شود سپس آن پاسخ اجمالی با این جواب تفصیلی مؤکّد شود.» (۱)و گوید: «مسأله ی ششم: این آیه دلالت بر برتری دانش دارد، خداوند سبحان کمال حکمت خویش را در آفرینش آدم علیه السلام آشکار نفرمود جز با ظاهرکردن دانش او، پس اگر در امکان، چیزی اشرف از دانش می بود، واجب می شد که فضل او را به آن شیء نه به دانش اظهار فرماید.» (۲)و گوید: «سپس به آغاز امر توجّه کن، هنگامی که خداوند سبحان فرمود:

«إِنِّی جاعِلٌ فِی الْأَرْضِ خَلِیفَةً » و هنگامی که فرشتگان گفتند «أَ تَجْعَلُ فِیها مَنْ یُفْسِدُ فِیها» خداوند سبحان فرمود: «إِنِّی أَعْلَمُ ما لا تَعْلَمُونَ » خداوند سبحان پاسخشان فرمود به این که من دانا هستم و دیگر صفت های جلال از قدرت و اراده و شنوایی و بینایی و وجوب و قدیم بودن و بی نیازی از مکان و جهت را در پاسخ آنان و برای ساکت شدنشان نفرمود؛ بلکه صفت دانش را پاسخ آنان قرار داد و این دلالت دارد بر اینکه هر چند تمام صفت های جمال و کمال در نهایت شرافت هستند؛ امّا صفت دانش با شرافت تر از دیگر صفات است.

سپس خداوند سبحان برتری آدم علیه السلام را به دانش آشکار فرمود و این نیز دلالت دارد که دانش اشرف از غیر آن است.

سپس وقتی که خداوند سبحان دانش او را آشکار فرمود، او را مسجود فرشتگان و جانشین در عالم پایین قرار داد و این دلالت دارد که آدم علیه السلام استحقاق آن منقبت راتنها به دانش یافت.

سپس فرشتگان به تسبیح و تقدیس خداوند افتخار کردند؛ در حالی که افتخار به آن در وقتی به دست می آید که هم راه با دانش باشد؛ چون اگر بدون دانش

۱- ۱) . تفسیر رازی /۱ ۱۷۵.

۲- ۲) . همان/ ۱۷۸.

حاصل شود، نفاق خواهد بود و نفاق پایین ترین مرتبه است. خداوند متعال می فرماید: «إِنَّ الْمُنافِقِینَ فِی الدَّرْکِ الْأَسْفَلِ مِنَ النّارِ» یا تقلید خواهد بود و تقلید ناپسند است. پس ثابت شد که تسبیح و تقدیس آن ها، تنها به برکت علم موجب افتخار شد.» (۱)و در تفسیر «وَ إِذْ قُلْنا لِلْمَلائِکَهِ اسْجُدُوا لِآدَمَ ...» گوید:

«بدان که این چهارمین نعمت از نعمت های همگانی برای همه ی بشر است.

و آن اینکه خداوند سبحان و متعال پدرمان را مسجود فرشتگان قرار داد؛ چون نخست آدم را به خلافت مخصوص کرد، دوم او را به دانش بسیار تخصیص داد، سپس در دانش ها به بلوغ رسید تا آن که فرشتگان از رسیدن به آن درجه از دانش ناتوان شدند، و آن گاه ذکر کرد که او مسجود فرشتگان قرار گرفته است.» (۲)و به همین گونه، نیشابوری در تفسیر «غرائب القرآن» و بیضاوی در تفسیرش (۱۴۰) و خطیب شربینی در «السراج المنیر ۱/ ۴۸» و دیگرانی از مفسّرین مشهور در تفسیر این آیه هابیان کرده اند.

مشابهت میان حضرت علی و حضرت آدم علیهما السلام

از لطائف این مقام، این است که عاصمی - در اثبات مشابهت میان حضرت امیرالمؤمنین و حضرت آدم علیهما السلام در دانش و حکمت، گفته: همان گونه که آدم بر تمام فرشتگان به دانش برتری یافت که بهترین خصلت هاست، هم چنین سرور ما امیرالمؤمنین علیه السلام بر تمام امّت به دانش و حکمت برتری یافت به جز خلفای پیشین.

امّا او با استدلالش بر این مطلب به حدیث های «یا علی مُلِئْتَ علماً وَ حِکْمَهً» و «أنا مدینهُ الْعِلم وَ علیٌ بأبُها» ناخودآگاه استثنایی را که برای خلفای سه گانه قائل شده بود، باطل کرده و استدلال اهل حق را بر افضلیّت امام علیه السلام از همه آفریدگان، جز برادر و صنو خود، رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم - از راه اعلمیّت با حدیث «أنا مدینهٌ الْعِلم و عَلیٌ بابُها»

ص:۵۱۰

۱- ۱) . تفسیر رازی ۱/ ۱۹۹.

۲- ۲) . همان/ ۲۱۱.

تأیید نموده است.

و این است نصّ سخن او در «زین الفتی»: «و امّا دانش و حکمت؛ خداوند متعال درباره ی آدم علیه السلام فرمود: «وَ عَلَّمَ آدَمَ الْأَسْماءَ كُلَّها» پس آدم با دانش بر بندگانی برتری یافت که سرپیچی نمی کننـد از آن چه خداونـد فرمانشان داده و انجام می دهند هرچه فرمان داده می شوند و از این جهت شایسته شد که آنان بر او سجده کنند. پس همانطورکه دانش، جهل و دانشمند جاهل نمی شود، همین گونه آدم که با دانش برتری یافت، مفضول نمی شود و همین گونه است حالت کسی که با دانش برتری یافته است و امّا کسی که با عبادت برتری یافته، چه بسا که مفضول گردد؛ چون عابد چه بسا از درجه ی عبادت فرو افتد؛ اگر آن را ترک و از آن دوری کند، یا در آن از روی غفلت سستی کند، پس فضیلت و برتری او فرو می افتد و لذا گفته شده است: با دانش برتری به دست آید و بر او برتری پدید نمی آید و به دیدار دانشمند روند و او به دیدار کسی نمی رود و از این رو واجب است توصیف خداوند سبحان به علم و عالم، و نادرست بودن توصیف او به عبادت و عابد. و لذا بر پیامبرش علیه السلام منّت گذارد به فرموده اش: «وَ عَلَّمَكَ ما لَمْ تَكُنْ تَعْلَمُ وَ كانَ فَضْلُ اللّهِ عَلَيْكَ عَظِيماً» پس بخشایش را با دانش بر او بسیار بزرگ داشت، جدای از دیگر خصلت های و اخلاقی که او را به آن ها گرامی داشت و جدای از کشورها و آفاقی که بر او گشود.

هم چنین مرتضی علیه السلام به دانش و حکمت برتری داده شد و به این دو از همه ی امّت به جز خلفای پیشین برتری یافت؛ و لذا پیامبر علیه السلام او را به این دو توصیف کرد آن جا که فرمود: «یا علی ملئت علماً و حِکمةً» و در حدیث از مرتضی علیه السلام آمده است که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم شبی در خانه ی امّ سلمه بود، صبح زود نزد ایشان رفتم، عبداللّه بن عبّاس بر در خانه ایستاده بود، پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به سوی مسجد بیرون آمد در حالی که علی در سمت راست و ابن عبّاس در سمت چپ ایشان بودند.

پیامبر علیه السلام فرمود: «ای علی! نخستین نعمت خداوند بر تو چیست؟ گفت: اینکه مرا آفرید و خلقتم را نیکو گردانید. فرمود: سپس چه چیز؟ گفتم: اینکه خودش را به من شناساند. فرمود: سپس چه چیز؟ گفتم: و چنان چه نعمت های خداوند را بشمارید

نمی توانید آن ها را به شماره درآورید. گفت: پس پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم دستشان را بر شانه ام زده فرمود: «یا علی ملئت علماً و حکمةً» و از این رو پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «أنا مدینةُ الْعِلمُ وَ علیٌّ بابُها» و در بعضی روایت ها: «أنا دارالحکمه و علیٌّ بابُها»

۲- دلالت آن بر عصمت

حدیث مدینه العلم دلالت بر عصمت آقایمان امیرالمؤمنین علیه السلام می کند و بدین ترتیب شکی در خلافت بلافصل ایشان بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نیست...

و امّا از دلالت آن بر عصمت، پژوهشگران اهل سنّت پرده برداشتند.

اسماعیل بن سلیمان کُردی در «جلاء النظر فی دفع شبهات ابن حجر» بعد از سخنی از او گوید:مبادا به ظواهر آثار و احوال، از در آمدن و پوشیدن لباس های نمایانگر تهیدستی مانند پوشیدن لباس های تکّه دوزی شده و عصا در دست گرفتن و غیر آن فریب خوری؛ چون سودی ندارد برای کسی که به آن ها موصوف شود و چیزی از معرفت خداوند در بر ندارد؛ بلکه گاهی ممکن است متّصف به آن ها با خودبینی بر اساتید انتقاد کند؛ از آن جا که حقیقت امر را تنها نزد خویش می بیند و بس و بسیاری از مردمان با این دیدگاه در وادی های حیرت به هلاکت رسیدند؛ چون جهل مرکب آنان را مغرور نموده، نمی دانند و خود نمی دانند که نمی دانند، مانند ابن تیمیّه و ابن المقری و سعد تفتازانی و ابن حجر عسقلانی و غیر آنان، پس اعتراض آنان بر معاصرینشان و به مردگان پیشین، دلالت دارد که راه حق را منحصر به خود، نه دیگری می دانند.

و ابن تیمیّه چیزهایی افزوده است از جمله: آن چه فقیه ابن حجر هیتمی در فتواهای نوینش آورده است که از بعضی بزرگواران دورانش شنیده است که می گوید - در حالی که بر منبر مسجد جبل در صالحیه بود - : سیّد ما عمر دارای اشتباهاتی است و چه اشتباهاتی و آقایمان علی در بیشتر از سیصد مورد خطا کرد!! ای کاش می دانستم از کجا برای تو صواب حاصل می شود اگر به گمان تو عمر و علی خطا کرده باشند؟ مگر نشنیده ای سخنی پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم را در حقّ آقایمان علی: من شهر

دانشم و علی در آن است؟...»

پس چنانکه می بینید ظاهر عبارت او و استدلالش به حدیث مدینه العلم در ردّ بر آن متعصّب معاند، بیانگر دلالت این حدیث شریف بر عصمت امام علیه السلام می باشد...

و نصّ گفته ی مولوی نظام الدّین سهالوی انصاری در «الصبح الصادق» چنین است: «افاضه: شیخ ابن همام در فتح القدیر پس از آنکه آزاد کردن کنیز بچه دار و جایز نبودن فروختن او را از تعدادی از صحابه به حدیث های مرفوع اثبات کرده و ثبوت اجماع را بر باطل بودن فروش نتیجه گیری کرده گفته است: از آن چه دلالت می کند بر ثابت بودن آن اجماع، چیزی است که عبدالرزّاق اسناد داده است؛ ما را خبر داد معمّر، از ایّوب، از ابن سیرین، از عبیده سلمانی که گفت: شنیدم علی می گفت: رأی من و رأی عمر در مورد کنیزان بچه دار این بود که هرگز فروخته نشوند، سپس بعد از آن قائل به این شدم که فروخته شوند. پس به او گفتم: رأی پیشین تو را که با رأی عمر یکسان بود، بیشتر دوست دارم از نظری که به تنهایی داده ای. علی خندید.

و بدان که بازگشت علی از نظرش اقتضا دارد که او انقراض دوران را در تقرّر اجماع شرط می دانست و آن چه ترجیح دارد خلاف آن است، و باعث شگفتی من نمی شود که شأنی برای امیرالمؤمنین باشد که پیروانش را دور کند از اینکه تمایل پیدا کنند به دلیلی مرجوح و رأیی شسته شده و مذهبی ناشایست. پس اگر انقراض عصر در تقرر اجماع شرط نباشد و این مطلب آشکارتر باشد (البته نه مانند وضوح آفتاب)، پس چگونه او به آن متمایل می شود، در حالی که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرموده است:

« تونسبت به من به منزلت هارون نسبت به موسی هستی جزاین که بعد ازمن پیامبری نیست.» دوصحیح آن راروایت کرده اند. ورسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود:«من خانه ی حکمتم وعلی در آن است.»ترمذی آن راروایت کرد.پس انقراض درست است.

گفته نشود که خلفای سه گانه نیز درهای دانش هستند؛ در حالی که عمر حکم

به ممنوع بودن فروش کرده بود. چون سرانجام آن چه در این باب است، اینکه آن دو با یک دیگر تعارضی پیدا کردند و مذهب درست این است که عمر افضل می باشد و این اقتضا نمی کند که افضلیت در علم هم باشد و ثابت شد که علی درِ خانه ی حکمت است و حکمت حُکمِ اوست.»

و مفاد این سخن، دلالت حدیث «من خانه ی حکمتم و علی در آن است.» بر عصمت امام علیه السلام است و در این صورت حدیث «أنا مدینه العلم و علیّ بابها.» به طریق اولی دلالت بر عصمت دارد، آن چنان که از ابن طلحه خواهد آمد با گفته اش:

«لکن حضرتش صلی الله علیه و آله و سلم دانش را به شهر و خانه را به حکمت اختصاص داد از آن جهت که دانش انواع گسترده تر و رشته های بیشتر و سودمندی فراوان تر و بهره ای فراگیرتر از حکمت دارد. اعم را به اکبر و اخص را به اصغر تخصیص داد.»

۳- دلالت حدیث بر اینکه امام واسطه ی دانش هاست

حدیث «مدینهالعلم» دلالت دارد که بر امّت واجب است دانش ها را از رسول صلی الله علیه و آله و سلم به واسطه ی آقایمان امیرالمؤمنین علیه السلام استمداد کند، و این شرافتی است که هر شرافت دیگری در برابرش تاب نمی آورد و فضیلتی است که بالاتر از آن نیست و مرتبتی است که افضلیّت را اثبات می کند چه رسد به دیگر دلیل ها... و از این جا نیز خلافت امیرالمؤمنین علیه السلام بدون هر سخنی، اثبات می شود:

محمّدبن اسماعیل بن صلاح، امیر صنعانی در «الروضه الندیه» بعد از صحیح دانستن حدیث گوید: «آری و شاید بگویی: حقیقت این عبارت نبوی چگونه است؟ منظورم فرموده اش: «أنا مدینهالعلم و علی بابها» می باشد. پس گویم: در این سخن استعاره ی تخیّلیه و مکنّیه و ترشیح است. از آن جهت که دانش را به اموال محسوس تشبیه کرد که گردآوری و نگه داری می شود، چون میان دانش و ثروت در ذهن ها تقارن وجود دارد. لذا بسیار در کنار هم آورده می شوند، مانند آن چه در کلام وصیّ علیه السلام است: دانش از ثروت بهتر است، در سخن مشهور و ثابت ایشان به کمیل بن زیاد. و در حدیث نبوی است: دو گرسنه هرگز سیر نمی شوند خواهان دانش

و خواهـان دنیـا. پس دانش را به ثروت تشبیه کرد بـا تمـام ارزشـی که در هر یـک از آن دو وجود دارد و آزمنـدی در طلب و فخرفروشی در گردآوری آن دو و لذا شافعی گفت: قیمه المرء علمه عند ذی العلم

ارزش انسان نزد عالم، دانش اوست و ارزش او نزد مردمان پست به قدر مال اوست

هرگاه دانش و ثروت را گرد آوری، به اجماع، عین وجود خواهی بود

و هنگـامی که دانش را به ثروت تشـبیه کرد، لـوازم ثروت را نیز برای آن اثبـات نمود که همانـا گردآوری و نگه داری آن در جایی است که آن جا را به شـهر تشبیه کرد؛ چون نخواست نوعی از دانش را مشابه نوعی از ثروت قرار دهـد؛ بلکه دانش های بسـیار گسترده از رشـته های مختلف همانند دارایی ها و ثروت های گوناگونی است که جز شـهر، نگهدار آن ها نیست. سپس مشبّه به را یعنی ثروت را پنهـان داشت؛ همان گونه که شأن مکنیّه است و لازمه ی آن را که شـهر است به صورت اسـتعاره ی تخیّلی آورد؛ سـپس به ترشـیح در را برایش ثـابت کرد،ماننـد گفته ایشـان: پنجه های مرگ در فلانی فرو رفت. سـپس ضـمیر «مدینه العلم» را بر ضـمیر خودش صـلی الله علیه و آله و سـلم حمل کرد و به وسـیله ی آن از این خبر داد و از علی علیه السلام خبر داد که درش می باشد و وقتی که شـهر در داشـته باشد از شأن اوست که منافع شهر را از آن در وارد و مصالح آن شهر را از آن در خارج کنند که در این سـخن این ایهام وجود دارد که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم از علی علیه السلام کمک می گیرد. اما ایشان صـلی الله علیه و آله و سلم این توهّم را با این جمله از بین برد: «هر کس دانش را خواهد، باید از آن در بیاید.» یعنی از این در دانش ها اسـتخراج می شود و به وسیله ی آن مدد جسته می شود و آن در، شأنی غیر از این ندارد و مانند دیگر درها در شـهر نیست که برای ورود و خروج از آن است. خداوند خیر دهد به کلام نبوی، چه عالی است شأن و شـرافتش و چه عظیم است بنیانش، و احتمال برداشت های دیگری هم می رود که این، نفیس ترین و گران بهاترین آن هاست.

ص:۵۱۵

و اگر این مطلب را دانستی، متوجّه می شوی که خداوند وصی علیه السلام را به این فضیلت شگفت انگیز اختصاص داده است و شأنش را منحصر به فرد فرموده است؛ برای آنکه او را بـاب شـریفترین چیز در جهـان هسـتی قرار داد که دانش است و آن دانش را هر کسی که خواهان است با استمداد از او دریافت می کند، بلکه او باب شریفترین دانش هاست که دانش های نبوی می باشد و آن هم دانش جامع ترین آفریده ی خداوند که سرور فرستادگانش صلی الله علیه و آله و سلم است. و هر شرافتی از این شـرافت فرو می ریزد و گذشـتگان و آینـدگان در برابرش سرِ تعظیم فرود می آورنـد و همان طور که باب مـدینه العلم را ویژه ی او قرار داد، از او چیزها و دانش هایی تراوید که دلیل هایش به زودی برای شما آورده می شود.»

۴– دلالت حدیث بر اینکه امام نگهبان دانش است

حدیث مدینه العلم دلالت دارد بر اینکه امیرالمؤمنین علیه السـلام نگهبان دانش های رسول خدا صـلی الله علیه و آله و سلم می باشد و همین معنی به تنهایی دلیلی بر برتری ایشان علیه السـلام نسبت به دیگر اصحاب است و همین خواسته ی ما در این باب می باشد.

کمال الدّین بن طلحه به همین مطلب تصریح کرده، آن جا که در شواهد دانش و فضل امام گوید:

«و از آن جمله است آن چه امام ترمذی در صـحیحش با اسنادش روایت کرده و پیشتر در استشهاد به صفت الانزع البطین برای امیرالمؤمنین آورده شد:

رسول خـدا صـلی الله علیه و آله و سـلم فرمود: «أنا مدینه العلم و علی بابها» و امام ابومحمّد حسـین بن مسـعود قاضـی بغوی در کتابش به نام «المصابیح» نقل کرده است:

رسول خدا صـلی الله علیه و آله و سـلم فرمود: «أنا دارالحکمه و علی بابها» ولکن ایشان صـلی الله علیه و آله و سـلم دانش را به شهر و خانه را به حکمت تخصیص داده است و از آن جا که دانش دارای رشته های بیشتر و فنون گسترده تر و شُعبه ها و بهره های فراوان تر و سودمندی فراگیرتر از حکمت است اعم را به اکبر و اخص را به اصغر تخصیص داده است.

و در آن گفتار پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم اشاره است به اینکه جایگاه علی علیه السلام نسبت به دانش

و حکمت به منزله ی جایگاه در نسبت به شهر و در نسبت به خانه است؛ چون دَر، حافظ آن چه در شهر و درون خانه است، در برابر از بین رفتن و تجاوز یغماگران می باشد. و معنی حدیث چنین است که علی علیه السلام نگهبان دانش و حکمت است، پس از بین رفتن به آن روی نمی آورد و ترسی از از دست دادنش نیست. پس علی را توصیف کرد که نگهبان دانش و حکمت است و برای علی علیه السلام همین بزرگی در مقام، دانش و فضیلت بس است که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم او را نگهبان دانش و حکمت قرار داده است.» (۱)

۵- دلالت حدیث بر واجب بودن مراجعه ی به او

حدیث مدینه العلم دلالت دارد بر وجوب مراجعه ی امّت به امیرالمؤمنین علیه السلام برای دریافت دانش از او و از این رو به دنبالش حضرت صلی الله علیه و آله و سلم فرمود:

«فمن أراد العلم، فليأت الباب» و فرمود: «کذب من زعم أنّه يصل الی المدينه إلّامن الباب» و این خود دلیل دیگری برای اثبات خواسته ی ماست و سپاس خداوند راست.

علّامه ابن شهر آشوب پس از نقل حدیث از طریق مخالفان گوید: «این اقتضا می کند مراجعه ی به امیرالمؤمنین علیه السلام را؛ چون خود را با کنایه شهر نامید و خبر داد که رسیدن به دانشش تنها از سوی علی است؛ چون او را مانند درِ شهر قرار داد که جز از آن واردش نمی توان شد. سپس این امر را به این فرموده اش واجب کرد:

«فليأت الباب» و در این امر دلیلی بر عصمت اوست؛ چون اگر کسی معصوم نباشد، سرزدن قبیح از او امکان پذیر است و اگر چنین اتّفاق افتاد پیروی از او زشت است، پس به آن جا می رسد که ایشان علیه السلام فرمان به کاری زشت دهد که این جایز نیست.

و هم چنین دلالت دارد بر این که: او داناترین امّت است و این مطلب را تأیید می کند آن چه از اختلاف امّت دانستیم و مراجعه ی بعضی به بعضی دیگر و

۱- ۱) . مطالب السؤال/ ۶۱- ۶۲.

بی نیازی ایشان علیه السلام از این مراجعه، و حضرت پیامبر علیه السلام ولایت و امامت علی علیه السلام را آشکار فرمود و اینکه فراگیری دانش و حکمت در زمان حیات و پس از ممات او صحیح و درست نیست جز از او و از روایت او و همان گونه که خداوند متعال فرمود:

«وَ أْتُوا الْبُيُوتَ مِنْ أَبْوابِها» (۱)» (۲)

قاضی شهید شوشتری در «احقاق الحق» گوید: «می گویم: در این حدیث اشاره ای است به فرموده ی خداوند متعال: «وَ أْتُوا الْبُيُوتَ مِنْ أَبْوابِها» و در بسیاری از روایت های ابن مغازلی به این مطلب تصریح شده است، در بعضی با اسناد به جابر است: «من شهر دانشم و علی در آن است، هر کس دانش را خواهد، باید نزد آن در آید.» و در بعضی با اسناد به علی علیه السلام است: ای علی! من شهر هستم و تو در هستی، دروغ گوید هر که گمان برد که به شهر جز از طریق در می رسد. و از ابن عبّاس روایت شده: من شهر بهشت هستم و علی در آن است، هر کس بهشت را خواهد، باید از در آن وارد شود. و از ابن عبّاس روایت شده است به نقل دیگری: «من خانه ی حکمتم و علی در آن است، پس هر کس، حکمت را خواهد، باید نزد آن در آید.»

و این وجوب مراجعه به امیرالمؤمنین علیه السلام را اقتضا می کند؛ چون پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم با کنایه نفس شریف خود را شهر دانش و خانه ی حکمت نامیده سپس خبر داد که رسیدن به دانش و حکمت او و به بهشت خداوند سبحان تنها از سوی علی ممکن است؛ چون او را مانند باب مدینه العلم و حکمت و بهشت قرار داد که جز از آن دَر کسی واردش نمی شود و آن بزرگوار علیه السلام کسی را که گمان برد به آن شهر می رسد از غیر طریق آن دَر دروغ گو خواند و آن آیه هم به همین مطلب اشاره می کند، همان گونه که ذکر کردیم.

و در این حدیث دلیلی بر عصمت اوست که آشکار می باشد؛ چون ایشان علیه السلام به طور مطلق در دانش ها فرمان به پیروی از او داد، پس باید ایمن از خطا باشد و نیز دلالت دارد بر اینکه ایشان امام امّت است چون دَر برای آن دانش هاست، و این امر

۱- ۱) .بقره ۱۸۹/.

۲- ۲) . مناقب آل ابی طالب ۲/ ۳۴.

را آن چه از اختلاف امّت دانسته شد و مراجعه بعضی به بعضی دیگر، تأیید می کند در حالی که علی علیه السلام از این کار بی نیاز بود و هم چنین بر ولایت و امامت ایشان دلالت دارد. و اینکه فراگرفتن دانش و حکمت و واردشدن به بهشت در دوران حیات پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم جز از سوی ایشان صحیح نیست و نیز روایت دانش و حکمت جز از او بر پایه ی فرموده ی خداوند متعال: «وَ أْتُوا الْبُيُوتَ مِنْ أَبْوابِها» از آن جهت که ایشان علیه السلام همان در بود و چه زیبا گفته است: مدینه علم و ابن عمّک بابها فمن غیر ذاک الباب لم یؤت سورها

تو شهر دانشی و پسر عمویت در آن می باشد؛ پس از غیر آن دَر، به حصارش راه نمی توان یافت

و نیز دلالت دارد: بر اینکه هر کس چیزی از این دانش ها و حکمت ها را که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم دارای آن ها بود، از غیر علی علیه السلام فرا گیرد، عصیان کننده خواهد بود، همانند دزد و بالارونده از دیوار مردم؛ چون این دو اگر از غیر دَری که به آن دستور داده شده، وارد شوند و به خواسته شان برسند هر دو سرکش هستند و فرموده اش علیه السلام : «هر کس دانش را خواهد پس باید به آن دَر آید.» منظور از این عبارت، مخیّر گرداندن نیست؛ بلکه مراد واجب بودن و تهدید است مانند فرموده خداوند عزّوجلّ: «فَمَنْ شاءَ فَلْيُؤْمِنْ وَ مَنْ شاءَ فَلْيَكْفُرْ» (1)و دلیل بر آن چنین است:

این جا پیامبری غیر از محمّد صلی الله علیه و آله و سلم نیست که او شهر دانش و خانه ی حکمت است، تا دانشمند اختیار فراگیری از یکی بدون دیگری را داشته باشد و نبود این دیگری دلیل بر واجب بودن است و اینکه فریضه ای لازم است و سپاس از آنِ خداوند است.»

و گوید: سپس بر خردمندان پوشیده نمی ماند که مراد از دَر در این روایت ها کنایه از نگهبانی است که چیزی را نسبت به او استثناپذیر نیست و جز از او خارج نمی شود و جز به وسیله ی او، بر آن وارد نمی شود و وقتی ثابت شود که آن

۱- ۱) .کهف ۲۹/.

حضرت علیه السلام نگهبان دانش ها و حکمت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم است و وقتی ثابت شود فرمان خداوند متعال و پیامبرش به نزدیک شدن به او برای دریافت دانش و حکمت، آنگاه پیروی و فراگیری از او، واجب می شود و این حقیقت معنی امام است که برای اهل فهم و درک پوشیده نیست.»

۶- دلالت حدیث بر اینکه امام نخستین کسی است که با سرکشان (اهل بغی) می جنگد

و از مواردی که حدیث مدینه العلم بر آن دلالت دارد، همان است که گنجی آورده است که امیرالمؤمنین علیه السلام نخستین کسی است که بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم با ستمگران می جنگد و این وجه نیز اقتضای افضلیّت امام علیه السلام را نسبت به دیگر اصحاب دارد و درستی استدلال به آن در راستای خواسته ی اهل حق است و این نصّ سخن حافظ گنجی است:

« گویم - و خداوند داناتر است - : وجه این نزد من چنین است که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «من شهر دانشم و علی در آن است، حضرت صلی الله علیه و آله و سلم خواسته اند بگویند که خداوند متعال دانش را به من آموزش داد و مرا فرمان داد که خلق را در آغاز نبوّت به اقرار به یگانگی او فراخوانم تا این که بخشی از دوران رسالت بر این دعوت سپری شد. سپس خداوند فرمان جنگ داد با کسی که از اقرار به یگانگی خداوند عزّوجلّ سر باز زند پس از آنکه از این کار منع کرده بود. پس من شهر دانش در اوامر و نواهی و در صلح و جنگ هستم تا اینکه با مشرکان جنگیدم و علیّ بن ابی طالب دَرِ آن شهر است. یعنی: او نخستین کسی است که بعد از من از خاندانم و از دیگر امّتم با ستمگران می جنگد و اگر علی برای مردم بیان و آشکار نمی نمود جنگ با ستمگران و حکم کشتن آنان و رهاکردن اسیرانشان و حرام کردن گرفتن اموال و به اسارت گرفتن فرزندان و زنانشان را، هرگز این مطلب دانسته نمی شد. پس پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم قانون جنگ با مشرکان و به غارت بردن اموال و به اسارت گرفتن زنان و فرزندانشان را وضع کرد و علی وضع کرد قانون جنگ با ستمگران را که بر زخمی حمله برده نشود و اسیری کشته نشود و زنان و کودکان به اسارت گرفته

نشوند و اموالشان گرفته نشود و این وجهی نیکو و صحیح است.

با این همه، دانشمندان صحابه و تابعان و خاندان او قائل شده اند به:

افضلیّت علی و بسیاری و بی پایانی دانش او، و تیزفهمی و فراوانی حکمتش و نیکویی قضاوتش و درستی فتوایش و ابوبکر و عمر و عثمان و دیگرانی از دانشمندان صحابه در احکام با او مشورت می کردند و سخن او را در نقض و ابرام به کار می گرفتند، در راستای اعتراف آنان به دانش او و فراوانی فضل و برتری خرد و صحت و درستی حکمتش و این حدیث در حق او چندان هم زیاد نیست؛ چون رتبه ی او نزد خداوند عزّوجلّ و نزد پیامبرش و مؤمنان بندگان والاتر و بالاتر از آن است.» (۱)

۷- حدیث در روایت جابر

خطیب بغدادی گوید:

« ما را خبر داد ابوطالب یحیی بن علی دسکری، از ابوبکربن مقری، از ابوالطیّب محمّدبن عبدالصّمد دقّاق، از احمدبن عبیداللّه ابوجعفر مکتّب، از عبدالرزّاق، از سفیان، از عبداللّه بن عثمان بن خثیم، از عبدالرّحمان بن بهمان که گفت:

شنیدم جابربن عبداللّه گفت: شنیدم رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در روز حدیبیّه در حالی که دست علی را گرفته بود، فرمود:

این امیر نیکوکاران و قاتل بدکاران است، یاری می شود کسی که او را یاری کند، سرشکسته است هر کس او را یاری نکند صدایش را بلند کرد و فرمود، من شهر دانشم و علی در آن است، هر کس دانش را خواهد، باید نزد آن دَر آید.» (۲)و ابن مغازلی گفت:

«خبر داد ما را ابوالحسن احمدبن مظفّربن احمد عطّار، فقیهِ شافعی با خواندن من بر او و اقرارش به آن، سال چهارصد و سی و چهار به او گفتم: خبر داد شما را

ص:۵۲۱

۱- ۱) . کفایهالطّالب/ ۲۲۲.

۲- ۲) . تاریخ بغداد /۲ ۳۷۷ و /۴ ۲۱۹.

ابومحمّد عبداللّه بن محمّدبن عثمان مزنی ملقّب به ابن السّقاء حافظ واسطی از عمربن حسن صیرفی از احمدبن عبداللّه بن یزید، از عبدالرزّاق، از سفیان ثوری، از عبداللّه بن عثمان از عبدالرّحمان بن بهمان از جابربن عبداللّه که گفت:

پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم بازوی علی را گرفت و فرمود: این امیر نیکوکاران و کُشنده ی کافران است، پیروز است هر کس او را یاری کند، سرشکسته است هر کس او را یاری نکند سپس صدایش را بلند کرد و فرمود: من شهر دانشم و علی در آن است، هر کس دانش را خواهد، باید نزد آن دَر آید.»

و گفت: ما را خبر داد حسن بن احمدبن موسی از ابوالحسن احمدبن محمّدبن صلت قرشی، از علیّ بن محمّدبن مقری، از محمّدبن عیسی ابن شعبه ی بزّاز، از احمدبن عبداللّه بن یزید مؤدّب، از عبدالرزّاق، از معمّر از عبداللّه بن عثمان، از عبدالرّحمان که گفت، شنیدم جابربن عبداللّه انصاری می گفت: شنیدم رسول اللّه صلی الله علیه و آله و سلم - روز حدیبیّه در حالی که بازوی علیّ بن ابی طالب را گرفته بود - فرمود:

این امیر نیکوکاران و کُشنده ی فاجران است، پیروز است هر کس او را یاری کند، سرشکسته است هر کس او را یاری نکند سپس صدایش را بلند کرده، فرمود من شهر دانشم و علی در آن است، هر کس دانش را خواهد، باید نزد آن دَر آید.» (۱)و گنجی گفت: «ما را خبر داد علّامه قاضی القضاه أبونصر محمّدبن هبهاللّه پسر قاضی القضاه محمّدبن هبه اللّه بن محمّد شیرازی، از حافظ ابوالقاسم، از قاسم بن سمرقندی، از ابوالقاسم بن مسعده، از حمزهبن یوسف، از ابواحمدبن عدی، از نعمان بن هارون بلدی و محمّدبن احمدبن مؤمّل صیرفی و عبدالملک بن محمّد که گفتند: ما را حدیث کرد احمدبن عبداللّه بن یزید مؤدّب، از عبدالرزّاق، از سفیان، از عبداللّه بن عثمان بن خثیم، از عبدالرّحمان بن بهمان که گفت: شنیدم جابر می گفت:

شنیدم رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم - روز حدیبیّه در حالی که بازوی علیّ بن ابی طالب را گرفته

۱- ۱) . مناقب امیرالمؤمنین از ابن مغازلی/ ۸۰.

بود - می فرمود:

این امیر نیکوکاران و کُشنده ی فاجران است، پیروز است هر کس او را یاری کند، سرشکسته است هر کس او را یاری نکند،- سپس صدایش را بلند کرده فرمود:- من شهر دانشم و علی در آن است، هر کس آن شهر را خواهد، باید نزد آن دَر آید.

گفتم: ابن عساکر در تاریخش این چنین آن را روایت کرده است و نقل هایش را از استادانش نقل کرد.» (۱)گویم: این حدیث را بزرگان حافظان روایت کرده اند مانند:

عبدالرزّاق بن همام صنعانی،

ابن السقاء واسطی،

ابوالحسن عطّار شافعی،

خطیب بغدادی،

ابومحمّد غندجانی

ابن مغازلی،

ابن عساکر و

گنجی شافعی

و این حدیث از جهت های متعدّدی دلالت دارد بر اهتمام پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در آشکارا اعلام کردن امامت امیرالمؤمنین علیه السلام و افضلیّت او در گفتار و کردار که عبارتند از:

۱ - اعلام حضرتش صلی الله علیه و آله و سلم این سخن را در «روز حدیبیّه» که یکی از جایگاه های اجتماع عظیم مسلمانان و حضور همه ی طبقات مردم از بزرگ و کوچک، شریف و فرومایه بود.

۲ - گرفتن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم بازوی امیرالمؤمنین علیه السلام را برای تأکید افزون تر و اتمام حجّت بر حاضران و غایبان...

۱- ۱) . کفایهالطّالب/ ۲۲۰.

۳ – فرمایش ایشان صلی الله علیه و آله و سلم درباره اش: «این امیر نیکوکاران و کُشنده ی کافران است» که نصّ صریح بر امامت اوست...

۴ – فرمایش ایشان صلی الله علیه و آله و سلم : «پیروز است هر کس او را یاری کند، سرشکسته است هر کس او را یاری نکند.» که طاعت او را واجب و پیروی از او را لازم می نماید...

۵ – فرمایش ایشان صلی الله علیه و آله و سلم با صدای بلند که: «أنا مدینه العلم...» برای ابلاغ به تمامی حاضران...

پس چگونه گفته می شود: منظور حضرت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم از این حدیث امامت امیرالمؤمنین علیه السلام نبوده است؟ و در این حدیث دلالتی بر ادّعای اهل حق وجود ندارد؟

۸– این حدیث در خطبه ی حضرت امام حسن علیه السلام

قندوزی حنفی روایت می کند:

« أصبغ بن نباته گفت: هنگامی که علی علیه السلام بر خلافت نشست خطبه ای خواند که ابوسعید بختری تمام آن را ذکر کرده است، سپس به حسن علیه السلام فرمود: فرزندم از منبر بالا برو و سخن بگو. پس او بالا رفت و بعد از حمد و صلوات گفت: ای مردم شنیدم جدّم رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم می فرمود: من شهر دانشم و علی در آن است و آیا جز از درِ شهر می توان واردش شد؟ پس فرود آمد.

سپس به حسین علیه السلام فرمود: از منبر بالا برو و صحبت کن. پس بالا رفت و بعد از حمد و صلوات گفت: ای مردم شنیدم جدّم رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم می فرمود: علی شهر هدایت است هر کس واردش شد، نجات یافت و هر کس از آن باز ماند هلاک شد.

پس فرود آمد. سپس علی علیه السلام فرمود: ای مردم، این دو پسران رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم هستند و امانت او هستند که به امّتش سپرده است و درباره ی آنان پرسش می نماید.» (۱)

ص:۵۲۴

۱– ۱) . ینابیع المودّه/ ۷۲.

بنابراین یاد کرد حضرت امام حسن علیه السلام از حدیث مدینه العلم در آن زمان یعنی وقت نشستن حضرت امام علی علیه السلام بر جایگاه خلافت و بسنده کردن به آن، از واضح ترین برهان ها بر دلالت این حدیث بر امامت امیرالمؤمنین علیه السلام و واجب بودن پیروی از او و سرسپردگی به ایشان می باشد...

۹- رسیدن تمام راه ها به امام علیه السلام

شهاب الدّین احمدبن عبدالقادر عجیلی گوید: و دعوه الحق و باب العلم و أعلم الصحب بکل حکم

و دعوت حق و درِ دانش و داناترین اصحاب به هر حکمی بود

امّ سلمه گفت: شنیدم رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم می فرمود: ای فاطمه! آیا راضی نیستی که بر پیشگام امّت خود در اسلام، و دانشمندترین و بردبارترین آن ها تو را تزویج کردم؟ و امّ سلمه گفت که پیامبر می فرمود: «علی با قرآن و قرآن با علی است، از هم جدا نمی شوند تا بر حوض بر من وارد شوند.» پس او دعوت کننده به حق و دعوت حق است.

و در «جامع الکبیر» است: « حکمت به ده بخش تقسیم شد، نُه بخش به علی داده شد و یک بخش به مردم و علی به این یک بخش داناتر از بقیه مردم است و ترمذی نقل می کند که حضرت صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: من شهر دانشم و علی در آن است، هر کس دانش را خواهد، باید نزد آن دَر آید. و از این رو راه ها و رشته ها همه به او باز می گردند.»

یعنی: وقتی که علی علیه السلام باب مدینه العلم بود، راه ها و رشته ها به او باز می گردند و این نیز افضلیّت او را ثابت می کند، و ثبوت آن در این باب بسنده است، همان طور که بر خردمندان پوشیده نمی ماند.» (۱)

۱- ۱) ذخیره المال دست نویس است

۱۰- دلالت حدیث بر خاتم الأولیا بودن امام علیه السلام

مولوی حسن زمان گوید:

«تنبیه: از بهترین دلائل بر معنی ختم الأولیاء، حدیث مشهور و صحیحی است که گروه هایی از پیشوایان آن را صحیح دانسته اند، از جمله بزرگ ترین گوینده در رجال، پایگاه محدّثان ابن معین، و هم چنین خطیب در تاریخش با آن موافقت کرده - در حالی که نخست قائل بود که اصلی ندارد.

و از آن جمله: امام حافظ، منتقد، مجتهد، مستقل، مجدّد، جامع در دانش ها آن گونه که او را سیوطی و ابن حجر و تاج سبکی و ذهبی و نووی به نقل از امام و حافظ خطیب بغدادی نقل کرده اند که در دورانش کسی با او شریک نبوده است و سخن پیشوای پیشوایان ابن خزیمه این مطلب را تأیید می کند که گوید: بر بستر زمین داناتر از ابن جریر نمی شناسم در تهذیب الآثار و خطیب گفته است در این معنی مانندش را نیاورده ام، و سیوطی سخن او را در «مسند علی» از کتاب «جمع الجوامع» نقل کرده است.

و از آن جمله: حاکم است؛

و دیگری: مجد شیرازی استاد ابن حجر، در «نقدالصّحیح» که در اثبات حقانیت آن بسیار سخن گفته است، آن گونه که دهلوی در «لمعات التنقیح» آن را نقل کرده است.

و اینان به حسن دانستن حدیث بسنده کرده اند: علایی، و زرکشی و ابن حجر در «اقوام أخر» در ردّ بر ابن جوزی.

از فرمایش حضرتش صلی الله علیه و آله و سلم : من شهر دانشم و علی در آن است و به شهرها جز از در وارد نمی شوند. خداوند متعال فرموده است: «وَ أْتُوا الْبُيُوتَ مِنْ أَبْوابِها» و این قوی ترین گواه بر صحیح بودن روایتی است که حاکم آن را صحیح دانسته است: «هر کس دانش را خواهد، باید به آن دَر آید.

و این جایگاه ختم است که بعد از او ولیّی نیست جز اینکه به او باز می گردد و از او برمی گیرد و اشاره به اوست آن چه در حدیث صحیح مستفیض مشهور بلکه

متواتر هست، نسبت به دستور بستن هر دری به مسجد جز درِ خانه ی او، با استناد به فرمان خداوند متعال نسبت به این کار که همان بستن هر دری از صاحب شریعت بود به جز درِ خانه ی او که به خواست خدا در طریقت به حقیقت بود. پس به ناگزیر رشته های طریقت منحصر به درِ مرتضی شده است جز استثناهایی مانند دریچه ی صدیق ابوبکر که حدیث های صحیح مذکور و احادیث دیگر مشهور تأییدش می کنند.

و از این رو مرتضی مانند عیسی بود در افراط و تفریطشان نسبت به آن، آن گونه که وارد شده است. و در شبی که عیسی به آسمان رفت به شهادت رسید آن گونه که از طریق هایی از امام حسن بن علی در خطبه، نقل شده است. پس او خاتم ولایت عامه از آدم تا آخرین ولی می باشد.

و مرتضی خاتم ولایت خاصّه ی محمّدیه کبری است، پس مهدی که درباره اش –به نقل طبرانی و گروهی آمده است: مهدی از ما اهل البیت است، (۱) دین به او ختم می شود، همان گونه که به ما گشوده و آغاز شد – پس ولیّ دیگری از عرب از گرامی ترین افراد در اصل و نسب و مقام است و شیخ اکبر که خاتم ولایت محمّدیّه صغری بود، با او معاصر بود و ملاقاتش کرد و نفی کرد خاتمیّت ویژه ای غیر او را در عالم پیش از رسیدن به رتبه ی او و اگر به آن بشارت داده شده بود، پس فراموش کرد، سپس هنگامی که محقّق شد، آن را ثابت نمود.» (۲)و نتیجه ی این سخن: حدیث مدینه العلم از بهترین دلائل بر خاتم الأولیا بودن امیرالمؤمنین می باشد و هر ولیّی به او باز می گردد، از او می گیرد و این وجه دیگری برای دلالت حدیث مدینه العلم بر افضلیّت و امامت ایشان علیه السلام است...

دهلوی گوید:

«و نهایت آن چه در این باب است، این که یکی از شرطهای امامت به صورت اتم در او محقّق شد، امّا با پیدایش یکی از شرطها، وجود مشروط لازم نمی گردد.»

۱– ۱) .المهدیّ منّا اهل البیت.

۲– ۲) . القول المستحسن فی فخر الحسن/ ۱۸۴.

گویم: از بحث های پیشین دلالت حدیث مدینه العلم بر امامت آقایمان امیرالمؤمنین علیه السلام ثابت شد، و این سخن «دهلوی» خود استدلال اهل حق به این حدیث شریف را بر امامت و خلافت تأیید می کند؛ چون محقّق شدن یکی از شرطهای امامت در او که همان دانش است به وجه اتم، اعلمیّت امام علیه السلام را ثابت می کند و این افضلیّت او را اقتضا می کند. در این هنگام شکّی باقی نمی ماند که او شرایط دیگر امامت را هم داراست.

۱۱- دلیل های دیگری بر استلزام اعلمیّت برای افضلیّت و سپس امامت

اشاره

و علی رغم ثبوت استلزام اعلمیّت برای افضلیّت و نیز سزاوار بودن اعلم به امامت و خلافت، با وجه هایی که پیشتر ذکر شد، ما در زیر چند دلیل تأکیدکننده بر این مطلب می آوریم:

۱ - داستان جالوت

خداوند متعال می فرماید:

«أَ لَمْ تَرَ إِلَی الْمَلَإِ مِنْ بَنِی إِسْرائِیلَ مِنْ بَعْدِ مُوسی إِذْ قالُوا لِنَبِیٍّ لَهُمُ ابْعَثْ لَنا مَلِکاً نُقاتِلْ فِی سَبِیلِ اللّهِ قالَ هَلْ عَسَیْتُمْ إِنْ کُتِبَ عَلَیْکُمُ الْقِتالُ أَلاّ تُقاتِلُوا، قالُوا وَ ما لَنا أَلاّ نُقاتِلَ فِی سَبِیلِ اللّهِ وَ قَدْ أُخْرِجْنا مِنْ دِیارِنا وَ أَبْنائِنا، فَلَمّا کُتِبَ عَلَیْهِمُ الْقِتالُ تَوَلَّوْا إِلاّ قَلِیلاً مِنْهُمْ وَ اللّهُ عَلِیمٌ بِالظّالِمِینَ * وَ قالَ لَهُمْ نَبِیُّهُمْ إِنَّ اللّهَ قَدْ بَعَثَ لَکُمْ طالُوتَ مَلِکاً قالُوا أَنّی یَکُونُ لَهُ الْمُلْکُ عَلَیْنا وَ نَحْنُ أَحَقُّ بِالْمُلْکِ مِنْهُ وَ لَمْ یُؤْتَ سَعَةً مِنَ الْمالِ ، قالَ إِنَّ اللّهَ اصْطَفاهُ عَلَیْکُمْ وَ زادَهُ بَسْطَةً فِی الْعِلْمِ وَ الْجِسْمِ وَ اللّهُ یُؤْتِی مُلْکَهُ مَنْ یَشاءُ وَ اللّهُ واسِعٌ عَلِیمٌ .» (۱)

ثعلبی و بغوی و نسفی و غیر آنان گویند: «قالَ إِنَّ اللّهَ اصْطَفاهُ » یعنی خداوند

۱- ۱) .بقره ۲۴۶/ و ۲۴۷.

او را برگزید «علیکم و زاده بسطه» بر شما با فضیلت و گستردگی در دانش «فی العلم» و این بدان دلیل بود که او داناترین بنی اسرائیل در زمان خودش بود. (۱)

۲ – داستان جانشینی سلیمان برای داوود علیهما السلام

این داستان را ابوالحسن محمّدبن کسائی در «قصص الأنبیاء» و أبواسحاق احمدبن محمّد ثعلبی در «العرائس» و عبیداللّه کاشغری در «نفائس العرائس» با لفظهای نزدیک به هم آورده اند. و این همان داستان با بیان أبواسحاق ثعلبی است:

«بابی در داستان جانشینی سلیمان فرزند داوود – علیهما السلام و یادی از انگشتر.

ابوهریره گوید:

خداوند متعال نوشته ای از آسمان بر داوود علیه السلام فرو فرستاد که با مُهری زرّین، مُهر شده و در آن سیزده مسأله بود. سپس خداوند متعال به او وحی فرستاد که درباره ی آن ها از پسرت بپرس. پس اگر آن ها را پاسخ داد، آنگاه او جانشین پس از تو است. گفت: داوود علیه السلام هفتاد کشیش و هفتاد کاهن یهودی را دعوت کرد و سلیمان را میان آنان نشاند و گفت: ای فرزندم خداوند متعال نامه ای از آسمان بر من فرو فرستاد که در آن مسأله هایی است و مرا فرمان داد که آن ها را از تو بپرسم. پس اگر آن ها را آشکار کردی تو جانشین بعد از من می باشی. سلیمان گفت: پیامبر خداوند هر چه که خواهد سؤال کند و توفیق من جز به خداوند نیست.

داوود گفت: پسرم نزدیک ترین چیزها چیست؟ دورترین چیزها چیست؟ مأنوس ترین چیزها چیست؟ وحشتناک ترین چیزها چیست؟ بهترین چیزها چیست؟ زشترین چیزها چیست؟ کمترین چیزها چیست؟ بیشترین چیزها چیست؟ دو ایستاده ها چیستند؟ دو دونده کدامند؟ و دو مشترک ها چیست؟ و دو از یک دیگر خشمگین کدامند؟ آن کدام کار است که اگر مرد مرتکب شد، پایانش را ستایش کند؟ و آن کدام کار است که اگر مرد انجام داد، پایانش را نکوهش کند؟

۱– ۱) . معالم التنزیل /۱ ۳۴۳.

سلیمان علیه السلام گفت: امّا نزدیک ترین چیزها آخرت است و امّا دورترین چیزها آن چه از دنیا از دست دادی. و امّا مأنوس ترین چیزها جسدی است که در آن روح است و وحشتناک ترین چیزها جسدی است که روح در آن نیست و امّا بهترین چیزها ایمان بعد از کفر است و امّا زشت ترین چیزها کفر بعد از ایمان است و امّا کمترین اشیاء یقین است و امّا بیشترین چیزها شک است و امّا دو ایستاده ها آسمان و زمین است و امّا دو دونده خورشید و ماه می باشند و امّا دو مشترک شب و روز هستند و امّا دو خشمگین از یک دیگر، مرگ و زندگی هستند و امّا کاری که اگر مرد انجام داد پایانش را ستایش می کند، شکیبایی هنگام خشم است و امّا کاری که اگر مرد مرتکب شد، پایانش را نکوهش می کند تندی هنگام خشم می باشد.

داوود گفت: مُهر را باز کنید. پاسخ ها همان گونه بود که از آسمان فرو فرستاده شده بود.

کشیش ها گفتند: ما رضایت نمی دهیم مگر سؤالی از او بپرسیم؛ اگر آن را جواب داد، او جانشین پس از تو می باشد.

سلیمان علیه السلام گفت: از من بپرسید و توفیق من جز به خداوند نیست. به او گفتند:

آن چه چیز است که اگر صالح و درست شد همه چیز انسان درست شود و اگر فاسد شد، همه چیز در انسان فاسد شود؟

گفت: آن قلب است.

آنگاه داوود به پا خاست و از منبر بالا رفت و خداوند متعال را ستایش کرد و ثنای گفت و سپس گفت: خداوند متعال فرمانم می دهد که سلیمان را جانشین خود قرار دهم.

گفت: بنی اسرائیل فریاد برآوردند و گفتند: کودکی نوجوان بر ما جانشین شود! در حالی که در میان ما با فضیلت تر و داناتر هست! این خبر به داوود علیه السلام رسید، پس أسباط رؤسای بنی اسرائیل را دعوت کرد به آنان گفت: سخنتان به من رسید، عصاهای خود را به من نشان دهید، هر عصایی که میوه داد، صاحبش ولیّ این امر بعد از من است.

گفتند: راضی شدیم. پس عصاهای خود را آوردند.

داوود به آنان گفت: هر کدام از شما نامش را روی عصایش بنویسد. نوشتند، سپس سلیمان عصای خود را آورد و نامش را روی آن نوشت و به میان عصاها گذاشته شد و در بر آن ها بسته شد و رؤسای أسباط بنی اسرائیل بر آن نگهبانی دادند. صبح که شد نماز صبح را با آنان خواند، سپس پیش آمد و در را باز کرد و عصاهایشان را بیرون آورد پس همان گونه که بودند، بودند و فقط چوب دستی سلیمان برگ و میوه داده بود. گفت: پس آن را به داوود علیه السلام تسلیم کردند. داوود که آن را دید، خداوند را سپاس گفت و سلیمان را جانشین خود قرار داد و در بنی اسرائیل حرکت کرد و گفت: این جانشین من بر شما بعد از من است.»

۳ – حدیث: هر کس کارگزاری را به کار گیرد...(من استعمل عاملاً...)

از دلیل های تعیّن خلافت و امامت در شخص اعلم، آنی است که در «کنزالعمال» از فرمایش حضرتش علیه السلام آمده است: «کسی که از مسلمانان کارگزاری را به کار گیرد در حالی که می داند در میان آنان شخصی سزاوارتر از او و داناتر به کتاب خداوند و سنّت پیامبرش هست. به خداوند و پیامبرش و تمامی مسلمانان خیانت کرده است م د. از ابن عبّاس.» (۱)چون اگر به کارگیری کارگزاری در کاری کوچک چنین خیانتی به خداوند و پیامرش و تمامی مسلمانان در پی داشته باشد، پس گمان تو به ولایت عامه و امامت کبری و خلافت عظما از رسول خدا چگونه خواهد بود؟!

۴ – دلیل از اشعار روایت شده

از دلیل های بر اقتضای اعلمیت برای امامت، اشعاری است که از یکی از صحابه روایت شده که بعد از سقیفه در مدح علی علیه السلام سروده است و بیان داشته که

۱- ۱) . کنزالعمال ۶/ ۴۰.

او صاحب خلافت بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بدون ابوبکربن ابوقحافه است و اشعار این است: «ما کنت أحسب أنّ الأمر منحرف

- گمان نمی کردم که امر از هاشم سپس از ابوالحسن منحرف شود. مگر او نخستین کسی نبود که بر قبله ی شما نماز خواند و داناترین مردم به آثار و سنّت ها نیست؟ مگر او نزدیک ترین مردم از نظر سابقه به پیامبر و کسی که جبرئیل در غسل و کفن کردن (پیامبر) دستیارش بود، نبود؟ کسی که در او هست هر چه در تمام مردم هست. و در مردم نیست از نیکویی هایی که در او هست. چه چیز شما را از او برگرداند که آن را بشناسیم. اینک بیعت شما از آغازین فتنه هاست.

این ابیات را خوارزمی آورده و به «عبّاس بن عبدالمطّلب» نسبت داده است. (۱)و ایوبی هم آن را در «المختصر فی أخبار البشر» جز بیت آخر و اختلاف اندکی در بعضی کلمات، آورده است و آن ها را به «عتبهبن ابولهب» نسبت داده است. (۲) و در «الموفقیات» آن ها را به «یکی از فرزندان ابولهب بن عبدالمطّلب» منتسب کرده است و این متن گفته ی او است:

« محمّدبن اسحاق روایت کرد: وقتی با ابوبکر بیعت شد (قبیله ی) تیم بن مره به آن افتخار کردند، گفت: عموم مهاجرین و بسیاری از انصار تردید نداشتند که صاحب خلافت بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم علی است. پس فضل بن عبّاس گفت: ای گروه قریش و به ویژه ای بنی تیم شما خلافت را به سبب نبوت گرفتید و ما اهل آن هستیم نه شما و اگر این کار را خواستار شویم که ما سزاوارش هستیم، ناخشنودی مردم از ما بیشتر از غیر ما خواهد بود از جهت حسادت و کینه ی نسبت به ما، و ما

ص:۵۳۲

۱- ۱) . مناقب خوارزمی/ ۸.

۲- ۲) . المختصر فی اخبار البشر /۱ ۱۵۶.

می دانیم که پیمانی نزد صاحب ما هست که کار به او پایان می پذیرد و یکی از فرزندان ابولهب بن عبدالمطّلب گفت: ما کنت أحسب أنّ الأمر منصرف

و أقرب النّاس عهداً بالنّبی و مَنْ

- گمان نمی کردم که این امر جدا شود از هاشم سپس از ابوالحسن. مگر او نخستین کسی نیست که به قبله ی شما نماز خواند و داناترین مردم به قرآن و سنّت هاست؟ و آیا او نزدیک ترین مردم از نظر سابقه به پیامبر نبود و کسی که جبرئیل در غسل و کفن کردن (پیامبر) دستیار او بود؟ کسی که در او هست هر چه در آن هاست و در آن شک ندارند و در مردم نیست نیکویی هایی که در او هست. چه چیزی آنان را از او برگرداند پس آن را بدانیم، اینک این زیان ما از بزرگ ترین زیان هاست.

و زین العراقی در «شرح الألفیه» و در «التقیید و الایضاح» و هم چنین سخاوی در «فتح المغیث - شرح ألفیه الحدیث» در بحث درباره ی نخستین کسی که اسلام آورد، آن را به «خزیمهبن ثابت» نسبت داده اند. و این متن گفته ی عراقی در کتاب دومش است:

«و درست آن است که علی اوّلین مردی است که اسلام آورد و ابن عبدالبر اتّفاق همگانی بر این مطلب را آورده است که خواهد آمد، و ابن اسحاق در «السیره» گوید: نخستین کسی که ایمان آورد خدیجه، سپس علیّ بن ابی طالب است و او اوّلین مردی است که به رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم ایمان آورد؛ در حالی که پسری ده ساله بود. سپس زیدبن حارثه بعد از علی اوّلین مردی بود که اسلام آورد. سپس ابوبکر اسلامش را آشکار کرد، تا پایان گفته اش. و آن چه آوردیم که درست آن است که علی نخستین مردی است که اسلام آورد، گفته ی بیشتر صحابه است: ابوذر، و سلمان فارسی و خباب بن أرت و خزیمهبن ثابت و زیدبن ارقم، و ابوأیّوب انصاری، و مقدادبن أسود،

و یعلی بن مره و جابربن عبداللّه و ابوسعید خدری و أنس بن مالك و عفیف كندی.

و ابوعبداللّه مرزبانی برای خزیمهبن ثابت چنین سرود: ما كنت أحسب هذا الأمر منصرفاً

و همین گونه شیرازی در «روضهالأحباب» و زرقانی در «شرح المواهب اللدنیه» آن را به او نسبت داده اند.

و بعضی مانند فخر رازی در تفسیر «مفاتیح الغیب» و نیشابوری در تفسیر «غرائب القرآن» و بیضاوی در تفسیرش آن اشعار را به حسان بن ثابت نسبت داده اند. (۱)بعضی دیگر مانند ابوجعفر اسكافی در «نقض العثمانیه» آن را به «ابوسفیان بن حرب» نسبت داده اند و درباره ی آن حضرت علیه السلام كه نخستین كسی است كه اسلام آورد گوید: و امّا شعرهای روایت شده معروف، بسیار و منتشر شده است.

از جمله گفته ی عبداللّه بن ابوسفیان بن حارث بن عبدالمطّلب، در پاسخ به ولیدبن عقبهبن أبومعیط: و إنّ ولیّ الأمر بعد محمّد

- و بعد از محمّد ولیّ امر، علی است كه در همه جا یار اوست. به حقیقت جانشین پیامبر و هم ریشه او و نخستین كسی است كه نماز خواند و به او پناه برد.

و خزیمهبن ثابت گفت:

۱- ۲) . رازی، نیشابوری، بیضاوی در تفسیر آیه ی ۲۴ سوره ی البقره.

وصیّ رسول اللّه من دون أهله

– جانشین رسول خدا غیر از دیگر خاندانش و یکه سوارش از زمان های گذشته و نخستین از تمامی مردم که نماز خواند جز بهترین زنان و خداوند دارای نعمت هاست.

و ابوسفیان بن حرب بن امیه بن عبدشمس هنگامی که با ابوبکر بیعت شد گفت: ما کنت أحسب أنّ الأمر منصرف

و أبوالأسود دؤلی با تهدید طلحه و زبیر گفت: و إنَّ علیّاً لکم مصحر

– علی برای شما شیر است همانند اوست شیر سیاه، آگاه باشید که او نخستین عبادت کنندگان در مکّه بود در حالی که خداوند عبادت نمی شد

و سعیدبن قیس همدانی با رجزخوانی در صفین گفت: هذا علیّ و ابن عمّ المصطفی أوّل من أجابه فیما روی

هو الإمام لا یبالی من غوی

– این علی و پسرعموی مصطفی است نخستین کسی که او را اجابت کرد در آن چه روایت کرد

او امام است و آنکه گمراه شد، اعتنایی نمی کند.

و زفربن یزیدبن حذیفه ی اسدی گفت: فحوطوا علیّاً و انصروه فانّه

– علی را در میان گیرید و یاریش کنید او جانشین است و در اسلام اوّلین اوّلین هاست. و اگر یاریش نکنید؛ در حالی که حوادث بسیار است پس برای شما برگرداننده و متحوّلی از سرزمین تان نیست.

و اشعار هم چون اخبار هستند، اگر تواطی و اتّفاق درآمدن دو همسان ممتنع شد، ورود آن حجّت خدا خواهد بود.

۵ – گفته ی عمر: «اگر معاذبن جبل را درک می کردم...»

از شگفتی هاست: آن چه از عمربن خطاب روایت کرده اند که او آرزو می کرد هنگام مرگش، معاذبن جبل زنده می بود تا او را جانشین خود می کرد و علّتش – بنا بر گمانش این بود که از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم شنیده بود که در حقّ معاذبن جبل فرمود:

«هنگامی که دانشمندان روز قیامت گِرد آیند معاُذبن جبل پیشاپیش آنان خواهد بود.»

از کسانی که این داستان را روایت کرده اند: ابن سعد در «الطّبقات» احمد در «المسند» و ابن قتیبه در «الامامه و السیاسه» و ابونعیم در «الحلیه» و ابن حجر و عسقلانی در «فتح الباری» و متّقی در «کنزالعمال» و...

ذکر کردیم: «أنا مدینهالعلم و علی بابها» و در فصل قضاوتش.» (۱)ابن سعد گوید: «ما را خبر داد یزیدبن هارون، از سعیدبن أبوعروبه که گفت:

شنیدم شهربن حوشب می گفت: عمربن خطاب گفت: اگر معاذبن جبل را درک می کردم پس او را جانشین خود می کردم، پروردگارم در این باره از من می پرسید می گفتم: پروردگارم! شنیدم پیامبرت می گفت: هنگامی که دانشمندان روز قیامت گِرد آیند، معاذبن جبل به اندازه ی پرتاب یک سنگ جلوتر از آنان خواهد بود.» (۲)از این جا دانسته می شود که مقدّم بودن مرد در دانش برای جانشینی بسنده است و عمر با استناد به این موضوع جانشینی را جایز می دانست و این خود از قوی ترین گواه ها بر برتری داناتر، و سزاوارتری او به خلافت و امامت است و هر کس مدّعی خلاف این معنی باشد، عمر را نادان و سبک مغز به شمار آورده است.

هر چند که معاذ از شرطهای معتبر در امام بودن جز دانش را نداشت از جمله

۱– ۱) . دین الفتی: دست نویس.

۲– ۲) .الطبقات الکبری ۳ /۵۹۰.

قرشی بودن؛ چون مقرر است که «ائمّه از قریش هستند.»...

دهلوی گوید:

«به ویژه با وجود آن شرط یا بالاتر از آن در غیر او، آن گونه که به روایت اهل سنّت ثابت شد، مانند: «خداوند چیزی در سینه ام نریخت جز اینکه آن را در سینه ی ابوبکر ریختم.»

گویم:

هر کس اندک پژوهشی در اخبار و آثار داشته باشد، می داند که آن سه شیخ در درجه ی بالایی از نادانی و نفهمی بودند و علّامه سیّد محمّد قلی گوشه هایی از دلائل آن را در «تشیید المطاعن» آورده است، هر کس که خواهد به آن مراجعه نماید.

با توجّه به این حقیقت ثابت و پایدار، اهل سنّت، شرط دانایی بالفعل به تمام احکام را در امام قرار نداده اند و عموم آنان شرط اجتهاد را بسنده دانسته اند، جز اینکه تعدادی این شرط را هم نگذاشته و جایز دانسته اند که امام در امور دین مقلّد مجتهدها باشد و این جز تلاش آنان برای درست کردن خلافت شیخ ها نیست.

و تفتازانی همه ی این ها را در «شرح المقاصد» در بر شمردن شرطهای امام آورده است، آن جا که گوید: «جمهور شرط شجاع بودن را افزوده اند تا از برپا داشتن حدود و پایداری در برابر دشمنان، ترسی نداشته باشد، در اصول و فروع مجتهد باشد تا بتواند امر دین را بر پا دارد و در تدبیر کارها دیدگاه و رای داشته باشد تا در سیاست مردم خرابکاری نکند.

و بعضی دیگر آن ها را شرط قرار نداده اند؛ چون به ندرت همه ی آن ها در یک شخص جمع می شود و بسنده کرده اند به یاری گرفتن از دیگران، بدین گونه که کار جنگ ها و رویارویی با مشکلات را به شجاعان واگذارد و در کارهای دینی از مجتهدین فتوا بگیرد و در کارهای مملکت با دارندگان رأی و بینش صحیح مشورت

ص:۵۳۷

کند.» (۱)و صدیق حسن خان گفته ی این بعضی ها را در «أکلیل الکرامه فی تبیان الإمامه» تأیید و از آن دفاع کرده است.

۱۲- باطل کردن معارضه با «ماصبّ اللّه فی صدری الا و صببته فی صدر ابی بکر.»

اشاره

(۲)

دهلوی گوید:

«خداوند چیزی در سینه ام نریخت جز این که آن را در سینه ی ابوبکر ریختم.»

گویم:

این معارضه به چند دلیل باطل و پذیرفته نشده است:

۱ - این حدیث ساختگی است

نشانه های ساختگی بودن این حدیث آشکار است و عقل سلیم حکم بر باطل بودنش می دهد؛ چون مفهومش این است که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و ابوبکر در تمام دانش ها یکسان هستند، که این امری است که هر مسلمانی باطل بودن آن را قطعی می داند.

۲ - عدم تطابق با واقع

و هم چنین از این حدیث برمی آید که ابوبکر دارنده ی تمامی دانشهای پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم بوده است که این هم باطل است؛ چون نادانی ابوبکر نسبت به احکام و

۱- ۱) . شرح المقاصد /۵ ۲۴۴.

۲- ۲) .خداوند چیزی را در سینه ام نریخت جز این که آن را در سینه ی ابوبکر ریختم.

دیگر مسائل بر کسی پوشیده نیست و بعضی موارد آن به تفصیل در کتاب «تشیید المطاعن» آمده است که با مراجعه ی به آن، جهل ابوبکر نسبت به بسیاری از احکام و معارف یقینی و آیه های قرآنی و مسائل شریعت آشکار می شود... تا آن جا که در جاهایی به جهل خود اعتراف کرده و در حوادث پیش آمده به دیگری مراجعه کرده و از او استفتا نموده است... و این دلالت دارد بر اینکه «خداوند چیزی در سینه ام نریخت جز این که آن را در سینه ی ابوبکر ریختم» دروغی است که به رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نسبت داده شده است.

۳ - نظر ابن جوزی

ابن جوزی پس از بیان تعدادی از اخبار ساختگی در شأن ابوبکر گوید:

«نویسنده گوید: حدیث های بسیاری را که در فضیلت ابوبکر روایت می کنند رها کردم، بعضی از آن ها صحیح المعنی هستند ولی نقلشان ثابت نمی شود و بعضی ارزشی ندارد و همواره از مردم عامی می شنوم که از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نقل می کنند که فرمود: خداوند چیزی در سینه ام نریخت جز این که آن را در سینه ی ابوبکر ریختم و هر گاه مشتاق بهشت می شوم، ریش ابوبکر را می بوسم و من و ابوبکر مانند دو اسب مسابقه بودیم، از او پیشی گرفتم پس او به دنبالم آمد و اگر از من پیشی می گرفت در چیزهایی از او پیروی می کردم که اثری از این ها در (روایت های) صحیح و نه در ساختگی نیافتیم و سودی در اطاله چنین مطالبی نیست.» (1)و در این سخن نکته هایی است:

نخست: این حدیث پنداری، به درجه ای از بطلان رسیده است که ابن جوزی حتّی به ذکر کردن و مورد نکوهش قرار دادنش نپرداخته است؛ بلکه آن را در حدیث هایی آورده است که سستی و بطلان آن ها واضح و آشکار است...

دوم: این سخن، دروغ پردازی پی در پی مردم عامی است که دانشمندان

۱- ۱) . الموضوعات /۱ ۳۱۹.

مطلقاً به ذکر آن نپرداخته اند...

سوم: این از افتراهایی است که اثری نه در صحیح و نه در ساختگی ها از آن نیست و این نهایت سقوط و نادرستی است...

چهارم: فایده ای در اطاله کلام در همانندش نیست...

و از شگفتی های کار دهلوی این است که وقتی بیهوده تلاش می کند که به حدیث «مدینه العلم» طعنه بزند به سخن «ابن جوزی» استناد می نماید ولی از طعنه زدنش نسبت به حدیث ساختگی «در سینه ی من ریخته نشد...» دوری می کند و این حرکت تا ابد شگفتی کار او را نمی زداید. و از دهلوی چه بسیار چنین رفتارهایی بروز کرده و به کژی و دشمنی عادت نموده است.

۴ – دیدگاه طیّبی

حسین بن عبداللّه طیّبی در کتابش «الخلاصه فی اصول الحدیث» نصّ بر ساختگی بودن حدیث کرده است که به زودی از عبارت های فتنی و شوکانی دانسته می شود.

شرح حال طیّبی

او از پژوهشگران مشهور اهل سنّت در حدیث است.

خطیب تبریزی در پایان کتاب «الإکمال فی أسماء الرّجال» گوید: از نوشتن، گردآوری، ویرایش و پیرایش این نوشته در روز جمعه بیستم رجب الحرام الفرد، سال هفتصد و چهل فراغت یافتم و من ناتوانترین بندگان و آرزومند بخشش و مغفرت خداوند متعال، محمّدبن عبداللّه خطیب فرزند محمّد، با یاری استاد و مولایم سلطان مفسّران و پیشوای پژوهشگران، شرف ملّت و دین، حجّت خداوند بر مسلمانان، حسین بن عبداللّه بن محمّد طیّبی، آن را نوشتم، سپس آن را بر او عرضه کردم همان گونه که «المشکاه» را بر او عرضه کردم، پس این را مانند آن پسندیده دانست و این را نیز مانند آن نیکو شمرد، و سپاس از آن خداوند پروردگار جهانیان

ص:۵۴۰

است و درود و سلام بر محمّد و خاندانش و تمامی اصحابش».

و ابن حجر گوید: «حسین بن محمّدبن عبداللّه طیّبی، پیشوایی مشهور، نویسنده ی شرح المشکاه و غیر آن... او بخشنده متواضع بـا باورهـایی نیکو بود. به گسترش دانش روی آورده بود... نمونه ی بـارزی در اسـتخراج دقایق از قرآن و سنّت ها بود.» (۱)و سیوطی گوید: «... امام مشهور، علّامه در معقول و عربی و معانی و بیان» سپس سخن ابن حجر عسقلانی را نقل می کند. (۲)

۵ – نظر ابن قیّم

و این سخن و نظر ابن قیم جوزیه است: «از چیزهایی است که نادانانِ منتسب به سنّت آن را ساخته اند» و به زودی متن گفته ی او از «قاری» خواهد آمد.

شرح حال ابن قیّم

برای شـرح حال ابن قیّم به متن نوشـته ی سـیوطی بسـنده می کنیم:«محمّـدبن ابوبکربن ایّوب بن سـعیدبن جریر،شـمس ابن قیّم جوزیه حنبلی علّـامه،درهفتم صـفر سال ۶۹۱به دنیـا آمـد،عربی رانزد مجدتونسـی وابن أبوالفتـح بعلی خوانـد.فقه و واجبات را نزدابن تیمیه آموخت ودواصل عربیت رانزداو وصـفی هندی خواندو حدیث راازتقی سـلیمان و ابوبکربن عبدالدائم و ابونصربن شیرازی و عیسی مطعم و دیگران شنید.

او نوشت و منـاظره کرد و اجتهـاد نمود و از بزرگـان ائمّه در تفسـیر و حـدیث و فروع و دو اصـل عربیت شـد. از کتاب هایش: زادالمعـاد و مفتـاح دارالسـعاده، مهـذّب سـنن ابـوداوود، سـفر النجـدین بین رفـع اليـدين فی الصّـِلاه، معـالم المـوقعین عن ربّ العالمین... می باشد.» (۳)

۱- ۱) . الدّرر الکامنه /۲ ۶۸.

۲- ۲) . بغیهالوعاه/ ۲۲۸.

۳- ۳) . بغیهالوعاه/ ۲۵، و شرح حالی هم در الدّرر الکامنه /۳ ۴۰۰ و الوافی بالوفیات /۲ ۲۷۰ و البدر الطالع /۲ ۱۴۳، دارد.

۶ – نظر فیروزآبادی

مجدالدّین محمّدبن یعقوب شیرازی فیروزآبادی در پایان کتابش «سفرالسّعاده» گوید:

« از مشهورترین ساختگی ها در فضایل ابوبکر، این حدیث است: خداوند در روز قیامت برای مردم به طور عمومی و برای ابوبکر به طور خاص تجلّی می کند. و حدیث: خداوند چیزی در سینه ام نریخت جز این که آن را در سینه ی ابوبکر ریختم.

و حدیث: هر گاه رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به بهشت اشتیاق پیدا می کرد، ریش [ابوبکر] را می بوسید. و حدیث: من و ابوبکر همانند دو اسب مسابقه هستیم، و حدیث:

خداوند متعال هنگامی که ارواح را برگزید، روح ابوبکر را برگزید و همانند این ها که از افتراهایی است که به بداهت عقلی باطل بودنش معلوم است.»

پس آیا جایز است استناد به این سخن و اعتماد بر آن، در جهت اثبات دانش ابوبکر؟ به جان خودم این از زشت ترین زشتی ها و ناپسندترین کارها و آشکارترین دروغ هاست!!

۷ – نظر فتنی

محمّد طاهر گجراتی فتنی به ساختگی بودن این حدیث تصریح کرده، چنین گوید: «در کتاب خلاصه آمده: خداوند چیزی در سینه ام نریخت جز این که آن را در سینه ی ابوبکر ریختم. ساختگی است.» (۱)

۸ – نظر قاری

قاری در «الموضوعات الکبری» به نقل از ابن قیّم گوید:

«از آن چه نادانانِ منتسب به اهل سنّت در فضل ابوبکر ساخته اند این حدیث است: خداوند برای مردم به طور عمومی و برای ابوبکر به طور خاص تجلّی می کند

۱– ۱) . تذکره الموضوعات/ ۹۳.

و حدیث: خداوند چیزی در سینه ام نریخت جز این که آن را در سینه ی ابوبکر ریختم. و حدیث: هر گاه مشتاق بهشت می شد محاسن سفید ابوبکر را می بوسید. و حدیث: من و ابوبکر چون دو اسب مسابقه هستیم. و حدیث: وقتی خداوند روح ها را برگزید، روح ابوبکر را انتخاب کرد. و حدیث عمر: رسول خدا علیه السلام و ابوبکر با یک دیگر صحبت می کردند و من مانند یک زنگی میان آن دو بودم. و حدیث: اگر به اندازه ی عمر نوح در امّتش در فضایل عمر برایتان سخن می گفتم به پایان نمی رسید و عمر حسنه ای از حسنه های ابوبکر است. و حدیث: ابوبکر با روزه و نماز فراوان از شما پیشی نگرفت؛ بلکه با چیزی که در سینه اش باقی ماند و این از سخنان ابوبکربن عیّاش است.»

و از این جا دانسته می شود که احتجاج دهلوی به این دروغ زشت آشکار - با تمام ادّعای فضل و دانشی که برای خود دارد جز از روی سرسختی و عنادورزی با حق و اهلش نیست.

۹ – نظر عبدالحقّ دهلوی

شیخ عبدالحقّ دهلوی نظر فیروزآبادی را در «شرح سفر السّعاده» چنین تأیید کرده است: «نویسنده گوید: همه ی امثال این حدیث ها که لازمه اش برتری از تمام آفریدگان از پیامبران و غیره یا به مفهوم مساوات در رتبه با سیّد المرسلین یا خارج بودنش از دایره ی حکم عقل و عادت می باشد ساختگی است.»

۱۰ – نظر إله آبادی

محمّد فاخر إله آبادی به ساختگی بودن این مطلب ساختگی زشت و ناپسند اعتراف کرده و بدان گونه که افزون بر آن چیزی نیست آن را اثبات کرده است. بیان آن چنین است:

نیشابوری در تفسیر آیه ی غار گفته است: «اهل سنّت به این آیه بر افضلیّت ابوبکر استدلال کرده اند و نهایت یاری و مصاحبتش و موافقت باطن و ظاهرش و در

غیر این صورت پیامبر در مانند آن حالت بر او اعتماد نمی کرد، و اینکه او همراه رسول خدا در غار و در دانش بود به گفته اش: در سینه ام چیزی ریخته نشد جز این که در سینه ی ابوبکر ریختم.» (۱)علّامه نوراللّه تستری - (شوشتری) در کتاب «کشف العوارفی تفسیر آیه الغار» در ردّ او چنین گوید: «و امّا گفته ی او که ابوبکر، دومینِ پیمبر در دانش بود و این که استدلال کرده به این گفته: در سینه ام چیزی ریخته نشد جز این که آن را در سینه ی ابوبکر ریختم، از ته مانده های سخن است. نمی توان با آن آیه بر افضلیّت ابوبکر استدلال کرد، افزون بر اینکه استاد فاضل، آخرین محدّثان شافعی مجدالدّین فیروزآبادی - نویسنده ی القاموس فی اللغه - در پایان کتاب مشهورش به نام «سفرالسّعاده» آورده است: این حدیث و غیر آن، از آن چه در شأن ابوبکر روایت شده است، از مشهورترین ساختگی ها و افتراهایی است که باطل بودنشان بدیهی عقلی است، الخ»

محمّد فاخر إله آبادی در کتابش «درّه التحقیق فی نصره الصدّیق» در ردّ بر قاضی تستری با اشاره بر سخن نیشابوری گفته است:

«و امّا پنجم: از آن جا که حدیثی را که دلیل بر دومین بودن ابوبکر در دانش برای پیامبر آورده است بحمداللّه تعالی نزد ما هم از ساختگی هاست، که چندین نفر از بزرگان ثقه به آن تصریح کرده اند، دوست داشتم آن علّامه که به آن استدلال کرده به آن احتجاج نمی کرد و این ثانی بودن برای پیامبر را از ردیف سخن ساقط می کرد به جهت ضعیف بودن احتجاج و این که موجب بی ادبی می شود، آیا کسی می تواند در دانشی دومی برای رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم باشد چه پیامبر و چه ولیّ باشد؟ این روش کسی است که بهره ای از دین نداشته باشد، و مقام سیدّالمرسلین صلی الله علیه و آله و سلم را نشناسد، همان گونه که شیعیان در فضایل ائمّه اهل البیت علیهم السلام : ذکر می کنند، خداوند متعال، ما و علّامه و دیگر کسانی که مانند او چنین جرأتی را کرده عفو فرماید، پس خداوند

۱- ۱) . تفسیر نیشابوری ۱۰ / ۹۰.

متعال و پیامبرش صلی الله علیه و آله و سلم و صدّیق و ائمّه از این گونه ستودن ها بیزار هستند - خداوند خیر دهد امام همام که این ثانی بودن را ذکر نکرده است آن گونه که از عبارت «تفسیر الکبیر» برمی آید و پیشتر آورده شد.»

گویم:

واین سخن برباطل بودن آن حدیث ساختگی، دلالت می کنداز چندین جهت که مخفی نمی ماند. امّا ناسزاگویی به شیعیان به گمان او، برخاسته از نشناختن مراتب ائمّه ی اهل البیت و جایگاه های رفیع آنان از سویی و اطّلاع نداشتن از حدیث های صحیح رسیده در حقّ آنان از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم از سوی دیگر می باشد که بخشی از آن ها را در مؤیّدات حدیث «مدینه العلم» آوردیم؛ به آن ها مراجعه شود.

شرح حال إله آبادی

إله آبادی از بزرگان محدّثان اهل سنّت در هند است. صدیق حسن خان در کتاب «إتحاف النبلاء المتّقین بإحیاء مآثر الفقهاء و المحدّثین» شرح حال او را آورده و او را بسیار مورد ستایش قرار داده است.

۱۱ - نظر شوکانی

قاضی القضاه شوکانی در کتاب «الفوائد المجموعه فی الأحادیث الموضوعه» گوید: «حدیث: خداوند چیزی در سینه ام نریخت جز این که آن را در سینه ی ابوبکر ریختم، نویسنده ی «الخلاصه» آن را ذکر کرده و گفته است: ساختگی است.»

۱۲ - باطل بودن حدیث از سخن دهلوی

باطل بودن این سخنِ نسبت داده شده به رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم از گفته ی خود دهلوی هم ثابت می شود که حدیث دروغ و افترا است. او در کتاب «التحفه» آورده است هر حدیثی که سند نداشته باشد به آن گوش داده نمی شود و پیشتر متن گفته ی

ص:۵۴۵

ابن جوزی آورده شد که آن از حدیث هایی است که نه در صحیح ها و نه در ساختگی ها اثری از آن نیست. پس احتجاج دهلوی به این سخن پنداری، عجیب است.

خلاصه ها و نکته ها

خلاصه ای از آن چه گذشت:

اوّل: اهل سنّت را دلیلی نیست که به آن به دانش ابوبکر احتجاج کنند نه از صحیح ها و نه از ساختگی ها؛ وگرنه به مانند این سخن از خرافات عامیانه و لغزش های نادانان احتجاج نمی کردند...

دوم: از سخن ابن جوزی هم دانسته شد که این سخن از پست ترین ساختگی ها و افتراهای زشت و ناپسند است و هیچ یک از بزرگان حدیث را نیافتیم که مخالفتی با این حکم کرده باشد، پس چگونه «دهلوی» از سخن پذیرفته شده نزد همگان دوری جسته است و به بی پروایی خود در سرزنش به حدیث مدینه العلم استناد کرده است با اینکه این سخن توسّط بزرگان حافظان رد شده است؟ و این مایه شگفتی است!! و از این جا دوری «دهلوی» از انصاف و روش گمراه و انحراف او آشکار می شود...

سوم: از سخن فیروزآبادی دانسته شد که آن حدیث از ساختگی ها و افتراهایی است که باطل بودنش با عقل بدیهی می باشد... پس گمان تو به «دهلوی» چیست که به آن احتجاج می کند؟!!...

چهارم: از سخن ابن قیّم دانسته شد که این سخن از ساخته های نادانانی است که به سنّت انتساب یافته اند...

و از آن دانسته می شود که «دهلوی» به این سخن از نادانان پیروی کرده است، پس او را در گروه دانشمندان به شمار آوردن و قرار دادنش در سلسله ی محدّثان ستمی زشت است.

پنجم: از سخن «ابن جوزی» دانسته می شود که این سخن برآمده از مردم

ص:۵۴۶

عوام و شنیده شده از ایشان است و اثری از آن نه در صحیح و نه در ساختگی ها نمی باشد... و بدین ترتیب شأن «دهلوی» شناخته می گردد...

۱۳- باطل کردن معارضه با «لو کان بعدی نبیّ لکان عمر»

اشاره

(۱)

دهلوی گوید:

«و مانند: اگر بعد از من پیامبری بود، عمر بود.»

گویم:

این باطل است و معارضه ی با آن از چند وجه ساقط است:

۱ - کفر پیشین عمر

هیچ اختلافی میان مسلمانان نیست که عمربن خطاب بخش بزرگی از عمرش را در شرک و بت پرستی گذرانده است واین امر به تواتر ثابت شده و نیازی به استدلال و برهان ندارد و هیچ کس - هرچند در نهایت عصبیت و عناد باشد توان انکار آن را ندارد. پس صادرشدن این سخن - که دلالت بر استحقاق عمر به نبوّت دارد - از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم محال است؛ چون مخالف اجماع موجود میان مسلمانان است، بر این اساس که کُفر مانع از نبوّت است و کسی که سابقه ی کفر دارد، هرگز پیامبر نمی شود.

و امّا دلالت آن بر استحقاقش به نبوّت کاملاً آشکار و از سخنان آن قوم ظاهر است و به آن شهادت می دهد:

اوّل: آنان این سخن را در باب فضیلت های عمربن خطاب آورده اند.

دوم: طیّبی گمان برده که عمر در الهام به درجه ی پیامبران رسیده است، سپس آورده است که گویی پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در این که او پیامبر است یا نه تردید کرده

۱- ۱) .اگر بعد از من پیامبری بود، عمر می بود.

است!! سپس این حدیث پنداری را تأییدی برای سخن خود آورده است و این متن گفته اش است آن گونه که در «المرقاه» آمده است در شرح حدیث أبوهریره: «در میان امّت های پیش از شما کسانی بودند که به آنها الهام می شد، پس اگر کسی در میان امّتم این ویژگی را دارا باشد، او عمر است.» (۱) گوید:

« طیّبی گفته است: این شرط (فان یک من أمتی أحد) مانند آن است که یک اجیر بگوید: اگر برایت کار کردم، حقّم را کامل بپرداز، در حالی که او به آن داناست ولکن از سخنش چنین تصوّر می شود که شانه خالی کردن تو از اینکه حق مرا بدهی، کار کسی است که در استحقاق من شک و تردید دارد؛ هر چند که کاملاً آشکار است و مراد از محدَّث، کسی است که بسیار به او الهام می شود تا اینکه به درجه ی پیامبران در الهام منتهی می شود، پس معنی چنین است: در امّت های پیش از شما پیامبرانی بودند که از ملأ اعلی الهام می گرفتند، پس اگر در امّتم کسی دارای این شأن باشد، عمر است، او را چنین قرار داد چون همتایی نداشت و از همتایانش در این امر برتری داشت، گویی که تردید کرده است که آیا او پیامبر است یا نه، پس «اگر» (لو) به کار برد و این مطلب را آن چه در فصل دوم آمده است تأیید می کند: لو کان بعدی نبی لکان عمربن الخطّاب پس «لو» در حدیث بمنزله ی «إن» است بر سبیل فرض و تقدیر، همان گونه که در گفته ی عمر آمده است: نیکو بنده ای است صهیب اگر از خدا نمی ترسید او را نافرمانی نمی کرد. (۲)» (۳)و سوم: شیخ احمد سرهندی مجدّد در نامه هایش آورده است: شیخین در زمره ی پیامبران شمرده می شوند و آن دو به فضیلت های پیامبران احاطه شده اند، سپس بدین منظور به این سخن باطل حجّت آورده است. (۴)و چهارم: شیخ عبدالحق دهلوی در «اللمعات فی شرح المشکاه» در شرح آن

۱- ۱) .لقد کان فیما قبلکم من الامم محدّثون، فان یک من أمّتی احد فانّه عمر.

۲- ۲) .نعم العبد صهیب لو لم یخف اللّه لم یعصه.

۳- ۳) . المرقاه فی شرح المشکاه /۵ ۵۳۱- ۵۳۲.

۴- ۴) . نامه ی شماره/ ۲۵۱.

گویـد: «گفته اش: لکـان عمربن الخطاب، شایـد که ایشان صـلی الله علیه و آله و سـلم از این جهت گفته که عمر الهام شـده و محدَّث بوده و فرشته در قلبش حق را القا می کرد و او را مناسبتی با عالم وحی و نبوّت بود. و خداوند داناتر است.»

و پنجم: شـیخ ولی اللّه دهلوی گویـد: «نوع سی و نهم: اگر بعـد از او صـلی الله علیه و آله و سـلم پیـامبری بود، عمر می بود از عقبهبن عامر روایت شده که او گفت:

رسول خـدا صـلی الله علیه و آله و سـلم گفت: اگر بعـد از من پیامبری بود، عمربن خطاب بود، ترمذی آن را نقل کرده است.» (۱)

۲ – عمر معصوم نیست

مسـلمانان اتّفاق کردند که عمر هرگز معصوم نبوده است و شواهد بر آن از سـخن خودش و دیگران جداً بسیار است و کسـی که هرگز معصوم نبوده، حتمـاً جـایز نیست که پیـامبر باشـد و سـخنِ مورد حجّت قرار گرفته که دلالـت بر جواز نبوّت عمر اگر پیامبری بعد از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم می بود دارد باطل است.

۳ – لازمه ی این حدیث، افضلیّت عمر بر ابوبکر است

لازمه ی این سـخن برتری عمر بر ابوبکر است، ولی اهل سنّت اجماع کرده اند که ابوبکر افضل است و این خود دلیل دیگری بر باطل بودن این حدیث گمانی است.

و از شـگفتی هـاست این که بعضـی از آنـان این حـدیث را دلیـل آورده انـد که افضـلیّت به ترتیب خلافت است، تفتازانی در «تهذیب الکلام» گوید: «افضلیّت به ۲ترتیب خلافت است؛ امّا به طور اجمال: چون اتّفاق اکثر دانشمندان بر آن، نشان می دهد که دلیلی برای آن دارنـد، و امّـا تفصـیلش به خـاطر فرموده ی متعال است، «وَ سَـیُجَنَّبُهَا الْأَتْقَی الَّذِی یُؤْتِی مالَهُ یَتَزَکّی » (۲)و او ابوبکر است. و به خاطر گفته اش علیه السـلام : به خـدا سوگنـد خورشـید طلوع و غروب نکرد بعد از پیامبران و فرسـتادگان بر کسی برتر

ص:۵۴۹

۱- ۱) . قرهالعینین/ ۱۸.

۲- ۲) .لیل ۱۷/ و ۱۸.

از ابوبکر. و گفته اش: بهترین امّتم ابوبکر، سپس عمر است و گفت: اگر بعد از من پیامبری بود، عمر بود. و گفت: عثمان برادرم و دوستم در بهشت است.»

لیکن ملّایعقوب لاهوری، به نادرستی این استدلال توجّه داده و در «شرح التّهذیب» گوید: «به جهت گفته اش علیه السلام بهترین امّتم ابوبکر و سپس عمر است، و او علیه السلام گفت: اگر بعد از من پیامبری بود، عمر می بود.

شکّی نیست که این ها و آن چه پس از آن آمده دلالت بر برتری کسی دارد که درباره ی برتریش وارد شده است، امّا به گونه ای که اهل حقّ ادّعا می کنند، در ثابت بودن این ویژگی برای او نوعی تردید است، و اگر این دلیل را برپا کنیم که اگر بعد از او علیه السلام پیامبری بود، او از غیرش بهتر بود، و اینکه عمر به تنهایی برای رسیدن به نبوّت صالح است بر این فرض که نبوّت پایان نیافته باشد، لازمه اش این است که عمر برتر از ابوبکر باشد، و این تخصیص در تنصیص اخلال ایجاد می کند.»

۴ – باطل بودنش با بداهت عقل

این حدیث مورد ادّعا از ساختگی هایی است که باطل بودنش با بداهت عقل معلوم و آشکار است، مانند دیگر روایت هایی که درباره ی مقام ابوبکر و عمر روایت شده است که بعضی از آن ها را فیروزآبادی نقل کرده است که متن گفته اش پیشتر آمد بلکه آن بزرگتر و شگفت انگیزتر از آن است همان گونه که واضح است.

۵ – ضعیف بودن اسنادهایش

افزون بر آن چه گذشت، سند این حدیث ضعیف است و چنین توضیح می دهیم که: این حدیث را – غالباً از حدیث «عقبهبن عامر» نقل می کنند و مدار آن بر «مشرح بن هاعان» است.

ترمذی گوید: « ما را حدیث کرد سلمهبن شبیب، از مقری، از حیاهبن شریح، از بکربن عمرو، از مشرح بن هاعان، از عقبهبن عامر که گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم گفت: اگر بعد از من پیامبری بود، عمربن خطّاب بود. این حدیث غریبی است که آن را

نمی شناسیم جز از حدیث مشرح بن هاعان.» (۱)

ضعیف بودن مشرح بن هاعان

پس گوییم:

مشـرح بن هاعان از محدّثان ضـعیف است. ابن جوزی در «الضـعفاء و المتروکین» او را چنین یاد کرده است: «مشرح بن هاعان مغافری مصری، به او نمی توان دلیل و حجّت آورد.»

و بعد از نکوهش در مورد آن، که دومین حدیث درباره ی فضایل عمر است، گوید: «ابن حبان گفت: صـحیفه های مشـرح بر او مشـتبه شـد پس حجّت آوردن به آن هـا باطل گردیـد.» (۲)و ذهـبی گفت: «د. ت. ق: مشـرح بن هاعـان مصـری، از عقبهبن عامر، راسـتگوست، ابن حبان او را سـست دانسته است و عثمان بن سعید به نقل از ابن معین گوید: ثقه است و ابن حبان گوید: کنیه اش أبومصـعب است از عقبه منکرهـایی روایت می کنـد که از آن ها پیروی نمی شود. لیث و ابن لهیعه از او روایت کرده اند. پس درست آن است که رها شود آن چه که تنها او آورده است. عقیلی در شرح حال او چنین می افزاید: گفته شده است: او با حجّاج به مکّه آمد و منجنیق بر کعبه برپا کرد.» (۳)در شرح حال او در «حسن المحاضره» آمده است: «ابن حبان گفت: از عتبه منکرهـایی روایت می شـود که از آن هـا پیروی نمی شود.» (۴)پس ضـعیف بودن این مرد و ساقط بودن حدیثش آشـکار شد، ابن جوزی در «الضعفاء و المتروکین» و عقیلی در «الضعفاء» او را یاد کرده است. ابن جوزی گفت:

«به او حجّت و دلیـل آورده نمی شود.» و ابن حبّان گفت: «نوشـته هـایش بر او واژگون شـد، پس حجّت و دلیل آوردن به آن باطل شد.»

ص:۵۵۱

۱- ۱) . صحیح الترمذی /۵ ۶۱۹.

۲- ۲) . الموضوعات /۱ ۳۲۱.

۳- ۳) . میزان الإعتدلال /۴ ۱۱۷.

۴- ۴) . حسن المحاضره /۱ ۲۷۰.

و چه نکوهشی بالاتر از اینکه با حجّاج به مکّه آمد و منجنیق بر کعبه برپا کرد و آیا احتجاج به حدیثی از شخصی با این حال و کردار جایز است؟

و از این جا سقوط ثقه شمردن او و توسّط ابن معین به فرض ثابت شدنش آشکار می شود، علاوه بر اینکه جرحی که سبب آن تفسیر شد، بر تعدیل مقدّم است که در جایش توضیح داده شد، و گویی که ذهبی این عیب بزرگ این مرد را کوچک شمرده و می گوید: بسیار راستگوست!!...

و سخن ابن حبّان بر واضح بودن سقوط این حدیث می افزاید که گوید: «از عقبه منکرهایی روایت می شود که از آن ها پیروی نمی شود.» و دانستید که این حدیث از آن هاست و هم چنین گوید: «درست آن است که رها شود آن چه را که تنها او آورده است.» و از سخن ترمذی دانستید که تنها او این حدیث را نقل کرده است...

ضعیف بودن بکربن عمرو

سپس راوی حدیث از مشرح «بکربن عمرومغافری» است که او هم مورد طعن و نکوهش قرار گرفته است. ابن حجر گوید: «حاکم گفت: از دارقطنی درباره ی او پرسیدم گفت: کار او محل تردید و تأمّل است.» (۱)و ذهبی گفت: «ابوعبداللّه حاکم گفت: «در کارش بحث و بررسی می شود.» (۲) و در تهذیب التّهذیب آمده است: «ابن قطّان گفت: عدالتش را نمی دانیم.» (۳)و از این جا ابن حجر عسقلانی او را در مقدّمه ی «فتح الباری» در ردیف کسانی از رجال بخاری آورده است که مورد طعن قرار گرفته اند. (۴)

حدیث از طریق دیگر

طبرانی در «المعجم الصغیر» از روایت «عصمهبن مالك» حدیث را نقل کرده است که اسناد آن نیز ضعیف است. مناوی گوید: «اگر بعد از من پیامبری بود،

۱- ۱) . تهذیب التّهذیب ۱/ ۴۸۶.

۲- ۲) . میزان الإعتدال ۱/ ۳۴۷.

۳- ۳) . تهذیب التّهذیب ۱/ ۴۸۶.

۴- ۴) . هدی الساری/ ۳۹۱.

عمربن خطّاب می بود. از چیزی که نمی بود خبر داده که اگر بود چگونه می بود و در آن ظهوری از فضلی است که خداوند آن را برای عمر قرار داده است از ویژگی های پیامبران و دوستان فرستادگان، حم ت ك از عقبهبن عامرجهنی، طب از عصمهبن مالك و اسنادش ضعیف است.» (۱)و پس از سخن سیوطی گوید: «طب از عصمهبن مالك» گفت: «بیهقی گفت: و در آن است: فضل بن مختار، که ضعیف است.» (۲)

ضعیف بودن فضل بن مختار

گویم: بعضی از گفته های آنان را در ضعیف بودن این مرد می آوریم:

ابن جوزی در «الضعفاء و المتروکین» گوید: «فضل بن مختار، أبوسهل بصری، حدیث او منکر است. و ابوحاتم رازی گفت: حدیث های اباطیل نقل می کند، از محمّدبن مسلم طائفی و أبان بن ابوعیّاش حدیث شنید. ابراهیم بن مخلّد و سعیدبن عفیر از او روایت کرده اند.»

و در «میزان الإعتدال» گوید: «فضل بن مختار أبوسهل بصری، از ابن أبی ذئب و غیر او، ابوحاتم گفت: حدیث های او نادرست است و اباطیل نقل می کند. أزدی گفت: حدیث هایش بسیار نادرست است. و ابن عدی گفت: عموم حدیث هایش نادرست است و از آن ها پیروی نمی شود.» سپس حدیث هایی از او روایت می کند و گوید: «پس این ها اباطیل و شگفتی هایی است.» (۳)و در «المغنی فی الضعفاء» است: «فضل بن مختار أبوسهل از ابن ابی ذئب، مجهول است. ابوحاتم گفت: اباطیل نقل می کند.» (۴)و در «لسان المیزان» آمده است: «عقیلی گفت، از محمّدبن مسلم طائفی

۱- ۱) . التیسیر فی شرح الجامع الصغیر /۲ ۳۱۰.

۲- ۲) . فیض القدیر فی شرح الجامع الصغیر /۵ ۳۲۵.

۳- ۳) . میزان الإعتدال /۳ ۳۵۸.

۴- ۴) . المغنی فی الضعفاء /۲ ۵۱۳.

حدیث می کند که او حدیث هایش نادرست است...» (۱)و سیوطی در «ذیل اللآلی المصنوعه» گوید: « ابن عدی: حدیث کرد ما را حسین بن عبدالغفار ازدی، از سعیدبن کثیربن عفیر، از فضل بن مختار، از أبان، از أنس که گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به ابوبکر فرمود: چه نیکوست مال تو. از آن جمله بلال، مؤذّن من است و شترم که بر روی آن هجرت کردم و دخترت را به ازدواج من درآوردی و با جان و ثروتت مرا دلداری دادی، گویی که بر درِ بهشت به تو نگاه می کنم؛ در حالی که شفاعت امّت مرا می کنی. ابن جوزی آن را در واهیات (سست و بی پایه ها) آورده است. و گوید: أبان ترک شده است و درباره ی فضل بن مختار، ابوحاتم رازی گوید: به دروغ ها حدیث می کند و نویسنده ی المیزان در شرح حال فضل حدیث را آورده، گوید: این باطل و بیهوده است.»

حدیث با لفظی دیگر

بعضی از سازندگان حدیث به پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم نسبت داده اند که به عمربن خطاب فرمود: «اگر بعد از من پیامبری بود تو بودی.»

ولیکن پژوهشگران نقّاد اهل سنّت مانند خطیب بغدادی و ابن عساکر، آن را انکار کرده اند. متقی گوید: «از ابن عمر که گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به عمربن خطاب گفت: اگر بعد از من پیامبری بود، تو بودی. خط (خطیب) و گفت: نادرست است، کر (ابن عساکر).» (۲)و گفت: «اگر بعد از من پیامبری بود، تو بودی. به عمر گفت. خطیب در راویان مالک، و ابن عساکر از ابن عمر نقل کرده و گفته است: نادرست است.» (۳)بلکه ابن جوزی آن را در «الموضوعات» آورده است... بدخشانی در «تحفه المحبین» گوید: «اگر بعد از من پیامبری بود، تو بودی. به عمر گفت. خطیب

۱- ۱) . لسان المیزان /۴ ۴۴۹.

۲- ۲) . کنزالعمال /۱۴ ۲۴۴.

۳- ۳) . کنز العمّال /۱۲ ۱۸۶.

در راویان مالک، ابن عساکر گفت: نادرست است، هر دو از ابن عمر نقل کرده اند. و ابن جوزی آن را در الموضوعات آورده است.»

هدف از ساختن این حدیث

در واقع هدف از این افترا و تزویر، رویارویی با حدیث متواتر رسیده در حق امیرالمؤمنین علی علیه السلام است که فرمود: «تو نسبت به من به منزله ی هارون نسبت به موسی هستی.» که در آن اشاره ی لطیفی است به این که اگر بعد از ایشان صلی الله علیه و آله و سلم پیامبری می بود، او علی علیه السلام می بود و دانشمندان اهل سنّت به این معنی اعتراف کرده اند و بر کسی که «المرقاه فی شرح المشکاه» را نگاه کند، پوشیده نمی ماند.

بلکه پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به این مطلب در بعضی نقل های حدیث منزلت، تصریح فرموده است... علّامه ابن شهر آشوب گوید: و در روایت های بسیاری آمده است:

جز اینکه بعد از من پیامبری نیست و اگر بود، تو بودی. خطیب در «التّاریخ» و عبدالملک عکبری در «الفضائل» و ابوبکربن مالک و ابن الثلاج و علی بن الجعد آن را در حدیث های خود نقل کرده اند و ابن فیاض در «شرح الأخبار» از عمّاربن مالک، از سعیدبن خالد، از پدرش.» (۱)سیوطی در «بغیهالوعاه» در «باب فی أحادیث منتقاه من الطبقات الکبری» آورده است، به نظرمان رسید که به این مختصرآن را به پایان بریم،تا مُشک پایان آن و سخن نیکوتمام آن باشد.» پس ازحدیث هایی که به اسنادش ازخطیب روایت می کند:

«و بوسیله او به سوی او: ما را خبر داد ابوالقاسم ازهری، از معافی بن زکریا، از ابن أبی ازهر، از ابوکریب محمّدبن علاء از محمّدبن اسماعیل بن صبیح، از ابو أویس، از محمّدبن منکدر، از جابر که گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به علی فرمود:

«آیا راضی نمی شوی که نسبت به من به منزله ی هارون نسبت به موسی

۱- ۱) . مناقب آل ابی طالب /۶۳.

باشی جز اینکه پس از من پیامبری نیست و اگر بود تو بودی.» (۱)بلکه حدیث های دیگری در فضائلش هست که بر این معنی دلالت دارد، در کتاب «المودّه فی القربی» نوشته ی همدانی آمده است: «از أنس نقل شده که گفت، رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود:

«خداوند مرا بر پیامبران برگزید و وصیّ برایم اختیار کرد و پسرعمویم را به جانشینی خودم برگزیدم، و بازویم را به او نیرو بخشید همان گونه که بازوی موسی را به برادرش هارون نیرو بخشید و او جانشین و وزیر من است و اگر بعد از من نبوّت می بود، همانا او می بود.»

۸و خبرهای دیگری آن را تأیید می کنند، از جمله روایت نطنزی در «الخصائص العلویه» که گوید:

«مرا خبر داد ابوعلی حداد، از ابونعیم اصفهانی با اسنادش از أشج که گفت و شنیدم علیّ بن ابی طالب می گفت:

« شنیدم رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم می فرمود: «ای علی نام تو در دفتر پیامبران، از پیامبرانی است که به آنان وحی نمی شود.»

تغییر لفظ حدیث ساختگی

قابل توجّه اینکه بعضی از حدیث سازان ماهر، متن آن حدیث ساختگی را تغییر داده و با این لفظ آورده اند: «اگر در میان شما برانگیخته نمی شدم، عمر برانگیخته می شد.» در «میزان الإعتدال» متن آن چنین آمده است: «رشدین بن سعد مهری مصری، از زهرهبن معبد، و یونس بن یزید روایت می کند و از او قتیبه، و ابوکریب و عیسی بن مثرود و گروهی روایت می کنند. احمد گفت: برای او مهم نیست که از چه کسی روایت می کند و در نقل حدیث سهل انگار است و گفت:

امیدوارم که شخصی با حدیث های درست و صحیح باشد و ابن معین گفت: قابل توجّه نیست و ابوزرعه گفت: ضعیف است. و جوزجانی گفت: منکرهای بسیاری

۱- ۱) . بغیه الوعاه/ ۴۴۰.

دارد. گویم: او درستکار، عابد بود و حافظه ی نادرستی داشت و قابل اعتماد نبود.

سال ۱۸۸ درگذشت. ابویوسف رقی گفت: اگر شنیدی بقیه می گوید: ما را حدیث کرد ابوالحجّاج مهری، پس بدان که او رشدین بن سعد است. و از قتیبه که گفت:

چیزی در دست رشدین گذارده نشد جز اینکه آن را خواند. و نسائی گفت: ترک و رها شده است.

عمروالناقد، حدیث کرد ما را عبداللّه بن سلیمان رقی، از رشدین، از عقیل، از زهری از ابوسلمه، از أبوهریره مرفوعاً: هر چیزی زباله و آشغالی دارد و زباله ی مسجد «لا و اللّه» و «بلی و اللّه» است.

رشدین، از ریان بن قائد، از سهل بن معاذ، از پدرش مرفوعاً: کسی که روز جمعه بر بنده های زر خرید مردم مسلط شود، پُلی به سوی جهنّم برگزیده است.

احمدبن حجّاج قهستانی، حدیث کرد ما را از ابن المبارک، از رشدین بن سعد، از عمربن الحرث، از ابوالسمج، از ابوالهیثم، از ابوسعید: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فاعل و مفعول به را لعن کرد و فرمود: من از آنان دوری می جویم.

ابن ابوسری عسقلانی، ما را حدیث کرد از رشدین، از ابن لهیعه، از مشرح بن هاعان، از عقبهبن عامر مرفوعاً: اگر در میان شما برانگیخته نمی شدم، عمر به پیامبری مبعوث می شد. ابن عدی گفت: رشدین متن آن را برگرداند. جز این نیست که متنش چنین است: اگر بعد از من پیامبری بود، عمر می بود.» (۱)

ابن جوزی حدیث را در «الموضوعات» آورده است

ابن جوزی این حدیث را در «الموضوعات»، ضمن حدیث های ساختگی در فضیلت عمر آورده و گفته است: «حدیث دوم: ما را خبر داد اسماعیل بن احمد از ابن مسعده، از حمزه، از ابن عدی، از علیّ بن الحسن بن قدید، از زکریابن یحیی الوقار، از بشربن بکر، از ابوبکربن عبداللّه بن ابومریم، از ضمرهبن حبیب، از عصیف بن حارث،

۱- ۱) . میزان الإعتدال /۲ ۴۹.

از بلال بن رباح که گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: اگر من در میان شما مبعوث نمی شدم، عمر مبعوث می شد.

ابن عدی گفت: و حدیث کرد ما را عمربن حسن بن نصر حلبی، از مصعب بن سعد أبوخیثمه، از عبداللّه بن واقد، از حیوهبن شریح، از بکربن عمرو، از مشرح بن هاعان، از عقبهبن عامر که گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: اگر من در می شما مبعوث نمی شدم، عمر مبعوث می شد.

نویسنده گوید: این دو حدیث از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم صحیح نمی باشند. امّا اوّلی:

زکریابن یحیی یکی از دروغ گویان بزرگ بود. ابن عدی در باره اش گوید: او حدیث وضع می کرد. امّیا دومی: احمد و یحیی گفتند: عبداللّه بن واقد چیزی نیست. نسائی گفت: حدیث هایش متروك است. ابن حبان گفت: صحیفه های مشرح بر او مشتبه شد پس حجّت آوردن به آن ها باطل گردید.» (۱)

دفاع سیوطی

از کرده های بسیار زشت، سخن سیوطی است به دنباله ی سخن ابن جوزی و دفاع از این حدیث باطل و دروغ واضح، آن جا که گوید: «ابن عدی، ما را حدیث کرد علیّ بن حسین بن قدیر، از زکریابن یحیی وقار، از بشربن بکر، از ابوبکربن عبداللّه بن أبومریم غسّانی، از ضمره، از عصیف بن حارث، از بلال بن رباح مرفوعاً: اگر در میان شما مبعوث نمی شدم، هر آینه عمر مبعوث می شد.

و گفت: ما را حدیث کرد عمربن حسن بن نصر حلبی، از معصب بن سعد ابوحنیفه، از عبداللّه بن واقد، از حیاهبن شریح، از بکربن عمرو، از مشرح بن هاعان، از عقبهبن عامر، مرفوعاً: اگر من در میان شما مبعوث نمی شدم، عمر مبعوث می شد.

صحیح نیست. زکریا بسیار دروغ گوست و حدیث می سازد، و ابن واقد ترك شده است و به مشرح احتجاج نمی شود.

ص:۵۵۸

۱- ۱) . الموضوعات ۱/ ۳۲.

گویم: ابن حبّان زکریا را در ثقه ها آورده است، و ابن واقـد همان أبوقتاده حرانی است و ابن معین و احمد و دیگران او را ثقه دانسته اند و مشرح ثقه و راستگوست، ابوداود و ترمذی و ابن ماجه برایش روایت کرده اند.

و ابوالعبّـاس زوزنی در کتـاب «شـجره العقـل» گویـد: حـدیث کرد ما را علیّ بن الحسـین در «رقه» از ابوعبـداللّه محمّـدبن عتبه معروف به «الرملی» از حسـین بن فضل واسـطی، از عبـداللّه بن واقـد، از صـفوان بن عمرو، از راشدبن سـعد، از عبداللّه بن جبیر حضـرمی که گفت: رسـول خـدا صـلی الله علیه و آله و سـلم به عمر فرمـود: اگر من مبعـوث نمی شـدم، هر آینه تو مبعوث می شـدی. وازحـدیث ابـوبکر وابوهریره هم وارد شـده است. دیلمی گفت: خـبر داد مـا را پـدرم، از عبـدالملک بن عبـدالغفار، از عبداللّه بن عیسی بن هارون، از عطاءبن میسره ی خراسانی، از ابوهریره که آن را مرفوعاً است:

اگر میان شـما مبعوث نمی شدم، هر آینه عمر مبعوث می شد. خداوند عمر را به دو فرشـته تأیید کرده که او را توفیق می دهند و محکم و اسـتوار دارنـد. پس اگر خطا کنـد او را منصـرف می کننـد تا کارش درست باشـد. دیلمی گوید: از او پیروی کرد، راشدبن سعد، از مقدام بن معدی کرب، از ابوبکر صدیق و خداوند داناتر است.» (۱)

ردّ بر دفاع سیوطی

دفاع سیوطی از این حدیث ساختگی و موضوع، مردود است؛ چون:

نخست: زیرا سیوطی سخن ابن جوزی را تحریف کرده است. در گفته او در باطل کردن زکریابن یحیی چنین آمده است: او از دروغ گویـان بزرگ بـود؛ ولی سـیوطی بـه جـای این جمله تنهـا کلمه «کـذّاب (دروغگـو) است» را آورده است. هم چنین ابن جوزی از احمد و یحیی گفته شان را درباره ی «عبداللّه بن واقد» چنین آورده است:

«او چیزی نیست» ولی سـیوطی آن را از گفته ی ابن جوزی انـداخته برای هموارکردن گمانش بعد از آنکه گوید: «ابن معین و احمد او را ثقه دانسته اند».

۱- ۱) . اللآلی المصنوعه /۱ ۳۰۲.

و هم چنین، در سخن ابن جوزی به نقل از ابن حبّان آمده است: «ابن حبان گفت: صحیفه های مشرح بر او مشتبه شد پس حجّت آوردن به آن ها باطل گردید.» ولی سیوطی آن را به کلمه ی «به آن احتجاج نمی شود.» برگردانده است.

و نیز نکته های ظریف دیگری که بر اهل نظر پوشیده نمی ماند...

دوم: چون گفته اش درباره ی «زکریابن یحیی» چنین است: «ابن حبّان او را در ثقه ها ذکر کرده است.»

اگر این را بپذیریم، پس مخالف و معارض با طعن و باطل کردن گروهی از پیشوایان است. ذهبی گوید: «زکریابن یحیی مصری، أبویحیی وقار، از ابن وهب و کسانی که بعد از او هستند، ابن عدی گفت: حدیث را می سازد، صالح جزره او را دروغ گو دانسته است. صالح گفت: ما را حدیث کرد زکریا وقار و او از دروغ گویان بزرگ بود. و ابن یونس گفت: او فقیه و دارای حلقه ی درس بود، هشتادسال زندگی کرد و گفته شده است از بندگان صالح فقیه بود. در روزگار محنت قرآن از مصر به طرابلس مغرب رفت، ابن یونس و غیرش او را ضعیف دانسته اند.» (۱)و در «المغنی فی الضعفاء» گفت: «زکریابن یحیی وقار از ابن وهب، یکی از فقیهان بود که متّهم به دروغ گویی شد.» (۲)بلکه سیوطی خود، او را ضعیف دانسته و گفته های بزرگان را در این باره آورده است. در کتاب «الأنبیاء و القدماء» از «ذیل اللآلی المصنوعه» بعد از حدیث گوید: «گفتم: زکریا وقّار، ابن عدی گفت: حدیث می سازد. و صالح جزره گفت: از دروغ گویان بزرگ بود و ابن حبان گفت: در این حدیث خطا کرد. و عقیلی گفت: از ابن وهب حدیث باطلی را حدیث کرد.»

سوم: آن چه در ثقه شمردن «ابن واقد» آورده باطل است، در پی سخن ابن جوزی که از احمد و یحیی آورده شد که او «چیزی نیست» و از نسائی که گفت:

«حدیث او متروک است.» ولی سیوطی از سخن ابن جوزی نکوهش احمد و یحیی

۱- ۱) . میزان الإعتدال /۲ ۷۷.

۲- ۲) . المغنی /۱ ۲۴۰.

را اسـقاط کرده و نکوهش نسائی را به او نسـبت نـداده است؛ بلکه گفته: «ترک شده است.» بدون ذکر گوینده ای... و آیا این جز نیرنگ سازی بسیار زشتی است؟!...

و اگر سیوطی در پی پژوهش در این مسأله بود، بر اساس قواعد نمی بایست سخن ابن جوزی را تحریف کند و می بایست متن کامل آن را می آورد سپس در اثبات نکوهش احمد و یحیی تحقیق می کرد و یا آن را می پذیرفت و یا باطلش می کرد و ثقه بودنشـان را بـا دلیلی آشـکارا اثبـات می نمود، یـا ثقه بودن را بر جرح بـا دلیلی ترجیـح می داد اگر هر یک از دو طرف قضـیه اثبات می شد.

لکن او روشی غیر از راه پژوهشگران برگزید و مرتکب چیزی شد که جایز نیست...

و حقیقت این چنین است: اگر ثقه شـمردن «ابن واقد» از سوی احمد و یحیی ثابت شود، جرح آن دو - با نقل ابن جوزی با آن توثیق تعارض پیدا می کند و در نتیجه هر دو ساقط می شوند و جرح نسایی بدون معارض می ماند و همین برای ضـعیف بودن آن مرد، بسـنده است. در حـالی که گروهی در این امر با نسائی موافق هسـتندماننـد أبوزرعه و أبوحاتم و بخاری و ابن سـعد و صالح جزره و الحربی و ابن عدی و دارقطنی و ابوداوود و ابونعیم و دیگران؟! بلکه به فرض ثابت شدن توثیق احمد و یحیی، با این همه توجّهی به او نمی شود... ذهبی گفت: «ق:

عبـداللّه بن واقـد، أبوقتاده ی حرانی سال دویست و ده مُرد. بخاری گفت: درباره اش سـکوت کردند و نیز گفت: او را ترک و رها کردند. و ابوزرعه و دارقطنی گفتند:

ضعیف است. و ابوحاتم گفت: حـدیثش بی پایه است و عبداللّه بن احمد از ابن معین روایت کرد: او چیزی نیست و دولابی از عبّاس بن یحیی روایت کرد: چیزی نیست. و نیز گفت: مشکلی ندارد، غلط بسیار دارد.»

ابن عدی، ما را حدیث کرد از ابن حوصا، از ابن عبّاس بن محمّد، از ابن معین:

ابوقتاده حرانی ثقه است. و عبداللّه بن احمد گفت: به پدرم گفتم:

یعقوب بن اسـماعیل بن صبیح گفت که ابوقتاده ی حرانی دروغ می گفت، پس نزد او بسیار گران آمد و گفت: مردم حران به او حمله می برند، ابوقتاده راستی را

برمی گزید، و دیدم که او شبیه اصحاب حدیث بود و در جای دیگری احمد گفت:

مشکلی ندارد، مردی صالح شبیه پرهیزکاران بود، و شاید خطا هم کرده باشد و جوزجانی گفت: ترک شده است.

یحیی بن بکیر گفت: ابوقتاده بر لیث وارد شد در حالی که جبه ای پشمی پوشیده بود و در استخوان کتفی می نوشت، مقداری پشم در پوست گردویی قرار داده و از آن می نوشت. هنگامی که به خانه اش رفت، هفتاد دینار برایش فرستاد، پس آن را برگرداند.

و ابن حبّان گفت: ابوقتاده از عابدان جزیره بود، از دقّت و درستی غفلت کرد، پس در حدیث هایش منکرها جا گرفت، بنابراین جایز نیست که به خبرش احتجاج شود.» (1)و ابن حجر گفت: «میمونی به نقل از احمد گفت: ثقه است جز اینکه چه بسا خطا می کرد و از مردمان نیک بود و به زاهدان شباهت داشت، و دارای هوش بود. و عبداللّه از پدرش مانند آن را گفت و افزود: به او گفته شد: قومش درباره اش اشکال می کنند، گفت: مشکلی نداشت. گفتم: آنان می گویند: میان سفیان و یحیی بن أبوأنیسه فرق نمی نهاد، گفت: چه بسا که برایش خلط شده باشد، امّا او باهوش بود.

گفتم: یعقوب بن اسحاق بن صبیح آورده است که او دروغ می گفت: پس این سخن برایش بسیار گران آمد و گفت: ابوقتاده راستی را برمی گزید و او را ستایش کرد.

گفت: او را دیدم که شبیه اصحاب حدیث بود، و گمان کنم تدلیس می کرد و شاید بزرگسال که شد، قاطی کرد.»

عبداللّه بن احمد گفت: و یحیی بن معین گفت: او ارزشی ندارد، و دوری به نقل از یحیی گفت: ثقه است. و ابن أبوحاتم گفت: از أبوزرعه درباره اش پرسیدم و گفتم:

حدیث او ضعیف است؟ گفت: آری، از او حدیث نقل نمی شود. گفت: و از پدرم درباره اش پرسیدم، گفت: درباره اش اشکال کرده اند، حدیث نادرست دارد و

۱- ۱) . میزان الإعتدال /۲ ۵۱۷.

حدیثش بی پایه است. و بخاری گفت: او را ترک کرده اند حدیث نادرست دارد و در جای دیگر گفت: درباره او سخن نگفته اند. و نسائی گفت: ثقه نیست. جوزجانی گفت: حدیثش متروک است. بخاری گفت: سال ۲۰۷ مُرد. أبوعروبه ی حرانی گفت:

اصحاب، آورده اند که سال ۲۱۰ مُرد.

گویم: و ابن سعد گفت: ابوقتاده فضیلت و عبادت داشت ولی در حدیث چنین نبود. و بزار گفت: حافظ نبود و به گفته ی ابوحنیفه عفیف و متفقّه بود و نادرست می گفت و به صواب و درستی برنمی گشت. و ابن حبّان گفت: از عبادت کنندگان جزیره بود، پس از دقّت غفلت کرد و از روی گمان حدیث کرد پس نادرست ها در حدیثش وارد شده است. پس احتجاج به خبرش جایز نیست. و صالح جزره گفت: ضعیف سستی است. و حربی گفت: غیر از او ثقه تر از اوست و حربی چنین سخنی را درباره ی کسی می گوید که بسیار ضعیف است و ابوعروبه گفت: اتّکا بر حافظه اش می کرد پس خطا می کرد و ابن عدی گفت: او نزد من کسی نیست که به عمد دروغ می گوید، فقط خطا می کرد. و أبوداوود گفت: مردم حرّان او را ضعیف می دانند و احمد از او برای ما حدیث نقل کرده است. و گفت: جز این نیست که از زبانش برمی آمد. و حاکم ابواحمد گفت: حدیثش بر پا و استوار نیست و ابونعیم اصفهانی گفت: از هاشم و ابن جریج منکرهایی روایت کرد.» (۱)امّا درباره ی ادّعای سیوطی که «غیر از آن دو»- یعنی غیر از احمد و یحیی «ابن واقد» را ثقه شمرده اند؛ ما در کتاب های رجال چیزی که بر آن دلالت کند نیافتیم. و اثبات آن بر عهده ی مدّعی است... آری، نکوهش درباره ی او را از گروهی از استوانه ها آورده اند افزون بر احمد و یحیی، آن گونه که از عبارت های «المیزان» و «تهذیب التّهذیب» و هم چنین در دیگر کتاب ها دانسته شد... پس در «الضعفاء و المتروکین» نوشته ی ابن جوزی آمده است: «عبداللّه بن واقد، ابوقتاده ی حرانی، به حدیث و زهد مشهور است. ابوحاتم گفت: حدیثش بی پایه است و دارقطنی و غیر

۱- ۱) . تهذیب التّهذیب ۶/ ۶۶.

او گفتند: ضعیف است.

و امّا احمد گفت: مشکلی ندارد و چه بسا خطا کند و بخاری گفت: او را ترک کردند.»

و در «تقریب التهذیب» است: «عبداللّه بن واقد حرانی، ابوقتاده اصلش از خراسان است: ترک و رها شده است و احمد او را ستایش می کرد و گفت: شاید که مسن شد و دیوانه شد و از نه سالگی تدلیس می کرد. سال ۲۱۰ درگذشت.» (۱)وسندی در«مختصر تنزیه الشریعه» گفت: «عبداللّه بن واقد أبوقتاده حرانی، یک خبرساختگی وهتک حرمت کننده راروایت کرده که ذهبی گوید:همان آفت او است. وابن جوزی گفت: درحدیث خود دسیسه کرد.وخودش نادان وکم هوش بود.»

بلکه سیوطی خودش هم او را سرزنش کرده این از شگفتی های نوین است که در کتاب الجهاد از «ذیل اللآلی المصنوعه» چنین گفته است: «دیلمی: پدرم خبرم داد، از عبدالباقی بن محمّد، از احمدبن محمّدبن عمران، از حسن بن احمدبن سعید الرهاوی، از سعید، از عثمان بن مطر، از قیس بن الربیع، از ابواسحاق، از عبداللّه بن واقد، از ابوسعید که مرفوعاً گوید: کسی که یک روز ملازم کاری در راه خدا باشد، ثواب آزادکردن هزار مرد را دارد که هر یک از آن مردان هزار سال خداوند را عبادت کرده است. عثمان بن مطر متروک و رها شده است و هم چنین عبداللّه بن واقد.»

پس به طور خلاصه: ضعیف بودن «عبداللّه بن واقد» نزد پژوهشگران ثابت است. بلکه وجود او در سند حدیث ساخته شده بر ضعف و سستی این حدیث افزوده است که «اگر من میان شما مبعوث نمی شدم، عمر مبعوث می شد.» و از این جا ذهبی در «المیزان» این حدیث را به عنوان احادیث ضعیفه به سبب او در شرح حال ابن واقد آورده است، آن جا که گوید: «ابوخیثمه مصعب بن سعید، از عبداللّه بن واقد، از حیاهبن شریح، از بکربن عمرو، از مشرح، از عقبهبن عامر که گفت،

۱- ۱) . تقریب التّهذیب ۱/ ۴۵۹.

رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: اگر در میان شما مبعوث نمی شدم، عمر در میان شما مبعوث می شد.» (۱)چهارم: آن چه در راستای توثیق «مشرح» آورده است، توسّط آن چه پیشتر در وجوه ضعف او از عقیلی و ابن حبّان و ابن جوزی آمده است، باطل می شود.

و پنجم: چون آن چه از زوزنی آورده است، در سندش «ابن واقد» نیز هست که آن را دانستید. و هم چنین در سندش «راشدبن سعد حمصی» نیز هست که دارقطنی و ابن حزم او را ضعیف دانسته اند. ابن حجر در شرح حال او گوید: «حاکم ذکر کرده که دارقطنی او را ضعیف شمرده و هم چنین ابن حزم او را تضعیف کرده است. و بخاری گوید که او در صفین همراه معاویه بوده است.» (۲)بلکه همین در سقوطش بسنده است که بخاری آورده که همراه با گروه سرکش (فئه باغیه) خارج شده است... ضمن اینکه او از مردم حمص است و آنان در بغض با امیرالمؤمنین علیه السلام و دشمنی با او معروف و مشهور می باشند و به همین ترتیب به بی شرمی موصوف هستند، که بر آنان که به «معجم البلدان» (۳) و «شرح مقامات الحریری» و دیگر کتاب ها مراجعه کنند، پوشیده نمی ماند.

ششم: چون در سند حدیث ابوهریره که دیلمی آن را روایت کرده و سیوطی آن را در تأیید حدیث ساخته شده آورده است «اسحاق بن نجیح» است که او نزد ناقدان حدیث و علمای رجال، از دروغ گوترین مردمان است:

ابن جوزی در «الضعفاء و المتروکین» گوید: «اسحاق بن نجیح، أبوصالح ملطی، دروغ گوترین مردم است.»

۱- ۱) . میزان الإعتدال /۲ ۵۱۹.

۲- ۲) . تهذیب التّهذیب /۳ ۲۲۶.

۳- ۳) . معجم البلدان /۲ ۳۰۴. آمده است: «از شگفتی هایی که در آن تأمّل کردم در مورد شهر حمص و هوا وزمین آلوده اش که باعث فساد عقل می شود و به طوری که به حماقت مردمش مثال زده می شود و اینکه در جنگ صفین به همراهی معاویه دشمن ترین افراد با علی بودند و بیشترین تحریک و جدیّت در جنگ با او را داشتند.»

و ذهبی در «میزان الإعتدال» گوید: «احمد گفت: او از دروغ گوترین مردم است و یحیی گفت: به دروغ گویی و ساختن حدیث معروف است. یعقوب فسوی گوید: حدیثش نوشته نمی شود و نسائی و دارقطنی گفتند: متروک است و فلّاس گفت: صراحتاً وضع و حدیث سازی می کرد...

و یزیدبن مروان خلّال گفت: حدیث کرد ما را اسحاق بن نجیح، از عطا، از ابوهریره مرفوعاً: برای هر پیامبری دوستی از امّتش می باشد و دوست من عثمان است. و این نیز باطل است و دلیل بر آن گفته ی ایشان علیه السلام است: اگر از این امّت دوستی می گرفتم، ابوبکر را به عنوان دوست برمی گزیدم. احمدبن حنبل نسبت به آن چه پسرش عبداللّه از او روایت کرد، گوید: اسحاق بن نجیح از دروغ گوترین مردمان است. از پیامبر و ابن سیرین با رأی و نظر ابوحنیفه حدیث نقل می کند. و احمدبن محمّد قاسم بن محرز گوید: شنیدم یحیی بن معین می گوید: اسحاق بن نجیح ملطی بسیار دروغ گو، دشمن خداوند، مردی بد و خبیث است. و عبداللّه بن علی مدینی گوید: از پدرم درباره ی اسحاق ملطی پرسیدم، گفت: چیزی نیست و از اباطیل ملطی است...» (۱)و ذهبی در «المغنی فی الضعفاء» درباره اش چنین گوید: «اسحاق بن نجیح ملطی از عطاء خراسانی و فرزند نجیح: به ساختن حدیث معروف است.» (۲)و ابن حجر گفت: «احمد گوید: اسحاق از دروغ گوترین مردمان است، از البتی - یعنی عثمان - و از ابن سیرین با رأی ابوحنیفه حدیث نقل می کند. و ابن محرز گفت:

شنیدم ابن معین گوید: بسیار دروغ گو، دشمن خداوند، مردی بد و خبیث است. و ابن ابی شیبه از او نقل کرده: در بغداد قومی حدیث می ساختند؛ از جمله اسحاق بن نجیح ملطی و ابن ابی مریم از او می گوید: او در دروغ و جعل حدیث معروف بود و عبداللّه بن علی بن مدینی گوید: از پدرم در باره اش پرسیدم با دستش اشاره ای کرد؛ یعنی چیزی نیست و او را ضعیف به شمار آورد. و در جای دیگری

۱- ۱) . میزان الإعتدال /۱ ۲۰۰.

۲- ۲) . المغنی فی الصنعفاء /۱ ۷۴.

گفت: شگفتی هایی روایت کرده است و عمروبن علی گفت: بسیار دروغ گوست و حدیث وضع می کرد. و جوزجانی گفت: ثقه نیست و از ظرف های امانت نیست و علیّ بن نصر جهضمی و بخاری گفتند: حدیث هایش منکر است. و نسائی گفت:

حدیث هایش ترک شده است. و یعقوب فسوی گفت: حدیثش نوشته نمی شود. و صالح بن محمّد گفت: حدیثش متروک است. و ابواحمدبن عدی گفت:

حدیث هایش ساختگی است و خودش وضع کرده است و عموم حدیث هایی که از ابن جریج رسیده شامل هر منکر است که بر آن وضع کرده است و از ضعفاء بودنش کاملاً آشکار است و او از کسانی است که وضع حدیث می کند.

گویم: نسائی در «التمییز» گوید: بسیار دروغ گوست. و ابواحمد حاکم گفت:

حدیثش منکر است و ابن حبّان گفت: دجّالی از دجّال هاست صراحتاً حدیث می سازد و برقی گفت: منسوب به دروغ گویی است و جوزجانی گفت: بسیار دروغ گو و بسیار حدیث ساز است. پذیرش خبرش جایز نیست و نه احتجاج به حدیثش؛ واجب است وضعش بیان شود و ابوسعید نقّاش گفت: به ساختن حدیث مشهور است. و ابن طاهر گفت: دجّالی بسیار دروغ گو است. و ابن جوزی گفت:

اجماع کرده اند که او حدیث می ساخته است و دولابی و ساجی و عقیلی و دیگرانی او را در شمار ضعیف ها آورده اند.» (۱)بلکه سیوطی خود نیز او را ضعیف شمرده است. در ذیل «اللآلی المصنوعه» پس از نقل حدیثش «هر پیامبری دوستی از امّتش دارد و دوست من عثمان بن عفان است» گوید: ابن جوزی آن را در احادیث سست (واهیات) آورده است. و گوید:

اسحاق بن نجیح به دروغ گویی و ساختن حدیث معروف است. ابن حبّان گفت:

صراحتاً از پیامبر حدیث وضع می کرد. و یزیدبن مروان گوید: یحیی گفت: بسیار دروغ گوست و ابن حبّان گفت: از اشخاص ثَبِت، حدیث های ساختگی روایت می کند که احتجاج به آن ها جایز نیست. و در «المیزان» گوید: این از دروغ های

ص:۵۶۷

۱- ۱) . تهذیب التّهذیب ۱/ ۲۵۲.

اسحاق است.»

و در کتابش «الاطعمه» بعد از حدیثی گوید: اسحاق بن نجیح دروغ گوست و حدیث می سازد.

پس مایه ی شگفتی است که در این مقام حدیث این دجّال بسیار دروغ گو را به عنوان تأیید حدیث ساخته شده در فضل عمر می آورد؟!

افزون بر این همه: در اسناد حدیث أبوهریره، «عطاء خراسانی» هست که بخاری و عقیلی او را در ضعیف ها آورده اند که بر سعیدبن مسیب دروغ می بست. و ابن حبّان گفت: حافظه ی بدی داشت و اشتباه می کرد و خود نمی فهمید. پس احتجاج به او باطل شد. این مطلب در شرح حال او در «میزان الإعتدال /۳ ۷۴» و «تهذیب التّهذیب /۷ ۲۱۲» آمده است.

و هم چنین نقل عطّار از ابوهریره هم مرسل است. ابن حجر گوید: «از صحابه مرسلاً روایت شده است، مانند ابن عبّاس و عدی بن عدی کندی، و مغیرهبن شعبه و ابوهریره و ابوالدرداء و انس و کعب بن عجره و معاذبن جبل و دیگران.»

گوید: «طبرانی گفت: جز از انس از هیچ یک از صحابه شنیده نشد.» (۱)و اگر این حدیث مرسل باشد و واسطه شناخته نشود، این حدیث را از این جهت نیز اعتباری نیست.

و خلاصه این که: این حدیث بسیار سست است و از این رو مناوی گوید: «و امّا خبر دیلمی از ابوهریره: اگر برانگیخته نمی شدم، عمر برانگیخته می شد؛ پس منکر است.» (۲)و امّا حدیث ابوبکر که سیوطی آن را مؤیّدی برای حدیث ساختگی قرار داده، مدارش بر «راشدبن سعد» است که پیش از این او را شناختید.

پس آشکار شد: باطل بودن حدیث دیلمی از هر دو طریق و سقوط آن از درجه ی اعتبار. و از این رو بدخشانی در «تحفهالمحبّین» آن را آورده است از

ص:۵۶۸

۱- ۱) . تهذیب التّهذیب /۷ ۲۱۲.

۲- ۲) . فیض القدیر /۵ ۳۲۵.

فردوس، از ابوبکر و ابوهریره در فصل سوم از باب فضائل عمر که آن را اختصاص به حدیث های ضعیف داده است. که بر مراجعه کننده به آن کتاب پوشیده نمی ماند.

بدین ترتیب دفاع سیوطی از این حدیث ساخته شده سست، فرو می ریزد و نیز هر چه به تفصیل درباره ی آن آورده است.

و خداوند را بر این مطلب سپاسی است بی پایان.

ص:۵۶۹

۱۴– وجوه استدلال شیعه به روایت های اهل سنّت

اشاره

دهلوی گویـد: «پس اگر روایت های اهل سنّت را معتبر دانستی، آنگاه به طور کلّی معتبر هسـتند؛ وگرنه الزام آن ها ساقط می شود، چون آنان فقط به یک روایت ملتزم نمی شوند.»

گویم: سقوط و سستی این سخن به وجه های زیر آشکار می شود:

۱ – باطل بودن احتجاج های او به این گفته

برای شـیعیان هم جایز می شود الزام «دهلوی» و دیگر دانشـمندان اهل سنّت به همین بیانی که در مورد الزام آنان آورده است. پس می تواننـد همین پاسـخ را بدهنـد - به کسـی که به یـک روایت آنـان احتجـاج کنـد از بـاب الزام - و بر این اسـاس تمـام احتجاج های «دهلوی» در کتابش «التحفه» باطل می گردد.

۲ – نقض با استدلال مسلمانان

اگر این سـخن صـحیح باشد، استدلال مسلمانان به روایت های مخالفان از یهود و نصاری و غیرشان و ملزم کردن آن ها بدان، باطل می گردد؛ چون - بر این اساس برای ایشان هم جایز می شود که همین پاسخ را بدهند و به این ترتیب اسـتدلال مسلمانان در پرتو روایت های مخالفان به نبوّت پیامبرمان صلی الله علیه و آله و سلم باطل می شود.

ص:۵۷۰

و گویی که «دهلوی» از آن جا که خواستار یاری سه شیخ است، نمی داند - یا توجّه ندارد که سخنش چه مفاسدی را به بار می آورد!!

۳ - لزوم بسته شدن باب الزام

بلکه این سخن، بسته شدن باب الزام و احتجاج را لازم می آورد و آن مهم ترین باب علم کلام و مناظره است؛ چون هر دو طرف متخاصم به روایت های دیگری حجّت و دلیل می آورد تا او را به آن ملزم کند و هر آینه هر یک از آن دو می تواند این سخن را در پاسخ به دیگری بگوید و آن گاه باب مناظره بسته می شود و تمام استدلال های متکلّمین در دیگر کتاب های کلام باطل می شود.

۴ - وجه استدلال شیعه

استدلال اهل حق به حدیث «أنا مدینه العلم و علیّ بابها» با نقل اهل سنّت در کتاب هایشان نه از آن جهت است که آن ها معتقد به صحت و اعتبار آن روایات هستند؛ بلکه استدلال به آن ها برای اتمام حجّت بر اهل سنت می باشد و دعوت آنان به پیروی از آن و عمل به اقتضای آن و بدین گونه آن چه «دهلوی» گفته ساقط می شود و به آن اعتنا نمی شود.

۵ - قاعده اقرار

اگر قضیه ی «اقرار خردمندان بر خویشتن پذیرفته است و بر غیرشان مردود است» (۱)نزد همه خردمندان مسلّم باشد وازآن روکه حدیث «مدینه العلم» رابزرگان و دانشمندان اهل سنّت روایت ونقل کرده اند ودلالت آن رابرامامت وخلافت بلافصل امیرالمؤمنین علیه السلام توضیح داده اند، لذا استدلال شیعه بر خواسته شان بر اساس روایت های اهل سنّت صحیح و درست خواهد بود و این در نهایت متانت است.

ص:۵۷۱

۱- ۱) .اقرار العقلاء علی أنفسهم مقبول و علی غیرهم مردود.

و امّا احتجاج «دهلوی» به روایت های بعضی از همفکرانش در برتری خلفا بر اساس تک حدیث های جاعلان است، پس استناد او به آن ها و یقیناً ملزم کردن اهل حق به آن ها جایز نیست... و از این وجه نیز این سخن باطل می شود...»

۶ – اعتبار اقرار دشمن

جایگاه اهل سنّت وقتی که حدیث «أنا مدینه العلم» و غیر آن از فضائل امیرالمؤمنین علیه السلام را روایت و اثبات می کنند، جایگاه دشمن اقرار کننده است و در موضع روایت فضایل شیخ ها جایگاه دشمن مدّعی است و پیش از این برای همگان اعتبار اقرار دشمن در همه حال و باطل بودن ادّعایش جز وقتی که بر آن دلیل و برهان اقامه کند، روشن شد.

و بر این اساس استدلال اهل حق به روایت حدیث «مدینه العلم» توسّط آنان تمام می شود و برای «دهلوی» احتجاج به حدیث «خداوند چیزی نریخت...» و حدیث «اگر بعد از من...» به پایان نمی رسد چون ادّعای محض است و بر «دهلوی» است اقامه ی برهان و دلیل بر صحت این دو حدیث تا احتجاج به آن ها جایز شود.

پوشیده نمی ماند که شواهد بر اعتبار اقرار دشمن و نه ادّعایش – جز با دلیل – بسیارزیاداست ولی مادراین جابه یکی ازآن هابسنده می کنیم،وآن همان است که در «تاریخ الخلفاء»آمده است:«نقل کرداز ابراهیم بن الحسن که گفت:مدائنی به مأمون گفت:

معاویه گفت:بنی هاشم شیران وبُرّنده اند وما آقا وسروران بیشتری داریم. پس مأمون گفت: او اقرار و ادّعا کرد، پس در ادّعایش خصم است و در اقرارش مخصوم.» (۱)پس روشن شد که اراده ی «دهلوی» بر ملزم کردن اهل حق آنان که به روایت اهل سنّت در فضایل امام علیه السلام حجّت و دلیل می آورند به پذیرش «خداوند نریخت...» از خرافه هایی است که کسی کوچک ترین توجّهی به آن نمی کند...

۷– سخن رشیدالدّین

رشیدالدّین خان، شاگرد «دهلوی» در «الشوکه العمریه» گوید: «هر چند که

۱– ۱) . تاریخ الخلفاء/ ۳۲۵.

ائمّه اطهـار علیهم السـلام به مقتضای حـدیث هایی که صاحب رساله آورده است و حـدیث های دیگری که شائع و مسـتفیض است سـروران امّت می باشـند، و اگرچه خبرهـای آن برگزیـدگان، کلیـدهای مشـکلات و چراغ هـای تاریکی ها و ریشه های حکمت و مظاهر شـریعت است، امّا سخن در اسنادهای آن خبرها می باشد و چه بسیار که راویان یکی از فرقه ها نزد آنان امین و نزد دیگران مورد طعن هستند. و از این رو هر فرقه ای به درستی و صحت آن چه از راویانش رسیده معتقد است و آن چه از راویان گروه مخالف وارد شده را نکوهش می نماید.»

پس شـگفت انگیز است تغافـل «دهلوی» از این اصـل که شاگردش در مقام بحث و مناظره ذکر کرده است... و از شـیعه مطالبه پـذیرفتن «خداوند نریخت...» و خرافات امثال آن را می نماید، آن هم در برابر احتجاج شـیعه به روایت های اهل سـنّت در باب فضایل امیرالمؤمنین علیه السلام و اهل البیت طاهرین علیهم السلام ...

۸ – سخن دهلوی در آغاز کتاب «التحفه»

خود «دهلوی» در آغـاز کتـاب «التحفه» آورده است که در آن ملتزم به احتجـاج با شـیعه شـده است نسـبت به آن چه در کتاب هـای معتبرشـان هست؛ چون هر دو طرف متخـاصم دیگری را به تعصّب و عناد نسبت می دهـد و به روایت هایش اعتماد نمی کند... شگفت از او که چگونه این التزام را فراموش کرده است؟ و لذا چگونه به «خداوند نریخت ...» و دیگر خرافات احتجاج کرده است؟ و چگونه از شـیعه خواسـتار پـذیرش این خرافات شده است؟ و آیا این جز تهافتی غریب و تناقضـی شـگفت انگیز است!!

۹ – سخن پدرش

شاه ولیّ اللّه دهلوی در پایان کتابش «قرّهالعینین فی تفضـیل الشـیخین»، بهماننـد سـخن رشـید، تصـریح کرده و گفته است که جایز نیست مناظره با امامیه با حدیث های صحیحین چه رسد به دیگر حدیث ها... پس بدان مراجعه شود.

ص:۵۷۳

۱۰ – باطل بودن دو حدیث ادّعاشده

درستی و صحت حدیث مدینه العلم از نظر ثابت بودن سند و دلالتش به تفصیل بر اساس تصریح بزرگان علمای اهل سنّت کاملاً آشکار شد و نیز باطل بودن «خداوند نریخت...» و «اگر بعد از من...» پس خواستن از اهل حق به معتبر دانستن این دو حدیث – پس از آن همه و التزام نداشتن به مقتضای حدیث «مدینه العلم» ۸بسیار بی خردانه است.

و بدین ترتیب انطباق مَثَلی که آورده بر خودش آشکار می شود، و خداوند سبحان نگهدارنده و او ولیّ توفیق است و خداوند بر سرورمان محمّد و خاندان پاک و پاکیزه اش درود فرستد و لعنت خداوند بر همه ی دشمنانشان از اوّلین و آخرین.

میلانی گوید:

این پایان سخن درباره ی گفته ی «دهلوی» در پاسخ به حدیث «أنا مدینه العلم» است و اکنون متعرّض سخنان دیگر دانشمندان اهل سنّت در این باب می شویم و خداوند یار و یاور است.

ص:۵۷۴

با دیگر دانشمندان در آن چه درباره ی حدیث «مدینه العلم» گفته اند

اشاره

اکنون که از نقض گفته های «دهلوی» درباره ی حدیث «من شهر دانشم و علی در آن است» و باطل کردن لغزش هایش در تضعیف آن، آسوده خاطر شدیم مناسب است که متعرّض سخنان دیگر دانشمندان و محدّثان اهل سنّت نسبت به این حدیث شویم یا درباره ی حدیث «من خانه ی حکمتم و علی در آن است» در راستای خاموش کردن دشمنی و ادای حق مطلب پیش رویم و خداوند ولیّ توفیق است.

۱- با سخن عاصمی درباره ی حدیث

اشاره

«أنا مدینهالعلم»

ابومحمّد احمدبن محمّدبن علی عاصمی چنین گوید:

«درباره ی تأویل این حدیث سخن گفته اند:

خوارج و همفکرانشان گفتند که مراد از «علیٌ بابُها» بلندی در، از ریشه ی علوّ است علی هم به معنی عالی است نه اسم عَلَمی که علی مرتضی علیه السلام به آن نامیده شده بود. گفته می شود: شیءٌ عالٌ و علی و باب عال و علی مانند سامع و سمیع، عالم و علیم و قادر و قدیر.

و جز این نیست که می خواهند به مرتضی ضربه زنند و درجه و مقامش را پایین آورند و هیهات که روز بر دیدگان پوشیده شود.

گروهی از مخالفانشان گویند هنگامی که مرتضی علیه السلام درِ آن شهر باشد و کسی

به آن شـهر جز از درش نرسد، پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم نیز شهر دانش و نبوّت است و کسی به علم پیامبر نمی رسد جز از سوی علی.

و این نیز زیـاده گویی و تجـاوز از حـدّ و مرز است، پنـاه می بریم به خداونـد از آن چه موجب خشم اوست، چون آنـان بـدین وسـیله به دنبال باطل کردن امامت شیخین می باشند و سپس باطل کردن امامت ذوالنورین! و اگر امر چنان باشد که آنان گفته انـد، کسـی به دانش، احکام، حـدود و شـرایع اسـلام جز از سوی او نمی رسـد و در نتیجه هر حدیثی که مرتضـی در طریق آن نباشد باطل می شود، و در پی آن باطل شدن بسیاری از شرایع دین که امّت با یقین بر آن اجماع کرده اند، لازم می آید.

امّا وجه حدیث نزد ما: آن شهر خالی از چهار در نیست؛ چون بر چهار رکن و سبب برپا و ساخته شده است و در هر رکن یک در است و مرتضی یکی از درهایش بود و خلفای سه گانه ی پیش از او، آن سه در دیگر بودند. با این همه اگر این حدیث در معنا و حکم صـحیح باشد، مخصوص گردانیدن او به «باب مدینه العلم» توسط پیامبر صـلی الله علیه و آله و سلم دلالت می کند بر اینکه دانش، خبرگی، کمـال در حکمت و اسـتواری قضاوت مخصوص اوست و همین رتبه و فضـیلت و منقبت با شـرافت و جلالت، او را بسنده است.» (۱)

دلالت حدیث بر مذهب امامیه

گویم:

شکّی نیسـت که وجه دوم صـحیح است؛ ولی عاصـمی آن را به غلـو و تجـاوز از حـد متّهم کرده است؛ چـون مقتضـی امـامت بلافصل امیرالمؤمنین علیه السلام بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم خواهد شد، لذا از آن استعاذه نمود؛ در حالی که معنی حقیقی حدیث «أنا مدینه العلم و علیّ بابها» همانی است که امامیّه ذکر کرده اند و فرمایش حضرت صلی الله علیه و آله و سلم «فمن أراد العلم فلیأت الباب» همان گونه که حاکم و چندین نفر دیگر

۱- ۱) . زین الفتی فی تفسیر سوره هل أتی. دست نویس.

روایت کرده انـد. و فرمایش حضـرت «فمن أراد العلم فلیأت باب المـدینه» آن گونه که سویـد الحـدثانی روایت کرده است، و فرمـایش حضـرتش، «فمن أراد المـدینه فلیـأت البـاب» آن گونه که حاکم در «المسـتدرک» روایت کرده و فرمایش حضـرتش «فمن أراد المـدینه فلیأتهـا من بابهـا» آن گونه که محمّـدبن جریر طبری در «تهـذیب الآثار» روایت کرده و فرمایش حضـرتش: «فمن أراد العلم فلیـأته من بـابه» آن گونه که طبرانی در «المعجم الکبیر» روایت کرده و فرمـایش حضـرتش «یـا علی کـذب من زعم أنّه یـدخلها من غیر بابهـا» آن گونه که ابوالحسن حربی در کتاب «الأمالی» روایت نموده و فرمایشـش: « و لا تؤتی البیوت الا من ابوابها» آن گونه که ابن مغازلی در «المناقب» روایت کرده و گفته اش: « کـذب من زعم انّه یصل الی المدینه الّا من قبل الباب» آن گونه که باز ابن مغازلی در «المناقب» روایت کرده است...

تمامی این ها شواهد روشن و دلیل های تابناکی بر این معنی می باشند.

بلکه گفته هـای بزرگـان دانشـمندان اهل سنّت در شـرح حـدیث «من شـهر دانشم» بر این معنی صـراحت دارد. مناوی گویـد: «مصـطفی صلی الله علیه و آله و سلم شهر گردآورنده ی معنی تمام ادیان است که به ناچار باید دری داشته باشد، پس خبر داد که درش علی است هر کس راهش را پی گرفت وارد آن شـهر شود و هر کس آن را به خطـا رفت راه هـدایت را به خطا رفته است.» (1)و هم چنین گفت: «حرالی گفت: پیشـینیان و پسـینیان به درستی دانسـته اند که فهم کتاب خدا منحصر به دانش علی است و کسی که آن را نداند از دَری گمراه شده که از پشت آن خداوند حجاب را از دل ها برمی دارد تا یقینی که با برداشتن پرده تغییری نمی کنـد، محقّـق شـود. سـخن او تـا ایـن جـاست.» (2)و نیز گویـد: «مصـطفی صـلی الله علیـه و آلـه و سـلم شـهر گردآورنده ی معانی تمام ادیان است و به ناچار برای آن شهر دری باید تا از آن وارد شد، پس خبر داد که درش علی است،

۱- ۱) . فیض القدیر فی شرح الجامع الصغیر /۳ ۴۶.

۲- ۲) . همان/ ۴۷.

پس هر کسی راهش را گرفت وارد آن شهر شود و هر کس نه پس نه.» (1)و محمّدبن اسماعیل، امیر یمانی، پس از گفتاری در معنی این حدیث گوید:

«هرگاه این را دانستید، درمی یابید که خداوند وصی علیه السلام را به این فضیلت شگفت آور اختصاص داد و شأنش را منحصر به فرد نمود؛ برای آنکه او را باب شریفترین چیز در جهان هستی قرار داد که دانش است و آن دانش را هر کسی که خواهان است با استمداد از او دریافت می کند، بلکه او باب شریفترین دانش هاست که دانش های نبوی می باشد و آن هم دانش جامع ترین آفریده ی خداوند که سرور فرستادگانش صلی الله علیه و آله و سلم است. و هر شرافتی از این شرافت فرو می ریزد و گذشتگان و آیندگان در برابرش سرِ تعظیم فرود می آورند و همان طور که باب مدینه العلم را ویژه ی او قرار داد، از او چیزها و دانش هایی تراوید که دلیل هایش به زودی برای شما آورده می شود.» (2)بنابراین انکار عاصمی نسبت به این معنای واضح حدیث با تمام لفظهای گوناگونش بسیار شگفت انگیز است؛ با وجود آنکه تعدادی از شرح کنندگان حدیث و دیگران بدان اعتراف کرده اند.

و از نشانه های برتری حق این که: «سخاوی» و «زرکشی» در «المقاصد الحسنه» و «الدرر المنتثره» حدیث مدینه العلم را با حدیث «علی از من است و من از علی هستم و از من جز خودم و علی ادا نمی کند» تأیید کرده اند که این به صراحت دلالت دارد بر منحصربودن ادای احکام و غیر آن از طرف رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به علی صلی الله علیه و آله و سلم بدین ترتیب معنی حدیث «مدینه العلم» نزد آن دو نفر همان معنی است

۱- ۱) . التیسیر فی شرح الجامع الصغیر ۱/ ۲۸۴.

۲- ۲) . الروضه الندیه، ۷۶.

که ذکر کردیم و آن این که جز از راه امیرالمؤمنین نمی توان به دانش رسول خدا رسید.

هر کس که خواهد ایمان بیاورد و هر کس که خواهد کفر ورزد.

و امّا انتقاد عاصمی در این مورد که به دانش و احکام و حدود و شرایع اسلام جز از سوی علی نمی توان رسید، سخنی بی پایه و بی مایه است؛ چون پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم اطّلاع داده که راه رساننده ی به آن، تنها همان راه علی علیه السلام است، و هر کس گمان برد که از راه دیگری به آن می رسد، افترازننده ای بسیار دروغ گوست، و برای آشکارسازی دروغ گویی آنان این فرمایش حضرت صلی الله علیه و آله و سلم بس است که فرمود:

«ای علی دروغ گفته هر کس گمان برد که از غیر درش وارد آن می شود.» و نیز فرموده ی ایشان صلی الله علیه و آله و سلم : «دروغ گوید هر کس گمان برد که جز از آن در به آن شهر می رسد.»

و اگر بپذیریم که بعضی نه از راه او به چیزهایی دست یافته اند این دست یافتن بر اساس راه و روش معتبر و دستور داده شده نیست؛ بلکه رسیدنشان مانند دست یابی دزد و از دیوار بالارونده است. خداوند عزّوجلّ می فرماید:

«وَ لَیْسَ الْبِرُّ بِأَنْ تَأْتُوا الْبُیُوتَ مِنْ ظُهُورِها، وَ لکِنَّ الْبِرَّ مَنِ اتَّقی وَ أْتُوا الْبُیُوتَ مِنْ أَبْوابِها» (۱)

«نیکوکاری آن نیست که از پشت خانه ها وارد آنها شوید، ولیکن نیکوکاری برای کسی است که پروا پیشه می کند و از درها به خانه ها وارد شوید»

و از این رو امیرالمؤمنین علیه السلام در یکی از خطبه هایشان فرموده است: «ماییم شِعار (۲) و اصحاب، ماییم خازنان و ابواب، و خانه ها را جز از باب ها وارد نمی شوند. هر که از غیر درهای آن ها داخل شود سارق نامیده می شود.» (۳)و شیخ سلیمان قندوزی این سخن را ضمن شواهد حدیث «مدینه العلم» آورده است. (۴) همان گونه که در کتاب «نهج البلاغه» آمده است که بزرگان دانشمندان اهل سنّت اعتراف کرده اند که آن از سخنان سرورمان امیرالمؤمنین علیه السلام است و عبدالحمیدبن أبی الحدید معتزلی در شرحش چنین گوید:

۱- ۱) . بقره/ ۱۸۹.
۲- ۲) . شِعار به لباسی که از همه ی لباس ها به بدن نزدیک تر است اطلاق می شود و «نحن الشّعار» در فرمایش حضرت علیه السلام اشاره به نزدیکی امامان و اختصاص ایشان به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم دارد.
۳- ۳) . نهج البلاغه صبحی الصالح/ ۲۱۵.
۴- ۴) . ینابیع المودّه /۱ ۷۵.

«سپس آورده است که وارد خانه ها جز از درهایش نمی شود.» خداوند متعال فرموده است:

«وَ لَیْسَ الْبِرُّ بِأَنْ تَأْتُوا الْبُیُوتَ مِنْ ظُهُورِها، وَ لکِنَّ الْبِرَّ مَنِ اتَّقی وَ أْتُوا الْبُیُوتَ مِنْ أَبْوابِها»

سپس گفت: هر کس از غیر درهایش وارد شود، دزد نامیده می شود و این ظاهراً و باطناً حق است؛ امّا ظاهرش چون کسی که از دیوار خانه ها و نه از درهای آنها وارد شود، دزد است و امّا باطنش چون هر کس از غیر استادی محقّق طالب علم شود، پس از درش واردش نشده است؛ لذا شبیه ترین کس به دزد است.» (1)هم چنین لازمه این معنی که اهل حق بدان قائلند، باطل کردن هر حدیثی نیست که امام علیه السلام در سلسله ی راویانش نباشد؛ بلکه باید توجّه شود اگر از طریق اصحاب عدالت پیشه پذیرفته شده باشد و موافق با آن چه از سوی باب مدینه العلم رسیده باشد، وجهی برای ابطالش نیست و در غیر این صورت بدون تردید باطل خواهد بود. پس ادّعای عاصمی باطل شد و سپاس از آن خداوند است.

و نیز: لازمه ی این امر این نیست که هرچه امّت بر آن اجماع کرده اند ابطال شود؛ چون اگر امیرالمؤمنین علیه السلام داخل در آن اجماع باشد، پیروی از آن واجب است و انکار رسیدن به آن از طریق آن حضرت علیه السلام جائز نیست و اگر امام در آن داخل نباشد، پیروی از آن و اعتقاد به آن جایز نیست؛ بلکه در آن صورت ادّعای اجماع امّت نسبت به آن جایز نیست؛ بلکه اطلاق «شریعت های دین» بر آن از صواب به دور است.

وجه های پاسخ به تأویل عاصمی

اشاره

و امّا به این گفته عاصمی: «وجه حدیث نزد ما این است که آن شهر خالی از چهار در نیست، چون بر چهارپایه و سبب بنا شده است، پس در هر رکن یک در

۱- ۱) . شرح نهج البلاغه (ابن ابی الحدید)/ ۱۶۵.

است، و مرتضی یکی از درهایش است و خلفای سه گانه ی پیش از او نیز درهای سه گانه اند»، از چند جهت پاسخ می دهیم:

۱ – ادّعایی تو خالی است

این وجه جز ادّعایی توخالی و پنداری بیهوده نیست، نخست ادّعا می کند «آن شهر از چهار در خالی نیست» سپس بر این ادّعا چنین دلیل می آورد: «چون بر چهار رکن و سبب بنا شده است...» و نتیجه می گیرد: «مرتضی یکی از ابواب بود...» که تمام این ها ادّعاهایی بدون دلیل بلکه غیر قابل قبول هستند؛ چون چه بسا شهری خالی از چهار دَر باشد و شرط ساخته شدن شهر این نیست که بر چهار رکن و سبب بنا شود و اگر این هم پذیرفته شود، شرطی ندارد که در هر رکن یک در باشد و باز با پذیرفتن این مطلب چگونه جایز است مقایسه ی شهر دانش، با شهر مادی ظاهری؟

اهل حق از بر زبان آوردن این چنین کلمات و خیال پردازی ها و یا تمسّک به آن ها در مقام استدلال خودداری می کنند.

۲ – پیامبر تنها از یک باب نام برده است

اگر خلفای سه گانه، سه در دیگر شهر بودند، پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم همان گونه که علی را یاد کرده، آنان را یاد می نمود؛ بلکه بر او صلی الله علیه و آله و سلم بود که پیش از او آنان را نام ببرد آن گونه که عاصمی ادّعا می کند و در غیر این صورت ترجیح مرجوح در مقام ذکر کردن و ترک ذکر راجح لازم می آید که جایز نیست.

و از آن جا که حضرتش صلی الله علیه و آله و سلم جز امیرالمؤمنین علیه السلام دری برای آن شهر ذکر نکرده، باطل بودن ادّعای عاصمی در معنی حدیث آشکار می شود.

به وسیله آن چه که آوردیم برای منتقدان سخن آشکار می شود که لازمه آن چه عاصمی در پی محبّت سه شیخ از سخن باطل و بیهوده بر زبان آورده است، العیاذباللّه نسبت دادن ظلم به پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم می باشد.

۳ – پیامبر فرمان دادند که تنها به سراغ این باب روید

و رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در دنباله ی آن حدیث فرمان به رفتن به سوی آن در را داده است و او از «در» جز «علی علیه السلام » را اراده نفرموده است؛ بلکه در بعضی لفظهای حدیث به آن چنین تصریح فرموده است: «فمن أراد بابها، فليأت عليّاً». (۱)

و بسیار واضح است که چنان چه خلفای سه گانه به این مرتبه رسیده بودند حضرت صلی الله علیه و آله و سلم همانگونه آنان را یاد می فرمود که اگر مصلحتی در ذکرنکردنشان در ابتدای حدیث نبود، لااقل در پایان حدیث مردم را به آنان ارجاع و دستور به رفتن نزدشان می داد!

و حال که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به این امر اشاره ای نفرموده و به بردن علی علیه السلام بسنده کرده، چگونه جایز است که گفته شود آنان درهای سه گانه بوده اند؟ و آیا این جز دروغ و افترا می باشد؟

۴ – نام نبردن از آن سه نفر در حدیثی دیگر

اگر فرض شود پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم نام آن سه تن را به عنوان درهای دیگر شهر دانش در این حدیث، بنا بر مصلحتی ذکر نکرده اند، لازم بود که بر این معنی در حدیثی دیگر تصریح می فرمود، لیکن اثبات این مطلب کاری دشوار است.

و از این جا نیز روشن می شود که ادّعای عاصمی جز از خواهش های نفسانی برنخاسته است.

۵ – اعتراف آنان به نادانی در جاهای بسیار

از چیزهایی که گفته ی عاصمی را باطل می کند، نادانی سه شیخ نسبت به احکام و قضایا و اعترافشان به تفقه نداشتن در دین در موارد بسیار است. حال کسی که بهره ای از دانش ندارد چگونه باب مدینه العلم می شود؟

ص:۵۸۲

۱- ۱) . از جمله به حدیث در فرائدالسمطین مراجعه کنید.

۶ – نقض بر او با سخن خودش

و بالاخره، وجهی که عاصمی ذکر کرده با گفته خود او نقض می شود؛ آنجا که در پاسخ به روش شیعه می گوید: «اگر امر چنان باشد که آنان گفته اند، کسی به دانش، احکام، حدود و شرایع اسلام جز از سوی او نمی رسد و در نتیجه هر حدیثی که مرتضی در طریق آن نباشد باطل می شود، و در پی آن باطل شدن بسیاری از شرایع دین که امّت با یقین بر آن اجماع کرده اند، لازم می آید.» عین این سخن متوجّه وجهی می گردد که خود او برگزیده، (این وجه که شهر چهار باب دارد)، به ویژه این که اهل سنّت از هر یک از اصحاب مطلب می گیرند، به طوری که روایت های غیر خلفای سه گانه در مصدرهای حدیثی آنان بسیار بسیار بیشتر از روایت های خلفا می باشد.

۷ – باطل بودن سخن او از ذیل گفته اش

از سخنان عجیب عاصمی پس از آن، این است که می گوید: «با این همه اگر این حدیث در معنا و حکم صحیح باشد، مخصوص گردانیدن او به «باب مدینه العلم» توسط پیامبر علیه السلام دلالت می کند بر اینکه دانش، خبرگی، کمال در حکمت و استواری قضاوت مخصوص اوست و همین رتبه و فضیلت و منقبت با شرافت و جلالت، او را بسنده است.» بدین ترتیب بعد از تلاشی که در تأویل و توجیه حدیث به کار برده چاره ای نیافته است از اعتراف به اختصاص امیرالمؤمنین علیه السلام به این فضیلت، از این جهت که آنان با لفظ «باب مدینه العلم» یا مانند آن، نه در این حدیث، نه در حدیث های دیگر توصیف نشده اند. پس به دلالت این تخصیص و تخصیصی که ایشان در دانش، خبرگی و کمال در حکمت و استواری در قضاوت دارد، اعتراف کرده است و می افزاید: «همین از نظر رتبه و فضیلت و منقبت با شرافت و با جلالت برایشان بسنده است.» و این نمایانگر اعلمیّت امام علیه السلام است.

پس این حدیث از جهت دلالت بر اعلمیّت، دلیل بر امامت حضرتش است، همان گونه که دلالت بر امامت دارد از این رو که جز از سوی آن حضرت ارتباطی با

ص:۵۸۳

پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم نمی توان یافت.

پس گفته ی عاصمی شامل وجه دیگری از دلالت حدیث «من شهر دانشم و علی در آن است» بر امامت امیرالمؤمنین علیه السلام می باشد و خداوند با کلمات خود، احقاق حق می فرماید و باطل را با حجّت ها و بینات چیره اش باطل می کند.

۲- با سخنی دیگر از عاصمی

اشاره

بدانید که عاصمی در کتاب مذکورخود، سخن دیگری درباره ی حدیث «مدینه العلم» دارد که متن آن چنین است:

«گویم: معنی حدیث این است که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم مانند شهر است و اگر شهری مانند پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم باشد، اینکه دارای درهای بسیاری باشد، عجیب نیست؛ چون شهری که همچون پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم باشد، عجیب نیست که دارای طول و عرض و وسعت باشد مانند وسیع ترین شهر در دنیا و عجیب نیست که درهای بسیاری داشته باشد. پس علی دری از آن است در قضاوت، همان گونه که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم او را به آن مخصوص گردانید: ما را خبر داد حسین بن محمّد بستی، از عبداللّه بن ابومنصور، از محمّدبن بشر، از محمّدبن ادریس، از محمّدبن عبداللّه بن مثنی، از حمید از انس که گفت: علی قضاوتی کرد، این خبر به رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم رسید، شگفت زده شد و گفت:

«سپاس خداوندی را که حکمت را در ما اهل بیت قرار داد» و گفت:

رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم او را برای قضاوت به یمن فرستاد. او گفت: «ای رسول خدا دانشی در قضاوت ندارم.» پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم دستش را بر سینه ی او گذارد و گفت: «خداوندا قلبش را هدایت و زبانش را راستی و درستی بخش.»

گفت: در قضاوتی میان دو نفر تردید نکردم تا اکنون که در این جا نشستم.

همچنین ابوبکر صدّیق دری از آن خواهد بود که نخستین و برترین در است؛ چون پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم او را نخستین فرد در حدیثی قرار داد که یارانش را نام برد و هر یک را به یک ویژگی مخصوص گردانید، پس او دری در رحمت و رأفت و شفقت نسبت به مسلمانان بود، همان گونه که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «رحیم ترین امّتم ابوبکر است.» و در

روایت دیگری: «رؤوف ترین فرد امّتم نسبت به امّتم ابوبکر است.» و رحمت نسبت به مسلمانان جز از ریشه ی دانش نیست و بعد از صدّیق، عمربن خطاب دری در شدّت، نسبت به منافقان و مخالفان در دین بود. چنانکه پیامبر فرمود صلی الله علیه و آله و سلم : و شدیدترین آنان – و در روایتی: سخت ترین آنان در دین خداوند عمربن خطاب است.

نیز عثمان بن عفان سومین در است، در حیای راستین، به فرموده پیامبر که و صادق ترین امّتم در حیا، عثمان بن عفان است.

و دری از آن، أُبیّ بن کعب است که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم او را با علم به قرآن و قرائت آن برتری بخشید و فرمود: بهترین قاری امّت أبی بن کعب است. و روایت شده است:

قاری ترین امّت نسبت به کتاب خداوند است.

و از آن درها است: معاذبن جبل؛ زیرا که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم تنها او را در دانش برتری داد و فرمود: و داناترین امّتم بر حلال و حرام معاذبن جبل است.

و دری از آن، زیدبن ثابت است؛ زیرا پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم او را به دانش واجبات به طور ویژه و جدای از دیگران برتری داد، فرمایش اوست: داناترین امّتم به واجبات زیدبن ثابت است.

و دری از آن ابوعبیده بن جرّاح در امانتداری در اسلام است؛ زیرا پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم او را به امانت داری در اسلام مخصوص گردانید و امانت داری جز با دانش ممکن نیست. پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: هر امّتی را امینی است و امین این امّت ابوعبیدهبن جراح است.

و در حدیث دیگری درباره ی ابوذر فرمود: هر کس بخواهد به بخشی از زُهد عیسی بنگرد، به او نگاه کند.

پس سزاوار است که ابوذر هم دری از آن شهر در زهد باشد و درِ راستگویی را نیز برای او قرار داد و فرمود: زمین کسی را به پشت خود حمل نکرد و آسمان بر کسی سایه نینداخت، راستگوتر از ابوذر، پس برای او دو در قرار داد: درِ راستگویی و درِ زُهد، و زُهد در دنیا جامع تمام دانش است و در فضیلت مشابه پدرمان

ص:۵۸۵

آدم علیه السلام درباره ی این حدیث چیزهایی آوردیم که نیاز به تکرار آنها نیست.»

پاسخ به این سخن از چند وجه:

در این سخن چندین نکته هست که بعضی از آن ها را به اختصار می آوریم:

۱ – تناقض در کلماتش

این گفته او بـا سـخن پیشـین او که رد شـد، تناقض دارد، چون در آن جا ادّعا کرد «شـهر از چهار در خالی نمی مانـد، چون بر چهـار رکن و سـبب بنـا شـده است... و خلفـای چهارگانه را، چهار در منتهی به آن شـهر قرار داد.» و این جا می گویـد: «جای شگفتی نیست که آن شهر درهای بسیاری داشته باشد...» سپس نه نفر را یاد کرده و آنان را درهای منتهی به آن شهر قرار داده است آن هم با استناد به روایت های ساختگی که شرح آن ها به زودی خواهد آمد.

۲ – باطل بودن ادّعای اختصاص علی به قضاوت

و گفته اش: «پس علی دری از آن ابواب در قضاوت است» تخصیصی بدون مخصِّص است که تنها بر پایه ی تعصّب و دشمنی است، و امّا با دو حدیثی که درباره ی قضاوت حضـرت علی علیه السـلام آورده است، نمی توان حدیث «أنا مدینه العلم و علی بابهـا» را اینگونه تخصـیص زد که او فقـط بـاب قضـاوت است، بلکه دلالت دارد بر بلنـدی مرتبه او در قضاوت و داناتری او از دیگر یاران، و این امر مستلزم امامت و خلافت ایشان است از آن جهت که بیان آن در آینده خواهد آمد. ان شاءاللّه تعالی.

با این وجود، اگر به فرض این تخصـیص را در حدیث «من شهر دانشم» بپذیریم، پس در آینده خواهد آمد که تخصیص پیامبر صلی الله علیه و آله و سـلم او را به این فضـیلت تصـریحی از اوست به این که تمـام دانش ها و انواع و اقسام آن را برایش گرد آمـده است. پس به فرض اینکه معنی حـدیث «أنا مـدینه العلم» این باشد که حضـرت علی علیه السـلام بابی برای آن شـهر، در قضاوت است، باز هم ثابت می شود که او دری برای آن شـهر، در تمام دانش هاست و از این رو ابن حجر مکّی گویـد: «تنبیه: از جمله آن چه

دلالت دارد که خداوند سبحان، علی را چنان مخصوص به دانش ها فرمود که جملات نسبت به بیان آن ناتوان هستند این فرموده ی رسول اللّه است: أقضاکم علی و این حدیثی صحیح است که در آن نزاعی نیست و نیز گفته ی ایشان که: أنا دارالحکمه و در روایتی: أنا مدینه العلم و علی بابها» (۱) به گونه ای که حدیث مدینهالعلم و حدیث أقضاکم علی را دلالت کننده بر این دانسته که خداوند علی را به دانش هایی مخصوص گردانید که زبان ها از آن عاجزند.

۳ - حدیث: «رحیم ترین امّتم ابوبکر است» ساختگی است

اشاره

عاصمی در این سخن استناد کرده است به حدیث: رحیم ترین امّتم ابوبکر است؛ که از دروغ ها و باطل های ساختگی است، بر پایه ی اعتراف بزرگان حافظان اهل سنّت و علمای مشهورشان، چنان که به زودی آن را توضیح می دهیم.

و از آن جا که این حدیث از ساخته های زبان افترازنندگان و دست جاعلان و دروغ گویان می باشد، در الفاظش اختلاف بسیار می یابیم که در بعضی از آغاز تا پایان دروغ است و بعضی دیگر شامل جمله درستی است که از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در حق علی علیه السلام و بعضی یاران خاص ایشان، صادر شده است. و آن فضیلت های وارده در حدیث های صحیح است که دست های خیانتکار آن را با این حدیث ساختگی به هم آمیخته اند و ما به طور اجمال از آن پرده برمی داریم و می گوییم:

حدیث از انس بن مالک است

این حدیث را از انس بن مالک روایت کرده اند و ترمذی و ابن ماجه از صاحبان صحاح آن را نقل کرده اند... ترمذی گوید: «منقبت های معاذبن جبل و زیدبن ثابت و أُبیّ و ابوعبیده بن جراح: ما را حدیث کرد سفیان بن وکیع، از حمیدبن عبدالرّحمان، از داوودبن عطار، از معمر، از قتاده، از انس بن مالک که گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود:

رحیم ترین امّتم نسبت به امّتم ابوبکر، و شدیدترین آنان در فرمان خداوند عمر، و

۱- ۱) . المنح المکیه فی شرح القصیده الهمزیه / ۱۲۰.

راستگوترین آنـان در حیـا عثمان بن عفان، و داناترین آنان به حلال و حرام معاذبن جبل، و داناترین آن ها به واجبات زیـدبن ثابت، و قرآن خوان ترین آنان ابیّ بن کعب است و برای هر امّتی امینی است و أمین این امّت ابوعبیـدهبن جراح می باشد. این حدیث ناشناخته ای است که از حدیث قتاده جز از این وجه آن را نمی شناسیم.

ابوقلابه هم از انس از پیامبر صـلی الله علیه و آله و سـلمماننـد آن را چنین روایت کرده است: ما را حدیث کرد محمّدبن بشار، از عبـدالوهاب بن عبدالحمیـد ثقفی، از خالدالحذّاء، از ابوقلابه، از انس بن مالک که گفت: رسول خدا صـلی الله علیه و آله و سلم فرمود: رحیم ترین امّتم به امّتم ابوبکر و شدیـدترین آنـان به فرمـان خداونـد عمر، و راسـتگوترین آنـان در حیـا عثمـان، و بهترین قاری آنها أُبیّ بن کعب، و داناترین آن ها به واجبات زیـدبن ثابت، و داناترین آنان به حلال و حرام معاذبن جبل است. آگاه باشید که برای هر امّتی امینی هست و امین این امّت ابوعبیدهبن جراح است. این حدیث حسن و صحیح است.» (۱)و ابن ماجه گویـد: «ما را حـدیث کرد محمّدبن مثنی، از عبد الوهاب بن عبدالمجید، از خالد الحذاء از ابوقلابه، از انس بن مالک که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود:

رحیم ترین امّتم به امّتم ابوبکر، و شدیـدترین آنـان در دین خداونـد عمر، و راسـتگوترین آنـان در حیـا عثمـان و بهترین قـاری آنهـاأُبیّ بن کعب و داناترین آنان به حلال و حرام معاذبن جبل و داناترین به آنان واجبات بن ثابت است. آگاه باشـید هر امّتی را امینی اسـت و امیـن این امّت ابوعبیـدهبن جرّاح است.ماننـد آن را برای مـا را علیّ بن محمّـد، از وکیـع، از سـفیان، از خـالد الحذاء، از ابوقلابه حدیث کرد.» (۲)

نگاهی به رجال حدیث

امّـا «انس بن مالـک»، از دشـمنان بزرگ امیرالمؤمنین علیه السـلام است و حـدیثِ پرنـده ی بریان «طائر مشوی» از راست ترین گواه ها بر آن است؛ بلکه همین حدیث بر این امر

۱- ۱) . صحیح ترمذی ۵/ ۶۲۳.

۲- ۲) . سنن ابن ماجه ۱/ ۵۵.

دلالت دارد – به فرض ثابت شدنش – از آن جا که سه خلیفه و تعدادی از یارانشان در آن ستایش شده و در آن امیرالمؤمنین علیه السلام ذکر نگردیده است.

امّا «ابوقلابه» که مدار دو حدیث ابن ماجه و طریق دوم نزد ترمذی است، او هم نکوهش شده و روایتش پذیرفته نشده است که به زودی می آید.

و امّا «خالد الحذاء»- که از رجال ابن ماجه در هر دو نقل او و نقل دوم ترمذی است کسی است که بزرگان قوم او را مورد طعن و عیب جویی قرار داده اند؛ مانند:

شعبهبن حجّاج و ابن علّیه و حمّادبن زید و سلیمان تیمی و ابوحاتم و عقیلی نویسنده ی «الضعفاء»... که بر خوانندگان کتاب های قوم پوشیده نمی ماند و بعضی از آن ها را پس از این خواهید شنید. ان شاء اللّه تعالی.

و امّا درباره ی «عبدالوهّاب بن عبدالمجید» – که ثقفی است و در نقل دوم ترمذی و نقل اوّل ابن ماجه قرار دارد – ابن حجر عسقلانی گوید: «ابن مهدی او را از کسانی شمرده است که از کتاب های مردم حدیث می گفت و آن را آن گونه که باید حفظ نمی کرد.» گوید: «دوری به نقل از ابن معین گفت: در پایانش دیوانه شد و عقبهبن مکرم گفت: سه یا چهار سال پیش از مرگش عقلش را از دست داد.» و درباره اش گفته اند:عمروبن علی گفت: آشفته شد به طوری که عقل نداشت و از او شنیدم در حالی که عقلش را از دست داده بود و می گفت: ما را حدیث کرد محمّدبن عبدالرّحمان بن ثوبان، با آشفتگی شدید.» (1)و سبط ابن عجمی حلبی گوید: «درباره عبدالوهاب بن عبدالمجید بن صلت، عقبهبن مکرم گوید: سه یا چهار سال پیش از مرگش عقل را از دست داد، ابوداوود گفت: تغیّر یافت و عقیلی درباره اش گوید: در پایان عمرش عوض شد و ابن صلاح نیز او را در میان آنان یاد کرده است.» (2)و امّا «محمّدبن بشار» – حدیث را از عبدالوهّاب که ترمذی در نقل دومش آورده روایت کرده است و به زودی نکوهش درباره او خواهد آمد. ان شاءاللّه تعالی.

و امّا نکوهش درباره سفیان ثوری – که راوی آن از «خالد» در نقل دوم به

۱- ۱) . تهذیب التّهذیب /۶ ۳۹۷.

۲- ۲) . الاغتباط بمن رمی بالاختلاط.

روایت ابن ماجه است - خواهد آمد.

و امّا «وکیع» - که راوی آن از «سفیان» در نقل دوم به روایت ابن ماجه است احمد و ابن مدینی آن گونه که در «تهذیب التّهذیب» (۱) آمده، از او بدگویی کرده اند و ذهبی در «الاعتدال فی نقد الرّجال» (۲) او را یاد کرده است.

و امّا «قتاده» - که راوی آن از «انس» در نقل اوّل نزد ترمذی است طعن های بسیار بزرگ و عیب های سنگینی دارد که بر مراجعه کننده به شرح حالش در «تهذیب التّهذیب» (۳) و دیگر کتاب ها، پوشیده نمی ماند.

و امّا درباره «داوودبن عطار» - راوی آن از «معمّر» در آغاز هر دو نقل ترمذی - «میزان الاعتدال» آورده است: «حاکم گفت: یحیی بن معین گفت: حدیثش ضعیف است. و ازدی گوید: درباره اش اشکال می کنند.» (۴) وامّا «سفیان بن وکیع» - درنقل ترمذی - نیزموردنکوهش قرارگرفته است. ذهبی گوید: «بخاری گفت: درباره اش سخن می گویند درباره ی چیزهایی که به او تلقین کرده اند و ابوزرعه گفت: به دروغ گویی متّهم است. و ابن ابی حاتم گفت: پدرم به او اشاره کرد که ورّاق خود راعوض کند؛ چرا که در نوشته های اودست می برده است.» (۵) و در «الکاشف» آمده است: «ضعیف است.» (۶) و ذهبی نیز در «المغنی فی الضعفاء» (۷) او را یادکرده و گفته است: «تضعیف شده است.» و ابوزرعه گفت: «به دروغ گویی متّهم می شد.»

این حدیث از ارسال خالی نیست

هم چنین این حدیث از ارسال خالی نیست، اگر به فرض محال، راویانش از طعن جان به در برند، حکم به صحّت دادنش جایز نیست... ابن حجر در شرح گفته ی عمر «قاری ترین ما أُبیّ است» گوید: «این چنین آن را موقوف نقل کرده است

۱- ۱) . تهذیب التّهذیب /۱۱ ۱۰۹.

۲- ۲) . میزان الاعتدال /۴ ۳۳۶.

۳- ۳) . تهذیب التّهذیب /۸ ۳۱۵.

۴- ۴) . میزان الاعتدال /۲ ۱۲.

۵- ۵) . میزان الاعتدال /۲ ۱۷۳.

۶- ۶) . الکاشف /۱ ۳۷۹.

۷- ۷) . المغنی /۱ ۲۶۹.

و ترمـذی و غیر او آن را از طریـق أبوکلابه از انس مرفوعـاً نقـل کرده انـد در ذکر أَبیّ و گروهی در آن ذکر شـده اسـت که آغازش چنین است: رحیم ترین امّتم به امّتم ابوبکر است. و در آن است: بهترین قاری آنها أُبیّ بن کعب است. تا آخر حـدیث که آن را صـحیح دانسـته است، ولیکن غیر او گفته اند: «صواب مرسل بودن آن است.» (۱)سخاوی درباره حدیث «رحیم ترین امّتم نسـبت به امّتم ابوبکر است» گوید:حدیث به مرسل بودن علّت و کاستی یافته است، و شـنیدن ابوقلابه از انس صحیح است جز این که گفته شـده است: این حـدیث را از او نشـنیده است. و دارقطنی در «العلـل» اختلاـف نسـبت به ابوقلابه درباره ی این حـدیث را آورده است و او و دیگرانی ماننـد بیهقی و خطیب در «المدرج» ترجیح داده اند که حدیث موصول، همان است که ابوعبیده نقل کرده است و بقیه نقل ها مرسل می باشد و ابن مواق و غیر او، روایت موصول را ترجیح دادند.» (۲)

مرسل، حدیثی ضعیف است

ضعیف بودن حدیث مرسل و ساقط شدن احتجاج به آن آشکار است، و ابن صلاح در «علوم الحدیث» و «سیوطی» در «تدریب الراوی فی شـرح تقریب النووی» و دیگرانی به آن تصـریح کرده اند و عبارت سیوطی چنین است: «مرسل حدیثی ضعیف است که نزد بزرگان محدّثان و شافعی به آن احتجاج نمی شود، و مسلم به همین گونه در آغاز صحیحش چنین روشی را نقل کرده است و ابن عبدالبر در «التمهید» و حاکم از «ابن المسـیب» آن را نقل کرده و مالك و بسـیاری از فقیهان و بزرگان اصول و نظر آن را نقل کرده اند...» (۳)

مرسل بودن روایت عاصمی کاملاً واضح است

عاصمی خود این حدیث را با سند مرسل روایت کرده است. او با اسنادش

۱- ۱) . فتح الباری فی شرح البخاری /۸ ۱۳۵.

۲- ۲) . المقاصد الحسنه/ ۱۲۴.

۳- ۳) . تدریب الراوی ۱ / ۱۶۲.

حدیث را از ابوقلابه از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بدون واسطه انس روایت کرده است و جرأت نکرده که ادّعا کند خود از او شنیده است و معلوم است که ابوقلابه پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم را درک نکرده چون از تابعان است و این متن روایت اوست: (1)«مرا خبر داد استادم محمّدبن احمد از ابوسعید رازی، از یوسف بن عاصم رازی بزاز، از ابراهیم بن حجّاج، از حمّاد از عاصم الأحول، از ابوقلابه که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: رحیم ترین امّتم به امّتم ابوبکر و سخت ترین آنان در دین خداوند عمر، و باحیاترین آنان عثمان بن عفان و داناترین آنان به حلال و حرام معاذبن جبل و داناترین آنان به واجبات زیدبن ثابت و بهترین قاری آنها ابیّ بن کعب است و هر امّتی را امینی است و امین این امّت ابوعبیدهبن جرّاح می باشد.»

روایت مرسل قتاده

از مراجعه به کتاب های «المصابیح» و «المشکاه» و «فتح الباری» آشکار می شود که روایت قتاده از این حدیث، مرسل است. و نیز جرأت ادّعای شنیدن آن را از أنس نکرده است و این متن گفته ی بغوی در «المصابیح» است: از أنس از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم نقل شده که فرمود: رحیم ترین فرد امّتم نسبت به امّتم ابوبکر و شدیدترین آنان به امّتم در فرمان خداوند عمر، و راستگوترین آنان در حیا عثمان، و داناترینشان به واجبات زیدبن ثابت و بهترین قاری آنها أُبیّ و داناترینشان به حلال و حرام معاذبن جبل است و هر امّتی را امینی است و امین این امّت ابوعبیدهبن جرّاح می باشد. صح. و بعضی هم آن را از قتاده از او به طور مرسل روایت کرده اند که در آن است: «و أقضاهم عليٌّ».

حاصل و نتیجه ی بحث

این حدیث از أنس مرسل است، افزون بر این که سندش هم ضعیف است و اینکه ترمذی و ابن ماجه و هر کس که از آنان پیروی کرده است - أنس را میان

ص:۵۹۲

۱- ۱) . تدریب الراوی ۱/ ۱۶۲.

ابوقلابهیا قتاده ورسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم قرارداده اند،خطایی فاحش وفریبی آشکاری است.

نقل این حدیث از ابن عمر

این حدیث ساختگی از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به روایت عبداللّه بن عمر، روایت شده است. حاکم گوید: «ما را حدیث کرد عبدالرّحمان بن حمدان جلّاب در همدان، از ابوحاتم رازی، از محمّدبن یزیدبن سنان رهاوی، از کوثربن حکیم ابومحمّد حلبی، از نافع از ابن عمر که گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: رؤوفترین امّتم به امّت ابوبکر و سخت ترین آنان در فرمان خداوند عمر، و شدیدترین آنان در حیا عثمان و بهترین قاری آنها أُبیّ بن کعب و عامل ترین آنان به واجبات زیدبن ثابت و داورترین آنان علیّ بن ابی طالب و داناترین آنان به حلال و حرام معاذبن جبل و راستگوترین آنان ابوذر است و امین این امّت ابوعبیدهبن جرّاح است و حبر (دانشمند) این امّت عبداللّه بن عبّاس می باشد.» (۱)

نگاهی به رجالش

این سند هم ضعیف است، «محمّدبن یزیدبن سنان رهاوی» به ضعفش تصریح شده است، در «المیزان» آمده است: «دارقطنی گفت: ضعیف است...

نسائی گفت: قوی نیست.» (۲) و در کتاب «المغنی فی الضعفاء» (۳) چنین آورده است و ابن حجر گفت: «ابن ابوحاتم گفت: از پدرم درباره اش پرسیدم گفت: چیزی نیست، او از پدرش فراموشکارتر است... و بخاری گفت: ابوفروه متقارب الحدیث است جز اینکه پسرش محمّد، منکرهایی از او نقل می کند و آجری به نقل از ابوداوود گوید: و ابوفروه جزری چیزی نیست و پسرش هم چیزی نیست و نسائی گفت: قوی نیست... ترمذی گفت: از روایتش پیروی نمی شود و ضعیف است و دارقطنی گفت:

ضعیف است. (۴) ابن حجر در «تقریب التّهذیب» گوید: «قوی نیست.» (۵)

۱- ۱) . المستدرک ۳/ ۵۳۵.

۲- ۲) . میزان الاعتدال ۴/ ۶۹.

۳- ۳) . المغنی فی الضعفاء ۲/ ۶۴۴.

۴- ۴) . تهذیب التّهذیب ۹/ ۴۶۲.

۵- ۵) . تقریب التّهذیب ۲/ ۲۱۹.

و امّا در باب «کوثربن حکیم» در «الضعفاء و المتروکین» نوشته ی بخاری آمده است: «نافع درباره کوثربن حکیم می گوید: «حدیث او منکر است» و در «ضعفاء و متروکین» نوشته ی نسائی آمده است: «حدیثش متروک و رها شده است.» و ذهبی گوید: «ابوزرعه گوید: ضعیف است. و ابن معین گفت: چیزی نیست و احمدبن حنبل گفت: حدیث هایش باطل است و ارزشی ندارد و دارقطنی و غیر او گفته اند: ترک شده است.» (۱) و ذهبی گوید: حدیثش را ترک کردند، دارای عجائبی است.» (۲)

نقل دیگری از ابن عمر

سیوطی این حدیث ساختگی را از مسند ابویعلی موصلی از ابن عمر نقل کرده و گفته است: «رؤوفترین امّتم به امّتم ابوبکر و شدیدترین آنان در دین خداوند عمر و راست گوترین آنان در حیا عثمان، و داورترین آنان علی و عاملترین آنان به واجبات زیدبن ثابت و بهترین قاری آنها أُبیّ و داناترین آنان به حلال و حرام معاذ می باشد، آگاه باشید که هر امّتی را امینی است و امین این امّت أبوعبیدهبن جرّاح.ع از ابن عمر.» (۳)

نگاهی به سندش

تفصیل نیست، چون حافظ سخاوی و علّامه مناوی هر دو دقیقاً نص دارند که به زودی خواهی شنید بر این که حدیث از طریق ابن بیلمانی از پدرش رسیده که هر دو از درجه ی اعتبار ساقط هستند؛ امّا درباره محمّدبن عبدالرّحمان بیلمانی، بخاری گوید: «محمّدبن عبدالرّحمان بیلمانی از پدرش نقل کرده، که حدیثش منکر است و حمیدی درباره اش اشکال می کرد.» و نسائی گوید: «منکر الحدیث» است. (۴) و در

نیازی به مراجعه به مسند «ابی یعلی» برای آگاهی از رجال این سند به طور

۱- ۱) . میزان الإعتدال /۳ ۴۱۶.

۲- ۲) . المغنی فی الضعفاء /۲ ۵۳۴.

۳- ۳) . الجامع الصغیر بشرح المناوی /۱ ۴۵۹.

۴- ۴) . «الضعفاء و المتروکین» به «المجموع» نگاه کنید/ ۲۵۰.

کتاب «الموضوعات» نوشته ی ابن جوزی بعد از حدیثی در برتری جدّه آمده است:

«محمّدبن عبدالرّحمان، یحیی گفت: چیزی نیست. و ابن حبّان گفت: از پدرش در نسخه ای حدیث کرد شبیه به دویست حدیث که تمامش ساختگی است، احتجاج به آن ها روا نیست.» (۱) و در «میزان الإعتدال» آمده است: «محمّد بن عبدالرّحمان بن بیلمانی به نقل از پدرش، او را تضعیف کرده اند و بخاری و ابوحاتم گویند:

منکرالحدیث است و دارقطنی و غیرش گویند: ضعیف است...، ابن عدی گوید: هر چه این بیلمانی روایت می کند، بلایی از اوست.» (۲)و در «المغنی فی الضعفاء» گوید: «او را تضعیف کرده اند، ابن حبّان گوید:

نسخه ای ساختگی از پدرش روایت کرده است.» (۳) و سبط ابن عجمی در «الکشف الحثیث عمّن رمی بوضع الحدیث» او را ذکر کرده است. و ابن حجر گوید: ضعیف است، و ابن عدی و ابن حبّان او را متّهم کرده اند.» (۴)و امّا درباره پدرش «عبدالرّحمان بن بیلمانی» در «میزان الإعتدال» آمده است:

«عبدالرّحمان بن بیمانی، از تابعان مشهور است، از ابن عمر روایت می کند، ابوحاتم او را سست دانسته است. و دارقطنی گفت: ضعیف است و حجّتی به او اقامه نمی شود.» (۵) و در «المغنی فی الضعفاء» (۶) او را آورده اند و در «تقریب التّهذیب» آمده است: «ضعیف است.» (۷)

حاصل بحث

باطل بودن این حدیث به هر دو طریق از ابن عمر آشکار است، و به همین دلیل حافظ سخاوی گوید: «از ابن عمر نزد ابن عدی در شرح حال کوثربن حکیم نقل شده که او ترک شده است. و نقل دیگری دارد از مسند أبویعلی از طریق ابن بیلمانی

۱- ۱) . الموضوعات /۲ ۵۱.

۲- ۲) . میزان الإعتدال /۳ ۶۱۷.

۳- ۳) . المغنی فی الضعفاء /۲ ۶۰۳.

۴- ۴) . تقریب التّهذیب /۲ ۱۸۲.

۵- ۵) . میزان الإعتدال /۲ ۵۵۱.

۶- ۶) . المغنی /۲ ۳۷۷.

۷- ۷) . تقریب التّهذیب /۱ ۴۷۴.

از پدرش از او» (۱) پس در این سخن فایده هایی است:

۱ - حدیث: رحیم ترین امّتم به امّتم... از ابن عمر در کتاب «الکامل» از ابن عدی آمده است و این دلیل بر سستی آن است؛ چون موضوع کتاب «الکامل» نوشته ی ابن عدی، ضعفا و حدیث هایشان می باشد.

۲ - ابن عدی این حدیث را در شرح حال کوثربن حکیم آورده و از این جا ظاهر می شود که کوثربن حکیم را به ساختن این حدیث متّهم می کند.

۳ - راوی حدیث، کوثربن حکیم نزد حافظ سخاوی ترک شده است.

۴ - نقل دیگر او از طریق ابن بیلمانی از پدرش از ابن عمر است.

۵ - ضعف ابن بیلمانی وپدرش ثابت ومشهوراست تاآن جاکه سخاوی از بیانش دوری جسته وبسنده کرده است به گفتن این که ازطریق ابن بیلمانی ازپدرش است.

حدیث از جابر

طبرانی این حدیث ساختگی را از جابر این چنین نقل کرده است: «حدیث کرد ما را علی بن جعفر ملحی اصفهانی، از محمّدبن ولید عبّاسی، از عثمان بن زفر، از مندل بن علی، از ابن جریج، از محمّدبن منکدر، از جابربن عبداللّه انصاری که گفت:

رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: رحیم ترین امّتم به امّتم ابوبکر و مهربانترین امّتم به امّتم عمربن خطاب، و راستگوترین امّتم در حیا عثمان و داورترین امّتم علیّ بن ابی طالب و داناترین آنان به حلال و حرام معاذبن جبل است روز قیامت پیشاپیش علما با فاصله ی یک دید چشم حرکت می کند و بهترین قاری امّتم اُبیّ بن کعب و عاملترین آن ها به واجبات زیدبن ثابت است و به عویمر عبادتی داده شد یعنی ابودرداء. آن را جز مندل از ابن جریج روایت نکرده است.» (۲)

۱- ۱) . المقاصد الحسنه/ ۱۲۴.

۲- ۲) . المعجم الصغیر /۱ ۲۰۱.

نگاهی به رجال آن

این حدیث هم دور انداخته شده (مطروح) است؛ چون در طریقش «مندل بن علی» است - که تنها کسی است آن را از ابن جریج نقل کرده همان گونه که خود طبرانی بر آن نص دارد - نسائی در «کتاب الضعفاء و المتروکین» گوید:

«مندل بن علی ضعیف است.» و ذهبی گوید: «ابوحاتم گفت: استاد است و ابوزرعه گفت: سست است و احمد گفت: ضعیف است.» (۱) و در «الضعفاء» ذهبی است: «در او سستی است، احمد و دارقطنی او را ضعیف شمرده اند.» (۲) و ابن حجر گفت:

«جوزجانی گفت: حدیثش از دست رفته است. و حاکم ابواحمد گفت: نزد آنان قوی نیست و ساجی گفت: ثقه نیست، منکرهایی روایت کرده است، و ابن معین گفت:

عبدالرّحمان بن مهدی از او حدیث نمی کرد. ابن قانع و دارقطنی گفتند: ضعیف است. و ابن حبّان گفت: در اثر حافظه ی بدش، مرسل ها و موقوف ها را بالا می برد پس استحقاق ترک را یافت و طحاوی گفت: هرگز از اهل ثبت در روایت نیست و به او احتجاج نمی شود.» (۳)و در «تقریب التّهذیب» آمده است: «ضعیف است.» (۴) و صفی الدّین خزرجی گفت: «احمد و دیگران او را تضعیف کرده اند.» (۵)ابن حجر عسقلانی درباره ی «ابن جریج» گوید: «جرمی به نقل از مالک گوید:

ابن جریج بیهوده گو بود» و «عثمان الدارمی به نقل از ابن معین گفت: در زهری چیزی نیست.» گفت: «جعفربن عبدالواحد به نقل از یحیی بن سعید گفت: ابن جریج راستگو بود، پس اگر گوید «مرا حدیث کرد» منظور شنیدن است. و اگر گفت «مرا خبر داد»، قرائت است و اگر گفت «گفت» شبیه باد است.» (۶)گویم: و تو ملاحظه می کنی که در سند طبرانی نیز هیچ گاه نگفته است «گفت».

۱- ۱) . میزان الإعتدال /۴ ۱۸۰.

۲- ۲) . المغنی فی الضعفاء /۲ ۶۷۶.

۳- ۳) . تهذیب التّهذیب /۱ ۲۶۴.

۴- ۴) . تقریب التّهذیب /۲ ۲۷۴.

۵- ۵) . خلاصه تذهیب الکمال/ ۳۸۷.

۶- ۶) . تهذیب التّهذیب /۶ ۳۵۷.

و دارقطنی گفت: او به گونه ی زشتی اسناد حدیث را پنهان می کند، در «تهذیب التّهذیب» آمده است: «دارقطنی گفت که از پنهان کاری ابن جریج در اسناد دوری می شود؛ زیرا که او پنهان کاری زشتی انجام می دهد. اسناد چیزی را پنهان نمی کند جز آن چه را که از مجروح شنیده است.» و در آن به نقل از ابن حبّان آمده است: «او همواره در اسناد پنهان کاری می کرد.» و نیز در آن است: «ابوبکر گفت: در کتاب علیّ بن مدینی چنین دیدم: از یحیی بن سعید درباره ی حدیث ابن جریج به نقل از عطاء خراسانی پرسیدم، گفت: ضعیف است. به یحیی گفتم: او می گوید: مرا خبر داد. گفت: چیزی نیست. او ضعیف است. او به یک کتاب فقط دست می یابد بدون اینکه آن را روایت کرده باشد.» (۱) گفتم: به زودی بعضی طعنه ها که مترتّب بر ارتکاب پنهان کاری است خواهد آمد، و جرأت ابن جریج در تدلیس (۲) به جایی رسید که با صراحت و وضوح مرتکب دروغ در حدیث می شد. در «تهذیب التّهذیب» چنین است: «ابن سعد گفت: در سال ۸۵، سال مرگ همگانی متولّد شد ما را خبر داد محمّدبن عمر - یعنی واقدی - گفت: ما را حدیث کرد عبدالرّحمان ابن أبوالزناد که گفت: مشاهده کردم ابن جریج نزد هشام بن عروه آمد و گفت: ای ابومنذر آیا برگه ای که به فلانی دادی از حدیث تو است؟ گفت: آری. محمّدبن عمر گفت: پس شنیدم که بعد از آن ابن جریج می گفت: ما را حدیث کرد هشام أحصی.» (۳)

این حدیث به نقل از ابوسعید خدری

ابن عبدالبر این حدیث ساختگی را از ابوسعید خدری چنین روایت می کند:

«ما را خبر داد عبدالوارث بن سفیان، از قاسم بن أصبغ، از احمدبن زهیر، از احمدبن عبدالله بن یونس، از سلام، از زیدالعمی، از ابوالصدیق ناجی، از ابوسعید خدری که گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: رحیم ترین امّتم به آن ابوبکر و قوی ترین

ص:۵۹۸

۱- ۱) . تهذیب التهذیب /۶ ۳۵۹.

۲- ۲) .تدلیس به این معناست که راوی بدون آنکه دروغ بگوید، سند حدیث را بهتر جلوه می دهد؛ مثلاً فقط نام کوچک راویان را ذکر می کند. (ویراستار)

۳- ۳) . تهذیب التّهذیب /۶ ۳۵۹.

آنان در دین خداوند عمر، و راستگوترین آنان در حیا عثمان، و داورترین آنان علی و عامل ترین آنان به واجبات زیدبن ثابت و بهترین قاری کتاب خداوند، أُبیّ بن کعب و داناترین آنان به حلال و حرام معاذبن جبل، و امین این امّت ابوعبیدهبن جرّاح و ابوهریره ظرفی برای دانش می باشد و نزد سلمان دانشی است که درک نمی شود و آسمان سایه نینداخت بر زبان داری راستگوتر از ابوذر و زمین چون اویی را حمل نکرد.» (۱)

نگاهی به رجالش

در اسنادش «زید عمّی» است. نسائی در کتاب «الضعفاء و المتروکین» گفته است: «زید عمّی ضعیف است.» (۲) و در «میزان الإعتدال» است: «ابن معین گفت:

صالح است، و یک بار گفت: چیزی نیست. بار دیگر گفت: ضعیف است حدیثش نوشته می شود. و ابوحاتم گفت: ضعیف است حدیثش نوشته می شود. دارقطنی گفت: صالح است. نسائی او را تضعیف کرده است و ابن عدی گفت: شاید شعبه از ضعیف تر از او روایت نکرده باشد و سعدی گفت: خوبی و بدی او به یک اندازه است. (۳) و در «الکاشف» گفت: «در او ضعف است.» (۴) و ابن حجر گفت: «ضعیف است.» (۵)و در این سند «سلام» هست که او «سلام بن سلیم الطویل» است. نسائی گفت:

«حدیثش ترک شده است.» (۶) و در «الموضوعات» ابن جوزی در حدیثی در فضیلت مؤذّن ها آمده است: «در آن سلام الطویل است، یحیی گفت: ارزشی ندارد. حدیثش را نمی نویسند. بخاری گفت: او را ترک کرده اند. و نسائی و دارقطنی گفتند: ترک شده است و ابن حبّان گفت: از ثقه ها، اخبار ساختگی روایت می کند، گویی تعمدی بر

۱- ۱) . الاستیعاب /۱ ۱۷.
۲- ۲) . الضعفاء و المتروکین/ ۱۰۶.
۳- ۳) . میزان الاعتدال /۲ ۱۰۲.
۴- ۴) . الکاشف /۱ ۳۳۷.
۵- ۵) . تقریب التّهذیب /۱ ۲۷۴.
۶- ۶) . الضعفاء و المتروکین المجموع/ ۱۱۳.

این کار دارد.» (۱) و ذهبی این حدیث را در «میزان الاعتدال» پس از نکوهش او آورده است. و در «المغنی فی الضعفاء» او را یاد کرده است. ابن حجر گوید: «احمد گفت:

حدیث های منکری روایت کرده است و ابن ابومریم به نقل از ابن معین آورده است:

احادیث منکری دارد و دوری و دیگران از قول ابن معین گفته اند ارزشی ندارد.

ابن مدینی گفت: ضعیف است. ابن عمّار گفت: حجّت نیست. جوزجانی گفت: ثقه نیست. بخاری گفت: او را ترک کرده اند و یک بار گفت: درباره اش اشکال می کنند.

ابوحاتم گفت: حدیثش ضعیف است، رهایش کرده اند. ابوزرعه گفت: ضعیف است، نسائی گفت: رها شده است و یک بار گفت: ثقه نیست و حدیثش را نمی نویسند و ابن خراش گفت: دروغ گو است و یک بار گفت: ترک شده است و ابوالقاسم بغوی گفت: بسیار حدیثش ضعیف است و ابن عدی حدیث هایی روایت کرده و گفته است: از چیزی از آن ها پیروی نمی شود... و ابن حبّان گفت: از ثقه ها ساختگی را روایت کرده است، گویی بر آن ها عمد داشته است... عجلی گفت:

ضعیف است. ساجی گفت: منکرهایی نزد او هست. حاکم گفت: حدیث های ساختگی را روایت کرده است. ابونعیم در «الحلیه» در شرح حال الشعبی گوید:

سلام بن سلیم خراسانی به اتّفاق ترک شده است...» (۲)از این جا ملاحظه می کنید که حافظ سخاوی درباره ی این حدیث از این طریق چنین گوید: «از ابوسعید از قاسم بن أصبغ از ابن ابوخثیمه و از او عقیلی در «الضعفاء» از علیّ بن عبدالعزیز، هر دو از احمدبن یونس از سلام از زید العمی از ابوالصدیق از او و زید و سلام هر دو ضعیف هستند.» (۳)و محمّدبن معتمدخان در «تحفهالمحبّین» در فصل الأحادیث الضعیفه گوید:

«رحیم ترین امّتم به امّتم ابوبکر... ابن عبدالبر در استیعاب از ابوسعید خدری نقل می کند، و در سندش سلام «الطویل» است که ترک شده است، از زید عمّی که

۱- ۱) . الموضوعات /۲ ۸۸.

۲- ۲) . تهذیب التّهذیب /۴ ۲۴۷.

۳- ۳) . المقاصد الحسنه/ ۱۲۴.

ضعیف است.» (۱)

حدیث از ابومحجن ثقفی

و ابن عبدالبرّ آن را نقل کرده از ابومحجن ثقفی که گفت:رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم صفات سران اصحابش رابیان کرد تا در چنین صفاتی به او و در مورد آنان اقتدا شود، آن گونه که استادمان عیسی بن سعیدبن سعده مقری چنین روایت می کند: ما را حدیث کرد ابوبکر احمدبن ابراهیم بن شاذان، از ابومحمّد یحیی بن محمّدبن صاعد، از ابوعثمان سعیدبن عثمان، از احمدبن دحیم، از یحیی بن محمّدبن صاعد، از محمّدبن عبیدبن ثعلبه عامری در کوفه، از عبدالحمیدبن عبدالرّحمان ابویحیی الحمانی، از ابوسعید أعور یعنی البقال که بنده ی حذیفه بود، که گفت: یکی از سالمندان صحابه که ابومحجّن یا محجّن بن فلان خوانده می شد، گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: رؤوفترین شخص امّت من به امّتم ابوبکر، قوی ترین آنان در دین خداوند عمر، راست گوترین آنان در حیا عثمان، داورترین آنان علیّ بن ابی طالب، بهترین قاری آنان أُبیّ بن کعب، عامل ترین آنان به واجبات زیدبن ثابت، داناترینشان به حلال و حرام معاذبن جبل است و هر امّتی را امینی می باشد و امین این امّت ابوعبیده جرّاح است.» (۲)

نگاهی به سندش

در سندش «سعید البقّال» است که نسائی گوید: «ضعیف است.» (۳) ذهبی گوید: «فلّاس او را رها کرده است. ابن معین گوید: حدیث او نوشته نمی شود.

ابوزرعه گفت: راستگوی فریبکار است.» و بخاری گفت: «حدیثش منکر است...» (۴) و

۱- ۱) . تحفهالمحبّین - دست نویس است.

۲- ۲) . الاستیعاب /۱ /۱۶.

۳- ۳) . الضعفاء و المتروکین: المجموع/ ۱۷۰.

۴- ۴) . میزان الاعتدال /۲ ۱۵۸.

در «المغنی فی الضعفاء» (۱) نام برده شده است و ابن حجر گفت: «ضعیف مرسل است.» (۲) و صفی الدّین خزرجی گفت: «ذهبی گفت: در سال صد و چهل و چند مُرد و کسی را ندیدم که او را ثقه بداند.» (۳) ابن حجر در «الإصابه» در شرح حال أبومحجن بر ضعیف بودن آن مرد نص آورده و این که او أبومحجن را درک نکرده است. (۴)امّا «ابومحجن ثقفی» هم مردی فاسق، فاجر و همواره مشغول شرابخواری بود که از آن دست بردار نبود و حد و سرزنشی او را باز نمی داشت، بارها عمربن خطاب به جرم شرابخواری او را تازیانه زد و حال آن که عمر سعی می کرد یارانش را به جرم شرابخواری حدّ نزند؛ چون خودش از آنان بود چون در این کار غوطه ور و بی باک شده و آشکارا و علنی عمل می کرد و او را به جزیره ای در دریا تبعید کرد، در جنگ قادسیه در حال مستی از شراب حاضر شد، پس سعدبن ابووقاص دستور داد او را به زنجیر کشند... این بخشی از زشتی ها و فضاحت های این مرد است، هر کس که جویای تفصیل است به «الاستیعاب» و «أسدالغابه» و «الإصابه» و دیگر مراجع شرح حال صحابه مراجعه کند.

نقل حدیث از شدّادبن أوس در الموضوعات

ابوجعفر عقیلی این حدیث ساختگی را از شدّادبن أوس در «کتاب الضعفاء»

ص:۶۰۲

۱- ۱) . المغنی فی الضعفاء /۱ ۲۶۶.

۲- ۲) . تقریب التّهذیب /۱ ۳۰۵.

۳- ۳) . خلاصه تذهیب الکمال/ ۱۴۲.

۴- ۴) . الإصابه /۴ ۱۷۴.

و ابن عساکر در «تاریخ دمشق» نقل کرده و آن را ضعیف دانسته اند، ابن جوزی در «الموضوعات» آورده در حالی که در سندش کسانی هستند که روایتشان پذیرفته نیست (و جرح شده اند) و از میان آنان بشیربن زاذان را متّهم کرده که یا آن را ساخته و یا از بعضی ضعیف ها با پنهان کردن اسنادش آورده است... محمّدبن معتمدخان بدخشانی در «تحفهالمحبّین» در فصلی که به حدیث های ضعیف اختصاص داده چنین آورده است: «ابوبکر رؤوفترین و رحیم ترین امّتم و عمربن خطاب بهترین و عادل ترین امّتم و عثمان بن عفان باحیاترین و بخشنده ترین امّتم و علیّ بن ابی طالب عاقلترین و دلاورترین امّتم، عقیلی و ابن عساکر و آن را از شدّادبن أوس، ضعیف دانسته و در سندش کسانی هستند که روایتشان پذیرفته نیست و از میان آنان، بشیر متّهم شده که یا آن را ساخته و یا از بعضی ضعیف ها با پنهان کردن اسنادش آورده است. و ابن جوزی آن را در ضعیف ها آورده است.» (1)و این عبارت ابن جوزی در «الموضوعات» است:

« حدیثی در یاد گروهی از صحابه: ما را خبر داد عبدالوهاب بن مبارک، از محمّدبن مظفّر، از ابوالحسن احمدبن محمّد عتیقی، از یوسف بن دخیل، از ابوجعفر عقیلی، از بشربن موسی، از عبدالرّحیم بن واقد واقدی، از بشیربن زاذان، از عمربن صبیح، از کن، از شدّادبن أوس که گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: ابوبکر وزین ترین و برترین امّتم، و عمربن خطاب نیکوترین و کاملترین امّتم و عثمان باحیاترین و عادلترین امّتم، و علیّ بن ابی طالب ولیّ و زیباترین امّتم و عبداللّه بن مسعود امین و پیونددهنده ترین امّتم، و ابوذر زاهدترین و رؤوفترین امّتم، و ابوالدرداء عادل ترین و رحیم ترین امّتم و معاویهبن ابوسفیان شکیباترین و بخشنده ترین امّتم می باشد.

نقلی دیگر: ما را خبر داد علیّ بن عبیداللّه، از علیّ بن احمدبندار، از ابوعبداللّه بن بطه، از ابوصالح محمّدبن احمد، از خلف بن عمروعکبری، از محمّدبن ابراهیم، از یزیدالحلال صاحب ابن أبوالشوارب، گوید: از احمدبن قاسم بن بهرام، از محمّدبن بشیر از بشیربن زاذان، از عکرمه، از ابن عبّاس نقل شده که گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: ابوبکر بهترین و پرهیزکارترین امّتم، عمر عزیزترین و عادل ترین آنان، عثمان بخشنده ترین و باحیاترین آنان، علی عاقل ترین و زیباترین آنان، ابن مسعود امین ترین و عادل ترین آنان، ابوذر زاهدترین و راستگوترین آنان، أبوالدرداء عابدترین آنان و معاویه شکیباترین و بخشنده ترین آنان است.

۱- ۱) . تحفهالمحبّین - دست نویس است.

نویسنده گوید: این حدیث بر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم دروغ بسته شده است و در هر دو نقل گروهی هستند که روایتشان پذیرفته نیست و نزد من بشیربن زاذان به آن متّهم است که این حدیث یا از کارِ او یا از حدیث های ضعیف هایی است که اسنادش را پنهان کرده اند و در إسنادش خلط کرده است. ابن عدی گفت: او ضعیف است و از ضعیف ها حدیث نقل می کند.» (۱)ذهبی نیز «بشیربن زاذان» را ضعیف شمرده و در «المغنی فی الضعفاء» او را نام برده و گوید: «دارقطنی و دیگران، ضعیفش دانسته اند.» (۲)

حدیث به نقل از ابن عبّاس سندی ندارد

«ملّا» در سیره اش این بهتان و دروغ بسیار زشت را از ابن عبّاس چنین روایت کرده است: محبّ طبری چنین گفته است: «فصل چهارم در توصیف هر یک از آن ده نفر به صفتی ستوده از ابن عبّاس نقل شده که گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود:

رحیم ترین امّتم نسبت به امّتم ابوبکر، نیرومندترین آنان در دین خداوند عمر، شدیدترین آنان در حیا عثمان و داورترین آنان علی بن ابی طالب است و هر پیامبری راحواریی است و حواری من طلحه و زبیر می باشند و هر جا سعدبن وقاص بود حق با او می باشد و سعدبن زید از دوستان خدا و عبدالرّحمان بن عوف از بازرگانان خدا، ابوعبیدهبن جرّاح امین خداوند و امین رسولش است و هر پیامبری را صاحبی است و صاحب سرّ من معاویهبن ابوسفیان است، هر کس آنان را دوست داشت نجات یافته و هر کس آنان را دشمن دارد هلاک شود، ملّا در سیره اش نقل کرده است.» (۳)این حدیث قطعاً باطل است؛ چون اصلاً سندی ندارد، و سستی لفظها و بیهودگی معنی هایش بر ساختگی بودن آن گواهی می دهند و از جمله شامل فضیلتی درباره ی معاویهبن ابوسفیان است که ساختگی بودن آن را فریاد می کند.

ص:۶۰۴

۱- ۱) . الموضوعات /۲ ۲۹.

۲- ۲) . المغنی فی الضعفاء /۱ ۱۰۸.

۳- ۳) . الریاض النضره /۱ ۳۶.

همـان کسـی که پیشوایـان بزرگ چون بخـاری، نسـائی، حـاکم، ابن جوزی، ابن تیمیه، ابن حجر و غیر آنان صـریحاً گفته انـد، علاوه بر این حدیثی در فضـیلت معاویهبن أبوسـفیان ثابت نشده است... همان گونه که پس از این بر آن آگاه خواهید شد. ان شاء اللّه تعالی

حاصل و نتیجه ی بحث

از این بحث به طور آشـکار دانسـته شـد که حـدیث «رحیم ترین امّتم به امّتم...» با تمام نقل ها و لفظهایش حـدیثی ساختگی و اختراع شده است، آن هم در پرتو سخنان بزرگان پیشوایان جرح و تعدیل و حافظان مشهور حدیث و أخبار.

نظر دیگر پژوهشگران

گروهی از پژوهشـگران مشـهور اهل سـنّت در حـدیث و رجال، بر ساختگی و باطل یا ضـعیف بودن این حدیث دقیقاً تصـریح کرده اند و بد نیست که بعضی گفته های آنان را در این مقام ذکر کنیم:

مناوی در شـرح این حدیث گوید: «ابویعلی در مسـند خود، از نقل ابن بیلمانی، از پدرش، از عمربن خطاب. و حال ابن بیلمانی معروف است، ولیکن در همـان بـاب نیز از أنس و جـابر و غیر آنان هم نزد ترمـذی و ابن ماجه و حاکم و غیر آنان هست و در روایتشان به جای رؤوفترین گفته اند: رحیم ترین. و ترمذی گوید: نیکو و صحیح است. و حاکم گوید: به شرط آن دو صحیح است.

و ابن عبدالهادی در تذکره اش به آنان انتقاد کرده و گفته است که در متن آن غرابتی است و اسـتادش آن را ضـعیف دانسـته؛ بلکه ساختگی بودنش را ترجیح داده است.» (۱)

شرح حال ابن عبدالهادی

و ابن عبدالهادی - که در تذکره اش به آنان انتقاد کرده؛ بدین گونه که در آن

۱- ۱) . فیض القدیر ۱/ ۴۶۰.

حدیث، غرابتی است و استادش ابن تیمیه آن را ضعیف دانسته؛ بلکه ساختگی بودنش را ترجیح داده – از پژوهشگران و حافظان مشهور اهل سنّت است. حافظ ذهبی در ذکر استادان خود گوید: «از امام یگانه حافظ، دارای فنون، شمس الدّین محمّدبن احمدبن عبدالهادی حدیث شنیدم، که در سال هفت صد و پنج یا شش متولّد شد و از قاضی ولیّ الدّین عبدالدائم و مطعم حدیث شنید و به رجال و علل الحدیث اهتمام ورزید و برتری یافت و گردآوری کرد، و به دانش اندوزی و اشتغال در قرائت ها و حدیث و فقه و اصول و نحو روی آورد و در دانش ها دستی گشاده داشت و ذهنی روان داشت. در ماه جمادی الاولی سال ۷۴۴ درگذشت.» (۱)و ابن رجب در شرح حال او گوید: «قاری، فقیه، محدّث، حافظ، منتقد نحوی، دارای فنون... به حدیث و فنون آن و معرفت رجال و علّت ها اهتمام ورزید و در آن سرآمد شد و در مذهب فقیه شد و فتوا داد و اصلین و عربی را خواند و در آن ها چیرگی یافت و مدّتی ملازم استاد تقی الدّین ابن تیمیه شد... و با خط دقیق خود بسیار نوشت، و کتاب های بسیاری تصنیف کرد...» (۲)و حافظ ابن حجر گوید: «در حدیث و فقه و اصول و عربی و غیر آن ها مهارت یافت. صفدی گوید: اگر زنده بود آیتی می بود... و ذهبی در «معجم المختص» خود گوید: فقیه زبردست، قاری تجویددان، محدّث، حافظ، نحوی حاذق و دارای فنون، از من حدیث نوشت و از او بهره گرفتم و ابن کثیر گفت: او حافظ، علّامه و منتقد بود.

از دانش ها آن اندازه به دست آورد که اساتید بزرگ به آن نمی رسند و در فنون سرآمد شد و کوهی در علل الحدیث و نقل ها و رجال بود، فهمی بسیار نیکو و ذهنی صحیح داشت...» (۳)

۴ – باطل بودن این ادّعا که ابوبکر اوّلین در است؛ چون دری در رحمت است

اشاره

و چنانکه پیشتر دیدیم، این نیز گفته عاصمی است:

۱– ۱) . تذکرهالحفّاظ /۴ ۱۵۰۸.

۲– ۲) . طبقات ابن رجب /۲ ۴۳۶.

۳– ۳) . الدّرر الکامنه /۳ ۴۲۱.

«همچنین ابوبکر صدّیق دری از آن خواهد بود که نخستین و برترین در است؛ چون پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم او را نخستین فرد در حدیثی قرار داد که یارانش را نام برد و هر یک را به یک ویژگی مخصوص گردانید، پس او دری در رحمت و رأفت و شفقت نسبت به مسلمانان بود، همان گونه که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «رحیم ترین امّتم ابوبکر است.» و در روایت دیگری: «رؤوف ترین فرد امّتم نسبت به امّتم ابوبکر است.» و رحمت نسبت به مسلمانان جز از ریشه ی دانش نیست.»

باطل بودن این گفته ی او نیز واضح است؛ چون شواهد نادانی ابوبکر بسیار فراوان است و کسی که به معنی «الأب» و «الکلاله» و «ارث عمه و خاله» نادان باشد، چگونه جایز است که دری برای شهر دانش باشد؟! و چگونه می تواند نخستین و برترین دَر باشد؟! و پیشتر دانستید که حدیث یادشده ساختگی است، پس استدلال به آن باطل می شود.

نمونه هایی از سخت گیری های ابوبکر

افزون بر این، در کتاب های اهل سنّت، حدیث ها و نمونه هایی است که نمایان گر سختگیری ابوبکر بر مسلمانان می باشد که از نشانه های باطل بودن گفته ی اوست که: «پس او دَری در رحمت و رأفت و شفقت نسبت به مسلمانان بود»...

آن چه می آید از جمله ی این موارد است:

۱ - آن چه بخاری در کتاب «الأدب» نقل کرده که: باب اینکه خشم و ناشکیبایی نزد میهمان کراهت دارد: ما را حدیث کرد عیّاش بن ولید، از عبدالأعلی، از سعید جریری، از أبوعثمان، از عبدالرّحمان بن ابوبکر که گفت: ابوبکر گروهی را میهمان کرد و به عبدالرّحمان گفت: مواظب میهمانانت باش، من نزد پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم می روم، پیش از آمدن من از پذیرایی آنان فارغ شو. عبدالرّحمان رفت و هر آن چه داشت برایشان آورد و گفت: بخورید. گفتند: صاحب خانه کجاست؟ گفت: بخورید.

گفتند: ما نمی خوریم تا صاحب خانه بیاید.

گفت: پذیرایی ما را بپذیرید؛ چون اگر بیاید و شما غذا نخورده باشید،

برخورد بـد او را خواهیم دیـد. آنها از غذا خوردن خودداری کردند و من دانسـتم که او بر من سـخت می گیرد، بنابراین وقتی آمد از او کناره گرفتم.

گفت: چه کردیـد؟ جریان را به اطّلاعش رساندنـد. گفت: ای عبدالرّحمان! من سـکوت کردم. دوباره گفت: ای عبدالرّحمان! بـاز هم سـکوت کردم. گفت: ای غنثر، تو را سوگنـد دهم اگر صـدایم را می شـنوی، بیایی. پیش آمـدم و گفتم: از میهمانانت بپرس. گفتنـد: راست گفت، برایمان آورد. گفت: پس جز این نیست که منتظر من شدیـد. به خداونـد سوگند که امشب از آن غذا نمی خورم. دیگران گفتند: به خدا سوگند از آن نمی خوریم تا تو بخوری.

گفت:ماننـد امشب، شـرّی ندیـدم! وای بر شـما، چه هستید! چرا پذیرایی ما را نمی پذیرید؟ غذایت را بیاور. پس غذا را آورد. ابوبکر گفت: قسـمی که بر نخوردن غذا خوردم، از آن شیطان بود (!) سپس بسم اللّه گفت و خورد و آنان نیز خوردند.» (1)و مسـلم در بـاب «اکرام الضـیف و فضـل ایثـاره» نقـل کرده است: «مـا را حـدیث کرد محمّـدبن مثنی، از سـالم بن نوح عطّار، از جریری، از ابوعثمان، از عبـدالرّحمان بن ابوبکر که گفت: میهمانانی بر ما وارد شدنـد، گفت: پـدرم مشـغول صـحبت با رسول خدا از اول آن شب بود، پس رفت و گفت: ای عبدالرّحمان از میهمانات فارغ شو.

وقتی شب فرا رسید غذایشان را آوردیم! آنان از خوردن خودداری کردند.

گفتند: منتظر می مانیم تا صاحب خانه بیاید و با ما غذا بخورد.

به آنان گفتم: او مردی آهنین است و اگر شما غذا نخورید می ترسم که آزاری از او به من برسد.

آنان خودداری کردند.

هنگامی که آمد، پیش از هر کاری به آنان گفت: آیا از خوردن فارغ شدید؟

گفتند: نه به خدا سوگند فارغ نشدیم.

گفت: مگر به عبدالرّحمان فرمان ندادم؟

۱- ۱) . صحیح بخاری /۴ ۳۶۴.

من از او دور شدم.

گفت: ای عبدالرّحمان!

از او کناره گرفتم.

پس گفت: ای غنثر تو را سوگند می دهم اگر صدایم را می شنوی، بیایی.

آمدم و گفتم: به خدا سوگند من گناهی ندارم، اینان میهمانان تو هستند؛ از آنان بپرس. غذایشان را آوردم، از خوردن خودداری کردند تا تو بیایی. پس ابوبکر گفت: شما را چه می شود که پذیرایی ما را نمی پذیرید؟ به خداوند سوگند که امشب غذا نمی خورم.

گفتند: سوگند به خداوند که تا تو نخوری ما آن را نمی خوریم.

آنگاه گفت: هرگز شرّی مانند امشب ندیدم. وای بر شما، شما را چه می شود که پذیرایی ما را نمی پذیرید!

سپس گفت: کلام نخست من که بر نخوردن غذا قسم خوردم از شیطان بود، بشتابید به غذایتان.

گفت: پس غذا را آوردند و «بسم اللّه» گفت، او خورد و آنان خوردند. صبح که شد نزد پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم رفت و گفت: ای رسول خدا، نیکی کردند و سوگند دروغ خوردم.

گفت: پس او را خبر دادند گفت: بلکه تو نیکوترین و بهترین آنان هستی.

گفت: کفّاره ای شامل من نشد.» (1)گویم: این حدیث از جهاتی دلالت بر سخت گیری و خشم دارد.

اول: گفته ی عبدالرّحمان: او مردی آهنین است و شما اگر نخورید ترسم که اذیّتی از او به من برسد. پس این گواهی می دهد که آن چه روایت کرده اند که او رحیم ترین امّت به امّت است... دروغی ساختگی است.

و دوم: دوری جستن عبدالرّحمان از او.

و سوم: خواندن عبدالرّحمان به: «ای غنثر» که دشنامی است یعنی: «ای فرو مایه» یا معنی زشتی همانند آن. و بخاری در باب «قول الضیف» آن داستان را نقل

۱- ۱) . صحیح مسلم /۶ ۱۳۱.

کرده است: «نمی خورم تا بخوری» و در آن است «پس ابوبکر خشمناک شد و دشنام داد و بدگویی کرد.»

قسطلانی در شرحش گوید: پس دشنام داد؛ چون گمان کرد آنان در حق میهمانش زیاده روی کردند و «جدّع» یعنی به بریدن بینی یا گوش یا لب امر کرد. و این بر شدّت خشم او و بدزبانی و بداخلاقی او دلالت می کند، از آن جا که بدون پرسش از آنان که آیا درباره ی میهمانش زیاده روی کرده اند یا نه، شروع به بدگویی از آنان کرده است! بلکه از گفته ی بخاری برمی آید که این کار را پس از این پرسش که «چه کردید؟ و آنان او را با خبر کردند»، انجام داده است و در این حالت ناسزاگویی به آنان زشت تر و بدتر است.

و چهارم: گفته اش به میهمانان: «به خداوند سوگند امشب غذا را نمی خورم» کاری زشت است در برابر خودداری آنان از خوردن تا آن که او بیاید و این نمایانگر خشم او و گرامی نداشتن آنان است، بدون اینکه کاری کرده باشند که مستحق آن باشند!! بلکه گرامی داشتن میهمان عقلاً و عرفاً و شرعاً در هر حال واجب است، و این امری است که بداخلاقان عرب هم آن را می دانند و انجام می دهند...

بلکه از عادت میهمانان است که غذا نمی خورند تا میزبان با آنان بخورد، همان گونه که بخاری در «کتاب الأدب» صحیح بر آن گواهی می دهد و می گوید:

«سلمان به دیدار ابوالدرداء رفت، برایش غذایی تهیّه کرد و گفت: بخور من روزه ام.

گفت: تا نخوری، نمی خورم.»... پس اگر چیزی از رحمت و رأفت در ابوبکر بود بعد از منتظرشدنشان با میهمانانش غذا می خورد گرچه روزه بود، نه اینکه با خشونت تمام بگوید: به خداوند سوگند امشب دست به این غذا نمی زنم!!

و پنجم: این که شکی در مرجوح بودن این سوگند نیست، به جهت آشکاربودن برتری غذا خوردن با میهمانان، هر چند که آن ترک (لازم) می شد، هتک آنان حرام است از آن جهت که هتک حرمت مسلمانان حرام است، و این از نشانه های نادانی و بداخلاقی اوست.

و ششم: گفته اش: «هرگز شرّی مانند امشب ندیدم» که سخنی زشت است و میهمانان را بدون جهت آزار می دهد.

و هفتم: گفته اش: «وای بر شما...» منافی ادب و گرامی داشتن است...

۲ - آن چه محیی السنّه بغوی در «المصابیح» و خطیب تبریزی در «مشکاه المصابیح» نقل کرده است: «از نعمان بن بشیر نقل شده که گفت: ابوبکر از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم اجازه ی ورود خواست، پس صدای بلند عایشه را شنید، وقتی وارد شد خود را به او رساند تا به او سیلی زند، و گفت: نبینم که صدایت را بر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بلند کنی. پیامبر به جداکردن آنان اقدام کرد و ابوبکر خشمناک بیرون رفت. وقتی ابوبکر خارج شد پیامبر فرمود: چگونه مرا می بینی که از دست آن مرد تو را نجات دادم؟ گفت: ابوبکر چند روزی تأمّل کرد، سپس اجازه ی ورود گرفت، دید استراحت می کنند به آن دو گفت: مرا همان گونه که در جنگتان وارد کردید در صلحتان نیز وارد کنید. پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: چنین کردیم، چنین کردیم.» (۱)واضح است که: می بایست نخست با زبانش او را نهی می کرد، سپس اگر دست بردار نبود به سیلی زدنش مبادرت می کرد، که این راه امر به معروف و نهی از منکر است.

گویم: و سبب این جریان، اعتراض عایشه بر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم از روی حسد و عناد نسبت به او بود؛ چون علی را بیشتر از او و پدرش دوست می داشت، ولی ابوداوود و کسانی که از او پیروی کرده اند، این بخش از حدیث را ساقط کرده اند، در حالی که کامل آن در «المسند» آمده است؛ آن جا که گوید: «ما را حدیث کرد ابونعیم، از یونس، از عیزاربن حریث از نعمان بن بشیر که گفت: ابوبکر از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم اجازه ی ورود خواست، صدای بلند عایشه را شنید که می گفت: به خدا سوگند دانستم که علی را بیش از من و پدرم دوست داری دو بار یا سه بار پس ابوبکر اجازه ی ورود خواست و وارد خانه شد و بر عایشه حمله برد و گفت: ای دختر فلان زن! نشنوم که صدایت را بر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بلند کنی.»

و نسائی آن را چنین روایت کرده است: «مرا خبر داد عبدهبن عبدالرّحیم مروزی از عمربن محمّد، از یونس بن ابواسحاق، از عیزاربن حریث از نعمان بن بشیر

ص:۶۱۱

۱- ۱) . مشکاهالمصابیح /۳ ۱۳۷۰.

که گفت: ابوبکر از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم اجازه ی ورود خواست، پس صدای بلند عایشه را شنید که می گفت: به خدا سوگند دانسته ام که علی را از پدرم بیشتر دوست داری به او حمله آورد تا سیلی اش زند و به او گفت: ای دختر فلان زن! می بینم که صدایت را بر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بلند می کنی؟ پس رسول خدا او را بازداشت و ابوبکر خشمگین خارج شد. رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم گفت: ای عایشه! مرا چگونه دیدی که تو را از دست آن مرد نجات دادم؟ پس از آن ابوبکر اجازه ی ورود خواست در حالی که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و عایشه آشتی کرده بودند و گفت: مرا در صلحتان داخل کنید همان گونه که در جنگتان وارد کردید: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: چنین کردیم.» (1)در این نقل، گفته ی ابوبکر به عایشه آمده است که: «ای دختر فلان زن» که معنی آن بر شما پوشیده نیست!!

۳ – آن چه محیی السنّه بغوی، در تفسیرش آورده است: «ما را خبر داد اسماعیل بن عبدالقاهر، از عبدالغافربن محمّد از محمّدبن عیسی جلودی، از ابراهیم بن محمّدبن سفیان، از مسلم بن حجّاج، از زهیربن حرب، از روح بن عباده، از زکریابن اسحاق، از ابوالزبیر، از جابربن عبداللّه که گفت: ابوبکر برای شرف یابی به نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به در خانه ایشان آمد، مردم را بر درِ خانه نشسته دید که هیچ کدام اجازه نیافته بودند. گفت: پس به ابوبکر اجازه داده شد، سپس عمر آمد و اجازه خواست و اجازه یافت، دید که پیامبر نشسته و همسرانش اطراف او ساکت و زبان فرو بسته اند. با خود گفت: چیزی می گویم که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم را بخنداند. گفت: ای رسول خدا چه می شود اگر ببینی دخترم بیرون رفته که نفقه بطلبد و من به سویش بروم تا بر گردنش زنم؟ رسول خدا خندید و فرمود: همان گونه که می بینی اینان در حالی که گرد من هستند، طلب نفقه می کنند. ابوبکر به سوی عایشه رفت و بر گردنش زد، و عمر به سوی حفصه رفت که بر گردنش بزنند و هر دو می گفتند: از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم چیزی را می خواهید که ندارد؟ گفتند: به خداوند سوگند هرگز

ص:۶۱۲

۱– ۱) . مسند احمدبن حنبل /۴ ۲۷۵؛ خصایص علی/ ۸۱.

چیزی که رسول خدا ندارد، درخواست نمی کنیم...» (۱)و به «لباب التأویل» که از مسلم روایت کرده و «تفسیر ابن کثیر» که از احمد نقل نموده و «الدر المنثور» که از احمد، و نسائی و ابن مردویه، آورده نگاه کنید.

۴ - آن چه که احمد نقل کرده و گفته است: «ما را حدیث کرد عبداللّه بن ادریس، از ابن اسحاق، از یحیی بن عبادبن عبداللّه بن زبیر، از پدرش که گفت: اسماء دختر ابوبکر گفت: برای انجام حج با رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم خارج شدیم، تا به «العرج» رسیدیم و پیامبر فرود آمد و عایشه کنار پیامبر و من کنار پدرم نشستم، و بار شتر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و ابوبکر یکی و همراه غلام ابوبکر بود، ابوبکر به انتظار او نشست تا او را ببیند، پس آشکار شد؛ در حالی که شترش با او نبود. گفت: شترت کجاست؟ گفت: دیشب آن را گُم کردم. ابوبکر گفت: شتر گُم می کنی؟! پرید و شروع به زدنش کرد و رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم تبسّم کرده و می فرمود: نگاه کنید به این مُحرم که چه می کند؟» (۲)و به «سنن أبوداوود» و «سنن ابن ماجه» و «الدرّ المنثور» در تفسیر «فَلا رَفَثَ وَ لا فُسُوقَ وَ لا جِدالَ فِي الْحَجِّ» (۳) مراجعه کنید از حاکم - که آن را صحیح دانسته... لیکن ابن ماجه چنین آورده است: «شتر بار ما و شتر بار ابوبکر یکی بود و نزد غلام ابوبکر بود» و حاکم گوید: «شتر بار ما با غلام ابوبکر بود.»

۵ - آن چه در «مشکاه المصابیح» در باب «حفظ اللسان والغیبه و الشتم» نقل

ص:۶۱۳

۱- ۱) . معالم التنزیل ۴/ ۴۶۰.

۲- ۲) . مسند ۶/ ۳۴۴.

۳- ۳) .بقره ۱۹۷/.

کرده و گفته است: «از عایشه نقل شده که گفت: پیامر صلی الله علیه و آله و سلم بر ابوبکر گذر کرد در حالی که بعضی برده هایش را لعنت می کرد پس پیامبر رو به او نموده و فرمود:

لعنت کنندگان و راستگویان!! به خدای کعبه سوگند، هرگز با هم جمع نمی شوند.

پس همان روز ابوبکر یکی از برده هایش را آزاد کرد سپس خدمت پیامبر آمد و گفت:تکرار نمی کنم.» (۱)گویم:

واضح است که آن یکی از برده هایش، سزاوار لعن نبوده است که اگر چنین بود، پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم او را از لعن منع نمی فرمود و همان روز ابوبکر او را آزاد نمی کرد و به پیامبر نمی گفت: تکرار نمی کنم...

و نیز از این حدیث استفاده می شود که بسیار لعنت کننده، صدّیق نمی تواند باشد؛ چون این دو صفت با هم جمع نمی شوند، و این ممتنع بودن جمع شدنشان به اندازه ای است که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم نسبت به آن سوگند یاد کرده فرمود: «به خدای کعبه سوگند، هرگز با هم جمع نمی شوند.» و از آن جا که از این حدیث لعن کردن بسیار توسط ابوبکر ثابت می شود پس صدّیق نمی باشد. از این جا هم ثابت می شود باطل بودن آن چه به پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم نسبت داده اند که ابوبکر را به «صدّیق» لقب داده اند...

و نیز در «المشکاه» آمده است: «از ابوهریره نقل شده که گفت:

رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم گفت: برای صدّیق شایسته نیست که لعنت کننده باشد. آن را مسلم روایت کرد.

و از ابوالدرداء است که گفت: شنیدم رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم می گفت: لعن کنندگان شهادت دهندگان و شفیعان روز قیامت نخواهند بود. آن را مسلم روایت کرد.» (۲)و در آن کتاب آمده است: «از ابن مسعود است که گفت:

رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: مؤمن هرگز بسیار طعنه زننده و بسیار لعن کننده و بداخلاق و ناسزاگو نمی شود. ترمذی و نیز بیهقی در «شعب الایمان» آن را روایت کرد. و در روایتی دیگر از اوست: بداخلاق و ناسزاگو نیست. و ترمذی گوید: این حدیثی غریب است.

و به نقل از ابن عمر که گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم گفت: مؤمن بسیار لعن کننده نخواهد بود. و در روایتی: سزاوار نیست مؤمن بسیار لعن کننده باشد. آن را ترمذی روایت کرد.

از سمرهبن جندب نقل شده که گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: به لعنت و

۱- ۱) . مشکاهالمصابیح /۳ ۱۳۶۵.

۲- ۲) . مشکاهالمصابیح /۳ ۱۳۵۷.

خشم خداوند و به جهنّم، یک دیگر را لعنت نکنید. و در روایتی است: و نه به آتش.

آن را ترمذی و ابوداوود روایت کردند.» (1)۶ - آن چه طبری و ابن اثیر در کتب تاریخ خود در ذکر لشکر اسامه روایت کرده اند و این لفظ از طبری است: «اسامه با مردم از حرکت باز ایستاد و به عمر گفت:

نزد خلیفه رسول خدا بازگرد و از او اجازه بگیر که به من اجازه دهد که با مردم بازگردم. همراه من بزرگان و بیشترین آنان هستند، و بر خلیفه ی رسول خدا و بار رسول خدا و بارهای مسلمانان ایمن نیستم که مشرکان آن ها را بربایند. و انصار گفتند: اگر پیامبر بازگشت ما را نپذیرفت، از سوی ما به او اطّلاع ده و از او بخواه که مردی بزرگ سال تر از اسامه را فرمانده ما قرار دهد.

پس عمر به فرمان اسامه حرکت کرد و نزد ابوبکر آمد و از سخنان اسامه او را آگاه کرد. ابوبکر گفت: اگر سگان و گرگان مرا بربایند دستوری را که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم داده رد نمی کنم. گفت: انصار فرمانم دادند که خبر را به تو برسانم و آنان از تو درخواست دارند که فرماندهی برایشان انتخاب کنی که بزرگ سال تر از اسامه باشد.

پس ابوبکر از جا پرید -در حالی که نشسته بود و ریش عمر را گرفت و به او گفت: مادرت به عزایت بنشیند و تو را از دست بدهم ای پسر خطاب! رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم او را به کار گمارده است، آیا تو فرمانم می دهی که او را برکنار کنم؟!

پس عمر به سوی مردم آمد، به او گفتند: چه کردی؟ گفت: بروید مادرانتان به عزایتان بنشینند، از آن چه به سبب شما از خلیفه ی رسول خدا کشیدم!» (2)لکن ابن اثیر روایت را تحریف کرده و این جمله را از آن حذف کرده است:

«امضوا ثکلتکم امّهاتکم» (بروید، مادرانتان به عزایتان بنشینند) چون سخن تند و شدیدی است که عمر به اصحاب گفت، برای آرام شدن خودش از گفته ی ابوبکر به او: «ثکلتک امک و عدمتک یاابن الخطاب» (مادرت به عزایت بنشیند و تو را از دست بدهم ای پسر خطّاب) به هر حال چون این داستان حاکی از خشونت و بد

۱- ۱) . مشکاهالمصابیح /۳ ۱۳۶۲.

۲- ۲) . تاریخ طبری /۳ ۲۲۶. الکامل از ابن اثیر /۲ ۳۳۴.

زبـانی و نامهربـانی آن دو نفر است، ابن خلـدون آن را بـا تحریـف و آشـفتگی چنین روایت کرده است: «اسـامه در برابر مردم ایسـتاد و خواسـته ی عمر را دید که تخلّف از این لشـکر کشـی بود، و باقی ماندن با ابوبکر از روی مهربانی که نکند گرفتاری برایش پیش آیـد. و انصار به او گفتند: اگر از بازگشت ما خودداری کرد، شخصـی سالمندتر از اسامه به فرماندهی ما برگزین. عمر تمام این ها را به ابوبکر رسانـد. آنگاه برخاست و نشـست و گفت: فرمان رسول خـدا صـلی الله علیه و آله و سـلم را ترک نمی کنم تـا این که برخیزم و آن را اجرا کنم.» (۱)ببینید چگونه جمله ی: «پس برخاست و نشـست و گفت...» را به جای «پس ابوبکر از جا پرید؛ در حالی که نشسته بود و ریش عمر را گرفت...» قرار داده است!!

و چه بسیار است خیانت در امانت!! مانند این مورد...

ابوبکر گفت: مرا شیطانی است که نزدم می آید...

(۲)

دلیل ها و شواهد اینکه ابوبکر مهربان ترین امّت به امّت است!! و علّت بروز این رفتارهای زشت از او اضافه بر سـنگدلی طبیعی و جفـای بـاطنی اش شـیطان اوست که نزدش می آیـد و بـا دست زدن به او دیوانه اش می کنـد و این مطلبی است که در برابر همگـان در اوّلین خطبه ای که ایراد کرد، به آن اعتراف نمود... حافظ جلال الـدّین سـیوطی گویـد: «ابن سـعد از حسن بصـری نقل کرد که گفت: هنگامی که با ابوبکر بیعت شـد، برای خطبه به پا خاست و گفت: امّا بعـد، من عهـده دار این کار شـدم در حالی که از آن کراهت دارم، به خداونـد سوگنـد دوست داشـتم یکی از شـما مرا از آن کفایت کند، اگر مرا تکلیف کنید کهماننـد رسول خـدا صـلی الله علیه و آله و سـلم درباره ی شـما عمل کنم، من آن را انجام نمی دهم، رسول خدا بنده ای بود که خداوند او را به وحی گرامی داشت و با آن او را عصـمت بخشـید، من فقط یک بشـر هسـتم و از هیچ یک از شـما بهتر نیستم، پس مرا بپاییـد، اگر مرا دیدیـد کـه به راست می روم، مرا تبعیّت کنیـد و اگر دیدیـد کـج رفتم، راست کنیـد، و بدانیـد که من شیطانی دارم که مرا فرا می گیرد،

۱- ۱) . تاریخ ابن خلدون /۴ ۸۵۶.

۲- ۲) .ان لی شیطاناً یعترینی.

پس اگر مرا خشمگین دیدید از من دوری کنید، خون من از شما رنگین تر نیست.» (۱)و نگاه کنید به «طبری» و «الریاض النضره» و «منهاج السنه» و «کنزالعمّال» و «الصّواعق» و کتاب های دیگر.

با این همه، اگر بپذیریم که ابوبکر رحیم ترین امّت به امّت است، باز هم این خواسته ی عاصمی برآورده نمی شود، چون گفته اش: «و رحمت نسبت به مسلمانان جز از ریشه دانش نیست» غیر قابل قبول است والّا باید بسیاری از بانوان و کودکان دارای مهر و رحمت به مسلمانان، از دانشمندان باشند، و این مطلبی است که حتّی فرزند مرده را می خنداند...

و حتّی اگر بپذیریم که او رحیم ترین امّت است و رحمت نسبت به مسلمانان جز از ریشه دانش نیست... به طور کلّی لازمه اش این است که برایش دانشی ثابت شود و کاملاً واضح است که اثبات علم فی الجمله برای اینکه کسی باب مدینه العلم باشد، کافی نیست؛ وگرنه هر کسی به طور کلّی به دانشی دست یافت باید باب مدینه العلم باشد. و این خود جایگاه باطلش را دارد و کسی از اهل ایمان چنین جرأت و جسارتی ندارد.

۵ – باطل بودن ادّعای این که عمر باب مدینه العلم بعد از ابوبکر است

اشاره

عاصمی گوید: « بعد از صدّیق، عمربن خطاب دری در شدّت، نسبت به منافقان و مخالفان در دین بود. چنانکه پیامبر فرمود صلی الله علیه و آله و سلم : و شدیدترین آنان – و در روایتی: سخت ترین آنان در دین خداوند عمربن خطاب است.»

این سخن جداً باطل است؛ چون «شدیدترین آنان...» بخشی از آن حدیث ساختگی است که آغازش: رحیم ترین امّتم به امّتم... می باشد که پیشتر ساختگی بودن همه ی لفظها و نقل های آن اثبات شد و این نکته ی اوّل است.

از شواهد پشتیبانی عمر از منافقان و مخالفان

و دوم این که ادّعای سختگیر بودن او نسبت به منافقان و مخالفان دروغی

ص:۶۱۷

۱– ۱) . تاریخ الخلفاء ۷۱.

صریح است و آن همه داستان های او در پشتیبانی از آنان و همزیستی با آنان و ستایش از آنان، در کتاب های حدیث و تاریخ موجود است که در این جا به بعضی از آن ها به اختصار می پردازیم:

۱ - حافظ سیوطی در «الدّر المنثور» در تفسیر این فرموده ی خداوند متعال که «و إذ یعدکم اللّه إحدی الطّائفتین» (۱)به نقل از «دلائل النبوّه» نوشته ی بیهقی در روایتی طولانی درباره ی غزوه بدر گوید:

« سپس رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم حرکت کرد در حالی که خبری از قریش به او نمی رسید و اطّلاعی از آمادگی جنگی و مقدار آنان نداشت. پس رسول خدا فرمود:

در کار و مسیر ما را راهنمایی کنید. پس ابوبکر گفت: ای رسول خدا، من داناترین مردم به مسافت های زمین هستم. عدی بن ابوالزغباء به ما اطّلاع داد که قافله در فلان و فلان وادی است گویی که میان ما و آنان تا بدر به اندازه ی دو اسب مسابقه است.

سپس فرمود: مرا راهنمایی کنید. عمربن خطّاب گفت: ای رسول خدا آنان قریش و عزّتشان می باشد، به خداوند سوگند، از زمانی که عزّت یافته اند، ذلیل نشده و از وقتی که کفر ورزیدند، ایمان نیاورده اند و به خداوند سوگند که حتماً با تو می جنگند، پس برای جنگ آماده شو و تدارکات را مهیّا کن.

سپس رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: مرا راهنمایی کنید. پس مقدادبن عمرو گفت:

ما مانند یاران موسی به شما نمی گوییم:- «فإذهب أنت و ربک فقاتلا- إنّا ههنا قاعدون». (۲) بلکه می گوییم تو همراه پرورگارت برو و جنگ کن ما نیز از شما پیروی می کنیم.» (۳)و در کتاب «السیره الحلبیّه» آمده است: «سپس فرمود: مرا راهنمایی کنید.

عمر گفت: ای رسول خدا، آنان قریش و عزّتشان می باشند، به خداوند سوگند از آن گاه که عزّت یافتند ذلیل نشدند و ایمان نیاوردند از آن گاه که کفر ورزیدند. به خدا سوگند حتماً با تو می جنگند، پس برای آن آمادگی لازم و تدارک مورد نیاز را مهیّا

۱- ۱) .انفال /۷.

۲- ۲) .مائده /۲۴.

۳- ۳) . الدّر المنثور /۳ ۱۶۴.

کن.» (۱)گویم: عمر با آن گفته هایش پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم را بیازرد و خشمگین کرد آن چنان که گونه های ایشان برافروخت و اهل سنّت تلاش کرده اند که این مطلب را مخفی دارند؛ ولی بر پژوهشگران اخبار و آثار پوشیده نمی ماند. طبری در بیان جنگ بدر گوید: «ما را محمّدبن عبید المحاربی، حدیث کرد از اسماعیل بن ابراهیم ابویحیی، از مخارق، از طارق، از عبداللّه بن مسعود که گفت: از مقداد صحنه ای را دیدم که اگر من آن را داشتم از هر چیز در زمین بیشتر دوست می داشتم. او مردی سوارکار و جنگ جو بود. و اگر پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم خشمگین می شد گونه هایش برافروخته می شد.

در آن حالت مقداد نزد او آمد و گفت: بشارت ده ای رسول خدا، به خداوند سوگند ما به شما نمی گوییم آن گونه که بنی اسرائیل به موسی گفتند: تو و پروردگارت بروید و بجنگید و ما این جا نشسته ایم.» ولیکن سوگند به کسی که شما را به حق برانگیخت حتماً در پیشاپیش و پشت سر و در سمت راست و چپ تو خواهیم بود تا اینکه (در رکاب تو کشته شویم یا) خداوند برای شما گشایشی و پیروزی فرستد.» (۲)و بعضی از مورّخان اهل سنّت سخنان ابوبکر و عمر را حذف کرده اند؛ چون یکی نمایانگر ترس و سستی و دیگری شامل ستایش کافران و ستمگران است. در «طبقات ابن سعد» آمده است: «رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به سمت پایین حرکت نمود و نزدیک بدر که رسید خبر مسیر حرکت قریش را دریافت کرد. پس به اطّلاع اصحاب خود رسانید و با آنان مشورت نمود. مقدادبن عمرو بهرانی گفت: سوگند به کسی که تو را به حق برانگیخت، حتّی اگر ما را به برک الغماد (۳) فراخوانی با تو همراهی می کنیم تا به آن جا برسیم.» (۴)بعضی دیگر از مورّخان اهل سنّت گفته ها را حذف کرده و به جای هر کدام

۱- ۱) . السیره الحلبیه /۲ ۳۸۶.

۲- ۲) . تاریخ طبری /۲ ۱۴.

۳- ۳) .برک الغماد: گفته شده است شهر حبشه یا موضعی در یمن است.

۴- ۴) . طبقات ابن سعد /۲ ۴۳۴.

آورده انـد: «گفت: و نیکو گفت.» سـپس تمامی سـخن مقـداد را ذکر کرده انـد... در «سـیره ابن هشام» چنین آمده است: «خبر مسیر قریش را دریـافت کرد که قـافله شـان را بـاز دارنـد، پس با مردم مشورت فرمود و از قریش به آنان خبر داد. پس ابوبکر صـدیق به پـا خـاست و گفت: نیکو گفت.» سپس عمر به پا خاست و گفت: نیکو گفت. سـپس مقـدادبن عمرو به پا خاست و گفت: ای رسول خـدا: پیش برو به آن چه خداونـد به تو نشان داده و ما با توایم. به خداوند سوگند به تو نمی گوییم آن گونه که بنی اسرائیل به موسی گفتند: «تو و پروردگارت بروید بجنگید ما این جا نشسته ایم.» ولیکن تو پروردگارت بروید بجنگید، ما نیز در کنار شـما می جنگیم. سوگند به کسـی که تو را به حق برانگیخت، حتّی اگر ما را به برک الغماد فراخوانی تا رسیدن به آن جا همراه تو شمشـیر می زنیم. پس رسول خدا صـلی الله علیه و آله و سلم به او فرمود: خیر باشد و برایش بدان سبب دعا کرد.» (۱)لیکن کرده ی اینـان سودی به حال شـیخین نـدارد، و دو روایت سـیوطی و طبری از حقیقت امر آن دو پرده برداشـته است، و نقاب از سرّ نهانشان برکشیده است و معلوم شده که چگونه عمر با سخنش رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را به خشم درآورده است و این که چگونه مقداد با سـخنش ناراحتی حضـرتش را از بین برده است؛ پس برایش دعا فرمود و سـخن نیکو گفت. تا اینکه ابن مسعود آرزو می کرد که دارای این جایگاه کریم و مکان عظیم می بود...

۲- آن چه حـاکم در کتـاب «قسم الفیء» بـدین گـونه نقـل کرده است: «مـا را خـبر داد ابوجعفر محمّـدبن علی شـیبانی، از ابن أبوعزره، از محمّدبن سعید اصفهانی، از شریک از منصور، از ربعی بن خراش از علی که گفت: وقتی رسول خدا صلی الله علیه و آله و سـلم مکّه را فتح کرد، گروهی از مردم قریش نزد او آمده گفتند: ای محمّد ما هم پیمانان و قوم تو هستیم، و بنده های ما به تو پیوسته اند و رغبتی به اسلام ندارند؛ بلکه از کار فرار کرده اند، آنان را بازگردان.

۱- ۱) . سیره ابن هشام /۱ ۶۱۴.

پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در این باره با ابوبکر مشورت فرمود و او گفت: ای رسول خدا راست گفتند.

به عمر گفت: تو چه می گویی؟ گفت: گفته ابوبکر را.

پس رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: ای گروه قریش! خداوند به زودی مردی از میان شما بر شما می فرستد که قلبش را برای ایمان آزموده و گردن های شما را در راه دین می زند.

پس ابوبکر گفت: آیا او من هستم ای رسول خدا؟

فرمود: نه.

عمر گفت: آیا او من هستم ای رسول خدا؟

فرمود: نه. ولیکن آن وصله زننده بر نعلین، در مسجد است در حالی که حضرتش نعلین خود را به علی داده بود که آن را وصله زند. سپس گفت: امّا من شنیدم که می گفت: بر من دروغ نبندید که هر کس بر من دروغ بندد وارد آتش شود.

این حدیثی صحیح با شرط مسلم است، ولی شیخین آن را نقل نکرده اند.» (۱)و نگاه کنید به «مسند احمد» و «الخصائص» و «کنزالعمال» و کتاب های دیگر.

و شاه ولی اللّه دهلوی در «إزاله الخفاء» آن را از بزرگواری های امیرالمؤمنین علیه السلام به شمار آورده و بر دلالت آن بر خلافت ایشان تصریح کرده است.

گویم:

و از آن جا که این جریان دلالت دارد بر هم سویی شیخین با کفّار و پشتیبانی از آنان و تصدیق سخنانشان، گروهی از محدّثان اهل سنّت تحریف آن را با اسقاط سخنان آن دو به طور مستقیم در نقل، ترجیح داده اند. پس در «صحیح ترمذی» با این لفظ آمده است: «ما را حدیث کرد سفیان بن وکیع، از أُبی، از شریک، از منصور، از ربعی بن خراش که گفت: حدیث کرد ما را علیّ بن ابی طالب در «رحبه» و گفت: روز جنگ حدیبیه گروهی از مشرکین نزد ما آمدند، در میانشان سهیل بن عمرو و مردمی

۱- ۱) . المستدرک ۱۲۳/۳.

از سردمداران مشرکین بودند و گفتند: ای رسول خدا، گروهی از فرزندان و برادران و بنده های ما نزد تو آمدند که در احکام دین فهمی ندارنـد و جز این نیست که برای فرار از ثروت و زمین های ما رفته انـد پس آنان را به ما بازگردان، که اگر آگاهی به احکام دین نداشتند ما آنان را دانا می کنیم.

پس پیامبر صـلی الله علیه و آله و سـلم فرمود: ای گروه قریش، یا از این کار دست برمی دارید یا خداوند کسـی را بر شـما می فرسـتد که در راه دین گردن های شما را با شمشیر می زند...» (۱)ولیکن گروهی دیگر ترجیح داده اند که متن روایت را باقی نگه دارند ولی به جای نام شیخین و برای پوشانیدن آن دو چنین آورده اند: «مردمی گفتند: راست گویند ای رسول خدا، آنان را به ایشان بازگردان»...

و در «سنن ابوداوود» این متن آمده است: «بابی درباره ی بنده های مشرکین که به مسلمانان می پیوندند و مسلمان می شوند ما را حدیث کرد عبدالعزیزبن یحیی حرّانی، از محمّد یعنی ابن سلمه از محمّدبن اسحاق، از أبان بن صالح، از منصوربن معتمر، از ربعی بن خراش، از علیّ بن ابی طالب روایت کرده انـد که گفت: دو نفر از بنده ها نزد رسول خدا صـلی الله علیه و آله و سـلم آمدنـد – یعنی روز حـدیبیّه و قبل از صـلح – ارباب های آن دو برای او چنین نوشـتند: ای محمّد، به خدا سوگند آنان از روی رغبت به دین تو نزدت نیامده اند، بلکه برای فرار از بندگی پیش تو آمده اند، پس مردمی گفتند:

راست می گوینـد ای رسول خـدا، آنـان را به ایشـان بـازگردان. رسول خـدا خشـمگین شـد و گفت: ای گروه قریش! می بینم دسـت برنمی داریـد تـا اینکه خداونـد کسـی را بر شـما بفرسـتد که بر این کـار گردن هایتـان را بزنـد. و از بازگردانـدن آنـان خودداری کرد و فرمود: آنان آزادشدگان خداوند عزّوجلّ هستند.» (۲)و نگاه کنید به «المستدرک» و «المصابیح» و «المشکاه» و غیر آنها. و این تحریف هرچند به منظور حمایت شیخین بود، ولیکن خواست خداوند متعال بود

۱– ۱) . صحیح ترمذی /۵ ۵۹۲.

۲– ۲) . سنن أبوداوود /۱ ۴۲۳.

که سبب افزایش هتک آنان و ظهور کفر و آشکارشدن نفاقشان گردد... از این جهت که شارحان «المصابیح» و «المشکاه» - هنگامی که این حدیث تحریف شده را شرح داده اند، در حالی که غفلت کرده اند که گوینده ی آن خودِ شیخین می باشند در تعلیل خشم پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم گویند: «چون آنان با حکم شرع در مورد قریشیان به گمان و تخمین معارضه کردند و به ادّعای اولیای مشرک خود گواهی دادند... پس این پشتیبانی از اولیایشان، تعاون بر عدوان بود.»

عین عبارت آنان را برایتان نقل می کنیم تا حقیقت امر این دو و معنی سخنانشان را در تصدیق مشرکان بدانید:

فضل اللّه بن حسن توربشتی در «شرح المصابیح» گوید: «رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم از این جهت خشمگین شد که آنان با حکم شرع در مورد قریشیان به گمان و تخمین معارضه کردند و به ادّعای اولیای مشرک خود گواهی دادند که آنان برای فرار از بندگی به اسلام گرویدند نه از روی رغبت به دین، و حکم شرع درباره شان چنین بود که با بیرون رفتن از دایره ی جنگ و چنگ زدن به ریسمان اسلام، آزاد شدند. پس پشتیبانی از اولیای آنان، پشتیبانی بر عدوان بود.» (۱)و خلخالی گوید: «آنان گفتند: آن بندگان را به قریشیان بازگردانید، آنگاه رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به خشم آمد، چون آنان با حکم شرع به گمان و تخمین معارضه کردند و حکم شرع درباره ی آنان چنین بود که با بیرون رفتن از دایره ی جنگ، و چنگ زدن به ریسمان اسلام، آزاد شوند، پس پشتیبانی آنان از اولیای آنان، پشتیبانی بر دشمنی بود.

و در فرموده پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم : «ما أراکم تنتهون» ، اگرچه ادات نفی (کلمه ما) ظاهراً بر کلمه «أراکم» وارد شده، لیکن در حقیقت «انتهاء» را نفی می کند. یعنی می بینم که از تعصّب نسبت به اهل مکّه دست برنمی دارید، تا خداوند کسی را بر شما بفرستد که بر این کار گردن هایتان را بزنند. یعنی بر این حکم و از بازگرداندن آنان

۱- ۱) . المیسّر فی شرح المصابیح: دست نویس است.

خودداری کرد. یعنی پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم از برگرداندن بنده ها خودداری کرد.» (۱)و طیبی گوید: «در این گفته پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم : نمی بینم از آن دست بردارید» تهدید بسیار بزرگی است... توربشتی گوید: و جز این نیست که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم از این جهت خشمگین شد؛ چون آنان با حکم شرع درباره آنها معارضه کردند... (۲)و همین گونه در «المرقاه فی شرح المشکاه» و «أشعهاللمعات فی شرح المشکاه»، نوشته ی عبدالحق دهلوی آمده است، مراجعه کنید.

۳ – روایت های قوم که حاکی از امتناع عمر از کشتن ذوالثدیه منافق است، علی رغم فرمان رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به قتل او.

حافظ ابن حجر در شرح حال «ذوالثدیه» گوید: «ابویعلی در مسندش گوید به روایت ابن المقری از او ما را حدیث کرد محمّدبن الفرج، از احمدبن الزبرقان، از موسی بن عبیده، از هودبن عطا، از انس که گفت: در دوران رسول خدامردی بود که بندگی و کوشش او ما را به شگفتی درمی آورد، او را به نام برای رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم ذکر کردیم، او را نشناخت، با صفتش او را توصیف کردیم، نشناخت. در این میان که او را یاد می کردیم، آن مرد ظاهر شد گفتیم: او این مرد است. فرمود: شما مرا از مردی خبر می دهید که در صورتش جای سیلی شیطان است. او پیش آمد تا در برابرشان قرار گرفت ولی سلام نکرد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به او فرمود: تو را به خداوند سوگند می دهم، آیا وقتی وارد این مجلس شدی گفتی: در میان این گروه کسی برتر از من یا نیکوتر از من نیست؟

گفت: خدایا! آری.

سپس برای خواندن نماز وارد مسجد شد. رسول خدا فرمود: چه کسی این مرد را به قتل می رساند؟

ابوبکر گفت: من

پس به سوی او رفت، دید که نماز می خواند.

۱– ۱) . المفاتیح فی شرح المصابیح: خطّی است.
۲– ۲) . الکاشف فی شرح المشکاه: خطّی است.

گفت: سبحان اللّه! مردی را که نماز می خوانـد به قتل برسانم؛ در حالی که رسول خـدا صـلی الله علیه و آله و سـلم از کشـتن نمازگزاران نهی فرموده است؟ پس خارج شد.

رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: چه کردی؟

گفت: اکراه داشتم که وقتی نماز می خواند او را بکشم و شما نهی فرموده اید از کُشتن نمازگزاران!

فرمود: چه کسی این مرد را به قتل می رساند؟

عمر گفت: من. پس وارد شد و دید پیشانی را بر خاک گذارده است. با خود گفت:

ابوبکر از من برتر است، و خارج شد!

پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به او فرمود: باز ایست.

گفت: او را یافتم که پیشانی را برای خدا بر زمین گذارده، پس اکراه داشتم که او را به قتل برسانم!

فرمود: چه کسی آن مرد را می کُشد؟

علی گفت: من

فرمود: تو اگر او را یافتی. (راوی) گفت: پس وارد شـد و دیـد او خارج شـده است. پس نزد رسول خدا صـلی الله علیه و آله و سلم بازگشت.

به او فرمود: باز ایست.

گفت: دیدم که خارج شده است.

فرمود: اگر کشته می شد، دو نفر از امّتم حتی اگر از اوّلین و آخرین آنان بودند، اختلاف نمی کردند.

موسی گفت: شـنیدم که محمّدبن کعب می گفت: او همان کسی است که علی او را به قتل رساند. ذوالثدیه.» (۱)و نگاه کنید به «نوادر الأُصول» و «حلیهالأولیاء» و «الباهر فی حکم النّبی

ص:۶۲۵

۱- ۱) . الإصابه /۱ ۴۸۴.

بالباطن و الظاهر».

سیوطی بعد از این حدیث گوید: «ابویعلی در مسندش آن را از نقل هایی از موسی برای او آورده است و موسی و استادش در مورد آن دو انعطاف پذیر و نرم هستند. ولی حدیث نقل های متعددی دارد که ثبوت آن را مقتضی است. و آن نقل ها را به تفصیل از «ابویعلی» و «البزار» و «بیهقی» و «محاملی» از حدیث أنس و از «ابن ابوشیبه»، «ابن منیع» و ابویعلی از حدیث جابر آورده و گفته است: و این اسنادی صحیح با شرط مسلم است.»

و سیوطی در «الخصائص الکبری» آن را روایت کرده از ابن أبوشیبه و ابویعلی و بزار و بیهقی از حدیث أنس...

۴ – همچنین روایت کرده اند که او در موردی مشابه قضیه ی پیشین، از کشتن منافقی امتناع کرد؛ احمد گوید: «ما را حدیث کرد روح، از عثمان شحّام، از مسلم بن ابوبکره، از پدرش که گفت: پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در مسیری برای نماز مردی را در حال سجود دید، نماز را به پایان برد و نزد او بازگشت در حالی که هنوز در سجده بود، پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم ایستاد و فرمود: چه کسی این را می کُشد؟ پس مردی به پا خاست و آستین ها را بالا زد، شمشیرش را از نیام کشید و تکان داد، سپس گفت: ای پیامبر خدا پدر و مادر فدایت، چگونه مردی را به قتل برسانم که در سجود است و شهادت به یگانگی خداوند می دهد و این که محمّد بنده و فرستاده ی اوست؟

سپس فرمود: چه کسی این را به قتل می رساند؟

مردی به پا خاست و گفت: من! پس آستین ها را بالا زد و شمشیرش را از نیام برکشید و به حرکت درآورد تا اینکه دستش به لرزش افتاد و گفت: ای پیامبر خدا، چگونه مردی را که در حال سجده است به قتل برسانم؛ در حالی که شهادت می دهد که جز اللّه خدایی نیست و محمّد بنده ی او و فرستاده اش می باشد؟ پس پیامبرفرمود: سوگند به کسی که جان محمّد در دست اوست اگر او را به قتل

می رساندید، اوّلین و آخرین فتنه بود.» (1)و ابوالعبّاس المبرّد در «الکامل» و سیوطی در «الباهر» به نقل از المسند آن را روایت کرده اند. سپس گوید: «این اسناد هم به شرط مسلم صحیح است، به راستی که «روح» از رجال دو صحیح است و عثمان الشحّام و مسلم بن ابوبکره هر دو از رجال مسلم هستند. و جمله بندی این داستان، مغایر جمله بندی حدیث أنس و جابر است، پس شاید که داستان دیگری باشد که برای مرد دیگری اتّفاق افتاده است...»

۵ - داستان دیگری که باز روایت کرده اند و به خوارج متعلّق است... احمد گوید: حدیث کرد ما را بکربن عیسی، از جامع بن مطر حبطی،ازابوروبهشدّاد بن عمران قیسی، از ابوسعید خدری که ابوبکر خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم آمد و گفت: ای رسول خدا من از دشت فلان و فلان گذشتم و مرد خاضع خوش قیافه ای را دیدم که نماز می خواند.

پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به او فرمود: نزد او برو و او را به قتل برسان.

گفت: ابوبکر نزد او رفت و چون او را بر آن حال دید، به قتل رساندن او را ناخوش داشت. پس خدمت رسول خدا بازگشت.

گفت: پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به عمر فرمود: برو و او را به قتل برسان. عمر رفت و او را بر همان حال دید که ابوبکر دیده بود. پس قتل او را ناخوش داشت. پس بازگشت و گفت: ای رسول خدا، من او را دیدم که با خشوع نماز می خواند پس کراهت داشتم که او را به قتل برسانم. فرمود: ای علی برو و او را به قتل برسان.

۱- ۱) . المسند /۵ ۴۲.

گفت: علی رفت ولی او را ندید. پس بازگشت و گفت: ای رسول خدا او را ندیدم.

گفت: پس پیامبر فرمود: این و یارانش قرآن که می خوانند از استخوان سینه هایشان بالاتر نمی رود، از دین خارج می شوند همان گونه که تیر از کمان خارج می شود و سپس به سویش باز نمی گردند تا این که تیر به کمانش باز گردد. پس آنان را به قتل برسانید که بدترین انسان ها می باشند.» (۱)و در «فتح الباری» چنین آمده است: «توجّه: از ابوسعید خدری داستان دیگری متعلّق به خوارج رسیده که با این روایت مخالفت دارد و آن نقل احمد به اسناد بسیار خوبی از ابوسعید است که گفت: ابوبکر آمد... و شاهدی از حدیث جابر دارد. ابویعلی آن را نقل کرده و رجالش ثقه می باشند.» (۲)۶ - آن چه روایت کرده اند از داستان مرد منافق سیاه چهره ای که در تقسیم غنیمت های خیبر به رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم اعتراض کرد؛ پس پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به شیخین فرمان قتل او را دادند، آن دو خودداری کردند و اطاعتش ننمودند...

مبرّد گوید: «روایت می شود که مردی بسیار سیاه رنگ، با لباس های بسیار سفید نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم ایستاد در حالی که حضرت غنیمت های خیبر را میان مردم تقسیم می فرمود و تنها به کسانی می داد که در حدیبیّه حاضر بودند. پس آن سیاه برابر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم ایستاد و گفت: از امروز عدالت به خرج ندادی.

رسول خدا خشمگین شد به گونه ای که خشم بر صورت شریفش نمایان شد.

عمربن خطّاب گفت: ای رسول خدا او را به قتل برسانم؟ فرمود: نه برای این و یارانش خبری خواهد بود.

ابوالعبّاس گوید: و در حدیثی دیگر است: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به او فرمود: وای بر تو چه کسی عادل است اگر من عادل نباشم؟ سپس به ابوبکر فرمود: او را به قتل برسان. او رفت و برگشت و گفت: ای رسول خدا او را در حال رکوع دیدم.

سپس به عمر فرمود: او را به قتل برسان. او رفت و برگشت و گفت: ای رسول خدا او را در سجود دیدم. سپس به علی فرمود: او را قتل برسان او رفت و سپس بازگشت و گفت: ای رسول خدا او را ندیدم. رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: اگر این به قتل می رسید، حتّی دو نفر هم در دین خدا اختلاف نمی کردند.» و در بعضی

۱- ۱) . المسند /۳ ۱۵.

۲- ۲) . فتح الباری /۱۲ ۲۵۱.

روایت ها آمده است: پس از بازگشت شیخین، عثمان رفت که او را به قتل برساند، پس او را در حال سجده دید و گفت: ابوبکر و عمر در قیام و رکوع او را به قتل نرساندند، پس چگونه من او را در سجده به قتل برسانم؟ پس بازگشت.» (۱)۷- و از جاهایی که عمر ضعف خود را در دین و مهربانیش را با منافقان آشکار کرد، در قضیه مرتدین است. ابن اثیر در حدیثی طولانی از عمر گوید: «و اما هنگامی که رسول خدا قبض روح شد عرب ها مرتد شدند و گفتند: زکات نمی پردازیم.

(عمر) گفت: حتّی اگر یک زانوبند شتر را از من باز دارند، بر آن با آنان پیکار می کنم. گفتم: ای جانشین رسول خدا با مردم الفت داشته باش و با آنان نرمی و مهربانی کن. به من گفت: آیا در جاهلیت ستمگر و در اسلام نرم و سست باشم؟! وحی قطع شد و دین تمام شد، آیا دین ناقص شود در حالی که من زنده باشم؟!» (۲)و نگاه کنید به «الریاض النضره» و «المشکاه» و «تاریخ الخلفاء» و «کنزالعمّال» و «الصواعق» و کتاب های دیگر.

گویم:

اگر به دلالت سخن عمر و پاسخ ابوبکر بر ضعف و سستی عمر در امر دین و نیز نرمی و رأفت او در برابر منافقان، باور نداری، واجب است که به شرح های المشکاه مراجعه کنید.

واین متن عبارت «طیّبی» در«الکاشف» است که برای اطمینان قلبی شماآن را می آوریم:«گفته عمر:خوّار - فی الاسلام -،ازخاریخوراست (به معنی) نیرویش ضعیف وسست شد.گویم:ضعف وسستی اورادردین انکار کردو نخواست که ستمگر باشد،بلکه سختی وشدّت اودردین رااراده کرد،لیکن وقتی جاهلیّت راذکرکرده آن را با ذکر «جبار» همراه نموده است و از شگفتی است که ابوبکر به نرمی و خوش خلقی نسبت داده شده بود و عمر به سختی و شدّت، پس در این قضیه کار برعکس شد.

۱- ۱) . الکامل فی الأدب /۲ ۱۴۱.

۲- ۲) . جامع الأصول /۹ ۴۴۲.

حدیث ساختگی دیگر

وقتی اهل سنّت دیدند آن چه به رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بستند که «شدیدترین آنان در امر دین خدا عمر است» درباره ی عمر صدق نمی کند و متوجّه شدند که واقعیّت های تاریخی بدون تردید آن را آشکار می کند... به جمله ی ساختگی دیگری به جای آن پناه آوردند و به رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم این جمله را نسبت دادند که فرمود: «أرحمُ أمّتی لأمّتی ابوبکر و ارفق امّتی لأمّتی عمر : رحیم ترین امّتم به امّتم ابوبکر و نرمترین امّتم به امّتم عمر است» طبرانی آن را نقل کرده و محب طبری آن را از او روایت کرده، آن جا که گوید: ذکر آن چه در اوصاف پسندیده ی گروهی آمده است. از انس بن مالك که گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: رحیم ترین امّتم به امّتم ابوبکر و شدیدترین آنان در دین خدا عمر است... و طبرانی آن را چنین نقل کرده است: رحیم ترین امّتم به امّتم ابوبکر و نرمترین امّتم به امّتم عمر و داورترین امّتم علیّ بن ابی طالب است. (1)ولیکن سازنده ی آن از قصد سازنده ی حدیث اوّل غفلت ورزیده که گفته «گروهی را هر یک به صفتی پسندیده، توصیف فرمود» چنان که ابوبکر را به «رحمت» و عمر را به «سختگیری در دین» توصیف کرده است و امّا در حدیث ساختگی جدید ابوبکر را به «رحمت» و عمر را به «نرمی» توصیف کرده اند که هر دو یک معنی دارند.

با این همه، اگر پذیرفته شود که عمر «سختگیرترین آنان در دین خدا» بوده است، این توصیف اقتضا ندارد که عمر دری برای آن شهر دانش، یعنی رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم باشد.

پس این چنین ادّعای عاصمی باطل شد وسپاس ازآنِ پروردگار جهانیان است.

ص:۶۳۰

۱- ۱) . الریاض النضره/ ۴۰.

اختصاص حذیفه به علم به منافقان

لازم به ذکر است که اهل سنّت حدیث هایی از نادانی عمر نسبت به منافقان آورده اند و حذیفهبن یمان را به این علم اختصاص داده اند و این که عمر درباره ی آنان از حذیفه می پرسید و او به این دانش در میان اصحاب معروف بود؛ بلکه در بعضی روایت هایشان است که عمر او را چنین مورد خطاب قرار داد: «ای حذیفه! قسم به خداوند من از منافقان هستم!»

اینک نمونه هایی از آن چه در این باره گفته شده را برایتان نقل می کنیم:

ابن عبدالبر در شرح حال حذیفه گوید: «عمربن خطّاب از او درباره ی منافقان سؤال می کرد و او در میان اصحاب به صاحب سرّ رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم معروف بود. و عمر هنگام مرگ هر یک از آنان به حذیفه نگاه می کرد، اگر حذیفه در تشییع جنازه شرکت نمی کرد، عمر هم شرکت نمی نمود.» (۱)و در «إحیاء علوم الدّین» آمده است: «عمر، بسیار در تفتیش قلب خود مبالغه می کرد، حتّی از حذیفه می پُرسید آیا در او آثاری از نفاق می شناسد، از آن جهت که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم او را مخصوص به علم به منافقان گردانیده بود.» (۲)و ذهبی گوید: «زیدبن وهب جهنی کوفی از بزرگان تابعان و ثقه های آنان است و احتجاج به او مورد اتّفاق همگان است جز آن چه از یعقوب فسوی رسیده است که در تاریخش گوید: در حدیثش پراکندگی بسیاری است و فسوی درست نگفته است، سپس از روایتش به این گفته ی عمر می رسد که گفت: ای حذیفه! قسم به خدا من از منافقان هستم! گفت: و این محال است. می ترسم که دروغ باشد.

گفت: و از جمله مواردی که به وسیله آن بر ضعف حدیثش استدلال می شود، این روایت او از حذیفه است: اگر دجّال خروج کند، کسانی که عثمان را دوست دارند از او پیروی می کنند. و از آشفتگی روایتش این گفته اش است: ما را حدیث کرد - به خدا سوگند - ابوذر، از بریده که گفت: با پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم بودم که یک نفر نزد ما آمد. الحدیث.

ص:۶۳۱

۱- ۱) . الإستیعاب ۱/ ۳۳۵.

۲- ۲) . إحیاء علوم الدّین ۱/ ۷۸.

و کسی پیش از فسوی نبوده که آن شخص را در حدیث مذکور ناشناخته بداند و اگر باب این وسوسه ها را برای خود باز کنیم، بسیاری از سنّت های ثابت را با توهّم فاسد، ردّ می کنیم و ما باب اعتزال را به ویژه بر زیدبن وهب نمی گشاییم با ردّ حدیث ثابت او از ابن مسعود، حدیثی که از صادق مصدوق است. و زید سروری جلیل القدر است که به سوی پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم هجرت نمود و حضرتش رحلت کرد در حالی که زید در راه بود. او از عمر، عثمان، علی و سابقین روایت کرد و گروهی از او حدیث نقل کردند و ابن معین و دیگران او را ثقه دانسته اند حتّی اعمش گوید: اگر زیدبن وهب از کسی برایت حدیث کرد گویی که حدیث را از همان کس شنیده ای که از او برایت حدیث کرده است. گویم: سال نود یا بعد از آن مُرد.» (۱)و در «السیره الحلبیه» درباره ی واقعه ی عقبه آورده است: «به حذیفه گفته می شد: صاحب سرّ رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم ... هنگامی که رسول خدا وفات کرد، عمربن خطّاب در دوران خلافتش اگر کسی می مُرد که گمان می برد از آن گروه (منافقان) باشد، دست حذیفه را می گرفت و او را برای نمازگزاردن بر او فرا می خواند، پس اگر حذیفه با او همراه می شد عمر بر او نماز می خواند و اگر دستش را از دست او می کشید، نماز خواندن بر او را ترک می کرد.» (۲)گویم: اگر نادانی عمر نسبت به منافقان چنین بوده، چگونه خود می پذیرد که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم او را توصیف بفرمایند که: «سخت گیرترین آنان نسبت به منافقان است!» و اگر سختگیرترین نسبت به آنان بود، شایسته بود که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم منافقان را به او می شناساند، نه این که نام آنان را تنها به حذیفه رازگونه بفرماید. بلکه دانستید که از حذیفه می پرسید: «آیا در من چیزی از آثار نفاق می شناسی؟!» و در حدیث زیدبن وهب - که احتجاج به آن مورد اتّفاق همگان است هم آمده است که به حذیفه گفت: «قسم به خداوند من از منافقان هستم.» پس آیا با این حال عقل می پذیرد که او «سخت ترین آنان بر منافقان» باشد؟!

۱- ۱) . میزان الإعتدال /۲ ۱۰۷.

۲- ۲) . السیره الحلبیه /۳ ۱۲۱.

۶- باطل بودن این ادّعا که عثمان بعد از عمر درِ آن شهر است

عاصمی گوید: سپس عثمان بن عفان سومین در آن شهر در صدق حیا است و فرمایش حضرتش صلی الله علیه و آله و سلم : و راستگوترین امّتم در حیا عثمان بن عفان است.»

گویم: این نیز باطل است، چون این چیزی که به پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم نسبت داده بخشی از حدیثی ساختگی و طولانی است که به تفصیل ساختگی بودن آن را پیشتر توضیح دادیم. گرچه ثابت کردن شرم برای عثمان جدای از راست بودنش از محالات و ناممکن ها می باشد، چون هر یک از قضایا و کارهایش و آن چه پدید آورد، دلیلی قاطع بر بی شرمی او از خداوند و از مردم است، تا این که مردم جنگیدند و نسبت به او کردند آن چه کردند، سپس او را به بدترین شکل به قتل رساندند...

و از آن جا که آن قضایا که بر ضدّ او بر پا می کنیم، از ضروریات تاریخی است و هیچ بحث و جدالی را نمی پذیرد، این جایگاه را با ذکر آن ها به درازا نمی کشیم و صفحه ها را با ذکرش سیاه نمی کنیم.

۷- باطل بودن این ادّعا که أُبیّ از درهای شهر دانش است

سپس عاصمی گوید: و دری از آن أُبیّ بن کعب است، از آن جا که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم او را به دانش قرآن و قرائتش برتری داده است. فرموده است علیه السلام : و بهترین قاری آنان أبیّ بن کعب است. و روایت شده: و بهترین قاری آنان برای کتاب خداوند.»

گویم:

این ادّعا که أُبیّ بن کعب از درهای شهر دانش است با استناد به ادّعای این که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم او را به دانش قرآن و خواندنش برتری داده است، در نهایت شگفتی است و از چند وجه باطل می باشد:

نخست: از نصوص و حدیث ها دلیلی بر این که او دری از آن شهر است، نیست و این که او بهترین اصحاب قرائت قرآن است هرچند صحیح هم باشد هرگز این اقتضا را ندارد.

ص:۶۳۳

دوم: استدلال او، به آن چه به پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم نسبت داده شده که «بهترین قاری آنان أَبیّ بن کعب است» باطل می باشد، چون این جمله جزئی از آن حدیث طولانی است که به تفصیل ساختگی بودنش را توضیح دادیم.

سوم: اگر صحت حدیث را هم بپذیریم، این اقتضا را ندارد که أبیّ را بر تمام اصحاب در دانش قرائت قرآن برتر بدانیم، همان گونه که سخنان بزرگان قوم بر آن گواهی می دهد، به طوری که تصریح کرده اند که او «نسبت به گروهی خاص و یا در زمانی از اوقات بهترین قاری بوده است، چون غیر او هم از برترین قاریان بوده است»... این مطلب را مناوی در «فیض القدیر» آورده و نیز سخن او را در «التیسیر» و سخن نورالدّین عزیزی را در «السّراج المنیه فی شرح الجامع الصغیر» نگاه کنید.

پس روشن شد که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم او را در دانش قرآن و خواندنش برتر ندانسته اند و ادّعای عاصمی در این جایگاه نیز باطل شد.

۸- باطل بودن این ادّعا که «معاذ» از درهای شهر دانش است

اشاره

سپس عاصمی گوید: «دری از آن معاذبن جبل است از آن جهت که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم تنها او را در دانش برتر دانسته است؛ طبق این فرموده: «داناترین امّتم به حلال و حرام، معاذبن جبل است.»

وجوه باطل بودن این ادّعا

این ادّعا نیز به جهاتی باطل است:

اوّل: ادّعای اینکه «معاذبن جبل» دری از درهای شهر دانش است بدون نصّ صریح از خود مدینه العلم صلی الله علیه و آله و سلم جسارتی زشت و دروغ گویی فضاحت باری است.

دوم: استشهاد به این سخن منسوب به پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم که فرمود: «داناترین امّتم به حلال و حرام معاذبن جبل است.» با توجّه به این که این جمله بخشی از حدیثی طولانی است که ساختگی بودن و بطلان انتساب آن به رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم ثابت شده است، باطل می شود.

سوم: اینکه معاذبن جبل دری از درهای آن شهر باشد، زمانی ثابت می شود

که تنها او از اصحاب به دانش حلال و حرام اختصاص یافته باشد، یا این که در میان آنان در این علم سرآمد باشد و این هر دو ثابت نیست و این که او تنها به این دانش مخصوص باشد - یعنی که دانا به این دانش باشد و دیگر هیچ کس غیر او بهره ای از آن نداشته باشد باطل بودنش بسیار آشکار است و هیچ کس از اهل سنّت هرگز به آن ملتزم نشده است و مطلب دوم هم ثابت نیست؛ چون دانشمندان محقّق تصریح کرده اند که «پس از درگذشت بزرگان و سرشناسان صحابه این چنین خواهد شد» مناوی در «فیض القدیر» گوید: «یعنی او پس از منقرض شدن بزرگان و سرشناسان صحابه چنین خواهد شد؛ وگرنه ابوبکر و عمر و علی به حلال و حرام داناتر از او هستند...» و در «التیسیر» آمده است: «یعنی پس از منقرض شدن بزرگان صحابه داناترین آنان خواهد شد» و عزیزی گوید: یعنی «پس از منقرض شدن بزرگان صحابه داناترین آنان خواهد شد.»

از شواهد نادانی معاذ به حلال و حرام

چهارم: با صرف نظر از آن چه که در این جا آمد، در مصادر مهم اهل سنّت شاهدهایی بر نادانی معاذ به حلال و حرام آمده است که آن ها ادّعای عاصمی را از پایه باطل می کند... از جمله روایت ابن سعد در شرح حال اوست که گوید:

«ما را خبر داد عبیداللّه بن موسی، از شیبان، از اعمش، از شقیق که گفت:

پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم معاذ را حاکم بر یمن کرد، پس پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم درگذشت و ابوبکر جانشین او شد و معاذ همچنان بر آن منصب بود و در آن سال عمر به حج رفته بود. معاذ به مکّه آمد و همراهش تعدادی بنده و نیز تعدادی کنیز جداگانه بود. عمر به او گفت: ای ابوعبدالرّحمان این هم نشینان از آنِ کیست؟ گفت: از آنِ من هستند. گفت: از کجا اینان تُراست؟ گفت: به من هدیه شده اند. گفت: مرا اطاعت کن و آنان را نزد ابوبکر بفرست. اگر آنان را برایت نیکو دانست پس برای تو خواهند بود. گفت: در این امر تو را اطاعت نخواهم کرد، چیزی که به من اهدا شده آنان را نزد ابوبکر بفرستم؟!

گفت: یک شب را سپری و سپس صبح کرد و گفت: ای پسر خطاب، خود را جز مطیع تو نمی یابم، دیشب در خواب دیدم گویی مرا می کشانند و به سوی آتش

برده می شوم و تو کمر مرا گرفته ای! پس من و آنـان را نزد ابوبکر برسـان. عمر گفت: تو به آنان سـزاوارتری و ابوبکر گفت: آنان برای تو هسـتند. به سـرعت با آنان نزد خانواده اش رفت. پس پشت سـرش به صف ایسـتاده نماز خواندند. وقتی تمام شـد گفت: برای چه کسی نماز می خوانید؟ گفتند: برای خداوند تبارک و تعالی. گفت:

بشتابید بروید، شما از آنِ او هستید.» (۱)و هم چنین در آن کتاب آمده است: «ما را خبر داد محمّدبن عمر، از عیسی بن نعمان، از معـاذبن رفـاعه، از جـابربن عبـداللّه که گفت: معـاذبن جبـل از نیکـوترین مردم در سـیما و خُلق و گشـادگی دست بود. پس قرضهای بسیاری بالا آورد، طلبکاران او را الزام کردند تا اینکه چند روزی در خانه اش از آنان پنهان شد.

طلبکاران از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم خواستار طلب های خود شدند.

رسول خدا صـلی الله علیه و آله و سلم شخصی را نزد معاذ فرستاد و او را فراخواند. او را آوردند درحالی که طلبکارانش همراه ایشان بودند. گفتند: ای رسول خدا حق ما را از او بگیر.

رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: خداوند رحمت می کند کسی را که بر او تصدّق کند.

گفت: گروهی بر او تصدّق کردند و گروهی خودداری نمودند و گفتند: ای رسول خدا، حقّ ما را از او بگیر.

رسول خدا فرمود: ای معاذ برایشان صبر کن.

گفت: پس رسول خدا صـلی الله علیه و آله و سـلم او را از مالش خلع کرد و به طلبکارانش داد. آن را میان خود تقسیم کردند و به هر کدام پنج هفتم طلبش رسید.

گفتند: ای رسول خدا او را به ما بفروش.

رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به آنان فرمود: او را رها کنید راهی به سوی او برای شما نیست.

پس معـاذ به سوی بنی سـلمه رفت. گوینـده ای به او گفت: ای ابوعبـدالرّحمان خوب بود از رسول خـدا تقاضـایی می کردی؛ چراکه امروز بی چیز شده ای. گفت:

نمی خواستم از او تقاضا کنم.

۱- ۱) . الطبقات ۳ / ۵۸۵.

گفت: پس یک روز ماند. سپس رسول خدا او را خواست و به یمن فرستاد و فرمود: امید که خداوند حال تو را نیکو گرداند و بدهی تو را بپردازد.

آنگاه معاذ به یمن رفت و آن جا بود تا رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم درگذشت. پس برخورد کرد با سالی که عمر به حج رفت در حالی که ابوبکر او را برای حج گمارده بود روز ترویه در منی با یکدیگر روبه رو شدند و معانقه کردند و به هم تسلیت گفتند؛ درباره ی رسول خدا، سپس بر زمین به گفت وگو نشستند. عمر غلامانی نزد معاذ دید، گفت: ای ابوعبدالرّحمان اینان که هستند؟ گفت: با این صورت آنان را به دست آوردم. عمر گفت: از کدام صورت؟ گفت: آنان را به من هدیه کردند و به آنان اکرام کردم. عمر گفت: آنان را نزد ابوبکر یاد کن.

معاذ گفت: چه نیازی به یاد کردنم اینان را نزد ابوبکر است؟

و معاذ خوابید. در خواب دید که بر لبه ی جهنّم است و عمر از پشت سرش کمر او را گرفته و از افتادنش در آتش جلوگیری می کند. معاذ سخت ترسید و گفت:

این همان است که عمر فرمانم داد. معاذ رفت و آنان را به نام ابوبکر کرد. ابوبکر آنها را برایش روا داشت و بقیه بدهی هایش را پرداخت. گفت: شنیدم که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم می فرمود: امید که خداوند حال تو را نیکو گرداند.» (۱)گویم: و این داستان را دلالتی واضح است بر اینکه معاذ نسبت به حلال و حرام نادان بوده است و در گردآوری ثروت پرهیزکاری نداشته است و بدین گونه عقلانی نیست که در باره اش پذیرفته شود: داناترین اصحاب و امّت نسبت به حلال و حرام بوده است.

حدیثی ساختگی در دفاع از معاذ

از جمله چیزهایی که زن فرزند مرده بر آن می خندد، ساختن حدیثی توسّط گذشتگان قوم در حمایت معاذ و دفاع از این کمبودی است که در باره اش ذکر شده...

و آن چیزی است که در کتاب «الإصابه» در شرح حال معاذ آمده که متن آن از این

ص:۶۳۷

۱- ۱) . الطبقات ۳/ ۵۸۷.

قرار است: « سیف در «الفتوح» با سند خود از عبیدبن صخر آورده است که گفت:

پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به معاذ - هنگامی که او را به یمن فرستاد - : فرمود: من گرفتاری تو را در بدهکاری دانستم، و هدیه را برایت گوارا کردم، پس اگر چیزی به تو هدیه شد بپذیر.

پس هنگامی که بازگشت، با سی رأس که به او هدیه شده بود مراجعت کرد.» (۱)

دلیل هایی بر ساختگی بودنش

گویم: این حدیثی ساختگی است از چند وجه:

اوّل: این حدیث از «سیف بن عمر کوفی» نویسنده ی کتاب «الفتوح» است که او بسیار ضعیف است. بلکه به زندیق بودن متّهم است...

ذهبی گوید: «عبّاس به نقل از یحیی گفت: ضعیف است. و مطین به نقل از یحیی روایت کرد: خیری در او نیست. و ابو داوود گفت: چیزی نیست. ابوحاتم گفت: ترک شده است و ابن حبان گفت: به زندیق بودن متّهم شد. و ابن عدی گفت:

همه ی احادیث او منکر است.

گفت: «سیف حدیث می ساخت و به زندیق بودن متّهم شد.» (۲)و ابن حجر این گفته ها و غیر آن را در شرح حال او از کتاب «تهذیب التّهذیب» آورده است. (۳)دوم: ابن حجر در «الإصابه» از ذکر سند روایت سیف غفلت نموده است و ما حال او را نمی دانیم، ولیکن اغلب کسانی که سیف از آنان روایت می کند از ناشناخته ها هستند، همان گونه که ذهبی بر آن نص دارد، و این مطلب را تأیید می کند آن چه در «الإصابه» در شرح حال عبیدبن صخربن لوذان أنصاری آمده است پس از ذکر خبرهایی که سیف از سهل بن یوسف بن سهل، از پدرش، از عبیدبن صخر نقل کرده است: «و به این اسناد: اینکه پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به معاذ نوشت، من گرفتاری تو را در

۱- ۱) . الإصابه /۳ ۴۲۷.

۲- ۲) . میزان الإعتدال /۲ ۲۵۵.

۳- ۳) . تهذیب التّهذیب /۴ ۲۵۹.

بـدهکاری دانسـتم و اینکه ثروتت از دست رفت تا اینکه مـدیون شـدی و هـدیه را برایت گوارا کردم، پس اگر هدیه ای به تو داده شـد، بپذیر.» (۱)و این همـان حـدیث سـیف است که ابن حجر سـندش را ساقـط کرده و «سـهل بن یوسف» و «یوسف بن سهل» هر دو مجهول می باشـند و شایـد از همین رو ابوجعفر طبری به ضـعیف بودن این حـدیث فتوی داده است، پس این متن در «کنزالعمال» آمده است: «از معاذبن جبل: هنگامی که رسول خدا صـلی الله علیه و آله و سـلم مرا به یمن فرسـتاد، فرمود: من دانسـتم آن چه را در راه خدا و رسولش متحمّل شدی و آن چه از ثروتت از دست رفت و هدیه را برایت گوارا کردم، پس هر چیزی به تو هدیه شد، از آنِ تو است. ابن جریر، آن را ضعیف شمرد.» (۲)سوم: در حدیث های بسیاری از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم رسیده که هدیه به کارگزاران را تحریم فرمود و آن ها را «طوق های آهنین آتشینی» قرار داد و هم به گفتار و هم به کردار از پـذیرفتن آن هـا نهی کرد. آن حـدیث هـا را بخاری در صـحیحش در باب «من لم یقبل الهـدیه لعلّه» و باب «کیف کانت یمین النّبی» و باب «إحتیال العامل لیهـدی له» و باب «هدایا العمّال» و باب «محاسـبه الإمام عمّاله» نقل کرده است و مسـلم در باب «تحریم هدایا العمال» آورده است. همچنین احمدبن حنبل در مسند خود چنین آورده است.

و از حـدیث هایی که بر آن اتّفاق کرده اند نقل احمد است که گوید: «ما را حدیث کرد سـفیان از زهری از عروه، از ابوحمید ساعدی که گفت:

پیامبر صـلی الله علیه و آله و سلم مردی «از قبیله ی أزد» را که «ابن اللتبیه» خوانده می شد برای دریافت صدقه به کار گرفت. او که آمد گفت: این برای شماست و این هم به من هدیه شد.

پس رسول خدا صـلی الله علیه و آله و سـلم از منبر بالا رفت و فرمود: کار کارگزار به کجا رسـیده است که او را می فرستیم و می آید و می گوید: این برای شماست و این به من هدیه شده است! چرا در خانه ی مادر و پدرش نمی نشیند و نگاه نمی کند آیا به او هدیه می شود یا نه؟!

ص:۶۳۹

۱- ۱) . الإصابه /۲ ۴۴۴.

۲- ۲) . کنزالعمال /۱۳ ۵۸۶.

سوگند به کسی که جان محمّد در دست اوست کسی از شما چنین نمی کند جز این که آن حق را در روز قیامت بر گردنش خواهد دید؛ خواه شتر، گاو یا گوسفندی باشد. سپس دستش را بالا برد و به طوری که سفیدی زیر بغل او را دیدیم. سپس فرمود: بار الاها آیا ابلاغ کردم سه بار هشام بن عروه افزود: ابوحمید گفت: گوشم شنید و چشمم دید و از زیدبن ثابت بپرسید.» (۱)و هم چنین در «مسند» آمده است: «ما را حدیث کرد إسحاق بن عیسی، از اسماعیل بن عیّاش، از یحیی بن سعید، از عروهبن زبیر، از ابوحمید ساعدی که گفت:

رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: هدیه های کارگزاران طوقهای آهنی بر گردنشان (غلول) است.» (۲)چهارم: اگر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم هدیه را برای معاذبن جبل گوارا کرده بود، معاذ به سبب آن در برابر عمربن خطاب عذر می داشت، هنگامی که به او دستور داد که غلامان را نزد ابوبکر بفرستد تا آنان را برایش حلال و گوارا نماید. پس اگر حلال و گوارا کردن پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در این باره صحیح می بود، گوارا کردن یا نکردن ابوبکر جایگاهی نداشت، نه این که در پاسخ به او چنین بگوید: «در این امر نمی خواستم از تو اطاعت کنم، چیزی است که به من هدیه شده است، آن ها را برای ابوبکر بفرستم!!»

پنجم: اگر این حدیث ساختگی را پایه و اساسی می بود، معاذ در خواب نمی دید: «گویی بر لبه ی آتش است و عمر کمربند اورا از پشت سرش گرفته و از افتادن او در آتش جلوگیری می کند...» چون تملّک چیزی که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم حلال و گوارا فرموده، هرگز موجب ورود در آتش نمی گردد. پس دیدن آن صحنه در خواب و ترسیدنش از آن و آوردن آنان نزد ابوبکر - همان گونه که عمربن خطاب به او دستور داده بود دلالت دارد بر وضوح ارتکاب گناهی بزرگ که مستوجب واردشدن به آتش بود. و این نیز دلیل بر این است که حدیث سیف ساختگی، باطل و بی اساس

۱- ۱) . مسند احمد /۵ ۴۲۳.

۲- ۲) . همان/ ۴۲۴.

است.

و آن چه بر گفته های ما تأکید و زبان ها را کوتاه می کند و به کشمکش در این مقام پایان می دهد چیزی است که ترمذی در صحیح خود آورده است که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم معاذ را از دریافت چیزی از اموال، بی اجازه ی ایشان نهی قاطع نمود؛ که متن آن حدیث چنین است: «باب آن چه درباره ی هدیه های به امیران آمده است:

حدیث کرد ما را ابوکریب، از ابواسامه، از داوودبن یزید أودی، از مغیرهبن شبیل، از قیس بن أبوحازم، از معاذبن جبل که گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم مرا به یمن فرستاد وقتی حرکت کردم به دنبالم فرستاد، پس بازگشتم و فرمود: آیا می دانی چرا به دنبالت فرستادم؟ چیزی بی اجازه ی من هرگز دریافت نکن، آن طوق های آهنی بر گردن است و هر کس چیزی مخفی کند، روز قیامت با آن چه مخفی کرده است می آید. و برای این تو را خواندم، پس دنبال کارت برو.

گفت: و همین حدیث در همان باب آمده است از عدی بن عمیره، و بریده و مستوربن شدّاد و أبوحمید و ابن عمر.» (1)این حدیث نهی قاطع همراه با هشدار و ترساندن شدید است که از معجزه های پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم - به شمار می آید و از نشانه های نبوّت ایشان است، چرا که دانش او را نمایان می کند که معاذ در این حرکتش مرتکب چه می شود. پس او را پیشتر منع کرد و حرمت دریافت هر مقداری از آن اموال را به او یادآوری فرمود. ولی تمام این ها برای معاذ سودمند نبود و او را از تصرّف در آن اموال باز نداشت.

تجارت معاذ در اموال خداوند

از کارهایی که معاذ با نادانی نسبت به احکام مرتکب شد، سوداگریش در اموال متعلّق به خداوند بود که در اختیار داشت «او نخستین کسی بود که در اموال خداوند تجارت کرد. «و کان أوّل من اتّجر فی مال اللّه» تا اینکه عمر به او یادآوری کرد

۱- ۱) . صحیح ترمذی /۳ ۶۲۱.

امّا نپذیرفت. تا دید آن چه در خوابش دید، و این متنِ خبر رسیده، در شرح حال او از گفته ی ابن عبدالبر است:

« ما را حدیث کرد خلف بن قاسم، از ابن المفسّر، از احمدبن علی، از یحیی بن معین، از عبدالرزّاق، از معمّر، از زهری، از عبدالرّحمان بن عبدللّه بن کعب بن مائده، از پدرش که گفت: معاذبن جبل جوانی زیبا و برتر از جوانان قومش، بخشنده ی بدون امساك بود پیوسته قرض می گرفت تا ثروتش را در اثر دَیْن از دست داد پس نزد پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم آمد و تقاضا کرد که از طلبکارانش بخواهد که از او درگذرند و آنان از پذیرفتن خودداری کردند و اگر قرار بود به خاطر کسی در می گذشتند، رسول خدا بود. پس پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم تمام دارایی او را برای بدهی هایش فروخت به گونه ای که معاذ بی چیز ماند، تا اینکه سال فتح مکّه پیش آمد، پیامبر او را برای سرو سامان گرفتن به سوی طایفه ای در یمن فرستاد. معاذ به عنوان امیر در یمن ساکن شد – و نخستین کسی که در اموال خداوند تجارت کرده، اوست – آن جا ماند تا پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم از دنیا رفت. هنگامی که آمد، عمر به ابوبکر گفت: نزد این مرد بفرست و آن چه زندگی او را می چرخاند برایش بگذار و بقیه را از او بگیر. ابوبکر گفت: جز این نیست که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم او را فرستاد تا سر و سامانش دهد و من چیزی از او نمی گیرم مگر خودش به من بدهد. عمر با شتاب نزد او رفت، چون ابوبکر او را اطاعت نکرد، جریان را برای معاذ گفت: معاذ گفت: جز این نیست که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم مرا فرستاد تا شکستگی هایم را چاره کند و من چنین نمی کنم. سپس معاذ عمر را دید و گفت: اطاعت تو را کردم و من آن چه فرمانم دادی عمل می کنم.

من در خواب دیدم که در کناره ی آبی هستم که از غرق شدن ترسیدم و ای عمر تو مرا خلاص کردی. پس معاذ نزد ابوبکر آمد و آن را برایش بازگو کرد و سوگند خورد که چیزی را از او پنهان نکند. ابوبکر گفت: چیزی از تو نمی گیرم و به تو بخشیدم.

گفت: و این زمانی است که حلال و نیکو گشت. آن وقت معاذ به سوی شام حرکت

کرد.» (۱)

۹ - باطل بودن این ادّعا که زید از درهای شهر دانش است

عاصمی همچنین گفته است: «دری از آن، زیدبن ثابت است؛ زیرا پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم او را به دانش واجبات به طور ویژه و جدای از دیگران برتری داد، فرمایش اوست: داناترین امّتم به واجبات زیدبن ثابت است.»

این سخن نیز از چند وجه باطل است:

اوّل: از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم - که شهر دانش است چیزی ثابت نشده که نشان دهد زید یکی از درهای این شهر است.

دوم: استدلال او به جمله ی «داناترین امّتم به واجبات زیدبن ثابت است» باطل بودنش واضح است، چون جمله ای از حدیثی طولانی است که به تفصیل ساختگی بودنش را بیان کردیم.

سوم: اقتضای این جمله ساختگی این است که دانش واجبات به زیدبن ثابت اختصاص یافته یا اینکه او از همه ی اصحاب در این امر برتری دارد؛ امّا اختصاصی بودن این دانش برای او که دیگری بهره ای از آن نداشته باشد نیز باطل بودنش واضح است، امّا اینکه او برتری دارد، راهی برای اثباتش نیست، بلکه پژوهشگران اهل سنّت تصریح کرده اند که معنی آن چنین است که زید با از بین رفتن بزرگان صحابه داناترین به واجبات بود، هم چنین باطل بودن این سخن از نقل مناوی از ابن عبدالهادی روشن می شود که گوید: زید در دوران مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم در انجام

۱- ۱) . الاستیعاب /۳ ۱۴۰۴.

واجبات بیش از دیگران شهرتی نداشت، و نمی دانم که در دوران او و دوران ابوبکر در این مورد سخنی گفته باشد... مناوی گوید: «داناترین آنان به حلال و حرام، یعنی به شناختن آن چه حرام و حلال است معاذبن جبل انصاری است، یعنی او با از بین رفتن بزرگان اصحاب این چنین خواهد شد. والّا ابوبکر و عمر و علی از او به حلال و حرام داناتر هستند و از زیدبن ثابت هم به واجبات داناتر می باشند. ابن عبدالهادی چنین آورده است که گفت: زید در دوران مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم بیش از دیگران به دانستن واجبات شهرتی نداشت و نمی دانم که در این مورد در دوران خویش و نه در دوران ابوبکر در باره اش سخنی گفته باشند.» (۱)و در کتاب «التیسیر» آمده است: «یعنی او با از بین رفتن بزرگان صحابه چنین خواهد شد وگرنه علی و ابوبکر و عمر به واجبات داناتر از او بودند.»

بدین ترتیب باطل بودن ادّعای عاصمی و گفته اش: «از آن رو که پیامبر او را برتری داد...» آشکار شد.

۱۰ – باطل بودن این ادّعا که ابوعبیده از درهای شهر دانش است

اشاره

سپس عاصمی گوید: «دری از آن ابوعبیده بن جرّاح در امانتداری در اسلام است؛ زیرا پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم او را به امانت داری در اسلام مخصوص گردانید و امانت داری جز با دانش ممکن نیست. پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: هر امّتی را امینی است و امین این امّت ابوعبیدهبن جراح است.»

این سخن نیز باطل است که از چند جهت آن را توضیح می دهیم.

وجه های بطلان این ادّعا

وجه اوّل: بارها گفتیم جایز نیست کسی را دری برای آن شهر دانش قرار داد جز با نصّ صحیح و صریح از خودِ شهر دانش صلی الله علیه و آله و سلم .

وجه دوم: آن چه از قول حضرتش آورده که: «هر امّتی را امینی است...» نسبت دروغی است بر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و سخن ساختگی و وضع شده ی بی اصلی است.

و این گفته را ضمن حدیث «رحیم ترین امّتم به امّتم...» نیز آورده اند و پیشتر گفته شد که این حدیثی طولانی است که تمامش ساختگی می باشد. و هم چنین به

۱- ۱) . فیض القدیر /۱ ۴۶۰.

طور مستقل هم آن را روایت کرده اند ولیکن تمام نقل هایش در هر دو صحیح از نظر سند مورد نکوهش قرار گرفته و سست می باشد و عموم نقل هایش بدون استثنا مورد طعن است و اگر این حدیث با نقل های آن دو کتاب صحیح نباشد، اسنادهای دیگرش چگونه خواهد بود؟

اینک طریق های آن را در بخاری و سپس در مسلم می آوریم و درباره ی آن ها به تفصیل سخن می گوییم:

نقل های حدیث از صحیح بخاری

بخاری در کتاب «المناقب» گوید: «مناقب ابوعبیدهبن جرّاح؛ ما را حدیث کرد: عمروبن علی، از عبدالأعلی، از خالد، از أبوقلابه، از أنس بن مالك که گفت:

رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: هر امّتی را امینی است و امین امّت ما، ابوعبیدهبن جرّاح است.

حدیث کرد ما را مسلم بن ابراهیم، از شعبه، از ابواسحاق، از صله، از حذیفه که گفت: پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به اهل نجران فرمود: حتماً امینی بر شما می فرستم که به حق امین است، پس اصحابش را از نظر گذراند و ابوعبیده را فرستاد.»

و در کتاب «المغازی» است: «باب داستان اهل نجران، مرا حدیث کرد عبّاس بن حسین، از یحیی بن آدم از اسرائیل، از ابواسحاق، از صلهبن زفر، از حذیفه که گفت: عاقب و سید، مالکان نجران خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم آمدند و می خواستند او را لعن کنند، یکی از آن دو به دوستش گفت: چنین نکن، به خدا سوگند اگر پیامبر باشد و ما او را لعن و نفرین کنیم هرگز رستگار نمی شویم و نه فرزندانمان بعد از ما.

گفتند: هر چه از ما خواستید به شما می دهیم مردی امین همراه ما بفرست و جز مردی امین همراه ما مفرست. فرمود: مردی حقیقتاً امین بر شما می فرستم. پس اصحاب رسول خدا را از نظر گذراند و فرمود: به پا خیز ای ابوعبیدهبن جراح! پس وقتی او ایستاد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: این امین این امّت است.

مرا حدیث کرد محمّدبن بشار، از محمّدبن جعفر، از شعبه، از ابواسحاق، از

صلهبن زفر از حذیفه که گفت: مردم نجران نزد پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم آمدند و گفتند: برای ما مردی امین بفرست. فرمود: مردی حقیقتاً امین برایتان می فرستم، پس مردم را از نظر گذراند و ابوعبیده را فرستاد.

حدیث کرد ما را ابوالولید، از شعبه، از خالد از ابوقلابه، از أنس از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم که فرمود: برای هر امّتی امینی است، و امین این امّت ابوعبیدهبن جراح است.»

و در کتاب «أخبار الآحاد»: «حدیث کرد ما را سلیمان بن حرب، از شعبه، از ابواسحاق، از صله، از حذیفه که گفت: پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به مردم نجران فرمود: مردی حقیقتاً امین به سوی شما می فرستم، پس یاران خود را از نظر گذراند و ابوعبیده را فرستاد.

ما را حدیث کرد سلیمان بن حرب، از شعبه، از خالد، از ابوقلابه، از أنس که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: برای هر امّتی، امینی است و امین این امّت ابوعبیده است.» (۱)

نقل های حدیث در صحیح مسلم

مسلم گوید: «ما را حدیث کرد ابوبکربن ابوشیبه، از اسماعیل بن علیه، از خالد و نیز حدیث کرد مرا زهیربن حرب، از اسماعیل بن علیه، از خالد، از ابوقلابه که گفت:

أنس گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: هر امّتی را امینی است، و امین امّت ما أبوعبیدهبن جراح است.

مرا حدیث کرد عمروالناقد از عفّان، از حمّاد، از ثابت از أنس: مردم یمن خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم آمدند و گفتند: مردی همراه ما بفرست که سنّت و اسلام را به ما بیاموزد. دست ابوعبیده را گرفت و فرمود: این امین این امّت است.

ما را حدیث کردند محمّدبن مثنی و ابن بشار و لفظ از ابن مثنی است - از محمّدبن جعفر که گفت از ابواسحاق، از صلهبن زفر، از حذیفه شنیدم که گفت: مردم نجران خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم آمدند و گفتند: ای رسول خدا، مردی امین برای ما

۱- ۱) . صحیح بخاری /۴ ۷۴۰.

بفرست. فرمود: مردی حقیقتاً امین برای شما می فرستم. پس مردم را از نظرش گذراند. ابوعبیدهبن جراح را فرستاد.

ما را حدیث کرد اسحاق بن ابراهیم، از ابوداوود حفری، از سفیان از ابواسحاق با این اسناد مانند آن را.» (۱)

وجه های سستی این نقل ها

بر دانشمندان و پژوهشگران پوشیده نیست که عموم این نقل ها مورد طعن و ایراد هستند و بیان این مطلب چنین است:

امّا نخستین نقل نزد بخاری بر محور انس بن مالک است که از بزرگ ترین سرزنش های نسبت به او، دشمنی او با امیرالمؤمنین علیه السلام است که به تفصیل در این باره در جلد حدیث غدیر، و جلد حدیث طائر سخن گفتیم.

و در آن «ابوقلابه، عبداللّه بن زید جرمی» است که او نیز از مشهورترین ها در دشمنی و غرض ورزی نسبت به سرورمان امیرالمؤمنین علیه السلام است. و این از بزرگ ترین جُرم ها و زشت ترین گناهانی است که از عدالت و وثاقت فرو می اندازد؛ بلکه موجب کفر و جاودانگی در عذاب دردناک است ولی این گروه با اعتراف به این امر او را ثقه می شمارند!!- ابن حجر گوید: «عجلی گفت: اهل بصره و از تابعان و ثقه است و نسبت به علی دشمنی داشت و چیزی از او روایت نکرد.» (۲)و از سرزنش هایش اینکه تدلیس می کرد... ذهبی گفت: امامی مشهور از علمای تابعان است، در مورد خودش ثقه است جز اینکه از کسانی که آنان را درک کرده یا نکرده حدیث ثابت نشده می آورد. و کتاب هایی داشت که از آن ها حدیث می گفت و تدلیس می کرد. (۳)و از این رو، برهان سبط ابن عجمی او را در «التبیین لأسماء المدلّسین» نام برده

۱- ۱) . صحیح مسلم /۷ ۱۲۹.
۲- ۲) . تهذیب التّهذیب /۵ ۱۹۷.
۳- ۳) . میزان الإعتدال /۲ ۴۲۵.

است.

البته واضح است که مرتکب تدلیس شدن خیانتی آشکار بر شرع است و گروهی از محدّثان و فقها بر این عقیده اند کسی که حتّی یک بار مرتکب تدلیس شود، مجروح و مردود می شود.

افزون بر این گروهی از حافظان و بزرگان علما تصریح کرده انـد که ابوقلابه نزد مردم از کسانی به شـمار می آمـد که پس از تنگدستی به ثروتمندی رسید و بر این اساس از عمربن عبدالعزیز شگفت زده شدند که حکم مال صدقه را که با حکم رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و عمل خلفای راشدین ثابت شده است، با حکم ابوقلابه باطل کرد. در ضمن قضیه ای که بخاری در صحیحش آورده است، به «عمدهالقاری» و «ارشاد السّاری» و نیز در شرح حال ابوقلابه در «تهذیب التّهذیب» مراجعه کنید.

پس روشن شد که این مرد بسیار مجروح و سرزنش شده است و بزرگترین غرض ورزی ها و گناهانش مانند أنس بن مالک انحراف از سرورمان امیرالمؤمنین علیه السلام می باشد، و لذا می بینیم خداوند متعال - همان گونه که انس را دچار کرد او را نیز به دردها و بیماری ها مبتلا کرد. ذهبی گفت: «مرا خبر داد حافظ، عبدالمؤمن بن خالد و گفت: «ابوقلابه از کسانی است که در جسم و دینش مبتلا گشت، برای قضاوت در بصره خواسته شد، به شام گریخت و در عریش مصر درگذشت؛ در حالی که دست ها و پاها و بینایی خود را از دست داده بود و با این همه ستایشگر و شاکر بود.» (1)و در «حاشیه میزان الاعتدال» آمده است: «أبوقلابه در دینش گرفتار شد، برای قضاوت خواسته شد به شام گریخت و در بدنش جذام گرفت، پس دست ها و پاها و بینایی او از دست رفت و با این همه شاکر بود. عمربن عبدالعزیز از او دیدن کرد و به او گفت: ای ابوقلابه پایداری کن که منافقان ما را مورد شماتت قرار ندهند.»

* «خالدبن مهران حذّاء» نیز بسیار جرح شده است. ابوحاتم گوید: به او

ص:۶۴۸

۱- ۱) .تذکره الحفاظ ۱ / ۹۴.

احتجاج نمی شود و شعبه از او عیب جویی کرد و ابن علیه او را ضعیف دانست...

همان گونه که در شرح حال او در «تهذیب التّهذیب» آمده است.

و در «تقریب التّهذیب» است: «حمّادبن زید اشاره کرد که با آمدن او از شام حفظش تغییر یافت و برخی به خاطر ورود او به دستگاه سلطنتی بر او عیب جویی کردند.»

* در این طریق «عبدالأعلی بن عبدالأعلی بصری» است. ذهبی گوید:

«محمّدبن سعد گفت: قوی نبود و به سال صد و هشتاد و نه مُرد.» و احمد گفت: از قدریّه بود و بندار گفت: به خدا سوگند معلوم نبود کدام پایش بلندتر است؟» (۱)و به همین گونه در «المغنی فی الضعفاء» او را یاد کرده است، و ابن حجر در «تهذیب التّهذیب».

و سیوطی در «تدریب الراوی» او را «از کسانی شمرده است که به بدعت گذاری متّهم و از کسانی است که بخاری و مسلم یا یکی از آن دو از او نقل کرده اند.» (۲)و امّا نقل دوم نزد بخاری که هم چنین در «کتاب المناقب» آمده، در سلسله ی راویانش «ابواسحاق سبیعی» است که خلطکننده بود. ذهبی گوید: «روایت کرد جریر از مغیره که گفت: جز ابواسحاق و أعمش کسی حدیث مردم کوفه را فاسد نکرد و فسوی گفت که ابن عیینه گفت: در مسجد ما را حدیث کرد ابواسحاق و نفر سومی با ما نبود. فسوی گفت: یکی از اهل علم گفت: او دیوانه شده بود و او را با ابن عیینه بر اثر دیوانگی رها کردند.» (۳)او فریبکار بود... ابن حجر گفت: «ابن حبان در کتاب «الثقات» گفت: او فریبکار بود: سال ۲۹ و گفته می شود ۳۲ متولّد شد و به همین گونه حسین کرابیسی و ابوجعفر طبری او را در زمره «تدلیس کنندگان» نام برده اند: و ابن المدینی در «العلل»

۱- ۱) . میزان الإعتدال /۲ ۵۳۱.
۲- ۲) . تدریب الراوی /۱ ۲۷۹.
۳- ۳) . میزان الإعتدال /۳ ۲۷۰.

گوید: شعبه گفت: شنیدم ابواسحاق از حرث بن أرمع حدیثی نقل می کند. به او گفتم:

از او شنیدی؟ گفت: مجالد از شعبی از او مرا حدیث کرد. شعبه گفت: وقتی أبواسحاق از مردی مرا خبر می داد به او می گفتم: این از تو بزرگ تر است؟ پس اگر می گفت: آری. می دانستم که با او ملاقات کرده است و اگر می گفت: من از او بزرگ ترم، آن را رها می کردم.

و ابواسحاق جوزجانی گوید: گروهی از مردم کوفه بودند که مذهب هایشان ستوده نمی شد - یعنی تشیّع که سرکردگان محدّثان کوفه بودند مانند: أبواسحاق، و أعمش و منصور و زبید و دیگرانی از دوستانش، مردم آنان را بر پایه ی راستی زبانشان در حدیث پذیرفتند و مقابل آن چه به طور مرسل گفتند توقّف کردند، از آن جهت که ترسیدند نقل هایشان صحیح نباشد و امّا أبواسحاق از گروهی روایت می کند که شناخته نیستند و نزد اهل علم چیزی از آنان منتشر نشده جز آن چه ابواسحاق از آنان حکایت کرده است. پس اگر آن چیزها از آنان روایت شود، نزد من توقّف در آن صحیح است و حدیث کرد ما را ابواسحاق، از جریر از مغیره که گفت:

أعمش و ابواسحاق حدیث مردم کوفه را به فریبکاری و تدلیس فاسد کردند و یحیی بن معین گفت: ابن عیینه پس از آنکه تغییر یافت، از او شنید.» (1)سبط ابن عجمی او را در «التبیین لأسماء المدلّسین» و در «الاغتباط بمن رمی بالإختلاط» او را یاد کرده است.

و از عیب های بزرگ او، روایتش از عمربن سعد - لعنت خداوندبراو - قاتل سرورمان حضرت حسین بن علی علیهما السلام است... ذهبی گوید: «عمربن سعدبن ابووقاص، از پدرش و از او، پسرش ابراهیم و أبواسحاق، و زهری و قتاده از او مرسلاً. ابن معین گفت: چگونه کسی که حسین را کُشت ثقه می شود؟! مختار سال ۶۵ یا ۶۷ او را به قتل رسانید.» (2)و در «میزان الإعتدال» است: «عمربن سعدبن ابووقاص زهری، او فی نفسه

ص:۶۵۰

۱- ۱) . تهذیب التّهذیب /۸ ۵۹.

۲- ۲) . الکاشف /۲ ۳۱۱.

متّهم نیست، ولیکن جنگ با حسین علیه السلام را بر عهده گرفت و کارهایی انجام داد، روایت کرد شعبه از ابواسحاق، از عیزاربن حریث از عمربن سعد که مردی در برابر او ایستاد و گفت: آیا از خداوند نمی ترسی! از عمربن سعد روایت می کنی؟ پس گریست و گفت: تکرار نمی کنم. و عجلی گفت: مردم از او روایت کردند، از تابعان ثقه است. احمدبن زهیر گفت: از ابن معین پرسیدم: آیا عمربن سعد ثقه است؟ گفت:

کسی که حسین را کشت چگونه می تواند ثقه باشد؟! مختار او را سال شصت و پنج به قتل رساند.» (۱)و زشت تر از آن روایت کردنش از شمربن ذی الجوشن است. ذهبی گفت:

«شمربن ذی الجوشن، أبوالسابغه ضبابی، از پدرش، و از او ابواسحاق سبیعی.

شایسته ی روایت نیست. او یکی از قاتلین حسین می باشد. و یاران مختار او را کُشتند. ابوبکربن عیّاش از ابواسحاق روایت کرد که گفت: شمر با ما نماز می خواند سپس می گفت: خداوندا تو می دانی که من شریفم پس مرا ببخش. گفتم: چگونه تو را ببخشد در حالی که بر کشتن فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم یاری کردی؟ گفت: وای بر تو، پس چه کنیم! این امیران ما را به کاری فرمان دادند و ما با آنان مخالفت نکردیم و چنان چه مخالفتشان می کردیم از این الاغ های آب آوران بدتر بودیم. گفتم: این عذر زشت است. طاعت فقط در کار نیک است.» (۲)و امّا نقل سوم نزد بخاری در کتاب «المغازی»

* در راویانش ابواسحاق سبیعی است که او را شناختید.

* و در آن «اسرائیل بن یونس» است که ابن مدینی استاد بخاری او را ضعیف دانسته و یحیی القطّان از او رضایت نداشت و از او حدیث نمی گفت و از احمد نقل شده که گفت: «در او سستی است.» و عبدالرّحمان بن مهدی گفت: «دزدی است که حدیث را می دزدد.» مراجعه کنید به «میزان الإعتدال» و «تهذیب التّهذیب» و کتاب های دیگر.

ص:۶۵۱

۱- ۱) . میزان الإعتدال /۳ ۱۹۸.

۲- ۲) . همان /۳ ۲۷۰.

* در آن است «عبّاس بن حسین قنطری» که مجهول است. ابن حجر در «تهذیب التّهذیب» گوید: «ابن ابوحاتم از پدرش نقل کرد که گفت: مجهول است.» (۱)و امّا نقل چهارم نزد بخاری در کتاب «المغازی» بر محور «ابواسحاق سبیعی» است که او را شناختید.

* و در آن است «محمّدبن جعفر غندر» که از مغفّلین بود. ذهبی گفت: «و گفته شد: او مغفّل بود.» (۲)و در «تذکره الحفّاظ» است: «با دقّتی که داشت، نادانی در او بود.» علی بن غنام گفت: نزد غندر رفتم از فضل و دانش خود با حدیث شعبه سخن گفت.

به من گفت: کتابت را بیاور. من کتابم را نیاوردم تا اینکه او هم کتابش را بیاورد. پس آن را بیرون آورد و گفت: مردم گمان می کنند من یک ماهی خریدم و آنان در حالی که من خواب بودم آن را خوردند. و دستم را به آن آغشته کردند. سپس گفتند: خودت خوردی، دستت را بو کُن. آیا شکم من بر آن مرا راهنمایی نمی کرد؟» (۳)و از چیزهایی که ضعیف بودنش را اقتضا دارد و او را از درجه ی اعتبار می اندازد، آن است که ذهبی حکایت می کند و گوید: «دینوری در «المجالسه» گوید:

ما را خبر داد جعفربن أبوعثمان که شنیدم یحیی بن معین می گوید: بر غندر وارد شدیم، گفت: برایتان حدیث نمی گویم مگر اینکه پشت سرم به بازار برویم و مردم شما را ببینند و مرا گرامی دارند. پس دنبالش راه افتادیم و مردم می گفتند: ای ابوعبداللّه اینان چه کسانی هستند؟ او می گفت: اینان اصحاب حدیث هستند که از بغداد نزد من آمده اند تا از من بنویسند.» (۴)و از این رو بود که هرگاه نام غندر نزد یحیی بن سعید برده می شد، دهانش را کج می کرد گویی که او را ضعیف می شمرد. ابن حجر گفت: «ابن مدینی گفت: هرگاه غندر را نزد یحیی بن سعید یاد می کردیم، دهانش را کج می کرد گویی که او را ضعیف

ص:۶۵۲

۱- ۱) . تهذیب التّهذیب /۵ ۱۰۲.

۲- ۲) . میزان الإعتدال /۳ ۵۰۲.

۳- ۳) . تذکره الحفّاظ /۱ ۲۷۶.

۴- ۴) . همان/ ۲۷۷

می شمرد.» (۱)* و در طریق آن است: «محمّدبن بشار بنـدار» که دارای نکوهش های بسـیاری است. از آن جمله: غوطه وری در بی پروایی و گستاخی تا آن جا که هنگام سـخن گفتن از رسول خدا صـلی الله علیه و آله و سلم مسخرگی می کرد. ذهبی گوید: «اسحاق بن ابراهیم فزاری گفت:

نزد بندار بودیم که در نقل حدیثی از عایشه، برای عایشه فعل مذکّر و برای رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فعل مؤنّث به کار برد. مردی گفت: آیا مزاح می کنی؟! تو را به خداونـد پناه می دهم، چقـدر بی پروایی؟!!» (۲) و ابن حجر گفت: «اسحاق بن فزاری گفت: نزد بندار بودیم در حدیثی از عایشه گفت: (قال قالت رسول اللّه) مردی به او گفت: او را تمسخر می کنی، تو را به خداونـد پناه می دهم چه قدر بی پروایی؟!» (۳)و از آن جمله است: عمروبن علی فلّاس که سوگنـد می خورد بندار دروغ می گویـد. ابن حجر می گویـد: «عبداللّه بن محمّدبن سیّار» گفت: شـنیدم عمروبن علی سوگند می خورد که بندار در آن چه روایت می کند، دروغ می گوید.»

و از آن جمله است: علیّ بن مـدینی که حـدیث او را تکـذیب کرد. ابن حجر گفت: «عبـداللّه بن علیّ بن مدینی گفت: شـنیدم پدرم در حالی که از او درباره ی حدیثی که بندار روایت کرده بود پرسیده شد، از ابن مهدی، از ابوبکربن عیّاش، از عاصم، از کسی که روایت کرد از عبداللّه از پیامبر صـلی الله علیه و آله و سلم که فرمود: سحری بخورید در سحری خوردن برکت است گفت: این دروغ است. و شدیداً آن را انکار کرد. و گفت: ابوداوود آن را به صورت موقوف برای من حدیث کرد.»

و از آن جمله: این که یحیی بن معین او را مـورد تـوجّه قرار نمی داد و ضـعیفش می شـمرد. ذهـبی گفت: «عبـداللّه بن دورقی گفت: نزد ابن معین بـودیم، نـام بنـدار به میـان آمـد، دیـدم که یحیی بن معین او را مورد توجّه قرار نمی دهـد و ضـعیفش می شمارد.» (۴)از آن جمله: قواریری از او راضی نبود و گفت: او کبوتر باز بود... ذهبی گفت:

ص:۶۵۳

۱- ۱) . همان /۹ ۸۴.

۲- ۲) . میزان الإعتدال /۳ ۴۹۰.

۳- ۳) . تهذیب التّهذیب /۹ ۶۱.

۴- ۴) . المغنی فی الصنعفاء /۲ ۵۵۹.

«عبـداللّه بن دورقی گفت: نزد یحیی بن معین بودیم، نام بنـدار به میان آمد، دیدم که یحیی به او توجّهی ندارد و ضـعیفش می شمارد و دیـدم قواریری از او رضایتی ندارد و گفت: او کبوتر باز بود.» (1)و همین در شـرح حال او در تهذیب التّهذیب آمده است.

و حال بندار در ضعیف بودن و قدح به جایی رسید که «أدفوی» روایت شیخین از بندار را از وجه های عیب و نقص در صحیح آن ها دانست، آن جا که گوید:

«الامتـاع فی احکـام السّـماع»: و در ورای ایـن، بحـث دیگری است و آن: گفته ی شـیخ ابـوعمرو بن صـلاح است: امّت این دو کتاب را تلقّی به قبول کرده انـد؛ اگر منظور او تمام امّت باشـد، فساد این سـخن پوشـیده نیست. چون آن دو کتاب در سده ی سوم تصـنیف شده بعد از دوران اصـحاب و تابعان و تابعان تابعان و پیشوایان مذهب های پیروی شده، و بزرگان حافظان أخبار و نقدکنندگان آثار، متکلّمین در طریق ها و رجال، آنان که بین صحیح و نادرست تمییز می دهند.

و اگر منظورش از امّت کسـانی باشـد که از پی آن دو کتاب آمـده انـد، پس آن ها بخشـی از امّت هسـتند، پس دلیلش بر پایه تلقّی امّت و ثابت شدن عصـمت برای آنان بر پا نمی شود و «ظاهریه» فقط بر اجماع صـحابه به طور خاص توجّه دارند و شـیعه اعتنا و توجّهی به آن دو کتاب ندارنـد و آن ها را مورد طعن قرار داده اند، و در مورد اعتبار سـخن آنان درباره اجماع و انعقاد آن، اختلاف است.

و اگر منظورش این باشـد که هر حـدیثی که در آن دو کتـاب است، مورد پـذیرش عمومی مردم قرار گرفته، این هم نادرسـت است. گروهی از حافظان به حـدیث هایی از آن دو کتاب نقد وارد کرده اند. دارقطنی درباره ی حدیث هایی صـحبت کرده و آن ها را علیل دانسـته است. و ابن حزم درباره ی حدیث هایی سـخن گفته مانند حدیث شـریک در معراج که درباره آن گفته خلط است. و در دو صحیح حدیث های معارضی است که جمع بین آن ها ممکن نیست و در حالی که در امر قطعی تعارضی

۱- ۱) . میزان الاعتدال ۳ / ۴۹۰.

رخ نمی دهد.

و بخاری و مسلم اتّفاق نظر دارند بر نقل حدیث محمّدبن بشار بندار، و در احتجاج به حدیث او زیاده روی کرده اند؛ در حالی که چندین حافظ و پیشوای جرح و تعدیل درباره اش سخن گفته اند و به دروغ گویی نسبت داده شده و عمربن علی فلّاس، استاد بخاری سوگند خورده که بندار در حدیثش از یحیی دروغ می گفت. همچنین ابوموسی درباره او ایراد کرده است و علیّ بن مدینی درباره ی حدیثی که در مورد خوردن سحری روایت کرده گوید: این دروغ است. و یحیی ارزشی برایش قائل نبود و او را ضعیف می شمرد و قواریری او را نمی پذیرفت.»

و امّا مدار نقل پنجم نزد بخاری که در کتاب «المغازی» نقل کرده، بر «ابوقالبه» و «خالد الحذاء» است که دانستید آن دو نیز مورد قدح و نکوهش قرار گرفته اند...

و امّا مدار نقل ششم نزد بخاری که در کتاب «اخبار الآحاد» آورده است، بر «ابواسحاق سبیعی» است که دانستید او قدح شده است .

و امّا نقل هفتم نزد بخاری که هم چنین در کتاب «اخبار الآحاد» نقل کرده است، بر محور «ابوقلابه» و «خالد حذاء» است که دانستید آن دو قدح و جرح شده اند.

و امّا نقل های مسلم، پس مدار نقل اوّل آن بر «ابوقلابه» و «خالد حذاء» است که به تفصیل نکوهش آن ها آمد.

* ودرآن «اسماعیل بن علیه»است که اونیز خالی از نکوهش نیست.ذهبی گوید:

«سهل بن شادویه، شنیدم علیّ بن خشرم می گوید: به وکیع گفتم: دیدم ابن علیه شراب می نوشد به گونه ای که او را سوار الاغ کرده و نیاز به کسی داشت که او را به منزلش بازگرداند. وکیع گفت: اگر دیدی بصری می نوشد او را متّهم بدان. گفتم: چگونه؟ گفت: کوفی آن را از روی تدیّن می نوشد و بصری آن را از روی تدیّن ترک می کند.

عفان گفت: حدیث کرد ما را حمّادبن سلمه: ما شمائل ابن علیّه را جز به شمائل یونس بن عبید تشبیه نمی کردیم تا وارد شد آن چه او واردش شد، و یک بار

گفت: تا به وجود آورد آن چه به وجود آورد.» (۱)و امّا مدار نقل دوم نزد مسلم، بر «ثابت بنانی» است که به دیوانگی نکوهش شده است. ابن حجر گفت: در پرسش های ابوجعفر محمّدبن حسین بغدادی برای احمدبن حنبل است: از ابوعبداللّه درباره ی ثابت و حمید پرسیده شد که کدامیک در نقل از انس مورد اعتمادترند؟ گفت: یحیی قطان گفت: ثابت دیوانه شد و حمید از او در نقل از انس مورد اعتمادتر است.» (۲)* و در آن طریق است «حمّادبن سلمه» و او نیز چنین است. ابن حجر گفت:

«حمّادبن سلمهبن دینار بصری، أبوسلمه، ثقه عابد است. در نقل از ثابت از همه مردم مورد اعتمادتر است و در آخر عمرش حفظش تغییر یافت. پیرمردی هشتاد ساله بود که در سال ۶۷ درگذشت.» (۳) و در «الکاشف» است: «او ثقه بسیار راستگوست که نادرست هم می گوید، و به قوّت مالک نیست.» و در «الموضوعات نوشته ی ابن جوزی» در حدیثی که حمادبن سلمه در آن است آمده است: «این حدیثی است که ثابت نمی شود، ابن عدیِ حافظ گفت: ابن ابی العوجاء ناپسری حمادبن سلمه بود، و در کتاب هایش حدیث وارد می کرد.»

* و در آن است «عمروالناقد». ابن حجر گفت: «علیّ بن مدینی روایتش را از ابن عیینه انکار کرد، از ابن أبونجیح، از مجاهد از ابومعمّر، از ابن مسعود که گفت: یک ثقفی و یک قرشی و یکی از انصار نزد پرده های کعبه بودند. تا پایان حدیث و گفت:

این دروغ است و آن را ابن عینیه از ابن أبونجیح روایت نکرد. خطیب گفت: و

۱- ۱) . میزان الإعتدال /۱ ۲۱۹.

۲- ۲) . تهذیب التّهذیب /۲ ۳.

۳- ۳) . تقریب التّهذیب /۱ ۱۹۷.

صحیح تر این که حجاج از احمد درباره ی آن پرسید پس احمد آن را گفت.» (۱)و امّا مدار نقل سوم نزد مسلم، بر «أبو اسحاق سبیعی» است که پیشتر به طور مفصّل قدح نسبت به او آورده شد.

* و در آن است: «محمّدبن جعفرغندر» که قدح او نیز پیش تر آمد.

* و در آن نقل است: «محمّدبن بشار بندار» که قدح او هم پیشتر آمد.

و امّا مدار نقل چهارم نزد مسلم، بر «ابواسحاق سبیعی» است که قدح او پیشتر آمد.

گویم: اینک که قدح و جرح نسبت به نقل های بخاری و مسلم را دانستید هر چند که آن ها بهترین نقل های این حدیث در فضیلت أبوعبیده می باشند، بنابراین نیاز به بیان بطلان سندهای ترمذی نیست، آن اسنادها شامل بعضی از این افراد سرزنش شده می باشند که بر مراجعه کننده به آن ها پوشیده نمی ماند.

حدیث امانت داری ابوعبیده با لفظی دیگر و قدح حافظان نسبت به آن

بعضی راویان اهل سنّت حدیث امانت داری أبوعبیده را با لفظ و سیاق دیگری روایت کرده اند؛ ولی باطل بودنش به درجه ای رسیده که حافظ ذهبی و حافظ عسقلانی، به اعتراف به باطل بودنش پناه برده اند.

ذهبی گفت: «حسین بن محمّدبن عباد، اهل بغدادِ ناشناخته ای است. بزار از او روایت کرده از محمّدبن یزید بن سنان از کوثربن حکیم، از نافع، از ابن عمر نقل شده که گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: امین این امّت ابوعبیده است و دانشمند (حبر) این امّت ابن عبّاس است. و این باطل است.» (۲)و ابن حجر عسقلانی گفت: «حسین بن محمّدبن عباد، اهل بغداد و ناشناخته است. بزار از او روایت کرد... این باطل است. و این بر شیخ بزار گناهی نیست، و سنگینی بر کوثربن حکیم است که متّهم به دروغ است که خواهد آمد.» (۳)

وجه سوم: باطل بودن حدیث از نظر معنی

افزون بر باطل بودن حدیث امانت داری ابوعبیده از نظر سند، این حدیث از نظر معنی هم ساختگی و باطل است. از چند جهت که آن ها را به طور خلاصه

۱- ۱) . تهذیب التّهذیب /۸ /۸۵.

۲- ۲) . میزان الإعتدال /۱ /۵۴۶.

۳- ۳) . لسان المیزان /۲ /۳۰۹.

می آوریم.

۱ – خیانت ابوعبیده در مخفی داشتن خبر برکناری خالد

اگر ابوعبیـده امین بود، خبر برکناری خالـدبن ولید از فرماندهی لشـکریان مسـلمانان در فتح شام را مخفی نمی داشت و تاریخ نویسان مورد اعتماد نوشـته انـد که عمر به ابوعبیده درباره ی فرمانداری شام و فرماندهی لشـکریان مسـلمان نوشت و خالد این نامه را مخفی کرد و عمر خشمگین شد... واقدی این خبر را به تفصیل در کتاب «فتوح الشّام» آورده است.

اعتذار طبری و ردّکردنش آن را

علی رغم این که عـذر و بهـانه ای برای مخفی داشـتن این خبر برای ابوعبیـده نبود جز سـستی و نرمی و خیانت و بی حرمتی به خون های مسلمانان و اموال و امورشان، امّا راویان اهل سنّت و دانشمندانشان تلاش کردند که برایش عذرتراشی کنند و بر این کـار عـذرهای بسـیاری آوردنـد، طبری عـذر او را خجـالت کشـیدن آورده و گفته است: «سـپس به سوی دمشق رفتنـد و خالد پیشـاپیش مردم بود و اهل روم در دمشق گِرد مردی از خود شام که یاهان خوانـده می شـد، جمع شـده بودنـد و عمر، خالـدبن ولیـد را برکنار و ابوعبیـده را بر تمام مردم فرمانـده کرده بود. مسـلمانان و رومیان نزدیک دمشق با هم روبه رو شدند و جنگی سخت کردنـد، سپس خداونـد رومیان را شـکست داد و مسـلمانان از آنان به اموالی دست یافتند و رومیان وارد دمشق شدند و درهایش را بسـتند. مسلمانان بر آن زمین گیر شدند و محاصره اش کردند تا دمشق فتح شد و جزیه پرداختند و نامه به ابوعبیده رسـیده بود درباره ی فرمانـداری او و برکناری خالد. ابوعبیده شـرم کرد که نامه را بر خالد بخواند تا این که دمشق فتح شد. و صلح بر دست خالد جاری شد و نامه به نام او نوشته شد.» (۱)

ص:۶۵۸

۱- ۱) . تاریخ طبری ۳/ ۴۳۵.

ولیکن این عذر پذیرفته نیست، چون در اجرای کارهای دینی جایی برای حیا نیست به ویژه در فرمانداری و مانند آن، علاوه بر این که نامه ی عمر به ابوعبیده بر باطل بودن این عذر فریاد برمی آورد، آن جا که برایش نوشت آن گونه که در «فتوح الشّام» نوشته واقدی است - «بسم اللّه الرّحمان الرّحیم از بنده ی خدا امیرالمؤمنین و نوکر مسلمانان به ابوعبیده عامربن جرّاح - سلام علیکم، سپاس می گویم خداوندی که پروردگاری جز او نیست و درود می فرستم بر پیامبرش محمّد صلی الله علیه و آله و سلم . تو را عهده دار کارهای مسلمانان کردم. پس حیا نکن خداوند نسبت به چیزی از حق حیا نمی نماید.»

اعتذار سبط ابن جوزی و وجه های ردّکردن آن

سبط ابن جوزی هم برایش عذر آورده است که او حال را پنهان کرد. از روی حیا از خالد و از ترس آشفتگی کارها، آن گونه که در «مرآه الزّمان» گوید: «پس عمر به ابوعبیده نوشت: سلام علیك امّا بعد من خالد را از لشکر شام برکنار کردم و کار آنان را به عهده ی تو گذاردم؛ پس به انجام آن به پا خیز و السّلام.

نامه به ابوعبیده رسید، این جریان را از شرم از خالد و ترس از آشفتگی کارها مخفی داشت، و او را بر آن نامه آگاه نکرد تا این که دمشق فتح شد و خالد بنا بر عادت در فرماندهی خود بود و ابوعبیده پشت سرش نماز می خواند.»

این عذر نیز پذیرفته نیست از چند وجه:

نخست: اگر ترس از آشفتگی کارهای مسلمانان بود، این فرمان از سوی عمر صادر نمی شد، از آن رو که اهل سنّت تردیدی در بصیرت عمر به کارهای رعیت و اداره ی حکومت ندارند؛ بلکه ظاهر گفته هاشان در این باره برتری او بر ابوبکر را

می رساند.

دوم: اگر ترس از آشفتگی کارها، عذر حقیقی برای ابوعبیده در مخفی داشتن وضع از خالد می بود، عمر از آن خشمگین نمی شد؛ بلکه آن را از ابوعبیده نیکو می شمرد و بر این کار از او تشکّر می کرد. در حالی که واقدی آورده است که عمر گفت: «ای ابن قرط، آیا مسلمانان به مرگ ابوبکر صدیق و ولایت دادنِ اباعبیده بر ایشان توسّط من، آگاه نشدند؟ گفت: نه، پس خشمگین شد و مردم را به سوی خود گِرد آورد و بر منبر بالا رفت...»

سوم: به فرض این که خشم عمر بنابر عادتش به بدخویی و سنگدلی باشد، و اگر هنگام غضب، از این بهانه و عذر ابوعبیده با اطّلاع بود، بر عبداللّه بن قرط واجب بود که عمر را از واقعیّت آگاه می کرد تا او را از این خشمگینی مانع می شد ولی در تاریخ اثری از آن نمی یابیم. و این خود دلیلی بر باطل بودن این عذرآوری است.

چهارم: اگر این عذر به این اعتبار پذیرفته شود که شرایط برای اطّلاع دادن این برکناری مساعد نبود چون مسلمانان دمشق را محاصره کرده بودند و اگر اطّلاع می داد احتمال داشت باعث آشفتگی و سستی اراده ی قوی آنان گردد... امّا مخفی داشتن دومین نامه ای که عمر بعد از فتح دمشق فرستاد جایگاهی ندارد؛ ولی ابوعبیده آن را از خالد مخفی داشت تا آنکه خالد فتح شام و جریان هایی را که اتّفاق افتاد به نام ابوبکر نوشت و نامه را به وسیله ی عبداللّه بن قرط فرستاد که نخستین نامه ی عمر را برای ابوعبیده آورده بود و از این رو هنگامی که عمر نامه را به نام ابوبکر دید عبداللّه را مورد خطاب قرار داد و گفت: «ای ابن قرط...» و از این امر به شدّت خشمگین شد... پس باطل بودن این عذر هم مانند عذر قبلی آشکار شد...

اگر گفته شود: هر چند عمر برای ابوعبیده فرماندهی لشکریان و برکناری خالد را نوشت ولی ابوعبیده را از علّت برکناری خالد که مرتکب شدن زشتی ها و گناهان بود، آگاه نکرد وگرنه ابوعبیده در اطاعت فرمان و اجرای دستور سستی نمی کرد.

گوییم: این نیز نمی تواند برای ابوعبیده عذری باشد.

نخست: این که کوتاهی در فرمان های خلیفه و تأخیر در انجام آن ها به ویژه در این چنین امری - جایزی نیست و بی اطّلاعی از علّت نصب و عزل آن را جایز نمی نماید.

دوم: این که عمر ابوعبیده را از علّت برکناری خالد مطّلع کرده بود. آن گونه که

در «تاریخ طبری» و «کامل» و «مرآهالزّمان» و «تاریخ ابن کثیر» آمده است. طبری گوید:

«و امّا ابن اسحاق درباره ی خالد و برکناری او توسّط عمر گوید: ما را حدیث کرد محمّدبن حمید، از سلمه، از او که گفت: عزل خالد توسط عمر به علّت سخنی بود که گمان می کنند گفته بود و عمر همواره نسبت به او خشمگین بود و از کارش در دوران ابوبکر اکراه داشت، درباره ی ماجرای او با ابن نویره و رفتاری که در جنگ با او کرد به او ایراد وارد می کرد، پس وقتی عمر به خلافت رسید، اولین فرمانی که داد، برکناری او بود. و گفت: هرگز برای من کاری را عهده دار نخواهد شد و به ابوعبیده نوشت: اگر خالد خودش را تکذیب کرد پس امیر است بر آن چه هست و اگر خودش را تکذیب نکرد پس تو امیری بر آن چه او امیر است و عمامه اش را از سرش بردار و ثروتش را به دو نیم تقسیم کن.» (1)از آن چه آوردیم روشن می شود که واقدی متن کامل نخستین نامه ی ارسالی عمر به ابوعبیده را نیاورده است...

۲ - مخالفت دیگر با ابوعبیده نسبت به کتمان برکناری خالد

در داستان برکناری خالدبن ولید مخالفت صریح ابوعبیده با فرمان عمربن خطاب وجود دارد که مستوجب سرزنش او در امانتداری و دیانت می گردد.

داستان مفصّل آن از طبری چنین است:

«و در این سال (سال ۱۷) خالدبن ولید و عیاض بن غنم وارد سرزمین دشمن شدند، در روایت سیف از اساتیدش. آن را چنین آورده است: سری به من نوشت: از شعیب از سیف از ابوعثمان و ابوحارثه و مهلّب، که گفتند: خالد و عیاض سال ۱۷ وارد سرزمین دشمن شدند و پیش رفتند و اموال بسیاری به دست آوردند و از طرف جابیه آمده بودند عمر به مدینه بازگشت؛ در حالی که ابوعبیده فرماندار حمص و خالد زیردست او فرماندار قنّسرین بود و یزیدبن ابوسفیان بر دمشق و معاویه بر اردن

۱- ۱) . تاریخ طبری /۴ ۶۶.

و علقمه بن مجزز بر فلسطين و عمروبن عبسه بر الاهراء و بر سواحل عبدالله بن قيس و بر هر شهرى عامل و فرماندارى بود. و بر اين اساس انبارهاى اسلحه و ديده بانى شام و مصر و عراق تا به امروز برپا شد و امّتى كار خودش را به ديگرى واگذار نمى كرد، مگر اينكه بعد از كافر شدن، آنها را ساكت مى كردند و آنگاه انبارهاى اسلحه شان را به آنان تقديم مى كردند و در سال ۱۷ اين كار استوار شد.

سرى به من نوشت: از شعيب، از سيف، از ابوالمجالد و ابوعثمان و الرّبيع و ابوحارثه كه گفتند: و هنگامى كه خالد لشكريان را بازگردانيد و مردم دريافتند كه آن جنگ تابستانى چه بر بار آورد، مردانى براى بخشش خواهى نزد او رفتند و مردمانى از شهرها از خالد بخشش طلبيدند و اشعث بن قيس از كسانى است كه در قنسرين از او طلب بخشش كرد پس به او ده هزار جايزه داد. و چيزى از كارهايش بر عمر پوشيده نمى ماند و به ابوعبيده نوشت كه خالد را بر پا دارد. و پاهايش را با عمامه اش ببندد و كلاهش را از سرش بردارد تا آن كه آگاهشان كند كه جايزه ى اشعث از كجا بود، آيا از مال خودش؟ يا از غنيمتى كه گرفته است؟ پس اگر ادّعا كند كه از غنيمتى كه گرفته مى باشد، به خيانت اقرار كرده است و اگر ادّعا كند كه از مال خودش است اسراف نموده و به هر صورت او را بركنار مى كنم و كارش را به خودت مى سپارم.

ابوعبيده به خالد نوشت، او نزدش آمد، سپس مردم را جمع كرد و بر منبر رفت، بريد به پا خاست و گفت: اى خالد آيا از مال خودت ده هزار جايزه دادى يا از غنيمتى كه به دست آوردى؟ پاسخش نداد. تا اينكه بسيار بر او تكرار كرد؛ در حالى كه ابوعبيده ساكت بود و چيزى نمى گفت پس بلال به سويش رفت و گفت:

اميرالمؤمنين درباره ى تو چنين و چنان فرمان داد. سپس كلاهش را برداشت و پاهايش را با عمّامه اش بست و گفت: چه مى گويى آيا از مال خودت يا از مالى كه به دست آوردى بود؟ گفت: نه، بلكه از مال خودم. پس او را رها كرد و كلاهش را برگرداند و با دستش عمّامه اش بر سرش گذارد و گفت: از واليان خود مى شنويم و اطاعت مى نماييم و موالى خود را بزرگ مى داريم و خدمت مى كنيم.

ص:۶۶۲

گفتند: خالد با حیرت به پا خاست. نمی دانست برکنار شده یا برکنار نشده است؟ و ابوعبیده به او اطّلاع نمی داد، تا اینکه آمدنش نزد عمر طولانی شد، تا اینکه به آن چه رخ داده بود، گمان برد، پس برای آمدن به او نوشت، خالد نزد ابوعبیده آمد و گفت: خدای رحمتت کند، از کاری که من کردم چه خواسته ای؟ امری را از من پوشاندی که دوست داشتم قبل از امروز آن را بدانم.

ابوعبیده گفت: به خداوند سوگند چاره ای نداشتم نمی خواستم تو را بترسانم و دانستم آن امر تو را می ترساند. گفت: خالد به قنسرین بازگشت برای مردمان ولایتش خطبه خواند و با آنان وداع کرد و بار سفر بست، سپس به حمص آمد برایشان خطبه خواند و وداعشان کرد، سپس به سوی مدینه حرکت کرد تا نزد عمر آمد و از او شکایت کرد و گفت: شکایت تو را به مسلمانان کردم، و ای عمر! به خداوند سوگند تو در مورد من خوب عمل نکردی.

عمر گفت: این ثروت از کجاست؟ گفت: از انفال و سهمین که چنان چه اضافه بر شصت هزار بود از آنِ تو باشد. عمر دارایی های او را قیمت گذاری کرد. بیست هزار برآورده شد پس آن ها را بر بیت المال وارد نمود. سپس گفت: ای خالد به خداوند سوگند که بر من گرامی و نزد من محبوب می باشی و پس از امروز هرگز برای چیزی نزد من نمی آیی.» (۱)عزّالدّین ابن اثیر نیز آن را در تاریخش چنین روایت کرده است. (۲)۳ - سستی ابوعبیده در اجرای حدّ شرعی خیانتی بزرگ است

از چیزهایی که با امانت منافات دارد و بر ساختگی بودن حدیث امانت داری ابوعبیده تأکید دارد، بی اهمیّت شمردن او در اجرای حدّ شرابخواری در مورد ابوجندل و دو دوستش است. چون بی ارزش دانستن حدود الهی خیانتی بزرگ و گناهی عظیم است. ابن عبدالبر در شرح حال ابوجندل گوید: «عبدالرزّاق از

ص:۶۶۳

۱- ۱) . تاریخ طبری /۴ ۶۶.

۲- ۲) . الکامل فی التّاریخ /۲ ۵۳۵.

ابن جریج آورده است که گفت:

اطّلاع یافتم که ابوعبیده در شام، ابوجندل بن سهیل، و ضراربن خطاب و ابوالأزور که از اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بودند را یافت که شراب نوشیده بودند.

ابوجندل گفت: «لَیْسَ عَلَی الَّذِینَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصّالِحاتِ جُناحٌ فِیما طَعِمُوا» (۱) تا پایان آیه. ابوعبیده به عمر نوشت: ابوجندل با این آیه با من مخاصمه کرد. عمر نوشت: کسی که گناه را بر ابوجندل بیاراست، مخاصمه را هم آراسته است. آنان را حد بزن.

ابوالأزور گفت: آیا ما را حد می زنید؟ ابوعبیده گفت: آری. گفت: بگذارید فردا با دشمن روبه رو شویم. اگر کشته شدیم که هیچ و اگر نزد شما بازگشتیم ما را حدّ بزنید. پس ابوجندل و ضرار و أبوالأزور با دشمن روبه رو شدند. ابوالأزور به شهادت رسید و به دو نفر دیگر حدّ زده شد.» (۲)ابن حجر عسقلانی در شرح حال أبوالأزور (۳) و ابن اثیر در شرح حال أبوجندل (۴) و طبری در حوادث سال ۱۸ (۵) و متقی به نقل از عروهبن الزبیر، آن را روایت کرده اند. (۶)۴ - دیدگاه ابوعبیده درباره ی مردم حمص منافی امانت و دیانت است

مورّخان آورده اند: ابوعبیده با مردم حمص مصالحه کرد. آنان را از دیارشان بیرون نراند، سپس به فکر پیمان شکنی و بیرون راندنشان افتاد، امّا اطرافیانش او را از این کار منع کردند. در کتاب «فتوح الشّام» با عنوان جمع رومیان برای مسلمانان، بعد از اینکه مسلمانان آنان را از شام بیرون راندند، آمده است:

«هنگامی به ابوعبیده خبر تعداد و کثرت آنان و اقبال آنان همراه با لشکری از

۱- ۱) .مائده ۹۳/.

۲- ۲) . الاستیعاب ۴/ ۱۶۲۲.

۳- ۳) . الإصابه ۴/ ۵.

۴- ۴) . أسدالغابه ۵/ ۱۶۰.

۵- ۵) . تاریخ طبری ۴/ ۹۷.

۶- ۶) . کنزالعمّال ۵ / ۵۰۰.

هم کیشان، رسید، به نظرش آمد که این مطلب را از مسلمانان مخفی ندارد و در این رابطه با آنان مشورت کند تا ببیند نظر جمع آنان چیست. پس بزرگان مسلمانان و صلاحیت داران آنان را طلبید، به پا خاست و خداوند را ستود و بر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم درود فرستاد و گفت:

امّا بعد، ای مؤمنین! خداوند عزّوجلّ که سپاس او راست، شما را گرفتار کرد و این گرفتاری را نزدتان نیکو گردانید و وعده را بر شما راست فرمود و با پیروزی شما را عزّت بخشید و در هر محلی به شما نمایاند آن چه به آن شادمان می شوید و دشمن مشرک شما را با تعداد زیاد به سوی شما روان ساخت، و آن گونه که بزرگان فراریان روم اعظم برایم نقل کردند به سوی شما شتاب نمودند و از دریا و خشکی به طرف شما آمدند تا نزد صاحبشان در انطاکیه رسیدند. و او سه لشکر به سوی شما فرستاد که در هر یک به مقداری که جز خداوند نمی تواند به شمار آرد انسان است و دوست دارم شما را نفریبم و خبر دشمنانتان را از شما نپوشانم، سپس شما با رأی خود و من هم به رای خود با یکدیگر مشورت کنیم. من همانند یکی از شماها هستم.

یزیدبن ابوسفیان به پا خاست. سپاس و ستایش خداوند را گفت و بر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم درود فرستاد و به او گفت: بسیار نیکوست آن چه به نظرت رسید.

خداوند رحمتت کند. از این رو که آن چه از دشمن ما به تو رسید از ما مخفی نداشتی و من تو را مشورت می دهم اگر درست بود پس به نیّت خود رسیده ای و اگر رأی چیزی غیر از آن چه من اشاره کردم، نبود پس من اعتماد جز بر آن چه صلاح مسلمانان است، نمی کنم. نظرم چنین است که بر دروازه ی شهر حمص با جماعت مسلمانان فرود آیی و زنان و پسران و فرزندان را به درون شهر روانه کنی سپس شهر را پشت سرمان قرار دهی، سپس دنبال خالدبن ولید بفرستی تا از دمشق نزد تو بیاید و دنبال عمروبن عاص بفرستی که از اردن و سرزمین فلسطین بیاید تا با گروهی از مسلمانان که با تو هستند آنان را ملاقات کنی.

شرحبیل بن حسنه به پا خاست، حمد و ثنای خداوند گفت و بر

پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم درود فرستاد و گفت: امّا بعد، این جایگاهی است که از نصیحت برای مسلمانان گریزی نیست و اگر مردی از ما با برادرش مخالفت کرد بر هر یک از ماست که جان و رایش را برای مسلمانان در نصیحت کردن به زحمت اندازد و من اینک به نظرم چیزی غیر از نظر یزید آمد و او نزد من – سوگند به خداوند – از نصیحت کنندگان برای گروه مسلمانان است، ولی چاره ای ندارم جز این که اشاره کنم به آن چیزی که گمان دارم برای مسلمانان خیر است. من صلاح نمی دانم که کودکان و زنان مسلمانان بر مردم حمص وارد شوند، در حالی که آنان بر دین دشمن ما هستند از مشرکینی که به سوی ما آمده اند و ایمن نیستم که اگر میان ما و آنان جنگ شود و ما به آن مشغول شویم، اینان پیمان ما را شکسته و بر کودکان و زنان ما حمله برند و بدین وسیله مقرّب دشمن ما شوند.

ابوعبیده به او گفت: خداوند آنان را برایتان خوار کرد و حکومت شما را بیشتر از حکومت دشمنتان دوست دارند و امّا آن چه یاد کردی و آن چه ما را ترساندی من مردم آن شهر را بیرون می رانم و خانواده هایمان را در آن جا ساکن می کنم. و مردانی از مسلمانان را وارد می کنم که بر دروازه ها و دیوار شهر بایستند و ما در جای خود باقی می مانیم تا برادرانمان بیایند.

شرحبیل به او گفت: نه تو و نه ما حق داریم که با تو آنان را از شهر بیرون کنیم و در حالی که با آنان و بر اموالشان مصالحه کردیم که از شهر بیرونشان نکنیم.»

نیز از دیگر راویان این خبر هستند: نویسنده ی کتاب «روضهالصفا» و محدّث شیرازی در کتاب «روضهالأحباب».

۵ – ماجرای ابوعبیده و رومیان در قصّه تمثال

ابوعبیده اجازه داد مجسّمه ای از او ساخته شود و چشمش درآورده شود تا کافران در برابر اینکه یکی از مسلمانان حبشه، مجسّمه ی پادشاهانشان را غیرعمدی درآورده بود، راضی شوند. واقدی چنین روایت کند:

«از ملتمس بن عامر نقل شده که گفت: در یکی از غارات ستونی را دیدم که

تمثال هرقلِ پادشاه بر آن بود، از آن شگفت زده شدیم و شروع کردیم با اسبانمان به دور زدن و بازی کردن اطراف آن، در دست ابوجندله نیزه ای بلند بود، اسبش او را به تمثال نزدیک کرد و او با آنکه عمدی نداشت، چشم تمثال را درآورد. گروهی از نوکران رومی مالکِ قنّسرین که نگهبان لشکر بودند نزد فرمانده رفته و جریان را بازگو کردند. او صلیبی طلایی به یکی از یارانش داد و یکصد سوار از بزرگان روم با لباس های حریر و کمربندهای نگین نشان در اختیارش گذاشت و دستور داد اصطخر آنان را همراهی کند و به او گفت: نزد امیر عرب برو و به او بگو: با ما پیمان شکنی کردید و به ضمانت خود وفا ننمودید و هر کس پیمان شکنی کند خوار گردد.

اصطخر صلیب را گرفت و با یکصد سوار حرکت کرد تا نزدیک ابوعبیده رسید. مسلمانان که صلیب را برافراشته دیدند به سوی آن شتافتند و آن را به زیر آوردند. ابوعبیده پرید و به استقبالشان رفت و گفت: شما چه کسانی هستید؟

اصطخر گفت: من فرستاده ی فرماندار قنسرین به سوی تو هستم. شما بی وفایی و پیمان شکنی کردید.

ابوعبیده گفت: علّت پیمان شکنی ما چیست؟ و چه کسی پیمان شکست؟

گفت: پیمان را آن کس شکست که چشم پادشاه ما را درآورد.

ابوعبیده گفت: به حق رسول خدا، از آن آگاه نیستم و به زودی درباره این موضوع تحقیق می کنم.

گفت: سپس ابوعبیده در میان عرب ها ندا برآورد: ای گروه عرب، چه کسی چشم مجسّمه را درآورد؟ ما را از آن اطّلاع دهد! ابوجندله بن سهیل بن عمرو گفت:

من از غیرعمد آن را انجام دادم. چه چیز تو را از ما راضی می کند؟ همراهان گفتند:

راضی نمی شویم مگر اینکه چشم پادشاهتان را درآوریم به این گونه می خواستند به وفای به عهد مسلمانان بنگرند ابوعبیده گفت: من هستم. به من همان کنید که به مجسمه ی شما کردند.

گفتند: به این کار راضی نمی شویم. و راضی نمی شویم جز به پادشاه بزرگتان که بر همه ی عرب ولایت دارد.

ص:۶۶۷

ابوعبیده گفت: چشم پادشاه ما برتر از آن است.

گفت: و مسلمانان خشمگین شدند از این که چشم عمر را یاد کردند و خواستند آنان را بکشند. ابوعبیده آنان را از این کار باز داشت.

مسلمانان گفتند: ما زیردست امامان هستیم و جانهایمان را فدای او می کنیم و چشم های خود را به جای او درمی آوریم. اصطخر که دید مسلمانان قصد کشتن او را دارند گفت: چشم او و چشم شما را درنمی آوریم؛ بلکه شکل امیرتان را به ستونی می کشیم و همان کاری را با آن می کنیم که با صورت پادشاه ما کردید.

مسلمانان گفتند: دوست ما آن را از روی غیرعمد انجام داد و شما به عمد می خواهید چنین کنید.

ابوعبیده گفت: ای مردم صبر کنید. اگر این گروه به شکل من راضی شدند من خواسته شان را اجابت می کنم. پیمان شکنی نمی کنم و آن گروه هم سخن نگوید. ما پیمان بستیم سپس پیمان شکنی کردیم. این مردمان خردی ندارند و سپس ابوعبیده خواسته شان را اجابت کرد.

پس رومیان شمایلی مانند شکل ابوعبیده بر ستونی کشیدند که دارای دو چشم شیشه ای بود یکی از مردانشان از روی خشم آمد و با نیزه اش چشم شمایل را درآورد. سپس اصطخر نزد فرماندار قنسرین بازگشت و از آن کار آگاهش کرد. به قومش گفت: با این کار آن چه می خواستند به پایان رسید.» (۱)۶ - گمان های عمر نسبت به ابوعبیده

هنگامی که ابوعبیده با مردم قنّسرین مصالحه کرد، عمر نسبت به او گمان ها برد و فکر کرد ترس او را فرا گرفته و از جهاد بازنشسته است. پس نامه ای برایش نوشت که او را تهدید کرد و از معصیت برحذرش داشت... بدین ترتیب واضح است که اگر ابوعبیده «امانت دار امّت» بود این کار از عمر سر نمی زد و جایز نبود که

ص:۶۶۸

۱- ۱) . «فتوح الشّام» از واقدی ۱/ ۶۵.

نسبت به او گمان ها برد...

واقدی گوید: «ابوعبیده از راست و چپ بر حمص حمله می برد و انتظار پایان سال را می کشید تا ببیند پس از آن چه کند. رسیدن گزارش کار ابوعبیده به عمر به تأخیر افتاد و نامه و فتحی از او ندید، این کارش را انکار کرد و نسبت به او گمان ها برد و فکر کرد که ترس و بازایستادن از جهاد او را فرا گرفته است، پس برایش نوشت:

«بسم اللّه الرّحمان الرّحیم به ابوعبیدهبن جراح سلام علیکم. ستایش می کنم خداوندی را که پروردگاری جز او نیست. و بر پیامبرش درود می فرستم و فرمانت می دهم به تقوای از خداوند و برحذرت می دارم از معصیت او، و تو را نهی می کنم از آنانی باشی که خداوند در کتابش درباره شان فرموده است: «قل إن کان آباؤکُم و أبنائکم و إخوانکم و أزواجکم و عشیرتکم» (۱)تا آخر آیه. و خداوند درود فرستاد بر خاتم پیامبران.» و نامه را برایش فرستاد.

هنگامی که آن را بر مسلمانان خواند، دانستند که آنان را بر جهاد برمی انگیزاند ابوعبیده از مصالحه با مردم قنّسرین پشیمان شد. و کسی از مسلمانان نماند جز این که برای نامه ی عمر گریست.»

۷ - اعتراف ابوعبیده به مخالفتش با پیامبر و نگرانیش از ملاقات با ایشان

ابوعبیده از کاهش دادن اسبان و خدمتکاران خود با فرمان پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم مخالفت کرد و خانه اش را مملو از بنده ها و یک اصطبل اسب کرد تا جایی که می گریست و می گفت: چگونه رسول خدا را ملاقات کنم...؟!

احمد گوید: «حدیث کرد ما را ابوالمغیره، از صفوان بن عمرو، از ابوحسبه مسلم بن أکیس خدمتکار عبداللّه بن عامر از ابوعبیدهبن جرّاح که گفت: یک نفر بر او وارد شد و دید که می گرید.

گفت: ای ابوعبیده چه چیز تو را می گریاند؟

۱- ۱) .توبه ۲۴/.

گفت: سبب گریه ام این است که روزی رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم یاد فرمود از آن چه خداوند بر مسلمانان می گشاید و غنیمت بر آنان می فرستد، تا این که شام را یاد فرمود و گفت: ای ابوعبیده اگر اجلت به تأخیر افتاد، پس تو را بسنده است از خدمتکاران سه نفر: خدمتکاری که تو را خدمت کند و خدمتکاری که با تو مسافرت نماید و خدمتکاری که خدمت خانواده ات کند و با آنان رفت و آمد کند و از چارپایان تو را سه عدد بسنده است: چارپایی برای پایت و چارپایی برای بارت و چارپایی برای غلامت... سپس اینک به خانه ام می نگرم که از بنده پُر شده و به اصطبلم می نگرم که پُر از چارپا شده است. پس چگونه پس از این با رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم روبروی شوم؟! در حالی که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم ما را سفارش فرمود:

«کسانی از شما به من نزدیک تر و برایم محبوب ترند که مرا به همان گونه ملاقات کند که از من مفارقت کرد.» (۱)و محب الدّین طبری از احمد آن را نقل کرده است. (۲)و ملّا علی متقی از ابن عساکر. (۳)

حدیث جعل شده در زهد ابوعبیده

با این همه، اهل سنّت حدیثی در زهد ابوعبیده جعل کرده اند که آثار ساختگی و جعل بر آن هویدا می باشد. در کتاب «الرّیاض النّضره» است «ذکر زهد او: از عروهبن زبیر که گفت: وقتی عمربن خطاب به شام رسید فرماندهان لشکریان و بزرگان سرزمین به استقبالش رفتند. عمر گفت: برادرم کجاست؟ گفتند: چه کسی؟ گفت: ابوعبیده. گفتند: الآن نزدت می آید. هنگامی که آمد، فرود آمد و با او معانقه کرد. سپس به خانه اش وارد شد. در خانه ی او جز شمشیرش و سپرش و جهاز شترش ندید. عمر به او گفت: ای کاش برای خودت می گرفتی آن چه یارانت گرفتند!

۱- ۱) . المسند ۱/ ۱۹۶.

۲- ۲) . الریاض النضره ۴/ ۳۵۳.

۳- ۳) . کنزالعمّال ۱۳/ ۲۱۷.

گفت: ای امیرالمؤمنین! همین مقـدار برای من تا نیم روز بس است. آن را در «الصـفوه و الفضائل» نقل کرد و بعـد از «الآن نزد تو می آید» افزود: پس سوار بر شتری مادّه که ریسمانی بر بینی مهار داشت، آمد.

و در روایـتی است: عمر به او گفت: مـا را به منزلت بـبر. گفت: که چه کنی! نمی خـواهی جز این که زنـدگی خـود را نزد من خراب کنی. گفت: پس وارد منزلش شد و چیزی ندید.

گفت: وسـایلت کجـاست؟ من جز یـک نمـد، زین و قـدحی و شمشـیری، نمی بینم در حـالی که تو امیری!! آیا غـذایی نزد تو هست؟ ابوعبیـده به طرف خُمی رفت و از آن تکّه هـای نانی برگرفت. پس عمر گریست. ابوعبیـده به او گفت: به تو گفتم که زنـدگیت پیش مـن خراب می شـود ای امیرالمـؤمنین، تـو را کفـایت می کنـد آن چه تـو را به نیم روز برسانـد. عمر گفت: ای ابوعبیده! دنیا همه ی ما را جز تو فریفت.» (۱)وجه چهارم:

اگر این حـدیث را هم بپذیریم مقصود عاصـمی برآورده نمی شود؛ چون اگر از اختصاص ابوعبیده به امانت، اراده کرده باشـد که هیچ یک از یاران پیامبر صـلی الله علیه و آله و سلم به صفت امانت متّصف نیستند؛ باطل بودن آن در کمال وضوح و ظهور است. و اگر از این کار بخواهد بنمایاند که متّصف بودن ابوعبیده به این صـفت بیشتر و شدیدتر از متّصف بودن دیگر صـحابه به این صـفت است، این نیز در نهایت باطل بودن است؛ چون خردمندی از مسلمانان تصدیق نمی کند که متّصف بودنش بیشتر از متّصف بودن نفس رسول خدا، امیرالمؤمنین علیه السلام و دیگر اصحاب پاک مانند سلمان و ابوذر و مقداد و عمّار به صفت امانت باشد.

و نیز، بعیـد است که اهل سـنّت ملتزم باشـند که ابوعبیده بیشتر از شـیخین امانتدار بوده؛ هرچند احتمال دهیم که آنان نسـبت به سومی ملتزم باشند به آن سبب

۱- ۱) . الریاض النّضره /۴ ۳۵۲.

که به خیـانت در مال خداونـد و حقوق مسـلمانان شـهرت یافته بود. به هر حال ابوعبیـده را مزیّتی بر دیگر اصـحاب در صـفت امـانت داری نیست و آن گـاه چگونه جایز است او را باب پیامبر صـلی الله علیه و آله و سـلم و یکی از درهای شـهر دانش قرار دهیم؟!

وجه پنجم:

گفته ی عاصـمی که گویـد: «امـانت داری به دست نمی آیـد جز به دانش» ممنوع است. پس چه ملازمتی میـان علم و امـانت است؟ «امـانت داری» از «دانش» به قطع و وجـدان جـدا می باشـد و بنـابراین اگر پـذیرفتیم که ابوعبیـده امین است دلیلی وجود ندارد که ادای امانت از روی دانش باشد.

وجه ششم:

با چشم پوشی از تمام آن چه آوردیم، اگر ابوعبیده باب مدینه العلم در امانت داری بود، شایسته بود که اخبار و احکام مربوط به امانت داری از شـهر دانش به وسیله ی ابوعبیده می رسید و یا لااقل بیشترش از طریق او می رسید؛ ولی در این باره چیزی از ابوعبیـده با آن درجه، باقی نمانده و هیچ کس از اهل سنّت هرگز چنین ادّعایی نکرده است؛ پس چگونه ممکن است که باب مدینه العلم در امانت داری باشد؟

وجه هفتم:

با کوتاه آمـدن نسـبت به تمام آن چه گذشت، گوییم: اگر ابوعبیده باب مدینه العلم در امانت داری بود، آیا لازم نبود که آثار این امـانت داری و نشـانه هـایش در سیره و کارهـایش نمایـان باشـد تـا دری برای آن شـهر در امانت داری بر پایه ی سیره و افعالش گردد و نشانگر امانت داری رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در اعمال و گفتارهایش باشد؟

وجه هشتم:

اگر از گفته هـای پیشـین کوتـاه آییم لااقـل بایـد این مرد از هر چه منافی امانت داری است منزّه و دور باشـد... و این کم ترین انتظار از کسـی است که امیـد می رود متّصف به امانت داری باشـد و می خواهد در این صـفت دری برای آن شـهر علم باشد؛ ولی با تأمّل و کنکاش در سیره و اخبار و احوال ابوعبیده دور بودن این

مرد از این صفت ظاهر می شود و این که لیاقت آن منزلت را ندارد و نمونه هایی از آن در گذشته ی نزدیک آورده شد. و توفیق از خداوند است.

۱۱ – باطل بودن ادّعای این که ابوذر از درهای شهر دانش است

اشاره

عاصمی در پایان گفته اش گوید: «در حدیث دیگری درباره ی ابوذر فرمود: هر کس بخواهد به بخشی از زُهد عیسی بنگرد، به او نگاه کند.

پس سزاوار است که ابوذر هم دری از آن شهر در زهد باشد و درِ راستگویی را نیز برای او قرار داد و فرمود: زمین کسی را به پشت خود حمل نکرد و آسمان بر کسی سایه نینداخت، راستگوتر از ابوذر، پس برای او دو در قرار داد: درِ راستگویی و درِ زُهد، و زُهد در دنیا جامع تمام دانش است.»

گوییم: درباره ی گفته اش وجوهی قابل تأمّل است:

۱ – عبارت عاصمی درباره ی ابوذر با عبارت او درباره ی دیگران فرق دارد

این گفته ی عاصمی که: «پس سزاوار است که ابوذر هم دری از آن شهر در زهد باشد» و این عبارت اختلاف دارد با عبارت هایش درباره ی دیگر صحابه که به طور جزم آنان را دَر قرار داد. پس اگر از کلمه ی «سزاوار است» معنی حقیقی را خواسته باشد، این با مطلوب و مقصود شیعه منافاتی ندارد؛ چون آنان به والایی قدر سرورمان ابوذر اذعان دارند و این که در زهد و ورع به بالاترین درجه رسیده است. و ابوذر نزد شیعه ی امامیه از کسانی است که به شهر آن دانش، از درش وارد شده و شأن و مقام بلندی به دست آورده که جز برای افراد معدودی از اصحاب سیّد المرسلین حاصل نشده است.

و اگر از کلمه ی «سزاوار است» معنای مجازی را خواسته و هدفش اثبات دری برای ابوذر باشد همان گونه که آن را برای غیر او ادّعا کرده است؛ پس بدان چند ایراد وارد است:

نخست: جایز نیست که هر یک از صحابه را دری برای آن شهر قرار دهیم جز

به نصّ صریحی از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم ، هر چند که آن صحابی دارای فضائل بسیار و جلیل القدر باشد.

دوم: دری برای آن شهر بودن، شرافتی بزرگ است که مستلزم عصمت می باشد که از آن چه گذشت فهمیدی. و ابوذر غفاری با جلالت و بزرگیش نزد هر دو فرقه به طور اجماع معصوم نیست.

سوم: در آن شهر با آن شهر متّحد است و ابوذر هرچند به مقام های بلند و درجات والایی رسید، در جان و نفس به مقام اتّحاد با پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم نرسید.

چهارم : اینکه ابوذر به آن درجه ها نرسید و آن فضیلت ها را به دست نیاورد، مگر با دوستی و یاری اهل البیت علیهم السلام و پیروی از آنان؛ بلکه بالاترین منقبت و برترین نیکی هایش، سرسپردگیش به آنان و پانهادن بر جای پای ایشان است، پس پذیرفته نیست که او در مقامات ویژه آن بزرگواران شریک باشد، و معلوم است که درِ شهرِ علم بودن، از فضیلت های ویژه ی ایشان است. همان گونه که حدیث های نقل شده ی گذشته به آن گواهی می دهند.

پنجم: باب مدینه العلم بودنِ او در زُهد، لازمه اش این است که در این صفت بر تمام اصحاب، پیشی داشته باشد، لکن رسیدنش در این صفت به مرتبه ی سرورمان امیرالمؤمنین علیه السلام پذیرفته نیست چه رسد به اینکه ابوذر زاهدتر از ایشان باشد و هیچ یک از مسلمانان چه رسد به مؤمنین نشاید که چنین ادّعایی را بنماید.

پس چگونه می شود که ابوذر درِ آن شهر در زهد باشد و علی علیه السلام دری از آن نباشد؟

۲ – حدیث های شباهت ابوذر به حضرت عیسی از حدیث های متفرّد به اهل سنّت است:

فضیلت ها و منقبت های بسیار زیاد ابوذر نزد هر دو فرقه پذیرفته شده است، و کتاب هایشان مالامال از نقل آن هاست و بر کسی جایز نیست که آن ها را نفی و انکار کند. لیکن حدیث های شباهت ابوذر به حضرت عیسی بن مریم علیها السلام از حدیث هایی است که منحصر به اهل سنّت است. از این رو که شیعیان آن حدیث ها را روایت نمی کنند و مضمون آن ها را صحیح نمی بینند؛ چون نزد آنان تشبیه

غیرمعصوم به معصوم جایز نیست.

۳ – شاذ بودن حدیثی که عاصمی در زهد ابوذر نقل کرده است

حدیثی را که عاصمی در این جا آورده در کتاب های حدیث مشهور و معروف موجود نیست. حدیث هایی که اهل سنّت در تشبیه زهد ابوذر به زهد حضرت عیسی بن مریم روایت کرده اند از این قرار است:

آن چه ترمذی با اسنادش نقل کرده است که «از ابوذر نقل شده که گفت:

رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: آسمان سایه نیفکنده و زمین بر پشت خود حمل نکرده است سخنگویی را راست گوتر و باوفاتر از ابوذر، شبیه عیسی بن مریم علیه السلام » عمربن خطّاب مانند حسدکننده ای گفت: ای رسول خدا آیا او را چنین می دانی؟ فرمود: آری، شما هم بدانید. این حدیثی حسن و غریب از این جهت است. و بعضی این حدیث را چنین روایت کرده و گفته است: ابوذر با زهد عیسی بن مریم علیه السلام روی زمین راه می رود.» (۱)و آن چه ابن عبدالبرّ نقل کرده گوید: «از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم روایت شد که فرمود: ابوذر در امّتم شبیه عیسی بن مریم در زهدش است.» (۲)و نیز آن چه ابن عبدالبر نقل کرده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «ابوذر در امّتم بر زهد عیسی بن مریم است.» (۳)و آن چه متقی نقل کرده و گفته است: «آسمان سایه نیفکند و زمین بر پشت خود حمل نکرد سخن گویی راست گوتر از ابوذر را. هر که می خواهد به زهد عیسی بن مریم بنگرد، به ابوذر نگاه کند. از ابن سعد از مالک بن دینار، مرسلاً.

«آسمان سایه نیفکند و زمین بر پشت خود حمل نکرد سخنگویی راستگوتر از ابوذر را، سپس مردی بعد از من، هر کس خوشحال شود که به عیسی بن مریم در

ص:۶۷۵

۱– ۱) . صحیح ترمذی ۵/ ۶۲۸.

۲– ۲) . الاستیعاب، حرف الجیم ۱/ ۲۵۵.

۳– ۳) . همان، باب الکنی ۴/ ۱۶۵۵.

زهد و سیما بنگرد پس به ابوذر نگاه کند. ابن عساکر از هجنع بن قیس، مرسلاً.» (۱)

۴ – نگاهی به سخن عاصمی درباره ی راست گویی ابوذر

و امّا سخن عاصمی: «نیز درِ راستگویی را برایش قرار داد...»

آن نیز مانند گفته ی پیشین او درباره ی زهد ابوذر احتمال هر دو وجه ذکر شده را دارد. اگر می خواهد بیان کند که ابوذر به این صفت نیکو متّصف است، هیچ یک از مسلمانان بحثی در آن ندارد، هر چند که عثمان بن عفان و پیروانش او را تکذیب کردند و اگر بخواهد او دری از شهر علم در راست گویی باشد، این به همان دلیل پیشین، باطل است و راستگویی در لهجه، مستلزم باب مدینه العلم بودن، نیست.

و با آن چه آوردیم گفته اش باطل می شود. «پس برایش دو دَر جعل کرد: درِ راست گویی و درِ زهد» اگر جعل حقیقی را در این سخن اراده کرده باشد.

۵ – تصرّف عاصمی در حدیث: «سایه نیفکند...»

دستکاری عاصمی را در حدیث «سایه نیفکند..» ملاحظه کردید؛ چون لفظی که او آورده است مغایر لفظ این حدیث در کتاب های هر دو فرقه است و آن چه بر زبان مسلمانان می باشد. امّا وجه این تصرّف برای ما روشن نشده است.

۶ – باطل بودن این ادّعا که زهد جامع تمام دانش هاست

و امّا گفته اش: «زهد جامع تمام دانش هاست» سخنی باطل است، همان گونه که کاملاً ظاهر است، زیرا اگر ابوذر جامع تمام دانش ها باشد به علّت زهدش در درجه ی امیرالمؤمنین علیه السلام در دانش می بود، و هیچ کس به این امر ملتزم نمی شود و دلائل دانشمندتر بودن امیرالمؤمنین علیه السلام بی شمار است.

بلکه این گفته ی عاصمی مستلزم مساوی بودن ابوذر در دانش با

۱- ۱) . کنزالعمّال /۱۱ ۶۶۷.

پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم می شود... و این در نهایت بطلان است.

این پایان سخن درباره ی گفته ی عاصمی در این مقام می باشد.

۳- با سخن طیّبی درباره ی حدیث:

اشاره

«أنا دارالحکمه»

حسین بن عبداللّه بن محمّد طیّبی شرح کننده ی «المشکاه» تأویلی درباره ی حدیث «أنا دارالحکمه» دارد که ضروری است آن را نقل و عیبش را برملا کنیم... گوید:

«فرموده اش: «و علی بابها» شاید شیعه به این تمثیل تمسّک جویند که گرفتن حکمت و دانش مخصوص به او بوده و به دیگری تجاوز نمی کند مگر به واسطه ی او، از این رو که جز این نیست که هر کس از در به خانه وارد می شود. و خدای متعال فرمود:

«لیس البرّ بأن تأتوا البیوت من ظهورها ولکن البرّ من اتّقی و أتوا البیوت من أبوابها» (۱)

و آنان دلیلی ندارند؛ زیرا که خانه ی بهشت وسیع تر از خانه ی حکمت نیست؛ در حالی دارای هشت در می باشد.» (۲)گویم:

این سخن اوست که از وجه های بسیاری فاسد است، که بیشترین آن ها، از آن چه گذشت واضح می گردد. و این جا به بعضی از آن ها اشاره می کنیم:

وجه های باطل بودن سخن طیّبی

۱ - وسعت خانه مستلزم داشتن بیش از یک در نیست

هرگز لازمه ی وسعت خانه داشتن بیش از یک در نیست؛ بلکه لازمه اش وسیع بودن درِ خانه است به تناسب وسعت خانه، و شکّی نیست در وسعت درِ خانه ی حکمت به تناسب وسعت خانه ی حکمت. وسعت این در به جایی رسیده

۱- ۱) .بقره ۱۸۹/.

۲- ۲) . الکاشف فی شرح المشکاه: خطّی است.

که خردهای حکما و عبارت های سخن گویان بلیغ به آن نرسید... و در این مورد افزون بر این بیان در لابه لای این کتاب خواهد آمد و ابن حجر مکّی به این مطلب تصریح کرده و گفته است: «از آن چه دلالت دارد بر اینکه خداوند سبحان دانش هایی را به علی اختصاص داده که عبارت ها درباره اش قاصر است، فرموده اش صلی الله علیه و آله و سلم است: داورترین شما علی است و این حدیث صحیحی است که نزاعی درباره اش نیست. و فرموده اش: من خانه ی حکمتم و در روایتی شهر دانشم و علی در آن است. (۱)

۲ – متعدد بودن درهای بهشت بر پایه ی کردارهای بهشتیان است نه بر پایه ی وسعتش

خبرهای بسیاری که در کتاب های اهل سنّت نقل شده است دلالت دارد بر اینکه متعدد بودن درهای بهشت و تعیین آن بر پایه ی افعال خیر صادرشده از بهشتیان در دار دنیا می باشد و نه بر پایه ی وسعت بهشت تا این که گفته شود که خانه ی بهشت وسیع تر از خانه ی حکمت نیست در حالی که دارای هشت در است تا لازم آید که خانه ی حکمت نیز دارای هشت در یا بیشتر باشد... بد نیست که متن این گونه خبرها را ذکر کنیم: سیوطی گوید: «باب تعداد درهای بهشت و نام هایش:

خداوند متعال فرمود:

«و سیق الّذین اتّقوا ربّهم إلی الجنّه زمراً حتّی إذا جاؤوها و فتحت أبوابها» (۲)

مسلم و بخاری از سهل بن سعد نقل کرده اند که: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: در بهشت هشت در است، یکی باب الرّیان که جز روزه داران واردش نمی شوند. و در لفظی دیگر است: در بهشت دَری است که به آن گفته می شود: الرّیان، روز قیامت روزه داران از آن وارد می شوند و کسی غیر از آنان، همراهشان وارد نمی شود.

گفته می شود: روزه داران کجا هستند؟ پس از آن در وارد می شوند، هنگامی که آخرین نفرشان داخل شد در بسته شود و هیچ کس دیگر از آن وارد نمی شود.

۱- ۱) . المنح المکیه/ ۱۲۰.

۲- ۲) .زمر ۷۱/.

طبرانی در «الأوسط» از حدیث ابوهریره مانند آن را نقل کرده است.

و دو شیخ از ابوهریره از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نقل کرده اند که فرمود: کسی که دو جفت از ثروتش را در راه خداونـد انفاق کنـد، از درهای بهشت دعوت می شود و بهشت را درهایی است، هر کس از اهل نماز باشد، از در نماز خوانده می شود. و هر کس اهل روزه باشد از درِ الرّیان خوانده می شود، و هر کس از اهل صدقه باشد، از درِ صدقه خوانده می شود، و هر کس از اهل جهاد باشـد، از درِ جهاد خوانـده می شود.» (۱)و سیوطی در تفسیر آیه ی «حتّی إذا جاؤوها و فُتحت أبوابها» گویـد: «بخاری و مسلم و طبرانی از سهل بن سعد نقل کرده اند که گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: در بهشت هشت در است، از آن هاست دری که «الرّیان» خوانده می شود و جز روزه داران از آن وارد نمی شوند.

و مالک و احمد و بخاری و مسلم و ترمذی و نسائی و ابن حبّان از ابوهریره نقل کرده اند که گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: هر کس دو جفت از ثروتش را در راه خداونـد انفاق کنـد، از درهای بهشت خوانـده می شود و بهشت را درهـایی است. هر کس از اهـل نماز باشـد، از «باب الصّلاه» خوانـده می شود، و هر کس از اهل روزه باشـد از «باب الصـدقه» خوانـده می شود و هر کس از اهل جهاد باشد از «باب الجهاد» خوانده می شود...» (۲)و در همین کتاب است: «ابن ابوحاتم از ابـن عبّاس نقل می کنـد کـه گفت: برای بهشت هشت دَر است: دری برای نمازگزاران، دری برای روزه داران، دری برای حجّاج، دری برای انجام دهندگان عمره، دری برای مجاهدان، دری برای ذاکران و دری برای شاکران.

و احمد به نقل از ابوهریره آورده است که گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: برای هر عمل، دری از درهای بهشت باشد، که اهل آن عمل به آن دعوت می شوند.» (۳)

۱- ۱) . البدور السافره عن أمور الآخره/ ۳۴.

۲- ۲) . الدرر المنثور فی التفسیر بالمأثور /۵ ۳۴۲.

۳- ۳) . الدرالمنثور /۵ ۳۴۳.

و نووی گویـد: «منظور از در چنین و درِ چنان، نماز و صدقه و روزه و جهاد است. قاضـی گفت: و دیگر درهای هشت گانه ی بهشت در حـدیث دیگری در «بـاب التوبه» ذکر شـده است، و در بـاب الکاظمین الغیظ و باب عافین عن النّاس و باب راضـین ، پس این هفت در است که در حـدیث هـا آمـده است و در حـدیث هفتاد هزار نفری که بـدون حساب وارد بهشت می شونـد، آمـده است که از درِ أیمن وارد می شوند، پس شاید که درِ هشـتم باشد.» (۱)و قسـطلانی گوید: و «در نوادر الاصول است: از درهـای بهشت، بـاب محمّـد صـلی الله علیه و آله و سـلم است که همـان «بـاب الرّحمه» و «بـاب التوبه» است و درهای دیگر بر کارهـای نیـک تقسـیم شـده است: درِ زکاه، درِ حـج، دَرِ عُمره. و نزد عیاض: دَر فروبرنـدگان خشم، دَرِ راضـیان، دَرِ أیمن که کسـانی کـه حسـابی ندارنـد از آن وارد می شونـد. و نزد آجری بـه نقـل از هریره مرفوعـاً: و در بهشـت دری اسـت کـه به آن «الضـحی» گفته می شود. روز قیامت منادی نـدا می دهد: کجایند کسانی که بر نماز ظهر مداومت داشـتند، این دَرِ شـماست از آن وارد شویـد. و در «الفردوس» به نقـل از ابن عبّاس مرفوعاً نقل می کنـد: برای بهشت دری است که به آن «الفرح» گفته می شـود و از آن جز شادمـان کننـده ی کودکـان وارد نمی شود. و نزد ترمـذی است: دری برای ذِکر، و نزد ابن بطّال: دری برای شکیبایان.

و نتیجه این که هر کس عبادتی را بسیار انجام دهـد، دری که مناسـبش باشـد به او اختصاص می یابد که از آن برای پاداش و اجر فراخوانده می شود.

و انـدک هسـتند کسانی که کارشان شامل همه انواع طاعات باشد که اگر برای کسـی این امر جمع شد به عنوان گرامی داشت از تمام درها خوانده می شود. و الّا واردشدن از یک دَر خواهد بود و آن دَر عملی است که بیشتر انجام داده باشد.» (۲)

۳ -

تمثیل پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم خویشتن را به «خانه ی بهشت»

علاوه بر این از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم نقل شده است که نفس شریف خود را به «خانه ی

ص: ۶۸۰

۱- ۱) . المنهاج فی شرح صحیح مسلم /۷ ۱۱۷.

۲- ۲) . ارشادالساری إلی صحیح البخاری /۳ ۳۴۹.

بهشت» تمثیل کرده، همان گونه که وارد شده به «خانه ی حکمت» تمثیل فرموده است. و شکّی نیست که حضرتش می دانست که بهشت را هشت دَر است و این که جان شریفش گسترده تر از خانه ی بهشت می باشد؛ ولی با این همه امیرالمؤمنین علیه السلام را به تنهایی درِ بهشت قرار دادند. پس باطل بودن سخن طیّبی ظاهر شد و شاید هم بر این حدیث اطّلاع پیدا نکرده است.

۴ – اگر خانه ی حکمت را درهایی باشد، همان ائمّه ی معصومین هستند

و اگر خانه ی حکمت را درهای متعدّدی باشد آن ها جز ائمّه ی معصومین علیهم السلام نیستند؛ چون آنان درهای دانش هستند و «بابی هستند که مردم به وسیله ی آن مورد آزمایش قرار گرفته اند، هر کس به سویشان رود نجات یابد و هر کس روی گرداند فرو افتد» و آنان همانانی هستند که درباره شان فرمود: «مثال اهل بیت من در میان شما مثال «باب حطّه» است هر کس واردش شود مورد آمرزش قرار می گیرد.»

... و درباره ی کسی دیگر غیر از آنان چیزی از این قبیل وارد نشده است؛ بلکه دیگران به خاطر عدم عصمت و مفضول بودن و مانع های دیگر، لایق این مقام و جایگاه نیستند.

۵ – ظاهر حدیث بیانگر یگانگی در است

ظاهر حدیث «من خانه ی حکمتم و علی در آن است» یگانگی در می باشد، پس اگر به وجهی از وجوه متعدّدبودن درها تصوّر شود، واجب است که نوعی وحدت و اتّحاد میان آن درها باشد؛ ولی این وحدت در مورد اصحاب محقّق نمی شود به جهت پراکندگی و اختلاف میان آنان، بر خلاف ائمّه ی معصومین علیهم السلام که همگی در حکم یک دَر هستند و حقیقتشان هم یکی است. و از این رو می بینی که همگی آنان به باب وصف شده اند: «فهم الباب المبتلی به الناس»: «آنان بابی هستند که مردم به وسیله ی آن مورد آزمایش قرار می گیرند.» و تعبیر ابواب نیز درباه شان

صحت می یابد که فرمود: «و هم ابواب العلم فی أمّتی من تبعهم نجا من النّار و من اقتدی بهم هدی الی صراط مستقیم»: «و آنان درهای دانش در امّتم هستند، هر کس از آنان پیروی کرد از آتش نجات یافت و هر کس به آنان اقتدا کرد به راه راست هدایت یافت.»

پیشتر هم از کتاب «منقبه المطّهرین نوشته ی ابونعیم» خطبه ای شامل عبارت «فهم الباب...» را آوردیم.

و اینک نصّ آن خطبه را به روایت ابوالفتح نظنزی می آوریم که می گوید:

«ما را خبر داد حافظ ابوبکرمحمّدبن ابونصر شجاع بن ابوبکر با قرائت بر او که من می شنیدم، از ابوالخیر محمّدبن احمدبن هارون، از حافظ ابوبکر احمدبن موسی، از ابواحمدبن یوسف جرجانی، از محمّدبن ابراهیم بزّاز، از محمّدبن حمید، از هارون بن عیسی، از زاهربن حکم، از ابوحکیم حنّاط، از جابربن یزید، از ابوجعفر، از پدرش، از جابربن عبداللّه انصاری که گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم روزی همراه علی و حسن و حسین بر ما وارد شد. خطبه خواند و سپس فرمود:

« ای مردم! اینان خاندان پیامبرتان می باشند، خداوند به کرامت خود آنان را شرافت داد و نگهداری رازش را به آنان سپرد و علمش را نزد آنان به ودیعت نهاد، ستون دین و گواهان بر امّتش می باشند، پیش از آفریده هایش آنان را آفرید، هنگامی که سایه هایی زیر عرش او بودند، نجیب و اهل علمش بودند، آنان را انتخاب فرمود پس پسندید و برگزید. آنان را برای بندگانش دانشمندان و فقیهان قرار داد، پیشوایان هدایتگر و فرماندهان برگزیده شده و امّت میانه و رحمت موصوله و کهف حصین برای مؤمنان می باشند. آنان نور دیدگان هدایت پذیران و نگهدارنده ی کسی هستند که به آنان پناه برد و نجاتند برای کسی که به آنان از دیگران دوری جوید، کسی که ولایت آنان را بپذیرد، مورد غبطه قرار می گیرد و هلاک شود آن کس که با آنان دشمنی نماید و پیروز شود هر کس که به آنان تمسّک جوید، هر کس از آنان روی گرداند از دین خارج شده، و کوتاهی کننده در حقّ آنان نابود است، و ملازم با آنان به ایشان ملحق می شود، پس آنان آن بابی هستند که مردم به آن آزمایش می شوند، هر

کس نزدشـان رفت، نجـات یـافت و هر کس از آنـان دوری کنـد فرو افتـد. آنان (باب) «حطّه» برای کسانی هسـتند که واردش شوند و حجّت خداوند بر کسـی هسـتند که او را نشناسد، به سوی خداوند دعوت می کنند و به فرمان خداوند عمل می نمایند و بـا آیـات الهی ارشـاد می کننـد، رسالت در آنان نازل شـد، و بر آنان فرشـتگان رحمت فرود آمدنـد و روح امین به تفضّل و رحمت از سوی خداونـد بر آنان فرود آمد و چیزهایی به آنان عطا فرمود که به هیچ کس از جهانیان نداد و بحمداللّه نزد آنان آن چه مورد خواست از دانش و هدایت در دین است وجود دارد، و آنان نور در گمراهی به هنگام ورود به تاریکی می باشند و آنـان شـاخه هـای پـاکیزه از درخت پربرکتنـد و آنـان معـدن دانش و خانـدان رحمت، و جایگاه رسالت و محل رفت و آمد فرشـتگان، آنان همان کسانی هستند که خداوند ناپاکی را از آنان زدود و پاکیزه و کاملًا پاکیزه فرمود.» (۱)و از این جهت نیز پیامبر صـلی الله علیه و آله و سـلم حضـرت علی علیه السـلام را به تنهایی «باب حطه» قرار داد، همان گونه که در حـدیثی دیگر خانواده اش را «باب حطّه» قرار داد... که پیش از این به تفصیل طرق این حدیث گذشت و نیز حضرت علی علیه السلام فرمود: «مثلنا» تا اشاره فرماید به اتّحاد و یگانگی ذکرشده میان او و دیگر اهل بیت علیهم السـلام و سیوطی روایت کرده و گفته است: ابن ابی شـیبه از علیّ بن ابی طـالب نقـل کرد که فرمود: «جز این نیست که مثـال ما در این امّت ماننـد کشتی نوح و ماننـد باب حطّه در بنی اسرائیل است.» (۲)پس چه خانه ی حکمت یک دَر، چه چند دَر داشـته باشد، این امر از حضـرت علی و اهل بیت علیهم السلام به دیگری نمی رسد، پس آن چه طیّبی خواستارش بود باطل گشت. سپاس خداوند راست.

۱- ۱) . الخصائص العلویه: خطّی است.

۲- ۲) . الدر المنثور ۱/ ۷۱؛ انّما مثلنا فی هذه الأمّه کسفینه نوح و کباب حطّه فی بنی اسرائیل.

۶ – دوازده امام علیهم السلام ابواب پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم هستند

و از نشانه های والایی حق است: اعتراف بعضی علمای اهل سنّت به این که ائمّه ی دوازدگانه علیهم السلام دَرهای پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم می باشند؛ بلکه این مطلب از رساله ی یوحنّای مسیحی ذِکر شده است آن هم در ضمن برهان هایی که برای اثبات نبوّت پیامبرمان صلی الله علیه و آله و سلم اقامه کرده و آن را مصداق فرمایش حضرتش صلی الله علیه و آله و سلم قرار داده که فرمود: «أنا مدینه العلم و علیّ بابها.»

علّامه جواد ساباطی در مقاله ی سوم از تبصره ی سوم در کتابش «البراهین الساباطیه» پس از آوردن پنجمین برهان از رساله ی یوحنّا گوید: «ترجمه ی آن به عربی است: روح مرا به کوهی بسیار بلند و بزرگ بُرد و شهر عظیم اورشلیم مقدّس را به من نمایاند که از آسمان از سوی خداوند نازل شده و در آن مجد خداوند و پرتو آن هم چون سنگ کریم همانند سنگ یشم و بلور بود و دارای دیواری عظیم و مرتفع و دوازده دَر بود و بر دَرها دوازده فرشته بود و بر دَرها نام سبطهای دوازده گانه اسرائیل نوشته شده بود.

گویم: این متن را تأویلی نیست، بدان گونه که بر غیر مکّه دلالت کند که خداوند متعال آن را شرافت داد و مراد از مجد خداوند برانگیختن محمّد صلی الله علیه و آله و سلم در آن شهر است و پرتو، عبارت از حجرالاسود است و تشبیه آن به یشم و بلور اشاره به روایات صحیحی است که وارد شده که هنگام فرود، سفید بوده و مراد از دیوار شهر، صاحب سربازان صلی الله علیه و آله و سلم می باشد.

و درهای دوازده گانه عبارتند از: یازده فرزندش و پسرعمویش علی که آنان:

علی، حسن، حسین، علی، محمّد، جعفر، موسی، علی، محمّد، علی، حسن و مهدی قائم علیهم السلام می باشند. و فرموده اش: «بر دَرهای دوازده گانه، دوازده فرشته بود، دلالت دارد بر مرتبت عظیم و نبوّت عامش و برپایی دعوتش و مطیع برای او بودن همه ی سبطها و سبطهای دوازده گانه عبارتند از فرزندان یعقوب علیه السلام که: روبین، شمعون، لاوی، یهودا، اسخر، زابلون، بنیامین، دان، نفتالی، یاد، عاشر و یوسف علیه السلام می باشند. و این مصداق فرمایش اوست: «اگر تو نبودی افلاک را نمی آفریدم.»

و نیز در کتاب «البراهین الساباطیه» بعد از آوردن برهان ششم در رساله ی یادشده، آمده است: «دیوار شهر را دوازده پایه است و بر آن ها دوازده نام ثبت شده است.»

گویم: این هم تأکیدی صریح بر مطالب قبلی است و دوازده پایه همان دوازده امام، و فرستادگان حمل دوازده گانه، دوازده حواری هستند که: سمعون، بطرس، اندریاس، یعقوب، یوحنّا، فیلبوس، برتولوماؤس، توما، متی، یعقوب، لباؤس، سمعون قالی و بولوص (۱) بنا بر رأی من، چون یهودای اسخر یوطی خودش را خفه کرده و هلاک شد و بولوص جانشین او شد و در آن اشاره است به اینکه تمام فرقه های مسیحیت به شریعت پیامبر خاتم صلی الله علیه و آله و سلم تسلیم شده اند.»

و نیز در کتاب «البراهین الساباطیه» پس از آوردن هفتمین برهان از رساله ی ذکرشده آمده است: «درهای دوازده گانه، دوازده مروارید می باشند، هر یک از درها از یک مروارید بود و زمین آن شهر از طلای ناب مانند شیشه شفّاف بود.

گویم: این بیانی است برای مطلب پیشین که صفت ابواب می باشد. و بودنِ هر دَر از یک مروارید، اشاره دارد به آن چه امامیه درباره ی عصمت ائمّه شان ادّعا می کنند؛ چون مروارید کروی است و بدون شک شکل کروی را نمی توان وارونه کرد؛ چون در یک نقطه با اجسام برخورد می کند همان گونه که اقلیدس به آن تصریح کرده است و اصل در عصمت امام است، امّا نزد اهل سنّت و جماعت، عصمت شرط نیست؛ بلکه عمده منعقد شدن اجماع است؛ ولی نزد امامیه از واجبات در اوست چون لطف است. و چون نفس های بی آلایش با فضیلت، از پیروی نفس های پست بی فضیلت ابا دارد، و نبود عصمت علّتی برای نبود فضیلت است و این خود بحث مفصّلی دارد که مناسب این جایگاه نیست و گفته اش: و زمین آن شهر از طلای ناب مانند شیشه ی شفّاف بود، مرادش مردم ملّت او صلی الله علیه و آله و سلم است، چون آنان از باورهایشان منحرف نمی شوند و در دوران سختی از مذهبشان دست برنمی دارند و امّا کسانی که کشیشهای انکتاری آنان را اغوا کردند، از نادانانی می باشند که به اصول

ص:۶۸۵

۱- ۱) . در حاشیه عبقات الأنوار آمده است: فیه مافیه، آن گونه که بر هشیار پوشیده نیست.

دینشان معرفتی ندارند و این خود مصداق فرمایش حضرتش صلی الله علیه و آله و سلم است: «أنا مدینه العلم و علیّ بابها.»

۴- با سخن ابن تیمیّه حرّانی درباره ی حدیث

اشاره

«أنا مدینه العلم»

ازمواردی که به روشنی دشمنی ابن تیمیه و عناد او نسبت به حق و پیروان آن، آشکار می شود، بحث حدیث «أنا مدینه العلم و علی بابها» می باشد؛ چون در این موضوع دروغ و افترا را به حدّی رسانده است که این حدیث را تکذیب و ردّ کند. لذا نخست متن گفته ی او را می آوریم سپس درباره اش سخن می گوییم. او گوید:

«حدیث أنا مدینه العلم و علی بابها ضعیف تر و سست تر است و از این رو از اخبار ساختگی به شمار می آید، هرچند که ترمذی آن را روایت کرده است و ابن جوزی آن را آورده و بیان کرده که دیگر نقل های آن ساختگی است.

و دروغ از خود متن آن شناخته می شود؛ چون اگر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم شهر دانش بود و آن شهر را جز یک در نمی بود و از او جز یک نفر دانش را تبلیغ نمی کرد، امر اسلام فاسد می شد. از این رو مسلمانان متّفق شدند که جایز نیست دانش او فقط از یک نفر گسترش یابد، بلکه واجب است مبلّغان اهل تواتر باشند، همان کسانی که خبرشان برای غایبان علم آور است. و خبر واحد جز با قرائن مفید علم نیست، و این قرائن گاهی وجود ندارند و گاهی مخفی از مردم هستند. پس برای آنان علم به قرآن و سنّت های متواتر به دست نمی آید.

و اگر بگویند: آن یک نفر معصوم است و با نقل و خبر او علم حاصل می شود؛

پاسخ می دهیم: نخست باید علم به عصمت او به دست آید، و این مطلب تنها به خبر او حاصل نمی شود، پیش از آن که عصمت او را بدانی چون دور خواهد بود. و به اجماع هم ثابت نمی شود؛ چون اجماعی در مورد عصمت او نیست و نزد امامیّه اجماع خود حجّت است؛ چون در آن معصوم حاضر است. پس مطلب باز می گردد به ثابت شدن عصمت او تنها به ادّعای خود او که معلوم است اگر عصمتش حق باشد باید از راه دیگری غیر از خبر خودش دانسته شود. لذا اگر برای

شهر دانش بابی جز او نباشد، نه عصمتش و نه چیز دیگری از امور دین ثابت نخواهد شد.

پس معلوم می شود که این حدیث چیزی جز افترای زندیقی نادان نیست که گمان برده مدح است. و او راه را برای زندیقان دیگر در قدح و ایراد نسبت به دین اسلام، باز می کند؛ از این رو که تنها یک نفر آن را تبلیغ کرده است.

از سوی دیگر، این بر خلاف آن چیزی می باشد که از تواتر دانسته می شود؛ چون دانش از سوی پیامبر بدون علی به تمام شهرهای اسلام رسید:

امّا در مورد مردم مدینه و مکّه این مطلب آشکار است، و هم چنین مردم شام و بصره، جز اندکی از علی روایت نمی کردند. و بیشتر دانش او در کوفه بود. هرچند که مردم کوفه قرآن و سنّت را حتّی پیش از خلافت عثمان آموخته بودند، چه رسد به علی، فقیهان مدینه هم دین را در خلافت عمر آموختند و آموزش دادن معاذبن جبل به مردم یمن و اقامت او در میان آنان طولانی تر از علی است و لذا مردم یمن از معاذبن جبل بیش از علی روایت کرده اند. و شُریح و دیگر بزرگان تابعان به دست معاذبن جبل فقیه شدند و هنگامی که علی وارد کوفه شد، شریح، در آن جا قاضی بود و او و عبیدهالسلمانی به وسیله ی دیگری فقیه شدند، پس دانش اسلام پیش از آمدن علی به کوفه، در مدائن منتشر شد.» (۱)

۱ - باطل بودن ادّعای ضعیف بودن حدیث

اشاره

گوییم: ادّعای اینکه حدیث مدینه العلم ضعیف تر و سُست تر است، و از این رو از حدیث های ساختگی به شمار می آید، دروغی ناپسند است؛ چراکه پیشتر درستی و صحّت و هم چنین فراوانی و شهرت بلکه تواترش را دانستید، تا اینکه چون آفتاب کاملاً صاف و بی ابر، به کوری چشم منکران آشکار شد و شگفتی از کوری ابن تیمیّه است از تمامی آن تصریحات محقّقان بزرگ و ناقدان مشهور و مورد

۱- ۱) . منهاج السّنه /۴ ۱۳۸.

ستایش ابن تیمیه بر ابن معین و احمد

مگر یحیی بن معین از کسانی نیست که حدیث «أنا مدینه العلم و علیّ بابها» را صحیح دانسته است؟ این همان شخصی است که خود ابن تیمیه به جلالت قدر و علوّ منزلت او در علم حدیث و نقد آن، اعتراف و اذعان کرده است. بلکه ابن تیمیّه او را از کسانی که مرجع تمییز میان راست و دروغ هستند، می شمارد و می گوید:

«در منقولات، راست و دروغ بسیار است، و مرجع تمییز این از آن، عالمان به حدیث هستند، همان گونه که به نحویین برای تفاوت بین لحن عرب و نحو عرب مراجعه می شود و برای تشخیص لغت و آن چه لغت نیست به عالمان لغت مراجعه می شود و هم چنین علمای شعر و ادب و غیر آن، پس برای هر دانشی بزرگانی هست که به آن معروف هستند.

و علمای حدیث والاترین آنان هستند، مقامی بزرگتر، صدق برتر، منزلتی بالاتر و دینداری بیشتری دارند. آنان بزرگترین مردم در راستگویی، دینداری، امانت داری، دانش و مهارت و خبرگی در جرح و تعدیل هستند. مانند: مالك، شعبه، سفیان بن عیینه، سفیان ثوری، یحیی بن سعیدقطّان، عبدالرّحمان بن مهدی، عبداللّه بن مبارك، وکیع بن جراح، شافعی، احمدبن حنبل، اسحاق بن راهویه، یحیی بن معین، علی بن مدینی، بخاری، مسلم، ابوداوود، ابوزرعه، ابوحاتم، نسائی، عجلی، ابواحمدبن عدی، ابوحاتم بستی و ابوالحسن دارقطنی.

و مانند اینان بسیارند که آنان را نمی توان شمرد، از اهل علم و دانایی به رجال و جرح و تعدیل، هرچند که بعضی از بعضی دیگر عالمتر و برخی از برخی عادلتر در ارزش کلام می باشد، همان گونه که مردم در دیگر دانش ها چنین هستند.» (۱)پس اگر «یحیی بن معین» نزد ابن تیمیّه در این جایگاه از جلالت و بزرگی

۱- ۱) . منهاج السنه /۴ ۱۰.

است، چرا به متن گفته ی یحیی بن معین در صحیح بودن حدیث «مدینه العلم» با دیده ی عبرت نظر نمی افکند؟ و چرا چیزی که عمل نمی کند می گوید؟ در حالی که خداوند متعال می فرماید: «چرا چیزی که انجام نمی دهید می گویید؟ گناه بزرگی است نزد خداوند که چیزی بگویید که انجام نمی دهید.» (۱)

هم چنین ابن تیمیّه، در بخش دیگری از کتابش، یحیی بن معین را ضمن گروهی از پیشوایان اهل سنّت با این وصف یاد می کند: «پیشوایان حدیث، نقدکنندگان، حکم کنندگان و نگهبانان آن که دانایی و شناسایی کاملی به گفته های پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم ، احوال صحابه و تابعان و تابعانِ تابعان دارند که دانش و حدیث را از آنان نقل کرده اند و پس از تمامی آنان، از کسانی که دانش را منتقل می کنند.»

در این جا متن کامل گفته اش را می آوریم که بهره های بسیاری در بردارد:

«اگر گفته شود: این حدیث را گروهی از مفسّرین و نویسندگان فضائل آورده اند، مانند ثعلبی و بغوی و مانندشان، و مغازلی و همانندش.

به او گفته می شود: روایت کردن اینان به تنهایی، موجب ثابت شدن حدیث نمی شود و بنا به اتّفاق دانایان حدیث، در کتاب های اینان دروغ های ساختگی وجود دارد که اهل دانش اتّفاق بر دروغ بودنشان دارند. و ثعلبی و امثالِ او عمد و قصدی بر دروغ گفتن ندارند. بلکه آن اندازه درستی و دین باوری دارند که مانع این کار شود، لیکن آن چه را در کتاب ها یافته اند، نقل می کردند، و آن چه را می شنیدند، می نوشتند، از آن جهت که آگاهی کامل به اسنادها ندارند، آن گونه که بزرگان حدیث دارند، مانند شعبه، یحیی بن سعید قطّان، عبدالرّحمان بن مهدی، احمدبن حنبل و علیّ بن مدینی، یحیی بن معین، اسحاق بن راهویه، محمّدبن یحیی ذهلی، بخاری، مسلم، ابوداوود، نسائی، ابوحاتم، ابوزرعه رازیین، ابوعبداللّه بن منده، دارقطنی، عبدالغنی بن سعید و همانند اینان از بزرگان حدیث و نقدکنندگانش...

و کتاب های بسیاری در شناخت رجال و نام آنان که آثار را نقل کرده اند،

۱- ۱) . صف ۲/و۳. «لِمَ تَقُولُونَ ما لا تَفْعَلُونَ ؟ كَبُرَ مَقْتاً عِنْدَ اللّهِ أَنْ تَقُولُوا ما لا تَفْعَلُونَ » .

نوشتند و اخبار آنان و کسانی را که از آنان دریافت کردند و کسانی که از اینان گرفتند را نیز ذکر کردند؛ مانند: کتاب «العلل و أسماء الرّجال» از یحیی بن سعید قطّان، علیّ بن مدینی، احمدبن حنبل، یحیی بن معین، بخاری، مسلم، ابوزرعه، ابوحاتم، نسائی، ترمذی، ابواحمد بن عدی، ابوحاتم ابن حبّان، ابوالفتح أزدی، دارقطنی و دیگران.» (۱)پس چرا حدیث «مدینه العلم» را در ردیف ساختگی ها می شمارد، با اینکه یحیی بن معین آن را صحیح دانسته در حالی که او مانند بخاری و مسلم و استادان آن دو از نقدکنندگان حدیث و حافظان می باشند. یعنی کسانی که مرجع تمییز درستی و راستی از دروغ می باشند؟

و در جای سومی، بر اغراق و مبالغه در مدح یحیی بن معین می افزاید و چنین می گوید:

« و هر کس خواهان دانستن فضیلت ها و جایگاه های آنان نزد پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم است، در حدیث های صحیحی تدبّر و ژرف نگری کند که عالمان به حدیث آن ها را صحیح دانسته اند، کسانی که آگاهی و محبّتشان به پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و نیز راستگویی آنها در تبلیغ از او کامل گشته است و پیروی او شده اند. پس مقصود و هدفی جز شناخت گفته های او و تمییز احادیث صحیح از دروغ و اشتباه ندارند؛ چون اصحاب حدیث، مانند: بخاری، مسلم، اسماعیلی، برقانی، أبونعیم و دارقطنی. سپس به احادیثی که امثال ابن خزیمه، ابن منده، ابوحاتم بستی و حاکم صحیح دانسته اند مراجعه کند و نیز به آن چه که بزرگان دیگر اهل حدیث آن را صحیح دانسته اند، کسانی که از اینان أجل و والاتر هستند، یا مانندشان از پیشینیان و متأخّران، چون: مالك بن أنس، شعبهبن حجاج، یحیی بن سعید، عبدالرّحمان بن مهدی، عبداللّه بن مبارك، احمدبن حنبل، یحیی بن معین، علی بن مدینی، أبوحاتم، ابوزرعه رازیین و مردمانی که جز خداوند آنان را نمی شمارد.

ص:۶۹۰

۱- ۱) . منهاج السنه /۴ ۸۴.

پس اگر خردمند، در حدیث های صحیح ثابتی که نزد اینان و أمثالشان است، ژرف بنگرد، راست را از دروغ می شناسد؛ چون اینان از کاملترین مردم در شناسایی آن هستند و شدیدترین رغبت را در تمییز میان راستی و دروغ، دارا می باشند. و بیشترین دفاع و حمایت را از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم داشته اند. و آنان مهاجران به سوی سنّت و حدیث او و یارانش در دین و خواستار ضبط گفته های او و رساندنش به مردم هستند و از او دروغِ دروغ گویان و غلط خطاکاران را نفی می کنند و هر کس که در این کار شریکشان شد، گفته ها و مقداری از قدر و منزلتشان را بداند و در غیر این صورت باید که کمان را به تیرانداز دهد همان گونه که طبّ را به پزشکان می سپارد و نحو را به نحویین، فقه را به فقها، حساب را به حسابداران و به اهل علمِ به اوقات، علم اوقات را.» (۱)این سخنی صریح است که «یحیی بن معین» از کسانی است که مهارت و خبره بودنش کامل و معرفتش نسبت به احوال و حدیث پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم افزون گشته و لذا هر چه او صحیح دانسته، راست و درست است و این که به ناچار باید کار تمییز میان راستی و دروغ را به او واگذار کرد.

پس چرا در برابر حدیث «مدینه العلم» در چنین جایگاهی می ایستد؛ در حالی که صحیح دانستن یحیی بن معین این حدیث را، ثابت شده است؟ و آیا این امر جز تهافت نیست؟

و هم چنین، یکی از راویان حدیث «مدینه العلم» احمدبن حنبل است که ستایش ابن تیمّیه از او را پیش از این خواندید که او را در ردیف بزرگان حدیث و نقدکنندگان و حافظان آن ذکر کرده است. همین احمدبن حنبل حدیث «مدینه العلم» را در فضائل و مناقب سرورمان امیرالمؤمنین علیه السلام از طرق متعدد روایت کرده است. آیا عاقلانه است که احمد حدیث ساختگی را آن هم از چندین طریق روایت کند و آن را از فضایل علی علیه السلام بشمارد؟ در حالی که او و نوشته هایش دارای جلالت و

۱- ۱) . منهاج السّنه /۴ ۲۵۲.

عظمتی است که ابن تیمیّه بدان گونه توصیف کرده است. و چنان چه حدیث «مدینه العلم» از ساختگی ها بود، می بایست ابن تیمیّه، نوشته های احمد را در ردیف کتاب های ثعلبی و بغوی و همانندشان قرار می داد که از نظر او شامل راست و دروغ می باشند. لیکن او کتاب های احمد و امثال او را در مقابل نوشته های اینان قرار داده... همان گونه که در عبارت های پیشین او دیدید. و این امر دلالت دارد بر این که احمد هر آن چه را که می شنیده در کتاب هایش نمی نوشته است، چه رسد به اینکه از روی عمد دروغ بنویسد و حدیث های ساختگی را نقل کند.

بدین گونه باطل بودن ادّعای ابن تیمیّه با سخن خودش درباره ی احمدبن حنبل و نوشته هایش، ثابت شد.

و نیز ابن تیمیّه نص دارد که احمدبن حنبل از علمایی است که جز از افرادی که ثقه هستند، چیزی روایت نمی نمایند و روایتی را که از یک کذّاب نقل شده باشد نقل نمی کنند. متن گفته اش چنین است:

« برخی در نوشته هایشان از کسی که می دانند دروغ می گوید، روایت نمی کنند، مانند: مالک، شعبه، یحیی بن سعید، عبدالرّحمان بن مهدی و احمدبن حنبل. اینان از کسی که ثقه نباشد، روایت نمی نمایند و روایتی را که بدانند از یک کذّاب نقل شده، روایت نمی کنند و روایت های دروغگویانی که به دروغگویی عمدی شناخته شده اند را هم روایت نمی نمایند.» (۱)پس وقتی که حال احمدبن حنبل نزد ابن تیمیه چنین است و دانستی که احمدبن حنبل از طرق متعدّد، حدیث مدینهالعلم را نقل می کند، پس این حدیث ساختگی نیست و راویان آن غیرموثّق نیستند؛ وگرنه احمد آن را نقل نمی کرد.

بدین گونه سرشکستگی ابن تیمیّه، بر پایه ی اعتراف خودش در حق احمدبن حنبل، آشکار می شود و سپاس از آنِ خداوندِ پروردگارِ جهانیان است.

ص:۶۹۲

۱- ۱) . منهاج السنه ۴/ ۱۵.

اعتراف ابن تیمیّه به روایت ترمذی

ابن تیمیّه در ضمن کلام خود در ردّ حدیث «مدینه العلم» به روایت ترمذی از این حدیث اعتراف می کند. ترمذی که از بزرگان صحاح ششگانه نزد اهل سنّت است و صحیح او را با بالاترین توصیف ها ستوده اند و دارای شگفتی های والای آثار باقیمانده شمرده اند و بسیار آن را گرامی و بزرگ دانسته اند، تا بدین درجه که اگر شخصی به طور مطلق به درستی حدیث های آن سوگند یاد کند، به دروغ سوگند نخورده است؛ بلکه ادّعا می کنند که مردم شرق و غرب بر درستی حدیث های آن کتاب های ششگانه اتّفاق دارند، که یکی از آن ها کتاب ترمذی است... البتّه این مطلب را به تفصیل در جلد «حدیث طیر» آورده ایم.

پس اگر شخصی به طور مطلق به صحّت حدیث «مدینه العلم» - که به اعتراف ابن تیمیّه، ترمذی آن را نقل کرده است - سوگند یاد کند، قسم دروغ نخورده است؛ چراکه از حدیث هایی است که مردم شرق و غرب بر صحت آن اجماع دارند.

هر کس آن را مورد طعن قرار دهد، از دایره ی اجماع بیرون رفته است، همان گونه که خودشان مقرر کرده اند و سرانجامش آتش است که چه بد پایانی است.

ثنای ابن تیمیّه بر ترمذی و اعتمادش نسبت به او

از سوی دیگر، هر کس به گفته های خود ابن تیمیّه درباره ی ترمذی توجّه کند و در موارد متعدد از بحث هایش اعتماد بر روایات ترمذی را مدّ نظر قرار دهد، به روشنی وقاحت و زشتی رد کردن ابن تیمیّه حدیث مدینه العلم برایش آشکار می شود در حالی که خود به روایت ترمذی از این حدیث، اعتراف می کند.

و از این قبیل اینکه ابن تیمیّه، ترمذی را از نقدکنندگان و حاکمان و حافظان حدیث به شمار آورده است... و اینکه او مانند ثعلبی و همردیفان او نیست، یعنی همان کسانی که حدیث های ساختگی را روایت و نیز هرچه را که شنیده اند در کتاب هایشان ثبت می کنند.

و متن این سخنش، پیشتر آورده شد.

ص:۶۹۳

و اگر مقام و شأن ترمذی چنین باشد، هیچ خردمندی مورد طعن قرار دادن حدیث «شهر دانش» را جایز نمی داند حدیثی که ابن تیمیّه خود به روایت ترمذی از آن اعتراف دارد چون اگر طعن نسبت به آن صحیح و درست باشد، لازم می آید که کتاب ترمذی شامل حدیث های ساختگی هم باشد و میان او و ثعلبی و دیگران تفاوتی نخواهد ماند، که این مطلب مورد رضای خودِ ابن تیمیّه نیست. بنابراین ابن تیمیّه ناچار و ناگزیر است که در برابر صحیح بودن حدیث «مدینه العلم» تسلیم شود، چه بخواهد، چه نخواهد.

و باز گوید:

« رافضی گفت: دوم اینکه از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم روایت کرده اند که فرمود: به دو نفری که بعد از من هستند، ابوبکر و عمر، اقتدا کنید. و پاسخ چنین است: منع از روایت و عدم دلالتش بر امامت؛ چون لازمه ی اقتدا به فقیهان، امام بودنشان نیست. و هم چنین: ابوبکر و عمر در بسیاری از احکام اختلاف کردند، پس اقتدای به آن دو ممکن نیست. و هم چنین این روایت تعارض دارد با آن چه که روایت کرده اند که فرمود: «اصحاب من همانند ستارگانند به هر کدام که اقتدا کردید، هدایت یافته اید» با اجماع آنان بر منتفی بودن امامت آن اصحاب.

و پاسخ از چند وجه است: یکی این که: گفته می شود: این حدیث قوی تر از نصّی است که در امامت علی روایت می کنند و این در کتاب های مورد اعتماد اهل حدیث، معروف و شناخته شده است، ابوداوود در سُننش، امام احمد در مُسندش، ترمذی در جامعش آن را روایت کرده اند. و امّا نصّ بر علی، در هیچ یک از کتاب های اهل حدیث وجود ندارد.» (1)پس کتاب جامعِ صحیحِ ترمذی، نزد ابن تیمیّه از کتاب های مورد اعتماد اهل حدیث می باشد، و از این جا برای رویارویی با شیعیان، احتجاج می کند و نقل آنرا قویتر از نصّ بر امیرالمؤمنین علیه السلام ، قرار می دهد -پناه می بریم به خداوند.

و آیا جایز است که این کتاب درباره ی حدیث اقتدای مورد ادّعا علی رغم

۱- ۱) . منهاج السنه /۴ ۲۳۸.

ثبوت ساختگی بودنش از چندین وجه، و اینکه ترمذی در بعضی نقل هایش آن را مورد طعن قرار داده است مورد اعتماد باشد و درباره ی حدیث «مدینه العلم» چنین نباشد؟ لکن ابن تیمیّه با احتجاج به کتاب ترمذی، درباره ی حدیث «مدینه العلم» که به روایت ترمذی از این حدیث، اعتراف کرده، خود را به سکوت واداشته است و برای همگان آشکار نموده که طعن و سرزنش او درباره ی این حدیث، چیزی جز عناد و تعصّب نیست، به خداوند پناه می بریم.

و از آن جمله گوید:

«با این همه، پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم درباره ی دانش و دین و الهام عمر خبرهایی داده که به مانندش خبر نداده است، نه درباره ی عثمان، نه علی، نه طلحه و نه زبیر. در ترمذی از ابن عمر آمده است: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: خداوند حق را بر زبان و قلب عمر قرار داده است. و ابن عمر گفت: هرگز امری بر مردم پیش نیامد که درباره اش سخن گفتند و عمر هم صحبت کرد، جز اینکه در قرآن به گونه ای که عمر گفت: نازل شد. و در سنن أبوداوود از ابوذر آمده است که گفت: شنیدم رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم می فرمود: خداوند حق را بر زبان عمر قرار داد که آن را بگوید. و در ترمذی از عقبهبن عامر است که گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: اگر بعد از من پیامبری می بود، عمربن خطاب بود.» (1)این چه انصاف و عدالتی است؟ حدیث ترمذی را بر شیعیان حجّت قرار می دهد و سندی در جهت ثابت کردن فضیلتی برای عمربن خطاب و ادّعا می کند که برای دیگری این فضیلت نیست و در مورد فضیلت های امیرالمؤمنین علیه السلام ، حدیث صحیح ثابتِ «شهر دانش» در همین کتاب از اعتبار و اعتماد فرو می افتند؟!

غلوّ ابن تیمیّه درباره ی ابن جریر طبری

ابوجعفر محمّدبن جریر طبری از راویان و صحیح دانندگان حدیث «مدینه العلم» است که آن را در کتابش «تهذیب الآثار» نقل و اثبات نموده و به

ص:۶۹۵

۱- ۱) . منهاج السّنه /۴ ۱۶۱.

صحیح بودنش حُکم کرده است که پیشتر از نوشته ی جلال الدّین سیوطی در کتاب «جمع الجوامع» نقل شد.

ابن تیمیّه به گونه ای از ابن جریر طبری یاد می کند که اعتراف به آن برای ما جایز نیست، بلکه نقل و به زبان آوردنش هم مجاز نمی باشد؛ ولی در این جا ضرورت بحث، ما را وادار به آوردن متن عبارت او می کند تا گستره ی زشتی رد کردن حدیثی که طبری آن را روایت کرده است، روشن شود... ابن تیمیّه چنین گوید:

«و امّا قولش: و به قول به رای و اجتهاد التفات نکردند و بهره گیری از قیاس و استحسان را حرام نمودند، پس سخن بر ضدّ آن از چند جهت است:

یک: شیعه در این مورد مانند دیگران هستند. در اهل سنّت نزاع در رأی و اجتهاد و قیاس و استحسان وجود دارد، همان گونه که در شیعه نیز این نزاع هست.

زیدیه به آن قائلند و روایت هایی از ائمّه در این زمینه روایت می کنند.

دوم: بسیاری از اهل سنّت عام و خاص، قیاس را قبول ندارند؛ پس چنین نیست که هر کس امامت خلفای سه گانه را قبول دارد، قیاس را بپذیرد. معتزلی های بغدادی هم قیاس را قبول ندارند. در این صورت اگر قیاس باطل بود، واردشدن در اهل سنّت با ترک قیاس ممکن بود و اگر حق و درست بود، امکان واردشدن در اهل سنّت همراه با اخذ به قیاس، هست.

سوم: گفته شود: اعتقاد به رأی و اجتهاد و قیاس و استحسان، بهتر از پذیرش مطالبی است از شخصی مشهور به دروغ گویی بسیار، از کسی که گاهی صحیح و گاهی خطا می گوید، (یعنی) نقل تصدیق نشده ای از گوینده ای غیرمعصوم.

و هیچ خردمندی شک نمی کند که مراجعه ی افرادی مانند مالک، ابن ابوذئب، ابن ماجشون، لیث بن سعد، أوزاعی، ثوری، ابن ابولیلی، شریک، ابوحنیفه، ابویوسف، محمّدبن الحسن، زفر، حسن بن زیاد لؤلؤی، شافعی، بویطی، مزنی، احمدبن حنبل، ابوداوود سجستانی، أثرم، ابراهیم حربی، بخاری، عثمان بن سعید دارمی، ابوبکربن خزیمه، محمّدبن جریر طبری، محمّدبن نصر مروزی و دیگران، به اجتهاد و اعتبارشان مانند آن است که سنّت ثابت شده از

پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم را بدانند و کوشش کنند در پژوهش جایگاه احکام و پالایش و استخراج آن ها، که این امر برایشان بهتر است از تمسّک به آن چه رافضی ها از عسکریین و امثال آن دو نقل می کنند!!

چون هریک از اینان داناتر به دین خدا و رسولش از خودِ عسکریین می باشند!!

پس اگر یکی از آن دو فتوایی بدهد، مراجعه ی او به اجتهادش اولی از مراجعه ی او به فتوای یکی از آن دو نفر است، بلکه بر او واجب است!!

پس چگونه خواهد بود اگر نقل رافضی ها از آن دو نفر بوده باشد. و بر عسکریین و مانندشان واجب است که از یکی از اینان بیاموزند!!» (1)این سخن بر اعلمیّت محمّدبن جریر طبری بر دو امام معصوم عسکری صراحت دارد که آن دو، امام علیّ بن محمّد هادی و امام حسن بن علی علیهما السلام می باشند و اینکه بر آن دو واجب است که از او و امثال او بیاموزند. از گمراهی و کفر به خداوند متعال پناه می جوییم.

این صریح گفته ی او درباره ی طبری است، امّا در عین حال، به دیده ی عبرت به صحیح دانستن حدیث «مدینه العلم» توسّط طبری نمی نگرد؛ بلکه جسارت می کند و آن را از حدیث های ساختگی می شمرد، و این نیست جز از شدّت عناد و تعصّب فراوان.

و خداوند حسابرس او و امثال او است و هم اوست انتقام گیرنده از دشمنانش با عقاب های رسوا و خوارکننده.

ستایش ابن تیمیّه از حاکم

و از کسانی که حدیث «مدینه العلم» را نقل و آن را صحیح دانسته اند حاکم نیشابوری است. ولی ابن تیمیّه به روایت حاکم و صحیح دانستن و کوشش های

۱- ۱) . منهاج السته ۴ / ۲۳۱.

ارزشمند او و محقّق دانستن او با شرط بخاری و مسلم در راه اثبات این حدیث توجّه و اعتنایی ندارد و این علیرغم جایگاه بلند حاکم در علوم حدیث، نزد تمامی اهل سنّت است. و اینکه ابن تیمیّه خود، او را از اهل علم به حدیث یاد کرده است.

به تعبیر خود او حاکم از همان کسانی است که آگاهی کاملی نسبت به حال رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم داشتند و دارای بیشترین رغبت در تمییز میان راستی و دروغ بودند و همان هایی هستند که به سوی سنه و حدیث پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم هجرت کردند تا سخنان ایشان را ضبط کنند و به مردم برسانند و دروغ های دروغ گویان و اشتباه کاران را دور اندازند. تا پایان آن چه که گفته است.

بسی شگفتی است فرمان دادن او به عاقل برای تدبّر در حدیث هایی صحیح ثابت نزد این افراد و امثال آنان، به منظور دانستن راست از دروغ، در حالی که به دستور و فرمان خود عمل نمی کند، گویی که او از خردمندان نیست! به هر حال، این ادّعای او که این حدیث شریف «ضعیف تر و سست تر است و از این رو از اخبار ساختگی به شمار می آید» از دروغ های صریح و واضح و از سخنان باطل فضاحت بار آشکار است، و وجه های باطل بودنش به شمار نمی آید. و ما سخن فراوان و گسترده ای در زمینه ی اثبات و پژوهش این حدیث آوردیم که افزون بر آن نیست و سپاس خداوند را بر این توفیق.

۲ – ساقط بودن تمسّک به قدح حدیث توسّط ابن جوزی

و امّا پاسخ تمسّک ابن تیمّیه به نکوهش ابن جوزی درباره ی حدیث «مدینه العلم» پیش از این ضمن ردّ سخن «دهلوی» آورده شد، بدین ترتیب که هر انسان منصفی که آن را مطالعه کند، به درستی گفته های ما اذعان می کند، هرچند که علمای بزرگی تظاهر به انکار و کنارگذاشتنش کرده اند و چگونه که چنین نکنند؟ در حالی که پژوهشگران از اهل سنّت به صراحت، جسارت و بی باکی ابن جوزی در حکم بر مطلق احادیث را بیان کرده اند. گروهی هم سخن او را در مورد حدیث «مدینه العلم» رد کرده اند.

بنابراین، اعتماد بر عالم و حافظ اهل سنّتی که چنین صفتی دارد، روا نیست و بر این پایه از سخنان او در مورد حدیث ها دوری جسته اند، یا در پذیرش آن توقّف کرده اند و سخنان او درباره ی این حدیث تا آن جا ساقط است که گروهی از بزرگان پژوهشگران به پا خاسته اند و بر آن رد نوشته و نادرستی و باطل بودنش را بیان داشته اند. امّا ابن تیمیّه از تمسّک به سخن باطل ابن جوزی خجالت نمی کشد «اگر خجالت نمی کشی پس هر آن چه که خواهی انجام ده». (و إذا لم تستح فاصنع ما شئت) (۱)

و همان گونه که سخن ابن تیمیّه درباره ی حدیث «مدینه العلم» را با گفته های خودش، باطل نمودیم، بطلان سخن ابن جوزی را هم که ابن تیمیّه برای رد حدیث به آن متمسّک شده است را برای پایبندی و استواری بیشتر، ثابت می کنیم.

ابن جوزی در کتاب «الموضوعات» چنین گوید:

«پس هرگاه حدیثی دیدی خارج از دیوان های اسلام مانند، «الموطأ، مسند احمد، صحیحین، سنن ابوداوود، ترمذی و مانند آن ها، پس در آن بنگر، اگر همانندش در حدیث های صحیح و نیکو بود، پس کارش را مرتّب کن، و چنان چه تردید پیدا کردی و دیدی که مخالف با اصول است، در رجال اسنادش دقّت کن، و احوال آنان در کتاب ما به نام «الضعفاء و المتروکین» بنگر؛ پس وجه سرزنش آن را خواهی دانست.» (۲)پس این سخن اعتراف دارد که «کتاب ترمذی» از دیوان های اسلام است و هر حدیثی که در آن نقل شده بی نیاز از هرگونه دقّت و تردیدی، مقبول و معتبر است؛ بلکه تصریح دارد که آن چه خارج از آن، و از دیگر کتاب های اسلام بود، و مانندش در حدیث های صحیح و نیکو نقل شده در کتاب های اسلام باشد، بدون شکّ و تردید امرش مرتّب می گردد... و این مقام والا و شأن بسیار بزرگی برای کتاب ترمذی

ص:۶۹۹

۱- ۱) .مضمون این عبارت از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم نقل شده است. (به مستدرک الوسائل ۸/ / ۴۶۶ بنگرید.)

۲- ۲) . الموضوعات /۱ ۹۹.

و امثالش می باشد... و اگر چنین باشد، پس چرا ابن جوزی حدیث مدینه العلم را که در صحیح ترمذی نقل شده و –چنانکه پیشتر آمد– حکم به حسن بودن برای آن آمده است را به ساختگی بودن متّهم می کند؟

این از موارد شتابزدگی و از مصادیق بی باکی ابن جوزی است همان گونه که بزرگان پژوهشگر از متأخّرین، او را چنین توصیف کرده اند.

پس بر ابن جوزی لازم است که از گفته اش درباره ی حدیث مدینه العلم توبه کند، و همین سبب سقوط بیشتر و واضحتر تمسّک ابن تیمیّه به سخن او می گردد.

و سپاس خداوند را که بطلان حجّت و برهان این ناصبی معاند را آشکار کرد.

هم چنین این گفته ابن تیمیه: «ابن جوزی آن را آورده و بیان کرده که دیگر نقل های آن ساختگی است.» دروغ دیگری است؛ چون ابن جوزی تمام طرق حدیث مدینه العلم را نیاورده است، بلکه تنها بعضی از آن ها را آورده که به ادّعای خودش می توانسته در اسنادهایش خدشه وارد کند، هر چند که گفته هایش درباره ی آن طریق ها هم نزد پژوهشگران پذیرفته نیست، و از همین جاست که به سخنان او در این باره ایراد وارد کرده اند.

قابل توجّه اینکه ابن جوزی اصلاً هیچ یک از دیگر طریق های صحیح این حدیث را که در کتاب های قابل اعتماد علمای حدیث، نقل شده است، ذکر نکرده است. پس، این سخن ابن تیمیّه که «او توضیح داده است که دیگر طریق هایش ساختگی است» گناهی صریح و دروغی فضاحت بار است.

۳ – درباره ی این گفته: و دروغ از خود متن آن شناخته می شود

این گفته ی او: «چون اگر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم شهر دانش بود و آن شهر را جز یک در نمی بود و از او جز یک نفر دانش را تبلیغ نمی کرد، امر اسلام فاسد می شد» خرافه ای است که بطلانش آشکار است. و هر کس ردّهای ابن تیمیّه بر امامیّه را ملاحظه کند، می یابد که سرانجام اغلب سخنانش ویران کردن مبانی دین اسلام و استوار و محکم نمودن افکار منکران نبوّت رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم است، و در پی نفاق بسیار و شدّت تکبّر

و خودخواهی خود در ردّ بر امامیّه تلاش می کند، بدون توجّه به پی آمدهای سخنان بیهوده و باطلش.

این مطلبی که ابن تیمیه در ردّ حدیث مدینه العلم می آورد راه را برای کفّار هموار می کند که بگویند: اگر خداوند دانا به شریعت های دین و احکام تکلیفی بندگان بود و در هر دوره جز یک نفر آن ها را ابلاغ نکرد، امر دین فاسد و شریعت ها باطل می شود، چون لازمه ی تبلیغ از سوی خداوند در هر دوره پیامبران به تعداد بسیار است که ابلاغ آنان به حد تواتر برسد.

و همین نقض برای پاسخگویی و رد بر گفته ی ابن تیمیّه بسنده است، چون هر پاسخی که بدهد، همان پاسخ ما بر سخن باطلش خواهد بود.

و نیز همان گونه که پیامبرمان صلی الله علیه و آله و سلم به تنهایی برای ابلاغ از سوی خداوند، بسنده است و با ثابت بودن حقّانیّتش نیازی به مشارکت دیگری در خبر آوردن از سوی خداوند ندارد، و هم چنین در ابلاغ از سوی پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم وجود سرورمان حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام کفایت می کند، و نیاز به مشارکت دیگری در کار ابلاغ، هر کس که باشد، ندارد؛ چون حقّانیّت آن چه از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم ابلاغ می نماید، قطعی و یقینی است و حدیث مدینه العلم – اضافه بر دیگر دلیلها گواه درست و صحیحی بر آن است و از این جاست که اهل علم و یقین، حدیث مدینه العلم را دلیل عصمت حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام قرار داده اند. که متن گفته های بزرگان مخالفان را در این زمینه پیشتر آوردیم.

در نتیجه: همان گونه که یگانگی پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به ابلاغ فرمان های خداوند، بعد از ثابت شدن حقّانیّتش، زیانی نمی رساند به همین ترتیب تنهایی امام و ابلاغش از سوی پیامبر ضرری به بار نمی آورد، بعد از ثابت شدن حقّانیّتش با دلیل های بسیار که حدیث مدینه العلم یکی از آن ها می باشد.

۴ – باطل بودن این ادّعا که مبلّغان باید از اهل تواتر باشند

و امّا سقوط این گفته ی ابن تیمّیه: «از این رو مسلمانان متّفق شدند که جایز نیست دانش او فقط از یک نفر گسترش یابد، بلکه واجب است مبلّغان اهل تواتر

باشند، همان کسانی که خبرشان برای غایبان علم آور است.» نیز کاملاً آشکار است؛ چون با متن گفته های بزرگان علم اصول فقه و علوم حدیث کاملاً منافات دارد و این مطلب بر هیچ پژوهشگری در این باره پوشیده نمی ماند و قاطبه ی اهل سنّت با خبر واحد، عمل را واجب می دانند و جز در مورد استثنایی که قابل توجّه نیست، با این حکم مخالفت نمی کنند، لذا متن عبارت ابوالحسن بزدوی در این باره را می آوریم، تا باطل بودن ادّعای ابن تیمیّه از چند جهت روشن گردد:

بزدوی گوید: «باب خبر واحد (۱)، و آن فصل سوم از بخش اول است این که هر خبری که یک نفر یا دو نفر یا بیشتر روایتش کنند، که تعداد خاصّی در آن شرط نیست، امّا پایین تر از مشهور و متواتر باشد، این خبر عمل را واجب می کند ولی نزد ما علم یقینی نمی آورد و بعضی از مردم گفته اند: عمل را واجب نمی کند؛ چون علم را ایجاب نمی کند، و عملی جز از سر علم نیست. خداوند متعال فرموده است: «وَ لا تَقْفُ ما لَیْسَ لَکَ بِهِ عِلْمٌ » (۲) زیرا برای صاحب شرع که به کمال قدرت موصوف است، ضرورتی ندارد که از دلیلی که موجب علم یقینی می شود سرباز زند، بر خلاف معاملات؛ چون از ضروریات ما می باشد، و نیز رأی از ضروریات ما می باشد، بنابراین آنچه علم یقینی نمی آورد، ثابت نمی شود. بعضی از اهل حدیث هم گفته اند: (خبر واحد) موجب علم یقین می شود، از این جهت که عمل را واجب می کند و عملی بدون علم نیست و در احکام آخرت هم روایت های آحادی وارد شده است، مانند: عذاب قبر، دیدن خداوند متعال با دیدگان، و بهره ای جز علم برای آن نیست. گفته اند: و این علم با بزرگواری خداوند متعال حاصل می شود به خصوص برای بعضی ثابت می شود و برای برخی دیگر نه، مانند وطیء که به بعضی تعلّق یافته است. و دلیل ما بر این که خبر واحد عمل را، واجب می کند، از کتاب و سنّت و اجماع و دلیل معقول واضح است.

ص:۷۰۲

۱- ۱) . توجّه داشته باشید که در این عبارات و امثال آن، دلیل ها و نکات بسیاری است که امامیّه بر آن ها صحه نمی گذارد.

۲- ۲) . اسراء ۳۶/.

امّیا در کتاب، خداوند متعال فرمود: «وَ إِذْ أَخَذَ اللّهُ مِيثاقَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتابَ لَتُبَيِّنُنَّهُ لِلنّاسِ » (۱)و هر شخص فقط به اندازه ی وسعش مورد خطاب قرار می گیرد، و اگر خبر واحد حجّت نمی بود، به بیان علم فرمان نمی داد. همچنین خداوند فرمود:

«فَلَوْ لا نَفَرَ مِنْ كُلِّ فِرْقَةٍ مِنْهُمْ طائِفَةٌ » (۲) واین مطلب درکتاب خدابیش از شمارش است.

امّا در سنّت: ثابت شده است که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم خبر واحد را پذیرفته است مانند خبر بریره در هدیه، و خبر سلمان درباره ی هدیه و صدقه و این از شمارش افزون است و از ایشان مشهور است که افرادی را به آفاق فرستاد، مانند علی و معاذ و عتاب بن أسید و دحیه و دیگران. و این بیش از شمارش و مشهورتر از آن است که مخفی بماند و نیز اصحاب حضرتش به حدیث های آحادی عمل کردند و آن ها را حجّت و دلیل آورده اند. محمّد، در این باره در کتاب «الاستحسان» چندین حدیث آورده است و ما به این جمله به جهت وضوح و استفاضه آن بسنده کردیم.

و امّت بر پذیرش خبرهای آحاد، از وکیل ها و فرستادگان و دیگران اجماع دارند.

و امّا از نظر دلیل عقلی، چون خبر، با صفتِ راست بودن حجّت می شود، و خبر، احتمال صدق و کذب دارد و با عدالت پس از شایستگی اخبار، صدق و راستی و با فسق، دروغ رجحان می یابد. پس با رجحان صدق، عمل واجب می شود و حدیث حجّتی برای آن عمل می گردد. و احتمال سهو و دروغ وقتی که علم یقین ساقط شود، پدید می آید. از این رو که عمل صحیح است بدون علم یقین. مگر نمی بینی که عمل به قیاس بر اساس اغلب رأی ها صحیح است. و عمل حاکمان به بیّنه، بدون یقین صحیح است. پس هم چنین حدیث واحد از یک نفر عادل، مفید علم و برای عمل بسنده است. و این نوعی دانش همراه با اضطراب می باشد پس پایین تر از علم طمأنینه است.» (۳)

ص:۷۰۳

۱- ۱) . آل عمران ۱۸۷/.

۲- ۲) . توبه ۱۲۲/.

۳- ۳) . الأصول - شرح البخاری ۲/ ۶۷۸- ۶۹۴.

و عبدالعزیزبن احمد بخاری در «کشف الأسرار شرح أصول بزدوی» بر این معنی تأکید کرده و از کتاب و سنّت و اجماع دلیل هایی آورده و توضیح داده است و متن گفته ی طولانی اش چنین است:

«گفته بزدوی: و این یعنی خبر واحد، عمل را واجب می کند ولی علم یقین به بار نمی آورد یعنی موجب علم یقین و علم طمأنینه نمی شود و این روش بیشتر اهل علم و گروه های فقها می باشد. و بعضی از مردم به این راه رفته اند که عمل به خبر واحد اصلاً جایز نیست و مراد از گفته اش «عمل را واجب نمی کند» همین است.

گروهی هم هستند که عقلاً ـ از جواز عمل به آن خودداری می کنند مانند جبائی، و گروهی از متکلّمین و گروهی هم آن را نقلاً ـ منع کرده اند مانند قاسانی و أبوداوود و رافضی ها و آن که نقلاً ـ از آن منع کرده به این آیه احتجاج کرده است: «وَ لا تَقْفُ ما لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ » (۱)یعنی پیروی مکن از چیزی که به آن علم نداری و خبر واحد موجب علم نمی شود. پس به ظاهر این نص پیروی از آن و عمل به آن جایز نیست.

گفتند: این گفته معنی ندارد که: علم به صورت نکره در موضع نفی ذکر شده است پس مقتضی آن است که به طور کلّی منتفی گردد، در حالی که خبر واحد موجب نوعی علم می شود که آن علم بر ظن چیرگی دارد که خداوند متعال در این آیه آن را علم نامیده است: «فَإِنْ عَلِمْتُمُوهُنَّ مُؤْمِناتٍ » (۲)پس نهی شامل آن نمی شود؛ چون اگر بپذیریم که مفید ظن است پس پیروی از آن هم تحریم شده است با این فرمایش خداوند متعال: «إِنْ يَتَّبِعُونَ إِلاَّ الظَّنَّ وَ إِنَّ الظَّنَّ لا ـ يُغْنِي مِنَ الْحَقِّ شَيْئاً» (۳)سپس شیخ اشاره به شبهه ی کسانی می کند که عقلاً از آن منع کرده اند، به گفته اش: و این یعنی مجازنبودن عمل به خبر واحد، به این دلیل است که صاحب شرع یعنی کسی که متولی وضع شریعت هاست - به کمال قدرت موصوف است و بر اثبات آن چه تشریع فرموده با واضح ترین دلیل توانا می باشد؛ پس چه ضرورتی

ص:۷۰۴

۱- ۱) اسراء ۳۶

۲- ۲) ممتحنه ۱۰/

۳- ۳) نجم ۲۸/

دارد که از دلیل قطعی به چیزی روی آورد که جز افاده ی ظن نمی کند؟ چگونه چنین می کند در حالی که به مفسده ای بزرگ منجر می شود و آن این که اگر واحدی خبری را روایت کند در حلال کردن ریختن خونی و چه بسا که دروغ گوید، پس می نگرد و می بیند خون ریزی و حلال دانستن آن به فرمان خداوند متعال است نه به فرمان او، پس چگونه حمله بردن با نادانی جایز می شود؟ و ما هم وقتی در مباح بودن پاره تنی یا ریختن خون کسی شک می کنیم، نمی توانیم با شک خود به او هجوم بریم پس از شارع قبیح می گردد که مردم را به نادانی و انجام کاری باطل از روی توهم سوق می دهد؛ بلکه اگر خداوند متعال به کاری فرمان می دهد، فرمان خویش را به ما معرّفی می فرماید تا با بصیرت امتثال امر کرده یا مخالفت کنیم، بر خلاف معاملات که بدون خلافی خبر واحد درباره اش پذیرفته است؛ چون این از ضروری های ما می باشد یعنی پذیرفتن خبر واحد در این مورد از باب ضرورت است؛ چون ما از اظهار تمام حق خویش به گونه ای که شبهه ای در آن باقی نماند، ناتوان هستیم، لهذا در این مورد اعتماد بر خبر واحد را جایز نمودیم.

و گفته اش: و هم چنین رأی از ضروری های ما می باشد، پاسخی است به دست یازی آنان در احکام به قیاس، هر چند که آن هم جز افاده ی ظن نمی کند. پس گفت: آن نیز از باب ضرورت است، چون اگر اتّفاقی افتاد و در باره اش نصی که به آن عمل شود، نبود ضرورتاً نیاز به قیاس دارد، و چون قیاس اثبات کننده نیست؛ بلکه مُظهر است، و خبر واحد اثبات کننده است و اظهار پایین تر از اثبات است و این بر پایه ی گفته کسی است که تمسّک به قیاس را جایز دانسته و امّا بنا به گفته ی آن کس که قیاس را حجّت قرار نداده، مانند نظام و اهل ظاهر، نیازی به فرق نهادن نیست.

گفته اش: و بعضی اصحاب حدیث گفتند، بیشتر حدیث ها این چنین از دست رفت تا جایی که خبرهایی که اهل فن حکم به صحّت آن داده اند به طریق ضرورت موجب علم یقین می گردد، و این مذهب احمدبن حنبل است. و داوود ظاهری معتقد است که این اخبار علمی استدلالی را به دست می دهد.

و شیخ به شبهه ی هر دو فرقه اشاره کرده است که هر کس گوید که خبر واحد

موجب علم استدلالی می شود، به این تمسّک جسته که خبر واحد اگر مفید علم نبود پیروی از آن جایز نیست؛ چون خداوند متعال از پیروی از ظن چنین نهی فرموده: «وَ لا تَقْفُ ما لَیْسَ لَکَ بِهِ عِلْمٌ » (1) و پیروی از ظن را چنین مذمّت نموده: «إِنْ یَتَّبِعُونَ إِلَّا الظَّنَّ » (2)«وَ أَنْ تَقُولُوا عَلَی اللّهِ ما لا تَعْلَمُونَ » (3)و به گونه ای که روشن شد اجماع بر واجب بودن پیروی از خبر واحد منعقد شده است. پس لا محاله مستلزم افاده ی علم است. و کسی که گوید موجب علمی ضروری می گردد، گوید: ما در خویشتن درباره ی خبر واحدی که شرایط صحتش نمایان شده، می یابیم که آگاهی به خبر می یابیم بدون نیاز به استدلال و نظر که همان به منزله ی علم حاصل از متواتر است. و چنین بر آنان اشکال وارد می شود که: اگر ضروری می بود، اختلافی در آن راه نمی یافت.

پس گفتند که این علم به کرامتی از سوی خداوند متعال به دست می آید، پس جایز است که بعضی به آن اختصاص یابند و اختلاف در آن مانع از ضروری بودنش نمی باشد مانند علمی که با تواتر حاصل می شود که ضروری است هرچند در آن اختلاف افتاده باشد.

گفته اش: خداوند متعال فرمود: «وَ إِذْ أَخَذَ اللّهُ مِیثاقَ الَّذِینَ أُوتُوا الْکِتابَ » (4)، خداوند متعال خبر داده است که عهد و پیمان از کسانی که کتاب به ایشان داده شده است، گرفته است تا آن را برای مردم تبیین کنند و از آنان مخفی ندارند، پس این امر خداوند است به هریک از آنان برای بیان و نهی اوست از پنهان نمودن، چون آنان فقط به آن چه در توان دارند تکلیف می شوند و در وسعشان نیست که نزد هر یک از انسان ها در شرق و غرب برای بیان بروند. پس متعیّن می شود که بر هر یک از آنان واجب است آن چه از امانت و وفای به عهد بر عهده ی اوست، ادا کند. زیرا حکم در مورد جمعِ اضافه شده به جماعت، شامل هر یک از آنان می گردد و چون پیمان

۱- ۱) .اسراء ۳۶/.

۲- ۲) .نجم ۲۸/.

۳- ۳) .اعراف ۳۳/.

۴- ۴) .آل عمران ۱۸۷/.

گرفتن از پـایه هـای دین است، و خطـاب به جمـاعت در مورد پـایه دین شامـل هر یـک از افراد می شود، همچنین اینکه امر به اظهـار، متوجّه همه افراد شـده است، ضـرورتاً نشـان می دهـد که این در واقع امر کردن شـنونده است به قبول خـبر آن شـخص واحد و عمل به آن؛ از آن جهت که فرمان شرع از بهره ای پسندیده خالی نیست و فایده ای جز این، در فرمان به بیان و نهی از مخفی داشتن، نیست.

و بر او این گونه اعتراض شده است: اینکه فایده امر خدا را در قبول خبر واحد منحصـر بدانیم، مسلّم نیست، بلکه فایده امتحان است که اگر امتثال کردند مستحق ثواب می شوند و اگر سر باز زدند عقاب می گردند. مگر نه اینکه افراد فاسق هم شامل این خطاب بوده و مأمور به بیان هسـتند به گونه ای که اگر امتناع ورزنـد، مرتکب گناه می شونـد، سـپس از آنان پذیرفته نیست، و هم چنین پیامبران مأمور به تبلیغ هستند، هرچند که از طریق وحی قطعاً بدانند که از او نمی پذیرند.

و به آن چنین پاسخ داده شده است: برای بیان و تبلیغ دو طرف وجود دارد.

طرف تبلیغ کننـده و طرف شـنونده، و بناچار بایـد برای هر طرف فایـده ای در بر داشـته باشد، پس آن چه از فایده بیان گردید اختصاص به مبلّغ دارد و در طرف شنونده فایده ای، جز واجب بودن پذیرش و عمل به آن نیست.

و نبایـد گفته شـود: بلکه فایـده ی دیگری در آن هست و آن مجـاز بودن عمـل به آن می باشـد؛ چون، می گوییم: جواز عمل مسـتلزم وجوب آن است، زیرا کسـی که قائل به جواز باشـد به وجوب هم معتقـد است و کسـی که واجب بودن را انکار کند، جایزبودن را هم انکار کرده است و امّا در مورد فاسق، واجب بودن بیان بر او را پیش از توبه، نمی پذیریم؛ بلکه نخست توبه بر او واجب است سـپس مترّتب شـدن بیان بر او، بنابراین، بیان او مفید این است که باید از او قبول کرد و به سـخن او عمل نمود، شمس الأئمّه چنین گفته است.

گفته اش: و فرمود: «فَلَوْ لا نَفَرَ مِنْ کُلِّ فِرْقَهٍ مِنْهُمْ طائِفَهٌ » (۱)، وجه تمسّک به این

۱- ۱) .توبه ۱۲۲/.

آیه از این قرار است: خداوند متعال بر هر طائفه ای که از فرقه ای خارج شده اند واجب کرده است که به هنگام بازگشت، قوم خود را انـذار کننـد؛ و نتیجه واجب این انذار را حذر کردن قرار داده است؛ بر اساس ادامه آیه: «لَعَلَّهُمْ يَحْذَرُونَ » و آرزوکردن (ترجّی بـا لفـظ لعـلّ) از سوی خداونـد متعـال محـال است، پس حمل بر طلب لازم می شود که از خداونـد متعال به عنوان امر محسوب می شود. پس اقتضای وجوب حـذر را دارد، و سه نفر یک فرقه را تشـکیل می دهند و یک طائفه از آنان، یک نفر یا دو نفر می باشـند. پس اگر راوی روایـتی کرد کـه اقتضـای منع و جلـوگیری از فعلی را داشـت، ترک آن واجب می شـود، از جهت واجب بودن پرهیز و حذر بر شـنونده، و اگر انجام کار برای یک نفر و دو نفر واجب شد در این جا به طور مطلق واجب می شود. چون وجهی برای فرق نهادن میان یک کس و بیشتر نیست.

و نیز نبایـد گفته شود: طائفه اسـمی برای جماعتی است، به این دلیل که «هاء» تأنیث به آن اضافه شده و لذا حمل آن بر یک و دو نفر صـحیح نیست. چون ما می گوییم: پیشـینیان در تفسـیرش اختلاف کرده اند. گفته شده: اسمی برای ده نفر است و گفته شده: برای سه نفر: و گفته شده برای دو نفر و گفته شده برای یک نفر است که این صحیح تر می باشد. پس مراد از فرموده ی خدای متعال: «وَ لْيَشْهَدْ عَذابَهُما طائِفَةٌ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ » (۱) یک نفر یا بیشتر است. قتاده چنین گفته است و نیز در علّت نزول قول خداوند متعال: «وَ إِنْ طائِفَتانِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ اقْتَتَلُوا» نقل شده است که آنان دو مرد از انصار بودند که در حقی نزاع داشـتند، پس یکی از آنان خدمت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم آمد و دیگری نیامد. و گفته شده است: یکی از آنان از اصحاب

۱- ۱) .نور ۲/.

پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و دیگری از پیروان عبداللّه بن ابیّ منافق بوده آن گونه که شناخته شده است. بنابراین اگر ما طائفه را بر بیشترین تعداد که ده نفر است حمل کنیم، توهم دروغ بودن از خبرشان منتفی نمی گردد و خبرشان از آحاد بودن به تواتر نمی رسد. و نباید گفته شود:بر فرض بپذیریم که بر کسی که به فرقه خود بازمی گردد، انذار واجب باشد؛ ولی نمی پذیریم که شنونده هم مأمور به پذیرش باشد، مانند یک شاهد که مأمور به ادای شهادت است ولی پذیرفتن شهادت او واجب نیست اگر شهادت به نصاب خودش نرسد و عدالت با تزکیه آشکار نشود. ما می گوییم: واجب بودن انذار مستلزم واجب بودن پذیرش بر شنونده است، آن گونه که بیان کردیم، چرا چنین نباشد در حالی که فرموده ی خداوند متعال: «لَعَلَّهُمْ یَحْذَرُونَ » اشاره دارد به واجب بودن پذیرش و عمل به آن. امّا در مورد یک شاهد واحد، نمی پذیریم که ادای شهادت بر او واجب است، چون آن برای مدّعی سودمند نیست و شاید به زیان شاهد منتهی شود و حدّ تهمت زدن (قذف) بر او جاری شود اگر شهادت بر زنا مطرح باشد؛ اما شهادت به حدّ نصاب نرسیده باشد.

و این مطلب یعنی دلیل بر پذیرش خبر واحد در کتاب خداوند بیش از شمارش است. که از آن جمله است:

فرموده ی خدای متعال: «فَسْئَلُوا أَهْلَ الذِّکْرِ إِنْ کُنْتُمْ لا تَعْلَمُونَ » (۱) خداوند به پرسش از اهل ذکر امر کرده است و بین مجتهد و غیر او فرق ننهاده و سؤال مجتهد از غیرمجتهد، منحصر در طلب خبر از شنیده ها است نه فتوا. و اگر پذیرش واجب نمی بود، پرسش هم واجب نمی شد. فرموده ی خدای متعال: «یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا کُونُوا قَوّامِینَ بِالْقِسْطِ شُهَداءَ» (۲) فرمان به قیام به قسط و شهادت دادن برای خداوند داده است و کسی که از پیامبر به آن چه شنیده خبر دهد، قیام به قسط نموده و شهادت برای خداوند داده است و این کار با خداوند بر او واجب بود، و تنها هنگامی واجب می شود که پذیرش واجب باشد. وگرنه واجب بودن شهادت دادن مانند واجب نبودنش می شود و این ممتنع است.

و از آن جمله است: فرموده ی خداوند متعال: «إِنَّ الَّذِینَ یَکْتُمُونَ ما أَنْزَلْنا مِنَ الْبَیِّناتِ وَ الْهُدی » (۳). وعید داده است بر مخفی داشتن هدایت، پس بر کسی که

۱- ۱) .نحل ۴۳/.

۲- ۲) .نساء ۱۳۵/.

۳- ۳) .بقره ۱۵۹/.

چیزی از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم شنیده، اظهار آن واجب است. پس اگر پذیرش آن بر ما واجب نمی بود، اظهار آن مانند اظهار نکردنش می بود.

و از آن جمله است فرموده ی خدای متعال: «یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا إِنْ جاءَکُمْ فاسِقٌ بِنَبَإٍ فَتَبَیَّنُوا» (۱) فرمان به تبیّن و تثبّت (حقیقت جویی و تأمّل و درنگ) داده است، و آن را با امکان خبر آوردن فاسق تعلیل نموده است، چون جاری کردن حکم بر وصف مناسب، اشعار بر علیّت دارد و اگر واحد بودن خبر مانع از پذیرش بود این تعلیل سودی نداشت؛ چون علیّت وصف لازم از علیّت وصف عارض منع می کند.

از این جهت که اگر کسی بگوید: مرده نمی نویسد؛ چون قلم و دوات ندارد، قبیح و سفیه شمرده می شود؛ چون اگر مرگ وصف لازم صالحی برای علیّت ممتنع بودن عمل نوشتن از مرده باشد، تعلیل ممتنع بودن نوشتن با وصف عارضی که نداشتن دوات و قلم است، محال خواهد شد.

و در هر یک از این تمسّک ها اعتراض هایی همراه با پاسخ هایش وجود دارد که برای جلوگیری از اطناب آنها را نیاوردیم.

گفته اش: مانند خبر بریره در هدیه.

چنین روایت شده که حضرت صلی الله علیه و آله و سلم گفته ی او را در مورد هدیه پذیرفته است.

و همچنین خبر سلمان در هدیه و صدقه را پذیرفته است.

روایت شده است که سلمان از مردمانی بود که اسب ابلق را می پرستیدند، پس در دلش افتاد که این کاری بی پایه است، و از دینی به دین دیگری به دنبال یافتن حق می گروید تا این که یکی از ساکنان صومعه به او گفت: شاید که خواستار

۱- ۱) .حجرات ۶/.

حنیفیّت هستی و دورانش فرا رسیده، پس به یثرب بشتاب، و از علامت های پیامبر برانگیخته شده این است که هدیه را می پذیرد و صدقه را نمی گیرد، و میان دو کتفش مُهر رسالت است. پس به سوی مدینه حرکت کرد. عربی او را اسیر کرد و او را در مدینه به یک یهودی فروخت، و با اجازه ی اربابش در نخلستان های او کار می کرد، تا این که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به مدینه مهاجرت کرد. هنگامی که خبر آمدن پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم را شنید، طبقی خرما آورد و رو به روی او گذاشت. پرسید این چیست؟ گفت: صدقه است. پس به یارانش گفت بخورید و خودش نخورد. سلمان در دلش گفت: این یکی. فردا طبق خرمای دیگری آورد. فرمود: این چیست ای سلمان؟ گفت: هدیه است. پس شروع به خوردن کرد و به یارانش فرمود: بخورید. سلمان گفت: این (علامت) دیگر. سپس به پشت حضرت برگشت، رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم مراد او را دانست، پس ردا را از شانه اش انداخت تا این که سلمان مُهر نبوّت را میان دو کتفش نگاه کند. پس اسلام آورد. پس پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم گفته اش را درباره ی صدقه و هدیه پذیرفت در حالی که آن گاه او یک بنده بود.

و این کار یعنی پذیرش خبر واحد توسّط ایشان، بسیار رخ داده است. و نیز او خبر أمّ سلمی را در هدیه پذیرفت. پادشاهان به وسیله ی فرستادگان هدیه، تقدیم می کردند و او گفته ی آنان را می پذیرفت و شکّی نیست که هدیه کردن ایشان به دست کسانی نبود که تصوّر توطئه دروغ گویی آنان نباشد. و دعوت مملوک را می پذیرفت و بر اطّلاع دادن او بر اینکه مأذون است، اعتماد می کرد. و شهادت مرد عرب را در مورد هلال پذیرفت و خبر ولیدبن عقبه را پذیرفت وقتی او را به سوی قومی برای جمع آوری زکوه فرستاد و او اطّلاع داد که آنان مرتد شده اند تا این که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم برای جنگ با آنان لشکری گرد آورد پس فرموده ی خداوند متعال نازل شد: «إِنْ جاءَکُمْ فاسِقٌ » (۱) الآیه. و گزارش های جاسوس ها و پیشتازان لشکر را می پذیرفت که به سرزمین دشمن می فرستاد.

و از ایشان مشهور است یعنی شهرت یافته و از راه تواتر مستفیض شده که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم افرادی را به کشورها برای تبلیغ رسالت و آموزش احکام فرستاد. علی را به عنوان امیر به یمن، و پس از او معاذ را نیز به عنوان امیر و برای آموزش احکام و شریعت به یمن فرستاد و دحیهبن خلیفه ی کلبی را با نامه اش به نزد قیصر و حرقل به

۱- ۱) .حجرات ۶/.

روم فرستاد و عتّاب بن أسید را به عنوان امیر و آموزگار شریعت ها به مکّه فرستاد و عبداللّه بن حذافه ی سهمی را با نامه اش نزد خسرو (پادشاه ایران) و عمروبن أمیّه ی ضمری را به حبشه، و عثمان بن ابوالعاص را به طائف و حاطب بن أبوبلتعه را نزد مقوقس فرماندار اسکندریه، و شجاع بن وهب اسدی را نزد حارث بن ابوشمر غسّانی به دمشق و سلیطبن عمرو عامری را نزد هوذهبن خلیفه به یمامه، و در سال حدیبیه عثمان بن عفان را به سوی مردم مکّه گسیل داشت، همچنین عمر، قیس بن عاصم، مالک بن نویره، زبرقان بن بدر، زیدبن حارثه، عمروبن عاص، عمروبن حزم، أسامهبن زید، عبدالرّحمان بن عوف، ابوعبیده بن جرّاح و افراد دیگری را بر جمع آوری صدقات گماشت که نامبردن همگی آنان طولانی می شود. و جز این نیست که آنان را برای دعوت به دینش و اقامه ی حجّت می فرستاد و در جایی ذکر نشده است که او تعدادی را که به حدّ تواتر برسند به یک محل فرستاده باشد و به اتّفاق اهل سیره ثابت شده است که آنان را ملزم می فرمود به پذیرش گفته ی فرستادگان و جمع آوران زکات و حکّامش و اگر به فرض در هر مأموریت به فرستادن تعدادی تواترآور نیازمند بود، تمام اصحابش هم برای این کار کافی نبود و مدینه از اصحاب و انصارش خالی می شد. و دشمنانش بر او چیره شده و نظام کارها و تدبیر از بین می رفت و به طور قطع این مطلب توهّمی باطل است.

بدین گونه روشن شد که خبر واحد مانند تواتر، موجب عمل می شود و این دلیلی قطعی است که بهانه ای برای مخالفت به جا نمی گذارد. غزالی و نویسنده ی القواطع چنین آورده اند.

گفته اش:

و هم چنین صحابه به خبر واحد عمل و در موارد بی شمار و بی حصر به آن احتجاج کرده اند؛ بدون انکار و بدون منعی و این کار را به اجماع پذیرفته، احتجاج به آن را صحیح می دانستند.

از آن جمله است: آن چه به تواتر رسیده که در روز سقیفه ابوبکر در برابر انصار به این گفته ی ایشان صلی الله علیه و آله و سلم که: «الأئمّه من قریش» احتجاج کرد و آنان بدون انکار

آن را پذیرفتند.

و از آن جمله است: مراجعه ی آنان به خبر ابوبکر در مورد گفته ی ایشان:

«الأنبیاء یدفنون حیث یموتون» و «نحن معاشر الأنبیاء لا نورّث، ما ترکناه صدقه»

و از آن جمله است: مراجعه ی او به خبر مغیره و محمّدبن مسلمه درباره ی ارث بردن جدّه که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم یک ششم برای او قرار داد، و نیز در قضیه ای که بلال اطّلاع داد که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم حکم فرمود بر خلاف آن چه او حکم کرده بود و او پذیرفت و حکم خود را نقض کرد.

نمونه دیگر بازگشت عمر از تفصیل انگشتان در دیه بود. او به عنوان دیه انگشت کوچک شش شتر، و برای انگشت بین کوچک و میانی نُه شتر و در انگشت میانی و سبّابه ده شتر، ده شتر و در انگشت شصت پانزده شتر قرار داده بود؛ اما بعد به خبر عمروبن حزم بازگشت که گفته بود: در هر انگشت ده شتر و بازگشت او از ارث نبردن همسر از دیه ی شوهرش به ارث بردنش از آن با گفته ی ضحّاک بن مزاحم که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم برایش نوشت که زن اشیم ضبابی از دیه ی شوهرش ارث ببرد. و عمل کردن او به خبر عبدالرّحمان بن عوف در جزیه گرفتن از زردشتیان که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرموده: «با آنان مانند اهل کتاب رفتار کنید.»

و عمل کردن او به خبر حمل بن مالک که گفت: میان دو کنیز خودم یعنی دو هَوو بودم که یکی دیگری را با تابه ی بزرگی زد و جنین او سِقط شد.

رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بر او به آزاد کردن بنده ای حکم فرمود. عمر گفت: اگر این را نمی شنیدیم به رأی خود قضاوت می کردیم.

و از آن جمله است: عثمان به روایت فریعهبنت مالک عمل کرد هنگامی که گفت: نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم پس از مرگ شوهرم آمدم تا درباره ی موضع عدّه از او اجازه بگیرم. فرمود: درنگ کن تا عدّه ات سرآید، و انکار نکرد خروج برای استفتا را در مورد اینکه همسر شوهر مرده باید در خانه ی شوهر عدّه نگه دارد و نه شب و نه روز بیرون نیاید، در صورتی که کسی را بیابد که کارهایش را انجام دهد.

و از آن جمله است: آن چه شهرت یافته از عمل علی علیه السلام به روایت مقداد

درباره ی حکم مذی، و در مورد پذیرش خبر واحد و استظهار او با سوگند تا آن جا که در خبر مشهور گفته است: اگر از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم حدیثی می شنیدم به خواست خدا از آن بهره می گرفتم و اگر دیگری آن را برایم نقل می کرد، او را قسم می دادم، اگر سوگند می خورد آن را تصدیق می کردم. قسم دادن فقط برای احتیاط در سیاق حدیث بر وجه آن بود تا مبادا با ظن، طبق به روایت عمل کند، نه برای تهمت زدن به دروغ گویی.

و از آن جمله است: مراجعه ی عموم به خبر عایشه درباره ی واجب شدن غسل هنگام برخورد دو ختنه گاه.

و از آن جمله است: عمل کردن ابن عبّاس به خبر ابوسعید خدری در مورد ربا در پول نقد، پس از اینکه حکم به ربا در غیر نسیه نمی داد.

و از آن جمله است: عمل کردن زیدبن ثابت به خبر زنی از انصار در اینکه حائض جائز است بدون طواف وداع بازگردد؛ هر چند پیش از آن چنین نظری نداشت.

و از آن جمله است: آن چه از انس روایت شده که گفت: مشغول نوشانیدن شرابی به ابوعبیده، و ابوطلحه و أبیّ بن کعب بودم که یک نفر بر ما وارد شد و گفت:

شراب تحریم شده است. ابوطلحه گفت: ای أنس به پا خیز و این کوزه را بشکن. پس به پا خاستم، رفتم و به آن ضربه زدم تا کاملاً شکست.

و از آن جمله است: آن چه شهرت یافت از عملکرد اهل قبا در تغییر قبله به طرف کعبه، هنگامی که یک نفر به آنان اطّلاع داد که قبله تغییر کرد و از آن جمله است: آن چه از ابن عمر روایت شده که گفت: چهل سال مخابره (1) می کردیم و اشکالی در آن نمی دیدیم، تا اینکه رافع بن خدیج برایمان روایت کرد که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم از مخابره نهی فرمود. پس دیگر انجام ندادیم.

---

۱ – ۱) . مخابره: مالک، زمین خود را به کشاورز واگذار کند تا در آن کشت کند و در عوض یک سوم یا یک چهارم محصول را به مالک بدهد. (مترجم)

و به همین ترتیب روش تابعان جریان یافت مانند علیّ بن الحسین، محمّدبن علی، سعیدبن جبیر، نافع بن جبیر، خارجهبن زید، ابوسلیمان بن عبدالرّحمان، سلیمان بن بشار، عطاءبن بشار، طاووس، سعیدبن مسیّب و فقهای حرمین و بصره مانند حسن و ابن سیرین، و فقهای کوفه و تابعان آنان، مانند علقمه، أسود، شعبی و مسروق. و بر این منوال فقهای بعدی عمل کردند بدون هرگونه انکاری از کسی در هر دوره ای نسبت به کار آنان.

و بدان که این خبرها هرچند که آحاد هستند ولی از جهت معنی متواتر می باشند. مانند خبرهای رسیده درباره ی سخاوت حاتم و شجاعت علی پس نشاید که گوینده ای بگوید: آن چه در اثبات حجّت بودن خبر واحد ذکر کردید، خود خبر واحد است و این متوقّف بر حجّت بودن آن هاست پس دور پیش می آید. و چنان چه دشمنان بگویند: نمی پذیریم که آنان به آن خبرها عمل کرده اند شاید به خبرهای دیگری از متن های متواتر یا خبرهای واحد همراه با مقیاس ها و قرائن احوالی که همراهشان بوده، عمل کرده باشند. این گفته وجهی ندارد؛ چون از سیاق آن اخبار دانسته شد که آنان عمل کردند که عمر گفت: اگر آن را نمی شنیدیم به رأی خود قضاوت می کردیم و از آن جا که پسرش گفت: تا اینکه رافع بن خدیج روایت کرد... تا آخر آن حدیث.

همچنین اگر گفته شود: آن چه از پذیرش خبر واحدِ آنان گفتید، با انکار آنان نسبت به خبر واحد در رخدادهای بسیاری، تعارض دارد، ابوبکر خبر مغیره را در مورد میراث جده انکار کرد تا اینکه روایت محمّدبن مسلمه بر آن پیوست. و عمر خبر فاطمه بنت قیس در مورد سکونت را انکار کرد، و عایشه خبر ابن عمر را در مورد عذاب کشیدن مرد از گریه ی خانواده اش بر او انکار کرد، و علی خبر معقل بن أشجعی را در داستان بروع بنت واشق را رد کرد؛

می گوییم: آنان به علّت شرایطی که پیش آمد، انکار کردند از وجود معارض یا از بین رفتن شرطی، نه بر اثر احتجاج نکردن به آن خبرها در جایگاه خودش. و این بر باطل بودن اصل مطلب دلالت نمی کند. همان گونه که رد بعضی ظاهرهای کتاب، و

ترک بعضی انواع قیاس، و رد بعضی شهادت ها توسّط قاضی، بر باطل بودن اصل مطلب دلالت نمی کند.

گفته اش: و محمّد در این باره، یعنی پذیرش خبر واحد، حدیث های بسیاری آورد و ما بیشتر آن ها را آوردیم، و به این مقدار مختصر اکتفا کردیم، یعنی بسنده نمودن به آوردن خبر بریره، سلمان، تبلیغ معاذ و غیر آن ها، از جهت واضح بودنشان. یا به این معنی که: آن چه را محمّد آورده به علّت مشهوربودنش ذکر نکردیم. و در مورد لفظ «التقویم»: ما در باره اش سکوت اختیار کردیم به جهت اختصار و اکتفا به آن چه مردم عمل کردند.

گفته اش: و امّت بر فلان چیز اجماع کردند. یعنی اجماع کردن آنان در این موارد به پذیرش، دلالت دارد بر ثابت بودن حکم در مورد آن چه مورد منازعه است.

و بیان آن چنین است: اجماع از سوی آنان بر پذیرش خبر واحد در معاملات بود چرا که تمام عقود بر خبرهای واحد بر پا شده است. با اینکه گاهی ممکن است بر خبر واحد در معاملات حقّ خداوند متعال مترتب شود مانند آن چه در خبر دادن به پاکی و نجسی آب است. و خبر دادن که این چیز یا این کنیز را فلانی به تو هدیه کرده است. و فلانی مرا وکیل فروش این کنیز یا فروش این چیز کرده است. و نیز اجماع کردند بر پذیرش گواهی کسی که علم به گفته اش به دست نمی آید، هرچند که گاهی درباره ی مباح بودن ریختن خونی یا اقامه ی حدّی یا مباح کردن فرجی باشد و نیز بر پذیرش گفته ی مفتی برای فتواخواه اجماع کردند هرچند به گونه ای پاسخ دهد که از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به طریق آحادی به او رسیده باشد، پس هرگاه در آن چه یاد کردیم پذیرش در امر دین و دنیا مجاز باشد در دیگر جایگاه ها هم مجاز خواهد بود.

اگر گفته شود: تفاوت میان این دو محل ثابت است؛ چون در بعضی معامله ها خبر یک کودک و فاسق بلکه کافر که قلب به آن آرامش یابد، پذیرفته می شود؛ در حالی که خبر این افراد در خبرهای مربوط به احکام دین پذیرفته نمی شود، پس چگونه به این بخش احتجاج می شود با وجود فرق میان آن ها؟ گوییم: محل استدلال، به کارگیری گفته ی کسی است که از اشتباه و دروغ گویی او در امان نیستیم و

این در هر دو مورد وجود دارد. اگرچه در یکی از آن دو تساهل می توان کرد و در دیگری نمی توان؛ بلکه در جمع و فرق، مراعات وصفی می شود که متعلّق همان حُکم است نه غیر از آن. و آن چه در فرق میان معاملات و اخبار دین گفته اند درست نیست، چون ضرورت در اخبار متحقّق است همان گونه که در معاملات تحقّق دارد؛ چون متواتر در همه حادثه ها یافت نمی شود و چنان چه خبر واحد در اثر شبهه ای در نقل ردّ شود، احکام تعطیل می گردد. پس اعتبار آن را در مقام عمل همانند قیاس و شهادت ساقط کردیم.

امّا در پاسخ به تمسّک آنان (مخالفان اعتبار خبر واحد) به آن دو آیه، گوییم:

نمی پذیریم که مراد از آن دو آیه منع مطلق از پیروی گمان می باشد، بلکه مراد منع از پیروی آن است در جایی که مطلوب علم یقین است درباره ی اصول و فروع دین. و گفته شده است: مراد از آیه: «وَ لا تَقْفُ ما لَیْسَ لَکَ بِهِ عِلْمٌ » منع کردن شاهد است از جزم به شهادت جز به آن چه تحقّق می یابد علاوه بر اینکه ما درباره ی آن از گمان پیروی نکردیم؛ بلکه از دلیل قاطعی پیروی کردیم که عمل به خبر واحد را از سنّت متواتر و اجماع واجب می گرداند.» (۱)و متن گفته ی فخر رازی چنین است: «مسلک چهارم: اجماع؛ بر عمل به خبری غیرقطعی میان صحابه اجماع شده است. پس عمل به آن حق می باشد. ما گفتیم: در میان صحابه در باره اش اجماع شده است؛ چون بعضی از صحابه به خبری که صحّت آن قطعی نیست، عمل کرده اند و هیچ یک نسبت به فاعلش انکاری نشان نداده است و این مقتضی پدیدآمدن اجماع است. و از دو وجه گفتیم که برخی از صحابه به آن عمل کردند:

اوّل: این که به تواتر روایت شده که در روز سقیفه هنگامی که ابوبکر بر انصار احتجاج کرد با گفته ی پیامبر علیه السلام : ائمّه از قریش هستند، با اینکه مخصص است به عمومی که خداوند فرمود: «أَطِیعُوا اللّهَ وَ أَطِیعُوا الرَّسُولَ وَ أُولِی الْأَمْرِ مِنْکُمْ » (۲) آن را

۱- ۱) . کشف الأسرار /۲ ۶۷۸- ۶۹۴.

۲- ۲) .نساء ۵۹/.

پذیرفتند و کسی بر او انکار نکرد و کسی نگفت: چگونه بر ما احتجاج می کنی با خبری که نسبت به صحتش قطع نداریم. پس وقتی کسی از آنان چنین چیزی نگفت، می دانیم که این امر نزد ایشان چون اصلی مقرر است.

دوم: استدلال به اموری که نسبت به هر یک از آن ها ادّعای تواتر نداریم؛ بلکه ادّعای تواتر در مجموع آن ها را می کنیم، توضیح آن این است: صحابه بر وفق خبر واحد عمل کردند، سپس روشن می کنیم که آنان به خبر واحد عمل کردند نه به غیر آن. و امّا بیان مقام اوّل به چند گونه است :

الف) صحابه به خبر ابوبکر درباره ی این گفته پیامبر علیه السلام مراجعه کردند:

پیامبران هر جا مُردند دفن می شوند. و در گفته اش: ائمّه از قریش هستند. و در گفته ایشان: از ما گروه پیامبران کسی ارث نمی برد.

ب) روایت شده که ابوبکر در ارث بردن جدّه به خبر مغیرهبن شعبه و محمّدبن مسلمه مراجعه کرد، و نیز از او نقل شده است که در قضیه ای میان دو نفر قضاوت کرد، پس بلال به او اطّلاع داد که پیامبر علیه السلام بر خلاف حکم او قضاوت فرمود، پس آن را نقض کرد.

ج) روایت شده که عمر در انگشتان نصف دیه را قرار می داد و آن ها را از یک دیگر جدا می کرد، در انگشت کوچک شش شتر و انگشت بعدی نه و در انگشت میانی و سبابه ده ده، و در ابهام پانزده. پس وقتی برایش از نوشته ی عمروبن حزم روایت شد که برای هر انگشت ده تاست، از رأی خود برگشت. و درباره دیه جنین گفت: خداوند رحمت کند کسی را که چیزی از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم شنیده باشد. پس حمل بن مالك به پا خاست و او را خبر داد که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم قضاوت فرمود که باید بنده ای آزاد کند. عمر گفت: اگر این را نشنیده بودیم به چیز دیگر قضاوت می کردیم.

د) و ارث بردن زن از دیه ی همسرش مورد نظر او نبود، پس ضحاک او را خبر داد که ایشان علیه السلام به او نوشت که زن أشیم ضبابی را از دیه ی شوهرش ارث دهد. پس به آن گفته رجوع کرد.

ه) روایت چنین می نماید که عمر درباره ی زردتشتیان گفت: نمی دانم نسبت به آنان چه کنم؟ عبدالرّحمان بن عوف گفت: گواهی می دهم که از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم شنیدم که می فرمود: درباره ی آنان به سنّت اهل کتاب رفتار کنید پس از آنان جزیه گرفت و بر دینشان پایدار گذاشت.

و) رأیش را درباره ی بلاد طاعون با خبر عبدالرّحمان رها کرد.

ز) از عثمان روایت شده است که به گفته ی فریعه دختر مالك خواهر أبوسعید خدری برگشت وقتی که گفت: خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم آمدم تا بعد از مرگ شوهرم درباره ی جایگاه عده از او اجازه گیرم پس ایشان علیه السلام فرمود: در خانه ات بمان تا عدّه ات سرآید. و این استفتاء او را مورد انکار قرار نداد. یعنی بلافاصله روایت او را گرفت که زنی که شوهرش فوت کرده در منزل شوهر عدّه نگهدارد و شب ها بیرون نرود و اگر کسی که به کارهایش برسد نداشت، روز بیرون رود.

ح) از علی مشهور است که راوی را سوگند می داد و روایت ابوبکر را بدون سوگند پذیرفت و نیز روایت مقداد را در مورد حکم مذی پذیرفت.

ط) مراجعه ی مردم به گفته ی عایشه در واجب بودن غسل در پی برخورد دو ختنه گاه.

ی) رجوع صحابه به خبر ابوسعید در مورد ربا.

یا) ابن عمر گفت: چهل سال مخابره می کردیم و اشکالی در آن نمی دیدیم، تا اینکه رافع بن خدیج نهی ایشان علیه السلام را از مخابره برایمان روایت کرد.

یب) أنس گفت: ابوعبیده و ابوطلحه و ابیّ بن کعب را شرابی می دادم یك نفر آمد و گفت: خمر حرام شده است. ابوطلحه گفت: ای انس برخیز و این کوزه را بشکن، پس بلند شدم و آن ها را شکستم.

یج) عمل مردم قبا در مورد تغییر قبله با خبر واحد، شهرت یافته است.

ید) به ابن عبّاس گفته شد: فلانی گمان می کند که موسای همراه خضر، موسای بنی اسرائیل نیست. ابن عبّاس گفت، دشمن خدا دروغ گفت؛ ابیّ بن کعب مرا خبر داد و گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم برایمان خطبه خواند و موسی و خضر را به

چیزی یاد کرد که دلالت داشت بر اینکه موسای همراه خضر، همان موسای بنی اسرائیل است.

یه) از ابوالـدرداء است، هنگامی که معاویه تعـدادی ظرف های طلا و نقره را به بیشتر از وزن آن ها فروخت، ابوالدرداء گفت: شنیدم رسول خدا صـلی الله علیه و آله و سـلم که از این کار نهی می فرمود. معاویه گفت: اشکالی در آن نمی بینم. ابوالدرداء گفت: کیست عذر خواهم از معاویه؟ از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم خبرش می دهم و او از رأی خودش مرا خبر می دهد. هرگز در یک زمین با تو زندگی نمی کنم.

پس این خبرهـا قطره ای از دریاهای این باب است و کسـی که در کتاب های اخبار بنگرد از این گونه خبرها بی حـد و حصـر می یابد که هر یک از آن ها هرچند که متواتر نباشد، ولی قدر مشترک میان تمام آن ها این است که بر وفق خبری که صحت آن دانسته نشده، عمل به آن معلوم است، پس در معنا متواتر شده است.

امّـا مقـام دوم: و آن، اینکه آنان بر وفق این اخبار و به خاطر آن عمل کردنـد و بیانش از و وجه است: اوّل: اگر نه به خاطر این اخبـار؛ بلکه برای امر دیگری عمل می کردنـد، یا به سـبب اجتهاد نوینی بود که برایشان حاصل شـده یا چیزی را یاد آورده اند که از رسول علیه السـلام شـنیده انـد، در این صورت از جهت دین و عـادت واجب بوده آن را نقـل کننـد، امّـا از جهت عادت بـدین خاطر که: چون اگر گروه عظیمی نسبت به امری که برایشان پوشـیده و دشوار گردیده توجّهشان شدّت یابد، سـپس آن دشواری برطرف شود به دلیلی که روایت کرده اند یا رأیی که برایشان پیش آمده، به ناچار باید آن دلیل را آشکار نمایند و از پیروزی خود شادمان و از زدوده شدن آن مشکل خوشحال شوند، پس اگر برای شخص واحد جائز باشد که این امر را آشکار نکند، برای کل هم جایز نخواهد بود.

و امّـا از جهت دین: چون سـکوتشان در بیـان آن دلیـل و عملشـان به موجب آن خـبر، این توهّم را پیش می آورد که آنـان به سبب آن خبر این کـار را انجام داده انـد همـان گونه که عمـل آنـان به موجب آیه ای که شـنیده انـد، دلالت دارد که آنان بر اساس

ص:۷۲۰

آن عمـل کرده انـد و ایهام باطل جایز نیست.» (۱)و عضدالدّین ایجی در شـرح مختصـر ابن الحاجب گوید: «جایزبودن تعبّد به خبر واحد اثبات و واقع گردیده است. به این معنی که عمل به خبر واحد واجب است و کاشانی و رافضی ها و ابن داوود آن را انکار کرده اند و معتقدان به واقعیّت آن در روش اثباتش اختلاف کرده اند و جمهور معتقدند که به دلیل نقلی واجب می شود و احمد و قفال و ابن سریج و ابوحسین بصری به دلیل عقل آن را واجب می دانند.

گفته ی ما: اجماع صـحابه و تابعان بر این مطلب است، به دلیل آن چه از آنان نقل شـده از اسـتدلال به خبر واحد و عملشان به آن در رخـدادهای مختلفی که قابل شـمارش نیست و این امر بارها تکرار شده و میان ایشان شایع شده است و هیچ کس آن را مورد انکـار قرار نـداده؛ وگرنه نقل می شـد و این خود موجب علم عادی به اتّفاق همگی آنان می شود،ماننـد سـخن صـریح، هرچند احتمال چیز دیگری در آن بر پا شود.

از آن جمله است: عمل ابوبکر به خبر مغیره در میراث مادر بزرگ، و عمل عمر به خبر عبـدالرّحمان در جزیه دادن زردشتیان و به خبر حمـل بن مالک در واجب بودن دادن کنیز در مورد دیه جنین، و به خبر ضـحاک در میراث همسـر از دیه ی شوهر و به خبر عمروبن حزم در دیه ی انگشـتان و عملکرد عثمان و علی به خبر فریعه که نگهـداری عدّه وفات در خانه ی شوهر است، و عملکرد ابن عبّاس به خبر ابوبکر (از پیـامبر صـلی الله علیه و آله و سـلم): ائمّه از قریش هسـتند و پیامبران آن جا که می میرند دفن می شوند، و از ما گروه های پیامبران کسی ارث نمی برد. و غیر از این ها که دقّت نظر در آن ها جز اطاله مطلب نتیجه ای ندارد و جایگاهش کتاب های سیره است.

ص:۷۲۱

۱- ۱) . المحصول فی علم الأصول /۲ ۱۸۰- ۱۸۴.

و ازچند وجه به آن اعتراض شده است:

اوّل: گفته اند که نمی پذیریم عمل در این رویدادها بر پایه ی این خبرها باشد و شاید به دلیل دیگری باشد. و موافقت یک عمل با یک خبر، لازم نمی آورد که آن خبر سبب آن عمل باشد. و پاسخ چنین است: از سیاق آن ها برمی آید که براساس خبر عمل شده و بنا به روال عادی عملکرد به غیر آن محال می نماید.

دوم: گفته اند که این مطلب معارض است با این که ابوبکر خبر مغیره را نپذیرفت تا اینکه محمّدبن مسلمه آن را روایت کرد، و عمر خبر ابوموسی را در اجازه گرفتن نپذیرفت تا اینکه ابوسعید آن را روایت کرد و خبر فاطمه دختر قیس را انکار کرد و گفت: چگونه کتاب خداوند را با گفته ی زنی رها کنیم که نمی دانیم راست یا دروغ می گوید وعلی خبرابوسنان راردکرد و غیر ابوبکر را سوگند می داد. و عایشه خبر ابن عمر را در مورد عذاب دادن مرده با گریه ی خانواده اش بر او ردّ کرد.

و پاسخ چنین است: آنان فقط با تردید خبر را انکار کردند، و از عمل خودداری کردند از جهت افاده ی گمان و در این نزاعی نیست. و نیز: با افزودن آن چه ذکر کردید، در مورد خبر واحد بودن آن، خارج نمی شود و با این همه پذیرفته شد که این دلیلی بر شماست نه برای شما.

سوم: گفته اند که شاید آن موارد، خبرهای خاصّ‌ی است که آن را پذیرفته اند. و این در همه ی خبرها لزومی ندارد. پاسخ: ما می دانیم که آنان به خاطر ظهور این اخبار و افاده ی ظن به آن ها عمل کرده اند نه از نظر ویژگی های آن ها مانند ظاهر متواتر کتاب؛ و این نشانگر اتّفاق بر وجوب عمل است بدانچه که افاده ظن می کند.

و برای ما این دلیل هم هست که: به تواتر رسیده است که حضرت صلی الله علیه و آله و سلم افراد آحاد را به نواحی مختلف برای تبلیغ احکام می فرستاد، با علم به اینکه مخاطبان این افراد آحاد، موظّف بودند به مقتضای دستور عمل کنند.»

و تفتازانی در «شرح التوضیح» گوید: «استدلال شده است به کتاب و سنّت که خبر واحد موجب عمل است. امّا کتاب: بنا به فرموده ی خدای متعال: «فَلَوْ لا نَفَرَ مِنْ كُلِّ فِرْقَةٍ » . زیرا که لفظ لعلّ در این آیه (لَعَلَّهُمْ يَحْذَرُونَ) برای طلب یعنی ایجاب است؛ زیرا امید و آرزو برای خدای متعال محال است و طائفه بخشی از فرقه، یک یا دو نفر است، چون فرقه از سه به بالاست. و به طور کلّی لازم نیست که به درجه ی تواتر برسد، پس دلالت دارد که خبر واحد، حذر را ایجاب می کند. و

ممکـن اسـت پاسـخ داده شـود بـه ایـن کـه مراد، فتـوی در فروع به قرینه ی تفقّه است، و لازم می آورد تخصـیص قـوم به غیر مجتهـدان را به قرینه ی این که بر مجتهـد واجب نیست که به سـبب خبر واحد پرهیز و حذر کند، چون خبر واحد ظنّی است و دست مجتهـد در این بـاره بـاز است. و افزون براین گفته انـد در اینکه «لعـلّ» برای ایجـاب و طلب باشـد، جـای تأمّل است. نیز فرموده ی خدای متعال: «کُلِّ فِرْقَةٍ » هر چند که عام است، ولی تخصیص خورده به اجماع بر عدم خروج واحد از هر سه تا.

امّا سنّت، چون حضـرت صـلی الله علیه و آله و سلم خبر بریره را در هدیه پذیرفت، و خبر سلمان در هدیه و صدقه هنگامی که یـک طبـق رطب آورد و گفت: این صـدقه است و پس از آن نخورد. و به یـارانش فرمـان خوردن داد. سـپس یـک طبق رطب آورد و گفت: این هدیه است. پس حضرت خورد و به یارانشان دستور خوردن داد. و چون حضرت صلی الله علیه و آله و سلم افرادی از اصـحابش را به کشورها برای تبلیغ احکام فرسـتاد و واجب بودن پـذیرش آن بر مردم و این دلیل از دلیل نخست برتر است؛ زیرا جائز بود که برای پیامبر، علم به صـدق آن دو حاصل شود؛ علاوه بر اینکه آن دلیل فقط بر قبول دلالت می کنـد نه بر وجوب آن.

اگر گفته شود: این خبرهـا، خود، آحاد است. پس چگونه به وسـیله ی آن ها اثبات می شود که خبر واحـد حجّت باشـد و این مصادره به مطلوب است؟ گوییم:

مشـروح آن چنین است که هر چند خبرهای آحادی است، امّا جمع آن ها به اندازه ی تواتر رسیده است، مانند شجاعت علی و بخشندگی حاتم، و اگر لازمه اش تواتر نباشد کمتر از شهرت نیست.

و چه بسـا به اجمـاع اسـتدلال شود و آن این که از صـحابه و غیر آنان نقل شـده که به خبر واحـد اسـتدلال و عمل کردنـد؛ در رخدادهای مختلفی که قابل شـمارش نیست و این امر تکرار و شایع شده بدون آنکه کسـی آن را انکار کند، و این امر به طور عادی، مانند قول صـریح موجب علم به اجماعشان می شود. و سیاق خبرها دلالت دارد بر این که عمل صحابه در آن رخدادها تنها به سبب خود خبر واحد بود، و آن چه از انکارشان در مورد بعضی خبرهای آحاد نقل شده است فقط به خاطر

کوتاهی در افاده ی ظن و واردشدن شک در صدق بوده است.» (۱)و دانشمندان دلیل های بسیاری در این مسأله آورده اند، و سخن درباره ی حجّیّت خبر واحد به درجه ای از اهمّیت رسیده است که بسیاری از علمای اهل سنّت در این مسأله نوشته های مستقلی تألیف کرده اند. و متن گفته ی حافظ نووی بر این مطلب چنین است: «دلیل های نصوص شرعی و حجّت های عقلی بر وجوب عمل به خبر واحد تظاهر یافته است. و علما در کتاب های فقه و اصول، این مطلب را با دلیل هایش تقریر کرده و به بهترین و رساترین توضیح، بیان نموده اند. و گروه هایی از اهل حدیث و غیر آنان نوشته های فراوان مستقلی در خبر واحد و واجب بودن عمل به آن نوشته اند. واللّه أعلم.» (۲)

۵ – درباره این گفته ابن تیمیّه: «خبر واحد جز با قرائن مفید علم نیست، و این

قرائن گاهی وجود ندارند و گاهی مخفی از مردم هستند. پس برای آنان علم به قرآن و

سنّت های متواتر به دست نمی آید.»

اشکالات وارد بر این سخن از چند وجه است:

۱۸) احمد گفت: خبر واحد به طور مطلق افاده ی علم می کند

این سخن خود ردی است بر احمدبن حنبل، که معتقد است: خبر واحد حتّی بدون قرینه افاده ی علم می کند. متن گفته ی قاضی عضدالدّین ایجی چنین است: «در خبر واحد شخص عادل اختلاف شده است که آیا افاده ی علم می کند یا نه؟ و قول مختار چنین است: به انضمام قرائن افاده ی علم می کند و منظور از آن زائدی است بر آن چه معمولاً۔ تعریف از آن جدا نیست، و گروهی گفتند: بدون قرینه نیز به آن علم حاصل می شود. سپس اختلاف کردند. احمد در گفته ای گوید: همواره بدون قرینه به آن علم حاصل و طرد می شود. یعنی هرگاه خبر واحد به دست آمد

۱- ۱) . التلویح فی شرح التوضیح مبحث خبر الواحد.

۲- ۲) . المنهاج فی شرح صحیح مسلم ۱/ ۸۵ حاشیه ی قسطلانی.

علـم حاصـل می شـود. و گروهی گفتنـه انـد گـاهی علم به آن حاصـل شـود، لیکن نه این که هرچه به دست آمـد، علم به آن حاصل شود. و اکثر آن ها گویند: نه با قرینه نه بی قرینه، به آن علم حاصل نمی شود.» (۱)و جلال الدّین محلّی در «شرح جمع الجوامع» گویـد: «[یـک مسأله: خـبر واحـد جز به قرینه افـاده ی علم نمی کنـد] همـان گونه که مردی از مرگ فرزنـدش که نزدیک به مرگ است، با قرینه ی گریه خبر می دهـد و کفن و تابوت حاضـر می کنـد. [و بسـیاری گفته انـد که به طور مطلق افاده علم نمی کنـد] و آن چه از قرینه ذکر کرده همراه با اغما یافت می شود. امام [احمد گفت] [به طور مطلق] افاده می کند به شرط عدالت...»

و عالم حنفی عبدالعلی ملقّب به «بحرالعلوم» سـخن او را رد کرده و گفته است:گفته شده است: خبر واحد شخص عادل به طور مطلق افاده ی علم می کند، چه محفوف با قرائن باشد چه نباشد از امام احمد است: این حکم فراگیر است، پس چنین است که هرگـاه عـادلی خـبر داد، علم حاصـل می شـود. این گفته از چون اویی بعیـد است و این مکـابره ی سـخت آشـکار است. امـام فخرالاسلام گوید: امّا ادّعای علم یقین بی هیچ شبهه ای باطل است؛ چون تجربه پیش پیش آن را رد می کند. و ما بیان داشتیم که مشـهور، علم یقین را ایجـاب نمی کنـد و این اولی است، و این بـدین خـاطر است که خبر واحـد به ناچـار محتمـل است، و یقینی با احتمال در کار نیست و کسی که این مطلب را انکار کند، خودش را نادان کرده است و خردش را گمراه نموده است. و گفته شده است: حاکم علم آوری خبر واحد را همیشگی نمی داند؛ بلکه در بعضی صورت ها به کرامت خداوند متعال افاده علم می کنـد و این قول نیز فاسـد است چون تحکّم صـریحی است.» (۲)بنابراین از عبارت شـرح عضد بر مختصر ابن الحاجب دانستید که افاده ی علم از خبر واحد به طور مطلق، قولی است که گروهی بدان معتقدند.

ص:۷۲۵

۱- ۱) . شرح المختصر /۲ ۵۵- ۵۶.

۲- ۲) . فواتح الرحموت شرح مسلم الثبوت /۲ ۱۲۱ حاشیه ی «المستصفی».

۲) اکثریت گفته اند: به طور مطلق افاده ی علم نمی کند

واز سوی دیگر:از عبارت قاضی عضد وجلال محلّی دانستید که: قول به عدم افاده ی علم از خبر واحد به طور مطلق، مذهب اکثر اصولیین اهل سنّت می باشد.

۳) بعد از نصّ نیازی به قرینه نیست

حقیقت در خور پذیرش این است که شخص منصوب از جانب پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم برای آگاهی رساندن و تبلیغ از سوی ایشان برای امّت، باید حجّتی - از نص یا دلیلی داشته باشد که حقّانیّت او را اثبات کند، تا امّت آن چه را که ابلاغ می کند بپذیرد و با وجود نص یا دلیل، نیازی به قرینه ای برای خبر او نیست. تا این که گفته شود: «از دید بیشتر مردم قرائن منتفی یا پوشیده می ماند، پس با قرآن و سنّت ها برایشان علم حاصل نمی شود.» بلکه خبر چنین کسی - به علّت وجود نص بر آن مفید علم می باشد. و این معنی در موضوعی که ما در آن هستیم، ثابت است به جهت اینکه حدیث مدینه العلم به منصوب شدن علی علیه السلام بر این منصب، دلالت دارد. پس خبر حضرتش علیه السلام مفید علم و یقین می باشد.

و از این جا آشکار می شود که قیاس کردن خبر حضرتش علیه السلام با خبر دیگر افرادی که خبر آحادی دارند مانند قیاس آب با سراب است و این مخالف حق و درستی است.

۴) چرا تخصیص به قرآن و سنّت متواتر؟

پس تخصیص به قرآن و سنّت وجهی ندارد، چون بنابر آن چه ابن تیمیّه توهّم کرد، با خبر این خبردهنده مطلقاً علم اثبات نمی شود، چه قرآن باشد و چه سنّتی متواتر یا غیر متواتر. پس بسنده کردن نفی علم به قرآن و سنّت متواتر وجهی ندارد.

بلکه بنا به اقتضای قاعده باید می گفت: «به قرآن و سنّت غیر متواتر بلکه سنّت متواتر علم حاصل نمی شود» چنان که بر آگاه به اسلوب های سخن پوشیده نمی ماند.

ص:۷۲۶

۶ – اشاره به دلیل های عصمت حضرت علی علیه السلام

و امّا گفته اش: «اگر گویند: «آن یک واحد، معصوم است و با خبرش علم حاصل می شود. به آنان گفته می شود: نخست باید علم به عصمت او حاصل شود.» پس سخن بر ضد او به چند وجه است:

اوّل: گویی ابن تیمیّه نمی داند که اقتضای مذهب امامیه قول به عصمت این مبلّغ نصب شده برای تبلیغ است!!

دوم: عصمت این مبلّغ یگانه از حدیث مدینه العلم ثابت است همان گونه که پیش از این دانستید، که بعضی از منصفان اهل سنّت به آن اعتراف کرده اند، پس حدیث مدینه العلم دلالت بر مبلّغ بودن و عصمت امیرالمؤمنین علیه السلام با هم دارد. پس این گفته اش: «نخست باید علم به عصمت او حاصل شود» باطل شد.

سوم: عصمت امیرالمؤمنین علیه السلام از آیاتی از قرآن و حدیث های بسیاری از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم ثابت است. و تفصیل این مطلب به جای خودش موکول می شود.

چهارم: منصوب کردن این مبلّغ از سوی پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم - با تأمّل عین منصوب کردن ایشان به امامت و خلافت می باشد. و در جایش ضرورت معصوم بودن امام ثابت شده، پس منصوب کردن به تنهایی دلیل عصمت است.

پنجم: آیه ی مبارکه: «وَ ما یَنْطِقُ عَنِ الْهَوی إِنْ هُوَ إِلاّ وَحْیٌ یُوحی » (۱) دلالت دارد بر این که تمام کارهای پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم از سوی خداوند عزّ و جلّ است و بر این اساس می توان گفت که نصب کننده برای تبلیغ، خود خداوند عزّوجلّ است و وقتی این منصوب کردن، عین منصوب کردن برای امامت و خلافت از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم بوده باشد، جز برای معصوم اثبات نمی شود. پس نصب الهی برای تبلیغ، نمایانگر عصمت نصب شده است.

با آن چه آوردیم پاسخ این گفته او آشکار می شود: «عصمت او تنها به خبرش ثابت نمی شود، پیش از علم داشتن به عصمت او، پس این دور است.»

۱- ۱) .نجم ۳/.

زیرا اثبات عصمت ایشان متوقف بر خبرش نیست، لیکن می توان عصمتش را نیز با خبرش اثبات کرد؛ چون خبر ایشان تنها نیست؛ بلکه همراه با معجزات متواتر تابناکی است که موجب علم به عصمت می شود، پس این نیز دور نیست.

و امّا گفته اش: «به اجماع ثابت نمی شود، زیرا میان امامیه اجماعی در آن نیست و جز این نیست که اجماع حجّت است؛ چون در میانشان امام معصوم است، پس این امر برمی گردد به اثبات عصمت او و به مجرّد ادّعایش» پس جواب این است:

اگر او بخواهد اجماع را از اهل گمراهی نفی کند، این ابداً برای ما زیانی ندارد، چون اصلاً اجماع اینان حجّیت ندارد، و اگر خواستار نفی اجماع امامیه باشد، انکار امری بدیهی است چون همه امامیه قائل به عصمت این واحدِ مبلّغ از سوی رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم می باشند.

همچنین مراد از این مبلّغ امیرالمؤمنین علیه السلام است و پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم داخل در اجماعی است که عصمت او را متحقّق می کند و هیچ مؤمنی در عصمت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم شک نمی کند، هرچند اهل سنّت در آن حرف دارند.

و نیز: حسنین علیهما السلام در اجماع کنندگان داخل هستند و عصمت آنان با دلیل های قطعی دیگری، غیر از اجماع ثابت است.

و نیز: دیگر ائمّه اهل بیت در میان اجماع کنندگان هستند که با دلیل هایی از کتاب و سنّت معصوم هستند.

پس بطلان این ادّعای او، که امر به اثبات عصمتش به مجرّد ادّعای آن مبلّغ باز می گردد، ظاهر گشت و نیز جواز استدلال به اجماع برای اثبات عصمت هر یک از ائمّه اطهار علیهم السلام آشکار شد، چون از قبیل اثبات عصمت آن امام به گفته ی خودش نیست، تا دور لازم آید و امّا عصمت همگی آنان، با دلیل های قطعی دیگری غیر از اجماع ثابت شده است؛ هم چنان که به آن، عصمت یکایک آنان ثابت شد، همان گونه که اشاره کردیم. و نیز باطل بودن گفته ی بعدی ابن تیمیّه ظاهر شد که گوید: «معلوم است اگر عصمتش حق باشد باید از راه دیگری غیر از خبر خودش دانسته شود.» چراکه امکان ثابت شدن عصمت او را با خبرش دانستید، از جهت

مقترن بودنش با آن چه موجب علم و یقین می شود، علاوه بر اینکه با دلیل ها و راه های دیگر نیز اثبات می شود.

و هنگـامی که بطلاـن سـخنان او آشـکار شـد، نتیجه ی سـخنانش هم باطل می شود که چنین گفته است: «پس اگر برای شـهر دانش دری جز او نمی باشد، نه عصمت او و نه چیز دیگری از امور دین ثابت نمی گردد.»

و حاصـل این که: امیرالمؤمنین علیه السـلام همـان بـاب مـدینه العلم است، و او یگانه مبلّغ از سوی پیامبر صـلی الله علیه و آله و سلم می باشد. و اگر این مطلب ثابت شد، عصمت او و دیگر امور دین ثابت می گردد. و سپاس از آنِ خداوند جهانیان است.

۷ – لازمه ی این گفته ابن تیمّیه: «این حدیث چیزی جز افترای زندیقی نادان نیست»

اشاره

و امّا آن چه ابن تیمّیه از روی دشمنی و حسد شدیدش بر زبان آورده است که:

«پس معلوم می شود که این حـدیث چیزی جز افترای زنـدیقی نادان نیست که گمان برده مدح است. و او راه را برای زندیقان دیگر در قدح و ایراد نسبت به دین اسـلام، باز می کند؛ از این رو که تنها یک نفر آن را تبلیغ کرده است»؛ از کفرگویی های بسیار زشت است که خداوند سبحان و متعال حسابرس و منتقم از او در روز قیامت است.

۸دانستیـد که حـدیث مدینه العلم را بزرگان علمای ثقه ی اهل سـنّت روایت کرده اند، طبقه ای بعد از طبقه ای و نسـلی بعد از نسـل و تعـدادی حُکم به صـحت آن داده انـد و گروهی آن را از تابناک ترین فضـیلت ها و منقبت های پیامبر و وصـی علیهما السـلام قرار داده انـد... و بر عبـارت هـای این بزرگان و افادات آن سـردمداران آگاه شدیـد، بنابراین لازمه ی این گفته ی ابن تیمّیه این است که همه ی این پیشوایـان بزرگ و اساتیـد والامقـام، یکایک آنان زنـدیق نادان باشـند، و اگر اینان زنـدیق های نادانی باشند آیا از مذهب اهل سنّت کسی باقی می ماند؟ پیشوایانی هم چون:

عبـداللّه بن عثمان قاری، سـفیان بن سـعید ثوری، عبـدالرزّاق صـنعانی، یحیی بن معین، سویدبن سـعید حدثانی (اسـتاد مسـلم)، احمدبن حنبل، عبادبن یعقوب رواجنی (استاد بخاری)، ابوعیسی ترمذی، حسین بن فهم بغدادی، ابوبکر بزّار،

محمّدبن جریر طبری، ابوبکر باغندی، ابوالعبّاس أصم، ابوالحسن قنطری، ابوبکر جعابی، ابوالقاسم طبرانی، ابوبکر قفّال، ابوالشیخ اصفهانی، ابن سقاء واسطی، ابواللیث سمرقندی، محمّدبن مظفّر بغدادی، ابن شاهین بغدادی، ابوالحسن سکری حربی، و ابن بطه عکبری.

و حاکم نیشابوری، ابن مردویه اصفهانی، ابونعیم اصفهانی، ابوالحسن عطّار، ابوالحسن ماوردی، ابوبکر بیهقی، ابن بشران، خطیب بغدادی، ابن عبدالبر، ابومحمّد غندجانی، ابن مغازلی، ابوالمظفّر سمعانی، ابوعلی بیهقی، شیرویه دیلمی، عبدالکریم سمعانی، أخطب خوارزم، ابن عساکر، ابوالحجّاج اندلسی، مجدالدّین ابن أثیر، عزالدّین ابن اثیر و ...

و نیز آن چه ابن تیمیّه گفته بر علمای متأخّر از ابن تیمیّه هم که حدیث مدینه العلم را روایت کرده اند؛ صدق می کند، مانند: جمال الدّین زرندی، صلاح الدّین علایی، علی همدانی، نورالدّین بدخشانی، بدرالدّین زرکشی، کمال الدّین دمیری، مجدالدّین فیروزآبادی، امام الدین هجروی، شمس الدّین جزری، زین الدّین خوافی، شهاب الدّین دولت آبادی، ابن حجر عسقلانی، شهاب الدّین احمد، ابن صباغ مالکی، عبدالرّحمان بسطامی، شمس الدّین گیلانی، شمس الدّین سخاوی، حسین واعظ کاشفی، جلال الدّین سیوطی، نورالدّین سمهودی، فضل اللّه بن روزبهان، عزّالدّین بن فهد هاشمی مکّی، شهاب الدّین قسطلانی، جلال الدّین دوانی، کمال الدّین میبدی، غیاث الدّین بن همام الدّین، جلال الدّین بخاری، شمس الدّین شامی، ابن عراق کنانی.

و ابن حجر مکّی، علی متقی هندی، ابراهیم وصابی، محمّد طاهر فتنی، عبّاس بن معین الدّین جرجانی، کمال الدّین جهرمی، عیدروس یمنی، جمال الدّین محدّث شیرازی، علی قاری هروی، عبدالرؤف منّاوی، یعقوب لاهوری، ابوالعبّاس مقری، احمدبن فضل مکّی، محمود قادری، تاج الدّین سنبهلی، عبدالحق دهلوی، سیّد محمّد بخاری، عبدالرّحمان چشتی، علیّ بن محمّد چشتی، علیّ بن محمّد جفری، علی عزیزی، نورالدّین شبراملسی، ابراهیم کردی، اسماعیل کردی، زرقانی

مالکی، سالم بن عبداللّه بصری، محمّدبن عبدالرّسول برزنجی، میرزا محمّد بدخشانی، محمّد صدر العالم، ولی اللّه دهلوی، محمّد معین سندی، شیخ محمّد حفنی، محمّدبن اسماعیل یمانی، صبّان مصری، سلیمان جمل، قمرالدّین اورنگ آبادی، شهاب الدّین عجیلی، محمّد مبین لکهنوی و ثناءاللّه بانی بتی.

و عبدالعزیز دهلوی، جواد ساباط، عمر خربوتی، قاضی شوکانی، رشیدالدّین دهلوی، جمال الدّین قرشی، نورالدّین سلیمانی، ولی اللّه لکهنوی، شهاب الدّین آلوسی، قندوزی بلخی، بدایونی، مولوی حسن زمان، علی دمنتی، عبدالغنی غنیمی، و دیگران.

بلکه دانستید که این حدیث شریف را بزرگان تابعان از یاران پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم روایت کرده اند و به آن اعتراف نموده، و آن را فضیلتی برای مولایمان امیرالمؤمنین علیه السلام قرار داده اند به ویژه یاران شوری که آن را با تسلیم تلقی کرده اند. و از آنان عبدالرّحمان بن عوف به صورت کاملی تصریح به ثابت بودن آن نموده است.

و پیشتر دانستید که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم تنها به «أنا مدینه العلم و علی بابها» اکتفا نکرده، بلکه نهایت کوشش خود را در ابلاغ آن به امّت فرمود، به طوری که در روز حدیبیّه، صدایش را بلند فرمود در حالی که بازوی امیرالمؤمنین را گرفته بود... و دیگر اموری که دلالت دارد بر کوشش ایشان به ابلاغ این موضوع به امّت.

و با توجّه به آن چه ذکر کردیم روشن می شود که گفته ابن تیمیّه را بر زبان نمی آورد جز «زندیقی نادان که راه را برای زندیقان دیگر در قدح و ایراد نسبت به دین اسلام، باز می کند.»

از حدیث هایی که دلالت دارد علی مبلّغ دانش های پیامبر است

و بر خردمندان پوشیده نیست آن چه ابن تیمیّه آورده تنها انکار حدیث «أنا مدینه العلم و علیٌ بابُها» نیست، بلکه مستلزم انکار حدیث های بسیاری درباره ی مولایمان امیرالمؤمنین است که بزرگان حافظان از پیشینیان و دنبال کنندگان آنان آن را روایت کرده اند؛ چون سخن او مبنی بر این است که حدیث مدینه العلم دلالت

دارد که علی یگانه مبلّغ از سوی پیامبر است، لیکن مبلّغ نمی تواند یک نفر باشد، و الّا امر اسلام فاسد می شود، پس این حدیث باطل است.

ولی برای اهل حق و یقین شکّی نیست که حضرتش علیه السلام یگانه باب مدینه العلم است، و جز او مبلّغی از سوی پیامبر نیست و حدیث های دیگر اضافه بر حدیث مدینه العلم بر آن دلالت دارند مانند:

فرمایش حضرتش صلی الله علیه و آله و سلم : «علی باب علم من است و بعد از من برای امّتم بیان کننده ی چیزهایی است که برای آن فرستاده شدم...» و فرموده اش در حدیثی طولانی: «... و تو باب علم من هستی...»

و فرموده اش در حدیثی درباره ی علی: «رازدار دانشم، و باب من است که از آن وارد می شوند.»

و فرموده اش: «این نخستین کسی است که به من ایمان آورد، و نخستین کسی است که روز قیامت با من مصافحه می کند... و اوست درِ من که از آن وارد می شوند.»

و فرموده اش: «علی باب حطّه است، هر کس از آن وارد شود مؤمن است، و هر کس از آن سر باز زند کافر است.»

و فرموده اش: «علیّ بن ابی طالب، دَرِ دین است، هر کس در آن داخل شود، مؤمن است و هر کس از آن خارج شود، کافر است.»

و فرموده اش: «ای علی! تو حجّت خداوند و باب اللّه هستی.»

و فرموده اش: «علی از من است و من از او هستم، و کسی از طرف من ادا نمی کند، جز خودم یا علی.»

و بر گوشه ای از طریق های این حدیث ها و غیر آن ها اطّلاع پیدا کردی که مؤیّد حدیث مدینه العلم می باشند، که بخشی از آن ها را در بحث «اعلمیّت» خواهیم آورد، ان شاءاللّه تعالی.

و اصحاب پذیرفته اند که در میان آنان علی علیه السلام داناتر است – و لذا در مشکلات و آن چه نمی دانستند یا برایشان مُبهم بود به ایشان مراجعه می کردند – و اوست

یگانه مبلّغ از سوی رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم ، تا آن جا که از ابن عبّاس در توصیف این صفت در بیانی چنین وارد شده است: «شاخه های پاکیزه، ریشه های مبارک، معدن رحمت، وارثان پیامبران، بازمانده ی پیشوایان و جانشینان جانشینان، از آنان است آنکه یادش پاکیزه و اسمش مبارک است، احمد رضی و رسول امّی که از شجره مبارکه است؛ نیک سرشت و واضح البرهان است، و مبلّغ بعد از او با بیان تأویل و به حُکم تفسیر، علیّ بن ابی طالب، از خداوند بر او درود پسندیده و زکات برتر باد، جز مؤمن متّقی او را دوست نمی دارد، و جز منافق شقی او را دشمن نمی دارد.» (۱)و به راستی که اصحاب پیامبر این حقیقت را پذیرفتند و آنان که بعد آمدند از ایشان پیروی کردند؛ چون به گونه ای کاملاً واضح برایشان ثابت شده بود تا آن جا که گروهی از علمای مشهور اهل سنّت به آن اعتراف کرده و بعضی از متعصبین مانند ابن روزبهان شیرازی به آن اذعان نموده اند، آن جا که صریحاً گفته است: «او بدون هیچ نزاعی جانشین پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در ابلاغ دانش است» بدون هر نزاعی. و این عبارت او در پاسخ به علّامه حلّی است: «آن چه از دانش امیرالمؤمنین ذکر کرده، پس تردیدی نیست که او از دانشمندان امّت است و مردم در دانش به او نیازمند هستند، چرا چنین نباشد؟ در حالی که او جانشین پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در ابلاغ دانش و نوآوری های حقایق معارف است، پس کسی در این باره نزاعی ندارد.»

۸ – انتشار دانش از علی

اشاره

ابن تیمیّه گوید: «از سوی دیگر، این بر خلاف آن چیزی می باشد که از تواتر دانسته می شود؛ چون دانش از سوی پیامبر بدون علی به تمام شهرهای اسلام رسید» این نیز سخنی نابخردانه و متعصّبانه است چون:

اوّلاً: ادّعایی باطل است که دروغ بودنش آشکار است.

ثانیاً: ادّعای متواتربودنش دروغی دیگر است.

۱– ۱) . زین الفتی فی تفسیر سوره هل أتی – دست نویس است.

ثالثاً: مخالف گفته های بزرگان از علمای اهل سنّت است که به زودی خواهید شنید، که در آن ها صریحاً گفته شده که انتشار علوم در کشورهای مختلف از امیرالمؤمنین علیه السلام می باشد.

رابعاً: اگر بپذیریم که به تمام شهرهای اسلامی دانش از غیر علی رسیده است، چگونه ثابت می شود که آن چه به آن ها رسیده «دانش از سوی پیامبر» بوده است و کاملاً واضح است که مجرّد نسبت کلامی به پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم اثبات نمی کند که دانش از ایشان است. والّا لازم می آید که هر کسی ادّعای ابلاغ از سوی پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم را بنماید، مورد تصدیق قرار گیرد که در این حالت فسادی به بار می آید که بر کسی پوشیده نمی ماند. در حالی که در زمان خودِ حضرتش صلی الله علیه و آله و سلم دروغ گویان فراوان شدند تا این که فرمود: «هر کسی از روی عمد بر من دروغ ببندد، جایگاهش را در آتش بداند.» (۱)خامساً: بر فرض بپذیریم که آن دانش پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم باشد، ولی این زیانی به ما نمی رساند، بلکه ضررش برای کسانی است که آن علم را گرفته و به آن عمل کرده اند، چون آن را از غیرِ درِ دانش گرفته اند، و هر آن چه چنین دریافت شده باشد عمل به آن جایز نیست؛ بلکه همانند دزدی است و ارتکاب آن اجرای حدّ شرعی به دنبال دارد و از این رو مولایمان امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: «ما شعار و یاران و خزانه دارِ درها می باشیم و جز از درها وارد خانه ها نمی شوند و هر کس که از غیر درهایش وارد آن ها شود، دزد نامیده می شود.»

گویم: همین اندازه برای ردّ آن چه ابن تیمیّه ادّعا کرده و آن چه بر این کلام بنا کرده است، بسنده می باشد و چون عبارتش دربرگیرنده ی دروغ های دیگری است، ناچاریم که دروغ هایش را به تفصیل گوشزد کنیم.

ابن تیمیّه گوید: «امّا در مورد مردم مدینه و مکّه، این مطلب آشکار است و هم چنین مردم شام و بصره، جز اندکی از علی روایت نمی کردند.»

ص:۷۳۴

۱- ۱) .من کذب علیّ متعمّداً فلیتبوّء مقعده من النّار.

گویم: این ادّعایی بی دلیل است بنابراینکه ممکن است که دانش پیامبر از سوی علی علیه السلام به آنان رسیده باشد ولی از روی دشمنی که با ایشان داشتند، آن ها را روایت نکردند، یا اینکه روایت کردند ولی پادشاهان جور و امیران فسق که حتّی از ذکر نام او مانع می شدند از انتشار آن روایت ها جلوگیری کردند، هرچند که کم روایت کردن اگر بپذیریم که بیانگر دانش آموختن اندک است منافاتی با باب مدینه العلم بودن امام علیه السلام ندارد، بلکه نمایانگر دوری جستن اینان از باب مدینه العلم می باشد. نتیجه اش بر تو و بر آنان است، اگر خردورزی کنید و آنان خردورزی کنند، و «سَیَعْلَمُ الَّذِینَ ظَلَمُوا أَیَّ مُنْقَلَبٍ یَنْقَلِبُونَ »

مدینه ی منوّره

سپس می گوییم: امّا حضرت بخش بیشتر از زندگی پربرکتشان را در مدینه ی منوّره سپری می فرمود. و کسانی که متصدی امر خلافت شدند و دیگر اصحاب هم در تمام مشکلات در آن شهر به ایشان مراجعه می کردند و در این مطلب کسی شک و نزاعی ندارد؛ بلکه گروهی از بزرگان دانشمندان به آن اعتراف کرده اند.

نووی گوید: «پرسش بزرگان اصحاب از او و مراجعه به فتواهایش و گفته هایش در بسیاری از رویدادها و گرفتاری های مشکل مشهور است.» (1)و ابن روزبهان گوید: «مراجعه ی صحابه به ایشان در فتوی بعید نیست؛ چون او از صحابه مفتی بود و مراجعه به مفتی از شأن فتواجویان است. و مراجعه ی عمر به او همانند مراجعه ی پیشوایان و والیان عدالت به دانشمندان امّت است.» (2)و عجیلی گوید: «هرگز از هیچ یک از آنان نمی پرسید و همگی از او در جهت راهنمایی می پرسیدند و این نبود جز به علّت خاموشی آتش سؤال در زیر پرتو

ص:۷۳۵

۱- ۱) . تهذیب الاسماء و اللغات ۱ / ۳۴۶.

۲- ۲) . ابطال الباطل. نوشته ی ابن روزبهان شیرازی دست نویس است.

آگاهی کامل.» (۱)و دیگر گفته های آنان که در بحث «اعلمیّت» ان شاءاللّه تعالی خواهد آمد.

مکّه ی مکرّمه

امّا مکّه ی مکرّمه، حضرت از آغاز ولادت تا هجرت در آن زندگی فرمود و پس از ساکن شدن در مدینه نیز بارها به آن شهر آمد پس چگونه گفته می شود دانش از او به مردم مکّه نرسید؟

افزون بر اینکه شاگرد ویژه اش - عبداللّه بن عبّاس مدتی طولانی در مکّه زندگی کرد و به مردمش قرآن می آموخت و دانش را می گستراند. ذهبی در شرح حال ابن عبّاس گوید: «اعمش از ابووائل نقل می کند که گفت: علی، ابن عبّاس را به کارگزاری بر حج گمارد. پس در آن دوران خطبه ای خواند که اگر ترک ها و رومیان می شنیدند همگی اسلام می آورند. سپس سوره ی نور را برایشان خواند و به تفسیر آن پرداخت.» (۲)و ابن سعد گفت: «محمّدبن عمر از واقدبن ابویاسر از طلحهبن عبداللّه بن عبدالرّحمان ابن ابوبکر از پدرش نقل می کند که: عایشه به ابن عبّاس نظر کرد در حالی که گروهی در شب های حج با او بودند و درباره ی مناسک حج از او سؤال می شد گفت: او از همه ی کسانی که باقی مانده اند، به مناسک داناتر است.» (۳)و ابوعمربن عبدالبر گوید: «برای ما روایت شد که روزی عبداللّه بن صفوان از خانه ی عبداللّه بن عبّاس در مکّه می گذشت، پس گروهی از خواستاران فقه را در آن دید و از به خانه ی عبیداللّه بن عبّاس گذر کرد، پس گروهی را دید که برای غذا واردش می شوند، پس بر ابن زبیر وارد شد و به او گفت: به خداوند سوگند آن گونه

۱- ۱) . ذخیرهالمآل: دست نویس است.

۲- ۲) . تذکرهالحفّاظ /۱ ۳۸.

۳- ۳) . الطّبقات الکبری نوشته ی ابن سعید /۲ ۳۶۹.

شدم که آن شاعر گفت: فإن تصبک من الأیّام قارعه

(ابن زبیر) گفت: ای اعرج! چه شده است؟

گفت: این دو پسر عبّاس یکی مردم را فقیه می کند و دیگر مردم را غذا می دهد. پس برای تو مکرمتی باقی نگذارند.

پس عبداللّه بن مطیع را خواست و گفت: نزد دو پسر عبّاس برو و به آن دو بگو: امیرالمؤمنین به شما گوید: شما و کسانی از مردم عراق که به شما گوش فرا می دهند، از نزد من بیرون روید، والّا چنان و چنان می کنم.

عبداللّه بن عبّاس گفت: به ابن زبیر بگو، به خداوند سوگند جز دو کس نزد ما نمی آید، مردی که خواستار فقه است و مردی که خواهان بخشش و فضل است، پس کدامیک را ممنوع می کنی؟

ابوطفیل عامربن واثله ی کنانی که آن جا حاضر بود، شروع به خواندن کرد: لا درّ درّ اللیالی کیف یضحکنا

کنا نجیء ابن عباس فیفتینا

کار دوران نیکو نگشت، چگونه رخدادهای سخت شگفت آورش ما را می خنداند و می گریاند؟

و دگرگونی های روزگاران که در ابن زبیر پدید می آید، ما را از دنیا سرگرم می کند

نزد ابن عباس که می آمدیم به ما فتوا می داد، فقه می آموخت، هدایت می کرد و پاداش می رسانید

و عبیداللّه همواره دیگهایش مملو بود و میهمان و نیازمند را اطعام می کرد

پس نیکی و دین و دنیا در خانه ی آن دو است آن چه را که خواهیم از آن به دست می آوریم اگر خواستیم

ص:۷۳۷

(تـا پایان این ابیات) (۱)و انتشـار دادن ابن عبّاس - شاگرد امیرالمؤمنین علیه السـلام تفسـیر قرآن را در میان مردم مکّه ثابت و محقّق گشـته اسـت تـا آن جـا که ابن تیمیّه خـود به آن اعـتراف کرده است و از این رو مردم مکّه را دانـاترین مردم به تفسـیر توصـیف نموده است و در «الإتقـان» چنین آمـده است: «ابن تیمیه گویـد: دانـاترین مردم به تفسـیر اهل مکّه هسـتند؛ چون آنان یاران ابن عبّاس می باشند، مانند مجاهد، عطاءبن ابورباح، عکرمه بنده ی ابن عبّاس، سعیدبن جبیر، طاووس و غیر آنان.» (۲)

شام

امّا داناترین و فقیه ترین مردم شام، ابوالدرداء است که از عبداللّه بن مسعود آموخته و ابن مسعود از شاگردان امیرالمؤمنین علیه السـلام است. ذهبی در شـرح حال ابوالدرداء گوید: «او دانشـمند مردم شام بود، و قاری مردم دمشق و فقیه و قاضـی آنان بود.» (۳)و موفّق بن احمـد مکّی گویـد: از ابوالـدرداء نقل شده است: دانشـمندان سه نفرند. مردی در شام - یعنی خودش - و مردی در کوفه - یعنی عبداللّه بن مسـعود - و مردی در مدینه - یعنی علی - پس آنکه در شام است از آنکه در کوفه است می پرسد و آنکه در کوفه است از آنکه در مدینه است می پرسد، و آن که در مدینه است از کسی نمی پُرسد.» (۴)

۱- ۱) . الاستیعاب /۳ ۹۳۷.

۲- ۲) . الإتقان فی علوم القرآن /۲ ۱۹۰.

۳- ۳) . تذکره الحفاظ /۱ ۲۴.

۴- ۴) . مناقب امیرالمؤمنین/ ۵۵.

و محب الدّین طبری گوید: «از ابوالزعراء، از عبداللّه که گفت: «دانشمندان زمین سه نفرند، دانشمندی در شام، و دانشمندی در حجاز و دانشمندی در عراق، امّا دانشمند مردم شام ابوالدرداء است، و امّا عالم مردم حجاز علیّ بن ابیطالب می باشد، و امّا دانشمند مردم عراق، برادر شماست و دانشمند مردم شام و دانشمند مردم عراق نیازمند دانش اهل حجاز می باشند ولی دانشمند اهل حجاز نیازمند آن دو نیست. حضرمی آن رانقل کرد.» (۱)افزون بر تمام این ها است مراجعه ی معاویه - که خود فرماندار مردم شام است به امیرالمؤمنین علیه السلام در بسیاری از مشکلات، که ان شاءاللّه در آینده در مبحث اعلمیت از آن ها آگاه می شوید.

بصره

امّا بصره که امام علیه السلام خود وارد آن شدند و خطبه های بسیار و راهنمایی ها و موعظه های ایشان در آن، بر کسی پوشیده نیست و اگر خواهان تفصیل آن هستید به تاریخ ها مراجعه کنید، مانند تاریخ ابن جریر طبری و غیر آن.

نیز فرمانداری ابن عبّاس از طرف او بر بصره بر کسی پوشیده نمی ماند که مردم آن در طول اقامت او، فقه و تفسیر از او آموختند. پس تردیدی نمی ماند که دانش از امام علیه السلام به مردم بصره رسید. و در این جا برخی کلمات صریح در آموختن مردم بصره از ابن عبّاس شاگرد امام علیه السلام را برایتان می آوریم که از طرف ایشان فرماندار بصره بود:

«مدائنی از نعیم بن حفص نقل می کند که ابوبکره گفت: ابن عبّاس نزد ما به بصره آمد در حالی که در عرب مانندش کسی از نظر جسمی، علم، بیان، زیبایی و کمال نبود.» (۲)و ابن سعد گوید: «ما را خبر داد عبداللّه بن جعفر رقی از معتمربن سلیمان، از پدرش، از حسن که گفت: نخستین کسی که در بصره شناخته شد، عبداللّه بن عبّاس بود. گفت: او سخنوری با دانشی فراوان بود. گفت: سوره ی بقره را خواند و آیه آیه آن را تفسیر کرد.» (۳)و ابن حجر گفت: «زبیر با اسنادی از خود، نقل کرد که ابن عبّاس در رمضان مردم را شام می داد، در حالی که امیر بصره بود و ماه به پایان نمی رسید مگر آنکه

۱- ۱) . الرّیاض النضره /۲ ۱۹۹.

۲- ۲) . تذکرهالحفّاظ /۱ ۳۸. الإصابه /۲ ۳۲۲.

۳- ۳) . الطبقات /۲ ۳۶۷.

آنان را فقیه می کرد.» (۱)پس روشن شد که علم امام علیه السلام در تمام شهرهای اسلامی منتشر شد، از مکّه و مدینه و شام و بصره و غیر آن ها. امّا لازم نیست هر کس از او آموخته یا دانش او را دریافت کرده از پیروان او و معتقدان به امامتش باشد که این کاملاً واضح است.

کوفه

و امّا به این گفته ی ابن تیمیه: «بیشتر دانش او در کوفه بود.» این اشکال وارد می شود که: علم امام علیه السلام بعینه علم پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم است به اندازه ای در فراوانی و گستردگی بود که اگر همگی مردم جهان از او می گرفتند، تمام آنان را در بر می گرفت بدون این که دانش هایش به پایان رسد. کجا و چگونه کوفه و کوفیان گنجایش بیشتر دانش کسی را داشتند که بر منبر کوفه فرمود: «پیش از آنکه مرا از دست دهید، از من بپرسید. در میان سینه ام، دانش بسیاری است، این زنبیل دانش است. این آب دهان رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم می باشد. این چیزی است که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم آن را بدون وحی خداوند به من، چون دانه دادن پرنده به جوجه اش به من خورانید. به خداوند سوگند اگر زیراندازی برایم پهن کنند که رویش بنشینم، برای اهل تورات با توراتشان و برای اهل انجیل با انجیلشان فتوا می دادم، تا این که خداوند تورات و انجیل را به سخن درآرد و بگوید: راست گفت علی، به آن چه در من نازل شده برایتان فتوا داده است در حالی که شما کتاب را می خوانید، آیا به عقل در نمی یابید؟» و حضرتش به سینه اش اشاره کرده می فرمود: «چه بسیار دانش هایی که در این جاست کاش برایش نگهدارنده ای می یافتم.»

و نیز فرمود: «اگر می خواستم، در تفسیر سوره ی فاتحه هفتاد شتر را بار گران می کردم.»

و اگر مراد ابن تیمیّه چنین بوده که بیشتر دانش ایشان در کوفه بوده است، پس این اشکال به آن وارد است که اکثر دانش ایشان در مدینه بوده نه در کوفه. از آن رو

۱- ۱) . الإصابه /۲ ۳۲۵. و در آن به جای «یعشی»، «یغشی» آمده است.

که مراجعه ی شیوخ سه گانه و دیگر اصحاب به ایشان در گرفتاری ها و مشکلات در مدینه بود. و امّا در کوفه حضرتش علیه السلام فرصتی برای آموزش و ارشاد نیافت؛ چون بیشتر مشغول تدارک جنگ با ناکثین و قاسطین و مارقین بود.

ابن تیمیّه گوید: «هرچند که مردم کوفه قرآن و سنّت را حتّی پیش از خلافت عثمان آموخته بودند، چه رسد به علی.»

گویم: مراد ابن تیمیّه این است که مردم کوفه در دوران عمربن خطّاب قرآن و سنّت را آموختند ولی این از چند جهت توهّمی باطل و خیالی نادرست است:

نخست: کوفه در سال هفدهم به تصرّف مسلمانان درآمد، و مرگ عمربن خطّاب در سال بیست و سوم هجری بود. پس چگونه مردم کوفه یا بیشتر آنان قرآن و سنّت را در مدّت شش سال فرا گرفتند؟ با این که عمربن خطّاب خود تنها سوره ی بقره را در دوازده سال آموخت، آن گونه که در «الدرّ المنثور» (1) و دیگر کتاب ها آمده است؟

دوم: چگونه ابن تیمیّه ادّعا می کند که مردم کوفه قرآن و سنّت را از عمربن خطّاب آموخته اند در حالی که نادانی عمر به لفظها و معنی های قرآن و هم چنین دوری او از سنّت شریف و معالم آن ثابت و مشهور است؟! و اگر مراد او، آموزش قرآن و سنّت از پیروان و طرفدارانش می باشد که شأن و مرتبه ی آنان از پیشوایشان پایین تر و کم تر است.

سوم: آن کسی که از سوی عمربن خطّاب وارد کوفه شد، عمّاربن یاسر با همراهی عبداللّه بن مسعود بود که اگر منظور ابن تیمیّه آموختن مردم کوفه از این دو نفر باشد، این برایش زیان دارد و سودی در بر ندارد. این دو صحابی جلیل القدر هرچند که عمربن خطّاب آن دو را به کوفه فرستاده بود از مشهورترین و فاضل ترین شاگردان امیرالمؤمنین علیه السلام و دانش آموختگان از او می باشند.

پس ثابت شد که مردم کوفه قرآن و سنّت را از باب مدینه العلم که علی

۱- ۱) . الدرالمنثور فی تفسیر بالمأثور ۱/ ۲۱.

است، آموخته و دریافت کرده اند. و سپاس خداوند را بر آشکارشدن حق. اینک چند گواه بر آن چه گفتیم برایتان می آوریم:

ابن سعد گفت: «ما را خبر دادند عفان بن مسلم و موسی بن اسماعیل، از وهیب، از داوود، از عامر که گفت: عبداللّه بن مسعودِ مهاجر در حمص بود، پس عمر او را روانه ی کوفه کرد و برای مردمش نوشت: من - قسم به خداوندی که پروردگاری جز او نیست - او را برای شما، بر خود برگزیدم، پس از او برگیرید.» (۱)و ابن سعد گفت: «ما را خبر داد وکیع بن جراح، از سفیان، از ابواسحاق، از حارثهبن مضرب که گفت: نامه ی عمربن خطاب چنین برما خوانده شد: امّا بعد؛ من عماربن یاسر را امیر کردم و ابن مسعود را به عنوان آموزگار و وزیر به سوی شما فرستادم و ابن مسعود را بر بیت المال شما گماردم و آن دو از برگزیدگان اصحاب محمّد صلی الله علیه و آله و سلم و از لشکریان بدر هستند، پس به آنان گوش فرا دهید و اطاعت کنید و اقتدا نمایید و شما را بر خودم به فرزند ام عبد برتری دادم. و عثمان بن حنیف را بر حومه ی شهر فرستادم و هر روز برایشان یک گوسفند، روزی قرار دادم، شکم و نیمی از آن را برای عمّار قرار دهید، و بقیه را میان این سه نفر تقسیم کنید.» (۲)و ابن عبدالبر گوید: «عمربن خطاب او را به کوفه فرستاد همراه با عمّاربن یاسر و برای آنان نوشت: عمّاربن یاسر و عبداللّه بن مسعود را برای شما آموزگار و وزیر فرستادم و آن دو از برگزیدگان اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و از اهل بدر می باشند، پس به آنان اقتدا کنید و سخنشان را گوش دهید و شما را بر خود نسبت به عبداللّه بن مسعود برتر داشتم.» (۳)و گفت: «شعبه از ابواسحاق از حارثهبن مضرب روایت کرد که گفت: نامه ی عمر را برای مردم کوفه خواندم: امّا بعد عمّار را امیر و عبداللّه بن مسعود را وزیر و معلّم به سوی شما فرستادم و هر دو از برگزیدگان یاران محمّد صلی الله علیه و آله و سلم می باشند. پس به آنان گوش فرا دهید و اقتدا کنید، شما را نسبت به عبداللّه بن مسعود بر خودم

۱- ۱) . طبقات ابن سعد /۳ ۱۵۷.

۲- ۲) . طبقات ابن سعد /۳ ۲۵۵.

۳- ۳) . الإستیعاب /۳ ۹۹۲.

برتری دادم.» (۱)و ابن اثیر گفت: «عمربن خطّاب او را کـارگزار بر کوفه قرار داد و برای مردمش نوشت: امّا بعـد، من عمّار را امیر و عبـداللّه بن مسـعود را وزیر و معلّم برایتان قرار دادم و آن دو از برگزیدگان یاران محمّد صـلی الله علیه و آله و سـلم می باشند، پس به آنها اقتدا کنید.» (۲)و ذهبی گفت: «ثوری، از ابواسحاق، از حارثهبن مضرب نقل کرد که گفت:

نامه ی عمر بر ما خوانده شد: عمّاربن یاسر را امیر بر شما و عبداللّه بن مسعود را معلّم و وزیر به سوی شما فرستادم. و آن دو از برگزیدگان یاران محمّد صلی الله علیه و آله و سلم و از اهل بدر می باشند. به آن دو اقتدا کنید و گوش فرا دهید و عبداللّه بن مسـعود را برای شـما بر خودم برتر داشـتم.» (۳)و ابـن حجر گفت: «عمر او را روانه ی کـوفه کرد، تـا به آنـان امـور دینشـان را بیاموزد، و عمّار را امیر فرسـتاد و گفت: آن دو از برگزیدگان یاران محمّد صلی الله علیه و آله و سلم می باشند، پس به آن دو اقتدا کنید.» (۴)در شرح حال عمّار گفت: «سپس عمر او را کارگزار کوفه کرد و برایشان نوشت او از برگزیدگان یاران محمّد صلی الله علیه و آله و سلم است.» (۵)و از تمامی آن چه آوردیم دیگر گفته ی او آشـکار می شود: «فقیهان مردم مدینه دین را در خلافت عمر آموختنـد.» افزون بر اینکه مراجعه ی فراوان خودِ عمر به امام علیه السـلام در گرفتاری ها ثبوت و شـهرت یافته است. و چنان چه مردم مـدینه در خلافت عمر دین را آموخته انـد به ناچار آن را از امیرالمؤمنین علیه السـلام ، باب مدینه العلم پیامبر صـلی الله علیه و آله و سـلم ، فرا گرفته اند، نه از عمر که این گفته اش شـهرت یافته است: «اگر علی نبود عمر به هلاکت می رسید.» و نیز گفته است: «تمام مردم از عمر فقیه ترند حتّی خانم های در حجله» و نیز: «آیا تعجّب نمی کنید از پیشوایی که خطا کرد و زنی صحیح عمل کرد، با پیشوایتان درگیر شد و او را شکست داد.»

۱- ۱) . همان/ ۱۱۴۰.

۲- ۲) . اسدالغابه /۳ ۲۵۸.

۳- ۳) . تذکرهالحفّاظ /۱ ۱۴.

۴- ۴) . الإصابه /۲ ۳۶۱.

۵- ۵) . الإصابه ۲ / ۵۰۶.

یمن

امّا این گفته ابن تیمیّه: «آموزش دادن معـاذبن جبـل به مردم یمن و اقامت او در میان آنان طولانی تر از علی است و لـذا مردم یمن از معاذبن جبل بیش از علی روایت کرده اند.» این گفته شامل ادّعاهای باطل چندی است:

۱ – آموزش دادن معاذبن جبل مردم یمن را.

۲ – اقامت معاذبن جبل در میان مردم یمن.

۳ – آموزش دادن معاذبن جبل اهل یمن را بیشتر از آموزش دادن علی علیه السلام است.

۴ – اقامت معاذ در میان آنان بیشتر از مقام علی علیه السلام است.

۵ – روایت کردن مردم یمن از معاذ.

۶ – آن چه از معاذ روایت کرده اند، بیشتر از آنی است که از علی علیه السلام روایت کرده اند.

ابن تیمیه هیچ دلیل و گواهی بر این ادّعا ندارد و آوردن آن ها برای رویارویی با امامیه چیزی جز نابخردی و بی شرمی نیست؛ بلکه بیشتر آن ها در پرتو گفته های اهل سنّت و روایت هایشان قابل اثبات نیست و تفصیلش چنین است:

اساس این مطلب، فرستادن پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم امیرالمؤمنین علیه السلام و معاذبن جبل را به یمن می باشد. لیکن فرستادن امام مورد اتّفاق هر دو گروه است، امّا فرستادن معاذبن جبل، فقط بر اساس روایت های اهل سنّت است و جایز نیست که شیعه را به آن ملزم کنند و اگر آن را هم بپذیریم، سودی برای ابن تیمیّه ندارد. چون تردیدی در فرستادن امام علیه السلام برای آموزش و ارشاد نیست. و فرستادن معاذبن جبل برای سر و سامان دادن به وضع دنیایی خود او بود. همان گونه که پیشتر در پاسخ به سخن عاصمی آوردیم.

امّا آن چه بعضی از اهل سنّت آورده اند که حضرت صلی الله علیه و آله و سلم معاذ را برای قضاوت به یمن فرستاد، باطل محض و صرفاً یک جعل است که حدیث صحیحی درباره اش وارد نشده است؛ بلکه اصل در آن حدیثی است که ترمذی روایت کرده

است و او و دیگرانی از بزرگان دانشمندان آن را قدح کرده اند و اگر تفصیل این سخن را در اثبات ساختگی بودن این حدیث، بر پایه ی سخنانِ مشاهیر اهل سنّت خواستار باشی، به کتاب «استقصاء الإفحام فی الردّ علی منتهی الکلام» مراجعه کنید.

و اگر فرستادن معاذبن جبل به یمن برای کار دنیایی خاص خودش باشد، جایز نیست گفته شود که او برای آموزش دادن به آن جا رفته است، چه رسد به این که گفته شود که آموختن مردم یمن از او، بیشتر از آموختن آنان از علی بوده است. و به فرض اینکه معاذ به آموزش پرداخته باشد، شکّی نیست آن چه القا کرده فاسد است، بر پایه ی آن چه سابقاً از نادانی معاذ نسبت به مسائل حلال و حرام آورده شد، هر کس خواهد به آن مراجعه کند. و آن گاه اگر معاذ عُمر نوح داشته و تمامش را در میان مردم یمن سپری کرده باشد، ذرّه ای سود به آنان نرسانده، چه رسد به اینکه در آموزش مردم یمن، بر باب مدینه العلم برتری یابد.

و به فرض بپذیریم که برای آموزش به یمن فرستاده شد آن گونه که دروغ گویان از اهل سنّت می گویند، برتری دادن آموزش او را بر آموزش امام علیه السلام جایز نیست به جهت نبود هرگونه اختلافی میان مسلمانان که ایشان علیه السلام برتر از معاذبن جبل می باشد و بر این پایه، اگر معاذ به اندازه ی عمر نوح در میان مردم یمن بود و امام علیه السلام جز مدّت کوتاهی در آن جا نمانده باشد، آموزش امام علیه السلام بر آموزش معاذ ترجیح دارد و دارای تأثیر بیشتر و بهره ی فراوان تر است.

و بعد از این خواهید دانست که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم نخست خالدبن ولید را به سویشان فرستاد و او شش ماه در میان آنان ماند و به اسلام دعوت کرد ولی هیچ کس او را اجابت نکرد. سپس امام علیه السلام را فرستاد و در اوّلین روز همدان بر دست حضرت اسلام آورد. و این راست ترین گواه است بر اینکه سخن فاضل، تأثیر بیشتری بر سخن مفضول دارد هرچند که اقامت مفضول طولانی تر و دعوتش بیشتر باشد... و از این جا باطل بودن مقایسه آموزش امام علیه السلام با آموزش دیگری آشکار می شود؛ چه رسد به آموزش معاذ با آموزش ایشان. و چه نیکو حضرتش علیه السلام فرمود: «کسی از این

امّت با آل محمّـد علیهم السـلام مقایسه نمی شود و کسـی را همسان آنان نگردانـد آن که نعمتش را تا ابـد بر آنان گسترانـده است.»

امّا آن چه ابن تیمیّه در گفته اش ادّعا کرده است که «شـریح و دیگر بزرگان تابعان به دست معاذبن جبل فقیه شدنـد.» دروغی ناشایسته است که هیـچ کـدام از اولیـای ابن تیمیّه تصـحیح آن را بر پـایه ی اصول اهل سـنّت نتواننـد چه رسـد به راه امامیه. و آموزش دیـدن شـریح از معـاذ را کسـی جز علی بن مـدینی آن هم بـدون اطمینـان از آن، بلکه از گوینـده ی مجهـولی آن را حکایت کرده است. در کتاب «الإصابه» در شـرح حال شریح آمـده است: «ابن مدینی گفت: پنجاه و سه سال قضاوت کوفه را بر عهده داشت و هفت سال در بصره فرود آمد و گفته می شود: از معاذ هنگامی که در یمن بود آموخت.» (1)روشن است که این چنین امری تنهـا به گفته ی شخصـی مجهول ثـابت نمی شود؛ بلکه بـا کنکاش در کتاب های رجال و شـرح حال قرائنی به دست می آید که آن را نفی می کند، از جمله: ذکر نشدن معاذ در زمره ی کسانی که شـریح از آن ها روایت کرده است، که اگر از او فقه آموخته بود، قطعـاً نامش پیش از دیگران ذکر می شـد و حـدّاقل بایـد در میان آنان از او یاد می شـد و این است متن شـرح حـال ابن حبّـان از شـریح: «شـریح بن حـارث قاضـی کنـدی ملازم آنان است... کنیه اش ابوامیه است و گفته شـده: ابوعبـدالرّحمان. او قیـافه شـناس، شاعر و قاضـی بود و از عمربن خطّاب روایت می کرد. شـعبی از او روایت کرد. سال هفتاد و هشت یا هشـتاد و هفت درگذشت؛ در حالی که سـنّش یکصد و ده سال بود. و گفته شده: یک صد و بیست سال. مدّت هفتاد و پنـج سال قضاوت کرد که تنها سه سال در فتنه ی ابن زبیر از آن برکنار بود.» (2)و نووی گفت: «پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم را درک کرد ولی او را ملاقـات نکرد. و گفته شـده او را ملاقات کرد، ولی مشـهور گفته ی نخست است. یحیی بن معین گفت: در دوران

ص:746

1- 1) . الإصابه /2 144.

2- 2) . الثقات، نوشته ی ابن حبان /4 352.

پیامبر بود ولی از ایشان نشنید. از عمربن خطّاب، علی، ابن مسعود، زیدبن ثابت، عبدالرّحمان بن ابوبکر و عروهالبارقی روایت کرده است.» (۱)و ابن حجر گوید: «از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم مرسلاً و از عمر، علی، ابن مسعود، عروه البارقی و عبدالرّحمان بن ابوبکر روایت کرد.» (۲)و خزرجی گفت: «از بزرگان علما و باهوش ترین عالمیان بود، از علی و ابن مسعود روایت کرد و شعبی و ابووائل از او روایت کردند.» (۳)و ذکر نکردن معاذ در زمره ی کسانی که شریح از او روایت کرده است، قرینه ی بسیار روشنی است بر این که از او روایت نکرده است؛ چون اگر اندکی هم از او روایت کرده بود، نام برده می شد؛ چون ابن تیمّیه بر این دیدگاه است که کمی روایت دلیل بر گرفتن اندک است، پس هنگامی که اصلاً ذکر نشود بدین معنی است که ابداً از او دانش نگرفته است.

تمام آن چه آورده شد در مورد فقه آموزی شریح از معاذ می باشد.

امّا ادّعای فقه آموزی دیگر بزرگان تابعان از معاذبن جبل، ادّعای خالی از دلیل است که هیچ گوینده معروف یا مجهولی آن را بازگو نکرده است.

و امّا این گفته ابن تیمّیه: «هنگامی که علی وارد کوفه شد، شریح، در آن جا قاضی بود» نیز سخنی کاملاً بی فایده است، و کدام دلیل بر درستی قضاوت او در کوفه پیش از ورود امام علیه السلام به آن جا وجود دارد در حالی که چه بسیار جاهلانی که به قضاوت منصوب شدند؟ و اگر هم پذیرفتیم لیکن او از کسانی است که از امیرالمؤمنین علیه السلام روایت کرده است، همان گونه که دانستید. افزون بر این در مشکلاتی که برایش پیش می آمد به امام علیه السلام و عبیدهالسلمانی که از شاگردان امام بود، مراجعه می کرد... آن گونه که به زودی خواهی دانست، پس بی نیاز از دریافت از امام علیه السلام نبود، همان گونه که آن سه تن و بزرگان اصحاب بی نیاز نبودند.

ص:۷۴۷

۱- ۱) . تهذیب الأسماء واللغات /۱ ۲۴۳.

۲- ۲) . تهذیب التّهذیب /۴ ۳۲۶.

۳- ۳) . خلاصه ی تذهیب التّهذیب/ ۱۶۸.

پس گفته اش: «او و عبیدهالسلمانی به وسیله ی دیگری فقیه شدند» مردود است؛ چون فقه آموزی شریح از غیر امام علیه السلام ادّعای بی دلیل است، امّا تفقّه او از معاذبن جبل آن گونه که گمان می برد همان گونه که دانستید دلیلی بر آن ندارد، بلکه دلیل بر نبود آن است. امّا در مورد تفقّه او از غیر معاذ، آن غیر کیست؟

و امّا ادّعای تفقّه عبیدهالسلمانی از غیر امام علیه السلام از دروغ های شگفت انگیز است. به علّت اجماع علمای رجال بر تفقّه عبیده السلمانی از امام و عبداللّه بن مسعود. سمعانی گوید: «او از یاران علی و ابن مسعود است، حدیث او در صحیحین نقل شده است... واحمدبن عبداللّه عجلی گوید: عبیده سلمانی نابینابود و یکی ازیاران عبداللّه است که می خوانند وفتوامی دهند.واگربرای شریح اشکالی پیش می آمد می گفت: این جا مرد آگاهی از بنی سلمه است و آنان را نزد عبیده می فرستاد وابن سیرین بیشترین روایت راازاونقل کرده است و هرچه ابن سیرین از عبیده روایت کرده به غیر از رأی او، از علی است و به سال هفتاد و دو یا سه هجری درگذشت.» (۱)ونووی گفت: «او به مصاحبت علی مشهوراست. شعبی ونخعی وابوحصین وابن سیرین ودیگران ازاو روایت کردند، ساکن کوفه شد و به مدینه رفت و با علی در جنگ خوارج حضور داشت، و یکی از یاران ابن مسعود بود که می خواندند و فتوا می دادند، و اگر برای شریح چیز مشکلی پیش می آمد نزد عبیده می فرستاد...» (۲)و مزی گفت: «عجلی گفت: کوفی، تابعی وثقه است، دو سال پیش از وفات پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم اسلام آورد و پیامبر را ندید و از یاران علی و ابن مسعود بود و نابینا بود.

و اگر مشکلی برای شریح پیش می آمد نزد او می فرستاد. و هرچه ابن سیرین از عبیده روایت کرده از علی است جز رأیش.» (۳)و ابن حجر گفت: «از اصحاب علی و عبداللّه بود.» (۴)

۱- ۱) . الأنساب: السّلمانی.

۲- ۲) . تهذیب الأسماء و اللغات /۱ ۳۱۷ و در آن به جای «أرسل» «أرسلهم» آمده است.

۳- ۳) . تهذیب الکمال /۱۹ ۲۶۶.

۴- ۴) . تهذیب التهذیب /۷ ۸۴.

و نیز گفت: «علیّ بن مدینی او را از فقهاء، در زمره ی اصحاب ابن مسعود، برشمرده است.» (۱)پس روشن شد آن چه از فقه آموزی عبیده ی سلمانی از غیر امام علیه السلام آورده است، دروغی محض و بهتانی خالص است، چون تفقّه او جز از او بدون واسطه یا باواسطه ی شاگرد او عبداللّه بن مسعود نیست، لیکن فقه آموزی او از امام علیه السلام و همان گونه که آوردیم آموزش از او لازمه اش تشیّع و پیروی نیست و از این رو ملاحظه کنیم که این دو مرد بر مذهب امام علیه السلام نبودند، بلکه بعضی فتواهای آن دو در کوفه بر خلاف رأی ایشان بود. جز این که امام آن دو را به سبب پرهیز از فتنه و اختلاف ترک فرمود. در بخاری آمده است: «ما را حدیث کرد علی بن جعد، از شعبهبن ایّوب، از ابن سیرین، از عبیده از علی که گفت: قضاوت کنید آن گونه که قضاوت می کردید من از اختلاف اکراه دارم، تا مردم بر جماعت باشند، یا بمیرم آن گونه که یارانم مردند.» (۲)و شارحان بخاری آن را توضیح داده اند. ابن حجر گوید: «گفته اش: از علی که گفت: قضاوت کنید آن گونه که در روایت کشمیهنی است آن گونه که قضاوت می کردید. گفته شد: و در روایت حمادبن زید از ایّوب آمده است: آن به علّت گفته ی علی در فروش ام ولد است، که او و عمر نظرشان بود که فروخته نمی شود و این که او از این نظر برگشت و نظرش این شد که فروخته شوند. عبیده گفت: پس به او گفتم:

رأی تو و عمر در جماعت برای من محبوب تر است از رأی تو به تنهایی در جدایی.

پس علی گفت آن چه را که گفت. گفتم: از روایت حمادبن زید آگاه شدم، ابن منذر از علی بن عبدالعزیز از ابونعیم از او نقل کرده است و آن گاه عبیده به من گفت: علی نزد

۱- ۱) . تهذیب التهذیب ۷ / ۸۵.

۲- ۲) . صحیح بخاری /۵ ۸۱. فضیلت های یاران پیامبر، منقبت های علی.

من و شریح کسی را فرستاد و گفت: من اختلاف را دوست نمی دارم، پس قضاوت کنید آن گونه که قضاوت می کردید. آن را تا عبارت «یارانم مردند» آورده است. گفتند:

پس علی پیش از آنکه جماعتی باشد، کشته شد. گفته اش: من اختلاف را دوست ندارم، یعنی آن چه را که منجر به درگیری می شود. ابن الیقین گوید: یعنی مخالفت ابوبکر و عمر، و غیر او گفت: مراد مخالفتی است که منجر به نزاع و فتنه شود، و گفته اش بعد از آن، مؤیّد این است: تا این که مردم بر جماعت باشند...» (۱)پس دفع شد آن چه که با این گفته اش به دنبال آن بود: «دانش اسلام پیش از آمدن علی به کوفه، در مدائن منتشر شد.» از آن چه دانستید که دانش اسلام تنها از سوی باب مدینه العلم انتشار یافت، نه دیگری. و این که راهی به دانش پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم جز از این دَر نیست. هر کس به سویش رفت فرمان پیامبر را امتثال کرده است، و هر کس که به سویش نرود هلاک شد و زیان دید. و هر چه از این در بیرون آمد، دانش و نور و هدایت است و هر چه از غیر او باشد، نادانی و تاریکی و گمراهی است.

و به فضل الهی نقش و نگارهای ابن تیمیّه را کاملاً ویران کردیم و تمامی بافته هایش را در هم ریختیم و از گفته های ناحق او نه به اندازه ی نقیر (۲) و نه قطمیر (۳) را رها نکردیم، و سپاس فراوان خداوند را بر این.

۵- با سخن یوسف أعور درباره ی این حدیث

اشاره

یوسف أعور واسطی در «رساله اش» در ردّ بر شیعه درباره ی حدیث مدینه العلم چنین پاسخ داده است: «دومین حجّت رافضی ها به دانش، حدیث أنا مدینه العلم و علیّ بابها می باشد و پاسخ به آن نیز از چند وجه است:

یکی از آن ها: این حدیث متضمّن اثبات علم برای علی است و شکّی نیست که او دریای دانش ژرفی است که کسی به قعرش راه نمی یابد، اما متضمّن اثبات برتری او بر دیگری نیست، به دلیل ثابت بودن دانش به طور مساوی برای غیر او، بنا

۱- ۱) . فتح الباری ۷ / ۵۹. بنگرید: عمده القاری ۱۶ / ۲۱۸ و ارشاد السّاری ۶ / ۱۱۸.

۲- ۲) . نقیر: گودی کوچک بر پشت هسته ی خرما.

۳- ۳) . قطمیر: پوسته ی نازک میان خرما و هسته ی آن.

به فرموده ی پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم درباره ی گروه اصحاب: اصحابم همانند ستارگان هستند به هر کدام که اقتدا کردید، هدایت یافته اید. پس دانش برای همگی آنان اثبات شد.

دومین آن ها: بعضی اهل سنّت افزون بر این مقدار نقل می کنند و آن اینکه پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: من شهر دانشم و علی در آن است، و ابوبکر و عمر و عثمان دیوارها و ستون های آن هستند. و دَر فضایی خالی است، و دیوارها و ستون ها دیواره ی محیط می باشند، سپس برتری آن ها بر دَر ظاهر است.

سومین آن ها: اینکه در تأویل «عليٌّ بابها» گفته اند که یعنی در آن مرتفع است و بر این پایه احتجاج به آن برای رافضی ها باطل می شود.»

گویم: امّا وجه اوّل، پاسخش از چند وجه است:

دلالت حدیث بر برتری علم امام

اوّل که: حدیث «أنا مدينه العلم و عليٌّ بابها» متضمّن برتری علم امام علیه السلام بر دانش غیر اوست، نه بر اثبات علم برای ایشان علیه السلام ، آن گونه که اعور گمان برده است، چون پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم کسی را باب خودش قرار می دهد که به بالاترین مرتبه و برترین دانش نسبت به دیگران رسیده باشد که خود شهر دانش است و این کاملاً آشکار است.

دلالت آن بر احاطه داشتن بر دانش های پیامبر

و دومین آن ها: این حدیث دلالت دارد بر احاطه امیرالمؤمنین علیه السلام و علم او بر تمام دانش های پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم ، و در برتری دانش پیامبر کسی شک ندارد پس کسی که به تمام دانش های او دانا باشد، ضرورتاً دانش او بر دیگران برتری دارد.

دلالت آن بر اعلمیت

و سومین آن ها: این حدیث دلالت بر اعلميّت امام علیه السلام دارد، همان گونه که گروهی از بزرگان اهل سنّت به آن اعتراف کرده اند، مانند ابوبکر محمّدبن علی خوافی، و شهاب الدّین احمد، و ابن روزبهان شیرازی، و عبدالرؤف مناوی، و

ابن حجر مکّی، و غیر آنان؛ و بر شماست مراجعه به سخنان آنان و دیگران تا به گفته های نادرست اعور فریفته نشوید.

باطل بودن ادّعای مساوی بودن اصحاب در دانش

چهارم این که: این گفته او که: به دلیل ثابت بودن دانش برای غیر او به طور مساوی، از گفته های باطل آشکار است، چون وجود اختلاف در درجات دانش اصحاب از امور ضروری و غیر انکار نزد هر شخص فهمیده ای است؛ چه رسد به دانشمندان بزرگ.

حدیث «اصحابی کالنّجوم» ساختگی است

و پنجمین آن: احتجاج او به حدیث « اصحابم چون ستارگان هستند به هر یک اقتدا کردید، هدایت یافته اید» از مطالب شگفت انگیز است، این حدیث دروغ است، و بزرگان پژوهشگران از اهل سنّت به ساختگی بودنش حُکم داده اند، همان گونه که به تفصیل در بخش حدیث ثقلین دانستید، و در این جا به بخشی از گفته های قوم اشاره می کنیم:

۱ - نصّ گفته ی حافظ مغرب، ابوعمرابن عبدالبرّ قرطبی چنین است:

« مزنی در مورد فرمایش صلی الله علیه و آله و سلم «اصحابم مانند ستارگان هستند» گفت: اگر این خبر صحیح باشد، معنایش درباره ی آن چه از او نقل کردند و به آن شهادت دادند، بر ضدّ او خواهد بود، پس تمام آن ها ثقه و مورد اطمینان نسبت به آن چه آورده، می باشند و نزد من غیر این جایز نیست. و امّا درباره آن چه در این مورد به رأی خود گفته اند، اگر خودشان هم چنین عقیده ای داشته باشد، هرگز یکی دیگری را تخطئه نمی کرد و بعضی برخی دیگر را انکار نمی نمود، و هیچ یک از آنان به گفته ی صاحبش رجوع نمی کرد. پس تدبّر کن.

و از محمّدبن ایّوب رقی نقل شده که گفت: ابوبکر احمد بن عمر و بن عبدالخالق بزار گفت: از آن چه در دست عامّه و از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم روایت می شود، سؤال کردید، از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم روایت می کنند که فرمود: مثال اصحاب من چون ستارگان

است که بر هر کدام اقتدا کنند، هدایت یابند، گفت: و این سخن از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم صحیح نمی باشد. آن را عبدالرّحیم بن زید عمی از پدرش از سعید بن مسیّب از ابن عمر از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم روایت کرد. و شاید که آن را عبدالرّحیم از پدرش از ابن عمر روایت کرده باشد. و ضعیف بودن این حدیث از جهت عبدالرّحیم بن زید است؛ چون اهل علم در روایت کردن حدیث او سکوت اختیار کرده اند.

و هم چنین این سخن از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم ناپسند است، و با اسناد صحیح از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم روایت شده است: بر شماست به سنّت من و سنّت خلفای راشدین مهدیین بعد از من، پس آن را با دندان نگه دارید. و این سخن اگر ثابت شود، معارض حدیث عبدالرّحیم است، پس چگونه خواهد بود در حالی که ثابت هم نشده است.

و پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم بعد از خود، اختلاف میان اصحابش را روا نمی دارد. و خداوند داناتر است. این پایان سخن بزار است.

ابوعمر گفت: ابوشهاب خیّاط، از حمزه الجزری، از نافع، از ابن عمر روایت کرد. گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: اصحابم مانند ستارگان هستند پس گفته ی هر کدام را گرفتید هدایت یافتید. و این نمی تواند صحیح باشد و کسی که به آن احتجاج کند آن را از نافع روایت نمی کند و به هرحال گفته ی بزّار صحیح نیست؛ چون اقتدا به یکایک یاران پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم برای کسی است که نسبت به پاسخ پرسش ها نادان باشد و کسی که چنین حالتی داشته باشد، تقلید بر او واجب است و ایشان اصحابش را به اقتدای بعضی از بعضی دیگر فرمان نداد، هنگامی که تأویل روان جایز و ممکنی در اصول کردند؛ بلکه هر یک از آنان ستاره ای است که عامی نادان جایز است به او اقتدا کند در مورد آن چه در دینش به آن نیازمند است و به همین ترتیب دیگر دانشمندان از عموم مردم، و خداوند داناتر است.

و در این حدیث غیر از آن چه بزار ذکر کرده است، اسناد دیگری هم روایت شده است، از سلام بن سلیم که گفت: حدیث کرد ما را حارث بن غصین، از اعمش، از ابوسفیان، از جابر که گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: اصحاب من همانند ستارگان اند به هر کدام اقتدا کردید، هدایت یافتید. ابوعمر گفت: به این اسناد

حجّتی برپا نمی شود؛ چون حارث بن غصین ناشناخته است.» (۱)و این سخن از چندین وجه دلالت دارد بر باطل بودن حدیث ستارگان که بر هشیاران پوشیده نمی ماند.

۲ - ابن تیمیّه حرّانی گوید: «امّا گفته اش: اصحابم همانند ستارگان اند پس به هر یک اقتدا کنید هدایت یافته اید، این حدیث ضعیف است، و بزرگان حدیث آن را ضعیف دانسته اند. بزار گفت: این حدیثی است که صحّت صدور آن از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم ثابت نمی باشد، و در کتاب های حدیث مورد اعتماد نیست.» (۲)۳ - ابوحیّان محمّدبن یوسف غرناطی گفت: «زمخشری گوید: اگر بگویی:

چگونه قرآن بیانگر هر چیز است؟ گویم: مراد این است که هر چیز از امور دین را بیان کرده است، به گونه ای که نص بر بعضی از آن ها می باشد و احاله داده است به سنّت آن گونه که فرمان داده است به پیروی و اطاعت رسول خدا و گفته شده است:

«وَ ما یَنْطِقُ عَنِ الْهَوی » (۳)و این گونه بر اجماع برانگیخت : «وَ یَتَّبِعْ غَیْرَ سَبِیلِ الْمُؤْمِنِینَ » (۴) و رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم پیروی از اصحابش و اقتدا به آثارشان را پسندید با فرموده اش: اصحابم چون ستارگان اند به هر کدام اقتدا کردید، هدایت یافتید و آنان کوشیدند و قیاس کردند و راه های قیاس و اجتهاد را هموار کردند پس سنّت و اجماع و قیاس و اجتهاد مستند به تبیین کتاب شد، و از این رو، قرآن، تبیان برای هر

۱- ۱) . جامع بیان العلم /۲ ۸۹- ۹۰.

۲- ۲) . منهاج السنّه /۴ ۲۳۹.

۳- ۳) .نجم /۳.

۴- ۴) .نساء /۱۱۵.

چیز شد. تمام شد.

اینکه رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به پیروی از اصحابش و اقتدا به آثار ایشان راضی شد، حدیثی ساختگی است که به هیچ وجه صدور آن از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم ثابت نمی باشد.

نصّ گفته ی حافظ ابومحمّد علیّ بن احمدبن حزم در رساله اش درباره ی باطل کردن رأی و قیاس و استحسان و تعلیل و تقلید چنین است: و این خبر دروغ، ساختگی و باطل است و هرگز صحیح نمی باشد. و با اسناد به بزار صاحب مسند آورده که گفت: از آن چه روایت شده از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم که در دست عامّه است سؤال می کنید که فرمود: چه بسا که مثال اصحاب من مثل ستارگان یا چون ستارگان است به هر یک اقتدا کنند، هدایت یافته اند. و این سخن از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم صحیح نمی باشد، آن را عبدالرّحیم بن زید العمی از پدرش از سعیدبن مسیّب از ابن عمر از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم روایت کرده است. ضعف حدیث از سوی عبدالرّحیم حاصل شده است؛ چون اهل علم نسبت به روایت حدیث او سکوت اختیار کرده اند. و سخن نیز ناشناخته و ثابت نشده است و پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم اختلاف اصحابش را بعد از خودش مباح نمی داند. این متن گفته ی بزار بود و ابن معین گوید: عبدالرّحیم بن زید بسیار دروغگو، خبیث و بی ارزش است و بخاری گوید: او متروک است. و نیز حمزه آن را روایت کرده است و این حمزه ساقط و متروک است.» (1)۴ – و ابوالفضل عبدالرّحیم بن حسین عراقی گوید: «حدیث: یارانم چون ستارگان اند به هر کدام اقتدا کردید، هدایت یافته اید. دارقطنی در «الفضائل» و ابن عبدالبر در «العلم» از طریق خودش آن را از حدیث جابر، روایت کرده و گفته: این اسنادی است که حجّتی بر پا نمی دارد؛ چون حارث بن غصین ناشناخته است، و آن را عبدبن حمید در مسندش از روایت عبدالرّحیم بن زیدالعمی از پدرش از ابن مسیّب از ابن عمر روایت کرده است. بزار گوید: منکر است و صحیح نیست. و ابن عدی در «الکامل» از روایت حمزه بن ابوحمزه ی نصیبی با این لفظ روایت کرده است: «پس به قول هر یک عمل کردید»، به جای «اقتدا کردید» و اسنادش به جهت حمزه ضعیف است؛ چون او به دروغ گویی متّهم شده است و بیهقی در «المدخل» از حدیث عمر و از حدیث ابن عبّاس مانند آن را به وجه دیگری به طور مرسل روایت کرده و گفته است: متن آن مشهور و اسنادهایش ضعیف است و در این مورد اسنادی ثابت نشده است. و ابن حزم گوید: دروغ شمرده شده، ساختگی و باطل است. بیهقی گوید:

بعضی معنای آن را روایت می کنند.» (2)۵ – حافظ ابن حجر گوید: «(حدیث) اصحابم همانند ستارگان اند به هر کدام اقتدا کردید، هدایت یافتید. عبدبن حمید در مسندش از طریق حمزه ی نصیبی از

۱- ۱) . البحرالمحیط /۵ ۵۲۷- ۵۲۸.

۲- ۲) . تخریج احادیث المنهاج – خطّی است.

نـافع بـن عمر نقـل کرده است و حمزه واقعاً ضـعیف است. و دارقطنی در غرائب مالـک از طریـق جمیـل بن زیـد از مالـک از جعفربن محمّـد از پـدرش از جابر آن را روایت کرده است و جمیل شـناخته نشـده است و نه در حدیث مالك و نه کسانی که بالاتر از او هسـتند اصـلی نـدارد. و بزار از روایت عبدالرّحیم بن زید العمی از پدرش، از سـعیدبن مسیّب، از عمر آن را آورده اسـت، و عبـدالرّحیم بسیار دروغ گـو اسـت. و نیز از حـدیث انس آورده و اسـنادش واهی است. و قضـاعی در مسـند الشّـهاب خودش آن را از حـدیث اعمش از ابوصالح از ابوهریره روایت کرده است و در اسـنادش جعفربن عبدالواحد هاشـمی است که او بسـیار دروغ گـو می باشـد. و ابـوذر هروی در کتـاب السـنه آن را به طور منقطع روایت کرده از حـدیث منـدل از جویـبر از ضحّاك بن مزاحم و او در نهایت ضعف است.

ابوبکر بزار گوید: صـحّت این سـخن از پیامبر صـلی الله علیه و آله و سـلم ثابت نیست. و ابن حزم گوید: این خبر دروغ شمرده شده، ساختگی و باطل است. بیهقی در «الاعتقاد» به دنبال حدیث ابوموسـی اشـعری که مسلم آن را نقل کرده است با این لفظ آورده است: سـتارگان: امین های آسـمانیان هسـتند، پس اگر سـتارگان برونـد آن چه به آسـمانیان وعـده شده فرا می رسد. و اصحابم امین های امّتم هستند پس اگر اصحابم بروند، آن چه به امّتم وعده شده فرا می رسد. بیهقی گوید: در حدیثی موصول با اسنادی غیر قوی روایت شده است، یعنی حدیث عبدالرّحیم العمی، و در حدیثی منقطع، یعنی حدیث ضحّاك بن مزاحم نقل شـده: مَثَل اصـحابمماننـد سـتارگان در آسـمان است، هر کس یکی از سـتاره ها را گرفت، هدایت یافت. گفت: و آن حدیث صحیح که در این جا روایت کردیم، بخشی از معنای آن را می رساند.

گویم: بیهقی راست گفت، آن حـدیث درسـتی تشبیه اصـحاب به طور خـاص به سـتارگان را می رسانـد امّـا در مورد اقتـدا از حـدیث ابوموسـی چنین برنمی آیـد. آری ممکن است از هـدایت یافتن به سـتارگان اشاره ای به آن بر آید. و امّا ظاهر حدیث اشاره دارد به فتنه های پیش آمـده بعـد از پایان یافتن دوران اصـحاب از پوشانـدن سـنّت ها و ظاهرشـدن بـدعت ها و گسترش پراکندگی در سرزمین ها پس یاری

ص:۷۵۶

خواستن از خداوند است.» (۱)

دلالت نداشتن حدیث ستارگان بر مساوات

و ششم این که: حدیث «اصحابم چون ستارگان اند» علم را به طور مساوی برای اصحاب اثبات نمی کند، آن گونه که «اعور» گمان کرده است؛ بلکه اختلاف درجات دانش اصحاب آشکار است، آن گونه که شیخ علی قاری نیز در نص گفته اش آورده است و ان شاءاللّه پس از این خواهد آمد.

و ابراهیم بن حسن کردی کورانی در کتابش «النبراس» گوید: «خداوند متعال در کتابش جز به پیروی از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم را فرمان نداده و فرموده است: «قُلْ إِنْ کُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللّهَ فَاتَّبِعُونِی یُحْبِبْکُمُ اللّهُ » (۲) و فرمود: «فَآمِنُوا بِاللّهِ وَ رَسُولِهِ النَّبِیِّ الْأُمِّیِّ الَّذِی یُؤْمِنُ بِاللّهِ وَ کَلِماتِهِ وَ اتَّبِعُوهُ لَعَلَّکُمْ تَهْتَدُونَ » (۳) و فرمود: «ما آتاکُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَ ما نَهاکُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا» (۴) و فرمود: «مَنْ یُطِعِ الرَّسُولَ فَقَدْ أَطاعَ اللّهَ » (۵) و به پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «قُلْ إِنَّما أَتَّبِعُ ما یُوحی إِلَیَّ مِنْ رَبِّی ، هذا بَصائِرُ مِنْ رَبِّکُمْ وَ هُدیً وَ رَحْمَهٌ لِقَوْمٍ یُؤْمِنُونَ » (۶)پس پیروی پیامبر عین پیروی از آن وحی است که از پروردگارش بر او نازل می شود و لذا فرمود: «اتَّبِعُوا ما أُنْزِلَ إِلَیْکُمْ مِنْ رَبِّکُمْ وَ لا تَتَّبِعُوا مِنْ دُونِهِ أَوْلِیاءَ» (۷) پس فرمان داده شده به پیروی پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در مورد آن چه از سوی پروردگارش آورده و اطاعت کردن از او.

پس برمی گردیم به پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم تا ببینیم به چه ما را فرمان می دهد و از چه ما را نهی می فرماید، تا اوّلی را بگیریم و دومی را رها کنیم. پس او را دیدیم که می فرماید: هر آن چه در کتاب خداوند برایتان آورده شد، به آن عمل کنید و برای

۱- ۱) . التلخیص الحبیر ۴/ ۱۹۰- ۱۹۱.

۲- ۲) .آل عمران ۳۱/.

۳- ۳) .اعراف ۱۵۸/.

۴- ۴) .حشر ۷/.

۵- ۵) .نساء ۸۰/.

۶- ۶) .اعراف ۲۰۳/.

۷- ۷) .ا عراف ۳/.

کسی عذری در ترکش نیست. پس اگر در کتاب خدا نبود به سنّت گذشته ی من، پس اگر سنّتی نبود به آن چه اصحابم گفته اند، اصحابم به منزله ی ستارگان در آسمان هستند، پس از هر کدام گرفتید، هدایت یافتید. و اختلاف اصحابم برای شما رحمت است.

پس دانستیم که به ناچار باید به آن چه در کتاب خداوند بر آن نصّ آمده عمل شود و مخالف و ترک کننده ی عمل به آن، عذری ندارد و گمراه است. سپس اگر نصی درباره اش در کتاب نبود و در سنّت نصی بر آن بود عمل به آن واجب است، و مخالف خطاکار و گناه کار است. سپس اگر در این دو نصی بر آن یافت نشد، دیدیم که ما را به عمل کردن به گفته ی مجتهدین از صحابه احاله داده است. و همه ی آنان را صواب دانسته، آن جاکه در نصّ گفته اش آورده که عمل کننده به قول هر یک از آنان، هدایت یافته است. و پیرو هدایت یافته نخواهد بود جز این که پیروی شده بدون هر گونه شبهه ای خود هدایت یافته باشد و شباهت داشتن آنان به ستارگان، اشاره ای است به تفاوت درجات آنان در دانش. چون ستارگان هر چند که در اصل نور مشترک هستند که در تاریکی های زمین و دریا به آن ها هدایت می یابند؛ ولی تفاوت آن ها در درجات نور و اشراق و پرتوافکنی پوشیده نیست. و نیز بدین ترتیب اشاره کرده است که متفاوت بودن درجات آنان در نور علم، خللی در هدایت یافتن به وسیله ی آنان ایجاد نمی کند و نیز عمل کننده به گفته یکی از آنان که دارای کمترین دانش است، مهتدی است. همان گونه که متفاوت بودن درجات نوری ستارگان موجب هدایت نیافتن آن کس نمی شود که از ستاره ی دارای کمترین نور پیروی کرده است.

این مطلب را آن چه سجزی در «الإبانه» و ابن عساکر از عمر نقل کرده، توضیح می دهد که گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: از پروردگارم تبارک و تعالی درباره ی آن چه اصحابم در آن بعد از من اختلاف می کنند، پرسیدم. پس به من وحی فرمود: ای محمّد، اصحاب تو نزد من به منزله ی ستارگان در آسمان اند بعضی از بعضی دیگر نورانی ترند. پس هر کسی چیزی از آن چه در آن اختلاف دارند بگیرد، پس او نزد من بر هدایت است. تمام شد. و چه نیکو گوینده گفته است:

ص:۷۵۸

من تلق منهم تقل لاقیت سیّدهم مثل النجوم الّتی یسری بها الساری

هر کـدام از آنان را ملاقات می کنی، می گویی آقایشان را دیـدار نمودم همانند سـتارگانی که مسافران شب به آن ها حرکت می کنند

و سرورمان امام علی و دو فرزنـدش داخل در اصـحاب هسـتند همان گونه که پوشـیده نیست. پس دانستیم که تمام صـحابه با وجود تفاوت درجاتشان، در اصل هدایت یابی به وسیله ی آنان، مشترک می باشند.»

اثبات دانش برای همه ی اصحاب محال است

و هفتم این که: چگونه اعور می توانـد برای تمـام صـحابه اثبات دانش کنـد چه به صورت مساوی و چه به صورت متفاوت؟ و چه دلالتی در حدیث ساختگی نجوم بر آن است؟ و از این رو ملاحظه می کنی که کُردی حدیث را برای مجتهدین از صـحابه تنزّل می دهد و می گوید: «سـپس اگر نصـی بر آن در کتاب و سنّت وجود نداشته باشد، می بینیم که او ما را احاله داده است به عمل به گفته ی مجتهدین از صـحابه، و همه ی آنان را صواب شمرده است تا آن جا که نصّ فرمود که عمل کننده به گفته ی هر یک از آنان مهتدی خواهد بود.»

و نصراللّه کـابلی در «الصّواقع» هنگـام آوردن حـدیث سـتارگان گویـد: «مراد از اصـحاب کسـی است که صـبح و شـام ملازم حضـرت علیه السـلام بوده است، از مهاجرین و انصار و غیر ایشان. و در سـفر و حضر همراه ایشان بوده، و وحی را با تازگی از ایشـان دریـافت کرده و شـریعت و احکـام و آداب اسـلام را از ایشـان گرفته و ناسـخ و منسوخ را شـناخته است، ماننـد خلفـای راشدین و غیرشان، نه هر کسی که او را یک بار یا بیشتر دیده باشد.»

و امّا پاسخ به وجه دوم نیز از چند طریق ممکن است:

حدیث مدینه العلم از نقل های هر دو فرقه ثابت است

یک وجه آن که: حـدیث «من شـهر دانشم و علی در آن است» از طرق هر دو فرقه ثابت است، پس اعور نیز بایـد آن زیاده ای را که گمان برده بر اساس نقل های هر

دو فرقه ثابت کند؛ ولی تا پایان دهر او را راهی نیست.

آن اضافه گمان برده شده یک نقل مورد اطمینان هم ندارد

وجه دوم: آیا در توان اعور هست که برای این اضافه ای که برای حـدیث گمان برده، از اهل مذهب خودش یک نقل بیاورد؟ به این کار هم نیز راهی ندارد. و حتّی یکی از دانشـمندان اهل سنّت هم این اضافه را اثبات نکرده است. و هر کسی ادّعا دارد بیان آن هم بر عهده ی خود اوست.

و چه کسی آن را روایت کرد؟

و وجه سوم این که: اعور می بایست حدّاقل بعضی از راویان این اضافه و کتاب های ناقلان آن را نام می برد، و آنان را که آن را در کتاب هایشان نقل کرده اند، تا در احوالشان بنگریم و به لفظها و گفته های آنان مراجعه کنیم.

اگر ثابت هم شود بر امامیّه حجّت نیست

و وجه چهارم این که: به فرض که اعور نام نقل کننـدگان این اضافه را آورده باشد، و ادّعا کند که آنان از بزرگان اهل سنّت می باشـند، روشن است که حدیث خصم از نقل های خود، بر طرف دیگر در مقام احتجاج، حجّت نیست و الزام او به آن جایز نیسـت، پس چـه رسـد بـه اضـافه کردن بعضـی از جاعلاـن دروغ گـو بـه حـدیثی که به طرق معتـبر نزد همه مسلمانان از سیّد المرسلین روایت شده است.

اصل در این زیاده و اقوالی درباره ی آن و واضع آن

اصل و اساس در این زیاده، کیست؟ و نظر پیشوایان حدیث درباره ی آن و کسی که آن را ساخته است چیست؟

سیوطی گویـد: «ابن عساکر در تاریخش گفت: ما را خبر داد ابوالحسن بن قبیس، از عبدالعزیزبن احمد، از ابونصـر عبدالوهّاب بن عبداللّه بن عمر

مری، از ابوالقاسم عمربن محمّدبن حسین کرخی، از علیّ بن محمّدبن یعقوب برذعی، از احمدبن محمّدبن سلیمان قاضی القضاه، از پدرم، ازحسن بن تمیم بن تمام، از انس مرفوعاً: من شهر دانشم و ابوبکر و عمر و عثمان دیوارها و علی در آن است، هر کس دانش را خواهد، باید نزد آن در درآید.

ابن عساکر گوید: جداً نادرست است اسناداً و متناً.

و ابن عساکر گفت: ما را خبر داد ابوالفرج غیث بن علی الخطیب، از ابوالفرج اسفراینی که گفت: ابوسعد اسماعیل بن مثنی استرآبادی در دمشق موعظه می کرد، پس مردی به پا خاست و گفت: ای شیخ چه می گویی در مورد فرموده ی پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم : «من «شهر دانشم و علی در آن است»؟ گفت: لحظه ای سر به زیر افکند و پس از آن سرش را بلند کرد و گفت: آری این حدیث را به طور کامل کسی نمی داند جز آنکه در صدر اسلام بوده است. جز این نیست که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: من شهر دانشم و ابوبکر پایه و عمر دیوارها و عثمان سقف و علی در آن است.

گفت: حاضران آن را نیکو شمردند در حالی که او آن را تکرار می کرد. سپس از او پرسیدند که اسنادش را نقل کند، پذیرفت؛ ولی برایشان نقل نکرد.

سپس استادم ابوالفرج اسفراینی گفت: پس از مدّتی این حدیث را در «رساله ای» آن گونه که ابن مثنی نقل کرده است دیدم. پایان یافت.» (1)از این سخن برمی آید که این زیاده در حدیث «من شهر دانشم و علی در آن است» را اسماعیل استرابادی ساخته است. و این با گفته ی ابوالفرج منافاتی ندارد که بعد از مدّتی این حدیث را در «رساله ای» دیده آن گونه که اسماعیل بن مثنی استرابادی آورده است، با این احتمال که نویسنده ی «آن رساله» آن را از همین استرابادی شنیده است، و از این رو ابن حجر این حدیث را گواهی بر اتّهام اسماعیل استرابادی آورده و گوید:

«درباره ی اسماعیل بن علی بن مثنیّ استرابادیِ واعظ، ابوبکر خطیب چنین

۱- ۱) . اللآلی المصنوعه فی الأحادیث الموضوعه /۱ ۳۳۵.

نوشته است: او ثقه نیست. و ابن طاهر گفت: حدیث او را در بیت المقدس و پیش رویش پاره کردند. و در تاریخ خطیب درباره اش آمده است: ما را حدیث کرد پدرم، از محمّدبن اسحاق رملی، از هشام بن عمّار، از اسماعیل بن عیاش، از بحیربن سعد، از خالد، از شدّادبن اوس، مرفوعاً که گفت: شعیب از محبّت خداوند گریست تا نابینا شد. پس حدیث را آورده و در آن است: لذا موسی کلیم را خادم تو قرار دادم.

گویم: «این حدیث باطل است و اصلی ندارد. پایان یافت. واحدی نیز آن را در تفسیرش روایت کرده است از ابوالفتح محمّدبن علی مکفوف، از علیّ بن حسن بن بندار پدر اسماعیل، پس اسماعیل از پذیرش آن تبرئه شد، و این جنایت بر عهده ی پدرش قرار گرفت که خواهد آمد.

با این همه اسماعیل متّهم است. غیث بن علی صوری گفت: بیش از یک بار مرا حدیث کرد سهل بن بشیر با این لفظ که گفت: اسماعیل در دمشق موعظه می کرد.

مردی نزد او به پا خاست و درباره ی حدیث «أنا مدینه العِلم و علیٌ بابُها» از او سؤال کرد. گفت: این مختصر است و نقل کامل آن چنین است: من شهر دانشم و ابوبکر پایه و عمر دیوارها و عثمان سقف و علی در آن است. گفت: از او خواستند که اسنادش را برایشان بیاورد، به آنان وعده اش را داد.

خطیب گفت: از او محل تولّدش را پرسیدم. گفت: سال ۳۷۵ در اسفراین متولّد شدم و در محرّم سال ۴۴۸ درگذشت.

و ابوسعدابن سمعانی در «الأنساب» گفت: به او کذّاب بن کذّاب گفته می شد.

سپس از عبدالعزیز نخشبی نقل کرد که گفت: و حدیث کرد از شافع بن ابوعوانه، و ابوسعدابن ابوبکر اسماعیلی، و حاکم و سلمی، و ابوالفضل خزاعی و غیر آنان. و او داستان می ساخت و دروغ می گفت. و در چهره اش سیمای پرهیزکاران نبود. نخشبی گفت: در مکّه بر ابونصر عبیدالله بن سعید سجزی وارد شدم و درباره اش سؤال کردم گفت: این کذّاب بن کذّاب است از او نوشته نمی شود و ارزشی ندارد. گفت: و در مورد حدیث او و پدرش برایم روشن شد که متن هایی ساختگی را بر اسنادهای

احادیث صحیح می نشاند، و در روایت مورد ثقه نبود.» (۱)و این متن کامل نوشته ی سمعانی در شرح حال این مرد است: «ابوسعد اسماعیل بن علی بن حسین بن بنداربن مثنی تمیمیِ استرابادیِ عنبری از شهروندان استراباد. گفته شده است: او بسیار دروغ گو پسر بسیار دروغگو است، از پدرش روایت می کند، و پدرش ابوالحسن نیز از بسیار دروغ گویان است. به شام و عراق و حجاز مسافرت کرد و از استادان بسیاری روایت نمود؛ مانند: ابوعبداللّه محمّدبن اسحاق رملی و ابن کرمون انطاکی. فرزندش ابوسعد و ابومحمّدبن اسماعیل بن کثیر استرابادی از او روایت کردند، و گمان دارم این آخرین کسی بود که از او روایت کرد.

ابومحمّد عبدالعزیزبن محمّدبن نخشبی گفت: ابوسعداسترابادی تمیمی بسیار دروغگو و پدرش نیز بسیار دروغگو است. از ابوبکر جارودی روایت می کند، و این جارودی از یونس بن عبدالأعلی و همردیفان او که بعد از سال دویست و شصت مُردند، روایت می کند. ابوالحسن بن مثنی از او، از هشام بن عمّار روایت کرد، و بر او دروغ بست چیزی را که خودِ او جرأت آن دروغ را نداشت، روایت از او جز بر وجه تعجّب روا نمی باشد.

ابوسعد گفت: پدرم در آمل متولّد شد و اصلش از بصره است گمان می کنم یک صد و یازده سال زندگی کرد، آن گونه که شنیدم. فقه را نزد ابواسحاق مروزی خواند. ابوبکربن مجاهد مقری، ابوالحسن اشعری، نفطویه، غلام ثعلب، ابوبکر شبلی و دیگرانی از بزرگان علما را درک کرد. در رجب سال چهارصد در استراباد درگذشت. و پسرش ابوسعد تمیمی از پدرش و از شافع بن محمّدبن ابوعوانه ی

۱- ۱) . لسان المیزان ۱/ ۴۲۲.

اسفراینی، ابوعبّاس نابینای رازی، ابوسعدبن ابوبکر اسماعیلی، ابوعبداللّه بن بیّع حافظ، ابوعبدالرّحمان سلمی، ابوالفضل محمّدبن جعفر خزاعی و غیر آنان، حدیث نقل کرد.

عبدالعزیزبن محمّد نخشبی حافظ، و احمدبن علی بن ثابت خطیب حافظ، از او روایت کردند. خطیب گوید: برای حج نزد ما به بغداد آمد، یک حدیث مسند نادرست از او شنیدم. نخشبی در معجم استادانش او را نام برده و گفته است:

ابوسعدبن مثنی تمیمی، و در تمیمی بحث است. استادی بسیار دروغگو پسر بسیار دروغ گو، داستان می سرود و بر خداوند و پیامبرش دروغ می بست. ثروت می اندوخت و بر چهره اش سیمای اسلام نبود. بر شیخ ابونصر عبیداللّه بن سعید سجزی دانشمند در مکّه وارد شدم، درباره ی او سؤال کردم گفت: او بسیار دروغ گو پسر بسیار دروغ گوست، از او چیزی نوشته نمی شود و ارزشی ندارد. این مطلب از حدیث او و حدیث پدرش روشن شد. متن های ساختگی را بر اسنادهای صحیح ترکیب می کرد و به خداوند از خذلان پناه می بریم. ابوبکر خطیب پس از روایت دو حدیث و دو بیت شعر از او، از طاهر خثعمی از شبلی، گوید: این تمام چیزی است که در بغداد از ابوسعد شنیدم. و در روایت مورد ثقه نبود، سپس در بازگشتم از حج سال ۴۴۶ او را در بیت المقدس ملاقات کردم. از گروهی برایم حدیث کرد و از محلّ تولدش پرسیدم گفت: در اسفراین سال ۳۷۵ متولّد شدم. او در محرّم سال ۴۴۸ در بیت المقدس مُرد.» (۱)پس او همان کسی است که آن زیاده را ساخته است، و این حال اوست. و اعور این افزوده را با اختلافی در لفظ آن آورده است، یا از خودش یا از یکی دیگر از بسیار دروغ گویان؛ ابوشکور سلمی آن را با لفظ دیگر آورده و گفته است:

«گفتار پنجم در برتری دادن بعضی اصحاب بر بعضی دیگر. اهل سنّت و جماعت گفتند: برترین آفریده بعد از پیامبران و فرستادگان و فرشتگان علیهم السلام ابوبکر سپس عمر سپس عثمان سپس علی بودند. و از ابوحنیفه روایت شد که گفت:

برتری دادن شیخین و دوست داشتن دو داماد از سنّت است. و از او روایت شد که گفت: بر تو است که ابوبکر و عمر را برتر بدانی. و عثمان و علی را دوست داری. و

۱- ۱) . الأنساب/ التمیمی.

در روایتی: و علی و عثمان را دوست داری. و با این سخن برتری علی بر عثمان را نخواسته است؛ چون ترتیب در نام بردن موجب ترتیب در حکم نمی شود. و از گروهی از فقیهان روایت شده که گفتند: کسی را در گفتار درباره ی اصحاب نیکوتر از ابوحنیفه نیافتیم. و برای آنکه از علیّ بن ابی طالب روایت کرد که: در کوفه بر منبر بود که پسرش محمّدبن حنفیّه گفت: بعد از پیامبرمان علیه السلام چه کسی بهترین این امّت است؟ گفت: ابوبکر. گفت: سپس چه کسی؟ گفت: عمر. گفت: سپس چه کسی؟ گفت: عثمان. گفت سپس چه کسی؟ پس علی ساکت شد. سپس گفت: اگر خواستم به چهارمی شما را آگاه می کردم و ساکت شد. پس محمّد گفت: شما؟ گفت: پدرت مردی از مسلمانان است و از پیامبر علیه السلام روایت شد: من شهر دانشم و ابوبکر پایه و عمر دیوارها و عثمان سقف و علی در آن است.» (۱)ان شاءاللّه بخشی از این گفته در این باب، در ردّ لغزش های ابن حجر خواهد آمد.

دلالت این زیاده بر خلاف مرام آنان

و وجه پنجم این که: این افزوده ی ساختگی بر خلاف خواسته ی سازنده اش دلالت دارد و بر ضدّ کسی است که به آن احتجاج کند، چون آن سه نفر که دیوارهای شهر و پایه هایش هستند به این معنی است که حایل و مانع هستند از واردشدن به شهر، و کسی که از رسیدن امّت به شهر دانش جلوگیری کند، شایستگی امامت ندارد. لیکن اعور، قلبش کور گشته و به تأویل معنی این زیاده پنداری، متفطّن نشده است.

و یکی از دانشمندان اهل سنّت در شرح حدیث « أنا مدینه العلم و علیّ بابها.» به آن چه ما آوردیم، اشاره کرده، در بخش نام های امام علی علیه السلام ، و گفته است:از جمله آن ها: باب مدینه است، از علی نقل شده که گفت:

۱- ۱) . التمهید فی بیان التّوحید – القول الخامس من مباحث النبوّه.

رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: من شهر علمم و علی در آن است، پس هر کس دانش را خواهد، باید از درش وارد شود. طبری به نقل ابوعمر آن روایت کرد. و امام فقیه مذکور آن را آورده و همان گونه که در حدیث است گفته است.

و بدان که دَر، حایل و مانع واردشدن به خانه را برمی دارد. پس هر کس بخواهد از غیر درها وارد خانه ها شود، ورود بر او مشکل و سخت می گردد، هم چنین است کسی که جویای دانش باشد و آن را از علی و بیان او برنگیرد که به مقصود نمی رسد. او دارای دانش و خرد و بیان بود. چه بسا کسی عالم است ولی بر بیان و فصاحت توانا نیست و علی در میان اصحاب به این امر مشهور بود. پس دانش و روایت و استنباط آن از علی خواسته می شود. در دانش به اجماع اصحاب (رسول خدا) به او مراجعه می شد، و حکم و فتوایش مورد اطمینان بود و اصحاب همگی در هر مشکلی به او مراجعه می کردند و از او پیشی نمی گرفتند و بر این پایه عمر گفت: اگر علی نبود عمر حتماً به هلاکت می رسید.» [(۱)](#)سپس گفته ی اعور: «دَر فضایی خالی است، و دیوارها و ستون ها یک سوی محیط می باشد و برتری آن ها بر دَر ظاهر است.» سخنی سفیهانه است و او در آن چه می گوید تعقّل نمی کند، چون اوّلاً اینکه دَر فضای خالی باشد، ممنوع است. و دوم اگر آن را هم بپذیریم، خود یکی کمال برای اوست و نقصی نیست؛ چون رسیدن به آن شهر متوقّف بر آن است که دَر دارای فضایی باشد، بر خلاف دیوارها و رکن ها که مانع برای رسیدن و حایلی برای ورود هستند و بطلان ترجیح مانع از داخل شدن (دیوارها)، بر سبب ورود (یعنی باب) از واضح ترین واضحات است.

امّا پاسخ وجه سوم نیز از چند وجه است:

تأویل لفظ «علی» کار خوارج است

یکی این که: تأویل «علی» در فرمایش حضرتش صلی الله علیه و آله و سلم : «أنا مدینهالعلم و علیّ بابها» از زشت ترین تحریف ها و گمراهی ها و از جمله کارهای خوارج و ناصبی ها

۱- ۱) . توضیح الدّلائل بتصحیح الفضائل دست نویس است.

می باشد و کسی که کمترین وجه محبّت اهل البیت علیهم السلام را داشته باشد، به آن راضی نمی شود. و متن گفته ی ابومحمّد احمدبن علی عاصمی در «زین الفتی» است که غرض از این تأویل «بدگویی درباره مرتضی و پایین آوردن رتبه ی او» می باشد که پیشتر گفته اش آمد.

این بر خلاف چیزی است که مردم فهمیدند

دوم این که: این تأویل تخطئه فهم تمام مردم از این حدیث شریف است، همان گونه که علّامه محمّدبن اسماعیل بن صلاح امیر به آن تصریح کرده است که خواهد آمد.

این تأویل را حدیث هایی که در منقبت های امام می آوردند، باطل می کند

و سوم این که: این تأویل، به معنای سفیه و نادان شمردن گروه های بسیاری از بزرگانِ دانشمندان و پیشوایانِ حدیث است؛ آنان که حدیث «أنا مدینهالعلم و علیّ بابها» را ضمن منقبت ها و فضایل امیرالمؤمنین علیه السلام آورده اند. آیا عاقلی از اهل سنّت به نادان و گمراه شمردن این بزرگان و ماهران در حدیث، راضی می شود؟

ساختن آن زیاده در حدیث دلیلی بر باطل بودن تأویل آن است

و چهارم این که: اگر مراد از لفظ «علی» در حدیث «مرتفع» باشد، نه آقای ما امیرالمؤمنین علیه السلام ، پس چرا آن نیرنگ ها و تکلّف ها در ردّ این حدیث به کار برده شد؟ و چرا بعضی افزوده ای بر آن ساختند که آن شیخ ها دیوارها و رکن های آن شهر گردند؟ این حدیث از فضیلت های امام علیه السلام است و از این رو نام شیخ های سه گانه را به آن تزریق کردند تا فضیلت ویژه ای برای او نباشد، پس آنان را دیوارها و رکن ها قرار دادند همان گونه که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم او را دَر قرار داد. و از شگفتی ها جمع کردن میان این دو مطلب توسط اعور است، آن جا که در وجه دوم به این افزوده ی ساختگی ادّعا شده احتجاج کرده، و در وجه سوم به این تأویل باطل در آویخته است.

ص:۷۶۷

طعن بعضی از آنان درباره ی سند این حدیث، دلیل به باطل بودن تأویل آن است

و پنجم این که: این حدیث از فضیلت های مولایمان امیرالمؤمنین علیه السلام است؛ اگر لفظ «علی» در آن به معنی «مرتفع» بود، ضرری برای آن سه نفر و خلافتشان در بر نداشت، ولی بعضی از متعصّبین آنان درباره ی سند این حدیث طعن کرده اند و این دلیل دیگری بر آن است که «علی» در این حدیث نام آن امام علیه السلام است. و تأویل آن به «مرتفع» باطل است حتّی نزد این بدگویان درباره ی سندش، علی رغم روایت کردن و اثباتش توسّط پیشوایان مطمئن.

فرمایش امام:

«أنا باب المدینه»

و ششم این فرمایش امام علی علیه السلام در خطبه ای است که ابوسالم کمال الدّین محمّدبن طلحه ی شافعی روایت کرده است - «أنا باب المدینه» - و متن خطبه چنین است: «با نقل صحیح و کشف صریح نزد علمای طریقت و بزرگان حقیقت ثابت شده است که امیرالمؤمنین علیّ بن ابی طالب در کوفه بر منبر به پا خاست و خطبه خواند و فرمود:

بسم اللّه الرحمن الرحیم؛ الحمد للّه بدیع السماوات والارض و فاطرها و ساطح المدحیات و وازرها، و مطوّد الجبال و قافرها و مفجر العیون و نافرها و مرسل الریاح و زاجرها، و ناهی القواصف و آمرها، و مزیّن السماء و زاهرها، و مدبّر الافلاک و مسیّرها، و مقسّم المنازل و مقدّرها، و منشیء السّحاب و مسخّرها و مولج الحنادس و منوّرها و محدث الاجسام و مقررها و مکور الدهور و مکرّرها و مورد الامور و مصدرها و ضامن الارزاق و مدبّرها و محی الرفات و ناشرها.

احمده علی آلائه و توافرها و أشکره علی نعمائه و تواترها و أشهد أن لا اله الا اللّه وحده لا شریک له شهاده تؤدّی الی السلامه ذاکرها، و تؤمّن من العذاب ذاخرها و أشهد أن محمّداً صلی الله علیه و آله و سلم الخاتم لما سبق من الرسل و فاخرها، و رسوله الفاتح لما استقبل من الدعوه و ناشرها، أرسله الی أمّه قد شعر بعباده الاوثان شاعرها، فأبلغ صلی الله علیه و آله و سلم فی النصیحه وافرها، و أنار منار أعلام الهدایه و منابرها و

محا بمعجز القرآن دعوه الشيطان و مکائرها و أرغم معاطیس غواه العرب و کافرها حتّی أصبحت دعوته الحق بأوّل زائرها و شریعته المطهّره الی المعاد یفخر فاخرها صلی الله علیه و آله و سلم الدوحه العلیا و طیب عناصرها.

أیّها الناس سار المثل و حقق العمل، و تسلّمت الخصیان و حکّمت النسوان و اختلفت الاهواء و عظمت البلوی و اشتدّت الشکوی و استمرت الدعوی و زلزلت الارض و ضیّع الفرض، و کتمت الامانه و بدت الخیانه، و قام الادعیاء و نال الاشقیاء و تقدّمت السّفهاء و تأخّر الصلحاء و ازورّ القرآن و احمرّ الدبران و کملت الفتره و درست الهجره و ظهرت الافاطس فحسمت الملابس یملکون السرائر و یهتکون الحرائر و یجیئون کیسان و یخربون خراسان فیهدمون الحصون و یظهرون المصون و یفتحون العراق بدم یراق فآه آه ثم آه لعریض الافواه و ذبول الشفاه...

أنا سرّ الاسرار، أنا شجره الانوار، أنا دلیل السّماوات أنا أنیس المسبّحات أنا خلیل جبرائیل، أنا صفی میکائیل، أنا قائد الاملاک، انا سمندل الافلاک، أنا سریر الصّراح أنا حفیظ الالواح أنا قطب الدیجور، أنا بیت المعمور، أنا مزن السّحائب أنا نور الغیاهب أنا فلک اللجج أنا حجّه الحجج أنا مسدّد الخلائق أنا محقق الحقائق أنا مؤوّل التأویل أنا مفسّر الانجیل أنا خامس الکساء، أنا تبیان النّساء أنا ألفه الایلاف أنا رجال الاعراف، أنا سرّ ابراهیم أنا ثعبان الکلیم، أنا ولی الاولیاء أنا وارث الانبیاء، أنا أوریا الزبور أنا حجاب الغفور، أنا صفوه الجلیل أنا ایلیاء الانجیل، أنا شدید القوی أنا حامل اللواء، أنا امام المحشر أنا ساقی الکوثر، أنا قسیم الجنان أنا مشاطیر النیران، أنا یعسوب الدین أنا امام المتقین، أنا وارث المختار أنا طهر الاطهار، أنا مبید الکفره أنا ابوالائمه البرره، أنا قالع الباب أنا مفرّق الاحزاب، أنا الجوهره الثمینه أنا باب المدینه...» (1)و شهاب الدّین احمد در ذکرکردن نام های امام علیه السلام گوید:

«و از آن جمله، فاروق است که حدیثش پیش از آن آمد، و من با دستخط یکی از سروران دانشمند و بزرگ دیدم که نوشته اش بدین گونه است: از آن چه امیرالمؤمنین و پیشوای پرهیزکاران علیّ بن ابی طالب روی منبر فرمود:

۱- ۱) .ینابیع المودّه / ۴۸۸-۴۸۶.

أنا النون و القلم و أنا النور و مصباح الظلم، أنا الطريق الاقوم أنا الفاروق الاعظم، أنا عيبه العلم أنا أوبه الحكم، أنا النبأ العظيم أنا الصراط المستقيم، أنا وارث العلوم أنا هيولى النجوم، أنا عمود الاسلام، أنا مكسر الاصنام، أنا ليث الزّحام، أنا أنيس الهوام، أنا الفخّار الافخر أنا الصدّيق الاكبر، أنا امام المحشر أنا ساقى الكوثر، أنا صاحب الرايات أنا سريره الخفيات، أنا جامع الايات أنا مؤلف الشتات، أنا مفرّج الكربات، أنا دافع الشقاه أنا حافظ الكلمات، أنا مخاطب الاموات أنا مزيل الشبهات أنا صنيعه الغزوات، أنا صاحب المعجزات، أنا الزمام الاطول أنا محكم المفصل، أنا حافظ القرآن، أنا تبيان الايمان، أنا قسيم الجنان أنا مشاطير النيران، أنا مكلم الثعبان أنا حاطم الاوثان، أنا حقيقه الاديان أنا عين الاعيان، أنا قرن الاقران، أنا مذلّ الشجعان أنا فارس الفرسان، أنا سؤال متى أنا الممدوح بهل أتى أنا شديد القوى، أنا حامل اللواء أنا كاشف الردى، أنا بعيد المدى أنا عصمه الورى أنا ذكى الوغى أنا قاتل من بغى، أنا موهوب الشذى أنا إثمد القذى أنا صفوه الصفا أنا كفو الوفا، أنا موضّح القضايا أنا مستودع الوصايا، أنا معدن الانصاف أنا محض العفاف أنا صواب الخلاف أنا رجال الاعراف، أنا سور المعارف، أنا معارف العوارف، أنا صاحب الاذن أنا قاتل الجن، أنا يعسوب الدين و صالح المؤمنين و إمام المتقين، أنا أول الصدّيقين أنا الحبل المتين أنا دعامه الدين، أنا صحيفه المؤمن أنا ذخيره المهيمن أنا الإمام الأمين أنا الدرع الحصين، أنا الضّارب بالسيفين أنا الطاعن بالرمحين أنا صاحب بدر و حنين، أنا شقيق الرسول أنا بعل البتول أنا سيف اللّه المسلول، أنا أُوام الغليل أنا شفاء العليل، أنا سؤال المسائل أنا نجعه الوسائل، أنا قالع الباب أنا مفرّق الاحزاب، أنا سيّد العرب أنا كاشف الكرب، أنا ساقى العطاش أنا النائم على الفراش، أنا الجوهره الثمينه أنا باب المدينه...» (1)و نيز در «توضيح الدلائل» است: «پادشه دانشمندان در دوران خويش، و برهان عرفا در زمان خود: استاد پيشوا، امام بزرگان بزرگوار، مفتى مردمان، عزّالدين عبدالعزيزبن عبدالسّلام از زبان حال نخستين اصحاب بدون هر سخنى، و برترين

١- ١) .توضيح الدلائل -دست نويس. ترجمه اين قسمت ذيل شماره (٨٢) از بخش سند حديث مدينه العلم آمد.

دوستان هنگام شمارش نیکی ها علی ولیّ اللّه در زمین و آسمان که در حال از او بهره مند شویم، فرمود:

یـا قوم نحن اهـل البیت عجنت طینتنـا بیـد العنایه فی معجن الحمایه بعـد أن رشّ علیها فیض الهـدایه، ثمّ خمرت بخمیره النبوّه و سقیت بـالوحی و نفـخ فیهـا روح الأـمر، فلاـ أقـدامنا تزلّ و لاـ ابصارنا تضلّ و لا أنوارنا تقلّ. و إذا نحن ضـللنا فمن بالقوم یـدلّ الناس؟ من أشـجار شتّی و شـجره النبوّه واحده، محمد رسول اللّه صـلّی الله علیه و آله و بارک و سلّم أصلها و أنا فرعها و فاطمه الزهراء ثمرها و الحسن و الحسـین أغصانها، أصـلها نور و فرعها نور و ثمرها نور و غصنها نور، یکاد زیتها یضیء ولو لم تمسسه نار نور علی نور، یا قوم، لمّا کانت الفروع تبنی علی الأصول بنیت فصل فضـلی علی اطیب اصـلی، فورثت علمی عن ابن عمّی و کشـفت به غمّی، تابعت رسولاً أمینا و ما رضیت غیر الاسلام دیناً، فلو کشف الغطاء ما ازددت یقینا و لقد توّجنی بتاج: من کنت مولاه فعلیّ مولاه، و منطقنی بمنطقه: أنا مدینه العلم و علیّ بابها و قلّدنی بتقلید: أقضاکم علی. و کسانی حلّه:

أنا من علی و علیّ منّی. عجبت منک أشغلتنی بک عنّی أدنیتنی منک حتّی ظننت أنّک أنّی

و کما أنه لا نبیّ بعده کذلک لا وصیّ بعدی، فهو خاتم الأنبیاء و أنا خاتم الخلفاء...» (۱)

احتجاج امام علیه السلام به این حدیث در روز شوری

و هفتمین وجه از وجه هـای باطـل بودن این تأویـل، احتجـاج امام علیه السـلام به حـدیث « أنا مـدینه العلم و علیّ بابها» در روز شوری است، که ضـمن دیگر فضیلت ها در آن روز با آن ها بر اصحاب شوری احتجاج فرمود. و مردم به تمام آن چه احتجاج فرمود و آنان را سوگند داد، اذعان کرده اند و اگر مراد از «علی» در این حدیث «مرتفع» و نه

۱- ۱) .ترجمه این قسمت ذیل شماره (۵۷) از بخش سند حدیث مدینه العلم آمد.

نـام امـام علیه السـلام بـود هرگز به آن احتجـاج نمی فرمـود همـان گـونه که روشن است. و اگر هم احتجـاج می فرمود، مردم سخنش را رد کرده، می گفتنـد که مراد از «علیّ»، «مرتفع» است. و آن مناشـده را جمـال الـدّین عطاءاللّه محـدّث شـیرازی، در کتابش، «روضهالأحباب» از بعضی کتاب های تاریخ روایت کرده است.

استدلال ابن عبّاس به این حدیث

و هشتم: روایتی است که جمال الدّین محدّث شیرازی نیز آن را آورده است که ابن عبّاس به حدیث «من شهر دانشم و علی در آن است» در گفت وگویی که با عایشه دارد، احتجاج نمود و عایشه در برابر استدلال او سکوت کرد.

احتجاج عمروبن عاص با معاویه به این حدیث

و نهم: حدیث «من شـهر دانشم و علی در آن است» از جمله منقبت های امام آورده شده است که عمروبن عاص در نامه ای به معاویه به آن احتجاج کرده؛ آن جا که گفته: «امّا این که به ابوالحسن برادر و جانشـین رسول خـدا صـلی الله علیه و آله و سـلم نسبت حسـد و دشـمنی با عثمان داده ای، و اصـحاب را فاسق نامیـدی، و گمان کردی او آنان را بر قتلش برانگیخت، پس این گمراهی است.

وای بر تو معاویه! مگر ندانسـته ای که ابوالحسن جان خود را در برابر رسول خـدا قرار داد و بر بسترش خوابید، و او سـبقت در اسـلام و هجرت دارد، و در بـاره اش رسـول خـدا صـلی الله علیه و آله و سـلم فرمود: او از من است و من از او، و او نزد من به منزله ی هارون نسبت به موسی است جز این که بعد از من پیامبری نیست.

و رسول خدا صـلی الله علیه و آله و سـلم در روز غدیر خم درباره اش فرمود: آگاه باشـید هر کس من مولایش بودم پس علی مولاـی اوست، و پروردگـارا یاری کن هر کس که او را یاری کرد، و دشـمن دار هر کس با او دشـمنی کرد، و پیروزی بخش هر کس او را یاری کرد و سرافکنده کن هر کس او را یاری نکرد.

و او همان کسی است که پیامبر علیه السلام در باره اش در روز خیبر فرمود: سوگند که

فردا پرچم را به مردی می دهم که خداوند و رسولش را دوست دارد و خداوند و رسولش او را دوست می دارند.

و او همان کسی است که پیامبر علیه السلام در «یوم الطیر» درباره اش فرمود:

«پروردگارا دوست داشتنی ترین آفریده ی نزد خودت را به من برسان»، پس وقتی بر او وارد شد فرمود: «پیش من بیا.»

و در یوم «النضیر» درباره اش فرمود: «علی امام نیکوکاران و قاتل گنه کاران است، پیروز است هر کس او را یاری کند، و سرشکسته است هر کس او را یاری نکند.»

در باره اش فرمود: «علی ولیّ شما بعد از من است.»

و این سخن را بر شما و من و بر تمام مسلمانان تأکید کرده، فرمود: «من در میان شما دو چیز گران سنگ، کتاب خداوند عزّوجلّ و عترتم، را به جا می گذارم.»

و فرمود: «أنا مدینه العلم و علیّ بابها.»

و دانسته ای - ای معاویه - آیاتی را که خداوند متعال در فضیلت های او فرو فرستاده که احدی در آن ها با او شریک نمی شود. مانند فرمایش خداوند متعالش:

«یُوفُونَ بِالنَّذْرِ» (۱) و «إِنَّما وَلِیُّکُمُ اللّهُ وَ رَسُولُهُ وَ الَّذِینَ آمَنُوا الَّذِینَ یُقِیمُونَ الصَّلاهَ وَ یُؤْتُونَ الزَّکاهَ وَ هُمْ راکِعُونَ » (۲) و «أَ فَمَنْ کانَ عَلی بَیِّنَهٍ مِنْ رَبِّهِ وَ یَتْلُوهُ شاهِدٌ مِنْهُ » (۳) و «رِجالٌ صَدَقُوا ما عاهَدُوا اللّهَ عَلَیْهِ » (۴) و خداوند متاعال به پیامبرش فرمود: «قُلْ لا أَسْئَلُکُمْ عَلَیْهِ أَجْراً إِلاَّ الْمَوَدَّهَ فِی الْقُرْبی » (۵)

و رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به او فرمود: «آیا راضی نمی شوی که صلح با تو صلح با من ۲و جنگ با تو جنگ با من باشد و برادر و و لی من در دنیا و آخرت باشی ؟ ای ابوالحسن هر کس تو رای دوست دارد، مرا دوست داشته و هر کس از تو خشمگین

۱- ۱) .انسان ۷/.

۲- ۲) .مائده ۵۵/.

۳- ۳) .هود ۱۷/.

۴- ۴) .احزاب ۲۳/.

۵- ۵) .شوری ۲۳/.

باشد از من خشمگین است ، هر کس تو رای دوست دارد خداوند او رای به بهشت وارد کند و هر کس با تو دشمنی کند خداوند او رای وارد آتش کند.

ای معاویه نامه ای که نوشتی ، این پاسخش است ، و چیزی نیست که کسی که خرد یا دینی داشته باشد به آن فریب خورد، و السّلام » (۱).

فرموده حضرتش صلی الله علیه و آله و سلم در پایان حدیث: «پس باید نزد علی بیاید»

(فلیأت علیّاً

دهم : در بعضی لفظهای حدیث چنین آمده است : «من شهر دانشم و علی در آن است ، هر کس درش رای خواهد، باید نزد علی آید» زرندی گوید: «فضیلت دیگری که اصحاب به آن اعتراف و شادمانی کردند، و راه توافق رای برگزیده و پیموده اند: از ابن عبّاس نقل شده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: من شهر دانشم و علی در آن است هر کس درش رای خواهد، باید نزد علی آید.» (۲)شهاب الدّین احمد آن رای به نقل از زرندی آورده است . (۳)و ابن عساکر چنین نقل کرده است : «به ما خبر دادند، ابوعلی حسن بن مظفّر و ابوعبداللّه حسین بن محمّدبن عبدالوهّاب ، و ام ابیها فاطمه دختر علی بن الحسین گفتند: ما رای خبر داد ابوالغنائم محمّدبن علی بن علی الدجاجی ، از ابوالحسن علی بن عمربن محمّد حربی ، از هیثم بن خلف دوری ، از عمربن اسماعیل بن مجالد، از ابومعاویه ، از اعمش ، از مجاهد، از ابن عبّاس که گفت : رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «من شهر دانشم و علی در آن است ، هر کس در رای خواهد، باید نزد علی آید.» (۴)و صدرالدّین حمویی همین گونه آن رای با اسنادش از اعمش ، از مجاهد، از ابن عبّاس روایت کرده است . (۵)و عبارت زرندی در متّفق بودن اصحاب و اعترافشان به این فضیلت برای

۱- ۱) . مناقب امیرالمؤمنین / ۱۲۹.

۲- ۲) . نظم درر السمطین / ۱۱۳.

۳- ۳) . توضیح الدّلائل : دست نویس است .

۴- ۴) . شرح حال امیرالمؤمنین از تاریخ دمشق /۲ ۴۶۹.

۵- ۵) . فرائد السمطین /۱ ۹۸.

امیرالمؤمنین علیه السلام صراحت دارد. پس تأویل ذکر شده ، مخالف فهم اصحاب و اجماعشان بر این معنی است . و نزد اهل سنّت چنین مقرر است که مخالف اجماع اصحاب مصداق این فرموده خدای متاعال است : «و من یشاقق الرّسول من بعد ما تبیّن له الهدی و یتّبع غیر سبیل المؤمنین نولّه ما تولّی و نصله جهنّم و ساءَت مصیراً» (۱)

قرینه ها در بعضی الفاظ حدیث

و یازدهم : در بعضی لفظهای حدیث مدینه قرینه هایی وجود دارد که این تأویل رای آشکارا باطل می کند. از جابربن عبداللّه انصاری نقل شده است که : «شنیدم رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در روز حدیبیه در حالی که دست علی رای گرفته بود، فرمود: این امیر نیکوکاران است ، پیروز است هر کس او رای یاری کند، سرشکسته است هر کس او را یاری نکند، پس صدایش رای بلند کرد و فرمود: «من شهر دانشم و علی در آن است ، هر کس دانش رای خواهد، باید نزد آن در آید.»

خطیب (۲) و غیر او آن رای روایت کرده اند، که این بر امامت امام و خلافت ایشان علیه السلام ، از چند وجه دلالت دارد.

و گنجی شافعی گوید: «باب پنجاه و هشتم ، در تخصیص علی علیه السلام با فرموده اش : «من شهر دانشم و علی در آن است » خبر داد ما رای قاضی القضاه بزرگ شام ، ابوالمفضل محمّدبن قاضی القضاه ، استاد مذهب ها ابوالمعالی محمّدبن علی القرشی ، از حجّت عرب زیدبن حسن کندی ، از ابومنصور قزّاز، از زین الحفاظ و استاد مطلق اهل حدیث احمدبن علی بن ثابت بغدادی ، از عبداللّه بن محمّدبن عبداللّه ، از محمدبن مظفّر، از ابوجعفر حسین بن حفص ختعمی ، از عبّادبن یعقوب ، از یحیی بن بشیر کندی ، از اسماعیل بن ابراهیم همدانی ، از ابواسحاق ، از حارث، از علی ، و از عاصم بن ضمره ، از علی که گفت :

رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود:

ص:۷۷۵

۱- ۱) .نساء ۱۱۵/.

۲- ۲) . تاریخ بغداد /۲ ۳۷۷ و /۴ ۲۱۹.

«خداونـد من و علی رای از درختی آفرید، من ریشه اش هسـتم و علی شاخه اش و حسن و حسـین میوه اش ، و شـیعه برگش ، پس آیـا از پـاکیزه جز پاکیزه بیرون آیـد؟ من شـهر دانشم و علی در آن است ، هر کس شـهر رای خواهـد، بایـد به نزد آن دَر آید.»

همین گـونه خطیب آن رای در تـاریخش روایت و نقـل کرده است .» (۱)و ابوالحسن علی بن عمر سـکاری حربی ، در کتـاب «الأمالی » گویـد: ما رای حـدیث کرد اسـحاق بن مروان ، از پـدرش ، از عامربن کثیر سـرّاج، از ابوخالد، از سـعدبن طریف، از اصبغ بن نباته ، از علی بن ابیطالب که گفت : رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «من شهر دانشم و تو درش هستی ، ای علی ! دروغ گفته هر کس گمان برد که از غیر درش وارد آن می شود.»

و ابوالحسن جلابی معروف به «ابن مغازلی » گویـد: «ما رای خبر داد ابوغالب محمّـدبن احمـدبن سـهل نحوی در آن چه اجازه روایتش رای به من داد که ابوطاهر ابراهیم بن عمربن یحیی برایشان حـدیث کرد از محمّـدبن عبیـداللّه بن محمّدبن عبیداللّه بن مطلب به سـال ۳۱۰ از احمـدبن محمّـدبن عیسـی ، از محمّـدبن عبداللّه بن عمربن مسـلم لا حقی صـفّار در بصـره سال ۲۴۴، از ابـوالحسن علی بن موسـی الرّضـا که فرمـود: مرا حـدیث کرد پـدرم از پـدرش از جعفربن محمّـد از پـدرش از جـدّش علی بن الحسـین ، از پدرش حسین ، از پدرش علی بن ابی طالب که گفت : رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «ای علی من شهر دانشم و تو دَر هستی ، دروغ گوید هر کس گمان برد که جز از سوی دَر به شهر می رسد.» (۲)

شواهد حدیث، آن تأویل رای تکذیب می کند

ودوازدهم : حـدیث مـدینه العلم رای شواهـد و مؤیّـدهایی از حـدیث هـای دیگر است ، که آن هـا نیز این تأویـل رای باطـل و تکذیب می کنند از آن جمله است : آن چه

۱– ۱) . تاریخ بغداد /۲ ۳۷۷ و /۴ ۲۱۹.

۲– ۲) . المناقب نوشته ابن المغازلی / ۸۵.

ابن المغازلی با اسنادش از ابن عبّاس روایت کرده که گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود:

«جبرئیل برایم از بهشت فرشی آورد، بر آن نشستم، هنگامی که رو به روی پروردگارم قرار گرفتم با من سخن گفت و نجوا نمود، چیزی ندانستم جز آنکه علی آن را دانست، پس او باب مدینه العلم من است.»

سپس پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم او را نزد خود خواند و به او فرمود:

«ای علی صلح با تو صلح با من و جنگ با تو جنگ با من است، و تو بعد از من دانش میان من و امّتم می باشی.» (۱)و آن چه عاصمی با اسنادش روایت کرده است: از علیّ بن ابی طالب که گفت:

رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به علی فرمود:

«خداوند فرمانم داد که تو را به خود نزدیک کنم و دورت نکنم، و به تو بیاموزم تا هوشیار شوی و این آیه بر من نازل شد: «و تعیها أذن واعیه» پس تویی آن گوش شنوا برای دانش من ای علی! و منم آن شهر و تویی آن در، و وارد شهر نمی شوند جز از درش.» (۲)و آن چه سیّد علی همدانی از ابونعیم با اسنادش روایت کرده است: از ابوذر که گفت : رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود:

«علی درِ دانش من است و بعد از من برای امّتم بیان کننده چیزی است که برای آن فرستاده شده ام برای امّت من است، دوست داشتنش ایمان و دشمن داشتنش نفاق، و نگاه کردن به او از روی رأفت و دوستی، عبادت است.» (۳)و آن چه خوارزمی با اسنادش روایت کرده و گفته است: «ما را حدیث کرد بزرگِ حافظان ابومنصور شهرداربن شیرویه بن شهردار دیلمی - در آن چه برایم از همدان نوشت - ما را حدیث کرد با نوشتن ابوالفتح عبدوس بن عبداللّه بن عبدوس همدانی، از شیخ ابوطاهر حسین بن علی مسلمه - از مسند زیدبن علی - از فضل بن عبّاس، از ابوعبداللّه محمّدبن سهل، از محمّدبن عبداللّه بلدی، از

۱- ۱) . مناقبِ ابن مغازلی/ ۵۰

۲- ۲) . زین الفتی بتفسیر سوره ی هل أتی دست نویس است.

۳- ۳) . المودّه فی القربی، ینابیع المودّه/ ۳۰۲.

ابراهیم بن عبیداللّه بن علاء، از پدرش، از زیدبن علی، از پدرش، از جدّش، از علیّ بن ابیطالب که گفت: پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم روزی که خیبر را فتح کرد، فرمود:

«اگر نبود که گروهی از امّتم درباره ی تو آن گویند که نصاری درباره ی عیسی بن مریم گفتند، امروز در میان گروهی از مسلمانان درباره ی تو سخنی می گفتم که از خاک پاهایت و اضافه ی آب وضویت برمی گرفتند و به آن شفا می جستند ولیکن تو را بسنده است که از من باشی و من از تو، از من ارث بری و من از تو ارث برم.

و تو نسبت به من به منزله ی هارون نسبت به موسی هستی جز این که بعد از من پیامبری نیست، و تو بدهی مرا می پردازی و مطابق سنّتم می جنگی و تو در آخرت نزدیک ترین مردم به من هستی، و تو فردا جانشین من بر حوض می باشی و منافقان را از آن دور می نمایی و تو نخستین کسی هستی که بر من کنار حوض وارد می شوی و تو نخستین فرد امّتم هستی که وارد بهشت می شوی، و شیعیانت گرداگرد من به منبرهایی از نور، سیراب سیراب شده و صورت هایشان سفید می باشند. شفاعتشان می کنم و فردا در بهشت همسایگان من خواهند بود. و دشمن تو تشنه ی تشنه شده، چهره هایشان سیاه شده، از سیراب شدن منع شده اند، جنگ با تو جنگ با من، و صلح با تو صلح با من، و راز تو راز من و آشکار تو آشکار من، و نهان سینه ات همانند نهان سینه ی من است، و تو درِ دانشِ من هستی، و پسر تو پسرِ من، و گوشت تو گوشت من، و خون تو خونِ من است، و حق با تو است و بر زبان و در قلب و میان چشمان تو است، و ایمان آمیخته با گوشت و خون تو است همان گونه که با گوشت و خون من آمیخته شده است. و خداوند عزّوجل مرا فرمان داد تو را بشارت دهم که تو و خانواده ات در بهشت هستید، و دشمنت در دوزخ است، دشمن تو کنار حوض بر من وارد نمی شود، و دوستدار تو از آن غایب نمی شود.»

علی فرمود: پس برای خدای سبحانه و تعالی به سجده افتادم، و او را سپاس گفتم بر آن چه از اسلام و قرآن بر من ارزانی داشت، و نزد خاتم النّبیّن و سیّدالمرسلین صلی الله علیه و آله و سلم مرا محبوب قرار داد.» (۱)

۱- ۱) . مناقب خوارزمی/ ۷۵.

و نیز آن چه خوارزمی با اسنادش روایت کرده است:

« از ابن عبّاس نقل شده که گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود:

«این علیّ بن ابی طالب است گوشتش از گوشت من و خونش از خونِ من است و او نسبت به من به منزله ی هارون نسبت به موسی است غیر از این که پس از من پیامبری نیست.»

و فرمود:

«ای امّ سلمه، شاهد باش و بشنو، این علی امیرالمؤمنین و آقای مسلمانان و رازدان علم من و باب من است که امّت از آن وارد می شوند. برادرم در دنیا و دوستم در آخرت است و در بالاترین جایگاه با من است.» (۱)و آن چه گنجی با اسنادش روایت کرده است: از ابن عبّاس که گفت: به زودی فتنه ای پیش آید، هر یک از شما که آن را درک کرد، بر شماست چنگ زدن به دو رشته: کتاب خداوند و علیّ بن ابی طالب. شنیدم رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در حالی که دست علی را گرفته بود، می فرمود:

«این اوّلین کسی است که به من ایمان آورد و او نخستین کسی است که با من مصافحه می کند و او فاروق این امّت است، میان حق و باطل را جدا می کند، و او رییس مؤمنین، و ثروت رییس ستمکاران است. و او صدّیق اکبر است و او باب من است که از آن وارد می شوند، و او بعد از من جانشین من است.» (۲)و آن چه همدانی از ابن عبّاس روایت کرد و گفت: «رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود:

علیّ بن ابی طالب دَرِ دین است، هر کس واردش شود، مؤمن است و هر کس از آن بیرون رود کافر است.»

نویسنده ی «الفردوس» آن را روایت کرد.» (۳)و آن چه قندوزی روایت کرد: «از یاسرِ خادم از علیّ الرّضا، از پدرش، از پدرانش، از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم که فرمود:

۱- ۱) . مناقب خوارزمی/ ۸۶.

۲- ۲) . کفایهالطّالب/ ۱۸۲.

۳- ۳) . السبعین فی مناقب أمیرالمؤمنین، ینابیع الموده/ ۲۸۱.

«ای علی، تو حجّت و بابِ خداونـد هستی، و تو راه به سوی خداونـد، و تو آن خبر عظیم و صـراط مسـتقیم و مثل أعلی، و امام مسلمین و امیرالمؤمنین و بهترین جانشینان و سرور بسیار راستگویان می باشی. ای علی، تو فاروق اعظم و صدیق اکبر هستی، و حزب تو حزب من و حزب من حزب خداوند است و حزب دشـمنانت حزب شـیطان است.» (۱)و آن چه سیوطی روایت کرده است: « از ابن عبّاس نقل شده که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود:

«علیّ بن ابی طالب درِ حطّه است هر کس از آن وارد شود، مؤمن است و هر کس از آن خارج شود، کافر است.»

دارقطنی در «الإـفراد» آن را نقـل کرد.» (۲)و پیشتر دانستیـد - از سـخن حافظ سـخاوی - که حـدیث «باب حِطّه» از مؤیِّـدهای حدیث «أنا مدینه العلم و علیّ بابها» می باشد.

و آن چه بـا نقـل هـای فراوان از پیـامبر صـلی الله علیه و آله و سـلم نقل شـده است از فرموده اش: «علی از من است و من از او هستم، و از سوی من ادا نمی کند کسی جز من یا علی» احمد (۳)و غیرش آن را نقل کرد.

بزرگان قوم تأویل ذکرشده را رد کردند

و سـیزدهم: این تأویـل به مرتبه ای از سـبک عقلی و سـستی رسـیده است که گروهی از بزرگـان قـوم را بر آن داشت - که در میانشان بعضی از متعصّبین هستند که آن را رد کنند و بر باطل بودن و سستی آن نص بیاورند، و متن عبارت های آنان است:

عاصمی: «جز این نیست که با این کار خواسته اند از مرتضی بدگویی و ناسزاگویی کنند و مرتبه اش را پایین آورند، و هیهات که بر شخص بینا، روز پوشیده

۱- ۱) . ینابیع المودّه.

۲- ۲) . القول الجلی فی مناقب علی. حدیث شماره ی: ۳۹.

۳- ۳) . مسند احمدبن حنبل /۴ ۱۶۴- ۱۶۵.

نمی ماند.» (۱)ابن حجر مکّی: «بعضـی که نسـبت به شیعه پژوهشی ندارند، احتجاج کرده اند که «علی» اسم فاعل از علوّ است، یعنی «درش بلنـد مرتبه است»، و برای احـدی قابل دسترسـی نیست. و آن شبیه تر به کار بی پایه ای است به ویژه در روایتی که ابن عبـدالبر در استیعابش روایت کرده است: من شـهر دانشم و علی در آن است، پس هر کس دانش را خواهـد، باید از درش درآیـد، چون بـا دقّت نظر در این روایت تردیـدی در باطـل بودن آن رای بـاقی نمی مانـد، پس بـا این مطلب از آن بهره ببر.» (۲)منـاوی: «آنکـه گمـان برد کـه مراد از کلمـه «علیّ» در عبـارت: «و علیّ بابهـا» مرتفـع و از ریشه علـوّ است، برای خواسـته ی فاسـدش نیرنـگ زده بـه آن چـه برایش بهره و فربهی و نیـازی برنیـاورده اسـت.» (۳)محمّـدبن اسـماعیل بـن صـلاح امیر در «الروضـهالندیّه»: «و امّا آن چه درباره ی فرموده اش صـلی الله علیه و آله و سـلم «و علیٌ بابُها» گفته شده است که «علی» در این جا صفت مشبّهه به فعل است، یعنی درش برای خواستاران دسترسی به آن بلند است، و از دستان خواستارانش بالاتر است، پس سخنی از ردیف سخن باطنی ها است که گوش ها آن را پذیرا نیست. نخست این که: چون این بر خلاف چیزی است که همه ی مردم از آن حـدیث فهمیـده اند. دوم این که: چون منافات دارد با فرمایش ایشان صـلی الله علیه و آله و سـلم : همراه با دین حنیفیت آسان و سـهل برگزیده شده ام. و دانش های ایشان صـلی الله علیه و آله و سلم دانش های با الفاظی واضح و با دلالت های آشـکاری است که مردم بیابان هم آن را فهمیدنـد. و امّا سوم: چون در پی اطّلاع دادن به اینکه درِ دانش هایش صـلی الله علیه و آله و سـلم بلند و مرتفع است، سودی وجود ندارد، جز دورکردن دانش و ناهموارکردن راهش و بسـتن درش. و دانسـته شده است که ایشان صـلی الله علیه و آله و سـلم در این مطلب سختگیری نفرموده است. و از روش ایشان صلی الله علیه و آله و سلم ناهموارکردن مسیرهای دانش به ویژه دانش های نبوی نبوده است. پس

۱- ۱) . زین الفتی – دست نویس است.

۲- ۲) . المنح المکیّه فی شرح القصیده الهمزیه.

۳- ۳) . فیض القدیر /۳ /۴۶. و نگاه کنید به التیسیر /۱ /۳۷۷.

چگونه مسیرهای علم شریعت را ناهموار می فرماید؟ در حالی که برای مردم به عنوان تبیین کننده ی آن چه بر ایشان نازل شده، برانگیخته شده است و به طور کلّی:

اگر کوری دیدگان و عصبیّت نهادینه ی در ضمیرها نبود، مانند این سخن نوشته نمی شد و نیازمند پاسخ نبود.»

۶- با سخن سخاوی درباره ی این حدیث

اشاره

شگفت آور از سخاوی این است که بعد از نقل حدیث مدینه العلم و حق دانستن آن گوید:

«و این همه خدشه و عیبی در اجماع اهل سنّت از اصحاب و تابعان بعد از آنان به وجود نمی آورد، در این که بعد از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم برترین اصحاب به طور مطلق ابوبکر، سپس عمر می باشند. ابن عمر گفت: در حیات رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم می گفتیم که:

برترین این امّت بعد از پیامبرش ابوبکر و عمر و عثمان است و رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم آن را می شنید و انکار نمی کرد؛ بلکه ثابت شده که علی خود گفت: بهترین مردم بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم ابوبکر سپس عمر سپس مردی دیگر است. پسرش محمّدبن حنفیه به او گفت: سپس تو ای پدر؟ و او همواره می گفت: پدرت جز مردی از مسلمانان نیست. خداوند از آنان و از همه ی دیگر اصحاب راضی باشد.» (۱)گوییم: بر جستجوگر آگاه پوشیده نمی ماند که سخاوی در این مقام حدیث ابن عمر را با سیاقی مخالف سیاق بخاری آورده است، و قطعاً دارای افزوده های متعدد ناشناخته ی دروغ می باشد، به ویژه گفته اش: «پس رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم آن را می شنید و انکارش نمی کرد.» که این زشت ترین چیز در این خبر است، و این افزوده جز در نقلی بسیار نکوهش شده، وجود ندارد و در جامع بخاری و امثال آن همانند و اثری برای آن نیست و به طور کلّی ای کاش سخاوی این دروغ را همان گونه که پیشوایش بخاری آورده، نقل می کرد. همان نقلی که در صحیحش آورده که آن را بعد از کتاب خداوند صحیحترین کتاب می شمارند. هرچند که لفظ بخاری نیز تحریف

۱- ۱) . المقاصد الحسنه/ ۴۷.

شده ی ناصحیح است که ان شاءاللّه به زودی خواهید دید.

و نیز: آن چه سخاوی منسوب به حضرت امام علی علیه السلام آورده است. هرچند در تمام سیاق هایش دروغ است. ولی سیاقی که آن جا آورده است، زشت ترین و خبیث ترین و آشکارترین دروغ از تمامی آن هاست. و آن نیز مخالف سیاق بخاری است که آن را نیز خواهید دانست. و در آن افزوده های باطلی است که باطل بودنش بر هیچ دقّت کننده ای پوشیده نیست. از جمله: «گفت: سپس مردی دیگر» که این افزوده اضافه شده ای است برای ظاهرکردن برتری عثمان، و هدف از آن، گمان بردن هر ناظر است که امیرالمؤمنین علیه السلام - و العیاذباللّه - پس از اعتراف به برتری شیخین برتری عثمان را نیز با گفته اش: «سپس مردی دیگر» آشکار کرده است.

سوگند به جان خودم جاعل این افزوده، جرأت بیشتری از سازنده اصل خبر داشته است؛ چون واضع اصل خبر - که به زودی از سیاق بخاری آن را خواهی دانست - به برتر داشتن شیخین بسنده کرده است و جرأت نسبت دادن برتری عثمان بر امیرالمؤمنین علیه السلام ، نکرده است. آری بر محمّدبن حنفیه دروغ بسته، که بعد از شنیدن برتری شیخین از پدرش، گفت: و ترسیدی که بگویی: عثمان. گفتم: سپس شما؟ و این گستاخ که این افزوده را اضافه کرده، برتری عثمان را نیز بر علی علیه السلام ولو به صورت مبهم نسبت داده است، تا برتری آن سه نفر برایش کامل شود.

همچنین نمی دانم که چه انگیزه ای او را به ساختن این افزوده با این ابهام وادار کرده است؟ شاید از نسبت دادن آشکار برتری عثمان بر علی علیه السلام شرم کرده است و لذا گفته است: سپس مردی دیگر.

و به طور کلّی: سیاق گفته ی بخاری بر باطل بودن این افزوده گواهی می دهد.

و امّا باطل بودن اصل این دو خبر و آن چه سخاوی درباره ی این سخن آورده است، به جهت های زیر آشکار می شود:

ادّعای اجماع اصحاب و تابعان بر افضلیّت شیخین فاسد است

یکی این که: ادّعای اجماع اصحاب و تابعان و بعدی ها بر این که برترین اصحاب، ابوبکر سپس عمر است، دروغ محض می باشد و بر باطل بودنش

ص:۷۸۳

وجه های متعدد و برهان های محکمی داریم که آن ها رای در مجلّد «حدیث طیر» آوردیم .

اگر انعقادش رای بپذیریم ، حدیث مدینه العلم و غیر آن باطلش می کند

دوم ایـن کـه : بـه فرض انعقـاد ایـن اجمـاع ، حـدیث «من شـهر دانشم و علی در آن است » و دیگر حـدیث هـای منقبت هـای امیرالمؤمنین علیه السلام که دلالت بر برتری ایشان دارد، این اجماع رای باطل می کند و از اعتبار می اندازد، چون اجماعی که بر خلاف نص استوار باشد، اعتبار ندارد و مورد توجّه قرار نمی گیرد.

معنی حدیث ابن عمر در تفضیل دادن صحت ندارد

و سوم : استدلال به حدیث ابن عمر از قبیل استشهاد روباه به دُمش است .

مگر ابن عمر کیست و در این موارد سـخنش چه ارزشـی دارد؟ علاوه بر اینکه او مردی نکوهش شـده و مورد طعنه قرار گرفته است و هر کس به کتاب «اسـتقصاء الإفحام فی ردّ منتهی الکلام » مراجعه کند برایش پوشیده نمی ماند و با این همه حافظ ابن عبدالبرّ نص دارد بر این که معنای آن صحیح نیست ، آن جا که گوید:

«ابوعمر گفت : هر کس به حـدیث ابن عمر قائل باشد که : در زمان رسول خدا صـلی الله علیه و آله و سـلم می گفتیم : ابوبکر سپس عمر سپس عثمان سپس ساکت می شدیم .

یعنی برتری قرار نمی دادیم . و او همـانی است که ابن معین رای انکـار کرد و بـا درشتی دربـاره اش سـخن گفته است ؛ چون گوینده آن ، سخنی بر خلاف سنتی گفته که فقها و اهل آثار گذشته و آینده بر آن اجماع کرده اند. این که علی برترین مردم بعـد از عثمان است ، و این چیزی است که در آن اختلاف نکرده اند؛ بلکه در برتری علی و عثمان اختلاف کردند و هم چنین پیشـینیان در برتری دادن علی و ابـوبکر اختلاـف کردنـد، و در اجمـاع همـه کسـانی کـه و صـف کردیم دلیلی است بر این که حـدیث ابن عمر غلط و نادرست است و معنایش صـحیح نمی باشـد گرچه اسـنادش صـحیح باشد و لا زم است قائل به آن ، به حـدیث جابر و حدیث ابوسـعید معتقد شود که : ما «کنیزان دارای فرزند رای در دوران رسول خدا صـلی الله علیه و آله و سـلم می فروختیم ؛ و لی آنان چنین

اعتقادی نداشتند، پس مناقضه کردند. و توفاق به خداوند است .» (۱)

عدم صحّت سند حدیث ابن عمر

و چهارم : اینکه هرچند ابن عبدالبر بر باطل بودن حدیث ابن عمر از لحاظ معنا نص دارد؛ و لی با بی انصافی ، صحت سند این حدیث رای توصیف کرده است و شرح آن مطلب این که : این حدیث فقط دو نقل در بخاری دارد، که هر دو نکوهیده و قدح شده است . و اینک هر دو نقل رای می آوریم سپس درباره سندهایش صحبت می کنیم :

بخاری در منقبت های ابوبکر گوید: «ما رای حدیث کرد عبدالعزیزبن عبداللّه ، از سلیمان ، از یحیی بن سعید، از نافع ، از ابن عمر که گفت : در زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم میان مردم ، برتر رای نام می بردیم ، پس ابوبکر سپس عمربن خطّاب سپس عثمان بن عفان را برتر می داشتیم .» (۲)و در منقبت های عثمان گوید: «ما رای حدیث کرد محمّدبن حاتم بن بزیع ، از شاذان ، از عبدالعزیزبن ابوسلمه الماجشون ، از عبیداللّه بن نافع از ابن عمر که گفت : در زمان پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم کسی رای همتای ابوبکر سپس عمر سپس عثمان قرار نمی دادیم .

سپس اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم رای رها می کردیم و میانشان برتری قرار نمی دادیم .

عبداللّه بن صالح از عبدالعزیز، او رای پیروی کرد.» (۳)نگاهی به نقل اوّل

امّا نقل اوّل - در آن «عبدالعزیزبن عبداللّه اویسی » است که ابوداود او را تضعیف کرده است . ابن حجر گوید: «در پرسش های ابوعبید آجری از ابوداود است که گفت : عبدالعزیز اویسی ضعیف است .» (۴)و در آن «سلیمان بن بلال » است که او نیز جرح شده است . ابن حجر گوید:

۱- ۱) . الإستیعاب ۳/ ۱۱۱۶.

۲- ۲) . صحیح بخاری ۵/ ۶۳.

۳- ۳) . صحیح بخاری ۵/ ۷۶.

۴- ۴) . تهذیب التّهذیب ۶/ ۲۰۸.

ابن جنیـد از ابن معین نقـل می کنـد که او گماشـته دسـتگاه حـاکم بر بازار بود (۱) و بیشـترین روایـت رای از یحیی بن سـعید داشت .» (۲) گفت : «ابن شاهین در کتاب ثقات گفت :

عثمان بن ابی شـیبه گفت : او اشـکالی ندارد ولی از کسانی نیست که بر حدیث او اعتماد می شود.» (۳)و در آن «نافع » هست که او نیز مجروح است . ابن عبـدالبر گویـد: «از ابوحنیفه روایت شده که به او گفته شد: تو رای چه می شود که از عطا روایت نمی کنی ؟ گفت :

چون دیدم به متعه فتوا می دهد. و به او گفته شد: چرا از نافع روایت نمی کنی ؟ گفت :

دیـدم او به نزدیکی از پشت بـا زنان فتوا می دهـد، پس او رای ترک کردم .» (۴)و در «تفسـیر رازی » است : «بیشتر دانشمندان گفته اند که مراد از آیه چنین است : مرد مخیّر است که برای مباشرت با زنان به هر گونه ای که بخواهد عمل کند.

پس عبـارت «أَنّی شِئْتُمْ » را بر آن حمل کرده انـد. و نافع از ابن عمر چنین مضـمونی را نقل کرده است و دیگر مردمان نافع را در این روایت تکذیب کردند.» (۵)گویم: بر مردم منصف واجب است که نافع را در این روایت نیز تکذیب کنند.

بر این مطلب این را هم بیفزاییـد که او بدهی داشـتن عمربن خطاب را انکار می کرد، که این انکار دلالت دارد بر لجاجت این مرد در دروغ گویی و جرأت کردنش بر افـترا بستن؛ چون بـدهکاری عمر امری محقّق ثـابتی است که انکـارش از هیـچ کس پـذیرفته نمی شود. بخاری از عمر نقل می کنـد که گفت: «ای عبداللّه بن عمر، به بدهکاری من توجّه کن. پس آن را محاسـبه کردند دیدند هشتاد و شش هزار یا نزدیک به آن است. گفت: اگر ثروت خاندان عمر کفایت کرد، از اموالشان پرداخت کن، والّما از بنوعـدی بن کعب تقاضـا کن، اگر ثروت آنان کفایت نکرد پس از قریش درخواست کن، و به دیگران تجاوز مکن، و این مال را از طرف من پرداخت کن.» (۶)

---

۱ – ۱) .این صـفت (گماشـته بودن بر بازارهـا) نشـانگر عامل سلطان بودن و لـذا یکی از عوامل جرح محسوب می شـده است. (ویراستار)

۲– ۲) . تهذیب التّهذیب /۴ ۱۵۴.

۳– ۳) . تهذیب التهذیب ۴ / ۱۴۵.

۴– ۴) . جامع بیان العلم /۲ ۱۵۳.

۵– ۵) . تفسیر رازی /۶ ۷۱.

۶– ۶) . صحیح بخاری /۵ ۷۸.

و ابن حجر انکـار این بـدهکاری را توسّط نافع در شـرح حـدیث چنین یاد می کنـد: «و نافع غلام ابن عمر انکار کرده است که عمر بـدهکاری داشـته باشـد. پس عمربن شـبّه در کتاب «المدینه» با اسـناد صـحیح روایت کرده است که نافع گفت: از کجا بر عمر بـدهکاری می باشد؟ در حالی که یکی از ورثه اش ارثش را به یک صد هزار فروخت. تمام شد.» سـپس ابن حجر گفت: «این نقض نمی کنـد که هنگام مرگش بـدهی داشـته است. ممکن است شخصـی ثروتمنـد باشـد، و لازمه اش نیست که بدهی داشـتن را از او نفی کنیم. پس شایـد که نـافع انکار کرده است که بـدهی او پرداخت نشـده باشـد.» (۱)بر شـما پوشیده نیست، احتمالی را که ابن حجر ذکر کرده، لفظ روایت نافع تأییـد نمی کنـد: «از کجا بر عمر بدهی می باشد؟» پس او اصل بدهکاری را انکار می کند، و متعرض پرداخت یا عدم پرداخت آن نمی شود. این اوّلاً. و ثانیاً نافع استشهاد کرده است به این که یکی از ورثه، ارثش را به صدهزار فروخته است. البتّه به منظور انکار اصل بدهکاری، نه برای انکار این که بدهی او پرداخت نشد؛

علاوه بر این ابن حجر خود گویـد: و نافع غلام ابن عمر انکار کرده است که عمر بـدهکاری داشـته است. پس محملی که ابن حجر آورده، سودی برای نافع ندارد. و شاید از این رو «العینی» انکار نافع را آورده ولی آن چه ابن حجر عسـقلانی ذکر کرده، نیاورده است.» (۲)نگاهی به نقل دوم و امّا نقل دوم - بر مدار «نافع» می چرخد که او را شناختید.

و در آن: «عبیداللّه بن عمر العمری» هست که او از فرزندان عمر است، و از این جهت او در این حدیث و امثال آن متّهم است.

حدیث ابن عمر با لفظی صریح در افضلیّت امام

ص:۷۸۷

۱- ۱) . فتح الباری /۷ ۵۳.

۲- ۲) . عمدهالقاری فی شرح البخاری/ /۱۶ ۲۱۰.

و پنجم: و به فرض پذیرش این که حدیث ابن عمر از جهت سند دارای اصلی باشد، ولی از جهت متن اصلش دلالتی بر خواسته ی اهل سنّت ندارد؛ بلکه دلیل برعکس آن خواسته است. و نصّ آن چنین است: «از ابووائل، از عبداللّه بن عمر نقل شده که گفت: وقتی اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم را می شمردیم، می گفتیم: ابوبکر و عمر و عثمان. مردی گفت: ای ابوعبدالرّحمان! پس علی؟ گفت: علی از اهل بیت است و کسی با او مقایسه نمی شود. با رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و در درجه ی اوست. خداوند می فرماید: «الَّذِينَ آمَنُوا وَ اتَّبَعَتْهُمْ ذُرِّيَّتُهُمْ بِإِيمانٍ أَلْحَقْنا بِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ » (۱)پس فاطمه با رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و در درجه ی اوست و علی با او می باشد.» (۲)پس در این حدیث ابن عمر به برتری امام علیه السلام بر تمامی اصحاب تصریح می کند و به اینکه آن سه نفر را با ترتیب ذکرشده در خصوص اصحاب برتر می داشته است و امّا با علی علیه السلام هرگز کسی مقایسه نمی شود، و به حکم آیه ی مبارکه، با پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و در درجه ی اوست... و پس از این تصریح نشاید کسی برتر داشتن ابوبکر بر امام علیه السلام را به او نسبت دهد و به این گفته در مقابله با امامیّه استفاده کند.

و از این جاست که تحریف و تصرّف بخاری در این حدیث برای تو آشکار می شود. و این از بزرگترین نیرنگ های او در کتابش می باشد.

تصریح ابن عمر به برتری امام علیه السلام در حدیث هایی دیگر

افزون بر این، ابن عمر در حدیث های دیگری به برتری مطلق امام علیه السلام تصریح کرده، و از مقایسه میان ایشان و دیگر اصحاب با استشهاد به بعضی فضیلت های ثابت ایشان نهی نموده است.

ابن حجر گوید: «از ابن عمر است که گفت: در دوران رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم همواره می گفتیم: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بهترین مردم است. سپس ابوبکر، سپس عمر و به علیّ بن ابی طالب سه خصلت داده شده که اگر یکی از آن ها را داشتم برایم ارزشمندتر از چهارپایان سرخ می بود: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم دخترش را به ازدواج او

۱- ۱) .طور /۲۱.

۲- ۲) . المودّه فی القربی، ینابیع الموّده/ ۳۰۱.

درآورد، و برایش فرزند آورد و درهای ورود به مسجد جز در او را بست و روز خیبر پرچم را به او داد. احمد آن را نقل کرد و اسنادش حسن است.

نسائی از علاءبن عراء نقل کرده گوید: «به ابن عمر گفتم: از علی و عثمان مرا خبر ده و حدیث را آورده که در آن است:

و امّا علی، درباره ی او از کسی سؤال مکن، به جایگاهش نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بنگر، درهای ما به مسجد را بست و دَر او را باز گذاشت.

و رجال آن صحیح است، جز علاء و یحیی بن معین و دیگران او را ثقه دانسته اند.

و این حدیث ها یکی دیگری را تقویت می کند و هر نقلی از آن ها صلاحیت برای احتجاج دارند چه رسد به همه ی آن ها.» (۱)و ابن حجر گفت: «ابن عمر به مقدم داشتن علی بر غیر او اعتراف کرده است.

همان گونه که در حدیثی که در باب قبلی آوردم، آمده است.» (۲)و شیخ عبدالحق دهلوی در «اللمعات فی شرح المشکاه» در شرح حدیث ابن عمر درباره ی برتری دادن (مفاضله) گوید: «گفته اش: میان آن دو برتری قرار نمی دهیم. گفتند: بزرگسالان و بزرگان را اراده کرده بود، کسانی که اگر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در کاری غمگین شد، با آنان مشورت می کرد. و علی در دوران او صلی الله علیه و آله و سلم کم سال بود و الّا برتری او را پس از آنان کسی انکار نمی کند. و نیز: برتری میان صحابه بدون شبهه ثابت است، مانند اهل بدر و اهل بیعت رضوان و دانشمندان صحابه. و احمد از ابن عمر نقل می کند که گفت: در زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بهترین مردم بعد از رسول خدا را ابابکر و سپس عمر می دیدیم و گفت: و امّا علیّ بن ابی طالب سه ویژگی داشت که اگر یکی از آن ها را من داشتم، از دنیا و آن چه در آن است بهتر بود.

رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم دخترش را به همسری او داد و از او برایش فرزند بود، و درهای مردم به مسجد را جز دَرِ او بست و روز خیبر پرچمش را به او داد.

نسائی روایت کرد که از ابن عمر سؤال شد: درباره ی عثمان و علی چه می گویی؟ این حدیث را نقل کرد و سپس گفت: از علی نپرسید و هیچ کس را با او

۱- ۱) . فتح الباری /۷ /۱۲.

۲- ۲) .فتح الباری ۷ /۱۳.

مقایسه نکنید، جز دَرِ او درهای ما را بست.»

آن چه را نسائی نقل کرده، روایت ابوالحسن بن مغازلی با اسنادش از نافع تأیید می کند که گفت: به ابن عمر گفتم: چه کسی بعد از رسول خدا بهترین مردم بود؟ گفت: بی مادر شوی! تو را با این چه کار؟ سپس گفت: استغفراللّه، بهترین آنان بعد از او کسی است که آن چه برایش حلال بود برای او نیز حلال می شد و برایش حرام می شد آن چه برای او حرام بود. گفتم: او کیست؟ گفت: علی. درهای مسجد را بست و درِ علی را رها کرد و به او گفت:

«در این مسجد برای توست آن چه برای من است و بر تو است آن چه بر من است و تو وارث و وصیّ من هستی، بدهی مرا می پردازی و وعده هایم را وفا می کنی و بر سنّت من جنگ کنی، دروغ گوید هر کس گمان کند که تو را دشمن و مرا دوست می دارد.» (۱)این ها و دیگر حدیث ها ملّاعلی قاری را بر آن داشت که اندکی انصاف به خرج دهد و در شرح حدیث ابن عمر که سخاوی به آن تمسّک جسته است گوید:

«شاید این تفاضل میان اصحاب باشد و امّا اهل بیت نسبت به دیگران ویژگی خاص دارند و حُکمشان با آنان مغایرت دارد. پس هرگز یادنکردن علی و حسنین و دو عمو اشکالی وارد نمی سازد.» (۲)

تأمّلات قوم در حدیث ابن عمر

از سوی دیگر حدیث ابن عمر در مفاضله هرچند که بعضی از گذشتگان اهل سنّت آن را در فضیلت شیخ ها آورده اند نزد پژوهشگران ناقد در حدیث روشن نیست، و چند وجه را در آن احتمال داده اند و واردشدن آن تنها در مسأله ی تفضیل و تقدیم برایشان محقّق نشده است. ابن عبدالبر گوید: «یحیی بن سعید و عبیداللّه بن عمر و عبدالعزیز ابن ابی سلمه از نافع از ابن عمر روایت می کنند که گفت:

در دوران رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم می گفتیم: ابوبکر سپس عمر سپس عثمان پس ساکت

۱- ۱) . مناقب ابن مغازلی/ ۲۶۱.

۲- ۲) . المرقاه فی شرح المشکاه /۵ ۵۲۷.

می شـدیم. گفتـه شـد: این در برتری است، و گفته شـد: در خلافـت است.» (۱)و ابن اثیر گفت: «حـدیث کرد مـا را محمّـدبن عیسـی از احمـدبن ابراهیم دورقی، از علاءبن عبدالرّحمان عطّار، از حارث بن عمیر، از عبیداللّه بن عمر، از نافع، از ابن عمر که گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم که زنده بود می گفتیم: ابوبکر و عمر و عثمان. گفته شد: در تفضیل و گفته شد: در خلافت است.» (۲)و ابن حجر عسـقلانی گوید: «در بعضـی نقل های حدیث ابن عمر، تخییر و افضـلیت ذکر شده به آن چه متعلّق خلافت می باشـد، مقیّـد شـده است. و آن در آن چه ابن عساکر از عبـداللّه بن یسار از سالم از ابن عمر نقل کرده، آمده که گفت: شـما می دانیـد که در دوران رسـول خـدا صـلی الله علیه و آله و سـلم می گفـتیم: ابوبکر و عمر و عثمـان - یعنی در خلافت در اصل حـدیث چنین است. و از نقل عبیداللّه از نافع از ابن عمر است که، در دوران رسول خدا صـلی الله علیه و آله و سلم می گفتیم: چه کسـی شایسته تر است برای این کار؟ پس می گفتیم: ابوبکر سپس عمر.» (۳)و از دیگر وجه های ذکرشده در آن است: «خداوند از آن سه نفر راضی شد.

پس حدیث نه ارتباطی به تفضیل دارد نه به خلافت.» شمس الدّین خلخالی گوید:

«گفته اش: (ابـوبکر و عمر و عثمـان) مقـول «نقـول» است و «رسول اللّه حیٌّ» جمله ی حـالیّه ی معـترضه است. کلمه (ابوبکر) و معطوف بر آن مبتداست و خبر آن (رضـی اللّه عنهم) می باشد.» (۴)و قاری گویـد: «از ابن عمر نقل شده که گفت: (در حالی که رسول خدا صـلی الله علیه و آله و سلم زنده بود می گفتیم) جمله ی حالیه ی معترضه است میان قول و مقول آن، (ابوبکر و عمر و عثمـان) یعنی بر این ترتیب هنگام یادکرد آنان، و بیان کارشان (خداونـد از آنان راضـی بود) است. و شارح آن گویـد: «ابـوبکر» و آن چه بر او عطـف شـده، مبتـدا، خـبرش (رضـی اللّه عنهم) است و جمله مقـول قـول، و (رسـول اللّه حیٌّ) جمله ی معترضه است، یعنی: این سه نفر را یاد می کردیم که خداوند متعال از

۱- ۱) . الاستیعاب /۳ ۱۰۳۹.

۲- ۲) . أسدالغابه /۳ ۳۷۹.

۳- ۳) . فتح الباری /۷ ۱۳.

۴- ۴) . المفاتیح فی شرح المصابیح - دست نویس است.

آنان راضی شد.» (۱)و عبدالحق دهلوی در «اللّمعات» گوید: «گفته اش: ابوبکر و عمر و عثمان رضی اللّه عنهم، یعنی: می گفتیم خداوند از این سه نفر راضی شد و احتمال دارد (رضی اللّه عنهم) دعایی از راویان باشد...»

گویم: شما بنگرید و انصاف دهید خداوند رحمتتان کند... آیا در مسأله ی برتری دادن که بسیار با اهمیّت است، جایز است که به حدیثی که وضعش نزد خودِ اهل سنّت چنین است، تمسّک شود؟

نظر علی علیه السلام درباره ی شیخین

ششم این که: گفته ی سخاوی «بلکه از خودِ علی ثابت شده است که گفت:

بهترین مردم بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم ابوبکر و سپس عمر و سپس مردی دیگر است.

پس فرزندش محمّدبن حنفیه گفت: سپس تو ای پدر؟ پس می گفت: پدرت جز مردی از مسلمانان نیست.» روایتی نادرست و دروغی آشکار است. این حدیث یکی از خبرهای متعدّدی است که این قوم آن را در این باب وضع ساخته اند و لفظش در بخاری چنین است: «حدیث کرد ما را محمّدبن کثیر، از سفیان، از جامع بن أبوراشد، از ابویعلی، از محمّدبن حنفیه که گفت: به پدرم گفتم: بعد از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم کدام یک از مردم بهترین است؟ گفت: ابوبکر. گفت: گفتم: سپس چه کسی؟ گفت: عمر، و ترسیدم که بگوید: عثمان، گفتم: سپس تو؟ گفت: من جز یکی از مسلمانان نیستم.» (۲)دلیل های قطعی از کتاب و سنّت متواتر و آثار ثابت، این حدیث را تکذیب می کنند، حدیث هایی که دلالت دارند بر برتری امام امیرالمؤمنین بعد از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و این دلیل ها فراوان و شماره ناپذیر است، و هم چنین مطاعن ثابت شده با دلیل های قطعی درباره ی شیخین و آن سه نفر آن را تکذیب می کنند که این نیز از

ص:۷۹۲

۱- ۱) . المرقاه فی المشکاه /۵ ۵۶۲.

۲- ۲) . صحیح بخاری /۵ ۶۷.

شمارش خارج است...

و از روشن ترین دلیل های باطل بودن این حدیث ساختگی این است که بدون شک و تردید امام علیه السلام همواره در مسأله ی منع کردن ابوبکر حضرت زهرا علیها السلام را از میراث به دروغ گویی ابوبکر و عمر و ستمشان و خیانتشان قائل بود، و این مطلب را برای مردم اظهار می فرمود همان گونه که عمربن خطاب خود به آن اعتراف کرده است و پناه می بریم به خداوند که به امام علیه السلام نسبت دهیم گفته ی برتری دادن شخصی را که دروغ گو، گناه کار، عهدشکن و خائن می بیند.

امّا این که آن حضرت، ابوبکر و عمر را چنان می دید، امری است که بر کسانی که کمترین پژوهش و آگاهی به اخبار و احادیث دارند، پوشیده نمی ماند. و ما تعدادی از شواهد آن را می آوریم، مسلم در «صحیح» در کتاب الجهاد، در بخشی از حدیثی طولانی به نقل از مالك بن اوس آورده است که عمربن خطاب به علی و عبّاس چنین گفت:

«هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم درگذشت ابوبکر گفت: من ولیّ رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم هستم. پس شما دو نفر آمدید و مطالبه ی میراث خود را از پسر برادرت می کردی، و این میراث همسرش را از پدرش مطالبه می کرد، پس ابوبکر گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم گفت: از ما ارث نمی برند، آن چه به جا گذاشتیم صدقه است.

پس شما او را دروغ گو، گناه کار، پیمان شکن، خیانتکار دیدید. و خداوند می داند که او راستگو، نیکوکار، هدایت کننده و پیرو حق است. سپس ابوبکر مُرد پس من ولی رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و ولیّ ابوبکر بودم. پس مرا دروغ گو، پیمان شکن، خیانت کار دیدید، و خداوند می داند که من راستگو، نیکوکار، هدایت کننده و پیرو حق هستم.» (1)

۱- ۱) . صحیح مسلم کتاب الجهاد /۵ ۱۵۲.

تحریفی از بخاری

شایسته ی ذکر است که بخاری این حدیث را در جاهایی از کتابش نقل کرده، با تصرّف های مختلفی در متن آن، مانند تحریف و اسقاط و تقطیع، همان گونه که نسبت به حدیث های بسیاری عادت دارد، پس در باب فرض الخمس آن را با این لفظ آورده است: «عمر گفت: سپس خداوند پیامبرش صلی الله علیه و آله و سلم را میراند، ابوبکر گفت:

من ولیِّ رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم هستم و خداوند می داند که او در این سخن راستگو، نیکوکار، هدایت کننده و پیرو حق است. سپس خداوند ابوبکر را میراند پس من ولیِّ ابوبکر بودم پس آن را دو سال از فرمان روایی خود در اختیار گرفتم، در آن مدّت چنان می کردم که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و نیز ابوبکر در آن مقام عمل می کرد. و خداوند می داند که من در آن کار راستگو، نیکوکار، هدایت کننده و پیرو حق هستم.» (۱)در کتاب «مغازی» باب «حدیث بنی النضیر» چنین نقل کرده است: «سپس پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم وفات کرد، ابوبکر گفت: من ولیِّ رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم می باشم. پس ابوبکر آن را در اختیار گرفت و چنان عمل کرد که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم عمل کرد و شما در آن زمان عمل می کردید پس رو به سوی علی و عبّاس کرد و گفت به خاطر می آورید که ابوبکر آن گونه که شما می گویید، در آن مقام بود، در حالی که خداوند می داند او در آن مقام راستگو، نیکوکار، هدایت کننده و پیرو حق بود. سپس ابوبکر درگذشت.

من گفتم: من ولیِّ رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و ابوبکر هستم، دو سال از فرمان روایی خود آن را در اختیار گرفتم و عمل می کردم به آن چه رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و ابوبکر عمل می کردند، و خداوند می داند که من در آن، راستگو، نیکوکار، هدایت کننده پیرو حق بودم.» (۲)و در کتاب «النفقات» باب «حبس نفقه الرّجل قوت سنته» نقل کرده است که:

«وقتی خداوند پیامبرش را از دنیا برد، ابوبکر گفت: من ولیِّ رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم هستم، ابوبکر آن را در دست گرفت و در آن مدّت عمل کرد به آن چه رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم عمل می کرد و شما دو نفر نیز در آن هنگام - در حالی که رو به سوی علی و عبّاس کرد گمان می کنید که ابوبکر چنان و چنان است و خداوند می داند که او در آن کار

۱- ۱) . صحیح بخاری /۴ ۵۰۳.

۲- ۲) . صحیح بخاری /۵ ۱۸۸.

راستگو، نیکوکار، هدایت کننده، پیرو حق است. سپس خداوند ابوبکر را میراند سپس من گفتم: من ولیِّ رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و ابوبکر هستم، پس دو سال آن را در دست گرفتم و در آن مدّت عمل می کردم به آن چه رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و ابوبکر عمل می کردند.» (۱)و در کتاب «الفرائض» باب « قول النّبی صلی الله علیه و آله و سلم » آورده است: «از ما کسی ارث نمی برد آن چه به جا گذاشتیم صدقه است.» و چنین نقل کرده است: «وقتی خداوند پیامبرش را میراند، ابوبکر گفت: من ولیِّ رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم هستم. آن را در دست گرفت و عمل کرد به آن چه رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به آن عمل کرد، سپس خداوند ابوبکر را میراند، گفتم: من ولیِّ رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم هستم، پس دو سال آن را در دست گرفتم، در آن مدّت عمل می کردم به آن چه رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و ابوبکر عمل کردند.» (۲)و در کتاب «الاعتصام» باب «ما یکره من التعمّق و التنازع» نقل کرده است که:

«وقتی خداوند پیامبرش صلی الله علیه و آله و سلم را میراند، ابوبکر گفت: من ولیِّ رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم هستم، پس ابوبکر آن را در دست گرفت، در آن مدّت عمل کرد به آن چه رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم عمل کرد و شما دو نفر - در حالی که رو به علی و عبّاس کرده بود - گمان می کنید که ابوبکر در آن مدّت چنین و چنان است. و خداوند می داند که او در آن مدّت راستگو، نیکوکار، هدایت کننده، پیرو حق بود. سپس خداوند ابوبکر را میراند. گفتم: من ولیِّ رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و ابوبکر هستم. دو سال آن را در دست گرفتم. در آن مدّت عمل می کردم به آن چه رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و ابوبکر عمل می کردند.» (۳)و تمام تلاش بخاری بر پوشاندن عیب های شیخین است، که بر هیچ بیننده ای مخفی نمی ماند، ولی شرح کنندگان صحیح بخاری به خواسته ای که بخاری را وادار به چنین کاری نمود، راه نیافتند. پس حقیقتی را افشا کردند که

۱- ۱) . صحیح بخاری ۷ / ۱۲۰.

۲- ۲) . صحیح بخاری /۸ ۵۵۱.

۳- ۳) . صحیح بخاری /۹ ۷۵۴.

بخاری خواستار مخفی بودنش بود، با نسبت دادن این کار بسیار زشت به زهری؛ ابن حجر عسقلانی در شرح این حدیث در باب «الخمس» گوید: «گفته اش: سپس خداوند پیامبرش صلی الله علیه و آله و سلم را میراند؛ ابوبکر گفت: من ولیِّ رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم هستم، ابوبکر آن را در دست گرفت و عمل کرد به آن چه رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم عمل کرد. در روایت عقیل این را افزود: و شما دو نفر آن گاه در حالی که به علی و عبّاس رو کرده بود گمان می کنید ابوبکر چنین و چنان است. و در روایت شعیب است: آن گونه که شما دو نفر می گویید. و در روایت مسلم این اضافه است: پس شما دو نفر آمدید و یکی مطالبه ی ارث خود را از پسر برادرت می کرد، و این یک میراث همسرش از پدرش را مطالبه می کرد. پس ابوبکر گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: ما ارث نمی گذاریم. آن چه به جا گذاشتیم صدقه است. پس شما دو نفر او را دروغ گو، گناه کار، پیمان شکن، خائن دیدید.

و گویی که زهری گاهی آن را صریحاً و گاهی با کنایه نقل می کرد، و هم چنین مالك.»

و ابن حجر در شرح این حدیث در باب «ما یکره من التعمّق و التّنازع» گوید:گفته اش: شما دو نفر گمان می برید که ابوبکر در این باره چنین و چنان است.

این چنین در این جا ابهام واقع شد، و در شرح روایت پیشین در وجوب خمس روشن کردم که تفسیر آن در روایت مسلم قرار گرفته است و آن روایت از این جهت خالی از ابهام است.»

تحریفی از ابوبکر جوهری

و نیز ابوبکر احمدبن عبدالعزیز جوهری، نویسنده ی کتاب «السقیفه» چنین کرده است، آن جا که حدیث «دروغگو، گناه کار، پیمان شکن، خائن» را با لفظهای دیگری ذکر کرده است. در کتاب نام برده حدیث مالك بن اوس را با چنین لفظهایی نقل کرده است: «سپس (پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم) وفات کرد. ابوبکر گفت: من ولیِّ رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم هستم. سپس خداوند جانش را گرفت و در آن زمان عمل کرد به

آن چه رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم عمل فرمود پس رو به علی و عبّاس کرد و گفت شما دو نفر گمان می برید که ابوبکر در این باره ستمگر و فاجر است و خداوند می داند که او در آن دوران راستگو، خیرخواه، هدایتگر، پیرو حق است. پس خداوند ابوبکر را میراند. گفتم: من سزاوارترین مردم به ابوبکر و به رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم هستم. دو سال - یا گفت: چند سال از فرمان رواییم آن را در دست گرفتم و در آن مدّت مانند عملکرد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و ابوبکر عمل می کردم، سپس گفت - در حالی که به عبّاس و علی رو کرده بود شما دو نفر گمان می برید من در آن مدّت ستمگر فاجر بودم، و خداوند می داند من راستگو، نیکوکار، هدایتگر، پیرو حق هستم.»

و یک بار به نقلی دیگر آن را روایت کرده که عمر گفت: «هنگامی که رسول خدا وفات یافت، ابوبکر آن را در دست گرفت، ای عبّاس آمدی مطالبه ی میراث خود را از برادرزاده ات می کردی و ای علی آمدی مطالبه ی میراث همسرت را از پدرش می کردی، و گمان می کردید که ابوبکر در این باره خائن فاجر بود. و به خداوند سوگند که او مردی مطیع و تابع حق بود، سپس ابوبکر درگذشت و من آن را در دست گرفتم. پس نزد من آمدید میراث خود را مطالبه می کردید، امّا تو ای عبّاس مطالبه ی میراثت را از برادرزاده ات می کردی، و علی میراث همسرش از پدرش را خواستار بود، و گمان بردید که من در آن مقام خائن فاجر هستم و خداوند می داند من در آن مطیع و پیرو حق هستم.»

و سومین بار آن را از ابوالبختری چنین روایت کرده است:

«رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم صدقه می داد و بخشش خود را تقسیم می فرمود، سپس وفات یافت. ابوبکر دو سال جانشین او شد، در آن مدّت چنان می کرد که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم می کرد، و شما می گفتید که او در آن خطاکار و ستمکار بود در حالی که او جز هدایت یافته نبود، سپس بعد از ابوبکر من جانشین او شدم و به شما گفتم:

اگر شما دو نفر بخواهید، شما را بر عملکرد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و پیمانی که بر آن برگرفت می پذیرم، موافقت کردید؛ ولی اینک نزد من آمده اید و مخاصمه می کنید.

این می گوید: سهم خودم از برادرزاده ام را می خواهم، و این می گوید: سهم خودم از

همسرم را می خواهم. به خداوند سوگند میان شما جز به آن قضاوت نمی کنم.»

نگاهی به سند حدیثی ساختگی

و آن چه آوردیم در دلالت بر نادرستی حدیث مورد ادّعا بسنده است، که سخاوی به آن تمسّک کرده است، افزون بر این که سندش هم خدشه دار است. و شما دانستید که بخاری آن را از محمّدبن کثیر که همان العبدی است روایت می کند و این شخص جرح شده است همان گونه که ذهبی در شرح حال او آورده است، او گوید: احمدبن ابوخیثمه روایت کرده و به ما گفت: ابن معین گفت: از او ننویسید او ثقه نبود.» (1)و عسقلانی گفت: «ابن معین گوید: او ثقه نبود.» «و ابن جنید به نقل از ابن معین گفت: در حدیثش لفظهای مبهم ضعیف بود سپس درباره اش پرسیدم گفت:

شایسته نبود که از او نوشته شود.» (2)و در طریق آن، سفیان ثوری است که از ضعیف ها تدلیس می کرد، آن گونه که ذهبی و ابن حجر عسقلانی (3) و غیر آن دو از او یاد کرده اند.

بلکه به تدلیس تسویه شهرت یافت که (اهل فن) قائلند که این مطلقاً بدترین و فاحش ترین انواع تدلیس است. (4) سیوطی گوید: «عراقی گفت: این کار باعث قدح کسی است که عمداً مرتکب آن شده است. و شیخ الاسلام گفت: شکّی نیست که این مایه جرح است هر چند که ثوری و اعمش بدان وصف شده باشند، پس عذری پذیرفته نیست که آن دو چنین فعلی را انجام نمی دهند، جز در حق کسی که نزد ایشان ثقه و نزد دیگران ضعیف باشد.» (5)

ص:۷۹۸

۱- ۱) . میزان الاعتدال /۴ ۱۸.

۲- ۲) . تهذیب التّهذیب /۹ ۳۷۱.

۳- ۳) . میزان الاعتدال /۲ ۱۶۹؛ تقریب التّهذیب /۱ ۳۱۱.

۴- ۴) . به تدریب الراوی /۱ ۱۸۶ و غیر آن نگاه کنید.

۵- ۵) . تدریب الراوی /۱ ۱۸۶.

و قـاری گفت: «این گونه تـدلیس بسـیار ناپسـند است و انجام دهنـده اش نزد اکثر دانشـمندان مـذموم است و کسـی که به آن شناخته شود نزد جماعتی جرح شـده است روایتش قبول نمی شود چه سـماع آن را تبیین کرده باشد چه نکرده باشد.» (۱)و ابن جوزی در مـذمت تدلیس گوید: «این خیانتی از سوی آنان بر شـرع است.» (۲)و هم چنین گفته است: «از بزرگترین جنـایت ها نسبت به شریعت است.» (۳)و نووی گوید: «تدلیس (پنهان کردن اسناد حدیث) دوگونه است: اوّل: از کسی که معاصر او است چیزی روایت کند که از او نشـنیده است و شـنیدنش را خیال کند و چنین گوید: فلان گفت یا از فلان شنیدم یا مانند این ها. و شایـد که استـادش را حذف نکند و غیر او را، ضـعیف یا صـغیر، برای آراسـتگی صورت حدیث حذف کند و این نوع تدلیس بسـیار ناپسـند است. اکثر دانشـمندان آن را مذمت کرده اند و شـعبه از شدیدترین مذمت کنندگان آن بود. و از ظاهر سـخنش برمی آیـد که حرام است و تحریمش ظاهر است؛ چون توهم احتجاج برای چیزی می آورد که احتجاج به آن جایز نیست و نیز بـاعث ساقـط کردن عمـل بـه روایت هـای خـودش می گردد، افزون بر اینکه در آن فریب نهفته است و مفسـده اش همیشـگی است، و بخشـی از این امور برای تحریم بسنده است؛ چه رسد به اینکه همه ی آنها با هم جمع شود.» (۴)از این گذشته، سفیان ثوری را عیب هـای دیگری است از جمله: اعتقـاد به مـذهب خوارج. و از جمله: حسـادت نسـبت به ابوحنیفه و دشـمنی بـا او و بـدگویی از او... که ابوالمؤیّـد محمودبن محمّدبن خوارزمی آن ها را ذکر کرده است. (۵)و این بدگویی ها ثوری را از درجه ی اعتبار نزد اهل سنّت به ویژه حنفی ها فرو می اندازد که پوشیده نیست.

۱- ۱) . شرح شرح نخبه الفکر/ ۱۱۲.

۲- ۲) . تلبیس ابلیس/ ۳۴.

۳- ۳) . الموضوعات /۱ ۵۲.

۴- ۴) . المنهاج فی شرح صحیح مسلم /۱ ۳۳.

۵- ۵) . جامع مسانید أبی حنیفه /۲ ۴۶۸.

و از بزرگترین بدگویی های سفیان ثوری، اعتراضش بر حضرت امام صادق علیه السلام است. شعرانی گوید: «ثوری بر ایشان وارد شد، جبّه ای از خز بر تنش بود، به او گفت: شما که از خاندان نبوّت هستید این را می پوشید؟!! فرمود: نمی دانی، دستت را به زیرش ببر، پس دید که زیرش لباسی از پشم زِبْر است. سپس فرمود: ای ثوری زیر جبّه ات را به من بنما. دید زیرش پیراهنش نازکتر از سفیدی تخم مرغ است. پس سفیان شرمنده شد. سپس فرمود: ای ثوری، زیاد نزد ما نیا، ما را زیان می رسانی و ما به تو زیان می رسانیم.» (۱)پس روشن شد حدیثی که بخاری از محمّدبن حنفیّه نقل کرده است، حدیثی ساختگی و دروغ شمرده شده است.

حدیث ساختگی دیگر

و مانند آن حدیث در ساختگی و باطل بودن حدیث دیگری است که متّقی روایت کرده است: از زیدبن علی بن حسین که گفت: «شنیدم پدرم علیّ بن الحسین می گفت: شنیدم پدرم حسین بن علی می گفت: به ابوبکر گفتم: ای ابوبکر بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بهترین مردم کیست؟ به من گفت: پدرت. پس از پدرم علی پرسیدم و گفتم: بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم چه کسی بهترین مردم است؟ گفت: ابوبکر - الدغولی، ابن عساکر» (۲)بدین ترتیب بر هیچ منصف آگاهی پوشیده نیست که نشانه های دروغ و افترا بر آن نمایان و در آن نهفته است، و هم چنین حدیثی است که سندی بر آن به دست نیاوردیم و «دهلوی» تصریح کرده است، هر حدیثی که سند صحیحی نداشته باشد از درجه ی اعتبار فرو افتاده است.

۱- ۱) . لواقح الانوار/۱ ۳۲.

۲- ۲) . کنزالعمال ۱۲ / ۴۸۹.

حدیث ساختگی دیگر

یکی ازجاعلان حدیث دراهل سنّت،وقتی زشتی آن چه از زبان امام علیه السلام در برتر داشتن مطلق شیخین رادید،به سوی ساختن حدیثی از زبانش رفت که نص بر برتری آن دو از تمامی اصحاب جز اهل البیت داشته باشد، لذا متقی روایت کرده است:

«از ابوالبختری نقل شده که گفت: علی خطابه خواند و گفت: آگاه باشید که بهترین این امّت بعد از پیامبرش ابوبکر و عمر است. مردی گفت: و تو ای امیرالمؤمنین؟ پس گفت: کسی با ما اهل بیت موازی نمی شود. ابونعیم در حلیه الاولیاء.» (۱)و این نیز حدیثی ساختگی است، چون کسی که شیخین را «دو نفر دروغگو، گناهکار، پیمان شکن خائن (کاذبین، آثمین، غادرین، خائنین)» ببیند، چگونه آن ها را بر سلمان و ابوذر و مقداد و عمّار یاسر و مانندشان، برتر می دارد؟! این گناه بزرگ آشکاری است.

از سوی دیگر «ابوالبختری» خود چیزی از امام علیه السلام نشنیده است، بلکه بسیار از او به صورت مرسل از او نقل می کند. ابن حجر گوید: «سعیدبن فیروز، که پسر ابوعمران است، ابوالبختری طائی بنده ی کوفی آنان است. روایت کرده است از:

پدرش، ابن عبّاس، ابن عمر، ابوسعید، ابوکبشه، ابوبرزه، یعلی بن مره، ابوعبدالرّحمان سلمی و حارث اعور. و مرسلاً نقل کرده است از: عمر، علی، حذیفه، سلمان، ابن مسعود. و از او نقل کرده اند: عمروبن مره، و عبدالأعلی بن عامر، و عطاءبن السائب و سلمهبن کهیل، و یونس بن حبان، و حبیب بن ابوثابت و یزیدبن أبوزیاد، و غیر این ها.

عبداللّه بن شعیب به نقل از ابن معین گوید: ابوالبختری طائی، نامش سعید و مورد اعتماد است، و چیزی از علی نشنید. (۲)و در پی روایت های بسیار او از اصحاب با وجود نشنیدن او از آنان، گروهی از

۱- ۱) . کنزالعمال /۱۳ ۷.

۲- ۲) . تهذیب التّهذیب /۴ ۶۵.

نقدکنندگان حدیث به ضعیف بودن مرسل های او حکم داده اند. ابن سعد گوید: «...

او بسیار حدیث می گفت: حدیثش را به طور مرسل از اصحاب روایت می کرد و از بسیاری چیزی نشنید. پس هر حدیثش که با سماع بود حَسَن است، و آن چه مرسل بود ضعیف است.» (1)و نیز ابن حجر گوید: «ابواحمد حاکم درکنی گوید: نزد آنان قوی نبود.» سپس ابن حجر گوید: «او چنین گفت و این سهو است.» (2)نویسنده گوید: و این تحکّمی محض است.

۷- با سخن سیوطی درباره ی این حدیث

جلال الدّین سیوطی از کسانی است که درباره ی حدیث «مدینهالعلم» تعصّب و تعنّت به کار برده است. او در شرح حدیث: «أنا دارالحکمه» گوید: «طیّبی گفت:

شیعیان به این حدیث متمسّک شده اند که آموختن دانش و حکمت از او، ویژه ی اوست و به دیگری تجاوز نمی کند جز به واسطه ی او، چون به خانه وارد نمی توان شد جز از درش، و برایشان حجّتی در این باره نیست. از آن جا که خانه ی بهشت گسترده تر از خانه ی حکمت نیست، در حالی که هشت در دارد.» (3)و این همان سخن طیّبی است که پیشتر درباره اش به تفصیل آورده شد و باطل بودنش را توضیح دادیم آن گونه که نیازی به بیش از آن نیست و خداوند ولی توفیق است.

۸- با سخن سمهودی درباره ی این حدیث

اشاره

علیّ بن عبداللّه سمهودی تلاش کرده حدیث «أنا مدینهالعلم» را از مفاد صریح آن برگرداند به گونه ای که باعث حیرت فهم ها شده است. او پس از آوردن برخی

ص:۸۰۲

۱- ۱) . همان.

۲- ۲) . همان.

۳- ۳) . قوت المغتذی فی شرح الترمذی، کتاب المناقب، باب «مناقب علی».

دلیل هایی که بر اعلم بودن امام علیه السلام دلالت می کند، گوید: «این مطلب و مانند آن که در فضیلت علی در این باب نقل شده است گواهی بر حدیث «أنا مدینه العلم و علی بابها» می باشد. امام احمد آن را در «الفضائل» از علی، و حاکم در «المناقب» مستدرکش، و طبرانی در معجم کبیرش، و ابوالشیخ ابن حیان در «السنه» اش و غیر از اینان از ابن عبّاس مرفوعاً روایت کرده اند با این اضافه: «فمن أتی العلم فلیأت الباب».

و ترمذی مرفوعاً از حدیث علی آن را روایت کرده است: «أنا مدینه العلم و علی بابها» و به دنبالش گوید: این حدیث ناشناخته است. و استادش بخاری نیز چنین گفته است و حاکم دنبال بخش نخست گوید: اسنادش صحیح است.

ابن جوزی آن را در جلد دوم از کتاب موضوعات آورده است. و حافظ ابوسعید علایی گوید: درست آن است که حسن می باشد به اعتبار نقل هایش، نه صحیح و نه ضعیف، چه رسد به این که از ساختگی ها باشد. و همین گونه حافظ ابن حجر در فتوایش گوید.

و این مطلقاً با برتری ابوبکر منافات ندارد، با گواهی علی و دیگرانی به این مطلب برای او، و نیز به دانش او هم گواهی داد. علی گفت: ابوبکر داناتر و برتر آنان بود و در چیزی اختلاف نکردند مگر این که حق با او بود، و مشهور نبودنش به دانش به علّت طولانی نبودن عمرش و نیازمندی به او پس از مرگ پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم بود.» (۱)این سخن از چند جهت نیازمند بررسی است:

۱ – نسبت طعن به بخاری و ترمذی دروغ است

سمهودی – هرچند اصل حدیث را انکار نکرده، بلکه آن را از گروهی از بزرگان مذهبش تحقیق واثبات نموده است – به ترمذی نسبت داده که به دنبال حدیث گفته است: «این منکر است» وما پیشترثابت کردیم که این نسبت صحیح نیست. وترمذی هرگز پس ازاین حدیث چنین نگفته است. بلکه شیخ عبدالحق

۱- ۱) . جواهرالعقدین: دست نویس است.

دهلوی در «اللمعات فی شرح المشکاه» تصریح کرده است که ترمذی گفت: این حدیث حسن است.

و این مطلب را گفته ی ترمذی درباره ی حدیث «أنا دارالحکمه» که حسن است تأیید می کند - و آن را مؤیّد حدیث «أنا مدینهالعلم» دانسته همان گونه که محبّ طبری در «ذخائر العقبی» و «الرّیاض النضره» به آن تصریح کرده است. نیز همان طور که بعضی از مفسّرین طعن درباره ی حدیث «أنا مدینهالعلم» را به ترمذی نسبت داده اند، طعن درباره ی حدیث «أنا دارالحکمه» را نیز به او نسبت داده اند، که در گذشته در ردّ سخن نووی به تفصیل آورده شد.

علاوه بر این، بسیاری از پژوهشگران اهل سنّت هر دو حدیث را با هم از ترمذی نقل می کنند، و از ظاهر عبارت هایشان بر می آید که ترمذی آن دو را در «الصحیح» خود بدون هر تغییری نقل کرده است، که این مطلب پوشیده نیست؛ با توجّه به آن چه پیشتر آوردیم در اثبات نقل ترمذی از حدیث «مدینهالعلم» و نیز اثبات نقل او از حدیث «دارالحکمه»، با بهره گیری از گفته های بزرگان قوم که بر آن دلالت دارد. و شایسته است بر شما که تأمّل کنید در آن چه «ابن حجر مکّی» در «الصواعق» و عیدروس یمنی در «العقد النبوی» و «صبان مصری» در «إسعاف الرّاغبین» آورده اند، که عبارت های این بزرگان برای مقصود و مطلوب صریح تر و واضح تر است.

و به طور کلی، نسبت دادن طعن به ترمذی درباره ی حدیث «أنا مدینه العلم» از جانب سمهودی دروغی آشکار می باشد، و شاید که این گفته را بدون مراجعه به «جامع الترمذی» آورده باشد، و اگر به نسخه ی صحیح و حتّی نسخه ی تحریف شده ی آن مراجعه کرده بود، چنین نسبتی به ترمذی نمی داد، چون کاری که تحریف کنندگان انجام داده اند، حذف حدیث «أنا مدینه العلم» و باقی گذاردن حدیث «أنا دارالحکمه» با افزودن کلمه «منکر» به آن است و هیچ نسخه صحیح و یا تحریف شده ای نیافته ایم که حدیث «أنا مدینهالعلم» را با لغت «منکر» آورده باشد، و هر کس چنین ادّعا کند، بیان او آن بر عهده ی خود او است.

امّا نسبت دادن این گفته که «منکر است» به بخاری نیز باطل می باشد، چون

در «اللآلی المنثوره» و «المقاصد الحسنه» آمده است که این کلمه را بخاری درباره ی حدیث «أنا دارالحکمه» گفته است. پس این گفته را به حدیث «أنا مدینه العلم» نسبت دادن، باطل می باشد.

۲ – ادّعای منافات نداشتن میان این حدیث و برتری ابوبکر باطل است

از سویی حدیث «أنا مدینهالعلم و علیٌّ بابها» از جهت های بسیار و دلالت های آشکار بر امامت امیرالمؤمنین علی علیه السلام دلالت دارد و هیچ خردمندی در دلالت آن بر برتری و اعلمیت مطلق امام علیه السلام تردید نمی نماید. پس یا باید این حدیث انکار گردد و حکم به ساختگی بودنش داده شود همان گونه که بعضی از ناصبی ها کردند و یا باید دست از اعتقاد به برتری ابوبکر بر امام علیه السلام برداشت.

پس باطل بودن این گفته ی سمهودی پس از اثبات و تحقیق حدیث که گوید: «و مطلقاً منافات ندارد با برتری ابوبکر» آشکار شد؛ چون پس از ثابت شدن این حدیث شریف چاره ای جز اعتقاد به برتری مطلق امام علیه السلام نیست.

۳ – ادّعای گواهی دادن امام علیه السلام به برتری ابوبکر باطل است

هم چنین ادّعایش بر گواهی دادن امام امیرالمؤمنین علیه السلام به برتری ابوبکر باطل است. از پاسخ به سخن سخاوی دانستید که: روایاتی که متضمّن چنین معنایی از امیرالمؤمنین علیه السلام باشد، پایه و اساسی ندارند، چون پوشیده نیست که روایاتی ساختگی و دروغ شمرده شده اند و اسناد و متن آن ها باطل است به ویژه آن چه بخاری نقل کرده که ستون آن هاست.

۴ – ادّعای گواهی غیر امام به آن نیز باطل است

غیر از امام علیه السلام چه کسی به آن گواهی داده است تا سمهودی بگوید: «به گواهی علی و غیرش به آن (افضلیت) برای او»؟ در حالی که ما کسی از اصحاب عدالت پیشه را نیافتیم که به آن گواهی داده باشد. و هر کس چنین ادعایی کند، بیان آن بر عهده خودِ اوست و باطل نمودن آن با روشن ترین دلیل و برهان بر ماست... و

بـه فرض صـدور چنیـن چیزی از یکی از آنـان در حـق ابـوبکر، بی شـک تـوان رویـایی بـا آن همـه وجـوه فراوان برتری مطلق امیرالمؤمنین علیه السلام را ندارد.

۵ – ادّعای گواهی امام علیه السلام به دانش او دروغین است

از ادّعاهـای دروغیـن سـمهودی در این کلاـم چنین است: «علی نیز به دانش او گـواهی داد و گفت: ابـوبکر دانـاترین و برترین آنان است.» چه کسـی این را روایت کرد؟ و ای کاش سـمهودی مصدری برایش می آورد حتّی اگر از ساختگی های پیشینیان بود؟! و شـگفتی آور از اوست که چگونه به چیزی اسـتدلال می کنـد که محل و اثری در موضوعات (ساختگی ها) نـدارد چه رسد به کتاب هایی که «الصـحاح» خوانده می شود. هر چند که اگر در الصحاح هم نقل شده بود برای امامیه حجّت نبود و در احتجاج در مقابل آن ها سودی نداشت؛ چه رسد به ساختگی ها.

۶ – ادّعای حقانیت ابوبکر در موارد اختلاف دروغ است

از دیگر ادّعاهـای دروغین این گفته سـمهودی است: «در چیزی اختلاـف نکردنـد مگر این که حـق بـا او بود»، که ادّعـایی بی برهـان است، بلکه دلیـل ها و برهان های بر باطل بودنش بی شـمار است و اگر جز جریان سـقیفه و قضـیه ی فـدک و مسأله ی خمس نبود، همین ها به عنوان دلیل و برهانی بر خطاکردن و باطل بودن ابوبکر بسـنده بود، چون رخدادهایی بود که میان علی علیه السـلام و ابوبکر اختلاف افتاد، و هیچ خردمندی تصدیق نمی کند که حق با ابوبکر باشد، چون با کتاب و سـنّت، عصمت امیرالمؤمنین و حضـرت فاطمه ی زهرا علیها السـلام ثابت شـده است، امّا ابوبکر خودش را چنین معرّفی می کنـد: «مرا شـیطانی است که گرفتارش می شوم.»

۷ – اعتذار به اینکه مدّت ابوبکر کوتاه بود، پذیرفته نیست

گـویی سـمهودی به اشـکال وارد بر خود توجّه دارد که: اگر ابوبکر مطلقاً دانـاترین اصـحاب بود، پس گفته هـا و آرای او در مسائل گوناگون کجاست؟ و چرا به

دانش شـهرت نیافت؟ پس به عذرتراشی از جانب ابوبکر پناه برده و چنین گفته است: «شهرت نیافتن دانش او، به علّت طولانی نبودن مـدّت او بـا احتیـاج به او بعـد از درگـذشت پیامبر صـلی الله علیه و آله و سـلم است.» امّا این عـذر نزد خردمنـدان و اهل بصیرت پذیرفته نیست از چند جهت:

یکی این که: توقّف شـهرت در دانش، بر طول مـدّت ممنوع است، بلکه ملاـک شـهرت یـافتن به دانش، کمـال علمی شـخص است. پس هر چه دانش افزونتر باشد، شـهرت به آن بیشتر است. مگر نمی بینید که دانش پیامبر صـلی الله علیه و آله و سلم – با وجود کوتاهی درنگ در میان امّتش چنان شـهرت یافت که دانش پیامبران پیشـین به یک دهم شـهرت دانش او نمی رسـد، با وجود پیامبری چون حضرت نوح علیه السلام که به طول عمر شهرت یافته به گونه ای که به عمر او ضرب المثل زده می شود.

حقیقت این است که دانش ابوبکر از این جهت شـهرت نیافت که اصل آن – یعنی دانش – منتفی است، نه به سبب وجود یک مانع که کوتاهی مدّت او باشد.

و دوم این که: اگر توقّف مـذکور را بپذیریم، لیکن عمر ابوبکر از آغاز پذیرش اسـلام تا مرگش طولانی بود، که اگر داناترین اصـحاب می بود، در این مدّت آثار اعلمیت او آشکار می شد و دانش او شهرت می یافت و امّا علّت آوردن به اینکه در زمان زندگی پیامبر صـلی الله علیه و آله و سـلم به او احتیاجی نبود و به هنگام احتیاج به او بعد از مرگ پیامبر صـلی الله علیه و آله و سلم ، مدّت او طولانی نشد، سودمند نیست، چون نیاز به داناترین اصحاب در همه حال هست و از این رو می بینیم نیاز مردم را به حضـرت امیرالمؤمنین علیه السـلام – که ایشـان به واقع و در حقیقت دانـاترین است در دوران زنـدگی و پس از وفات پیامبر اکرم صـلی الله علیه و آله و سـلم . و از این جهت می بینیم رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم امّت را هدایت و راهنمایی به سوی امام علیه السـلام می فرماینـد با این فرموده شان: «أنا مـدینه العلم و علیٌّ بابها، فمن أراد العلم فلیأت الباب» و هم چنین می بینیم که قضاوت ها و فتواهای امام علیه السـلام در دوران پیامبر صـلی الله علیه و آله و سـلم چه در سفر به یمن چه در مدینه ی منورّه شهرت یافته است.

امّا از ابوبکر چیزی نقل نشـده است که دلالت بر دانش او داشـته باشد؛ چه رسد به اعلمیّت او در دوران خلافتش پس از پیامبر و نیاز امّت، و چه رسد به دوران

ص:۸۰۷

حیات پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم .

امّا با آن چه سـمهودی آورده است که دوران خلافت ابوبکر زمان شهرت دانش او بود، ولیکن طولانی نبودن عمرش مانع این شهرت شـد این گفته ی بنبانی که پس از این خواهد آمد، منافات دارد که گوید دوران خلافت آن سه نفر زمان آشـکارشدن دانش آنـان نبود، بلکه مشـغول بودنشـان به کارهـای خلافـت مانع از بهره منـدی امّت و تعلیم آنان شـد، و این علّت مراجعه ی ایشان به حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام بود. پس تضاد موجود میان این دو گفته و ادّعا بر آگاهان و هدایت یافتگان پوشیده نیست.

سوم: اگر شـهرت نیـافتن دانش او به علّت طولانـی نبودن عمرش پس از نیـاز به او را هم بپـذیریم، بـا این حـال این خواسـته ی سمهودی را محقّق نمی کند، چون اگر دانشش شهرت نیافت لااقل می بایست نادانی و گمراهی اش هم شهرت نمی یافت، در حالی که هر شـخص آگاه نسـبت به اخبار و آثار به خوبی موارد بسـیار زیادی را می یابد که نادانی ابوبکر و جهل او به احکام شرعی را ظـاهر می سازد و کتاب «تشـیید المطاعن» شامل بخشـی از این اخبار است، و آن گاه جایی برای ادّعای دانایی ابوبکر نمی ماند چه رسد به ادّعای اعلمیت مطلق او!!

۸ – اعتراف شیخین به اعلمیت حضرت علی علیه السلام و مراجعه ی آن دو به ایشان

بـا این همه، عجب از سـمهودی است که چگونه ادّعای اعلمیت برای ابوبکر می کنـد؛ در حالی که خودش – همچون دیگران بخشـی از اخبار مراجعه ی ابوبکر و عمر به امیرالمؤمنین علیه السـلام را روایت می کند و اعتراف آن دو به اعلمیت حضـرت را یادآور می شود.

سمهودی خود در کتـابش «جواهر العقـدین» دربـاره ی حکم عمر به سـنگسار کردن زن دیوانه، و نقض این حکم به وسـیله ی امام علیه السـلام گوید: «در روایتی: پس عمر گفت: لولا علی لهلك عمر. و بعضـی روایت کرده اند که این اتّفاق برای علی و ابوبکر به همین گونه رخ داد.» و در همان کتاب نیز گوید: «ابن سمّان از ابوسعید خدری نقل

می کند که شـنید عمر به علی می گوید در حالی که چیزی از او پرسیده بود و او پاسخش را داده و اندوهش را برطرف کرده بـود: «ای علی! خداونـد مرا بعـد از تـو بـاقی نگـذارد.» و این دلیلی روشن بر اعلمیّت امـام علیه السـلام است. و سـمهودی خود اعتراف کرده است که این از شواهد حدیث «أنا مدینه العلم و علیٌّ بابها» می باشد. از این رو گوید: «گفتم: این و مانندهای آن که در فضیلت علی در این باب آمده است، گواهی بر حدیث «أنا مدینه العلم و علیٌّ بابها» می باشد.»

و سـمهودی در «جواهر العقدین» گوید: «زین عراقی در «شرح التقریب» در شرح حال علی گوید: عمر گفت: داورترین ما علی است، و همواره پنـاه می برد از مشـکلی که ابوالحسن در آن چاره انـدیش نباشـد.» گفت: «این اسـتعاذه را دارقطنی و غیر از او روایت کرده اند و لفظش چنین است: أعوذ باللّه من معضله لیس لها ابوحسن.»

گفت: و در روایتی که از ابوسـعید خـدری آورده گویـد: با عمر به مکّه آمدیم، در حالی که علیّ بن ابی طالب با او بود، علی چیزی به او گفت: عمر گفت: پناه می برم به خداوند از این که در میان مردمی زندگی کنم که ابوحسن در میانشان نباشد.»

و گفت: «حافظ ذهبی از عبدالملک بن ابوسـلیمان نقل کرده گوید: به عطاء گفته شد: آیا کسـی از اصـحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فقیه تر از علی بود؟ گفت: نه به خدا سوگند کسی را این گونه نمی دانم.»

و گفت: «گفته ی عمر: علی داورترین ماست (علی اقضانا) ، بخاری در صحیحش آن را روایت کرده و مانند آن را از گروهی از اصحاب نقل کرده است.»

و گفت: «حـاکم در المسـتدرک از ابن مسـعود نقـل کرده که گفت: همـواره گفت وگو می کردیم که داورترین مردم مـدینه علی است. و حاکم گفت: این حدیث صحیح است ولی آن را نقل نکردند.»

و گفت: «اصل آن این است: داسـتان فرسـتادن پیامبر صـلی الله علیه و آله و سلم علی به عنوان قاضی به یمن، گفت: ای رسول خدا مرا فرستادی که میانشان قضاوت کنم در حالی که من جوانم و قضاوت را نمی دانم؟ پس او صلی الله علیه و آله و سلم بر سینه ام زد و گفت: «خداوندا

هـدایتش کن و زبانش را ثابت گردان. گفت: به حق کسـی که دانه را شـکافت و آفریـده ها را آفریـد در قضاوت میان دو نفر هرگز شک نکردم. ابوداوود و حاکم آن را روایت کردند و حاکم گفت: اسنادش صحیح است.»

و گفت: «احمد و طبرانی از افرادی که ثقه شمرده شده اند روایت کردند که:

پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به فاطمه گفت: آیا راضی نمی شوی که تو را به ازدواج پیشتازترین امّتم در اسلام و دارنده ی بیشترین دانش و بزرگترین بردباری، درآورم؟»

۹- با سخن ابن روزبهان درباره ی این حدیث

اشاره

فضل بن روزبهان شـیرازی که از متکلّمان مشـهور اهل سنّت است و متأخّرین ریزه خوار او هستند در پاسخ احتجاج علّامه حلّی به فرموده امام علیه السلام «سلونی قبل أن تفقدونی» و فرموده ی پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم : «أنا مدینه العلم و علی بابها» چنین گوید: گویم:

این حـدیث بر بسـیاری دانش و حضور ذهن او دربـاره ی رخـدادها و آگـاهی اش بر دانش هـا و معارف گوناگون دلالت می کنـد و تمـام این امـور مسـلّم است امّـا دلیلی بر نصّ بر امـامت نیست؛ زیرا واجب نیست که اعلم، خلیفه باشـد، بلکه برای امّت حفظ نظام مسلمین اصلح خواهد بود و اگر ابوبکر اصلح برای امامت نبود، او را برنمی گزیدند همان گونه که گفتیم.»

گویم: ابن روزبهـان، چـاره ای جز اعتراف به دلالـت حـدیث «أنـا مـدینه العلم» بر اعلمیت مطلق امیرالمؤمنین علیه السـلام نیافته است، امّا شرط اعلمیت برای خلیفه را انکار می کند، و از این جهت می گوید این حدیث نصّ بر خلافت امام علیه السلام نمی باشد، و استدلال به انتخاب ابوبکر برای خلافت توسّط امّت می کند؛ هرچند که اعلم نبود.

امّا گفته ی او از چند جهت پذیرفته نیست:

نخست: حدیث «أنا مدینه العلم و علی بابها» از دلیل های روشن بر خلافت سـرورمان امیرالمؤمنین علیه السـلام است، که آن را از چندین وجه در بخش های پیشین کتاب بیان کردیم.

دوم: کتاب و سنّت که با گفته های مفسّرین اهل سنّت تأیید شده، بر وجوب

گزینش اعلم برای امامت و خلافت دلالت دارد. و این مطلب پیشتر با دلیل های بسیار که مفید قطع و یقین است، بیان شد و اگر جز آن چه خداوند سبحان در داستان حضرت آدم و حضرت طالوت علیهما السلام فرموده است، وجود نداشت، همان به عنوان دلیل و برهان بسنده بود.

سوم: شك و تردیدی نیست که اعلم برای حوزه حافظتر و برای امّت اصلح است. و از این جهت باطل بودن ادّعای حافظتر بودن برای حوزه و اصلح برای امّت بودن ابوبکر آشکار می شود، همراه با اعتراف به اعلم نبودنش. به راستی چه وقت ابوبکر حافظتر برای حوزه بوده است؟ آیا در میدان های جنگ و جهاد با کفّار؟ یا در گشودن مشکلات و گرفتاری ها؟

و چهارم: فساد استدلال به انتخاب ابوبکر برای خلافت توسّط مردم روشن است، و به فرض بپذیریم که این انتخاب از سوی مردم بود، اشکال بر همان مردمی است که انتخابش کردند و به همین ترتیب اشکال بر کسانی است که به این گزینش، استدلال بر درستی امامت ابوبکر می کنند.

سخن دیگری از ابن روزبهان

ابن روزبهان درباره ی حدیث «مدینه العلم» و حدیث «أنا دارالحکمه» سخن شگفت انگیزتر و غریب تری از آن چه آوردیم، دارد. از این قرار که: مرحوم علّامه حلی رحمه الله گوید: «مطلب دوم: دانش. مردم همگان بدون خلاف، ریزه خوار علی علیه السلام هستند، در معارف حقیقی و دانش های یقینی و احکام شرعی و قضایای نقلی، چون ایشان علیه السلام در نهایت تیزهوشی و شوق بر آموختن بود و ملازمت او با رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم که مهربانترین مردم نسبت به او بودند، بسیار عظیم است، به گونه ای که شب و روز از ایشان جدا نمی شد، پس ضرورتاً از دیگران داناتر می شود و رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در حق او می فرمایند: داورترین شما علی است. و قضاوت مستلزم دانش و دین است. ترمذی در صحیحش روایت می کند که:

رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم گفت: «أنا مدینه العلم و علی بابها» و بغوی در الصحاح روایت

می کند که: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «أنا دارالحکمه و علی بابها»

ابن روزبهان در پاسخ این سخن گوید: «آن چه نویسنده از دانش امیرالمؤمنین علیه السلام آورده است، شکّی نیست که او از دانشمندان امّت است و مردم در آن علم به او نیازمند هستند، و چگونه چنین نباشد، در حالی که او جانشین پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در ابلاغ دانش و زیبایی های حقایق معارف می باشد. و در این کسی نزاعی ندارد. امّا آن چه از صحیح ترمذی نقل کرده، صحیح است. ولی بغوی در صحاح گوید: حدیث ناشناخته است که جز از شریک، از هیچ یک از ثقه ها شناخته نشده است و اسنادش مضطرب است. شایسته بود که آن چه از عیب های حدیث آورده است را نقل می کرد، تا در نقل امین باشد.»

و این سخن از چند جهت غریب است:

۱ - حضرت علی علیه السلام داناترین امّت است،نه فقط از این جهت که از دانشمندان امّت است

این که ابن روزبهان می گوید: «آن چه نویسنده از دانش امیرالمؤمنین آورده، شکّی نیست که او از دانشمندان امّت است.» تفریط در حق امام علیه السلام است چون ایشان بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم داناترین امّت است، همان گونه که پیش از این ثابت کردیم. اضافه بر آن ابن روزبهان در گفته ی پیشین خود به اعلمیت امام علیه السلام اعتراف کرده است.

۲ - مردم همانند نیازمندیشان به پیامبر، به او نیازمندند

نیازمندی مردم به امیرالمؤمنین علیه السلام همانند نیازشان به یکی از دانشمندان امّت نیست؛ بلکه تمام مردم در همه ی دانش ها و احکام ریزه خوار خوانِ او هستند همان گونه که علّامه حلّی آورده است چون نزدیک ترین مردم به پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم بود و بیشترین ملازمت را با ایشان داشت، پس آنان در دانش نیازمند او بودند، چون داناترین آنان بود. پس اگر ابن روزبهان از این گفته اش: «مردم در آن علم به او نیازمند بودند.» چنین اراده کرده است، پس مرحبا به این هم سویی، چون این معنی خلافت بلافصل امام علیه السلام بعد از پیامبر را ثابت می کند، زیرا قبیح است امیر کردن نیازمندی که

نیازمندیش در حاجت های بسیار بزرگ آشکار است بر کسی که بی نیاز و سرشار از دانش صاحب معراج صلی الله علیه و آله و سلم است. و اگر ابن روزبهان معنی دیگری را اراده کرده است، مرتکب دشمنی آشکار شده، و گمان بیشتر این است که خواستار معنی اوّل می باشد، چون در گفته پیشین به اعلمیت امام علیه السلام اعتراف کرده است.

۳ – اعتراف ابن روزبهان به این که امام وصیّ نبی در ابلاغ دانش است

متن گفته ی ابن روزبهان چنین است: «چگونه چنین نباشد، در حالی که او جانشین پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در ابلاغ دانش و زیبایی های حقایق معارف می باشد.» و این صراحت دارد در این که او پس از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم امام است، چون عقل نمی پذیرد که جانشین پیامبر در ابلاغ دانش و زیبایی های حقایق معارف، غیر از اعلم و غیر از امام بعد از او صلی الله علیه و آله و سلم کس دیگری باشد، چون اعلمیت از این عَلَم منصوب (پرچم افراشته) جداپذیر نیست، همان کسی که به علم مصبوب (دانش لبریز شده) اختصاص یافته است. و از جهت زشت بودن ترجیح دادن مرجوح، و باطل بودن برتر داشتن مفضول.

سپس گفته اش: «پس کسی را در این مطلب نزاعی نیست.» جمله ی حقّی است که بر زبانش جاری شده است. امّا آن چه را که علّامه حلی به آن استشهاد کرده دلالت بر اعلمیت امام علیه السلام دارد، و این همان مطلوب از استشهاد و استدلال می باشد و اعلمیت ملازم امامت و خلافت است که چندین بار گفته شد. بنابراین بر ابن روزبهان است که تسلیم امامت امام شود و نزاع در امامت را رها کند.

۴ – اعتراف او به روایت ترمذی

سخن ابن روزبهان که «امّا آن چه از صحیح ترمذی آورده، پس صحیح است.» اعتراف به صحت سند حدیث «أنا مدینه العلم» است و ابن روزبهان اعتراف به دلالت این حدیث بر اعلمیت امام علیه السلام کرده علی رغم برپا شدن برهان های محکم مبنی بر تعیّن اعلم برای جانشینیِ پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم .

و هم چنین، حدیث «مدینه العلم» از جهت های بسیاری که پیش از این آورده شد دلالت بر امامت امام علیه السلام دارد، پس بر ابن روزبهان بود که به نتیجه هم اعتراف

کند همان گونه که به مقدّمه اعتراف کرده است.

۵ - ردّ اشکال ابن روزبهان بر علّامه

امّا طعن ابن روزبهان به علّامه حلّی که گوید: «ولی بغوی در صحاح گوید:

حدیث ناشناخته است که جز از شریک، از هیچ یک از ثقه ها شناخته نشده است و اسنادش مضطرب است، و شایسته بود که آن چه از عیب های حدیث آورده است را نقل می کرد، تا در نقل امین باشد.» این مردود است از چند جهت:

انداختن حدیث أنا مدینهالعلم از صحیح ترمذی توسّط آنان

۱ - چه دلیلی هست بر اینکه جمله ای که ابن روزبهان ذکر کرده در نسخ علّامه حلّی وجود داشته باشد؟

اختلاف نسخه ها در کتاب های حدیث اندک نیست، بلکه کتاب های موصوف به الصحاح نزد اهل سنّت از نظر اضافه و کمبود و تغییر و تبدیل اختلاف دارند که بر مراجعه کننده پوشیده نمی ماند؛ مانند: «جامع الاصول ابن کثیر» و «مشکاه المصابیحِ خطیب تبریزی» «المرقاهِ علی قاری»... و از شواهد بر این مطلب، حدیث «أنا مدینه العلم» است و «صحیح ترمذی» که دانستی علّامه حلّی رحمه الله این حدیث را از «صحیح ترمذی» نقل می کند و ابن روزبهان خود به صحت آن اعتراف کرده و گفته است: «امّا آن چه از صحیح ترمذی نقل کرده، صحیح است.» و پیش از علّامه این افراد آن را از ترمذی نقل کرده اند: ابن اثیر جزری در «جامع الأصول» و محمّدبن طلحه ی شافعی در «مطالب السؤول».

و ابن تیمیه ی حرّانی که معاصر علّامه است در «منهاج السنّه» به روایت ترمذی از حدیث «مدینه العلم» اعتراف کرده است.

و گروهی از علمای متأخّر بر علّامه حلّی رحمه الله از اهل سنّت نیز آن را از ترمذی، نقل کرده اند، مانند:

سیّد شهاب الدّین احمد در کتابش «توضیح الدّلائل علی ترجیح الفضائل»

جلال الدّین سیوطی در «تاریخ الخلفاء»

حسین بن معین الدّین میبدی در «الفواتح - شرح دیوان علیِ»

محمّدبن یوسف الشامی در سیره اش «سبل الهدی و الرّشاد»

ابن حجر مکّی در «الصّواعق المحرقه»

میرزا مخدوم در کتابش «نواقض الروافض»

شیخ بن عبداللّه عیدروس در «العقد النّبوی»

محمود شیخانی قادری در «الصّراط السویّ»

شیخ عبدالحق دهلوی در «أسماء رجال المشکاه»

نورالدّین شبراملسی در «تیسیر المطالب السنّیه»

ابراهیم کردی کورانی در «النبراس»

محمّدبن عبدالباقی زرقانی در «شرح المواهب اللدنیه»

محمّدبن صبّان مصری در «اسعاف الرّاغبین»

شهاب الدّین عجیلی شافعی در «ذخیره المآل»

مولوی عبدالعلی مشهور به بحرالعلوم در «شرح المثنوی»

با این همه حدیث «أنا مدینه العلم و علیٌّ بابها» در نسخه های موجود «ترمذی» ذکر نشده است، و چیزی که وجود دارد، حدیث «أنا دارالحکمه و علیٌّ بابها» می باشد.

تحریف در «مصابیح» نوشته ی بغوی

در کتاب «المصابیح» نوشته ی بغوی نیز همین گونه است، همان گونه که حدیث «أنا دارالحکمه و علیٌّ بابها» را نقل کرده، حدیث «أنا مدینه العلم و علیٌّ بابها» را نیز نقل کرده است. و گروهی از بزرگان علمای اهل سنّت حدیث مدینه العلم را از «مصابیح» بغوی نقل کرده اند مانند: محبّ طبری در «الرّیاض النضره» و «ذخائر العقبی»، قاری در «المرقاه»، احمدبن فضل مکیِ در «وسیله المآل» و غیر آنان... و بعضی از آنان تصریح کرده اند که بغوی آن را در بخش احادیث حسن از آن کتاب آورده است... ولی نسخه هایی از «مصابیح» که به آن ها دسترسی پیدا کردیم، از حدیث «أنا مدینه العلم و علیٌّ بابها» خالی است.

و این تحریفی از نوع حذف و اسقاط در «مصابیح» است، و آنان تحریفی از نوع زیاده و الحاق، نیز دارند. لذا در عین اینکه بغوی خود را ملزم نموده که منکرها را در کتابش نقل نکند و در آغاز کتابش چنین تصریح کرده است: «در آن به ضعیف یا غریب اشاره کردم و از نقل منکر یا ساختگی دوری جستم.» باز هم در کتابش حدیثی را می بینیم که با وصف «منکر» توصیف شده و متن آن چنین است:

« از ابوهریره نقل شده که گفت: نزد پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم بودیم که مردی که می پندارم از قیس بود، آمد و گفت: ای رسول خدا حمیر را لعنت کنم؟ پس پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم گفت:

خداوند حمیر را رحمت کند دهانشان سلام و دستانشان طعام و خودشان اهل امن و ایمان می باشند منکر است.» (۱)از این جا می بینی که دانشمندان محقق آن ها اعتراف می کنند که لفظ «منکر» در این کتاب افزوده و گنجانده شده است، به وسیله ی کسانی که اهل معرفت به حدیث دانسته شده اند. شمس الدّین محمّدبن مظفّر خلخالی گوید: «گفته اش: منکر است، یعنی این حدیث منکر می باشد. احتمال می رود که افزودن لفظ منکر در این جا از مؤلّف نباشد و از یکی اهل معرفت به حدیث باشد؛ چون اگر منکر بود، متعرّض آن نمی شد، چون در آغاز کتاب ملتزم شده که از نقل منکر دوری جوید.»

در «مرقاه» است: «شارح مصابیح گفته است: عبارت «منکر است»، الحاقی است از یکی از اهل معرفت به حدیث، زیرا مؤلّف یعنی محیی السنّه اگر می دانست که آن حدیث منکر است، متعرّض آن نمی شد، چون در آغاز کتاب ملتزم شده که از نقل منکر دوری جوید و خداوند به صواب داناتر است.»

و بعد ... به نظر ما استبعاد ندارد که عبارتی که ابن روزبهان آورده از مطالب گنجانده شده توسّط بعضی از متعصّب ها در کتاب «المصابیح» باشد، هرچند که به اهل معرفت به حدیث توصیف شده باشند... و در نسخه ی مرحوم علّامه حلّی نبوده و لذا آن را ذکر ننموده است. پس اشکال ابن روزبهان بر علّامه جایگاهی

۱- ۱) . مصابیح السنّه باب «مناقب قریش و ذکر القبائل /۴ ۱۴۱.

ندارد.

ثانیاً: اگر فرض کنیم آن عبارت، گفته ی بغوی باشد و در نسخه ی مرحوم علّامه حلّی هم بوده باشد، ولی باز هم آن چه ابن روزبهان بر زبان آورده، وارد نیست؛ چون آنگاه می گوییم: «خودداری کردن مرحوم علّامه حلّی از ذکر آن عبارت بر این پایه است که: «اقرار خردمندان بر خویشتن پذیرفته شده است و بر دیگری مردود است.» و «انکار بعد از اقرار پذیرفته نیست».

توضیح این که: بغوی در آغاز کتابش که به «مصابیح» معروف شده گوید: «امّا بعد، این الفاظی است که از سینه ی نبوّت صادر شده، و سنّت هایی است که از معدن رسالت روان گشته، و حدیث هایی است که از سیّد المرسلین و خاتم النّبیین رسیده است. آن ها چراغ های در تاریکی هستند که از چراغ دان پرهیزکاری برون آمده است، پیشوایان آن ها را در کتاب هایشان نقل کرده اند، و من آن ها را برای عابدان گرد آوردم تا بعد از کتاب خداوند برای آنان بهره ای از سنّت ها پدید آورد و کمکی در راه طاعتشان دهد. اسنادهایش را به قصد اختصار بر پایه ی اعتماد بر نقل بزرگان رها کردم.»

این توصیف او از حدیث های کتابش می باشد، پس این توصیف ها به اعتراف خودش بر حدیث «أنا دارالحکمه و علیٌّ بابها» منطبق است، پس اگر بغوی پس از این ادّعا کند که حدیث ناشناخته (منکر) است، در حقیقت پس از اقرار انکار کرده، و انکار پس از اقرار پذیرفته نیست. و لذا علّامه از نقل انکارش دوری جسته است.

ثالثاً: پذیرفتیم، ولی دوری جستن علّامه از ذکر این سخن، پوششی برای عیب های بغوی است، نه پوشیدن عیب های حدیث، آن گونه که روزبهان گمان برده است.

و بیان این سخن چنین است: گفته ی او «حدیث ناشناخته است که جز از شریک، از هیچ یک از ثقه ها شناخته نشده است و اسنادش مضطرب است» شامل دو ادّعا می باشد:

ص:۸۱۷

نخست این که: حدیث ناشناخته و جز از شریک از هیچ ثقه ای دانسته نشده است این ادّعا بر کوتاهی دست و کمی اطّلاعش دلالت دارد، چون این گونه نیست، همان طور که بر پژوهشگر آگاه پوشیده نیست و حدیث مشهور و ثقه هایی غیر از شریک آن را نقل کرده اند، که بیش از این به تفصیل آن را دانستید.

به هر حال اگر چنین هم باشد که تنها شریک آن را نقل کرده است، این باعث صحیح یا حسن بودن آن نمی شود –از این جهت، ترمذی آن را حسن شمرده است؛ همان گونه که محبّ طبری در «الریاض النّضره» و «ذخائر العقبی» تصریح می کند. و روایت ترمذی تنها به نقل شریک می باشد و ابن جریر طبری هم آن را در «تهذیب الآثار» صحیح دانسته و نیز سیوطی در «جمع الجوامع» آن را جز از شریک روایت نکرده است. و حاکم نیشابوری آن را صحیح دانسته همان گونه که شامی در «سبل الهدی و الرّشاد» و شبراملسی در «تیسیر المطالب السنّیّه» و زرقانی در «شرح المواهب اللدنیّه» به آن تصریح کرده اند و حافظ علایی و مجد فیروزآبادی هم آن را «حسن» دانسته اند و علائی آن گونه که در «اللآلی المصنوعه» به نقل از پاسخ هایی به اعتراض های سراج قزوینی بر حدیث های «المصابیح» نوشته ی بغوی، آمده است گوید: «شریک پسر عبداللّه نخعیِ قاضی است مسلم به او احتجاج کرده و بخاری برایش تفسیری آورده و یحیی بن معین او را ثقه دانسته است. و عجلی گوید: ثقه و نیکو حدیث است و عیسی بن یونس گوید: هرگز کسی را پرهیزکارتر از شریک در دانش ندیدم. بنابراین تفرّد او حسن است.»

و فیروزآبادی هم در کتابش «نقد الصّحیح» بعد از حدیث: «أنا دارالحکمه» همین مطلب را آورده است.

بنابراین یگانه بودن شریک در نقل، مانع صحیح یا حسن بودن حدیث نمی باشد، و هرگز باعث سستی آن نمی گردد، تا چه رسد که افراد ثقه ی دیگری هم در روایت این حدیث شریف، با شریک همراه شده باشند!!

و دوم این گفته که: اسنادش مضطرب است. کاملاً باطل است؛ چون هر کس به اسنادهای این حدیث توجّه کند، آن ها را متعدّد، ثابت و بدون هرگونه تزلزل و

ص:۸۱۸

اضطرابی می یابد. و گمان غالب بر این ادّعای باطل بدین علّت است که سخن ترمذی در این مقام درست فهمیده نشده است و بیان مطلب از این قرار است:

ترمذی حدیث «أنا دارالحکمه» را با اسنادش از شریک، از سلمهبن کهیل، از سویدبن غفله، از صنابحی، از امیرالمؤمنین علیه السلام نقل کرده است، سپس گوید: «بعضی این حدیث را از شریک روایت کرده اند ولی از صنابحی یاد نکرده اند.» مفاد این سخن روایت کردن این حدیث توسّط بعضی از محدّثان از شریک، از سلمهبن کهیل، از سویدبن غفله، از امیرالمؤمنین علیه السلام می باشد. پس هنگامی که بغوی «صنابحی» را در روایت بعضی دیده و در روایت برخی دیگر ندیده، گمان برده که اسنادش آشفتگی دارد، و متوجّه نشده است که هر دو اسناد صحیح است، چون «سویدبن غفله» از راویان تابعی است که از حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام بدون واسطه روایت کرده است؛ بنابراین گاهی از حضرت علیه السلام بدون واسطه و گاهی با واسطه «صنابحی» نقل کرده است. پس هر دو روایت صحیح و متّصل است. و در یکی «صنابحی» به خاطر پیوستگی بیشتر اسنادها ذکر شده است.

با توجّه به آن چه گفته شد، بعضی پژوهشگران از بزرگان اهل سنّت به این مطلب تصریح کرده اند. حافظ صلاح الدّین علایی گوید: «روایت کسی که صنابحی را حذف کرده بر آن ایراد وارد نمی کند، چون سویدبن غفله از تابعی های مخضرم است و خلفای چهارگانه را درک نموده و از آنان حدیث شنیده است، پس در اسنادش صنابحی برای پیوستگی بیشتر اسنادها نام برده شده است.»

و فیروزآبادی گوید: «روایت کسی که صنابحی را حذف کرده، بر آن ایراد وارد نمی کند؛ چون سویدبن غفله تابعی مخضرم است، از ابوبکر و عمر و عثمان و علی روایت کرده و از آنان شنیده است، پس نام بردن از صنابحی به خاطر پیوستگی بیشتر اسنادها می باشد.»

و به فرض بپذیریم حذف صنابحی از اسناد غلط بوده است و سویدبن غفله حدیث را نه از خودِ امام علیه السلام ، بلکه از صنابحی شنیده است، این امر باعث آشفتگی در اسناد نمی شود، پس آنکه «صنابحی» را از اسناد حذف کرده، خطا کرده است و

روایت گروه دیگری صحیح است که «صنابحی» در آن نام برده شده است، و خطای راوی در یک اسناد، موجب عیب جویی در اسناد صحیح دیگری نمی شود و زیانی به اصل سند حدیث نمی رساند. پس علّت آوردن به مثل این امور برای قدح به حدیث های مسند صحیح، از روی سرسختی و کم حیایی است، همان گونه که ابن حزم در کتاب «المحلی» بر این مطلب نص آورده، و پیشتر سخن او را در بخش موئّدات حدیث «أنا مدینه العلم» آوردیم، حدیث «أنا مدینه الحکمه و علیٌّ بابها» را ثابت کردیم و درباره ی سخن دارقطنی در مورد این حدیث سخن گفتیم؛ اگر خواستید به آن مراجعه فرمایید. برای چنین پژوهشی مراجعه به آن سزاوارتر است و خداوند ولی التوفیق است.

پس روشن شد که ادّعای آشفتگی اسناد حدیث «أنا دارالحکمه» ، چیزی جز توهّم و بدفهمی نیست. و اگر مرحوم علّامه حلّی از ذکرش دوری جسته، در حقیقت عیب های بغوی را پوشانده است و ابداً در حدیث عیبی نیست... و چیزی که روزبهان گمان برده، ثمری جز برملا ـ کردن توهّم بغوی و کم فهمی او در دقایق علمی نداشت. خداوند متعال می فرماید: «یخربون بیوتهم بأیدیهم و أیدی المؤمنین». (۱)

و اگر آن گروه زبان درازی و سرسختی و تعصّب به کار برند، زبان هایشان را قطع می کنیم به نقل کمال الدّین ابن طلحه ی شافعی که پیش از مرحوم علّامه حلّی بوده که شرح حالش با تجلیل کامل سبکی و اسنوی در «مرآه الجنان» و «طبقات الشافعیه» و کتاب های دیگران آمده است از حدیث «أنا دارالحکمه و علیٌّ بابها» از «المصابیح» نوشته ی بغوی، همان گونه که علّامه حلّی آن را نقل کرده است و این متن عبارت او در بیان دلیل های علم امام علیه السلام است:

«و از آن جمله است: آن چه ترمذی با اسنادش در صحیحش روایت کرده است و پیشتر در استشهاد به صفت «الأنزع البطین» برای امیرالمؤمنین آورده شد که:

رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «أنا مدینه العلم و علی بابها» و امام ابومحمّد حسین بن

۱- ۱) .حشر ۲/.

مسعود قاضی بغوی در کتابش موسوم به «المصابیح» آن را نقل کرده است: که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «أنا دارالحکمه و علی بابها» . لیکن ایشان صلی الله علیه و آله و سلم دانش را به شهر و حکمت را به خانه اختصاص داد، از این جهت که دانش گونه های گسترده تر و بخش های وسیع تر و رشته های بیشتر، سودمندی های فراوان تر و نفع فراگیرتر از حکمت دارد، لذا اعم را به بزرگتر و اخص را به کوچکتر تخصیص داد.» (۱)این نقل این فقیه محدّث شافعی است که از نظر زمانی پیش تر از مرحوم علّامه حلّی بوده است و نقلش مطابق نقل علّامه است و در آن، عبارتی که ابن روزبهان گمان برده، نیست، چون علّامه در نقل امانت دار است ولیکن نسخه های «المصابیح» را دست های گناه کار تحریف کرده است، و خداوند ولی التوفیق و او یاری دهنده است.

۱۰- با سخن ابن حجر مکّی درباره ی این حدیث

اشاره

ابن حجر مکّی در بحث اعلمیّت ابوبکر به گمان خود گوید: «با استناد به خبر «أنا مدینهالعلم و علی بابها» نمی توان گفت علی از ابوبکر داناتر است؛ زیرا - چنانکه خواهد آمد - این حدیث مورد طعن قرار گرفته است و حتّی با پذیرفتن صحّت یا حُسن آن، ابوبکر محراب این مدینه می باشد. و روایت: «فمن أراد العلم فلیأت الباب» ، اقتضای اعلمیت ندارد، چون چه بسا ممکن است نزد غیر اعلم بروند از آن جهت که دارای توضیح و بیان و فراغت بیشتری برای مردم است، بر خلاف آنکه داناتر است. و هم چنین آن روایت معارض خبر فردوس است که گوید: من شهر دانشم و ابوبکر پایه، عمر دیوارها، عثمان سقف و علی در آن است. و این صراحت دارد که ابوبکر داناترین آنان است. در این صورت فرمانِ به سوی در رفتن همان گونه است که گفتیم، نه به علّت افزونی شرافت او بر افراد قبلی، از آن جهت که ضرورتاً معلوم است پایه و دیوار و سقف بالاتر از در هستند، و بعضی به تنهایی این پاسخ

۱- ۱) . مطالب السؤول/ ۶۲.

شاذّ را داده انـد که لفظ علیّ در «علیٌّ بابها» از ریشه علوّ است بر پایه ی قرائت: «هـذا صـراط علی مسـتقیم» با رفع و تنوین علی آن گونه که یعقوب قرائت کرده است.» (۱)

علی اعلم است به سبب حدیث مدینهالعلم

اشاره

گویم: حدیث مدینه العلم همان گونه که پیشتر توضیح داده شد، دلالت بر اعلمیت حضرت امام امیرالمؤمنین علیه السلام دارد همان گونه که تقریر آن از ما گذشت. پس ایشان پس از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم داناترین آفریدگان حتّی از فرشتگان مقرّب و پیامبران و فرستادگان الهی است و این مدلول و معنی حدیث «أنا مدینه العلم و علی بابها» می باشد. گفته های بسیاری از بزرگـان اهـل سـنّت بر ایـن مطلب گـواهی می دهـد، از آن جمله است عبـارت هـای خـودِ ابن حجر مکّی در کتـاب «المنح المکیّه». بـا این حـال شـگفت از ادّعـای بعـدی او در کتـاب «الصّواعق» که کسـی را که حتّی معنی «الأبّ» و «الکلالـه» را نمی دانسته، اعلم شـمرده است؛ آن هم به اسـتناد ادّعاهـایی پوچ و دروغ هایی آشـکار که خواهـد آمـد. بنابراین، حق آن است که گفته شود: علی اعلم است.

۱ – ادّعای این که حدیث مورد طعنه قرار گرفته، باطل است

اشاره

و امّا این گفته اش: «زیرا –چنانکه خواهـد آمـد– این حدیث مورد طعن قرار گرفته است» از زشت ترین مناقشه ها می باشد، از آن رو که صـحت و ثابت بودن آن و بلکه تواتر و قطعی الصّـدور بودنش را پیش از این دانستیـد، بر پایه ی گفته های بزرگان دانشمندان و پژوهشگران اهل سنّت، به گونه ای که جایی برای قیل و قال باقی نمی گذارد...

پس سـخن ابن حجر در جایی که با کلمه ی «سـیأتی» (خواهد آمد) به آن احاله داده، شامل چندین وجه در فساد این ادّعای او دارد که گوید: «این حدیث مورد

۱- ۱) . الصواعق المحرقه/ ۲۰.

طعن قرار گرفته است»... و شرح آن چنین است: ابن حجر در فصل دوم از باب نهم کتاب «الصّواعق» گوید: «بدانید که به زودی حدیث های بسیاری در فضائل اهل بیت از فضیلت های علی خواهد آمد، و بر تو است که به یاد داشته باشی، البتّه در بسیاری از حدیث های پیشین درباره ی فضیلت های ابوبکر، گوشه هایی از فضایل علی آمده است و این جا به چهل حدیث بسنده کردم، چون از فضایل تابناک اوست.»

پس گوید: « حدیث نهم - بزار و طبرانی در «الأوسط» از جابربن عبداللّه، و طبرانی و حاکم و عقیلی در «الضعفاء»، و ابن عدی از ابن عمر، و ترمذی و حاکم از علی نقل کرده اند که گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «أنا مدینه العلم و علی بابها» و در روایتی: «فمن أراد العلم فلیأت الباب» و در روایت دیگری نزد ترمذی از علی: «أنا دارالحکمه و علی بابها» ، و در روایت دیگری نزد ابن عدی: «علیٌ بابُ علمی» .

و مردم درباره ی این حدیث برآشفته اند، گروهی بر آنند که ساختگی است از جمله ابن جوزی و نووی و این دو نفر تو را در معرفت به حدیث و طرق آن بس است. تا آن جا که بعضی از پژوهشگران محدّث گفته اند: بعد از نووی کسی در علم حدیث به او نزدیک نشده چه رسد به این که مساوی او شود، و حاکم بنا بر عادتش مبالغه کرده و گفته است: این حدیث صحیح است، و بعضی از پژوهشگران متأخر و آگاه به حدیث تصویب کرده که حدیث حسنی است. و سخن درباره اش گذشت.» (1)و این سخن را که در بحث رد بر عیب جویی نووی آوردیم در این جا بار دیگر تکرار کردیم تا دانسته شود که ابن حجر حدیث «أنا مدینه العلم و علی بابها» را از فضایل امام علیه السلام می شمارد، آن هم از فضایل تابناک ایشان و از «چهل حدیث» ی که آن ها را در بازگویی بر دیگر فضایل امام علیه السلام ترجیح داده است. و سپس نص بر نقل این حدیث از «بزار» و «طبرانی» و «عقیلی» و «ابن عدی» و «ترمذی» و «حاکم» از تعدادی از صحابه می کند. و «عقیلی» هر چند که در «الضعفاء» آن را نقل کرده؛ ولی ابن حجر روایت او را سزاوار تأیید می داند، و هم چنین است روایت ابن عدی ... و

۱- ۱) . الصواعق/ ۷۲.

این حافظان همان گونه که می دانید از پیشوایان مشهور حدیث نزد اهل سنّت هستند، که در میانشان ترمذی و کتابش قرار دارد که نزد آنان از صحاح ششگانه می باشد.

سپس ابن حجر می گوید: «در روایتی است: «فمن أراد العلم فليأت الباب» و این در ثبوت این لفظ از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم ظاهر است. سپس می گوید: «در دیگری نزد ترمذی از علی: من خانه ی حکمتم» و این از تأییدکننده های حدیث «أنا مدينه العلم و علی بابها» می باشد و از این رو است که ابن حجر در این جا آن را نقل کرده است، و هم چنین حدیث «علیٌّ بابُ علمی».

سپس بر صحیح دانستن حاکم حدیث «أنا مدینه العلم» تصریح می کند و این که «یکی از پژوهشگران متأخّر آگاه در مورد این حدیث تصویب کرده که حسن می باشد.»

بنابراین حدیث از فضایل تابناک امام علیه السلام است و گروهی از پیشوایان حافظان از گروهی از صحابه آن را نقل کرده اند، و نیز مؤیّداتی دارد که گروهی از آنان آن ها را هم نقل کرده اند، و نزد حاکم صحیح است، و بعضی از پژوهشگران تصویب کرده اند که آن حدیثی حسن است. این ها اعتراف های ابن حجر در سخنی بود که با کلمه سیأتی (خواهد آمد) بدان ارجاع داد و همین مطالب در مقام احتجاج و ملزم داشتن دشمن ما را بسنده است و در باطل کردن این گفته اش که حدیث مطعون است... و سپاس از آنِ خداوند پروردگار جهانیان است.

و امّا درباره این سخن که: «مردم درباره ی این حدیث برآشفته اند» باید گفت:

منصفان در این باره آشفتگی و نگرانی نداشته اند، و امّا متعصّب ها هم هرگز مورد اعتنا نیستند.

نظر دانشمندان درباره ی ابن جوزی

و امّا گفته اش: «گروهی بر آنند که ساختگی است از جمله ابن جوزی و نووی» در این زمینه چند مطلب باید گفته شود:

اوّلاً: آن چه این دو درباره ی این حدیث ذکر کرده اند، باطل و مردود است همان گونه که در کتاب به تفصیل گذشت.

دوم این که: پژوهشگران از اهل سنّت اعتنایی به عیب جویی و طعن ابن جوزی در حدیث ها نمی کنند و گروهی از آنان نص بر عیب های ابن جوزی کرده اند و سخنان مختلفی در ذم و بدگویی از او از ایشان صادر شده است... از جمله:

ابن اثیر در «الکامل فی التّاریخ»

ابوالفداء أیّوبی در «المختصر فی احوال البشر»

عبداللّه بن اسعد یافعی در «مرآه الجنان»

خواجه پارسا در «الفصول السته»

شمس الدّین ذهبی در «میزان الاعتدال فی نقد الرّجال» و در «تذکره الحفّاظ»

ابن حجر عسقلانی در «لسان المیزان».

جلال الدّین سیوطی در «طبقات الحفّاظ».

شمس الدّین داوودی در «طبقات المفسّرین».

شیخ عبدالحق دهلوی در «أسماء رجال المشکاه».

و گروهی از آنان بر شتابزدگی ابن جوزی در طعن بر حدیث های صحیح در کتابش «الموضوعات» تصریح کرده اند. از جمله:

ابن صلاح در «علوم الحدیث»، ابن جماعه در «المنهل الرویّ»، طیّبی در «الکاشف»، ابن کثیر در «الباحث الحثیث»، زین العراقی در «الفیّه الحدیث و شرحها»، ابن حجر عسقلانی در «فتح الباری»، «القول المسدّد»، سخاوی در «فتح المغیث»، سیوطی در «اللآلی المصنوعه»، «النکت البدیعات»، «تدریب الراوی»، محمّدبن یوسف شامی در «سبل الهدی و الرّشاد»، رحمه اللّه سندی در «مختصر تنزیه الشریعه»، محمّدطاهر فتنی در «تذکره الموضوعات»، استاد عبدالحق در «أسماء رجال المشاه»، چلبی در «کشف الظنون»، ابراهیم کردی در «المسلک الوسط الدانی»، زرقانی در «شرح المواهب»، سندی در «دراسات اللبیب»،

محمّدبن اسماعیل أمیر در «الروضه الندیه»، شوکانی در «الفوائد المجموعه»، در «نیل الأوطار»، مولوی حسن الزّمان در «القول المستحسن» و مولوی قنوجی در «اتحاف النبلاء المتّقین».

ردّ دانشمندان بر طعن ابن جوزی به حدیث

«مدینه العلم»

پس این دیدگاه های کلّی آنان درباره ی ابن جوزی و نظریاتش درباره ی حدیث ها است. و گروهی از دانشمندان سرشناس دانای اهل سنّت به طور خاص طعن او به حدیث «أنا مدینه العلم و علی بابها» را ردّ کرده اند و هم چنین ناقدان حدیث و آگاهان بر اخبار همچون:

حافظ صلاح الدّین علایی در پاسخ های پرسش های سرّاج قزوینی

محقّق بدرالدّین زرکشی در اللآلی المنثوره

علّامه مجدالدّین فیروزآبادی در نقدالصحیح

شیخ الاسلام حافظ ابن حجر در یکی از فتواهایش

علّامه شمس الدّین سخاوی در المقاصد الحسنه

حافظ جلال الدّین سیوطی در تاریخ الخلفاء، النکت البدیعات، و اللآلی المصنوعه، قوت المغتذی و جمع الجوامع

علّامه نورالدّین سمهودی در جواهر العقدین

علّامه ابن عراق در تنزیه الشریعه

علیّ بن حسام الدّین متقی در کنزالعمال

محمّد طاهر فتنی در تذکره الموضوعات

علی قاری هروی در المرقاه

علّامه زرقانی در شرح المواهب اللدنّیه

میرزا محمّد بدخشانی در نزل الأبرار، مفتاح النجاه و تحفه المحبین

محمّد صدر العالم در معارج العلی

محمّدبن اسماعیل بن صلاح امیر در الروضه الندیه

ص:۸۲۶

محمّد صبان مصری در اسعاف الرّاغبین

قاضی ثناءاللّه بانی بتی در السیف المسلول

قاضی القضاه شوکانی در الفوائد المجموعه

میرزا حسن علی محدّث در تفریح الأحباب

ولی اللّه لکهنوی در مرآه المؤمنین

مولوی حسن الزّمان در القول المستحسن

امّا استناد به سخن نووی در این مقام جایز نیست، به سبب آن چه از او در طعن بر حدیث «أنا دارالحکمه» دانستید و باطل بودنش را توضیح دادیم و گفته های بزرگان حافظان را در رد سخنانش را آوردیم... و امّا طعن او درباره ی حدیثِ «أنا مدینه العلم» که از لحن کلامش برمی آید، به حدّی از سخافت رسیده است که گروهی از بزرگان را بر آن داشته که صریحاً آن را رد کنند، مانند سیوطی در تاریخ خلفاء، شیخ عبدالحق در اسماء رجال المشکاه، صبّان مصری در اسعاف الرّاغبین، قاضی ثناءاللّه در السیف المسلول و حسن علی محدّث در تفریح الأحباب.

با توجّه به آن چه آوردیم سقوط گفته ی ابن حجر مکّی در بزرگداشت آن دو مرد: «این دو نفر تو را در معرفت به حدیث و طرق آن بس است» آشکار می شود؛ چون این ستایش در این جایگاه برایشان سودمند نیست. آن هم پس از سخنان بزرگان درباره ی سخن ابن جوزی، و ردّ بر طعن او و نیز سخن نووی درباره ی حدیث «أنا مدینه العلم و علی بابها» ؛ بلکه آن چه ابن حجر آورده دروغی صریح و تعصّبی نفرت انگیز است، چون بسیار بعید است که بر مثل ابن حجر، چنین کلماتی در قدح ابن جوزی و نسبت او به کثرت غلط، شدّت غفلت و اشتباه پوشیده بماند. و همین گونه است گفته ی او در ستایش از نووی، و آن چه پیشتر در رد گفته اش آوردیم نمایانگر تعصّب اوست که کم اطّلاعی و ناشناسی او به حدیث و نقل هایش را به جامعه ی علمی اعلام می دارد.

و امّا این گفته ی ابن حجر: «حاکم بنابر عادتش مبالغه کرده و گفته است: این حدیث صحیح است.» چند اشکال دارد: یحیی بن معین و محمّدبن جریر طبری،

پیش از او به صحت این حدیث شریف حکم کرده اند، همان گونه قبلاً به تفصیل آوردیم... بنابراین حاکم در این گفته مبالغه ای نکرده است، امّا حاکم افزون بر صحیح دانستن حدیث دلیل های محکم و برهان های بسیار بر صحیح بودنش ذکر کرده است که هر کس به گفته هایش مراجعه کند، درخواهد یافت.

و از این جا وجه دیگری از وجوه تعصّب ابن حجر آشکار می شود. او بعضی پژوهشگران را نام می برد که حدیث را حسن دانسته اند، ولی از کسانی مانند یحیی بن معین و طبری که بر صحت آن نص آورده اند، نام نمی برد و امّا حاکم را هم به مبالغه و غلو توصیف می کند. پس اعترافش به حسن دانستن بعضی پژوهشگران هرچند که طعن طاعنانی چون ابن جوزی را رد می کند اما در عین حال تلاشی بر پوشاندن حقیقت ثابتی است که به هیچ نحو قابل کتمان نیست، و خداوند نگهدارنده از ستم هر معاند سرسخت است.

۲ – حسن دانستن حدیث توسط ابن حجر در المنح المکیه

این سخن ابن حجر را خودش در کتاب «المنح المکیه» در «شرح القصیده الهمزیه» رد می کند آن جا که حدیث «مدینه العلم» را با صراحت کامل حسن می داند و به آن استدلال می کند که امام علیه السلام دانش های قرآن را از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به ارث برده است. او در شرح گفته بوصیری گوید: «کم أبانت آیاته من علوم عن حروف أبان عنها الهجاء»

آیه هایش چه بسیار دانش هایی را آشکار کرد؛ از حروفی که هجاء آنها را پدیدار کرد.

ابن حجر پس از نقل گفته هایی از شافعی گوید: «علما از او یعنی شافعی – پیروی کرده اند و یکی گفته: ایشان صلی الله علیه و آله و سلم هرچه گفت یا قضاوت کرد یا به چیزی حکم کرد جز این نیست که آن یا اصلش در قرآن است نزدیک یا دور باشد. و دیگری گفت: چیزی در جهان نیست جز این که در آن است. به او گفته شد: ذکر کاروانسراها در آن کجاست؟ گفت: در فرموده اش تعالی: «لیس علیکم جناح أن تدخلوا بیوتاً غیر

ص:۸۲۸

مسکونه» (۱) پس آن کاروانسراهاست. و دیگری گفت: چیزی نیست جز این که امکان استخراجش از قرآن هست برای کسی که خداوند متعال به او فهمانده است حتّی طول عمر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم یعنی شصت و سه سال از آخر سوره ی منافقون استنباط شد، چون سوره شصت و سوم است و به دنبالش تغابن آمده است که در فقدان ایشان صلی الله علیه و آله و سلم ظهور دارد و دیگری گفت: هیچ کس به قرآن احاطه ندارد جز آنکه به آن تکلّم کرده، سپس پیامبرش صلی الله علیه و آله و سلم ، در غیر آن چه که علم مستأثر خدا محسوب می شود، سپس بیشتر آن را بزرگان صحابه از او به ارث بردند به فراخور تفاوتی که در دانش داشتند، مانند ابوبکر که به نصّ ابن عمر داناترین آنان بود و غیر او و چون علی از جهت فرمایش او صلی الله علیه و آله و سلم در حدیث حسن بر خلاف گمان کسانی که آن را ساختگی می دانند: «أنا مدینه العلم و علی بابها» و از این جا ابن عبّاس گفت: همه آن چه از تفسیر برایتان آشکار کردم از علی است و همچون خود ابن عبّاس که گفت:

اگر افسار شتری را گُم کنم آن را در کتاب خداوند متعال می یابم. سپس تابعان بیشتر آن را از او به ارث بردند، سپس همّت ها کاسته شد در بر دوش گرفتن آن چه آنان از علوم و فنون بر دوش گرفتند، پس دانش هایش را گوناگون کردند تا هر گروه دانش و فنی را ضبط کند و آن را بر پایه ی توانایی های خود گسترش دهد...»

پس با کلام خودش این گفته اش: «این حدیث مورد طعنه قرار گرفته است.» باطل می شود.

امّا این ادّعای او که ابوبکر داناترین آنان بود با نصّ ابن عمر و غیر او، از سخنان شگفت انگیز است؛ چون چگونه ادّعای داناتری کسی را می کند که معنای «کلاله» و «أب» را نداند؟ و نص ابن عمر اگر هم صحیح باشد در این جایگاه سودی نمی بخشد، چون استشهاد به آن در این مقام همانند استشهاد شغال به دُمش می باشد، بلکه زشتی آن واضح تر از آن است؛ زیرا ابن عمر به نادانی شهرتی بسیار دارد.

۱- ۱) .نور ۲۹/.

امّا نصّ غیر ابن عمر بر آن، ادّعـایی دروغین است و هر کس ادّعا کرد، بر اوست بیان کردنش و بر ماست رد و باطل کردنش با منیع ترین دلیل و کامل ترین برهان.

و هم چنین مـا ارث بردن ابن عبّاس علم قرآن را از پیـامبر صـلی الله علیه و آله و سـلم نمی پـذیریم. به خاطر دلالت دلیل های اسـتوار و بسـیاریماننـد حدیث: «انّی تارک فیکم الثّقلین» ، و حدیث: باب حطه... و حدیث های دیگر... که علم قرآن و دیگر دانش های پیامبر صـلی الله علیه و آله و سـلم را ویژه ی ائمّه ی معصومین از خانـدان پاکیزه اش قرار داده است... آری، شـکّی نیست که ابن عبّاس بخش بزرگی از علم تفسـیر و تأویل را به برکت شاگردی نزد سـرورمان حضـرت امیرالمؤمنین باب مـدینه العلم آموخت. همان گونه که خود اعتراف کرده و ابن حجر آن را نقل کرده است. مقصود این گفته اوست: «تمامی آن چه را که از تفسـیر بر شـما آشکار کردم از علی است.» و گفته های دیگری هم در این راستا از او روایت شده که بخشی از آن ها را پس از این خواهید شنید، إن شاء اللّه.

ابن حجر مکّی در جای دیگری از کتاب «المنح المکیّه» در شرح این گفته ی بوصیری که گوید: «لم یزده کشف الغطاء یقیناً

می گویـد: «توجّه: از مطـالبی که دلالـت دارد خداونـد سـبحانه و تعالی دانش هایی را به علی اختصاص داده که در عبارت ها نمی گنجد، فرمایش حضـرتش صلی الله علیه و آله و سلم : «اقضاکم علی» است. و این حدیثی صحیح است که هیچ نزاعی در آن نیست. و فرمایش ایشان: «أنا دار الحکمه» و روایت «أنا مدینه العلم و علیٌ بابها» که حافظان اختلاف و تناقض های بسـیاری در این باره کرده اند که شرح آن به درازا می کشد و خلاصه اش این است: چهار نظر در مورد آن دارند:

۱ - صحیح است، این نظر حاکم است که حافظ علایی هم با او موافق می باشد. او نقل هایی از آن را آورده و عدالت رجالش را تبیین کرده است، هیچ یک از آنان که درباره ی این حدیث سخن گفته اند، پاسخی درباره این روایت صحیحه از یحیی بن معین نیاورده است. و طعن هایی که نسبت به بعضی از راویانش مانند شریک قاضی کرده اند را رد کرده است از این جهت که مسلم به آن احتجاج کرده و همین برای افتخار و اعتماد به آن بسنده است. و نووی در حدیثی که ذیل بسمله روایت کرده است در ردّ بر کسانی که به آن طعن کرده اند گوید: ما را بسنده است که احتجاج کنیم به کسی که مسلم به او احتجاج کرده است. و بعضی از معاصرینش درباره اش گفته اند: هرگز کسی را پارساتر از او در دانش ندیدم.

۲ - حسن است، و این قول اهل تحقیق است، و گفته ی شیخ الاسلام حافظ ابن حجر با آن موافق است که گوید: رجالش، رجال صحیح است جز عبدالسّلام هروی که نزدشان ضعیف است. سخن او پایان یافت. و درباره ی بخش پایانی سخنش، حافظ علایی بر او پیشی گرفته و گفته است: درباره ی این هروی بسیار گفته اند. تمام شد. و تصویب ابوزرعه نسبت به حدیث او با این سخن معارضه دارد، و حاکم از یحیی بن معین نقل می کند که او را ثقه دانسته است. پس ثابت شد که این حدیث، حسن نزدیک به صحیح می باشد؛ به خاطر سخن ابن حجر که گوید راویانش همگی راویان حدیث صحیح هستند، جز هروی و این هروی را گروهی ثقه و گروه دیگری ضعیف شمرده اند.

۳ - ضعیف است، بر پایه ی نظر کسانی که هروی را ضعیف شمرده اند.

۴ - ساختگی است، که بسیاری از پیشوایان حافظ بر این نظر هستند، مانند قزوینی و ابن جوزی که جزم بر باطل بودن تمام نقل هایش دارد و نیز ذهبی در میزانش و دیگرانی، و اینان هرچند پیشوایان بزرگواری هستند ولیکن سهل انگاری بسیاری کرده اند، که از آن چه گفتم دانسته شد. و چگونه حُکم به ساختگی بودن آن داده اند با این که گفته شده همه ی رجالش رجال صحیح هستند جز یکی که در او اختلاف است و باید قول به ساختگی بودنش را چنین تأویل کنیم که نسبت به

بعضی از نقل هایش ساختگی است نه همگی آن ها، و چه نیکوست گفته ی یکی از حافظان درباره ی ابومعاویه، یکی از راویان آن: او ثقه، امین و از بزرگان مشائخ و حافظانشان می باشد و در نقل آن از اعمش متفرّد است. ولی چه استحاله ای در این است که آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم چنین سخنی در حق علی بگوید؟»

پس شگفت انگیز است که چگونه خود او در کتاب «الصواعق» گوید: «این حدیث مورد طعن قرار گرفته است»؟ و این سخن اخیر او - هر چند خالی از اشکال نیست دلالت بر ثابت بودن حدیث «أنا مدینه العلم» و صحیح بودن احتجاج به آن دارد، و بدین ترتیب آن چه در «الصواعق» آورده را از جهت های متعدّد که بر آگاهان پوشیده نمی ماند، باطل می کند.

۳ – حسن به شمار آوردن حدیث توسّط ابن حجر در «تطهیر الجنان»

و هم چنین، در کتاب دیگرش «تطهیر الجنان» حکم به حسن حدیث کرده و در ذکر عیب های معاویه و پاسخ به آن ها گفته است:

« ششم: خروج او بر علی و جنگ با او، با این که او امام حق است به اجماع اهل حل و عقد، و أفضل و عادل تر و داناتر است به نص حدیث: «أنا مدینه العلم و علیٌّ بابُها» که بر پایه ی نقل های فراوانش حسن است بر خلاف ادّعای کسانی که آن را ساختگی می دانند و کسانی که ادّعای صحّت آن را دارند، و کسی که آن را مطلقاً حسن می داند. پیشوایان حافظ گفته اند: برای هیچ یک از اصحاب فضایل و مناقب و مزایایی که درباره ی علی وارد شده، نقل نشده است. و علّتش این است که او هنگامی که به خلافت رسید دشمنانش افزون شدند و دروغ بافان بر او حمله آوردند و به دروغ و بهتان و الحاد و دشمنی برایش عیب ها و زشتی هایی نمایاندند و کسانی که در گمراهیشان از آنان پیروی کردند آن را به ارث بردند، هنگامی که حافظان چنین دیدند خود را موظّف کردند به بیان باطل ها و آشکار کردن آن چه رد می کند، چیزهایی را که در حق او رسیده است، پس هر یک شروع کردند به انتشار تمام آنچه فضایل و مناقب او را در بردارد.

و پاسخ چنین است: این سخن قدحی نسبت به معاویه نیست مگر اینکه فعلی که انجام داده بدون تأویل بوده باشد و بارها ثابت کرده ایم که این یک تأویل است که بر اساس کلام علی احتمال می رود؛ بر این مبنا که او از اهل اجتهاد است، و نهایت این که مجتهد خطاکار است، و او مأجور است و عیبی بر او نیست.» (۱)و از این سخن روشن می شود که گفته اش در «الصواعق»: «این حدیث، مورد طعن قرار گرفته است.» چیزی جز از سر عناد و عصبیّت نیست. و الّا با طعنه زدن در سندش پاسخی به حدیث می داد، به جای آن که برای معاویه به اجتهاد کردن در جنگش با امام وقت خود عذر آورد. امّا در مورد گفته اش: «بر پایه ی نقل های فراوانش حسن است بر خلاف ادّعای کسانی که آن را ساختگی می دانند و کسانی که ادّعای صحّت آن را دارند، و کسی که آن را مطلقاً حسن می داند» این نکته مخفی نیست که صحیح بودن و ثابت بودن حدیث افزون بر حُسن مطلق آن دانسته می شود، بلکه حدیث متواتری است که قطعاً صادر شده است، همان گونه که پیشوایان بزرگ بر آن نص دارند. پس آن را به خاطر داشته باشید.

و نیز ابن حجر در «تطهیر الجنان» گوید: «ابن عبّاس گفت: و این - یعنی خبر دادن علی به چیزهای غیبی و اتّفاق افتادن آن از این جهت بود که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم از کارهای غیبی او را آگاه می فرمود، پس او از آن ها خبر می داد همان گونه که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به او خبر داده بود و کسی که خبر دادنش مستند به خبر دادن آن راستگو صلی الله علیه و آله و سلم باشد، جز راستگو نخواهد بود. و در این منقبت بسیار والایی برای علی است. از این رو که او صلی الله علیه و آله و سلم از دانش های غیبی به او بخشیده است و لذا باب علم نبوی و امینِ راز علوی بود.» (۲)آیا نمی بینید که چگونه با اطمینان کامل این حدیث را می آورد و آن را از

۱- ۱) . تطهیر الجنان حاشیه ی الصواعق/ ۷۴.

۲- ۲) . تطهیر الجنان حاشیه ی الصواعق/ ۱۱۲.

مرسل های مسلّم شمرده و آن را برای سخن ابن عبّاس در مدح امام علیه السلام به گواهی می گیرد؟... امّا آن جا که امامیّه بر اعلمیت امام علیه السلام به این حدیث استدلال می کنند، امامت، عصبیّت او را به شدّت برمی انگیزاند و دنیا در دیدگانش تنگ می شود، لذا مبادرت به طعن در سندش کرده، می گوید: «این حدیث مطعون است.» و به جان خودم سوگند مانند این گفته های بدیع و آن سخنان بسیار زشت، فهم ها و اندیشه ها را به حیرت می اندازد و دارندگان حکم و بَصَر را به سرگشتگی می کشاند!!

۴ – حسن دانستن حدیث توسط ابن حجر در بعضی فتواهایش

ابن حجر حُسن بلکه صحّت این حدیث را در بعضی فتواهایش صواب دانسته است، در «فتاوی» او آمده است: «از او پرسیده شد: پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: من شهر دانشم و ابوبکر پایه و عمر دیوارها و عثمان سقف و علی در آن است، آیا این حدیث صحیح است یا نه؟

چنین پاسخ داد: حدیث را نویسنده ی مسند الفردوس روایت کرد، و پسرش بدون اسناد از او پیروی کرده و آن را از ابن مسعود مرفوعاً نقل کرده که حدیثی ضعیف است؛ مانند حدیث: «أنا مدینه العلم و علی بابها و معاویه حلقتها» که این نیز ضعیف است.

و امّا حدیث: «أنا مدینه العلم و علی بابها» ، حدیثی حسن است، بلکه حاکم گفته صحیح است و گفته ی بخاری که: وجه صحیحی ندارد، و قول ترمذی که:

منکر است و ابن معین که گوید: دروغ است مورد اعتراض است، هرچند که ابن جوزی آن را در الموضوعات آورده است و ذهبی و دیگران از او پیروی کرده اند.»

و این سخن از چند وجه که پوشیده نیست، بر ثابت بودن حدیث و باطل بودن طعنه ی طعنه زنندگان و نیز گفته ی خودش در «الصّواعق» دلالت دارد که گفته است: «این حدیث مورد طعن قرار گرفته است.»

پس آن چه به بخاری، ترمذی و ابن معین هرچند به آن اعتراض کرده است

ص:۸۳۴

در مورد حدیث «أنا مدینه العلم و علی بابها» نسبت داده، ثابت نیست. به ویژه به روشی که آورده است، که در ردّ گفته های «دهلوی» به تفصیل ذکر کردیم، به آن جا مراجعه کنید تا حقیقت امر برایتان روشن شود، و خداوند ولیِّ توفیق است.

۵ – ... و ابوبکر محرابش است؟!

اشاره

سپس ابن حجر گوید: «با فرض صحّت یا حُسن آن، پس ابوبکر محراب آن است.»

گویم: امّا در حسن بودن، بلکه صحیح بودن حدیث، کلامی نیست، بلکه حق محقّق متواتر و قطعی الصدور بودن آن است که همه ی این مطالب را بحمداللّه دانستید. پس جایی برای گفته فوق باقی نمی ماند.

و امّا «ابوبکر محرابش است» از چند وجه پاسخ دارد:

اوّل: با پذیرفتن صحیح بودن این افزوده یا حُسن آن، احتجاج به آن در برابر امامیه وجهی ندارد، چون اصل حدیث «أنا مدینه العلم» مورد اتّفاق هر دو گروه است، و این زیاده تنها از طرف اهل سنّت نقل شده است، افزون بر این اثبات صحّت یا حُسن آن بر پایه ی اصول اهل سنّت غیرممکن است. پس هر کس که ادّعا کرد، بیانش بر او است، و هرگز تا آخر الدّهر و الزّمان راهی به آن ندارد.

خود ابن حجر این حدیث را ضعیف شمرده است

دوم: خودِ ابن حجر مکّی این افزوده را ضعیف شمرده است، آن جا که در «المنح المکیه» در شرح این بیت از قصیده بوصیری که «لم یزده کشف الغطاء...» متن گفته اش چنین است: و در حدیثی نزد «واحدی» با این که ضعیف است آمده:

«علی باب و ابوبکر محراب آن است!»

سوم: نصّ گفته ی مولوی ولی اللّه لکهنوی است که این افزوده، روایتی دروغ و ساختگی است، که بر مراجعه کننده به گفته اش در «مرآه المؤمنین» در ردّ بر سخن «دهلوی» پوشیده نمی ماند و ما آن را پیشتر نقل کردیم.

ص:۸۳۵

چهارم: باطل بودن این افزوده، از جهت مفاد و معنی نیز روشن است، چون «محراب» با معنی معروف آن صحیح نیست که به «المدینه» اضافه شود، و تنها با «مسجد» می آید، آری در «القاموس» آمده است: «المحراب: اتاق، و بالای خانه و گرامی ترین جایگاهش، و جایگاه امام در مسجد، و یگانه جایگاه پادشاه که از مردم دوری می کند، و بیشه و گردن ستور، و محراب های بنی اسرائیل مسجدهایشان است که در آن می نشستند.» (۱)پس از معناهایش: «بالای خانه و گرامی ترین جایگاهش است که این ویژه ی «خانه» است و هم چنین معنی دیگرش است: «یگانه جایگاه پادشاه که از مردم دوری می کند.» و نسبت دادن آن به «شهر» نادرست است.

بنای محراب نزد اهل سنّت بدعت است

و اگر بعضی از معاندین به این گفته تکیه کند که مراد از «محراب شهر» همان «محراب مسجد شهر» است. پاسخ چنین است: - افزون بر اینکه این نظر، دشمنی و تکلّف روشنی است بنای محراب در مسجدها در رأی اهل سنّت -از جمله بدعت های اختراعی است، و مسجد پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در دوران خلفایِ چهارگانه محراب نداشت، بلکه از اوایل قرن دوم به وجود آمد... و این با وجود نهی پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در اخبار و حدیث های اهل سنّت است که گفته اند از علائم قیامت است... چگونه به پیامبر نسبت داده می شود: «ابوبکر محرابش است»؟ و چگونه اهل سنّت موافقت می کنند به تشبیه ابوبکر به چیزی که پیامبر از ساختنش نهی و نکوهش فرموده است؟

و ما در این مقام بسنده می کنیم به متن رساله ای که حافظ سیوطی در این مسأله نگاشته است:

«بسم اللّه الرّحمن الرّحیم استادمان امامِ دانشمندِ علّامه، حافظ عصر و

۱- ۱) . القاموس المحیط ۱/ ۵۳ «حرب».

مجتهد وقت و یگانه ی دهر، چشم زمانه، حافظ عصر و دوران، جلال سیوطی، که خداوند متعال برکات و توجّهات و تهجّدها و وردهایش را در دنیا و آخرت بر ما و دیگر مسلمانان بازگرداند.

سپاس از آنِ خداوند است و سلام بر بندگانش که آنان را برگزید: این بخشی است که آن را «اعلام الأریب بحدوث بدعه المحاریب» نامیدم، چون بر مردمانی پوشیده ماند که بودن محراب در مسجد بدعت است، و گمان بردند که در مسجد پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در دوران خودش، وجود داشته در حالی که هرگز در دوران او محرابی نبود، و نه در زمان خلفای چهارگانه و بعد از آنان تا پایان سده ی نخست، و جز این نیست که در آغاز سده ی دوم احداث شد، با آنکه حدیث در نهی ایجاد آن وارد شده است و این که از شأن کلیساهاست، و برپا داشتن آن در مسجد از شرطهای قیامت است.

بیهقی در «السنن الکبری» باب «فی کیفیه بناء المساجد» گوید: ما را خبر داد أبونصر ابن قتاده از ابوالحسن محمّدبن حسن براج، از مطین، از سهل بن زنجله ی رازی، از ابو زهیر عبدالرّحمان بن مغرا از ابن ابجر، از نعیم بن أبوهند، از سالم بن ابوالجعد، از عبداللّه بن عمرو که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: بپرهیزید از این کشتارگاه ها یعنی محراب ها.

این حدیثی ثابت است؛ چون سالم بن ابوالجعد از رجال صحیحین بلکه از پیشوایان شش گانه است و نعیم بن ابوهند از رجال مسلم، و ابن ابجر که نامش عبدالملک بن سعید است نیز از رجال مسلم می باشد، و ابوزُهیر عبدالرّحمان بن مغرا از رجال چهارگانه است، ذهبی در «الکاشف» گوید: ابوزرعه ی رازی و دیگرانی او را ثقه دانسته اند و ابن عدی او را سست شمرده است. و در «المیزان» گوید: مشکلی ندارد و در «المغنی» گوید: بسیار راستگوست، پس حدیث به نظر ابوزرعه و پیروانش صحیح و به نظر ابن عدی، حسن است. و حسن اگر از طریق دومی نقل شود به درجه صحیح ارتقا می یابد و این نقل های دیگری دارد که خواهد آمد. پس متن آن صحیح می شود به سبب آنکه نقل دیگری هم دارد، که این یکی از دو قسم صحیح است. و از این رو بیهقی در این باب به آن احتجاج و به کراهت ساخت

محراب ها اشاره می نماید، و بیهقی از بزرگان حافظان است، هم چنین از بزرگان پیشوایان شافعی است که جامع فقه و اصول و حدیث می باشد، همان گونه که نووی در «شرح المهذب» او را یاد کرده است پس او شایسته استنباط و استخراج و احتجاج است، و امّا سهل بن زنجله و مطین دو امام حافظ ثقه و بالاتر از ثقه هستند.

و بزار در مسندش گوید: ما را خبر داد محمّدبن مرداس، از محبوب بن حسن، از ابوحمزه، از ابراهیم بن علقمه، از عبداللّه بن مسعود که: او نماز در محراب را ناپسند داشت و گفت: جز این نیست که کلیسا می باشد، پس به اهل کتاب شبیه نشوید یعنی: نماز خواندن در زیر سقف را ناپسند داشت. استاد استادمان حافظ ابوالحسن هیثمی در مجمع الزّوائد گوید: این ها رجال مورد ثقه هستند.

و ابن أبوشیبه در «المصنّف» گوید: وکیع خبر داد به اسرائیل از موسی الجهنی که گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: همواره این امّت، یا فرمود، امّتم در خوبی هستند مادامی که در مسجدهایشان قربانگاه همانند قربانگاه مسیحیان به کار نگیرند. این مرسل صحیح الإسناد است، وکیع یکی از پیشوایان بزرگ از رجال شش امام است، و هم چنین استادش، و موسی از رجال مسلم است، در «الکاشف» گوید: حجّت است. و مرسل نزد ائمه سه گانه مطلقاً صحیح است، و نزد امام شافعی صحیح است اگر به یکی از چند امر دیگر تأیید شود؛ از جمله یک مرسل دیگر یا مسندی ضعیف، یا گفته ی یک صحابی، یا فتوای بیشتر اهل علم به مقتضای آن یا مسندی صحیح، و بر این آخری ایراد کرده اند اگر مسند صحیحی پیدا شد، از مرسل بی نیاز می کند. زیرا حجّت به تنهایی به او برپا می شود.

و پاسخ داده شده که: وجود مسند صحیح، مرسل را، حدیثی صحیح می کند، و در مسأله ی مذکور دو حدیث صحیح پدید می آید.

عراقی با اشاره به آن در ألفیّه اش گوید: فَإن یَقُلْ فالمسند المعتمد فقل دلیلان به یعتضد

و این مرسل را مسندی که ابتدا آوردیم پشتیبانی می کند. و پیش از این گفتیم که آن حدیث به نظر کسی که راویش را ثقه دانسته، صحیح است، و حسن است به نظر کسی که آن را سست بدارد. و از این رو بیهقی به احتجاج به آن بسنده کرده

است و گفته ی پیشین ابن مسعود او را یاری کرده است و حدیث های مرفوع و موقوف دیگری و فتواهای گروهی از صحابه و تابعان به مقتضای آن، آن را تأیید کرده است.

و ابن أبوشیبه از ابوذر نقل کرده که گفت: از نشانه های قیامت است که در مسجدها قربان گاه گرفته شود. این سخن حکم حدیث مرفوع را دارد؛ زیرا خبر دادن از نشانه های قیامت و امور آینده، چیزی نیست که به رأی افراد محقق شود و تنها به صورت توقیفی از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم درک می شود.

و ابن ابوشیبه از عبیدبن أبوجعد نقل می کند که گفت: اصحاب محمّد صلی الله علیه و آله و سلم می گفتند: از نشانه های قیامت است که در مسجدها قربانگاه ایجاد شود.

یعنی طاق ها.

این به منزله ی چند حدیث مرفوع است، که هر یک از صحابه مذکور آن را از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم شنیده و از آن خبر داده است.

و ابن ابوشیبه از علیّ بن ابی طالب نقل کرد که او از نمازخواندن زیر سقف اکراه داشت.

و ابن ابوشیبه از ابن مسعود نقل کرد که گفت: از این محراب ها بپرهیزید.

و ابن ابوشیبه از ابراهیم نخعی نقل کرد که او از نمازخواندن زیر سقف اکراه داشت.

و ابن ابوشیبه از سالم بن ابوجعد نقل کرد که گفت: در مسجدها قربانگاه برنگیرید.

و ابن ابوشیبه از کعب نقل کرد که از قربانگاه ها در مسجد اکراه داشت.

و عبدالرزّاق در «المصنف» از کعب نقل کرد که گفت: در آخرالزّمان مردمانی خواهند آمد که مسجدهایشان را می آرایند و در آن قربانگاههایی مانند قربانگاههای مسیحیان برمی گیرند، هنگامی که چنین کنند بلا بر آنان فرو ریخته می شود.

و عبدالرزّاق از ضحاک بن مزاحم نقل می کند که گفت: اوّلین شرک در این نماز این محراب ها بود.

و عبدالرزّاق از ثوری، از منصور و أعمش، از ابراهیم نقل کرد که او از

نمازخواندن در طاق امام اکراه داشت و ثوری گفت: و ما اکراه داریم.

و عبدالرزّاق از حسن نقل می کند که: او نماز خواند و از طاق دوری جست که در آن نماز بخواند.

فایده : طبرانی در «الأوسط» از جابربن اسامه روایت کرد که گفت: رسول خدا را با اصحابش در بازار دیدم و گفتم: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم کجا می رود؟ گفت: می خواهد برای قوم تو مسجدی را خطکشی کند. پس آمدم در حالی که مسجدی برایشان خطکشی کرد. و در غرب قبله اش پاره تخته ای بود که با آن قبله را برپا داشت.

این به پایان رسید و سپاس از آنِ خداوند است و برتری و منّت بر آن، برای اوست. هر کس خداوند او را هدایت کند گمراه کننده ای برایش نیست و هر کس گمراه می شود، هدایتگری برایش نیست. و حول و قوّه ای جز به خداوند علی عظیم نیست. زکریابن محمّد محلی شافعی با دست فانی خود بر سخن خود تعلیقه نوشت، خداوند به او لطف کند و والدینش را رحم نماید. و پایان نگارش آن در شانزدهم رمضان سال نهصد و یازده بود.»

اوّلین کسی که محراب بنا کرد عمربن عبدالعزیز بود

گفته اند: عمربن عبدالعزیز نخستین کسی بود که محراب بنا کرد. سمهودی گوید: «برای یحیی است از عبدالمهیمن بن عبّاس از پدرش: عثمان مُرد در حالی در مسجد نه پنجره و نه محراب بود. پس نخستین کسی که محراب و پنجره احداث کرد، عمربن عبدالعزیز بود.» (۱)و قاری گفت: «از انس نقل شده که گفت: پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم آب دهان در جنب قبله دید، یعنی دیوار مسجد که بعد از قبله است، و مراد از آن محرابی نیست که مردم آن را قبله می نامند، چون محراب ها بعد از او صلی الله علیه و آله و سلم احداث شدند. از این رو گروهی از پیشینیان از برگرفتن و نمازخواندن در آن اکراه داشتند. قضاعی گفت: و نخستین

۱- ۱) . المرقاه فی شرح المشکاه /۱ ۴۷۳.

کسی که محراب احداث کرد، عمربن عبدالعزیز است، که در آن زمان کارگزار ولیدبن عبدالملک در مدینه بود، هنگامی که مسجد پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم را تأسیس کرد و آن را ویران کرد و بر آن افزود.» (۱)

حالِ واقعی ابوبکر با آن نسبت تناسب ندارد

پنجم: و با فرض پذیرش نسبت «محراب» به «مدینه» به یکی از معانی مذکور، جمله ی «و ابوبکر محرابها» در حدیث مدینه العلم تمام نمی شود، چون با فرض درستی این نسبت لازم است که محراب بهره ی وافری از علوم «مدینه» داشته باشد. بلکه ابن حجر گمان می کند که «محراب» داناتر از «باب» است، ولی توجّه به وضع و حال ابوبکر و مراجعه به اخبار و سیره اش، این نسبت را تکذیب می کند؛ چون ابوبکر حتّی نسبت به ساده ترین امور و روشن ترین مفاهیم، جاهل بود. و چه بسا که خود نادانی اش را نسبت به احکام شرعی و علم قرآن اعلان کرد و چه بسیار است موردهای ناتوانی او در حلّ مشکلات و معضلاتی که برایش پیش آمد... که بعد از این إن شاءاللّه از جزئیّات آن ها اطّلاع پیدا می کنید... پس گمان نمی کنم احدی از مسلمانان با این وضع اصرار بر صحت این افزوده ی ساختگی داشته باشد، بلکه این امر به بزرگواری پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم آسیب می زند و مقام آن حضرت را خدشه دار می کند که بر خردمندان پوشیده نمی ماند.

تفاوت های میان «باب» و «محراب»

ششم: بر فرض این افزوده را بپذیریم، امّا باز هم هرگز مفید اعلمیت ابوبکر از حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام نمی باشد... پس چه دلیل و برهانی بر برتری «محراب» بر «باب» وجود دارد؟ هر کس چنین ادّعایی دارد باید خود دلیل بیاورد.

بلکه امر برعکس آن است، چون «باب» را مزیّت های خاصی است که برای

۱- ۱) . خلاصه الوفا/ ۱۲۹.

«محراب» نیست. از این قرار:

اوّل: شهر ناگزیر از داشتن در است، بر خلاف محراب که وجود آن در شهر لزومی ندارد. و از این جا مناوی در شرح حدیث «من شهر دانشم» گوید:

«مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم شهر جامع تمام والایی های ادیان است و شهر به ناچار باید دری داشته باشد، پس خبر داد که درش علی می باشد.»

دوم: هر کس که خواستار رسیدن به آن شهر است به ناچار باید در هر حال نزد آن دَر رود، و برای کسی رسیدن به شهر جز از سوی درش، میسّر نیست، بر خلاف محراب که چنین نیست چون ممکن است کسی به شهر برسد و اصلاً بر محرابش گذر نکند.

سوم: کسی که از دَرِ شهر عدول کند، به آن نمی رسد و بیرون شهر می ماند، بر خلاف محراب؛ چون امکان دارد شخصی وارد شهر شود و از رفتن به محرابش عدول کند... و از این رو می بینیم مناوی می گوید: «هر کس راهش را پی گیرد وارد شهر می شود و هر کس خطا کند، راه هدایت را به خطا رفته است.»

چهارم: دَر، واسطه ی خارج شدن هر دانشی از شهر به بیرون از آن است، و محراب را چنین صفتی نیست... و از این جهت نویسنده ی «المعارف فی شرح الصحائف» گوید: « پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «أنا مدینه العلم و علی بابها» یعنی: دانش های من به او می رسد و از او به خلق، همان گونه که هر کس می خواهد از شهری به شهر دیگر وارد شود، از دروازه عبور می کند.» و محمّدبن اسماعیل الأمیر یمانی در «الروضه الندیه» گوید: «چون یکی از شؤون دروازه شهر آن است که منافع شهر را جلب کند و مصالح شهر را از دَر به بیرون بفرستد، در این سخن این ایهام هست که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به واسطه ی آن دَر که علی علیه السلام است از دیگری استمداد جوید و لذا ایشان این توهّم را با این فرموده کنار زد: هر کس دانش را خواهد، باید به سوی آن در آید.

جهت خبر دادن از اینکه این دری است که دانش ها از آن استخراج می شود و به واسطه ی آن استمداد می شود، و دَر منزلتی جز این ندارد، نه چون دیگر درهای شهرها که برای ورود و خروج از آن است. پس منزلت سخن نبوی از آنِ خداوند

است، چه بلند است منزلتش، و شریف است قدرش و عظیم است بنیانش، و احتمال در نظر گرفتن وجه های دیگری هم هست، اما این از ارزشمندترین آن هاست.»

سپس گوید: «هرگاه این را دانستید، درمی یابید که خداوند وصی علیه السلام را به این فضیلت شگفت آور اختصاص داد و شأنش را منحصر به فرد نمود؛ برای آنکه او را باب شریفترین چیز در جهان هستی قرار داد که دانش است و آن دانش را هر کسی که خواهان است با استمداد از او دریافت می کند، بلکه او باب شریفترین دانش هاست که دانش های نبوی می باشد و آن هم دانش جامع ترین آفریده ی خداوند که سرور فرستادگانش صلی الله علیه و آله و سلم است. و هر شرافتی از این شرافت فرو می ریزد و گذشتگان و آیندگان در برابرش سرِ تعظیم فرود می آورند.»

پنجم: دَر، هر آن چه را در شهر است حفظ می کند، بر خلاف محراب که اصلاً به این جهت ارتباطی ندارد... و بعضی از بزرگان اهل سنّت به این معنی تصریح کرده اند. ابن طلحه در «مطالب السئول» گوید: «در آن فرموده پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم اشاره است به این که جایگاه علی علیه السلام در دانش و حکمت، جایگاه دَر برای شهر و دَر برای خانه است؛ از این رو که دَر برای آن چه درون شهر، و درون خانه است، نگهبان می باشد، از این که گُم شود یا به دست فراموشی سپرده شود. و معنی حدیث چنین است:

علی علیه السلام نگهبان دانش و حکمت است، پس نابودی به سراغ آن ها نمی رود، و ترسی در مورد از بین رفتن آن نیست. پس علی را توصیف فرمود که نگهبان دانش و حکمت است و علی علیه السلام را بسنده است این بزرگی در مقام دانش و فضیلت که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم او را برای دانش و حکمت نگهبان قرار داد.»

ششم: باب باید بر تمام آن چه وارد شهر می شود آگاهی داشته باشد، بر خلاف محراب که لازم نیست چنین باشد، که بر هیچ اهل بصیرتی پوشیده نیست...

و به این معنی پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم خود در حدیث درنوک (فرش) که ابن مغازلی فقیه آن را چنین روایت نموده، تصریح کرده است: «فرموده اش صلی الله علیه و آله و سلم : جبرئیل فرشی از فرش های بهشت برایم آورد: ما را خبر داد ابومحمّد حسن بن احمدبن موسی

ص:۸۴۳

کنـدرجانی، از ابوالفتـح هلال بن محمّـد حفّـار، از اسـماعیل بن علی بن رزین، از برادر دعبـل بن علی، از شـعبهبن حجاج، از ابوالتیاح، از ابن عبّاس که گفت:

رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود:

«جبرئیل علیه السـلام فرشـی از بهشت برایم آورد، بر آن نشسـتم، هنگامی که در برابر پروردگارم رسـیدم با من سـخن گفت و نجوا کرد. پس چیزی به من نیاموخت جز این که به علی آموخت، پس او باب مدینه العلم من است.»

سپس پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم او را پیش خود خواند و به او فرمود:

«ای علی! صـلح بـا تو صـلح بـا من و جنگ با تو جنگ با من است و تو بعـد از من دانش میان من و امّتم می باشـی.» (۱)هفتم: باب، ضرورتاً به تمام آن چه از مدینه بیرون می رود احاطه و اطّلاع دارد، امّا محراب چنین نیست... .

هشـتم: باب، واسطه ی رسیدن به شهر است برای کسی که بیرون از آن است، بر خلاف محراب که از این جهت هیچ وساطتی ندارد... .

پس حاصل این که: اگر پـذیرفتیم که شـهر محرابی داشـته باشد، و ابوبکر محراب شـهر علم باشد، هر یک از این تفاوت هایی که آوردیم میان «باب» و «محراب» برای اسـتدلال بر ردّ این افزوده ی ادّعاشده بر اعلمیّت ابوبکر کافی است، بلکه امر برعکس است، و هر یـک از آن هـا دلیل مسـتقلی است بر اعلمیّت حضـرت امیرالمؤمنین علیه السـلام از تمامی اصـحاب، بلکه از تمامی پیامبران و فرستادگان، جز پیامبرمان صلی الله علیه و آله و سلم .

نهم: از وجه های بطلان این افزوده و دلالتش بر گمان ابن حجر این است که:

اگر ابوبکر را بهره ای از دانش بود به چیزی از رخـدادهای پیش آمـده به حضـرت امیرالمؤمنین علیه السـلام مراجعه نمی کرد. این بدیهی است که اعلم به غیر خودش مراجعه نمی کند، ولی قضیه هایی که ابوبکر در آن به امیرالمؤمنین علیه السلام مراجعه کرده است

ص:۸۴۴

۱- ۱) . مناقبِ ابن مغازلی/ ۵۵.

بسیار زیاد است، و کتاب «تشیید المطاعن» شامل گوشه هایی از آن هاست، که مختصری از آن قضایا کتابمان خواهد آمد. منتظر باشید.

۶ – درباره این گفته او که: «فمن أراد العلم... مقتضی اعلمیّت نیست.»

اشاره

امّا گفته ی ابن حجر: « روایت: «فمن أراد العلم فلیأت الباب» ، اقتضای اعلمیت ندارد، چون چه بسا ممکن است نزد غیر اعلم بروند از آن جهت که دارای توضیح و بیان و فراغت بیشتری برای مردم است، بر خلاف آنکه داناتر است.» این سخن از مکابره های شگفت انگیز است و ما از چند وجه آن را توضیح می دهیم:

فرموده اش:

«أنا مدینه العلم و علی بابها»

به تنهایی اقتضای اعلمیت دارد

اوّل این که: مجرّد این فرموده پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم : «أنا مدینه العلم و علی بابها» خود اقتضای اعلمیت دارد و به وجه هایی متعدد و استوار دلالت بر آن دارد که پیشتر آورده شد، و بسیاری از بزرگان دانشمندان اهل سنّت به آن اعتراف کرده اند، که در آن جا دانستید، بلکه دانستید که ابن حجر خود از اعتراف کنندگان به آن در «المنح المکیه» و «تطهیر الجنان» است، لذا از این پس مناقشه در دلالت جمله ی «فمن أراد العلم...» بر اعلمیت موردی ندارد.

آیا ارجاع به غیر اعلم جایز است؟

دوم این که: فرموده اش صلی الله علیه و آله و سلم : «فمن أراد العلم فلیأت الباب» مقتضی اعلمیت امام علیه السلام است، و الّا لازمه اش ارجاع مردم به غیر اعلم با وجود اعلم می باشد؛ که این شرعاً و عقلاً صحیح نیست... و مخالف سیره ی خردمندان و دانشمندان است...

و نیز: این با خیرخواهی پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم برای امّتش منافات دارد، در حالی که ایشان ناصح ترین آفریده ها برای امّت است...

و نیز: این ستمی است نسبت به اعلم...

و نیز: ترجیح برای مرجوح است، و این کار از کوچک ترین شخص متشرع سر نمی زند چه رسد به شارع دین اسلام صلی الله علیه و آله و سلم .

و نیز: در فرموده اش: «فمن أراد العلم فليأت الباب» دلالت آشکاری است بر حصر مرجعیت در باب، و این اعلمیت را مقتضی است، و الّا ارجاع دادن به غیر اعلم با وجود اعلم زشت است همان گونه که در پیش آمد، چه رسد به محدود کردن مرجعیّت در او؟

ابطال توجیه ابن حجر

سوم: ابن حجر در توجیه ارجاع دادن به غیر اعلم گوید: «چون چه بسا ممکن است نزد غیر اعلم بروند از آن جهت که دارای توضیح و بیان و فراغت بیشتری برای مردم است؛ بر خلاف آنکه داناتر است.» در این سخن این اشکال هست که:

باب مدینه العلم و دارنده ی تمام دانش های پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم ، همانطور که شایسته درِ است، و او که مقدّم بر دیگران از جهت توضیح و بیان است، خود او بالضروره اعلم از دیگران است نه این که دیگری اعلم باشد، و ادّعای جدایی «اعلمیت» از چنین شخصی مکابره ای آشکار است...

پس روشن شد آن چه ابن حجر در توجیه ادّعایش آورده، در حقیقت دلیلی است بر باطل بودن مدّعایش، و این از بزرگ ترین آثار برتری حق و صواب است.

علاوه بر این، پوشیده نمی ماند که در سخن او این ادّعا نهفته است که توضیح و بیان نزد ابوبکر است، لیکن نزد امام علیه السلام چیزی افزونتر از آن هست!!

امّا در مورد «فراغت بیشتر برای مردم»، به چه دلیل فراغت امام علیه السلام برای مردم در زمان پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم بیش از تفرّغ ابوبکر بوده است؟ هر کس چنین ادّعایی دارد، بیانش بر عهده ی خود اوست... بلکه اگر در تاریخ و سیره ی این دو مرد بنگرید می بینید امام علیه السلام در جنگ ها و غزوه ها و نمایندگی و سریّه ها فرو رفته؛ بر خلاف ابوبکر که از تحملّ چنین سختی ها به جهت ناتوانی و ترسش بر کنار بود.

پس کدام یک دارای فراغت بیشتر بود؟!

ص:۸۴۶

بنـابراین، ارجاع در دانش از جهت فراغت برای مردم نیست، بلکه ملاک اعلمیت است که مقتضای سـیره ی عقلائی است؛ این نسبت به دوران حیات پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم .

امّـا بعـد از ایشـان صـلی الله علیه و آله و سـلم هنگامی که ابوبکر خلیفه و امام علیه السـلام خانه نشـین بود، مگر از مهم ترین و بزرگ ترین وظیفه هـا و کارهای خلیفه، آموزش امّت و گسترش دانش های دینی میان مردم نیست؟ پس چگونه معقول اسـت که پیامبر صـلی الله علیه و آله و سلم امر جانشینی خود را به شخصی واگذار کند، سپس مردم را در مهم ترین واجبات و وظیفه اش با این که داناترین مردم است - به دیگری ارجاع دهد؟!

بلکه حق چنین است که ارجاع دادن پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم امّت را به امام علیه السلام برای دریافت دانش از او، خود دلیل روشـنی بر امامت اوست و برهانی آشـکار بر جانشـین بودن اوست، و هر آن چه از حضـرتش علیه السـلام از نشر دانش و دین در زمان حیات پیامبر و بعد از ایشان در دوران خلافت خلفا بود، از قوی ترین دلیل ها بر آن است، هرچند که آن گروه بر خلافت غلبه یافتند... پس جانشین حقیقی پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم کسی است که دین او را نگه داشته، دانش هایش را بگستراند و مشکلات و گرفتاری ها را حل کند.

۷ – حدیث: ابوبکر پایه و عمر دیوارها و عثمان سقف آن است

اشاره

سپس ابن حجر با حدیثی ساختگی و دروغ با حدیث «أنا مدینه العلم و علیٌّ بابها» معارضه کرده و گفته است: «امّا آن روایت با خبر فردوس معـارض است که گویـد: «من شـهر دانشم و ابوبکر پـایه و عمر دیوارها و عثمان سـقف و علی در آن است. و این صراحت دارد که ابوبکر دانـاترین آنـان است.» امّـا این معـارضه هم از نظر سـند و هم از نظر دلالت باطل است. از نظر سـند از چند جهت:

حدیث از ساخته های اسماعیل استرآبادی است:

اوّل: این حـدیث از سـاخته های «اسـماعیل استرآبادی» است که پیشتر در ردّ سـخن اعور به تفصـیل بیان شـد، و برای ابن حجر شایسته تر بود که خود را با بر زبان آوردن این گناه آشکار، رسوا نکند.

ص:۸۴۷

سخاوی و این حدیث

دوم این که: حافظ سخاوی این حدیث و امثال آن را تضعیف کرده و آن ها را از احادیث ساختگی دروغین مورد اختلاف در مدح سه نفر یا چهار نفر دانسته و گفته است: «نویسنده ی الفردوس آن را آورده و پسر او و از او پیروی کرده، بدون اسناد از ابن مسعود مرفوعاً نقل کرده است: من شهر دانشم و ابوبکر پایه و عمر دیوارها و عثمان سقف و علی در آن است، و از انس مرفوعاً: أنا مدینه العلم و معاویه حلقتها . و به طور کلّی همه ی آن ها ضعیف هستند و لفظهای اکثر آن ها رکیک است.» (۱)پوشیده نیست که نقل این حدیث توسّط پسر، بدون اسناد با این که موضوع کتابش «مسند الفردوس»، آوردن اسنادهای کتاب پدر، یعنی فردوس می باشد از قوی ترین شاهدها بر ساختگی بودن این حدیث می باشد. پس اگر پسر، سندی هر چند ضعیف از این حدیث می یافت آن را می آورد؛ مانند بسیاری دیگر از اسنادهای ضعیفی که در مُسند فردوس آمده است... و دیلمی کجا و این ها کجا؟! و پیش از این دانستید که ابن عساکر در تاریخش آورده که این حدیث را اسماعیل استرآبادی ساخت، و هنگامی که درباره ی سندش پرسیدند، حتّی از ساختن سندی برایش، ناتوان شد...

به هر حال آن چه از سخاوی درباره ی شأن این حدیث آوردیم برای باطل کردن احتجاج ابن حجر در این مقام بسنده است... و از شگفتی هاست که شیخ عبدالحق دهلوی این گفته ی سخاوی را شکسته و به طور ناقص در کتاب «اللمعات فی شرح المشکاه» آورده است... پس بنگرید.

نظر خود ابن حجر درباره این حدیث

سوم این که: ابن حجر خود این حدیث را تضعیف می کند، چنانکه در کتاب «الفتاوی الحدیثیه» آمده است: «از او پرسیده شد: پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: من شهر دانشم

۱- ۱) . المقاصد الحسنه/ ۴۷.

و ابوبکر پایه و عمر دیوارها و عثمان سقف و علی در آن است. آیا این حدیث صحیح است یا نه؟ پاسخ داد: حدیث را نویسنده ی الفردوس روایت کرد و پسرش از او پیروی نموده، بدون اسناد از ابن مسعود مرفوعاً آورده و آن حدیثی ضعیف مانند حدیث «من شهر دانشم و علی درش و معاویه حلقه اش است» می باشد که این نیز حدیثی ضعیف است.»

آیا ابن حجر گمان نمی برد که با این تناقض و تهافت مورد مؤاخذه است؟!

نظر بدخشانی درباره این حدیث

و چهارم این که: علّامه بدخشانی انصاف به خرج داده است؛ آن جا که تصریح کرده که حدیث ساختگی است و خواسته ی واقعی از ساختنش را دقیقاً آورده و گفته است: «من شهر دانشم و ابوبکر پایه و عمر دیوارها و عثمان سقف و علی در آن است، درباره ی ابوبکر و عمر و عثمان و علی جز نیکی سخن نگویید.

«فردوس» بدون اسناد از ابن مسعود نقل کرده و بسیار منکر است و گمان کنم ساختگی است. و جاعل این حدیث خواسته است با حدیث من شهر دانشم و علی در آن است، رویارویی کند که به زودی خواهد آمد.» (۱)

لکهنوی و این حدیث

و پنجم این که: ولی اللّه لکهنوی، در «مرآه المؤمنین» بعد از نقل حدیث مدینه العلم چنین می گوید: «آن چه به این حدیث افزوده شده در بعضی لفظهایش درباره ی اصحاب، ساختگی و افتراست آن گونه که در «الصّواعق» آمده است.»

پس سپاس از آن خداوندی است که با افاضه ی حقیقت ها نعمت می دهد، از آن رو که با متن گفته ی این فاضل، روشن شد که آن چه ابن حجر نادان در «الصواعق» آورده، از ساختگی ها و افتراهایی است که جاعلان به این حدیث ناب افزوده اند...

۱- ۱) . تحفه المحبّین بمناقب الخلفاء الرّاشدین دست نویس است.

تمام این ها نسبت به سند این حدیث بود.

ابوبکر پایه آن است...!!(ابوبکر اساسها)

امّا از نظر متن این حدیث و معنی آن نیز گوییم که از چند جهت باطل است:

نخست: کسی که حدیث را ساخته ابوبکر را «اساس مدینه» قرار داده و سازنده ی حدیث قبلی او را «محراب» قرار داده است و این تناکر بسیار زشت میان دو حدیث، دلیلی قطعی بر ساختگی بودن هر دو حدیث است. و پیدا شدن این چنین تنافر میان ساختگی ها عجیب نیست، یکی از جاعلان بدون اطّلاع از ساختگی دیگری، لفظی را وضع می کند، ولی شگفتی از تناقض گویی خودِ ابن حجر در یک سخن است. چون اگر ابوبکر «محراب شهر» بود، دیگر «پایه اش» نخواهد بود... پس خداوند حسابرس از امثال اوست، و همو بازخواست کننده ی او نسبت به کارهای بدش می باشد.

دوم: واقعیت و حقیقت، اساس شهر بودنِ ابوبکر را تکذیب و نفی می کند به جهت نادانی ابوبکر به احکام شرعی و معارف دینی، و مثال ها و شواهد نادانی او بسیار زیاد است و میان هر دو فرقه مشهور است که به زودی گوشه ای از آن ها خواهد آمد.

مراجعه او در مشکلات و دشواری هابه حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام نیز مشهور است، بلکه نادانی و گمراهی اش به جایی رسید که خود در برابر مردم گفت: «مرا شیطانی است که دچارش می شوم پس اگر درست عمل کردم یاریم کنید و اگر کج رفتم مرا به راه راست آورید.»

و سوم: «اساس شهر بودن» ابوبکر مستلزم معنی باطلی است که هیچ مسلمانی ملتزم آن نمی شود؛ چون اساس شهر، مقدم بر خودِ شهر است بنابراین ابوبکر مقدم بر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم خواهد بود و این کُفری صریح است، که اهل سنّت توان اظهارش را ندارند هر چند که در دل هایشان معتقد به آن باشند...

این نسبت به جمله ی «و ابوبکر پایه آن است.»

عمر دیوارهای آن است...!!(عمر حیطانها)

این جمله نیز باطل است از چند جهت:

اوّل: قرار دادن «حیطان» برای شهر درست نیست... و از این جهت این لفظ در حدیث ساختگی دیگری «سورها» آمده است. ولکن جاعل آن هر سه نفر را «سور آن شهر» قرار داده با این لفظ: «من شهر دانشم و ابوبکر و عمر و عثمان دیوار (سور) شهر و علی در آن است!!... و مانند این اختلاف ها در چنین اخبار ساختگی پرده دری می کند و اسرارش را آشکار، عیبش را نمایان و ننگش را اعلان می نماید.

دوم: چگونه «عمر دیوارهای آن» می باشد در حالی که همه ی مردم حتّی زنان خانه دار از او داناترند؟!

مگر عمر خود نگفت: «همه کس فقیه تر از عمر است» و آیا نگفت: «همه مردم فقیه تر از عمر هستند.» و مگر نگفت: «همه ی مردم از عمر فقیه ترند حتّی زنان؟» و آیا نگفت: «همه ی مردم داناتر از عمر هستند حتّی پیرزن ها»؟

بلکه قرار دادن چنین شخصی به منزله ی دیوارهای شهر، موجب فرو ریختن شهر می شود و باعث ویران شدن اساس دین می گردد، که به این مطلب هیچ فرد ممیّزی ملتزم نمی شود، چه رسد به رشدیافتگان.

سوم: چه بسیار است رخدادهایی که عمر در آنها به امیرالمؤمنین علیه السلام مراجعه کرده است، بلکه به گروهی از شاگردان حضرتش، مانند ابن عبّاس، و ابن مسعود، بلکه اتّفاق افتاده که به بعضی از اصحاب نادان مانند معاذبن جبل و عبدالرّحمان بن عوف هم مراجعه کرده است.

پس چگونه جایز است چنین شخصی را دیوار شهر علم قرار داد؟ این جز جرأتی بسیار بزرگ از دروغ پردازان نیست، آنان که از خدشه واردکردن بر مقام پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در راه ستایش پیشوایانشان ترسی به خود راه نمی دهند...

این هم نسبت به عبارت «عمر دیوارهای آن است».

ص:۸۵۱

و عثمان سقف آن است...!!

امّا نسبت به این جمله: «و عثمان سقف آن است.» گوییم این نیز از چند وجه باطل است:

نخست: شهر را سقفی نیست... که کاملاً روشن است، پس آیا خرد صادر شدن این سخن از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم را می پذیرد؟ پس نقل دیلمی این حدیث در «الفردوس» و احتجاج ابن حجر به آن در «الصواعق» در نهایت شگفتی است.

دوم: با چشم پوشی از این مطلب، عثمان قابلیّت این را ندارد که بخشی از بخش های شهر دانش باشد، به علّت نادانی بی اندازه ی او به معارف دینی و احکام شرعی، و إن شاءاللّه پس از این گوشه ای از آن را به تفصیل خواهید دانست... و هیچ گونه مناسبتی میان عثمان و شهر دانش نیست؛ چه رسد به این که تعبیر شود که سقف آن است. و این از گفته های باطل بیهوده است.

سوم: اعتراف های فراوان و مشهور عثمان به نادانی و نیز مراجعه های او به حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام در رخدادها و قضایای پیش آمده که به زودی خواهد آمد -، باطل کننده ی این حدیث است.

و جهت هایی فراوان دیگری نیز در باطل بودن این حدیث ساختگی در دست داریم که در پاسخ گفته ی دهلوی و عاصمی و طیّبی و ابن تیمیّه و اعور آوردیم... و تمام این ها پاسخ ما می باشد به نقل محمّدبن محمّد حافظی معروف به خواجه پارسا در «فصل الخطاب» و حسین بن محمّـد دیار بکری در «الخمیس فی احوال انفس نفیس» از این حدیث ساختگی از کتاب «الفردوس» بدون هرگونه رد و انکاری...

پس از تمام این سخن ها که آوردیم گفته ی بعدی ابن حجر فرو می افتد که گوید: «و این صراحت دارد که ابوبکر داناترین آنان است. در این صورت فرمانِ به سوی در رفتن همان گونه است که گفتیم، نه به علّت افزونی شرافت او بر افراد قبلی» به خاطر سقوط این حدیث از جهت سند و دلالت که دانستید، چه رسد به معارضه با حدیث «أنا مدینه العلم و علی بابها» ، و استدلال نسبت به اعلمیت ابوبکر از

حضـرت امیرالمؤمنین علیه السـلام و چه رسـد به این ادّعـا که دلالـت جمله ی «فمن أراد العلم فلیأت الباب» را بتوان از مـدلول صریحش که اعلمیت امام علیه السلام است، با این حدیث ساختگی باز گرداند؟؟!

همچنان است آن چه در پایان سـخنش به عنوان اسـتدلال بر ادّعای پیشین آورده و گفته است: «از آن جهت که ضرورتاً معلوم است پایه و دیوار و سـقف بالاتر از در هسـتند» که این بر پایه ی آن حـدیث ساختگی است و دانستید که از نظر سـند و دلالت ساختگی و باطل است.

می پرسـیم در این سـخن از «علو» چه اراده کرده است؟ اگر از «علو» علو ظـاهری حسـی را اراده کرده است از دو جهت بـاطل است:

اوّل: این که بـا عیـان و وجـدان مخالفت دارد، چون هر شـخص با چشم هایش می بینـد که دَر از پایه بالاتر است، و اگر بالاتر شرافتش بیشتر باشد آن گونه که گمان دارد پس حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام اشرف و اعلم است.

دوم: اگر مدار بر علو ظاهری باشد، بدون شک دیوارها از پایه بالاتر و سقف از دیوارها بالاتر است، پس لازم می آید که عمر داناتر از ابوبکر باشـد و عثمان از هر دو نفر داناتر باشـد. و به این مطلب، هر چنـد که خلاف واقع است، هیـچ یک راضـی نمی شوند.

و اگر از «علو» علو معنوی حقیقی را خواسـتار باشد، بی شک و تردید دَر از پایه و دیوارها و سـقف بالاتر و اشرف است. و این اجزاء شـهر یـا خـانه – مجموعـاً یا تک تک – کم ترین رتبه ای از علوّ معنوی را نـدارد، بلکه دَر به مراتب بی شـماری بالاتر و رفیع تر از آن هـاست. آن هم علـوّی معنـوی و حقیقی، و بـا توجّه به معنی هـای مورد نظر از دَر و آثـار وجودی آن، بزرگـان دانشـمندان اهل سـنّت به اعلمیت مطلق امیرالمؤمنین علیه السـلام ، اعتراف کرده انـد. از آن جهت که باب مدینه العلم است، و برای حضـرتش فضـیلت ها و ویژگی های والایی اثبات نموده انـد که همگی آن ها را از حـدیث «أنا مـدینه العلم و علی بابها» استنباط کرده اند.

پس روشن شد که علوّ حقیقی معنوی برای باب ثابت است، نه برای پایه ی

ص:۸۵۳

کنارزده شده ی موهوم و دیوارها و سقف فروریخته ی معدوم، پس اعلمیت مطلق برای حضرتش علیه السلام ثابت است؛ بر پایه ی هر دو دیدگاهی که درباره ی «علو» بیان شد.

و انکار ابن حجرمکّی این معنی را اساسی نیست. و این سخن از او بسیار عجیب است، و خود او در «المنح المکیّه» و «تطهیر الجنان» به آن چه آوردیم، اعتراف کرده است... و گفته اش در آن دو کتاب پیشتر آورده شد.

دیدگاه ابن حجر در تأویل «عَلیّ»:

ابن حجر در «الصواعق» متعرّض تأویل «علی» در این حدیث شریف شده و گفته است: «بعضی به تنهایی این پاسخ شاذّ را داده اند که لفظ علیّ در «علیٌّ بابها» از ریشه علوّ است بر پایه ی قرائت: «هذا صراط علی مستقیم» با رفع و تنوین علی آن گونه که یعقوب قرائت کرده است.» پس در مورد این تأویل به «شاذّ بودن» تعبیر کرده و به باطل بودن و بی ارزشی آن تصریح ننموده است. و پیش از این پاسخ ما به این تأویل در جواب سخن اعور بیان شد. به آن جا مراجعه کنید.

امّا در کتاب «المنح المکیّه» بر این تأویل پاسخ داده و نیکو گفته است که:بعضی ها که پژوهشی درباره ی شیعه ندارند چنین احتجاج کرده اند که «علیّ» اسم فاعل از «علوّ» است، یعنی درش بالاست و در دسترس هر کس نیست، و این نظر به سخنی بی پایه شبیه تر است، به ویژه در روایتی که ابن عبدالبر در استیعابش روایت کرده است: أنا مدینه العلم و علی بابها فمن أراد العلم فلیأته من بابه چون با دقّت نظر در این روایت تردیدی در باطل بودن آن رأی باقی نمی ماند. پس با این از آن بهره گیر.»

فرموده ی خداوند متعال:

«هذا صراط علی مستقیم»

در قرائت اهل بیت علیهم السلام

امّا آیه ی شریفه ای که ابن حجر در گفته اش به آن اشاره کرده است، لفظ «علی» در آن نام سرورمان حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام است - همان گونه که در حدیث: «من شهر دانش هستم.» چنین است پس «صراط» مضاف به «علی» است. و این قرائت

اهل بیت علیهم السلام است که به درون خانه وحی آگاه ترند و همان کسانی که در حدیث ثقلین همانند قرآن هستند... و نیز قرائت حسن بصری است؛ آن گونه که از ابوبکر شیرازی رسیده است، پس در کتاب «مناقب آل ابی طالب» آمده است: «ابوبکر شیرازی در کتابش، با اسناد از شعبه، از قتاده گوید که شنیدم حسن بصری این سخن را چنین می خواند: هذا صراط عليٍ مستقيمٌ . گفتم: معنی آن چیست؟ گفت: این راه و دین علی بن ابی طالب است و راه و دین مستقیم، پس از او پیروی کنید و به او تمسّک جویید، واضح است، هیچ کژی در او نیست.» (۱)و کتاب ابوبکر شیرازی موسوم به کتاب «ما نزل من القرآن فی علی»- را ابن شهر آشوب با اجازه از مؤلّفش ابوبکر محمّدبن مؤمن شیرازی روایت می کند.

همان گونه که در آغاز کتابش گوید: «مرا حدیث کرد محمودبن مؤمن زمخشری به کتاب «الکشاف و الفائق و ربیع الأبرار» و مرا خبر داد کیاشیرویه بن شهردار دیلمی به «الفردوس» و مرا خبر داد ابوالعلاء عطّار همدانی به زاد المسافر، و موفّق بن احمد مکّی خطیب خوارزم بـه «الأربعین»، و قاضی ابوالسعادات فضائل را برایم روایت کرد و ابوعبداللّه محمّدبن احمد نطنزی خصائص العلویه را به دستم داد، و ابوبکر محمّدبن مؤمن شیرازی اجازه ی روایت از کتاب «ما نزل من القرآن فی علی علیه السلام » را به من داد، و بسیار اسناد داده شده به ابوالعزیز کادش عکبری، و ابوالحسن عاصمی خوارزمی، و یحیی بن سعدون قرطبی و امثال آنان.»

کتاب نامبرده از ابوبکر شیرازی، از کتاب های مورد اعتماد نزد اهل سنّت است، بلکه از جمله کتاب هایی است که «دهلوی» به تألیف آن به وسیله ی اهل سنّت افتخار می کند و درباره ی مناقب اهل البیت علیهم السلام است، آن گونه که در حاشیه ی «التعصّب الثالث عشر» از «الباب الحادی عشر» از کتابش «التحفه» آمده است.

و حلقه اش معاویه است...!!

بعضی از جاعلان حدیث، بر حدیث «أنا مدینه العلم» جمله ای در فضیلت

۱- ۱) . مناقب آل ابی طالب /۳ ۱۰۷.

معاویه افزوده اند، دیلمی در «فردوس الأخبار» این حدیث را با این لفظ روایت کرده است: «أنا مدینه العلم وعلی بابها و حلقتها معاویه» (۱).. این گناهی بسیار زشت است و درپاسخ به آن ما رابسنده است گفته ی سخاوی در«المقاصد الحسنه» و سخن ابن حجر مکّی در «الفتاوی الحدیثه» که بر عدم صحت آن تصریح کرده اند. و از شگفتی هاست که مناوی در «کنوز الحقائق» آن را چنین نقل کرده است: «أنا مدینه العلم و علی بابها و معاویه حلقتها فردوس» (۲) یعنی دیلمی آن را در «الفردوس» نقل کرد.

چیزی از پیامبر در برتری معاویه نمی تواند صحیح باشد

بزرگان پیشوایان و حافظان نص دارند که چیزی از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در برتری معاویه نمی تواند صحیح باشد، و این از مطالب مسلّم نزد آنان است و برای بهره ی بیشتر بعضی نص های آنان در این زمینه می آوریم:

ابن جوزی گوید: ما را خبر داد زاهربن طاهر، از احمدبن حسین بیهقی، از ابوعبداللّه محمّدبن عبداللّه حاکم، از ابوالعبّاس محمّدبن یعقوب بن یوسف، از پدرش، از اسحاق بن ابراهیم حنظلی که می گفت: چیزی از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در برتری معاویه بن ابوسفیان نمی تواند صحیح باشد.

ما را خبر داد هبهاللّه بن احمد حریری، از محمّدبن علی بن فتح، از دارقطنی، از ابوالحسین محمّدبن ابراهیم بن جعفربن بیان رزّاز، از ابوسعید خرقی، از عبداللّه بن احمدبن حنبل که گفت: از پدرم پرسیدم: درباره ی علی و معاویه چه می گویی؟ گفت: سخنم درباره ی آن دو را پخش کن: بدان که علی را دشمنان بسیار بود.

دشمنانش عیبی برایش جست وجو کردند، چیزی نیافتند. نزد مردی آمدند که با او جنگید و مقاتله کرد. پس او را به دشمنی با او تشویق کردند.» (۳)

ص:۸۵۶

۱- ۱) . فردوس الأخبار ۱/ ۴۴ – رقم ۱۰۸.

۲- ۲) . کنوز الحقائق هامش الجامع الصغیر ۸۱.

۳- ۳) . الموضوعات ۲/ ۲۴.

و ابن حجر عسقلانی گوید: «تنبیه: بخاری در این شرح حال چنین تعبیر کرده است: «ذکر» (معاویه) و نگفته «فضیله» یا «منقبه»؛ زیرا از حدیث این باب، فضیلتی برگرفته نمی شود، جز این که ظاهر گواهی ابن عبّاس درباره ی او به فقه و مصاحبت دلالت بر فضل بسیاری است. و ابن ابوعاصم در مناقبش بخشی در این باره نوشته است. و نیز ابوعمر غلام ثعلب، و ابوبکر نقّاش. و ابن جوزی در الموضوعات حدیث هایی را که آورده اند، نقل کرده سپس به آن جا می رسد که از اسحاق بن راهویه نقل می کند که گفت: در فضیلت های معاویه چیزی نمی تواند صحیح باشد. و به همین دلیل بخاری بنابر اعتماد به گفته ی استادش، از تصریح به لفظ منقبت عدول کرده، ولی با دقّت نظر خودش چیزی را استنباط کرده که سرهای رافضیان را متلاشی می کند و داستان نسایی در این باره مشهور است و گویی او نیز بر گفته ی استادش اسحاق اعتماد کرده و هم چنین است در داستان حاکم.

و هم چنین ابن جوزی از طریق عبداللّه بن احمدبن حنبل نقل می کند که از پدرم پرسیدم: درباره ی علی و معاویه چه می گویی؟ سر به زیر انداخت و سپس گفت:

بدان که علی دشمنان بسیاری داشت که برای او جستجوی عیبی کردند؛ امّا نیافتند، پس به سوی مردی رفتند که با او جنگید و او را به دشمنی با علی تشویق کردند.

بدین ترتیب اشاره کرده است به فضایلی که برای معاویه ساختند که هیچ اصل و اساسی ندارد. و در فضایل معاویه حدیث های بسیاری نقل شده ولی در میان آن ها حدیثی نیست که با اسناد صحیح باشد و این گونه اسحاق بن راهویه و نسائی و دیگرانی جیقین کردند. واللّه اعلم.» (۱)و عینی گفت: «مطابقت آن با شرح حال از این جهت است که در آن ذکر

۱- ۱) . فتح الباری /۷ /۸۳.

معاویه است، و این دلالتی بر فضیلت او ندارد. پس اگر گویی: در فضیلت او حدیث های بسیاری نقل شده است. گویم: آری، ولیکن در آن ها یک حدیث نیست که از نظر اسناد صحیح باشد. بر این مطلب اسحاق بن راهویه و نسائی و غیر آن دو تصریح کرده اند و از این رو گفته است: باب «ذکر» معاویه و نگفته فضیلت و منقبت او. (۱)ابن خلکان در شرح حال نسائی گوید: «محمّدبن اسحاق اصفهانی گفت که از اساتیدمان در مصر شنیدم که می گفتند: ابوعبدالرّحمان در آخر عمرش از مصر خارج شد و به دمشق رفت، از او درباره ی معاویه و فضایلش که روایت شده، پرسیدند، گفت: آیا معاویه به این راضی نشد که او را هم شأن علی قرار دادند؛ حال می خواهد بر او برتری هم یابد؟! و در روایت دیگری است که گفت: برایش فضیلتی نمی شناسم مگر این دعا در حق او که خداوند شکمت را سیر نکند.» (۲)و ابوالفداء در شرح حالش گوید: «سپس به دمشق بازگشت. پس درباره ی معاویه مورد آزمون قرار گرفت و از او خواسته شد که چیزی از فضایلش را روایت کند، امتناع کرد و گفت: آیا معاویه به این راضی نشد که او را هم شأن علی قرار دادند؛ حال می خواهد بر او برتری هم یابد؟!» (۳)و ابوالحجاج مزی به نقل از ابوبکر مأمونی گوید: «در حضور من به او گفته شد: آیا فضایل معاویه را نقل نمی کنی؟ گفت: چه چیز نقل کنم!! خداوندا شکمش را سیر نکن! و خاموش شد، و سؤال کننده هم ساکت شد.» گفت: «حاکم ابو عبداللّهِ حافظ گفت: شنیدم علی بن عمر می گفت: ابوعبدالرّحمان فقیه ترین استادان مصر در دوران خویش و داناترین آنان به صحیح و سقیم آثار، و نیز رجال بود. وقتی به این درجه رسید مورد حسادت قرار گرفت و به رمله رفت. از او از فضایل معاویه پرسیده شد، از آن خودداری کرد، در مسجد او را کتک زدند: گفت: مرا به مکّه بفرستید. او را به مکّه فرستادند در حالی که مریض بود و در آن جا کشته شد و شهید از دنیا رفت.

حاکم ابوعبداللّه گفت: با آن همه فضایلی که ابوعبدالرّحمان گردآوری کرد، در پایان عمرش شهادت روزی اش شد، پس محمّدبن اسحاق اصفهانی برایم حدیث کرد و

۱- ۱) . عمدهالقاری /۱۶ ۲۴۸.

۲- ۲) . وفیات الاعیان /۱ ۵۹.

۳- ۳) . المختصر فی أخبار البشر، حوادث/ ۳۰۳.

گفت: از اساتیدمان در مصر شنیدم که می گفتند ابوعبدالرّحمان در پایان عمرش از مصر دور شد و به دمشق رفت. در آن جا درباره ی معاویه بن ابوسفیان و آن چه از فضایلش روایت شده، پرسیده شد؛ گفت: آیا معاویه به این راضی نشد که او را هم شأن علی قرار دادند؛ حال می خواهد بر او برتری هم یابد؟! پس آنقدر بر بیضه اش زدند تا از مسجد اخراج شد، سپس به مکّه برده شد و در آن جا درگذشت.» (۱)و ذهبی به نقل از مأمونی گوید: «شنیدم گروهی نوشتن کتاب الخصائص درباره ی علی را بر ابوعبدالرّحمان مورد انکار قرار دادند، و اینکه نوشتن فضایل شیخین را رها کرده است، این مطلب را برایش گفتم، گفت: وارد دمشق شدم در حالی که در آن منحرف از علی بسیار بود، پس کتاب الخصائص را نوشتم و آرزو کردم که خداوند آنان را هدایت فرماید. سپس کتابی در فضایل صحابه نوشت. به او گفته شد در حالی که من می شنیدم: آیا فضایل معاویه را نقل نمی کنی؟ گفت: چه چیز نقل کنم! حدیث خداوندا شکمش را سیر مگردان؟! پس سؤال کننده ساکت شد. گفتم: شاید این منقبتی برای معاویه باشد بر اساس این گفته ی پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم :

خدایا هر کس را که لعنت کردم یا دشنام دادم، آن را برایش زکات و رحمت قرار ده.»

گفت: «ابوعبداللّه ابن منده از حمزه عقبی مصری و غیر او گفت: نسائی در پایان عمرش از مصر به دمشق رفت، در آن جا از او درباره ی فضایل معاویه پرسیده شد، گفت: آیا معاویه به این راضی نشد که او را هم شأن علی قرار دادند؛ حال می خواهد بر او برتری هم یابد؟!! آنگاه آنقدر بر بیضه اش می زدند تا از مسجد بیرون رانده شد. سپس به مکّه حمل شد و در آن جا درگذشت. در این روایت چنین است به مکّه، و صحیحش: رمله است.» (۲)ابن وردی گفت: «به دمشق بازگشت، درباره ی معاویه آزموده شد و از او خواسته شد چیزی از فضایل او را روایت کند، گفت: آیا معاویه به این راضی نشد که

۱- ۱) . تهذیب الکمال ۱/ ۳۲۸.

۲- ۲) . تذکره الحفاظ ۱/ ۶۹۸.

او را هـم شأن علی قرار دادنـد؛ حـال می خواهـد بر او برتری هـم یابـد؟!» (۱)و صـلاح الـدّین صـفدی گفت: «گروهی کتاب الخصائص درباره ی علی علیه السلام را بر او انکار کردند و این که نوشتن فضایل شیخین را رها کرده است. پس به او گفته شـد، گفت: وارد دمشق شـدم در حـالی که منحرف از علی در آن بسـیار بود، الخصائص را نوشـتم به آرزوی این که خـداوند متعال آنان را هـدایت فرمایـد. سـپس فضایل شـیخین را نوشت. به او گفته شد: آیا فضایل معاویه را نقل نمی کنی؟ گفت: چه چیزی را نقل کنم؟! خداونـدا شـکمش را سـیر مگردان! پس سؤال کننـده ساکت شـد. شـمس الدّین گفت: شاید این فضـیلتی باشـد بر اساس گفته پیامبر صـلی الله علیه و آله و سـلم : خداوندا هر کس را لعنت کردم و دشـنام دادم، آن را برایش زکات و رحمت قرار ده.» گفت: «هنگـامی که در پایـان عمرش از مصـر به دمشق رفت، دربـاره ی معـاویه و فضایل او که نوشـته اسـت سؤال شد؛ گفت: آیا معاویه به این راضـی نشد که او را هم شأن علی قرار دادند؛ حال می خواهد بر او برتری هم یابد؟! آنقدر به بیضه هایش زدند که از مسجد بیرون رانده شد، سپس به مکّه و یا رمله برده شد و در آن جا درگذشت.» (۲)و یافعی گفت: «به دمشق رفت، دربـاره ی معـاویه و فضایـل او پرسـیده شـد، گفت: آیـا معـاویه به این راضـی نشـد که او را هم شأن علی قرار دادنـد؛ حـال می خواهـد بر او برتری هـم یابـد؟! و در روایـت دیگری اسـت کـه گفت: برایش فضـیلتی نمی شـناسم جز اینکه خداوند شکمت را سیر نگرداند.»

و فاسـی گفت: «دارقطنی گفت: در دوران خودش فقیه ترین اساتیـد مصـر و داناترین آنان به حـدیث و رجال بود، وقتی به این درجه رسـید مورد حسـادت قرار گرفت، به رمله رفت، از او دربـاره ی فضایـل معـاویه پرسـیده شـد، از آن خودداری کرد، در مسـجد او را کتـک زدنـد، گفت: مرا به مکّه فرستیـد. او را در حـالی که بیمـار بود به مکّه فرسـتادند، و در آن جـا به شـهادت درگذشت.» (۳)

ص:۸۶۰

۱- ۱) . تتمه المختصر، حوادث/ ۳۰۳.

۲- ۲) . الوافی بالوفیات /۶ ۴۱۶.

۳- ۳) . العقدالثمین /۳ ۴۵.

و ابن حجر عسقلانی در شرح حال نسائی به نقل از حاکم گوید: «شنیدم علی بن عمر می گفت: نسائی در دوران خودش فقیه ترین اساتید مصر و شناساترین آنان به صحیح و سقیم و داناترین آنان به رجال بود. هنگامی که به این درجه رسید مورد حسادت واقع شد، پس به رمله رفت. و درباره ی فضایل معاویه پرسیده شد، از آن خودداری کرد، در مسجد او را کتک زدند، گفت: مرا به مکّه فرستید. در حالی که مریض بود، فرستادند و کشته شد و شهید درگذشت.» گفت: «ابوبکر مأمونی گفت: درباره ی نوشتن کتاب الخصائص توسّط او پرسیدم، گفت: وارد دمشق شدم در حالی که آن جا منحرف از علی بسیار بودند، کتاب الخصائص را نوشتم بدان امید که خداوند متعال آنان را هدایت فرماید. سپس کتاب فضایل الصّحابه را تألیف کرد و آن را بر مردم خواند، به او گفته شد - در حالی که من هم حضور داشتم - آیا فضایل معاویه را نقل نمی کنی؟ گفت: چه چیز نقل کنم؟ خداوندا شکمش را سیر مگردان! و ساکت شد و سؤال کننده هم ساکت شد.» (۱)مناوی نیز در شرح حال نسائی گوید: «وارد دمشق شد، یادآور فضایل علی شد، به او گفته شد: پس معاویه؟ گفت: آیا معاویه به این راضی نشد که او را هم شأن علی قرار دادند؛ حال می خواهد بر او برتری هم یابد؟! پس آن قدر به بیضه هایش زده شد تا مشرف به مرگ و بیرون رانده شد، سال سیصد و سه در رمله یا فلسطین درگذشت. و به مقدس یا مکه حمل و بین صفا و مروه دفن شد.» (۲)و شیخ عبدالحق دهلوی در «رجال المشکاه» در شرح حال نسائی گوید:

«امیر جمال الدّین محدّث از شیخ امام عبداللّه یافعی نقل می کند که در تاریخش آورده است: ابوعبدالرّحمان احمدبن شعیب نسائی نویسنده ی چند کتاب و

۱- ۱) . تهذیب التّهذیب /۱ ۳۲.

۲- ۲) . فیض القدیر - شرح الجامع الصغیر /۱ ۲۵.

پیشوای زمانش، در مصر ساکن شد سپس به دمشق آمد. مردم آن ناحیه یک روز در مسجد به او گفتند: درباره ی معاویه و آن چه در فضیلت او آمده است، چه می گویی؟ پاسخ داد: آیا معاویه به این راضی نشد که او را هم شأن علی قرار دادند؛ حال می خواهد بر او برتری هم یابد؟! و در روایتی است که گفت: برایش فضیلتی نمی شناسم جز خداوند شکمت را سیر نگرداند. مردم به پا خاستند و او را دشنام دادند و اهانت کردند و کتک زدند و از مسجد بیرون انداختند، و به رمله فرستادند آن جا بیمار شد و درگذشت. و در روایتی: او را به مکّه فرستادند، بیمار شد و در مکّه درگذشت. و او را بین صفا و مروه دفن کردند.»

ابن تیمیه ی حرّانی گفت: «برای خودِ معاویه در صحیح فضیلتی نیست، لیکن با رسول اللّه صلی الله علیه و آله و سلم در حنین و طائف و غزوه ی تبوک حضور داشت و با ایشان در حجّهالوداع، حج انجام داد، و وحی را می نوشت. از کسانی بود که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم او را بر نوشتن وحی امین قرار داده بود، همان گونه که بر دیگرانی از صحابه اطمینان کرده بود.» گفت: «بلکه در فضایل معاویه حدیث های بسیاری روایت کردند، و در این باره کتاب ها نوشته شد، ولی اهل علم حدیث هیچ کدام را تصحیح نمی کنند.» (۱)

باطل بودن آن جمله ی ساختگی از نظر معنی

«معاویه حلقتها» از چند وجه باطل است:

اوّل: شهر مطلقاً نیاز به حلقه ندارد، بلکه هیچ یک از عقلا اصلاً حلقه را به شهر نسبت نمی دهند، و هر کس چنین ادّعایی کند، بیانش بر خودِ اوست و بر ماست که با برهان آهنین بر سرش کوبیم.

دوم: خصوصاً مدینه العلم نیازی به حلقه ندارد.

سوم: حلقه قرار دادن معاویه برای شهر دانش، عیبی برای شهر است، و جز کسی که از ایمان بلکه از عقل و شعور خارج شده جرأت به زبان آوردنش را نمی کند.

چهارم: معنی نیازمندی شهر به حلقه، نیازمندی پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در دانش به معاویه است، و این از عواملی است که پایه های دین را ویران می کند.

پنجم: معنی حلقه ی شهر بودنش این است که معاویه بهره ای از دانش دارد،

۱- ۱) . منهاج السنه ۲/ ۲۰۷.

لیکن نادانی او به احکام شرعی چه رسد به معارف عالی و حقایق والا، نمایان تر از آنی است که ذکر شود.

ششم: معاویه را نکوهش های بسیار بزرگ و عیب های فراوانی است که او را از هر گونه پیوند با پیامبر مکرم صلی الله علیه و آله و سلم باز می دارد.

هفتم: و اگر گفته شود معنی جمله این است که حلقه ی دَر است، یعنی: من شهر دانشم و علی دَر آن و معاویه حلقه ی در آن است. این معنی چنین باطل می شود که باب مدینه العلم مانند خودِ شهر نیازی به حلقه ندارد. و نیز: نادانی معاویه بهترین دلیل بر باطل بودن حلقه ی دَرِ شهر علم بودنش است. و نیز:

نکوهش هایش مانع چنین پیوندی میان او و آن شهر می گردد. افزون بر دشمنی او نسبت به امیرالمؤمنین علیه السلام .

البتّه وجه های دیگری هم وجود دارد که معنی این جمله ی ساختگی را باطل می کند که تحلیل آنها با توجّه به وجوه گفته شده به اهلش واگذار می شود.

حدیث مدینه با لفظ ساختگی دیگر

در این جا سخن درباره ی تصرّف های گروهی در لفظ حدیث: «أنا مدینه العلم علی بابها» به پایان رسید... و گروهی لفظ دیگری برای حدیث مدینه ساختند که باطل بودنش هم از جهت سند و هم دلالت با بحث های ذکرشده در لفظهای پیشین روشن می شود... و این مطلب در کتاب «گنج سعادت» نوشته ی معین الدّین بن خواجه خاوند محمود خوارزمی نقشبندی چنین آمده است که: « پیامبر علیه السلام فرمود:

«من شهر راستی هستم و ابوبکر درش می باشد، و من شهر عدالت هستم و عمر درش و من شهر حیا هستم و عثمان درش، و أنا مدینه العلم و علیّ بابها.»

امّا شگفت آور آنکه بعضی به این حدیث ساختگی در مسأله مفاضله میان اصحاب استناد کرده اند، از جمله شیخ رجب بن احمد تیری است که در کتابش «الوسیله الاحمدیه و الذریعه السرمدیه فی شرح الطریقه المحمّدیه» در مبحث «التفضیل» گوید: «و ما گوییم: اولی در برتری خلفای چهارگانه این است که هر یک از

آنـان از دیگری برتر است به اعتبـار وصـفی که به آن شـهرت یـافته است، چون فضـیلت انسـان از جهت ذاتش نیست، بلکه به اعتبار توصـیف هایش می باشد. و پیامبر علیه السـلام فرمود: من شـهر راستی هسـتم و ابوبکر درش، و من شـهر عدالت هستم و عمر درش، و من شهر حیا هستم و عثمان درش و أنا مدینه العلم و علیّ بابها.

آن را زاهدی در کتابش از بعضی بزرگان روایت کرد. و بر این پایه گوییم:

ابوبکر صدیق برترین صـحابه است به اعتبار راستگویی بسیارش و شهرت یافتن او در میان اصحاب به این صفت، و عمر برترین آنان است از جهت عدالت، و عثمان برترین آنان است از جهت حیا، و علی برترین آنان است از جهت دانش و شهرت یافتنش به آن و به این ترتیب مقصود برپا می شود و سخن به پایان می رسد.»

آن چه او در برتری آورده است، هیچ کس آن را نگفته، و این شـکافتن اجماع مرکَّب است و حدیث مذکور، ساختگی اسـت و در هر فقره ی آن بحثی روشن و طولانی وجود دارد که گوشه ای از آن بـا مراجعه به کتاب «تشـیید المطاعن» و کتاب های دیگری در این باب نمایان می شود.

بلکه حق ثـابت با دلیل های قطعی این است که حضـرت امام علی علیه السـلام از همه جهت برترین در قوم است، بلکه پس از پیامبر صـلی الله علیه و آله و سـلم برترین از تمام آفریـدگان از اوّلین و آخرین است... و این حـدیث خود شامل جمله ی «علی بابها» می باشـد. و دانستید که درِ شـهر علم بودنش، اعلمیت او را موجب می شود که این خود موجب برتری به طور مطلق می گردد، بر پایه ی گفته های پژوهشـگران از اهل سنّت، پس این حدیث ساختگی نیز مفید افضـلیت امام به طور مطلق می شود. برخلاف خواسته ی کسی که خواستا را ثبات افضلیت او از یک جهت است... و سپاس از آنِ خداوند پروردگار جهانیان.

۱۱- با سخن قاری درباره ی این حدیث

اشاره

متن گفته ی ملاـعلی قاری در شـرح حـدیث «أنا دار الحکمه» چنین است: «از او یعنی از علی نقل شـده که گفت: رسول خـدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: من خانه ی حکمتم و در

روایـتی است: من شـهر دانشم. و در روایت «المصابیـح» آمـده: من خـانه ی دانشم و علی در آن است. و در روایـتی این افزوده هست: هر کس دانش را خواهـد، بایـد از در آن به سویش آیـد. و معنی آن چنین است: علی دری از درهایش است، ولی این تخصیص مفید گونه ای تعظیم است که او چنین است. چون او نسبت به بعضی از اصحاب بزرگ ترین و داناترین آنان است. از چیزهـایی که دلالـت دارد همه ی اصحاب به منزله ی ابواب می باشـند این فرموده پیـامبر صـلی الله علیه و آله و سـلم است: یارانم چون ستارگانند به هر کدام اقتدا کنید، هدایت شده اید، با اشاره به اختلاف درجه نورهایشان در هدایتگری.

از جمله چیزهایی که آن را محقّق می سازد این است که تابعان، انواع دانش های شـرعی همچون قرائت، تفسیر، حدیث و فقه را از دیگر اصحاب غیر از علی هم فرا گرفتنـد، پس منحصـر نبودن بـابیت در حق او دانسـته شـد؛ مگر این که به باب قضاوت اختصـاص یابـد که درباره اش وارد شـده: او داورترین شـماست. آن گونه که درباره ی أُبی آمـده است: بهترین قاری در میان شماست، و درباره ی زیدبن ثابت:

او از همه ی شما بیشتر واجبات را انجام می دهد. و درباره ی معاذبن جبل آمده است: او داناترین شما به حلال و حرام است.

و از چیزهـایی که دلالـت بر فراوانی دانش او دارد، همان است که در «الرّیاض» به نقل از معقل بن یسار آمـده است که گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را پیرایش کردم، فرمود:

آیـا می خـواهی از فـاطمه عیـادت کنیم؟ گفتم: آری. به پـا خـاست در حـالی که بر من تکیه کرده بود؛ فرمود: سـنگینی آن را دیگری تحمّل می کند و پاداشش برای توست.

گفت: گویی چیزی بر دوشم نبود تـا بر فاطمه وارد شـدیم. گفتیم: خود را چگونه می بینی؟ گفت: انـدوه و تنگـدستیم شـدّت یافت و بیماریم به درازا کشید.

عبداللّه بن احمدبن حنبل گفت: با خط پدرم درباره ی این حدیث یافتم که فرمود: آیا راضـی نمی شوی که شوهرت در اسلام از همه پیشـی دارد و دانشـش از همه بیشتر و بردباری اش از همه فراوان تر است. احمـد آن را نقل کرد. و به نقل از ابن عبّاس که مردم از او پرسیدند: علی چگونه مردی بود؟ گفت: درونش از حکمت و دانش و

شجاعت و یاری مالامال شده بود، همراه با خویشاوندیش به رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم .

احمد در مناقب آن را نقل کرد و به نقل از سعیدبن مسیّب که گفت: عمر پناه می برد از مشکلی که ابوحسن چاره ساز آن نباشد. احمد آن را نقل کرد.

طیّبی گوید: شاید شیعه به این تمثیل تمسّک کند که: دریافت دانش و حکمت به او اختصاص دارد و به دیگری سرایت نمی کند؛ مگر به وساطت او.

چون تنها از در وارد خانه می شوند و خداوند متعال فرمود: «و أتوا البیوت من ابوابها» و در این مورد آنان را حجّتی نیست؛ چون خانه ی بهشت گسترده تر از خانه ی حکمت نیست؛ با این وجود آن را هشت در است. ترمذی آن را روایت کرده و گفته است: این حدیث از نظر اسناد ناشناخته ای است. ترمذی گفت: بعضی این حدیث را از شریک روایت کردند. و او شریک بن عبداللّه، قاضیِ بغداد است که شارح او را ذکر کرده است، و آن بعضی در اسناد این حدیث از صنابحی نامی نبرده اند، و ما غیر از شریک از هیچ یک از ثقات این حدیث را نمی شناسیم.

سپس بدان که حدیث:من شهردانشم وعلی درآن است، را حاکم در مناقب از مستدرکش ازحدیث ابن عبّاس روایت کرد وگفت: صحیح است. وذهبی به او اشکال کرد وگفت: بلکه ساختگی است. وابوزرعه گفت: چه بسیارافرادی که درباره اش مفتضح شدند. و یحیی بن معین گفت: هیچ اصلی ندارد و چنین گفتند ابوحاتم و یحیی بن سعید. و دارقطنی گفت: ثابت است. و ترمذی در «مناقب» از جامعش آن را روایت کرد و گفت: منکر است. و هم چنین بخاری گفت: آن را وجه صحیحی نیست. و ابن جوزی آن را در الموضوعات نقل کرده است. و ابن دقیق العید گفت:این حدیث رااثبات نکرده اند. وگفته شد:این حدیث باطل است.لیکن حافظ ابوسعید علایی گفت: صواب آن است که حسن است به اعتبارنقل هایش؛نه صحیح ونه ضعیف است چه رسد به این که ساختگی باشد.زرکشی آن راآورده است.

و از حافظ عسقلانی درباره اش پرسیده شد گفت: حسن است؛ نه صحیح آن گونه که حاکم گفت و نه ساختگی است آن گونه که ابن جوزی گفت. سیوطی گفت:

و گفته ی علایی و عسقلانی را در تعلیقاتی که بر کتاب الموضوعات دارم، بسط

دادم. تمـام شـد. و در خبر الفردوس است: من شـهر دانشم و ابوبکر پـایه و عمر دیوارهـا و عثمان سـقف و علی در آن است. و بعضی این پاسخ شاذّ را داده اند که:

لفـظ علیّ در علیّ بابهـا، فعیل از علوّ است بر پایه ی قرائت صـراطٌ علیٌّ مسـتقیم با رفع علی و تنوین آن به گونه ای که یعقوب قرائت کرد.» (۱)

علی باب مدینه است نه دیگری

گویم: در این سخن میان بی ارزش و گران بها خلط شده است. و ما به طور اجمال به آن اشاره می کنیم:

امّا این سـخن را که: «علی دری از درهایش است.» نخستین بار عاصـمی گفته است و ما بطلان آن را به تفصـیل بیان کردیم، و در این جا به طور خلاصه گوییم: لفظ حدیث دلالت بر انحصار بابیّت به امام علیه السلام دارد، و غیر از او کسی شایسته نیست درِ خانه ی حکمت و شـهر دانش باشـد، پس برای کسـی جایز نیست ادّعای این مقام را بنماید جز به گفته ای صـریح از پیامبر صلی الله علیه و آله و سـلم . علاوه بر اینکه برای آن سه نفر زشتی ها و نکوهش هایی است که آن ها را از در برای شهر دانش بودن، منع می کند، بلکه آنان را از کمترین پیوند به آن باز می دارد، و کتاب «تشـیید المطاعن» با آوردن بعضـی از آن ها این مهم را بر عهده گرفته است. اگر خواستید به آن مراجعه کنید.

همچنین باب شـهر دانش و حکمت بودن مسـتلزم عصـمت شـخص است. و این که به تمام حکمت و دانش آن شـهر احاطه ی کامل داشته باشد و حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام چنین بود و هیچ کس دیگر چنین نبود. گواه آن بی نیازی او و از همگان و نیازمندی همه به او می باشد که این مطلب بر همه معروف و مشهور است.

علاوه بر این در بعضی لفظهای حدیث فرمان به رفتن نزد حضرت علی علیه السلام آمده است، در لفظ: «من خانه ی حکمتم و علی در آن است، هر کس حکمت را خواهد، باید نزد آن دَر رود.» مردمان یا مطیع هستند یا عاصی، هر کس

۱- ۱) . المرقاه شرح المشکاه /۵ ۵۷۱.

نزد آن حضرت علیه السلام رفت و حکمت را از او گرفت، پس به او نیازمند است، و دیگر هم چون او باب مدینه نیست و هر کس امر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را امتثال نکرد، شایسته نیست که باب آن شهر باشد. پس برای شهر دَری جز امام علیه السلام نمی باشد.

با آن چه که آوردیم این گفته ی او روشن می شود:

«ولی این تخصیص مفید گونه ای تعظیم است که او چنین است. چون او نسبت به بعضی از اصحاب بزرگ ترین و داناترین آنان است.»

چون تخصیص ذکر شده در حدیث تخصیصی حقیقی است نه اضافی، و پیش از این، از دلالت حدیث دانستید که ایشان علیه السلام از تمامی صحابه بزرگ ترین و داناتری است نه از بعضی از آنان.

حدیث «ستارگان» ساختگی است

و امّا بر این گفته اش: «از چیزهایی که دلالت دارد همه ی اصحاب به منزله ی ابواب می باشند این فرموده پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم است: یارانم چون ستارگانند به هر کدام اقتدا کنید، هدایت شده اید، با اشاره به اختلاف درجه نورهایشان در هدایتگری.»

این اشکال وارد است: ساختگی بودن حدیث «اصحابی کالنجوم» ثابت شده است، و پیش از این در ردّ سخن اعور درباره اش صحبت کردیم، و اگر صحّت آن را هم بپذیریم، اقتضا ندارد که اصحاب همگی ابواب باشند، از آن جا که دانستید این شرافت والا و منصب با جلالت ویژه ی سرورمان حضرت علی علیه السلام است، و اگر بر چیزی هم دلالت کند، دلیل است بر اینکه بعضی از آنان دانشی به دست آورده اند و این بسنده نیست برای آنکه درهایی برای شهر دانش باشند. چون درِ شهر باید به تمام دانش های شهر احاطه داشته باشد، بنابراین میان کسی که به طور کلّی دانشی دارد و کسی که درِ خانه ی حکمت و شهر دانش است، فاصله ای بس طولانی است.

در آن تذکّری است برای آن کس که دلی دارد یا گوش فرا دهد و گواه باشد.

و از شگفتی ها استدلال «قاری» به این حدیث است که خود در کتابش «المرقاه» گفته های بزرگان طایفه اش را در نکوهش آن آورده است. متن گفته ی او در

ص:۸۶۸

شرح حدیث چنین است:

« ابن الدبیع گفت: در مورد حدیث اصحابم چون ستارگانند به هر کدام اقتدا کردید، هدایت یافتید؛ بدان که ابن ماجه آن را نقل کرد و نیز جلال سیوطی آن را در نقل حدیث های الشفاء آورده است، ولی پس از جست وجو آن را در سنن ابن ماجه نیافتم. و ابن حجر عسقلانی در نقل حدیث های رافعی درباب «أدب القضاء» آن را آورده و سخن را درباره اش به درازا کشانیده و گفته است که ضعیف و واهی است، بلکه از ابن حزم نقل کرده که ساختگی و باطل است لیکن از بیهقی آورده است که گفت: حدیث مسلم قسمتی از معنای آن را می رساند، یعنی فرموده حضرتش صلی الله علیه و آله و سلم :

ستارگان برای آسمان امان هستند (النجوم أمنه للسماء). ابن حجر گفت: بیهقی راست گفت، آن صحیح بودن تشبیه اصحاب به ستارگان را می رساند، امّا اقتدای به آنان را آشکار نمی نماید. آری ممکن است معنی هدایت یافتن به ستارگان، از آن به چشم بخورد. گویم: ظاهر این است که هدایت یافتن فرع بر اقتداکردن است. گفت: و ظاهر حدیث اشاره ای است به فتنه های پیش آمده پس از مرگ صحابه از محوشدن سنّت ها و نمایان شدن بدعت ها و انتشار ستم در سراسر زمین. تمام شد.»

و ابن سبکی درباره ی این حدیث در شرح اصلی ابن حاجب در «الکلام علی عداله الصحابه» صحبت کرده و آن را به ابن ماجه نسبت نداده است. و در جامع الاصول آن را ذکر کرده است: از ابن المسبب از عمربن خطاب مرفوعاً: «سألت ربّی» تا «اهتدیتم» و پس از آن نوشت: آن را نقل کرد. پس آن از حدیث هایی است که رزین در تجرید الأصول آورده است و ابن اثیر در اصول مذکور آن را نیافته است و نویسنده ی المشکاه آن را آورده، و گفته: رزین آن را نقل کرد.» (۱)و این سخن قاری در تأیید استدلال به حدیث نجوم که گفته است: «از جمله چیزهایی که آن را محقّق می سازد این است که تابعان، انواع دانش های شرعی همچون قرائت، تفسیر، حدیث و فقه را از دیگر اصحاب غیر از علی هم فرا گرفتند،

۱- ۱) . المرقاه - شرح المشکاه /۵ ۵۲۲.

پس منحصر نبودن بابیت در حق او دانسته شد»، در نهایت زشتی است، چون استدلال به رفتار تابعان کرده است در مقابل نص صریح از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم که اصلاً جایز نیست و جز این نیست که آنان با فرمان حضرت صلی الله علیه و آله و سلم مخالفت کردند.

و چگونه «قاری» به منحصرنبودن بابیت در حضرت علیه السلام قائل است؟ در حالی که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم خود بر این انحصار تصریح می کند و می فرماید: «ای علی دروغ گوید هر کس گمان برد از غیر درش وارد آن می شود.» و می فرماید: «دروغ گوید هر کس گمان برد به آن شهر نه از آن در می رسد...» و این همان معنی است که اصحاب به آن اعتراف و شادمانی کردند که پیشتر از سخن زرندی در «نظم درر السمطین» و حدیث «الشوری» که جمال الدّین محدّث شیرازی آورده است، آشکار شد.

از آن گذشته تابعانی که از غیر آن حضرت علیه السلام دانش گرفته اند تنها دو گروه هستند که سومی ندارند. گروه اوّل آنانی هستند که از کسانی که از امام علیه السلام گرفته اند، دریافت دانش کرده اند، مانند سلمان و مقداد، و ابوذر و عمّار و عبداللّه بن مسعود و عبداللّه بن عبّاس و همانندشان... و این تابعی ها آن اصحاب را درهایی برای دانش نمی دیدند، بلکه در حقیقت دانش را از امام علیه السلام گرفته اند. و گروه دوم کسانی هستند که با فرموده او صلی الله علیه و آله و سلم : «فمن أراد العلم فلیأت الباب و من أراد الحکمه فلیأتها من بابها» مخالفت کردند و از روی عناد از او دوری جستند در جهت منحرف شدن از باب مدینه العلم و درِ خانه ی حکمت و روشن است که به گفته ها و کردارهای اینان هرگز توجّهی نمی شود...

ادّعای اختصاص حدیث به «باب قضاوت»

امّا این گفته قاری که: «مگر این که به باب قضاوت اختصاص یابد که درباره اش وارد شده: او داورترین شماست. آن گونه که درباره ی أُبی آمده است:

بهترین قاری در میان شماست، و درباره ی زیدبن ثابت: او از همه ی شما بیشتر واجبات را انجام می دهد. و درباره ی معاذبن جبل آمده است: او داناترین شما به حلال و حرام است.» پاسخش را در ردّ بر سخن عاصمی دانستید و به فرض پذیرش

آن، این اختصاص افاده ی اعلمیّت مطلق حضرت علیه السلام را در بر دارد، چون داورترین اصحاب بودن، لازمه اش احاطه ی کامل داشتن به تمامی علوم شرعی است، همراه با مزیّت و افضلیت از غیر او در این باب، و به زودی توضیح بیشتر این مطلب ان شاءاللّه خواهد آمد.

امّا فرموده ی پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم : «داورترین شما علی است.» از مطالبی است که هیچ شک و سخنی در آن نیست که به زودی به تفصیل خواهید دانست. ان شاءاللّه تعالی. امّا آن چه درباره ی غیر او آورده است همگی ساختگی می باشد و از نظر سند و دلالت هم باطل است. همان گونه که به تفصیل در پاسخ به سخن عاصمی بیان کردیم. اگر خواستید مراجعه کنید.

و گفته اش: «از چیزهایی که دلالت بر فراوانی دانش او دارد ...» هر چند که شامل بعضی فضایل امام علیه السلام است، امّا اشکال وارد بدان، پوشیده نیست، چون آن چه آورده است با صراحت کامل دلالت بر اعلمیت امام علیه السلام دارد. نه این که بر فراوانی دانش او دلالت داشته باشد به این مطلب متن های صریح رسیده از اصحاب مشهور را از موافقان و دشمنان ایشان در اعلمیت حضرتش بیفزایید و از این رو مناوی گوید:موافق و مؤالف و دشمنی و مخالف بر اعلمیت او گواهی داده اند.» (۱) بلکه قاری خود در «شرح الفقه الأکبر» در شرح گفته صاحب متن که گوید: «سپس علیّ بن ابی طالب» چنین گوید:

«یعنی پسر عبدالمطّلب بن هاشم بن عبدمناف بن قصی، قرشی هاشمی، مرتضی همسر فاطمه زهرا و پسرعموی مصطفی و عالم در درجه ی علیا، و در مشکلاتی که بزرگان صحابه از او پرسیدند و به فتوایش بازگشتند، برای او فضایل بسیار مشهوری است که گفته اش علیه السلام را محقّق ساخته است: أنا مدینه العلم و علی بابها و فرموده اش علیه السلام : اقضاکم علیّ .» (۲)پس روشن شد که امام علیه السلام از تمام اصحاب داناتر است نه در قضاوت بلکه در

۱- ۱) . فیض القدیر /۳ ۴۳.

۲- ۲) . شرح الفقه الأکبر/ ۱۱۳.

تمام زمینه ها...

اشاره به پاسخ دیگر گفته های قاری

امّا به گفته های دیگر قاری و پاسخ به آن ها اشاره ای داریم:

۱. پاسخ به به استشهاد او به سخن طیّبی پیشتر آورده شد، تکرار نمی کنیم.

۲. گفته اش: «ترمذی آن را روایت کرد...» در پاسخ به سخن نووی جواب آن را دانستید.

۳. گفته اش: «سپس بدان که حدیث...» در آن اعترافی است به صحیح دانستن حاکم... امّا گفته های نکوهش کنندگان نسبت به حدیث را در جای خودش متعرّض شدیم...

۴. گفته اش: «و در خبر الفردوس...» پیشتر در پاسخ به سخن اعور و ابن حجرمکّی سخن درباره ی این حدیث ساختگی آورده شد...

۵. گفته اش: «بعضی این پاسخ شاذّ را داده اند که ...» که این سخن ابن حجر در الصواعق است که مطالبش را دانستید.

و این پایان پاسخ ما به سخن قاری عاری باشد و سپاس از آن خداوند فاطر باد.

۱۲- با سخن بنبانی درباره ی این حدیث

اشاره

متن گفته ی ملّامحمّد یعقوب بنبانی در «عقائد» او در پاسخ استدلال شیعه به حدیث «أنا مدینه العلم» و حدیث «أنا دار الحکمه» چنین است:

«و دشمن برای برتری علی بـه اعلمیـت او اسـتدلال کرد، و این که به خلافت سزاوارتر است؛ چون خداونـد متعـال آدم علیه السـلام را با دانش بر فرشـتگان برتری داد و برای خلافت برگزیـد. می گوینـد او داناتر بود؛ بنابر فرموده پیامبر صـلی الله علیه و آله و سـلم : من شـهر دانشم و علی در آن است، و من خانه ی حکمتم و علی در آن است، و همان گونه که دانش پیامبر بیشتر است به همین ترتیب دانش علی چنین است، و اینکه آن چه در

خانه است جز از در خارج نمی شود. پس دانش حضرتش صلی الله علیه و آله و سلم تنها از سوی علی به دیگران رسید.

پاسخ چنین است: این سخن ایجاب می کند که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم آن چه را که بدان فرستاده شده، جز به علی ابلاغ نفرموده باشد، سپس او به دیگران ابلاغ کرده است و پوشیده نیست که به این مطلب دشمن نیز قائل نیست، و مراد از حدیث مذکور واللّه اعلم این است که علی درِ دانش هاست نسبت به گروهی که شرافت صحبت با پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم را پیدا نکردند. و این بر این امر استوار است که: داناترین اصحاب، خلفای راشدین هستند و ابوبکر در تمام مدّت زندگی اش مقیّد به امر خلافت پس از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم بود، سپس عمر نیز چنین بود، سپس عثمان این گونه بود، و علی در دوران خلافت آنان به افاده و افاضه مشغول بود. پس کسانی که شرافت هم صحبتی را نیافتند، نزد او رفتند و از او گرفتند.

همچنین نمی دانم کدام لفظ حدیث دلالت دارد بر این که مدینه العلم جز یک در ندارد و آن هم علی است، بلکه می تواند ابوابی داشته باشد که علی یکی از آن ها باشد.»

پاسخ به این گفته از چند وجه است:

اوّل : بنیان استدلال شیعه به حدیث « أنا مدینه العلم » همان گونه که بنبانی نیز آورده، دلالت آن بر اعلمیت حضرت امام امیرالمؤمنین علیه السلام است، که نمایان گر افضلیت و مستلزم خلافت و امامت است؛ همان گونه که داستان حضرت آدم علیه السلام بر آن دلالت دارد... پیشتر نیز دانستید که دلالت این حدیث بر اعلمیت، تام و کاملاً واضح است، تا آن جا که گروهی از علمای اهل سنّت به آن اعتراف کرده اند و مناوی گفته است: این مطلبی است که موافق و مخالف بر آن متّفق هستند. و از این رو می بینیم که بنبانی نه تنها از پاسخ به این استدلال محکم و استوار درمانده است، بلکه بر گفته اش این جمله را افزوده است که: «همان گونه که دانش پیامبر بیشتر است به همین ترتیب دانش علی چنین است.»

دوم : بنبانی وجه استدلال شیعه به حدیث « أنا دار الحکمه » را با این گفته

آورده است که: «آن چه در خانه است جز از در خارج نمی شود. ...» ولیکن مراد شیعه را از آن نفهمیده است والّا در پاسخ نمی گفت: «پاسخ چنین است: این سخن ایجاب می کند که...» از این رو که خواسته ی آنان هرگز چنین نبوده است، بلکه مرادشان این است که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم تمام دانش های شریعت که از آن ها به حکمت تعبیر شده است را نزد حضرت علی علیه السلام به ودیعت نهاد و به امّت فرمان داد که به او مراجعه کرده، از او بگیرند و این که چیزی از دانش هایش صلی الله علیه و آله و سلم به امّت نرسید جز به واسطه ی امام علیه السلام .

علاوه بر اینکه بر هر ژرف اندیشی فرق میان تبلیغ پیامبر نسبت آن چه برایش فرستاده شده، و تبلیغ نسبت به دانش آن چه برایش فرستاده شده است، پوشیده نمی ماند. و از این رو می بینید که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم آن چه را بدان فرستاده شده که قرآن است به همه ی مردم ابلاغ فرموده، ولیکن نمی توان گفت که او دانش قرآن را نیز به همه ی مردم ابلاغ فرمود. آری آن را به امیرالمؤمنین علیه السلام آموخت و او را مبلِّغ همه ی دانش های قرآن به تمام مردم قرار داد، و از این جهت گفتند که فهم کتاب خداوند منحصر به دانش او علیه السلام است. مناوی گوید: «حرالی گفت: اوّلین و آخرین دانسته اند که فهم کتاب خدا منحصر به دانش علی است و کسی که آن را نداند از دری گمراه شده است که خداوند از ورای آن از قلب (غیب)ها حجاب برمی دارد، تا آن یقینی تحقّق پذیرد که با کنار رفتن پرده تغییر نیابد. سخن او تا این جا است.» (1)پس وقتی علم قرآنی که او صلی الله علیه و آله و سلم به تبلیغ آن به تمام مردم امر شده، چنین است؛ فهم دیگر دانش ها هم با اولویّت قطعی منحصر به او علیه السلام خواهد بود.

ادّعای اینکه او فقط برای غیر اصحاب باب است

سوم : ادّعای تخصیص امام علیه السلام به باب علوم بودن برای گروهی که شرافت هم نشینی پیامبر را نیافتند، دروغی باطل است، او گفته است: «مراد از حدیث

۱- ۱) . فیض القدیر ۳/ ۴۷.

مذکور – واللّه اعلم – این است که علی درِ دانش هاست نسبت به گروهی که شرافت صحبت با پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم را پیدا نکردند...» این سخن تخصیصی بی مخصّص است، که اعتراف اصحاب شورا آن را باطل می کند آن گونه که محدّث شیرازی در «روضهالأحباب» روایت کرده که: حدیث «أنا مدینه العلم و علی بابها» به این جهت آمده که صحابه بدانند که علی باب مدینه العلم اوّلین و آخرین است، پس چگونه بابیت او به گروهی اختصاص می یابد که شرافت هم نشینی را نیافتند؟ بلکه اگر معنی حدیث آن باشد که بنبانی گوید، امام علیه السلام به آن بر افراد شوری احتجاج نمی فرمود و قوم هم به مراد امام از احتجاج به آن، اعتراف نمی کردند.

و از جمله مواردی که معنای بنبانی را باطل می کند، اقرار اصحاب به اعلمیت امام علیه السلام است، این سخن ابن عبّاس است که می گوید ضمن آن چه شیخانی قادری در «الصراط السوی» روایت کرده که «هر کس به سوی دانش رود، باید به سوی آن در رود که علی است.» و این عمروبن عاص است که به این حدیث احتجاج می کند در نامه ای که به معاویه نوشته است ضمن آن چه خوارزمی در «المناقب» آورده است و می گوید: «و سخن را بر تو و بر تمام مسلمانان تأکید کرد و گفت: من در میان شما ثقلین، کتاب خداوند عزّوجل و خاندان خود را، به جا می گذارم و گفت: أنا مدینه العلم و علیّ بابها.»

و از این رو می بینیم حافظ زرندی در عنوان آن حدیث گوید: «فضیلتی دیگر که اصحاب به آن اعتراف و شادمانی کردند، و راه همدلی را پیمودند و برگزیدند اینکه از ابن عبّاس نقل شده است که: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: من شهر دانشم و علی باب آن است. هر کس درش را خواهد، باید به نزد علی رود.»

ادّعای این که خلفا داناترین اصحاب هستند

سپس امری که بنبانی معنی حدیث «مدینه» را بر آن پایه گذاری کرده است و گفته: «داناترین اصحاب خلفای راشدین هستند...» نیز از چند وجه باطل است.

اوّل این که: آن سه نفر از خلفای راشدین از سوی رسول پروردگار

ص:۸۷۵

جهانیان صلی الله علیه و آله و سلم نیستند.

دوم: هیچ شخص منصفی رضایت نمی دهد که این سه نفر از امثال این افراد اعلم باشند از: سلمان، ابوذر، مقداد، عمّار، ابن عبّاس، حذیفه، ابن مسعود، ابی بن کعب، ابی الدرداء، جابربن عبداللّه، ابوسعید خدری و مانند اینان از مشهوران اصحاب... بلکه اینان و حتّی معاذبن جبل، ابوهریره، زیدبن ثابت و هم ردیفان اینان... قطعاً از آن سه نفر داناترند... بلکه حقیقت این است که آن سه نفر چیزی از دانش ها را به دست نیاوردند، و آثار نادانی آنان به کارهایی کاملاً واضح، مشهود و مشهور است، که ان شاءاللّه به طور مفصّل پس از این خواهد آمد.

سوم: اگر آن ها عالم بودند افاده و افاضه می کردند و آثار و شواهد بر رسیدنشان به مراتب علمی در موارد مختلف ظاهر می شد. و احکام حلال و حرام به وسیله ی آنان منتشر می گشت، بدون این که خلافت آنان را باز دارد، بلکه این از والاترین و مهم ترین کارهای جانشین پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم است. مگر نمی نگری که جنگ های امام علیه السلام با آن کوتاهی مدّت خلافت ظاهری - ایشان را از انتشار دانش های والا و معارف گران قدر باز نداشت، و خدا راست گفت در توصیف حضرتش علیه السلام : «دانش از گرداگردش منفجر می شود و حکمت از همه سویش زبان می گشاید.» آن گونه که ابن عبدالبر قرطبی در شرح حال حضرت علیه السلام در «الاستیعاب» روایت کرده است.

و چهارم: گیریم بپذیریم که مقیّد بودن آن ها به کار خلافت آنان را از بهره رساندن باز داشت، می پرسیم در حیات پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم چه چیز آن ها را از این کار منع کرد؟ و در دوران ابوبکر چه چیز عمر و عثمان را از این بهره رساندن منع کرد؟ و عثمان را در دوران عمر چه چیز مانع شد؟ آری آنان معتقدند که عمر و عثمان در دوران ابوبکر فتوا می دادند و عثمان در خلافت عمر فتوا می داد...، ابن سعد گوید:

«ما را خبر داد محمّدبن عمر أسلمی، از جاریهبن ابوعمران، از عبدالرّحمان بن قاسم، از پدرش که: اگر بر ابوبکر صدیق کاری پیش می آمد که مشورت اهل رأی و فقه را می خواست، مردانی از مهاجران و انصار را می خواند، عمر، عثمان، علی، عبدالرّحمان بن عوف، معاذبن جبل، ابیّ بن کعب و زیدبن ثابت را می خواند. همه ی

اینـان در خلافـت ابـوبکر فتـوا می دادنـد و فتـوای مردم به اینـان می رسـید، پس ابوبکر بر این روش عمـل کرد، سـپس عمر به ریـاست رسـید. پس این افراد را می خوانـد، و فتوی در دوران خلافـت او به عثمان و اُبیّ و زیـد ختم می شـد.» (۱)لیکن علّت ظـاهر نشـدن آثار اعلمیّت عمر و عثمان برای بهره منـدان و فتواخواهان بلکه برای دیگران چیست؟ بلکه چرا آثار عالمیّت آنان هم ظاهر نشد و چیزی نیافتیم که دلالت بر رسوخ آنان حتّی به قدر یک قدم در دانش داشته باشد؟

و هم چنین روایت کرده اند که: عمر در دوران ابوبکر بر منصب قضاوت بود، ابن عبدالبر از ابراهیم نخعی روایت کرد: «گفت: عمربن خطـاب اوّلین کسـی است که چیزی از کارهـای مسـلمانان را بر عهـده گرفت. ابوبکر او را بر قضـاوت گمـارد، و اوّلین قاضـی در اسـلام بود و گفت: میـان مردم قضـاوت کن که من کـار دارم.» (۲)و طبری روایت کرد: «ابوبکر عمربن خطـاب را قاضـی کرد، پس در دوران او بر مسند قضاوت بود.» (۳) و ابن اثیر روایت کرد: «در آن دوران ابوبکر عمربن خطاب را قاضـی کرد، و در تمـام دوران خلافـتش میـان مردم قضاوت می کرد.» (۴) و قضاوت از بهترین وسـیله های ظاهرشدن آثار علم اسـت پس قضـاوت هـای عمر کجـاست که دلیـل بر دانش گسـترده اش باشـد چه رسـد به اعلمیّتش؟ و چرا حتّی یـک قضـیه – ولو ساختگی – از قضاوت هایش در دوران ابوبکر ذکر نکرده اند که دلالت بر عالم بودن او داشته باشد ؛ چه رسد به اعلمیّتش؟

بلکه آنان روایت کرده اند که آن سه نفر در دوران خلافتشان به قضاوت مشـغول بوده اند... سیوطی گوید: «ابوالقاسم بغوی از میمون بن مهران نقل می کنـد که گفت: اگر منازعان نزد ابوبکر می آمدنـد، در کتاب خـدا نظر می افکنـد، اگر در آن چیزی می یافت که با آن قضاوت کند، به آن قضاوت می کرد، اگر در کتاب نبود و می دانست که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم سنّتی در آن امر دارد، به آن قضاوت می کرد، اگر

۱- ۱) . الطبقات الکبری ۲/ ۳۵۰.

۲- ۲) . الاستیعاب ۳/ ۱۱۵۰.

۳- ۳) . تاریخ طبری حوادث سنه ۱۱.

۴- ۴) . الکامل فی التّاریخ: حوادث سنه ۱۱.

ناتوان می شـد، بیرون می آمـد و از مسـلمانان می پرسـید و می گفت: چنین و چنان نزد من آمده، آیا می دانید که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سـلم در این مورد قضاوتی کرده است؟ چه بسا که همه پاسـخ می دادند و از رسول خدا صـلی الله علیه و آله و سـلم قضاوتی ذکر می کردنـد، پس ابوبکر می گفت: سـپاس از آن خداونـدی است که در میان ما کسـی قرار داد که از پیامبرمان چیزی نگه می دارد پس اگر ناتوان می شد که سنّتی از رسول خدا صـلی الله علیه و آله و سـلم بیابد، سـران و خوبان مردم را گرد می آورد و بـا آنـان مشورت می کرد، اگر نظرشـان بر یک کار جمع می شـد، به آن قضاوت می کرد و عمر هم چنین می کرد، اگر از یـافتن در قرآن و سنّت ناتوان می شـد، نگاه می کرد که آیا ابوبکر قضاوتی در آن داشـته، پس اگر می یـافت که ابوبکر دربـاره اش قضاوتی کرده، به آن قضاوت می کرد والّا بزرگان مسـلمانان را می خوانـد، اگر بر یک امر همنوا می شدند، به آن قضاوت می کرد.» (1)متقی در «کنزالعمال» و محب طبری پیش از سـیوطی در «الرّیاض النضره» آن را روایت کرده اند.

لیکن آثـار اعلمیت آنـان کجـاست؟ بلکه بیشتر اخبار شامل گواهی های آشـکاری بر نادانی و کودنی آنان است... و به زودی بعضی از آن ها را خواهیم آورد، ان شاءاللّه تعالی، پس منتظر باشید.

و پنجم: فرض کنیم که مقیّدبودنشان به کار خلافت آنان را از افاده و نشردادن دانش ها و آثاری که دلالت بر اعلمیّتشان دارد، بـازداشت، لیکن مقیّـدبودن به امر خلافـت، ظاهرشـدن آثـار نـادانی و گمراهی آنـان را ایجـاب نمی کنـد. پس اگر به هر وجه مخفی داشـتن اعلمیّت شخصـی یا دانش دانشمندی، معقول می بود، امّا چیزی وجود ندارد که علّت ظاهرشدن نادانی او گردد، بلکه چنین چیزی تعقّل نمی شود به فرض عالمیّتش چه رسد به این که اعلم باشد، چون دانش و جهل دو ضد هسـتند، با توجّه به این که آثار نادانی نقل شده از ایشان جداً بسیار است که قابل کتمان نیست.

ص:878

1- 1) . تاریخ الخلفاء/ 42.

خلفا و دیگران از امام علیه السلام بهره می گرفتند

و امّیا به این گفته ی بنبانی: «علی در دوران خلافت آنان به افاده و افاضه مشغول بود. پس کسانی که شرافت هم صحبتی را نیافتند، نزد او رفتند و از او گرفتند» این اشکال وارد است: امام علیه السلام در طول دوران زندگی کریمانه و شریفش به افاده و افاضه و دیگر کارهای امامت و خلافت مشغول بود، و بهره گرفتن از ایشان منحصر به کسانی نبود که شرافت هم صحبتی را نیافته بودند. بلکه بزرگان صحابه و خلفای سه گانه و بزرگان تابعان از ایشان بهره مند شدند؛ همان گونه که دانستید و ان شاءاللّه رب العالمین به زودی افزون بر آن را خواهید دانست.

و این گفته ی عمر مشهور شده است: «اگر علی نبود عمر هلاک می شد.» و گفته اش: «پناه می برم به خداوند از مشکلی که ابوالحسن در (حلّ) آن نباشد.» به گونه ای که از ضرب المثل ها شده است... و مراجعه آنان به ایشان چندان شهرت یافت که بزرگان دانشمندان اهل سنّت از متقدّمین و متأخّرین به آن اعتراف کردند:

ابن اثیر گفت: «او را اخبار بسیاری است که به همین بسنده می کنیم و اگر آن چه صحابه مانند عمر و دیگران از او پرسیدند، بیاوریم، سخن را به درازا می کشانیم.» (۱)و گنجی گوید: «با این همه، علمای از صحابه و تابعان و اهل بیت او به برتری علی و دانش سرشارش و تیزفهمی و فراوانی حکمتش و خوبی قضیه هایش و درستی فتواهایش قائل شده اند. و ابوبکر و عمر و عثمان و دیگر علمای اصحاب در احکام با او مشورت می کردند و به گفته اش در نقض و ابرام عمل می کردند، چون به دانش او و فراوانی فضایل و برتری خرد و درستی حُکمش معترف بودند.» (۲)و نووی گوید: «پرسش بزرگان صحابه از او و رجوع به فتواها و گفته هایش در مواقع فراوان و مسائل دشوار شهرت دارند.» (۳)

۱- ۱) . أسدالغابه /۴ ۲۳.

۲- ۲) . کفایهالطّالب/ ۲۲۳.

۳- ۳) . تهذیب الاسماء و اللغات /۱ ۳۴۶.

و شهاب الدّین احمد گوید: و به اجماع اصحاب در دانش به او مراجعه می شد و فتوا و حکمش مورد اعتماد بود. اصحاب همگی در مشکلات به او مراجعه می کردند و بر او پیشی نمی گرفتند و از این رو عمر گفت: اگر علی نبود عمر هلاک می شد.» (1)قاری گفته است: «در مشکلاتی که بزرگان صحابه از او سؤال کردند و به فتوایش مراجعه کردند، فضایل بسیار و مشهوری است، و فرموده پیامبر علیه السلام محقّق شد: أنا مدینه العلم و علیّ بابها. و فرموده اش علیه السلام : داورترین شما علی است.» (2)و عبدالحق دهلوی گوید: «پرسیدن بزرگان صحابه و مراجعه به فتواها و گفته هایش در موارد بسیار و مسائل دشوار مشهور است. عمر به او مراجعه می کرد و از او می پرسید و حکم نمی کرد مگر از او می پرسید و می گفت: داورترین ما علی است.» (3)و نصراللّه کابلی در بحث حدیث السفینه، فی ذکر اهل البیت - گوید: شک نیست که رستگاری وابسته به دوستی با آنان و هدایتشان می باشد، و هلاکت در تخلّف از آنان است، و از این رو خلفا و صحابه به برترین خودشان در مسائلی که برایشان مشکل می شد مراجعه می کردند.» (4)و عجیلی گفت: «هرگز از یکی از آنان نمی پرسید، و همگی آنان از او برای راه نمایی می پرسیدند، و این نبود جز از جهت خاموشی آتش پرسش در پرتو نور آگاهی.» (5)و حنفی گفته است: «فرموده اش: عیبه علمی ، یعنی ظرف دانش من که نگهبان

ص:۸۸۰

۱- ۱) . توضیح الدّلائل: دست نویس است.

۲- ۲) . شرح الفقه الأکبر/ ۱۱۳.

۳- ۳) . اسماء رجال المشکاه: شرح حال امیرالمؤمنین علیه السلام .

۴- ۴) . الصواقع الموبقه دست نویس است.

۵- ۵) . ذخیرهالمآل دست نویس است.

آن است، او باب مدینه العلم است و لذا اصحاب درگشودن مشکلات به او نیازمند بودند.» (۱)و بنبانی خود گوید: «این شاهد بر اعلم بودنش برای تو کافی است که: سلسله دانشمندان از مفسّرین و اهل عربیه و دیگران و عرفا به او ختم می شود و حکما به شدت او را تعظیم می کردند و بزرگان صحابه در آن چه برایشان مشکل می شد به او مراجعه می کردند، و او پاسخ گوی شبهه های یهود و تاریکی های مسیحیان بود، آن گونه که معروف و مشهور است.» (۲)این سخنان آن گروه درباره ی مراجعه ی اصحاب و خلفا به امام علیه السلام بود، و این هم سخن خود بنبانی بود که در شهادت بر رسوایی و افتضاح او بسنده است.

دلالت حدیث بر این که شهر را فقط یک دَر است

و آخرین گفته ی بنبانی در این جا چنین است: «همچنین نمی دانم کدام لفظ حدیث دلالت دارد بر این که مدینه العلم جز یک در ندارد و آن هم علی است، بلکه می تواند ابوابی داشته باشد که علی یکی از آن ها باشد.» که این سخن دلالت بر نادانی شدید او دارد، از این رو که در وجود کلمه ی «بابها» در این حدیث شکی نیست و کسی که کم ترین شعور و تشخیص را داشته باشد، یکتایی در را از آن می فهمد.

و نیز: سیاق حدیث با تمام لفظهایش دلالت بر یکتایی در دارد، که خود دلیل بر خواسته ی پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم است که شرافت بابیت را به علی علیه السلام اختصاص داده است.

۱- ۱) . حاشیه ی «الجامع الصغیر»/ ۱۷۶.

۲- ۲) . شرح تهذیب الکلام -مبحث الإمامه.

همان گونه که شـهر دانش بودن را به شـخص شـریف خود اختصاص داد... و حدیث در بسیاری از نقل هایش، دنباله ای دارد که معنی حدیث را توضیـح بیشتری می دهد و تأکید می کند. مانند: «فمن أراد العلم فلیأت الباب» و «فمن أراد العلم فلیأت باب المـدینه» و «فمن أراد المـدینه فلیـأت البـاب» و «فمن أراد المـدینه فلیأتها من بابها» و «فمن أراد العلم فلیأته من بابه» و «أنا مـدینه العلم و أنت بابها یا علی کـذب من زعم انّه یـدخلها من غیر بابها» و «أنا مـدینه العلم و أنت الباب، کـذب من زعم انّه یصل إلی المـدینه إلّامن قبل الباب» و این لفظها در نقل های حاکم و حـدثانی و طبری و حربی و ابن مغازلی آمـده است، همان گونه که پیشتر دانستید.

افزون بر آن چه پیشتر از کتاب «المناقب» نوشـته ی ابن المغازلی آورده شـد که جابربن عبداللّه انصاری حدیث را چنین روایت کرد: « شـنیدم رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم روز حدیبیه می گفت در حالی که بازوی علی بن ابی طالب را گرفته بود: این امیر نیکوکاران و قاتل گناه کاران است، پیروز است کسـی که او را یاری می کنـد، سرشکسـته است کسـی که او را یاری نکنـد، سپس صدایش را بلند کرد و گفت: من شـهر دانشم و علی در آن است، هر کس دانش را خواهد، باید به سوی آن دَر رود.» (۱)و از این جهت اصـحاب را دیدی که بر این معنی اتّفاق دارند، و امام به وسیله آن بر افراد شوری احتجاج کرد و آنان هم بدان اعتراف کردند، و ابن عبّاس در برابر عایشه و عمروبن عاص در برابر معاویه به آن احتجاج کرد.

و هنگامی که دانشمندان اهل سنّت آن را دیدند: به این معنی اعتراف کردند و چاره ای جز آن نداشتند:

گنجی گفت: « بـاب پنجاه و هشـتم در اختصاص یافتن علی به فرموده اش صـلی الله علیه و آله و سـلم : «أنا مـدینه العلم و علیّ بابها.» (۲)و محب الدّین طبری گوید: «ذکر ویژ گی او، او درِ خانه ی دانش و باب مدینه العلم است از علی نقل شده که گفت: رسول خدا صـلی الله علیه و آله و سـلم گفت: من خانه ی دانش هسـتم و علی در آن است. در المصابیح در احادیث حسن آن را نقل کرد، و ابوعمر آن را نقل کرد و گفت: من شـهر دانش هسـتم، و افزود: هر کس دانش را خواهد، باید از درش به سوی آن آید.» (۳)و حسین بن محمّد فوزی در «نزهه الأرواح» در مدح امام گوید: «او آن کسی

۱- ۱) . المناقب نوشته ی ابن المغازلی/ ۸۴.

۲- ۲) . کفایهالطّالب/ ۲۲۰.

۳- ۳) . الریاض النضره /۲ ۱۵۹.

است که اگر نبود برای شهر دانش دَری نبود، با وجود او برای سرزمین دین نیازی به دَر (دیگری) نیست.»

و نظام الدّین محمّدبن احمد بخاری در «ملفوظات» خود گوید: «... و او در میان تمامی اصحاب به دانش فراوان اختصاص یافت به سبب فرموده ی رسول خدا: أنا مدینه العلم و علیّ بابها. و از این رو عمربن خطاب گفت: اگر علی نبود عمر هلاک می شد.»

و مغلطای بن قلیچ در «التلویح شرح البخاری» بنابر نقل بدرالدّین عینی که گوید: «در التلویح است: از ویژگی هایش یعنی ویژگی های علی از آن چه ابوالثناء آورده است: او داورترین اصحاب بود و رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به خاطر او از اصحابش گذشت، و او باب مدینه العلم است، و حضرتش هنگامی که خواست بت هایی را که در کعبه ی شریف بود، بشکند پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم او را با دو پایش بر شانه هایش بالا برد و او تیر جبرئیل را در تبوک به دست آورد پس درباره اش گفته شد: علیّ حوی سهمین من غیر أن غزا غزاه تبوک حبّذا سهم مسهم

همچنین نگاه کردن به صورتش عبادت است، عایشه آن را روایت کرد و او بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم محبوب ترین آفریده نزد خداوند است. انس در حدیث طیر آن را روایت کرده است و پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم او را «یعسوب الدّین» نامید، هم چنین «زرالأرض» نامید.» (1)و محمّدبن اسماعیل بن صلاح امیر در «الروضهالندیه» پس از تبیین معنی حدیث «أنا مدینهالعلم» همان گونه که پیشتر آمد، گوید: «اگر این را دانستید، خواهید فهمید که خداوند وصیّ علیه السلام را به این فضیلت شگفت اختصاص داد، و شأن او را گوشزد کرد چون او را درِ با شرافت ترین چیز در آفرینش که علم است، قرار داد و هر کس که آن را خواهد از او استمداد می کند، سپس او برای باشرافت ترین دانش ها که دانش های دینی است دَر می باشد و سپس برای جامع ترین آفریده ی خداوند درِ

ص:۸۸۳

۱- ۱) . عمدهالقاری ۱۶/ ۲۱۵.

دانش است و او سرور فرستادگانش صلی الله علیه و آله و سلم می باشد و از این شرافت، هر شرافتی پایین تر است، و از روی تعظیم، هر گذشته و آینده ای برایش سر فرو می افکند.

و آن گونه که خداوند او را اختصاص داد که باب مدینه العلم است از او دانش هایی سرریز شد که بخشی از آن ها به زودی خواهد آمد.»

پس به طور خلاصه: ادّعای دلالت نداشتن حدیث بر اختصاص یافتن حضرت امیر علیه السلام به بابیّت مردود است و جز مکابره کننده با حق و دشمن اهل البیت طاهرین و کسی که مخالف گفته ی همه ی اصحاب و بزرگان دانشمندان مذهبش است، آن را ادّعا نمی کند.

و با صرف نظر از همه ی آن چه ذکر کردیم، گوییم: مراد از ابواب در گفته ی بنبانی چه کسانی هستند که گوید: «بلکه ممکن است آن را درهایی باشد و علی یکی از آن درها باشد؟» و دلیل بر این که آن ها درها هستند چیست؟ اگر منظور از درها بزرگان سه گانه باشد، پس شهر را چهار در خواهد بود. این همان ادّعای عاصمی است که به تفصیل پاسخش را دادیم و اگر منظور آن سه نفر و أُبی و معاذ و زیدبن ثابت و ابوعبیده و ابوذر باشد که مدّعای عاصمی هم بود، و پیش از این در جایش به آن پاسخ دادیم، و اگر منظور این باشد که همه ی اصحاب درهای آن شهر هستند، این ادّعای قاری است که باطلش کردیم و اگر منظور از گفته اش: «ممکن است آن شهر درهایی داشته باشد» درهایی خیالی برای مدینه باشد، پس امیرالمؤمنین علیه السلام درِ حقیقی برای شهر دانش است و بابیّت حقیقی منحصر در وجود شریف اوست و از این رو فخرالدّین ابن مکانس مصری در ستایش ایشان گفته است: «یا ابن عم النّبی إن أُناساً

در حقیقت تو برای دانش دری ای امامی که غیر تو مجاز هستند (۱)

علاوه بر اینکه قرار دادن بعضـی اصـحاب درهایی برای آن شهر با توجّه به ثبوت بطلان آن به وجوه بسیار برای بنبانی سودمند نیست، و از این رو کسـی پیش از عاصـمی آن را بر زبان نیاورده است، و چگونه کسـی آن را تخیّل می کنـد در حالی که ابداً در حـدیث جایگاهی نـدارد و از این رو ملاحظه می شود که سازنـدگان در این حدیث تصـرّف کرده و همان گونه که دیدید افزوده ها و لفظهای زشتی به آن افزوده اند و هیچ کس جرأت ساختن حدیث را به این لفظ نمی کند: من شهر دانشم و ابوبکر و عمر و عثمان و علی و معاویه درهایش هسـتند، که اگر امکان داشت، آن را وضع می کردند همان گونه که لفظهای دیگر را وضع کردند و ساختند.

هـم چنین اگر حـدیث دلالـت بر اختصـاص داشـتن این مقـام بسـیار بزرگ برای امـام علیه السـلام نـداشت، آن همه مجـادله و سرسختی مفتضحانه برای رویارویی با آن نبود، حدیثی که در صحاح و مسندها و دیگر کتاب های معتبر نقل شده است، لیکن هنگامی که دلالت آن را بر اختصاص ذکر شده دیدند که مقتضی اعلمیّتی است که لازمه ی امامت است آن را مورد نکوهش قرار دادنـد، چون بنیان مـذهبشان را ویران می کنـد و اساس خلافتشان را باطل می نماید، مگر نمی بینید چگونه ابن تیمیه توان مناقشه در دلالت حدیث را نمی یابد، و انگیزه طعنه زدن به آن خود نمایان گر دلالتش بر اختصاصـی بودن آن مقام است؟! او می گوید: «دروغ از خود متن آن شـناخته می شود؛ چون اگر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم شهر دانش بود و آن شهر را جز یک در نمی بود و از او جز یک نفر دانش را تبلیغ نمی کرد، امر اسـلام فاسـد می شد.» و آن گاه تهافت و تناقض میان سـخن ابن تیمیه و یعقوب بنبانی پیش می آید و به گفته ی

۱- ۱) . خزانهالأدب، از ابن حجّه حموی/ ۷۵.

ابن تیمیه نیز سخن بنبانی ساقط می شود... امّا سخن ابن تیمیه را در جای خودش باطل کردیم که اگر خواستید به آن مراجعه کنید... بلکه سخن بنبانی خودش متناقض و بی پایه است، و شخص ناظر در آن می یابد که از نظر بنبانی هم در دلالت حدیث شکّی نیست که شهر را یک در است و او اعتراف می کند که آن در علی است، و برای خلفا عذر می آورد که مشغول به کارهای خلافت بودند، نهایتاً این که ادّعا می کند که او فقط برای تابعان در است نه برای صحابه و این مطلب دیگری است که باطل بودنش را در گذشته بیان کردیم... و سپاس از آنِ خداوند پروردگار جهانیان است.»

۱۳- با سخن قادری درباره ی این حدیث

محمودبن محمّدبن علی شیخانی قادری سخن سمهودی را در تأویل حدیث مدینه العلم ربوده و گفته است: «امام احمد در الفضائل و ترمذی مرفوعاً روایت کرده اند: پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: أنا مدینه العلم و علیّ بابها. و لذا ابن عبّاس می گفت: هر کس به سوی دانش آمد، پس نزد آن در آید. و او علی است.

و ترمذی به دنبال آن گفت: این ناشناخته است. و نیز استادش بخاری چنین گفت و حاکم آن را صحیح دانست. و ابن جوزی آن را در الموضوعات آورده است.

و حافظ ابوسعید علایی گفت: درست آن است که حسن است به اعتبار نقل هایش، نه صحیح و نه ضعیف است. چه رسد به این که ساختگی باشد. و شیخ الاسلام، حافظ ابن حجر نیز در فتوایی در این مورد چنین گفته است.

و این مطلقاً منافی برتری ابوبکر از او نیست به گواهی علی و دیگران بر این مطلب، و گواهی به دانش او نیز داده است. علی گفت: ابوبکر داناترین و برترین آنان است و در چیزی اختلاف نکردند جز این که حق با او بود، و شهرت نیافتن دانش او به علّت طولانی نبودن مدّت احتیاج به او پس از درگذشت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم می باشد.» (۱)و این عین کلمات سمهودی در «جواهر العقدین» است که شیخانی آن ها را بدون اشاره به آن ربوده است، و امّا اندک تصرّف او در آغاز سخن باعث نمی شود

ص:۸۸۶

۱- ۱) . الصراط السوی دست نویس است.

که بگوییم این سخن خود اوست، بلکه نمایان گر کم فهمی اوست، همان گونه که بر تطبیق دهنده ی دو سخن پوشیده نمی ماند.

و به هر حال، در پاسخ به گفته ی شیخانی، جواب ما به سخن سمهودی بسنده است، به آن مراجعه کنید تا حقیقت امر برایتان آشکار شود.

همچنین همان گونه که سمهودی پیش از گفته اش درباره ی حدیث مدینه العلم و بعد از آن بعضی خبرها و آثاری را آورده که اعلمیّت امام علیه السلام را ثابت می کند و نمایانگر نادانی شیخین است، قادری نیز آن آثار و اخبار را ذکر کرده است و بدین ترتیب ناخودآگاه گفته هایش را درباره ی حدیث مدینه العلم باطل کرده است. و این متن سخن قادری است پیش از گفتارش درباره حدیث مدینه العلم، پس از نقل روایت حُکم عمر به سنگسار کردن زنِ دیوانه: «در روایتی است که عمر گفت: اگر علی نبود عمر هلاک می شد و بعضی روایت کردند: برای علی و ابوبکر نیز چنین اتّفاقی روی داد. و عمر همواره به علی می گفت: خداوند مرا بعد از تو ای علی زنده ندارد. ابن سمان آن را چنین نقل کرد. و عمر همواره می گفت: داورترین ما علی است. و همواره پناه می برد از مشکلی که ابوحسن گشاینده اش نباشد. دارقطنی روایتش کرد. و لفظ پناه بردن چنین است: پناه می برم به خداوند از مشکلی که گشاینده اش ابوحسن نباشد. و عمر می گفت: پناه می برم به خداوند که در میان مردمی زندگی کنم که تو ای ابوحسن در میانشان نباشی. و عمر علی را به نمایندگی ها نمی فرستاد تا از نظرات و مشاوره با بهره مند باشد. و عطا همواره می گفت: به خداوند سوگند هیچ یک از اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را فقیه تر از علی ندانستم. این گونه حافظ ذهبی آن را نقل کرد.» (۱)پس از گفتارش (درباره حدیث مدینه العلم) گوید: «گفته ی عمر: علی داورترین ماست. بخاری آن را در صحیحش و مانند آن را از گروهی از صحابه روایت کرده است. و حاکم در المستدرک از ابن مسعود آورده است که گفت: همواره با هم می گفتیم که داورترین مردم مدینه علی است. گفت: آن صحیح است ولی آن

۱- ۱) . الصراط السوی: دست نویس است.

را نقل نکردند. و اصل جریان، فرستادن علی به عنوان قاضی به یمن توسط پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم است. گفت: ای رسول خدا مرا فرستادی که میانشان قضاوت کنم. در حالی که من جوانی هستم که قضاوت نمی دانم!! رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به سینه اش زد و فرمود: بار الها او را راهنمایی کن و زبانش را ثابت گردان. گفت: سوگند به کسی که دانه را شکافت و آفریده ها را آفرید، هرگز در قضاوت میان دو نفر شک نکردم.

ابوداوود و حاکم آن را روایت کردند و گفت: اسنادش صحیح است.»

و نیز گفت: « از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم نقل شده که به فاطمه فرمود: آیا راضی نمی شوی که تو را به ازدواج قدیمی ترین امّتم در اسلام و دارنده ی بیشترین دانش و بزرگ ترین شکیبایی درآورم؟! آن را احمد و طبرانی با رجالی که به آنان اطمینان پیدا کرده اند، روایت کرده اند.»

و خداوند با کلمات خود حق را استوار می فرماید و سپاس از آنِ خداوند پروردگار جهانیان است.

۱۴- با سخن عبدالحق درباره ی این حدیث

اشاره

متن گفته ی شیخ عبدالحق دهلوی در تأویل حدیث: «أنا دار الحکمه» چنین است:

«فرمایش پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم : أنا دار الحکمه و علیّ بابها؛ گفته شده است: شکّی نیست که دانش از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به وسیله ی اصحاب دیگر هم رسیده است و منحصر به علی مرتضی نیست. به ناچار باید که آنان هم ابواب علم باشند، لیکن باید برای تخصیص، وجهی باشد، بدین ترتیب که از دیگر درها به وسعت و فراخی و عظمت و مانند آن متمایز باشد. واللّه اعلم.» (۱)گویم: آن چه ذکر کرده، از چند وجه مردود است:

اوّل : ادّعای رسیدن دانش از سوی دیگر صحابه ضرورتاً باطل است، چون در صحابه کسانی بودند که بهره ای از دانش حتّی یک کلمه هم نداشتند. بر شماست که به نام اصحاب در «الاستیعاب»، «أُسدالغابه»، «الإصابه» و همانند آن ها مراجعه

۱- ۱) . اللمعات فی شرح المشکاه باب «مناقب علی».

کنید، تا حقیقت امر برایتان روشن گردد.

دوم: نقل چیزی از دانش از مردی، بسنده نیست که او باب علم باشد، بر اساس گفته های مفصّلی که آوردیم مبنی بر این که باب مدینه العلم به تمام دانش آن شهر احاطه دارد و متحقّق شدن این مرتبه برای تمام اصحاب از محالات است.

سوم: هر آن چه از هر صحابی نقل شود دانش نیست و بعضی از آن چه اهل سنّت از اصحاب روایت کرده و در کتاب ها و جامع هایشان به ودیعت نهاده اند، دانش نیست و بسیاری از آن چه نقل کرده اند، توسّط آیه های قرآنی و حدیث های اهل بیت عصمت علیهم السلام به صراحت تکذیب می شود و روشن است کسانی که چنین نقل هایی از آنان می شود، دانشمند به شمار نمی آیند و ابواب علوم نمی باشند.

بلکه در میانشان افرادی چون ابوهریره و امثال او بودند که به دروغ گویی مشهور بودند و دروغ و افترا بستن به رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم با باب مدینه العلم بودن منافات دارد، و دوری دارنده ی چنین صفتی از شهر دانش کاملاً روشن است.

چهارم: همگی اصحاب به ویژه آن سه نفر همان گونه که عجیلی در «ذخیرهالمآل» تصریح کرده است از امیرالمؤمنین علیه السلام سؤال می کردند و در قضیه ها و احکام به ایشان مراجعه می کردند، و این مراجعه در نهایت شهرت و تواتر است، بنابراین چگونه می توانند درهایی برای شهر دانش باشند؛ آن گونه که سرورمان حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام می باشد؟

بلکه بعضی از آنان برعکس – به نادانی های مفتضحانه شهرت یافته اند تا آن جا که ضرب المثل شده اند. پس گفتن این که دانش از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به وسیله ی دیگر اصحاب رسیده است، مکابره ای آشکار است.

و پنجم: بسیاری از اصحاب را نکوهش هایی بس بزرگ و زشتی هایی آشکار بود همان گونه که در «تشیید المطاعن» به تفصیل آمده است که آنان را از عدالت خارج نمود، بلکه از بعضی ها کارهای بسیار ناپسند سر زد که از اسلام خارج شدند همان گونه که در کتاب های اصحاب به ویژه «تشیید المطاعن» آمده است در این صورت چگونه همه ی اصحاب درهای دانش باقی می مانند؟

ص:۸۸۹

ششم: در میان اصحاب افراد بیشماری بودند که با رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم دشمنی و مخالفت می کردند و گروه بسیاری از آنان نسبت به امیرالمؤمنین علیه السلام نفرت و دشمنی داشتند... پس آیا هیچ خردمندی روا می دارد که آنان درهای دانش باشند؟!

بررسی این ادّعا که وجه تخصیص، ویژگی گستردگی علم اوست

پس روشن شد که غیر از امام علی علیه السلام کسی برای شهر دانش دَر نیست.

بنابراین گفته ی عبدالحق را وجهی نمی ماند که گوید: «لیکن باید برای تخصیص، وجهی باشد، بدین ترتیب که از دیگر درها به وسعت و فراخی و عظمت و مانند آن متمایز باشد.» لیکن گوینده ی این سخن پس از فرض دَر بودن بقیه ی اصحاب، چون در حدیث یادی جز از امام علیه السلام نمی یابد، مطلب را با چنین جمله ای استدراک کرده است، ولی به هر صورت هرگز این سخن او را سودی ندهد، چون گفته های اهل سنّت در اختصاص این شرافت عظیم و مقام والای سرورمان امیرالمؤمنین علیه السلام چنان صریح است که آن را ردّ و باطل می کند، بلکه بزرگان اصحاب از دوستان و مخالفان امیرالمؤمنین علیه السلام به آن اعتراف و خودِ امام علیه السلام به این ویژگی خویش احتجاج کرده اند.

و چنان چه این سخن گوینده را هم بپذیریم، این تمایزی که ذکر کرده خود دلیل بر اعلمیّت و اعلمیّت دلیل بر خلافت است. پس خلافت متقدّمان بر او باطل می شود.

در این جا آشکار می شود که گوینده ی این توجیه و تأویل چیزی جز سرافکندگی و شرمساری برای خود به ارمغان نمی آورد و نیرنگش را در گم گشتگی می نهد.

و این پاسخِ نقلِ عبدالحق دهلوی از سخنی است که نام گوینده آن را ذکر نکرده است.

سپس عبدالحق دهلوی پس از سخنانی گوید: «ولی این مطلب، اقتضای انحصار در این باب را ندارد، و این دَر ویژه و مخصوص واردشدن دانش است، و

گفته شده است داورترین شـما علی است، و برای هر نیکی و نیکوکاری و انوار و اسراری که از آفتاب نبوّت تابید و ظاهر شد، مظهر و مجلاهای متعدد بلکه غیرقابل شمارش است: فإنّه شمس فضل هم کواکبها یظهرن أنوارها للنّاس فی الظلم

او آفتاب فضل است و آنان ستارگان اویند که پرتوهایش را برای مردم در تاریکی ها نمایان می کنند

اصحابم چون ستارگان انـد به هر کـدام اقتـدا کردید، هدایت یافتید. و در حقیقت مسأله ی فضیلت را وجه ها و حیثیت هایی است. و این محل رهایی و مسلک در این باب است و خداوند به حق و صواب داناتر است و بازگشت به سوی اوست.»

این هم از چند وجه باطل و مردود است:

اوّل: بارها دانستیـد که حـدیث «أنا مدینه العلم و علیّ بابها.» مقتضـی آن انحصار می باشد، و بعضـی نقل های آن در این مورد صراحت دارد افزون بر اعتراف صحابه به آن خواه از دوستان همراه خواه از دشمنان مخالف باشند.

دوم: گفتـه اش: «ایـن دَر ویژه و مخصـوص واردشـدن دانش اسـت، و گفتـه شـده اسـت داورترین شـما علی است»؛ از سـخنان شگفت انگیز است، چون اگر می خواهـد بگویـد آن گونه که از ظـاهر عبارت برمی آیـد که تنها از این باب یعنی از امام علم مـدینه وارد می شود، بطلاـن این سـخن کاملاً ظاهر است و اگر منظورش این است که امام علیه السلام ویژه و مخصوص وارد شـدن به شـهر دانش برای گرفتن دانش است، یعنی هر کس اراده ی واردشـدن به شـهر دانش را کنـد به ناچار بایـد از این در ویژه و مخصـوص وارد شود، پس این حق و راست است، لیکن عبـارتش در ادای این معنی نـاتوان است، و در این صورت آن چه پیش از این از گوینـده ای ناشـناخته آورده است باطـل می گردد، و نیز این جمله اش: «ولی این مطلب، اقتضای انحصار در این باب را نـدارد» مگر این که بخواهـد بگوید هر یک از اصـحاب دری برای صـفتی از صـفات است پس ابوبکر در رأفت، و عمر در شدّت... و به این ترتیب با فرموده پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم «و داورترین شما علی است.» این استدلال را القا می کند که علی فقط باب قضاوت

است؛ ولی این سخن از چند نظر باطل می شود:

۱ – عبارت او از ادای این معنی ناتوان است.

۲ – این مطلب را که هر یک از اصحاب دری برای صفتی از صفات باشند، عاصمی به استناد حدیثی ساختگی آورده است، و پیش از این در مورد آن به تفصیل سخن گفتیم. اگر خواستید مراجعه بفرمایید.

۳ – لازمه این که امام علیه السلام داورترین اصحاب است، این است که باب مدینه العلم برای تمامی دانش هایش باشد، که ان شاءاللّه تعالی توضیح بیشتر این مطلب خواهد آمد.

برای صفات نبوّت، مظهری جز اهل بیت علیهم السلام نیست

سوم: و گفته اش: «برای هر نیکی و نیکوکاری و انوار و اسراری که از آفتاب نبوّت تابید و ظاهر شد، مظهر و مجلاهای متعدد بلکه غیرقابل شمارش است» ادّعای فاسدی است چون تمام مظهرها و مجلاهای آن اهل بیت معصومین هستند، چون آنان آفریده شده از نور و طینت ایشان صلی الله علیه و آله و سلم می باشند. آن گونه که در بخش «حدیث نور» از کتاب ما محقّق شد... و اگر به دنبال آنان کسی از اصحاب باشد که شایستگی این منزلت را بیابد، آنان بسیار انگشت شمارند، پس گفته اش: «غیرقابل شمارش است» فرو می افتد... و آن کس که آن مقام و منزلت را یافت به واسطه ی اهل بیت علیهم السلام یافت. امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: «ماییم شعار و یاران و خزانه داران و درها و جز از درها وارد خانه ها نشوند.»... پس آنان از این اصحاب معدود قطعاً برتر هستند.

دانش والاترین صفت هاست

و چهارم: دانش والاترین و بالاترین صفت هاست، پس هر کس مظهر و مجلای علم باشد افضل از دیگرانی است که مظهر صفتی از دیگر صفات هستند، و این مطلب در نهایت وضوح است.

ص:۸۹۲

پس اگر عبدالحق خواهد که: «هر یک از نیکی ها و نیکوکاری ها و انوار و اسرار را مظهرها و مجلاهای متعدد بلکه بی شماری است.» هیچ خردمندی در باطل بودنش شک و تردید نمی کند، چون حتّی برای یکی از انوار و اسرار مظهرها و مجلاهای بی شمار تحقّق نیافته است، پس چگونه خواهد بود برای تک تک آن ها؟ آری وقتی همه اهل بیت پیامبر علیهم السلام ، مظهر و مجلای نیکی ها و نیکوکاری ها و انوار و اسرار بودند، با توجّه به تعدّد آنان، امکان ثابت کردن مظهرها و مجلاها برای یک یک نیکی ها و نیکوکاری ها و پیدا می شود.

و اگر مرادش این باشد که: برای همه ی خیرات و مبرات من حیث المجموع مظهرها و مجلاهای بی شمار است... زشتی این کمتر از فرض اوّل است ولی این هم قطعاً باطل است، جز در مورد اهل بیت علیهم السلام ، آنان که نه در آفرینش و نه در خُلق و خوی از او جدا نیستند... با دلیل های فراوان از کتاب و سنّت متواتر...

و پنجم: شعری که به آن استشهاد کرده از ابیات برده ی بوصیریه است و مراد از ضمیر در «فإنّه» پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم است و در «هم کواکبها» پیامبران علیهم السلام می باشند.

شیخ خالد ازهری در شرح آن گوید: و کلّ آی أتی الرُّسْل الکرامُ بها

...

معنی دو بیت: تمام نشانه هایی که فرستادگان آوردند فقط از نور پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به آنان رسیده است، چون آفرینش نور او بر آنان مقدّم بود و او صلی الله علیه و آله و سلم از نظر فضیلت و شرافت چون خورشید است و رسولان، ستارگان اند و نور ستارگان از نور خورشید بهره گرفته است. پس وقتی خورشید ظاهر می شود برای ستارگان نوری برای دیدن نمی ماند، بلکه از چشم ها پوشیده می شوند.»

و شیخ ابراهیم باجوری گوید: «گفته اش: کل آی أتی الرسل الخ. یعنی: و تمام معجزه هایی که فرستادگان بزرگوار برای امّت های خود آوردند، به آنان نرسید جز از معجزات ایشان صلی الله علیه و آله و سلم یا از نور ایشان که اصل همه ی اشیاء است. پس آسمان ها و

ص:۸۹۳

زمین از نور اویند، و بهشت و جهنّم از نور اویند. و معجزه های پیامبران از نور اوست و هکذا.

پس « آی » جمع آیه به معنی معجزه ها می باشد، و رسل با سکون سین و در غیر نظم « رسُل » با ضم سین، جمع رسول است، و کرام جمع کریم و « بها » متعلّق ب « أتی » است و ضمیر به « آی » برمی گردد. و « انّما » برای حصر است و مراد از « نوره » معجزه های اوست و « نور » نامیده شده است چون به آن هدایت می شوند. و حمل آن بر نور محمّدی که اصل همه ی آفریده هاست، صحیح است آن گونه که بعضی از شرح کنندگان برای آن حمل کرده اند و « من » برای ابتدا و « با » برای الصاق است.

گفته نشود: چگونه معجزه هایی که رسولان گرامی برای امّت های خود آوردند می تواند از نور ایشان صلی الله علیه و آله و سلم باشد، در حالی که وجود آنان از ایشان پیشی دارد؟ چون ما گوییم: او صلی الله علیه و آله و سلم از جهت نور محمدی بر تمام پیامبران پیشی دارد.

گفته اش: « فإنّه شمس فضل ...» این بیت تعلیل برای بیت قبلی است و معنی بر پایه ی تشبیه یعنی: او در فضل چون خورشید است. و گفته اش: «آنان ستارگان اویند.» یعنی رسولان، ستارگان خورشید می باشند، و معنی آن بر پایه ی تشبیه یعنی مانند ستارگانش. و وجه تشبیه در آن دو چنین است: خورشید جرمی ذاتاً نورانی است و ستارگان جرم هایی هستند که ذاتاً غیر نورانی می باشند لیکن صیقل داده شده و پذیرای نور هستند، پس اگر خورشید زیر زمین قرار گیرد، نورش از اطراف آن می تابد و خواستار بالا رفتن است، چون نور خواستار مرکز بلندی است، پس با جرم های ستارگان صیقلی روبرویش برخورد می کند و در آن نقش می بندد، پس در تاریکی ها پرتو می افشانند و پرتوهای خورشید را در خود برای مردم می نمایاند بدون این که چیزی از نور خورشید کاسته شود. پس نور او صلی الله علیه و آله و سلم بذات او است و نور دیگر پیامبران از نور او امتداد یافته بدون این که چیزی از نور او کاسته شود. پس آن نور را در کُفر که شبیه تاریکی است، می نمایانند از این رو نویسنده گوید: نورهای آن را در تاریکی ها برای مردم نمایان می کنند و همان گونه که اگر خورشید نمایان شود اثری از ستارگان نمی ماند، به همین گونه شریعت او صلی الله علیه و آله و سلم هنگامی که آشکار شد

دیگر شریعت ها را نسخ کرد. همان گونه که گفته ی او در بعضی نسخه ها به آن اشاره می کند: حتّی إذا طلعت فی الأفق عمّ هدا ها العالمین و أَحیت سائر الأمم

و ظاهر این بیت چنین است که ایشان صلی الله علیه و آله و سلم برای امّت های پیشین هم فرستاده شده است لیکن به واسطه ی رسولان دیگر، پس آنان نایبان از سوی او صلی الله علیه و آله و سلم می باشند. و به این ترتیب شیخ سبکی و کسانی که از او پیروی می کردند با استفاده از فرموده خدای تعالی «و إذ أخذ اللّه میثاق النّبیّین لما آتیتکم من کتاب و حکمه ثمّ جاء کم رسول مصدّق لما معکم لتؤمنّن به و لتنصرنّه» (۱)چنین گفته اند. و آن چه جمهور بر آنند این است که: ایشان صلی الله علیه و آله و سلم برای این امّت و نه امّت های پیشین فرستاده شده است و مسأله اختلافی است و حق کلام نخستین است.»

حدیث نجوم ساختگی است

امّا اشکال وارد بر استدلالش به حدیث «اصحابم چون ستارگان اند» بر دانشمندان پوشیده نمی ماند، چون حدیثی ساختگی است. همان گونه که پیشتر در پاسخ به اعور آوردیم و از این رو اگر هم صحیح باشد دلالت بر درستی اصحاب در نقل و روایت دارد همان گونه که مزنی آورده است، و این چه ربطی به مجلا و مظهر بودنشان برای کمال های نبوی دارد؟

تمام این گفته ها با چشم پوشی از اتّصاف بسیاری از اصحاب به بدی ها و نکوهش هایی است که با این مقام عظیم و منزلت والا منافات دارد.

و امّا گفته اش: «در حقیقت مسأله فضیلت را وجه ها و حیثیت هایی است...» سخنی سست و خُنک است. زیرا حدیث مدینه العلم دلالت بر انحصاری بودن افضلیت در امام علیه السلام دارد، و آن چه او گفته ربطی به بحث ندارد... و به فرض این که مرادش از «فضیلت» افضلیت باشد، در آن این اشکال است که: سخن در افضلیت

۱- ۱) .آل عمران ۸۱/.

مطلق است، نه افضلیت از جهتی از جهت ها... پس «محل رهایی و مسلک» کجاست؟!!

۱۵- با سخن ولی اللّه درباره ی این حدیث

اشاره

شاه ولی اللّه دهلوی گوید: «خداوند متعال خواست که دینش در همه ی آفاق به وسیله ی پیامبرش منتشر شود، و این ممکن نبود مگر به وسیله ی دانشمندان و قاریانی که قرآن را از ایشان صلی الله علیه و آله و سلم گرفتند، پس خداوند فضایل گروهی از صحابه را بر زبان حضرتش صلی الله علیه و آله و سلم جاری فرمود برای تشویق دریافت دانش و قرآن از آنان، آن فضایل به منزله ی اجازه هایی بود که امروزه میان محدّثان و شاگردانشان متداول است و تمامی دانشمندان صحابه در این فضایل مشترک هستند آن گونه که از کتاب های حدیث بر می آید و از این ردیف است: من شهر دانشم و علی در آن است، و بهترین قاری شما أُبی است و داناترین شما به حلال و حرام معاذ است.» (۱)این سخن از چند جهت خدشه دارد:

اوّل: انتشار دین خداوند متعال به واسطه ی خلیفه پیامبر که از سوی خداوند و رسولش منصوص و معصوم و برتر از تمام خلایق باشد، ممکن است بلکه محقّق شدن آن به وسیله ی او کامل تر و نیکوتر است از تحقّق آن به وسیله ی دانشمندان و قاریان قرآن از اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم .

دوم: اگر خلیفه ی متصّف به صفات ذکرشده برای روایت قرآن از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم منصوب نشده باشد، به ناچار باید راویان از او به حد تواتر برسند هر چند که عادل نباشند، نه این که راویان معدودی باشند... و افرادی که ولی اللّه آن ها را به عنوان راویان قرآن از ایشان صلی الله علیه و آله و سلم نام برده است به حد تواتر نمی رسند همان گونه که روشن است... و ابن تیمیّه ی حرّانی بر شرط رسیدن به حد مذکور تأکید دارد همان کسی که ولی اللّه دهلوی همواره به او اقتدا کرده و سخنان او درباره ی امامت و

۱- ۱) . قرهالعینین/ ۱۱۲.

ردّ بر امامیه را پذیرفته است و متن گفته اش چنین است: «لهذا مسلمانان اتّفاق کردند که ابلاغ کننده ی دانش از سوی او جایز نیست یک نفر باشد، بلکه واجب است مبلّغان اهل تواتر باشند کسانی که خبرشان برای شخص غایب تحصیل علم کند و خبر واحد مفید علم نیست جز به قرینه هایی که ممکن است از نظر بیشتر مردم منتفی یا پوشیده باشد، پس علم به قرآن و سنّت متواتر برایشان حاصل نمی شود.»

و سوم: دلیل های بسیاری از کتاب و سنّت را دیدیم که دلالت دارد بر اینکه علم کتاب و سنّت جز از اهل بیت نبوّت دریافت نمی شود و مانند فرموده اش تعالی:

«کونوا مع الصّادقین» (۱) و فرموده اش: «و اعتصموا بحبل اللّه جمیعاً» (۲) و فرموده اش:

«و أتوا البیوت من أبوابها» (۳) و حدیث «باب حطّه» و حدیث «ثقلین» و حدیث «أنا مدینه العلم» و حدیث «علیٌّ مع القرآن و القرآن مع علی» و همانند این ها... .

و چهارم: پایین آوردن فضایل تا حدّ اجازه های روایی بسیار سست است، چون اجازه ی حدیث فقط به روایت حدیث با لفظ شنیده شده یا وجه مجاز آن تعلّق دارد. لیکن فضایل ثابت شده از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم دلالت بر مقام های والایی دارد، بلکه حدیث «أنا مدینهالعلم» نص صریحی است در اعلمیت و أفضلیّتی که لازمه ی خلافت و امامت عامه است... «یریدون لیطفئوا نوراللّه بأفواههم و اللّه متمّ نوره و لو کره الکافرون» (۴)

و پنجم: چنان چه مبلّغین به حد تواتر برسند خبرشان برای کسی که رجال را به اقوال و برای کسی که اقوال را به رجال می شناسد، به طور یکسان مفید علم است و اگر به آن حد نرسند خبرشان مطلقاً مفید علم نیست هرچند که دارای فضایل و مناقبی هم باشند، مگر این که یکی از آنان امام معصوم باشد که در این صورت خبرهای او به تنهایی بسنده است.

۱- ۱) .توبه ۱۱۹/.

۲- ۲) .آل عمران ۱۰۳/.

۳- ۳) .بقره ۱۸۹/.

۴- ۴) .صف ۸/.

و ششم: ادّعای مشترک بودن تمامی صحابه در فضایل باطل است:

دلیل اوّل این که: اطلاق صفت «دانشمندان صحابه» (علماء الصحابه) بر غیر پیروان باب مدینه، اطلاق نادرستی است.

دوم این که: دلیلی بر این اشتراک وجود ندارد و کسی که چنین ادّعایی دارد، بیانش بر عهده ی خودِ اوست.

و سوم این که: ثابت بودن بعضی فضیلت ها برای بعضی اصحاب جهت تشویق مردم به یادگیری از آنان، وابسته به پیروی آنان از ثقلین و مراجعه آن ها به باب مدینه العلم، و مشروط به پایداری ایشان بر حالت اطاعت و ولایت ثقلین و سوارشدن بر کشتی نجات است...

پس روشن شد ت نچه از فضیلت برای کسی ثابت می شود، در اثر پیروی از اهل بیت علیهم السلام است. پس ادّعای مشارکت در فضایل باطل شد.

و هفتم: حدیث «أنا مدینه العلم» دلالت بر شأن والا و ویژه ای برای سرورمان امیرالمؤمنین علیه السلام دارد که پیشتر بارها آوردیم، و امّا آن چه درباره ی أُبیّ و معاذ آورده است، بخشی از حدیثی طولانی و ساختگی است که در پاسخ به کلام عاصمی به تفصیل درباره اش بحث کردیم، مراجعه کنید.

هم چنین اگر ابیّ بن کعب از آن دسته دانشمندان دین بود که دین خدا به وسیله ی ایشان انتشار یافت و بعضی فضیلت هایش بر زبان پیامبرش جاری شد تا مردم به دریافت از او تشویق شوند... آن گونه که ولی اللّه گمان برده است پس این سخن عمربن خطاب درباره ی أُبی چه می شود، که آن را شاه ولی اللّه خود در همان کتابش روایت کرده و گفته است: «از سلیمان بن حنظله نقل شده که گفت: نزد ابی بن کعب رفتیم تا با او گفت وگو کنیم. وقتی به پا خاست، ما هم برخاستیم و پشت سرش حرکت می کردیم، پس عمر به ما رسید و او را دنبال کرد و با تازیانه زد. گفت:

پس او با دو دستش خود را نگهداشت که به زمین نخورد و گفت: ای امیرالمؤمنین چه می کنی؟ گفت: آیا نمی بینی فتنه برای متبوع، مایه خواری پیرو است. دارمی آن

را نقل کرد.» (۱)

کلام دیگری از ولی اللّه

ولی اللّه دهلوی سخن دیگری درباره ی حدیث مدینه العلم دارد، او گوید:

«مثلًا: أنا مدینه العلم و علی بابها، همراه با حدیث های بسیاری درباره ی شیخین است مثل حدیث اقتداء، وحدیث خواب شیر وپیراهن، و هم چنین درباره ی غیر آن دو مانند فضایل ابن مسعود و عایشه و معاذ و ابیّ بن کعب، و هر یک از اینان بشارت داده شده به دانش هستند و فرمان داده شده که دانش ها را از آنان دریافت کنند.» (۲)این سخن نیز مانند قبلی از چند جهت مردود است:

نخست: این ادّعا که حدیث أنا مدینه العلم همراه فضائل بسیاری درباره ی شیخین است، باطل است:

اوّلاً: مطلقاً حدیثی که دلالت بر برتری شیخین داشته باشد، نیست.

و ثانیاً: هیچ حدیثی که دلالت بر دانش شیخین کند وجود ندارد و آن چه اهل سنّت درباره ی آنان در این زمینه روایت کرده اند ثابت شده نیست.

و ثالثاً: چون حدیث أنا مدینه العلم مورد اتّفاق هر دو گروه است، و آن چه از فضایل شیخین پنداشته، فقط توسّط اهل سنّت روایت شده است، پس چگونه موارد منفرد را با موارد اتّفاق قرین هم قرارمی دهد؟

پژوهشی در حدیث اقتدا

ص:۸۹۹

۱- ۱) . قرهالعینین / ۸۴.

۲- ۲) . قرهالعینین / ۲۳۲.

و دوم: حدیث «اقتدا» که دهلوی در این جا قرین حدیث مدینه العلم آورده است، از جهت سند و دلالت نزد اهل سنّت نکوهش شده است، بلکه بعضی از پژوهشگران آنان نص بر ساختگی بودن آن دارند. بحث تفصیلی درباره ی آن در بخش «حدیث طیر» کتاب ما آمده است. و در این جا به گفته ی ابن حزم بسنده می کنیم که متن آن چنین است:

«و نیز روایتی صحیح آمده که زنی گفت: ای رسول خدا، آیا ممکن است که بر گردم و شما را نبینم گویی که منظورش مرگ بود فرمود: پس نزد ابوبکر برو. و این نص روشن بر جانشینی ابوبکر است.

و نیز این خبر از نقل های ثابت رسید که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در بیماری که بر اثر آن درگذشت به عایشه فرمود: قصد کردم نزد پدرت و برادرت بفرستم و نامه ای بنویسم و پیمانی برپا دارم تا گوینده اش نگوید: من سزاوارترم. یا آرزومندی آرزو کند، و خداوند و مؤمنان از غیر ابوبکر ابا دارند، و نیز روایت شده است: و خداوند و پیامبران از غیر ابابکر امتناع دارند. پس این نص روشن است بر اینکه ابوبکر جانشین او بر ولایت امّت، بعد از او می باشد.

ابومحمّد گفت: اگر تدلیس را جایز می دانستیم و چیزی را که اگر دشمنانمان به آن دست یابند از شادی به پرواز درمی آیند یا از تأسّف اندوهگین می شوند به این سخن روایت شده احتجاج می کردیم که: اقتدا کنید به دو نفری که بعد از من آیند؛ ابوبکر و عمر. ابومحمّد گفت: ولیکن این سخن صحیح نیست و خداوند ما را از احتجاج به آن چه صحیح نیست حفظ کند.» (۱)

بررسی سندی حدیث شیر

و سوم: حدیث شیر که ولی اللّه نیز آن را آورده از نظر سند، مورد نکوهش قرار گرفته است، چون عمده ی اسنادهایش در بخاری است، و محور همه ی آن ها، «ابن عمر» و «حمزهبن عبداللّه» و «ابن شهاب زهری» است که همگی مورد نکوهش و

۱- ۱) . الفصل در الملل و النحل ۴/ ۸۸.

جرح شده هستند... نخست حدیث را از بخاری می آوریم و گوییم:

در صحیح خود نقل کرده است: «باب فضل العلم: ما را حدیث کرد سعید بن عفیر،ازلیث، از عقیل بن شهاب، از حمزهبن عبداللّه بن عمر که ابن عمر گفت: شنیدم رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: درحالی که خوابیده بودم ظرف شیری برایم آورده شد،پس نوشیدم تا دیدم شیر تازه از ناخن هایم فرو می ریزد، سپس اضافه اش را به عمر بن خطاب دادم.گفتند:ای رسول خدا آن را به چه چیز تأویل فرمودید؟ فرمود: دانش.» (1)« مرا حدیث کرد محمّدبن صلت ابوجعفر کوفی، از ابن المبارک، از یونس، از زهری، از حمزه، از پدرش که گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: در حالی که خوابیده بودم نوشیدم - یعنی شیر - تا این که می دیدم شیر تازه از ناخن یا ناخن هایم جاری می شود. سپس به دست عمر دادم. گفتند: به چه چیز آن را تأویل کردید: ای رسول خدا؟ فرمود: دانش» (2)« باب اللبن: حدیث کرد ما را عبدان، از عبداللّه، از یونس، از زهری، از حمزهبن عبداللّه که گفت: ابن عمر گفت: شنیدم رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم می فرمود: در حالی که خوابیده بودم کاسه ای شیر برایم آورده شد، از آن نوشیدم، تا دیدم که شیر تازه از «ناخنم» فرو می ریزد، سپس اضافه اش را به عمر دادم، گفتند: به چه چیز آن را تأویل فرمودید؟ فرمود: دانش.»

«باب هنگامی که شیراز دست ها وپاهایا ناخن هایش روان شد،ماراحدیث کرد علی بن عبداللّه، از یعقوب بن ابراهیم، از ابیّ، از صالح، از ابن شهاب، ما را حدیث کرد حمزهبن عبداللّه بن عمر که شنید عبداللّه بن عمر می گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم گفت: در حالی که خوابیده بودم کاسه ای شیر برایم آورده شد، از آن نوشیدم تا دیدم که شیر تازه از دست ها و پاهایم بیرون می آید، پس اضافه ام را به عمربن خطّاب دادم، کسی

۱- ۱) . صحیح بخاری، کتاب العلم /۱ ۱۰۶.

۲- ۲) . صحیح بخاری کتاب الفضائل، مناقب عمر /۵ ۷۰.

که نزدیکش بود گفت: ای رسول خدا آن را به چیز تأویل فرمودید؟ فرمود: دانش.» (۱)«باب هنگامی که در خواب اضافه آن را به دیگری داد: ما را حدیث کرد یحیی بن بکیر، از لیث، از عقیل، از ابن شهاب، از حمزهبن عبداللّه بن عمر که گفت:

عبداللّه بن عمر گفت: شنیدم رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم می فرمود: در حالی که خوابیده بودم ظرف شیری برایم آورده شد، از آن نوشیدم، تا این که دیدم شیر تازه روان می شود، پس اضافه اش را به عمر دادم، گفتند: ای رسول خدا آن را به چیز تأویل فرمودید؟ فرمود: دانش.» (۲)

«باب کاسه در خواب: ما را حدیث کرد قتیبهبن سعید، از لیث، از عقیل، از ابن شهاب، از حمزهبن عبداللّه بن عمر که گفت: شنیدم رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم می فرمود: در حالی که خوابیده بودم کاسه ی شیری برایم آورده شد، پس از آن نوشیدم، سپس اضافه اش را به عمربن خطاب دادم. گفتند: به چه چیز آن را تأویل فرمودید ای رسول خدا؟ فرمود: دانش.» (۳)

پژوهشی در احوال راویان آن

سپس گوییم: در مورد ابن عمر، کتاب «استقصاء الإفحام فی ردّ منتهی الکلام» به تفصیل متکفل نکوهش ها و سرزنش های او شده است. به آن مراجعه کنید.

و امّا در نکوهش حمزهبن عبداللّه بن عمر همین بس که با یزیدبن معاویه بیعت کرد، در حالی که ابن عمر نوکران و فرزندان خود را گرد آورده و آنان را از شکستن بیعت یزید نهی کرده بود. بخاری در کتاب الفتن چنین نقل کرده است: «باب هنگامی که چیزی نزد گروهی گفت، سپس خارج شد و خلاف آن را گفت: ما را حدیث کرد سلیمان بن حرب، از حمادبن یزید، از ایّوب، از نافع که گفت: وقتی مردم مدینه یزیدبن معاویه را (از خلافت) خلع کردند، ابن عمر نوکران و فرزندانش را گِرد

۱- ۱) . صحیح بخاری کتاب تعبیر الرؤیا /۹ ۶۵۶.

۲- ۲) . همان/ ۶۶۳.

۳- ۳) . همان/ ۶۶۵.

آورد و گفت: شنیدم پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم می فرمود:

روز قیامت برای هر خائنی پرچمی برپا می شود و ما با این مرد بیعت کردیم بر بیعت های خداوند و فرستاده اش و من خیانتی بزرگتر از این نمی دانم که با مردی بر بیعت های خداوند و فرستاده اش بیعت شود، سپس جنگ در برابرش برپا شود، و هیچ یک از شما او را خلع نکرده و بیعت او را نشکسته اید جز این که شمشیر برّان میان من و او خواهد بود.» (۱)و امّا قوم در مورد ابن شهاب زهری، نکوهش های بسیاری نقل کرده اند، مقداری از آن ها در «تشیید المطاعن» آورده شده است، بعضی از آن ها چنین است:

۱ - از منحرفین از امیرالمؤمنین علیه السلام بود ابن ابی الحدید گوید: «زهری از منحرفین از علی بن ابی طالب بود. جریربن عبدالحمید از محمّدبن شیبه روایت کرد و گفت: در مسجد مدینه حاضر شدم، و زهری و عروهبن زبیر نشسته بودند و علی را یاد می کردند پس او را دشنام دادند. خبر به علیّ بن الحسین علیهما السلام رسید. آمد تا بالای سرشان ایستاد و گفت: امّا تو ای عروه، پدرم، پدرت را نزد خداوند به داوری برد، پس حکم کرد به نفع پدرم بر ضدّ پدرت و امّا تو ای زهری! اگر در مکّه می بودم کبر پدرت را به تو می نمایاندم.» (۲)و از انحرافش است آن چه ابن عبدالبر در شرح حال زیدبن حارثه آورده است که گفت: «کسی را نمی دانیم که پیش از زیدبن حارثه اسلام آورده باشد. عبدالرزّاق گفت: و نمی دانم کسی غیر از زهری آن را گفته باشد.» (۳)۲ - روایت کردنش از عمربن سعد قاتل حضرت امام حسین علیه السلام علمای رجال در شرح حال عمربن سعد آورده اند... ذهبی گفت: «از او زهری و قتاده روایت کرده اند، ابن معین گفت: چگونه می تواند کسی که حسین را کشت ثقه باشد؟» (۴)

۱- ۱) . صحیح بخاری /۹ ۶۹۰.

۲- ۲) . شرح نهج البلاغه /۹ ۶۹۰.

۳- ۳) . الاستیعاب /۲ ۵۴۶.

۴- ۴) . الکاشف /۲ ۳۱۱ و نگاه کنید به تهذیب التّهذیب /۷ ۳۹۶. و خلاصه تذهیب تهذیب الکمال /۲ ۲۷۰.

۳ – هم نشینی او با بنی امیّه و انجام کارهایی برای آنان که حُکم کسی که با ستمگران رفت وآمد و هم نشینی کند و برایشان کار و جایزه هایشان را دریافت کند، روشن است. ذهبی گوید: «سعیدبن عبدالعزیز گفت: هشام از طرف زهری هفت هزار دینار بدهی او را پرداخت، و او فرزندش را تربیت و با او هم نشینی می کرد.

گفتم: حدود سال ۸۰ بر خلیفه عبدالملک وارد شد، پس از دانش او به شگفت آمد و بخشش ها به او کرد و بدهی اش را پرداخت.» (۱)و ابن حجر در شرح حال اعمش گوید: «حاکم از ابن معین حکایت کرد که گفت: بهترین اسنادها: اعمش از ابراهیم از علقمه از عبداللّه. شخصی به او گفت:

اعمش مانند زهری است. گفت: از اعمش می خواهی که مانند زهری باشد! زهری مال دنیا و اجازه حاکم را می بیند و برای بنی امیّه کار می کند. و اعمش تنگ دست و صبور بود و از سلطان دوری می کرد، پرهیزکار و دانا به قرآن بود.» (۲)و عبدالحق دهلوی گفت: «گفته می شود: او به همنشینی امیران به سبب کم دیانتی مبتلا شد، برای ضرورت هایی که برایش پیش آمد، و هم ردیفان او از دانشمندان و زاهدان بر او ایراد گرفته و از رفتار او عیب جویی می کردند، و همواره می گفت: در نیکی هایشان شریک هستم و نه کارهای شرشان. پس می گفتند: آیا نمی بینی در چه وضعی هستند و سکوت می کنی.» (۳)

نامه ی ابوحازم به زهری

و از این رو برادری دینی نامه ای برای زهری نوشت که در آن رفتار او را در

۱– ۱) . تذکرهالحفاظ ۱/ ۱۰۸.

۲– ۲) . تهذیب التهذیب ۴/ ۱۹۷.

۳– ۳) . رجال المشکاه شرح حال زهری.

خصوص رفت و آمد با پادشاهان ستمکار مورد تقبیح قرار داد. ابوحامد غزّالی گوید: «وقتی زهری با سلطان رفت و آمد کرد، برادری دینی برایش نوشت: خداوند ما و تو را ای ابابکر از فتنه ها نگه دارد. وضع و حالی پیدا کرده ای که شایسته است کسی که تو را می شناسد برایت دعا کند تا خداوند بر تو رحم کند. سالمندی شده ای و نعمت های خداوند بر تو سنگینی می کند مطالبی از کتابش را به تو فهمانیده و از سنّت پیامبرش محمّد صلی الله علیه و آله و سلم به تو آموخته، و چنین خداوند از دانشمندان پیمان نگرفته است. خداوند متعال فرمود: «لَتُبَيِّنُنَّهُ لِلنّاسِ وَ لا تَكْتُمُونَهُ » (۱)و بدان کمترین گناهی که مرتکب شدی و سبک ترین چیزی که بر دوش گرفتی این که با وحشت ستمکار انس گرفته ای و راه جنایت را برایش هموار کردی، با نزدیک شدن به کسی که حقّی را ادا نکرد و باطلی را رها نکرد آن گاه که تو را به خود نزدیک کرد، تو را قطبی قرار دادند که آسیاب ستمشان بر تو می چرخید، و پُلی قرار دادند که از تو به سوی آزارشان می گذشتند و نردبانی که از آن به سوی گمراهی شان بالا- می روند، به وسیله ی تو شک و تردید بر دانشمندان وارد کرده و دل های نادانان را به سوی خود می کشانند، چه اندک است آن چه برایت سامان دادند در کنار آن چه بر تو ویران کردند، و چه بسیار است آن چه از تو گرفتند در برابر آن چه از دینت فاسد نمودند، پس چه چیز تو را از اینکه مشمول این فرموده خدا باشی در امان می دارد: «فَخَلَفَ مِنْ بَعْدِهِمْ خَلْفٌ أَضاعُوا الصَّلاةَ » (۲)؟ و تو با کسی معامله می کنی که نادان نیست و بر تو محافظت می کند کسی که غفلت ندارد پس دینت را مداوا کن که بیماری بر آن وارد شده است و توشه ات را آماده کن که مسافرت دور فرا رسیده است و چیزی در زمین و آسمان بر خداوند مخفی نمی ماند. والسّلام.» (۳)و جاراللّه زمخشری در تفسیرش این فرموده ی خداوند متعال را آورده است، «وَ لا تَرْكَنُوا إِلَى الَّذِينَ ظَلَمُوا فَتَمَسَّكُمُ النّارُ» (۴)...

و متن گفته ی طیّبی در شرح حدیث: «وقتی فاسق ستایش شود پروردگار متعال خشمگین شود و عرش برایش می لرزد.» چنین است: «گفته اش: عرش برایش

ص:۹۰۵

۱- ۱) .آل عمران ۱۸۷/.

۲- ۲) .مریم ۵۹/.

۳- ۳) . احیاء علوم الدّین کتاب الحلال و الحرام ۲/ ۱۴۳.

۴- ۴) .هود ۱۱۳/. تفسیر الکشاف ۲/ ۴۳۳.

می لرزد. لرزش عرش عبارت است از واقع شدن امری عظیم و بلایی بسیار سخت، چون در آن رضایتی است بر آن چه نارضایتی و خشم خداوند در آن است، بلکه ممکن است که کفر باشد، چون می تواند منتهی شود به حلال کردن آن چه خداوند متعال حرام فرموده است و این درد بی درمان امروزی بیشتر دانشمندان و شاعران و قاریان و تظاهرکنندگان به نیکی است. و اگر این حُکم کسی باشد که ستایش فاسق را کند، پس چه رسد به کسی که ستایش ستمگر را نماید و به او اعتماد کند در حالی که خداوند متعال فرموده است: «وَ لا تَرْکَنُوا إِلَی الَّذِینَ ظَلَمُوا فَتَمَسَّکُمُ النّارُ» (1).

کشّاف: نهی ناظر است به فرو افتادن در امیال ستمگران و امید بستن به آن ها و مصاحبت و هم نشینی و رفتن به دیدارشان و تملّق آنان و پسندیدن اعمالشان و خود را شبیه آنان کردن و چون آنان لباس پوشیدن و چشم دوختن به زیبایی هایشان و یادکردن آنان به گونه ای که بزرگ داشت آنان باشد و هنگامی که زهری با پادشاهان رفت و آمد کرد...» (2)و ملّاعلی قاری در «المرقاه» در شرح حدیث ذکرشده عبارت طیبی را نقل کرده است. (3)وازکتاب «شرح الإحیاء» برمی آید که آن نامه طولانی ترازآنی است که نقل کرده اند ونویسنده اش «ابوحازم الأعرج» (4)است.پس به جهتی متن کامل آن نامه را نیاورده اند،ونام نویسنده راذکر نکرده اند واینک آن چه زبیدی پس از شرح متن پیشین آورده است، را از کتاب «حلیهالاولیاء» به جهت فایده های فراوانش نقل می کنیم:

۱- ۱) .هود ۱۱۳/.

۲- ۲) . الکشاف نوشته ی طیّبی، دست نویس است.

۳- ۳) . المرقاه فی شرح المشکاه /۴ ۶۴۰.

۴- ۴) . این بر اساس چیزی است که در کتاب های این قوم آمده است، لیکن صحیح آن است که نویسنده ی آن نامه حضرت امام سجاد، علی بن الحسین علیهما السلام می باشند آن گونه که در کتاب «تحف العقول عن آل الرسول» آمده است. امّا در متنی که در کتاب های این قوم آمده، افزوده هایی بر متن موجود در آن کتاب وجود دارد. پس به علّتی نام نویسنده را مخفی داشتند یا آن را به دیگری نسبت داده و بر آن افزوده اند!

« این قضیه را ابونعیم در حلیه الاولیاء در شرح حال ابوحازم نقل کرده که طولانی تر از آنی است که در این جا نقل شده است، و اینک من تمام آن را نقل می کنم. گفت: ما را حدیث کرد احمدبن محمّدبن مقسم ابوالحسن، و ابوبکر محمّدبن احمدبن هارون وراق أجهانی، از احمدبن محمّدبن عبداللّه صاحب ابن شجره، از هارون بن حمید ذهلی، از فضیل بن عتبه از مردی که او را عبدالحمیدبن سلیمان نامید، از ذیالی ابن عباد که گفت: ابوحازم أعرج به زهری نوشت: خداوند ما را و تو را ای ابابکر از فتنه ها نگه دارد و بر تو از آتش رحم کند، به وضعی افتاده ای که شایسته است آن کس که تو را به آن حال بشناسد، بر آن بر تو رحم کند، پیرمرد بزرگی شده ای که نعمت های خداوند بر تو سنگینی کرده است، از جمله بدنت را سالم گردانیده و عمرت را طولانی کرده و حجّت های خداوند را دانستی بر پایه ی آن چه از کتابش به تو آموخته و تو را در دینش فقیه کرده و از سنّت پیامبرش صلی الله علیه و آله و سلم به تو فهمانیده است، هر نعمتی را که به تو ارزانی داشته و هر حجّتی را که بدان بر تو احتجاج کرده به حدّ نهایت رسانده است، سپس تو را در مورد شکر آزمایش کرد و فضل خود را بر تو ارزانی داشت و فرمود:

«لَئِنْ شَكَرْتُمْ لَأَزِيدَنَّكُمْ وَ لَئِنْ كَفَرْتُمْ إِنَّ عَذابِي لَشَدِيدٌ» (۱)

بنگر چگونه مردی خواهی بود اگر در برابر خداوند ایستادی و از تو درباره ی نعمت هایش سؤال کند که چگونه رعایت کرده ای، و از حجّت هایش که چگونه انجام دادی، و مپندار خداوند متعال با فریفتن از تو راضی است، و نه کوتاهی را از تو پذیراست، هیهات چنین در کتابش نیست چون فرموده است: «لَتُبَيِّنُنَّهُ لِلنّاسِ وَ لا تَكْتُمُونَهُ فَنَبَذُوهُ وَراءَ ظُهُورِهِمْ » (۲) الآیه. تو می گویی: نیرومند، ماهر و عالمی، با مردم مجادله کردی و بر آنان پیروز شدی و با آنان دشمنی کردی و فرو افکندی، با اعتماد بر فهمت و توانایی ات با رأیت، پس از این فرموده ی خداوند متعال به کجا می روی؟

«ها أَنْتُمْ هؤُلاءِ جادَلْتُمْ عَنْهُمْ فِی الْحَیاهِ الدُّنْیا فَمَنْ یُجادِلُ اللّهَ عَنْهُمْ

۱- ۱) .ابراهیم ۷/.

۲- ۲) .آل عمران ۱۸۷/.

يَوْمَ الْقِيامَهِ » (۱)

بـدان کـم ترین گنـاهی که مرتکب شـدی و بزرگ ترین چیزی که دنبـال کردی این است که بـا سـتمگر مـأنوس شـدی و راه جنـایت را برایش آسـان نمودی؛ بـا نزدیـک شـدنت آن گاه که تو را نزدیک کردنـد و به اجابت کردنت هنگامی که خوانـده شـدی، پس چه چیزی تو را شایسـته ی آن کرد که فردا نـامت بـا مجرمـان برده شود و از خواسـته هـایت پرسـیده شود در برابر چشم پوشیت از ستم ستمکاران، تو چیزهایی را گرفتی که از آنِ کسی که به تو بخشید، نبود. و به کسی نزدیک شدی که حق کسـی را باز نگرداند و وقتی تو را به خود نزدیک کرد باطلی را کنار نزد و دعوت کسـی را اجابت کردی که دعوت کردن تو از سوی او برای فریبکاری بود. تو را مرکزی قرار دادند که آسیاب باطلشان رویش بچرخد و پلی قرار دادند که از آن به سوی فسادشان بگذرند و نردبانی به سوی گمراهیشان و دعوت کننده ای به سوی هوسرانی شان، در راهشان رفتی، به وسیله ی تو بر علما تردیـد وارد می کردند و دل های نادانان را به وسیله ی تو در دست می گرفتند. پس نزدیک ترین وزیران و نیرومندترین یارانشان به درجه ای پایین تر از آن چه تو در زمینه ی اصلاح فسادشان و رفت و آمد خاصان و عموم با آنان رسیدی رسیدند، چه انـدک است آن چه را که برای تو آباد کردنـد در کنار آن چه بر تو ویران کردند و چه اندک است آن چه به تو دادند در برابر آن چه از تـو گرفتنـد، پس به خودت بنگر که غیر از تو به آن نگـاه نمی کنـد و آن را محاسبه کن؛ ماننـد حسـاب کردن شخصـی مسؤول و بنگر چگونه دسـتور کسـی را که بـا دینش تو را در میان مردم گرامی داشت، بزرگ می شـماری و چگونه است نگهـداریت از کسـی که بـا لباسـش تـو را پارسـا نمـود، و چگونه است نزدیکی و دوری تو از کسـی که فرمـانت داد که نزدیک او باشی.

تـو را چـه می شـود کـه از خـوابت بیـدار نمی شـوی و از لغزشت دست بر نمی داری و نمی گـویی: به خداونـد سوگنـد برای خداوند در جایگاهی نایستادم مگر

ص:۹۰۸

۱- ۱) .نساء ۱۱۹/.

برای آنکه دینی را احیا کنم و باطلی را بمیرانم، شکر تو برای کسی است که کتابش را بر دوش تو گذاشت و دانش خود را نزد تو به ودیعت نهاد، پس چه چیز تو را از اینکه مشمول این آیه باشی در امان می دارد:

«فَخَلَفَ مِنْ بَعْدِهِمْ خَلْفٌ وَرِثُوا الْكِتابَ يَأْخُذُونَ عَرَضَ هذَا الْأَدْنى » (۱)؟

تو در سرای ماندن و جاودانگی نیستی، به کوچ کردن فرا خوانده شده ای، پس باقی ماندن کسی بعد از یارانش کجا کسی دیده است؟ خوشا به حال کسی که در دنیا بر ترس باشد، و چه دشوار است بر آن کسی که بمیرد و بعد از او گناهانش باقی بماند، تو به نگرانی برای وارث خود به ضرر خودت امر نشده ای، کسی شایسته ی آن نیست که تو پل گناهان او شوی، لذّت سپری شد و نتیجه ی آن بماند، چه بدبخت است آنکه شخص دیگری با کسب و کار او سعادتمند شود. برحذر باش که به سراغت آمده اند و رهایی یاب که وقت رفتن است؛ تو با کسی معامله می کنی که نادانی ندارد، و کسی که بر تو نگهبانی می کند، غفلت نمی ورزد، آماده شو که مسافرتی بس دور به تو نزدیک شده است و دینت را درمان کن بیماری سختی بر آن وارد شده است، و مپندار که خواسته ام تو را توبیخ و سرزنش نمایم و با تو تُندی کنم، ولیکن خواستم اندیشه ی از دست رفته ات را والایی بخشی و بردباری نهان شده ات را بازگردانی و یاد کردم فرموده ی خدای متعال را «وَ ذَكِّرْ فَإِنَّ الذِّكْرى تَنْفَعُ الْمُؤْمِنِينَ » (۲)

آیا کهنسالان و دوستانت را که در گذشتند به فراموشی سپردی، و پس از آنان چون شاخی بی همتا باقی ماندی؟ پس بنگر آیا آنان گرفتار آن چه تو شدی، شدند؟ یا وارد چیزی شدند که تو وارد شدی؟ و آیا او را می بینی که برایت خیری را ذخیره کرد که آنان آن را منع کردند، یا کاری کردی که از آن بی خبر بودند، بلکه آن چه از حال خود در سینه ی عموم مردم بدان گرفتار شدی را ندانستی و آنان را به سبب تو

ص:۹۰۹

۱- ۱) .اعراف ۱۶۹/.

۲- ۲) .ذاریات ۵۵/.

مکلّف کرد که به اندیشه ی تو اقتدا و به فرمان تو عمل کنند. اگر حلال کردی، حلال کردند و اگر حرام کردی، حرام کردند، در حالی که آن به اختیار تو نبود، لیکن رغبتشان به آن چه در دست توست آنان را بر روی تو فرو افکند، و کوری و جهل و حب ریاست و طلب دنیا بر تو و بر آنان غلبه یافت. مگر نادانی و مغروری خود را نمی بینی، و آن چه مردم در بلا و گرفتاری هستند، آنان را به دست کشیدن از کسب و کارشان مبتلا کردی و آنان را به آن چه از آثار علم بر تو است، فریفتی، و نفس هایشان بی تاب شد که بیابند از دانش آن چه تو یافتی و به آن درجه رسند که تو رسیدی، پس به وسیله ی تو در دریایی فرو افتادند که کسی به قعرش نمی رسد و در بلایی افتادند که اندازه پذیر نیست، پس خداوند برای ما و تو و آنان یاری دهنده است.

بدان منزلت بر دو گونه است: منزلتی که خداوند به دست اولیائش برای اولیائشان جاری می سازد. خداوند متعال می فرماید:

«أُولئِكَ حِزْبُ الشَّيْطانِ أَلا إِنَّ حِزْبَ الشَّيْطانِ هُمُ الْخاسِرُونَ » (۱)

و چیزی که مرا ترسانید این که همانند کسی باشی که دینش بر او پوشیده باشد و رزقش بر او تنگ باشد، بلاها از او برطرف، فتنه ها از او دور، در عنفوان جوانی، هنگام ظاهر شدن توانایی و کمال شهوت، پس به آن ها بی نیاز شد، تا هنگامی که سنش زیاد شد و استخوانش ساییده و توانش ضعیف و شهوتش و لذّتش از بین رفت، دنیا بر او شر بازشده ای را گشود، پس پی آمدهایش او را فرا گرفت و فتنه هایش بر او آویخت و زیبایی هایش چشمان او را فرو بست و منفعت آن برای دیگری صفا یافت. پس منزه است خداوند! چه بسیار آشکار است این مغبونی و چه زیان آور است این امر. پس وقتی فتنه هایش را بر تو عرضه کردم، چرا یاد نکنی نامه ی امیرالمؤمنین عمر را در نامه اش به سعد هنگامی که بر او ترسید از فروافتادن در چیزی که تو در آن افتادی هنگامی که خداوند بر سعد وسعت داد امّا بعد؛ از زیبایی آن چه در آن هستی رو گردان، تا گذشتگان را ملاقات کنی آنان که در

۱- ۱) .مجادله ۱۹/.

گورهایشان دفن شدند در حالی که شکمهایشان به پشت هایشان چسبیده است، میان آنان و خداوند حجابی نیست، دنیا آنان را نفریفت و به آن فریفته نشدند، خواستند پس طلب کردند و چیزی نگذشت که ملحق شدند.

پس اگر دنیا چون تویی را در کهنسالیت و رسوخ دانشت و فرارسیدن اجلت، به این وضع برساند، پس چه کسی نوجوان نادان و کم عقل را ملامت می کند؟ ما از آن خداوندیم و به سوی او باز می گردیم، بر چه کسی تکیه کنیم و نزد چه کسی یاری طلبیم. نزد خداوند شکایت آن چه را که از تو می بینیم، می بریم. و سپاس می گوییم خداوند را که از آن چه تو را به آن مبتلا کرده است، ما را دور فرموده است. والسّلام علیك و رحمهاللّه تعالی.» (۱)

شرح حال ابوحازم اعرج

پوشیده نیست که ابوحازم اعرج از بزرگان دانشمندان اهل سنّت و از رجال مشهور صحاح ششگانه است. ابن حبّان گوید: «سلمهبن دینار... راوی مردم مدینه و از عابدان و زاهدان آن بود، سلیمان بن عبدالملك زهری را نزد او فرستاد تا پیش او رود. زهری به او گفت: امیر را اجابت کن. به او گفت: مرا نیازی به او نیست. اگر او حاجتی دارد، نزدم آید.» (۲)و ابن اثیر گفت: «از عابدان و ثقه های اهل مدینه، و از تابعان مشهورش بود...» (۳)و ذهبی گوید: «یکی از بزرگان... ابن خزیمه گفت: ثقه است و در دورانش مانند او نبود. سال ۱۴۰ یا ۱۳۵ یا ۱۴۲ درگذشت.» (۴)و نیز ذهبی گوید: «منقبت های ابوحازم بسیار است. او فقیهی مورد اعتماد و

۱- ۱) . حلیهالأولیاء /۳ ۲۴۶- ۲۴۹.

۲- ۲) . الثقات /۴ ۳۱۶.

۳- ۳) . جامع الأصول: دست نویس است.

۴- ۴) . الکاشف /۱ ۱۳۴.

والا قدر است.» (۱)و ابن حجر گوید: «ثقه ای عابد بود که در حدود پنجاه سالگی در خلافت منصور درگذشت.» (۲)

وضع پدر و جدّ زهری

و پوشیده نیست که زهری دشمنی با اهل البیت را از نیاکانش به ارث برده است. «پدر جدش عبداللّه بن شهاب در جنگ بدر با مشرکان بود و یکی از کسانی بود که در روز احد پیمان بستند که اگر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را دیدند او را یا کسی را که در جلوی ایشان است به قتل برسانند.

و روایت شده است: به زهری گفته شد: آیا جدّت بدر را دید؟ گفت: آری ولی از آن طرف. یعنی در صف مشرکان بود.

و پدرش مسلم همراه مصعب بن زبیر بود...» (۳)بلکه بعضی علما آورده اند که: جدّش همان کسی است که صورت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را زخمی کرد. (۴)۴ – شهرت او در مخفی داشتن اسناد حدیث ها (تدلیس)- ذهبی گوید: اسناد حدیث های نادر را مخفی می کرد. (۵) و هم چنین گوید: «قدامه سرخسی گفت که

۱- ۱) . تذکرهالحفاظ /۱ ۱۳۴.

۲- ۲) . تقریب التهذیب /۱ ۳۱۶.

۳- ۳) . وفیات الأعیان /۳ ۳۱۷.

۴- ۴) . در «الاستیعاب» و «أسدالغابه» شرح حال عبداللّه بن شهاب را نگاه کنید و نیز غزوه ی احد را در کتاب های سیره: السیره النبویه از ابن هشام و زادالمعاد و ابن قیم و سبل الهدی و الرشاد و انسان العیون از نورالدین حلبی.

۵- ۵) . میزان الإعتدال /۴ ۴۰.

یحیی بن سعید گفت: مرسل زهری از مرسل غیرش بدتر است...» (۱) و سبط ابن عجمی در «التبیین لأسماء المدلّسین» از او نام برده و دقیقاً تصریح کرده است که «به تدلیس شهرت دارد.»

هم چنین، ولی اللّه دهلوی خود از حدیث زهری درباره ی متعه در کتاب «قرهالعینین» دوری کرده و گفته است: آن چه را او روایت کرده، ثقه ها روایت نکرده اند. و چنان چه کسی در این مطلب نیازمند تفصیل بیشتری باشد به مبحث تحریم المتعه در کتاب «تشیید المطاعن» مراجعه کند.

بررسی دلالت حدیث شیر

و چهارم: حدیث شیر هم از نظر معنی و هم از نظر دلالت مورد نکوهش قرار گرفته است. زیرا آن زمان در میان اصحاب کسانی بودند که از عمربن خطاب برتر بودند، و این حدیث چنین اقتضا دارد که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم مفضول را بر فاضل ترجیح داده باشد که قطعاً قبیح است. و نسبت دادن قبیح به پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم جایز نیست.

و هم چنین: با آیین اهل سنّت در تفضیل منافات دارد چون بیانگر برتری عمربن خطاب بر ابوبکر خواهد بود...

و نیز: با واقع و عیان در تعارض است، چون همگان نادانی عمر را از روشن ترین مسأله ها دانسته اند. پس اگر حدیث بهره ای از صحّت می داشت، و عمر قطره ای از دریاهای دانش های پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم را حتّی در عالم خواب به دست آورده بود، به این درجه از نادانی و کودنی نبود... تا آن جا که این گفته اش را روایت کردند:

«من بعد از خودم چیزی مهم تر از کلاله برای خودم باقی نمی گذارم، و رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم از زمانی که با او مصاحبت کردم نسبت به چیزی به تندی سخن نگفت آن گونه که درباره ی کلاله (۲) به تندی سخن گفت. و درباره ی چیزی به ایشان مراجعه نکردم آن گونه که درباره ی کلاله مراجعه کردم، تا این که با انگشتش محکم به سینه ام زد و گفت: ای عمر آیا آیه ی صیف که در پایان سوره ی نساء است، تو را بسنده نیست.» (۳)

۱- ۱) . تذکره الحفاظ /۱ ۱۰۸.

۲- ۲) . مردی که بمیرد و پدر و پسری نداشته باشد.

۳- ۳) . مسند احمد /۱ ۲۷.

و از او روایت شده که درباره ی کلاله گفت: «پیامبر امیدی نداشت که من آن را بفهمم و رسول خدا فرمود آن چه که فرمود.» (۱)و از این جا بی اطّلاعی سازنده ی خبر از حال واقعی عمر دانسته می شود. از آن گذشته این حدیث چه ارتباط و نسبتی با حدیث أنا مدینه العلم دارد؟ و اگر درستی سند آن را هم بپذیریم، و ثابت بودن معنایش را فرض کنیم، نهایت مدلولش این است که مقدار بسیار اندکی از دانش پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم که سر ریز کرده، برای عمربن خطاب حاصل شده است و کسی که مقدار بسیار اندکی از دانش را به دست آورده کجا و آن کس که باب مدینه العلم است کجا؟!!

حدیث مدینه العلم دلالت بر برابری میان پیامبر و علی علیهما السلام در دانش دارد. و این مطلب پیشتر با متن گفته های استوانه های اهل سنّت محقّق شد. و حدیث شیر دلالت بر دست یابی به زیاده ای از دانش پیامبر برای عمر دارد، که این را نیز استوانه های اهل سنّت دقیقاً گفته اند. حافظ ابن حجر گوید: «گفته اش: باب فضل العلم. فضل در این جا به معنی افزونی است. یعنی آن چه از آن سرریز کرد» (۲)... و در شرحش در کتاب المناقب گوید: «این جا مراد از علم، علم به سیاست بر مردم با کتاب خدا و سنّت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم است، و عمر به آن اختصاص یافت به علّت

۱- ۱) . کنزالعمال ۱۱/ ۷۸: «از سعیدبن مسیّب نقل شده که گفت: عمر از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم پرسید: چگونه از کلاله ارث برده می شود؟ گفت: مگر نه این که خداوند آن را بیان فرموده است؟ و آیه «وَ إِنْ کانَ رَجُلٌ یُورَثُ کَلالَهً أَوِ امْرَأَهٌ » تا پایان آیه (نساء ۱۲/) را تلاوت فرمود. و عمر چیزی نمی فهمید. پس خداوند نازل فرمود: «یَسْتَفْتُونَکَ قُلِ اللّهُ یُفْتِیکُمْ فِی الْکَلالَهِ » تا پایان آیه (نساء ۱۷۶/). عمر باز هم نفهمید. پس به حفصه گفت: اگر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را با آرامش خاطر دیدی درباره ی آن پرسش کن! سپس گفت: پدرت این را برایت یاد کرد؟ نمی بینم که پدرت ابداً آن را بداند و می گفت: نمی بینم که هرگز آن را بدانم و رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود آن چه فرمود. ابن راهویه و ابن مردویه. و این صحیح است.»

۲- ۲) . فتح الباری ۱/ ۱۴۶.

طولانی بودن مـدّتش نسبت به ابوبکر، و متّفق بودن مردم در اطاعت از او به نسبت عثمان. مـدّت خلافت ابوبکر کوتاه بود، و کشورگشایی ها که بزرگ ترین سبب اختلاف است، در زمان او زیاد نشد، و با این همه عمر با مدّت طولانی خلافتش، مردم را سیاست کرد، به گونه ای که کسی با او مخالفت نکرد، سپس در خلافت عثمان اختلاف گسترش یافت، پس گفته ها منتشر شد و دیدگاه ها اختلاف پیدا کرد، و آن چه برای عمر از سرسپردگی مردم اتّفاق افتاد برای او رخ نداد. پس از آن جا فتنه ها به وجود آمد تا اینکه کار به قتل او کشیده شد. و علی جانشین شد و کار جز به افزایش اختلاف و انتشار فتنه ها نینجامید.» (۱)و در کتاب «التعبیر» گوید: «امّا اعطای اضافه علم به عمر، در آن اشاره است به آن چه عمر از علم به خداوند به دست آورد، به گونه ای که درباره ی خدا سرزنش ملامت کننده ای او را باز نمی داشت...» (۲) و نیز دیگرانی از شرح کنندگان بخاری چنین گفته اند مانند عینی و قسطلانی. مراجعه کنید.

و هیچ یک از آنان با استناد به این حدیث ساختگی دروغین جرأت اعتقاد به برابری پیامبر و عمر در دانش را نکرده است...

بررسی سندیِ حدیث پیراهن (قمیص)

و پنجم: حدیث پیراهن را که ولی اللّه برای مقابله با حدیث مدینه العلم آورده است از خواب های آشفته ی گذشتگان سنّی است و در اخبار شیعه ی امامیه اثری از آن نیست؛ بر خلاف حدیث مدینه علم که هر دو فرقه نسبت به آن اتّفاق دارند و همین برای باطل بودن سخن ولی اللّه بس است.

علاوه بر این، این حدیث مانند حدیث شیر قدح شده است. و مدار اکثر اسنادهایش که اسنادهای بخاری است ابن شهاب زهری است که حال و وضع او را دانستید. و اگر خواستید به آن چه آوردیم، اطمینان پیدا کنید به سندش در «صحیح بخاری» بنگرید که گوید: ما را حدیث کرد محمّدبن عبیداللّه ابراهیم بن سعد از صالح

۱- ۱) . همان مدرک /۷ ۳۵.

۲- ۲) . همان مدرک /۱۲ ۳۳۲.

از ابن شهاب از ابوامامهبن سهل که شنید ابوسعید خدری می گفت:

رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: در حالی که خوابیده بودم، مردم را دیدم که بر من عرضه می شوند و بر آنان پیراهن هایی است، بعضی به سینه و بعضی پایین تر از آن می رسید و عمربن خطاب بر من عرضه شد و بر او پیراهنی بود که بر زمین می کشید.

گفتند: ای رسول خدا آن را به چه چیز تأویل می کنید؟ فرمود: دین.» (۱)«ما را حدیث کرد یحیی بن بکیر، از لیث، از عقیل، از ابن شهاب، از ابوامامهبن سهل بن حنیف از ابوسعید خدری که گفت: شنیدم رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم می فرمود: در حالی که خواب بودم، مردم را دیدم که بر من عرضه می شوند بر آن ها پیراهن هایی بود، بعضی از آن ها به سینه و بعضی به پایین تر از آن می رسید. و عمر بر من عرضه شد در حالی که بر او پیراهنی بود که بر زمین می کشید. گفتند: ای رسول خدا آن را به چه چیز تأویل کردی؟ فرمود: دین.» (۲)«باب القمیص فی المنام. ما را حدیث کرد علی بن عبداللّه، از یعقوب بن ابراهیم، از پدرش، از صالح، از ابن شهاب، از ابوامامهبن سهل، که شنید ابوسعید خدری می گوید: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: در حالی که خواب بودم دیدم مردم بر من عرضه می شوند و بر آنان پیراهن است؛ بعضی به سینه هایشان و بعضی به پایین تر از آن می رسید، و عمربن خطاب بر من گذر کرد در حالی که بر او پیراهنی بود، که به زمین می کشید، گفتند: ای رسول خدا به چه چیز آن را تأویل کردی؟ فرمود: دین.» (۳)این از یک جهت است، و از جهتی دیگر می بینید زهری گاهی حدیث را به ابوسعید خدری نسبت می دهد، آن گونه که در روایت های ذکرشده ی بخاری است، و گاهی با ابهام آن را به بعضی اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم نسبت می دهد همان گونه که در روایت ترمذی آمده است که گوید: «ما را حدیث کرد حسین بن محمّدجریری بلخی،

۱- ۱) . صحیح بخاری: کتاب الایمان /۱ ۷۴.

۲- ۲) . صحیح بخاری کتاب المناقب /۵ ۷۳.

۳- ۳) . صحیح بخاری کتاب التعبیر /۹ ۶۵۷.

از عبدالرزّاق، از معمر، از زهری، از ابوامامه بن سهل بن حنیف، از بعضی اصحاب پیامبر که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: در حالی که خواب بودم دیدم مردم بر من عرضه می شوند و بر آنان پیراهن هایی است، بعضی به سینه و بعضی به پایین تر از آن می رسید، پس عمر بر من عرضه شد در حالی که بر او پیراهنی بود که بر زمین می کشید. گفتند: ای رسول خدا پس به چه چیز آن را تأویل کردی؟ فرمود: دین.» (۱)زهری به دست بردن در اسنادها شهرت دارد، که پیشتر نیز در نکوهش های او به آن اشاره شد، و هر کس به شرح حال او در کتاب های رجال مراجعه کند این مطلب را ملاحظه می کند، بنابراین آشفتگی او درباره ی این حدیث موجب سستی و ضعف آن نزد اهل انصاف و دقت نظر می گردد.

بررسی دلالت حدیث پیراهن

در این حدیث است که پیراهنی روی عمر بود که بر زمین می کشید، لیکن بلندگرفتن پیراهن و به زمین کشیدنش از چیزهایی است که وعید بر آن ثابت شده است، همان گونه که بر کسی که به حدیث های «کتاب اللباس» در «صحیح بخاری» بنگرد، پوشیده نمی ماند. و گویی جاعل این حدیث از پیامد این حدیث و نسبت تقریر فعل نامشروع به صاحب شریعت صلی الله علیه و آله و سلم ، غفلت ورزیده است.

و از این رو بعضی شارحان گفته اند که کشیدن پیراهن در بیداری مذموم و در خواب محمود است. ولیکن دلیلی بر آن ندارند و استناد به نفس این حدیث مصادره به مطلوب است... ابن حجر و قسطلانی گویند: «این از مثال هایی است که شرعاً در خواب ستوده و در بیداری مذمّت می شود، منظور بر زمین کشیدن پیراهن است، از جهت این که وعید بر طولانی بودن پیراهن ثابت شده است.» (۲)و از چیزهایی که از نظر دلالت، دلیل بر باطل بودنش است، این که: این با مذهب اهل سنّت منافات دارد چون دلیل است بر برتری عمر بر ابوبکر، پس این

۱- ۱) . صحیح ترمذی ۴/ ۴۶۷.

۲- ۲) . فتح الباری ۱۲/ ۳۳۳، ارشاد الساری ۱۰/ ۱۴۱.

گروه ناچار شدند که به گونه ای آن را توجیه و تأویل کنند - که اگر در بخاری نبود آن را حذف می کردند - لیکن گفته ها و کلماتشان سست و متناقض است، «آن چه را که روزگار فاسد کرد، عطار اصلاح نمی کند»:

ابن حجر گوید: «به این حدیث اشکال کردندکه ازآن لازم می آید عمر افضل از ابوبکرصدیق باشد وپاسخ به آن چنین است:ابوبکرازعمومی که در عبارت «مردم بر من عرضه شدند» هست،تخصیص می خورد. پس شاید ابوبکردرمیان کسانی که آن گاه برپیامبرعرضه شدند،نبود واین که برعمرپیراهنی بودکه برزمین می کشید لازمه اش نیست که برابوبکر پیراهنی بلندتر و بهتر نباشد، شاید که چنین بوده است، بلکه آن گاه مراد بیان فضیلت عمر بوده پس به آن بسنده کرده است. و اللّه أعلم.» (1)«و درآن فضیلت عمر است: و پاسخ به اشکال در ظاهرش پیشتر آمد و توضیح این که لازمه اش این نیست که او از ابوبکر افضل باشد. خلاصه مطلب از این قرار است: مراد از افضل کسی است که ثواب بیشتر داشته باشد و اعمال، نشانه ثواب است، پس هر کس عملش بیشتر بود، دینش قوی تر است، و کسی که دینش قوی تر بود، ثوابش بیشتر است، و کسی که ثوابش بیشتر بود، افضل است، پس عمر افضل از ابوبکر می شود. و فشرده ی پاسخ چنین است: در حدیث تصریحی به این مطلوب نیست، پس احتمال دارد که ابوبکر همراه مردم به ایشان عرضه نشده باشد، یا اینکه پیش از آن عرضه شده و یا این که اصلاً عرضه نشده باشد، یا هنگامی که عرضه شده بر او پیراهنی بلندتر از پیراهن عمر بوده است، و احتمال دارد سر سکوت درباره ی او، بسنده کردن باشد به آن چه از افضلیت او دانسته شده است و احتمال دارد که او نام برده شده باشد ولی راوی آن را فراموش کرده باشد، و اگر بپذیریم که اصل بر نادرستی همه این احتمالات باشد، پس با حدیث هایی که دلالت بر افضلیت صدیق دارد معارض خواهد بود که آن ها تواتر معنوی دارند و مورد اعتماد هستند. و قوی ترین این احتمال ها این است که ابوبکر

۱- ۱) . فتح الباری /۷ /۴۱.

همراه با آن ها نبوده و مراد از حدیث توجّه دادن به این است که عمر از کسانی است که برتری بسیار در دین به دست آورده است و در آن چیزی نیست که تصریح کند که این صفت منحصر به اوست.» (۱)شرح کنندگان دیگر بخاری نیز همین طور گفته اند، به عینی و قسطلانی در بحث های ذکر شده مراجعه کنید.

و هم چنین: اگر این حدیث صحیح باشد، زشتی نادانی عمر ظاهر نمی شد، چون آنان در شرحش گفته اند که دین عورت نادانی را می پوشاند. و ابن حجر در کتاب التعبیر گوید: «ابن عربی گفت: پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم آن را به دین تأویل فرمود؛ چون دین عورت نادانی را می پوشاند همان گونه که پیراهن عورت بدن را می پوشاند.» ... در حالی که عورت نادانی عمر برای هر نگرنده در احوال و سیرت او، نمایان است، همان گونه که در کتاب های یاران بزرگوار ما به تفصیل آمده است به ویژه «تشیید المطاعن»... و شاید که واضع حدیث از حقیقت حال خلیفه آگاهی نیافته است والّا آن را جعل نمی کرد و این چنین دروغ گویان با عمل کردشان رسوا می شوند و خداوند به آن چه می سازند و انجام می دهند آگاه است.

هشدار و تنبیه

احتجاج ولی اللّه دهلوی به خبر رؤیای شیر و حدیث رؤیای پیراهن برای دانش عمربن خطاب، به روشنی دلالت دارد بر اینکه دست او از حدیث شایسته ای برای احتجاج در این باب، خالی است؛ والّا به دو خواب ساختگی نمی آویخت، آن هم برای رویارویی با حدیث مدینه العلم که هر دو فرقه بر آن اتّفاق دارند. لیکن امامیه برای اثبات اعلمیت سرورمان امیرالمؤمنین علیه السلام از تمام خلائق پس از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به حدیث مدینه و همانندش از حدیث های معتبر افزون بر آیات قرآنی تمسّک می جویند... لیکن اعلمیت ایشان از راه خواب ها نیز ثابت شده است از علم

۱- ۱) . فتح الباری /۱۲ ۳۳۲.

تعبیر خواب ثابت شده است هر کس امام علیه السلام را در خواب ببیند خداوند دانش را روزی او می فرماید، و این نیست جز اعلم امّت بودن او بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم ، و به این مرتبه هیچ یک از اصحاب دیگر ایشان نایل نشده است... و این است گفته های صریح بعضی دانشمندان اهل سنّت در این زمینه:

ابوسعد خرگوشی گوید: «اگر امیرالمؤمنین علیّ بن ابی طالب را زنده ببیند، دانش به او کرامت می شود و شجاعت و پارسایی روزی اش می شود.» (۱)و خلیل بن شاهین ظاهری می گوید: «هر کس علی بن ابی طالب را ببیند، جایگاهی والا، مکانی بلند و زبانی رسا، شجاعت، و قلبی توانا، مؤثّر و مصدّق خواهد داشت. و گفته شده است: هر کس او را ببیند در حالی که چهره ای شاد داشته باشد، شجاعت و دانشی به دست می آورد و هر کس ایشان را در محلی زنده ببیند، مردم آن محل دانش و عدالت و انصاف به دست می آورند و ستم و گمراهی از آنان برداشته می شود.» (۲)و عبدالغنی ابن نابلسی گوید: «اگر عالمی او را ببیند، علم و عبادت و جلال و توان بر مناظره به دست می آورد.» (۳)گوید: «چه بسا رؤیت او در خواب دلالت داشته باشد بر خلافت و امامت و سفرهای سخت، و غنیمت ها برای مؤمنین و نمایاندن کرامت ها، هر کس او را ببیند دانش و بخشندگی و شجاعت و پارسایی به او کرامت می شود، و هر کس او را زنده ببیند، مورد حسد واقع شود و خداوند به او حُکم و نفوذ فرمان و پارسایی و پیروی سنّت عطا می فرماید.»

ادّعای نزدیک بودن آن چه در فضیلت ابن مسعود وارد شده به حدیث مدینه

سپس ولی اللّه دهلوی ادّعا کرده آن چه در فضیلت عبداللّه بن مسعود وارد

ص:۹۲۰

۱- ۱) . کتاب التعبیر - الباب الرابع.

۲- ۲) . الاشارات فی علم العبارات /۲ ۲۵، حاشیه ی «تعطیر الأنام».

۳- ۳) . تعطیر الأنام فی تعبیر المنام /۲ ۷۷.

شـده به حـدیث «أنا مـدینه العلم و علی بابها» نزدیک است... و این ادّعا مردود است، چون آن چه دهلوی به آن اشاره کرده از چیزهایی است که تنها اهل سنّت می گویند، و آن چه یک جانبه است با آن چه مورد اتّفاق دو طرف است مقایسه نمی شود، همچنین حـدیث هایی که درباره ی دانش ابن مسعود روایت کرده اند با حدیث مدینه از جهت سـند برابری نمی کند. حدیث مـدینه همان گونه که پیشتر بیان کردیم حـدیثی متواتر است، و آن حـدیث ها به حدّ تواتر نرسیده اند، آن گونه که بر مراجعه کننده ی به آن ها پوشیده نمی ماند و غیر متواتر با متواتر به هم نزدیک نمی شوند.

از آن گذشـته، ابن مسـعود خود از شاگردان امیرالمؤمنین علیه السـلام است و از کسانی است که به اعلمیت حضـرتش اعتراف کرده است که ان شاءاللّه بعد از این به تفصـیل خواهد آمد. پس هر فضـیلتی که برای او ثابت شود به برکت شاگردی نزد امام علیه السلام است، پس هر چه در حقّش روایت می کنند تأییدکننده ی خواسته ی امامیه است نه مخالف آن.

ادّعای نزدیک بودن آن چه در فضیلت عایشه وارد شده با حدیث مدینه

امّا ادّعایش در مورد نزدیک بودن آن چه در فضیلت عایشه وارد شده به حدیث أنا مدینه العلم و علی بابها ضعیف تر از ادّعای پیشـین اوست؛ از این رو که از طریق اهل سنّت یک حدیث هم در برتری عایشه ثابت نشده است و بیان آن بر ادّعاکننده است و بر ماست که بر سـرش با روشن ترین دلیل و برهان بکوبیم! و حتّی با پـذیرفتن آن، باز از حدیث هایی است که اهل سنّت به تنهایی آورده اند و هم ردیف حدیثی نیست که دو طرف بر آن اتّفاق دارند.

نیز عـایشه خود به اعلمیت امـام علیه السـلام اعتراف می کنـد آن گونه که خواهـد آمـد پس چگونه می توان ادّعا کرد آن چه دربـاره ی او آمـده است با حـدیث أنا مـدینه العلم و علی بابها ، را معارضه دارد؟! و نیز، نادانی او نسبت به فرموده ها و حالت های پیامبر صـلی الله علیه و آله و سـلم واسـتدراک های باطل او نسـبت به اصـحاب پیامبر، از قضیه های مشهور است و در این زمینه کتاب های ویژه ای تألیف شده است مانند «الإصابه لإیراد ما

استدرکته عائشه علی الصحابه» از زرکشی، و «عین الإصابه فی إستدراک عائشه علی الصحابه» از سیوطی...

ادّعای نزدیک بودن آن چه در برتری معاذ و ابیّ وارد شده، به حدیث مدینه

همین اشکالات در مورد معارضه فضیلت های معاذبن جبل و ابیّ بن کعب با حدیث أنا مدینه العلم و علی بابها مطرح است. پس اگر در این باب چیزی درباره آن دو وارد شده و سندش اثبات گشته باشد، حدیثی است که تنها اهل سنّت آن را نقل کرده اند و قطعاً از اخبار آحاد است و آن چه چنین است، در برابر حدیث مدینه العلم که متواتر و مورد اتّفاق همگان و دلالت کننده بر عصمت و اعلمیت مطلقه با دلیل ها و وجه های محکم و فراوان می باشد، مقاومت نمی تواند.

با توجّه به آن چه آوردیم نادرستی سخن اخیرش ظاهر شد که می گوید اصحاب مذکور بشارت دهندگان به دانش می باشند و کسانی هستند که دستور به فراگیری دانش از آنان وارد شده است. زیرا که بشارت دهی آنان به دانش اثبات نشده است؛ چه رسد به فرمان به فراگیری از آنان، و هر کس چنین ادّعا کند اثبات هم بر اوست و اگر پذیرفته شود که ابن مسعود و ابیّ به دانش نوید داده شده اند، دستور به فراگیری از آنان کجاست؟ و اگر هم پذیرفته شود، به میمنت شاگردی نزد امام علیه السلام است و این منافاتی با اثبات اعلمیت ایشان ندارد.

درنگی همراه با سرزنش

هم چنین اگر امر چنان باشد که دهلوی آورده است، پس چرا عمر، ابن مسعود را از انتشار دانش اش نهی و از فراگیری امّت از او جلوگیری کرد؟!... و دهلوی خود آورده است: «از محمّدبن سیرین نقل شده که گفت: عمر به ابن مسعود گفت: مرا خبر داده اند که فتوا می دهی در حالی که امیر نیستی، همه چیز را به من

واگذار. دارمی آن را نقل کرد.» (۱)و چرا عثمان نسبت به او کرد آن چه را کرد، که کتاب ها و نوشته ها مملو از آن است؟!

و نیز: چرا عمر بر ابیّ بن کعب سخت گرفت و با او در جاهای بسیاری درشتی و بی احترامی کرد:

از جمله: در فرموده خدای متعال: «إِذْ جَعَلَ الَّذِینَ کَفَرُوا فِی قُلُوبِهِمُ الْحَمِیَّهَ حَمِیَّهَ الْجاهِلِیَّهِ » (۲) حاکم گفت: « ما را حدیث کرد ابوعبّاس محمّدبن یعقوب، از عبّاس بن ولیدبن مزید، از محمّدبن شعیب بن شاپور، از عبداللّه بن علاءبن زبر، از بسربن عبیداللّه، از ابوادریس، از ابیّ بن کعب که گفت: مشغول خواندن این آیه بود: إِذْ جَعَلَ الَّذِینَ کَفَرُوا فِی قُلُوبِهِمُ الْحَمِیَّهَ حَمِیَّهَ الْجاهِلِیَّهِ ، و لو حمیتم کما حموا لفسد المسجد الحرام، فأنزل اللّه سکینه علی رسوله. این خبر به عمر رسید، پس بر او تندی کرد و کسی را نزد او فرستاد در حالی که شتر خود را آماده می کرد، بر او وارد شد، عدّه ای از یارانش را خواند که زیدبن ثابت در میان آنان بود. آنگاه گفت: چه کسی سوره ی فتح را می خواند؟ زید به ترتیبی که امروز می خوانیم آنرا قرائت کرد، عمر به او خشم گرفت، أُبیّ به او گفت: سخن بگویم؟ گفت: بگو. گفت: می دانی که من بر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم وارد می شدم و بر من قرائت می کرد و شما کنار در بودید، اگر دوست داشتی که بر مردم بخوانم آن گونه که مرا قرائت فرمود می خوانم، والّا تا زنده ام یک حرف قرائت نمی کنم. به او گفت: بر مردم قرائت کن. این حدیث به شرط شیخین

۱- ۱) . قرهالعینین/ ۱۸۸.

۲- ۲) .فتح ۲۶/.

صحیح است و آن دو آن را نقل نکردند.» (۱)و متقی روایت کرد: «از ابوادریس خولانی نقل شده که گفت: أَبیّ قرائت می کرد: إذ جعل الّذین کفروا فی قلوبهم الحمیّه حمیّه الجاهلیّه و لو حمیتم کما حموا لفسد المسجد الحرام، فأنزل اللّه سکینه علی رسوله، این قرائت به عمر رسید و بر او تندی کرد. نزد او فرستاد، بر او وارد شد، مردمی از یارانش را دعوت کرد که زیدبن ثابت در میانشان بود، گفت: چه کسی از شما سوره ی فتح را قرائت می کند؟ زید بر قرائت امروز قرائت کرد. عمر به او خشم گرفت. ابیّ گفت: سخن بگویم؟ گفت: بگو. گفت: دانسته ای که من بر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم وارد می شدم و بر من قرائت می کرد و تو کنار در بودی، پس اگر دوست داشتی آن گونه که بر من قرائت کرد بر مردم قرائت کنم والّا تا زنده ام یک حرف بر کسی قرائت نمی کنم! گفت: بلکه بر مردم قرائت کن. (نسائی و ابن ابوداوود در المصاحف، حاکم.) و ابن خزیمه بخشی از آن را روایت کرد.» (۲)و ولی اللّه دهلوی خود آن در «المقصد الثانی» از «إزاله الخفاء» و در «قره العینین» به نقل از حاکم روایت کرده است.

و از آن جمله است: این فرموده خدای تعالی: «مِنَ الَّذِینَ اسْتَحَقَّ عَلَیْهِمُ الْأَوْلَیانِ » (۳) متقی گفت: از ابومجلز نقل شده که گفت: أُبیّ بن کعب قرائت کرد: مِنَ الَّذِینَ اسْتَحَقَّ عَلَیْهِمُ الْأَوْلَیانِ . عمر گفت: دروغ گفتی. گفت: تو دروغ گوتری. مردی گفت: امیرالمؤمنین را تکذیب می کنی؟! گفت: بزرگ داشت من در حق امیرالمؤمنین شدیدتر از تو است، ولیکن او را به قصد تصدیق کتاب خداوند تکذیب کردم، و تکذیب امیرالمؤمنین در مورد کتاب خداوند، را تصدیق نکردم. عمر گفت: راست گفت. عبدبن حمید و ابن جریر، عد» (۴)از آن جمله است: در فرموده اش تعالی «وَ السّابِقُونَ الْأَوَّلُونَ مِنَ الْمُهاجِرِینَ وَ الْأَنْصارِ» (۵) متقی روایت کرد: «از عمربن عامر أنصاری: عمربن خطاب قرائت کرد: «وَ السّابِقُونَ الْأَوَّلُونَ مِنَ الْمُهاجِرِینَ وَ الْأَنْصارِ وَ الَّذِینَ اتَّبَعُوهُمْ بِإِحْسانٍ » کلمه ی الانصار را رفع داد و آن را با واو به الّذین ملحق نکرد. زیدبن ثابت به او گفت: وَ الَّذِینَ اتَّبَعُوهُمْ بِإِحْسانٍ . عمر گفت: الّذین اتّبعوهم باحسان. زید گفت: امیرالمؤمنین داناتر است.

ص:۹۲۴

۱- ۱) . المستدرک علی الصحیحین /۲ ۲۲۵.

۲- ۲) . کنزالعمال /۲ ۵۶۸، ۵۹۴.

۳- ۳) .مائده ۱۰۷/.

۴- ۴) . کنزالعمال /۲ ۵۹۶.

۵- ۵) .توبه ۱۰۰/.

عمر گفت: أَبیّ بن کعب را برایم بیاورید. پس درباره ی آن از او پرسید، أَبیّ گفت: وَ الَّذِینَ اتَّبَعُوهُمْ بِإِحْسانٍ . پس هر یک از آنان با انگشتش به بینی دوستش اشاره کرد.

ابیّ گفت: به خداونـد سوگنـد پیـامبر صـلی الله علیه و آله و سـلم آن را بر من قرائت کرد در حـالی که تو آن وقت گنـدم می فروختی، عمر گفت: آری چنیـن است. بنـابراین، أبیّ را پیروی می کنیم. ابوعبیـد در فضـائلش، و ابن جریر و ابن منـذر و ابن مردویه.» (۱)

کلامی دیگر از ولی اللّه

در جای دیگری از «قرهالعینین» ولی اللّه دهلوی «علم» را در حـدیث «أنا مدینه العلم و علی بابها» به دانش باطن اختصاص داده است، با ادّعای یکسان بودن علم ظاهری امام و دیگر اصـحاب... سپس گوید این حدیث همانند حدیث هایی است چون: یک چهارم دانش را از این حمیراء بگیریـد. به دو نفر بعـد از من ابوبکر و عمر اقتدا کنید. برای شـما آن چه را ابن اُم عبد پسـندید، می پسندم. (۲)پس گوییم: امّا تخصـیص به علم باطن دلیلی ندارد، بلکه حدیث مطلق است، و دلالت بر اعلمیّت مطلق حضرت علی علیه السـلام دارد، در علم ظاهر و باطن، نه تنها بر تمامی اصحاب بلکه بر همه ی خلایق - به جز پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و دلیل ها و گواه های بر آن در کتاب و سنّت و اعتراف اصحاب و بزرگان دانشمندان و دیگران، بسیار است...

امّـا بطلان ادّعای هماننـد داشـتن، از آن چه آوردیم آشـکار می شود؛ چون مـدلول این حـدیث مقام بسـیار والایی است که از ویژگی های امیرالمؤمنین علیه السـلام به شـمار می آیـد که هیـچ یک از اصـحاب را در آن بهره ای نیست. و علمای بزرگ بر این مطلب نص دارنـد... محمّدبن اسـماعیل امیر صـنعانی گوید: «اگر این مطلب را دانستی، متوجّه می شوی که خداوند وصـی علیه السـلام را به این فضـیلت شـگفت انگیز اختصاص داده است و شأنش را منحصر به فرد فرموده است؛ برای آنکه او را باب شریفترین چیز در جهان هستی قرار داد که دانش است و آن دانش را هر کسی که

۱- ۱) . کنزالعمال /۲ ۵۹۷.

۲- ۲) . قرهالعینین/ ۲۲۴.

خواهـان است با اسـتمداد از او دریافت می کنـد، بلکه او باب شـریفترین دانش هاست که دانش های نبوی می باشـد و آن هم دانش جامع ترین آفریده ی خداوند که سـرور فرسـتادگانش صـلی الله علیه و آله و سـلم است. و هر شرافتی از این شرافت فرو می ریزد و گذشتگان و آیندگان در برابرش سرِ تعظیم فرود می آورند.» (۱)

نگاهی به سند حدیث «از حمیراء بگیرید»

امّا اینکه او گمان کرده حـدیث «یک چهارم دانش را از این حمیراء بگیریـد» از نظائر حـدیث «مـدینه العلم» می باشـد، از چند وجه باطل است:

۱ - حـدیث «مـدینه العلم» از حـدیث های هر دو فریق است، آن چه آورده از احادیثی است که اهل سنّت به تنهایی نقل کرده اند، بلکه از دروغ بافی های دهلوی است.

۲ - حدیث «مدینه العلم» متواتر است، و آن چه دهلوی آورده اصلاً سندی ندارد.

۳ - حـدیث «مـدینه العلم» از حـدیث هـای صـحیح است، و آن چه دهلوی آورده، حتّی در کتـاب هـای تـألیف شـده در مورد احـادیث سـاختگی، هـم یـافت نمی شـود... آری در گفتـه هـای محدّثان چیزی نزدیـک به آن وجـود دارد بـا نص بر جرح و نکوهش آن: ابن قیّم در پاسخ این پرسـش: «آیا با ضابطه ای غیر از بررسـی سند می توان حدیث ساختگی را شناخت؟» گوید: «فصل: و از آن جمله حدیثی است که فی نفسه باطل باشد، پس باطل بودنش دلالت دارد بر این که از کلام ایشان علیه السلام نیست، ماننـد حـدیث: «المجرّه الّتی فی السّـماء من عرق الأفعـاء الّتی تحت العرش» . و حـدیث: «إذا غضب الربّ أنزل الـوحی بالفارسیّه و إذا رضـی أنزله بالعربیّه» ، و حـدیث: شـش خصـلت است که فراموشـی به بار می آورد: باقی مانـده ی آب موش، انداختن شپش در آتش، بول در آب ساکن، جویدن آدامس و خوردن سیب ترش. و

ص:۹۲۶

۱- ۱) . الروضه الندیه شرح التحفه العلویه.

حدیث: حجامت در پشت فراموشی به بار می آورد، و حدیث: ای حمیراء با آب آفتاب خورده شست وشو مکن که پیسی به بار می آورد. و هر حدیثی که در آن «یا حمیراء» یا نام «الحمیراء» در آن باشد، دروغ و ساختگی است، و هم چنین است:

ای حمیراء گِل را نخور که چنین و چنان به بار می آورد و حدیث: بخشی از دینتان را از حمیراء بگیرید.» (1)و ابن امیرالحاج بعد از ذکر حدیث نجوم گوید: «دوم - یعنی بخشی از دینتان را از حمیراء بگیرید - بدین معنی است که به زودی خواهید گرفت، پس تعارضی با آن دو حدیث نخست ندارد. و حق این است که آن دو معارضه ای با این دو ندارند.

امّا اولی بنابر آن چه آوردیم. و امّا در مورد دوم شیخ حافظ ما گوید: اسنادی برایش نمی شناسم، و آن را در کتاب های حدیث نیافتم جز در «النهایه» ابن اثیر که در ماده « ح م ر» آن را آورده است و نقل کننده اش را نیاورده است. و هم چنین آن را در کتاب «الفردوس» امّا با لفظ دیگری دیدم که از حدیث انس باز هم بدون اسناد آورده است و با این لفظ: یک سوم دینتان را از خانه ی حمیراء بگیرید. و نویسنده ی مسند الفردوس هم اسنادی برایش نیاورد. و حافظ عمادالدّین ابن کثیر گوید که از حافظ مزّی و حافظ ذهبی درباره اش سؤال کردم، آن دو آن را نشناختند. و ذهبی گفت: از حدیث های سستی است که اسنادی برایش شناخته نمی شود، بلکه تاج الدّین سبکی گوید: شیخ ما حافظ ابوالحجّاج مزّی می گفت: هر حدیثی که در آن لفظ الحمیراء است، اصلی ندارد جز یک حدیث در نسائی که نیاز به این تأویل ندارد.» (2)و سخاوی گوید: « حدیث: بخشی از دینتان را از حمیراء بگیرید، استادمان در نقل ابن حاجب و از املای او گوید: برایش اسنادی نمی شناسم... و حافظ عمادالدّین نیز چنین آورده است.» (3)سیوطی گوید: « حدیث: بخشی از دینتان را از حمیراء بگیرید از آن اطّلاعی

۱- ۱) . قاری این را در «الموضوعات الکبری» آورده است/ ۱۹۰- ۱۹۱.

۲- ۲) . التقریر و التحبیر فی شرح التحریر /۳ ۹۹.

۳- ۳) . المقاصد الحسنه/ ۱۹۸.

پیدا نکردم. و حافظ عمادالدّین ابن کثیر در نقل حدیث های مختصر ابن الحاجب گوید: آن حدیث جداً ناشناخته ای است بلکه حدیث منکری است که از استادمان حافظ ابوالحجّاج مزی درباره اش سؤال کردم، پس آن را نشناخت و گفت: تا الآن سندی برایش نیافتم. و استادمان ذهبی گفت: از حدیث های سستی است که اسنادی برایش شناخته نمی شود. تمام شد. لیکن در «الفردوس» از حدیث انس آورده است: یک سوم دینتان را از خانه ی عایشه بگیرید. و اسنادی برایش ذکر نکرده است.» (۱)نیز این چنین گفته اند: ابن دبیع زبیدی در «تمییز الطیّب من الخبیث» و فتنی در «تذکره الموضوعات» و قاری در «الموضوعات» و «المرقاه» و شوکانی در «الفوائد المجموعه فی الأحادیث الموضوعه» و نظام الدّین در «الصبح الصادق - شرح المنار» و عبدالعلی در «فواتح الرحموت فی شرح مسلّم الثبوت»... و دیگرانی از پیشوایان حدیث و رجال و اصول...

نگاهی به دلالت حدیث «خذوا عن الحمیراء»

حدیث مورد ادّعا دلالت مطابقی بر دانش عایشه بر یک چهارم دین می کند، امّا حدیث «أنا مدینه العلم و علی بابها» دلالت دارد بر: احاطه حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام بر تمام دانش های مدینه العلم و بر اعلمیت مطلقه ی ایشان حتّی از پیامبران و فرستادگان - جز پیامبرمان صلی الله علیه و آله و سلم و بر عصمت ایشان... و معنی حدیث مورد ادّعا کجا و معنی این حدیث متواتر معلوم کجا؟

نگاهی به سند و دلالت حدیث «اقتدا»

امّا حدیث «اقتدا کنید به آن دو نفری که...» نیز باطل است. امّا از نظر دلالت، به خاطر بیشتر وجوه ذکرشده در ابطال حدیث پیشین، و از نظر سند نیز، پیشتر

۱- ۱) . الدرر المنتثره/ ۷۹.

سخن ابن حزم درباره آن آمد، و در بخش «حدیث ثقلین» و بخش «حدیث طیر» به تفصیل در باره اش سخن گفتیم.

نگاهی به حدیث

«رضیت لکم...»

و امّا حدیث «برای شما آن چه را که ابن ام عبد پسندید، پسندیدم» یعنی عبداللّه بن مسعود، پس پاسخ در استدلال به آن، همان پاسخ در استدلال به دو حدیث پیشین است...جز این که دلالت بر فضیلتی برای ابن مسعود ندارد، بلکه سخنی است که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در اتّفاقی که رخداد فرموده است. حاکم نقل کرده گوید:

«ما را خبر داد ابوالفضل حسن بن یعقوب بن یوسف العدل، از محمّدبن عبدالوهّاب العبدی، از جعفربن عون، از مسعودی، از جعفربن عمروبن حریث از پدرش که گفت:

پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به عبداللّه بن مسعود فرمود: بخوان. گفت: من بخوانم در حالی که بر شما نازل شده است؟ فرمود: من دوست دارم از غیر خودم آن را بشنوم. گفت: سوره ی نساء را آغاز کرد تا رسید به «فکیف إذا جئنا من کلّ أمّةٍ بشهید و جئنا بک علی هؤلاء شهیداً» (۱) پس رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم اندوهگین شد و عبداللّه خودداری کرد.

رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به او فرمود: سخن بگو.

در آغاز سخنش خداوند را سپاس گفت و او را ستود و بر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم درود فرستاد و شهادت حق را بر زبان جاری کرد و گفت: به پروردگاری خداوند و به اسلام به عنوان دین راضی شدیم و برای شما راضی شدم آن چه خداوند و رسولش راضی شد.

رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: برای شما آن چه را که ابن ام عبد پسندید، پسندیدم.

این حدیث صحیح الاسناد است ولی شیخین آن را نقل نکردند.» (۲)از این گذشته، در بخش «حدیث ثقلین» درباره ی این حدیث بحث کرده ایم به آن جا مراجعه کنید.

۱- ۱) .نساء /۴۱.

۲- ۲) . المستدرک علی الصحیحین ۳/ ۳۱۹.

و خلاصه، آن چه ولی اللّه دهلوی آورده است چیز قابل ذکری در برابر حدیث «أنا مدینه العلم و علی بابها» نمی باشد؛ نه از نظر سند و نه از نظر دلالت و هر آن چه ذکر کرده، فقط تعصّبی نفرت انگیز و سرسختی آشکاری است...

۱۶- با سخن اورنگ آبادی درباره ی این حدیث

اشاره

قمرالدّین اورنگ آبادی در کتابش «نورالکریمتین» گوید: « حدیث: أنا مدینه العلم و علی بابها و سدّوا کلَّ خوخه إلّاخوخه ابی بکر و سدّوا کلّ خوخه إلّاخوخه علیّ ، اشاره به کلیّت این خانه و درهایش دارد، لیکن اضافه ی دَر به علی ممکن است که اضافه ی بیانیّه باشد، چون علی خودش یک دَر است، همان گونه که عمر در حدیث حذیفه خود یک دَر بود و در حدیث: أنا مدینه العلم ، اشاره به کالایی است که در خانه ی نبوّت می باشد که دانش است، امّا پول ها و کالاهای دیگر در آن جا نیست. و این عدم و فقدان پول ها و کالاها حقیقت فقر است. و از این رو فرمود: پیامبران دینار و درهمی به ارث نمی گذارند جز این که دانش را به ارث نهادند؛ هر کس آن را دریافت کرد، بهره ی بسیاری دریافت کرده است...»

این سخن از چند وجه باطل و بیهوده است:

اوّل: اگر آن طور که او مدّعی است، حدیث مدینه العلم اشاره به کلیت آن خانه داشته باشد، لازم می آید که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم خانه ای کلّی برای نبوّت باشد و از اهل بیت نبوّت نباشد ولیکن به این لازمه - با این که با خواسته اش منافات دارد هیچ یک از مسلمانان ملتزم نمی شود، چون از اهل بیت نبوّت بودن ایشان صلی الله علیه و آله و سلم از امور مسلم ضروری است و اگر نبوّت در خانه ای شکل گیرد بی تردید او و خانواده اش در آن خانه است.

دوم: این که حدیث اشاره به درهای خانه دارد... دانستید که این حدیث ایما و اشاره ای نیست بلکه تصریحی صریح است به این که حضرت امام علی علیه السلام تنها باب مدینه العلم است و این شهر را درهای متعددی نیست جز ائمّه ی اطهار علیهم السلام که در عین تعدّد و کثرت، یگانگی در آنان متحقق است.

نگاهی به حدیث خوخه

سوم: حدیث خوخه که آن را ذکر کرده، حدیثی ساختگی است، واضع آن را برای مقابله با حدیث بستن درها که در حق پدر ائمّه طاهرین وارد شده، ساخته است... و برای توضیح و بیان بیشتر نخست آن را از «صحیح بخاری» نقل کرده، سپس درباره ی سندش صحبت می کنیم.

بخاری گوید: «ما را حدیث کرد عبداللّه بن محمّد جعفی، از وهب بن جریر، از پدرش، از یعلی بن حکیم، از عکرمه، از ابن عبّاس که گفت: پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در مرضی که بر اثر آن درگذشت بیرون آمد در حالی که سرش را با پارچه ای بسته بود، پس بر منبر نشست و حمد و ثنای الهی گفت سپس فرمود: کسی از مردم نیست که بیشتر از ابوبکربن ابوقحافه با جان و مالش بر منّت داشته باشد، و اگر از مردم دوستی می گزیدم، ابوبکر را به دوستی می گرفتم ولی دوستی اسلام افضل است، هر دریچه ای (خوخه ای) از این مسجد را ببندید جز دریچه ی ابوبکر.» (1)« ما را حدیث کرد اسماعیل بن عبداللّه، از مالک، از ابونضر مولی عمربن عبیداللّه، از عبید یعنی ابن حنین، از ابوسعید خدری که گفت:

رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بر منبر نشست و فرمود: خداوند بنده ای را مخیّر کرد بین این که هرچه از زیبایی های دنیا می خواهد به او بدهد یا اینکه آن چه را نزد خودش است برگزیند، پس آن چه نزد اوست را برگزید. ابوبکر گریست و گفت: پدران و مادرانمان فدای تو باد. از او تعجّب کردیم و مردم گفتند: به این پیرمرد بنگرید رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم از بنده ای خبر می دهد که خداوند او را مخیّر کرده است میان این که از زیبایی های دنیا به او بدهد، یا از آن چه نزد اوست. در حالی که او می گوید: پدران و مادرانمان به فدای تو باد. پس رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: کسی که در هم نشینی و مالش بر من منّت نهاد ابوبکر است، و اگر دوستی از امّتم برمی گزیدم ابوبکر را برمی گزیدم؛ به دوستی اسلام. دریچه ای از مسجد جز دریچه ی ابوبکر باقی گذاشته

ص:۹۳۱

۱- ۱) . صحیح بخاری: باب الخوخه و الممّر فی المسجد ۱/ ۲۶۰.

نشود.» (۱)

شرح حال جریربن حازم

در طریق نخست جریربن حـازم است که افزون بر دیگر بزرگـان، بخاری هم او را نکوهش کرده است، ذهبی گویـد: «جریربن حازم ثقه و پیشواست، پیش از مرگش تغییر کرد، پس پسرش وهب او را مخفی کرد، حدیث نگفت تا این که درگذشت.

ابن معین گفت: او در نقل از قتاده ضـعیف است. و بخاری گفت: چه بسا که اشـتباه می کند.» (۲)و ذهبی گوید: « یحیی قطان گفت: جریر در حـدیث ضـبع می گفت: از جابر از عمر، بعـداً آن را از جابر قرار داد که از رسول خدا درباره ی ضـبع پرسـیده شد. فرمود:

از شکار است. و در این باره دروغ ساخت که اگر مُحرم آن را کُشت یک قوچ بدهد.

ابن جریـج از او به نقـل از عبـداللّه پیروی کرد، و به طور کلّی جریر از قتـاده حـدیث هـای منکری نقل کرده است. عبـداللّه بن احمـد گفت: از یحیی درباره ی جریربن حازم پرسـیدم، گفت: مشـکلی نـدارد. گفتم: او از قتاده از انس منکرهایی حدیث می کنـد! گفت: او در نقـل از قتـاده ضـعیف است.» گفت: «بخـاری گفت: چه بسـا که در چیزی اشـتباه می کنـد.» (۳)و ابن حجر گفت: «عبـداللّه بن احمـد گفت: از ابن معین درباره ی او پرسـیدم گفت: مشـکلی نـدارد. گفتم: آیا او از قتاده از انس حدیث های منکری نقل می کند؟ گفت: چیزی نیست او در نقل از قتاده ضعیف است.»

«و ابن عـدی گفت: ایّوب سـختیانی و لیث بن سـعد از او حـدیث نقل کردنـد و حـدیث های زیادی از مشایـخ خود دارد، و او حدیثش راست و در آن صالح است جز در روایتش از قتاده که از او چیزهایی روایت می کند که غیر از او آن ها را روایت

۱- ۱) . صحیح بخاری باب هجره النّبی و أصحابه الی المدینه /۵ ۱۳۸.

۲- ۲) . المغنی فی الضعفاء /۱ ۱۲۹.

۳- ۳) . میزان الاعتدال /۱ ۳۹۳.

نمی کند.»

«و مهنا از احمد گوید: جریر اشتباه بسیار دارد. ابن حیان در «الثقات» گوید: او اشتباه می کرد چون آن چه حدیث می کرد بیشتر از حافظه اش بود.»

« ساجی گفت: بسیار راستگوست، حدیث هایی نقل کرد که در آنها دچار اشتباه شده و مقلوب (۱) بود. حسین از اثرم مرا حدیث کرد که گفت: احمد گفت:

جریربن حازم با وهم در مصر حدیث کرد و حفظ نمی کرد و حدیث کرد مرا عبداللّه بن خراش، از صالح، از علی بن مدینی که گفت: به یحیی بن سعید گفتم:

ابوالأشهب برایت دوست داشتنی تر است یا جریربن حازم؟ گفت: چه نزدیک اند هر دو. لیکن جریر بزرگ تر بود، و در مواردی اشتباه می کرد، و در ابتدا حدیث ضبع را از جابر از عمر نقل می کرد، سپس آن را از جابر از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم قرار داد. گفت و حدیث کردم از عبداللّه بن احمد، از پدرم، از عفان که گفت: ابوجری نصربن طریف برای شفاعت از کسی نزد جریر رفت که با او صحبت کند جریر گفت: ما را حدیث کرد قتاده از انس که گفت: سر دسته ی شمشیر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم از نقره بود. ابوجری گفت: قتاده آن را برایمان حدیث نکرد جز از سعیدبن ابوالحسن. پدرم گفت: گفته، گفته ی ابوجری است و جریر خطا کرده است.»حسن بن علی حلوانی گفت: ما را حدیث کرد عفان از جریربن حازم که شنیدم ابوفروه می گفت مرا حدیث کرد همسایه ای که برای دادخواهی نزد شریح رفت، عفان گفت، بیش از یک نفر از أغصف برایم حدیث کردند که گفت: از جریر از این حدیث ابوفروه پرسیدم، گفت:

حسن بن عماره آن را برایم حدیث کرد.

و عقیلی از راه عفان آن را ذکر کرده و گفته است: جریربن حازم و حمادبن زید گرد آمدند، جریر شروع کرد به گفتن: شنیدم محمّد می گفت: شنیدم شریح می گفت، حماد به او گفت: ای ابوالنضر، محمّد از شریح.

و میمونی از احمد نقل کرد که گفت: حدیث او از قتاده غیر از حدیث دیگران

۱- ۱) .حدیث مقلوب حدیثی است که به دلیل خطای ذهنی راوی دو کلمه در آن جابجا شده است. (ویراستار)

بود. چیزهایی را باز می داشت و چیزهایی را اسناد می داد. سپس او را ستایش کرد و گفت: صالح است و دارای سنّت و فضل است.

و أزدی گفت: جریر راستگوست. از او در مصر حدیث هایی مقلوب نقل شد و حافظ نبود. رشدین و غیر او منکرهایی از او بر دوش گرفتند.

و یحیی حمانی او را به تدلیس نسبت داد.» (۱)

شرح حال عکرمه

و در سند آن «عکرمه ی خارجی» است که بدگویی ها از این مرد بسیار است:

ابن سعد در شرح حال او در کتاب «الطّبقات» گوید: «ما را خبر داد اسماعیل بن ابراهیم از ایوب که گفت: خبردار شدم از سعیدبن جبیر که گفت: اگر عکرمه از حدیث کردنش برای ایشان خودداری می کرد، به سوی او می شتافتند.»

«ما را خبر داد سلیمان بن حرب، از حمادبن زید، از ایوب که گفت: عکرمه گفت: آیا می بینی اینان که در پشت سرم مرا تکذیب می کنند، در برابرم مرا تکذیب نمی کنند؟ پس اگر روبرویم مرا تکذیب کنند به خداوند سوگند که واقعاً مرا تکذیب کرده اند. ما را خبر داد سلیمان بن حرب، از حمادبن زید که گفت: شخصی به ایوب گفت: ای ابوبکر! آیا عکرمه در محل اتّهام است؟ ساکت شد. سپس گفت: امّا من او را متّهم نمی کردم.»

«مرا خبر داد عفان بن مسلم، از حماد بن زید، از ایوب، از ابراهیم بن میسره، از طاووس که گفت: اگر این خدمتکار ابن عبّاس از خداوند پروا داشت و از حدیثش دست برمی داشت، به سوی او می شتافتند.»

«ما را خبر داد شبابهبن سوار، از ابوالطیّب موسی بن یسار، که گفت: عکرمه را دیدم که سوار بر الاغی از سمرقند می آمد، زیرش دو جوال یا دو خورجین بود که در آن حریر بود که فرماندار سمرقند به او جایزه داد و با او غلامی بود. گفت و از عکرمه

۱- ۱) . تهذیب التهذیب ۲ / ۶۰.

درسمرقند شنیدم - که به او گفته شد: چه چیزتو را به این سرزمین آورد؟- گفت: نیاز.»

مرا خبر داد شبابهبن سوار، از شعبه، از عمران بن حدیر که گفت: عکرمه را دیدم که عمامه اش سوراخ شده است، گفتم: می خواهی عمامه ام را به تو بدهم؟ گفت: ما جز از امیران نمی پذیریم.

ما را خبر داد عبدالوهاب بن عطاء عجلی از عمران بن حدیر که گفت: من و مردی نزد عکرمه رفتیم، دیدیم عمّامه ای پاره بر اوست، دوستم به او گفت: این عمّامه چیست؟ ما عمّامه ها داریم. عکرمه گفت: ما از مردم چیزی نمی گیریم، بلکه از امیران می گیریم. گفتم: انسان بر نفس خود بیناست. ساکت شد. گفتم: حسن گفت: ای فرزند آدم عملت برای تو سزاوارتر است. گفت: حسن راست گفت.»

«ما را خبر داد عبیداللّه بن موسی، از حسن بن صالح، از سماک که گفت: در دست عکرمه انگشتری از طلا دیدم.»

« ما را خبر داد محمّدبن عمر، از دختر عکرمه که گفت: عکرمه سال صد و پنج درگذشت در حالی که هشتاد سال داشت. ما را خبر داد محمّدبن عمر، از خالدبن قاسم بیاضی که گفت: عکرمه و کثیر عزه شاعر در یک روز سال صد و پنج درگذشتند. و دیدم که همه بر آن دو در یک جا بعد از ظهر در محل جنازه ها نماز خواندند. و مردم گفتند: امروز فقیه ترین و شاعرترین مردم مُردند. گفت: و غیر از خالدبن قاسم گفت: مردم از به هم پیوستنشان در مرگ با اختلاف عقیده شان تعجّب کردند، عکرمه چنین بود که مانند خوارج با یک نگاه، کسی را تکفیر می کرد، و کثیر عزّه شیعی بود که به رجعت ایمان داشت.

عکرمه از ابن عبّاس و ابوهریره و حسین بن علی و عایشه روایت کرد و ابونعیم فضل بن دکین گفت: عکرمه سال صد و هفت درگذشت و غیر از فضل بن دکین گفت:

سال صد و شش. ما را خبر داد مصعب بن عبداللّه بن مصعب بن ثابت زبیری که گفت:

عکرمه اعتقاد خوارج را داشت. یکی از والیان مدینه او را طلبید، نزد داوودبن حصین مخفی شد تا همانجا مُرد. گفتند: عکرمه دارای حدیث و علم بسیار بود و دریایی از دریاها بود، و به حدیثش احتجاج نمی شد و مردم درباره ی او سخن

می گفتند.» (۱)و ابن قتیبه گفت: «عکرمه مولی ابن عبّاس بنـده ابن عبّاس بود و ابن عبّاس درگذشت در حالی که عکرمه بنده بود. پس علی بن عبـداللّه بن عبّاس او را به خالـدبن یزیـدبن معـاویه به چهـارهزار دینار فروخت. عکرمه نزد علی آمـد و به او گفت:

برایت خیری نیست دانش پدرت را به چهار هزار دینار فروختی. پس از او خواست که فروش را فسخ کن. پس معامله را فسخ و او را آزاد کرد و با کنیه ی ابوعبداللّه خوانده می شد و جریر از یزیدبن ابوزیاد از عبداللّه بن حارث روایت کرد که گفت: بر علی بن عبداللّه عبّاس وارد شدم در حالی که عکرمه بر درِ مستراح بسته شده بود.

گفتم: به بنـده تـان چنین می کنیـد؟ گفت: این بر پـدرم دروغ می بنـدد. مرا حـدیث کرد ابن خلّال که گفت: شـنیدم یزیـدبن هارون می گویـد: عکرمه به بصـره آمـد، ایّوب و سـلیمان تیمی و یونس نزد او آمدنـد، در حالی که با آنان حدیث می گفت. صـدای غنایی شـنید، عکرمه گفت: ساکت شویـد. گوش داد. سـپس گفت: خداوند او را بکشد! خیلی خوب خواند! یا گفت: چه بسیار خوب آواز خواند! امّا سلیمان و یونس نزد او باز نگشتند و ایّوب نزد او بازگشت. یزید گفت: ایّوب کار خوبی کرد.

مرا حدیث کرد ریاشـی از اصمعی از نافع مدنی که گفت: کثیرِ شاعر و عکرمه در یک روز مُردند. ریاشی گفت: مرا ابن سلام حـدیث کرد کـه مردم دنبـال جنـازه ی کـثیر رفتنـد. و عکرمه اعتقـاد خـوارج را داشت، و یکی از والیـان او را طلبیـد، پس نزد داوودبن حصـین مخفی شـد تـا همان جا درگـذشت. و عکرمه به سال صـد و پنـج در سن هشـتادسالگی مُرد.» (۲)«و برد غلام اوست، به او گفت: ای برد! بـپرهیز از این که بر من دروغ ببنـدی آن گونه که عکرمه بر ابن عبّاس دروغ می بست، گفت: هر حدیثی که برد به تنهایی برایتان حدیث کرد و غریب بود، دروغ است.» (۳)

۱- ۱) . الطبقات، ابن سعد /۵ ۲۲۸- ۲۹۳.

۲- ۲) . المعارف شرح حال عکرمه/ ۲۵۸.

۳- ۳) . همان - شرح حال سعیدبن مسیّب/ ۲۴۸.

طبری در «ذیل المذیّل» گفت: «مرا حدیث کرد ضراربن محمّد بن اسماعیل، از اسماعیل، از ابراهیم بن سعد، از پدرش که گفت: سعیدبن مسیّب به غلامش، برد، می گفت: ای برد بر من دروغ مبند آن گونه که عکرمه بر ابن عبّاس دروغ می بندد. هر حدیثی که برد به تنهایی از من برایتان حدیث کرد و شما آن را نشناختید، آن دروغ است. ما را حدیث کرد ابن حمید، از جریر، از یزیدبن ابوزیاد، از عبدالله بن حارث که گفت: بر علی بن عبدالله بن عبّاس وارد شدم در حالی که عکرمه به درِ مستراح بسته شده بود، به او گفتم: این چرا چنین است؟ گفت: بر پدرم دروغ می بندد.»

«و دیگرانی که احتجاج به خبر عکرمه را درست نمی بینند گویند: از اخباری را که عکرمه روایت کرده است، انکار نکردیم؛ بلکه مذهبش را انکار کردیم. و گفتند:

او اعتقاد صفریه از خوارج را داشت، و آن اعتقاد را به ابن عبّاس نسبت داده است، و این دروغش بر ابن عبّاس بود.

و از مصعب زبیری حدیث کردم که گفت: عکرمه اعتقاد خوارج را داشت، یکی از والیان مدینه او را طلبید؛ نزد داوودبن حصین مخفی شد و همانجا مُرد.

و از یحیی بن معین آورده است که گفت: مالک بن انس عکرمه را یاد نکرده، تنها به این دلیل که اعتقاد صفریه را برگزیده بود.

در زمان مرگ عکرمه اختلاف کردند بعضی گفتند: سال ۱۰۵ درگذشت.

محمّدبن عمر آورده است که دختر عکرمه گفت که عکرمه سال ۱۰۵ درگذشت در حالی که هشتاد ساله بود. ابن عمر گفت: و مرا حدیث کرد خالدبن قاسم بیاضی و گفت: عکرمه و کثیر عزّه شاعر سال ۱۰۵ در یک روز مُردند. و دیدم که همگی بعدازظهر بر آن دو در جایگاه جنازه ها نماز خواندند. پس مردم گفتند:

امروز فقیه ترین مردم و شاعرترین مردم مُردند. گفت: و شخصی غیر از خالدبن قاسم گفت: و مردم از همزمانی مرگ و اختلاف عقیده شان تعجّب کردند. در مورد عکرمه

گمـان می رفت که به عقیـده ی خوارج قائـل بود و بـا نگاهی هر کسـی را تکفیر می کرد و کثیر شـیعی بود و به رجعت ایمان داشت.

حـدیث کرد مرا یحیی بن عثمـان بن صالـح سـهمی و گفت: ما را حـدیث کرد ابن بکیر، از دراوردی که گفت: عکرمه و کثیر عزهِ شاعر در یک روز در مدینه مُردند و جز زنگی ها جنازه ی آن دو را حمل نکردند.

و ابو نعیم فضل بن دکین گفت: عکرمه در سال ۱۰۷ مُرد.

و از یحیی بن معین روایت شده که گفت: عکرمه سال ۱۰۵ مُرد.

عکرمه گردشگر در شهرها بود، به بصره رفت و مردمش از او شنیدند و به کوفه رفت و بسیاری از مردمش از او حمل کردند، و به یمن رفت و بسیاری از مردمش در آن جا از او نوشتند و به مغرب رفت و گروهی از مردمش در آن جا از او شنیدند، و به مشرق رفت و در آن جا از او نوشتند.

مرا حدیث کرد یحیی بن عثمان بن صالح، از نعیم بن حماد، از عبد المؤمن بن خالد حنفی که گفت: عکرمه در خراسان نزد ما آمد. به او گفتم: چه چیز تو را به سرزمین ما آورد؟ گفت: آمدم از دینارها و درهم های فرمانداران شما بگیرم.

امّا ابوتمیله از عبدالعزیزبن ابورواد روایت کرد که گفت: به عکرمه گفتم:

حرمین را ترک کردی و به خراسان آمدی؟ گفت: وادار به کسب برای دخترانم شدم.

امّا مرگش در مدینه ی رسول خدا بود.»

و در تفسـیر: «وَ لَآمُرَنَّهُمْ فَلَیُغَیِّرُنَّ خَلْقَ اللّهِ » (۱)گویـد: «ما را حـدیث کرد ابن وکیع، از پدرش، از عبدالجباربن ورد، از قاسم بن ابوبزه که گفت: مجاهد به من گفت: درباره ی آن از عکرمه بپرس «و لآمرنّهم فلیغیّرن خلق اللّه» پس از او پرسیدم، گفت: اخته کردن. مجاهد گفت: او را چه می شود؟ خداوند لعنتش کند! به خداوند سوگند او می داند که غیر از اخته کردن است. سپس گفت: از او بپرس. از او پرسیدم، عکرمه گفت: آیا فرموده ی خداوند تبارک و تعالی را نشنیده ای: «فِطْرَتَ اللّهِ الَّتِی فَطَرَ النّاسَ عَلَیْهـا لا تَبْـدِیلَ لِخَلْقِ اللّهِ » ؟ گفت: (لـدین اللّه) برای دین خداونـد. برای مجاهـد نقل کردم گفت: او را چه می شود خـداوند رسوایش کند.»

«مرا حدیث کرد مثنی، از مسلم بن ابراهیم، از هارون نحوی، از مطر وراق که

۱- ۱) . نساء ۱۱۹/.

گفت: گفته ی عکرمه در فرموده اش «فَلَيُغَيِّرُنَّ خَلْقَ اللّهِ » را به مجاهد گفتم. گفت: دروغ گفت «وَ لَآمُرَنَّهُمْ فَلَيُغَيِّرُنَّ خَلْقَ اللّهِ » یعنی: (دین اللّه) دین خداوند.»

و زمخشری در تفسیر این آیه (۱) در «کشاف» گوید: «به حسن گفته شد: عکرمه می گوید آن اخته کردن است. گفت: عکرمه دروغ گفت، آن دین خداوند است.»

و شهرستانی گفت: «مذهب ها را به پایان ببریم با نامبردن بزرگان خوارج از متقدّمین: عکرمه، و ابوهارون عبدی، و ابوالشعثاء، و اسماعیل بن سمیع.» (۲)و یاقوت در شرح حال عکرمه گوید: «بنا بر آن چه به خط صولی از کتاب بلاذری خواندم در سال صد و پنج، و گفته شد صد و شش مرد؛ در حالی که سنّش هشتاد سال بود. و مرگ او و مرگ کثیر عزّه ی شاعر در یک روز بود. پس آن دو را گذاشتند و بر آنان نماز خواندند. و کثیر شیعی بود و عکرمه اعتقاد خوارج را داشت.

حاکم ابوعبداللّه محمّدبن عبداللّه ابن بیع، در تاریخ نیشابور او را یاد کرده است.»

«و قاضی ابوبکر محمّدبن جعابی در کتاب «الموالی» از ابن کلبی آورده است که گفت: و عکرمه در مغرب هلاک شد در حالی که وارد اعتقاد حروریه ی خوارج شده بود، پس در مغرب مردم را به حروری شدن دعوت می کرد.

ابوعلی اهوازی گفت: وقتی عبداللّه بن عبّاس درگذشت، عکرمه بنده ای مملوک بود. علی بن عبداللّه بن عبّاس او را به خالدبن یزیدبن معاویه به چهارهزار دینار فروخت. عکرمه نزد علی آمد و به او گفت: تو را خیری نیست. آیا دانش پدرت را می فروشی؟ پس از خالد خواست که معامله را به هم زند و او را آزاد کرد. واو اعتقاد خوارج را داشت و به شنیدن غناء تمایل داشت. و درباره اش گفته شد: او به اربابش دروغ می بست. واللّه اعلم.

و عبداللّه بن حارث گفت: بر علیّ بن عبداللّه بن عباس وارد شدم در حالی که عکرمه به در مستراح بسته شده بود. گفتم: این کار را با غلامتان می کنید؟ گفت: این بر پدرم دروغ می بندد.

۱- ۱) . النساء/ ۱۱۹.

۲- ۲) . الملل و النحل /۱ ۱۲۳.

ابن مسیّب به غلامش گفت: بر من دروغ مبند آن گونه که عکرمه بر ابن عبّاس دروغ بست.

و یزیدبن هارون گفت: عکرمه غلام ابن عبّاس به بصره آمد ایّوب سختیانی و سلیمان تیمی و یونس بن عبید نزد او رفتند، در حالی که برایشان حدیث می گفت ناگاه آوازی شنید. عکرمه گفت: ساکت شوید؛ گوش فرا داد. سپس گفت: خداوند او را بکشد که خیلی خوب خواند. یا گفت: چه بسیار خوب بود آن چه که گفت. امّا سلیمان و یونس نزد او بازنگشتند، و ایّوب نزد او بازگشت. یزیدبن هارون گفت:

ایّوب خوب کرد.

ریاشی از اصمعی، از نافع مدنی نقل کرد که گفت: کثیر شاعر و عکرمه در یک روز مُردند. ریاشی گفت: ابن سلام ما را حدیث کرد که: بیشتر مردم دنبال جنازه ی کثیر بودند، چون عکرمه اعتقاد خوارج را داشت، و یکی از والیان او را طلبید. نزد داوودبن حصین مخفی شد تا همانجا به سال صد و هفت مُرد در دوران هشام بن عبدالملک، و آن روز هشتاد ساله بود.»

« حمادبن زائده، ما را حدیث کرد از عثمان بن مره که گفت: به قاسم گفتم:

عکرمه غلام ابن عبّاس گفت: ما را حدیث کرد ابن عبّاس که: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم از قیرفروش و قیراندود و قرع و سبوی چرب و کوزه فروش نهی فرمود.

پس گفت: ای پسر برادرم عکرمه بسیار دروغ گوست صبح حدیثی می گوید و شب خلاف آن را می گوید.

یحیی بن بکاء گفت: شنیدم ابن عمر به نافع می گوید: از خداوند بترس - وای بر تو ای نافع - بر من دروغ مبند آن گونه که عکرمه بر ابن عبّاس دروغ می بست.

یزیدبن زنّاد گفت بر علی بن عبداللّه بن عبّاس وارد شدم در حالی که عکرمه به درِ مستراح بسته شده بود. گفتم: او چرا چنین است؟ گفت: بر پدرم دروغ می بندد.» (۱)

۱- ۱) . معجم الأدباء /۱۲ ۱۸۱.

نووی در شرح حال او گوید: «محمّدبن سعد گفت: او دانش بسیار داشت و دریایی از دریاها بود، به حدیث او احتجاج نمی شود، و مردم در باره اش بد می گویند.» (1)و ابن خلکان گفت: «مردم درباره اش بد گفتند چون اعتقاد خوارج را داشت.»

گفت: «عبداللّه بن ابوحارث گفت: بر علی بن عبداللّه بن عبّاس وارد شدم در حالی که عکرمه بر دَر مستراح بسته شده بود. گفتم: به غلامتان چنین می کنید؟ گفت: او بر پدرم دروغ می بندد.» (2)و مزی در شرح حال او گوید: «بشربن مفضل از عبداللّه بن عثمان بن خثیم نقل کرد که گفت: من و عبداللّه بن سعید از عکرمه درباره ی این آیه پرسیدیم: «وَ النَّخْلَ باسِقاتٍ لَها طَلْعٌ نَضِيدٌ» گفت: گردآمدن شیر در آن مانند گرد آمدن شیر زنان هنگام زایمانشان است. گفت: پس نزد سعیدبن جبیر بازگشتم و آن را برایش بازگو کردم گفت: دروغ گفت، بُسوق (باسق بودن) یعنی طولانی بودن آن.

و اسرائیل از عبدالکریم جزری از عکرمه نقل کرد که او از اجاره ی زمین کراهت داشت. گفت: آن را برای سعیدبن جبیر نقل کردم، گفت: عکرمه دروغ گفت:

شنیدم ابن عبّاس گفت: بهترین کاری که انجام دهید اجاره ی سالانه زمین بدون زرع است.

و مسلم بن ابراهیم به نقل از صلت بن دینار ابوشعیب مجنون گفت: از محمّدبن سیرین درباره ی عکرمه پرسیدم گفت: ناراحت نمی شوم که از اهل بهشت باشد، ولیکن دروغ گوست.

ص:941

1- 1) . تهذیب الأسماء و اللغات /1 341.

2- 2) . تهذیب الأسماء و اللغات /1 341.

و عامر از صلت بن دینار نقل می کند که گفت: به محمّدبن سیرین گفتم: عکرمه ما را آزار می دهد و چیزهایی که دوست نداریم به گوشمان می خواند. سخنی گفت که در آن نرمی بود: از خداوند درخواست می کنم که او را بمیراند و ما را از دست او راحت کند.»

و وهب بن خالد گفت: شنیدم یحیی بن سعید انصاری و ایّوب از عکرمه نام بردند. یحیی گفت: بسیار دروغگو بود.

و ابوبکر اسماعیلی از هشام بن عبداللّه بن عکرمه ی مخزومی نقل کرد که گفت:

شنیدم ابن ابی ذیب می گفت: عکرمه غلام ابن عبّاس را دیدم که غیر ثقه بود.

و ابراهیم بن منذر حزامی نقل کرد از معین بن عیسی و مطرف بن عبداللّه مدنی و محمّدبن ضحاک که گفتند: مالک عکرمه را ثقه نمی دانست و دستور می داد که از او چیزی گرفته نشود.

و ابوبکربن ابوخیثمه گفت: در کتاب علی بن مدینی دیدم که شنیدم یحیی بن سعید می گفت: برایم حدیث کردند به خداوند سوگند از ایّوب که برایش عکرمه را یاد کردند که نماز را خوب نمی خواند. ایّوب گفت: آیا نماز می خواند؟

و فضل بن موسی نقل کرد از رشدین بن کریب که گفت: دیدم که ایستاده بازی نرد را برپا داشت.

احمدبن سلیمان از اسماعیل بن علیه نقل کرد که: ایّوب، عکرمه را یاد کرد و گفت: کم عقل بود.

سعید گفت: عکرمه حدیث را نقل می کرد سپس با خود می گفت اگر این چنین باشد.

احمد گفت: از داناترین مردم بود ولیکن اعتقاد خوارج را داشت، و جایی را نگذاشت جز این که به آن جا رفت و صفریه عقیده خود را از عکرمه گرفتند؛ زیرا مدّتی نزد آنان بود.

حاکم ابواحمد گفت: بزرگان پیشین به حدیثش احتجاج کردند، لیکن بعضی از متأخّرین حدیث او را از محدوده ی صحاح بیرون کردند. و مصعب بن عبداللّه زبیری گفت: نظر خوارج را داشت، یکی از والیان مدینه او را طلبید، نزد داوودبن حصین مخفی شد تا این که مُرد.

و ابوداوود سنجی، از اصمعی، از ابوزناد نقل کرد و گفت: کثیر و عکرمه غلام ابن عبّاس، در یک روز مُردند. گفت: شخصی غیر از اصمعی مرا خبر داد که مردم

جنازه ی کثیر را تشییع کردند و جنازه ی عکرمه را رها کردند.

و یحیی بن بکیر، به نقل از دراوردی گفت: آنان را جز سیاهان شهر تشییع نکردند.

از علی بن مدینی نقل شده که گفت: شنیدم یکی از مدنی ها می گفت: جنازه ی او و جنازه ی کثیر عزه در یک روز به درِ مسجد رسید، پس کسی از مردم مسجد به سوی آن نرفت و از این رو مالک از او روایت نکرد.

واقدی گفت: کسی غیر از خالدبن قاسم گفت: مردم از همزمانی مرگ و اختلاف در باورشان تعجّب کردند. عکرمه همچون خوارج بود که با یک نگاه شخصی راتکفیر می کردند، و کثیر شیعی بود و به رجعت ایمان داشت.» (1)ذهبی در شرح حال او گفت: «حمادبن زید گفت: به ایّوب گفته شد: آیا عکرمه متّهم می شد؟ لحظه ای ساکت شد سپس گفت: امّا من او را متّهم نمی کنم.

عفان گفت ما را حدیث کرد وهب که گفت: یحیی بن سعید انصاری و ایوب را دیدم. از عکرمه یاد کردند، یحیی گفت: دروغ گوست، ایّوب گفت: او دروغ گو نبود.

جریربن یزید به نقل از ابوزیاد، از عبداللّه بن حارث گفت: بر علی بن عبداللّه وارد شدم، عکرمه در بندی بر دَرِ مستراح بود، به او گفتم: آیا از خداوند نمی ترسی؟ گفت: این خبیث بر پدرم دروغ می بندد.

و از ابن مسیّب روایت می شود که عکرمه را تکذیب کرد.

حصیب بن ناصح از خالدبن خداش ما را حدیث کرد و گفت: حمادبن زید را در آخرین روز زندگی اش، دیدم؛ گفت: حدیثی را برایتان نقل می کنم که هرگز برای کسی نقل نکرده ام، چون کراهت دارم خداوند را ملاقات کنم در حالی که آن را نقل نکرده باشم: شنیدم ایوب از عکرمه حدیث می کند و گفت: جز این نیست که خداوند متشابه قرآن را فرو فرستاد تا به آن گمراه کند. گفتم: چه عبارت زشت و خبیثی است! بلکه آن را فرو فرستاد تا به آن هدایت کند و فاسقان را گمراه نماید.

۱- ۱) . تهذیب الکمال ۲۰/ ۲۶۴.

فطربن خلیفه گوید: و به عطا گفتم: عکرمه می گوید، ابن عبّاس گفت: تقدیر بر این جاری شده که باید روی کفش مسح کشید. گفت: عکرمه دروغ گفت: شنیدم ابن عبّاس می گوید: مسح کشیدن بر دو کفش اشکالی ندارد هر چند که در غائط رفته باشد. عطا گفت: به خداوند سوگند بعضی از آنان معتقد است که مسح کردن بر دو پا جایز است.

ابراهیم بن میسره به نقل از طاووس گوید: اگر بنده ی ابن عبّاس از خداوند پرهیز می کرد و از حدیثش باز می ایستاد، به سوی او می شتافتند.

مسلم بن ابراهیم به نقل از صلت ابوشعیب گفت: از محمّدبن سیرین درباره ی عکرمه پرسیدم، گفت: ناراحت نمی شوم که از اهل بهشت باشد ولیکن او دروغ گوست.

ابن عیینه به نقل از ایّوب گوید: نزد عکرمه رفتیم، حدیث کرد و گفت: آیا حَسن شما هم مانند این، نیکوست؟

ابراهیم بن منذر گفت ما را حدیث کرد هشام بن عبداللّه مخزومی و گفت:

شنیدم ابن ابوذئب می گوید: عکرمه را دیدم و ثقه نبود.

محمّدبن سعد گفت: عکرمه دارای علم و حدیث بسیار بود، دریایی از دریاها بود و به حدیثش احتجاج نمی شود و مردم درباره اش سخن می گویند.»

«و مطرف بن عبداللّه گفت: شنیدم مالک از نام بردن عکرمه اکراه داشت و اعتقاد به روایت از او نداشت.

احمدبن حنبل گفت: ندانستم که مالک چیزی برای عکرمه حدیث کرده باشد مگر درباره ی مردی که پیش از زیارت با همسرش همبستر شود. آن را از ثور از عکرمه روایت کرد.

احمدبن ابوخیثمه گفت: در کتاب علیّ بن مدینی دیدم که نوشته بود شنیدم یحیی بن سعید می گوید: - به خدا سوگند از ایوب مرا حدیث کردند که به او گفتند که عکرمه نماز را خوب نمی خواند، ایوب گفت: آیا نماز می خواند؟

فضل سینانی به نقل از مردی گفت: عکرمه را در حال بازی نرد دیدم.

یزیدبن هارون گفت: عکرمه به بصره آمد، ایوب و یونس و سلیمان تیمی نزد او رفتند. صدای غنایی به گوشش رسید. گفت: ساکت شوید. سپس گفت: خداوند او را بکشد، چه خوب خواند. امّا یونس و سلیمان تیمی نزد او بازنگشتند.

عمروبن خالد در مصر گفت: ما را حدیث کرد خلادبن سلیمان حضرمی از خالدبن ابوعمران که گفت: در مغرب بودیم و عکرمه در زمان حج نزد ما بود، او گفت: دوست داشتم حربه ای در دستم بود تا با آن همه کسانی را که در موسم حج حاضر بودند، بزنم.

ابن مدینی به نقل ازیعقوب حضرمی ازجدش نقل کردکه گفت:عکرمه بردَرِ مسجدایستاد وگفت: هرآنکه درمسجد است،کافر است. او اعتقاد أباضیّه را داشت.

یحیی بن بکیر گفت: عکرمه به مصر آمد در حالی که می خواست به مغرب رود. خوارجی که در مغرب هستند از او گرفته اند.

ابن مدینی گفت: اعتقاد نجده حروری را داشت. مصعب زبیری گفت: عکرمه اعتقاد خوارج را داشت. گفت: و ادّعا کرد که ابن عبّاس بر اعتقاد خوارج بود.

خالدبن نزار گفت: ما را حدیث کرد عمربن قیس از عطابن ابورباح که گفت:

عکرمه از فرقه ی اباضیه بود.

ابوطالب گفت: شنیدم احمدبن حنبل می گوید: عکرمه از داناترین مردم بود ولی اعتقاد صفریه را داشت و جایی را نگذاشت جز این که به آن جا رفت: خراسان و شام و یمن و مصر و افریقا. پیش امیران می رفت و جایزه هایشان را طلب می کرد. و به جند نزد طاووس رفت که ناقه ای به او داد.

مصعب زبیری گفت: عکرمه اعتقاد خوارج را داشت، والی مدینه او را طلبید، در مدینه نزد داوودبن حصین مخفی شد تا همان جا مُرد. و سلیمان بن معبد سنجی روایت کرد و گفت: عکرمه و کثیر عزّه در یک روز مُردند. مردم جنازه ی کثیر را تشییع و جنازه ی عکرمه را رها کردند.

و عبدالعزیز دراوردی گفت: عکرمه و کثیر عزّه در یک روز مُردند. جز سیاهان مدینه آن دو را تشییع نکردند.

ص:۹۴۵

اسماعیل بن ابواویس از مالک از پدرش نقل کرد که گفت: بعدازظهر که جنازه ی عکرمه غلام ابن عبّاس و کثیر عزه را آوردند، نشنیدم کسی از اهل مسجد به سوی آن دو رود.

گروهی گفتند: سال صد و پنج مُرد. و هیثم و دیگران گفتند: سال صد و شش و گروهی گفتند: سال صد و هفت.

مسیّب به غلامش، برد، گفت: بر من دروغ مگو آن گونه که عکرمه بر ابن عبّاس دروغ بست.

و این از ابن عمر هم نقل می شود که به نافع چنین گفت. و سنیدبن داوود در تفسیرش آن را صحیح ندانست.

ما را حدیث کرد عبادبن عباد از عاصم احول از عکرمه، درباره ی مردی که به غلامش گفت: اگر یک صد تازیانه بر تو نزنم، زنم مطلقه است. گفت: غلامش را تازیانه نمی زند و همسرش را طلاق نمی دهد. این از قدم های شیطان است. آن را در تفسیر «لا تَتَّبِعُوا خُطُواتِ الشَّیْطانِ » آورده است.» (۱)و در کتاب «المغنی فی الضعفاء» گوید: «عکرمه غلام ابن عبّاس: از ظرف های دانش بود، انتقادات وارد بر او به جهت عقیده اش بود نه به خاطر علمش؛ به داشتن اعتقاد خوارج متّهم شد، چندین نفر او را ثقه دانستند. امّا مجاهد و ابن سیرین و مالک او را تکذیب کردند. واللّه اعلم. و بخاری او را معتمد دانست، امّا مسلم مقرون با شخص دیگری و نه به تنهایی از او روایت کرد.» (۲)و در کتاب «تذکرهالحفّاظ» گوید: «درباره اش گفته اند که بر اعتقاد خوارج است، و از این رو مالک و مسلم از او دوری می کردند.»

گفت: «طاووس گفت: اگر بنده ی ابن عبّاس از خداوند می ترسید و از بعضی حدیث هایش خودداری می کرد، به سوی او می شتافتند.» (۳)

۱- ۱) . میزان الاعتدال /۳ ۹۳- ۹۷.

۲- ۲) . المغنی /۲ ۴۳۸.

۳- ۳) . تذکرهالحفّاظ /۱ ۹۵.

ابن حجر در شرح حال او گوید: «حمادبن زید از أيّوب نقل کرد که عکرمه گفت: آیا اینان که در پشت سر مرا تکذیب می کنند، در روبرویم نیز مرا تکذیب می کنند؟ اگر روبرویم مرا تکذیب کنند به خداوند سوگند که مرا واقعاً تکذیب کرده اند.

و ابن لهیعه به نقل از ابوالأسود گوید که گفت: عکرمه کم عقل و سبک بود. اگر حدیثی را از دو نفر شنیده بود، اگر پرسیده می شد، از یک نفر حدیث می کرد، سپس بار دیگر از او پرسیده می شد، از دومی حدیث می کرد. پس می گفتند: چه بسیار دروغ گوست.

ابن لهیعه گفت: نزد نجده حروری رفت و شش ماه پیش او ماند، سپس نزد ابن عبّاس آمد و بر او سلام کرد، ابن عبّاس گفت: خبیث آمد. او بنابر اعتقاد نجده حدیث می گفت.

و ابن لهیعه به نقل از ابوالأسود گوید: اوّلین کسی بود که برای مردم مغرب اعتقاد صفریه را به وجود آورد.

و یعقوب بن سفیان گفت: شنیدم ابن بکیر می گوید: عکرمه به مصر آمد و می خواست به مغرب برود، به این خانه وارد شد، آنگاه به سوی مغرب رفت، پس خوارجی که در مغرب هستند، (اعتقادشان را) از او گرفتند.

و علی بن مدینی گفت: عکرمه اعتقاد نجده را داشت.

و یحیی بن معین گفت: مالك بن انس، عکرمه را نام نبرده است؛ فقط به خاطر اینکه عکرمه معتقد به مذهب صفریه بود.

و عطا گفت: از فرقه ی اباضیه بود.

و جوزجانی گفت: به احمد گفتم: عکرمه از اباضی ها بود؟ گفت: گفته می شود: او از فرقه ی صفریه بود.

و خلادبن سلیمان به نقل از خالدبن ابوعمران گوید: عکرمه زمان حج در افریقا بر ما وارد شد. گفت: دوست داشتم امروز در مراسم حج بودم و حربه ای به دست داشتم و با آن به چپ و راست می زدم. گفت: از آن روز مردم افریقا او را ترک کردند.

و مصعب زبیری گفت: عکرمه مذهب خوارج را داشت و ادّعا کرد که مولایش هم، چنان بود.

و ابوخلف خراز به نقل از یحیی بکاء گفت: شنیدم ابن عمر به نافع می گوید:

از خدا بترس. وای بر تو ای نافع و بر من دروغ مبند؛ آن گونه که عکرمه بر ابن عبّاس دروغ بست.

و ابراهیم بن سعد از پدرش از سعیدبن مسیّب نقل کرد که گفت: او به غلامش بُرد می گفت: ای بُرد بر من دروغ مبند آن گونه که عکرمه بر ابن عبّاس دروغ می بندد.

و اسحاق بن عیسی طباع گفت: از مالک بن انس پرسیدم: آیا شنیده ای که ابن عمر به نافع گفت: بر من دروغ مبند آن گونه که عکرمه بر ابن عبّاس دروغ می بست؟ گفت: نه، لیکن به من رسید که سعیدبن مسیّب آن را به غلامش بُرد گفته است.

و جریربن عبدالحمید به نقل از یزیدبن ابو زیادگفت: بر علی بن عبداللّه بن عبّاس وارد شدم در حالی که عکرمه بر درِ مستراح بسته شده بود. گفتم: چرا چنین است؟ گفت: او بر پدرم دروغ می بندد. و هشام بن سعد به نقل از عطاء خراسانی گوید، به سعیدبن مسیّب گفتم: عکرمه ادّعا می کند رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم با میمونه ازدواج کرد در حالی که محرم بود. گفت: هر دو خبیث گفتند.

و شعبه به نقل از عمروبن مره گفت: شخصی از سعیدبن مسیّب درباره ی آیه ای از قرآن پرسید. گفت: درباره قرآن از من مپرس. درباره ی آن از کسی بپرس که گمان می کند چیزی از آن بر او پوشیده نیست. یعنی عکرمه.

و فطربن خلیفه گوید: به عطا گفتم: عکرمه می گوید کتاب از مسح بر کفش ها منع کرده است. گفت: عکرمه دروغ گفت، شنیدم ابن عبّاس می گفت: بر کفش ها مسح کن هر چند از مستراح بیرون آمده باشی.

اسرائیل به نقل از عبدالکریم جزری گفت: عکرمه اجاره کردن زمین را دوست نمی داشت. گفت: آن را برای سعیدبن جبیر نقل کردم گفت: عکرمه دروغ

گفت، شنیدم ابن عبّاس می گفت: بهترین کاری که انجام می دهید اجاره سالانه زمین بدون زرع است.

وهیب بن خالد از یحیی بن سعید انصاری نقل کرد که گفت: او دروغ گو بود.

ابراهیم بن منذر به نقل از معن بن عیسی و دیگران نقل کرد که گفت: مالک عکرمه را ثقه نمی دانست و دستور می داد از او برنگیرند.

دوری به نقل از ابن معین گفت: مالک از عکرمه اکراه داشت. گفتم: از مردی، از او روایت کرد. گفت: آری چیز اندکی.

ربیع به نقل از شافعی نقل می کند که او یعنی مالک بن انس نسبت به عکرمه بدفکر است. گفت: برای کسی جائز نمی دانم که حدیث او را بپذیرد.

حنبل بن اسحاق به نقل از احمدبن حنبل گوید: عکرمه - یعنی ابن خالد مخزومی از عکرمه غلام ابن عبّاس، ثقه تر است.

ابوعبداللّه گفت: حدیث عکرمه مضطرب است که از او مختلف نقل می شود و نمی دانم.

ابن علیّه گوید: ایّوب او را نام برد و گفت: کم عقل بود.

اعمش به نقل از ابراهیم گوید: عکرمه را ملاقات کردم از او درباره ی «الْبَطْشَةَ الْکُبْری » پرسیدم. گفت: روز قیامت. گفتم: عبداللّه می گفت: روز بدر. کسی که بعد از آن از او پرسید به من خبر داد که گفت: روز بدر است.

عبّاس بن حمادبن زائده و روح بن عباده به نقل از عثمان بن مرّه گوید: به قاسم گفتم: عکرمه غلام ابن عبّاس چنین و چنان گفت. گفت: ای پسر برادرم، عکرمه دروغ گوست. صبح حدیثی می گوید و شب مخالف آن را می گوید.

قاسم بن معن بن عبدالرّحمان گفت: پدرم از عبدالرّحمان مرا حدیث کرد که گفت: عکرمه حدیثی گفت و گفت: شنیدم ابن عبّاس چنین و چنان می گفت. گفت:

گفتم: ای غلام دوات را بیاور. گفت: تو را شادمان کرد؟ گفتم: آری. گفت: می خواهی آن را بنویسی؟ گفتم: آری. گفت: آن را با نظر خودم گفتم.

ابراهیم بن میسره به نقل از طاووس گفت: اگر غلام ابن عبّاس از خدا می ترسید

و از حدیثش خودداری می کرد، به سوی او می شتافتند.»

« حاکم ابواحمد گفت: پیشوایان پیشین به حدیث او احتجاج کردند ولی بعضی از متأخّرین حدیث او را از محدوده ی صحاح بیرون کردند.

مصعب زبیری گفت: معتقد به مذهب خوارج بود، یکی از والیان مدینه او را طلبید، نزد داوودبن حصین مخفی شد تا همان جا مُرد.

بخاری و یعقوب بن سفیان به نقل از علی بن مدینی نقل کردند که گفت: سال ۱۰۴ در مدینه مُرد. یعقوب به نقل از علی افزود: کسی او را حمل نکرد و چهار نفر را برایش کرایه کردند. و شنیدم یکی از مردم مدینه می گفت: جنازه ی او و جنازه ی کثیر عزه یک روز به در مسجد رسید. کسی به سویش نیامد. گفت: مردم جنازه ی کثیر را تشییع و عکرمه را رها کردند.

از احمد نیز چنین نقل شد ولیکن گفت: و بر جنازه ی عکرمه و کثیر کسی حاضر نشد.

دراوردی مانند قبلی گفت، لیکن گفت: جز سیاهان آن دو را تشییع نکردند و از این رو مالک از او روایت نکرد.

مالک بن انس به نقل از پدرش مانند آن را نقل کرد ولیکن گفت: نشنیدم کسی از اهل مسجد برای تشییع آن دو از جای خود برخیزد.

ابوداوود سنجی به نقل از اصمعی از ابن ابوزناد گفت: کثیر و عکرمه در یک روز مُردند، کسی غیر از اصمعی مرا خبر داد، [گفت: مردم جنازه ی کثیر را تشییع کردند و جنازه ی عکرمه را رها کردند.]

عمروبن علی و چند نفر دیگر گفتند سال ۱۰۵ مُرد.

واقدی گفت: دخترش ام داوود برایم گفت که سال ۱۰۵ درگذشت در حالی که هشتاد ساله بود.

ابوعمر نابینا و هیثم بن عدی گفتند: سال ۱۰۴ درگذشت.

عثمان بن ابوشیبه و چندین نفر گفتند: سال ۱۰۷ درگذشت. و گفته شد: او سال ۱۱۵ درگذشت و این توهّمی است.

گویم: اسماعیلی در «المدخل» نقل کرد که عکرمه نزد ایوب یاد شد و این که نماز را خوب انجام نمی دهد، ایّوب گفت: مگر نماز می خواند؟

از هشام بن عبداللّه مخزومی نقل شده: شنیدم ابن ابوذیب می گفت: عکرمه ثقه نبود و من او را دیدم.

به نقل از مطرف: مالک ذکر عکرمه را نمی پسندید و عقیده به روایت از او نداشت.

جریربن حازم از ایوب نقل کرد که گفت: نزد عکرمه می رفتیم، او سوگند می خورد که برایمان حدیث نگوید؛ امّا ما به سوگند او امیدی نداشتیم. مردی این مطلب را به او گفت، پاسخ داد: حدیث گفتن من برای شما کفاره ی آن است.» (1)عینی گفت: «هفتم: در صحیح، گروهی هستند که بعضی از متقدّمین آنان را جرح کرده اند. و این حمل شده بر اینکه جرح آنان به شرط او ثابت نشده است. و عیب ثابت نمی شود مگر اینکه علّت آن نزد عموم تفسیر و تبیین شود. و ابن صلاح مثال آن را عکرمه دانسته، و اسماعیل بن ابواویس، و عاصم بن علی و عمروبن مرزوق، و دیگران. گفت: مسلم به سویدبن سعید احتجاج کرد و به گروهی از آنان که طعن درباره شان شهرت یافت، گفت: و این امر دلالت دارد بر این که آنان عقیده داشتند که جرح پذیرفته نمی شود مگر اینکه علّتش تفسیر شود.

گویم: جرح درباره ی آنان تفسیر شده است. امّا درباره ی عکرمه، ابن عمر به نافع گفت: بر من دروغ مبند آن گونه که عکرمه بر ابن عبّاس دروغ می بست. و مجاهد و ابن سیرین و مالک او را تکذیب کردند. و احمد گفت: مذهب خوارج صفریه را داشت. و ابن مدینی گفت: مذهب نجده را داشت. و گفته می شود: مذهب سیف را داشت و جمهور او را ثقه دانسته و به او احتجاج کردند و شاید که او مبلّغ صفریه نبود.» (2)سیوطی در «الأوائل» گوید: نخستین کسی که در مغرب به مذهب صفریه

ص:951

1- 1) . تهذیب التهذیب /7 234.

2- 2) . عمدهالقاری - المقدمات /1 8.

قائل شد، عکرمه غلام ابن عبّاس بود. ابن عساکر از نقل ابن لهیعه از ابوالأسود نقل کرد.»

عبدالحق دهلوی در «رجال المشکاه» در شرح حال عکرمه گوید: «گفته شد:

او بر مذهب خوارج بود، و آن را به ابن عبّاس نیز نسبت می داد. و ابن عمر به نافع گفت: از خداوند بترس و بر من دروغ مبند آن گونه که عکرمه بر ابن عبّاس دروغ بست.» گفت: «قاسم گفت: عکرمه دروغ گوست، صبح حدیث می گوید و شب فراموش می کند. و طاووس گفت: اگر غلام ابن عبّاس از خدا می ترسید و از حدیثش خودداری می کرد، به سوی او می شتافتند.»

شرح حال اسماعیل بن اُویس

و در طریق دوم اسماعیل بن عبداللّه اصبحی معروف به ابن ابی اویس» می باشد که پسر خواهر مالک است. و عیب ها و نکوهش های این مرد بر کسی که در کتاب های رجال اهل سنّت نظری بیفکند، پوشیده نمی ماند. نسائی در کتاب «الضعفاء» گوید: «اسماعیل بن ابی اویس ضعیف است.» (1) ذهبی گوید: «ابن عدی گفت که احمدبن ابویحیی گفت: «شنیدم ابن معین می گوید: او و پدرش حدیث می دزدند. و دولابی در «الضعفاء» گوید: شنیدم نضربن سلمه مروزی می گفت:

دروغ گوست، مسائل ابن وهب را از مالک حدیث می کرد. و عقیلی گفت: اسامه ی بصری برایم نقل کرد که شنیدم یحیی بن معین می گفت: اسماعیل بن ابواویس چهار فلس می ارزد. گفتم: ابن عدی سه حدیث دنبال هم نقل کرد سپس گفت: از دایی خود مالک عجیب و غریب هایی روایت کرد که هیچ کس درباره ی آن ها از او پیروی نمی کند.» (2)و در «الکاشف» گفت: «اسماعیل بن عبداللّه بن اویس اصبحی، از دایی اش

ص:۹۵۲

۱- ۱) . «الضعفاء» از نسائی - المجموع فی الضعفاء و المتروکین/ ۵۴.

۲- ۲) . میزان الاعتدال /۱ ۲۲۲.

مالک و پدرش و برادرش ابوبکر عبدالحمید و سلمهبن وردان نقل می کرد و از او خ م و اسماعیل قاضی و علی بغوی و افراد دیگری نقل کردند که ابوحاتم گفت: فرد دارای غفلتی است که در جایگاه راستی قرار دارد. و نسائی او را تضعیف کرده است. سال ۲۲۶ مُرد.» (۱)ابن حجر عسقلانی گفت: «ابن ابوخیثمه به نقل از او (یعنی از ابن معین) گفت، راستگو، با عقلی ضعیف، برای آن کار ساخته نشده است. یعنی او حدیث را نیکو نمی داند و نمی تواند آن را ادا کند یا از غیر از نوشته اش بخواند.»

معاویهبن صالح به نقل از او گفت: او و پدرش هر دو ضعیف هستند. و عبدالوهاب بن عصمه از احمدبن ابویحیی از ابن معین نقل کرد و گفت: ابن ابواویس و پدرش حدیث می دزدند.

و ابراهیم بن جنید از یحیی نقل کرد که: دیوانه است و دروغ می گوید و جایگاهی ندارد.

و ابوحاتم گفت: جایگاهش راستی است و دارای غفلت بود.

و نسائی گفت: ضعیف است.

و در جای دیگری گفت: ثقه نیست.

و لالکائی گفت: نسائی در سخن گفتن بر ضدّ او مبالغه کرد تا منجر به ترکش شود و شاید برایش چیزی آشکار شد که برای دیگری آشکار نشد. چون کلام همه ی آنان به ضعف او باز می گردد.

و ابن عدی گفت: از دایی اش حدیث های عجیب و غریبی روایت کرد که احدی درباره ی آن ها از او متابعت نمی کند.

و دولابی در «الضعفاء» گفت: شنیدم نضربن سلمه مروزی می گفت: ابن اویس دروغ گوست از مالک مسائل ابن وهب را حدیث می کرد.

و عقیلی در «الضعفاء» گفت: ما را حدیث کرد اسامه رفاف بصری که شنیدم

۱- ۱) . الکاشف /۱ ۱۲۵.

یحیی بن معین می گفت: ابن اویس دو فلس می ارزد.

و دارقطنی گفت: در صحیح او را برنمی گزینم.»

«و ابن ابوخیثمه از عبداللّه بن عبیداللّه عباسی والی یمن حکایت کرده که اسماعیل از بازرگانی بیست دینار رشوه گرفت تا که پیراهن پنجاه دیناری را به امیر یک صد دینار فروخت.

و اسماعیل در «المدخل» از او یاد کرد و گفت: به اندازه ای به سبک عقلی و بی خردی نسبت داده می شد که از ذکرش کراهت دارم.

گفت: و بعضی ها گفتند: به احترام سنّت از او دوری کردیم.

و ابن حزم در «المحلی» گوید که ابوالفتح ازدی گفت: سیف بن محمّد برایم نقل کرد که ابن ابی اویس حدیث وضع می کرد و بر عبداللّه بن عمر از ابوبکربن محمد خواندم: عبدالرّحمان بن مکی با نوشته خبر داد که مرا خبر داد حافظ ابوطاهر سلفی، از ابوغالب محمّدبن حسن بن احمد بقلانی، از حافظ ابوبکر احمدبن محمّدبن غالب برقانی، از ابوالحسن دارقطنی که گفت: محمّدبن موسی هاشمی که یکی از پیشوایان است و نسائی بیش از فرزند خود به او احترام می گذاشت - از ابوعبدالرّحمان نقل کرد که گفت: سلمهبن شبیب برایم حکایت کرد و گفت: به چه چیز ابوعبدالرّحمان متوقّف شد. پس از آن همواره با او مدارا می کردم تا داستان را برایم حکایت کند تا این که گفت: سلمهبن شبیب به من گفت:

شنیدم اسماعیل بن ابی اویس گفت: چه بسا برای مردم مدینه حدیث وضع می کردم هنگامی در مطلبی میان خودشان اختلاف پیدا می کردند.

برقانی گفت: به دارقطنی گفتم: چه کسی این را از از محمّدبن موسی برایت حکایت کرد؟ گفت: وزیر، آن را از نوشته اش نوشتم و بر او خواندم. منظورش وزیر حافظ، جلیل جعفربن خنزابه بود.

گویم:این همان نکته ای است که برای نسائی ازاوروشن شد؛ درنتیجه از حدیثش دوری کرد. ودرباره اش مطلقاً قائل شد که اوثقه نیست. وشاید این کردار اسماعیل در جوانی اش بوده وسپس اصلاح شده باشد.امّادرباره بخاری ومسلم

گمان نمی رودکه حدیثی ازاونقل کرده باشند؛ مگرحدیث صحیحی که افراد ثقه دیگر هم آن را نقل کرده باشند. و آن را در مقدمه ی شرحم بر بخاری توضیح دادم.

واللّه اعلم.» (۱)گویم: و آن چه ابن حجر اخیراً آورده است که گوید: «شاید این کردار اسماعیل در جوانی اش بوده و سپس اصلاح شده باشد.» احتمالی است که اگر پذیرفته شود جایی برای عیب جویی از یک راوی از راویان باقی نمی گذارد و گفته اش: و امّا درباره بخاری و مسلم گمان نمی رود که حدیثی از او نقل کرده باشند؛ مگر حدیث صحیحی که افراد ثقه دیگر هم آن را نقل کرده باشند.» گمانی است که از حق بی نیاز نمی کند. و چیزی از واقعیت و حقیقت را تغییر نمی دهد، و امّا گفته اش «آن را در مقدمه ی شرحم بر بخاری توضیح دادم» این نص گفته ی او در آن جا است:

« اسماعیل بن ابی اویس عبداللّه بن عبداللّه ابن اویس بن مالک بن عامر اصبحی، پسر خواهر مالک بن انس، دو شیخ به او احتجاج کردند جز این که آن دو از حدیث او بسیار نقل نکردند. و بخاری آن چه را که او تنها آورده است نقل نکرده است جز دو حدیث. امّا مسلم کمتر از بخاری از او نقل کرده است، و بقیه جز نسائی از او نقل کرده اند و او مطلقاً قائل به ضعف او شده است. و از سلمهبن شبیب چیزهایی روایت شده که موجب راندن روایتش می گردد و سخن ابن معین درباره ی او مختلف است، یک بار گفته: ضعیف است و یک بار گفته: او و پدرش حدیث می دُزدیدند. و ابوحاتم گفت که جایگاهش راستی است و مغفّل بود. و احمد حنبل گفت: مشکلی ندارد و دارقطنی گفت: در صحیح او را برنمی گزینم. گویم: و در مناقب بخاری به سند صحیح روایت شدیم که اسماعیل اصولش را برای او نقل کرد و به او اجازه داد که از آن برگزیند و به او تعلیم دهد که کدام ها را روایت کند و از غیر آن ها روی برگرداند و این مطلب اشعار دارد بر اینکه آن چه بخاری از او نقل کرده از حدیث های صحیح اوست، چون از اصولش آن ها را نوشته است و بنابراین جز به حدیث هایی که در صحیح آمده است احتجاج نمی شود؛ به سبب قدحی که نسائی

ص:۹۵۵

۱- ۱) . تهذیب التهذیب /۱ ۲۷۱.

و دیگران در مورد او کرده اند، مگر این که شخص دیگری در نقل آن حدیث با او مشارکت داشته باشد تا بدان سبب اعتبار یابد.» (۱)و تو می بینی که در این عبارت ها بسیاری از سخنان جرح در مورد این مرد را ذکر نکرده است که خود در شرح حال او در «تهذیب التهذیب» آورده است... بلکه در آن چه آورده روش اجمال را برگزیده به منظور حمایت از بخاری و دفاع از کتابش تا جایی که ممکن است. و امّا ادّعای این که «آن چه بخاری از او نقل کرده از حدیث های صحیح اوست چون آن ها را از اصولش آن را نوشته است» و شاید که منظور از گفته اش: «توضیح دادم...» - پاسخ به آن چنین است: این مطلب مسلّم نیست و اگر هم مسلّم شد سودی ندارد، چون این مرد افزون بر ضعیف بودن عقلش و درهم گوئی اش و دروغش... خود به ساختن حدیث اعتراف می کند... پس وقتی این مرد خودش به جعل حدیث اعتراف می کند، چگونه می توان به خبرها حتی اصولش اطمینان پیدا کرد و آن ها را مورد اطمینان دانست؟... و از این رو می بینی که ابن حجر در پایان گوید: «به چیزی از حدیث هایش جز آن چه در صحیح آمده است احتجاج نمی شود...» و این فقط حسن ظن به بخاری و فعل اوست؛ نه چیز دیگر.

و عینی در مقدمه ی هفتم گوید: «امّا اسماعیل بن ابی اویس، خود بر ضدّ خویش اقرار به حدیث سازی نموده آن گونه که نسانی از سلمهبن شعیب (شبیب) از او نقل کرده است و ابن معین گفت: دو فلس هم نمی ارزد. او و پدرش حدیث می دزدیدند و نضربن سلمه ی مروزی در آن چه دولابی از او نقل کرده گوید: دروغ گو است. مسائلی از ابن وهب را از مالک حدیث می کرد.»

مالک بن انس

و در طریق دوم «مالک بن انس» است که دارای عیب های بسیار بزرگی است، و بزرگ ترین آن ها: دشمنی با امیرالمؤمنین علیه السلام و خاندان طاهرین ایشان است. و مشروح تمام آن در «استقصاء الإفحام» آمده است، هر کس که خواهد، به آن مراجعه

۱- ۱) . مقدّمه فتح الباری: ۳۸۸.

کند... همه ی این مطالب نسبت به سند این حدیث است.

امّا متن و دلالتش ضعیف تر و سست تر است و اگر خواستار بیان آن باشید به کتاب «شوارق النصوص» مراجعه کنید، در آن جا چیزهایی است که بیننده ی خردمند را مبهوت می کند و از آن سخت در شگفت می افتد.

تحریف بخاری در حدیث خوخه و ضعف اسنادهایش

همچنین یکی از خبرگان اهل سنّت در ساختن و جعل حدیث، به جعل «خوخه» برای ابوبکر بسنده نمی کند و آن را به لفظ «باب» تبدیل کرده است تا به گمانش معارضه با حدیث «أنا مدینه العلم و علی بابها» تمام شود... آیا نمی بینید که بخاری بعد از روایت حدیث «خوخه» تحت عنوان «باب الخوخه و الممرّ فی المسجد» از ابن عباس در کتاب «الصلاه»، در کتاب المناقب گوید: «باب فرموده ی پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم : سدّوا الابواب الا باب ابی بکر. آن را ابن عبّاس از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم نقل کرد.»

و شارحان آن متوجّه این تحریف شدند، تلاش کردند که آن را اصلاح کنند گفتند: که نقل به معنی است، ابن حجر گفت: نویسنده آن را در کتاب الصلاه آورده است با لفظ: «سدّوا عنّی کلّ خوخه»: هر دریچه ای را بر من ببندید، پس گویی آن را نقل به معنی کرده است.» (1)و عینی گفت: «این را بخاری در کتاب الصلاه با این لفظ آورده است: هر دریچه ای در مسجد را بر من ببندید؛ لذا این حدیث در این جا نقل به معنی است و لفظ آن در کتاب الصلاه در باب الخوخه و الممرّ فی المسجد آمده است.» (2)و بر شما پوشیده نمی ماند آن چه در این تأویل است. نخست: این که منافات دارد با مبالغه ها و اغراق گویی ها که اولیای بخاری دارند درباره ی احتیاط او در نقل و ملتزم بودنش به نقل لفظهای حدیث ها همان گونه که هست بدون هر تصرّفی، و بر بیننده ی کلمات و پیگیر لغزش های آنان هم پوشیده نمی ماند. دوم این که:

۱- ۱) . فتح الباری ۱/ ۴۴۲.

۲- ۲) . عمدهالقاری ۴/ ۲۴۵.

دستکاری بخاری در زمره نقل به معنی قرار نمی گیرد؛ زیرا فرق میان «دریچه» و «در» (خوخه و باب) حتی برای کودکان و زنان روشن است؛ چه رسد به مردان خردمند!

و همان گونه که بخاری لفظ حدیث را از ابن عبّاس تحریف کرد، هم چنین آن را به نقل از ابوسعید خدری هم تحریف کرده است. را در «باب هجرهالنبی و اصحابه الی المدینه» با لفظ «خوخه» از ابوسعید نقل می کند. امّا همان حدیث را در مناقب ابوبکر در «باب فرموده ی پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم »: سدّوا الابواب الا باب ابی بکر آورده که لفظ «باب» را به جای «الخوخه» وضع کرده و این متن سخن اوست:

« ما را حدیث کرد عبداللّه بن محمّد، از ابوعامر، از فلیح، از سالم ابونضر از بسربن سعید، از ابوسعید خدری که گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم مردم را مورد خطاب قرار داد و فرمود: خداوند بنده ای را میان دنیا و آن چه نزد خود اوست، مخیّر کرد، پس آن بنده، آن چه را که نزد خداوند است برگزید. آنگاه ابوبکر گریست. از گریه اش تعجّب کردیم در حالی که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم خبر می داد از بنده ای که چنان اختیار کرده است و رسول خدا خود آن اختیارکننده بود، و ابوبکر داناترین ما بود.

رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: ابوبکر از کسانی است که در هم نشینی و مالش بیشترین منّت را بر من نهاد. و اگر قرار باشد دوستی بسیار نزدیک غیر از پروردگارم برگیرم، ابوبکر است، به برادری در اسلام و مودّت آن. دری در مسجد باقی نماند مگر این که بسته شود جز باب ابوبکر.» (۱)شرح کنندگان صحیح، نهایت تلاش خود را به کار بردند تا این تحریف بسیار زشت را به راویان حدیث نسبت دهند و این که بخاری خودش از آن مبرّاست...

لیکن حقیقت مطلب بر اهل پژوهش پوشیده نمی ماند، هرچند که شرح کنندگان برای مخفی داشتن و تلبیس آن تلاش کنند...

از این گذشته این سند نیز مانند دو سند پیشین مورد قدح قرار گرفته است؛ زیرا «فلیح بن سلیمان» در سلسله ی نقل کنندگانش قرار دارد. نسائی در «الضعفاء»

۱- ۱) . صحیح بخاری - مناقب ابوبکر /۵ ۶۲.

گوید: «فلیح بن سلیمان، قوی نیست، مدنی است.»

و ذهبی گفت: «فلیح بن سلیمان عدوی مدنی است... ابن معین و ابوحاتم و نسائی گفتند: قوی نیست. سال ۱۶۸ مُرد.» (۱)و در «المغنی» در شرح حال او گفت: «ابن معین و ابوحاتم و نسائی گفتند:

قوی نیست.» (۲)و در «المغنی» در شرح حال محمّدبن طلحهبن مصرف گفت:

«عبدالله بن احمد گفت: شنیدم ابن معین می گفت: از حدیث سه نفر پرهیز می شود:

محمّدبن طلحهبن مصرف، و ایوب بن عتبه، و فلیح بن سیمان، به ابن معین گفتم: این را از که شنیدی؟ گفت: از ابوکامل مظفربن مدرک.» (۳)و ذهبی در «المیزان» گوید: «فلیح بن سلیمان مدنی یکی از علمای بزرگ است از نافع و زهری و عده ای دیگر نقل می کند. در صحیحین به او احتجاج کرده اند.»

و ابن معین و ابوحاتم و نسائی گفتند: قوی نیست. و ابوحاتم گفت:

معاویه بن صالح می گفت: یحیی بن معین می گفت: فلیح بن سلیمان ثقه نیست و نه پسرش. سپس ابوحاتم گوید: ابن معین بر محمّدبن فلیح حمله می کرد و عثمان بن سعید از یحیی روایت می کند که گفت: ضعیف است چه نزدیک به ابواویس است.

و عبّاس از یحیی روایت کرد که گفت: به او احتجاج نمی شود. و عبداللّه بن احمد گفت: شنیدم ابن معین می گوید: سه نفرند که از حدیثشان پرهیز می شود:

محمّدبن طلحهبن مصرف، و ایوب بن عتبه، و فلیح بن سلیمان، به او گفتم: این را از چه کسی شنیدی؟ گفت: از مظفربن مدرک و این مقام را از او می گرفتم. مظفر همان ابوکامل از حافظان بغداد از طبقه ی عفّان است.

و معاویه بن صالح از یحیی روایت کرد که گفت: فلیح ضعیف است. و ساجی گفت: توهّم می کرد؛ هر چند که از اهل راستی بود. و سخت ترین چیزی که به او نسبت داده شد آنی است که از ابن معین به نقل از ابوکامل گفته شده: ما او را متّهم

۱- ۱) . الکاشف ۲/ ۳۸۷.

۲- ۲) . المغنی فی الضعفاء ۲/ ۵۱۶.

۳- ۳) . المغنی فی الضعفاء ۲/ ۵۹۵.

می کردیم چون درباره اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم بد می گفت.

گفتم: ابوعبدالّله بخاری نسبت به فلیح در چندین حدیث اعتماد کرده است مانند حدیث: إنّ فی الجنّه مائه درجه. و حدیث: هل فیکم أحد لم یقارف اللیله. و حدیث: إذا سجد أمکن جبهته و أنفه من الارض. ترمذی آن را صحیح دانست. و حدیث: یخالف الطریق یوم العید.

سعیدبن منصور خبر داد از فلیح از ابوطواله از سعیدبن یسار، از ابوهریره که گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: هر که دانشی آموخت که به وسیله ی آن می توان وجه خدا را خواست، اگر آن را جز برای دست یابی به عرضی از عرض های دنیا به کار نبرد، بوی بهشت را نمی یابد.

و ابوداوود گفت: به فلیح احتجاج نمی شود.

و دارقطنی گفت: درباره اش اختلاف دارند ولی مشکلی ندارد.

گویم: سال صد و شصت و هشت مُرد.» (۱)و ابن حجر گفت: «عثمان دارمی به نقل از ابن معین گوید: چه بسیار نزدیک است به ابواویس.

و دوری به نقل از ابن معین گوید: قوی نیست و به حدیثش احتجاج نمی شود و او پایین تر از دراوردی می باشد.

و ابوحاتم گفت: قوی نیست.

و آجری گفت: به ابوداوود گفتم: آیا این خبر به تو رسیده است که بدن یحیی بن سعید از حدیث های فلیح می لرزید؟ گفت: از یحیی بن معین به من رسید که گفت: ابوکامل مظفربن مدرک درباره ی فلیح سخن می گفت. ابوکامل گفت: آن ها می دیدند که او درباره رجال زهری بد می گفت. ابوداوود گفت: و این خطاست، او درباره رجال مالک بد می گفت.

و آجری می گفت: به ابوداوود گفتم: ابن معین گوید: به حدیث های

۱- ۱) . میزان الاعتدال ۳/ ۳۶۵.

عاصم بن عبیداللّه، ابن عقیل، و فلیح احتجاج نمی شود. گفت: راست گفت.

و نسائی گفت: ضعیف است.

و مره گفت: قوی نیست و حاکم ابواحمد گفت: نزد آنان متین نیست. و دارقطنی گفت: درباره اش اختلاف می کنند در حالی که مشکلی ندارد.

و ابن ابوشیبه گفت: علیّ بن مدینی گفت: فلیح و برادرش عبدالحمید ضعیف هستند و برقی به نقل از ابن معین گفت: ضعیف است، حدیثش را می نویسند و خواستار آنند.

و ساجی گفت: او از اهل راستی است ولی توهّم می کند. و رملی به نقل از داوود گفت: ارزشی ندارد.

و طبری گفت: منصور او را بر صدقه ها گمارد چون او سفارش حسن بن حسن را به آنان کرده بود، هنگامی که محمّدبن عبداللّه بن حسن را طلب کرد.

و ابن قطان گفت: سخت ترین چیزی که به او نسبت داده شد چیزی است که از یحیی بن معین از ابوکامل روایت شده که گفت: او را متّهم می کردیم چون در مورد یاران پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم بد می گفت، این را چنین ذکر کرد ابن قطان در کتاب البیان خود و این از تصحیف های بسیار زشتی است که برایش رخداد. و درست آنی است که پیشتر آمد. سپس او را مانند آن چه ابن قطان در رجال بخاری برای ساجی آورده است دیدم و توهّم از اوست.» (1)و ابن حجر گفت: «بخاری و اصحاب سنن به او احتجاج کرده اند، و مسلم فقط یک حدیث از او روایت کرده و آن حدیث افک است. و یحیی بن معین و نسائی و ابوداوود او را ضعیف دانسته اند و ساجی گفت: او از اهل راستی است ولی توهّم می کرد. و دارقطنی گفت: درباره اش اختلاف می کنند در حالی که مشکلی ندارد. و ابن عدی گفت: او حدیث های صالح و مستقیم و شگفتی هایی دارد. او نزد من مشکلی ندارد.

۱- ۱) . تهذیب التهذیب /۸ ۲۷۲.

گویم: بخاری بر او اعتماد نمی کند آن گونه که بر مالک و ابن عیینه و هم ردیفان آنان می کند و حدیث هایی از او نقل کرده که بیشتر آن ها در متابعات (۱) و برخی در رقائق (۲) است.» (۳)و از شگفتی هاست که: بخاری این روایت مسند به ابوسعید خدری را با این تحریف می آورد، منظورم عوض کردن لفظ «خوخه» با لفظ «باب» در کتاب «الصلاه»، باب الخوخه و الممّر فی المسجد است که این متن عبارت اوست: «ما را حدیث کرد محمّدبن سنان که گفت: ما را حدیث کرد فلیح، از ابوالنضر، از عبیدبن حنین، از بسربن سعید، از ابوسعید خدری که گفت: پیامبر سخنرانی کرد و فرمود: خداوند سبحان مخیّر کرد بنده ای را...» (۴)و این سند نیز قدح شده است: چون شامل «فلیح بن سلیمان» است، که او را شناختید، و چون ظاهرش روایت: «عبیدبن حنین» از «بسربن سعید» است که این اشتباه واضحی است و از این رو اولیای بخاری برای اصلاح آن از راه های مختلفی به پا خواسته اند و شایسته تر آن بود که به ناتوانی خود به اصلاح آن اعتراف کنند.

ابن حجر در مقدمه ی «فتح الباری» در سخنی درباره ی حدیث هایی که حافظان درباره ی آن ها بر بخاری اعتراض کرده اند، گوید: «حدیث چهارم: بخاری در باب «الخوخه و الممّر فی المسجد» گفت: ما را حدیث کرد محمّدبن سنان...» دارقطنی گفت: این سیاق غیر محفوظ است و درباره ی آن اختلاف شده در مورد فلیح پس محمّدبن سنان آن را چنین روایت کرد و معافی بن سلیمان حرانی از او پیروی کرد و سعیدبن منصور، و یونس بن محمّد مؤدّب و ابوداوود طیالسی آن را از فلیح از ابوالنضر، از عبیدبن حنین و بسربن سعید و همگی از ابوسعید روایت کردند.

گویم: مسلم آن را از سعید، و ابوبکربن ابوشیبه، از یونس، و ابن حبّان در

۱- ۱) .متابعه میان دو حدیث یعنی دو حدیثی که موافق یکدیگرند و توسّط دو راوی نقل شده اند. (ویراستار)

۲- ۲) .رقائق مجموعه احادیثی است که در سلوک و وعظ وارد شده است. (ویراستار)

۳- ۳) . مقدمه فتح الباری/ ۴۳۵.

۴- ۴) . صحیح بخاری کتاب الصلاه /۱ ۲۶۰.

صحیحش از حدیث طیالسی نقل کرده اند. و ابوعامر عقدی، از فلیح، از ابوالنضر، از بسربن سعید، از ابوسعید روایت کرده است. و از عبیدبن حنین نامی نبرده است، بخاری آن را در مناقب ابوبکر نقل کرد، پس این سه وجه گوناگون است. امّا روایت ابوعامر را می توان به روایت سعیدبن منصور برگرداند؛ بدین گونه که در آن بسنده کرده است به یکی از دو استاد ابونضر بدون دیگری، و مالک آن را از ابوالنضر، از هر دو استاد روایت کرده است. قعنبی در «الموطأ» از او آن را حدیث کرده و گروهی از مالک نویسنده «الموطأ» در نقل آن از او پیروی کردند. و نیز بخاری آن را نقل کرد از ابن اویس از مالک در «الهجره» لیکن در آن تنها به عبیدبن حنین بسنده کرد، امّا روایت محمّدبن سنان توهم است، چون او بسربن سعید را استاد عبیدبن حنین قرار داد در حالی که او رفیق او در روایت حدیث است. و ممکن است که «واو» پیش از گفته اش «از بسر» افتاده باشد. و بخاری به این مطلب تصریح می کند در روایتی که ابوعلی بن سکنِ حافظ در «زوائده فی الصحیح» روایت کرده و گفته است: ما را خبر داد فربری که گفت: بخاری گفت: این چنین محمّدبن سنان آن را از فلیح روایت کرد، در حالی که آن از عبیدبن حنین و از بسربن سعید است. یعنی با واو عطف و بخاری آن را آشکار کرده است به اینکه بر استادش «واو» از این سیاق ساقط شده است. و این که از این ساقطشدن این توهم به وجود آمده است و اگر انصاف به خرج دهیم با این توضیح این علّت نکوهش کننده نمی باشد. واللّه اعلم.» (۱)

ص:۹۶۳

۱- ۱) . چگونه در این حدیث علّت قدح کننده ای نیست، در حالی که فلیح در آن اضطرابی عظیم یافته تا آن جا که آن را به سه وجه روایت کرده است - نخستین آن توهمی صریح است که در آن بر ابن سنان حمل کرده همان گونه که بخاری نیز برگزیده که صحیح نیست. و معافی بن سلیمان حرانی هم در این مورد از او پیروی نموده است. پس ابن سنان از عهده بدر آمد و کار به فلیح رسید که او خود مورد طعن واقع شده است و با این همه در این خبر چنان اضطرابی است که افزون بر آن اضطرابی نیست. و امّا مالک هم در این خبر اضطراب یافته است، هرچند اضطراب او کمتر از فلیح است، او نیز مورد طعن قرار گرفته است. امّا بخاری از گرفتاری آوردن این خبر -با سندی که شامل توهمی صریح است -رهایی نمی یابد و عذر او مبنی بر اینکه برای فربری روشن کرده که استادش محمّدبن سنان خلط نموده است، چیزی را درمان نمی کند، چون حمل این مطلب بر استادش مسلّم نیست، بلکه حمل بر فلیح هم مورد طعن است همان گونه که دانستید، و اگر هم پذیرفته شود، سکوت بخاری در «الصحیح» بر این اشتباه از هر که باشد، بدون توجه دادن به آن با وجود درک آن، مورد قدح است. واللّه العاصم.

و در شرح حدیث گوید: «عبارت «از عبیدبن حنین، از بسربن سعید» در بیشتر روایت ها چنین است، و در روایت اصیلی، از ابوزید، نام بسربن سعید ساقط گشته، پس از عبیدبن حنین، از ابوسعید شده، و این در واقع امر، صحیح است، لیکن محمّدبن سنان بدان حدیث کرد به گونه ای که در بقیه ی روایت ها واقع شده است.

ابن سکن از فربری از بخاری نقل کرد که گفت: این چنین محمّدبن سنان آن را حدیث کرد، که این نادرست است بلکه آن حدیث از عبیدبن حنین و از بسربن سعید است، یعنی این دو نفر با واو به هم عطف شده اند. بنابراین ابوالنضر آن را از دو استاد شنیده است که هر کدام آن را از ابوسعید حدیث کرده اند. و مسلم نیز این چنین آن را از سعیدبن منصور، از فلیح، از ابوالنضر، از عبید و بسر همگی از ابوسعید روایت می کند و از او پیروی کرد یونس بن محمّد، از فلیح، ابوبکربن ابوشیبه از او نقل کرد. و عامر عقدی آن را روایت کرد از فلیح، از ابوالنضر، از بسر، به تنهایی، مصنف آن را در مناقب ابوبکر نقل کرد. پس گویی فلیح یک بار آن دو را جمع و یک مرتبه به یکی از آن دو بسنده کرده است. و مالك آن را از ابوالنضر از عبید به تنهایی از ابوسعید روایت کرد. مصنف هم چنین آن را در «الهجره» نقل کرد، که این از جمله نکاتی است که تقویت می کند که حدیث نزد ابوالنضر از شیخین نقل شده است و بدین ترتیب چیزی باقی نمی ماند جز این که محمّدبن سنان در حذف واو عطف اشتباه کرده است، با این احتمال که اشتباه از فلیح باشد هنگام نقل حدیث برای او، و این احتمال این گونه تأیید می شود که معافی بن سلیمان حرانی آن را از فلیح مانند روایت محمّدبن سنان، روایت کرده است و نویسنده توجه داده است که حذف واو اشتباه است، پس راهی برای اعتراض بر او نمی ماند. دارقطنی گفت: روایت کسی که آن را از ابوالنضر، از عبید، از بسر روایت کرده است غیر محفوظ است.» (۱)

ص:۹۶۴

۱- ۱) . فتح البخاری /۱ ۴۴۳.

و عینی همین گونه در شرح حدیث به نقل از «عمدهالقاری» آورده است. (۱)چهارم : این ادّعا که گوید، حدیث خوخه (دریچه) اشاره ای است به کلیّت خانه ی نبوت با چشم پوشی از باطل بودن حدیث گمان برده شده - بسیار بیهوده است، پس این اشاره ی مذکور کجاست؟ و دریچه ی خانه ی ابوبکر به خانه ی نبوّت کجاست؟

پنجم: لفظی که برای حدیث بستن درها آورده، لفظ مهملی است و سیاقش نابسامان است و نمی دانیم از کجا آن را نقل کرده است... و این لفظ را برای چه جایگزین جمله ی شریفه ی «سدّوا هذه الابواب الا باب علیّ» کرده است که دلالت این بسیار واضح و صریح است و از بزرگان پیشوایان چون احمد، نسائی، حاکم، ضیاء مقدسی و غیرشان نقل شده است...!!

و ششم: اضافه «الباب» به «علی» چگونه اضافه ی بیانیّه می شود؟ در حالی که شرط اضافه ی بیانیه این است که مضاف از جنس مضاف الیه باشد مانند انگشتر نقره (خاتم فضه) ... و نیز: در اضافه ی بیانیه جایز است ظاهر کردن «از» (من) و گفته می شود «انگشتری از نقره» (خاتم من فضهٍ) و این جا «دری از علی» (باب من علی) صحیح نیست.

و هفتم: امر بر اورنگ آبادی مشتبه شده و خیال کرده است که میان حدیث مدینه العلم و حدیث سدّوا الابواب اتّحاد و یگانگی است از این رو که در هر دو حدیث لفظ «الباب» وجود دارد. لیکن «الباب» در اولی معنوی است و در حدیث دوم ظاهری است، همان گونه که بر خردمندان پوشیده نمی ماند.

نگاهی به حدیث حذیفه در اینکه عمر باب بود

ص:۹۶۵

۱- ۱) . عمده القاری /۴ ۲۴۲.

و هشتم: بطلان اینکه او با استناد به حدیث حذیفه، عمر را باب می شمارد، آشکار است، این حدیث از متفرّدات اهل سنت است که خود مذمّت عمر است نه مدحش، چون ظاهر است در این که «باب الفتنه» است نه «باب العلم»... و اورنگ آبادی خود در حاشیه ی همین بخش از کتابش چنین گوید: «در بخاری و مسلم نقل شده است از سفیان [شقیق] از حذیفه که گفت: نزد عمر بودیم که گفت:

کدام یک از شما حدیث رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را درباره ی فتنه حفظ است؟ گفتم: من آن گونه که فرمود حفظ هستم. گفت: تو دلیری، بگو چگونه گفت؟ گفتم: شنیدم رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم می فرمود: آزمون (فتنه) مرد در خانواده و ثروت و جان و فرزندان و همسایگانش است. روزه و نماز و صدقه و امر به معروف و نهی از منکر آن را کفاره می دهد، عمر گفت: این چیزی نیست که می خواهم بلکه آنی را می خواهم که مانند موج دریا حرکت کند. گفت، گفتم: تو را با او چه کار ای امیرالمؤمنین؟ میان تو و آن یک در بسته است. گفت: آن در شکسته یا باز می شود؟ گفت، گفتم: نه بلکه شکسته می شود. گفت: بهتر است که هرگز بسته نشود. گفت: به حذیفه گفتیم: آیا عمر از آن در چیزی می دانست؟ گفت: آری همان گونه که می داند پس از روز، شب است. من حدیثی برایش نقل کردم که غلط نیست. گفت: پس برویم از حذیفه درباره ی دَر بپرسیم. به مسروق گفتیم: از او بپرس، گفت: عمر...»

و شما می بینید که حذیفه در این سیاق به عمر می گوید: «میان تو و آن یک در بسته است»... و این در ظاهراً «درِ فتنه» است جز این که «بسته است»...و اورنگ آبادی خیال کرده که بسته بودنش مدحی برای عمر است، در صورتی که اینکه شخص «درِ فتنه» باشد مذمت اوست هر چند که بسته باشد.

این نسبت به سیاقی است که اورنگ آبادی آن را یاد کرده است، امّا سیاق های دیگر نیز، هیچ یک برای باب بودن عمر سودی ندارد. در «صحیح مسلم» کتاب الایمان است: «ما را حدیث کرد محمّدبن عبداللّه بن نمیر، از ابوخالد یعنی سلیمان بن حیّان از سعدبن طارق، از ربعی، از حذیفه که گفت: نزد عمر بودیم که گفت: کدام یک از شما از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم شنید که فتنه ها را یاد می کرد؟ گروهی گفتند: ما آن را شنیدیم. گفت: شاید منظورتان آزمایش (فتنه ی) مرد در خانواده و ثروت و همسایه اش می باشد. گفتند: آری. گفت: نماز و روزه و صدقه کفّاره ی آن می باشد، ولیکن کدام یک از شما از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم شنیده است که از فتنه ای یاد کند که

مانند موج دریا متلاطم باشد؟ حذیفه گفت: مردم سکوت کردند و من گفتم: من.

گفت: آفرین بر تو! حذیفه گفت: شنیدم رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم می فرمود: فتنه ها چون حصیر شاخه شاخه بر دل ها آشکار و نمایان می شود، پس هر دلی که آن را بپذیرد، در آن نقطه ای سیاه می افتد و هر قلبی که آن را انکار کند در آن نقطه ای سفید می افتد. دل ها بر دو گونه خواهند بود: دل سفیدی مثل صفا که فتنه ای به آن زیان نمی رساند تا وقتی که آسمان و زمین برپاست و دیگری سیاه است مانند کوزه واژگون که نیکی را نمی پذیرد و بدی را انکار نمی کند مگر اینکه از سر هوا آن را می پذیرد. حذیفه گفت: و برایش گفتم که میان تو و آن دری بسته وجود دارد که نزدیک است بشکند. عمر گفت: اگر شکست به آن توجّه نکن. پس اگر باز شود شاید که باز گردد. گفتم: نه بلکه می شکند. و برایش گفتم که آن در مردی است که کشته می شود یا می میرد، حدیثی است که از غلطها نیست...» (1)و در همین سیاق است: «به راستی که میان تو و آن دری بسته وجود دارد»...

پس آن در، غیر از عمر است... و تفاوت های دیگری که میان این سیاق و سیاقی که اورنگ آبادی آورده است پوشیده نمی ماند.

و هر چه باشد، در معنای این حدیث دلالتی وجود ندارد که آوردنش برای مقابله با حدیث: «أنا مدینه العلم و علی بابها» ، صلاحیت داشته باشد.

ادّعای دلالت حدیث مدینه، بر اینکه خانه ی نبوّت بر چیزی از ثروت تملّک ندارد

و نهم: اورنگ آبادی گمان کرده که حدیث: «أنا مدینه العلم» اشاره و کنایه دارد به این که خاندان نبوت از همه ی اموال خالی است جز دانش سپس برای آن گواهی آورده است به آن چه از حضرتش صلی الله علیه و آله و سلم روایت کرده اند که فرموده است: پیامبران ارثی به جا نمی گذارند...

پس گوییم: اوّل: در حدیث مدینه سخنی از بیت نبوّت به ویژه به آن معنی که

۱- ۱) . صحیح مسلم - کتاب الایمان ۱/ ۸۹.

او گمـان برده، نیست... و دوم: اشـاره ی مـذکور ممنوع است. آیـا جـایز است گفته شود خانـدان نبوّت از متـاع نماز و روزه و زکـات و حـج و جهـاد... خـالی است؟ و از کالای زهـد و خویشـتن داری و تقوا و شـجاعت و عـدالت و حسن خلق... و دیگر خصـلت های پسـندیده؟ بلی حدیث دلالت دارد بر منحصربودن دریافت دانش از باب مدینه العلم، با دلالتی آشکار، آشکارتر از پرتو خورشـید و واضـح تر از گذشـتن دیروز. ولی این انحصـار مـذهب اورنـگ آبادی را به نیستی می کشانـد. و سوم: اگر پـذیرفتیم که حـدیث اشاره به محـدودبودن کالای خانه به «دانش» دارد، نهایتش این است که: کالای بیت نبوّت در بیت نبوّت از جهت این که بیت نبوّت است، دانش است، و در آن خانه اعتنایی به اموال نمی شود. نه این که پیامبر صـلی الله علیه و آله و سلم که صـاحب خـانه نبوّت است مالـک چیزی از اموال نبوده است، آن گونه که گروهی از صوفیان ادّعا می کننـد، و سـخن اهانت آمیز اورنگ آبادی هم به آن گرایش دارد.

و امّـا حـدیث: «پیـامبران ارثی به جا نمی گذارنـد» دلالتی بر تنگ دستی به آن معنی که صوفیان توهّم می کننـد، نـدارد، بلکه دلالت بر زهـد و خویشـتن داری و بخشـندگی و ایثار و... دارد. از سوی دیگر سـند این حـدیث در «جامع الترمـذی» قدح شده است. او گویـد: «ما را حدیث کرد محمودبن خداش بغدادی، از محمّدبن یزید واسـطی، از عاصم بن رجاءبن حیاه، از قیس بن کثیر که گفت: مردی از مـدینه بر ابوالدرداء که در دمشق بود، وارد شد. گفت: تو را چه چیز به این جا آورد ای برادر؟ گفت: حدیثی که به من رسید که تو از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نقل می کنی. گفت: آیا برای نیازی نیامدی؟ گفت: نه. گفت: شـنیدم رسول خدا صـلی الله علیه و آله و سلم فرمود: کسی که راهی برای به دست آوردن دانشی بپیماید خداوند راهی برای پیمودن به بهشت برایش فراهم می کند و فرشتگان بال هایشان را از سر رضایت از طالب علم بر زمین می نهند و هر کس در آسـمان ها و هر کس در زمین است حتّی جانوران در آب، برای دانشـمند اسـتغفار می کنند و برتری دانشمند بر عابد مانند برتری ماه بر دیگر ستارگان است.

دانشمندان وارثان پیامبران هستند. پیامبران دینار و درهمی به ارث نمی گذارند، فقط دانش را به ارث می نهند، هر کس از آن علم دریافت کرد به حقیقت که بهره ای

فراوان برده است.

و این حـدیث را جز از عاصم بن رجاءبن حیوه، نمی شناسـیم و اسـنادش نزد من متّصل نیست. این حدیث را محمودبن خداش این چنین برایمان حدیث کرد. بلکه این حدیث را از عاصم بن رجاءبن حیوه از داوودبن جمیل، از کثیربن قیس، از ابوالدرداء، از پیامبر صـلی الله علیه و آله و سـلم نقل می کنـد. و این از حدیث محمودبن خداش صـحیح تر است.» (۱)همین سخن ترمذی برای ساقطشـدن حـدیث بسـنده اسـت. و بـدان اضـافه می کنیـم کـه: کـثیربن قیس - راوی حـدیث از ابوالـدرداء را دارقطنی و دیگران تضـعیف کرده اند. ذهبی گوید: «کثیربن قیس، تابعی است و پیشتر در «دال» تضعیف دارقطنی نسبت به او آورده شد.» (۲)و ابن حجر گویـد: «کـثیربن قیس شـامی، و گفته می شود قیس بن کثیر و اوّلی مشـهورتر است ضـعیف است، از طبقه سوم اسـت و ابـن قـانع وهـم کرده و او را در صـحابه آورده اسـت.» (۳) و خزرجی گویــد «د ت ق کـثیربن قیس یــا عکس آن از ابوالدرداء نقل می کند و از او: داوودبن جمیل، و این اسـناد مضـطرب است.» (۴)و درباره ی داوودبن جمیل که روایت کننـده حدیث از کثیربن قیس است و ترمذی او را از سند انداخته است ذهبی گوید: «داوودبن جمیل و بعضی می گویند:

ولیدبن جمیل از کثیربن قیس از ابوالدرداء حدیثی درباره ی کسـی که راهی را برای طلب دانش می پیماید، آورده است. و از او عاصم بن رجابن حیاه. حدیث او آشـفته است، و أزدی او را ضعیف دانسته است و امّا ابن حبّان او را در ثقه ها آورده است. و داوودماننـد اسـتادش او را نمی شـناسد. و دارقطنی در «العلل» گویـد: عاصم و آنان که پیش از او هسـتند ضـعیفان هسـتند و صحیح دانسته نمی شود.» (۵) و این سخن تنها در

۱- ۱) . جامع الترمذی /۵ ۴۶.

۲- ۲) . میزان الاعتدال /۳ ۴۰۹.

۳- ۳) . تقریب التهذیب /۲ ۱۳۲.

۴- ۴) . خلاصهتذهیب تهذیب الکمال /۲ ۳۶۳.

۵- ۵) . میزان الاعتدال /۲ ۴.

ضعیف بودن داوودبن جمیل صراحت ندارد بلکه شامل ضعیف بودن عاصم و ما فوق او هم هست. پس این حدیث صحیح نیست.

و ذهبی گفت: «ثقه به شمار آمده ولی ازدی او را ضعیف دانسته است. و در او جهالتی وجود دارد» (۱)... و ابن حجر گفت: «ضعیف است» (۲) و خزرجی گفت: «او مضطرب است.» (۳) و از این جا: راز انداختن داوودبن جمیل از سند ترمذی معلوم می شود.

و در مورد عاصم بن رجاء - که ضعیف بودن او نزد دارقطنی را دانستید ابن حجر عسقلانی پس از نقل ثقه بودنش از بعضی گوید: «گفتم: درباره اش بد گفته اند.» (۴)... و گفت او: راستگویی است که اشتباه می کند.» (۵)

ائمّه ی اطهار در دانش یکسان هستند

دهم: اورنگ آبادی در پایان سخنش گمان کرده است که اهل البیت علیهم السلام دانش را از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به ارث برده اند بر پایه ی اختلاف درجاتشان در زمینه ی ارث... که این سخن او از اندکی شناخت او به احوال ائمّه ی معصومین علیهم السلام سرچشمه گرفته است، و هر کس در روش ها و فضیلت های آنان بنگرد، می یابد که آنان در دانش یکسان اند، و دانشمندان اهل سنّت هم بر این مطلب اعتراف کرده اند:

۱- ۱) . المغنی ۱/ ۲۱۷.

۲- ۲) . تقریب التهذیب ۱/ ۲۳۱.

۳- ۳) . خلاصه التهذیب ۱/ ۳۰۰.

۴- ۴) . تهذیب التهذیب ۵/ ۳۷.

۵- ۵) . تقریب التهذیب ۱/ ۳۸۳.

ابن صبّاغ مالکی درباره ی حضرت امام حسین علیه السلام گوید: «فصلی در دانش و شجاعت و شرافت نفس و آقایی او علیه السلام : یکی از اهل علم گوید: دانش های اهل البیت بر تکرار و درس متوقف نیست و بر علم امروز آن ها نسبت به دیروز افزوده نمی شود چون آنان در اسرارشان مورد خطاب هستند، و در نفس شان محدّث هستند. پس آسمان معارف و دانش های آنان از درک و لمس به دور است. و هر کس خواستار کتمان آن باشد، چون کسی است که بخواهد روی آفتاب را بپوشاند. و این چیزی است که باید در نفس ثابت و پایدار شود. پس آن ها عالم غیب را در عالم شهادت می بینند، و در خلوت های عبادت بر حقیقت های معارف آگاهی می یابند و به هنگام ذکر رخنه های افکارشان با آنان راز و نیاز می کنند بدانچه بر فراز شرف و سعادت برآمدند، و با صدق توجّهشان به قُرب بارگاه الهی دست یازیدند، و به این ترتیب به منتهای خواست و اراده رسیدند پس در جان اولیاء و دوست دارانشان و بیش از آن هم چنین هستند، معارف آنان در دوران سالمندی بیش از هنگام ولادت نیست، و این اموری است که با قیاس و نظر برایشان اثبات می شود و منقبت هایی با برجستگی آشکار و بزرگواری های نمایان و برتری هایی که چون تابش خورشید و ماه می تابد، و با سرشت هایی که چشم های تاریخ و عناوین اثر را آراسته می کند، پس مستفید یا ممتحن از ایشان سؤال نکرد مگر این که از آن اطّلاع پیدا کردند، و انکار کننده ای امری از امور را انکار نکرد جز این که آن را دانستند و شناختند، و در ردیف شرافت کسی با آنان نجهید جز این که آنان پیشی گرفتند و همراهانشان کوتاه آمدند و عقب افتادند، سنتی که بر کسانی که بر آنان پیشی گرفتند، جاری شد، چه چیزها که در جدال ها و سختی ها دیدند و آن را با نظر اصیل و صبر جمیل تحمّل کردند و سستی و ضعف نشان ندادند، پس به این ها و مانندهایش بر همانندها برتری و شرافت یافتند شقشقه ها فرو افتد اگر شقشقه هایشان برآید و گوش ها گوش فرا می دهند اگر گوینده شان سخن گوید یا سخنرانشان سخنرانی کند و هوا سنگینی می کند اگر سرشت آنان به آن قیاس شود، و هر تلاشگری از نهایت آنان باز می ایستد و نوآوری آنان را درک نمی کند و به روش ها و سجایایی که آفریدگارشان عطا فرموده، دست رسی پیدا نمی کند. و صادقشان از آن ها اخبار کرده و اولیاء و دوستانشان را شاد کرده دوری کنندگان و جدایی خواهان از ایشان را غمگین نموده است.» (۱)

ص:۹۷۱

۱- ۱) . الفصول المهمه/ ۱۵۹.

و عجیلی گوید: «یکی از اهل علم گوید: دانش های اهل البیت بر تکرار و درس متوقّف نیست...» (۱)

دانش را جز ائمّه ی اطهار علیهم السلام به ارث نمی برند

آن دانش را جز ائمّه ی اطهار که از اهل بیت مدینه هستند، کسی از «مدینه» به ارث نمی برد. و حدیث «أنا مدینه العلم و علیّ بابها.» و دلیل های دیگر، به این معنی دلالت دارند و به این مطلب بزرگان اعلام و عارفان اهل سنّت تصریح کرده و در متن گفته هایشان آورده اند، مانند قاضی شهاب الدّین در کتاب «هدایهالسعداء» و شیخ سعدالدّین حموی آن گونه که در کتاب «ینابیع المودّه نوشته ی قندوزی» آمده است، و قاضی ثناءاللّه بانی بتی در پایان کتاب «سیف مسلول»...

۱۷- با سخن قاضی ثناءاللّه درباره ی این حدیث

اشاره

.

قاضی ثناءاللّه بانی بتی هر دو حدیث: «من خانه ی حکمتم» و «من شهر دانشم» را بر دانش های باطنی حمل کرده است... متن گفته ی او در ذیل آیه «أَ فَمَنْ کانَ عَلی بَیِّنَهٍ مِنْ رَبِّهِ وَ یَتْلُوهُ شاهِدٌ مِنْهُ » (۲) چنین است: «گفته شد: شاهد، علیّ بن ابی طالب است. بغوی گفت: علی گفت: مردی از قریش نیست جز این که آیه ای از قرآن درباره اش نازل شده است. مردی به او گفت: و درباره ی تو چه چیز نازل شد؟ گفت: و یتلوه شاهد منه.

۱- ۱) . ذخیرهالمآل: دست نویس است. (همان گفته های ابن صباغ را باحذف چند جمله آورده است.)

۲- ۲) .هود ۱۷/.

پس اگر گفته شود: وجه تسمیه علی به شاهد چیست؟ گویم: شاید وجهش این است که او نخستین کسی است که اسلام آورد، پس او اوّلین کسی است که به راستی پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم شهادت داد. و وجه بهتر نزد من این است که گفته شود: علی قطب کمالات ولایت بود، و دیگر اولیا حتّی صحابه در مقام ولایت پیروان ایشان هستند. و برتری خلفای سه گانه بر او به وجه دیگر است. این چنین مجدّد در نوشته ای از آخرین نوشته هایش پژوهش کرده است.

پس معنی آیه ی «أَ فَمَنْ کانَ عَلی بَیِّنَهٍ مِنْ رَبِّهِ » یعنی بر حجّتی روشن و برهانی قاطع که او محمّد صلی الله علیه و آله و سلم است، پس او دارای حجّتی روشن از پروردگارش و برهانی قاطع بود که افاده ی علم قطعی می کند که او رسول خداوند صلی الله علیه و آله و سلم است و آن معجزه های اوست و برترین آن ها قرآن و دانش های اوست که مستند به وحی است «و یتلوه» یعنی به دنبالش می آید (شاهدی) از سوی خداوند بر راست گویی او، و او علی و مانند او از اولیا هستند. کرامت های اولیا معجزه های پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم است و دانش های مستند آنان به الهام و کشف، سایه هایی از دانش های پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم است که مستند به وحی می باشد، پس آن کرامت ها و دانش ها گواهی است بر راست گویی پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم .

حدیث «أنا دارالحکمه و علیّ بابها» را ترمذی به سند صحیح از علی روایت کرده است. حدیث «أنا مدینه العلم و علی بابها فمن أراد العلم فلیأت الباب» را که ابن عدی در «الکامل» و عقیلی در «الضعفاء» و طبرانی و حاکم از ابن عبّاس، و ابن عدی و حاکم از جابر روایت کرده اند، اشاره ای است به دانش های اولیا نه دانش های فقیهان؛ چرا که دریافت دانش های فقیهان به طریق علی منحصر نشده است، بلکه رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «اصحابم چون ستارگان هستند به هر یک اقتدا کنید هدایت یافته اید.»

و این سخن هر چند که شامل بعضی مطالب راست است، از چند وجه مخدوش است:

حمل بر دانش های باطنی، باطل است

اوّلاً: اعتراف به اینکه امیرالمؤمنین علیه السلام «علی قطب کمالات ولایت بود، و دیگر اولیا حتّی صحابه در مقام ولایت پیروان ایشان هستند»، خود دلیل بر برتری امام بر صحابه از یک وجه است، لیکن حدیث «من شهر دانشم» و همانندهایش

دلالت بر برتری و اعلمیت ایشان بر همگی آنان از همه ی جهت ها و وجه ها می باشد...

و حمل کردن او حدیث: «من خانه حکمتم» بر این که «اشاره ای است به دانش های اولیا نه دانش های فقیهان.» قطعاً باطل است، چون «حکمت» همان «دانش سودمند» است... و شکّی نیست که دانش های فقیهان از زمره ی دانش های سودمند است.

امّا بر این مطلب که «حکمت» همان «دانش سودمند» است، عبدالعزیز دهلوی در پاسخ پرسشی از ثبوت «عصمت» و «حکمت» و «وجاهت» و «قطبیّت» برای ائمه ی دوازده گانه علیهم السلام به آن تصریح کرده است... و تصریح کرده که مراد از حدیث «أنا دارالحکمه و علیّ بابها» و حدیث «أنا مدینه العلم و علی بابها» همین است... و برای بهره ی بیشتر گفته های بعضی دانشمندان را درباره ی معنی حدیث:

«أنا دارالحکمه» را می آوریم تا بطلان حمل ذکرشده برای شما از زبان دانشمندان اهل سنّت، روشن شود:

عاصمی: «امّا علم و حکمت، پس خداوند متعال به آدم علیه السلام فرمود: «وَ عَلَّمَ آدَمَ الْأَسْماءَ کُلَّها» (۱) پس به دانش برتری داد بندگانی را که از آن چه خداوند فرمان داده سرپیچی نمی کنند و آن چه فرمان داده شده اند را انجام می دهند، و از این جهت مستحق سجده آنان شدند، پس همان گونه که دانش، نادانی نمی گردد و دانشمند نادان نمی شود هم چنین آدم برتری یافته با دانش مفضول نمی شود. و همین گونه است حال کسی که به دانش برتری یافته است و امّا کسی که به عبادت برتری یافته، شاید که مفضول شود زیرا چه بسا عابد از درجه ی عبادت بیفتد اگر آن را رها کند و از آن دوری نماید، یا در آن سستی کند به گونه ی غفلت ورزیدن از آن، پس برتری او فرو می افتد و لذا گفته شده است: با علم برتری یابند و بر علم چیزی برتری نمی یابد و به دیدار دانشمند روند و او به دیدار کسی نمی رود. از این رو

۱- ۱) .بقره ۳۱/.

توصیف خداوند سبحان به علم و عالم واجب است و توصیف او به عبادت و عابد فاسد است. و به همین جهت با این فرموده بر پیامبرش علیه السلام منّت گذارد «وَ عَلَّمَکَ ما لَمْ تَکُنْ تَعْلَمُ وَ کانَ فَضْلُ اللّهِ عَلَیْکَ عَظِیماً» (۱) پس برتری را با دانش بر او عظیم نمود، غیر از دیگر خصلت ها و اخلاق که به او بخشید و غیر آن چه از سرزمین ها و آفاق بر او گشود.

و هم چنین است مرتضی، به دانش و حکمت برتری یافت و به این دو از همه ی امّت جز خلفای گذشته برتری یافت... و لذا پیامبر علیه السلام او را به آن دو توصیف کرده و فرمود: «ای علی! مالامال از دانش و حکمت شدی» و در حدیث از مرتضی آمده است: « شبی پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در خانه ی ام سلمه بود، صبح خیلی زود به سوی ایشان رفتم، عبداللّه بن عباس را بر دَر ایستاده دیدم، پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به سوی مسجد بیرون آمدند من در سمت راست و ابن عباس در سمت چپ ایشان بودیم، پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «ای علی نخستین نعمتی که خداوند به تو عطا فرمود چیست؟ گفت: این که مرا آفرید و آفرینش مرا نیکو گردانید. فرمود: سپس چه؟ گفت: این که خود را به من شناساند. فرمود: سپس چه؟ گفت، گفتم: «وَ إِنْ تَعُدُّوا نِعْمَتَ اللّهِ لا تُحْصُوها» (۲) گفت: پس پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم دستشان را بر کتف من زدند و فرمود: ای علی مالامال از دانش و حکمت شدی. و از این رو پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: من شهر دانشم و علی در آن است. و در بعضی روایات است: من خانه ی حکمتم و علی در آن است.» (۳)گنجی شافعی: «باب بیست و یکم، درباره ی اینکه خداوند حکمت را به علی اختصاص داد. خداوند متعال فرمود: «وَ مَنْ یُؤْتَ الْحِکْمَهَ فَقَدْ أُوتِیَ خَیْراً کَثِیراً» (۴) ما را خبر داد عبداللطیف بن محمّد در بغداد، از محمّدبن عبدالباقی، از ابوالفضل بن احمد، از حافظ احمدبن عبداللّه، از ابواحمد محمّدبن احمد جرجانی،

ص:۹۷۵

۱- ۱) .نساء ۱۱۳/.

۲- ۲) .نحل ۱۸/.

۳- ۳) . زین الفتی - دست نویس است.

۴- ۴) .بقره ۲۶۹/.

از حسن بن سفیان، از عبدالحمیدبن بحر، از شریک، از سلمهبن کهیل، از صنابحی، از علی که گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «من خانه ی حکمتم و علی در آن است.»

گویم: این حدیثی حسن و عالی است و حکمت به سنّت تفسیر شده است به جهت فرموده اش عزّوجلّ «وَ أَنْزَلَ اللّهُ عَلَيْكَ الْكِتابَ وَ الْحِكْمَةَ » (۱) و بر صحت این تأویل دلالت دارد این فرموده ی رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم : کتاب و همانند آن به من داده شد.

از کتاب اراده ی قرآن کرد و همانند آن، حکمتی است که خداوند به او آموخت و امر و نهی و حلال و حرامی که برایش بیان فرمود. پس حکمت همان سنّت است. و لذا فرمود: من خانه ی حکمتم و علی در آن است.» (۲)سیّد شهاب الدّین احمد: « باب پانزدهم: درباره ی اینکه پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم خانه ی حکمت و شهر دانش است و علی باب آن دو است، و او بی تردید به خداوند متعال و احکام و آیات و کلامش داناتر است... و از علی است که گفت:

رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: من خانه ی حکمتم و علی در آن است. حافظ ابونعیم و طبری آن را روایت کردند و در «المشکاه» آن را روایت کرد و گفت: ترمذی آن را نقل کرد.» (۳)مناوی: « من خانه ی حکمتم و در روایتی: من شهر حکمتم و علی در آن است. یعنی علیّ بن ابی طالب آن دری است که از آن به حکمت وارد می شوند و تو را بسنده است به این مرتبت که چه بلندمرتبه است و این منقبت که چه والاست و هر کس گمان برد که مراد از فرموده اش: و علی در آن است، این است که آن مرتفع است و از ریشه علوّ که بلندی است، می باشد، برای غرض فاسدش چیزی برگزیده است که برایش سود و بهره ای ندارد و نیازی را برطرف نمی کند.»

ابونعیم از «ترجمان القرآن» مرفوعاً نقل کرده است: خداوند عزّوجلّ «یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا» را نازل نکرد جز اینکه علی سردسته و امیر آن ها است. و ابن مسعود

۱- ۱) .نساء ۱۱۳/.

۲- ۲) . کفایهالطالب/ ۱۱۸.

۳- ۳) . توضیح الدّلائل علی ترجیح الفضائل دست نویس است.

نقل می کند که گفت: خدمت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم بودم، درباره ی علی پرسیده شد، فرمود:

حکمت ده قسمت شد، نه قسمت آن به علی و یک قسمت به مردم داده شد. و نیز از ایشان نقل می کند که قرآن بر هفت حرف نازل شد، هیچ حرف آن نیست جز این که ظهر و بطن دارد، و نزد علی علم ظاهر و باطن هست. و نیز نقل می کند که فرمود:

علی سرور مسلمانان و پیشوای پرهیزکاران است. و نیز نقل کند که فرمود: من سرور فرزندان آدم هستم و علی سرور عرب است. و نیز نقل کرد که فرمود: علی پرچم هدایت است. و نیز نقل کرد که فرمود: ای علی! خداوند فرمانم داد که تو را نزدیک خود آرم و بیاموزم تا هوشیار شوی و این آیه بر من نازل شد «وَ تَعِيَها أُذُنٌ واعِيَةٌ » و نیز از ابن عبّاس نقل کرد که فرمود: گفت وگو می کردیم که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم هفتاد پیمان را به علی واگذار فرمود که به دیگری واگذار نفرمود.

و اخبار در این باب فزون از شماره است.» (۱)ابن حجر مکّی در المنح المکیّه: «از مواردی که دلالت دارد بر اینکه خداوند سبحانه، به علی علومی اختصاص داد که عبارات از آن قاصر است، اینکه پیامبر فرمود: داورترین شما علی است و این حدیث صحیحی است که نزاعی در آن نیست و قول او: من خانه ی حکمتم و روایت: من شهر علم هستم و علی در آن است.»

عزیزی: « من خانه ی حکمتم، مناوی گفت: و در روایتی شهر حکمتم و علی بن ابی طالب در آن است، در آن اعلامی است بر برتری علی، و استنباط احکام شرعی از او.» (۲)نظام الدّین سهالوی در «الصبح الصادق» گوید: «افاضه: شیخ ابن همام در فتح القدیر - پس از آنکه آزاد کردن کنیز بچه دار و جایز نبودن فروختن او را از تعدادی از صحابه به حدیث های مرفوع اثبات کرده و ثبوت اجماع را بر باطل بودن فروش نتیجه گیری کرده - گفته است: از آن چه دلالت می کند بر ثابت بودن آن اجماع، چیزی

۱- ۱) . فیض القدیر فی شرح الجامع الصغیر /۳ ۴۶.

۲- ۲) . السراج المنیر فی شرح الجامع الصغیر /۱ ۲۴۴.

است که عبدالرزّاق اسناد داده است؛ ما را خبر داد معمّر، از ایّوب، از ابن سیرین، از عبیده سلمانی که گفت: شنیدم علی می گفت: رأی من و رأی عمر در مورد کنیزان بچه دار این بود که هرگز فروخته نشوند، سپس بعد از آن قائل به این شدم که فروخته شوند. پس به او گفتم: رأی پیشین تو را که با رأی عمر یکسان بود، بیشتر دوست دارم از نظری که به تنهایی داده ای. علی خندید.

و بدان که بازگشت علی از نظرش اقتضا دارد که او انقراض دوران را در تقرّر اجماع شرط می دانست و آن چه ترجیح دارد خلاف آن است، و باعث شگفتی من نمی شود که شأنی برای امیرالمؤمنین باشد که پیروانش را دور کند از اینکه تمایل پیدا کنند به دلیلی مرجوح و رأیی شسته شده و مذهبی ناشایست. پس اگر انقراض عصر در تقرر اجماع شرط نباشد و این مطلب آشکارتر باشد (البته نه مانند وضوح آفتاب)، پس چگونه او به آن متمایل می شود، در حالی که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرموده است:

«تو نسبت به من به منزلت هارون نسبت به موسی هستی جز این که بعد از من پیامبری نیست.» دو صحیح آن را روایت کرده اند. و رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «من خانه ی حکمتم و علی در آن است.» ترمذی آن را روایت کرد. پس انقراض درست است.

گفته نشود که خلفای سه گانه نیز درهای دانش هستند؛ در حالی که عمر حکم به ممنوع بودن فروش کرده بود. چون سرانجام آن چه در این باب است، اینکه آن دو با یک دیگر تعارضی پیدا کردند و مذهب درست این است که عمر افضل می باشد و این اقتضا نمی کند که افضلیت در علم هم باشد و ثابت شد که علی درِ خانه ی حکمت است و حکمت حُکمِ اوست.»

همه ی این ها نسبت به حدیث «من خانه حکمتم» بود.

و نسبت به معنی حدیث «من شهر دانشم»:

ابن طلحه ی شافعی: در معنی «الأنزع البطین» (۱) گوید: «عنایت الهی و الطاف ربّانی و رأفت ملکوتی رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را در بر گرفت، و قلبش مشکات انوار نبوّت و رسالت گردید و خداوند کتاب و حکمت را بر او فرو فرستاد و چیزهایی را که نمی دانست به او آموخت، و علی در آن روز بهره مند از برکات تربیت او و ثمره های محبّت او شده بود، پس به شفقت او جرقه ای از آن انوار بدرخشید و از آفاق چراغ دانش پرتوهایش طلوع کرد، پس قلب علی به آن نورها روشنایی یافت و به آن آثار رشد یافت و از لکه های تیره زدوده شد و آماده شد برای پذیرش آن چه از اسرار دانش ها و دانش های اسرار بر او افاضه شود و اندازه ای از حکمت ها و حکم مقدرات در او جایگزین شود، پس به مبارکی ایمان آراسته شد و به یال های معرفت مزیّن شد، و متّصف به حکمت استوار شد و انواع دانش ها را دریافت کرد، پس حکمت ها از لفظهای او چیده شد و دانش های ناشناخته ظاهری و باطنی با او انس گرفته، و چشمه هایش از چاه قلبش منفجر شده است.

و همواره ملازم رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بود و خداوند علم او را می افزود تا اینکه رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود طبق آن چه ترمذی در صحیحش با سندش از او نقل کرده است: أنا مدینه العلم و علیّ بابها. پس او از فراوانی دانش اش جوامع قضایا را به ذلّت می کشاند، و رخدادهای مشکل را توضیح می داد و احکام دشوار شده را آسان می نمود، در هر دانشی او را نشانی بود، و بر هر حکمتی چیرگی داشت، و به زودی تفصیل این اصل در فصل ششم که برای بیان دانش و فضیلت او شکل یافته خواهد آمد ان شاءاللّه تعالی.

۱- ۱) . الأنزع: کسی که موی دو طرف پیشانیش ریخته است. البطین: بزرگ شکم.

و از آن جـا که روشن شـد آن چه خداونـد متعـال از انواع دانش ها و اقسام حکمت ها به او عطا فرمود، پس به اعتبار آن ها با لفظ «البطین» توصیف شد. و این لفظی است که بزرگ شکم به آن توصیف می شود و متّصف به پُربودن شکم است.

چون او علیه السـلام مملو از علم و حکمت شـده بود، و بهره ی فراوانی از انواع دانش هـا و اقسـام حکمت ها برده بود به گونه ای که خوراک او شده بود و به این اعتبار توصیف شد به این که بزرگ شکم از دانش و حکمت است مانند کسی که بهره ی فراوانی از خوراک هـای جسـمانی گرفته که شـکمش را بزرگ کرده و به اعتبار آن بزرگ شـکم شـده است، پس از این نظر این لفـظ بر او اطلاق شـد. (۱)گنجی شـافعی: «گویم: – و خداونـد دانـاتر است وجه این حـدیث نزد من چنین است که منظور پیامبر صـلی الله علیه و آله و سـلم از: «أنا مـدینه العلم و علیّ بابها.» این بود که خداونـد متعال دانش را به من آموخت و فرمانم داد که در آغاز پیامبری مردم را به اقرار به یگانگی او بخوانم تا بخشـی از دوران رسالت بدین گونه سپری شد، سپس خداوند به جنـگ بـا کسـانی فرمانم داد که از اقرار به یگانگی خداونـد عزّ و جلّ خودداری کردنـد؛ پس از اینکه از این کار منع کرده بود. پس من شـهر دانشم، در امرها و نهی ها و در صلح و جنگ تا اینکه جنگیدم با مشرکان و علیّ بن ابی طالب درِ آن است؛ یعنی او نخستین کسـی از خاندانم و دیگر افراد امّتم است که بعد از من با سـتمگران می جنگد و اگر علی برای مردم جنگیدن بـا سـتمگران (گنـاه کـاران) را وضـع نمی کرد و حکـم قتـل آنـان را و اسـیرانشان را رهـا نمی سـاخت و گرفتـن اموالشـان و فرزندانشان را حرام نمی داشت، این حکم هرگز شناخته و دانسته نمی شد.

پس پیامبر صـلی الله علیه و آله و سلم در جنگ با مشرکان قانون به تاراج بردن اموالشان و اسیرگرفتن فرزندانشان را وضع کرد و علی در جنگ با ستم کاران قانون وضع کرد که بر مجروحان حمله نشود و اسیری کشـته نشود و زنان و فرزندان به اسارت گرفته نشوند و اموالشان مصادره نشود و این وجهی صحیح و نیکوست.

بـا این همه، دانشـمندان از صـحابه و تابعان و خانـدان پیامبر صـلی الله علیه و آله و سـلم به برتری علی و افزونی و سـرشاربودن دانشـش و زیرکی و حکمت فراوانش و نیکویی قضـاوت هـایش و درستی فتواهایش قائل شـده انـد و ابوبکر و عمر و عثمان و دیگر

ص:۹۸۰

۱- ۱) . مطالب السئول/ ۳۵.

دانشـمندان اصحاب با او در احکام مشاوره می کردند و سخن او را در تأیید یا رد می پذیرفتند و عمل می کردند که این خود اعترافشان به دانش و فضل فراوان او و برتری خردش و درستی حکمش می باشد.

این سخن هرگز در حق او گزافه نیست، چون مقام او نزد خداوند و پیامبرش صلی الله علیه و آله و سلم و نزد بندگان مؤمن او، والاتر و بالاتر از آن است.» (۱)نووی: امام المسلمین بلا ارتیاب

گنجینه ی همه ی دانش است علی برای خزانه چون دَر است

این دو بیت را شهاب الدّین در کتاب «توضیح الدّلائل علی ترجیح الفضائل» آورده است.

ابوبکر خوافی: شـهاب الـدّین احمد گوید: «باب پانزدهم درباره ی این که پیامبر صـلی الله علیه و آله و سـلم خانه ی حکمت و شهر دانش است و علی درِ آن دو است. و این که او بـدون تردیـد دانـاترین مردم به خداونـد متعـال و احکـام و آیات و سـخن اوست.

از مولایمان امیرالمؤمنین علی نقل شده که گفت: رسول خدا صـلی الله علیه و آله و سـلم فرمود: ای علی خداوند مرا فرمان داد که تو را به خود نزدیـک کنم و تو را بیـاموزم تـا گوش کنی و این آیه بر من نـازل شـد «و تعیها أذن واعیه» (۲) پس تو گوش شنوای دانش من هستی.

حافظ امام ابونعیم در «الحلیه» آن را روایت کرد.

و سـلطان طریقت و برهان حقیقت شـیخ شـهاب الدّین ابوجعفر عمر سـهروردی در «العوارف» با اسـنادش به عبداللّه بن حسن با این لفظ روایت کرده است:

گفت: هنگامی که این آیه نازل شـد «وَ تَعِیَها أُذُنٌ واعِیَهٌ » رسول خـدابه علی فرمود: از خداوند تقاضا کردم که آن را گوش تو قرار دهد ای علی! علی گفت: پس از آن چیزی

۱- ۱) . کفایهالطالب/ ۲۲۲.

۲- ۲) .حاقّه ۱۲/.

را فراموش نکردم.

استاد اساتید در زمان خود و یگانه ی همتایان در دانشها و عرفان شیخ زین الدّین ابوبکر محمّدبن محمّدبن علی خوافی گفت: لـذا علی به افزونی دانش و حکمت اختصاص یافت تا این که رسول خـدا صـلی الله علیه و آله و سـلم فرمود: أنا مـدینه العلم و علیّ بابها. و عمر گفت: اگر علی نبود، عمر هلاک می شد.»

شهاب الدّین احمد ، بعد از حدیث مدینه العلم گوید: «بدان که دَر، حایل و مانع واردشدن به خانه را برمی دارد. پس هر کس بخواهـد از غیر درها وارد خانه ها شود، ورود بر او مشـکل و سـخت می گردد، هم چنین است کسـی که جویای دانش باشد و آن را از علی و بیان او برنگیرد که به مقصود نمی رسد. او دارای دانش و خرد و بیان بود. چه بسا کسی عالم است ولی بر بیان و فصـاحت توانـا نیست و علی در میان اصـحاب به این امر مشـهور بود. پس دانش و روایت و اسـتنباط آن از علی خواسـته می شود. در دانش به اجماع اصحاب (رسول خدا) به او مراجعه می شد، و حکم و فتوایش مورد اطمینان بود و اصحاب همگی در هر مشـکلی به او مراجعه می کردنـد و از او پیشـی نمی گرفتند و بر این پایه عمر گفت: اگر علی نبود عمر حتماً به هلاکت می رسید.»

ابن صـباغ مالکی پس از نقل حکم امام درباره خنثی گوید: «خدایت رحمت کند بنگر به اسـتخراج امیرالمؤمنین علی که با نور دانش و فهم نافذش چگونه راه صحیح را توضیح داد و نمایاند و به آن جهت نرینگی را بر مادگی در ماده ی ایجاد ظاهر کرد. و این منّت کامـل و نعمت فراگیر بـا توجّه پیامبر صـلی الله علیه و آله و سـلم برای او پیـدا شـد، و با تربیت و مهربانی و شـفقت ایشان نسـبت به او، پس آماده ی پـذیرش آن نورها و مهیای دریافت دانش ها و اسـرار شـد، پس حکمت از لفظهایش برگرفته می شد، و دانش های ظاهری و باطنی با دلش پیوسته بود، همواره دریاهای دانش ها از سینه اش منفجر می شد و امواجش بالا می آمد، تا آنکه او صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: أنا مدینه العلم

ص:۹۸۲

و علیّ بابها.» (۱)نورالدّین سمهودی : «ابن سمان از ابوسعید خدری نقل کرد که شنید عمر به علی می گفت - در حالی که سؤالی از او کرده و پاسخ گرفته و مشکلش را حل کرده بود هرگز خداوند مرا بعد از تو باقی نگذارد. زین عراقی در «شرح التّقریب» در شرح حال علی آورده است که عمر گفت: داورترین ما علی است و همواره به خداوند پناه می برد از مشکلی که ابوالحسن گشاینده اش نباشد. تمام شد و این استعاذه عمر را دارقطنی و دیگران هم روایت کرده اند با این کلمات: به خداوند پناه می برم از مشکلی که ابوالحسن حلّالش نباشد. تمام شد. و این پناه بردن را دارقطنی و دیگران روایت کردند که لفظش چنین است: به خداوند پناه می برم از مشکلی که مشکل گشایش علی نباشد. و در روایتی از او، از ابوسعید خدری است که گفت: با عمر به مکّه آمدیم، علیّ بن ابی طالب همراهش بود. پس علی چیزی برایش ذکر کرد. عمر گفت: به خداوند پناه می برم که در میان مردمی زندگی کنم که در میانشان ابوالحسن نباشد. گفتند: و جز این نیست که او را به فرمانداری جایی نفرستاد چون او را برای مشورت نزد خود نگه می داشت. و حافظ ذهبی از عبدالملك بن ابوسلیمان نقل کرد که گفت: به عطا گفته شد آیا کسی از اصحاب رسول صلی الله علیه و آله و سلم فقیه تر از علی بود؟ گفت: نه، به خداوند سوگند که چنین کسی را نمی شناسم.

گویم: و این سخن و امثال آن از مواردی است که در فضیلت علی در این باب وجود دارد و خود گواه بر حدیث: «أنا مدینه العلم و علی بابها» می باشد.» (۲)

۱- ۱) . الفصول المهمه/ ۱۹.

۲- ۲) . جواهرالعقدین: دست نویس است.

فضل بن روزبهان در پاسخ گفته ی علّامه حلّی که به «سلونی» و حدیث مدینه العلم استدلال کرده، گوید: این دلالت دارد بر فزونی دانش او، و آگاهی از پاسخ رخدادها و اطّلاع داشتنش بر دانش ها و معارف، و تمام این امور مسلم است.» (۱)ملّاعلی قاری: «یعنی پسر عبدالمطّلب بن هاشم بن عبدمناف بن قصی، قرشی هاشمی، مرتضی همسر فاطمه زهرا و پسرعموی مصطفی و عالم در درجه ی علیا، و در مشکلاتی که بزرگان صحابه از او پرسیدند و به فتوایش بازگشتند، برای او فضایل بسیار مشهوری است که گفته اش علیه السلام را محقّق ساخته است: أنا مدینه العلم و علی بابها و فرموده اش علیه السلام : اقضاکم علیّ .» (۲)و نیز قاری پس از نقل داستان دروغین در مورد آموختن خضر علیه السلام از ابوحنیفه گوید: «پوشیده نماند که این داستان با توجه به رکیک بودن و لحنش از سخنان بعضی از ملحدان کوشا در تباهی دین است، چون حاصلش این است که: آن خضری که خداوند متعال در حقّش می فرماید: «بنده ای از بندگان ما را یافتند که رحمتی از سوی خودمان به او دادیم و دانشی از خودمان به او آموختیم» (۳) و موسی علیه السلام از او آموخته، شاگرد ابوحنیفه بوده است (!) و چه فهم سریعی داشته این شاگرد که در مدّت سه سال آموخت آن چه را که خضر در مدّت سی سال از ابوحنیفه در حیات و مماتش آموخته بود! و شگفت آورتر آنکه ابوالقاسم قشیری در طبقات حنفی ها به شمار نیامده است! و شگفت انگیزتر از خضر اینکه پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم را درک کرده ولی اسلام را از ایشان نیاموخته است و نه از دانشمندان اصحاب مانند علی باب مدینه العلم و داورترین یاران! و زید عمل کننده ترین به واجبات، و أُبی بهترین قاریان، و معاذبن جبل، داناترین به حلال و حرام، و تابعان بزرگ چون فقهای هفت گانه، سعیدبن مسیّب در مدینه، عطاء در مکّه، حسن در بصره و مکحول در شام نیاموخت. و به علّت نادانی اش، به شریعت حنیفیه رضایت داد که مسائل آن را با دلیل هایش، در اواخر عمر ابوحنیفه بیاموزد و این چیزی است که باطل بودنش بر خردهای بی ارزش و فهم های ضعیف پوشیده نمی ماند. بلکه اگر این گفتار زشت را علمای شافعی یا حنبلی یا مالکی به تمسخر بگیرند آن را وسیله ای بر کم خردی طایفه ی حنفی قرار دهند، چون ندانسته اند کسی از آن ها به طور کلّی به این قضیه

۱- ۱) . أبطال الباطل دست نویس است.

۲- ۲) . شرح الفقه الاکبر/ ۱۱۳.

۳- ۳) . فوجدا عبداً من عبادنا، آتیناه رحمه من عندنا و علّمناه من لدنّا علماً(کهف/ ۶۵).

رضایت نمی دهد. اگر متعرّض خطای در مبانی و معانی این سخن شوم، کتاب مستقلی می شود. جز این که من با چشم پوشی از آن خودداری کردم بر پایه ی فرموده ی خداوند متعال «خذ العفو و أمر بالعرف و أعرض عن الجاهلین» (۱) و خدای عزّوجلّ فرمود: «فَاعْفُ عَنْهُمْ وَ اصْفَحْ إِنَّ اللّهَ یُحِبُّ الْمُحْسِنِینَ » (۲)» (۳)

مناوی: «من شهر دانشم و علی در آن است، هر کس دانش را خواهد، باید نزد آن در آید. مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم شهر جامع تمام والایی های ادیان است و شهر به ناچار باید دری داشته باشد، پس خبر داد که درش علی می باشد. هر کس راه اورا گرفت وارد شهر می شود و هر کس در مورد آن خطا کرد راه هدایت را به خطا رفته است. و موافق و مؤالف و دشمن و مخالف بر اعلمیت او گواهی داده اند. کلاباذی نقل کرد که مردی از معاویه مسأله ای پرسید؛ گفت: از علی بپرس او از من داناتر است. گفت:

پاسخ تو را می خواهم. گفت: وای بر تو. مردی را دوست نداشتی که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم او را با دانش بسیار بزرگوار گردانید و بزرگان صحابه به این دانش او اعتراف داشتند، و عمر حل هر مشکلی را که برایش پیش می آمد از او می خواست.

مردی نزد او آمد و سؤالی کرد و گفت: علی این جاست از او بپرس. گفت: می خواهم از تو ای امیرالمؤمنین بشنوم. گفت: برخیز خداوند پاهایت را برپا ندارد و نامش را از دیوان پاک کرد. و از نقلی صحیح از او است که: پناه می برد از مردمی که او در میانشان نیست تا این که او را نزد خود نگه داشت و به مأموریتی نفرستاد تا از مشورت او بهره مند شود. و حافظ ذهبی از عبدالملک بن ابوسلیمان نقل کرد که گفت: به عطا گفته شد آیا کسی از صحابه فقیه تر از علی بود؟ گفت: نه به خداوند سوگند و حرّانی گفت: اوّلین و آخرین دانستند که فهم کتاب خداوند منحصر به دانش علی است. و هر کس آن را نداند از دری گمراه شده است که از پشت آن خداوند حجاب از دل ها برمی دارد تا این که یقین کسانی محقّق شود که با

۱- ۱) .اعراف ۱۹۹/.

۲- ۲) .مائده ۱۳/.

۳- ۳) . المشرب الوردی فی مذهب المهدی: دست نویس است.

برداشته شدن پرده تغییر نمی کند.» (۱)عبدالحق دهلوی ، گفته اش پیشتر آورده شد.

عبدالرّحمان بن عبدالرّسول چشتی ، در مقدّمه ی کتابش «مرآهالأسرار»

اسماعیل بن سلیمان کردی، در کتابش «جلاء النظر فی دفع شبهات ابن حجر»

محمّدبن عبدالرّسول برزنجی ، در کتاب «الإشاعه لأشراط الساعه»

ولی اللّه دهلوی ، گفته هایش اندکی پیش از این آورده شد.

محمّـدمعین سندی ، در پاسخ به استدلال معتقدان به قیاس گوید: «هم چنین به حجّیت قیاس بر اساس عمل گروه بسیاری از صحابه، استدلال کردند، و این به تواتر از ایشان رسیده است، هر چند که تفصیل آن ها آحادی باشد و نیز: عمل آنان به قیاس و ترجیح دادن بعضی بر بعضی دیگر تکرار و شایع شد بدون این که کسی آن را انکار کند. و این وفاق و اجماعی است بر حجّیت قیاس. پس جواب این است:

همان گونه که قیاس از آنان نقل شده ذم آن ها از قیاس هم نقل شده است. پس از باب مدینه العلم نقل شده است که گفت: اگر دین به قیاس بود مسح کف کفش بهتر از مسح روی آن بود.» (۲)محمّـدبن اسماعیل امیر : «اگر این مطلب را دانستی، متوجّه می شوی که خداوند وصی علیه السلام را به این فضیلت شگفت انگیز اختصاص داده است و شأنش را منحصر به فرد فرموده است؛ برای آنکه او را باب شریفترین چیز در جهان هستی قرار داد که دانش است و آن دانش را هر کسی که خواهان است با استمداد از او دریافت می کند، بلکه او باب شریفترین دانش هاست که دانش های نبوی می باشد و آن هم دانش جامع ترین آفریده ی خداوند که سرور فرستادگانش صلی الله علیه و آله و سلم است. و هر شرافتی از این شرافت فرو می ریزد و گذشتگان و آیندگان در برابرش سرِ تعظیم فرود می آورند و همان طور که باب مدینه العلم را ویژه ی او قرار داد، از او چیزها و

ص:۹۸۶

۱- ۱) . فیض القدیر /۳ ۴۶.

۲- ۲) . دراسات اللبیب/ ۱۱۸.

دانش هایی تراوید که دلیل هایش به زودی برای شما آورده می شود.» (۱)شیخ سلمان جمل در شرح این بیت: و وزیره ابن عمّه فی المعالی و من الاهل تسعد الوزراء

و وزیرش پسرعمویش در شرافت ها و از خانواده وزیران سعادت می یابند

گوید: «و من الاهل... الخ» می رساند که از جمله آن سعادت ها این است که برادری را برای او قرار داد. ترمذی نقل می کند: حضرت صلی الله علیه و آله و سلم میان اصحابش برادری برقرار کرد. علی با چشمانی گریان آمد و عرض کرد: ای رسول خدا میان اصحابت برادری برقرار کردی و میان من و کسی برادری ایجاد ننمودی. پس فرمود: «تو در دنیا و آخرت برادر من هستی.» و از آن سعادت ها دانش هایی است که با این فرمایش به آن اشاره فرمود: «أنا مدینه العلم و علی بابها فمن أراد العلم فلیأت الباب» (۲)

عجیلی شافعی: «هنگامی که مردم مکّه دچار قحطی شدیدی شدند پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم او را از عمویش ابوطالب گرفت و تربیت نمود و به خود نزدیک کرد و به سوی مکارم اخلاق رهنمون شد، پس با توجّه ایشان برای پذیرش انوار و دریافت دانش ها و اسرار آماده شد و حکمت از کلامش برگرفته می شد و دانش های ظاهری و باطنی با قلبش ارتباط یافت، از سینه اش دریاهای دانش منفجر می شد، و لذا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «أنا مدینه العلم و علی بابها» (۳)

حدیث «أنا مدینه الفقه و علی بابها»

ص:۹۸۷

۱- ۱) . الروضه الندیه.

۲- ۲) . الفتوحات الأحمدیه بشرح الهمزیه.

۳- ۳) . ذخیرهالمآل - دست نویس است.

دوم: و از چیزهایی که حمل آن را بر دانش های باطنی رد می کند، حدیث «من شهر فقه هستم و علی در آن است» می باشد. پس همان گونه که این دو حدیث از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم وارد شده، این حدیث شریف هم از ایشان نقل شده است...

همان گونه که پیش از این دانستید... و همان گونه که تأویل و چنان حملی در این حدیث راه ندارد، هم چنین جایی در آن دو حدیث ندارد. پس باطل بودن گفته ی قاضی هندی با این بیان نیز آشکار شد. پس جاحد منکر از خشم آن بمیرد.

سوم: تمامی این حدیث ها دلالت دارد بر اختصاص داشتن و انحصار داشتن دانش ها به طور مطلق به سرورمان امیرالمؤمنین علیه السلام ... و وجه های دلالت آن را در پاسخ به گفته های عاصمی و قاری و غیرشان، آوردیم، و همان جا گفته های بزرگان را در این باب ذکر کردیم از جمله آن ها نقل مناوی از حرّانی است: «پیشینیان و پسینیان دانستند که فهم کتاب خداوند منحصر به علی است. و هر کس آن را ندانست از دری گمراه شد که از ورای آن خداوند حجاب را از دل ها برمی دارد تا یقینی تحقّق یابد که با برداشتن حجاب تغییر نمی یابد.»

پس این گفته اش نیز باطل شد که گوید: «دریافت دانش های فقیهان منحصر به گرفتن از علی نیست.»

قدح حدیث ستارگان

چهارم: تمسّک او به حدیث «اصحابم چون ستارگان اند» به خاطر گمان او بر عدم انحصار مذکور، ضعیف تر و سست تر است،... این حدیث به اعتراف بزرگان حافظان و پیشوایان اهل سنّت، ساختگی است... و قدح آن در پاسخ به سخن اعور واسطی آمد. برخی کسانی که متن گفته آنها در بطلان این حدیث آمده است، عبارتند از: ابن عبدالبر، ابن تیمیه، ابوحیان زین العراقی، ابن حجر عسقلانی، ابن امیرالحاج، سیوطی، خفاجی و شوکانی. تفصیل سخن در این باره در بخش «حدیث ثقلین» از کتابمان آمده است.

۱۸- با سخن دهلوی درباره ی این حدیث

عبدالعزیز دهلوی در باب یازدهم از کتاب «التحفه» در مورد انواع اوهام شیعه به گمان خود گوید: «نوع سوم این که مطلوب چیزی و نتیجه ی استدلال چیز دیگری

باشـد، لیکن آنـان تـوهّم می کننـد و آن را عین مطلـوب قرار می دهنـد، به جهت نزدیکی و مجـاورت بسـیار زیـاد میـان آن و مطلوب و بیشتر اسـتدلال های شـیعه بر این پایه به پایان می رسد، همان گونه که پیشتر به تفصیل در مبحث های امامت آمد از جمله:

این که امیر، باب مدینه العلم است و هر کس باب مدینه العلم بود، امام هم می باشد، و از این جهت که امام رئیس امّت است، و چون دَر به وجهی از وجوه ریاست خانه را دارد و اگر امیر آن در بود پس او امام است.

و حال آنکه باب مدینه العلم بودن یک امر، و امامت امر دیگری است و میان این دو هیچ اتّحاد و تلازمی وجود ندارد.»

گویم: این سخن از چند وجه مردود است. در این جا به ذکر بعضی از آن ها بسنده می کنیم:

اوّل: ادّعای فرق ننهادن شیعه میان مطلوب و نتیجه، گمان فاسدی است، شأن شیعه اجلّ و والامرتبه از این است. همان گونه که به زودی و با یاری نعمت رسان پاداش دهنده خواهد دید.

دوم: ادّعایش که بیشتر استدلال های شیعه از این گونه است، ادّعایی دروغین است و شما را بسنده است که به استدلال های ما در بخش های مختلف از مبحث های امامت، مراجعه کنید.

سوم: آن چه دربـاره ی اسـتدلال شـیعه به حـدیث «أنـا مـدینه العلم »، آورده است، باطـل می باشـد، از بحث های این کتاب ما درباره ی سند و دلالت حدیث «أنا مدینه العلم و علی بابها» متانت استدلال های ما و تمام بودن دلالت این حدیث بر مطلوب ما را دانستید.

ص:۹۸۹

چهارم: روش استدلال شیعه به حدیث مدینه العلم در کتاب هایشان موجود و ثبت شده است، و روش استدلال مبهم و اجمالی که «دهلوی» به آنان نسبت داده است در هیچ یک از نوشته هایشان نیست و ما در این جا روش استدلال بعضی یارانمان را می آوریم تا خیانت و دروغ «دهلوی» در این گفتار را ملاحظه کنید:

ابوجعفر محمّدبن علی بن شهر آشوب سروی پس از نقل حدیث از مخالفان گوید: «و این اقتضای واجب بودن مراجعه به امیرالمؤمنین علیه السلام را دارد، چون کنیه ی «مدینه» را برای خود قرار داد و اطّلاع داد که رسیدن به دانش او تنها از سوی علی ممکن است، چون او را مانند دَرِ آن شهر قرار داده است که جز از سوی او واردش نمی شود. سپس این امر را واجب کرد با فرموده اش: «فلیأت الباب» (باید نزد آن در بیاید) و شامل دلیلی بر عصمت او می باشد، چون از کسی که معصوم نیست امکان سرزدن کار زشت، وجود دارد، پس اگر آن اتّفاق رخ دهد، اقتدا به او زشت است، پس منجر می شود که ایشان علیه السلام به کار زشت فرمان داده باشد، و این جایز نیست. و نیز دلالت دارد بر این که او داناترین امّت است، و این مطلب را دانسته های ما از اختلاف های دیگران تأیید می کند و مراجعه شان به یک دیگر و بی نیازی او علیه السلام از مراجعه به دیگران، و نیز ولایت و امامت حضرت علی علیه السلام را آشکار فرمود، و این که دریافت دانش و حکمت در دوران حیات و بعد از وفاتشان جز از سوی او و روایت از او صحیح نیست همان گونه که خداوند متعال فرمود: «و أتوا البیوت من أبوابها»» (۱)

و یحیی بن حسن حلی معروف به «ابن بطریق» گوید: «بدان که در این فصل چیزهایی در رشته های بسیار از مناقب ایشان گردآورده که همگی آن ها والامقامی او و پیروی و اقتدای امّت به ایشان را ایجاب می کند. از آن جمله، فرموده اش «من شهر دانشم و علی در آن است، هر کس آن شهر را خواهد، باید نزد آن دَر آید.» و نیز فرموده اش:

۱- ۱) . مناقب آل ابی طالب /۲ ۳۴.

من شهر بهشتم. و پیشتر، برتری دانشمند را بر کسی که دانشمند نیست، آوردیم و به راستی که خداوند دانشمند را از کسی که دانشمند نیست جدا فرموده است، و خداوند متعال تبعیت از کسی که هدایتگر به حق است را واجب فرموده است که او از دیگران شایسته تر به پیروی است، و این نیست جز به برتری دادن دانشمند بر کسی که چنین نیست. پس سیادت او و پیروی از او واجب شده است و این مطلب را در گذشته به اندازه کافی توضیح دادیم و وجهی برای تکرارش وجود ندارد.» (۱)و قاضی نوراللّه شوشتری گوید: «گویم: در این حدیث اشاره ای است به فرموده ی خدای متعال: «وَ أْتُوا الْبُيُوتَ مِنْ أَبْوابِها» و در بسیاری از روایت های ابن مغازلی تصریح به این مطلب موجود است. در بعضی از آن ها با اسناد به جابر آمده است:

من شهر دانشم و علی در آن است و در بعضی از آن ها با اسناد به حضرت علی علیه السلام فرموده است: ای علی! من شهر هستم و تو در هستی. دروغ گوید هر کس گمان برد که جز از آن در به آن شهر می رسد. و از ابن عبّاس روایت شده است که فرمود: من شهر دانشم و علی در آن است. هر کس دانش را خواهد، باید نزد آن دَر آید. و نیز از ابن عبّاس است که ایشان فرمود: من شهر بهشت هستم و علی در آن است، هر کس بهشت را خواهد، باید از درش نزد آن آید. و در نقل دیگری از ابن عبّاس است که فرمود: من خانه ی حکمتم و علی در آن است هر کس آن حکمت را خواهد، باید به آن دَر آید.

این ها اقتضای واجب بودن مراجعه به حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام را دارد. چون پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم نفس شریف خویش را کنیه ی شهر دانش، و شهر بهشت و خانه ی حکمت بخشید، سپس اطّلاع داد که رسیدن به دانش و حکمتش و به بهشت خداوند سبحان به تنها از سوی علی ممکن است، چون او را به منزله ی باب مدینه العلم و حکمت و بهشت قرار داد که جز از آن در وارد آن ها نمی توان شد، و

۱- ۱) . العمده/ ۳۶۳.

حضـرتش علیه السـلام تکذیب فرمود کسی را که گمان برد به آن شهر از غیر آن در می رسد، و نیز آن آیه به این اشاره دارد همان گونه که آوردیم.

در آن دلیلی هست بر عصـمت ایشان که آشـکار است، چون حضـرتش علیه السـلام فرمان به اقتـدای به او در دانش ها به طور مطلق داده است، پس واجب است که ایمن از خطا باشد.

و دلالت دارد بر این که او امام است، چون او دَرِ آن دانش ها می باشـد. و این مطلب را تأیید می کند آن چه از اختلاف امّت دانسته شده است و مراجعه آنان به یکدیگر و بی نیازی ایشان علیه السلام از این مراجعه.

و نیز دلالت دارد بر ولایت و امامت او علیه السـلام ، و این که دریافت دانش و حکمت و وارد شدن به بهشت در دوران حیات حضـرتش صـلی الله علیـه و آلـه و سـلم جز از سـوی او صـحیح نیسـت، و هم چنین روایت دانش و حکمت جز از ایشـان جـائز نیست؛ بنـابر فرموده ی خداونـد متعال «وَ أْتُوا الْبُیُوتَ مِنْ أَبْوابِها» چون حضـرتش علیه السـلام آن در بود. و چه زیبا گفته است: مدینه علم و ابن عمّک بابها فمن غیر ذاک الباب لم یؤت سورها

شهر دانش هستی و پسر عمویت باب آن است؛ پس از غیر آن دَر به دیوار آن شهر نتوان رسید

و نیز دلالت دارد، بر این که اگر کسی چیزی از این دانش ها و حکمت ها را که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم دارد از سوی غیر علی علیه السـلام دریـافت کنـد، نافرمانی کرده چون دزد و کسـی است که از دیوار خانه بالا رود، که اگر از غیر دَرِ دسـتور داده شـده وارد شونـد و به خواسـته شـان برسـند گناهکـار خواهنـد بـود. و فرموده اش علیه السـلام : هر کس دانش را خواهـد، بایـد نزد آن دَر آیـد. مراد از آن مختـار بـودن نیسـت بلکه مراد از آن واجب بـودن و تهدیـد است ماننـد فرمـوده اش عزّوجلّ: «فَمَنْ شاءَ فَلْیُؤْمِنْ وَ مَنْ شاءَ فَلْیَکْفُرْ»

و دلیلش این است که این جا پیامبری غیر از حضرت محمّد صلی الله علیه و آله و سلم نیست که شهر دانش و خانه ی حکمت باشد، تا دانشمند مخیّر باشد که تنها از یکی از آن دو دریافت کند و این نبود پیامبر دیگر دلیلی است بر وجوب این مراجعه و این که واجبی لازم می باشد و سپاس از آن خداوند است.

سپس بر خردمندان پوشیده نمی ماند که مراد از دَر، در این اخبار کنایه از نگهبان چیزی است که هیچ چیز از آن جدا و منفرد نمی شود، و جز از او بیرون نمی آید و جز به وسیله ی خودش چیزی بر او وارد نمی شود. و اگر ثابت شود که او علیه السلام نگهبان دانش ها و حکمت های پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم است و ثابت شود که خداوند متعال و پیامبرش فرمان داده اند که با رسیدن به او باید به سوی دانش و حکمت رفت، پیروی و دریافت از او واجب می شود و این حقیقتِ معنی امام است، همان گونه که بر اندیشمندان پوشیده نیست.» (1)و پنجم: دهلوی در این عبارت توهم کرده و گفته است که دَر دارای ریاست خانه است. در حالی که می بایست می گفت: درِ شهر، ریاست شهر را داراست، آیا دهلوی میان «خانه» و «شهر» فرقی نمی نهد؟

و ششم: دهلوی در این جا اشتباه دیگری هم دارد. برای دَر ریاستی است بر کسانی که وارد و یا خارج از شهر یا خانه می شوند نه بر خودِ شهر یا خانه... و این مطلبی است که هیچ خردمندی در آن شک نمی کند.... و این اشتباهی از دهلوی است، اشتباهی در اشتباه.

و هفتم: دانستید که باب مدینه العلم بودنِ او علیه السلام ، امامت و مرجعیت او را برای همه ی آفریدگان در تمامی دانش ها اثبات می کند،... و به این معنی باب مدینه العلم

۱- ۱) . احقاق الحق مبحث الإمامه.

بودنِ او با امامت همبستگی دارد، همان گونه که پوشیده نیست.

و نیز این حدیث دلالت بر اعلمیت دارد، و اعلمیت مستلزم امامت است. بنابراین، میان این حدیث و امامت از جهتی اتّحاد و از جهتی ملازمت است... پس نفی «دهلوی» این مطلب را، باطل است.

کتاب به پایان رسید. و سپاس از آنِ خداوند پروردگارِ جهانیان است

و درود خداوند بر محمّد و خاندان پاکش باد.

ص:۹۹۴

درباره مرکز

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آيا كسانى كه مى‌دانند و كسانى كه نمى‌دانند يكسانند ؟

سوره زمر/ ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ.ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفا علمی و به دور از تعصبات و جریانات اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب « مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱.بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)

۲.تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی

۳.جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه ، تبلت ها، رایانه ها و ...

۴.سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو

۵.گسترش فرهنگ عمومی مطالعه

۶.زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱.عمل بر مبنای مجوز های قانونی

۲.ارتباط با مراکز هم سو

۳.پرهیز از موازی کاری

۴.صرفا ارائه محتوای علمی

۵.ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱.چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه

۲.برگزاری مسابقات کتابخوانی

۳.تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...

۴.تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...

۵.ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com

۶.تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...

۷.راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی

۸.طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

۹.برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)

۱۰.برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)

۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

۱.JAVA

۲.ANDROID

۳.EPUB

۴.CHM

۵.PDF

۶.HTML

۷.CHM

۸.GHB

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

۱.ANDROID

۲.IOS

۳.WINDOWS PHONE

۴.WINDOWS

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

درپایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه

بزرگوارانی که ما را در دستیابی به این هدف یاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادند تقدیر و تشکر می نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان -خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آباده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی -پلاک ۱۲۹/۳۴- طبقه اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۸۸۳۱۸۷۲۲ ـ ۰۲۱

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹


مرکز تحقیقات رایانه ای
قائمیه
اصفهان
www
برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی
www.Ghaemiyeh.com
www.Ghaemiyeh.net
www.Ghaemiyeh.org
www.Ghaemiyeh.ir
مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.
۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹